انتشارات دانشگاه تهران
۱۳۹۷/۲
چاپ سوم

تاریخ طب در ایران

پس از اسلام

(ازظهور اسلام تا دوران مغول)

دکتر محمود نجم آبادی
عضو پیوسته فرهنگستان علوم پزشکی ایران

مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران

ناشر برگزیدهٔ سال ۱۳۷۳

مراکز پخش و فروش:

۱ـ فروشگاه شماره یک: خیابان انقلاب ـ خیابان ۱۶ آذر جنب امور دانشجوئی، تلفن ۶۱۱۲۸۷۹

۲ـ فروشگاه شماره دو: خیابان انقلاب ـ نبش کوچه آذرنوش، ۸۸۴۵۳۸۶

۳ـ فروشگاه شماره سه: خیابان کارگر شمالی ـ خیابان شانزدهم ـ مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران ۶۳۸۰۲۳

۴ـ فروشگاه شماره چهار: خیابان انقلاب ـ نبش ۱۶ آذر طبقه فوقانی

تلفن ۶۴۱۷۳۵۷

ISBN 964-03-3712-9

قیمت: ۲۰۰۰۰ ریال

انتشارات دانشگاه تهران

۱۳۹۷/۲
چاپ سوم

تاریخ طب در ایران
پس از اسلام

از ظهور اسلام تا دوران مغول

۶۱۰
/۹۵۵
ت۳۲۹ن
۱۳۷۵
۱ ج
۱ ن

۱۴۱۱۷

۱۳۷۵

۱	۰۱۰
۱۹	۳

٥٩٣٢٣

بسم الله الرحمن الرحيم

تاریخ طب در ایران

پس از اسلام

(ازظهور اسلام تا دوران مغول)

دکتر محمود نجم آبادی

عضو پیوسته فرهنگستان علوم پزشکی ایران

۱۴۱۱۷
۸۰/۵/۳۱

انتشارات دانشگاه تهران

شماره ۱۳۹۷/۲

شمارهٔ مسلسل ۳۷۱۲

شماره استاندارد بین‌المللی کتاب ۹ - ۳۷۱۲ - ۰۳ - ۹۶۴ 964-03-3712-9

ناشر : مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.

تاریخ انتشار : اردیبهشت ماه ۱۳۷۵

تیراژ : ۲۰۰۰ نسخه (چاپ سوم)

چاپ و صحافی مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.

مسؤولیت صحت مطالب کتاب با مؤلف است

کلیه حقوق برای دانشگاه تهران محفوظ است.

فهرست مندرجات

عنوان	صفحه
فهرست مندرجات	یک
مقدمه جلداول تاریخ طب در ایران قبل ازاسلام	پانزده
مقدمه چاپ‌اول کتاب‌حاضر	بیست
توضیحات لازم	بیست‌وهفت
قسمت اول : کلیات	۱
الف ـ منابع‌علوم طبی و انتقال آنها در تمدن اسلامی	۱
مقدمه	۱
خدمات دانشمندان به‌طب اسلامی	۱
تعالیم اسلامی در طب اسلامی	۳
طب اسلامی و زبان‌عربی	۳
انتقال طب به‌ممالک اسلامی	۵
مراکزعلمی و طبی قبل از بغداد	۷
مرکز علمی اسکندریه و انتقال طب از اولین مرز به‌خاور	۸
اراسیستراتس	۱۲
دیسقوریدوس	۱۳
جالینوس	۱۵
اقریطون	۲۶
روفس افسی	۲۶
سورانوس	۲۶
فیلغوریوس	۲۷

ارسیجنس ۲۷
اوریباسیوس برخی مسی القوابی ۲۷
پزشکان دیگر مکتب سکندریه ۲۸
اسکندر طرالیوس ۲۹
بولس (فولیس) اجاینطی ۲۹
ایتیوس آمدی ۳۰
اهرون ۳
سرجیوس رأس العینی ۳۱
حوزه و مراکز طبی سریانی ۳۳
نظری به تاریخ طب در ایران در دوران هخامنشی ۳۳
یونانی‌مآبی و جنبش آن در ایران ۳٤
نسطوریان و مکتب ادسا ۳۸
مدرسه نصیبین ٤۰
مدرسه ادسا ٤۱
نتیجه نفوذ نسطوریان در ایران ٤۲
مراکز طبی ایرانی ٤۷
دانشگاه و مکتب جندیشاپور ٤۸
نکاتی چند درباره طب و شعب آن در شاهنشاهی ساسانی ۸۰
توجه انوشیروان به عموم و اثر آن برروی جندیشاپور ۸۸
مجلس مشاوره (یا کنگره پزشکی) ۹۰
رابطه بین جندیشاپور و بغداد ۹۱
نفوذ جندیشاپور در طب اعراب ۹٦
مراکز طبی هندی ۱۰۰
کنکه ۱۰٤
ابن دهن ۱۰۵

قسمت دوم : تاریخ طب در ایران و اسلام تا اواخر قرن دوم هجری ۱۱۲

مقدمه ۱۱۲

نکات تخی سرزمینهای مفتوحه پس از رحلت پیغمبر اسلام (ص) ۱۱۴

وضع طب و تاریخ آن در دوران جاهلیت ۱۱۷

مبانی و اصول طب در این دوران ۱۱۸

سوختن کتابهای اسکندریه و ایران ۱۲۰

طب و بهداشت قرآنی و اشاراتی در آن ۱۲۱

خلاصه‌ای از طب قرآنی ۱۳۰

نظری اجمالی به‌گیاهان و حیوانات شبه‌جزیره عربستان ۱۳۰

اطباء دوران جاهلیت تا اواسط نیمه اول قرن دوم هجری ۱۳۴

حارث‌فرزند کلده ۱۳۵

نضرفرزند حارث ۱۳۸

ابن ابی رمثه ۱۳۹

عبدالملک کنانی ۱۴۰

ابی آثال طبیب دمشقی مسیحی ۱۴۰

ابوالحکم دمشقی طبیب معاویه ۱۴۲

حکم دمشقی ۱۴۲

عیسی بن حکم دمشقی ۱۴۳

تیادوق طبیب ۱۴۳

زینب [illegible] ۱۴۴

قسمت [illegible] طب در ایران و اسلام از نیمه اول قرن دوم

تا اواسط قرن سوم هجری قمری

[illegible] ۱۴۵

عنوان	صفحه
عدم اعتبار خلفای بنی‌امیه به علوم و ملل غیر عرب و سرگرمی آنان به لشگرکشی‌ها و لهو ولعب	۱۴۶
انقراض بنی‌امیه و روی کار آمدن عباسیان وایجادشهر بغداد بعنوان مرکز خلافت و احتیاج خلفای عباسی به اطباء جندیشاپور	۱۵۴
خدمات ایرانیان مخصوصاً برمکیان به مرکز علمی بغداد	۱۶۳
نسب‌نامه برمکیان (آل‌برمک = برامکه)	۱۶۵
شجره نسب نوبختیان	۱۶۷
بنی‌موسی (بنی منجم = بنی‌شاکر)	۱۶۸
سایر عوامل مؤثر در تمرکز علمی و طبی بغداد	۱۶۹
فصل دوم - پزشکان و دانشمندان دوران خلافت عباسیان (مخصوصاًعهدمأمون)	۱۷۵
قسمت چهارم:دورانترجمه در تمدن اسلامی	
مقدمه وکلیات، مترجمان و ناقلان کتب علمی وطبی در تمدن اسلامی وکتب برگردانده به‌زبان تازی،بیت‌الحکمه	۱۹۳
فصل اول- مقدمه - کلیات	۱۹۳
فصل دوم - مترجمان و ناقلان کتب علمی و طبی در تمدن اسلامی و کتب برگردانده شده به‌زبان‌تازی	۲۱۱
یحیی نحوی ۲۱۲	۲۱۲
اهرن	۲۱۴
خاندان ماسرجیس (ماسرجویه)	۲۱۵
خاندان بختیشوع	۲۱۵
سرجیسوس رأس‌العینی	۲۲۵
خاندان ماسویه	۲۲۷
عیسی بن صهاربخت	۲۳۶
ابویعقوب یوسف بن عیسی یوسف‌الناقل	۲۳۶

عنوان	صفحه
ابویحیی البطریق	۲۳۶
سهل بن ربان‌طبری	۲۳۷
ابن‌العبری	۲۳۷
خاندان حنین	۲۳۷
اسطاث	۲۶۰
حبیش بن الحسن الاعسم الدمشقی	۲۶۰
ابوزکریا یحی بن بطریق	۲۶۲
اصطفن بن بسیل (باسیل)	۲۶۴
عیسی بن یحیی بن ابراهیم الناقل	۲۶۵
موسی بن خالد	۲۶۵
قسطا بن لوقا البعلبکی	۲۶۶
ایوب الابرش	۲۶۸
ابراهیم بن ایوب الابرش الناقل	۲۶۸
ایوب الرهاوی	۲۶۹
خاندان کرخی	۲۶۹
عیسی بن ماسه	۲۶۹
ابواسحق ابراهیم بن بکس العشاری	۲۶۹
ابو زکریا یحیی بن عدی بن حمید بن زکریا التکریتی المنطقی	۲۷۰
خاندان سنان (= خاندان قره)	۲۷۱
ابوعثمان سعید بن یعقوب الدمشقی	۲۸۸
علی بن ابراهیم بن بکس	۲۸۹
ابراهیم بن الصلت	۲۸۹
عیسی بن اسید النصرانی	۲۸۹
سایر مترجمان وناقلان علوم در تمدن اسلامی	۲۹۰
مترجمان و مؤلفان هند وغیر آنها	۲۹۴

عنوان	صفحه
سایر پزشکان ومترجمان ودانشمندان	۲۹۵
بیت‌الحکمه	۳۰۱

قسمت پنجم : تاریخ طب واطباء در ایران از اوائل قرن سوم تا حمله‌مغول

(دوران تألیف و تصنیف کتب طبی)

فصل اول - کلیات و مقدمه	۳۱۰
۱- ربن طبری	۳۱۶
۲ - علی‌بن‌ربن‌طبری	۳۱۶
۳ - رازی	۳۲۴
نام ونسب رازی	۳۲۵
دوران تلمذ رازی	۳۲۸
استادان رازی	۳۳۵
شرح مختصری از زندگی و مسافرتهای رازی	۳۴۴
وفات رازی	۳۵۵
مؤلفات و مصنفات رازی	۳۵۶
افسانه‌ها و درمانهای طبی منسوب به‌رازی	۳۹۲
تاریخچه‌ها وملاحظات طبی رازی	۳۹۵
مزایای پزشکی رازی	۴۱۱
رازی و داروشناسی وداروسازی وشیمی	۴۱۴
اخلاق و صفات رازی	۴۱۵
نظری به‌مقام و عقاید طبی رازی	۴۱۸
چند کلمه در باب عقاید مذهبی وحکمتی رازی	۴۳۸
دانش‌پژوهی و دانش‌اندوزی رازی	۴۴۰

عنوان	صفحه
اشعار رازی	٤٤٠
مراسم هزارویکصدمین سالروز رازی	٤٤١
٤ - اهوازی	
نام و نسب	٤٤٣
تاریخ تولد ومولد	٤٤٤
کتاب ملکی	٤٤٦
معرفی کتاب ملکی	٤٤٧
ترجمه وچاپهای کتاب ملکی	٤٥٠
نظر مختصری به تقسیمات کتاب ملکی	٤٥١
نظرات اهوازی به پزشکان قبل از خود	٤٥٢
حکایات ومعالجات طبی منسوب به اهوازی	٤٥٣
معاصران اهوازی در بیمارستان عضدی	٤٤٥
وفات اهوازی	٤٥٦
پندنامه اهوازی	٤٥٦
تشریح کتات ملکی	٤٥٨
مقام اهوازی درطب	٤٦٥
٥ - ابن‌سینا	
نام ونسب ومولد وسال ولادت	٤٧٧
تحصیل علوم و استادان شیخ	٤٨٢
دوران پس از تحصیل	٤٨٧
تاریخ وفات شیخ	٥٠٥
محل وفات و مدفن شیخ	٥٠٦
معاصران ابن‌سینا	٥٠٧

عنوان	صفحه
شاگردان ابن‌سینا	۵۱۲
اخلاق وصفات ومذهب بوعلی	۵۱۶
اشعار فارسی و تازی ونمونه خط ابن سینا	۵۲۲
ابن‌سینا ولغات پارسی	۵۳۴
درمانها و افسانه‌های طبی منسوب به ابن‌سینا	۵۴۰
آثار و مؤلفات ابن‌سینا	۵۵۰
مقام شیخ درطب	۵۸۵
در زمینه شیمی	۶۰۵
هزاره ابن‌سینا	۶۰۷
۶ - موفق‌الدین ابومنصور علی‌الهروی	
وابوبکر ربیع‌ابن‌احمد الاخوینی البخاری	۶۳۴
موفق‌الدین ابومنصور علی‌الهروی	۶۳۴
ابوبکرربیع بن‌احمدالاخوینی‌البخارائی	۶۴۰
قسمت‌ششم: سایر پزشکان مترجم ومؤلف و مصنف در تاریخ طب اسلام و ایران تا آخر سده ششم هجری و اوائل سده هفتم درکشورهای شرقی‌اسلامی	
تاودون	۶۴۹
ابن ماهان، خصیب بصری، سهل کوسج(کوسه)	۶۵۰
بولس، سابور فرزند سهل (شاپور)	۶۵۱
اسرائیل بن‌سهل ، دیلم، داودبن دیلم، اللجلاج ، تمیمی	۶۵۲
ابومنصور قمری	۶۵۳
ابن اثردی	۶۵۵
ابوبکر محمدبن خلیل رقی	۶۵۶

عنوان	صفحه
ابوالحسن احمدبن محمد طبیب طبری	٦٥٧
دانیال طبیب، ابوعلی مسکویه	٦٥٧
اسحق بن شلیطا، یوسف طبیب	٦٥٨
ابن قارن رازی، یحیی بن عدی	٦٥٩
ابوالقاسم مقانعی، ابوغانم رازی، ابوالحسن عمربن الدحلی	٦٦٠
ابوالخیرالجرائحی	٦٦١
ابراهیم بن بکوس (بکس) عشاری	٦٦٣
احمدبن ابی‌الاشعث فارسی	٦٦٤
ابوالحسن تفاح، ابوالعلاء فارسی	٦٦٧
ابوماهر موسی بن یوسف بن سیار	٦٦٨
ابویعقوب اهوازی	٦٦٩
ابن مندویه اصفهانی	٦٧٠
ابوالحسن بن کشکرایا	٦٧٢
ابوسلیمان محمدبن طاهربن بهرام سجستانی منطقی، ابوالحسین بن غسان طبیب	٦٧٤
ابوالقاسم برقی، حسن فسائی (فسوی)	٦٧٥
ابوسهل مسیحی	٦٧٦
ابوالفرج بن هندو، ابوسهل نیلی	٦٧٨
ابومنصور طیفور، اسحق بن علی الرهاوی	٦٧٩
ابن عجیم طبیب پارسی، علی بن عیسی (یا عیسی بن علی) کحال	٦٨٠
ابوسهل ارجانی، ابونصر مقبلی، ابوالفرج عبدالله بن الطیب	٦٨١
ابوسعید یمانی (یمنی)	٦٨٤
ابن بختویه	٦٨٦
ابوالحسین فارسی	٦٨٧
ابن بطلان طبیب بغداد	٦٨٨
ابوعلی بن زرعه (ابن زرعه)	٦٨٩

عنوان	صفحه
علی نسائی	۶۹۰
ابوحرب طبیب غزنوی ، ابوعبداله معصومی اصفهانی	۶۹۱
ابن ابی صادق نیشابوری	۶۹۲
ابوعبید عبدالواحد بن محمد الجوزجانی	۶۹۳
ابن دینار، ایلاقی، ابوالعلا صاعد بن الحسن	۶۹۵
ابن جزله، ابوالفرج بن ابی سعید یمانی	۶۹۶
ابونصر یحیی بن جریر طبیب تکریتی	۶۹۷
فضل بن جریر تکریتی، ابوالخیر بن ابی الفرج النصرانی، ابن الواسطی	۶۹۸
ابوالخیر حسن بن سوار بن بابا بن بهنام (ابن الخمار)	۶۹۹
زاهد العلماء	۷۰۱
ابوالخطاب محمد بن محمد بن ابی طالب	۷۰۲
بلمظفر، ابن صلاح همدانی	۷۰۳
ابن هبل، ابن عیسی عین زربی	۷۰۴
ابوالقاسم هبة‌الله بن الفضل الطبیب البغدادی، امین الدوله (... خاندان)	۷۰۵
ابوطاهر طبیب واسطی	۷۰۸
ابوالبرکات بغدادی	۷۰۹
ابوالحسین (ابوالحسن) صاعد بن هبته‌الله بن الموصل	۷۱۰
فخرالدین ماردینی	۷۱۱
ابن الماردستانیه	۷۱۲
ابن هبل، ابن مسیحی	۷۱۳
ابن سدیر	۷۱۴
قسمت هفتم: دوران تجدد طب ایرانی ـ سید اسمعیل جرجانی	**۷۱۶**
مقدمه	۷۱۶

عنوان	صفحه
شرح حال جرجانی	۷۱۹
ذخیره خوارزمشاهی	۷۲۱
خف‌علائی (خفی‌علائی ، الخفیه‌العلائیه)	۷۳٤
الاغراض‌الطبیه والمباحث‌العلائیه (اغراض،اغراض‌الطب)	۷۳۷
یادگار	۷٤۱
درباره انسان و جهان، درباره مایه‌ها	۷٤٤
در باره مزاج	۷٤٦
اخلاط	۷٥۱
اندامها ، در باره هضم و تولید و تقسیم اخلاط	۷٥۲
درباب قوی (نیروها) و روحها	۷٥۳
خلاصه ونتیجه	۷٥٥
در مورد خوراکی و آشامیدنی و دارو	۷٥۸
قسمت هشتم: تاریخ بیمارستانها در ایران وسرزمینهای شرق‌اسلامی	**۷٦۳**
الف) بیمارستانهای ایران	۷٦٥
بیمارستان جندیشاپور، بیمارستان ری	۷٦٥
بیمارستان زرند	۷٦۷
بیمارستان اصفهان ، بیمارستان نیشابور	۷٦۸
بیمارستان مرو	۷٦۹
ب) بیمارستانهای سرزمین‌های شرقی اسلامی	۷٦۹
بیمارستان رشید	۷۷۰
بیمارستان برامکه	۷۷۰
بیمارستان بدر (یا بیمارستان بدر غلام معتضد)	۷۷۱
بیمارستان ابوالحسن علی‌بن عیسی‌بن جراح	۷۷۲

عنوان	صفحه
بیمارستان سیده	۷۷۳
بیمارستان مقتدری	۷۷٤
بیمارستان معزالدوله دیلمی، بیمارستان عضدی	۷۷٥
ج) بیمارستانهای شمال بین‌النهرین و آسیای صغیر و شامات	۷۸۱
بیمارستان واسط	۷۸۱
بیمارستان محمدبن علی‌بن خلف ، بیمارستان میافارقین (فارقی)	۷۸۱
بیمارستان دروازه محول (بیمارستان باب محول) ، بیمارستان موصل،	
بیمارستان رقه ، بیمارستان حران	۷۸۲
بیمارستان نصیبین	۷۸۳
بیمارستانهای دیگر	۷۸٤
انواع و اقسام بیمارستانها و تشکیلات آنها	۷۸٤
محتسب	۷۹٥
درحسبت برفصادان وحجامان	۷۹۷
در حسبت برپزشکان وکحالان و جراحان وشکسته بندان	۸۰۰
تدریس علوم طبی	۸۰٥
حقوق و وظایف کارکنان بیمارستانها	۸۰۸
تشخیص بیماریها	۸۱۰
درمان بیماران در بیمارستانها	۸۱۳
اجازه طبابت و داروفروشی	۸۱٤
اجازه نامه طبابت	۸۲۰
داروفروشی	۸۲٥
دردندان پزشکی و درمان دندان	۸۲۷
ذیل و ملحقات	**۸٤۱**
۱) نقشه مراکز علمی وطبی درآسیای صغیر	۸٤۱

عنوان	صفحه
۲) و ۳) و ٤) نقشه دانشگاه وشهر جندیشاپور و توضیح نقشه شاهنشاهی ساسانی و سوختن کتابخانه اسکندریه	۸٤۲
٥) و ٦) و ۷) و ۸) دربارهٔ سرجیوس رأس‌العینی و حنین‌بن اسحق و کتاب حبیش‌بن‌الحسن الاعسم وحاوی رازی	۸٤٥
۹) توضیحات در باب کتاب «آبله و سرخک» رازی	۸٤٦
۱۲) توضیح درباب کتاب تألیفی رازی «فی‌ان‌للطین‌المنتقل به‌فیه منافع»	۸٥۷
۱۳) و ۱٤) و ۱٥) توضیح درباب شکل ٥ اقتباس‌ازکتاب هنر نقاشی تاجیکستان شوروی وشکل خیالی از ابن‌سینا	۸٦۰
۱٦) و ۱۷) توضیح درباره مسیر مسافرتهای شیخ وقصیده عینیه	۸٦۱
۱۸) توضیح در باره ارجوزه ابن‌سینا	۸٦۳
۱۹) و ۲۰) و ۲۱) ۲۲) و ۲۳) توضیح در باره ابن‌زیله اصفهانی و ارجوزه‌های شیخ و علاءالدین ابی‌الحزم قرشی و دکتر شهراد و دکتر مظهرشاه	۸٦٥
۲٤و۲٥ و۲٦) توضیح در باره قانون چاپی دکتر شهراد ومزاج ازنظر سعدی و حس لامسه از نظر شیخ (ازآقای اکبر دانا سرشت)	۸٦٦
۲۷) و ۲۸) و ۲۹) توضیح در باره اعصاب و بیماریهای کبد و مقایسه علمی بین شیخ و رازی	۸۷۲
۳۰) و ۳۱) و ۳۲) و ۳۳) توضیح درباره گیاهان طبی و اثر داروئی اقونیطون و کتاب «مخارج الحروف» وکتاب «التنبیهات و الاشارات» شیخ	۸۷٤
۳٤) و ۳٥) توضیح درباره کتاب «پورسینا» تألیف مرحوم سعید نفیسی وعکس خیالی از بوسهل مسیحی	۸۷٥
۳٦) و ۳۷) و ۳۸) توضیح در باره شرح حال بوسهل مسیحی و مؤلفات وی و شرح حال ابوالخیر حسن‌بن سواربن بابا	۸۷٦
۳۹) و ٤۰) توضیح در باب «ابن هبل» و «ذخیره خوارزمشاهی»	۸۷۷

عنوان	صفحه
۴۱) و ۴۲) توضیح در باره «خف علائی» و هضم از نظر قدما	۸۷۸
۴۳) توضیح در باره ماههای رومی وعربی‌ویهودی	۸۷۹
۴۴) توضیح در باره علم طب در طبقه‌بندی علوم	۸۸۱
۴۵) و ۴۶) و ۴۷) توضیح در باره معادلهای چند علم از نظر قدما و علوم غریبه ویادگار سیداسماعیل	۸۸۲
۴۸) درباب نکات وملاحظات طبی پزشکان اسلامی مخصوصاً ایرانیان	۸۸۳
فهرست عام	**۸۸۵**
۱)فهرست‌اعلام	۸۸۷
۲ و۳) فهرست نامهای‌خاندانهای‌دانشمندان‌وطبیبان‌ونامهای اقوام ودسته‌های‌علمی	۹۲۴
۴) فهرست نامهای پادشاهان وخلفاء و سلسله‌ها	۹۲۵
۵) فهرست نامهای مراکز علمی و دانشگاهی ومذهبی وعناوین مذهبی	۹۲۶
۶) فهرست کتابخانه‌ها	۹۲۹
۸) فهرست نامهای کشورها و شهرها واماکن ونقاط جغرافیائی وتاریخی	۹۳۱
۸ و۹) فهرست نامهای مذاهب وفرقه‌ها و دسته‌ها و بیمارستانها	۹۴۲
۱۰) فهرست اسامی حیوانات وجانوران	۹۴۳
۱۱) فهرست نامهای رستنیها وبیوه‌ها و دانه‌ها (طبی [illegible])	۹۴۴
۱۲) نامهای خوراکیها و آشامیدنیها (طبی وغیره)	۹۴۷
۱۳) فهرست نامهای بیماریها و عوارض آنها	۹۴۹
۱۴) فهرست مواد داروئی	۹۵۸
۱۵) فهرست لغات طبی وفنی و اصطلاحات وابسته بدانها	۹۷۱
۱۶) فهرست درمانها و لوازم طبی و جراحی و درمان[illegible]	[illegible]
۱۷) فهرست اوزان ومقادیر وپول	۹۸۰
۱۸) فهرست اشکال و تصاویر کتاب	۹۸۰
۱۹) منابع وسندها	۹۸۶

مقدمه جلد اول کتاب تاریخ طب در ایران
(قبل از اسلام)

دیباچه و سبب تألیف کتاب

بنام خداوند جان وخرد

حمد وسپاس خداوندی را سزاست که شیرینی شربت حیوة را به‌بندگان خود عنایت فرمود و آنکه از نیستی آدمی را بعرصه هستی آورد و بحکم «خلق‌الانسان من علق» از آبی ناچیز وجود انسان را ساخته وپرداخته گردانید.

چنین گوید: راقم‌سطور دکتر محمود نجم‌آبادی فرزند مرحوم‌مرتضی‌نجم‌آبادی رحمةالله علیه از اوان تحصیل علم طب پیوسته شائق بودم، که تاریخ طب کشورمان را تقدیم همکاران و طالبین آن دارم. از بیست‌واندسال قبل دراین راه‌قدم گذاردم و آنچه که ممکن بود از خرمن دانش پیشینیان اندوخته نمودم و پیوسته مایل بودم روزی این خدمت را انجام دهم وبحکم «من‌جد وجدومن‌فرع بابآولج ولج» درپی موضوع بودم تا شاهد مقصود را درآغوش گیرم.

بدواً بسیارکوشا وجاهد بودم که تاریخ طب کشورمان را دریک جلدتقدیم خوانندگان و طالبین قرار دهم، اما حوادث و انقلابات امور شخصی و تدریسی و خدمتی مرا از این منظور مانع گردید.

تا آنکه بسال‌های تحصیلی ۱۳۳۹ - ۱۳۳۸ و ۱۳۴۰ - ۱۳۳۹ که‌بتدریس

«تاریخ بیمارستانها» درکلاس مدیریت بیمارستان جهت همکاران، همچنین چندین سال درکلاس بهیاری وابسته به انجمن حمایت کودکان (یونی‌سف) و کلاسهای وزارت بهداری تدریس آئین پزشکی و تاریخ پرستاری مینمودم، تصمیم گرفتم آنچه که درکلاس های بالا جهت دانشجویان گفته بودم، برصحیفه کاغذ بیاورم، بدین معنی که علم‌الاخلاق یاآئین پزشکی و تاریخ بیمارستانها را یکجا چاپ نموده‌در دسترس دانشجویان دوکلاس بالا گذارم . ابتدا برای همین‌منظور شروع به‌چاپ کتاب شد و چنانکه ملاحظه میگردد مقدمه وقسمت اول کتاب درباره آئین وسنت پزشکی و تاریخ بیمارستان‌ها و پرستاری است که برای دو دسته دانشجویان کلاس های مدیریت بیمارستان و بهیاری می‌باشد . اما در سال‌های تحصیلی ۱۳٤۰ - ۱۳٤۱ و ۱۳٤۲ - ۱۳٤۱ طبق دعوت جناب آقای دکتر احمد فرهاد رئیس دانشکده پزشکی طهران جهت ایراد سخنرانی های چندی در زمینه‌تاریخ طب برای دانشجویان سال های چهارم و پنجم و ششم دانشکده دعوت گردیدم ، بدین لحاظ یادداشتهائیکه طی مدت بیست‌واند سال در دست داشتم در طبق اخلاص نهاده، طی سخنرانیهائی بدانشجویان عزیز عرضه داشتم . پس از آن بنا بدعوت آقای دکتر جعفر جهانشاهی‌رئیس‌دانشکده‌پزشکی تبریز در اردیبهشت ماه ۱۳٤۱ جهت ایراد سخنرانیهائی در باره تاریخ‌طب کشورمان به تبریز رفتم، شکر خدا که این خدمت نیز انجام یافت .

این امور باعث گردید که در تصمیم قبلی کمی تغییر پیش آید ، بدین معنی که تاریخ طب کشورمان را نیز درکتاب مورد نظر بچاپ رسانم .لذا مصمم گشتم تاریخ طب قبل از اسلام را به جلد اول کتاب ضمیمه نمایم .

بنابراین کتابی که اکنون تقدیم خوانندگان وهمکاران گرامی و دانشجویان

عزیز دانشکده‌های پزشکی کشور می گردد ، شامل مقدمه‌ای در علم‌الاخلاق یا آئین و سنت پزشکی ونظام پزشکی و قوانینی که مورد احتیاج طبیب و وابستگان به فنون طبی است. قسمت اول آن مختصری از تاریخ بیمارستانها و قسمت دوم آن تاریخ طب قبل از اسلام درکشورمان می‌باشد .

در این دیباچه «بحکم‌الفضل‌للمتقدم» لازم می‌دانم خاطر محترم همکاران و دانشجویان و تمام طلاب ومشتاقان طب وفنون وابسته بدان را مستحضر گردانم ، که قبل از این جانب مرحوم دکتر عبدالحسین خان رکن‌الحکماء فیلسوف‌الدوله رحمةالله‌علیه کتابی در باره‌تاریخ طب (که بنظر این‌جانب میرسد ترجمه‌وخلاصه‌ای ازکتاب عیون‌الانباء فی‌طبقات‌الاطباء ابن ابی اصیبعه باشد با اضافات و ملحقات و فهارس و جداول چندی که مؤلف بدان اضافه نموده، همچنین از اطباء دوران‌معاصر و جدید نیز برآن ضمیمه داشته‌اند)، بهمین نحو از جزوات و نوشته‌ها یکی دیگر از معلمان و استادان دانشکده الهیات و معارف اسلامی که رساله‌ای در باب«تاریخ علوم در اسلام» برشته تحریردر آورده‌اند،ایضاًدوست دانشمندم‌آقای‌دکتر ذبیح‌الله صفا نیز شروع به‌چاپ کتابی تحت عنوان « تاریخ مختصرطب‌وبیمارستان در ایران از قدیمترین‌عهد تاریخی‌تا اوائل قرن پنجم‌هجری» نموده بودند که متأسفانه تمام‌نشد، وهمکار دانشمند دیگرم آقای دکتر علی‌اکبر مجتهدی نیز کتاب تاریخ‌پزشکی‌تألیف ژوزف‌گارلند را ترجمه نموده‌اند، بهمین‌نحو عده‌ای‌از دانشمندان‌مقالات‌ورسائلی‌در باره موضوع تاریخ طب و اطباء وفلاسفه ایران برشته تحریر درآورده‌اند که‌همه‌آنها مقدم بربنده می‌باشند .

پس با ذکر سطور بالا و باکمال تعظیم به‌خدمات آنان برای روشن شدن‌این قسمت از تاریخ طب سطور بالا قلمی گردید که حق آنان محفوظ ماند چراکه :

«خوش است قدرشناسی در این خمیده سپهر»

روزگاری بیاید و سایر همکاران کتاب بلکه کتابها در این شعبه از علم طب مرقوم دارند ، باشد که آنان نیز یادی از نگارنده نمایند .

امیدوارم مجلدات بعدی کتاب را که تاریخ طب کشورمان پس از اسلام الی حال باشد درسالهای آتی تقدیم طالبین وهمکاران دارم .

دکتر محمود نجم‌آبادی

مقدمه چاپ اول کتاب

اول دفتر بنام ایزد دانا　　صانع و پروردگار حی و توانا
اکبرواعظم خدای عالم وآدم　　صورت خوب آفرید وسیرت زیبا

ستایش خدای بزرگ عزوجل وحکیمی جل شانه راسزاست، که از روایح وجودش جان در تن هستی مردم دمید وخاك کالبد انسانی را گلزار بهار ایجاد نمود و به حکمت بالغه اش صحت و سلامت به آدمی ارزانی داشت و درود برپیامبر پاك وحبیب قلوب ناس محمد مصطفی (ص) و دوده تابناك او که زاده عقلند و نماینده عدل شفابخش امراض مستور و هویدا و دارو ده هر درد نهان و پیدا .

راقم سطور دکتر محمود نجم آبادی فرزند مرحوم مرتضی نجم آبادی رحمة الله علیه گوید: پس از فراغت از چاپ جلد اول تاریخ طب در ایران یعنی از دوران آریائیها تا ظهور اسلام که بسال ۱۳٤۱ شمسی باتمام رسید و مورد استقبال همکاران واقع شد، برآن شدم که دنباله این خدمت را انجام دهم، تاآنکه قریب هشت سال قبل ازطرف همکا محترم رئیس دانشگاه وقت تهران جهت تألیف کتاب و این منظور مورد قبول واقع گردید و از طرفی چون قریب پانزده سال به تدریس تاریخ طب و علم الاخلاق پزشکی در دانشکده پزشکی تهران اشتغال داشتم تالیف کتاب کمی آسان شد . آنگاه از طرف همکار دانشمندم آقای دکترشمس الدین مفیدی رئیس وقت دانشکده بهداشت و انستیتو تحقیقات بهداشتی و معاون فعلی آموزش و تحقیقاتی دانشگاه تهران به تصدی بخش تحقیقات تاریخی طبی وبهداشتی دانشکده بهداشت و انستیتو تحقیقات بهداشتی منصوب گردیدم که پیوسته کوشا وجاهد بودم که جلد دوم تاریخ طب را

را باتمام برسانم. و در این هنگام که به همت والای اعلیحضرت محمدرضا پهلوی

اما تصدی بخش تحقیقات تاریخی طبی وبهداشتی دانشکده بهداشت وترجمه جلداول «عیون الابناء فی طبقات الاطباء» ابن ابی اصیبعه که به همت دوست دانشمند فقیدم مرحوم سید جعفر عضان رحمة الله علیه واین جانب انجام گرفت وتدریس در دانشکده پزشکی و دانشکده بهداشت و چند آموزشگاه دیگر وشرکت در کنگره های بین المللی تاریخ طب تمام دست بدست هم دادند که این امر یعنی چاپ و انتشار جلد دوم تاریخ طب کشورمان بتأخیر افتد .

از آن گذشته بمناست نیابت ریاست انجمن بین المللی طب ونمایندگی انجمن های تاریخ طب درقاره آسیا عهده دار وظائفی بودم که مرتباً برای شرکت در انجمن های تاریخ طب به خارج می رفتم و به کتابخانه های اروپا و آمریکا سر میزدم به اسنادو مدارك جدیدی دست می یافتم که بنظرم می رسید برای درج در کتاب مفید باشد.

بعلاوه پس از ترجمه کتاب «عیون الابناء فی طبقات الاطباء» وانتشار آن بسیاری از موضوعات تاریخی طبی جهت کتاب تهیه گردید و از کتاب «طبقات الاطباء» ابن ابی اصیبعه استفادات کامل بعمل آمد و دریافتم که اغلب مورخان مشرق ومغرب زمین درکتب تواریخ طب خود از این کتاب بهره وافی برده اند، سهل است اغلب مورخان مغرب زمین مطالبی که مربوط به تاریخ طب ایران و اسلام و یونان وروم است از ابن ابی اصیبعه اقتباس نموده اند .

اکنون که این کتاب انتشار می یابدونتیجه چهل سال مطالعه بنده ناچیز است برای مزید اطلاع خوانندگان آن مخصوصاً همکاران محترم متذکر می گردم که :

سبك وروش این جانب درشرح حال اطباء و تاریخ طب کشورمان برروی قرون ترتیب نیافته ، بلکه آنرا به دورانها و ادوار چند تقسیم کرده ام که در متن

کتاب ملاحظه می‌شود و آن از ظهور اسلام تا اواخر قرن ششم هجری قمری یعنی تا مرگ سید اسماعیل جرجانی که با مؤلفات ارزنده‌اش دوران تجدد طب ایرانی‌را گشوده است ، می‌باشد . و تا آنجا که مقدور و ممکن شد پزشکان وحکماء ایرانی و آن دسته از پزشکان که در ایران وشرق سرزمینهای اسلامی بوده‌وخدماتی به‌طب اسلام و ایران کرده‌اند جمع آوری کردم .

برای آنکه در این مقدمه حق متقدمان و پیش کسوتان وآنان که به نحوی از انحاء قبل از این جانب در باره تاریخ طب ایران زحمت کشیده و کتابهائی نوشته‌اند، بحکم «الفضل للمتقدم» متذکر می گردم که شادروان دکترعبدالحسین خان رکن الحکماء فیلسوف الدوله کتابی تحت‌عنوان «مطرح الانظار فی تراجم اطباء الاعصار وفلاسفه الامصار» بسال ۱۳۳٤ هجری قمری در تبریز بچاپ رسانده‌اند که به ترتیب حروف تهجی تا حرف ذال‌می‌باشد ودر حقیقت خلاصه وترجمه‌ای از کتاب عیون الابناء فی‌طبقات الاطباء ابن ابی‌اصیبعه است ، منتهی آن مرحوم ضمن شرح حال ومقام علمی اطباء وحکماء از متأخران چه ایرانی وچه غیرانی نیز یاد کرده‌اند . بهمین نحو از یکی دیگر از دانشمندان کشـــورمان کتابی درباب «تاریخ علوم در اسلام» برشته تحریر درآمده که نیمه کاره‌ماند و آن جزوات و نوشته‌ها که برای دانشجویان دانشکده الهیات ومعارف اسلامی تهیه گردیده بود . ایضاً دوست دانشمندم آقای دکتر ذبیح اله صفا نیز شروع به‌چاپ کتابی تحت عنوان «تاریخ مختصرطب وبیمارستان در ایران تااواخرقرن پنجم هجری‌قمری» کرده بودند که‌متأسفانه نیمه‌تمام مانده، ولی درکتاب «تاریخ علوم‌عقلی‌تا قرن پنجم» عده‌ای از اطباءایران واسلام را نگاشته‌اند که سه مرتبه چاپ شده است . دیگر از همکارانی که باید نام برد مرحوم دکتر علی‌اکبر مجتهدی است که کتاب « تاریخ پزشکی » تألیف ژوف گارلند را ترجمه کرد . وبسال ۱۳٤۱ شمسی‌انتشار داده‌اند .

آقای دکترمهراب خدابخشی نیز کتابی در باب «بهداشت در ایران باستان» تألیف کرده که بسیار مفید می‌باشد .

اخیراً آقای محسن جاویدان کتاب تاریخ طب درایران تالیف دکتر سیریل الگود (Dr.Cyril Elgood) طبیب سابق سفارت انگلیس درتهران را ترجمه کرده که بنده ناچیز مقدمه‌ای برآن نگاشته‌ام . اما بنده قبلا تعدادی از فصول کتاب را با کمک مرحوم هادیان و دوشیزه زهرانجم‌آبادی به‌مشارکت ترجمه کرده بودیم، منتهی وقتی خبردار شدم که آقای جاویدان این امر مهم را کفایت کرده و به همت آقای اقبال مدیر کتابخانه اقبال ورئیس هیئت مدیره انتشارات کتاب به‌چاپ رسانده بودند، لذا از چاپ آن صرف‌نظر کردم و به‌حق باید بگویم باری از دوش مخلص برداشته شد .

غیر از افرادی که دربالا ذکر شد از همکاران این‌جانب بطور متفرق مقالات تاریخی طبی در جرائد ومجلات وسالنامه‌ها و رسالات اختصاصی مؤسسات بهداشتی آمده که همه آنها حقی برتاریخ طب کشورمان دارند .

غرض از نگارش سطور بالا ویادآوری حق گذشتگان از آن نظر است که خوانندگان این کتاب مخصوصاً همکاران جوان ودانشجویان دانشکده‌های پزشکی و بهداشتی و داروسازی ودندان‌پزشکی بدانند که در جمیع احوال باید حق‌شناسی نسبت به پیش کسوتان ومتقدمان داشت .

چرا که : «چو نیکی کند کس تو پاداش کن» .

من قطع دارم در آتیه کتاب بلکه کتابها درباره تاریخ طب کشورمان چاپ و انتشار خواهد یافت وهم اکنون به‌نویسندگان آتی که قطعاً ازدانشجویان دانشکده‌های پزشکی یعنی همکاران جوان این جانب خواهند بود قبلا تبریک میگویم .

مطلب دیگری که ذکر آن در این مقدمه لازم بلکه واجب است و قطعاً خوانندگان این کتاب توجه خواهند فرمود آنکه تالیف هیچ کتاب و نوشته‌ای میسر نیست مگر آنکه کتابهای پیشینیان خوانده شود و هرکس ادعائی کند که خود تمام مطالب کتاب را تصنیف کرده منتهای بی‌مهری است .

دیگر آنکه اصولا تاریخ طب نگارش قصه یا حکایت نیست ، بلکه باید نام

آنرا «سیر تحول پزشکی» نام گذارد تا معلوم شود که خدمات گذشتگان چه بوده است. و اگر علم طب امروز بدین مرتبه رسیده نتیجه کارهای اطباء و محققان پیش بوده و تا خدمات پزشکان ماقبل را در میان نگذاریم نمی‌توانیم پی به اهمیت طب امروزی ببریم. اگر عده‌ای درباره طب قضاوتی بنام طب قدیم وطب جدید می کنند بنظر این جانب صحیح نیست چرا که طب امروزی در دنباله طب دیروزی است و روزی خواهد رسید که طب امروزی صورت طب دیروزی بخود گیرد وبهمین نحو هرچه زمان می گذرد زمانهای ماقبل درحکم تاریخ برای زمانهای بعدی میشود.

بدین جهت موضوع تاریخ طب عبارت از سیر تحول علوم طبی در دنیا می‌باشد. این کتاب که در دسترس خوانندگان قرار میگرد یک دوره تاریخ و تحول وسیر علوم پزشکی در ایران و اسلام طی پنج قرن اول هجری قمری می‌باشد که جمیع ادوار مختلفه از دوران پس از اسلام یعنی دوران های اقتباس و ترجمه وتألیف و تصنیف کتب طبی و تجدد طب ایرانی با شرح حال و خدمات و اکتشافات و اختراعات اطباء ایرانی است.

امید است که مقبول طبع خوانندگان گرامی مخصوصاً همکاران قرار گیرد.

لازم به تذکر است که عده‌ای از همکاران و استادان و دانشمندان کشور هر کدام به سهم خوددر تشویق اینجانب برای تألیف کتاب سعی بلیغ کرده‌اندو تا آنجا که ممکن بوده از تواریخ و سرگذشت‌ها و جرائد ایرانی و خارجی ومورخان طبیب استفادات کامل شده است.

و اصولا باید گفت: هیچ نوشته و رساله و کتابی رأساً نمی‌تواند برصحیفه کاغذ آورده شود (مگر بسیار نادر) ودرتألیف کتاب چاره جز آن نیست که نوشته های پیشینیان وگذشتگان یابهتربیان گردد، از پیش کسوتان باید استفاده کرد که اولاحق آنان محفوظ وثانیاً کتاب مستند ومستدرک گردد.

اما علت آنکه این تألیف ناچیز بسیار به تأخیر افتاد و چندسال چاپ آن به‌طول انجامید، چنانکه در بالا مذکور افتاد بعلت گرفتاری ومشغله زیاد ونگارش چند کتاب

دیگر که در طی این مدت پیش آمد و شرکت در کنگره‌های علمی و تاریخ طب (چه در ایران و چه در خارج ایران) و دعوتهای دانشگاههای کشورمان بود که همه دست بدست هم دادند وتأخیر در این خدمت ناچیز را باعث گردیدند .

امیدوارم عذرم در پیشگاه دانشمندان مخصوصاً همکاران محترم مقبول افتدو بازبیاری خداوند یکتا امید است جلد سوم تاریخ طب در ایران یعنی از حمله مغول تا سال ۱۳۰۰ شمسی را تقدیم هم‌میهنان گرامی دارم .

از خوانندگان محترم کتاب استدعای عاجزانه دارم اگر سهو واشتباه ولغزشی مشاهده میفرمایند بنده ناچیز را مطلع گردانند .

ایضاً از دوست دانشمندم آقای دکتر بهرام فره‌وشی استاد دانشگاه ورئیس سابق سازمان چاپ و انتشارات دانشگاه تهران که یکی از تذکر دهندگان بسیار ارزنده برای تألیف این کتاب بودند بسیار سپاسگزارم که در کار چاپ کتاب مرا یاری کردند .

همچنین از کارکنان چاپخانه دانشگاه ویک‌یک آنان مخصوصاً آقای ابوالقاسم دیانت گیلانی که زحمت حروف‌چینی و چاپ آنرا عهده‌دار بودند نیز متشکرم .

در خاتمه مقال از خوانندگان محترم خواهشمندم :

اولا قبل از مطالعه کتاب لطفاً احتیاطاً اغلاط آنرا تصحیح فرمایند و با آنکه منتهای دقت به عمل آمده است متأسفانه احتمال قوی دارد باز اغلاطی از زیرنظر گذشته ویاآنکه اشتباه ولغزشی دست داده باشد که تمنی دارم حتماً مخلص را مطلع فرمایند . علاوه بر آنکه بسیار متشکر خواهم شد در جلد سوم تاریخ طب در ایران «ازحمله مغول تاسال ۱۳۰۰ شمسی» نام آنهارادرکتاب با تشکر و امتنان خواهم آورد .

ثانیاً هریک از خوانندگان مخصوصاً همکاران ایراد یا ایرداتی برکتاب

دارند بنده ناچیز را مطلع گردانند که بی‌اندازه سپاسگزار خواهم شد .

تهران خردادماه ۱۳۵۲

بنده ناچیز دکتر محمود نجم‌آبادی

رئیس سابق بخش تحقیقات تاریخی طبی و بهداشتی

در دانشکده بهداشت دانشگاه تهران

ونائب رئیس سابق انجمن بین‌المللی تاریخ طب

ودبیر کل انجمن ایرانی تاریخ علوم و طب

توضیحات لازم

۱ ـ در تطبیق تاریخ هجری‌قمری به‌میلادی‌از کتاب«جداول‌سالهای‌تطبیقی» ووستنفلد Wüstenfeld - Mahler , sche Vergleichungs - Tabellen چاپ ۱۹۶۱ م . استفاده چاپ شده است .

۲ ـ احتمال دارد در فهرست‌ها اقلامی چند از اصطلاحات و امثال آنهاازقلم افتاده باشد ویا آنکه در اسامی تکرار شده باشد .

۳ ـ مقصود از ه . سال هجری قمری‌و ش . یا خ . سال های‌شمسی یاخورشیدی وم . سال‌میلادی‌است .

بسمه تعالی

مقدمه و توضیح مختصر درباره چاپ دوم

پس از چاپ اول کتاب از نظر آنکه مدتی از تاریخ چاپ آن گذشته و نسخ آن کمیاب شده‌بود برحسب تصمیم انتشارات وچاپ دانشگاه تهران و اعضاء شورای محترم چاپ و انتشارات تصمیم گرفته شد که تجدید طبع گردد.

اکنون به‌یاری خداوند متعال و همکاری همکاران وکارکنان انتشارات وچاپ دانشگاه مخصوصاً رئیس محترم این دستگاه بزرگ فرهنگی و دانشگاهی و اعضاء محترم شورای انتشارات چاپ دوم آن از نظرخوانندگان گرامی می‌گذرد

تهران ـ امرداد ماه ۱۳۶٤

بنده حقیر دکتر محمود نجم‌آبادی

بسمه‌تعالی

مقدمه چاپ سوّم جلد دوم تاریخ طب درایران

پس از چاپ اوّل و دوم کتاب «تاریخ طب در ایران» امید دارم موردتوجه همکاران و دانشجویان پزشکی قرارگرفته باشد، اینک چاپ سوّم تقدیم خوانندگان گرامی قرارمی‌گیرد.

در این چاپ مختصر اضافاتی در مطالب کتاب به عمل آمده است.

امیدوارم جلد چهارم کتاب تاریخ طب از «حمله مغول تا سال ۱۳۰۰ هجری شمسی» که مدرسه عالی طب ایران تاسیس شد، عنقریب چاپ شود و مورد استفاده همکاران گرامی و دانشجویان عزیز دانشکده‌های پزشکی قرارگیرد، که به‌نظر حقیر می‌آید مهمترین قسمت تاریخ طب ایران باشد. بمنه‌وکرمه

دکترمحمودنجم‌آبادی
عضو پیوسته فرهنگستان علوم پزشکی ایران

قسمت اول

کلیات

الف) منابع علوم طبی و انتقال آنها در تمدن اسلامی

مقدمه

تاریخ طب درایران پس ازاسلام با طب اسلامی (یعنی خدمات مسلمین) ممزوج میباشد، منتهی اطباء ایرانی سهم بسیار بزرگی در طب اسلامی دارند و اصولا نمیتوان گفت اینند و (یعنی طب ایران وطب اسلامی) از یکدیگر مجزی می‌باشند.

مکتب طبی بزرگ جندی‌شاپور قبل از اسلام وهمچنین پس ازظهور اسلام تا دوران تمرکزعلمی بغداد، (مأئه دوم وسوم هجری‌قمری) اقتدار واهمیت خود را ازدست نداده وعده زیادی طبیب پرورش داده که نمونه بزرگ‌آن آل‌بختیشوع[1] میباشد.

گذشته ازآن‌اصولاً قسمتی‌مهم‌از طب‌اسلامی‌دنباله مکتب طبی‌جندی‌شاپور است که اطباءاین‌مکتب (یعنی‌جندیشاپور) استادان‌مکتب طبی‌اسلامی‌میباشند.

ذکر مطلب بالا ازآن نظر بود که معلوم گردد، که استادان مکتب جندی شاپور وآثار آنها (چه درایران وچه درسایر قسمتهای مفتوحه‌توسط اعراب) خدمات ذیقیمتی به طب اسلامی نموده‌اند.

خدمات دانشمندان به‌طب اسلامی

از طرفی لازمست متذکر گردیم که علاوه بر ایرانیان و شاگردان مکتب

۱- آل بختیشوع - شرح آن بعداً بیاید.

جندی شاپور نسطوریها[۱]، حرانیها [۲] صابئین[۳] و یهودیان[٤] نیز درطب اسلامی چه از نظر ترجمه کتب یونانی و نقل آنها بعربی ویا سریانی وچه از نظر تالیف کتب

۱- نسطوریان یا نساطره (Nestoriens) عده ازدانشمندان تابع نسطوریوس (Nestorius) بطریک بزرگ قسطنطیه بوده که خدمات ذیقیمتی در انتقال علوم یونانی به خاور میانه نموده‌اند. (شرح مفصل آن بعداً میآید).

۲-حرانیان(حرانیها)منسوب‌به شهرحران میباشند. نام‌قدیم‌حران کرائه(Carrhae) میباشداین شهردرقدیم بسیار معتبر بوده ولی‌اکنون جز خرابه‌هائی‌چیزی ازآن باقی نیست. درجوار خرابه‌های آن دهی بنام هران‌در جنوب ترکیه درشهرستان اورفا میباشد.

۳- صابئین ، نام فرقه ودسته‌ای‌دینی بوده‌که بناسهای مغتسله، ساندانی ونصوری‌که در قرآن‌کریم نیز بنام **صابئین**آمده است.(بعداً شرح آنها خواهدآمد).

شهر «رها» و «حران» و «رأس‌العین» ازمراکز صابئین بوده است. دین صابئین که بصورت یک عرفان مسیحی بوده درشامات وعراق وبابل انتشارداشته است.

٤- یهودیان سهم بزرگی درطب اسلامی‌و ترجمه وتالیف کتب‌طبی‌در تمدن‌اسلامی داشتند . اینان بیشتر درسرزمین مصر وشمال افریقا (تونس، الجزیره، مراکش) و اندلس (اسپانیا) خدمت کرده وشهرت یافته‌اند. اغلب پزشکان یهودی در طب و فلسفه دستی بسزا وعموماً مجالس درس وبحث داشتند.

اولین طبیب یهودی بنام اسحق‌بن‌عمران‌الاسرائیلی (دردولت زیادة‌اللهسوم ۲۹۰ ه.ق ۹۰۲م.) درقیروان بطبابت مشغول بود و مدتی نیز طبابت دربار زیادة‌الله سوم را داشت.

وی کتب چندی‌ازیونانی به‌عبری‌ترجمه کرده‌از آثاروی کتابی‌است‌بنام«دلیل‌الاطباء» که بعربی بوده و بعداً برای اولین بار این کتاب طبی توسط قسطنطین آفریقائی (Constantin L'africain)متوفی‌بسال ٤۷۹ ه . ق.مطابق ۱۰۸۷ میلادی‌به‌لاتین برگردانده شده است .

غیر از اوبسیاری‌ازاطباء یهودی مخصوصاً در مغرب بمانند:«ابوعمران‌موسی‌بن‌میمون اسرائیلی ، وابن‌بکلارش یونس‌بن‌اسحق (یایوسف‌بن‌اسحق) اسرائیلی قرطبی صاحب کتاب «المفردات فی‌الطب یا مفردات‌ابن‌بکلارش» خدماتی ارزنده به طب‌اسلامی نموده‌اند .

طبی وچه از بابت طبابت وایجاد بیمارستانها و امثال آنها دخالت تام داشته‌اند.

تعالیم اسلامی در طب اسلامی

اما ازآنجاکه تعالیم پیغمبر اسلام(ص) افراد را برای عمل بخیرات و مبرات و انفاق مال درراه خیر هدایت وارشاد فرموده، بدینمناسبت طب وطبابت درتمدن اسلامی پیشرفت فوق العاده داشته است و خوشبختانه نمایندگان بزرگ اسلامی بیشتر ایرانی بوده‌اند و اینان توانستند دردوران تمدن اسلامی ستارگان قدر اول آسمان دانش پزشکی باشند، بمانند طبری [۱]، رازی [۲]، اهوازی [۳]، ابن‌سینا [٤]، و جرجانی [٥] (گرگانی).

طب اسلامی و زبان عربی

غلبه عرب برعجم و اجبار نویسندگان درنگارش کتب ومؤلفات و آثارخود بزبان علمی زمان یعنی عربی (بمانند زبان لاتین در قرون وسطی در اروپا) باعث گردیده که بعضی از تذکره نویسان و مورخین تمدن اسلامی و مخصوصاً طب اسلامی را بحساب عرب بیاورند، و آن را بنام «طب عرب» در کتب خود متذکر گردند، در صورتیکه چنین نیست بلکه اکثر علمای تمدن اسلامی بخصوص اطباء اسلامی غیرعرب هستند و بسیاری از ملل واقوام کشورهای مفتوحه دراین امر مهم شرکت داشتندواگر درمورد طب عرب (که بغلط مصطلح شده) بخواهیم حق مطلب راادا نمائیم، باید بگوئیم «طب اسلامی» وهمانطورکه شادروان پروفسور ادواردبرون [٦] درمقدمه کتاب «طب عرب» بدان اشاره کرده ونام «طب اسلامی» برآن نهاده است، منتهی باید دراین اصطلاح حق همه ملل و اقوام را بمانند ایرانیان و نسطوریان و

۱ـ علی بن ربن طبری یا علی بن زیل یاعلی بن سهل یاعلی بن سهل بن ربان طبیب بزرگ ایرانی.
۲ـ رازی طبیب وشمیست و فیلسوف نامدار ایرانی.
۳ـ علی بن عباس مجوسی اهوازی ارجانی طبیب بزرگ ایرانی.
٤ـ شیخ رئیس حسین بن عبداله بن سینا طبیب و فیلسوف بزرگ ایرانی.
٥ـ زین الدین سید اسمعیل گرگانی طبیب بزرگ ایرانی.
(شرح همه آن‌ها بعدا بیاید).
٦ـ پرفسور ادواردبرون (Prof. E. G. Browne) مستشرق بزرگ انگلیسی (۱۹۲٦ ـ ۱۸٦۲ میلادی).

صابئین وحرانیها را (چنانکه آمد) ادا کردوغیرازآنان اصولا می‌بایست حق خدمات خدمتگذاران تمدن شرق وغرب امپراطوری اسلام راهرکدام علیحده ملحوظ دانست.

اما حقیقت امرآنستکه وقتی صحبت ازطب اسلامی ویا علوم اسلامی درمیان می‌آید، مقصود و منظورنظرات پزشکی ویاعلمی است که در کتب تمدن اسلامی که عموماً بزبان عربی مدون گردیده، درصورتیکه دراصل همه آنها عموماً ازدانشمندان یونانی وهندی وبعضاً ایرانی یاتراجم یونانی به سریانی ومیراث اسکندرانیان[۲] و امثال آنهاست منتهی بزبان عربی تدوین شده است.

نکته مهم دیگری که ضمن کلیات طب اسلامی باید درنظر داشت آنکه پس ازظهور اسلام و پیشرفت مسلمین وگشودن کشورها وغلبه براقوام و ملل، طبیعی است اینان مقهور قوم غالب گردیده و باز طبیعی تر است که قوم غالب کوشیده است زبان خودرا درکشورهای مفتوحه رواج دهد، (یاآنکه اقوام مغلوب چاره‌ای جز قبول آن نداشته‌اند)، اما این امر باعث آن نخواهدشد که تمدن این اقوام علاوه برآن که برجای باقی مانده، سهل استکه مایه تمدن اسلامی گردیده است وباآنکه اقوام وکشورهای مفتوحه توسط اعراب در زیر سلطه آنها بودند عده زیادی از آنها وساکنان کشورهای مغلوب عقایدضدعربی داشتند.

دراین باره بدون اینکه راه غلو ومبالغه رفته باشیم چندموضوع بسیاراساسی را درتاریخ طب ایران واسلام نباید ازنظر دورداشت که عبارتند از:

اول حمله قوم غالب یعنی عرب برسایر کشورها و اطاعت اقوام وملل مغلوبه از فرماندهان وولاة منصوبه عرب،

دوم نفوذ زبان عربی برروی کشورها و نتیجةً برروی اقوام وملل مغلوبه،

۱- سریانی ها شرح آن بعداً میاید

۲- اسکندرانی یا اسکندری واسکندریه یی منصوب به اسکندریه میباشد که عده زیادی دانشمند وطبیب بدین اسم در تاریخ طب دیده میشود که همه جزو مکتب اسکندریه (Alexandrie) میباشند.

سوم تعالیم ودستورهای قرآن کریم مخصوصاً درباره عمل به خیرات ومبرات و امثال آنها،

چهارم تمدن و معارف وفرهنگ کشورهای مفتوحه واثر فوق العاده وکم نظیر این اقوام برروی تمدن اسلامی که مایه اصلی این تمدن بوده است .

اما واسطه ورابطه ای که اقوام وملل مغلوبه رابایکدیگرمأنوس ومرتبط داشته، از طرفی دین اسلام وازطرف دیگر زبان عربی بوده و همین وسیله ارتباط دومی یعنی زبان عربی ونگارش کتب باعث گردیده است، که در تمدن اسلامی خدمات همه دانشمندان وعلماء رابحساب عرب گذارند، درصورتیکه میدانیم درتمدن اسلامی عده زیادی دانشمندان غیرعرب بودند و تعداد علما و دانشمندان عربی الاصل دربرابر غیرعرب ناچیز میباشد، مخصوصاً درطب اسلامی باید گفت خدمات ایرانیان و اطباء ایرانی وآثار ویادگارهای ایندسته ازسایر اقوام وملل زیادتر بوده ونبایداز نظردورداشت که دردوران خلافت خلفای راشدین وبنی امیه واوائل عباسیان توجه بعلوم وبالنتیجه طب بسیار کم بوده، خاصه دردوران خلفای بنی امیه که اصولاً غیرازقوم عرب و زبان عربی وفصاحت وبلاغت وشعرعربی بامردیگری توجه نبوده است.

تمام شرح بالا فقط ازآن نظربود که بدون جانبداری موضوع طب و تاریخ آن پس ازظهور اسلام کمی روشن گردد، تاحق خدمتگذاران واقعی اداشده باشد.

انتقال طب به ممالک اسلامی

دراین مقدمه متذکر میگردیم که انتقال علوم ازکشوری به کشور دیگر یاازقومی به قوم دیگرقاعدتاً ازمرزوسرحدی باید بگذرد.

درباره علم طب وانتقال آن به ایران باید گفت که منابع دانش طبی یونانی بیشتراز آتن[1] و اسکندریه[2] وازاین شهربه خاورمیانه عملی گردیدواین تمدن اسکندرانیان میباشد که بمشرق روی آورده است و راه رسیدن علوم وافکار یونانی به خاورمیانه اول دفعه ازنویسندگان

۱- آتن (Athènes) پایتخت کشور یونان.

۲- اسکندریه (Alexandrie) واقع درکشورمصر کنونی درساحل مدیترانه که اسکندر مقدونی آن راتاسیس نمود (۳۳۲ ق.م.).

و دانشمندان مسیحی سریانی بوده و ازآن پس عربی زبانان مستقیماً بمنابع یونانی دست یافته و تتبعات فراوان درآنها کردند.

گذشته از آن راه دیگر انتقال علوم طبی ازهندوستان بوده است. بشرح ایضاً راه دیگری که بنظر میرسد درانتقال علوم دخالت داشته بلخ [1] (باکتریا) می باشد، اما اصول ومواد اولیه ازاسکندریه و یونان است.

منابع دیگری نیز وجود داشته که یکی ازآنها حران میباشد. در اینجا متذکر میگردیم باآنکه غلبه عرب برکشورها وگشودن سرزمینها و تمرکز نیروی عربی در مراکزی بمانند بغداد و دمشق به عمل آمد با زعده‌ای از اقوام بالاخص ایرانیان مسیری خاص جهت خود انتخاب کرده بودند وآن اینکه اطاعت حقیقی وباطنی را از این دو مرکز نداشتند، بهمین نحو درغرب امپراطوری اسلام یعنی اندلس [2] (اسپانیا) این امر مشاهده میشود.

بنابراین بدیهی است ضمن طب اسلامی حتماً می‌بایست طب اسلامی در مغرب که دنباله طب اسلامی در شرق است، مورد مطالعه قرار گیرد و این سیر علوم طبی ابتدا در بغداد تمرکز یافته که راه ورودبدان ازایران وسوریه وبلخ وهند میباشد، که از آن ببعد شهرهای دمشق وحلب وقاهره وقرطبه [3] (شهردانشگاهی بزرگ اندلس) وسمرقند مرکزیت یافته‌اند.

نکته دیگری که ذکرآن دراین مقدمه کمال لزوم رادارد، آنکه علوم طبی در تمدن اسلامی عیناً بهمان طریق که دریونان بوده درسرزمین های اسلامی بدست مسلمین نرسیده، بلکه درمحیط اسلامی با طب ایران وهند اختلاط و امتزاج یافته وبصورت طب اسلامی درآمده است.

---

۱ – بلخ یا باکتریا [باختر، (Bacteria)] شهر واقع درآسیای مرکزی.

۲ – اندلس ایالت جنوبی کنونی اسپانیا (Andalousie) که درآن مراکز بزرگ علمی بمانند قرطبه (Cordoba Cordoue) و غرناطه (Grenade ، Granada) وامثال آن ها در دوران خلافت خلفای اموی اندلس داشته است.

میراثی که پزشکان اسلامی از طب یونان واسکندریه وانطاکیه[۱] بدست آوردند، کتابهای ابقراط[۲] و جالینوس[۳] بوده که یا مستقیماً به عربی ویا غیر مستقیم ازیونانی به سریانی وسپس به عربی برگردانده شده است وپس از استفادات کامل ازآن کتب، اطباء مسلمان از استادانشان جدا گردیده وشخصاً انتقادات بسیار اساسی برآنان گرفته که دراین کار پزشکان ایرانی سهمی کم نظیر دارند واین دوره همان است که به دوره تألیف نامیده میشود وهمین دوره میباشد که راه تحقیق وتتبع را برای اطباء ودانشمندان آتی باز گردانیده است.

در خاتمه این مقدمه متذکر میگردیم که در دوران ساسانیان مکتب وبیمارستان جندیشاپور دراین شهر تاسیس گردید که مرکز بزرگ علمی وطبی آن دوران میباشد. دراین مرکز بزرگ گذشته از تعلیم فلسفه و حکمت و بعضی علوم دیگر علم طب رونقی بسزا داشته وهمانطور که تذکر داده شد، طب این مکتب مخلوطی از طب ایران و یونان و هند بوده که ازجمع آنها مکتب وبیمارستان جندیشاپور تشکیل گردیده است.

مراکز علمی و طبی قبل از بغداد

قبل ازطلوع اسلام در دنیای آنروزی چهار مرکز مهم طبی وجود داشت که خدمات ذیقیمتی بعالم طب کرده ونمایندگان دانشمند وکتب وآثار معتبره‌ای از خود بیادگار گذارده‌اند و چنانکه ضمن تاریخ طب ایران قبل از اسلام متذکر گردیدیم مراکز علمی وطبی آندوران قبل از بغداد متعدد بوده که مهمترین آنها عبارتند از مرکز علمی اسکندریه در مصر ومرکز علمی شام وقسمتهای شمالی بین النهرین ومرکز بزرگ علمی جندیشاپور یا بهتر بیان داریم، دانشگاه بزرگ جندیشاپور در ایران و آخرین آنها مراکز علمی وطبی هندوستان بوده که هریک از این

۱- انطاکیه (Antioche) شهر واقع در ساحل شرقی مدیترانه درسرحد بین سوریه وآسیای صغیر که سابقاً جزو سوریه بوده ولی اکنون جزو کشور ترکیه است.

۲- بقراط یا ابقراط طبیب بزرگ یونانی (Hippocrate).

۳- جالینوس - (Galen ، Galien) شرح آن بعداً بتفصیل خواهد آمد.

مراکز بزرگ علمی بنحوی درتاریخ طب ایران ازخود اثری بیادگذارده که بعداً یک‌یک آنهارا موردمطالعه قرارمیدهیم.

بازاضافه می‌کنیم که هر یک از مکاتب ومراکز علمی و طبی فوق‌الذکر اختصاصاتی داشته که از نظر تاریخ طب نقش مخصوصی ایفا کرده و تا این عوامل توضیح داده نشود تاریخ طب درایران و اسلام روشن نخواهد شد و طبق روش اغلب کتب تاریخ طب ضمن بحث در پیرامون مکاتب طبی علاوه بر نگارش عقاید و اصول و اکتشافات‌طبی شرح حالی نیز از اطباء مکاتب مربوط نیز خواهدآمدکه بشرح‌یک‌یک این مکاتب ومراکز علمی می‌پردازیم.

۱- مرکز علمی اسکندریه و انتقال طب‌از اولین مرز به خاور

چنانکه میدانیم این مرکز پس‌از اسکندر واستقراربطلیموس اول (Potlémée ۲۸۲-۳۲۳ق.م.)سردارمشهوراسکندرشروع گردیدوسلسله‌این‌سرداربزرك مدتها در مصرحکومت وتاقرون‌ششم‌وهفتم‌میلادی خدمات‌بسیارارزنده‌ای‌به‌علوم کرده‌و بحق‌باید گفت‌این‌شهروارث‌تمدن‌یونانی‌بوده،بنحوی که‌زبان‌رسمی مصرودستگاههای دولتی وطبقات‌ممتازه زبان‌یونانی وسردم عادی‌ازآن بی‌نصیب‌بوده یعنی بزبان محلی تکلم می‌کردند.اطباء مشهوری که دراین مرکز مهم ومعتبر ظهور کردند درطب و تشریح وداروشناسی دردوران خود بسیار مشهور بوده‌اند.

مکتب اسکندریه که وارث مکاتب طبی کنید[1]وکوس[2] بوده در علم تشریح ترقی فوق‌العاده کرده و اگر ظهور جالینوس وکارهای او نمی‌بود عظمت‌این‌مکتب سالیان دراز برقرار می‌ماند.

از اطباء بزرگ این مکتب **هروفیل** (Herophile‘Herophilos‘ Erophile) یاهیروفیلوس‌معروف میباشدکه درحدود سال ۳۳۰ قبل از میلاد تولد یافته و تا

---

۱ و ۲ - کنیدوکوس Knide,Cos مراکز مکتب‌بزرگ یونان. کوس جزیره‌زادگاه بقراط واقع در شرق مجمع‌الجزائر اژه نزدیک به آسیای صغیر (ترکیه کنونی) میباشد.

۳۰۰ ق . م . حیات داشته است . وی شاگرد معروف پرگزاکورکوسی

شکل ۱- یک تصویر از بقراط

(ازکتاب تاریخ طب دانیل لوکلر)

یونـانـی (Proxagor de Cos) بود که در دوران حکومت بطلیموس لاگوس (Ptolémée Lagos) میزیسته وچون این پادشاه بوی آزادی کامل در تشریح واختیار تام درکارهایش داده بود و مجرمین ومقصرین محکوم را زنده بوی سپرده بود، بدین مناسبت وی در تشریح وشعب دیگر طب بسیار کارکرده است . وی کسیست که بامر بطلیموس فوق الذکر به امتحانات وتجارب طبی برروی محکومین (بمانند دوران ساسانیان)اقدام کرده است .وی را درتشریح اطلاعات زیادی و اولین طبیبی است که با طریقه وروش منظم به تشریح مغزودقت در دستگاه گردش خون وسلسله اعصاب پرداخته است .

ازکارهای بسیار معتبر وی در تشریح آن است که وی تخمدان (Ovaire)

زنان را پیدا کرد و آنرا به بیضه های مرد تشبیه کرد . از آن گذشته متذکر گردید که تخمدان درزن دوعدد میباشد یکی در طرف راست زهدان ودیگری درطرف چپ زهدان که بواسطه یک پرده کوچکی پوشیده شده ودارای فرورفتگی هائی همانند سایر غدد میباشد . اما کشف بزرگ این دانشمند که از نظر تشریح بسیار با اهمیت است که چرخشت معروف به (Pressoir d' Hérophile) است و بنام وی مشهور میباشد

شکل ۲ ـ مجسمه‌ای از بقراط که در جزیره کوس یافته‌اند

(محلی که سینوس های وریدی کاسه سر با یکدیگر تلاقی می کنند) وهمچنین قلم یا انتهای بطن چهارم مغز (Calamus scriptorius) میباشد . درباره نبض انسانی وی چهار صفت

قائل بوده است که عبارتنداز تندی وپُری ونظم ونیرو. وی کسی است که شرائین

شکل ۳ـ افلاطون وارسطو (ازکتاب تاریخ طب راف ه. میجر)

را از اورده جداساخته ومعتقد بوده است که در شرائین خون و در اورده روح حیاتی میباشد (یعنی همان روحی که ارسطو(Aristote)وپرگزاگورسابق الذکر بدان اعتقاد داشتند) .

غیر از موضوعات بالا هروفیل رانظرات دیگری در علم طب میباشد که عبارتند ازآشنائی به استسقاء(یا آب آوردن شکم، Ascite)وتشمع کبدی(Cirrhose hépatique) .

از آن گذشته وی مرگ ناگهانی (یا مرگ مفاجاة) را براثر فالج شدن قلب میدانسته است.

تا دوران وی طبق عقیده افلاطونیان پائین آمدن اغذیه را از لوله قصبة الریه میدانستند، وی این نظر را مخدوش دانسته و آنرا رد کرد و توانست دریچه روی قصبة الریه را نشان دهد که در موقع غذا بسته میشود و غذا از دهان وارد مری و سپس به معده میرود.

اراسیستراتس

دیگر از نمایندگان بزرگ طب اسکندریه اراسیطراطس (اراسیستراتس ،ارسطراطس ،اراسیسطراطس Erasistrates) Eristrate میباشد ق.م ۳۱۰-۲۳۷. وی شاگرد **کریزیپ کندی** (Chrysippe de Cnide) میباشد و گفته است اغذیه در معده پخته نمی شوند بلکه براثر عمل مکانیکی و حرکات مخصوص معده با هم مخلوط می شوند. وی در ازمیر مکتبی بنیان گذارده او معتقد بود که فصد باعث ضعف میگردد ، امابه رژیم و دستور های غذائی و پرهیز و ورزش و استحمام بیشتر معتقد بوده و علاج بیماریها را بیشتر در موضوعات بالا میدانسته است.

شکل ٤ـ اراسیستراطس درمان آنطیوکوس فرزند سلوکوس نیکاتر را می کند
(از کتاب تاریخ طب مصور اتوبتمان)

میگویند وی اولین طبیبی است که تشریح بدن‌آدمی کرده است. دیگرآنکه پامرسلوکوس نیکاتربه‌سوریه خوانده شده و دردبیدرمان آنتیوکوس(Antiochos) فرزند سلوکوس را از عشق به استراطونیس (Stratonice) دومین زن سلوکوس نیکاتردانسته وپس از فاش شدن مطلب ملکه را بزوجیت گرفته است.

بدین شکل ملاحظه میشود که مکتب اسکندریه ارج ومقام بزرگی داشته وغیر از این دونفر دیگراطباء دانشمند نیز دراین مکتب بوده‌اند که ذکر همه‌آنها باعث تطویل مطلب میگردد .

مکتب طبی اسکندریه تا اواخر قرن اول هجری قمری در مقام خود بسیار استوار بوده و از این ببعدبه‌شام وانطاکیه انتقال یافته است.

دیسقوریدوس

از اطباء قبل از جالینوس باید نام‌دیسقوریدوس [Dioscoride یا Dioskyride یا Discuride که به دیسقوریدوس العین زربی (d' Anazarbas)]از عین زربه از شهر های کیلیکیه (Cilicie)میباشد رانام‌برد . مقام وی در طب مخصوصاً در داروشناسی میباشدو کتبی تألیف‌کرده که مهمترین آن ها کتابی است درپنج قسمت که بعداً توسط اصطفن بنام«الحشائش» ترجمه گردیده است، که بی اندازه معتبرمیباشد . از آن گذشته کتاب‌دیگری بنام«السموم»(De venenis)میباشد،

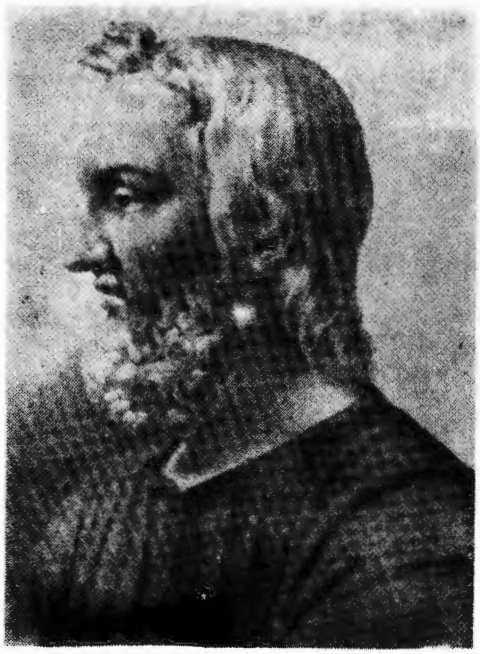

شکل ۵- یک عکس خیالی از دیسقوریدوس
(از کتاب تاریخ طب راف‌ه. میجر)

که آن هم بعربی برگردانده شده است . ابن پزشک نزد مسلمین مقام ارجمندی داشته است .

دیسقوریدس (٦٥ پس از میلاد مسیح) طبیبی است که کتاب وی تا قرن شانزدهم شهرت بزرگ جهانی داشته است . وی طبیب داروشناس بوده که نظراتش بسیار مورد پسند دنیای طب آنروزی بوده است . وی روغن هائی جهت استعمال خارجی مجری میداشته منجمله روغن زیتون[1] و کرچک[2] و بادام[3] و بزرالبنج[4] و مورد[5] رادر کتاب خودنام برده است .

وی مرهم گل سُرخ که باروغن این گل وعسل می‌ساخته جهت التیام زخمها مفید میدانسته است . جگر الاغ را برای درمان صرع وجگر سگ را برضد هاری و

شکل ٦-ایضاً یک عکس خیالی از دیسقوریدوس که مشغول جمع آوری گیاهان میباشد
(از مطبوعات پارک دویس)

۱- Huile d' olive
۲- Huile de Ricin
۳- Huile d' amande
٤- Huile de Jusquiame
٥- Huile de Myrthe

گرد شاخ گوزن را بعنوان قابض ومقوی استعمال می کرده است که در حقیقت یک نوع اپوترابی[۱] (معالجه عضو باخوردن همان عضو) می‌باشد. شیر را یکی از عالیترین داروها برضد سل و صفرا را برای درد چشم وفوژرنر و ماده [۲] را باسقمونیا [۳] برضد کرم کدو[٤] استعمال می کرده است. دیسقوریدوس اولین بار در کتاب خود از تریاك نام می‌برد.

از مفاخر بزرگ این مکتب جالینوس معروف است که درشهرت علمی مکتب اسکندریه سهمی بزرگ دارد.

گرچه عده‌ای از مورخین تاریخ طب جالینوس راضمن تاریخ طب درروم ذکر کرده‌اند، ولی بحق باید گفت که وی علاوه برآنکه از آسیای صغیر میباشد، شاگرد مکتب اسکندریه است و حق آنرا دارد که درباره این طبیب از نظر آنکه کتب و آثار وی برروی طب ایران اثرات بسیار شگرفی گذارده بیشتر مورد بحث قرار گیرد.

جالینوس

جالینوس[۵] (۱۰۲-۱۳۱ میلادی) درزمان مارك اورل[٦] امپراطور روم میزیسته ودر عهد این امپراطور که پرهیزکارترین امپراطور آن دوران بوده و همچنین درعهد پسرش کومد[۷] و جانشین وی پرتیناکس[۸] میزیسته است.

پدر جالینوس نیکون[۹] نام داشت ومهندس ومعمار بود. وی مایل بود پسرش فیلسوف و حکیم گردد، اما درخواب دید که باید فرزندش را به طب راهنمائی کند. گرچه در ابتدای عمر بجانب فلسفه رفت ولی بعداً متوجه طب گردید وغیر ازبرغامس در شهرهای ازمیرو اسکندریه درخدمت اساتید بآموختن طب پرداخت.

۱- Opothérapie ۲- Fougère mâle ،femelle
۳- Scamonée ٤- Tœnia
۵- Galien, Galenos Klaudios ،Galenus ،Galen
جالینوس القلوذی برغامسی (dc Pergamon , Pergame)
٦- Marc - Aurèle ۷- Commode
۸- Pertinax ۹- Nicon

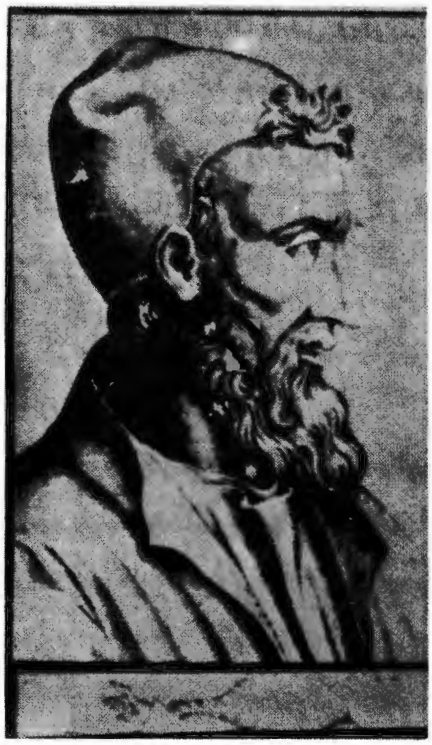

شکل ۷- یک عکس ازجالینوس (ازکتاب اطباء مشهور تألیف دومنیل)

جالینوس ابتدا برای تکمیل داروشناسی بجزیره قبرس و سپس به فلسطین رفته آنگاه در بیست ونه سالگی به برغامس مراجعت کرده که در این موقع ویراطبیب شمشیر بازان می کنند ، چرا که درجوش دادن استخوانهای شکسته وجاانداختن و در رفتگی ها مهارت خود رانشان داده بود .

مسافرت جالینوس به رم

روزی درشهر برغامس آشوبی بپاشد و چون وی مردی آرام و از سروصدا ناراحت بود، لذا عازم رم گردید .

در بدو ورود به رم وی سی وسه سال داشت وشهرت وی باعث آن شد که دشمنان زیادی پیدا کند ، لذا اجباراً مجدداً به آسیا مراجعت کرد ، اما مارك اورل او را به رم طلبید وبراثر درمان امپراطور وفرزندش شهرت بسزائی پیدا کردونزد امپراطور تقرب زیاد یافت .

داستان درمان وی درمورد امپراطور چنان بود، شبی که امپراطور خیلی نگرانی داشت، جالینوس بوی شراب ابهل (Sabine) و فلفل داد که وی شفا یافت و بدین مناسبت نزد امپراطور وملکه ونتیجةً درمیان بزرگان واعیان ورجال تقرب خاص یافت و در برابر این تقرب مورد کینه توزی همکاران قرار گرفت .

جالینوس و فلسفه

جالینوس در فلسفه وطب تحصیل کرده و قریب صد جلد (بعضی ها تا . . ٤ جلد کتاب ذکر کرده اند ؟) کتاب ورساله

از خود باقی گذارده که بیشتر آنها بچاپ رسیده است و عده زیادی از آنهادر آتش-سوزی معبد صلح[1] از بین رفته است .

درباب فلسفه وحکمت جالینوس مقامی ارزنده دارد ، منتهی آنکه در فلسفه مقامش بپای طب وی نمیرسد و چون در این کتاب بیشتر منظور مقام وی در طب میباشد بدین جهت جانب طب وی دنبال میگردد .

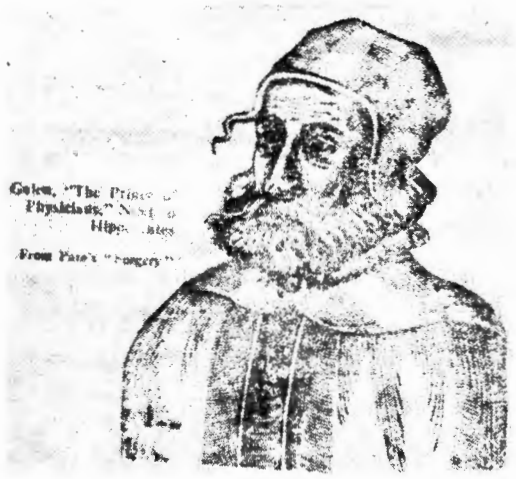

شکل ۸- یک عکس ازجالینوس
(اقتباس ازکتاب تاریخ طب دانیل لوکلر)

مؤلفات جالینوس

مؤلفات جالینوس در جمیع شعب طب ودارو شناسی میباشد که همه آنهامورد استفاده اطباء مسلمین قرار گرفته وبعلاوه شروحی نیز بر کتب و آثار بقراط نگاشته است .

ازکتب بسیار معتبر وی شانزده کتابی بوده که بنام « سته عشر جالینوس » معروف میباشد وترجمه آن ازکتب درسی طب اسلامی بوده است .

نظامی عروضی سمرقندی در مقاله چهارم کتاب خوددرباب علم طب و هدایت طبیب چنین می نگارد :

« ... پس از کتب بسائط یکی بدست آرد چون سته عشر جالینوس یا

۱- Le Temple de la paix

حاوی[1] محمد زکریا یا کامل الصناعه[2] یاصدباب[3] بوسهل مسیحی یاقانون بوعلی‌سینا یاذخیره خوارزمشاهی وبوقت فراغت مطالعت‌هیکند ... »

ستّه عشر جالینوس

شانزده کتابی‌ازتألیفات جالینوس‌است که‌طالبین‌علم طب واطباء دوران‌اسلامی مخصوصاً در قرون دوم‌وسوم وچهارم وپنجم‌وششم‌آموختن‌آنراواجب‌میدانستند. ترجمه آن‌توسط حُنین بن‌اسحق‌وحبیش بن **الحسن الاعسم**مترجمین بزرگ دوران طب اسلامی بعمل آمده است .

گرد آوری وتفسیر کتاب ستّه‌عشر جالینوس طبق گفته ابن ابی اصیبه توسط هفت نفر ازعلماءواطباء اسکندرانی‌یعنی‌اصطفن اسکندرانی(Stephano Alexandrino یا Stephen d'Alexandrie) و تئودوزیوس (ثاوذوسیوس Théodosios) وانقیلاوس اسکندرانی (Nikolaos d' Alexandreia یا Nicola d' Alexandrie) و فلاذیوس (Palladius) وجاسیوس واکیلاوس ویحیی نحوی بعمل آمده‌است.

بهترین تفسیر ستّه عشر یا کتابهای‌شانزده گانه توسط جاسیوس طبیب‌معروف ومشهور اسکندریه که‌در قرن پنجم میزیسته میباشد. این کتابها عبارتند از کتاب

شکل ۹- میگویند جالینوس تشریح را نزد امپراطور مارك اورل و **امپراطوریس فاوستین** ایراد می‌نموده است (اقتباس ازکتاب تاریخ طب مصوراتوبتمان)

۱ و ۲ و ۳ و ٤ و ٥- شرح آنها بعداً خواهد آمد.

الفرق، کتاب الصناعه (Art medicl)، کتاب النبض الصغیر (De pouls)، این کتابها را جالینوس برای شاگردانش نوشته است. سایر کتابهای شانزده گانه عبارتند از کتاب العلل والاعراض، کتاب المزاج، کتاب اصناف الحمیات (Des differents fièvres)، کتاب المقالات الخمس (در تشریح استخوانها وعضلات واعصاب ودو کتاب عروق)، کتاب فی الثانی لشفاء الامراض، کتاب الاسطقسات علی رأی بقراط (Des Elements selon Hippocrate)، کتاب النبض الکبیر، کتاب البحران (Le livre sur la crise) کتاب القوی الطبیعة، کتاب ایام البحران (Des Jours critiques) کتاب تدبیر الاصحاء، کتاب حیلة البرء، کتاب تشریح کبیر، کتاب تعرف علل اعضاء الباطنه (یا المواضع الالمه Des lieux malades).

عده زیادی کتابهای دیگر نیز ازمؤلفات جالینوس است که در فهرست ابن‌الندیم و تاریخ الحکماء قفطی وطبقات الاطباء ابن ابی‌اصیبه از آنها اسم برده شده است که فهرست وشرح آنها راضمن فصل مربوط به ترجمه وآثار وی بعداً متذکر خواهیم شد.

مقام جالینوس در طب

برای پی‌بردن بمقام طبی جالینوس و اثر دانش این طبیب در طب اسلامی که بعداً در این کتاب مورد احتیاج قرار خواهد گرفت کافی است به سه مطلب زیر توجه گردد.

اول آنکه تقریبا جمیع آثار ومؤلفات وی بزبان عربی (وتعدادی به سریانی و بعد به عربی) وسپس به السنه دیگر برگردانده شده و مورد استفاده جمیع طلاب علوم طبی قرار گرفته است؛

دوم آنکه نظر ورأی جالینوس در موضوعهای طبی ودرمانی بسیار مورد اهمیت وقبول وگذشت از آنها تقریبا غیر ممکن بوده است؛

سوم آنکه باندازه‌ای نظرات وی مورد تائید وقبول همگان بوده که اغلب اطباء دانشمند تمدن اسلامی خودرا شاگرد وی میدانستند، چنانکه محمد زکریای رازی طبیب عالی شان ایرانی درمقدمه کتابی که بنام «شکوك رازی برجالینوس» میباشد ازکار خود عذر خواسته میگوید: «مقام جالینوس برهیچکس پوشیده نیست

وممکن است بعضی از کوته نظران مرا بدینکار ملامت وسرزنش نکنند ولی فیلسوف و حکیم برمن خرده نخواهند گرفت ، بدلیل آنکه درحکمت وفلسفه تقلید جایز نیست و میبایست از روی دلیل وبرهان صحبت و گفتگو بعمل آید و اگر شخصاً جالینوس زنده می‌بود مرا بدین تألیف ستایش میکرد» .

شکل . ـ مجسمه ای از جالینوس
(از کتاب تاریخ طب راف .ه.میجر)

آثار و یادگارهای جالینوس در طب ـ اکنون شمه‌ای از آثار و یادگارهای جالینوس راتذکر میگردیم و اضافه می‌کنیم و اگر کمی مطلب بدرازا کشیده برای آنست که وی طبیب جامع دوران بوده واثر ونفوذ آثار وی در جمع شئون وشعب طب اسلامی مشاهده میشود .

درتشریح ، جالینوس با آنکه بتشریح انسان نپرداخته اما روی میمون عمل کرده‌است و برای ملاحظه عضلات واعصاب وامعاء واحشاء وسایر عضوها از میمون وخوك وگاو وبرای استخوانها از اسکلت انسانی استفاده کرده است .

کافی است در اینجا اضافه نمائیم که کتاب تشریح وی قریب ۱۲۰۰ سال کتاب درسی تشریح و در دسترس پزشکان بوده است ، تا آنکه آندره‌وزال [۱] بسال ۱۵۴۳ میلادی کتاب خود را منتشر وسهوها واشتباهات جالینوس و اطباء گذشته را تشریح کرد .

جالینوس برای نشان دادن استخوانها اسکلتی که روی آن را پارچه‌ای انداخته

۱ – André Vesale

بود به‌این طرف وآنطرف می کشید وموضوع درس خود قرار داده بود .

جالینوس اول کسی است که در علم وظائف الاعضاء (فیزیولوژی) مبتکر بوده وباب این علم را وی برای عالمیان مفتوح ساخته است . من باب مثال متذکر میگردیم که براثر تشریح حیوانات زنده عمل اعصاب را نشان داد . بعلاوه وی نبض را براثر انقباض وانبساط قلب دانسته است . وی با تشریح جانوران زنده اعمال سلسله اعصاب را نشان داد ودر حقیقت باین امر جامه عمل بخشید .

دیگر از کارهای وی آنکه درقطع نخاع شوکی گفته اگر قطع عمودی وازوسط باشد اعصاب بین الاضلاع وپاها را که در راست وچپ قرار دارند از کار نمیاندازد ، ولی برعکس اگر قطع عرضی باشد (چه ازطرف راست وچه ازطرف چپ) اعصابی که در زیر مقطع قرار دارند از کار می‌اندازد . از شاهکارهای وی که در علم وظائف الاعضاء بسیار معتبر است آنکه وی در برابر عده‌ای نشان داد بچه‌نحو ممکن است حیوانی را یک مرتبه بی‌صدا کرد و جهت این امر بندی برزیر عصب های راجعه[1] بست که هروقت این بند اعصاب را تحت فشار قرار میداد و باصطلاح بند تنگ ومحکم می گردید ، حیوان بی‌صدا می‌شد وهمینکه بند باز میشد یا آنکه گره آنرا می گشود حیوان دوباره بصدا در میآمد . در همین جلسه وی باز و جمع شدن سینه را در موقع شهیق و زفیر نشان داد .

جالینوس براثر قطع وبرش نخاع شوکی در نقاط مختلفه وآثاری که درحیوان پیدا میشده ، تجارب ذیقیمتی کرده است . منجمله براثر قطع نخاع در بالای مهره اول گردن نشان داد که حیوان فوراً کشته میشود ، واین همان عقده حیات[2] یا گره زندگی است که بعدها بنام فلورنس[3] معروف گردیده است .

درباره عقیده مزاجی که اصول طب قدیم را تشکیل میدهد وی به چهارخلط و تشبیه آنها به‌چهار عنصر نظر داده‌است ، مثلاً خون رابهوا وبلغم[4] رابه‌آب وسودا را

۱- Nerfs recurrents ۲- Nœud de la vie ۳- Flourens
۴- Phlegme (Pituite)

(صفرای سیاه)[1] به خاك وصفرای معمولی[2] (زردآب) را به‌آتش شبیه کرده‌است. وی تب‌ها رااز فساد خون و سوءهضم غذا میداند و برای رفع این فساد که حرارت بدن را زیاد،می‌کند توصیه کرده که باید بیمار به پرهیز از بعضی خوراکیها و نگاهداری رژیم و حمام وخوردن مسهل وعمل تنقیه ومالش‌وفصد بپردازد. وی‌را عقیده‌آن بوده‌است که بیماریها مربوط به اختلال وعدم تعادل اخلاط است ولی در بیماری برونی (جراحی) اخلاط دخالت ندارند.

برای حفظ صحت‌بدن‌وی‌را عقیده‌آن‌بوده‌است که‌بایددرخوراك میانه روی بعمل آید وبهترین اغذیه را نان گندم و جو و نان شیرین و آبگوشت و سرشیر میداند.

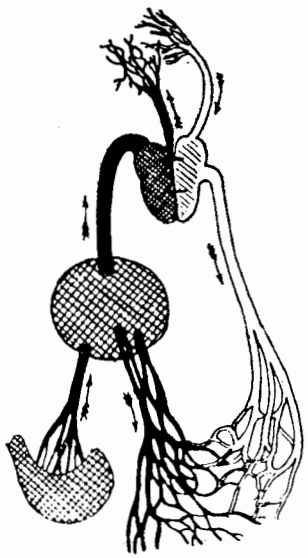

شکل ۱۱- جریان خون در بدن آدمی‌برطبق نظر جالینوس (اقتباس از کتاب تاریخ طب زودهف)

وی بادسرخ و تبخال‌وسرطان را مربوط به‌صفرای زیاد میدانسته‌است. تب‌ها را عموما از فساد خون بواسطه عدم هضم غذا میداند و معتقد بود که فساد این ماده تولید حرارت زیاد کرده وبرای دفع آن‌باید پرهیز کرد و خوراکهای‌مخصوص خورد و حمام وتنقیه ومسهل بکار برد و خون گرفت.

جالینوس کاهورا برای تسکین درد وخواب تجویز می‌کرد.

اومیگوید:«شیر خوب وقتی میسر است که به حیوان خوراك خوب‌داده شود و ازحیوان‌مراقبت‌بعمل آید».

۱- Atrahile (Bile noire) ۲-Bile

شراب را بمیزان معتدل جایز می‌دانسته است. او معتقد بوده که گوشت اگر خوب پخته باشد خون را زیاد کند و بآدمی نیرو دهد.

مالش (ماساژ) و ورزش و کشتی گیری‌را برای بدن مفید میدانسته‌است.

فصد را برای مردمان چاق مفید میدانسته وبرای مردم لاغر مالش آرام را تجویز می‌کرد.

اکنون نظر جالینوس را درباره تبدیل غذا به‌خون وجریان آن و نفخه‌حیاتی را چنانکه در شکل ۱۲ مجسم گردیده از نظر خوانندگان کتاب می‌گذرانیم:

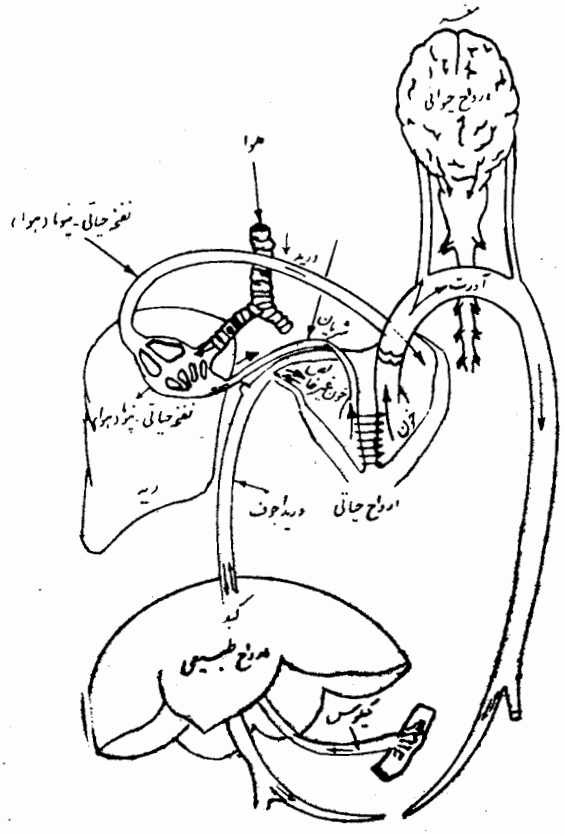

شکل ۱۲- اقتباس از تاریخ طب کاستیلیونی

از معده (پائین وچپ) شاخه‌های ورید باب مواد هضم شده را به کبد میبرند که در آنجا غذا به‌خون تبدیل گردد.

ازکبد قسمتی از خون مستقیماً به بدن میرود. قسمتی دیگر بطرف‌قلب‌راست میرود. بین قلب راست وقلب‌چپ‌یک‌سپتوم دائمی‌خون ونفخه‌حیاتی (Pneuma، روح) برقرار میباشد.

اما نفخه حیاتی از ریه‌ها بوسیله ورید ریوی به‌اذین چپ میآید. آاورت(که در عکس سفید است) از قلب پائین آمده وخون وپنوما را درتمام بدن میبرد.

درتراپوتیک (قرابادین) جالینوس تجویز دارو ها را بدستجات چندی تقسیم کرده بمانند مسهل‌ها[۱] وقابض‌ها[۲]، ومایین‌ها[۳] ومدرها[٤] وامثال آنها از آن گذشته به ضد سم[۵] یا فادزهر[٦] (پادزهر) وضد دردها[۷] (مخدرات) نیز در آثار خود یاد کرده است.

چنانکه آمد جالینوس کاهو را برای تسکین درد و خواب مؤثر میداند و به بیماران دستور خوردن آنرا میدهد وخود نیز بدان رفتار می‌کرده است.

جهت شیر خوب دستور خوراك خوب بمادر قائل بوده است. گوشت رانیرودهنده‌جسم‌وزیادکننده خون‌میداندودستورخوردن‌مسهل دربهار وپائیزمیداده و برای مردم چاق وفربه فصد وجهت‌مردمان نحیف مالش آرام تجویزکرده‌است.

وی برروی بسیاری از داروها امتحاناتی کرده وآنها را برای درمان بیماران بکار میبرده بمانند آنکه بر ضد درد مهرگیاه[۸]، مرزه[۹]، روغن رازیانه[۱۰] و شیره کوکنار (تریاك)[۱۱] و مرمکی[۱۲]، وزعفران[۱۳]، ومیعه‌سائله[۱٤] وبرای مدرطمث ابهل[۱۵]، وریشه بنفشه[۱٦] وپودنه[۱۷]، وبقله‌الغزال[۱۸] را تجویز کرده است.

۱- Purgatifs ۲- Astsingents ۳- Laxatifs
٤- Diurétiqus ۵و٦- Antidote ۷-Antialgique
۸- Mandragore ۹- Fenouil doux ۱۰- Huile de fenouil
۱۱- Opium ۱۲- Myrrhe ۱۳- Safran
۱٤- *Styrax* ۱۵- *Sabine* ۱٦- *Racine de Violette*
۱۷- *Pouliot* ۱۸- *Dictamne blanc*

جالینوس داروهائی ترکیب و برای بیماران تجویز میکرده است که ذیلاً متذکر میگردیم:

باصبرزرد[۱] و مصطکی[۲] وزعفران وسنبل هندی[۳] وقلقاس[۴] ودارچین[۵] وبلسان[۶] وعسل معجون مخصوص می‌ساخته است.

غیراز آن‌معجون دیگری مرکب از عسل وسرکه وزنجبیل[۷] و فلفل سفید که برای بیماران معدی تجویز می کرده است.

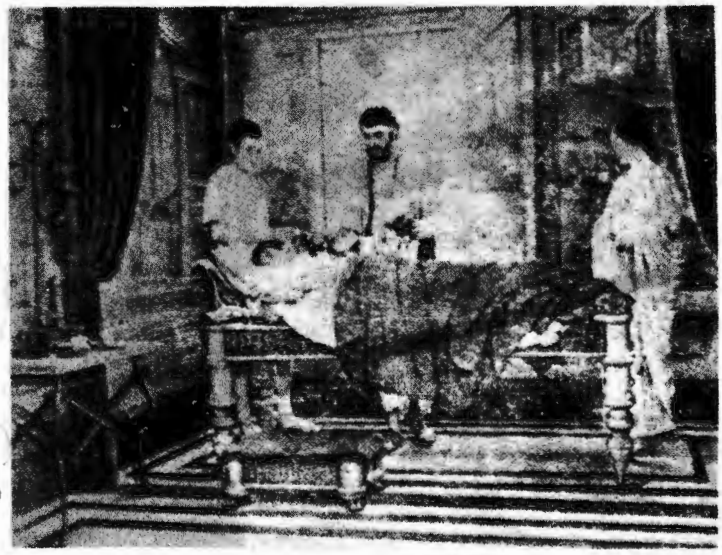

شکل ۱۳- جالینوس بادکش‌می کند(از مطبوعات پارک‌دویس)

اما آثار ومؤلفات جالینوس چنانکه در ابتدای شرح حال ومقام این دانشمند تذکرداده شد آنکه مدتها طب دنیارا درحیطه تسخیر خودداشته ، آنگاه که‌این آثار به کشورهای اسلامی (چه ترجمه آنهابه‌عربی وچه‌به‌سریانی وسپس به عربی)انتقال یافته باز در طب‌دنیا اثری فوق‌العاده داشته که نام وی بعنوان طبیب بزرگ و یا یکی از اطباء کم نظیر مشهور بوده است.

۱- Aloès ۲- Mastic ۳- Nard indien
۴- Arum Colocasia (Colocasse des anciens) ۵- Cannelle
۶- Carpobalsamum (Baume de la Mecque بلسان مکی) ۷- Gingembre

در خاتمه این مقال متذکر میگردیم که بگفته ابن ابی اصیبه تعداد مؤلفات جالینوس یکصدو هشتاد وچهارعدد میباشد .

دراین مبحث غیرازجالینوس عده‌ای ازاطباء که ذکرنام بعضی ازآنها وخدماتشان در عالم طب و انتقال آن به تمدن اسلامی لازم میباشد متذکرمیگردیم .

اقریطون

این طبیب که بنام اقریطون المزین[۱] معروف میباشد (۱۱۷- ۵۲ میلادی) و معاصر طراژان[۲] امپراطور روم بود . وی قبل از جالینوس میزیسته وکتبی چنددرپزشکی وتاریخ دارد منجمله ازکتب وی کتابی است بنام «کتاب الزینه» .

روفس افسسی

روفس افسسی که به لقب کبیر ملقب گردیده از پزشکان قبل از جالینوس و احتمالا در دوران طراژان امپراطور روم بوده (۱۰۰ میلادی) ،وی را مؤلفاتی درطب وتشریح وبهداشت و بیماریهای کلیوی است . روفس[۳] اعصاب حسی وحرکتی راسی شناخته و ازوی اوراق چندی بیش نمانده است که بسال ۱۵۵۴ میلادی توسط ژ. گوپیل[۴] در پاریس چاپ شده وهمین ترجمه در سال ۱۷۲۶ میلادی توسط د. کراسو[۵] وو. رینچ[۶] (لندن) (۱۸۲۸ میلادی) وم. لیتره[۷]، (۱۸۴۴ میلادی) و م. دارمبرگ[۸] (۱۸۴۲ میلادی) چاپ شده است . بعلاوه ویرا اشعاری بزبان یونانی درطب میباشد .

سورانوس

از اطباء مشهور اسکندریه که ذکرنام آن در این مبحث لازم میباشد سورانوس افسسی[۹] است که در قرن دوم میلادی میزیسته ومعروف به سورانوس کوچک (اصغر) است ویرا تألیفی درباره شکستگیها می باشد .

۱- Criton ۲- Trajan ۳- Rufus d' Ephése
۴- J. Goupil ۵- De Crasso ۶-W. Rinch
۷- M. Littré ۸- M. Daremberg ۹- Soranus le Jeune

باید دانست که سورانوس دیگری بنام سورانوس[۱] قدیم است که صاحب تألیفی بنام «علل الکیمیاویه» میباشد.

فیلغریوس

دیگر از اطباء و جراحانی که ذکر نام آن ضروری است فیلغریوس[۲] است که هم طبیب و هم جراح بوده. فیلغریوس پس از جالینوس میزیسته واز وی نیز آثار و کتبی بیادگار مانده است، بمانند «کتاب القوبا» و «کتاب بیماری‌های لثه ودندان» که توسط ابوالحسن ثابت بن قرة حرانی بعربی برگردانده شده است.

ارسیجانس[۳]

وی نیز ازاطباء دانشمند مکتب اسکندریه میباشد که آثاری چند از وی به عربی ترجمه گردیده است.

اوریباسیوس برغامسی القوابلی

اوریباسیوس برغامسی[۴] (۳۲۵ - ۴۰۰ م.) که مؤلف کتب مهم ومعتبری در طب میباشد وبر کتب بقراط شروحی نگاشته ،وی شاگرد زنون[۵] قبرسی است.

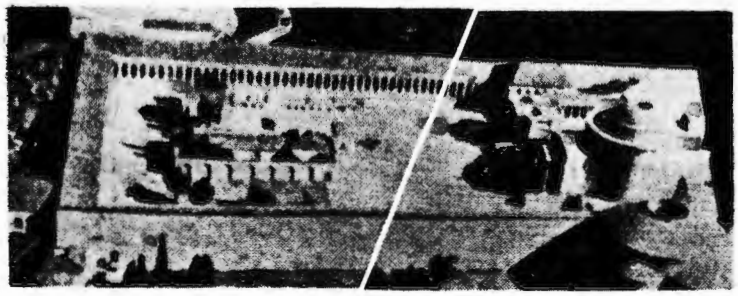

شکل ۱۴

اسکلپیون پرگامون (برغامس) (از کتاب تاریخ طب راف . ه . میجر)

۱- Soranus l' Ancien ۲- Philigarius ۳-Archigène

۴- Oribasios (Oribase) یا O. de Pergamon

و نظربدانکه اوریباسیوس اشتغال وتبحروی دربیماریهای زنان بوده بدین مناسبت به‌قوابلی معروف گردیده است.

۵-Zenon de Chypre

اوریباسیوس بنرمان ژولین [۱] امپراطور روم جمیع آثار طبی مؤلفان متقدم رادر یک جلد جمع آوری کرده است .

تالیف معروف وی کتابی است بنام «کتاب السبعین» که توسط حنین بن اسحق وعیسی بن یحیی بسریانی ترجمه گردیده است .

باید دانست اریباسیوس از پزشکان پس از جالینوس میباشد و نزد مسلمین شهرتی بسزا داشته وعموم اطباء اسلامی درکتب خود از وی نام برده‌اند .

وی کتابی بشکل کتاش جهت فرزندش اسطاث [۲] در هفت مقاله و کتاب دیگری برای پدرش اوناتیس در چهار مقاله نوشته‌است که توسط حنین بن اسحق به زبان عربی بر گردانده شده است .

دیگر از کتب وی «کتاب الادویه المستعملة» میباشد .

پزشکان دیگر مکتب اسکندریه

پزشکان دیگر آن عهد کم وبیش اثر یا آثاری برروی طب اسلامی داشته‌اند که من باب مثال باید وندیسیانوس [۴] طبیب والانتین اول [۵] (۳٦٤ میلادی) ونمزیوس [٦] و پسیکرستوس [۷] (. ٤٤ میلادی) طبیب اول لئون دوتراس [۸] (٤٥۷ میلادی) از امپراطوران روم را نام برد .

این پزشک برخلاف جالینوس فصد وحجامت رانمی پسندیده، برخلاف شیاف وتنقیه زیاد تجویز می‌کرده وباچاقو (آهن) سروکارنداشته است .

در دوران حیاتش مجسمه ویرا برپا ساختند و معروف است که روان اسقلبیوس را در تن داشته‌است .

۱- Julien ۲-Eustathius = Eustache

۳- Les Remèdes faciles a préparer ٤- Vindicianus

٥- Valentinien ler ٦-Nemesius ۷- Psychresestus

۸- Léon de Thrace

اسکندر طرالیوسی

دیگر از پزشکان نامی آن دوران الکساندردوترال [۱] (۶۰۶-۵۲۵ میلادی) (اسکندر طرالیوسی) است که در قرن ششم میلادی در لیدی تولد یافته ودر رم بطبابت مشغول بوده است.ویرا دوازده[۲] کتاب درطب میباشد که توسط گینتر درشهربال (سویس ۱۵۶۶ میلادی) و لوزان (۱۷۷۲ میلادی) ترجمه گردیده است .

وی در هنگام سلطنت ژوستی نین [۳] میزیسته ویادگار عمده وی ذکر نشانه های طاعون وشرح بثور و تاولها و دانه های سیاه زخم و علائم طاعون خیارکی میباشد. در اپیدمی طاعون اسلامبول(۵۴۳ میلادی) آنچه که دیده تمام راشروحاً ذکرکرده است.

تألیف بزرگ وی چنانکه گذشت بنام «فن طب[۴]» است که مشمل بردوازده مقاله میباشد. ابن ابی اصیبعه سه کتاب از مؤلفات وی را در طبقات الاطباء مفصلاً متذکر گردیده است: بنامهای «علل العین» و «کتاب البرسام» و «کتاب الصفار والحیات التی تتولد فی البطن».

بولس یافولس اجانیطی

دیگر از اطبای دانشمندی که باید ضمن مفاخر مکتب اسکندریه نامبرد بولس[۵] یا فولس (یا فولیس) اجانیطی (فولس الاجانیطی) است. وی از تربیت یافتگان مکتب اسکندریه ومدتی در رم میزیسته است (۶۳۴ میلادی).

وی را مؤلفات چندی درطب میباشد که مهمترین آنها عبارتند از «کتاب الکناش فی الطب» که مشتمل برهفت مقاله یا هفت کتاب میباشد بدین شرح:

۱- Alexandros de Tralleis (Alexandre de Tralles)

اسکندر طرالیوسی یا طرالینوسی متولد درشهر تراله (Tralleis - Tralls) ازشهرهای اناطولی که اکنون بنام سلطان حصار معروف است.

۲- Bibliaitarica duocaideca

۳- Justinien

۴- De Arte Medica

۵- Paul d' Egine — Paulos d' Aigina

در حفظ الصحه‌از راه پرهیز، درمعالجات کلی‌و عمومی،در امراض‌مو ومغز و اعصاب وگوش وچشم وبینی‌ودهان، در بیماریهای جذام‌وامراض‌پوست‌وسوختگیها و جراحی عمومی ونزف‌الدم، درسموم ، در جراحی، درداروشناسی . تألیف دیگروی درباب بیماری‌های زنان است که بنام «کتاب فی‌علل النساء» میباشد .

وی در کتاب خود درباره تشخیص بیماریها از روی ادرار بسیار اصولی (البته باقتضای زمان) بحث کرده ، بدین معنی که ادرار رادرظرفی بنام ماتولا (Matula) می‌ریخته ومدتی آنرا نگاهمیداشته ودربرابر پنجره‌قرار میداده‌وازتغییرات آن بیماریها را تشخیص میداده است .

آیتوس‌آمدی

وی‌بنام ایتیوس‌آمدی[۱] معروف‌وازشاگردان‌مکتب‌اسکندریه میباشد و سهم‌بسزائی در ترجمه کتب طبی داشته است .

این طبیب از شهر آمد (شهری در آسیای‌صغیر) بود . از اعمال سهم وی‌درکتاب تألیفی اش مبحثی که‌بسیار قابل‌توجه‌است آنکه صفات ادرارکه در دورانش برای تشخیص بیماریهابسیار معتبرمیشمردند مفصل متذکر گردیده است .

اهرون

طبیب دیگری که‌صاحب مؤلفات‌عمده‌در طب بوده‌اهرون‌القس[۲] یااهرن‌اسکندرانی(۶۵۰ میلادی)است .وی‌صاحب کناش معروفی است .

اهرن اول دفعه نام‌بیماری آبله رادرکتابی که‌بسریانی نوشته‌اسم بردوبعدها توسط ماسرجویه (ماسرجیس طبیب کلیمی) بعربی ترجمه گردیده است .وی بهنگام پادشاهی هرقل[۳] میزیسته وکتابش درسی‌مقاله میباشدکه بعداً ماسرجویه‌دومقاله بدان افزوده است .

۱- Aetius d' Amide (Aétius)

۲- Héron l' Ancien = Aaron = (Héron d' Alexandrie)

۳- Heraklios

باید دانست این اهرون غیر از اهرون[1] (ایرن البیزنطی) که مهندس بوده می باشد.

سرجیوس رأس‌العینی

از اطباء بسیار دانشمند مکتب اسکندریه سرجیوس رأس العینی[2] (سرجیس متوفی بسال ۵۳۶ در شهر قسطنطنیه) میباشد که هم طبیب و هم فیلسوف بوده و از مترجمین کتب جالینوس و حکمای دیگر است.

وی از اطباء مکتب اسکندریه بوده که در شهر انطاکیه در انتشار علوم طبی سهمی بسزا دارد.

برای تکمیل مبحث مربوط به اسکندریه در اینجا لازم میدانیم عده از اطباء معاصر وپیرو جالینوس که آثار آنها برروی طب اسلامی باقی مانده است فهرست‌وار متذکر گردیم:

بمانند کنتوس[3] وسرنوس[4] وآنتیلوس[5] وسامونونیکوس[6].

در تاریخ طب دو نفربنام سامونیکوس میباشند. یکی پدر و دیگری پسر که در اواخر قرن دوم و اوائل قرن سوم میلادی میزیسته‌اند. پدر را کتابخانه‌ای مشتمل بر ۶۲۰۰۰ جلد کتاب بود و بامرکاراکالا[7] (۱۸۸ میلادی) در جشنی کشته شده است. پسر در دوران آلکساندر سور[8] (متولد ۲۰۹) امپراطوار روم بوده‌و کتابخانه پدر را برای گردین[9] (متولد ۱۵۷ میلادی) تمرکز داده است.

در مکتب اسکندریه عده‌ای ازاطباء که نام آنها در بالاآمد مستقیم وغیرمستقیم درعلوم طبی اسلامی دخالت داشتند که آثاری از خوددرطب گذارده‌اندو بعدها این آثار طبی در طب اسلامی بی‌اثر نبوده است.

۱- Heron de Bysance = Heron le Jeune

۲- Sergius de Rechaina = Sergius de Theodosiopolis

۳- Quintus ۴- Serenus ۵- Antyllus

۶- Samononicus ۷- Caracalla ۸- Alexandre Severe

۹- Gordien

در آن دوران رمز وورد و تعویذ رواج کامل داشته است من باب مثل آنکه برخی تب ها کاغذی بگردن مریض میاویختند بترتیبی که از هرطرف آن کلمه خوانده شود[۱].

آنتیلوس دستور هائی بمانند گذاردن کیسه های شن و نمک بر روی اورام و قرار دادن بدن دربرابر آفتاب را تجویز کرده است. وی اولین طبیبی است که فائده آبهای معدنی[۲] وگرم را نشان وتذکر داده که آبهای ازت دار[۳] ونمکین راجهت زکام و دردهای سروسینه و ترشحات معدی و استسقا و آبهای آلومینی را[۴] جهت اخلاط خونین سینه وقی ها وضیق النفث[۵] وسقط و آبهای گوگردی را[۶] برای نرم کردن اعصاب و تسکین دردها و آبهای آهن دار[۷] را برای طحال و شکم و آبهای قیری[۸] رابرای امراض روده وشانه تجویز می کرده است. ضمادخردل نیز از یادگارهای اوست.

شروح بالا که مقام مکتب اسکندریه یابهتربیان داریم مکتب اسکندرانی ها را معلوم میدارد ازآن نظربود که آن قسمت ازعلوم طبی که ازغرب به مراکز تمدن اسلامی نفوذ ورخنه یافته تاچه حد معتبر واثرآن ها برروی طب اسلامی تاچه پایه بوده است.

بایددانست که پس از دوران درخشان مکتب اسکندریه و پراکنده شدن شاگردان این مکتب، ستاره مکتب اسکندریه کم کم افول یافت و رونق سابق خود را از دست داد و بطرف انطاکیه گرائید وعلماء و دانشمندان مکتب اسکندریه بجانب این شهر روآوردند ودر انطاکیه متمرکز شدند وچون خلافت به امویان رسید ودمشق مرکز خلافت شد طبیعی است توجه خلفاء به مرکز خلافت بیشتر ازاسکندریه بود وازطرفی چون انطاکیه دروسط قلمرو امپراطوری روم واسکندریه بود، ومرکزیت تجارت ازاسکندریه سلب گردید، بدین مناسبت علماء اسکندرانی بطرف شمال ومشرق رهسپار شده انطاکیه را جانشین اسکندریه کردند. در دوران خلافت عمربن عبدالعزیز خلیفه اموی (۹۹ هجری) حوزه درسی اسکندریه به انطاکیه

۱- Abracadabra
۲- Eaux minérales
۳- Eaux nitreuses
۴- Eaux alumineuses
۵- Dysmenorrhée
۶- Eaux sufureuses
۷- Eaux ferrugineuses
۸- Eaux bitumineuses

وحران[1] برده شد، سپس به سایر شهرها پراکنده گردید. بعلاوه پس از فتح اسکندریه بدست مسلمین ارتباط این شهر با روم شرقی (بیزنطه[2]) قطع و از طرفی بواسطه نزدیکی سریانیان با انطاکیه و شام زبان سریانی و انتقال و ترجمه علوم یونانی به سریانی و عربی شروع شد و چنانکه در مبحث بعد خواهیم دید براثر اختلاف مذهبی در روم شرقی و مهاجرت دانشمندان آن سرزمین به آسیای صغیر، سریانیان چه نقش بزرگی در ترجمه کتب و آثار طبی یونانی چه مستقیماً به عربی و چه به سریانی و سپس به عربی ایفاء کرده اند و نتیجةً مکتب اسکندریه به انطاکیه و شام و کم کم به شهرهای دیگر سوریه و جنوب آسیای صغیر و شمال عراق انتقال یافت و شهرهای حران و رها[3] و رأس العین[4] و نصیبین[5] و قنسرین[6] و عده دیگر از شهرهای این قسمتها مراکز بزرگ طبی گردیدند.

۲- حوزه و مراکز طبی سریانی

نظری به تاریخ طب در ایران در دوران هخامنشی

چنانکه در جلد اول تاریخ طب در ایران (قبل از اسلام) ضمن صفحات ۳۹۷ تا ٤۰۸ شمه‌ای درباره مراکز علمی و طبی در ایران قبل از بغداد نگارش رفت، این مراکز حقی عظیم به انتشار طب اسکندریه و یونان به مشرق زمین دارند.

برای روشن شدن انتقال علوم طبی از اسکندریه و یونان به مشرق، لازم است بعقب برگشته و آنرا از دوران قبل از اسلام کمی مشروح‌تر متذکر گردیم، تا حق مطلب بهتر ادا گردد.

توضیح آنکه در دوران سلاطین هخامنشی ارتباط فرهنگی بین ایران و یونان و همچنین با اقوام و ملل مجاور شروع شده بود. عده‌ای از پزشکان یونانی در دربار

۱- Carre (Carrhae) این شهر اکنون بشکل قریه‌ای در ایالت حلب میباشد.

۲- Bysance

۳- Orfa (Urfa) یا Edessa (Edesse)
این شهر اکنون جزء کشور ترکیه در جنوب آن کشور ونزدیک سرحد عراق میباشد.

٤- Rechaina = Théodosiopolis

۵- Nisibis (Nisibe) ٦- Kennesrin

پادشاهان‌ایران‌بطبابت‌اشتغال‌داشتندبمانندآمازیس[۱] مشاورپزشکی کورش‌ودموکدس[۲] که در دربار داریوش اول و دینون[۳] طبیب اردشیر دوم (۴۰۵-۴۰۴ ق.م.) و کتزیاس[٤] طبیب وسورخ که قریب هفده سال در دربار داریوش دوم (٤۰۴-٤۲٤ ق.م.) بود.

یونانی مابی وعامل‌آن در ایران

اما پس از حمله اسکندر بایران، نفوذوتمدن یونانی‌دراین سرزمین بیشتربسط یافت‌وجانشینان این مردغالب‌توانستند، علوم یونانی رادرکشورهای مغلوب رواج دهند. دردوران سلوکیان (۳۱۱ - ۲۱۱ق.م.) و پادشاهان اشکانی این‌امر یعنی‌نفوذ ورواج‌علوم یونانی‌رونق‌زیادتری‌واصل یونانی‌مآبی‌در ایران‌رواج کامل یافت. اماعامل مهم‌یونانی مآبی‌در سرزمین‌های بین النهرین وسوریه وآسیای صغیر مسیحیت و کلیسای مسیحی نیروی بزرگی درکار یونانی مآبی میباشد. بدیهی است چون زبان آنان یونانی بود بدین مناسبت انتشاردین‌مسیح (ع) هم‌درمیان‌افرادی که‌عموماً نژاد یونانی داشتند، رواج داشت،سهل‌است‌درمیان‌مردم غیریونانی‌نیز بشرح‌ایضاً این‌موضوع دیده‌میشود.

غیر از سرزمینهای بالا بواسطه نفوذ مسیحیت در روم نیز زبان یونانی نفوذ زیادی داشت. بطور خلاصه اشاعه مذهب مسیح (ع) عامل بسیار نیرومند یونانی مآبی درسرزمینهای‌متمدن آن دوران (بین النهرین و آسیای صغیر ومصر وسوریه و قسمتهای بزرگی از ایران) گردید.

عجب است با آنکه جنبش ضد یونانی عظیم از طرف یهودیان درسرزمین فلسطین بود،باز هم‌زبان یونانی رواج کامل داشت،منتهی یهودیان متعصب‌بیشتر

۱- Amasis ۲- Demokedes

۳- Dinon

٤- Ktezias - Ctesias

(این طبیب بسال ٤۱۷ قبل‌از میلاد بدست ایرانیان اسیر شده‌وهفده سال در دربار ایران بوده‌است).

به حفظ سنن وآداب قومی خود پای‌بند بودند و نتیجه آن رواج زبان عبری در میان آنان شد .

یکی از نتایج امر بالاتصادم ومعارضه یهودیان با مسیحیت میباشد ، چراکه تعداد مسیحیان روز بروز روبفزونی‌می گذاردو بالنتیجه‌نفوذ آنان زیادتر میگردید .

بهرحال براثر گرویدن مردم بسرزمینهای بالا ازیک طرف و از طرفی فشار برمسیحیان،نتیجه آن شد که براثر آزار باین دسته‌توجهشان به بین النهرین خارج از مرزهای امپراطوری روم گردد و کلیسائی دربین‌النهرین تأسیس گردد .

اما پس‌از آنکه امپراطوری روم مسیحیت را قبول کرد، رؤسا واسقفهای‌یونانی گردانندگان کلیساها شدند . مسیحیت به طرف سرحد های شرقی امپراطوری روم رخنه کرد و کم کم جلوتر رفته، تاآنکه کار کلیساها بجائی رسید که عامل بسیار مؤثر دریونانی کردن‌تمدن‌خارج‌ازیونان‌وروم شرقی گردیدودرپرتو حمایت‌امپراطوران روم شرقی نضج یافت .

کلیساهای شرق ابتدا در چند نقطه تمرکز داشت که هریک را اسقفیه [۱] (مراکزاسقف‌نشین [۲])می‌نامیدند وآنها عبارت‌بودنداز پونتوس [۳] شرق آسیاوتراس [٤] . هریک از اسقفیه‌ها به چندابرشیه [٥] تقسیم‌میگردید که هرکدام یک‌یا دومطران نشین [٦] داشتند ورئیس‌اسقف‌ها اسقف‌اعظم [۷] نام داشت .

بعدها کلیساهای بزرگ انطاکیه وروم‌پس از مباحثات وگفتگو های فراوان کلیسای اسکندریه را قبول کردند و اسقفیه های آسیا و تراکیه و پونتوس براثر یک اجتماع دینی تابع حکم اسقف قسطنطنیه و این کلیسا در ردیف کلیسای اسکندریه‌وانطاکیه‌شدواسقف‌هریک‌ازکلیساهای‌سه‌گانه‌بزرگ‌رابطریق(بطریرک) [۸] نام گذاردند .

۱- Diocèse ۲-Evêque ۳- Pontus ٤-Thrace(تراکیه)
٥- Eparchy ٦- Métropolitain ۷- Archevêque
۸- Patriarche

پس از ظهور ساسانیان و پیشرفت کیش مسیح (ع) بطرف مشرق، رخنه و نفوذ تمدن یونان در مشرق و ایران در میان اقوام سامی راه یافت.

در اینجا اضافه می کنیم که پس از سقوط امپراطوری سلوکی بین النهرین (که در آن موقع یکی از مراکز مهم آن شهر ادس بود)، اولین شهری که شرک را رها کرد شهر رها (یا ارفه یا ادس یا اذاسا یا ادسا) بود (۳۲ میلادی). این شهر در حقیقت شاهراه بین شرق و غرب، بدین معنی که در راه بین یونان و مصر و از طرفی بین ایران و روم قرار داشت.

در سوریه و بین النهرین زبان مردم آرامی که با زبان عبری از یک ریشه بود وجود داشت و چون این زبان در قسمتهائی وسیع و مختلف اشاعه داشت، لهجه های چندی از آن پیدا شد که یکی از آن لهجه ها سریانی میباشد که در مراکز علمی ادسا رواج داشت. بنابراین ساکنین شهر رها آرامیها بودند که لهجه آنها سریانی بود و بدان تکلم میکردند.

بعدها رومیان از طرفی و تاسیس دولت ارمنستان از طرف دیگر باعث شد که سلسله سلوکیان منقرض گردد و با آنکه کشور سوریه از زیر سلسله سلوکیان خارج شد و جزو امپراطوری روم و زمانی ارمنستان بود، اما از لحاظ تمدن و فرهنگ این سرزمین و بین النهرین تابع این تغییر نگردید، بلکه فرهنگ یونانی در آن برقرار بود.

در سال ۶۵ ق.م. سوریه یکی از ایالات روم شد و همچنین از سال ۳۸ ق.م. پادشاه ارمنستان بنام تیگران سوریه را فتح کرد. و بدین شکل تسلط سلوکیان از این ایالت از بین رفت.

سرزمین های وسیعی که آرامیها پراکنده بودند بیشتر در نواحی غرب رود خانه فرات (سوریه) و بین النهرین وشوش بود که در این نواحی پراکنده بودند و شهرهای مهم آنها رها و نصیبین و قنسرین[1] و آمد[2] بود. نتیجه ای که از مسیحی شدن آرامیها حاصل شد، آنکه قسمتی از انجیل یونانی و تورهٔ عبری و یونانی را بزبان آرامی برگرداندند

۱- Kennessrin

۲- Amid (Amida) شهری است در ایالت دیاربکر

وباین ترتیب کلید علوم دینی رادر دست گرفتند . آنگاه براثر شکست امپراطور روم شرقی ژوین[۱] از شاپوردوم ومعاهده بین دو امپراطور ادس در سرزمین روم ونصیبین تحت سلطه ساسانیان قرار گرفت وطبق‌معاهده‌وقرار داد مقرر شدعده‌ای ازدانشمندان از نصیبین به ادس انتقال یابند وباین ترتیب مکتب ادس رونق بسزائی یافت .

دراین مکتب استادانی که‌بزبان‌یونانی آشنائی‌داشتند، نسخ خطی کتب‌فلسفی والهی وطبی را که عموماً طب بقراطی و جالینوسی بود تدریس کرده و براثر شوق مذهبی طب بابلی ومشرکین را ازمکتب ادس خارج کردند وچنین بنظر میرسد که تاسده چهارم میلادی دانشگاه‌ادس سنت طب یونانی‌رابی کم و کاست وبدون‌تفسیر در دنیا ادامه داده است .

چنانکه‌دربالانگارش رفت‌شهر رهادرقرن‌اول‌میلادی به‌آئین‌مسیح (ع) گروید، وکیش عیسوی درآن‌نفوذ یافت ومردم آن بالهجه سریانی که یکی از شعب آرامی است صحبت میداشتند که نتیجةً زبان مسیحیان این ناحیه شد وپس از استقرارعلوم یونانی در این شهرلهجه سریانی زبان علمی این‌مرکز مهم گردید ونتیجه آن شد که تعداد زیادی ازکتب‌یونانی به‌سریانی ترجمه گردد وبعداًعده‌ای از مترجمان‌اسلامی این کتب برگردانده شده به سریانی را بعربی ترجمه کردند .

این شهر طی سه‌قرن‌ونیم پایتخت سلسله‌ای از سلاطین [یکی از سلاطین آن بنام آبکارنهم[۲] درنفوذ آئین‌مسیح (ع)وبالنتیجه‌انتشار این کیش‌سهمی‌بسزاداشت] (۲۱۴ - ۱۷۹ میلادی) واز مراکز مهم مسیحیت دوران گردید که در دنباله آن کیش مسیح (ع) به‌داخله ایران نیز رسید و همچنین تمرکز علوم‌درشهر رهاوتکلم علماء طب بلهجه سریانی (شعبه‌ای از آرامی) باعث گردید که این لهجه زبان‌علمی این نواحی و چنانکه‌در بالا نگارش رفت، بواسطه‌ترجمه‌قسمتی از انجیل‌به سریانی سبب تقویت دین مسیح وگسترش آن در شرق شد وبعداً بواسطه نفوذ وغلبه دسته دیگر از فرق مسیحی این لهجه سریانی علاوه برآنکه لهجه ادبی مسیحیان‌شد، زبان

۱- Jovien ۲- Abgar IX

کلیسائی نیز بشمار میرفت وهمین امر یکی از موضوعهای مهم وعوامل معتبردرطب اسلامی شد .

نسطوریان ومکتب ادسا

درموقع مرگ سیسینیوس[1] اسقف بزرگ برای احراز مقام روحانیت در قسطنطنیه دونفر نامزد این مقام بودند، اما براثر اختلافات مردم وعقاید دیگر در کار اسقفی امپراطوران صلاح چنان دیدند که آن دونفر اسقف قسطنطنیه نباشند، چرا که دسته‌ای با اولی وعده‌ای بادومی موافق بودند. لذا قرارشد یک اسقف از انطاکیه خواسته‌شود. در انطاکیه شخصی به‌نام نسطوریوس[2] بود که به مقام وکرسی اسقفی قسطنطنیه برگزیده شد. (۴۲۸ م.)

وی باخودکشیش دیگری بنام انستاسیوس[3] به قسطنطنیه آورد.

روزی انستاسیوس درموقع وعظ درکلیسا چنین گفت: «که دیگر کسی نباید مریم عذرا را والده خدا بنامد چرا که تولد خدا از زن ممکن نیست».

این مطلب برمردم گران آمدو چون دامنه اختلاف وتعصبات بالا کشید ومردم قسطنطنیه این امررا برخلاف تعالیم وتصمیمات سابق شوراهای مذهبی که درباب طبیعت انسانی والهی مسیح (ع) بود، که این دوطبیعت در یک فرد (یعنی حضرت مسیح ع) میباشد دیدند، بدین جهت کاربالا کشید و چون مقصود انستاسیوس آن بود که مریم عذرا فقط مادر طبیعت بشری مسیح (ع) است، ولی مردم این مطلب را بنحوی دیگرتعبیر کردند و گفتند که وی منکر الوهیت حضرت مسیح (ع) میباشد.

ضمناً بمناسبت رقابت مکتب انطاکیه و اسکندریه دامنه این اختلاف بالا کشیده شد.

نسطوریوس پس از آنکه شکایت مردم رااز آنستاسیوس شنید، ازوی دفاع کرد وموضوع بغرنج‌تر گردید وپس از دخالت امپراطور نتیجه آن شد که نسطوریوس از مقام ومنصب روحانی منفصل گردد.

طرفداران نسطوریوس که نسطوریان[4] یانساطره باشند از وی پیروی کردند

۱-Sicinius ۲- Nestorius ۳- Anastasius ٤-Nestoriens

وبدین شکل این دسته از کلیسای روم (کلیسای ارتودکس) مجزی گردیده و شعبه خاصی تشکیل دادند.

مدرسه ادسا نظرات نسطوریوس را تائید کرد. نسطوریوس اجباراً از روم رانده شد وبنظر میرسد بسال ۴۳۹ م. از میان رفته باشد.

اما تعالیم وی بین پیروانش گسترده شد و شعبه‌ای از مذهب مسیح (ع) را تشکیل داد واینان در ادسا مکتبی استوار ساختند که تعالیم دینی وفلسفی را رواج میدادند.

از کسانی که ریاست مدرسه را داشت بارصوماست[1]. وی نیز بمناسبت آزار و اذیت شدید مخالفین ادسا را ترك گفت ودر سال ۴۸۹ م. زنون امپراطور روم مدرسه ادسا را بست ومعلمین واستادان آن به ایران مهاجرت کردند.

بارصومای سابق الذکر آنها راوادار کرد که در نصیبین بمانند وبتعالیم خود اشتغال ورزند. این مدرسه پس از ادسا تشکیل و در حقیقت جانشین مدرسه اول نصیبین گردید. این مدرسه تابع طریقه و مذهب نسطوری شد. بعدها عده‌ای از دانشمندان نسطوری بداخل ایران مهاجرت کرده و با کومك شاهنشاهان ساسانی در ایران مدارس ومکاتبی تشکیل داده وترویج مذهب نسطوری کردند.

دانشمندان نسطوری بمانند بارصوما[1] ویوحنا ونرسی[2] که همه ازمعلمین ادسا بودند به ایران روی آوردند.

پادشاهان ساسانی بمانند فیروز (۴۸۴ - ۴۵۹ م.) در پیشرفت کار نسطوریان بسیار کوشا بودند وبدین ترتیب مسیحیت بصورتی که ذکر گردید، در ایران رواج یافت ونتیجهٔ علمای آنها در کشورما بتعالیم دینی خود وعلوم مختلفه پرداختند.

عده‌ای از آنها در ترویج مذهب نسطوری سعی بلیغ کرده و شاه ایران را راضی کردند، که کلیسای ایران با کلیسای روم (یعنی ارتودوکس) تفاوت داشته باشد وبدین جهت در ایران تشکیلات مذهبی نسطوری دادند وهمین امر باعث نفوذ آنها و انشقاق مسیحیت گردید، بدین معنی که مسیحیت در ایران بیشتر رنگ نسطوری

۱- Barsauma ۲- Narsai

یافت. درایران کلیساهای متعددی از طرف آنان (البته بااجازه شاهان ایران) بنا گردید ودیرهای چندی در شهرهای مختلفه کشور ساخته شد بمانند: بیت آرامای [۱]، بیت اردشیر [۲]، بیت ارشام [۳] (نزدیک سلوکیه)، بیت گرمای [٤] (شرق دجله)، بیت ساری [٥]، بیت عاب [٦]، وبیت عدرای [۷]، بیت قوش [۸]، بیت لاپات [۹] (جندی شاپور)، بیت هوزایه [۱۰] (اهواز)، وبیت سلوخ [۱۱] ودیرابن مزعوق (درمرکز حیره) ودیرالغراب (حومه شهرانبار) وامثال آنها.

مدرسه نصیبین

اما در مشرق اولین مدرسه‌ای که در شاهراه بین بین النهرین علیا ودمشق قرار داشت نصیبین بود وچون این شهر بسال ۲۹۸ میلادی بکشور روم تعلق گرفت ازاین جهت علاوه برآنکه رومیان بدان تعلق خاطر بی‌نظیر داشتند، دراستحکام آن نیز کوشا بودند.

در این شهر مدرسه یا مکتبی برقرار بود که علوم مختلفه تدریس میگردید. مثلا دراین شهر یهودیان دارالعلمی داشتندوچون شهربدست رومیان افتادبه یهودیان آزار فراوان رساندند ومدرسه آنان بسته شدوبدین ترتیب مدرسه اول نصیبین تشکیل شد ودرسال ۳۰۰ میلادی نصیبین مرکز اسقفیه گردید.

شرح مربوط به‌مکتب انطاکیه وتمرکز آن وخدماتی که این مکتب درایران درراه‌علم انجام داده است بسیار جالب میباشد.

مختصراً متذکرمیگردیم که‌ائوستاثیوس [۱۲] اسقف انطاکیه کشیشی بنام افرائم [۱۳] را مامور اداره کردن مدرسه کرد. وی دراین مدرسه خدمات زیادی بعلم الهی وسایر علوم کرد ومدرسه نصیبین شهرت بسزائی یافت. وی کتاب (یا کتابهائی؟) بزبان سریانی تألیف کرد وچنین شهرت دارد که قریب شصت سال اداره امور مدرسه نصیبین را داشته است.

۱-Beit (Beth) Aramaye ۲-Beit Ardachir ۳-Beit Archam
٤-Beit Garmai ٥-Beit Sari ٦-Beit Abe ۷- Beit Adrai
۸-Beit Qush ۹-Beit Lapat ۱۰-Beit Huzayé
۱۱- Beit Slokh ۱۲-Eustathius ۱۳-Ephrem

۱۴۱۱۷
۵۰/۵/۳۱

پس از وی باز اختلاف های مذهبی بین اسقفهای مختلف وصاحبان کرسی های دینی برقرار بود واین کشمکش ها باعث شد، که عده‌ای از این شهر به **ادسا روی** آورند وپس از حمله امپراطور روم یولیانوس به ایران در سال ۳۶۳ میلادی پنج ولایتی که در سال ۲۹۸ از ایران به رومیان منتقل گردیده بود، دوباره به ایران باز گشت که نصیبین و بالنتیجه مدرسه آن بدست ایرانیان افتاد . افراد فوق الذکر پس از دفاع شدید ازشهـــــر وعده از افراد آواره یعنی آوارگان نصیبین به ادسا آمدند و مکتب رها (الرّهاء) را تشکیل دادند ودر حقیقت مدرسه ادسا دنباله مکتب نصیبین و جانشین آن شد .

افرائم و عده‌ای از دانشمندان در این شهر بتعالیم مذهبی و علمی پرداختند (وفات افرائم ۳۷۰ میلادی است) .

نتیجه آن شد که زبان سریانی زبان رسمی مکتب ادس و در حقیقت لهجه ادبی مسیحیان گردید .

مدرسه ادسا

پس از آنکه بسال ۳۶۳ میلادی نصیبین بدست ایرانیان افتاد وچنانکه گفته شد، افرائم وآوارگان دیگر این مکتب را در ادس جانشین مکتب نصیبین کردند، مکتب ادس رونق فراوانی یافت اما اختلافات مذهبی وروحانی پیوسته دراین سرزمین ها برقرار بود ومکاتب واسقفیه ها در مسائل مذهبی بایکدیگر اختلاف داشتند . پس از مرگ افرائم شاگردان وی به جایش بتعالیم وی پرداختند .

در مدرسه ادسا که بعداً دارالعلم بزرگی شد ، بمانند مکتب انطاکیه ونصیبین تدریس علوم برقرار گردید .

این مدرسه دربین النهرین وایران شهرتی بسزا یافت واسقفهای ایرانی از آن فارغ التحصیل گردیده وکتابهای چندی از تألیفات ارسطو به سریانی برگردانده شد . در

میان آنها پربوس [۱] رئیس پزشکان انطاکیه بود وبشرح ایضا مترجمان دیگر آثار دانشمندان یونانی را ترجمه کردند.

نتیجه نفوذنسطوریان در ایران

چنانکه در بالا گفته شد براثر اختلاف عقیده مذهبی درروم شرقی بین نسطوریوس که بطریرك قسطنطنیه بود وانحراف وی از تثلیث ، از جرکه مسیحیت(بعقیده‌اولیها) خارج شد وسپس پیروان وی‌بنام نسطوریها [۲] نامیده شدند .

اینان دربسط علوم یونانی همت گماشتند وبدین ترتیب در دانشگاه رها فرقه جدیدی پیداشد که علماء آنهاازمسیحیت(بعقیده مسیحیان روم شرقی) خارج‌شدند، یاآنکه آنهارااخراج نمودند واین پیروان نسطوریوس آثار بسیار ارزنده‌ای در طب اسلامی از خود بیادگار گزاردند وچون‌شهر رهاونصیبین‌وقنسرین [۳] وآمد [۴] وسلوکیه و طیسفون وحران [۵] براثر جنگهای بین ایران وروم‌دست‌بدست می گشت،بدین‌جهت مراکز علمی‌هم‌از این پیش‌آمدمصون نماند . نتیجه آن‌شد که‌علاوه‌برایجاد مراکز فوق‌الذکر زمانی هریك از آنها معتبرتر و تعداد علماء وطلاب آن‌زیادتر از مرکز دیگر شده است.

چنانکه در فوق متذکر گردیدیم علوم یونانی‌درشهر رهاازراه انطاکیه‌انتشار

۱- Probus ۲- Nestoriens

پیروان نسطوریوس‌بنام نسطوریان‌یانساطره میباشند که موردخشم وغضب‌امپراطوران روم شرقی قرارگرفتند وپس از فرار به ایران وحمایت‌ازآنان کلیسای آنان را بنام «کلیسای ایران» نامیده‌اند .

نسطوریها بدوشعبه بزرگ منقسم‌میباشند:

اول یوسفیها که بیشتر درموصل‌واطراف‌آن‌مقیم‌میباشند وباکلیسای روم‌یکی هستند ،

دوم شمعونیها که در ایران و ارمنستان (وان) و همان کلدانی‌ها و آشوریها هستند (ارومیه، رضائیه سابق) .

۳- Kennesrin ۴- Amide

۵- Carrhae

یافت،اما چون مردم آن‌به کیش عیسوی گرویده‌بودند، بدین‌جهت علاوه برآنکه‌این شهر یکی از مراکز مسیحیت گردید،رقیب مدارس اسکندریه وحتی انطاکیه‌شد .

ازمعلمین‌بزرگ‌ومعروف رها «البردیصانی»[1] وفرزندش «هارمونیوس»[2] میباشند که بتدریس فلسفه اشتغال داشتند.[2]

این شهر براثر ایجاد مکتبی‌بنام «مکتب ایرانیان»[3] اشتهار فوق‌العاده‌یافت. مؤسس این مکتب ابراهیم رهاوی است. وجه تسمیه این مکتب از آن‌جهت بود که اغلب شاگردان‌آن ایرانی بودند وبعدها پس ازظهور نسطوریوس‌چون عده‌ای از فارغ‌التحصیلان واستادان آنها پیرو وی گردیدند ، بدین مناسبت براثر مخالفت مونوفیزیت‌ها[4] عده زیادی‌از نسطوریان(۴۸۳ میلادی) اجباراً شهررهارا رها کرده به‌داخل‌ایران‌آمدندواین موضوع اززمان‌امپراطورروم زنو[5] وامروی که‌مکتب‌ایرانیان رابست،سبب‌شد، که‌این‌دانشمندان‌به‌داخل‌ایران‌آمده‌در شهر نصیبین مستقر گردند که‌نتیجةً مکتب‌نصیبین تأسیس گردید .

زنو[5] امپراطور روم پس ازراندن نسطوریان‌از سرزمین متصرفی روم ، عده از علمای طب این دسته بداخل ایران آمده و مراکز روحانی آنان به پایتخت ایران

۱-Bardesane ۲- Harmonius

۲- البردیصانی که در اواخر قرن‌دوم میلادی بآئین‌مسیح گرویده بود،باعقایدونظرات فرقه‌ای‌ازمسیحیان‌مانندمرقیونیان Marcionites که‌منسوب به مرقیون Marcion بودمخالفت کرده است .

۳- Ecole des Perses

۴- Monophysites

مونوفیزیت‌ها-دسته‌ای از مسیحیان میباشند که‌معتقد بودند دوطبیعت‌خدائی وانسانی در وجود مسیح (ع) یکی است. در صورتیکه‌نسطوریان معتقدبودند که‌دوطبیعت درحضرت مسیح (ع) از هم مجزی میباشد.

۵- Zeno

(طیسیفون[۱] وسلوکیه[۲]) وسپس به‌جندیشاپور[۳] انتقال داده شد.

چنانکه‌آمداز مراکز بزرگ‌علمی آن‌دوران مکتب‌نصیبین‌میباشد که‌بمانندرها مرکز بزرگ علمی بوده و دوبار مرکزیت بزرگ یافته است . در دفعه دوم توسط یکی از اسقفهای‌ایرانی نژادبنام برسوما[٤]، که بامر پادشاه ساسانی فیروز درسال ٤٥ میلادی بمقام مطرانی شهر نصیبین رسید وباکمک اسقف ایرانی‌دیگر بنام نرسی[٥] و مساعدتها وهمت نسطوریان رونقی فوق‌العاده یافت.

مکتب دیگرکه بسهم خود توانست کتب ورسائل فلاسفه وپزشکان‌یونان واسکندریه را ترجمه کنند مکتب قنسرین[٦] میباشد .

دیگر از مکاتب‌مهم ، مکتب سلوکیه است که در آن عده ای بتعلیم طب و فلسفه پرداخته‌اند. از دانشمندان بنام این‌مکتب یکی آکاسیوس[۷] جاثلیق[۸] سلوکیه (در دوره قباد پدر انوشیروان) و دیگری مارابای جاثلیق دوره انوشیروان می باشند .

در خاتمه این فصل متذکر میگردیم که عده زیادی از فارغ التحصیلان مکتب ادسا به ایران آمده وبراثر این مهاجرت خدمات ارزنده‌ای‌به‌کشور ما کردند و بدین ترتیب علوم یونان از این مکتب به مدرسه ایرانی نصیبین انتقال یافت . کم کم دوران کلیسای نسطوری به تاریکی گرائید و براثر آنکه بارصوما کلیسای نسطوری رادر ایران را به‌رنگ ایرانی درآورد،در میان زعمای قوم اختلاف حاصل ونتیجه چنان شد ، که این امر (یعنی برنگ‌ایرانی در آمدن کلیساهای‌نسطوری) انشقاقی درمیان نسطوریان پیش‌آورد در مـــــورد علمائی از نسطوریان که در

۱- Tsephion

۲- شهر سلوکیه‌در برابر طیسفون‌قرار داشته است.

۳- شرح آن بعداً بیاید.

٤- Barsauma ٥-Narsés

٦- این شهر در قسمت بالای فرات درسرزمین سوریه‌واقع است.

۷- Acacius ۸- Catholicos

ایران بودند و به تصدی کلیساها و مراکز مذهبی درآمده بودند نیز نفوذ یافت.

نتیجه آن شد که مجدداً نهضت نسطوریگری در ایران پدید آمد و همه این عوامل دست بدست هم داده و تأثیر بسزائی در رخنه و نفوذ و بقاء علوم یونانی در ایران گردند.

عده زیادی محصلین و دانشمندان علوم و فلسفه و پزشکی از نسطوریان که در دیرها و کلیساها به تعلیم اشتغال داشتند و ذکر نام همه آنها از حوصله این کتاب خارج است، اغلب به تبلیغ در قلمرو شاهنشاهی ساسانـــــــی و بعضی از آنها برای همین امر به مصر مسافرت کرده و در آنجا به فعالیت پرداخته اند.

در اینجا من باب مثال متذکر میگردیم، که یکی از جاثلیقها بنام «ماراب»[1] بسال ٤٥٠ یکی از اهالی مرو را که «تئودر» نام داشت اسقف این شهر قرارداد.

این شخص از شاگردان سرجیس رأس العینی بود و پس از آنکه نسطوریان در دنباله نهضت دینی توانستند مجدداً نضجی به کلیسا بدهند نتیجةً عده زیادی دانشجو در نصیبین (میگویند در حدود هشتصد نفر) بتحصیل اشتغال ورزیدند و این رقم میرساند که تا چه حد این دسته از مسیحیان در ایران نفوذ داشتند، منتهی بعضی اوقات براثر اختلاف با پادشاهان و فرمانروایان نتیجه آن میشد، که ترك مرکز تعلیم را کنند و باز مواقعی پیش میآمده، که براثر هوشیاری و سلطه شاهنشاهان ساسانی با منتهای قدرت و در عین حال تمایل شدید بخدمت علمی خود ادامه دهند و چنانکه در بالا مذکور افتاد تعداد زیادی دیر و کلیسا و مراکز دینی در ایران تأسیس گردید و مدرسه نصیبین در حقیقت مرکز بزرگ (یا یکی از مراکز بزرگ) نسطوریان شد.

خسرو انوشیروان (٥٧٨ - ٥٣١ میلادی) براثر هوشیاری و توجه فوق العاده به علوم توانست جندیشاپور (بیت لاپات) را به یک مرکز بزرگ علمی و پزشکی تبدیل کند و ماراب سابق الذکر را به ریاست روحانی این شهر برگزید.

١- Maraba

نتیجهٔ دانشگاهی بزرگ درجندیشاپور تأسیس یافت، که کتابهای ابقراط و جالینوس در آن تدریس میگردید.

عده‌ای از پزشکان یونانی در این مراکز بزرگ بتدریس اشتغال داشتند که بعداً مفصل از آن‌ها بحث خواهد شد.

از آن گذشته فلاسفه دیگری که بعضی از آنها ایرانی بودند در جندیشاپور بتعلیم اشتغال داشتند، که شرح همه آنها ضمن دانشگاه جندیشاپور خواهد آمد.

در این مبحث متذکر میگردیم ارمنستان که مایل نبود مطیع شاهنشاهی ساسانی باشد، مضافاً بدانکه بعدها بواسطه قبول آئین مسیح (ع) توسط قسطنطین بزرگ (کونستانتینوس ٣٠٦ میلادی)، این سرزمین با روم همکیش شد و این همکیشی نیز یکی از علل مهم این کشمکش ها بود ونتیجه آن در قرار داد های صلح بین ایران و روم مشاهده می گردد، مثلا در سال ٢٤٤ میلادی قرار داد صلحی که بین ایران وروم منعقد شد، ارمنستان به ایران وبین النهرین به روم تعلق گرفت واین روش مدتها بین ایران وروم برقرار بود.

مطلب مهمی که ذکر آن دراین مختصر لازم است آنکه، چون نسطوریان از کشور روم رانده شدند، مکتب خود را در رها تشکیل دادند، مجدداً از رها رانده وبداخل ایران آمدند، امادر نظر ایرانیان این مسیحیان بسیار محترم ومطمئن بودند که وجود آنها خطری ازهیچ جهت برای ایران نداشت، مضافاً بدانکه درنظر پیروان مذهب مسیح (ع) که بنام ملکانی واکنون به ارتودکس[1] معروف میباشند، اهل بدعت شمرده شدند، بهیچ نظروجودشان مزاحم ایران و ایرانی بشمار نمیرفت وبهمین ملاحظه علاوه برآنکه عموماً مورد توجه شاهان ایران وایرانی ها بودند، درمورد کیش آنها نیز کومکهائی میشده است ویکی ازجهات رونق مدرسه نصیبین همین امر بود. چنانکه درفوق تذکر داده شد، باسرفیروز پادشاه ایران (٤٨٣ - ٤٥٩ میلادی) براثر هدایت برسومای سابق الذکر (اسقف ایرانی نژاد) متوجه گردید که رومیان دشمن بزرگ نسطوریان

١- Orthodoxe

شده‌اند، از اینجهت همین برسوبا بالشگری که از فیروز پادشاه ایران گرفته بود، عیسویان مخالف خودرا در سرزمینهای عیسوی نشین از بین برد ونفوذ نسطوریان را در ایران زیاد کرد واینان بافراغت‌بال توانستند درایران‌وسرزمینهای متصرفی‌ایران به نشر و تعلیم علوم بپردازند که بزرگترین نتیجه این آزادی تأسیس مدرسه و بیمارستان‌جندیشاپور (بیت‌لاپات) گردید.

امیدواریم درفصول آتی باز در مواقع لازم‌در مورد نفوذعلوم‌یونانی‌تذکراتی راکه احتیاج باشد بنگاریم.

۳- مراکز طبی ایرانی

چنانکه درفصول گذشته‌آمد مقدمةً باید دانست،پس از حمله اسکندربایران (۳۳۱ق.م) وکشورگشائی‌وی‌ازمدیترانه تارودسندسرزمین های مفتوحه وی گردید ونتیجه آنکه تمام ایران وآسیای صغیروسوریه ومصروقسمتی از هندوستان‌تحت‌سلطه واقتدارش قرارگرفت.

اسکندر تاتوانست در سرزمین های گشوده شده مراکز یونانی تأسیس کرد.

اسکندربسال ۳۲۳ ق.م. (ماه ژوئن) مرد.

پس از مرگ وی ممالک مفتوحه بین سردارانش تقسیم شد و ایران نصیب سلوکوس نیکاتر[1] گردید.

این‌سرداربسال ۳۰۰ق.م. شهر انطاکیه[2] رادر شام بنا وآنرا مرکزو پایتخت خود کرد.

بعدها پس از ظهور اشکانیان ایران و سپس بین النهرین ازسلسله سلوکیان مجزی وجزو قلمروایران شد واز آن پس کم کم اشکانیان‌به‌مدیترانه نزدیک شدند وچنانکه آمده‌در دوران ساسانیان‌براثر اختلاف مذهبی که‌بین امپراطوران روم‌شرقی

۱- Seleucus Nicator

۲- Antioche = Antichia ad Daphnen

این‌شهردر ترکیه‌امروزی میباشد که‌آنراسلوکوس بنا کرد(۹۰ کیلومتری‌حلب).

ونسطوریوس وبالنتیجه تابعین این بطریرك یعنی نسطوریان وعلمای دیگرپیش آمد، اینان به سرزمین ایران آمده‌ودر قوام ونضج دانشگاه جندیشاپور سهمی بسزا داشتند.

پادشاهان ساسانی مخصوصا انوشیروان [۱] (خسرو) در بزرگداشت مکتب جندیشاپور بسیار کوشا وجاهد بودندوبطورخلاصه‌طب جندیشاپور اختلاطی‌ازاصول عقاید ونظرات مکاتب چندی است که شرح آن خواهد آمد.

دانشگاه ومکتب جندیشاپور

پس‌ازذکرمقدمه‌بالامتذکرمیگردیم که‌دانشگاه‌وبیمارستان جندیشابورمیراث‌دانش‌اسکندریه‌و انطاکیه ویونان وایران وروم است.

الف- ایجاد شهرجندیشاپورودانشگاه آن- درسال ۲۴۱ میلادی والریانوس [۲] در صدد حمله به‌ایران برآمد وکپدوکیه را تصرف کرد، نتیجةً ایرانیان عقب‌نشینی کردند ،سپس‌طاعون درلشگریان روم افتاد وجنگ طولانی‌شد. والریانوس درسال ۲۶۰ (یا ۲۵۹) میلادی در رها اسیر ایرانیان شد. سپاهیان ایران‌به سوریه تاخته و شهر انطاکیه را متصرف و غارت و پس از آن والریانوس و عده زیادی از مردم شهر را اسیر نمودند که در میان آنها عده‌ای از رومیان همراه والریانوس را برای کار درسد شادروان که‌برروی رود دجیل‌زیرشوشترهمچنین برای ساختن‌شهری در داخل ایران **گماشتند**. این‌شهر که‌بنام جندشاپور یاجندیشاپور یا جندیساپور (معرب‌جندیشاپوریا گندی‌شاپور) نامگذارده و توسط اسرای‌رومی‌ویونانی‌درخوزستان در نزدیکی شوش بین‌دزفول‌و شوشتر که محل کنونی شاه‌آباد است،بامر شاپوراول که درمیان اسراء عده‌ای معمار ومهندس و طبیب بودند ساخته‌شد.

درباب وجه تسمیه آن چنین آمده است :«به‌از اندیوشاپور» [۳] یعنی شاپور بهتر از انطاکیه‌است. نظیراین کلمه در **سلسله** ساسانی دیده می‌شودمثل شهری که خسرواول انوشیروان ساخته و بنام « وازاندوخسرو [۴] » وامثال آنها.

۱- Khoroes ۲- Valerianos

۳- Veh-az-Aadev-i-Shapur ۴- Veh-az-Andev-i-Khosraw

بعضی گفته‌اند که جندیشاپور از ساخته های شاپور دوم است ولی بنظر نمیرسد این رأی صحیح باشد .

جمال‌الدین قفطی صاحب تاریخ الحکماء درباره جندیشاپور چنین گوید :

«مردم جندیشاپور از اطباء که در فن طبابت بسیار حاذق می باشند و از عهد ساسانیان این علم در آن سرزمین مقامی بلند داشته و ایجاد شهررا بفرزند اردشیر پس از فتح انطاکیه وغلبه برامپراطور روم که دختر قیصر راخواست واو دخترش را به زوجیت شاپور داد منسوب می‌دانند . شاپور برای دختر قیصر شهری بمانند قسطنطنیه[1] ساخت که جندیشاپور است» .

باز قفطی گوید: که در تاریخ ساسانیان چنین آمده‌است: که این شهرقریه‌ای بود که ملک مردی بنام «جندا» بوده وپس از آن که شاپور این محل را برای بنای شهر انتخاب کرد دستور داد پول و مال فراوان بصاحبش بدهند، اما مالک ده آنرا قبول نکرد و گفت شخصاً آن را خواهم ساخت . شاپورنیز پذیرفت، باین شرط که شاپور نیزدر ساختن شهر شرکت نکند . مردم قریه گفتند که این شهررا جنداوشاپور میسازند، بدین جهت آن را جندیشاپور گفتند .

همچنین قفطی گوید: وقتی دختر قیصر بدانجا رفت عده ای از اصناف مختلفه که بآنان احتیاج داشت واز اهل شهر او بودند با وی همراه گشتند، منجمله اطبائی دانشمند بدان شهر رهسپار گردیده و بتعلیم طب پرداختند (تاریخ الحکماء قفطی چاپ مصر ۱۳۲۶ هجری قمری) .

درکتاب مجمل التواریخ والقصص درباب گندیشاپور آمده‌است که این شهر از بناهای شاپور میباشدومتذکر گردیده که «به ازاندیوشاپور» بدینمعنی که اندیواسم انطاکیه در زبان پهلوی وبه از آندیو یعنی بهتراز انطاکیه وآن راشاپور بمانندنطع شطرنج نهاد، هشت راه درهشت راه ودر آن موقع شطرنج نبود، اما شکل شهر بمانند شطرنج بود . اکنون خرابست ودهی برجامانده است (قریب سال ۵۲۰ هجری قمری-

۱- Constantinople.

خلاصهٔ از مجمل التواریخ و القصص).

پاره‌ای گفته‌اند که جندیشاپور از ساخته های‌شاپوردوم (جلوس ۳۱۰ م.) است،ولی بنظر نمیرسد این قول صحیح باشد، بلکه صحیح آن است که این پادشاه در رونق وتکمیل جندیشاپور خدماتی انجام داده است .

درباب وجه تسمیه جندیشاپور گفته‌اند: که این شهرمرکزسوق‌الجیشی‌سپاهیان عرب بوده است بمانند جندالکوفه وجند بصره .

بعضی گفته‌اند که مقصود از جندیشاپور شهرستان شاپور میباشد. عده‌ای نیز معتقدند که واژه (جند) معرب (گند) است.

بهرحال این بود مختصری از وجه تسمیه جندیشاپور.

پس از ساخته شدن شهر عده ای از قسمتهای مختلف کشور بناچار بدانجا کوچ داده شد. بعلاوه اسرای یونانی و رومی نیز در آنجا مستقر گردیدند که در میان آنها علاوه بر کارگران یونانی عده زیادی هنرمند وصاحبان صنعت نیز وجود داشتند .

بعد از شاپوراول(جلوس ۲۳۸ م.) شاپور دوم آن را محل اقامت خود قرار داد ، یعنی اقامتگاه سلطنتی شد.

جندیشاپور همان شهری است که‌مانی راپوست کنده‌وپوستش را باکاه‌آکنده بدروازه شهر آویخته‌اند که بدروازه مانی معروف گردیده است.

بعدها براثر تعصبات مذهبی واختلافات مذهبی که بین امپراطوران روم و نسطوریها پیش‌آمد، عده زیادی از این دانشمندان بایران پناهنده شده و جمعی از آنان باین شهر روی آوردند. از طرف دیگرشاپور دوم‌وانوشیروان هردودرباره‌تمرکز علمی این شهر منتهای جدرا کردند .

براثرمجاهدات‌شاپوردوم جندیشاپور یکی‌از مراکز مهم‌نساجی و عطرسازی گردید و پادشاهان ساسانی نفوذ وقدرت خودرا دراین شهر اجرا میداشتند.

من شخصاً قریه‌ای که بنام شاه‌آباد ومحل سابق جندیشاپور است دیده‌ام.اما

اثر یا آثاری از دانشگاه و بیمارستان آن مشاهده نکردم ، بلکه زمین و تلی در آن محل دیدم که معروف است جندیشاپور سابقاً در آنجا بوده است . شاید روزی کاوشهائی در این قریه بعمل آید وآثار جندیشاپور مکشوف گردد .

بهرحال چنانکه آمد جندیشاپور در خوزستان قرار داشت و همان بیت لاپات میباشد . ایالت خوزستان درسال ۱۹ هجری قمری (۶۴۰ میلادی) بدست اعراب افتاد . شهر جندیشاپور طبق نوشته جغرافی دانان اسلامی به فراوانی نعمت و خرما وزراعت معروف بوده است .

از آن گذشته درباره محصولات این سرزمین از خرما وزیتون وانگور وترنج و گندم ونیشکرنام برده‌شده‌واز این بابت سرزمین خوزستان که جندیشاپور هم جزئی‌از آن است بفراوانی نعمت ومیوه مشهور و معروف دوران قبل از اسلام و پس از آن بوده است .

شرح مختصر بالاازنظرمعرفی این سرزمین بود که اگر بخواهیم مشروح‌تر نظر جهانگردان وتذکره نویسان وجغرافیادانان را بنگاریم مطلب بدرازا کشد .

اما زبان این سرزمین در دوران سلطنت ساسانی پهلوی و عادات و سنن آن‌به‌آئین زردشتی بوده وبقایای آثار آنان نیز اکنون درشهرهای مختلفه خوزستان‌و لرستان دیده میشود .

از خاندانهای‌بزرگ‌سرزمین خوزستان«نوبختی ها»میباشند که خدمات‌ارزنده‌ای به تمدن اسلامی و بشرح ایضاً به خلفای عباسی نموده و سهم بزرگی در تمدن اسلامی دارند .

ب) اطباء جندیشاپور ـ در بیمارستان جندیشابور عده زیادی طبیب بخدمت اشتغال داشتند، که مهمترین آنها خانادان بختیشوع یا آل بختیشوع [۱] میباشند .

۱ـ بختیشوع مرکب از بخت (به ضم اول) یعنی رها کرده ، نجات داده ویشوع بمعنای مسیح که جمعاً یعنی نجات داده مسیح میباشد . بمانند کلمه صهار بخت (یا چهار بخت) .

گرچه عده زیادی از اطباء این خاندان دوران اسلام را درك کرده وخدمت خلفاء عباسی را نیز کرده ، بدین معنی که طبیب مخصوص خلفا بوده‌اند ، اما از آنجا که پدران و چند نفر از آنان منحصراً دربیمارستان جندیشاپور یا آنکه معلومات آنان از استادان جندیشاپور بوده ونسبت بمکتب جندیشاپور بسیار باوفا بودند ، لذا اصولا بنام جندیشاپوری (منسوب بجندیشاپور) میباشند . از این جهت لازم دانستیم همه آنها رادر این مبحث ذکر کنیم .

با آنکه بیمارستان جندیشاپور نقش بسیار مهمی درطب اسلامی ایفا کرده و دنباله آن تا اواخر قرن سوم هجری نیز کشیده است و مورخین مخصوصا مورخین اسلامی این بیمارستان را عموماً ضمن بیمارستانهای دوره اسلامی متذکر گردیده‌اند وباتوجه آنکه قسمت اعظم طب اسلامی از جندیشاپور است، حق آنستکه تمام اطباء این بیمارستان راچه‌قبل از دوران طب اسلامی وچه پس از آن دراین مبحث بنگاریم . بدینجهت در این مبحث اطباء مکتب جندیشاپوررامتذکر میگردیم که در درجه اول خاندان بختیشوع میباشند .

این خاندان عده‌ای طبیب داشتند که عبارتند از :

۱- بختیشوع بزرگ سرسلسله خاندان مزبور ؛

۲- جورجیس[1] - (جرجیس) فرزند بختیشوع جندیشاپوری رئیس بیمارستان جندیشاپور (طبیب منصور خلیفه ۷۶۹ میلادی ۱۵۲ هجری قمری) ؛

۱- توضیح آنکه منصور خلیفه عباسی مبتلی ببیماری معده وسوء هضم و ضعف قوای جنسی گردید که اطباء بغداد (آن دسته که در بغداد طبابت میکردند ودر برابر اطباء جندیشاپور در حقیقت شاگرد هم محسوب نمیگردند) ازمعالجه خلیفه عاجزشدند.

خلیفه دستور داد، که حاجبش بنام «ربیع الخادم» مجلس مشاوره تشکیل دهد. پس از تشکیل مجلس مشاوره همه بالاتفاق گفتند جورجیس طبیب ورئیس بیمارستان جندیشاپور درصنعت طب منحصر بفرد ویگانه روزگار است . وی به بغداد احضار گردید تادرمان خلیفه کند .

←

این شخص همان طبیبی است که وقتی منصور خلیفه عباسی بیمار شد واطباء بغداد در معالجه‌وی عاجز ماندند منصور ویرا از جندیشاپور ببغداد خواست.

←

خلیفه دستور باحضار جورجیس داد وبحاکم جندیشاپور ابلاغ کرد که امر خلیفه را اجرا کند. حاکم چنان کرد. ابتدا جورجیس از رفتن ببغداد امتناع کرد، ولی حاکم ویرا مجبور کرد که ببغداد برود.

جورجیس امور بیمارستان رابه پسرخود بختیشوع واگذار کرد و بادونفرازشاگردانش بنام های ابراهیم وعیسی بن شهلافابه بغداد رفت. وقتی به این شهر رسید منصور را از تمام بیماریها بهبود داد.

آنگاه خلیفه دوتن ازکنیزکان را بخانه جورجیس فرستاد. جورجیس در خانه نبودو برای عبادت به‌کنیسه رفته بود. چون بازآمد ووضع چنان دید خشمگین شدوکنیزکان را به قصر خلیفه بازگردانید.

خلیفه علت را از جورجیس سئوال کرد؟وی در جواب گفت:

ما عیسویان بیش از یک‌زن نمیتوانیم بعقد دائم‌خود درآوریم وتا آن‌زن زنده‌است، ازگرفتن زن دوم محروم میباشیم.

خلیفه چون چنین سخنی شنید، اجازه داد جورجیس برای درمان زنهای حرمسرا برود وبدین ترتیب مقام جورجیس نزد خلیفه بسیار ارجمند گردید.

جورجیس چهارسال در بغداد بود وطبابت مخصوص خلیفه را داشت. پس از آن بیمارگشت. خلیفه بعیادتش رفت. جورجیس بی اختیارگریه کرد .... گفت اگر خلیفه مرخصم کند بوطن برخواهم گشت،تا بدیدار اهل واولاد نایل گردم و بار دیگر روی‌آنان را ببینم.

آنگاه خلیفه ویرا خطاب کرد وگفت: مسلمان‌شو. جورجیس‌در پاسخ خلیفه گفت: من مایلم به‌کیش اجدادم باشم، خواه‌به بهشت یابدوزخ بروم. خلیفه خندید و گفت: با آنکه دوری تو برمن ناگوار است،چراکه طی مدتی که در بغداد بودی بیماریهایم رادرمان کردی‌که ابدا بوی بیماری بمشامم نرسیده‌است،اجازه‌مراجعت‌میدهم.

جورجیس گفت: برای سلامت خلیفه یکی ازشاگردانم«عیسی‌بن‌شهلافا» رادرخدمت خواهم گذارد.

←

۳-بختیشوع دوم فرزند جورجیس[۱] (وفات ۸۰۱ میلادی ۱۸۵ هجری قمری)-وی

←

خلیفه دستور داد که جورجیس را با ده هزار دینار همراه یکی از مستخدمین مخصوص خود وزاد وتوشه به جندیشاپور برسانند وامر داد اگر وی در راه فوت کرد و به جندیشاپور نرسید، جنازه‌اش را نزد پدرانش بخاك سپارند .

جورجیس به جندیشاپور آمد ومجدداً در بیمارستان این شهر بخدمت سابقش اشتغال ورزید. آنگاه دستور داد عیسی بن شهلافا به بغداد رفته، بمراقبت خلیفه وبسمت طبیب مخصوص وی در این شهر بماند .

مجدداً خلیفه بیمار شد ودستور داد که جورجیس به بغداد بیاید، اما جورجیس بعلت افتادن از پشت بام دربستر بیماری افتاده بود وقدرت حرکت ومسافرت نداشت . لذا طبیب دیگری بنام ابراهیم را برای طبابت خاص خلیفه فرستاد. وی (ابراهیم) تا آخر عمر دردربار منصور بود .

جورجیس کتب چندی بامر منصور از یونانی بعربی برگردانیده است .

۲- وی در بیمارستان جندیشاپور خدمت میکرد و ریاست دانشکده پزشکی جندیشاپور را داشت .

هادی پسر و ولیعهد مهدی (وفات مهدی بسال ۱٦٤ هجری قمری مطابق ۷۸۰ میلادی است) بسختی بیمار گردید. خلیفه امر کرد بختیشوع به بغداد رود. وی به بغداد رفت و هادی را معالجه کرد اما براثر اختلاف بااطباء خلیفه ودربار وی نتوانست دراین شهر بماند، لذا بامر هادی به جندیشاپور مراجعت کرد .

۱-وی بمانند پدرش جورجیس طبیبی حاذق ومتبحر در طب بود.

بسال ۱۷۱ هجری قمری (مطابق ۷۸۷ میلادی) که خلافت به هارون الرشید رسید. اتفاقاً به بیماری سختی مبتلی شد. خلیفه به یحیی فرزند خالد برمکی دستور داد طبیبی حاذق احضار کند .

یحیی گفت طبیب خاص پدر و مادرت « ابوقریش » است و اجازه خواست وی برای معالجت بخدمت خلیفه برسد. (این ابوقریش طبیبی است که پس از احضار بختیشوع به بغداد برای هادی با توطئه خیزران عیال هادی سبب شد که از بغداد به جندیشاپور روانه گردد).

←

نیز از اطباء جندیشابور وطبیب معالج مهدی (دوران خلافت ۱۶۹-۱۵۸ هجری قمری مطابق ۷۸۵ - ۷۷۴ میلادی) و هادی (دوران خلافت ۱۷۰ - ۱۶۹ هجری قمری مطابق ۷۸۶-۷۸۵ میلادی) و هارون الرشید (دوران خلافت ۱۹۳ - ۱۷۰ هجری قمری مطابق ۸۰۸ - ۷۸۶ میلادی) خلفاء عباسی بود .

وی هارون الرشید خلیفه عباسی را که از سردرد شدیدی که سخت او را درد و رنج میداد رهائی بخشید .

→

بختیشوع مجدداً به بغداد رفت و در حضور خلیفه با زبانهای پارسی وعربی درود برخلیفه فرستاد .

میگویند یحیی برمکی برای آنکه اعتماد خلیفه رابه بختیشوع جلب کند دستور داد هیئتی از اطباء بغداد را جمع کرده تامیزان دانش بختیشوع معلوم گردد . هیئت مزبور عبارت بودند از ابوقریش وعیسی بن شهلافا و عبداله طیفوری و داود بن سرافیون وسرجیس .

پس از آنکه هیئت مذکور جلسه در حضور خلیفه تشکیل دادند . هرون دستورداد ادرار حیوانی را به بختیشوع نشان دهند واز او سئوال کرد ، که دستور دهد صاحب این ادرار چه غذائی باید بخورد . بختیشوع در پاسخ گفت صاحب این ادرار بایدجو تازه بخورد . هرون بخندید . سپس تمام حضار از فضائل بختیشوع سخن راندند . هرون ویرا صله داد و خلعتی فاخر بخشید ودستورداد تا وی رئیس پزشکان کشور گردد .

میگویند وقتی جورجیس پدرش عزم رفتن بغداد نمود، بختیشوع به پدر گفت : چرا مرا باخودبه بغداد نمیبری ؟

جورجیس در جواب گفت : شتاب مکن تونیز در استخدام پادشاهان در خواهی آمد و مقامی ارجمند خواهی یافت .

ویرا مؤلفات چندی در طب میباشد که مهمترین آنها عبارتند از :

« کناش مختصر » و « کتاب تذکره » که برای فرزندش جبرئیل برشته تحریر در آورده است .

وی را دو پسر بود یکی بنام جبرئیل ودیگری جورجیس .

٤- جبرئیل فرزند بختیشوع دوم [۱] از اطبای بزرگ جندیشاپور بود که در این بیمارستان بطبابت اشتغال داشت علاوه بر آن طبابت هارون الرشید وامین

۱- وی باپدرش چنانکه آمد دربغداد بود. این امر برحسب درخواست جعفربرمکی وزیر هارون طبیب مخصوص هارون شد.

در ابتدای اقامت جبرئیل در دربار هارون‌الرشید واقعه‌ای اتفاق افتاد که مقام وی بسیارارجمند گردید و آن اینکه یکی ازکنیزان حرمسرای هرون براثر میگساری شبانه‌مبتلی به بیماری فالج گردید و هردوپایش بی‌حرکت ماند (ازکارافتاد).

جبرئیل بوسائل روانی فی‌المجلس ویرا درمان وکنیزك بهبود یافت. هرون بسیار خوشحال شد وعلت این نوع درمان را از جبرئیل سئوال کرد؟ جبرئیل در پاسخ گفت: در بعضی بیماریها آنگاه که طبیب حاذق ازداروهای درمان کننده علاج نمیبیند، به وسایل نفسانی‌متوسل میگردد.

بدین ترتیب جبرئیل بیش ازپیش در دربار هارون‌الرشید مقام ومنزلتی ارجمندیافت وچون پزشکی حاذق وکم نظیر بود تحف وهدایای زیادی از طرف وزراء و امرا و بزرگان دولت عباسی علاوه‌برحقوق گزافی که از هارون‌الرشید دریافت میکردسیل‌وار بطرف‌اوسرازیر گردید، بنحویکه شکوه وجلال زندگی وی در بغداد زبانزد خاص وعام بود.

حقوق ودرآمد سالانه جبرئیل ازهارون‌الرشید زیادتر بود. میگویند که‌ثروت‌فوق‌العاده و جلال وشکوه کم‌نظیری در بغداد برای خود فراهم ساخت، که از بعضی نظرات وجهات برجلال وشکوه دربار خلیفه **داشت.**

باتمام این احوال جبرئیل هیچگاه تعصبی نسبت به عرب نداشت وبه مذهب خود واینکه از جندیشاپور است فخر می‌کرد. از آن گذشته تا ممکن بود به‌پارسی سخن میگفت.

جبرئیل برای ترجمه کتب ابقراط و جالینوس از زبان‌یونانی‌بعربی وسریانی ازعده‌ای از دانشمندان صابئین استفاده‌کرد و آنان را بترجمه کتب دو استاد بزرگ‌واداشت که‌این مطلب یکی از عوامل مهم واساسی وبنیان طب اسلامی میباشد.

جبرئیل نسبت به حنین فرزند اسحق عبادی احترام فوق‌العاده می‌کرد.

حنین برای جبرئیل کتابی در تشریح بدن از یونانی به عربی ترجمه کرد.

با آنکه حنین جوان بود وجبرئیل مسن، آنقدر جبرئیل به حنین احترام میگذاشت

←

ومأمون خلفای عباسی را نیز کرده ودرخدمت آنان گرامی میزیسته است. وی اولین

←

که همه درعجب بودند. روزی از وی سئوال شد علت چیست که اینهمه دربارهٔ حنین احترام قائلی؟ درپاسخ گفت اگر این جوان (یعنی حنین) عمرش درازگردد، سرجیس رأس العینی را رسوا خواهد کرد.

توضیح آنکه سرجیس رأس العینی کتب چندی در فلسفه وحکمت از یونانی به‌سریانی برگردانده است.

وی (جبرئیل) معتقد بود که مترجمین کتابهای ابقراط و جالینوس را برای ما اطباء ابزار کار تهیه می‌کنند واین امر بمانند آن است که آنان سازندگان شمشیر وماشمشیر زنان میباشیم. چون شمشیرگر شمشیر را از فولاد نسازد نمیتواند از آن استفاده کند، این شمشیرزن است که از آن استفاده مینماید.

مدت اقامت جبرئیل در بغداد جمعاً بیست‌وسه سال بود. پس از مرگ هارون‌الرشید طبیب مخصوص امین وسپس بخدمت مأمون مشغول بود. در سقوط بغداد بدست لشگریان خراسان وقتل امین مردم عوام بخانه جبرئیل ریخته و اموالش را بغارت بردند، بدین معنی پس ازقتل امین چون مأمون (۱۹۸ هجری قمری = ۸۱۳ میلادی) بعلت ترك خدمت ازجبرئیل دلگیر بود، به حسن بن سهل دستور داد اموال جبرئیل راگرفته ومحبوسش کنند جبرئیل مدتی درحبس بود. دراین هنگام حسن بیمارشدواطباء از معالجت‌وی عاجز ماندند. اجباراً جبرئیل راازحبس آزاد ساخت ودر مدت کمی طبق درمان وی‌حسن بهبود یافت (۲۰۲ هجری قمری مطابق ۸۱۷ میلادی).

بسال ۲۱۰ هجری قمری (مطابق ۸۲۵ میلادی) مأمون را بیماری سختی عارض‌شد. میکائیل (میخائیل) وسایر اطباء از معالجت وی‌عاجز ماندند وباتمام تلاشها کاری ازپیش برده نشد.

دوستان جبرئیل مأمون را باحضار جبرئیل ترغیب کردند. جبرئیل در مدت پنج روز خلیفه را باشدت بیماری که داشت درمان کرد. مأمون دستور داد یک میلیون درهم (هزار هزار) به طبیب بدهند وهرچه از اموالش بغارت برده بودند بوی بازگردانند، تا آنجا که همان مقام دوران هارون‌الرشید را یافت.

←

طبیبی است که نخستین کتاب طب را از زبان یونانی بعربی ترجمه کرده است .
(۲۱۳ هجری قمری = ۸۲۸ میلادی) .

۵- جورجیس دوم فرزند یختیشوع دوم وبرادر جبرئیل .

۶- یختیشوع سوم پسر جبرئیل پسر یختیشوع پسر جورجیس[1] (وفات ۲۵۶

→

وی مردی خلیق ومهربان وبسیار مردم‌دار وازهرجهت صفات یک طبیب رادارابود .

جبرئیل و پدرش بختیشوع وپدر بزرگش جورجیس از اطباء بزرگ جندیشاپور میباشند که درمیان پزشکان جندیشاپوری آثاری فوق‌العاده به طب بغداد (که بعدا مرکز مهم طب اسلامی گردید) و بالنتیجه به‌طب اسلامی نموده‌اند .

جبرئیل بسال ۲۱۳ هجری قمری (۸۲۸ میلادی) در بغداد درگذشت . ازجنازه‌اش تجلیل زیاد بعمل آمدوبموجب وصیتی که به دامادش میخائیل کرده بود ویرادرشهرمدائن در دیری بخاك سپردند .

معروف است که جبرئیل در دربار هرون (۱۹۳ - ۱۷۰ هجری قمری = ۸۰۷ - ۷۸۶ میلادی)چنان قدر ومنزلتی داشته که هرون بامضای دولت‌خودنوشته : «کل‌من کان‌له الی حاجة‌فلیخا طب بهاجبرئیل لانی‌افعل کل‌ما یسئلنی فیه‌ویطلبه منی» . یعنی‌هرکس حاجتی‌از من دارد جبرئیل را بخواهد بدلیل آنکه هرچه جبرئیل طلب کند من آنرا عمل میکنم .

وی سه بار زبیده مادر جعفر (حرم هرون) را درمان کرد وسیصد هزاردینار زرمسکوك انعام گرفت .

از مؤلفات وی رساله «مطعم ومشرب» است که بنام مأمون تألیف کرده ایضاً کتابی « درمدخل طب» و «باه»«بخور» و همچنین «کناشی» درطب میباشد .

۱- بختیشوع پس از مرگ جبرئیل بجای‌پدر ریاست بیمارستان جندیشاپور راداشت . وی ببغداد فراخوانده شد وبسمت‌طبیب خاص‌خلیفه‌ورئیس پزشکان‌درباری‌منصوب گردید .

وی زمان خلافت مأمون‌ومعتصم و واثق ومتوکل‌ومنتصر و مستعین ومعتزو مهتدی را درك کرده است .

اما دوران حشمت وجلال فوق العاده‌اش در دوران معتصم و متوکل (۲۳۲ر۲۲۷ هجری قمری = ۸۴۸ر۸۱۱ میلادی) .

←

هجری قمری مطابق ۸۷۰ میلادی)-وی نیز ازاطباء مشهورجندیشاپور بود وطبابت معتزخلیفه عباسی (۲۵۳ هجری قمری = ۸۶۷ میلادی) را داشته است.

۷ و ۸ - عبیدالله اول فرزند دیگر جبرئیل که طبیب المتقی خلیفه عباسی و میکائیل فرزند دیگر جبرئیل است.

۹- یحیی یا یوحنا فرزند بختیشوع سوم.

→

میگوید متوکل عباسی با آنهمه سفاکی و ستمگری که هیچکس را یارای خلاف گوئی باوی نبود در برابر بختیشوع ساکت میماند.

وی در خدمت خلیفه بسیار محترم ومعزز بود.

روزی بختیشوع در مجلس خلیفه پهلویش نشسته بود. صحبت ازبیماریهای سوداوی بود. سخن بدینجا رسید، وقتی سودا بمزاج بیمار غلبه کند طبیب حکم به جنون وی کند وقاضی شرع دست وپای اورا بزنجیر ببندد و قیم براو گمارد. متوکل عباسی ضمن صحبت بادراعه بختیشوع (دراعه جامه‌ای پنبه‌ای باپشمین که جلوی آن بازباشد) آنرا میکشید تا به محل بندازار رسید وآنرا پاره کرد وخود نمیدانست چه میکند. بختیشوع را نیز شرم بود که مطلبی گوید. متوکل از بختیشوع سئوال کرد شما اطباء چه وقت وباچه علائمی حکم برجنون بیماری سودائی میکنید؟ بختیشوع در جواب گفت آنگاه که یک بیمار سودائی دراعه طبیب خودرا تا بندازار پاره کند. دراین هنگام حکم به دیوانگی او کرد، که باید دست و پایش را بست وقیم براو گمارد.

بختیشوع در شهر بغداد خانه‌ای گشاده داشت. همه کس از بزرگ وکوچک ازمال او متمتع بودند و هرکس بر او وارد میگشته یک قوطی بخور همراه یک قوطی زغال بوی هدیه میداد.

این قوطی بخور وزغال مأخوذ از عادت در جندیشاپور بود، که بدان وسیله فضای اطاقها وخانه را معطر میکردند.

روزی متوکل بخانه بختیشوع باپنجهزار نفر از ملتزمین رکاب وخدام وفراش رفت. بختیشوع ازخلیفه خوب پذیرائی کرد و بعداً برای ملتزمین رکاب پنجهزار سفره خوراك مرتب کرد. این امرسبب رشك متوکل به کثرت تجمل و حشمت وثروت وی گردید. بهانه‌ای دستور داد اموال اورا گرفته و ضبط کند.

۱۰- جبرئیل دوم[۱] (وفات ۳۹۷ هجری قمری= ۱۰۰۵ میلادی)-وی‌فرزند

۱- وی طب را نزد پدر آموخت ودر بغداد مانند اجدادش شهرت بسزائی داشت .
معروف‌است که صاحب بن عباد دررى بیمار شد، بحاکم بغداد دستور دادازپزشکان این شهر طبیبی برای درمان وی گسیل دارد .

جبرئیل مجلس مشاوره‌ای از پزشکان شهر تشکیل داد، همه متفقاً به جبرئیل برای طبابت صاحب رأی دادند .

او باشکوه فراوان به ری رفت وصاحب رادرمان کرد و بدرخواست صاحب کناشی (مجموعه)طبی نوشت که، درباب بهداشت بدن‌آدمی از سرتاپا بود .

پس از آن جبرئیل برای درمان یکی از شاهزادگان دیلمی «خسرو شاه دیلمی» به دیلمان رفت وبیماری او را نیز درمان کرد وچون فارسی میدانست رساله ای درباره بیماری وی بپارسی برشتهٔ تحریر آورد .این رساله یاکتاب که بنام خسرو شاه دیلمی است موسوم‌به «فی‌الم‌الدماغ بمشارکة المعدة والحجاب‌یعنی الحجاب الفاصل بین‌آلات الغذا والآت‌التنفسن المسمی‌ذیافرغما»میباشد .

در مراجعت‌از خدمت صاحب یکهزار دینار دربرابر تألیف کناش‌بوی‌صله‌عطا کرد .
جبرئیل دربارهٔ صله گفت: صدبرگ تألیف کردم وهزار دینار گرفتم .
جبرئیل در مراجعت از دیلمان مجدداً خدمت صاحب بن‌عباد رفت .
صاحب از وی سئوال کرد بزرگترین ارکان و رطوبات بدن چیست ؟ وی در پاسخ گفت خون .
صاحب از اوخواست رساله‌ای در بیان واستدلال این مطلب بنگارد .
جبرئیل در مراجعت به بغداد رساله ای دراین زمینه نگاشت و آنرا بنام « الکافی » نام‌گذارد .

وی از پزشکانی‌است که‌در بیمارستان‌عضدی که بهمت پادشاه دیلمی دربغدادتأسیس یافت خدمت‌میکرد.

معروف است که او علاوه برطبابت در بیمارستان‌عضدی‌طبیب مخصوص‌عضدالدوله نیز بود ودوحقوق دریافت میکرده است، بدین‌معنی که سیصددرهم‌از بیمارستان وبهمین‌مقدار نیزاز عضدالدوله دیلمی .بعلاوه خرج‌خوراك وپوشاك ومنزل‌را نیز از خزانهٔ‌عضدی‌دریافت می‌داشته است .

←

عبیدالله اول که طبیب عضدالدوله دیلمی بوده است.

۱۱ ـ بختیشوع چهارم فرزند یحیی (یا یوحنا) ـ وی طبیبی بسیار حاذق وبخدمت وطبابت المقتدر بالله خلیفه اشتغال داشته است وبا سنان بن ثابت بن قره الصابی پدر ثابت بن سنان معاصر بود. وفاتش بسال ۳۲۹ هجری قمری مطابق ۹۴۰ میلادی است.

۱۲ ـ ابوسعید عبیدالله دوم فرزند جبرئیل دوم ـ وفاتش بسال ۴۵۰ هجری قمری مطابق ۱۰۵۸ میلادی است.

عده‌ای از اطباء غیراز خاندان بختیشوع طبابت و خدمت خلفای عباسی را کرده‌اند وهمهٔ آنان درحقیقت شاگردان و پرورده‌شدگان جندیشاپور میباشند، زیرا که منبع دانش آنان جندیشاپور بوده است، بمانند خاندان ماسویه و حنین که اولیها مستقیماً ودومیها غیر مستقیم بااین دستگاه بزرگ علمی سروکار داشتند.

حنین بن اسحق عبادی که طبیب نصرانی سریانی بوده و کنیهٔ اوابازیداست، در خدمت ابن ماسویه کار میکرده است.

چنانکه در شرح حال جورجیس طبیب جندیشاپوری آمد عده ای از اولاد و احفاد وی که در مکتب جندیشاپور به طبابت واستادی اشتغال می‌ورزیدندبه بغداد رفته وبه طبابت خاص خلفاء نائل گردیده و بعضی از آنها ریاست پزشکان بغداد را داشته‌اند.

بعضی از مورخان آنانرا بنام «خاندان بختیشوع» یا «آل بختیشوع» بمناسبت نام اولین بختیشوع وبرخی بنام «جورجیس» به «آل‌جورجیس» یا «بنوجورجیس» نامگزاری کرده‌اند، که شرح آنان در صحائف پیشین مذکور افتاد.

→

وی ازجمله پزشکانی بود که دربیمارستان عضدی بخدمت اشتغال داشت.

ویرا تألیف دیگری است بنام «کتاب المطابقة بین قول الانبیاء والفلاسفه».

۱۳- عیسی بن شهلافا[1] -وی از فارغ التحصیلان جندیشاپور واز پرورده های جورجیس اول است. که بسمت طبابت مخصوص منصور خلیفه برگزیده شده بود و نزد منصور تقرب زیادی داشت .

۱۴- شاپورفرزندسهل[2] -از اطباء مقیم بیمارستان جندیشاپور که در کار داروسازی بسیار قوی بود. وی طبابت متوکل عباسی (۲۲۲ - ۲۴۸ هجری قمری ۸۴۸-۷۶۲) را داشت. وفاتش بسال ۲۵۵ هجری قمری (۸۶۸ میلادی) اتفاق افتاد.

۱- این عیسی همان طبیبی است که بجای جورجیس دربغداد ماند.
براثر طمع به جمع آوری مال ومنال پرداخت واز روش استاد دور افتاد وچنین وانمود کرد که سلامت خلیفه دردست اوست. وی نامه‌ای جهت منطران نصیبین نوشت وازوی مال وپول خواست وویرا تهدید کرد .
نامه بدین مضمون بود: مگر نمیدانی که سلامت خلیفه دردست من است ، اگر بخواهم ویرا بیمار واگر اراده کنم ویرا سالم کنم .

منطران نامه را توسط «ربیع حاجب» که باعیسی کدورت داشت به خلیفه داد. چون خلیفه ازکار اوخبردارشدویرا از طبابت مخصوص خود منفصل کردوبه ربیع الخادم (پیشکار ومنشی ومحرم خلیفه) دستور داد که عیسی را بجندیشاپوربفرستدومجدداً جورجیس را به بغداد احضار کند . اماجورجیس براثر سقوط از پشت بام از رفتن به بغداد عذرخواست وابراهیم سرافیون راکه از استادان بزرگ جندیشاپور بود به بغداد فرستاد.

۲- شاپور فرزند سهل رئیس بیمارستان ودانشکده جندیشاپور بود. وی برخلاف عده‌ای از اطباء ورؤسای بیمارستان جندیشاپور اصولا به‌رفتن بغداد وتهیه مال ومتاع وبدست‌آوردن جاه وجلال توجهی نداشت وپیوسته درجندیشاپور بمطالعه وخدمت روزگار میگذرانید.
وی ابتدا طبیب مقیم بیمارستان وسپس ریاست آنراداشت و درزمینه داروسازی تبحر یافت .مولفاتی چنددارد. منجمله: الف) کتاب قرابادین بزرگ « الاقراباذین الکبیر » در شناسائی گیاهاونباتات طبی که در داروخانه های اغلب بیمارستانها مورد استفاده بوده‌است، ب) کتابی درنیروهای غذاومنافع ومضار آنها بنام« کتاب قوی الاطعمه ومضارهاومنافعها » ، ج) کتابی در ابدال ادویه« کتاب الابدال الادویه» که درباب معادلها وجانشینهای داروهاست، د)مقاله ای درخواب وبیداری بنام «مقاله فی القول فی النوم والیغظه» . ه) کتابی بررد نظرحنین بن اسحق بین غذا وداروی مسهل بنام« کتاب الردعلی حنین فی کتابه فی الفرق بین الغذاء والدواء والمسهل» .

۱۵-دهشتک- ازپزشکان بیمارستان جندیشاپور وبرادر ماسویه ورئیس بیمارستان جندیشاپور بود .

۱۶ - میخائیل برادر دهشتک - وی نیز با دهشتک در بیمارستان جندیشاپور بخدمت اشتغال داشته است.

۱۷ - سرجیس - وی نیز از شاگردان جورجیس معروف بود ودرغیبت استاد ریاست بیمارستان را بعهده داشت .

۱۸- ماسویه[1] - ماسویه یکی از استادان بزرگ جندیشاپور بود . وی قریب

۱- اروپائیان وی را Mesué مینامند. وی برحسب پیشنهاد جبرئیل به بغداد آمد و ریاست بیمارستان بغداد را عهده‌دار شد. بعضی گویند روزی ماسویه در جندیشاپور مطالبی گفت که بنفع اعراب وضرر بیمارستان جندیشاپور بود . رئیس دانشکده و بیمارستان ویرا از مقامش منفضل وحقوق اورا قطع کرد. بدین جهت وی به‌بغداد عزیمت نمود .

ماسویه دوپسر داشت‌یکی میخائیل ودیگری یوحنا یایحیی (ابوزکریا) (متولد بسال ۱۶۰ هجری قمری درخوزستان مطابق ۷۷۶میلادی متوفی بسال ۲۴۱ هجری قمری‌مطابق ۸۵۵ میلادی در بغداد) .یوحنا در مقام علم وفضل برمیخائیل برتر بود .وی‌به‌عده‌ای از خلفای عباسی بمانند معتصم (۲۲۷-۲۱۸ هجری قمری = ۸۴۱ -۸۲۸ میلادی)وواثق ۲۳۲ -۲۲۷هجری‌قمری = ۸۴۸ -۸۴۱میلادی) ومتوکل (۲۴۸ - ۲۳۲ هجری قمری= ۸۶۱-۸۴۸میلادی)خدمت کرده‌است.

اما میخائیل فرزند دیگرش در موقع اقامت جورجیس در بغداد باین شهر خوانده و به‌ریاست بیمارستان‌جدیدالتاسیس بغداد گمارده شد. وی‌پس از مدتی کوتاه ازریاست بیمارستان بغداد استعفاء وبه جندیشاپور مراجعت کرد . سپس ماسویه بدستور جبرئیل به بغداد آمد و ریاست بیمارستان بغداد را عهده‌دار گردید .

چنانکه‌آمدعده‌ای از سورخان گفته‌اندماسویه‌از بیمارستان جندیشاپور اخراج گردید،لذا به‌بغدادآمد وچون در برابر خاندان بختیشوع قرارگرفت، بوسائلی‌خودرا به فضل‌بن ربیع که دشمن برمکیان بود،نزدیک کردونتیجةً بدربارخلافت‌راه‌یافت‌وطبیب مخصوص دربار گردید.

چنانکه دربالا آمدماسویه‌را دوپسر بود. یکی‌یوحنا ودیگری میخائیل. یوحناطبیب‌و داروسازی‌دانشمندودرکارخودتبحری‌بسزا داشت در خدمت‌خلیفه عزیز و گرامی بودوهرگاه

←

سی‌سال در این بیمارستان‌به‌خدمت و تدریس داروسازی(صیدله) اشتغال داشت و داروساز (صیدلانی) این مرکز بزرگ بود . غیر از تخصص در دارو سازی در چشم پزشکی نیزبهره کافی داشت .

۱۹- جورجیس فرزند میکائیل طبیب - وی فرزند میکائیل (میخائیل)فرزند ماسویه است وسالها در بیمارستان جندیشاپور وبغداد نزد پدرش تحصیل میکرد ، امابه‌مقام پدر در طب‌وداروسازی نرسید . مادرش دختر بختیشوع بن‌جورجیس‌بود . از وی تألیفی دیده نشد . سال وفاتش معلوم نیست .

۲۰- عیسی‌بن صهاربخت (یاعیسی بن چهاربخت) از شاگردان جورجیس- وی از اطباء سریانی است که درابتدای ظهور دولت عباسیان بود . نامش عیسی‌واز جندیشاپور است .

→

خلیفه وخاندانش برسرسفره می‌نشستند وی بربالای سرآنان می ایستادوشیشه هائی‌ازشربت‌ها ومعجونهای طبی ومرباها برای تقویت‌هضم واشتها وحرارت طبیعی بآنان می‌خورانید،تابهتر بتوانند ازسفره‌های رنگین وغذاهای آن بهره‌مند گردند .

باید دانست ازمدرسین علم طب‌در بغداد که از پزشکان جندیشاپوری بودند چندتن بنام یوحنا بود ، درمیان آنان دوتن بسیار مشهور میباشند . اولی‌یوحنا پسرسهل که رئیس بیمارستان جندیشاپوربودوسپس دربغدادطبابت کرد. دومی‌یوحنا فرزندماسویه که‌ذکرآن‌آمد .

یوحنا فرزند ماسویه را مولفات زیادی بزبان عربی بوده که اغلب مورخان از آن ها نام برده‌اند . تعداد آنها قریب سی‌عدد میباشد که در رشته های مختلف علوم طبی‌وبیماریها وچشم پزشکی وبیماریهای زنان ومعده وقولنج وامثال آنهاست .از تألیفات مهم‌وی مجموعه طبی(کناش، Pandecte de la Médecine) وفارماکوپه‌عمومی(Pharmacopée générale) است .ترجمه های‌تعدادی‌ازمولفات وی‌در ونیز (۱۴۷۱م.)ولیون(۱۴۷۸م.)چاپ‌شده‌است .

وی اولین طبیبی است که درباب جذام (Lèpre) کتابی تألیف کرده است .

نبایداین ماسویه (ابوزکریا) را بایحیی فرزند ماسویه که باسم ماسویه جوان معروف میباشد اشتباه کرد . ماسویه جوان شاگرد ابن‌سیناست که در بین النهرین متولد گردیده و بسال ۴۰۹ هجری قمری مطابق ۱۰۱۸ میلادی در مصر فوت کرده است . وی کتابی برای گچ گرفتن‌و روغنها (مرهمها) وشربتها نوشته است .

از وی کتابی بنام «فی قوی الادویه المفرده» باقی است. تاریخ وفات وی در کتابهای مورخان دیده نشد.

دسته دیگر از پزشکان جندیشاپوری که در شاهنشاهی ساسانی خدمت کرده‌اند.

۱ ۲- تئودوروس ـ چنانکه آمد شاپور دوم طبیب یونانی داشته بنام تئودوروس (تیادروس) که نام وی در کتاب الفهرست ابن‌الندیم یادداشت شده است.

کتاب تألیفی او از کتب پزشکی بوده که بعدها بعربی ترجمه گردیده و تا قرن دهم میلادی وجود داشته است.

این طبیب یونانی بود و کیش عیسوی داشت. معروفست که وی را کناشی (مجموعه ویا فرمولر طبی) بنام «کناش تیادوروس» بوده است.

ناگفته نماند یکی ازعلل رونق دانشکده وبیمارستان جندیشاپور همین محبت‌های پادشاهان ساسانی باطباء خارجی بود.

از اطبای خارجی یا بهتر بیان داریم اطباء درمان کننده دوران ساسانیان ماروثا[۲] را باید نامبرد. وی چنانکه می دانیم اسقف بین‌النهرین بود که بانمایندگان روم بدربار ایران آمد و جلوس امپراطور روم را تبریک گفت. این اسقف یزدگرد اثیم (۴۲۰ - ۳۹۹ میلادی) را از بیماری شفا داد.

از اطبای غیر ایرانی که در دوران انوشیروان میزیسته سرجیس راس‌العینی سریانی[۳] سابق‌الذکر است که بسیاری از آثار بقراط و جالینوس را بسریانی ترجمه کرده است. ترجمه های طب یونانی بعربی در قرن هشتم و نهم میلادی بنظر میرسد، عموماً از همین ترجمه های

۱- Theodosus = Thiadorus

وی از اطباء مسیحی قرن چهارم میلادی و معاصر شاپور ذوالاکتاف (سال جلوس ۳۱۰ میلادی) وطبیب مخصوص وی بود. وی در خدمت شاپور مقام بلندی داشت.

بخواهش وی شاپور کلیسائی برایش بنا نمود.

ابن ابی‌اصیبعه گوید: پادشاهی که برای وی کلیسا ساخت بهرام گور (جلوس ۴۲۰ میلادی) بود. ویراکناشی در طب است که بعربی برگردانده شده است.

۲- Marûtha ۳- Sergius

سریانی باشد. پس از آن‌که برزویه بامر نوشیروان بهندوستان رفت وشطرنج‌و کلیله ودمنه وکتب طبی رانیز باخود همراه آورد،محتمل است چند طبیب هندی را نیز بایران آورده باشد. از اطبای خارجی که در دوران سلسلـــه ساسانی باید ازآنان نامبرد اصطفان ادسی[1] معروف است که‌وی پدر خسرورا درمان کرده‌وخود خسرونیز تحت تربیت اوبوده است .

۲۲- جورجیس- وی از اطباء سریانی و از نـژاد جبرئیل (گابریل) طبیب انوشیروان میباشد .

۲۳- تریبونوس- طبیب‌دیگری رانیز انوشیروان‌بنام تریبونوس[2] برای‌طبابت خود انتخاب کرد. این همان طبیبی‌است که خسرو درموقع ترك‌مخاصمه باامپراطور روم شرط کرد که بخدمت خسرو بماند. تریبونوس برای بار دوم‌خدمت خسرورسید و پادشاه ایران ازوی بسیار راضی بود و هرچه این پزشك خـواست، مورد‌تصویب شاه ایران قرار گرفت .منجمله بجای‌مال و منال و مقام خلاصی . . . ۳ اسیر رومی‌را خـــواست،وخسرو آنرا اجابت کرد .

۲۵ جبرئیل- دیگر از اطبای غیرایرانی جبرئیل (گابریل)است، که‌درحقیقت رئیس پزشکان (درستبذ) خسروپرویزمیباشد. وی طرفداریعقوبیان بود وچون‌شیرین عیال خسرو پرویز طالب فرزند بود و معالجات گابریل‌در وی مؤثر واقع شد،نتیجةً شیرین صاحب‌فرزندی گردید که‌ویرا مردان‌شاه لقب دادند. لذا مقام گابریل‌محتشم شد . وقتی‌شیرین تابع‌عقیده یعقوبیه شد، بالنتیجه کار یعقوبیان نیز بالا گرفت.

خسرو انوشیروان پادشاه ساسانی درسال بیستم سلطنت خویش دستور داد تا اطباء جندیشاپور گردهم آیند وچون انجمن نمودند آنان را با اطباء سایر کشورها بمباحثه وادار کرد. سرانجام جبرئیل برهمه تفوق‌یافت .

۲۶-برزویه‌طبیب-وی‌ازاطباءمائه‌اول هجری‌قمری‌است، که‌دردربارانوشیروان

۱- Stephan de Edessa ۲- Tribunus ۳- Gabriel

مقامی رفیع داشت. برزویه باجبرئیل طبیب وبیادق صاحب کتاب «الماکول والمشروب» و سرجیوس رأس العینی[1] طبیب وفیلسوف مشهور معاصر بود.

این چهار طبیب در دوران سلطنت انوشیروان خسرو در شعب مختلفه طب خدماتی ارزنده کرده‌اند.

سمت ریاست پزشکان دربار انوشیروان یا حکیم باشیکری با جبرئیل بود. سرجیوس بترجمه کتب فلسفی از یونانی به‌سریانی می‌پرداخت.

بیادق بتألیف کتب طبی اشتغال داشت. برزویه بترجمه کتابهای فلاسفه هند می‌پرداخت.

معروف است که وی کلیله ودمنه رااز هند به ایران ارمغان آورد. در این کتاب بابی بنام وی میباشد وآنرا از زبان هندی به پهلوی برگرداند ودرازای این خدمت انعام گزافی از شاه دریافت کرد.

ترجمه کتاب کلیله ودمنه بعدها توسط عبدالله بن مقفع به عربی و سپس به فارسی برگردانده شد. بعدها عده‌ای دیگر این کتاب را به نحوی ترجمه و تلخیص کرده‌اند که ذکر همه آنها از حوصله این کتاب خارج است.

اصل کتاب کلیله ودمنه‌از بیدپای فیلسوف هندی‌است، که‌در اصلاح اخلاق وتهذیب مردم از زبان پرندگان وحیوانات میباشد.

بروزیه طبیب درباب مسافرت خود بهندوستان گوید:

« ...در جمله کار من بدان‌درجه‌رسید که‌بقضای آسمانی رضادادم وآنقدر که در امکان گنجید از کارهای آخرت راست کردم و بدین امید روزگاری میگذاشتم، که مگر روزی بروزگاری رسم، که بدان دلیلی یابم ویاری ومعینی بدست آرم، تا سفر هندوستان پیش‌آمد. برفتم ودر آن دیار هم شرایط بحث واستقصا (کوشش) هرچه تمامتر بجای آوردم وتقدیم نمودم وبوقت بازگشتن کتب آوردم ویکی از آن

۱- Sergius de Rechaina = Sergius de Théodosiopolis

کلیله ودمنه است» (نقل از کتاب کلیله ودمنه بهرامشاهی) .

برزویه پس از آنکه مدتی درهند توقف نمود کتاب کلیله و دمنه را بدست آورد وآنرا به انوشیروان داد .

اما شرح حال برزویه بدین شکل درکتاب کلیله ودمنه آمده‌است:

« چنین گوید برزویه طبیب مقدم رئیس اطبای پارس که پدر من از لشکریان بود و مادر از خاندان علماء دین زردشت و اول نعمتی که خدای تعالی برمن تازه گردانید دوستی پدر ومادر بود و شفقت ایشان‌برحال من . چنانکه از فرزندان دیگر مستثنی بودم و بمزیت‌تربیت‌وترشیح (پرورش وشیردادن) مخصوص شدم چون‌سال عمر بهفت رسید مرابرخواندن علم طب‌تحریض (تشویق‌وتحریک)نمودندوچندانکه اندك مایه وقوف افتاد وفضیلت آنرا بشناختم برغبتی صادق وحرصی غالب در تعلم آن‌میکوشیدم ، تابدان‌صنعت‌شهرتی‌تمام یافتم ودر معالجه‌بیماران متهدی(راهنمائی شده)شدم . آنگاه نفس خویش رامیان چهارکار که تکاپوی اهل دنیا از آن نتواند گذشت‌مخیر گردانیدم:وفورمال ولذات حال وذکر سائر وثواب‌باقی . وپوشیده نماند که علم طب بنزدیک همه خردمندان ودر همه دنیا ستوده است و در کتب طب آورده‌اند، که فاضلترین‌اطباء آنست که برعلاج از جهت ثواب آخرت مواظبت نماید که بملازمت آن سیرت نصیب دنیاهرچه کاملتر بیاید ورستگاری عقبی مدخر گردد، چنانکه غرض کشاورز در پراکندن تخم دانه‌باشد، که‌قوت‌او است .اما کاه که علف ستور است خود بتبع (بنتیجه) حاصل آید .در جمله برایـن کار اقبال تمام کـردم و هرکجا بیماری نشان یافتم، که‌در وی‌امید صحت بود،معالجه اوبروجه حسبت(برای خدا وبدون طمع واجر) کردم، وچون یک چندی بگذشت وطایفه ازامثال خودرادر مال وجاه برخویشتن سابق دیدم،نفس بدان مایل گشت وتمنی مراتب این جهانی برخاطر گذشتن گرفت ونزدیک‌آمد، که پای از جای‌برود . باخود گفتم که ای نفس میان منافع ومضار خویش فرق نمیتوانی کردن واگر در عاقبت کارها وهجرت سوی گور فکرتی شافی واجب‌داری، حرص وشره این عالم فانی برتو بسرآید وقویترسببی

ترك دنیا راشارکت مشتی دون عاجز است که بدان مغرور گشته‌اند. از این اندیشه ناصواب در گذر وهمت برا کتساب ثواب آخرت مقصور گردان، که راه مخوفست ورفیقان ناموافق و رحلت نزدیک و هنگام حرکت نامعلوم. زینها تا در ساختن توشه آخرت تأخیز جایز نشمری که بنیت آدمی چون آوندی (ظرف) ضعیف است پراخلاط فاسد از چهار نوع متضاد و زندگانی آنرا بمنزلت عمادی، چنانکه بتی زرین که که بیک میخ ترکیب پذیرفته باشدواعضاء بهم پیوسته. هر گاه که بیرون کشند در حال ازهم بازشود. چندان که شایانی قبول حیات ازاین جثه زائل گشت، برفورمتلاشی گردد وبصحبت دوستان وبرادران هم مناز وبروصل ایشان حریص مباش، که سور (عیش) آن از شیون (ناله وفریاد) قاصر است واندوه آن بر شادی راجح (برتر). وبااینهمه درد فراق براثر وسوز هجران منتظر ونیزشاید بود، که کسی رابرای فراغ اهل وفرزندان وتمهید اسباب معیشت ایشان بجمع مال حاجت افتد وذات خویش را فدای آن داشته آید. وراست آن را ماند که عود برآتش نهندوفوائدنسیم آن بدیگران برسد وجرم آن سوخته شود. و بصواب آن لایقتر که بر معالجت مواظبت کنی وبدان التفات ننمایی، که مردمان قدر طبیب ندانند. لیکن در آن نگر که اگر توفیق باشد و یک نفس را از چنگال مشقت خلاص طلبیده آید، آمرزش براطلاق مستحکم شود. آنجا که جهانیان از تمتع (بهره ولذت یافتن) نان وآب ومعاشرت جفت وفرزند محروم مانده باشند وبعلتهای مزمن ودر دهای مهلک گرفتار گشته. اگر در معالجت ایشان برای حسبت سعی پیوسته آید وصحت وخفت ایشان تحری (طلب) افتد، اندازه خیرات ومثوبات آن که تواند شناخت. و اگردون همتی چنین سعی بسبب حطام دنیا باطل گرداند، همچنان باشد که مردی یک خانه عود داشت. اندیشید که اگر کشیده بفروشم ودر تعیین قیمت احتیاط کنم، روزگار دراز شود. بروجه گزاف (بطور تخمین وبرآورد) به نیمه بها بفروخت. چون براین سیاقت درمخاصمت نفس مبالغت نمودم، براه راست باز آمد وبرغبتی صادق وحسبتی بی‌ریا روی بعلاج بیماران آوردم. وروزگار درازدر آن مستغرق گردانیدم، تا بمیامن آن درهای روزی برمن گشاده گشت وصلات ومواهب

پادشاهان برمن متواتر (پیاپی) شد. وپیش از سفر هندوستان وپس از آن انواع دوستکامی ونعمت دیدم وبجاه ومال از امثال واقران بگذشتم. و آنگاه در آثار ونتایج علم طب تأملی کردم و ثمرات و فوائد آنرا برصحیفه دل بنگاشتم .....» . (نقل از کتاب کلیله ودمنه بهرامشاهی) .

وفات برزویه بطور قطع معلوم نیست که در چه تاریخ اتفاق افتاده است ، ولی آنچه از قرائن استنباط می گردد آنکه وی تاسال ۵۳۲ میلادی که قریب نود سال قبل از هجرت است درقید حیات بوده است.

اکنون شرح حال ومقامی از پزشکان هندی **مؤثر در طب جندیشاپوررا** مینگاریم:

۲۷ - کنکه یا منکه هندی[۱] - وی از هند بایران آمده و کتبی از زبان هندی به پهلوی برگرداند، که بعداً بعربی ترجمه شده است. وی در اواخر قرن دوم واوایل قرن سوم میزیسته ومعروف است که توسط هارون الرشید خلیفه عباسی بتوصیه برمکیان ببغداد خوانده شده است. کنکه کتابی بنام «کتاب السموم» تألیف شاناق طبیب دانشمند وقدیمی هندی را از زبان هندی به پهلوی برگردانده است. این کتاب چنانکه ازاسم آن مستفاد می گردد، درباره سموم و در جندیشاپور جزو کتابهای درسی آن دوران بوده است .

کتاب سموم در پنج قسمت یا پنج مقاله میباشد . این کتاب چنانکه گفته شد توسط منکه با کمک ابوحاتم بلخی به پهلوی جهت یحیی برمکی ترجمه وسپس توسط عباس بن سعید الجوهری در زمان مأمون بعربی برگردانده شده، و شامل موضوعات داروشناسی وسم شناسی است.

در سال ۱۹۴۳ میلادی در برلن کتابی تحت عنوان «کتاب الشاناق فی السموم والترياق» باترجمه آلمانی چاپ شده است، که در دو قسمت میباشد. قسمت اول آن که همان کتاب شاناق «کتاب السموم» وقسمت دوم آن اضافاتی از مآخذ یونانی درباب سموم وتریاقها میباشد. کنکه را ترجمه دیگری از کتاب جراح بزرگ هندی بنام سسترد[۲]

۱- Kanga ۲- Susruta

(سوچروته)است، که آن را نیز برای خالد برمکی ترجمه کرده و دربیمارستان از آن استفاده بعمل میآمد .

ترجمه هایی چنددر دوران خسروانوشیروان از مؤلفین یونانی وهندی مخصوصاً افلاطون و ارسطو و داستان بیدپای هندی است .

۲۸- بیادق- وی از اطباء عصر انوشیروان میباشد، که در فلسفه وطب دستی بسزا داشته است. کتابی درباب«اکل وشرب»دارد، که بنام انوشیروان تألیف کرده است .اندرز وپندهائی که ابن سینا بنظم در آورده ازاین کتاب مأخوذ میباشد .

وی نودسال قبل ازهجرت نبوی میزیسته است .

از دانشمندانی که غیر مستقیم در دستگاه علمی جندیشاپور مؤثر بوده بیدپای هندی است .

۲۹- بیدپای هندی- وی ازفلاسفه وحکمای **قدیم هندوستان ودردوران «دایشلم»** شاه هندوستان میزیسته است .

وی مؤلف کتاب «کلیله ودمنه » میباشد . ملا کاتب چلبی صاحب کشف الظنون گوید :

« وقتی که بیدپا کتاب کلیله ودمنه را تألیف و بخدمت دایشلم آورد ، مورد لطف آن پادشاه گردید . پادشاه در برابر خدمت تاجی از طلای خالص بر سرحکیم گذارد ووی را در سلک وزرای خویش منسلک گردانید .

میگویند بعدها در دوران انوشیروان برزویه طبیب بلطائف الحیل این کتاب را تحصیل کرد وبخدمت پادشاه ایران آورد .سپس بدستور این پادشاه بزبان پهلوی برگردانیده شد ، که بعدهاچندین بار بزبانهای عربی وپارسی(بعضی از این ترجمه ها با تلفیقات واضافات است) برگردانده شده است .

دیگر از پزشکان جندیشاپور غیر از آنها که نام بردیم، عده‌ای نیزجندیشاپوری بوده‌اند بمانند:

ماسرجیس و سلمویه وعیسی‌بن ماسه ویعقوب ماهان .

از رؤسای جندیشاپور آن عده که براین دستگاه بزرگ‌علمی ریاست‌داشته‌اند عبارتند از :

۱) جورجیس فرزند بختیشوع ،

۲) بختیشوع دوم فرزندجورجیس ،

۳) جبرئیل پسر بختیشوع دوم ،

٤) شاپور فرزند سهل،

این بود مختصری از خدمتگزاران دانشگاه جندیشاپور.

اکنون نظری اجمالی به‌طب وفلسفه در جندیشاپور می‌پردازیم:

ج- طب و فلسفه در جندیشاپور- طبق گفته ابن‌الندیم در کتاب خود بنام «الفهرست» شاپور دوم طبیبی یونانی بنام تیادوروس[1] را برای درمان خود باین‌شهر احضار کرد و بدرمان شاه ایران‌اشتغال ورزید. وی در خدمت پادشاه ایران بسیار گرامی بود ومعروفست کتابی نیز در علم‌طب برشته تحریر درآورده که بعدهابعربی ترجمه گردیده است .

این طبیب یونانی چنان در دل شاپور راه یافته وچنان‌عزیز ومحترم بود، که بدستور شاپور کلیسائی در جندیشاپور برای وی بنا گردید وعده‌ای از هم مذهبان ویرا که جزو اسرا بودند آزاد ساخت.

پس از شاپور خسرو انوشیروان هم‌بمناسبت علم دوستی‌و کمی تعصب‌وجمود فکری وعشق فوق‌العاده به آموختن فلسفه‌وجمع آوری کتب‌علمی برونق این‌مرکز علمی کمک فراوانی کرد.

پادشاهان ساسانی اسرای‌یونانی ورومی رادرکار دینی‌خود آزاد میگذاشتندواز این لحاظ آنان طبق رسوم‌مذهبی‌خود رفتار می‌کردند، تاآنجا که توانستند برای‌خود

1- *Thiadorus = Theodosius*

کلیسائی بسازند وبدین مناسبت آزادی آنها درایران بیشتراز روم بود، درصورتیکه درامپراطوری روم عده‌ای مسیحی ومسیحیان محکوم باعدام بودند. دریکی دیگراز مراکز اسیرنشین بنام «یرنی‌شهر»[1] این اسیران نیز کلیسا داشتند.

توضیح آنکه خسرو بتهیه مجالس مباحثه ومناظره و فرستادن برزویه طبیب بهند (بعضی‌ها گفته‌اند که برزویه علاوه برکتاب کلیله‌ودمنه وشطرنج ونرد چند طبیب هندی بااطلاعات زیادی درباره گیاهان هندی باخود بایران نزد خسروآورده است) و آموختن خسروفلسفه رانزد فیلسوف سوری بنام اورانیوس[2] همه دست بدست هم دادند وجندیشاپور بزرگترین (یا یکی‌از بزرگترین مراکز طبی قبل‌ازاسلام) در دنیا شد.

چنانکه درصفحات قبل آمد، در جندیشاپور عده‌ای طبیب ایرانی و هندی و سریانی ویونانی بتدریس علم طب میپرداختند واین تدریس بزبان یونانی بود. اثر زبان پارسی بیشتردرقسمت داروسازی مشاهده میگردد. بعلاوه درمکتب‌جندیشاپور دانش یونانی رخنه فوق‌العاده داشته وبعضی ازکتب یونانی توسط علمای سریانی بسریانی وبعداً به‌پهلوی برگردانده‌شده است. عده‌ای ازدانشمندان‌بنام درخدمت‌این مکتب فعالیت داشتند، بمانند سرجیس رأس‌العینی (سرجیوس) که یکی ازمترجمین زبردست آثار بقراط وجالینوس به‌سریانی‌بود. متأسفانه اثری ازکتب دوحکیم بزرگ ازسریانی به‌پهلوی خیلی کم باقی مانده است. باید دانست که درمکتب‌جندیشاپور غیراز ترجمه کتب‌وآثاربقراط وجالینوس‌طب اوستائی ودانش‌طبی دوران هخامنشیان نیز بی دخالت نبود. ازنظرآنکه درجندیشاپور بیشتر نظرات و عقاید بقراط رواج داشته طبق گفته عده‌ای ازمورخین به«شهر بقراط» معروف بوده است.

خاندان بختیشوع شش نسل (قریب ۲۵۰ سال) درجندیشاپوربتدریس ودرمان‌مشغول بودندوچنانکه‌قبلاً نیزمتذکر گردیدیم‌طب‌جندیشاپورمخلوطی‌ازطب‌ایران‌وهندویونان ومکتب‌مروبود. درمکتب‌جندیشاپورروشهای‌جدیدداروشناسی‌توسعه‌یافت‌بدینمعنی که

1- Yaranishahr 2- Uranios

اطباء جندیشاپور روش های علمی ملل دیگررا اخذ وبامعلومات ونظرات واکتشافات خودآنراتکمیـــــل وروشی اتخاذ کردند که ایرانی بود. بطوریکه بعضی ازدرمان های آنان بریونانیان وهندیان دوران ترجیح داشت.

باید دانست گرچه تعلیم طب در دانشکده پزشکی جندیشاپور عموماً توسط پزشکان یونانی وسریانی انجام گرفته است، اما ایرانیان علاوه برآن که بی دخالت نبودند (چنانکه عده زیادی ازاطباء این مرکز بزرگ طبی ایرانی بودند) دردارو-شناسی بسیاردخالت داشته اند.

سیداسمعیل جرجانی درکتاب ذخیره و زین العابدین انصاری صاحب اختیارات بدیعی نسخ وداروهائیکه درجندیشاپور رواج داشته، درمؤلفات خود ذکر کرده اند.

درکتاب تریاق ابن سرابیون[1] حبی که بنام «حب حکیم برزویه طبیب»[2] است، دیده میشود. این مطلب میرساند که درجندیشاپور پزشکان در داروسازی بسیار قوی بودند. (نقل ازتاریخ طب تألیف دکتر الگود صفحه ۳۰۵).

دراینجا متذکر میگردیم که براثر ورود پناهندگان مکتب ادسا نفوذ طب یونان به جندیشاپورغیرقابل انکار است. این امربراثر پذیرفتن تبعید شدگان ازیونان که مکتب افلاطونیان جدید[3] که درسال ۵۲۰ میلادی مکتبشان بسته شد و بطرف ایران آمدند و مشتاق دیدار و زیارت پادشاهی بوده که شنیده بودند آرمانهای جمهوری افلاطون را دارد و بدان معتقد میباشد، سهل است عقاید ونظرات جمهوری افلاطون را بمیزانی اجرا می کند، یعنی خسرو انوشیروان پادشاه ساسانی عملی گردید. یکی ازنتایج حاصله ازاین طرز تفکر و نهضت آن بود که وقتی انوشیروان باژوستی نین[4] معاهده صلح بست، یکی ازمواد آن این بود که امپراطور روم از آزار و کیفرهای افلاطونیان جدید صرفنظر کند. ازمزایای بزرگ دانشگاه جندیشاپور آن بود که دراین دانشگاه علاوه برتعلیم علوم حکمتی وفلسفی و ریاضی علوم طبیعی

۱- Serapion
۲- Pillulae Barsiat Sapientis
۳- Néoplatoniens
٤- Justinien = Justianos

رونق زیادی داشت وعلاوه بردانشکده پزشکی بیمارستان تعلیماتی آن نیز ضمیمه دانشگاه بزرگ جندیشاپور بود که عده زیادی ازطالبین طب از کشور وخارج بدانجا روی می‌آوردند ونتیجه آن شد که سالانه تعدادی فارغ التحصیل ازاین دانشکده بنام طبیب خارج میشد.

این فارغ التحصیلان یا در داخل کشور بطبابت مشغول میگردیدند ویا اگر ازخارج کشور بودند باوطان خود مراجعت نموده درآنجاها طبابت می‌کردند. یکی از این فارغ التحصیل های دانشکده جندیشاپورحارث فرزند کلده[1] میباشد که ازعربستان بایران آمد. وی پس از فراغت ازتحصیل مجدداً بعربستان رفت وطبق گفته ابن القفطی صاحب «تاریخ الحکما» واین ابی اصیبعه مؤلف «عیون الانباء فی طبقات الاطباء» اولین طبیب عرب میباشد که بجمع آوری شرح حال پزشکان وحکما پرداخته و حداقل یکبارحضور خسرو انوشیروان پادشاه ایران باریافته است.

ازخلال صحائف کتب تواریخ نکاتی بچشم میخورد که نظرات اصولی واساسی درباره پزشکی ومخصوصاً موضوع مزاج واخلاط ازآن بسیار روشن میگردد.

برای نمونه قسمتی ازنظرات برزویه طبیب را ذیلاً مینگاریم:

«هیچ علاجی در وهم نیامد که موجب صحت اصلی تواندبود وبدان ازیک علت مثلاً ایمنی کلی حاصل تواند آمد. چنانکه طریق مراجعت آن بسته ماند وچون مزاج این باشد. بچه تأویل خردمند بدان واثق تواند شد وچگونه آنرا سبب شفا شمرد و باز اعمال خیر وساختن توشه آخرت ازعلت گناه ازآن گونه شفا میدهد که معاودت صورت ببندد وبحکم این مقدمات ازعلم طب تبری (دوری وبیزاری) مینمودم وهمت

۱ـ وی ازفارغ التحصیلان مکتب جندیشاپورمیباشد که درزمان پیغمبر اسلام (ص) حیات داشته است. درآن دوران قبایل عرب را درنزد شاهان ساسانی عزتی نبود و عده‌ای حکام ونواب ازطرف آنان به‌سرزمینهای اعراب گماشته میشدند. معروف است که وی دردربار ایران (انوشیروان) بخدمت پادشاه ساسانی رسید. ومطالبی درباب بهداشت و حکمت بعرض شاهنشاه ایران رسانیده است.

وهمت برطلب علم دین مصروف میگردانیدم والحق راه‌آن را دراز وبی‌پایان یافتم. سراسر مخاوف (جاهای ترسناك) ومضایق و آنگاه راهبری معین ونه شاهراهی پیدا ودرکتب طب هم اشارتی دیده نیآمد که بدان استدلالی‌دست دادی تا بقوت آن ازدست حیرت خلاص ممکن گشتی وخلاف میان اصحاب ملتها(بمعنای دین‌وکیش آمده) هرچه ظاهرتر. بعضی بطریق ارث دست درشاخی‌ضعیف زده وطایفه از جهت متابعت پادشاهان وبیم جان پای بررکنی لرزان نهاده وجماعتی ازبهر حطام دنیا و رفعت منزلت میان مردمان دل در پشتوان پوسیده بسته وتکیه براستخوان‌توده کرده واختلاف میان ایشان درمعرفت‌خالق‌وابتدا خلق وانتها کار بی‌نهایت‌وهرچه‌ظاهرتر بود ورأی هریک براین مقرر که من مصیبم وخصم‌من مبطل ومخطی. بااین فکرت دربیابان تردد وحیرت یک چندی بگشتم ودرفراز ونشیب آن لختی پوئیدم البته نه راه سوی مقصد بیرون توانستم برد ونه برسمت راه حق دلیلی نشان‌یافتم. به‌ضرورت عزیمت مصمم گشت، برآن که علما هرصنف را ببینم وازاصول وفروغ معتقد ایشان استکشافی کنم وبکوشم تابینتی صادق دلپذیر بدست‌آید.

«این اجتهاد بجای آوردم و شرایط بحث اندرآن برعایت رسانیدم و هرطایفه که دیدم درترجیح دین وتفضیل مذهب خویش سخنی میگفتند وگردتقبیح (عیب کردن) ملت ونفی حجت مخالفان میگشتند، بهیچ تأویل بر پی‌اشان نتوانستم رفتن ودرد خویش‌را درمان نیافتم وروشن شد که بنای سخن ایشان برهوی بود و هیچ چیزنگشاد که ضمیراهل خرد آن را قبول کردی. اندیشیدم که اگر ازپس چندین اختلاف رأی متابعت‌این‌طایفه گیرم وقول‌صاحب غرض‌باور دارم‌همچنان‌نادان باشم که‌آن دزد .....»

ازمطالعه‌سطوربالاعلاوه‌برشرح حال‌مختصربرزویه‌نظرات چندی‌درباره اخلاط و خلقت ودرد وعلاج آن دیده میشود که درحقیقت باید گفت خلاصه‌ای ازنظرات‌طبی وحکمتی آندوران می‌باشد (مطالب بین‌الهلالین ترجمه‌لغات است).

درخاتمه این قسمت ازآن نظر که درتواریخ وقصص ازبوزرجمهر وزیرانوشیروان (یابوزرجمهر حکیم یابزرگمهر)نام برده میشود لازم دانستم در دنباله مطلب شرحی درباره این وزیر (یابقول عده‌ای این حکیم وفیلسوف) بنگارم.

بوزرجمهر (بزرگمهر) - نام بوزرجمهر وزیر انوشیروان(بزعم بعضی ازمورخان بمانند بعضی اسامی دیگرتاریخی چون اسکندر ولقمان وامثال آنها) درتاریخ مانده است.

افسانه‌ها وحکایات زیادی درباره وی نقل گردیده که ممکن است بسیاری از آنها ازحقیقت دور باشد،اما میرساند که وی نقشی درتاریخ فلسفه وطب ایران باستان ایفا کرده است.

شرح حال این وزیر واثر وی بروی سلطنت نوشیروان و نتیجةً برروی معارف آندوران شایان توجه است. وی فرزند سوخرا بود که لقب بختگان داشت.

ابتدابوزرجمهرتوجه وعنایت شاه‌را بخودجلب کرد وبرای تعلیم وتربیت فرزند انوشیروان یعنی هرمز گماشته شد. هرمز نسبت به بوزرجمهر خوش رفتاری نکرد و احساسات استاد را جریحه‌دارساخت امابعداز عمل خود عذرخواست ومقام بوزرجمهر والا گردید تاآنکه بمنصب وزارت رسید ودرجمیع امورکشوری با کیاست وکفایت فوق‌العاده بشاه خدمت نمود[1].

ازحکایات مشهور منسوب به بوزرجمهر یکی آنست که وقتی جلسه‌ای ازعلما وحکماباحضور انوشیروان تشکیل گردید وسئوالی بدین شکل مطرح شد: که بزرگترین

۱- میگویند انوشیروان شبی خواب دید که ازپهلوی تختش درختی روئیده و گرازی آشکارگردید وازقدحی که درکنار سلطان بود جامی نوشید. خسرو اندوهگین گردید. از موبدان وسنجمان هریک بنحوی آنرا تعبیرکرد. خسرو بوزرجمهررا از خراسان خواست. چون خدمت سلطان رسید خسروخواب را برایش نقل کرد. بوزرجمهر گفت: درحرم شاهی پسری است که خود را بصورت دختران پریروی درآورده وبایکی ازپریرویان سروسری دارد. خسرو به‌حرمسرا رفت، دید که بوزرجمهرراست گوید. دستورداد تا آن پسر ومعشوقه‌اش را گردن زنند. آنگاه مقام بوزرجمهر بسیار ارجمند گردید.

بدبختی چیست؟ فیلسوف یونانی گفت: پیری و کودنی که با تنگدستی وفقر توأم باشد. عالم هندی گفت: بیماری های جسمی که با دردهای روحی ضمیمه باشد. بزرگمهر گفت: چنین تصور میکنم که آدمی ببیند که عمرش درشرف اتمام است و کارنیکی نکرده باشد. این بدترین مصیبتها وبدبختی هاست. این پاسخ در نظر خسرو بسیار پسندیده آمد ومقام وارج بوزرجمهر دربرابر حکما وفلاسفه خارجی نمایان شد.

سیمون انطاکی که درحدود سال ۱۰۷۰ میلادی کتابی از عربی به یونانی ترجمه کرده است ودرباره فلسفه یونان میباشد وآنرا به بوزرجمهر نسبت میدهد، ممکن است متعلق بغیراو باشد (تاریخ طب دکترالگو صفحه ۳۵).

بوزرجمهر در دوران انوشیروان مقامی ارجمند و نفوذی بی مانند داشت، ولی عاقبت بجرم مسیحی بودن بقتل رسید[1]. (سال ۵۸۰ یا ۵۹۰ میلادی).

درآخراین مبحث قسمتی ازنظرات وعقاید بزرگمهر حکیم را که در کتاب کلیله و دمنه بابی بنام «کلام بوزرجمهر بختکان» آمده که منسوب بوی است نقل می کنیم که درسطورآتی اصول عقاید ونظرات وی درباره علم وتحصیل مشهود میگردد:

«این کتاب کلیله و دمنه فراهم آورده علماء و برا همه هند است در انواع مواعظ وابواب حکم وامثال وهمیشه حکمای هرصنف ازاهل علم میکوشیدندوبدقایق حیله گرد آن میگشتند که مجموعی سازند. قسمتی برمناظم حال ومآل و مصالح معاد ومعاش. تاآنگاه که ایشانرا این اتفاق خوب روی نمود و براین جمله وضعی دست داد که سخن بلیغ بامعانی بسیار از زبان مرغان وبهائم و وحوش جمع کردند وچند فائده ایشانرا اندرآن حاصل آمد اول آنکه درسخن مجال تصرف یافتند تاهرباب که

۱- توضیح آنکه عده‌ای را عقیده‌آن است که بوزرجمهر از کیش زرتشتی دست برداشت وعیسوی گردید. سپس مردم رابدین اسلام تشویق کرد. مطلب به خسرو گزارش گردید. کسری درغضب شد. ویرا خطاب کردو گفت: «ازاین امر درگذر والا تراخواهم کشت». بوزرجمهردر پاسخ گفت: «ازتاریکی به روشنائی گرویده‌ام دیگر به تاریکی برنخواهم گشت». خسرو ویرا به زندان انداخت وسپس امر به کشتن وی داد.

افتتاح کردند بتمامت اشباع برسانیدند ودیگر آنکه پندوحکمت ولهووهزل(شوخی) بهم پیوستند،تاحکما آنرا برای استفادت مطالعه کنند ونادانان برای افسانه بخوانند واحداث (جوانان وپیش‌آمدها دراینجا مقصد جوانان است) متعلمان بطریق تحصیل علم وموعظت نگرند ونبط آن برایشان سبک خیزدوچون درحد کهولت وموسم عقل وتجربت رسند ودرآن محفوظ تأملی کنند صحیفه دل‌را پرفوائد بینند وناگاه برذخائر نفیس وگنجهای شایگان مظفرشوند ومثال این همچنان است که مردی درحدبلوغ برسر گنجی افتد که پدر ازجهت اونهاده باشد، فرحی بدو راه یابد و در باقی عمر از کسب فارغ آید. وخواننده این کتاب باید که وضع وغرض که درجمع و تألیف آن بوده است بشناسد . چه‌اگر این معنی بروی پوشیده بماند انتفاع اوازآن صورت‌نبندد وفوائد وثمرات آن اورامهنا (گوارا) نشود . واول شرط طالبان این کتاب را حسن قرائت است که اگر درخواندن فروماند بتفهم معنی کی تواند رسید، زیرا که خط کالبد (قالب وجسد) معنی است وهرگاه در آن اشتباهی افتاد ادراك معانی ممکن نگردد وچون برخواندن قادر بود، باید که درآن‌تأمل واجب دارد وهمت درآن‌نبندد که زودتر بآخر رسد، بلکه فوائد آنرابآهستگی درطبع جای دهد و اگر براین جمله نرود همچنان بود که حکایت مرد نادان وگنج . . .

« وبر مردمان واجب است که درکسب علم کوشند وفهم درآن معتبردارند که طلب علم وساختن توشه آخرت ازمهماتست‌وزنده‌را ازدانش و کردار نیک چاره نیست ونیز نور ادب دل‌را زنده کند وداروی تجربت مردم را ازهلاك جهل برهاند، چنانکه شعاع خورشید روی زمین‌را منورگرداند وآب زندگی عمر جاوید دهد وعلم بکردار نیک جمال گیرد که میوه درخت دانش‌نیکوکاری وکم‌آزاریست وهرکه‌را علم باشد وبدان کار نکند بمنزلت کسی است که مخافت راهی را میشناسد، اما ارتکاب کند، تابقطع و غارت مبتلی گردد یابیماری که مضرت خوردنیهارا میداند و همچنان برآن اقدام مینماید تادرمعرض تلف افتد وهرآینه آنکسی که زشتی کار بشناسد، اگرخویشتن درآن‌افکند نشانه‌تیرملامت شود . چنانکه‌دومرد درچاهی‌افتند

یکی بینا ویکی نابینا. اگرچه هلاك میان هردو مشترك است اما عذرنابینا بنزدیك اهل خرد وبصر مقبول‌تر باشد واورا معذور دارند وفایده درتعلم حرمت ذات وعزت نفس است. پس تعلیم دیگران که اگر بافادت دیگران مشغول شود و در نصیب خویش غفلت ورزد همچون‌چشمه‌ای باشد که ازآب اوهمگنان‌رامنفعت‌حاصل‌میآید واوازآن بیخبر. واز دوچیز نخست‌خودرا مستظهر باید گردانید، پس‌دیگران‌را ایثار (برگزیدن واختیارکردن) کرد. علم ومال یعنی چون وجوه تجارب‌معلوم گشت‌اول درتهذیب اخلاق خویش باید کوشید،آنگه دیگران را برآن باعث باید بود واگر نادانی این اشارت راکه بازنموده شده‌است، برهزل حمل کند، مانند کوری بود که احولی (لوچ)را سرزنش کند».

از کلمات بوزرجمهر است:

«که اندیشه نمودن که چگویم بهتراز پشیمانی است که چه گفتم».

«ازمردم تهمت زده دورباش؛

« درجوانی علم‌آموزی ودرپیری بکاربردن.

اما آثاری که بوی نسبت داده شده مهمتر و معتبر از همه «امثال وحکم» وی میباشد. دیگر رساله‌ای درباب اختراع شطرنج‌وتاریخ پیدایش آن. این رساله و رساله دیگر وی « پندنامه بزرگمهر » بسال ۱۸۸۵ میلادی به انگلیسی چاپ شده است.

میگویند کتاب «ظفرنامه» شیخ‌الرئیس از نسخه پهلوی که برای امیر نوح سامانی ترجمه شده است منسوب به‌بوزرجمهر میباشد.

د) نکاتی چند درباره طب وشعب آن در شاهنشاهی ساسانی و بالنتیجه در جندیشاپور

ایرانیان پیوسته ازمعلومات یونان وروم استفادات کرده وکسانی بوده‌اند که اوقات خود را صرف مطالعات مینمودند. البته بیشتراین دسته‌مؤبدان بودند اما

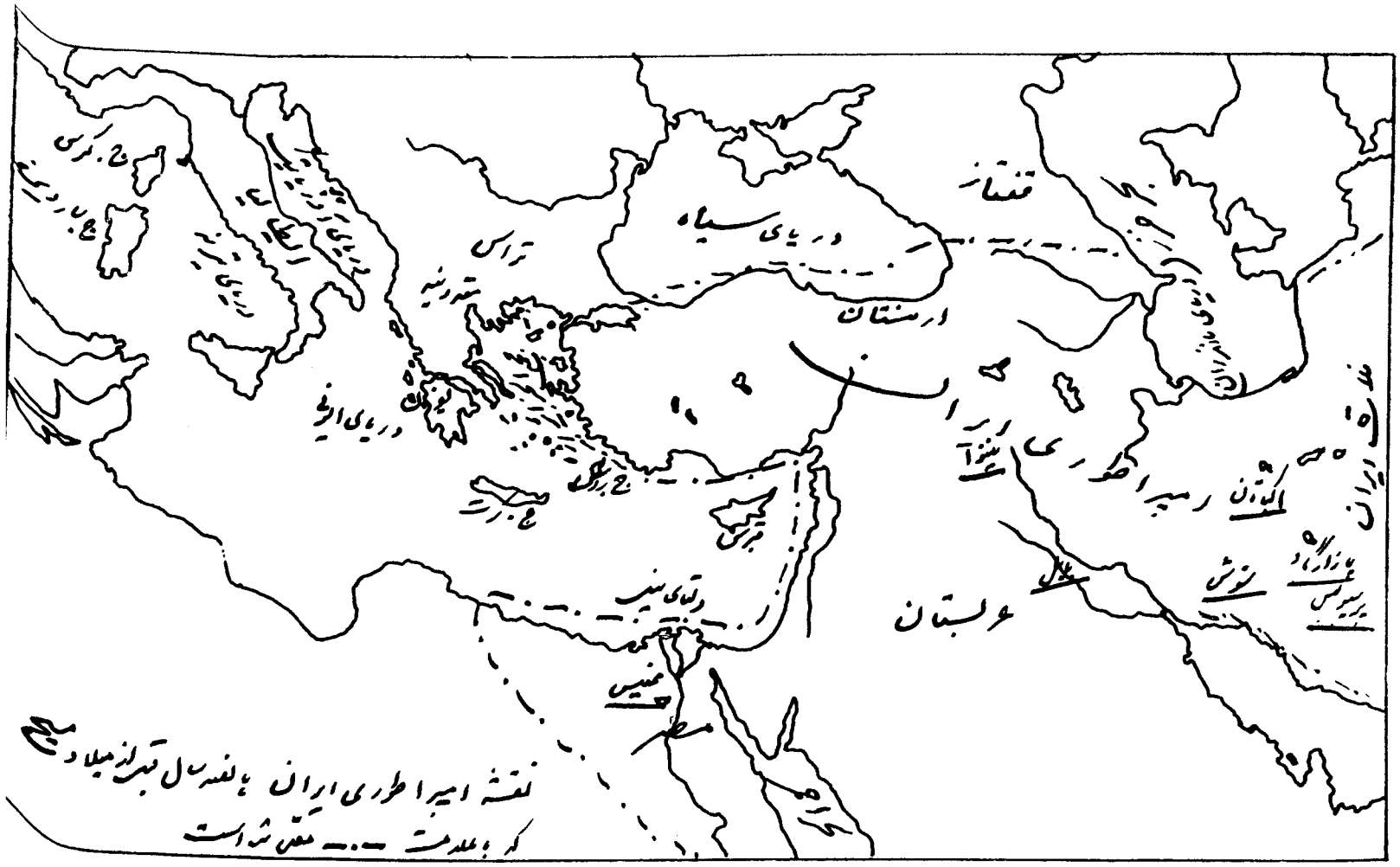
دریای سیاه
ارمنستان
دریای خزر
عربستان
نقشه امپراطوری ایران ۲۵۰ سال قبل از میلاد مسیح
که با علامت ---- مشخص شده است

شکل ۱۰ مکرر

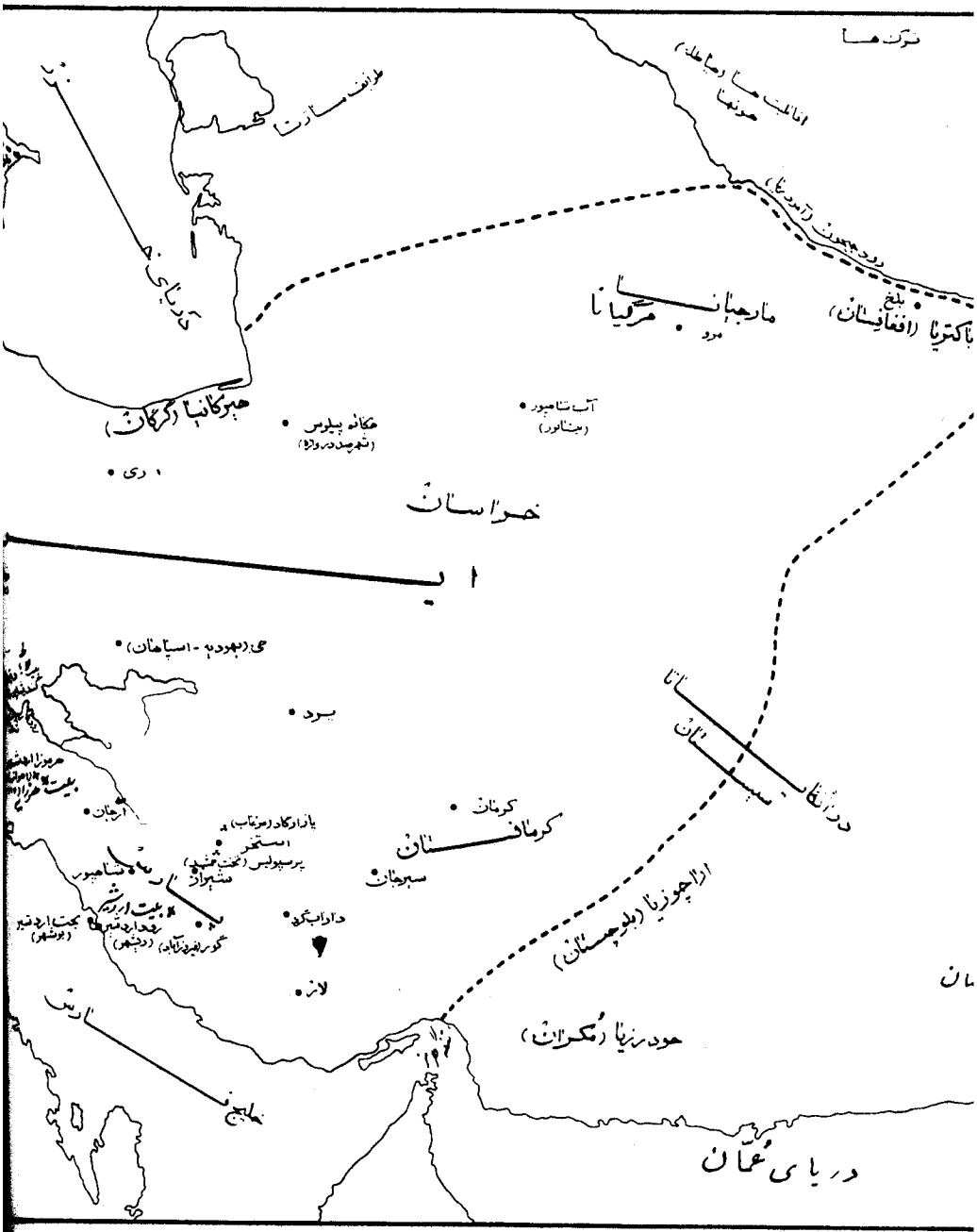

شکل ۱۰ - نقشه **قلمرو ساسانی** (اصل نقشه از کتاب ایرانشهر اقتباس گردید)

دریای سیاه
خزر
قسطنطنیه
(استانبول)
نیکائا
(ایانیک)
امپراطوری بیزانس
پونتوس
ایبری
ارمنستان
(آتروپاتکان)
فریگی
کاپادوکیه
سزاریا
(قیصریه)
میافارقین
آمد
ادسا
اورفا
حران
دارا
نصیبین
بیت زبدی
نینوا
اربیل
بیت گرمای
بلاد سنجار
طرسوس
انطاکیه
حلب
قبرس
بحر ابیض متوسط
(مدیترانه)
صیدون (صیدا)
صور
دمشق
صحرای شام
هیت (انبار)
بغداد
طیسفون
مدائن
بابل
قادسیه
حیره
اورشلیم
اسکندریه
مصر
بحر احمر

قلمرو ساسانی

قاتی چند با تعیین مراکز طبی ومکاتب ومدارس بدان اضافه گردیده است)

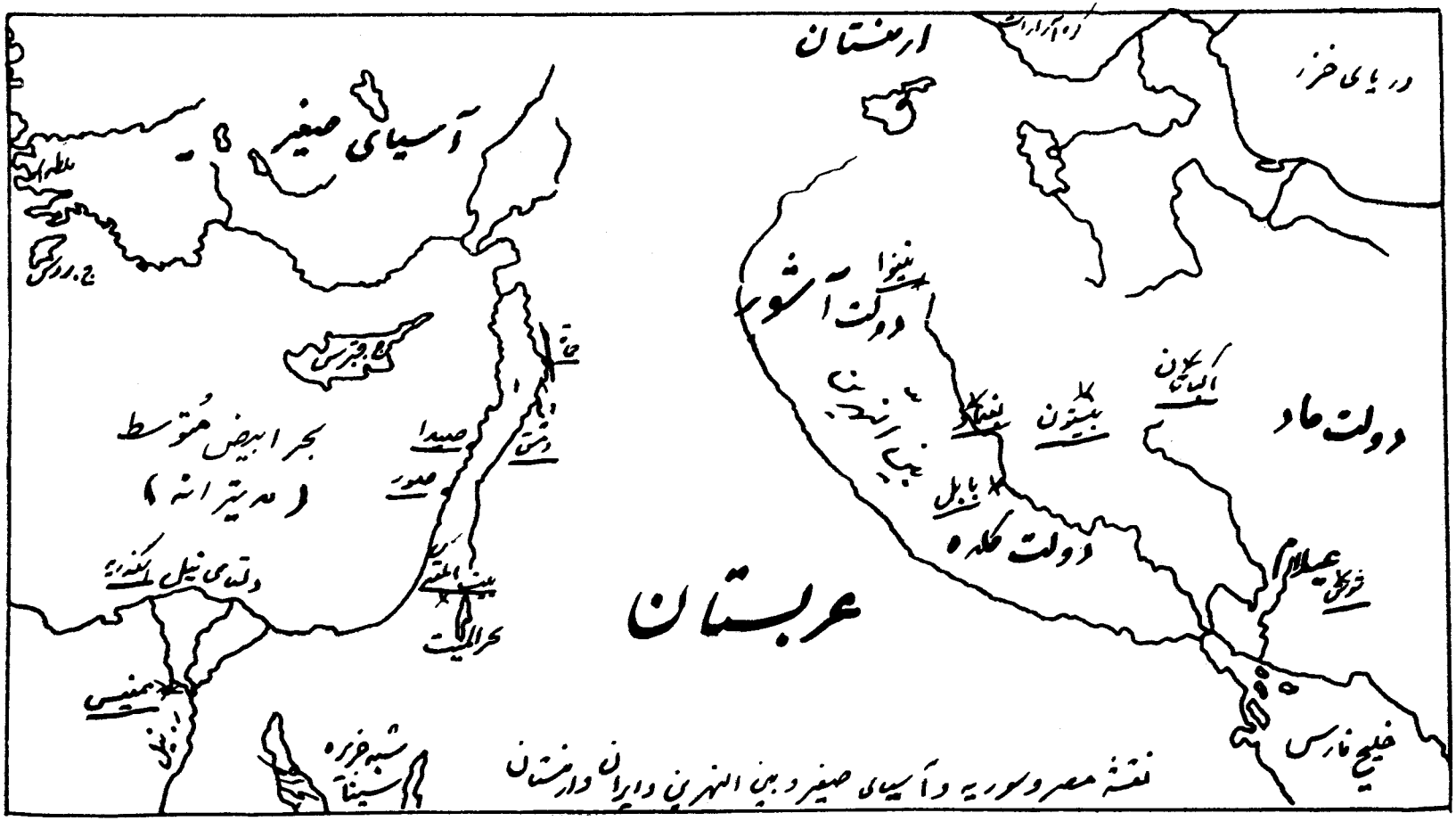
ارمنستان
دریای خزر
آسیای صغیر
دولت آشور
دولت ماد
بحر ابیض متوسط
(مدیترانه)
عربستان
دولت کلده
خلیج فارس
نقشه مصر و سوریه و آسیای صغیر و بین النهرین و ایران و ارمنستان

شکل ۱۵ مکرر

نمیتوان گفت که غیرازاین دسته دیگران سهمی از آن نداشتند.

در کتاب «بندهش» خلاصه‌ای از علوم طبیعی و نجوم بطریقی که از اوستای دوران ساسانی وتفاسیر آن بدست آمده این مطلب ثابت گردیده است. دیگر آنکه در معجم‌البلدان یاقوت حموی آمده که در دوران شاهنشاهی ساسانیان درریشهر (ریوارد شیر) از توابع ارّجان عده‌ای از نویسندگان بوده که بکمک خط مرموزی موسوم به «گشتگ» علوم‌طب ونجوم‌وفلسفه را ثبت کرده‌اند وآنان‌را «گشتگ‌دفتران» میخوانده‌اند (ایران در زمان ساسانیان تألیف پرفسور آرتور کریستنسن دانمارکی).

اکنون نظرات مختلفه طب دوران ساسانیان را که درحقیقت بیشتر درمکتب جندیشاپور عملی‌میشده‌است متذکر میگردیم:

۱) در بارهٔ نظریه خلطی - چنین بنظر میرسد که این نظریه یا عیناً از یونان به کشورهای دیگر انتقال یافته و یا آنکه درایران وهند وچین و مصر وجود داشته وپس‌از انتقال نظریه اخلاطی‌یونانی تغییراتی درآن‌داده شده‌است. در دورهٔ ساسانیان کیفیت احوال‌خون‌را مربوط به‌نیروی‌حیاتی‌این‌ماده میدانستند. اگر فی‌المثل خون دارای‌قوهٔ حیاتی‌بود،طبیب حاذق‌قادر بودداروهای‌مفیدبدهد وبیمار را بهبودبخشد.

۲) در بارهٔ بیماریها - درکتاب «دینکرت» نکاتی ذکر گردیده که خلاصه آن چنین‌است: «میان‌بیماریهای جسمانی واخلاق ذمیمه ارتباطی قائل گردیده‌اند، بمانند آنکه‌نادانی‌وحیله وخشم‌وغرور و کبر وشهوت وامثال آنهارا علل رنجوری‌دانسته‌اند. چنانکه‌علل‌جسمانی‌رابمانند سردی‌وخشکی‌وتعفن وفساد وگرسنگی وعطش‌و کهولت و درد را نیز ازعلل‌بیماریها دانسته‌اند.

«دراین کتاب ازتعداد زیادی بیماری اسم برده شده‌است».

در «هوسپارم‌نسک»[۲] ازنسکهای منسوخ‌عهد ساسانی‌درباره‌طب مطالبی‌است. منجمله معتقد بودند که اهورامزدا برای درمان هر بیماری اقلاً یک گیاه خلق کرده است.

۱-Gashtagh. ۲-Husparm Nask

دیگر آنکه از دوقسم بیماری یکی بیماری واگیر و دیگری بیماری عادی صحبت شده‌است. قسم اول بیماری است که تلفات زیادی میداده ولی قسم دوم آنکه تلفاتی همانند اولی نداشته‌است.

دربارهٔ قسمت اول که بیماری با تلفات زیاد بوده بنظر میرسد شبیه بامراض مسریه یا بیماری وبلای عام میدانستند.

درشاهنامهٔ فردوسی از قول برزویه آمده‌است:

سر دردمندان بدو گفت چیست؟ «که بر درد آنکس که باید گریست»
بدو گفت: «آنکس که افزون خورد چو برخوان نشیند خورش نشمرد
نباشد فراوان خورش تندرست بزرگ آنکه او تندرستی بجست»

در «دینکرت» آمده‌است که سلامت بردو قسم است:

اول سلامت تن و دوم سلامت جان و پزشک را دونوع قلمداد کرده‌است: پزشک روحانی و پزشک جسمانی.

۳) اصول تداوی ـ در دینکرت به پنج وسیله درمان بیماریها را ذکر کرده‌است. بدین شکل: اول کلام مقدس، دوم آتش، سوم گیاه، چهارم کارد، پنجم داغ کردن. اما درمان با کلام خدائی و اوراد وادعیه را مؤثرترین طرق درمان میدانستند.

اصول طب در ایران ودرمان بیماریها در دوران ساسانیان گرچه قسمتی مبتنی بروایات اوستائی است، اما نفوذ طبابت یونانی ازهمه جهت درآن ظاهر است، چرا که بموجب طب بقراطی درمان بیماریها از سه طریق ممکن بود: آنچه که بوسیله دارو علاج نمییافت، باید توسط آهن (چاقو و کارد) علاج کرد وآنچه که بواسطه آهن درمان نمییافت، باید با آتش شفا داده شود، اما بیماری که از آتش برطرف نگردد غیرقابل علاج است. درطب ایران باستان این نفوذ بخوبی هویداست.

از کتب و رسالات طبی که از دوران ساسانیان باقیمانده است طبابت اصولا بدو نوع انجام میگرفته‌است:

اول طبابت جسمانی، دوم طبابت روحانی وآنچه که ازاسناد باقیمانده مستفاد میگردد،

آنکه طبابت دومی بیش از اولی مورد نظر بوده است، طبیبی که با کلمات مقدس وپاك بطبابت میپرداخت، ارجمندتر بوده‌است وبسیار احتمال دارد که در طبابت جسمانی هم فصلی در باره تداوی روحی وجود داشته باشد.

آنچه که از کتاب دینکرت (سومین کتاب) که قسمتی در باب تداوی است مستفاد میگردد آنکه، برطبق اصول طب یونانی استعداد هربدن برحسب طبایع اربعه که عبارت از برودت وحرارت ورطوبت ویبوست است مختلف میباشد. درسومین کتاب دینکرت آمده‌است: «کیفیت احوال خون را مربوط به‌قوه حیاتی آن میدانستند. اگر خون دارای قوه حیاتی بود طبیب حاذق میتوانست داروهای مفید بدهد وبیمار را بهبود بخشد».

٤) گیاه درمانی و گیاهان و مواد داروئی و غذائی ـ در دوران ساسانیان مخصوصاً در جندیشاپور که طب درآن دوران نسبةً درخشان‌تر از دوران ماقبل بوده، علاوه بر اطلاعات پیشین اطلاعاتی زیادی نیزبدان اضافه گردیده‌است.

چنین بنظر میرسد که در دوران ساسانیان تحقیقات زیادتری دربارهٔ گیاهان بعمل آمده‌است و ازخلال صحائف تاریخ مستفاد میگردد که برای امتحان گیاهان برزویه طبیب که به‌هندوستان رفته، مطالعات وبررسیهای ذیقیمتی نموده است.

فردوسی دراین باره گوید:

پزشک سراینده برزوی بود — به‌پیری رسیده سخن گوی بود
چنان بد که روزی بهنگام بار — بیامد بر نامور شهریار
چنین گفت: «ای‌شاه‌دانش پذیر — پژوهنده دانش و یادگیر»
من امروز در دفتر هندوان — همی بنگریدم بروشنروان
نبشته‌چنین بد: که‌در کوه‌هند — گیاهی‌است رخشان‌چورومی‌پرند،
که آنرا چوگرد آورد رهنمای — بیامیزد و دانش آرد به جای.
چو بر مرده بپراکنی بیگمان — سخنگوی گردد هم اندرزمان.

برفتند هر کس که دانا بدند | به کار پزشکی توانا بدند
چو برزوی بنهاد سر سوی کوه | برفتند با او پزشکان گروه
زهر گونه‌ای سود از آن خشک و تر | همی بر پراکنده بر مرده بر
یکی مرده زنده نگشت از گیا | همانا که سست آمد آن کیمیا
همه که سپردند یک‌یک بپای | بر از رنجشان هم نیامد بجای

درطاق بستان نقش درختی که شاخه هایش برستون پیچیده شده‌است وبرگهای آن شبیه برنگ کنگر و در بالای آن به گلی بسیار قشنگ ختم میگردد، دیده میشود، بنظر میرسد این گیاه همان گوگرن باشد (پشتهاج ، پورداوود).

شادروان پرفسور آرتور کریستنسن[1] دانمارکی در کتاب «ایران در زمان ساسانیان» متذکر گردیده‌است: «در طاق بستان نقش درختی دیده میشود که ممکن است همان درخت «ون‌ای یوده‌بش، ون یوبیش[2]» که درمان کنندهٔ هر بیماری از آن عهد بشمار میرفته‌است باشد».

باز فردوسی در این باره گوید:

پزشک پژوهنده آمد بکوه | بیاورد با خویشتن آن گروه
ز دانائی او را فزون بود مهر | همی زهر بشناخت از پاد زهر
گیاهان کوهی فراوان درود | بیفکند از آن هر چه بیکار بود
از آن پاك تریاق‌ها برگزید | بیامیخت دارو چنان‌چون سزید

میگویند در بیماری سخت دختر ملکه چین که پزشکان چینی از درمان آن عاجزماندند، پزشک ایران خرداد برزین (در دوران خسروپرویز) به چین رفت و تشخیص بیماری ملکه را داد و تندی ضربان قلب وی را از جهت بیماری که داشته برایش کاسنی وآب نار وتره تجویز نمود.

---

۱ - Professeur Arthur Cristensen.

۲ - Van-î-yudh besh.

«چنین گفت: بامهتر آن مرد پیر — که چون تو سرافراز مردی دبیر،
اگر در پزشکیت بهره بدی — دگر از در درد شهره بدی
یکی تاج بودی از آن بر سرش — بویژه که بیمار شد دخترش»
بدو گفت: «این دانشم نیز هست — چو گوئی بسایم براینکار دست»
به نزدیک خاتون شد آنچاره گر — تبه دید بیمار او را جگر
بفرمود تا آب نار آورند — همان ترهٔ جویبار آورند
کجا تره کان کاسنی خواندنش — تیش خواست تا مغز نشاندش
بفرمان یزدان چوشد هفت روز — شد آن دخت چون ماه گیتی فروز

تعداد زیادی از گیاهان برای درمان آن دوران بوده که بعضیها آنرا تا هفتاد عدد ذکر کرده‌اند. همچنین از نباتات زهردارنیز سخنی بمیان آمده‌است، که مخصوصاً در طبابت ازآنها استفادت میکردند.

از داروها وموادخوراکی که درآن دوران (چه بعنوان دارو وچه بعنوان غذا وغیرآن) مصرف زیاد داشته عبارتنداز:

انار وآب آن انقوزه[۱]، بادام[۲]، باقلای معطر[۳] بلسان (بلسان مکّی)[۴] بنفشه (مقصود گل بنفشه است)، تره[۵] (گندنا) ترنج[۶] ترنجبین[۷]، جو (برای اسبان وچار پایان)[۸]، خردل[۹]، خرما[۱۰]، خیری[۱۱]، دارچین[۱۲]، زاج[۱۳]، زعفران[۱۴] (این زعفران ازقم وبوان بوده‌است)، زنجبیل[۱۵]، زیره[۱۶]،

۱ - Asa foetida ۲ - Amande ۳ - Fêve aromatique
۴ - Baume de la Meque ۵ - Poireau ۶ - Bigarade (مرکب، مرکبات)
۷ - Manne de Heysarum Alhagi ۸ - Orge
۹ - Mutarde ۱۰ - Datte ۱۱ - Souci des jardins
۱۲ - Cannelle ۱۳ - Alun ۱۴ - Safran
۱۵ - Gingembre ۱۶ - Cumin des prés

زیتون[۱] ، سیر[۲]، شراب(انواع واقسام)، شکرنی[۳](که کشت آن درخوزستان بعمل میآمده است)، صبر زرد[٤] ، صندل[٥](صندل و کافور ومشک وعنبراشهب عموماً درقصر خسروپرویزسوزانده میشد که هوای قصر را خوشبو گرداند)، عسل[٦]، عنبراشهب[۷] ، عود[۸]، فلفل[۹]، کاسنی[۱۰] (هندبا)، کافور[۱۱]، کتیرا[۱۲]، کرچک[۱۳](که روغن آن مصرف غذائی هم داشته است)، کندر[۱٤] گردو[۱٥]، گل سرخ[۱٦]، گلاب شاهسپرم[۱۷]، گوگرد[۱۸] (گل گوگرد)، لاجورد[۱۹]، لادن[۲۰] ، مرمکی[۲۱](که برای التیام زخمها بسیار بکار میرفته است) ، مشک[۲۲] ، مواد معطر[۲۳] ، مورد[۲٤] ، موم[۲٥] ، نارگیل[۲٦] ، نرگس[۲۷] ، نمک[۲۸] ، نوشادر[۲۹] ، نیل[۳۰] ، نیلوفر[۳۱] وبسیاری ازگیاهان ونباتات ومواد طبی دیگر که اگر بخواهیم به ذکر همهٔ آنها مبادرت ورزیم مطلب بدرازا کشد.

آنچه از تواریخ مستفاد میگردد آنکه در دوران ساسانیان دردانشکدهٔ پزشکی جندیشاپور ضمن مطالعات دربارهٔ گیاهان نیز تتبعاتی شده، که محتمل است مسافرت

۱- Olive ۲- Ail cultivé ۳- Sucre á canne
٤- Aloès ٥- Santal ٦- Miel
۷- Ambre ۸- Bois d'Aloès ۹- Poivre
۱۰- Chicorée ۱۱- Camphre ۱۲- Gomme adragante
۱۳- Ricin (Huile de ...) ۱٤- Encens ۱٥- Noix
۱٦- Rose ۱۷- Eau de Basilic romain
۱۸- Soufre (Fleur de...) ۱۹- Lazulite (Azur d'outre-mer)
۲۰- Ladanum ۲۱- Myrrhe ۲۲- Musc
۲۳- Matières odorantes ۲٤- Myrte ۲٥- Cire
۲٦- Noix de coco (cocos nuciferae fructus sen nux)
۲۷- Narcisse à bouquets ۲۸- Sel
۲۹- Sel d'Ammoniaque (Muriate d'Ammoniaque)
۳۰- Indigo ۳۱- Nénufar, Nénuphar

برزویه‌طبیب بهندوستان‌ازطرف خسرو انوشیروان‌برای پیدا کردن گیاهان پادزهری[۱] بوده‌است.

٤) غذا وتغذیه- ازنظر اصول‌طبی‌درباب غذاآنچه که از کتب تواریخ مستفاد میگردد،آنکه ترکیب اغذیه شایان‌توجه بوده‌است. خوراك‌میبایستی باندازه کافی رطوبت وبمیزان کافی‌حرارت (آتش)داشته باشد، تا اولی آثار مضره خشکی و دومی برودت را از بدن دفع کند. بعقیدهٔ آنان هوائی که در غذاست، جذب بدن وقسمت خالی غذا باعنصر خاك که درمزاج است اختلاط حاصل‌میکند.

صحت‌بدن را ازتغذیه میدانستند، که ترتیب‌آن صحیح باشد، بشرط نگاهداری اعتدال.

غذای دوران ساسانیان که مصرف میگردیده برچند نوع بوده‌است:

اول خورش‌شامی که از گوشت گرم وسرد وبرنج و برگ معطر و مرغ بریان و قرقاول وامثال آنها بوده‌است؛

دوم خورش خراسانی که گوشت کباب شده یا گوشت پخته شده در دیگ و کره وفشرده نباتات بوده‌است؛

سوم- خورش‌رومی که باشیروشکروعسل وبرنج وکره وشکرساخته میشده‌است؛

چهارم - خورش دهقانی که گوشت گوسفند نمك زده ونارسود (گوشتی که در رب انار میخواباندند) و تخم مرغ پخته.

غیراز اینها خوراکهای دیگری بوده که دربارهٔ بعضی‌ازاین خوراکها درمورد خسروپرویز که باتجمل کم‌نظیری سلطنت میکرد، بسیارتعجب‌آمیز است.

غیراز غذاهای بالا انواع آش‌ها (شوربا) که با اسفناج وسرکه و مواد چندی میساختند بسیارمتداول‌بوده‌است.

٥) کشتن حشرات موذیه - باید دانست که در دوران ساسانیان جشنی بنام «جشن هلاکت موجودات‌مضره» داشته، که در آن جشن مردم حیوانات و حشرات و

۱- پادزهر = فادزهر = Antidote

خزندگان موذیه ومضره را میکشتند (برای اطلاع بیشتر رجوع شود به کتاب ایران در زمان ساسانیان).

ه) توجه انوشیروان به علوم و اثر آن بر روی جندیشاپور - باید دانست از موضوعاتیکه شایان توجه زیاداست، آنکه انوشیروان دربارهٔ موضوعات علمی و تحقیق در مسائل فلسفی وتکوین جهان وجهان نامتناهی و ابدی و امثال آن بسیار کنجکاو بود، لذا امر داد موبدان جمع گردیده، تا دراین باب بحث وفحص گردد و غیراز آنها عده‌ای از فلاسفه یونان که به تیسفون پناه برده بودند نیز دراین مجلس حضور یابند، این امر میرساند که انوشیروان بآزادی مذهب و عقیده علاقه داشته است. علماء و فلاسفه پناه آورده بایران از آتن بنام‌های:

دمسقیوس سوری[۱]، سنبلیقیوس کیلیائی[۲] یولامیوس فروکی[۳] پریسکیانوس لیدی[۴] هرمیاس فنیقی[۵]، دیوجانوس فنیقی[۶]، ایسیدوروس غزی[۷] مدتی در کشور مانده و به بحث پرداخته‌اند.

متأسفانه این فلاسفه براثر ناملایمات ایران را ترك کردند، منتهی انوشیروان بواسطه علاقه کامل که بآنها داشت پس‌از عقد صلح با روم بموجب یکی از مواد شرط کرد، که این دانشمندان را از بازگشت باوطان خود منع نکنند.

دیگراز موضوعاتی که دربارهٔ فرهنگ دوستی انوشیروان باید دانست آنکه امتیازوی برسایرپادشاهان ساسانی این بود که دربارهٔ مسائل مذهبی تعصب وجمود فکری نداشت و نسبت بعقاید مذهبی وفلسفی علاوه برعدم تعصب آنکه مشربی وسیع نشان داده‌است. وی عیسویان را درینگاههای عام‌المنفعه استخدام میکرد. دربارهٔ وسعت مشرب وی کافی است بگوئیم، پس‌از تأسیس شهر رومگان فرقهٔ یعقوبی را اجازه داد که برای خود جاثلیق[۸] انتخاب کنند.

۱- Damascios ۲- Simplikios ۳- Eulamios
۴- Periskianos ۵- Hermias ۶- Diogène
۷- Isidoros ۸- Catholicos

فردوسی در پادشاهی انوشیروان گوید :

میاسای زاموختن یک زمان ز دانش میفکن دل اندر گمان
چو گوئی که وام خرد توختم همه هر چه بایستم آموختم
یکی نغز بازی کند روزگار که بنشاندت پیش آموزگار
ندانی چو گوئی که دانا شدم بهر آرزو بر توانا شدم
چنان دان که نادانترین کس توئی چو گفتار دانندگان نشنوی
کسی کو بود پاك یزدان پرست نیازد بکردار بد هیچ دست

فردوسی درباره دانش‌طلبی نوشیروان گوید :

«انوشیروان پیوسته باموبدان و دستوران ببحث و فحص میپرداخت و من باب مثال نکاتی چندازآنهارا از شاهنامه اخذ کرده برای روشن شدن نظرات این شاهنشاه ذیلاً مینگاریم :

«یکی گفت : سالار خالیگران همی نالد از شاه وزمهتران
«که چندانکه اوخود کندآرزوی بسازم نهم کاسه برچار سوی
«نبوید نیارد برآن نیز دست بلرزد بدو مرد خسرو پرست» .
«چنین داد پاسخ : که ازپیش خورد مگر آرزو باز گردد بدرد»
«چو بیمارزارست وماچون پزشك زدارو گریزان و ریزان سرشك»
«یکی گر بدارو نگردد درست روان از پزشکی نخواهیم شست»
«اسیران رومی که آورده‌اند بسی شیر خوار اندرو برده‌اند»
«بتوقیع گفت : آنچه هستند خرد ز دست اسیران نباید شمرد»
«سوی مادرانشان فرستیم باز بدل شاد وزخواسته بی نیاز» .
نوشتند کز روم صد مایه‌ور همی باز خرند خویشان بزر
«دگر گفت: کای شهریار بلند که هرگز بجانت مبادا گزند»
«جهودان و ترسا ترا دشمنند دو رویند و با کیش اهریمنند»
«چنین داد پاسخ : که شاه سترك ابا زینهاری نباشد بزرگ»

«چو نیکی نمایند پاداش کن همان تاشود رنج نیکان کهن»
«توپاداش این نیکوئی بد کنی چنان دان که بدباتن خود کنی»
«مزن ای برادر تو این رأی بد کزین رأی بد مرترا بد رسد».

و) مجلس مشاوره یا کنگره پزشکی

در دوران انوشیروان اطباء وفلاسفه چندی در دربار بخدمت اشتغال داشتند. منجمله جبرائیل طبیب بزرگ یا بهتر بیان داریم حکیمباشی پادشاه (طبیب جندیشاپور) و بیادق طبیب صاحب کتاب «الماکول والمشروب» وسرجیس راس العینی فیلسوف بزرگ وبرزویه حکیم. هریک از آنان عهده‌دار قسمتی از شعب علوم بودند. مقام جبرائیل همان رئیس الاطبائی وطبابت در دربار بود. سرجیس بترجمه کتب فلسفه وحکمت از یونانی به سریانی میپرداخت وبیادق حکیم بتألیف کتب طب وبرزویه طبیب بترجمه کتب حکمای هندوستان که بیشتر در اخلاق وسیاست مدن بود اشتغال داشتند.

وقتی درمباحث فلسفه وحکمت وطب اختلافی بین آنان وحکماء و فلاسفه و واطباء سایر کشورها پیش میآمد، بامر پادشاه مجلس مشاوره ومحاوره دردربار تشکیل می‌یافت وچنانکه معروف است نظرات حکماء دربار متین تر واستوارتر میگردید.

خسرو بسال بیستم سلطنتش امر به تشکیل مجلس مشاوره داد.

این مجلس مشاوره را میتوان بنام «کنگره بزرگ علمی وحکمتی» نامید که بنیان گذار آن پادشاه بزرگ ساسانی بود. جبرائیل بیشتر مقام خود را مدیـــــون زن محبوب وسوگلی انوشیروان میدانست. وی مسیحی نسطوری وزن انوشیروان نیز مسیحی بود. جبرائیل برای نازائی وی مورد شور قرار گرفت. جبرائیل با کمک سرجیس رأس العینی نازائی او را معالجه کرد واز او طفلی بدنیا آمد.

ریاست کنگره با جبرائیل درستبذ (درستباد) بود. غیر از وی یوحنای طبیب وپزشکان مذکور دربالا دراین کنگره شرکت داشتند. صورت مجلس کنگره پزشکی

بصورت کتابی درآمده است (نقل از تاریخ الحکماء قفطی).

درباره مشورت عموماً درایران باستان بسیار آمده و انجمن ساختن از خواص تمدن ایران است.

درباره انجمن پزشکی یا باصطلاح امروزی «کنسولتاسیون طبی»[1] نیز درایران باستان ذکر گردیده است.

درشاهنامه آمده است: آنگاه که کاوس بمازندران رفت ودرطی ستیز چشمهایش تار شد پزشکان دورهم جمع شدند وازتشخیص عاجز ماندند.

فردوسی گوید:

پزشکان فرزانه گرد آمدند — همه یک بیک داستانها زدند

ز هر گونه نیرنگها ساختند — مرآن درد را باز نشناختند

ز) رابطه بین جندی‌شاپور و بغداد

رابطه بین دانشگاه جندیشاپور وبغداد به‌مناسبت دعوت و احضار اطبای این دانشگاه به بغداد وبنا به‌درخواست خلفای عباسی بود و این امر چنانکه درتواریخ آمده است، بسیار روشن و واضح میباشد و بطور خلاصه میتوان علل زیر را موجب این امر دانست:

اول آنکه‌دربغداد طبیب یا اطبائی‌دانشمند وحاذق‌بمانند پزشکان‌جندیشاپور وجود نداشت و اصولاً بغداد هنوز تمرکز علمی‌نیافته بود، که بتوان طبیبی بمانند اطبای جندی‌شاپور داشته باشد؛

دوم عدم اعتماد خلفا به پزشکان بغداد چه از نظر کسر احاطه آنان به علم طب وطبابت وچه ازنظرات دیگر؛

سوم افراط خلفای عباسی درعیش وعشرت و ابتلای به بیماریهای گوناگون (یا بموجب گفته مورخین بیماریهای صعب‌العلاج) وعدم‌توانائی وعجز اطباء عادی

۱- Consultation médicale

وبومی‌بغداد در درمان آنان، اجباراً ازجندی‌شاپور استمداد بعمل میآمد ؛

چهارم تمایل خلفابرونق بخشیدن بغداد واینکه‌شهررا بمانند شهرهای سلسله ساسانی مرکز علوم وفنون کرده ومؤسسات علمی درآن تأسیس کنند . چنانکه‌اولین بیمارستان اسلامی که دربغداد ساخته شد بمانند بیمارستان جندیشاپور بود ؛

پنجم چنانکه دربالاآمد بظن‌قوی نزدیک به‌یقین، خلفای عباسی مایل‌بودند به‌پایتخت‌خود رونق‌علمی فوق‌العاده داده‌که نتیجه آن من غیرمستقیم افول ستاره اقبال جندی شاپور گردید ؛

ششم اصولاً عده‌ای ازخلفای عباسی مخصوصاً هارون‌الرشید (دوران خلافت ۱۹۳-۱۷۰ هجری قمری مطابق با ۸۰۸-۷۸۶ میلادی) ومأمون (دوران خلافت ۲۱۸-۱۹۸ هجری قمری مطابق با ۸۳۳-۸۱۳ میلادی) در مورد انتقال و ترجمه علوم یونانی بعربی‌بسیارکوشا بودند واین‌موضوع یکی ازجهات بسیار معتبردرتاریخ طب ایران است‌که شایان توجه میباشد.

اولین رابطه مستقیم پزشکی بین دانشگاه جندی شاپور و بغداد درسدهٔ دوم هجری‌قمری دردوران ابوجعفر منصور خلیفه‌دوم عباسی (دوران خلافت ۱۵۸-۱۳۶ هجری قمری مطابق با ۷۷٤-۷۵۵ میلادی) برقرارگردید و چنانکه در فصول قبل آمد جورجیس طبیب ورئیس‌جندی‌شاپور برای درمان خلیفه به‌بغداد احضارگردید.

بسیاری از پزشکان‌جندی‌شاپور درتمدن اسلامی علاوه برآنکه شاغل خدمات بزرگ‌طبی وبهداشتی‌بودند، درطب اسلامی وشعب‌آن‌مخصوصاً داروسازی(صیدله) مقامی ارجمند داشتند. درکتب داروسازی تمدن اسلامی نام بسیاری ازگیاههای طبی دیده‌میشود، که تمام یادگار جندی‌شاپور است.

در این قسمت متذکر میگردیم که براثر محبت‌های فوق‌العاده پادشاهان ساسانی به اطباء جندی‌شاپور، این دسته احترام کم‌نظیری‌نسبت‌به‌پادشاهان ساسانی داشتند وباآنکه اغلب این‌پزشکان اجباراً زبان عربی‌تحصیل کرده بودند ، اما آنرا *به‌لهجه‌خوزستانی (خوزی) وسریانی‌تکلم میکردند ویاآنکه‌بپارسی صحبت‌میداشتند .*

چنانکه در فصل مربوط بخاندان بختشیوع آمد ، معروف است که استادان جندی شاپور حتی در دربار خلفا بزبان شیرین پارسی صحبت میداشته و بهیچوجه از تعصب خلفا بیمناك نبودند. دراین باره ابن ابی اصیبعه صاحب «عیون الانباء فی طبقات الاطباء» حکایات زیادی در کتاب خود آورده است.

اما تدریس طب دربغداد که توسط استادان جندی شاپور انجام می گرفته ، حوزه درسی را تشکیل داده که متأسفانه بسیار مختصر و از چند محصل تجاوز نمی کرده است.

جورجیس فرزند بختشیوع وعیسی فرزندشهلافا وعده‌ای دیگر از استادان اولی مدرسه طب بغداد بودند. بعدها طالبان علم طب ودانشجویان ازجندی شاپور بدنبال استادان خود به بغداد آمده درحوزه تدریس آنان شرکت میکردند واین امرمقدمه تشکیل مدرسه طب بغداد گردید.

یکی از این مجالس درس که عده زیادی دانشجو در آن به تحصیل طب اشتغال داشتند ، حوزه درس یوحنا فرزند ماسویه[1] بود. دراین مجلس علوم پزشکی وفلسفه وحکمت وطبیعیات تدریس میگردید که عده زیادی تربیت یافته این حوزه درس بودند بمانند ثابت بن قره حرانی[2] و قسطابن لوقا[3] وحنین فرزند اسحق[4] و

۱- رجوع شود به‌ذیل صفحه ۶۳

۲- ثابت فرزند قره حرانی از مترجمان بزرك اسلامی است (متولد بسال ۲۱۱ هجری قمری مطابق با ۸۲۶ میلادی ومتوفی بسال ۲۸۸ هجری قمری مطابق با ۹۰۰ میلادی) .

۳- قسطافرزندلوقابعلبکی نیز از مترجمان بزرك دوران تمدن اسلامی بود.

۴- خاندان حنین که عبارت بودند ازابوزید حنین بن اسحاق عبادی سر دسته وبزرگ خاندان (متولد بسال ۱۹۴ هجری قمری مطابق با ۸۰۹ میلادی ومتوفی بسال ۲۶۰ یا ۲۶۴ هجری قمری مطابق با ۸۷۷ یا ۸۷۳ میلادی) که ترجمه های فراوانی از کتب ابقراط وجالینوس از یونانی به‌سریانی وعربی انجام داده و دوفرزندش بنامهای داود واسحق نیز سهمی بسزا در ترجمه علوم طبی وفلسفی داشتند، منتهی اسحق بن حنین کمتر بترجمه کتب طبی پرداخته بلکه بیشتر ترجمه کتب فلسفی کرده است .

فرزندانش وحجاج بن یوسف بن مطر[1] .

عده‌ای از این شاگردان که حرانی بودند و زبان یونانی را خوب میدانستند، (بمانند ثابت بن قره وحنین بن اسحق و اسحق بن حنین) تمام از شاگردان ماسویه بودند که بسیاری ازمؤلفات ابقراط وجالینوس را از زبان یونانی به سریانی (ویا به عربی) برگردانده و الحق بسیار خوب ازعهده این امر برآمده‌اند.

این ترجمه ها مبانی اولیه طب اسلامی را که اثرجندی‌شاپور در آن مشاهده میگردد، تشکیل داده و درپیشرفت علم طب درتمدن اسلامی بسیار ارزنده میباشند، که بعدها تحصیل دانشجویان وطلاب علم طب ازروی ترجمه های بالا بعمل میآمده ودردنباله آن مؤلفات ومصنفات اطباء بزرگ اسلامی (مخصوصاً نوابغ ایرانی) مشاهده میشود .

دراین قسمت متذکرمیگردیم که بیمارستان جندی‌شاپور (بزرگترین بیمارستان ماقبل اسلام) تا سال ۱۹۰ هجری قمری مطابق با سال ۸۱۰ میلادی که هارون الرشید خلیفه عباسی دستورداد دربغداد بیمارستانی تأسیس **کنند** مقام وارج بی‌نظیری داشت واین حوزه مرکزبزرگ علمی بود .

توضیح آنکه هارون خلیفه عباسی جبرئیل فرزند بختیشوع را دستور داد ، تا دربغداد بیمارستانی بمانند وبه‌سبک بیمارستان جندی‌شاپور بنا کند. او (جبرئیل) نیزبیمارستانی به‌سبک بیمارستان جندی‌شاپوردربغدادبنا کرد، که برنامه **وترتیب کار** آن شبیه جندی شاپور بود .

برای طبابت وتصدی قسمتهای مختلف آن ازپزشکان واستادان و داروسازان جندی‌شاپور دعوت بعمل آمد، که دربیمارستان بغداد خدمت **کنند** وبرحسب توصیه

۱- حجاج فرزند یوسف فرزند مطر (یا مطران) نیز از مترجمین دوران خلافت هرون ومأمون بود .

شرح حال و خدمات ثابت وقسطا وآل حنین وحجاج ضمن فصل مربوط به‌دوران ترجمه کتب طبی درطب اسلامی بیاید .

جبرائیل ریاست آنرا به دهشتک که از اساتید جندی شاپور بود واگذار کرد. این استاد مدتی ریاست بیمارستان بغداد را داشت. بعدها بعذر آنکه بیمارستان بودجه معینی ندارد از ریاست آن استعفاداد. پس ازوی میخائیل برادرش ریاست بیمارستان بغدادرا عهده‌دار شد. اونیز پس ازمدتی ازکار کناره گیری کرد وهردو بجندی‌شاپور آمده ودرآنجا بکار خود اشتغال ورزیدند.

منظور از نگارش سطور بالا ارتباط بسیار نزدیک بین بغداد و جندی‌شاپور میباشد، که بدین نحو ادامه داشته است. بعدها بغداد مرکز بزرگ طبی گردید وبدین ترتیب ملاحظه میشود که بیمارستان بغداد به‌تقلید از بیمارستان جندی‌شاپور ساخته شده است.

درخاتمه این مقال متذکرمیگردیم که آنچه که تاکنون درباره محل جندی‌شاپور آمده است درمحل کنونی قریه‌شاه‌آباد میباشد. چنانکه «درکتاب تاریخ ایران‌باستان» تألیف لوئی واندنبرك که توسط دکتر عیسی بهنام ترجمه گردیده و بشماره ۱۰۶۹ انتشارات دانشگاه میباشد درصفحه شصت وهفتم چنین آمده است:

«... جندی شاپور نزدیک شاه آباد است».

اخیراً (دراردیبهشت ماه ۱۳۴۶) ازطرف آقای تورج امین نامه‌ای برای اینجانب رسیده است که ذیلاً عین آن نامه دراین قسمت درج میشود ولی ازجهت مستند ومستدرك بودن مطلب نظری نمیتوان ابراز کرد.

«گندی شاه پور که معرب آن جندیسابور است بعداً مبارزآباد و نام فعلی آن شاه ولی است. در دوران ساسانیان بزرگترین دانشکده‌های دنیا بوده. درسالهای ۱۳۰۶-۱۳۰۷ که فرمانده ساخلوی شوشتر ومسجد سلیمان و معادن نفتی آن سامان بودم این اطلاعات را بدست آوردم:

«قریه شاه ولی در حدود تقریباً سی کیلومتر شمال شرقی شوشتر بین بخشهای (گتوند) و (عقیلی) که ازاملاك بختیاری است واقع میباشد.

«شوش یعنی خوب وشوشتر یعنی خوبتر که این مطالب را بایستی درتذکره‌های

شوشتر و سایر کتب قدیمه که در اختیار سادات جزایری شوشتری و دانشمندان بختیاری است جستجو نمود ویقیناً مثل سایر مطالب دیگر حقایق تفصیلی آن در رموز های فرهنگی اروپا منعکس است. کمتر شهری را دیدم که مثل شوشتر امامزاده زیاد داشته باشد که این ها تماماً مهاجمین عرب هستند که به اتفاق فرمانده خودشان (برابن مالک نخعی) بدست مدافعین شوشتر شهید شدند.

«آرامگاه (بر) معروفست به امامزاده (بر) دارای گنبد و بارگاه مفصل و زیارتنامه وسایر تشریفات زیارتگاه میباشد وسایرین هم دارای گنبدهای کوچک وبزرگ هستند.

«همانطوریکه مؤمنان تهرانی عقیده راسخ به حضرت عبدالعظیم ع وامامزاده حمزه ع وسایر اماکن متبرکه دارند، درحدود چهل سال قبل که درآنجاها بودم شوشتری ها هم مراسمی را دراوقات معین سال درمزار فاتحین شوشتر که شهید شدند انجام میدادند.

«نکته مهم ـ قریه شاه ولی بموجب یک سندیکه روی پوست نوشته و دارای مهر بنده شاه ولایت عباس (شاه عباس کبیر) است، این قریه را به عنوان تیول به سادات آنجا اعطا نموده بعدها نادر ـ کریم خان زند ـ فتحعلی شاه وچندتن از صدراعظم های قاجار نیز به این سند صحه گذاردند. که بنظر بنده ارزش سند زیادتر از خود قریه شاه ولی میباشد.....»

ح ـ فتح جندی‌شاپور بدست اعراب ـ نکته دیگری که دانستن آن بسیار ضروری است، آنکه گرچه اعراب پس از فتح ایران و خسارات زیادی به کشور ما وارد آوردند اما جندی‌شاپور از آفت خرابی محفوظ وازبرکت این مرکز بزرگ علمی قسمتهائی از جنوب کشور از ویرانیها و خرابیها مصون ماند.

«جندی‌شاپور که دارای دانشگاه ومحل علوم بود ازطرف «زربن عبدالله» محاصره شد وچون قادر به فتح آن نبود، «ابوسیره» فاتح شوش بمدد او رفت ولی شدت محاصره سودی نبخشید. روزی مردم شهر دروازه را باز کرده گله را بطور عادی خارج وبازار را مفتوح و کشاورزان وباغبانان در پیرامون شهر متفرق شدند، مثل اینکه جنگی واقع نشده. مسلمین از آن وضع تعجب کرده علت را پرسیدند. محصورین گفتند شما

بما امان دادید وباز برتعجب آنها افزوده و منکر شدند. اهالی جندیشاپور تیری آورده ارائه دادند. برآن تیر که ازطرف مسلمین رها شده بود، امان بمردم آن‌شهر داده شده بود.

«چون تحقیق کردند معلوم شد، یکی از اسراء ایران که برده و بنده بود از میان مسلمین آن تیر را نوشته وخودسرانه انداخته بود، که مردم آنرا وسیلهٔ نجات خود دانسته وباطمینان آن تیر دروازه را گشودند و بکار خود مشغول شدند. چون از غلام علت را پرسیدند گفت: من خواستم دلسوزی کرده خون آنها ریخته نشود زیرا آنها قوم من هستند.

«امیر گفت: این امان ازطرف یک بنده داده شده نه از مسلمین. آنها گفتند ما نمی‌توانستیم بنده را از خواجه تشخیص دهیم. پس از مشورت عموم مسلمین گفتند: دراسلام میان‌بنده وخواجه تفاوتی‌نیست. همچنین امیر ویک فردازسپاهیان هرکه این امان را داده، امیررا به‌اجراء آن‌ملزم کرده است. ناگزیرامان را تثبیت کردند واین نیز یکی ازبهترین سیاستهای‌اسلام بود وباهمین اوضاع واحوال‌سراسر جنوب ایران را تصرف کردند. تاریخ تصرف آن تا سنه هفده واوائل سنه هیجده هجری‌بطول کشید» (نقل از کتاب‌تاریخ ایران بعدازاسلام ترجمه آقای‌عباس‌خلیلی).

پس ازآنکه جندیشاپور از صورت یک مرکز علمی افتاد باز مرکز تجاری و اقتصادی بود.

بدین‌ترتیب جندیشاپور کم کم از عظمت واقتدارش کم شد و پس از طلوع ستاره اقبال بغداد ومرکزیت یافتن این شهر برای علوم بوسیله خلفای عباسی ستاره جندیشاپور افول یافت وأین امر براثر مجاهدت خلفای عباسی وزمانی خواستن‌اطباء جندیشاپور به بغداد وعلل دیگر بعمل آمده است.

یاقوت حموی گوید: «ازاین شهر گذشتم، اما دراین موقع اثری از عظمت سابقش ندیدم». درنزهةالقلوب جندیشاپور شهری متوسط ذکر شده که نیشکر زیاد داشته ولی خرابه است.

درخاتمه این مبحث متذکر میگردم که برای تعیین محل حقیقی جندیشاپور که از نزدیک مطالعه کردم، تااندازه‌ای موضوع روشن شد. اکنون برای تکمیل آن اطلاعاتی که اخیراً از یکی ازهمکاران دریافت داشته‌ام می‌نگارم :

آقای دکتر فریدون ارفع دانشیار دانشکده پزشکی ورئیس ایستگاه تحقیقاتی پزشکی وبهداشتی دزفول شرح زیررا دراختیار بنده گذارده‌اند که ضمن تشکر ازهمکاری ایشان درآخر این مبحث متذکر میگردد :

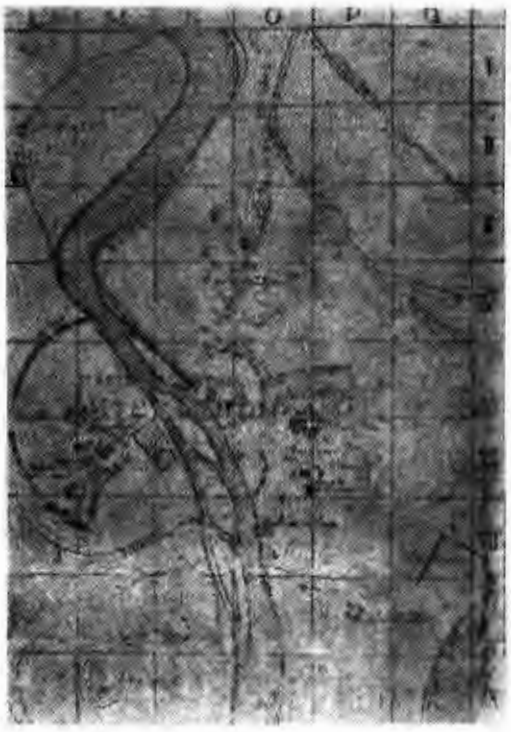

شکل ۱۶ - نقشه شهر سلوکیه وتیسفون وحوالی آن (اقتباس ازکتاب ایران درزمان ساسانیان - پرفسور آرتو رکریستنسن)

«اکنون درقریه شاه‌آباد از طرف ایستگاه تحقیقات پزشکی دزفول طرح مبارزه با بیماری بیلارزیوز از طرف انستیتو تحقیقات بهداشتی دانشگاه تهران بعنوان قریه

نمونه انتخاب شده و کلیه تسهیلات بهداشتی از قبیل حمام وتأمین آب آشامیدنی وحفر چاه ونصب تلمبه ولوله کشی ورختشوی خانه ودبستان درآن بعمل آمده است. بعلاوه تمام بیماران مبتلی به بیلارزیوز درقریه مزبور درمان شده‌اند.

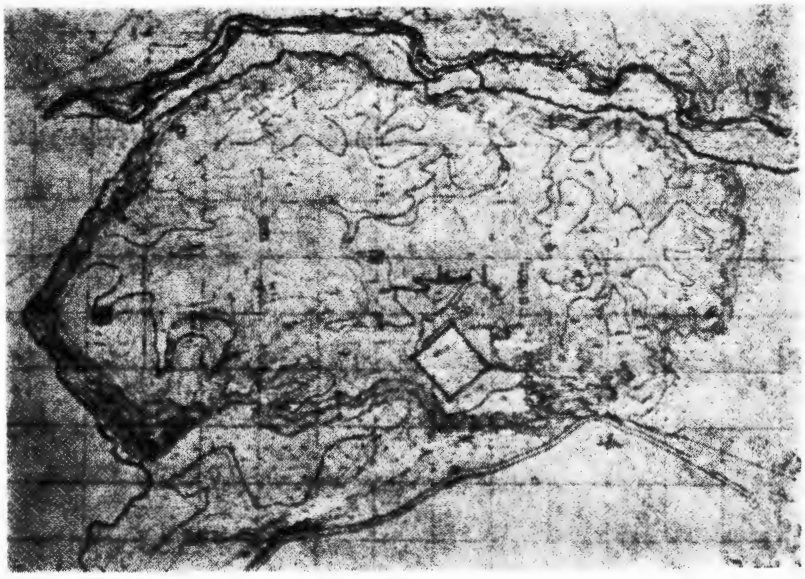

شکل ۱۷ - نقشه ویرانه شهر قدیمی استخر (اقتباس از انتشارات کانون دانش شیراز)

«قنات قدیمی شاه‌آباد که در دو کیلومترونیمی غربی شاه‌آباد قرار دارد، درسال ۱۳٤۱ خورشیدی توسط آقای سلطانی بهبهانی نماینده مجلس شورای ملی سابق که به باستان شناسی وارد بودند باز دیده شده. ایشان (آقای سلطانی) عقیده دارند که این مجری آب روی (کانال) بوده که آب را از رودخانه دز به جندیشاپور میآورده است ودر زمان ساسانیان بنا شده، ضمناً پایه هائی که برروی آب قرار دارد دلیل وجود پلی برروی آن میباشد.

«چهارماه پس ازاین بازدید هیئتی باستان‌شناسی (محتملاً از دانشگاه هاروارد آمریکا) درشمال شرقی شاه‌آباد حفاری کردند که معلوم شد مربوط به دوره صفویه

بوده است. این هیئت همچنین بر روی آب روی فوق‌الذکر (کانال) کار کرده و مقداری خاك آنرا خارج ساخته‌اند و آنها نیز بمانند آقای سلطانی عقیده داشتند که این آب‌رو در زمان ساسانیان ساخته شده است».

این بود نظر آقای دکتر ارفع که دربالا قلمی گردید.

برای آنکه وضع ومحل شاه‌آباد (که برحسب عقیده ونظر اغلب مورخین محل جندیشاپور بوده) معین گردد متذکر میگردم که:

«قریه شاه‌آباد بین شوشتر ودزفول قراردارد. فاصله این قریه تا شوشتر قریب پنجاه کیلومتر (شوشتر شرق شاه آباد است) و تا دزفول قریب پانزده کیلومتر میباشد (دزفول غرب‌شاه‌آباد است) وآبروی‌سابق‌الذکر (کانال) دردو کیلومترونیمی جنوب غربی شاه‌آباد واقع‌شده که درآن‌حفاری‌بعمل‌آمده‌است. ضمناً اضافه‌می کند که‌فاصله بین دزفول واندیمشگ نه کیلومتر است.

چنانکه آمد کانال در دو کیلومترونیمی جنوب غربی‌شاه‌آباد است. بشرح ایضا قریه بنام «چقامیش» در جنوب غربی کمی دورتر از کانال قرار دارد که در آن نیز حفریاتی‌شده‌است (۱۳۴۵ خورشیدی). درنقشه‌صفحه بعدمحل‌شاه‌آباد وسایرمشخصات آن طبق شرح بالا بخوبی نشان داده میشود.

ج ـ مراکز طبی هندی

وارتباط آن باطب ایران قبل از اسلام واثرآن بر روی طب اسلامی

قبل از آنکه ازمراکزمعتبر طب هندوستان واثرآنها برروی طب ایران‌ونتیجةً برروی طب اسلامی‌بیان گردد، لازم‌است مختصری از طب قدیم هندی دراین‌مبحث تذکر داده شود.

تاریخ طب درسرزمین هندوستان بسیار قدیمی است. درکتاب ودا که بزبان سانسکریت است (Vid بمعنی علم ودانش است) در ۱۶۰۰ سال قبل از میلاد علم طب را خدا دادی میدانستند.

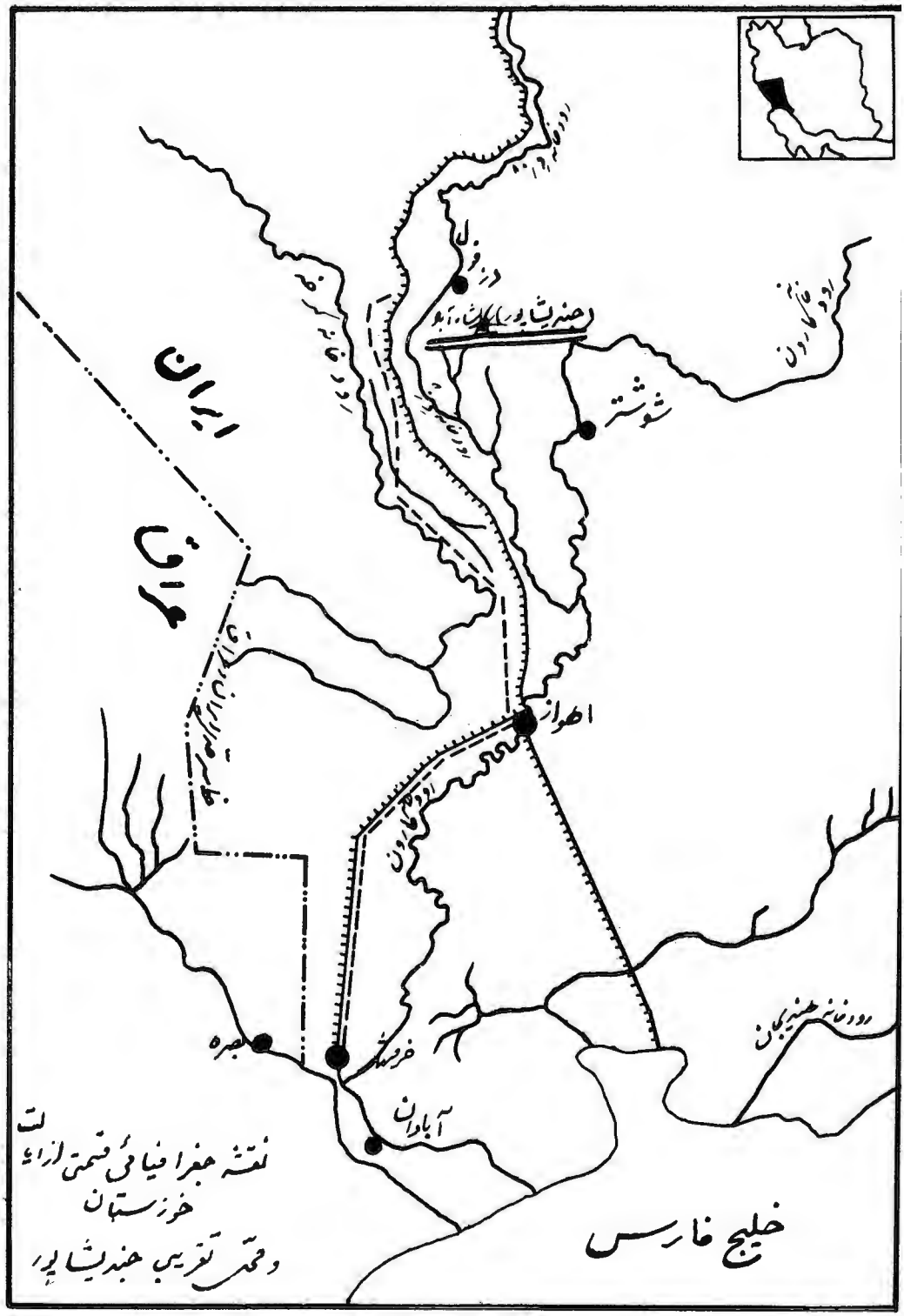

شکل ۱۸ ـ نقشه جغرافیائی قسمتی از ایالت خوزستان ومحل تقریبی جندیشاپور (مربوط به صفحه ۱۰۰ میباشد)

در وداها[۱] یعنی ریک ودا[۲] وساماودا[۳] و اتاروادا[۴] وآیورودا[۵] بیماری را خشم یزدان میدانستند. بعلاوه سرودهائی که حاکی ازتضرع واستغاثه درپیشگاه پزشکان الهی است، درباره افاقه بیماری بعمل میآوردند. درآیورودا که درباره علم الحیات است ودرهشت قسمت نوشته شده از دارو وجراحی وامراض اطفال گفتگو می کند.

دو رساله یا دو خلاصه درکتب الهی و مذهبی هندوان دیده میشود. اول رساله جراحی دوم رساله پزشکی. در این دو رساله یا دو خلاصه مطالبی درباره بیمارستان وملازمین آن یعنی پرستاران دیده میشود.

در رساله جراحی از اعمال دستی وپیوند بینی و پوستی و بیماریهای گوناگون چشم جلب توجه می نماید.

نکته دیگر ذکر صفات عالیه طبیب است (بمانند سوگند بقراطی) که درباره طبیب می گوید:

«طبیب باید لباس خود را نظیف وپاکیزه نگاهدارد، صورت خود را خوب بتراشد ونگذارد ناخنهایش بلندشود. جامه سفید و کفش بپوشدوبه پا کند، عصا وچتر دردست داشته باشد و بایک نگاه ملایم وملاطفت آمیز که حاکی ازدوستی اونسبت بتمام مخلوقات است بمردم نگاه کرده وباایشان بگردش وتفریح برود....الخ»

این مختصر از نظر توجه خوانندگان کتاب باصول طب هندی بود اکنون میگوئیم:

از مراکز معتبری که اثر آن برروی طب ایران ونتیجةً برروی طب اسلامی بسیار زیاد مشهود میباشد، هندوستان است. رابطه بین ساکنین و دانشمندان شبه قاره هندوستان و تمدن اسلامی بیشتر از راه جندی‌شاپور بوده است که عده‌ای از دانشمندان و اطباء هندی مخصوصاً در دوران خلفای عباسی در نقل

۱- Veda
۲- Rig-Veda
۳- Sama-Veda
۴- Atharva-Veda
۵- Ayur-Veda

یاترجمه کتب هندی بعربی دخالت داشته‌اند. ازمیان آنان میتوان کنگه[۱] وابن دهن را نام برد.

ازکتب طبی هندوان سه اثر بزرگ که درحقیقت سه رکن اعظم طب هندی

شکل ۱۹ - ایندرا طب را به داونتاری و وی به‌سوسرد واو به‌شاگردانش تعلیم‌میدهد
(اقتباس ازکتاب‌تاریخ طب کاسیتیلیونی)

بشمار میرود ، آثار سسرد[۲] وکارا کا[۳]وا گبهاتا[۴] میباشد. معروف است که ایندرا[۵] طب را به داونتاری[۶] تعلیم داد که وی بسهم خود آنرابه‌سسرد (سوسترا) وسوسترا

۱- Kanga
۲- Susruta
۳- Karaka
۴- Vâgbhata
۵- Indra
۶- Dhauwantari

طب را به‌شاگردانش انتقال داده است.

کنکه ـ چنانکه در صحائف قبل شمه‌ای از این طبیب وفیلسوف هندی آمد، وی در دوران خلافت بنی‌عباس شهرت فراوان‌داشت. وی علاوه برطبیب منجم نیز بوده ودرقرن دوم واوائل‌قرن سوم هجری قمری می‌زیسته است. دربغداد درخدمت

شکل ۲۰ - سسرد (سوسترا) مشغول طبابت است

هارون‌مقامی بلند داشت. بعلاوه او از وجود برمکیان بسیاربرخوردار گردید وچنانکه آمد «کتاب‌السموم»رابا همکاری‌مترجمان ازهندی‌به‌پهلوی یا عربی برگردانده‌است.

دیگر از ترجمه‌های کنکه ترجمه «کتاب سسرد» هندی است که جهت یحی فرزند خالد برمکی‌نگاشته وبصورت کناش (فرمولریا مجموعه طبی) بوده ودربیمارستانها مورد استفاده قرار میگرفته است.

غیر از کتب بالا کتابهای دیگری به کنگه نسبت داده‌اند که مهمترین آن‌ها عبارتند از «کتاب اسرارالمواليد» و «کتاب اسماء عقاقيرالهند».

شکل ۲۱ ـ یک تصویر خیالی ازعمل ترسیمی گوش توسط سوسروتا
(از ژورنال دومدسین)

چنین شهرت دارد اعرابی که در هند بسر برده‌اند در دوران عباسیان شورش کردند. منصور خلیفه عباسی آن‌ها را سرکوب کرد و قرار شد که آنان (اعراب شورشی) تسلیم وبرای صلح نماینده‌ای ببغداد بفرستند. بافرستادهٔ مزبور مردی هندی بنام «کنگه» همراه بود که از حکمت هندی وعلوم دیگر بهره‌ای داشت و گفته‌های وی‌را مترجمی بعربی ترجمه‌میکرد. اما ابوریحان بیرونی محقق بزرك اسلامی(متوفی بسال ٤٤٠ هجری قمری مطابق ۱۰٤۸ میلادی) این مطلب را صحیح نمیداند.

ابن دهن

وی از مترجمان هندی و از معاصران کنگه بود که بامربرمکیان امور بیمارستان بغداد را عهده‌دار گردید و کتب چندی از هندی بعربی برگردانده است.

در اینجا متذکر میگردیم که ترجمهٔ انگلیسی **کاراکا**[1] بسال‌های ۱۸۹۰ و ۱۱۲۵ میلادی و ترجمهٔ انگلیسی **سسرد**[2] بسال ۱۹۲۵ میلادی درکلکته بچاپ رسیده و ترجمهٔ آلمانی **واگبهاتا** نیز توسط **لوئیزهیلدنبرگ**[3] و **ویلی بالدکیرفل**[4] بعمل آمده است.

اما اختلاط فرهنگ هندی وایرانی چنانکه مختصری ازآن آمد براثرمسافرتها وآمدوشد بین فلات ایران وسرزمین هند بعمل آمد. که گذشته ازرخنه کتب طبی کتاب کلیله ودمنه (کلیلک ودمنک) میباشد. برزویه طبیب این کتاب را ازسفرهندبایران آورد و معروف است که آن را از زبان سانسکریپ به پهلوی و تقریباً در همان ایام بزبان سریانی وبعداً این مقفع آنرابعربی برگردانده است.

ازآن گذشته معروف است که بازی شطرنج نیز ازهند بایران آمده است. این مطلب از روایتی قدیمی ازکتاب (مادیگان چترنگ[5]) میباشد.

اکنون متذکر میگردیم که این اختلاط فرهنگ ایرانی و هندی از دوراه انجام شده است:

اول از راه دریائی - چنانکه در فصول و ابواب قبل آمد. میراث طب یونانی واسکندرانی از سرزمین های یونان و آسیای صغیر و سوریه و مصر و انطاکیه بایران انتقال یافت و این انتقال بنحوی غیر مستقیم و بطرق چندی بمانند راه اسکندریه بهند و ازآنجا بایران کشانده شده است.

دیگر آنکه ازآسیای مرکزی یعنی باکتریا[6] (بلخ) وفرغانه وسغد[7] (سگدیانا -

---

۱- این ترجمه توسط «کیسوری موهان گانگولی» Kisori Mohan Ganguli متوفی بسال ۱۹۰۸ میلادی انجام یافته است.

۲- ترجمهٔ سسرد بانگلیسی توسط «کاویراج کونجالال بهیشاگرانتا» Kaviraj Kunja Lal Bhishagranta انجام گرفته است.

۳ Luise Hildenberg

۴ Willibald Kirfel

۵ Mâdhigân it chtrang

۶ Bactria

۷ Sogdiana

سگدیان) که بهره‌ای از تمدن یونانی داشتند و از دوران اسکندر این تمدن در این سرزمین‌ها باقی مانده بود به هند وسپس بایران و آنگاه به بغداد انتقال یافت.

از طرفی تأثیر تمدن بودائی هند نیز بایران و ممالک اسلامی رخنه یافته و امر تبادل افکار را بین تمدن هندی و ایرانی و بعدها به‌تمدن اسلامی وارد ساخته است.

دراین فصل بذکر نکته‌ای از نکات مهمهٔ که یادآوری آن‌بسیار واجب‌است میپردازیم وآن‌مطلب مکتب مرو ونواحی اطراف آن است که پس از جنگهای ایران با اسکندر بواسطه‌وجود عدهٔ زیادی از اسراء جنگی در این‌سرزمین‌ها تشکیل گردید که همین امر نهضت کم‌نظیری ازتمدن‌یونانی وطرفداران‌آن‌میباشد ویکی ازنطفه‌های بزرك و نقش مؤثر در تمدن ماقبل اسلام و پس از آن درتمدن ایران واسلام است.

بهرحال‌راه خلیج فارس که وسیلهٔ بسیار معتبر ومهم تأثیر واختلاط بین‌تمدن هندی و ایرانی بود که یونانیان نیز درابتدای تاریخ مسیحی سهم بسزا داشتند.

باید دانست که این اختلاط تمدن و فرهنگ قبل از رسیدن بخلیج فارس از انطاکیه به رودخانهٔ فرات رسیده و با آنکه مشکلات فراوانی داشته بخلیج فارس و دریای آزاد راه یافته تابداخل شبه قارهٔ هندوستان وارد گردیده‌است. بعلاوه دریای قرمز نیز یکی از این راه‌های دریائی بوده که از باب‌المندب بطرف اقیانوس هند میرفته و این راه نیز سهم بسزا در این اختلاط و تأثیر هند از راه دریائی در تمدن ایران و اسلام داشته است.

مطلب مهم آنکه اصولاً راه دریائی بین هند و ایران چه از راه خلیج فارس وچه از راه اقیانوس هند و باب‌المندب و عربستان و افریقا و چه از شمال و غرب و آسیای صغیر و سوریه و انطاکیه و بین‌النهرین و سرزمین‌های غرب ایران برای بازرگانان هندی بی‌اندازه عادی بشمار میرفته و همین‌امر یعنی بازرگانی بین هند و سایر قسمتها زمینه وسیعی برای اختلاط فرهنگ بین هند و سایر کشورها و نتیجةً

ایران داشته ، بنحوی که علوم اسکندرانی مخصوصاً نجوم و ریاضیات در هند رخنه و رسوخ یافته ودرتمدن ایران قبل از اسلام وبعدها درتمدن اسلامی آثاری بوجود آورده است.

دوم از راه خشکی ـ این راه بطور اجمال با مراجعه بنقشهٔ جغرافیائی هند و کشورها و سرزمین های مجاور آن (مقصود غرب شبه قاره هند و پاکستان است) ازطرق زیر انجام یافته‌است :

شکل ۲۲ ـ نقشه شبه قاره هندوستان و مراکز علمی و طبی آن

۱ـ باکتریا ـ توضیح آن که قبل از حملهٔ اسکندر رابطه بین باکتریا و ایران وساکنین بین‌النهرین برقراربود ولی‌حملهٔ اسکندر بشرق ایران و تأسیس پایگاههای نظامی و گماردن فرمانداران دراین نواحی تمدن یونانی طبیعةً گسترش یافته‌است. پارتیان نیز که بتقلید یونانیان پرداخته و رسوم وآداب‌یونانی یایونانی‌مآبی‌را اتخاذ نموده بودند، دراین امر سهمی وافی داشته‌اند.

جانشینان وفرمانداران اسکندر بیشترمایل به‌حکومت وفرمانروائی‌سرزمین های غرب ایران بودند ولی پارتیان بقسمت شرقی فلات ایران علاقه تام داشتند و چون

اشک اول مؤسس سلسلهٔ پارتی دربا کتریا تولد یافته بود، این توجه درمشرق بسیار چشمگیر میباشد . چنانکه شهر هکاتوم پیلس[۱] (یا شهر صد دروازه) کـه نزدیک دامغان حالیه بوده یکی ازمراکز یا پایتخت های آنهاشد. اسکندردرعقده بزرك کوهستانی هندوکش وافغانستان نیز شهر اسکندریه (یکی ازچندین شهر اسکندریه) را تأسیس کرد . آنچه از تواریخ مستفاد میگردد ، آنکه بسیاری از پادشاهان اشکانی وولاة وفرمانداران و جانشینان اسکندر بیشتر بسر زمین های شرق فلات ایران چنانکه آمد علاقه داشتند .

بنابراین شبه قارهٔ هندوستان (مخصوصاً سرزمین پنجاب) ازطرف افغانستان و سلسله کوههای هندوکش با ایران ارتباط داشته ونتیجةً اختلاط تمدن هندی را با ایران برقرار کرده است .

ازطرفی حمله های مکرری که از طرف قبائل و فرمانروایان شرق فلات ایران به هند بعمل آمده ، این ارتباط را با شبه قاره هندوستان زیاد کرده که شرح کامل آنها از حوصله این کتاب خارج است .

۲- راه مرو - این راه که میان امپراطوری ایران و روم ازطرفی و هندوستان از طرف دیگر ازطریق خشکی طی میشده درحقیقت ازسوریه تا مرو ادامه داشته است .

مرو یکی از کوچ نشینان یونان بشمار میرفته که توسط آنتیوخوس[۲] (۲۴۰ - ۲۸۰ قبل از میلاد) توسط عده‌ای کوچ نشین یونانی بنا گردید که کم کم بر تعداد آن‌ها افزوده شد و عده‌ای از یونانیان باین شهر و اطراف آن روی آورده و یکی از مراکز بزرك تجاری (مخصوصاً در دوران اشکانیان) شد که کالاهائی بین این شهر ازطرفی وغرب آن رد وبدل میگردید .

شهرمروعلاوه برآن که مرکز تجاری بود نفوذ کلیمیان ونسطوریان درآن مشاهده میگردد و از نظریونانی مآبی شدن سهم بسزائی داشته است .

پس از هجوم اعراب بایران و فرار یزدگردسوم پادشاه ایرانی وکشته شدن

۱- Hecatompyilos ۲- Antiochos

وی در مرو نسطوریان دراین شهر صومعه ومدارس داشته و خدماتی انجام میدادند. بشرح ایضاً مرو یکی از مراکز مهم پارتیان و مورد نظر آنان بوده و بعلاوه ازتمدن یونانی بهره وافی داشته و اصول یونانی مآبی توسط یونانیان و نسطوریان (همچنین یهودیان) دراین شهر برقرار بوده است.

شکل ۲۳ - نقشه ایران در دوران ساسانیان (اقتباس از کتاب ایران در زمان ساسانیان - پرفسور آرتور کریستنسن)

بهرحال مرو وسرزمین های اطراف آن یکی از مراکز مهم ارتباط بین ایران و شبه قاره هندوستان بوده است. یکی از اطباء یهودی مروعلی بن ربن طبری[۱] معروف است.

دراین قسمت مختصراً متذکر میگردیم که برمکیان (برامکه) پس از آنکه ازبلخ بمرو منتقل گردیدند، بااین شهر ارتباط کم نظیر داشته وهمین برمکیان بوده که

۱- علی بن ربن طبری (یا علی بن ربان یاعلی بن سهل یا علی بن زیل) صاحب کتاب معروف «فردوس الحکمه Paradis de la Médecine» میباشد که شرح حال و تألیفش بعداً بیاید. وی به بغداد رفت ومعروف است که اسلام آورده است.

درتأسیس دولت عباسی نقش مهمی ایفاء کرده‌اند وما این مطلب را بعداً کمی بتفصیل خواهیم نگاشت.

دراین مبحث مختصراً متذکرمیگردیم که وجود ایرانیان ونفوذ آنان دردستگاه حکومت باعث گردید که دولت عباسی رنگ ایرانی بخود گرفت.

اگردرابتدای فصل مربوط به‌جندی‌شاپور سخنی درباب مکتب مروا وخدمات آن بعنوان ارتباط و اثرآن برروی مکتب جندی‌شاپور گفته‌شد، منظور همین نکات‌است که دراین‌قسمت متذکر گردیدیم.

۱- ازیهودیان دانشمند مکتب مرو ماشاالله‌بن اثردی‌که منجم و ریاضی‌دان بود. وی کتابهائی در نجوم وریاضیات نوشته وببغداد دعوت‌شده است. (متوفی بسال ۲۰۰-۲۰۵ هجری قمری مطابق باسال ۸۱۵-۸۲۰ میلادی).

قسمت دوم

تاریخ طب در ایران و اسلام از ظهور اسلام تا اوائل قرن دوم هجری قمری

۱ـ مقدمه

برای روشن شدن موضوع این قسمت لازم است به نکته اصلی که در ابتدای کتاب در قسمت اول «کلیات» بدان اشاره شد مجدداً توجه گردد و آن اینکه :

اصولا طب اسلامی در دنباله طب ایران ویونان و اسکندریه میباشد ، بدین معنی که طب اسلامی شاگرد مکاتب بالاست . اطباء ودانشمندان طب اسلامی همه در دنباله مکاتب فوق‌الذکر تعلیم یافته و استفادات آنها از کتب وآثاردانشمندان سرزمین یونان و ایران واسکندریه وانطاکیه که منضم با طب هندی است میباشد .

درمورد علما ودانشمندان اسلامی بطور کلی وبشرح ایضا پزشکان نامدار اسلامی بایددانست که عموماً ایرانی ونسطوری وحرانی وصابئین و کلیمی بوده وهمه آنها درباب ترجمه کتب طبی و نقل آنها به عربی و یابه‌سریانی وسپس به‌عربی خدمات شایانی کرده‌اند . درمیان دانشمندان و علما و اطبا دوران تمدن اسلامی از نژاد عرب کم دیده میشود ، منتهی آنکه چون زبان دوران عربی بوده ، اغلب مورخین این امر یعنی نگارش کتب طبی که بزبان عربی تصنیف گردیده به‌حساب عرب میآورند وطب اسلامی را که مخلوطی ازطب اقوام و کشورهای دیگراست بنام «طب عرب» مینامند ، درصورتیکه حقیقت امر غیر از این است ، همانطورکه در قرون وسطی عموم کتب علمی به زبان دوران یعنی لاتین انجام گرفته است .

گرچه این مطلب درابتدای کتاب ضمن قسمت اول «کلیات» آمد ، ولی تذکر مجدد آن بسیار لازم بود .

حال خاطرنشان می کنیم که عده‌ای ازپزشکان صدر اسلام ازفارغ التحصیلان جندیشاپور بوده که طب این دانشگاه را بارمغان به سرزمین عربستان برده‌اند وشان وافتخار آنان استفاده ازمکتب جندیشاپور میباشد.

دراینجامختصراً تذکرداده‌میشود که‌طب وطبابت درسرزمین‌عربستان‌تا قبل‌از ظهوراسلام علاوه‌برآن که‌ازنظرتاریخ طب‌چندان‌معتبرنمیباشد، سهل‌است، تایک‌قرن ونیم‌هم دراغلب کشورهای گشوده شده رونقی نداشته واگر درطی‌این‌مدت به‌طبیبی برخورد می‌کنیم، ازنظرمقام‌علمی‌ودانش‌اصلاً وابداً‌به‌پایه‌پزشکان‌نامدار دوران‌زرین اسلامی نمیرسد که عموماً غیر عرب بوده‌اند. معهذا ازطرفی چون زبان علمی‌عربی، یعنی زبان قوم‌غالب‌برمغلوب واغلب کتب طبی‌بعربی نوشته شده‌بود وازطرف دیگر اقوام و ملل مغلوبه و ساکنین کشورهای‌مفتوحه توسط اعراب واختلاط عرب بااین اقوام امری اجتناب‌ناپذیر بوده است، بدیهی‌است زبان عربی اثر و یا بهتر بیان‌داریم آثار عمیقی برروی علوم وفنون گذارده که ناچاریم تاریخ طب ایران را باتاریخ‌طب اسلامی تواماً شرح دهیم.

اکنون متذکر میگردیم :

بطورکلی وضع طب و طبابت و تاریخ آنها درقرن اول هجری قمری و تا اواسط نیمه دوم قرن دوم در ایران بچه نحو بوده است.

لذا میگوئیم : آنچه که درقسمت اول کتاب بنام «کلیات» آمد، تاریخ‌طب در ایران بطورکامل تشریح گردید که مرکز آن جندیشاپور بوده و بعلاوه سایر مکاتب و مراکز بمانند مکاتب سریانی و نسطوری و اثر طب و مکاتب یونانی و انطاکیه واسکندریه ومرو وآثار این مکاتب نیز بیان گردید که دراین قسمت‌احتیاج به‌تکرارمطلب‌نمیباشد.

اما اصولاً باید دانست تاریخ طب درایران از دوران ساسانیان تا اواسط قرن چهارم هجری قمری قائم بوجود جندیشاپور بوده است، منتهی آنکه طی این مدت اگر ازقرن دوم‌هجری ستاره جندیشاپور کم کم افول‌کردوبغدادمرکزیت‌علوم‌را یافت،

باز مکتب بغداد شاگرد مکتب جندیشاپور بوده ، سهل است دنباله آن تا قرن چهارم هجری قمری امتداد یافته و پس از ظهور نوابغ بزرك علم طب میتوان گفت طب اسلامی (با توجه باینکه ریشه واساس آن مکتب جندیشاپور بوده) رونق یافته است .

۲ـ نکات تاریخی سرزمین‌های مفتوحه پس از رحلت پیغمبر اسلام ص

پس از رحلت پیغمبر اسلام (ص) و اختلاف بین جانشینان آن حضرت و نتیجةً بین قبائل عرب که منجر به جنگ‌های چندی گردید ، باتوجه بدانکه پادشاهان ساسانی دعوت پیغمبر اسلام (ص) را نپذیرفته ونتیجه این امر حمایت بعضی قبائل از خسرو پرویز وبرخی ازامپراطوری روم شرقی شد، دامنه اختلافات داخلی درایران بروز کرد .

پیغمبر اسلام (ص) بسال دوازدهم هجری قمری (مطابق با ٤-٦٣٣ میلادی) رحلت فرمود. ابوبکر و پس از وی به ترتیب عمربن خطاب وعثمان بن عفان وسپس علی بن ابیطالب (ع) به خلافت رسیدند .

در دوران خلفای راشدین لشگرکشیها برای اسلام آوردن کشورهای مجاور و ملل و اقوام شروع شد . در زمان خلافت خلیفه دوم این لشگرکشیها بصورت کشورگشائی جلوه گر وسرزمین های مصر و شام و ایران بوسیله اعراب مفتوح گردید و سرداران بزرك اسلامی آن دوران بمانند عمروبن عاص فاتح مصر و سعدبن ابی وقاص فاتح ایران تا آن‌جا که توانستند درمسلمان نمودن ساکنین کشورهای مفتوحه کوشا وجاهد بودند. عده معتنابهی از ساکنان سرزمین ایران بدین اسلام متدین گردیدند، جز مردم حیره که درحال مسیحیت ماندند .

نتیجه پیشرفت سریع لشگریان عرب سقوط شهرها و ایالات ایران یکی پس از دیگری شد وچنانکه از صحائف تاریخ مستفاد میگردد ، جنوب ایران و بین النهرین وپس از آن شهرها وایالات ایران همه بتصرف اعراب درآمد وقسمت های مهمی از آنها ویران گردیدند. فقط جندیشاپور (چنانکه درقسمت اول این کتاب آمد) ازخرابی مصون ماند .

درباره علل شکست سپاهیان ایران در برابر اعراب در دوران خلافت خلیفه ثانی گذشته از اعتقاد و ایمان کم‌نظیر تازیان و آنکه اگرسپاهی به شهادت برسد جایش در بهشت و اگر توفیق یابد دین اسلام گسترده خواهد شد ، وضع ناهنجار و اختلاف در ایران ومتنعم بودن وخوشگذرانی شاهان آخرساسانی (وشایددورنگی بعضی از سران و مطلعین ایرانی) و سایر علل واسبابی که اگر بخواهیم بذکر همه این‌عوامل بپردازیم مطلب بدرازا کشد، منجربه‌شکست‌ایران‌شد. فقط‌میگوئیم که همه این‌عوامل دست‌بدست‌هم‌داده تاآنکه‌شاهنشاهی‌ساسانی‌منقرض گردید، مضافاً بدانکه آل‌نعمان نیز برحسب امر خلیفه درجنگ‌دخالت کرده و کار را تقریباً یکسره کردند.

توضیح آنکه عدم کفایت یزدگرد وجهالت هرمزان از یک طرف ونیروی کم نظیر اعراب از طرفی سبب شد که هرمزان دستگیر و او را زنجیر کردند و به مدینه نزد عمربردند وچنانکه درتواریخ مسطوراست هرمزان باهمان لباس فاخر به‌خدمت خلیفه‌رسید. خلیفه دستور داد البسه فاخره را ازتن وی بیرون‌آوردند ولباس‌زندانیان بوی پوشانیدند. خلیفه از او سؤالاتی کرد. هرمزان چون میدانست مرگ در انتظار اوست از ترس برخود لرزید وبندرت سخن گفت . سپس جرعه آبی خواست ولی از نوشیدن آب امتناع کرد. خلیفه از اوسؤال کرد چرا آب نمینوشی؟ هرمزان درپاسخ گفت : «میترسم که آب‌زهرآلود باشد و یا اینکه درموقع نوشیدن‌آب ازقفا سرم را با خنجر جدا کنند». خلیفه گفت تا آب‌را بنوشی در امان هستی. هرمزان آب را روی زمین ریخت. عمر ابتدا خواست او را بکشد ، اما حاضران درخواست کردند که وی را (هرمزان) به‌دین اسلام دعوت کند . وی (هرمزان) قبول کرد و مسلمان شد و در مدینه ماند و بعدها یکی از مشاوران خلیفه شد.

ازآن پس ایالات ایران یکی پس از دیگری بتصرف سپاهیان تازی درآمد و نتیجةً تمام ایران مسخر عرب گردید ویزدگرد سوم در مرو بدست آسیابانی کشته و بدین‌طریق طومار شاهنشاهی ساسانی‌پیچیده‌شد .

پس ازآن براثرلشگرکشیها، فتحهای پی‌درپی نصیب مسلمین شد که از سند

تـا جبال پیرنه ادامه داشت ، بدین معنی که شاهنشاهی ساسانی و جمع متصرفات آسیائی روم شرقی و از سمت غرب تمام شمال افریقا وازطرف شرق تا سند و ازشمال تا جبال قفقاز بتصرف مسلمین درآمد که درحقیقت امپراطوری بزرك اسلام بدین نحو تشکیل گردید. بنابراین جمیع اقوام وملل مغلوبه ساکن این امپراطوری خواه‌ناخواه یا مجبور بودند، بزبان عربی تکلم کنند و یا آنکه حداقل بابن زبان آشنا گردند. مطلب برسرهمین نکته اساسی است که پس از غلبه عرب برملل و اقوام زبان قوم غالب در سرزمینهای مفتوحه رایج گردید وطبیعی است که کتب و نوشته‌ها هم به زبان عربی بود.

در میان اقوام وملل مغلوبه اغلب علاوه برآنکه مذهب اسلام را قبول کردند، زبان رسمی آنان نیز عربی شد ، بنحویکه زبان اصلی خودرا فراموش کردند. درمیان اقوام و ملل مغلوبه که اسلام آورده بودند و آشنائی بزبـان عربی داشتند ، ملل و اقوامی زبان اصلی و مادری خود را نگاهداشتند که یکی از این کشورهـا و اقوام ایران و ایرانی‌بود. اما قوم ایرانی علاوه براینکه زبان وادب خود را محفوظداشت، سهل است تغییراتی نیز در زبان عرب پدید آورد . این نکته و بسیاری از مسائل و عوامل مهمه دیگر که درتاریخ تمدن ایران و اسلام بچشم میخورد، سر بقاء قوم ایرانی وزبان پارسی‌وسنن وآداب ایرانی‌میباشد، مضافاً بدانکه عده زیادی ازایرانیان براثر حمله عرب راه مهاجرت پیش گرفته بطرف هندوستان رفته و درآنجا با آداب و سنن و زبان ایرانی باقی ماندند، که عده معتنابهی از پارسیان کنونی‌هند میباشند.

همانطورکه قبلاً متذکر گردیدیم، گرچـه خوزستان به تصرف عرب درآمد ولی جندیشاپور و این مرکز علمی بزرك بدون اندك خرابی باقی ماند و استادان این دانشگاه بتدریس و افاده علم طب درآن مشغول بودند.

نگارش سطور بالا ازنظر روشن شدن مطلب وسایرموضوعاتی که بعداً خواهد آمد بسیار ضروری بنظر رسید .

۳ـ وضع طب وتاریخ آن در دوران جاهلیت

حال ببینیم دردوران قبل ازاسلام (دوران جاهلیت)، آنگاه که شاهنشاهی ساسانی برقرار بود، وضع علوم وخاصه طب چه صورتی داشت.

اصولاً در جاهلیت عرب مردم این سرزمین چیزی نداشتند که بتوان بدان نام علوم نهاد. معلومات و اطلاعات آنها بسیار ناچیز بود و تعداد کسانی که سواد خواندن و نوشتن داشتند، بسیار معدود بود و آنچه که میدانستند دهان بدهان به آنان نقل گردیده بود. این اطلاعات در زمینه نجوم و دامپزشکی و طب بود. آنچه که از معلومات اعراب مربوط دراین مبحث نگارش میرود درمورد علوم مختلفه در شبه جزیره عربستان میباشد. مثلاً در مورد نجوم و دامپزشکی اطلاعات آنان عموماً از بابلیان است. ضمناً فقط متذکر میگردیم که درمیان قوم عرب آنچه که دراین زمینه درعربستان رائج بود، یابهتر بیان داریم اطلاعات بسیار مختصری از همان بابلیان و صابئین که درمیان اعراب بمانند یهودیان ونصاری دراقلیت قرار داشتند،بوده است.

اما اطلاعات عرب ازطب همانطورکه دربالا مذکور افتاد بسیارکم وناچیز بود. بطورخلاصه علم طب دراین دوران ازاوراد وعزائم، جهت راندن علل بیماریها، که بعقیده آنان اجنهٔ وشیاطین بودند، میباشد. آشنائی آنان به بعضی داروها وخواص گیاهان (عقاقیر) وبعضی شربت‌ها وحجامت وداغ کردن (کیّ[1]) وبعضی اوقات قطع اندامها با آهن (کارد یا چاقو) و آتش انجام میپافت.

اعراب بـه مانند بسیاری از اقوام قدیم بیماریها را ازضرر و آزار و زیانهائی میدانستند، که از ارواح خبیثه بانسان میرسیده وبرای ازبین بردن آن یعنی بیرون راندن آن علل به راندن شیاطین واجنه میپرداختند وتمام هم آنها این بود که این ارواح

۱ـ از مثل معروف عرب « آخرالدواء الکی» استنباط میشود که آخرین درمان نزدعربان داغ کردن بوده است.

خبیثه را از خود دور گردانند. آنگاه که پس از ذکر اورادو ادعیه وعزائم واذکار توفیق می‌یافتند، خودرا بسیار موفق میدانستند.

بهر حال آنچه که بیشتر بحقیقت نزدیک است و از خلال صحائف تاریخ مستفاد میگردد، آنکه عربان ریشها و زخمها وقرحه‌های متعفن را باسواد ضد عفونی و بیماریهای مسریه را بشکل قرنطینه دوران (ازقبیل‌دود دادن وجدا کردن بیمار) و مشمع گذاردن وپیچیدن وفتیله در زخمها درمان میکردند. بازهم‌ازنگاه به‌تاریخ بطور کلی چنین برمیآید که اعراب جاهلیت وصدر اسلام این قبیل درمانهارا که‌در بالا مذکور افتاد، ازمصریها گرفته باشند. چنانکه ضدعفونی و مومیائی کردن بظن قوی نزدیک به یقین میتوان گفت ما خوذ از مصریها بوده است.

٤ـ مبانی واصول‌طب دراین دوران

مبانی واصول طب دراین دوران بمناسبت آنکه :
اولاً مسلمین ومخصوصاً ساکنان شبه‌جزیره عربستان‌آشنائی بدان نداشتند، (چنانکه‌آمد) اصولاً ازبهره وافی دراین‌باب محروم بودند ؛

ثانیاً اطباء معتبر و مهم سرزمین عربستان ازفارغ‌التحصیلان جندی شاپور محسوب میگردند ؛

ثالثاً سایر اطباء وآشنایان باین‌علم، درسرزمین‌های مفتوحه بمانند مصر وشام وایران وآسیای‌صغیرعموماًتعالیم‌یونانی داشتند. طب‌اسلامی‌نیزبهمان‌وضع‌سابق یعنی طب دانشگاه جندی شاپور بود(منتهی نکته یانکاتی‌بدان اضافه گردیده‌بود) تا آنکه دوران ترجمه درتمدن اسلامی پیش آمده است.

بنابراین موضوع مهم مزاج[1] و نسبت بیماریها به چهارمزاج وارکان وعناصر و امثال آن‌که بیشتر یادگار طب یونان وایران و بعضی قسمت‌ها مربوط به هند میباشد ، درسرزمین‌های مفتوحه درمیان پزشکان و اشخاصی‌که بنام طبیب مشهور

۱- Tempérament

بودند، بمیزانی رایج وجاری بوده‌است. این موضوع رادرقسمتهای دیگر باشرح اعمال ونظرات پزشکان دوران اسلامی راپس ازدوران ترجمه مفصل خواهیم نگاشت.

وضع درمان در این دوران غیر از درمان‌های ابتدائی که توسط مردم بومی و یا اطباء بسیار ساده عربان انجام می‌یافته، سایر پزشکانی که از جندی‌شاپور فارغ‌التحصیل شده بودند، ازروی معلومات طبی پزشکان و استادان جندی‌شاپور بوده‌است.

از آن گذشته در سایر شعب طب از قبیل جراحی و داروشناسی و امثال آن‌ها نیز بشرح ایضاً آنچه که مربوط به‌عربان بوده، تماماً ابتدائی ولی‌معلومات آن دسته از پزشکان تربیت‌یافتهٔ مکتب جندی شاپور در سطح بالاتر قرار داشته است. منابع و مآخذی که در بارهٔ علم طب و تاریخ آن درمیان اعراب دوران جاهلیت وابتدای اسلام میتوان بدانها اشاره نمود، ازروی آثار شاعران وقرآن کریم می‌باشد.

درمورد تشخیص بیماری‌ها و اینکه چه بیماریهائی درسرزمین عربستان‌شیوع داشته، چیزی که‌بکارآید دیده نمیشود. فقط لوسین‌لکلرک[1] درکتاب تاریخ طب اشاره‌ای ازقول مسعودی کرده که درموقع هجوم حبشی‌ها بعربستان ممکن است‌آبله‌وطاعون در این شبه جزیره ظاهر شده باشد. نکته‌ای که احتمال قوی دارد که آبله در آن صفحات وجود داشته آنکه این بیماری از بیماریهای خیلی‌قدیمی بوده وقبل ازاسلام هم‌پزشکان از وجودآن اطلاع داشتند.

درآن‌دوران برضداستسقا، ادرارگیری‌مرسوم‌بوده، بدین‌معنی که برگ‌سنا[2] برای اولین‌بار در داروسازی و داروشناسی وارد گردیده است.

اعمال جراحی که در جاهلیت و صدر اسلام انجام می‌یافته عبارت بود از: اعمال جراحی بسیارکوچک و حجامت و داغ کردن (اگر حجامت وداغ کردن را جزء اعمال جراحی صغیر محسوب بداریم).

۱- تاریخ طب تألیف‌لوسین لکلرج ۱ ص ۲۲ ۲- Lucien Leclerc (Histoire de la Médecine).

۳- Cassia Lanceolata=Séné

در نزهت‌القلوب و عجائب‌المخلوقات تعدادی از احادیث دربارهٔ دستورهای طبی به‌تواتر نقل‌شده است که نمیتوان برای آنها ارزش‌علمی‌معتبری‌قائل شد.

از سعدی شیرازی حکایتی است که یکی از شاهان ایران طبیبی برای درمان بعربستان نزد پیغمبر اسلام (ص) فرستاد. طبیب دوسال در عربستان بود کسی بوی مراجعه نکرد. طبیب نزد پیغمبر(ص)رفت و گفت: «من به‌این سرزمین برای‌درمان آمده‌ام و کسی بمن‌مراجعه نکرده است». رسول اکرم (ص) درپاسخ‌فرمود: «مردم عربستان عادت دارند که‌تا گرسنه نشوند غذا نخورند وقبل ازسیر شدن دست ازغذا می‌کشند». طبیب گفت: «پس همین امر دلیل سلامت آنهاست». طبیب سجده کرد و ترك خدمت گفت.

۵ـ سوختن کتابهای اسکندریه و ایران

ازموضوعات بسیار مهم تاریخی سوختن کتاب‌های اسکندریه وایران میباشد. توضیح آنکه چون عرب در ابتدای فتوحات معتقد بود که جز کتاب کریم احتیاجی بکتب دیگر نیست ازاین جهت بسوختن آنها مبادرب ورزید. این امر ابتدا درفتح مصر توسط عمرو بن عاص انجام گرفت.

توضیح آنکه عمروعاص‌پس ازتسلط براسکندریه ودست‌یافتن برذخائرعلمی‌از عمر خلیفه ثانی دستور در باب کتب اسکندریه خواست. عمر درپاسخ عمرو جواب داد: «در بارهٔ کتبی که گفته‌ای اگر در میان آنها مطالبی موافق فرمودهٔ کتاب خداست که با وجود کتاب خدا ازآن مستغنی هستیم واگر مخالف کتاب خدا است احتیاجی بدانها نیست و اقدام به‌نابود کردن آنها بنما».

بشرح ایضاً، درموقع گشودن، ایران عین‌قضیه بالا توسط سعدبن ابی وقاص‌از عمربن‌الخطاب طی نامه‌ای دستور خواست. عمر دستور داد آنها را بآب انداز، چرا که اگر آنها موافق و شامل راهنمائی و هدایت باشد، کتاب خدا ما راکافی و راهنماتر است واگر مایه ضلالت وگمراهی است، خدای تعالی ما را ازآنها بی‌نیاز ساخته است.

بهرحال با ملاحظه سطور بالا می‌بینیم که دو تمدن بزرك و ذخائر علمی و کتابخانه‌های ذیقیمت آن دوران یعنی کتابخانهٔ اسکندریه و ایران بر اثر تعصب شدید دوران خلفای راشدین بامر عمربن‌الخطاب ازبین رفته است و این امر یکی از ضایعات بزرگی است که در این دوران بدانش و علوم که نتیجه و عکس‌العمل آن بعدها مشهود گردیده است.

بعدها خواهیم دید که علوم درتمدن اسلامی‌عموماً نتیجه زحمات‌دانشمندانی که عموماً غیر عرب بودند میباشد و از این بابت این اقوام را حقی عظیم برتمدن اسلامی است. منتهی اغلب کتب و آثار چه ترجمه و چه نقل و چه تدوین آنها بزبان‌عربی بوده وهمین امریکی از اشتباهات بزرك مورخان میباشد که تمدن اسلامی را بنام تمدن عرب قلمداد کرده‌اند درصورتیکه تمدن اسلامی ترکیبی ازتمدن‌های ملل و اقوام مغلوبه توسط اعراب میباشد. همانطورکه در قسمت اول کتاب تذکر داده شد با آنکه تکرار ان شاید زائد باشد، ولی باز ناگزیر به نگارش سطور بالا گردید.

حال ببینیم که این تمدن‌های قدیمی که مایه اصلی تمدن اسلامی‌میباشند به چه نحو در تمدن اسلامی به منصه ظهور و عمل درآمده اند ؟ جواب این سؤال بسیار آسان و آن اینکه درست بعکس آن که عده‌ای از مورخان متذکر گردیده‌اند، قوم عرب ومسلمین فاتح علاوه برآنکه تمدن‌های ملل و اقوام مذکور دربالارا اخذ و اقتباس کرده درآنها مستحیل گردیده‌اند، که ایرانیان سهم بزرگی دراین امرمهم دارند، خاصه آن‌که پس از آشنائی عرب با تمدن‌های بالا آنچه که از نقل وترجمه وتدوین علوم درتمدن اسلام آمده عموماً توسط علماء غیرعرب انجام‌یافته است.

۵ـ طب و بهداشت قرآنی واضافات درآن

مقصود و منظور دراین مبحث دستورها و تعالیم طبی قرآنی است که توسط پیغمبر اسلام(ص)در قرآن کریم بدان اشاره شده و پس ازبسط اسلام درمیان اقوام و ملل مسلمان که همه آنها ملزم به اطاعت از تعالیم قرآن شدند اجرا گردیده است. بدین مناسبت در

این مبحث نکات لازم را فهرست‌وار متذکر میگردیم و ضمناً اضافه میکنیم که این تعالیم طبی و بهداشتی بعداً با طب ایرانی و رومی و یونانی و هندی و اسکندرانی آمیخته گردیده ونتیجه‌ای که از ترکیب آنها بعمل‌آمد ، طب اسلامی نامیده میشود با این تفاوت که طب و درمان و بهداشت و شناسائی بیماریها بیشتر از تمدن واطبا غیر عرب بوده است ، چنانکه در قسمت کلیات بتفصیل آمد .

اکنون بپردازیم به رؤس مسائل طبی که در قرآن کریم آمده است :

الف) طب‌النبی ـ آنچه که ازکتاب کریم‌مستفاد میگردد و بعدها بنام «طب النبی» مشهور شده از قرآن و فرموده پیغمبر اسلام ص است ، منتهی بعدها شارحین ومفسرین (وباحتمال قوی صاحب نظران و مطلعین باذوق و محدثین و اشخاص‌مطلع از احادیث واخبار و شاید نساخ وکتاب) بدان اضافاتی کرده‌اند .

دستورهای قرآن‌علاوه بردرمان، برای‌پیش گیری‌بیماریها نیزبوده است . طریقه و روش پیغمبر اسلام (ص) درمورد بیماریها بسیارقابل‌توجه است، چرا که فرمود : «هیچ درد و بیماری بدون معالجه نیست» . در آن دوران درمان بیماریها با سه وسیله مهم‌عمل‌میگردید که‌عبارت بودند ازروغن‌مالی[۱] ، نیشترزدن[۲] ، وداغ کردن[۳] که در میان این سه عامل روغن مالی‌ها برتر ازهمه‌بود ، ولی استعمال سایر داروها را نیز بی‌نتیجه‌نمیدانستند .

پیغمبر اسلام (ص)باعقیده وایمان راسخ برای شفا دادن بیماران بحس‌لامسه توسل میجست و تشخیص ومعالجه بیماریها را میفرمود . بعلاوه بموجب فرموده‌های پیغمبر اسلام (ص) در امردرمان بیماران عصبی وروحی‌شواهد ونظائری دیده‌میشود که بعدها اثردر روحیه بسیاری‌ازپزشکان مؤمن‌باقی گذارده است. رسول‌اکرم (ص) قرائت ایات قرآن را جهت تقویت روح بسیار توصیه میفرموده است .

در میان درمانها روغن مالی از همه مهمتر بنظر میرسد و برای بستن خون

۱– Onction ۲– Incision

۳– Cautérisation

برگهای سوخته پاپیروس و برضد استسقا[۱] ادرارگیری و برضد نقرس حنا[۲] استعمال میگردیده است. باید دانست‌سنا[۳] برای اولین‌بار در دارو سازی وطب دراین دوران وارد گردیده است.

ب) حال برویم بر سر سایر مطالب طبی و بهداشتی ماخوذ از قرآن کریم و تعالیم پیغمبراسلام (ص) که در صدر اسلام وپس‌ازآن درمیان‌مسلمین بسیار متداول بوده و چون مسلمانان درکمال ایمان به قرآن کریم اعتقاد داشتند، این درمانها و معالجات و یا پیش گیریها و خلاصه احکام قرآنی را طابق‌النعل بالنعل مجری میداشتند، مضافاً بدانکه چنانکه‌آمد پس از رسول اکرم (ص) اضافاتی بدان شده و همانطورکه گفته‌شد بنام «طب‌النبی» میباشد.

« اَلْعِلمُ عِلْمانْ عِلْمُ الْاَبْدانِ و عِلْمُ الْاَدْیانْ » ـ این مطلب گفتهٔ پیغمبر اسلام (ص) است و ازآن بخوبی مستفاد میگردد که علم مربوط به بدن‌برعلم دین مقدم آمده است. چنانکه نظامی گنجوی‌شاعرنامدار ایرانی گوید :

پیغمبر فرمود علم علمان علم‌الابدان وعلم‌الادیان»

پس مقدم شناختن علم طب بر علم دین در اسلام بسیار آشکارا آمده است.

اکنون به نکات مهمه ماخوذ از طب قرآنی میپردازیم.

ج) در مورد بهداشت بدن و پاکیزگی (طهارت) ـ موضوع خوردن و باندازه صرف کردن غذا و آشامیدنی وخواب و استراحت و استحمام و غسل که بسیار مورد نظر محققان طب میباشد، در ایات و سوره‌های قرآن کریم حقایقی را آشکار مینماید که بسیاری ازموضوعات‌بهداشتی ازآن استخراج میگردد. «... کلوا واشربواولاتسرفوا ان‌الله‌لایحب‌المسرفین» یعنی[... ای‌فرزندان آدم ازنعمتهای‌خدا بخورید وبیاشامید واسراف نکنید که خدا اسراف کنندگان‌را دوست نمی‌دارد» (آیه ۳۰ ازسوره اعراف‌ـ قرآن کریم).

فرموده‌نبی‌اکرم(ص) « اَلْمِعدة بیتُ کُلّ داءٍ وَ الْحِمیة رأسُ کُلّ دَواءٍ »

۱- Ascité ۲- Henné ۳— Sené=Cassia Lanceolata

یعنی [معده خانه تمام دردها وپرهیز بهترین داروهاست] ، میرساند که تا چه پایه در مورد بهداشت غذا توجه شده است.

درطب النبی آمده است که : « شُرْبُ اَلْالبانْ مَحْضُ الا یمانْ » یعنی [آشامیدن شیرها از ایمان است].

ایضاً در موارد دیگر در باب نوشیدن شیر جهت سلامتی بدن مخصوصاً اطفال تأکید بلیغ آمده است.

درقرآن کریم شیردادن به کودك توسط مادر دوسال تمام تأکید گردیده است. « وَالْوالِداتْ یُرضِعْنَ اَوْلادَهُنَّ حَوْلَیْنِ کامِلَیْنْ ... الی آخر آیه» یعنی [مادران باید دو سال کامل فرزندانشان را شیر دهند . . .] (سوره بقره آیه ۲۳۳- قرآن کریم).

درباب اسراف در خوردن گوشت نیز تأکید است که زیاده روی در آن نشود. ازعلی امیرالمومنین (ع) است که فرمود: «لاتَجْعَلوا بُطُونَکُمْ مَقابِرَ الحَیَوانات» یعنی [شکم خود را گور حیوانات قرار ندهید]. این مطلب میرساند که قاعدةً اسراف در خوردن گوشت نشود.

بشرح ایضاً در مورد نمك دستورهائی داده شده است.

در مورد استحمام و غسل (مخصوصاً غسل های واجب) پیغمبر اسلام (ص) خواسته است: اولاً مردم را به پاکیزگی سوق دهد و ثانیاً اعراب را با نظافت آشنا کند که خواص آن برهمه کس پوشیده نیست. در قرآن کریم غسل و طهارت بدن در بسیاری از آیات آمده است که شرح و ذکر همه آنها باعث تطویل مقال گردد.

باید دانست که اعراب فاتح در ابتدای امر اصولاً قدمی برای وسعت دادن به علوم و یا تکمیل علوم ایرانیان برنداشتند. تنها منابع و مأخذ معلومات آنها درباره علم طب در دوران جاهلیت همان بود که بیان گردید. بعدها براثرتعالیم پیغمبر اسلام (ص) بمناسبت دستورهای اکیدی که درباب طهارت وبهداشت وسایر

تأکیدات بلیغه که درباب تندرستی داده شده بود ، قدمی فراتر نهاده شده که پس از آن اعراب براثر اختلاط با اقوام و ملل مختلفه ازتمدن آنها و نتیجةً ازطب آنها استفادات کامل کردند.

اما موضوع آب که در اسلام از مطهرات است، جای هیچگونه بحثی در آن نیست ، چراکه در قرآن کریم استفاده ازاین ماده برای زائل کردن کثافات ونجاسات در بسیاری از آیات سوره‌های قرآن آمده و تصور نمیرود به شرح آن احتیاجی باشد .

در مورد صفات آب آشامیدنی و انتخاب آب گوارا بشرح ایضاً در طب النبی اشاراتی گردیده که تقریباً بمانند عقاید و نظرات امروزی است .

در مورد پاکیزگی (طهارت) موضوع بسیار مورد نظر پیغمبر اسلام (ص) بوده که بمسلمانان تأکید بلیغ فرموده است.

استحمام و غسل و وضوگذشته از آنکه اصولاً برای نظافت و پاکیزگی‌بوده در اسلام واجب گردیده‌است. برای آنکه مردم بدان عمل کنند ، مخصوصاً درموقع نماز پاکیزگی کامل می‌باید رعایت شود. «یا ایهاالذین آمنوا اذا قمتم‌الی‌الصلوة فاغسلوا وجوهکم وایدیکم الی‌المرافق‌امسحوا‌برئوسکم وارجلکم‌الی الکعبین . . . الی اخرالایه» یعنی [ای اهل ایمان چون خواهید برای نماز برخیزید صورت و دستها را تا آرنج بشوئید و سر و پاها را تا برآمدگی پا مسح‌کنید..] (آیه پنجم از سوره مائده قرآن کریم) .

تأکیداتی که در اسلام درمورد غسلهای واجب آمده و دوری از زن‌درمواقع قاعدگی، تمام ازنظر پاك کردن‌بدن ازپلیدی‌ها وکثافات‌میباشد. موضوع غسل های واجب چه برای مرد و چه زن پس از نزدیکی با یکدیگر و یا برای زن پس ازپاك شدن از قاعده و یا وجوب وضو بنحوی که در قرآن کریم آمده است علت غائی آن پاکیزگی و طهارت میباشد. «یسئلونک عن‌المحیض قل هوازی فاعتزلوا النساء فی المحیض ولاتقربوهن حتی یطهرن... الی آخرالایه» یعنی [وسؤال کنند تو را از عادت شدن زنان بگو آن رنجی است برای زنان در آن حال از مباشرت آنان دوری

کنید تا آنکه پاك‌شوند. الخ] (آیه دویست و بیست و یکم سوره بقره قرآن کریم).

از طرفی شرایط مربوط به آب برای وضو و غسل و استحمام آنطور که درقرآن آمده، اگر بدان‌نحو عمل گردد، کاملاً طبق‌موازین بهداشتی است.

درمورد بهداشت مو و کوتاه کردن آن و بهداشت دهان و مضمضه و گرفتن ناخن و استعمال حوله و شانه و مسواك و امثال آن که درمیان مسلمانان رایج‌است نتیجه اوامر اولیه پیغمبر (ص)بوده است.

«ثلاثه لیس‌له الاشتراك المشط‌والمندیل‌والمسواك»

یعنی [درسه چیز اشتراك جایز نیست اول شانه دوم لنگ (قطیفه ـ دستمال) سوم مسواك.

در خاتمه این مبحث اضافه می‌کنیم که دستورهای بهداشتی چه فردی و چه اجتماعی و احکام قرآنی درمورد شرب واکل و توجه بعدم اسراف و ترضیع طفل به مدت دو سال چنین مستفاد میگردد که از صدر اسلام و پس از آن درمیان مسلمین مجری گردیده که تاکنون نیز ساری و جاری است.

باز متذکر میگردیم که معلومات عرب قبل از اسلام بسیار ناچیز بوده و این مطلب از ادبیات عرب جاهلیت بخوبی مستفاد میگردد که علم طب‌ارزش چندانی نداشته‌است، منتهی بواسطه وجود عده‌ای از اطباء کلیمی که‌دربلاد مختلفه‌عربستان سکونت داشتند ومعلومات طبی آنها از توراة اخذ شده بود، نظرات مربوط به بیماری شناسی برای آنان تازگی داشته و نتیجةً با این نظرات آشنائی یافته‌اند.

از خلال اشعار و ادبیات دوران جاهلیت عرب از امروءالقیس ولبید و نابغه ذبیانی‌به نکاتی برخورد میکنیم که جسته گریخته ازبعضی درمانها و بیماریهاصحبت شده است. چنانکه امروءالقیس که درقرن ششم پس ازمیلاد مسیح میزیسته از بیماریهای عصبی ناشی از الکل رنج‌میبرده ویاآنکه‌لبیدبن‌ربیعه شاعر دوران‌جاهلیت که اسلام را نیز درك کرده از افرادی جربی با پوستهای کثیف نا پاك ترك خورده نام میبرد.

بشرح ایضاً نابغهٔ ذبیانی وطرفةبن‌العبد که قبل از اسلام وفات یافته نکات‌طبی و تشبیهاتی در اشعار خود آورده‌اند .

د) در مورد بیماریها و زیانهای حاصله از سگ ـ چنانکه میدانیم در جهاز هاضمه سگ طفیلی است بنام اکینوکوك گرانولوزوس[۱] که شکل نابالغ آن بر اثر معاشرت انسان و آلودگی غذا با این حیوان آدمی را بـه کیست هیداتیک[۲] مبتلی می‌کند . از آن گذشته بیماری هاری نیز اگر در سگ پیدا شود قابل انتقال بانسان است و این مطلب پس از هزار وچند صد سال توسط دانشمندان کشف گردیده و در آن‌دوران احتراز ازاین‌حیوان وعدم‌معاشرت باآن ازواجبات‌بوده ، بعلاوه براثرلیسیدن سگ و آغشته کردن ظروف انتقال بیماری از حیوان بانسان بعمل میآید . گذشته از آن بیماریهای دیگری ازقبیل جرب[۳] وبعضی انواع کچلی[٤] و شپش از سگ‌به‌انسان سرایت می‌کند . که‌شرح همه آنهاباعث تطویل مقال خواهد شد .

ه)درمورد حرمت گوشت‌خوك وبعضی‌حیوانات ـ صریحاًدرقرآن کریم‌آمده‌است که‌خوردن گوشت‌مرده وخوك‌وخون‌حرام‌است .«انّما حَـرَّم علیکُمُ الـمیتَةَ والدّمَ وَ لَحْمَ‌الخنزیروما اُهِلّ به‌لِغیرالله‌فَمَنِ اضطُرّ غَیر باغٍ ولاعادٍ فلا اِثْمَ عَلَیْهِ اِنّ‌الله غَفورٌ رَحیم » یعنی [بتحقیق حرام گردانید خدا برشما مردار وخون‌وگوشت خوك را و هرچه راکـه باسم غیر خدا کشته باشند ، پس هرکس بیچاره و محتاج شود درصورتی که بآن تمایل نداشته و باندازهٔ سدرمق نیز تجاوز نکند براوگناهی نخواهد بود که بقدر احتیاج بخورد بدرستی کـه خدا آمرزنده و مهربان است] (آیه یکصد وهفتاد و دو سوره بقره قرآن کریم) . این مطلب دیگر جای شبهه برای شخص نمیگذارد که گوشت حیوان مرده وخون وگوشت خوك حرام شده است .

بدیهی است خوردن گوشت حیوان مرده مولـد بسیاری از بیماریهاست

۱– Echinocoque granulosus
۲– Kyste Hydatique
۳– Gale
٤– Teigne

و علاوه برآن گوشت حیوان زده شده (مقصود حیوانی است که با ضربه توسط چوب و غیره کشته شده باشد) نیزحرام میباشد. «حرمت علیکم المیتة والدم ولحم الخنزیز وما اهل لغیرالله والمنخنقه والموقوذه و المتردیه والنطیحه... الی آخرالایه» یعنی [حرام شدگوشت برشمامردار وخون وگوشت خوك وآن کشته اگر بنام غیرخدا بکشند و آن راکه خفه کنند وآن حیوانی که بچبه کردن و چوب زدن یا ازبلندی افکندن یابشاخ زدن بهم بمیرند... الخ] (آیه سوم سوره مائده قرآن کریم).

بطورخلاصه حیوانات بدو دسته تقسیم گردیده است. اول حلال گوشتان دوم حرام گوشتان. بشرح ایضاً درمورد ماهیها نیزآمده است که گوشت ماهیهای فلس دار حلال وآنان که بی فلس میباشند حرام می باشد.

بطورکلی آن دسته از ماهیها که ازگوشت ماهیهای کوچك و امثال آنها تغذیه می کنند حرام و سایر دسته ها حلال می باشد.

و) درمورد مشروبات الکلی ـ درمورد شرب مشروبات الکلی ونهی مردم از استعمال آن نیز از موضوعاتی است که احتیاج به بحث در آنها نیز در حقیقت توضیح واضحات میباشد، چراکه اکنون نیز علمای طب وبهداشت پی به مضرات الکل (بهر صورت وشکل و اسم) برده اند و ما محتاج بتذکر جمیع عوارض حاصله از این سم مهلك در جمیع جهازها واندامهای بدن نمی بینیم. مشروبات الکلی درشرع اسلام حرام است «کل مسکر حرام».

تاریخ استعمال مشروبات الکلی بسیار قدیم است. آنچه از تواریخ مستفاد میگردد آنکه شراب در جاهلیت عرب و در ایران و روم و یونان استعمال میگردیده است.

مضرات الکل برقدما مجهول نبوده. درتوراة آمده است آنکس که اول دفعه مو راکاشت حضرت نوح (ع) واول کسی که مضرات الکل رادانست بازحضرت نوح (ع) بود. در اسلام که شراب بلقب «ام الخبائث» ملقب شده ازآن نظر بوده که مضرات آن خوب شناخته شده است وچنانکه میدانیم درموقع فریضه نباید آدمی مخموریاشد.

«یا ایها الذین آمنوا لاتقربوالصلوة وانتم سکاری ... الی‌آخرالایه» یعنی [ای‌اهل ایمان هرگز درحال مستی بنماز نیائید ... الخ] (آیه چهل ودوم‌ازسوره نساء قرآن کریم). و باز در جای دیگر درقرآن مجید آمده است :

«یا اَیُّهَاالَّذِینَ آمَنُوا اِنَّمَاالْخَمْرُ وَالْمَیْسَرُ وَالْاَنْصَابَ وَالْاَزْلَامَ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّیْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ» یعنی [ای اهل ایمان شراب و قمار و بت‌پرستی و تیره‌های گرو بندی (که رسمی در جاهلیت بوده) همهٔ اینها پلید و از عمل شیطان است ازآن دوری کنید تارستگار شوید] (آیه هشتاد ونهم از سوره مائده قرآن کریم). باز آمده است «اِنَّمَایُرِیدُالشَّیْطَانُ اَنْ یُوقِعَ بَیْنَکُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِی‌الْخَمْرِ وَالْمَیْسَرِ وَیَصُدَّکُمْ عَنْ ذِکْرِاللهِ وَعَنِ الصَّلٰوةِ فَهَلْ اَنْتُمْ مُنْتَهُونَ» یعنی [شیطان قصد آن دارد که بوسیلهٔ شراب و قمار میان شما عداوت وکینه برانگیزد ، تا شما را از ذکر خدا و نماز باز دارد ، پس آیا ازآن‌دست برنمیدارید] (آیه نودم ازسوره مائده قرآن کریم). اما همین شراب در موقع احتیاج وضرورت وبدستور طبیب برای مریض شرب آن مانعی ندارد.

بهرحال این‌چندشاهد ازنظر روشن‌شدن مطلب مربوط به‌الکل خواری‌ذکرشد که نهی از استعمال آن دراسلام آمده است وتا امروز این حکم جاری است و ازاین جهت می‌بینیم که تعالیم اسلامی کاملاً مطابق با اصول بهداشتی است.

ز) در مورد ختنه (ختان) ـ باید دانست که آداب ختان در میان مصریان و کلیمیان ازقدیم و بشرح ایضاً درکشورهای افریقا نیز رایج بوده واین امر را یکی از امتحانات نوجوانان و انتقال آنها را از صبلوت به شباب میدانستند.

میگویند اول کسی که عمل‌ختان‌را شرعاً درمیان قوم خود رواج‌داد، ابراهیم پیغمبر (ع) بود. پس ازوی سایر انبیاء بنی‌اسرائیل به‌پیروی ازوی‌درمیان کلیمیان آن را مجری میداشتند.

در اسلام ختان یکی ازسنن و آن را بمانند پیامبران سلف بر مؤمنین امر و

تکلیف شده وتوصیه گردیده که هرچه زودترطفل ختنه گردد. (نزد یهود روزهشتم تولد عمل میشده است).

امروز درباب ختنه عده‌ای از متخصصین فنی معتقدند که از نظر آزادی رأس آلت ونبودن فاصله بین غلاف ورأس آلت که احتمال جمع شدن ونمو و رشدمیکربها میگردد، بسیار نافع است.

ح) در ازالهٔ مو (تنویر) ـ موضوغ ازالهٔ مو ازقدیم‌الایام در تاریخ طب‌اقوام و ملل آمده است. این امر در میان ایرانیان و یونانیان و رومیان رواج داشته که ابتدا از یونان و سپس به روم سرایت کرده است. در روم موکن جزو ابزارکار سلمانیهای رومی بود. قدما ازالهٔ مو ویاکندن آن را از نظر زینت عمل می‌کردند. رومیان موی صورت و سینه و بازو و زیر بغل وزیر ابروهارا میتراشیدند. اصولاً زنان رومی از موی بدن تنفر داشتند.

این مختصر ازآن جهت آمد که تاریخچه‌ای ازاین عمل دانسته شود. بعدها در اروپا این امر کم کم متروك ویا آنکه کمتر شد، اما ازاله مو درمیان مسلمانان عادت گردیده است.

۶ـ خلاصه‌ای ازطب قرآنی

بطور خلاصه طب قرآنی را با مطالعهٔ این کتاب آسمانی میتوان به سه فصل بزرك (طب، بهداشت، نگاهداری سلامتی و تندرستی) تقسیم نمود.

فصل اول در مورد موضوعات زیر است بدین شرح: پیدایش آدمی که ترقی و توسعه و رشد ونمو را شامل است (تشکیل نطفه و مشیمه وجنین و دوران تکامل آن در رحم زن تا بدنیا آمدن کودك) و طرز پرستاری و شیر دادن کودك وتشریح و وظایف الاعضاء و بیماری شناسی (علل و اسباب و بیماریهای مخصوص آدمی و معرفةالنفس و روان پزشکی و رابطه بین بیماریهای جسم و جان) و درمان اعم از درمانهای مخصوص و یا دستورهای دیگر ومرك و معاد؛

فصل دوم در مورد موضوعات بهداشتی است بدین شرح: توجه به بیماریها

و پیش گیری آنها و بهداشت و سلامتی شخصی (لباس و استراحت و بهداشت مو و غذا وخوراك ودقت درشرب واکل)وبهداشت اجتماعی [منزل وتوجه به‌بیماریهای مسریه و اتفاقات وبیماریهای عمومی و واگیری (اپیدمی‌ها)] ؛

فصل سوم در مورد موضوعات و وسائل سلامتی وتندرستی است بدین شرح : دقت در غذا و خوراك و عدم اسراف در آن‌ها واجتناب از خوردن گوشت‌های مضره حیوانات (چهار پایان) و الکل و توجه به‌بهداشت در موضوعات جنسی (رابطه بین زن و شوهر واجتناب از معاشرت و مباشرت با زنان غیر مشروع و بهداشت تناسلی) و سایر موضوعات از قبیل ختان (ختنه) و روزه و تطهیر و استراحت و امثال آن‌ها و بهداشت اجتماعی (غسل و دفن وکفن و ضد عفونی نمودن مرده و امثال آن) .

۷ـ نظری اجمالی به غذاوگیاهان‌وحیوانات شبه جزیره عربستان

باید دانست که سرزمین عربستان ازنظرمحصولات وگیاهان ورستنیها بآن‌اندازه که درسرزمینهای مفتوحه بچشم میخورد، چیزی که چشم گیر باشد وجود نداشته است .

ازگیاهان داروئی و میوه‌ها وغلات آنچه که دراین‌سرزمین بود (یا آنکه از خارج بـه آنجا ارمغان آورده شده) عبارتند از خرما وگندم و جو و ذرت و برنج و قهوه وسدر[۱] (که از آنها صمغ عربی[۲] می گرفتند) و مرکلی[۳] و مورد[۴] وفلوس[۵] ودارچین[۶] وکندر[۷] وکنجد[۸] (ازروغن آن‌استفاده‌میشد)وکما(دنبلان کوهی)[۹] وتاك (که از آن‌نبیذازکشمش‌می‌ساختند) و زیتون و انار و سیب و زردآلو وبادام و هندوانه و پرتقال و لیمو و موز و نیشکر (که بظن قوی نبطیان ویهودیان اینگونه درختان ومیوه‌ها را از شمال آورده بودند)، دیده میشده است .

۱– Epine de Christ
۲— Gomme arabique
۳– Myrrhe de la Meque
۴— Myrte
۵– Casse
۶— Canelle
۷– Encens
۸— Huile de Césame
۹– Truffe

غذای اصلی درعربستان پس از گوشت شترخرما وشیربود. ازخرما نوشابه نبیذ تهیه می کردند. هسته آن را سائیده بشکل نان به‌شتر میدادند.

نخل از خارج عربستان به این سرزمین آمده است.

از مطالب دانستنی آنکه در عربستان ادویه معطره وجود داشته وعطر سازی می کردند.

تعدادی ازپرندگان‌بمانند عقاب و باز وشاهین وقوش وجغد وکلاغ وهدهد وکاکلی وکبوتر وکبک و ازحیوانات اسب و شتر وخر وسگهای نگهبان وشکاری وگربه ومیش و بز را باید نام‌برد، که ازگوشت بعضی از پرندگان و حیوانات‌تغذیه بعمل میآمده است.

باید دانست که در عربستان مار و افعی‌وجود داشته‌است. درسفر اشعیاء در تورية از آنها سخن رفته است. هرودت نیز سخن از وجود مار بالدارعربستان(که درهیچ نقطه وجود ندارد) درکتاب‌خود آورده است. اسب‌و شترعربستان از حیوانات بسیار مشهور بود که از همه حیوانات این سرزمین معروفتر میباشند.

چنین بنظر میرسد که استر پس از تاریخ هجرت باین سرزمین راه یافته است.

این شرح مختصر از نظر روشن شدن وضع غذا و زندگانی اعراب در دوران جاهلیت‌بود، تا آنکه حق مطلب از هر نظر ادا گردد که بعداً پس از لشگرکشیها وکشورگشائی‌ها آنچه که درتمدن اسلامی مخصوصاً در مورد طب اسلامی‌خواهیم دید، روشن گردیده که ازسایرکشورها به‌امپراطوری اسلام‌رسوخ یافته‌است. چنانکه در مورد قهوه و زیتون و موز و نیشکر و بسیاری از میوه‌ها هم باید دانست که از شمال وجنوب وغرب و حبشه به‌شبه جزیره عربستان وارد شده است که شرح مبسوط درباره تمام این مطالب خارج از حوصله کتاب است.

۸ـ اطبا دوران جاهلیت تا اواسط نیمه اول قرن دوم هجری قمری

اکنون مختصری از اطبا دوران جاهلیت تا اواسط نیمه‌اول قرن دوم هجری یعنی پزشکان جاهلیت و دوران خلفای راشدین وبنی‌امیه‌نام‌میبریم وباملاحظه‌شرح حال ومعلومات آنان میزان وضع علم طب و تاریخ آن آشکار میگردد .

قبلاً متذکر میگردیم که پس از روی کار آمدن بنی‌امیه، طب وشعب‌مربوط بدان علاوه برآنکه رونقی در دوران آنان پیدا نکرده ، سهل است تقریباً بهمان وضع دوران جاهلیت بود . دلیل این موضوع بسیار واضح وآشکاراست ، چراکه درزمان خلفای بنی‌امیه‌بچند علت‌علم‌طب نمیتوانست ترقی‌داشته باشد ویاآنکه نظرات‌جدید دراین علم آشکارگردد :

اول آنکه اصولاً بنی‌امیه جز قوم عرب به هیچ‌عنوان اقوام دیگر را بحساب نمیآوردند و اقوام غیر عرب را تحقیر میکردند ؛

دوم‌آنکه‌چون‌آنان‌پیوسته‌به‌جنگهای داخلی وکشمکش با بنی‌هاشم وکشور گشایی و فتوحات سرزمین های دیگرمشغول‌بودند ، **ممکن نبود آن سکون و آرامشی راکه برای بسط علم طب لازم است،در دوران آنان وجود داشته باشد ؛**

سوم آنکه بنی‌امیه هنرمند وهنرودانش‌را فقط درقوم وزبان عرب میدانستند و آن عبارت از فصاحت و بلاغت زبان عربی وقوم عرب بود وبس ؛

چهارم آنکه طب و بـه مورد عمل گذاردن آن و درمان را خلفاء بنی‌امیه عموماً از نظر صحت و سلامت خود میخواستند ؛

پنجم آنکه‌بنی‌امیه‌درمورد علم‌طب ودرمان بعلت‌غرق‌درهوی وهوس‌وعیاشی اطبا را فقط برای منظورهای بالا میطلبیدند ؛

ششم آنکه عموماً اطباء بنی‌امیه برای اجراء مقاصد شخصی وکشتن مخالفان دستگاه خلافت بودند؛

هفتم آنکه عده‌ای از اطباء دوران بنی امیه رومی بودند .

بدین جهات و بجهات دیگرکه ذکر همه علل آن باعث تطویل مقال گردد،

نمیتوان برای دوران بنی‌امیه درباره علم طب توقع آنرا داشته باشیم که ترقی و یا آنکه اقتباساتی از سایر ملل و اقوام‌داشته باشد . بعلاوه جندیشاپور هنوز درمنتهای عظمت‌علمی‌خودبود وچون اقوام غیر عرب این دستگاه بزرك‌علمی‌را اداره میکردند، خلفا بنی‌امیه توجه به جندیشاپور نداشتند . فقط می‌توان گفت احتمال دارد که از وجود دانشمندان رومی و یونانی درسرزمین‌شام استفاداتی بعمل آمده و آنهم بیشتر برای شخص خلیفه بوده وبس .

اغلب خلفا بنی‌امیه در مسائل و امور دینی‌سهل‌انگار بودند و بدین‌مناسبت عموم مسلمانان بانظرنفرت بدانها مینگریستند وهمین امریکی ازعوامل مهم‌انقراض خلافت آنها گردید . از طرفی خلفای اموی عرب بودن و فصاحت و بلاغت در زبان عربی و شعر و خطابه را برجمیع علوم و فنون ترجیح میدادند . این موضوع نیزیکی دیگر از اختلافات‌بین‌مسلمانان واقعی ودستگاه خلافت بنی امیه گردید ، بنحوی که فاصله زیادی بین دمشق و شهرهای مدینه و مکه ایجاد کرد . بعلاوه فاجعه کربلا و شهادت حسین بن علی (ع) (۱۰ محرم ٦۱ هجری قمری مطابق ۱۰ اکتبر ٦۸۰ میلادی) توسط دستگاه یزیدی (خلافت یزید از ٦٤-٦۰ هجری قمری مطابق ٦۸۳-٦۸۰ میلادی) و فرستادن سربازان به مکه معظمه و سوختن خانه کعبه (ربیع‌الاول ٦٤ هجری قمری مطابق‌اکتبرونوامبر ٦۸۳ میلادی)همه‌دست‌بدست‌هم داده و نفرت و روی گردانی مسلمانان را از خاندان اموی و نتیجةً انقراض آنان را تسریع کرد .

درمیان‌خلفای‌اموی‌دمشق‌عمربن‌عبدالعزیز(۱۰۱-۹۹ هـ. = ۷۲۰-۷۱۷ م.) و ولید (خلافت ۹٦-۸٦ هجری قمری مطابق ۷۱۵-۷۰۵ میلادی) وضعشان باسایر خلفای اموی متفاوت بود ، مخصوصاً ولید که از نظر روشن بینی و توجه به علم وضع خاصی داشت .

نفوذ تمدن یونانی و اسکندرانی در دمشق به مناسبت نزدیکی با انطاکیه است و دانشمندان این ایالت بزرك اسلامی بیشتر مسیحیان بودند .

از خاندانهای بزرك دانشمندسرزمین شام [(خاندانسرگیوس)سرجیوس[1]] را باید نام برد که درآن تنی چند دانشمند بوده وبه تدریس اشتغال داشتند که در آن سرزمین مکاتب ومدارس چندی تأسیس کرده بودند، اما هیچوقت بپای مکاتب ومدارس انطاکیه و اسکندریه نمیرسید.

در مورد علوم مختلفه فلسفی و کلامی و الهیات آثاری دراین سرزمین مشاهده میگردد، مخصوصاً آنکه از خلال صحائف تاریخ مباحثات فراوانی بین رهبانان و رؤسای مسیحی با مسلمانان روشن میشود، اما در مورد علم طب اثر یا آثاری پر ارزش مشهود نمیگردد.

چنین بنظر میرسد که قسمت عمده فرهنگ یونانی وارد به سرزمین شام از جندیشاپور بوده است.

این وضع تا دوران خلافت اولین خلفای بنی‌عباس ادامه‌داشت، بااین تفاوت که‌خلفای بنی‌امیه ازوجود مرکزعلمی‌جندیشاپور استفاده‌ای‌نمیکر دند، درصورتیکه منصور خلیفه دوم عباسی برای درمان خود کراراً از جندیشاپور طبیب در خواست کرده است، که شرح آن‌ضمن قسمت اول کتاب آمد.

ابن ابی‌اصیبعه درباب‌هفتم‌ازکتاب تألیفی‌خود «عیون‌الانباء فی‌طبقات‌الاطباء» شرح حال اطبا دوران جاهلیت وصدر اسلام را برشته تحریر درآورده که بنظر میرسد از القفطی و وی نیز از ابن جلجل اندلسی اقتباس کرده است. اینك خلاصه‌ای از آن را ازنظر خوانندگان کتاب میگذرانیم:

۱) **حارث فرزندکلده** ـ سردسته این اطبا **حارث بن کلده** (حارث فرزند کلده ثقفی طائفی) میباشد که ازفارغ‌التحصیلان دانشگاه جندیشاپور و یا باصطلاح عرب از متخرجین این‌دانشگاه میباشد. وی پس ازاتمام تحصیلات به عربستان‌رفته و قبل از بعثت رسول اکرم (ص) به طبابت میپرداخته و معروف است که خدمت

۱— Sergius

پیغمبر اسلام (ص) را کرده و یک بار هم حضور انوشیروان پادشاه ساسانی باریافته است.[1]

۱- ابن ابی اصیبعه درشرح حال حارث گوید: وی ازمردم طائف (ازشهرهای عربستان) بود و در ایران تحصیل طـــــب و در همین سرزمین طبابت کرده و به داروها و دردها آشنائی داشت و زمان رسول اکرم (ص) و ابوبکر و عمر و عثمان و علی بن ابی طالب (ع) و معاویه را درك کرده است.

روزی معاویه ازحارث سوال کرد طب چیست؟ حارث گفت: طب یعنی ازم (گرسنگی، پرهیز). عمر خلیفه دوم از حارث پرسید دوا چیست؟ حارث همان جواب را داد.

وقتی سعدبن ابی وقاص بیمار شد و رسول اکرم (ص) بعیادت وی رفت و فرمود حارث را بخواهید که وی مردی طبیب است. حارث گفت وی (سعد) بیمار نیست. دستور داد صبحانه‌ای مرکب ازخرما و شیر پخته باو بدهند. سعد آنرا خورد و بهبود یافت.

درمانهای زیادی از حارث نقل گردیده و معروف است که اطلاعات دقیق بر مزاج و عادات قوم عرب و انتخاب خوراکیها داشته است.

میگوینـــــد که با خسرو انوشیروان مباحثه وگفتگوهائی کرده است.

روزی خسرو بوی اجازه داد که بخدمت برسد. وی بسیار راست و با استقامت دربرابر کسری ایستاد. کسری پرسید تو کیستی؟ جواب داد: صنعت وکار من طب است. سپس کسری پرسید تو عرب هستی؟ جواب داد: من از اعراب اصیل و مرکز عربستانم. کسری گفت اعراب با جهالت و نادانی احتیاج به‌طبیب ندارند، زیرا علاوه بر جهل غذاهای‌خوبی ندارند که بخورند. حارث گفت: اگر موضوع چنین است که میگوئید، بنابراین به افرادی که جهل آنان را برطرف وآنـــــان را به استقامت وادار و بـــــدنهای آنان را اداره و اخلاط را تعدیل کند و دردهای آنان را تشخیص دهد، بیشتر محتاجند.

پس از آن سؤال و جوابهای زیادی بین خسرو و حارث در مورد کودك و ناله کردن وی و اخلاق و سجایای عربان و فصاحت و بلاغت و نسب (انساب) و فضائل و سپس از مزاج و اخلاط و پرهیز و تداخل غذا و سوء هضم و تخمه و حمام و مستی وخواب و بیداری و غذا و دارو و سلامـــــــت و بهداشت و شراب وگوشت و میوه‌ها وگلها و

←

چنین شهرت دارد که حارث در ایران فوت کرده و درهمین سرزمین هم بطبابت مشغول بوده و ازپرتو بزرگان ایرانی حق‌العلاج های کلان وذیقیمت دریافت داشته

→

بقولات وسبزیها وشرب واکل (بطورکلی) و بینائی (نورچشم) و طبایع چهارگانه ومباشرت با زنان (جوان وپیر) وصفات آنان بعمل آمد.

از حارث حکایات زیادی در عیون‌الانبا نقل گردیده است. بشرح ایضاً کلمات صغار و کوتاهی آمده است بدین شرح :

«هرکس بخواهد عمر طولانی کند، شام خود را دیر بخورد و غذاهای ظهر خود را زود میل کند وقروض خودرا سبک و با زنان کمتر نزدیکی کند ودرموارد ضرورت و ناچاری دارو بخورد و امثال آنها».

عده‌ای از ناقلان علوم درباره حارث‌راه غلورفته‌اند که شرح همه روایات آنها ازحوصله این کتاب خارج است.

مطالب بالا خلاصه‌ای ازشرح حال حارث است که در عیون‌الانبا ابن‌ابی اصیبعه آمده است .

معروف است که حارث بر اثر آنکه زنش صبحگاهان مشغول پاك کردن دندانهایش (خلال) بود بروی خرده گرفته و چنین تصور کرده بود که زنش صبحانه خود را خورده است. بعداً معلوم شد که بقایای غذای شب‌را براثر بی‌مبالاتی ونشستن دندانهایش که درخلال آنها قرار داشته پاك میکند. زن درنظرحارث بی‌انضباط تلقی گردید. ویرا طلاق داد. زن بزوجیت یوسف ثقفی درآمد که از او پسری بنام (حجاج) بدنیا آمد.

چنین معروف است که حجاج‌را سوراخ مقعد بازنبود و با عمل جراحی سوراخ باز شد. حجاج پستان مادر و پستان زن دیگری را نمیگرفت . مادر بسیار پریشان حال بود . معروف‌است شیطان بصورت حارث بر او نمایان‌شد ودستوری چنین بوی داد که روز اول بزغاله سیاهی‌را بکش وخونش‌را دو روز بطفل بخوران و روز سوم بز نر سیاهی را ذبح کن و خونش را به کودك بخوران. آنگاه ماری‌را بکش و او را در دهان طفل بیندازکه خونش را بخورد و از آن خون مقداری بصورت طفل بمال . چون این عمل را کردی روز چهارم بچه پستان

←

است. وچون به‌حارث مال‌وجاریه عطا شده بود، حارث آن جاریه را سمیه نام نهاد. شوق دیدار وطن برحارث غلبه کرد وبه طائف آمد و پس از آنکه اسلام آورد بامر رسول اکرم (ص) بیماران نزد وی برای علاج میرفتند.

حارث پس از مراجعت از جندیشاپور بزرگترین طبیب عرب گردید. پیغمبر اکرم (ص) بوی عنایت کامل داشت و چون وی اسلام آورد، بیماران مسلمان نزد وی میرفتند و پیغمبر (ص) یاران و دوستان بیمار خود را برای درمان و مشورت نزد وی میفرستاد.

وفات حارث درحدود سال‌سیزده هجری‌قمری‌مطابق ٦٣٤ میلادی اتفاق افتاد.

حارث فرزندی نداشت و فرزندان وی پسر خوانده‌هایش بودند. یکی از این پسر خوانده‌ها نضر نام داشت.

۲) نضرفرزند حارث ـ دیگر ازاطبای این‌دوران نضر فرزندحارث میباشد که از علم طب بهره مختصری داشته و به علوم فلسفه و حکمت نیز کمی آشنا بوده و دوران پیغمبر اسلام (ص) را درك کرده است. معروف است که وی با رسول اکرم (ص) کینه مخصوصی داشته و علاوه بر آنکه چنین دشمنی و کینه‌توزی با پیغمبر اسلام (ص) داشته، از طرفداران ابوسفیان پدر معاویه بوده است.

از وی شاهکار ویا درمانهائی که قابل ذکرباشد، درکتب تواریخ و تراجم دیده نشده است ونمیتوان هم منتظر بود چراکه طبیبی قابل نبوده است.

وی‌نزد پدرش‌حارث‌طب‌را آموخته‌است. حارث ازفارغ التحصیلان‌جندیشاپور

→

خواهد گرفت. مادر این کار راکرد و بچه زنده ماند.

گر چه این حکایت بیشتر بافسانه شبیه است، اما از نظر آن که حجاج مردی شقی و ظالم از آب درآمد، شقاوت وظلم وی را به‌این عمل که درکودکی برایش‌پیش آمده میدانند.

حجاج بسال نود وپنج هجری قمری مطابق ٧١٤ میلادی فوت کرد.

بود و بدین مناسبت باید گفت که او نیز شاگرد شاگرد مکتب جندیشاپور است . فقط از خلال صحائف تاریخ چنین مستفاد میگردد که وی بیشتر به‌عنوان طبیبی‌عادی بوده‌که ازطب مختصر بهره‌ای داشته و نزد ابوسفیان و معاویه محترم بوده است.[۱]

۳) ابن ابی رمثه تمیمی ـ وی از اطبائیست که در زمان رسول خدا (ص) طبابت میکرده و معروف است بیشتر به جراحی و اعمال دستی میپرداخته است. این مطلب گفته **قطب‌الدین لاهیجی** است، ولی عده‌ای‌معتقدند که وی درطبابت‌وجراحی چندان مهارت نداشته است.

ابن ابی اصیبعه نقل ازدیگران گوید : وقتی ابن‌ابی‌رمثه بخدمت پیغمبر اسلام (ص) رسید و بین دو کتف آن حضرت مهر نبوت را دید به‌حضرت رسول (ص) گفت من طبیب هستم اجازت فرما تا آنرا معالجه کنم . پیغمبر (ص) بوی گفت : تو دوست من هستی و طبیب من خداست .

ایضاً سلیمان بن‌حسان اندلسی معروف به ابن‌جلجل گوید : پیامبر خدا(ص) میدانست که ابن ابی‌رمثه خوش دست است ولی عالم و طبیب حسابی نیست لذا باو فرمود تو خوش دستی وطبیب من خدا است.

---

۱ - ابن‌ابی اصیبعه گوید : نضر فرزند حارث بود. بمانند پدر بمسافرتها رفته و با مردم فاضل وحکیم‌وعلما نشست و برخاست وبادانشمندان مکه و کاهنان بمطالعه و اشتغال بعلوم فلسفه و حکمت آشنائی داشته است. طب را از پدر آموخته و باابوسفیان در دشمنی بارسول اکرم (ص) همکاری و همگامی و نسبت به رسول اکرم (ص) زیاده از حد کینه و حسد داشت وآنحضرت را آزار فراوان میداد ، تا شاید از قدر ومنزلت او بکاهد ونزد اهل مکه آن حضرت را سبک و بخیال خود آرا و عقاید رسول خدا (ص) را تخطئه کند . وی بعلت شقاوتی که‌داشت‌نمیدانست، با اراده خداوندی‌ستیزگی‌نشاید. سپس ابن‌ابی اصیبعه‌مقایسه‌ای کم نظیر بین رسول اکرم (ص) و نضر نموده و حق مطلب را بخوبی ادا می‌کند.

ابن ابی اصیبه گوید : که نضر در جنگ بدر کشته شده است.

٤) عبدالملک کنانی ـ عبدالملک فرزند ابجر کنانی (ابجر) از اطبا دانشمند و ماهری بود که در اوائل امر در اسکندریه اقامت و در این شهر بتدریس اشتغال داشته‌است. بدین معنی که پس‌ازپزشکان نامدار اسکندرانی (که‌ذکرآنها گذشت) و فتح اسکندریه بدست مسلمانان،ابن ابجر توسط عمر بن عبدالعزیز مسلمان گردید. چون خلافت به‌عمر بن‌عبدالعزیز رسید (صفر سال ۹۹ هجری قمری مطابق باسپتامبر ۷۱۷ میلادی) و حوزه تدریس از اسکندریه به انطاکیه وسایر قسمت‌ها منتقل‌شد، عمر بن عبدلعزیز عبدالملک را خواست و ویرا طبیب مخصوص خود کرد. عمررا اعتمادی فراوان به ابن ابجر بود.

ازگفته های وی است :

«تا ممکن است آدمی درد را تحمل کند نباید دارو بخورد ؛ معده بـه منزله حوض بدن است و رگها به منزله راههای آب به حوض میباشند و هرچیز سالم در این‌حوض وارد شود، طبعاً سلامتی‌را همراه خواهدبرد وهرچیز بدی‌ببدن وارد گردد، کسالت وبیماری آرد» (نقل از عیون‌الانباء ابن‌ابی‌اصیبه).

چنین بنظر میرسد در میان تمام اطبائیکه در این فصل ذکر آنها آمد و بعداً میآید عبدالملک کنانی و حکم دمشقی از همه برتر بـوده و خدماتی نسبت به مردم و طب کرده‌اند.

۵) ابن آثال طبیب دمشقی مسیحی ـ وی از اطباء سده اول هجـری قمری و در شام معروف و طبیب مخصوص معاویه بود . میگویند ریاست اطبا دمشق را عهده‌دار و پیوسته با معاویه بمانند مصاحب و نیز محرم اسرار وی بوده است. آنچه از تواریخ مستفاد میگردد، آنکه چون ابن آثال محرم اسرار و رازهای معاویـه بوده بدستور خلیفه اموی دشمنان و مخالفان وی‌را مسموم‌میکرده،چنانکه ابن ابی‌اصیبعه بدین موضوع اشاره کرده است.

ابن ابی اصیبعه در عیون‌الابنا و بشرح ایضاً سایر مورخـان نـوشته‌اند کـه

ابن آثال درعلم خواص ادویه ید طولائی داشته وترکیب سموم را بخوبی میدانسته و هرگاه که معاویه تصمیم داشت ، جهت صلاح سلطنت خود کسی را شربت هلاکت دهد ، ابن آثال را مأمور این امر میکرده است . از آن گذشته معاویه برای از بین بردن مخالفان خود ابن آثال را به شهرها و دیار دیگر میفرستاد، تا نظر او را تأمین کند . معروف است که حسن بن علی (ع) ومالک اشتر نخعی و عبدالرحمن بن خالد بن ولید از جمله مسمومین بامر معاویه و بدست ابن آثال بوده‌اند .

ابن آثال اطلاع کامل از داروهای مفرد و مرکب و اثرات آنها داشت . معروف است کتابی در ادویه مفرده از یونانی بعربی نقل کرده است .[1]

۱- ابن ابی اصیبعه درکتاب عیون الانبا آورده است که : ابن اثال طبیب قدیمی عرب و از طبقه ممتاز آن قوم که در دمشق میزیسته و مسیحی بوده است . چون معاویه دمشق را گرفت اورا طبیب خویش کرد ، که روزها با وی (معاویه) مصاحب بود. در دوران معاویه عده‌ای از بزرگان اسلام با زهر کشته شدند که بدستور معاویه و به دست ابن اثال انجام گرفت است .

منقول است که چون معاویه خواست برای پسرش یزید بیعت گیرد ، با هل شام گفته شد که امیرالمومنین پیر واستخوانهایش پوک شده و اجلش نزدیک است ومیخواهد برای شما سردم جانشین معین کند. حال شما چه کسی را میپسندید؟ سردم گفتند عبدالرحمن بن خالد بن ولید برای این کار خوب است. چون معاویه چنین نظری را دانست، ابن آثال را نزد عبدالرحمن بن خالد فرستاد و به بهانه‌ای به او شربت عسل تجویز کرد که درآن سم مهلک بود و وی را مسموم کرد.

پس از مرگ عبدالرحمن دربرخوردی که بین عروة بن زبیر و برادرزاده عبدالرحمن یعنی خالد روی داد، عروة به خالد گفت: آیا ابن آثال که عموی ترا کشت آزادش میگذاری ودر یک با نهایت راحتی راه میروی ؟ این حرف در خالد مؤثر افتاد ، لذا بطرف دمشق رفت و پس از ورود به این شهر روزی چند متنکراً دراین شهر بود، تا آنکه روزی ابن آثال را درگذرگاهی که درکمینش بود دید و با یک ضربت شمشیر کارش را ساخت . اما کسی او را نشناخت. چون خبر به معاویه رسید گفت قاتل ابن آثال جز خالد کسی نیست . ماموران

←

۶) ابواالحکم دمشقی طبیب معاویه ـ وی مسیحی وطبیب معاویه که با ابن آثال سابق‌الذکر معاصر بوده است . معاویه بوی عقیدتی خاص داشت . میگویند بیش از صد سال عمر کرده و پس از معاویه طبابت یزید را نیز عهده‌دار بوده و تا دوران ولید بن عبدالملک حیات داشته است.

ابوالحکم اطلاعات کافی در درمان و داروها داشته و بسیاری از اعمال طبی وی یاد داشت گردیده است. درترکیب ادویه مهارتی داشته و اعتماد معاویه بوی بدین مناسبت بوده که عموماً برای اغراض خود ویرا مأمور میکرده است.

ویرا فرزندی است بنام حکم دمشقی که او نیز طبیبی نسبةً مطلع بوده است.

۷) حکم دمشقی ـ فرزند ابوالحکم میباشد که در دمشق طبابت میکرده و بمانند پدر در دستگاه معاویه وخلفای بعد از او بوده است. پس ازفوت پدرجانشین وی شد و همانطورکه در بالا آمد طبابت پدر و پسر بیشتر طبابت دستوری خلفای بنی‌امیه بود. حکم روزی با پسرش در دمشق بدر دکان حجامت گری رسید و دید مردم جلوی دکان وی گرد آمدند . چون حجام آنان را دید بمردم گفت راه دهید ، این شخص حکم طبیب با پسرش میباشد . حکم دیدکه حجام رك باسلیق مردی را زده و رك را زیاد بازکرده وچون رك باسلیق آنمرد روی شریان او قرار داشته و حجام نتوانسته است درست رك را ببندد ، بشریان آنمرد سرایت کرده است . حکم

→

معاویه خالد را یافته و او را نزد معاویه بردند. معاویه باو گفت : خدا بتو جزای خیر ندهد که طبیب مرا کشتی. خالد درپاسخ گفت: آری من مأمور را کشتم ولی آمر هنوز زنده است. شخص دیگری که باخالدودرکشتن ابن آثال شرکت‌داشت،سردی بنام نافع بود. معاویه اورا گرفت و دستورداد که یکصد تازیانه باو زدند وخالد را بحبس انداخت ودیه مقتول (ابن‌آثال) که دوازده هزار درهم بود بدهد. شش هزار درهم را به بیت‌المال داد و شش هزار درهم دیگر را خود برداشت.

ازحکایت بالا اخلاق و مقام ابن‌آثال درطب وطبابت بخوبی معلوم میگردد.

اقدام کرد و با داروها و اعمال دیگر پس از چهار روز خون را بند آورد. وی طبق گفته ابن ابی اصیبعه یکصد سال عمر کرده است.

۸) **عیسی بن حکم دمشقی** ـ وی طبیبی دانشمند بوده و به‌مسیح شهرت‌یافته است و با هرون‌الرشید خلیفه عباسی معاصر بود. اینکه گفته میشود دانشمند بوده از آن نظر است که وی در اواخر حکومت بنی‌امیه و اوائل عباسیان بوده که دوران ترجمه و توجه به علوم پدیدار شده و عیسی را سهمی از نظر استفادات طبی و علمی بوده است.

وی‌را تالیفی (کناشی) درباره «منافع‌الحیوان»است. عیسی تاسال ۲۲۰ هجری قمری مطابق با سال ۸۴۰ میلادی حیات داشته است.

ابن ابی اصیبعه درشرح حال وی حکایات چندی از درمان‌هایش درباره‌یکی ازکنیزان هارون‌الرشید و دیگران درکتاب خود نقل‌نموده که میرساند درطب ماهر و از خواص داروها بسیار مطلع بوده است.

۹) **تیاذوق طبیب**[1] (ثیاذوق) ـ وی طبیبی دانشمند بود و در اوائل دولت بنی‌امیه میزیست و نزد آنها شهرت و طبابت حجاج بن یوسف ثقفی‌معروف را داشت واعتماد وی‌را بخود جلب کرد وبسیار مورد اطمینان وی(حجاج) بود. وی مسیحی بود.

از ثیاذوق سخنان ومطالب وکلمات‌قصار که‌برای‌حجاج گفته است درتواریخ آمده منجمله بـه حجاج توصیه کرده که: «گوشت گوسفندان جوان بخور، بدون علت‌دار و نخور؛ پیوسته میوه رسیده تناول کن، غذا را خوب بجو؛ پس از ناهار بخواب و پس از شام ولو پنجاه قدم باشد راه برو».

وی به حجاج سفارش کرد که تا وقتی گرسنه نشده‌ای غذا نخور و هیچگاه و هیچوقت ادرار خود را نگاه ندار و زود زود بحمام برو.

۱— Theodosus

وی به حجاج گفت : «چهار چیز است که عمر انسان را کوتاه گرداند و چه بسا باعث هلاکت گردد اول رفتن به حمام در حال شکم پری و امتلای معده ؛ دوم خوردن گوشت قورمه خشک شده ؛ سوم آشامیدن آب سرد در حال ناشتا ؛ چهارم نزدیکی با پیره زنان.

ویرا با مباشران و مستخدمان حجاج مباحثات و گفتگوهائی است که عموماً به غلبه ثیاذوق برهمه آنها منجر گردیده است.

دستورهای طبی بسیاری به حجاج و پسرش داده که شرح همه آنها از حوصله این کتاب خارج است. وی بسال ۹۶ هجری قمری مطابق با ۷۱٤ میلادی درپنجاه و سه سالگی وفات یافت.

تألیف وی کتابی است بنام «ابدال الادویه» که برای پسرش نوشته و درآن کیفیت حاضر ساختن دارو را ازحیث کوبیدن وشیره کشیدن وقسمتی مربوط به توضیح داروهاست.

۱۰) **زینب طبیبه بنی اود** ـ زینب ازچشم پزشکان ودرمیان عرب معروف بود. از وی حکایاتی درباره درمان چشم آمده است.

نگارش شرح حال اطباء دوران بنی امیه دراین قسمت از کتاب فقط ازنظر روشن شدن وضع طب وطبابت درآن دوران بود، تاآنکه درقسمت های دیگر کتاب مخصوصاً در قسمت «دوران ترجمه» تفاوت علمی وطبی بین دوران های مختلف طب اسلامی بویژه خدمات ایرانیان بخوبی روشن وواضح گردد.

قسمت سوم

تاریخ طب در ایران و اسلام از نیمه اول قرن دوم تا اواسط قرن سوم هجری قمری

فصل اول

(انقراض بنی امیه ـ خلافت عباسیان ـ تمرکز علمی بغداد ـ خدمات ایرانیان به علوم)

تاریخ طب و طبابت و سیر تکامل آن درایران و اسلام از نیمه اول قرن‌دوم هجری قمری (انقراض خلافت بنی‌امیه و روی کارآمدن عباسیان) تا اواسط قرن‌سوم هجری قمری که قریب یک قرن تمام‌میگردد، درایران و مرکز تمدن اسلامی یعنی بغداد متفاوت میباشد.

در ایران میتوان گفت، مکتب جندیشاپور با عظمت و اقتدار خود باقی بوده و از اواسط نیمه اول قرن دوم هجری قمری، که خلافت بنی عباس در بغداد بدست ایرانیان‌مستقر گردید، بغداد کم کم تمرکز علمی یافت. چنانکه درقسمت اول کتاب (کلیات) آمد، پس از درخشیدن ستاره بغداد کم کم مکتب‌جندیشاپور از اهمیت و مقام اولی خود افتاد و این سقوط در سده‌های سوم وچهارم بیشتر محسوس میگردد.

علل وعوامل‌مختلفی که درافول‌ستاره‌اقبال‌جندیشاپور ومرکزیت یافتن‌بغداد دخالت داشته، بطور اجمال بشرح زیر است:

الف) بی اعتنائی بنی‌امیه به اقوام غیر عرب و عدم رضایت آنان (مخصوصاً ایرانیان) وعدم توجه خلفای اموی به‌علم و دانش و سرگرم به‌لشگرکشیها و غرق درلهو ولعب وعیش وخوشگذرانی، علت اساسی رونق بازار بغداد گردید، چنانکه شمه‌ای از آن درقسمت دوم کتاب آمد؛

ب) انقراض سلسله بنی‌امیه وروی کار آمدن عباسیان وایجاد شهربغداد بعنوان مرکز خلافت و ارتباط این شهر با جندیشاپور و دنیای متمدن زمان ؛

ج) خدمات ایرانیان مخصوصاً برمکیان به تمرکز علمی بغداد ؛

د) سایرعلل وعوامل موثری که درتمرکزعلمی وطبی بغداد بصورت یک دارالعلم بزرك درتاریخ مشهود میباشد ؛ انتقال میراث علمی جندیشاپور و یونان و انطاکیه واسکندریه به‌این‌شهر میباشد .

۱ـ عدم اعتناء خلفای بنی‌امیه به علوم وملل غیرعرب و سرگرم‌به لشگرکشی‌ها و لهوولعب

در دوران بنی‌امیه دستگاه خلافت کاملاً عربی بود ونتیجه و محصول آن بصورت شعر بامنتهای تعصب بمانند دوران جاهلیت جلوه گری میکرد و بشکل مدح دستگاه خلافت و هجو دشمنان دستگاه صورت تحقق می‌یافت و با دوران بادیه‌نشینی اعراب تفاوت زیادی‌نداشت، جز آنکه بگوئیم عده‌ای از اعراب از سرزمین عربستان با همان عادات و اخلاق و روحیه جاهلیت به سرزمین شام آمده و در آنجا سکنی کرده باشند .

علوم و فرهنگی که در دوران خلافت امویان میتوان از آنها نام برد (غیر از شعر وفصاحت‌وبلاغت‌زبان‌عربی) عبارت‌بودند ازصرف ونحو وحدیث وفقه ومختصری تاریخ نویسی و خطابه وامثال آنها .

چنانکه در قسمت اول و دوم کتاب آمد، زندگی‌اعراب در دوران جاهلیت از نظرتمدن‌بسیارعقب افتاده‌بود، سهل‌است اصولاً شبیه‌زندگی نبود، که بتوان‌بدان‌نام عقب افتاده گذارد . ازنظر آنکه قبائل بدوی اعراب دائماً بایکدیگر درجنگ بودند، ادامه‌حیات برای بیمار وضعیف امکان‌پذیر نبود . اما شعر وخطابه وفصاحت‌وبلاغت برای‌آنان‌بی‌اندازه‌پرارزش‌واهمیت‌بودوچنانکه‌آمدارج ومقام‌علمی‌رادراین‌شعبه‌ازادبیات میدانستند واین‌نظرکه «خداوند زبان‌عرب‌را از زبانهای دیگر بهتر آفرید»، ازیادگار آن زمان تا بحال باقی مانده است .

خلفای بنی‌امیه در نظریه بالا علاوه برآنکه بمانند اعراب بادیه‌نشین مومن

ومعتقد بودند ، از سرحد آن گذشته تعصب‌شدید درباره زبان‌عربی واینکه‌جمیع علوم وفنون در زبان تازی است، داشتند .

اصولاً دستگاه خلافت دمشق به‌فرهنگ وعلوم یونانی اعتنائی نداشت وبرای آن‌ها پشیزی ارزش قائل نبود ، درصورتیکه تمدن یونانی و رومی در ایالت شام قبل از تسلط بنی‌امیه نقش بسیار معتبری را ایفاء می‌کرد .

آنچه که بطور اختصار میتوان در باره طب و علوم در دوران حکومت قریب صد ساله امویان (۴۱-۱۳۲ هجری‌قمری‌مطابق ۶۶۱ - ۷۵۰ میلادی) تذکر داد، درقسمت دوم کتاب آمد .

دراین مبحث اضافه می کنیم که: اصولاً نمی‌توان انتظار داشت، که خلفای بنی‌امیه توجهی بدانش پزشکی‌داشته باشند وما این مطلب را قبلاً مشروحاً متذکر گردیدیم . درباره دانشمندان علوم الهی فقط میتوان «یوحنای دمشقی[1]» را که به «منصور عربی» مسمی‌بود نام‌برد، که مورد توجه‌معاویه بوده است .

فردی که درمیان بنی‌امیه توجهی به علوم وطب ومعارف یونان داشته خالد فرزند یزید (متوفی بسال ۸۵ یا ۹۰ هجری قمری مطابق با ۷۰۴ یا ۷۰۸ میلادی) بود که به‌علم کیمیا (شیمی) علاقه مفرط داشت .

وی فلاسفه یونان را در مصر جمع و آنانرا به ترجمه کتب کیمیائی و طبی و نجوم یونانی و مصری به عربی امر نمود . شاید این ترجمه‌ها اولین اثر یا آثار ترجمه‌ای که در دوران اسلامی است ، باشند . بدین جهت ویرا به «فیلسوف مروانیان» لقب داده‌اند . و این عمل خالد در دوران بنی‌امیه تا اندازه‌ای چشم‌گیر گردیده است .

بعدها مورخان نام خالدرا باجابر فرزندحیان[2] شیمی‌دان بزرگ اشتباه کرده و اثر یا آثار جابر را به‌خالد نسبت داده‌اند .

۱- Ioannes de Damaskos (Jean de Damas)

۲- Geber

درمورد صنعت کیمیا وکیمیا گری وشیمی درفصل مربوط به‌خدمات‌دانشمندان اسلامی (مخصوصاً رازی) بیشتر بحث خواهیم کرد، تا حق مطلب اداء گردد.

مطلب دیگری که در دوران خلافت بنی‌امیه در تاریخ دیده میشود، آن‌است که، طبری‌در کتاب‌خود آورده که ولید خلیفه اموی بسال ۸۸ هجری قمری(مطابق ۷۰۷ میلادی) جذامیان را از جامعه مردم مجزی کرد و برای آنان خوراك کافی مقرر داشته است، ایضاًبرای آنان (جذامیان) بیمارستانی تأسیس کرد، که بنظرمیرسد اولین بیمارستان اسلامی باشد.

اکنون که‌وضع‌علوم‌وطب‌باشرحی، که قبلاً آمد تا اندازه‌ای روشن‌شد، ببینیم بچه نحو مرکز خلافت از عربستان به‌شام منتقل گردید، لذا میگوئیم:

معاویه بسال٤۱-٤۰ هجری قمری (مطابق با سال ٦٦۱ میلادی) خلافت اسلامی را در ایلیا (بیت‌المقدس) غصب کرد و مقر خود را به‌دمشق انتقال وبدین نحو خلافت اموی را تشکیل داد واین امریعنی خلافت اموی تا سال ۱۳۳ هجری قمری (مطابق باسال ۷۵۰ میلادی) ادامه داشت.

مرکز خلافت اموی تا سال ۱۰۶ه هجری قمری (مطابق با سال ۷۲٤۵ میلادی) در دمشق بود. دراین سال هشام (دوران خلافت ۱۰۶ه-۱۲۶ هجری قمری مطابق ۷۲٤۵-۷٤۳ میلادی) در بیرون شهر دمشق برای سکونت خود منزلی انتخاب کرد، و ازآن بعد خلفا فقط برای تشریفات مربوط به خلافت بدمشق میآمدند وهمین امر باعث شد، که اعراب از خلفاء بنی‌امیه ناراضی گردند.

پس از آن در دوران مروان دوم (دوران خلافت ۱۲۷ - ۱۳۲ هجری قمری مطابق ۷٤٤-۷۵۰ میلادی) طغیان لشگریان سوریه وشورش‌خوارج‌عراق درموصل و بشرح ایضاً شورش عده‌ای دیگر در جزیرةالعرب و فعالیت شورشیان مسیحی همه دست بدست هم دادند، که مروان‌را با مشکل‌بزرگی روبرو کرد. ازهمه موضوعات *بالا مهمتر، مشکل‌بزرك ایرانیان درخراسان نیز مزید بر علت گردید، که نتیجه آن*

کمک بسیار بزرگی به سقوط بنی‌امیه کرد.

چون ایرانیان بر اثر شکست از اعراب از آنان بسیار ناراضی بودند ، پیوسته منتظر فرصت مناسبی بودند ، که جبران مافات را کنند . بدین جهت وجهات مذکوره در بالا در دوران خلافت اموی با توجه به تبعیض هائی که آنان نسبت بمسلمانان مخصوصاً مسلمانان غیر عرب روا میداشتند ، عدم رضایت عمومی مسلمانان و اعمال خلاف اخلاق و دور از جاده مسلمانی و دشمنی ها و فجایعی که بخاندان علی (ع) روا میداشتند و کمک ایرانیان و دوستداران و مؤمنین بخاندان علی بن ابیطالب (ع) وتشکیل، گروه های مجتمع و مخفی از اقوام و ملل مغلوبه و ناراضی ها ، همه دست بدست هم داده که حکومت بنی‌امیه منقرض گردد . نتیجه آن شورش بر بنی‌امیه و انتقال خلافت از بنی‌امیه به بنی‌عباس گردید .

در خاتمه این مبحث همانطور که در قسمت دوم کتاب آمد ، اصولاً خلفای بنی‌امیه براثر مغروق بودن در شهوات نفسانی وعدم اعتناء به‌اقوام و ملل غیرعرب وسایر موضوعاتی که در سطور بالا مذکور افتاد ، توجهی بعلوم نداشتند .

معاویه اول (دوران خلافت ۴۱-۶۰ هجری قمری مطابق ۶۶۱-۶۸۰ میلادی) ویزید اول فرزندوی (دوران خلافت ۶۰-۶۴ هجری قمری مطابق با ۶۸۰-۶۸۳ میلادی) وعموم خلفای این سلسله جز معاویه دوم (۶۴ هجری قمری مطابق ۶۸۳ میلادی) که خلافتش قریب شش ماه بیش نبود و عمربن عبدالعزیز (دوران خلاف ۹۹-۱۰۱ هجری قمری مطابق با ۷۱۷-۷۲۰ میلادی) و ولید اول (دوران خلافت ۸۶-۹۷ هجری قمری مطابق با ۷۰۵-۷۱۵ میلادی) که از حیث اخلاق و رفتار بمانند سایر خلفاء بنی‌امیه بوده ولی مختصر توجهی بعلوم داشتند ، همه بدون استثنا با منتهای قساوت و ظلم حکومت کرده واز هرنوع عمل ناروا ابا نداشتند .

نکاتی چند که درباره دوران خلافت امویان چشم گیر میباشد و از دانستن آنها میتوان به وضع اجتماعی و علمی صد ساله حکومت آنان پی برد عبارتند از :

۱) آنکه معاویه وجانشینان وی بمانند یک پادشاه نمونه عرب بودند[1] ؛

۲) آنکه خلفای بنی‌امیه درکار لشکرکشی و فتوحات تا آنجا که توانستند کوشش کردند[2] ؛

۱- خلفای بنی‌امیه عموماً شبها را به خوشگذرانی و روابط اجتماعی می‌گذراندند . مثلاً معاویه علاقه تام به شنیدن اشعار وقصه و روایتهای تاریخی داشت و بآنچه که ارتباط با قوم عرب بود، میل فراوان ابراز می‌کرد . پیوسته به خوردن و آشامیدن غذاهای لذیذ و نوشیدنی‌ها می‌پرداخت .

معروف است که درمطبخ وی عده‌ای از آشپزهای رومی خدمت می‌کردند .

یزید فرزند وی (دوران خلافت ۶۰-۶۴ هجری قمری مطابق ۶۸۰-۶۸۳ میلادی) شرب‌خمر می‌کرد و مجلس‌شراب داشت . وی ابزارهای موسیقی‌را بدربار دمشق واردساخت .

ولید وعبدالملک نیز شراب می‌نوشیدند .

معروف است که عبدالملک (دوران خلاف ۶۵-۸۶ هجری‌قمری مطابق با ۶۸۵-۷۰۵ میلادی) چنان شراب می‌نوشید و در شرب چنان افراط می‌کرد، که مجبور بخوردن داروی قی آور می‌شد .

ولید مردی بی بند وبار بود وگفته شده که وی عادت داشت، در حوضی از شراب شنا کند و آن میزان‌شراب‌مینوشید، که‌سطح آن‌معلوم گردد . وی بیشتر درقصوری که درصحراها بود زندگی می‌کرد . جلسات شرابخوری ولید با حضور زنان رامشگر و رقاصه‌ها وخوانندگان و ساز و آواز در دربار وقصور وی مطلبی عادی بود .

بشرح ایضاً اغلب خلفای اموی در لهو و لعب و شهوات و غرائز نفسانی مستغرق بودند .

خلفای اموی علاوه بر آنکه قصور اختصاصی و محل‌هائی برای خوشگذرانی داشتند، دمشق را بصورت یک پایتخت بسیار مجلل و باشکوهی در آورده بودند ، که باپایتخت‌های سایر امپراطوریها برابری می‌کرد . زندگی آنان یک‌زندگی شاهانه‌بود واز صورت زندگی‌ساده دوران خلفای راشدین بیرون آمده بود .

←

۳) برقرار کردن خلافت درخاندان اموی، بدین معنی که خلافت را موروثی

→

۲ـ خلفای اموی تا آنجا که توانستند درایجاد و نظم قشون و بحریه بزرك وسلاحهای لازم که برای گشودن کشورها بمانندماوراءالنهر وهندوستان وآفریقای شمالی وجنوب اروپای غربی و تشکیل یک امپراطوری وسیع از جبل‌طارق تا اقیانوس هند و بسط این امپراطوری هرچه درقوه داشتند، بمنصه ظهور درآوردند. نتیجه‌آن شد که لشگریان فاتح مسلمان درجمیع سرزمینهای بالا مستقر گردیده و به بسط زبان عربی منتهای جد را کردند.

من باب مثال متذکر میگردیم، که نیروهای اموی سه‌بار برقسطنطنیه حمله کردند ودرهر سه مورد به‌باروهای شهر رسیدند، اما توفیق تسخیر این شهر را نیافتند.

بشرح ایضاً درتأسیس قلاع مستحکم وپایگاههای نظامی وامثال آن و مستحکم‌ساختن ثغور دمشق و بسیاری از شهرهای دیگر امپراطوری اسلام منتهای مجاهدت را کردند.

از سرداران و خدمتگذاران و حکامی که حقی عظیم به گردن بنی‌امیه دارند، غیر از عمروعاص سردار معروف اسلام وفاتح مصر وشام و مشاور معاویه باید نام حجاج بن یوسف ثقفی و موسی‌بن نصیر را نام برد.

توضیح آنکه حجاج را حقی عظیم بخاندان اموی است. وی از اهل طائف عربستان و ابتدا معلم بود. سپس قلم و درس را کنارگذاشت و شمشیر برداشت و بنفع حکومت بنی‌امیه، ابتدا عبداله بن زبیر که مدت نه سال خلیفه بود بسال ۷۳ هجری قمری (مطابق ۶۹۲ میلادی) ازمیان‌برداشت وعلاوه برآن‌سرزمین‌عربستان‌را آرامش‌بخشید ودرسال ۷۵ هجری قمری (مطابق ۶۹۴ میلادی) عراق را آرام کرد. درحقیقت وی یکی از خدمتگذاران واقعی بنی‌امیه بود.

طارق نائب‌موسی‌بن نصیربسال ۹۳ هجری قمری (مطابق ۷۱۱ میلادی) که ازبربرها بود، ضمن حمله‌ای از جبل‌طارق گذشت و به اسپانیا رسید، که این امرمقدمه الحاق اسپانیا (اندلس) به‌امپراطوری اسلام میباشد.

غیر از نامبردگان عده دیگری غیر از سرداران و سرگردگان خدمات بسیار معتبری به خلفای بنی‌امیه کردند، که‌ذکر نام و اعمال همه آنها خارج از حوصله کتاب است.

کردند[1] ؛

٤) اقدامات کشوری و مالی[2] و کشاورزی[3] و ساختن ابنیه و عمارات و قصور

۱- آن دسته از خلفای بنی‌امیه که از اولاد ابوسفیان (فرزندحرب فرزند امیه) بودند، عبارتند از معاویه اول و یزید اول و معاویه دوم (٦٤ هجری قمری مطابق ٦٨٣ میلادی) وآن‌دسته که اولادحکم وسروان (حکم‌فرزندان ابوالعاص‌فرزندامیه) بودند عبارتند ازسروان اول وسه‌فرزندش،عبدالملک ومحمدوعبدالعزیز که‌ازعبدالعزیزعمردوم وازعبدالملک هشام ویزیددوم وسلیمان و ولیداول‌وازیزیددوم ولید دوم وازولید اول‌ابراهیم‌ویزیدسوم واز محمد پسر سوم سروان اول سروان دوم معروف به سروان حمار بحکومت و خلافت رسیدند (از ٦٤-۱۳۳ هجری قمری مطابق ٦٨٣- ۷۵۰ میلادی).

۲- بنی‌امیه برای تنظیم و ترتیب حکومت خود ، دیوانهای عمومی درکشورهای گشوده بمانند شام وعراق وولایتهای دیگر ایجاد کردند، که دفاتر آنها بدواً درشام یونانی ودرعراق و ولایتهای شرقی پهلوی بود.

بدیهی است سردسی که از صحرا برخاسته بودند و اطلاعاتی از کشورداری نداشتند جز آن چاره‌ای‌نبود، که بنحو بالا رفتار کنند . اما در دوران عبدالملک این امر براثر تسلط خلفا برکشورهای گشوده عموماً بزبان عربی‌شد. چنانکه درصحائف بالاستذکر گردیم‌تعصب فوق‌العاده بنی‌امیه‌مانع آن بود، که زبان غیر عرب در امپراطوریشان متداول گردد. بنابراین باستهای تعصب و جد زبان عربی جانشین زبانهای اصلی و ملی کشورها شد .

از آن گذشته خلفای اموی امپراطوری اسلام را به نه منطقه که عبارت بودند از شام وفلسطین - مصر - بصره و ایران و سیستان وخراسان وبحرین و عمان - حجاز - کوفه (عراق) - کرمان و ولایتهای‌سرحدی هند - افریقا - ارمنستان - یمن وعربستان‌جنوبی‌تقسیم کردند.

قبل از بنی‌امیه (در دوران قبل ازاسلام و دوران خلفای راشدین تا زمان عبدالملک) درعربستان سکه‌های یونانی و رومی رواج داشت.

عبدالملک در دمشق بسال ۷٦ هجری قمری (مطابق ٦۹۵ میلادی) سکه‌های دینار طلا ودرم نقره ضرب کرد. بعلاوه عبدالملک برای پیشرفت کارها یک رابطه نسبةً منظم‌بین مرکزخلافت و ایالات و ولایات برقرارکرد، که یک‌دستگاه منظم پستی بود وهمه کارمندان

←

ومساجد وامثال آنها[۱].

→

این دستگاه موظف بودند اخبار را از نقاط مختلفه کشور باطلاع او برسانند.

مالیاتی که از مردم گرفته میشد همان زکوة و یا صدقات بود. عده زیادی که جزو سپاهیان اسلام شده بودند، حقوق می گرفتند. بعدها براثر آنکه عده زیادی ازمردم ده‌نشین به شهرها آمده و امور کشاورزی را رها کرده، تابخدمت سپاه درآیند ونتیجةً ضرر وزیان به خزانه دولت وَارد آمد، آنان را به روستاهایشان برگردانده و مالیاتهائی برزمینها بسته شد.

۳- در مورد کشاورزی و کشیدن کانالها مخصوصاً نهرها (کانال) بین دجله و فرات زمینهای بایری قابل کشت گردید و این موضوع اخیر ازجمله اقدامات حجاج معروف باشد.

۱- اما ساختن ابنیه و آثاری که از خلفای بنی‌امیه در شهرها و سرزمین‌های خلافت آنان ایجاد گردیده بسیار است، که بعضی تا پنجاه سال قبل و بسیاری از آنها تا این زمان نیز باقی است.

مسجد اموی دمشق و قصر سلیمان خلیفه (دوران خلافت از ۹۶-۹۹ هجری قمری مطابق با ۷۱۵-۷۱۷ میلادی) درشهر رمله (اقامتگاه وی) وساختن گنبدها وسناره‌ها ومساجد درامپراطوری اسلام از اقدامات خلفای اموی است.

ولید تعمیر و رونق ووسعت دادن به مسجد بزرك مکه وساختمان‌جدید مسجد مدینه و چند مدرسه درسوریه و انتقال گنبد مسی مطلا از بعلبك ازیك کلیسا و نصب آن در مسجد پدرش رادر بیت‌المقدس انجام‌داد. ازهمه‌مهم‌ترآنکه وی کلیسای یحیای معمدان‌را(تعمید گر) بصورت یکی ازمساجد معتبره اسلامی درآورد.

بطور خلاصه دردوران خلفای اموی بسیاری از کلیساهای رومی تبدیل به مساجد گردیده است.

۲ـ انقراض بنی امیه وروی کار آمدن عباسیان و ایجاد شهر بغداد بعنوان مرکز خلافت واحتیاج خلفای عباسی به اطباء جندیشاپور

مقدمةً باید دانست که شورشهای متوالی ساکنان ایالات و ولایات اسلامی وعدم رضایت اقوام وملل مختلفه و روی برتافتن مسلمانان از امویان مخصوصاً ایرانیان و مردم خراسان و مسلمانان و اقوام غیر عرب و بی اعتنائی امویان به اقوام وملل بالا ومستغرق بودن خلفای اموی در لهو و لعب و عیش و عشرت و مخالفت با خاندانهای غیر اموی عرب وبسیاری علل دیگر که ذکرهمه آنها خارج ازحوصله کتاب است ، تمام دست بدست هم داده ، باعث انقراض سلسله امویان و روی کار آمدن عباسیان گردید .

ایرانیان مسلمان آنطورکه انتظار مساوات ازحقوق اجتماعی واقتصادی بااعراب مسلمان را داشتند انتظار شان برآورده نشد، به همین علت ، **مسلمان ایرانی عموماً ، ناامید گردیدند ودرهمه موارد خودرا پائین تر از اعراب میدیدندکه پایه و اساس نهضت ضد امویان را ریختند و در ولایات و ایالات حوزه حکومت بنی امیه در ایران یکی پس از دیگری این نهضت صورت تحقق بخود گرفت و علم طغیان برافراشتـــه ، که نتیجه آن بانقراض و زوال حکومت اموی منجر شد .**

غیر ازایران سایر کشورهای گشوده شده نیز در انقراض خلافت امویان سهمی بسزا داشتند . درایران اول دفعه «ابومسلم خراسانی» بسال ۱۳۰ هجری قمری (مطابق ۷٤۷ میلادی) شورش خراسان را برپا کرد . وی که عامل عباسیان بود با کمک ایرانیان مخصوصاً کشاورزان ایرانی توانست، داخل مرو گردیده و بر «نصربن سیار» حاکم اموی خراسان غالب آید . ابومسلم پرچمی سیاه که پرچم اصلی پیغمبر اسلام (ص) و در آن دوران شعار عباسیان شده بود ، بدست گرفت و فرماندهی انقلاب را عهده دار گردید .

پس از آن درسایر ولایات و ایالات ایران این شورش و انقلاب بر پا خاست وچون ایرانیان منتهای عدم رضایت را از امویان داشتند، ضمناً دردوران آخرین خلیفه اموی مروان دوم معروف به «مروان حمار» در سایر ولایات و ایالات حکومت اموی بمانند

شام وعراق وفلسطین واندلس وغیرآنها نیزشورش برخاسته بود، مروان نتوانست کاری انجام دهد، نتیجةً ستاره اقبال بنی‌امیه افول کرد.

اما سقوط مرو پایتخت خراسان درحقیقت ضربت نهائی برعلیه امویان بحساب میآید، چراکه پس از سقوط این شهرمردم سایر شهرها و ولایات جرأت کم نظیری پیداکرده و یک یک نقاط ایران به این نهضت بزرگ کمک کرد وکار مروان دوم را تمام کردند.

آخرین مرحله‌ای که به‌شکست قطعی مروان منتهی گردید بسال ۱۳۳ هجری قمری (مطابق ۷۵۰ میلادی) است، که خلیفه آخر اموی دست از جان شسته و با سپاه فراوان ازحران آمد ودرطرف راست رودخانه‌زاب بزرگ (ازشعبات دجله) باقوای دشمن که بسرکردگی «عبداله‌بن‌علی» بود مواجه وشکست‌خورد وایالت‌بزرگ اموی یعنی شام وشهرهای دیگرپی درپی‌سقوط کردند. سپاهیان خراسان‌بسرکردگی‌عبداله دروازه‌های شهرها راگشودند، فقط دمشق‌مقاومت می‌کرد، که آنهم پس ازمحاصره در همان سال (۱۳۳ هجری قمری) سقوط و خلیفه اموی فرار کرد. عبداله‌عده‌ای به تعقیب خلیفه فرستاد و آنان مروان دوم را در بیرون کلیسای ابوصیر[1] دستگیر کرده وبقتل رسانده و سرش را برای ابوالعباس فرستادند.

ابوالعباس درموقع سقوط مرو درکوفه پنهان شده بود. پس از آنکه سرمروان دوم‌را سپاهیان عبداله بانشانه‌های خلافت‌نزد اوفرستادند، براو ثابت‌شد، که کارها بروفق مرام اوگردیده است. بدین شکل خلافت از امویان به‌عباسیان انتقال یافت، وقدرت حکومت وخلافت از دمشق بجانب شرق گروید وبدین‌ترتیب پایتخت‌جدید ازدمشق به‌کوفه انتقال یافت که دوران جدیدی درحکومت عربی‌مشاهده‌می‌گردد. موجدین این انتقال حکومت‌بیشتر ایرانیان‌مخصوصاً خراسانیهامیباشند، که‌آنان‌نگهبانان خاص خلیفه‌شدند. ازآن‌پس ایرانیان براثرهمین خدمات‌توانستند، مناصب‌بزرگ ومعتبر را درخلافت عباسیان داشته و صاحب مشاغل مهم و مناصب عالی گردند.

---

۱ – Busiris

امر بیعت مردم باابوالعباس (دوران خلافت ۱۳۲-۱۳۶ هجری قمری مطابق ۷۵۰-۷۵۴ میلادی) درمسجدجامع کوفه روز دوازدهم ربیع‌الثانی ۱۳۲ هجری قمری (مطابق با ۲۹ نوامبر ۷۴۹ میلادی) صورت تحقق یافت . ابوالعباس تا توانست خاندان بنی‌امیه وکسان آنان راکه زنده مانده بودند، کشت و علت آنکه ویرا سفاح (خونریز و جلاد) لقب دادند، همین امر بود .[1]

تنها کسی که توانست جان سالم بدر برد یکی از امویان بود وبس که بعداً شرح آن بیآید.

سفاح درابتدای امر باگروهی ازعلماء دین وفقها مشورت می کرد و ازدشمنی مردم با بنی‌امیه منتهای استفاده را کرد . وی ابتدا در «هاشمیه» در ناحیه انبار[2] که قبلاً آنرا ساخته بود، نقل مکان کرد و دستورهایش بدون چون و چرا اجراء میشد ، خاصه آنکه تمام مأموران دستگاه حکومت از بستگانش بودند و تا آنجا که توانست به قتل‌عام‌های بی نظیر پرداخت.

سفاح برای کارهای خلافت دفتری تأسیس کرد و مقامهای حکومتی ودولتی را باشخاص دلخواه خود سپرد . برای این دفتر یا بهتر بیان داریم دیوان متصدی معین کرد، که همان وزراء عباسی میباشند. در حقیقت پس از خلیفه وزیر جانشین دوم وی بود.

وی در دوران حکومت یا خلافت پنج‌ساله خود پایه‌های حکومت بنی‌عباس

۱- در تاریخ طبری ج ۳ و ابن‌اثیر ج ۵ آمده است، که ابوالعباس درخطبه اول خود درمسجد جامع کوفه خودرا سفاح نامید، که بعداً همین کلمه‌لقب او شد.

۲- انبار برساحل چپ فرات و اولین منزل تجاری بین صحرا و سوریه قرار داشت وچون درچهار راه مهمی‌واقع شده، بسیار پراهمیت‌بود. انبار را شاپور اول بنام «پیروزشاپور» یا «بزرك شاپور» نام نهاد. بعدها این شهر مرکز روحانیان و زاهدان شد و ماریونان زاهد دراین شهر بود و درهمانجا وفات یافت. پس ازمرك وی برگورش کلیسائی ساختند. درخارج این شهر صومعه معروف ماریونان (یا دیرالغراب) واقع است که زیارتگاه مسیحیان نسطوری بود.

را مستحکم ، سپس در قصر خود به بیماری آبله فوت کرد.

پس از سفاح «ابوجعفر» (دوران خلافت ۱۳۶-۱۵۸ هجری قمری مطابق ۷۵۴-۷۷۵ میلادی) برادر خوانده بزرگتر وی که ازفرزند کنیز کی بود، دراقامتگاه خویش ادعای خلافت کرد و خود را بلقب «منصور» ملقب ساخت. وی درحقیقت بنیان گذار خلافت عباسیان است وپایه های حکومت آنان را محکم کرد .

متأسفانه منصور از ابتدای خلافت عده‌ای از سرداران و نام آوران ایرانی که خدمات گرانبهائی درتأسیس حکومت عباسی داشتند، بمانند ابومسلم خراسانی وعبداله که بهمت وشمشیر آنان درروند کار عباسیان سهمی بسزا داشتند، ناجوانمردانه کشت و با این عمل تخم کینه در دل ایرانیان کاشته شد.

از آن گذشته عده دیگر از مسلمانان و از افراد خاندان علی (ع) نیز بدست منصور کشته شدند .

منصور پس از فراغت ازکار دشمنان و مدعیان خلافت زمام امور را بکف گرفت وبه رتق وفتق اموردا خلی و جنگ بارومیان که دشمن دائمی غربی امپراطوری اسلام بود پرداخت.

چنانکه آمد مرکز خلافت درابتدای کار عباسیان درهاشمیه بود، اما این محل بواسطه نزدیکی با حوزه متمردان کوفه ونزدیکی به بصره برای خلفاء چندان مناسب نبود، لذا منصورتصمیم به تغییر پایتخت ومقراقامت کرد .

بعلاوه خلفای عباسی اصولاً مایل نبودند، که دمشق مرکز خلافت باشد ، بدین مناسبت منصور خلیفه دوم عباسی بجهات مذکور دربالا تصمیم گرفت ، برای خود پایتختی بنا کند وپس از دیدن امکنه مختلفه بغداد[1] را انتخاب کرد .

۱ـ بغداد شهری قدیمی بود که در زمان بابلیها به‌نام «بگ ـ دا ـ دو» نامیده‌میشد که بعداً ایرانیان آنرا بمعنای باغ خدا گرفته‌اند.

←

منصور برای شهرت دادن به بغداد وآنکه نام پایتخت در تمام جهان اسلام گسترش یابد ، عده‌ای زیادی از علمای کوفه و بصره از قبیل واعظان و محدثان و نحویان را به شهر بغداد فرا خواند و اینان توانستند از نظراتی رونق علمی به شهر بغداد بدهند .

بعدها در حومه بغداد در دهکده‌ای بنام « کرخ » ، شهر کوچکی بناشد، که محله‌ای از محلات بغداد گردید . ایرانیان بیشتر در این محله سکونت داشتند. دراین محله اولین بیمارستان بغداد یا اولین بیمارستان اسلامی بناشد (اگر بیمارستان یامحل اجتماع بیماران جذامی وامثال آنها که در دوران ولیدخلیفه اموی را بحساب نیاوریم)، که شرح آن خواهد آمد . بعدها کرخ بطور قابل ملاحظه‌ای توسعه یافت و درمدت کوتاهی مرکز تجاری غرب بغداد شد .

دراین بیمارستان که تقریباً اولین بیمارستان درتمدن اسلامی میباشد، درحقیقت گاهواره دانشکده پزشکی بغداد گردید ، که اغلب پزشکان نامی بغداد ، منجمله خاندان بختیشوع ودیگران درآن بطبابت وخدمت پرداخته‌اند، که مرکز تعلیم دانش پزشکی بود، تا آنکه بعدها در دوران سلطنت عضدالدوله دیلمی پادشاه بزرگ آل بویه

→

باید دانست به توصیه خالدین برمک ایرانی، منصور بغداد را پایتخت قرار داد و چون خواست آنرا بنا نماید ، از منجم معروف ایرانی «نوبخت» (متوفی بسال ۱۶۱ هجری قمری مطابق با ۸ر۷۷۷ میلادی) که زرتشتی وبدین اسلام ایمان آورده بود و ایضاً «ماشاءالله بن اثرِدی = میشا بن اثری» که ایرانی یهودی بود، نظرخواست وبه توصیه آنان شالوده شهر بغداد ریخته شد وپس ازسه سال شهربصورتی درآمد، که امکان زیستن درآن میسر شد. معروف است که منصور اول دفعه قصر اختصاصی خود را در مرکزشهر قرار داد و مسافت اقامتگاه درباریان با کاخ خلیفه یکسان بود. شهر نیز بوسیله چهار دروازه بترتیب به خراسان وایران ، کوفه وعربستان، سوریه وشام ، بصره و جنوب راه داشت. ادارات و دیوان و قصر اختصاصی در داخل حصار بود. کم کم بازار شهر وسایر ابنیه مورد احتیاج درشهر ساخته شد .

بیمارستان عضدی در آنجا احداث گردید.

شرح کامل مربوط به‌بیمارستان قدیمی بغداد وسایربیمارستانها در فصل‌مربوط به‌بیمارستان‌های ایران واسلام‌را بتفصیل خواهیم‌دید.

در دوره خلافت هارون‌الرشید کرخ بنحوقابل‌ملاحظه‌ای‌توسعه یافت وچنانکه آمد، مرکز تجاری غرب بغداد گردید.

پیدایش حومه‌های جدید درساحل شرقی رودخانه دجله و انتقال مقر خلافت به این قسمت، شهر قدیمی راکه منصور ساخته بود از رونق انداخت. معهذا شهر بغداد وکرخ وحومه بغداد و سایر محلات جدید آن جمعاً مرکز بزرگی برای‌انتشار تمدن اسلامی و نتیجةً علم طب بود.

شهر بغداد غیر ازساختمانهائی که درزمان منصورخلیفه پیدا کرد، خصوصیات زیادی ازآداب و رسوم ایرانیان‌را در برداشت و ایرانیان باکلاههای دراز زرتشتی و جامه رسمی در دربار حضور میافتند.

خلیفه علاوه براستفاده ازپزشکان ایرانی از سایر دانشمندان مسیحی وکلیمی و غیر عرب نیز استفادات کرده است. بعلاوه مجوسان ایرانی‌فلسفه هندوستان وچین را بدربار خلیفه ارمغان آورده و در رخنه دادن سایرعلوم نیز سهمی بسزا داشتند.

منصور براثر بیماری سختی که مبتلی شده بود، احتیاج کامل به طبیب یافت که تمام اطباء بغداد ازمعالجت وی عاجز ماندند. برحسب مشورت باهشاوران‌خود جورجیس(جرجیس)فرزندبختیشوع راازجندیشاپورخواست. وی(جورجیس)منصور را درمان کرد، که‌شرح کامل‌آن‌قبلاً ضمن‌فصل‌مربوط به‌دانشگاه جندیشاپورآمد وهمین امر اولین رابطه طبی بین بغداد و جندیشاپور شد.

پس از منصور سایر خلفا بمانند هرون و مأمون و سایرین از اطباء جندیشاپور استفاده کرده و اطباء دانشمند این‌مکتب‌را برای درمان خود به‌بغداد می‌خواندند.

وضع بیمارستان اولی بغداد که احتیاج به شرح بیشتری دارد، درفصل مربوط به بیمارستان‌های اسلامی و ایرانی بعداً خواهد آمد.

بهرحال از اواسط قرن هشتم میلادی (مطابق قرن دوم هجری قمری) دانش یونانی و علوم دیگر به بغداد رخنه‌یافت و جمیع شعب علوم وطب وفرهنگ‌اسلامی رونق‌پیدا کردو همانطورکه قبلاً آمد ، خلفای عباسی بنحوی از انحاء چه برای درمان خود و چه از نظرات دیگر دانشمندان جندیشاپور وسایرمراکز را به‌این شهرخوانده وتوانستند، مرکزیت علمی برای بغداد قائل گردند.

امابهره کاملی که‌بغداد درمورد علوم‌طبی‌یافته، درابتدا بیشترازجندیشاپوربود و این دانشگاه نقش بسیار مهمی در انتقال علوم طبی به بغداد داشت .

بطور اجمال و اختصار مکتب بغداد شاگرد مکتب جندیشاپور و نتیجةً باید گفت که قسمت‌عمده طب اسلامی درحقیقت نتیجه خدمات جندیشاپوریان و مدیون دانشگاهیان جندیشاپور بوده است.

در این مبحث لازم به تذکر است که محبت‌های پادشاهان ساسانی بمانند شاپور اول و شاپور دوم وخسروانوشیروان که در نضج و رونق دانشگاه جندیشاپور منتهای کوشش وجد را کرده‌اند ، نقش بسیار مهمی‌را در زیر بنای دارالعلم بغداد ایفاء کرده است ،که مطالب مهم و معتبر این‌مقوله را درقسمت اول کتاب‌متذکر گردیدیم و دیگر احتیاج به تجدید وتکرار مطالب نمی‌باشیم.

بهرحال بغداد میراث خوار علم طب جندیشاپور است. خلفای عباسی عده‌ای از اطباء دانشمند جندیشاپور را به بغداد دعوت‌کردند و عده دیگری اصولاً در بغداد ماندگار شدند . منصور جورجیس فرزند بختیشوع را که رئیس بیمارستان جندیشاپور بود ، مدت چهار سال در بغداد نگاهداشت و چنانکه درقسمت اول کتاب آمد ، وی بعلت علاقه زیادی که به جندیشاپور (که در حقیقت وطن دوم وی بود) داشت ، ازخلیفه خواست به‌این شهر بیاید تا درکنار پدران ونیاکان‌خود بخاک‌سپرده‌شود . خلیفه‌اجازه‌داد . وی(جورجیس) شاگردش«عیسی‌فرزندشهلافا» را برای درمان خلیفه به بغداد فرستاد، اما ازفرستادن بختیشوع دوم فرزندخود به‌بهانه آنکه ، وجودش در بیمارستان جندیشاپور ضروری بود ، امتناع کرد.

خاندان بختیشوع قریب شش نسل و بیش از ۳۰۰ سال در امر پزشکی خدمات کم نظیری به‌عالم طب اسلامی کرده وتقریباً اطباء بلامنازع دوران بودند. شرح نسب نامه این خاندان در قسمت اول کتاب آمد و خدمات آنان نیز بعداً خواهد آمد.

بعد ازآنکه منصور بغدادرا پس از«هاشمیه» که میان کوفه وحیره قرارداشت، پایتخت خود قرارداد ، از نظر آنکه محل بغداد برای اردوگاه جنگی بسیار مناسب بود و بعلاوه بعلت نزدیکی به‌رودخانه‌های دجله وفرات که اولی بامشرق تا سرحد چیـــــن مربوط و راه تجاری از عراق به ارمنستان و نواحی مجاور بود و برای حمل خواربار و آذوقه بسیار مناسب وبشرح ایضاً رودخانه فرات بواسطه نزدیکی با سوریه و شهرهای غربی خیلی معتبر بود ، بدین لحاظ مرکزیت یافتن بغداد صورت تحقق بخود گرفت . مضافاً بدانکه منصور برای این شهر قریب چهار سال کوشش ومبلغ معتنابهی‌برای ساختن آن‌خرج کرد وبرای این‌منظور قریب یکصدهزار صنعتگر و مهندس وکارگر عادی بکارگماشت ،که همه آنها را ازعراق و شام و سایر نقاط کشور اسلامی بدانجا کشانده بود.

منصور پس ازآنکه شهررا برساحل غربی دجله دردره‌ای که درآن پایتختهای قبل از اسلام بودند، بنانمود، بنام «دارالسلام» نامید، که باروئی دوگانه و خندقی دور آن باضافه باروی سومی که قریب نود پابلندی داشت، برای شهر ساخت.

شهر چهار دروازه داشت و خیابانهای آن که به قصر خلیفه امتداد می‌یافت، بمانند شعاع های چرخ بود. قصر خلیفه بسیار مجلل بود، که شرح آن از حوصله این کتاب خارج است.

ناگفته نماند کـه منصور برای ساختن بغداد از ستاره شناسان کمک خواست وچون اینان محلی را برای ایجاد بغداد مناسب دانستند، بدین عمل مبادرت‌ورزید، بنحویکه در قرون وسطی یکی از شهرهای‌مهم دنیا گشت وخلیفه توانست، درکاخ خود بمانند شاهـــــان ساسانی با منتهای عظمت و اقتدار روزگارگذراند.

منصور با کمک ایرانیان توانست به‌شهربغداد عظمت‌فوق‌العاده دهد وبتبعیت از معلمان و دستور دهندگان ایرانی ، القاب و آداب و رسوم ایرانی را در بغداد متداول کرد . معروف‌است شخصاًمنصور اولین کسی‌است که کلاه درازایرانی بر سر نهاد . بدیهی است رعایا نیز از وی تبعیت کردند و همین امر یعنی تبعیت از آداب و رسوم ایرانی، از خشونت اخلاقی و زندگی‌عربان کاست، که نتیجه‌آن طلیعه بزرك عصر طلائی تمدن اسلامی گردید .

منصور مردی دور اندیش وبااراده بود . وی‌بسال ۱۵۹ هجری قمری(مطابق با ۷۷۵ر۶ میلادی) در نزدیکی مکه در موقع ادای حج مرد و چون دشمن بسیار داشت، در موقع دفن قریب یکصد گور درمکه کندند، ولی وی را محرمانه در قبری دیگر بخاك سپردند، تا دشمنان نتوانند قبرش را بشکافند .

پس ازمنصور مهدی جانشین‌وی شد وبترتیب هادی و هرون و امین ومأمون و معتصم و واثق و متوکل به خلافت رسیدند که درعهد خلافت این خلفاء دوران طلائی خلافت عباسیان میباشد .

شهر بغداد از زمان منصور بانی آن و پس از وی توسط سایر خلفاء عباسی چنانکه‌آمد، وسعت کامل‌یافت‌وابنیه‌وعمارات‌وقصورعالیه وبیمارستانها وسایرتحدثات دیگر دراین شهر ایجاد شد . وسعت شهرچندین برابر گردید . حفر بسیاری ازترعه‌ها (کانال) و ایجاد مساجد و ساختمانها که عموماً ازبرکت وجودبرمکیان‌انجام گرفت، همه به عظمت و رونق بغداد کمك شایانی کرد . میگویند اول کسیکه در اسلام درماه رمضان چراغ بمسجد روشن کرد، جعفر فرزند یحیی برمکی بود .

در خاتمه این مبحث متذکر میگردیم که هرون‌الرشید و پس از وی مأمون فرزندش وبشرح ایضاً سایرخلفاء بغدادرا بصورت‌دارالعلم بزرگی‌کردند ، که علاوه بر ابنیه وعمارات وکاخهای رفیع و بیمارستان‌ها وبناهای عظیم دیگر و وسعت‌دادن به این شهر و نقل وترجمه کتب یونانی به سریانی و از سریانی به عربی ویا مستقیماً

از یونانی به عربی و همچنین ترجمه کتب هندی و تأسیس دارالترجمه و امثال آن بسیار جد و کوشش کردند، که همه آنهارا درفصول مربوطه خواهیم دید.

۳ـ خدمات ایرانیان مخصوصاً برمکیان به‌تمرکز علمی بغداد

حال شمه‌ای ازخدمات ایرانیان، مخصوصاًبرمکیان (براسکه، آل برمک) در دربار خلفای عباسی و نتیجةً مرکزیت دادن به‌شهربغداد وانتقال علوم می‌پردازیم، لذا متذکرمیگردیم: در دوران منصور برای اولین مرتبه در تاریخ اسلام موضوع وزارت پیش‌آمد، که ریشه آن درایران است. وی اول کسی است که منصب‌وزارت را به«خالد» فرزند «برمک» داد. مادر خالد زنی بود، که «قتیبةبن مسلم» ویرا در بلخ باسیری گرفته بود. (سال ۸۷ هجری قمری = ۷۰۵ میلادی). پدرش برمک رئیس کاهنان یک معبد بودائی در بلخ بود.

اما خالد علاوه برآنکه دوست سفاح بود، قرابت رضاعی‌نیز با او داشت، بدین معنی که زن خلیفه دختر او را شیر داده (مادر رضاعی) و دختر خلیفه از زن خالد شیر خورده بود.

خالد در ابتدای کار بنی‌عباس مقام وکارش بالا گرفت و رئیس دیوان‌خراج وسپس بسال ۱۴۸ هجری‌قمری (مطابق با ۷۶۵ میلادی) والی بین‌النهرین‌وطبرستان شد. وی شورش این سرزمین را فرونشاند و خلاصه آنکه وی از مشاوران خاص خلیفه بود و در تأسیس وبنیاد سلسله عباسیان سهمی بی‌نظیر داشت.

پس از خالد «یحیی» فرزندش والی ارمنستان شد وسپس مربی فرزند مهدی هارون شد. یحیی در دوران خلافت هارون وزیر بزرگ دستگاه خلافت هارونی شد و منتهای خدمت را به هارون کرد.

یحیی را چهار پسر بود بنام‌های «فضل» (والی خراسان) و «جعفر» (که جانشین‌پدر شد) و«محمد» و«موسی». همه خاندان برمکی در دستگاه هارون قرب و منزلتی بسزا داشتند، که افسانه‌های زیادی از این‌نزدیکی در تواریخ آمده واحتیاج به نگارش ندارد.

مهدی که جانشین منصور بود ، یحیی برمکی را چنانکه آمد، به تربیت فرزندش هارون گمارد . یحیی درتربیت هارون جد فوق‌العاده کرد . هارون ویرا پدرمی‌خواند و اختیارات زیادی بوی داد .

یحیی با دو فرزندش فضل و جعفر قریب هیجده سال (از سال ۱۷۰ - ۱۸۸ هجری قمری مطابق ۷۸٦-۸۰۳ میلادی) تقریباً تمام قدرت را در قلمرو حکومت و خلافت عباسی در دست داشتند .

برمکیان در قصور عالیه در شرق بغداد زندگی می‌کردند و قصر جعفر که بنام «جعفری» موسوم بود، ازقصور ممتازه بغداد بشمار میرفت ، که بعدها مأمون آنرا برای اقامتگاه خود انتخاب کرد . میزان مال وثروت وتمول برمکیان براثر توجه هرون بدانها بسیار زیاد و از اندازه خارج بود وتاآنجا که ممکن بود برمکیان برای خویشان و بستگان و مداحان خود بذل وبخشش فراوان می‌کردند ، بطریقیکه بخشش آنها زبانزد خاص وعام گردید .

در زمان وزارت برمکیان کـــانال های (ترعه ها) بسیار دربغدادساخته شد . اینان تا توانستند به تشویق علماء و دانشمندان و انتقال علوم از کشورها و ملل و اقوام مجاور و دور دست به بغداد جد وافی کردند و تمام افراد خاندان برمکی در این امر مهم سهمی بسزا دارند .

بعلاوه جعفر شخصاً در سخن قدرتی عظیم و خط نیکو و انشاء بلیغ و فصیحی داشت ، که دربغداد شهرت فراوان یافته بود . اغلب مورخان عرب در این مورد در تواریخ خود آورده‌اند، که بواسطه وجود جعفر طبقه‌ای بنام «اهل قلم» پایه گذاری گردیده است . گذشته از جمیع موضوعات بالا برمکیان خدمات ذیقیمتی دیگر به‌شهر بغداد و امپراطوری اسلام کردند .

متأسفانه بر اثر دسائس و توطئه ها و حسادتهای افراد و اطرافیان خلیفه و ترس وی (خلیفه) از قدرت برمکیان ، ستاره اقبال آنان افول یافت و خاندانشان منقرض گردید .

توضیح آنکه یحیی پدر جعفر از معاشرت و انس بی‌اندازه‌ای که پسرش و هارون با یکدیگر داشتند، چندان خوشحال نبود و وقایع ناگواری را پیش‌بینی می‌کرد وچون بعلل مذکور در سطور بالا نفوذ برمکیان و بالنتیجه ایرانیان در دربار خلافت زیاد شده بود ، ترس و واهمه شدیدی هارون را گرفت، مضافاً بدانکه دائماً اطرافیان وی را بوسوسه وا میداشتند . نتیجه آن شد، که خلیفه بخشم آمد و بسال ۱۸۷ هجری قمری (مطابق ۸۰۲ میلادی) جعفررا که سی‌وهفت ساله بود، کشت وسرش بریکی از پلهای بغداد آویزان کرد ودستور داد تاجسدش‌را دونیمه کنند وهرقسمت‌رابریکی‌از پلهای دیگر بیاویزند .

نسب‌نامه برمکیان (آل برمک ، برامکه)

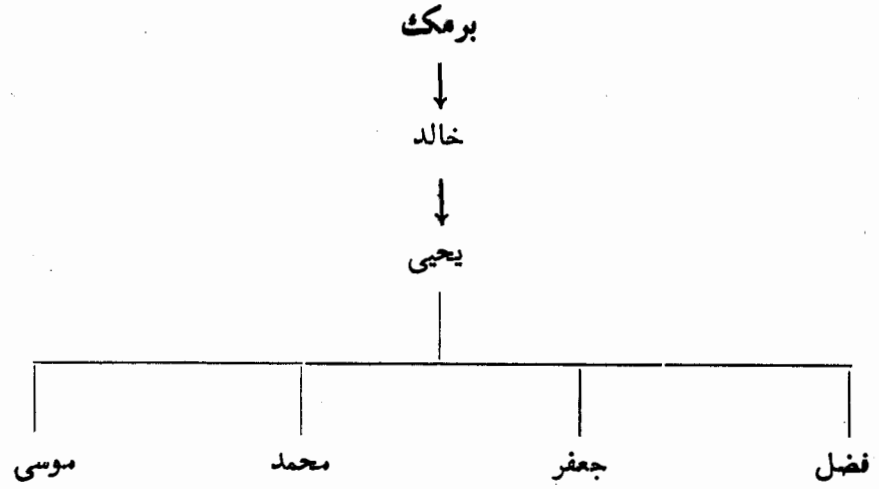

بعضی گویند، براثرعلاقه فراوانی که خلیفه به‌جعفر داشت ونمی‌توانست‌دوری و جدائی اورا ببیند ، ظاهراً اجازه داد تا باعباسه خواهر محبوبش ازدواج کند . اما در اثنای حج بر وی معلوم شد، که خواهرش طفلی آورده‌که در مکه پنهان کرد، بدین‌جهت امر بکشتن و بزندان انداختن برمکیان کرد .

خلاصه آنکه جعفربنحو بالا کشته شد ویحیی پدر پیرهفتاد ساله وفضل چهل وچهار ساله و دو فرزند دیگرش راگرفته بزندان انداخت. نتیجه آن شد که یحیی و فضل درزندان مردند (سال ۱۹۳ هجری قمری مطابق ۸۰۸ میلادی) وتمام دارائی خاندان برمکی راکه بالغ بر ۳۰/۶۷۶/۰۰۰ دینار نقدبود (غیر از املاك و کاخها و اثاث) مصادره کرد وبدین نحو خاندانی که کوشش فوق‌العاده در قوام و نضج و استحکام خلافت عباسیان داشتند سقوط کرده، منقرض گردیدند.

پس از آنکه خلافت به مأمون رسید آن عده از برمکیان که در حبس یا آزاد بودند، مورد توجه قرارگرفتند ومال و ثروت و افتخاراتشان به آنان مسترد گردید.

برمکیان را حقی عظیم به خلفاء عباسی ونتیجةً به خلافت آنان وتمرکز بغداد بصورت شهر بزرك علمی است. اینان به علوم یونانی توجه زیاد داشته و چون در مرو این علوم مورد توجه خاص بود، توانستند خدمات شایانی به بنی‌عباس کنند.

ایضاً برامکه درنهضت علوم وانتقال وترجمه آنها به بغداد، خدمات شایسته‌ای انجام داده‌اند. منجمله کتابهائی که بدستور برمکیان به عربی ترجمه گردید، کتاب «المجسطی» است.

توضیح آنکه یحیی فرزندخالد فرزندبرمك چون به‌این کتاب علاقه زیادداشت، عده‌ای را به ترجمه آن گمارد. پس از آنکه این ترجمه‌ها تهیه شد، از آنها ناراضی بود، لذا دونفر بنام‌های «ابوحسان» و «سلم» (رئیس بیت‌الحکمه) را برای این امر انتخاب کرد و این دو ترجمه خوبتر و فصیحتر را انجام دادند.

از خاندانهای دیگر ایرانی باید نام «بنی موسی یا بنی‌منجم یا بنی شاکر» را نام‌برد. موسی‌را سه فرزند بود بنامهای محمد و احمد وحسن. موسی در علم‌هندسه بسیار وارد و محیط بود. چون موسی فوت کرد سه فرزندش صغیر بودند. مأمون‌آنان را در دارالحکمه بدست استادان و متصدیان آن سپرد ونتیجه آن‌شد، که فرزندارشد موسی بنام محمد و مکنی به ابوجعفر در علوم هندسه و نجوم ومنطق مقام ارجمندی

شجرهٔ نسب نوبختیان

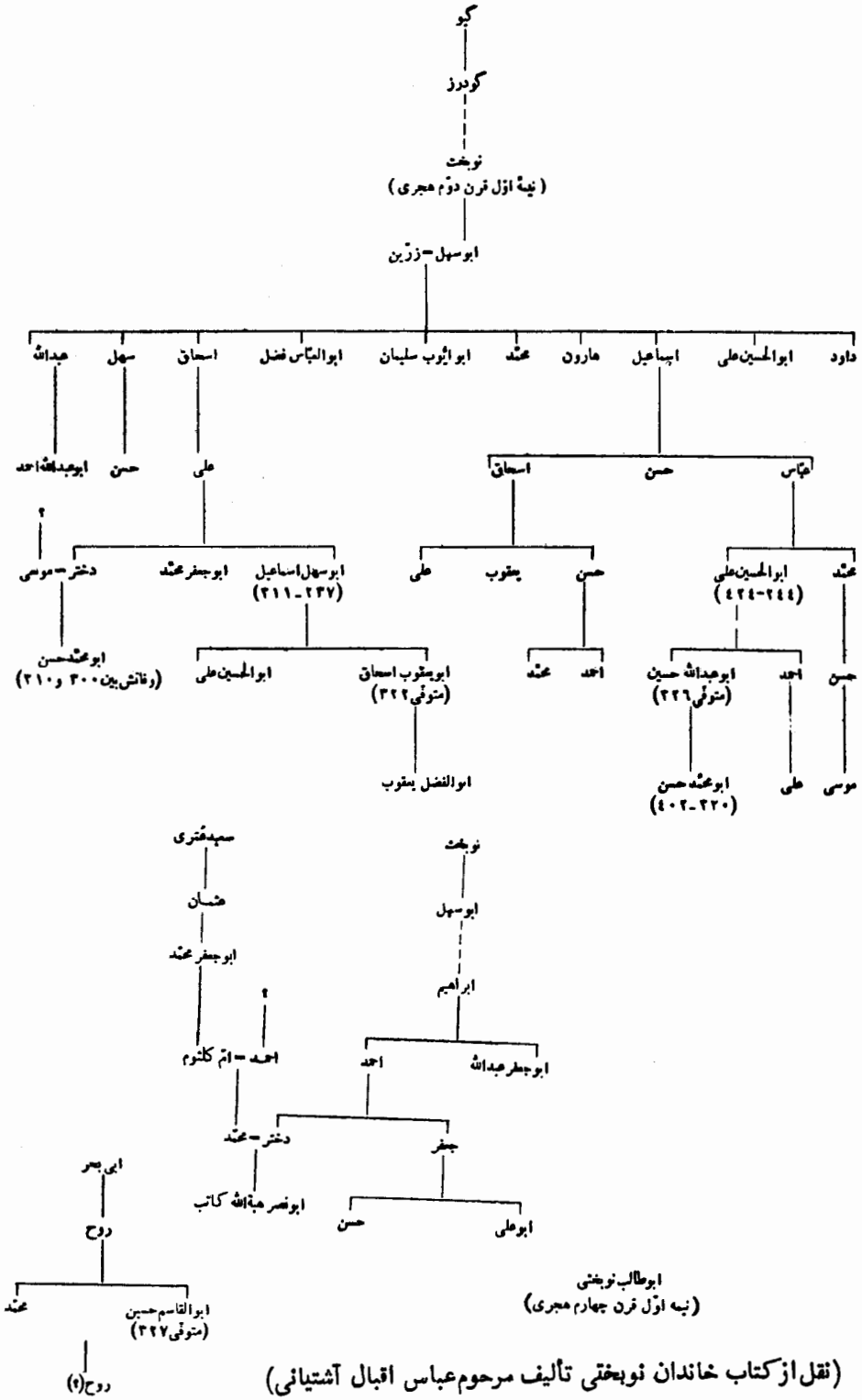

(نقل از کتاب خاندان نوبختی تألیف مرحوم عباس اقبال آشتیانی)

یافت. وی توانست بسیاری از کتب درعلوم بالا را بعربی برگرداند. دوبرادر دیگر یعنی احمد وحسن نیز با جدفوق‌العاده درباره علوم هندسی وحیل (مکانیک) خدمات شایسته‌ای انجام دادند و تا آنجا که ممکن بود، بترجمه و نقل علوم بعربی همت گماشتند و چون مال فوق‌العاده و دارائی زیاد داشتند، از بذل مال هیچ فروگذار نکردند.

خدمت بزرگ بنی موسی که ذکر آن دراین مختصر بسیار واجب‌است، آنکه اینان باعث شدند، که عده‌ای از مترجمان بمانند حنین فرزند اسحق را بـه شهرهای

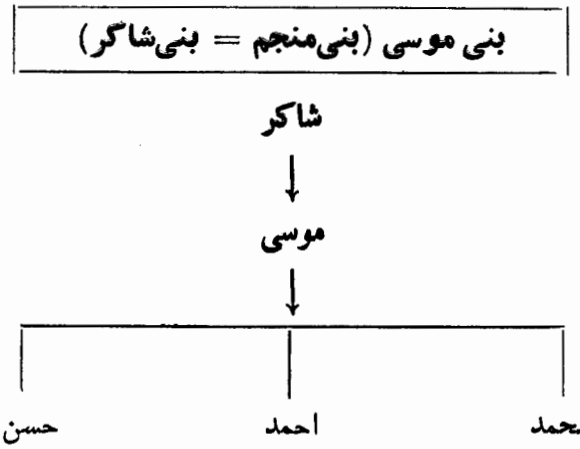

(متوفی بسال ۲۵۸ هجری‌قمری)

= ۸۷۱ میلادی

روم‌فرستادند، تاکتب‌مربوط به‌علوم هندسه وحساب‌وموسیقی وطب‌را به‌بغدادبیاورند. غیر از«حنین‌فرزند اسحق» مترجمان و ناقلان دیگر علوم بمانند «جیس فرزند حسن» و «ثابت فرزند قره» را مال فراوان‌میدادند، که جمیع معلومات و اطلاعات یونانیان‌را به عربی انتقال دهند.

از افراد خاندان نوبختی که حقی عظیم به تمدن اسلامی و پیشرفت علم در دارالسلام بغداد دارد ، باید «عبداله‌بن ابوسهل‌بن نوبخت» منجم معروف دوران قبل از مأمون و زمان این خلیفه را نام برد . (رجوع شود به شجره نسب نوبختیان) .

از افراد دیگری که درباب طب وطبابت در دوران خلفای عباسی سهمی بسزا داشتند «سهل فرزند شاپور فرزند سهل» (سهل بن سابوربن سهل) که از مردم اهواز و معروف به«کوسج» که در دوران مأمون میزیسته است. ایضاً «**شاپور** فرزند سهل ایرانی» (سابوربن سهل) متوفی‌دردوران مهدی خلیفه نیزازکسانی است، که‌درباب طب خدماتی انجام داده است.

از آن گذشته عده‌ای از ایرانیان درباب انتقال علوم و ترجمه‌های کتب‌علمی و طبی سهمی شایسته دارند، که تعدادی از آنان ضمن فصل مربوط به دانشگاه جندیشاپور آمد.

غیر از ایرانیان دانشمندان دیگر در دوران خلفای عباسی خدماتی معتبردر ترجمه و انتقال علوم درتمدن اسلامی دارند، که عموماً غیر عرب بودند. شرح حال و خدمات همه دانشمندان بالا بعداً خواهد آمد.

٤ـ سایر عوامل مؤثر درتمرکزعلمی‌وطبی بغداد

غیر از عوامل مذکوره در بالا که عدم اعتماد خلفای عباسی بدستگاه دمشق وپزشکان بنی‌امیه وغلبه‌قوم غالب برکشورهای گشوده شده، یعنی ایران و روم و مصر وسایرکشورها و رواج زبان عربی و اقدام به ترجمه کتب یونانی به عربی و یا به سریانی‌وسپس به‌عربی(مخصوصاً کتابهای‌بقراط‌وجالینوس) وتوجه‌علماء ودانشمندان، یا بهتربیان داریم علماء ملل مغلوبه به‌مرکزی که قدرت درآن مجتمع شده ونیروی قوی دستگاه خلافت بنی‌عباس، همه دست بدست هم داده، تا بغداد از هر حیث مرکزعلمی گردد وبسط امپراطوری اسلام واسلام آوردن‌ملل واقوام‌مختلفه که‌نتیجه

آن گسترش زبان عربی گردید، که تمام برمرکزیت یافتن علمی بغداد کمک‌شایان کرده ، که بعدها این گسترش به شمال افریقا و اسپانیا کشانده شد.

با ذکر مطالب بالا موضوع تمرکز علمی بغداد تا اندازه‌ای روشن گردید ، چنانکه صیت شهرت بغداد باعث شد از اطراف واکناف برای طلب دانش و استفاده از مرکز خلافت (چه از نظر مادی و چه معنوی) عده زیادی در صدد استفادات برآیند، که نتیجه آن انقراض علمی دانشگاه چندیشاپور ودرخشیدن ستاره اقبال بغداد گردید ، با توجه بآنکه دو خلیفه عباسی هارون و مأمون درکار ترجمه کتب طبی یونانی واستفاده ازعلماء غیر عرب منتهای مجاهدت وکوشش را کردند. ازآن گذشته در دوران این دو خلیفه تشویق زیادی ازهرحیث از دانشمندان بعمل آمد و تاآنجا که ممکن بود ، استفادات علمی بعمل آمد . منتهی باید دانست که در دوران این دو خلیفه عباسی عامل بزرك وزیران ایرانی بودند.

نکته دیگری که ذکر آن دراین قسمت بسیار لازم است، آنکه اصولاً بغداد در نزدیکی شهرهای تیسفون و سلوکیه ومراکز دیگری که سهم بسزائی در تمدن قبل از اسلام داشتند ، قرارداشت و وجود این مراکز کمک بزرگی در امر تمرکز علمی بغداد داشتند ، چراکه چنین بنظرمیرسد، بقایای دانشمندان مراکز بالا که در دوران شاهنشاهی ساسانی نقشی نسبةً معتبر در علوم داشتند ، برای بغداد مایه علمی تهیه کردند.

لازم به تذکر است که در دوران خلافت بین مهدی و واثق (مخصوصاً در زمان خلافت هارون و پسرش مأمون) دوران طلائی عهد عباسیان است، ودرعهد این دو خلیفه دوران طلائی ازسایر خلفای اسلامی معروفتر ومعتبرتر گردید. امابحق باید گفت، منصوربنیان گزارنهضت علمی درعهد عباسیان است، منتهی جنبش بی‌نظیری که درزمان مأمون درباره علوم (مخصوصاً علم طب) بعمل آمد، بسیار چشم گیر میباشد.

زمان هارون الرشید خلیفه بزرك عباسی مصادف باحکومت وفرمانروائی شارلمانی[1]

۱- Charlemagne

(شارل بزرك) بود، که با یکدیگر روابط دوستانه و فرهنگی داشتند، منتهی هارون از شارلمانی بالاتر و قویتر و مخصوصاً از جهت فرهنگی مرکز خلافت یعنی بغداد برقلمرو حکومت شارلمانی برتری داشت.

موضوع ارتباط بین شارلمانی و هارون از نظر سیاسی بود و آن اینکه چون شارلمانی دریافت، برای مقابله با دشمنان رومی همکار یا همدست بهتر ازهارون نیست، بدین جهت برای تفوق یافتن بر رقباء خود با هارون رابطه بر قرار کرد. میگویند این رابطه بصورت مبادله سفیرانی و هدایائی چند صورت تحقق بخود گرفت.

از جمله هدایائی که شارلمانی برای هارون فرستاده، پارچه های ظریف ویک ساعت دقیق ویک فیل ولوازم عطری بود. در برابر هارون یک ارغن (آلت ودستگاه موسیقی) برای شارلمانی ارسال داشته است.

از آن گذشته ارتباط و مبادله نوشته ها و مکاتبات سیاسی نیز درمیان بود، که بین هارون و شارلمانی برقرار بوده است. بعلاوه هارون رابطه با پادشاه هند داشته واز طرف پادشاه هندنیزهدایای گرانبهائی جهت هارون فرستاده شده است. بشرح ایضاً میگویند مأمون از امپراطور روم هدیه یا هدایائی دریافت داشته است.

اما ریشه رابطه ای که بین امپراطوری اسلام و روم شرقی بود، بواسطه مرزهای نزدیک آنها از دوران ساسانیان میباشد. توضیح آنکه کشمش ونزاع بین شاهنشاهان ساسانی و امپراطوران روم شرقی از قبل اسلام بعلل مختلفه پیوسته دوام داشته و چنانکه شرح مختصری از آن در قسمت اول کتاب آمد، این کشمش ها گاهی به غلبه ایران و زمانی به غلبه روم منتهی می گردید.

درابتدای خلافت عباسیان و ایجاد شهر بغداد ازطرفی واز طرف دیگر اشتغال خلفا بـه امور داخلی باعث گردید، که رومیان مرزهای خود را بداخل خاك اسلام پیشرفت داده ونتیجةً ازسرحدهای رومی جلوترآمده تاآنجا که قسطنطین پنجم (۱۲۴-۱۵۹ هجری قمری مطابق ۷۴۱-۷۷۵ میلادی) حدود شرقی امپراطوری روم شرقی را

به ارمنستان و آسیای صغیر نزدیکتر کرد ، سهل است ، این حدود را جلوتر برد .

نتیجه‌ای که از این پیشروی حاصل شد ، آنکه مهدی جنگ بارومیان را ازنو آغاز کرد وهارون‌فرزند مهدی بسر کردگی‌قشون گماشته شد وپیشروی قابل ملاحظه کرد . گرچه وی نتوانست تاقسطنیطه پایتخت‌روم شرقی برسد، اما تا نزدیک بسفور رسید . دراین هنگام فرزند قسطنطین پنجم که قسطنطین ششم و بنام ملکه ایرن بود، بناچار از در صلح آمد وطبق عهدنامه‌ای اجباراً غرامت زیادی پرداخت . همین امر باعث شد که هارون معروف و ازطرف پدر به‌لقب «رشید» ملقب گردید وبعداًخلیفه بزرگ عباسی شد .

متأسفانه‌صلح باامپراطوری روم شرقی دوامی‌نیافت وپس‌ازملکه ایرن شخصی دیگری به‌امپراطوری‌روم رسید که نیقفوراول[1] نام داشت (۱۸۶-۱۹۶ هجری قمری مطابق با ۸۰۲-۸۱۱ میلادی) . نیقفور عهدنامه ایرن را نقض نمود . درآن هنگام هارون خلیفه عباسی بود . نیقفور نامه‌ای به‌هارون نوشت وغرامت و باجی که هرون درجنگ با ایرن از روم شرقی گرفته بود ، درخواست کرد . هارون در ظهر نامه‌نیقفور جوابی بسیارتوهین‌آمیزنوشت که: «ای کافرزاده جواب‌آنست که خواهی‌دید،نه‌آنچه که خواهی شنید» .

آنگاه هارون حمله به امپراطوری روم شرقی را آغـــــاز و آسیای صغیر را تصرف کرد و علاوه بر جزیه به ساکنان قسمتها و شهرهای متصرفی باج وهن‌آوری برای امپراطور معین کرد . بدین وضع هارون توانست قدرتی بس‌عجیب در برابر امپراطوران روم شرقی نشان دهد ، که درحقیقت در زمان این خلیفه دولت‌عباسی در منتهای اقتدار وعظمت قرارگرفت .

پس از هارون معـــــتصم خلیفه نیزباسپاهی عظیم که نظیر آن هیچیک از خلفا نتوانسته بودند تهیه و تدارک کنند ، به‌امپراطوری روم شرقی حمله کرد و با آنکه اراضی وسرزمین‌های‌زیادی از روم راگرفت، با اینحال نتوانست بهدف اصلی

۱ــ نیسفورس

که تصرف قسطنطنیه بود، برسد.

امر مربوط به رسیدن قسطنطنیه در زمان مأمون نیزشروع گردید، ولی بواسطه مرگ وی صورت تحقق نیافت.

بهرحال شهر بغداد دوران عظمت و جلالی در عهد هرون و مأمون یافت واز نظر ثروت وبنا و عظمت ساختمانها با امپراطوری روم رقابت میکرد و حکایات زیادی درتواریخ از این عظمت وجلال آمده است.

قصر یا قصور خلفاء عباسی وحرمسراها و خواجگان و تزئینات کاخها وزینت آلات و جواهرهای ذیقیمت برای زنهای خلیفه و اطرافیان چنان بود، که بسیاری از این روایات بیشتر به افسانه شبیه میباشد.

شهر بغداد برای جشنهای رسمی وعروسی و حج ویا استقبال سفیران آزین بندی میگردید و خلفا تا آنجا که ممکن بود ، باین قبیل امور به جلال شهر و اهمیت آن اقدام میکردند وبرای جشنها وامثال آن چنان مخارجی میکردند، که باور نکردنی است .

تمام این مطالب از خلال ادب عرب در آن دوران که توسط شعراء و بلغاء آمده است، بخوبی مستفاد میگردد، که دستگاه خلافت کمتر ازدستگاه سلطنت نبوده. تنها کشور و پایتختی که از این جهات بر ممالک اسلامی و بغداد برتری داشت ، کشور روم وقسطنطنیه بود .

از جشن های عروسی معروف که در بغداد اتفاق افتاد جشن ازدواج مأمون با پوران دختر هیجده ساله وزیرش حسن فرزند سهل است که در سال ۲۱۰ هجری قمری (مطابق ۸۲۵ میلادی) میباشد. دراین جشن آنطور که معروف است عروس وداماد بربوریائی ازطلا که باياقوت ومرواريدمرصع شده بود، نشسته بودند و مرواريدها برسر داماد و عروس شاباش شد و شب با شمعها بمانند روز روشن بود و چنان اسراف درخرج درم و دینار کردند، که وصف آن غیرقابل تصوراست. بشرح ایضاً برای استقبال وپذیرائی سفیران روم چنان پذیرائی در شهر وکوچه وکاخها بعمل میآمد،

که آنان درحیرت می‌ماندند ورامشگران وخنیاگران ورقاصان آنان را مشغول میداشتند و با غذاهای مطبوع پذیرائی بعمل میآمد . چنان سالنها و اطاقها وهوای باغ را معطر می‌ساختند، که بسیار دل‌انگیز می گردید .

این قبیل تفننها نه فقط برای پذیرائی خارجیان بود ، بلکه برای شب‌های خلفاء نیز برقرار میگردید وچنان از لذائذ مادی برخوردار میشدند، که درعالم‌مستی وخوشی اسراف زیاد وبخشش های فراوان می کردند .

خلاصه آنکه خلفاء و وزیران و افسران خلیفه و خواجگان همه در منتهای خوشی وشادکامی بسرمیبردند و خدمتگزاران خلیفه چنان سرشار از بذل و بخشش خلیفه می‌شدند ، که حدی برآن متصورنبود .

بنای کاخهای متعدد دربغداد درساحل دجله وساختن بازارهای زیبا وخیابانها وکوچه‌ها و نهرها (کانال) وبیمارستانها همه به‌جلال وعظمت ورونق بغداد افزود .

درابتدا مأمون قصر جعفر برمکی که برساحل شرقی دجله بود مقر خلافت‌خود کرده بود . بطور خلاصه بغداد جانشین ومیراث خوار اغلب شهرهای تمدن قبل از اسلام بمانند جندیشاپور و بابل وتیسفون و اورو امثال آنها شد و بصورت یک‌مرکز تجاری بزرك درآمد، که با چین وهند و آسیای صغیر و روم شرقی و یونان و آفریقا و مصر و سوریه وعربستان و اروپا دادوستد داشتند، که شرح همه آنها از حوصله این کتاب خارج است .

فصل دوم

پزشکان ودانشمندان دوران خلافت عباسیان (مخصوصاً تا عهد مأمون)

در این فصل نام عده‌ای از اطباء و دانشمندان وحکیمان و مترجمان دوران خلفاء بنی‌عباس (مخصوصاً تا آخرعهد مأمون) را فهرست‌وار ازنظرخوانندگان کتاب می گذرانیم. ضمناً متذکر میگردیم که اغلب پزشکان و فیلسوفان و دانشمندان این دوران غیر عرب بودند. دانشمندان ایرانی مخصوصاً پزشکان جندیشاپوری سهم بسیار بزرگی در پیشرفت ونهضت تمدن اسلامی داشتند.

ابن‌الندیم در کتاب «الفهرست» وسلیمان‌بن حسان‌اندلسی معروف به‌ابن‌جلجل درکتاب «طبقات‌الاطباء والحکماء» وجمال‌الدین‌قفطی درکتاب «اخبارالعلماء باخبار الحکماء» و شیخ موفق‌الدین معروف به ابن ابی اصیبعه درکتاب «عیون الابناء فی طبقات‌الاطباء» از پزشکان و علماء و فلاسفه دوران خلافت بنی‌عباس (۱۳۲-۶۵۶ هجری قمری = ۷۴۹/۵۰-۱۲۵۹/۶۰ میلادی) که قریب پانصدوبیست‌وچهارسال بطول انجامیده، اسم برده‌اند.

همه مورخان و تذکره نویسان نامبرده در بالا حکماء و اطباء و مترجمان و دانشمندان جهان‌را تا دوران خود متذکر گردیده‌اند.

مثلاً ابن‌الندیم (محمدبن اسحق ۲۹۷-۳۸۵ مطابق با ۹۰۹/۱۰-۹۹۵/۶ میلادی) درالفهرست وابن‌جلجل (ابوداود سلیمان‌بن‌حسان‌الاندلسی) درکتاب‌خود که بسال ۳۷۷ هجری قمری مطابق ۹۸۷/۸ میلادی تألیف‌کرده‌اند،هر دو تاریخ اطباء وحکماء را تا اواخر قرن چهارم هجری قمری متذکر شده‌اند (وفات ابن‌جلجل درحدود سال ۳۸۴ هجری قمری — ۹۹۴ میلادی اتفاق افتاده است).

اما قفطی (جمال‌الدین علی بن یوسف بن ابراهیم بن عبدالواحد بن موسی‌بن

احمد بن محمد بن اسحق بن محمد بن ربیعة الشیبانی القفطی الوزیر (۵۶۳ - ۶۴۶ هجری قمری مطابق ۱۱۶۷/۸ ۱۲۴۸/۹ میلادی) و ابن ابی اصیبعه (ابوالعباس احمد بن قاسم ملقب بـه شیخ موفق‌الدین متوفی بسال ۶۶۸ هجری قمری مطابق ۱۲۶۹/۷۰ میلادی) تاریخ اطباء و حکماء و مترجمان و شرح حال و مولفات آنان را تا قریب هفت قرن تألیف کرده‌اند.

چنانکه ملاحظه میگردد، تألیف ابن ابی اصیبعه از همه تألیف بـالا جدیدتر بزمان ما میباشد و کاملتر از سایرین است، چرا که جمیع اطلاعات اسلاف خود را جمع‌آوری کرده است.

ابن‌الندیم در مقالات هفتم و دهم کتاب خود قریب یکصدوهشتاد دانشمند و طبیب و حکیم ومترجم (درعالم‌اسلام تازمان‌خود) را فهرست‌وار وابن‌جلجل قریب دوازده نفر (در مشرق امپراطوری اسلام) وقفطی قریب یکصد وسی طبیب و حکیم و عالم و مترجم (در مشرق امپراطوری اسلام) و قریب چهارصد و پنجاه طبیب و فیلسوف وعالم و منجم و سایر دانشمندان جهان را بطور اعم نام برده است، ولی ابن ابی اصیبعه در باب هشتم (اطباء سریانی در ابتدای ظهور دولت بنی عباس) و در باب نهم (شرح مترجمان کتب طبی از یونانی به‌عربی) ودرباب دهم (درشرح اطباء عراق و جزیره و دیاربکر) و در باب یازدهم (در شرح‌حال اطباء و دانشمندان شهرهای ایران) ودر باب دوازدهم (شرح‌حال‌اطباء هندی‌الاصل) را در کتاب تألیفی خود بشرح زیر متذکر گردیده است:

الف) در باب هشتم از کتاب اول (در شرح حال و مقام علمی و طبی اطباء سریانی در ابتدای ظهور بنی‌عباس) سی‌وچهار نفر؛

ب) درباب‌نهم (درشرح‌حال اطباء ودانشمندان مترجم) پنجاه وشش‌نفر؛

ج) درباب‌دهم (در شرح حال اطباء و دانشمندان عراق و جزیره و دیار بکر) هشتاد و دو نفر؛

د) درباب یازدهم [درشرح حال اطباء ودانشمندان شهرهای ایران (غیرعرب)] بیست وسه نفر ؛

ه) درباب دوازدهم کتاب (درشرح حال اطباء ودانشمندانی که اصل آنها هندی بوده) شش نفر را ذکر کرده است؛

و) آنگاه دربابهای سیزدهم وچهاردهم وپانزدهم شرح حال و مقام ومولفات علماء و اطباء و فلاسفه بلاد مغرب (شمال آفریقا و اسپانیا) و مصر و شام را متذکر شده است .

چون ابن ابی‌اصیبعه آخرین مورخ وتذکره‌نویس درمیان‌چهار مورخ بالاست، چنین بنظر میرسد، که شرح حال علماء و اطباء وامثال آنها از تمام کتب تألیفی سه مورخ اولی کاملتر ومشروح‌تر میباشد ، مضافاً بدانکه شخصاً عقائد و نظرات خود را بر نظرات و گفته های پیشینیان اضافه کرده و مولفات همه دانشمندان درکتاب وی مفصل‌تر از سایرین آمده است .

اکنون به ذکر نام پزشکان دوران خلفای عباسی می‌پردازیم و ضمناً متذکر میگردیم، که بسیاری از آنان از مکتب جندیشاپور و یا غیرمستقیم از این دستگاه کسب علم کرده اند ،

۱ـ «خاندان بختیشوع» که شرح حال تمام اطباء و حکماء این خاندان ضمن مبحث جندیشاپور بتفصیل آمد . همه آنان مسیحی نسطوری بودند (رجوع شود به نسب‌نامه) ؛

۲ـ «خاندان ماسویه» که‌سردسته آنان «ماسویه اول یا ماسویه پدر» میباشد . وی در جندیشاپور بطبابت اشتغال داشت و مخصوصاً در داروسازی و داروشناسی متبحر و داروساز بزرك دانشگاه جندیشاپور بود .

ویرا دو فرزند بود یکی بنام «یوحنا» طبیب هرون وامین و مأمون که تازمان متوکل بسیار محترم ومکرم میزیست . دیگری «میخائل» ازاطباء نامدارعهدمأمون بود .

نسب‌نامه خاندان بختیشوع جندیشاپوری

(نقل از کتاب تاریخ طب درایران تألیف دکتر الگود)

مأمون درباره وی محبتها و اکرام زیادی می‌کرد و نزد جبرائیل‌بن بختیشوع مقام ومنزلتی بسزا داشت.

این خاندان خدمات بسزائی به طب اسلامی کرده‌اند و چنانکه آمد پدر جندیشاپوری وفرزندانش ازمکتب جندیشاپور الهام و کسب علم کرده‌اند؛

۳- «خصیب نصرانی» از پزشکان اوائل عباسیان بود. وی طبیب مسیحی شرافتمندی بود، ولی بعلت داروئی که به محمدبن ابوالعباس سفاح هنگامی که در بصره‌بود داد، وی (محمد) ازآن دارو بیمار شد، لذا اورا به‌بغداد بردند وچون‌محمد وفات یافت، خصیب را متهم کرده و بحبس انداختند و درآنجا فوت کرد؛

٤- «یوحنابن سرافیون» که دراوائل دولت‌عباسیان بود وبترجمه کتب یونانی به‌سریانی می‌پرداخت. وبرا دوکناش است: که اولی مشتمل بر دوازده مقاله بنام «کناش کبیر» و دومی که بنام «کناش‌صغیر» که‌مشتمل برهفت مقاله است؛

٥- «ابراهیم‌بن‌حبیب فزازی (فزارون)» ازمشاهیرحکمای‌اوائل دولت‌عباسی است. گرچه بیشتر شهرتش در علم نجوم است، ولی از علم طب نیز بهره کامل داشته. ویرا تألیفی است بنام «کتاب فی‌الطب». وفاتش در اواخر سده دوم و اوائل سده سوم هجری میباشد.

٦- «فرات‌بن شحناثا» طبیب یهودی صدر اسلام که در دوران بنی‌امیه بود و ایام منصور خلیفه عباس را نیز درك کرده است[1]؛

۷- «ابن‌اللجلاج» از اطباء دوران منصور؛

۸ و ۹- عیسی‌بن صهار بخت (سهاربخت) و «عیسی‌بن شهلافا (شهلاثا) که

۱- از پزشکانی که آثارش بر روی طب اسلامی مشهود میباشد، «ماسرجویه» طبیب کلیمی اهل بصره که در زمان «عمربن‌عبدالعزیز» بوده و در ایام مروان خلیفه اموی کتاب «اهرن‌القس» را به‌عربی‌ترجمه کرده‌است. وی‌صاحب تصانیف‌چندی درعلم‌طب است، بمانند کتاب «الاطمعه و منافعها و مضارها» وکتاب «قوی‌العقاقیر و منافعها و مضارها». مولفات وی راه را برای ترجمه‌سایرکتب در دورانهای بعد بازکرد.

هردوجندیشاپوری میباشند. عیسی‌بن شهلافا ازشاگردان جورجیس فرزند بختیشوع بود. شرح آنان قبلاً درکتاب آمد؛

۱۰- «تیادوق» (ثیاذوق) از اطباء دوران خلافت امویان‌بود وتازمان‌منصور نیز حیات داشت. شرح حال وی نیز قبلاً درکتاب آمد؛

۱۱- «عیسی ابوقریش» طبیب مهدی عباسی و در ابتدای امر داروساز بود. وی براثر شاهکاری که درباره خیزران مادر موسی‌بن هادی کرد، مورد توجه مهدی قرارگرفت؛

۱۲- «موسی‌بن اسرائیل کوفی» از اهل کوفه و از اطباء «ابراهیم‌بن‌المهدی» (۱۲۹-۲۲۲ هجری قمری = ۷۴۷-۸۳۶ میلادی). وی با فرات‌بن شحنائا خدمت عیسی‌بن موسی می‌کرد. عیسی با وی مشورت می‌کرد؛

۱۳ و ۱۴- «عبدوس» طبیب مشهور بغداد (متوفی‌بسال ۲۸۷ هجری قمری- ۹۰۰ میلادی) صاحب کتاب «التذکره فی‌الطب» و طبیب قاسم‌بن عبیدالله بود - «وصاعدبن بشربن‌عبدوس»؛

۱۵- «صالح بن سهله‌الهندی» طبیب نامدار دوران هرون‌الرشید و ابراهیم؛

۱۶- «کنکه هندی» که شرح حال وی در قسمت‌های قبل کتاب آمد؛

۱۷ و ۱۸ و ۱۹- «عبدالله‌طیفوری» طبیب طیفور مولای خیزران مادر هادی و رشید و از اطباء بنام و شهیر بغداد بود؛

«اسرائیل‌طیفوری» و «زکریای‌طیفوری» فرزندان اسرائیل وطبیب‌فتح بن خاقان، که‌از اطباء بسیار حاذق و مشهور دوران عباسیان بودند؛

۲۰- «ابوسابور سهل بن‌سابوربن‌سهل» ایرانی معروف بـه کوسج (کوسه) از اطباء دوران مأمون و صاحب کتابی در قراباوین[1] (اقرابادین) میباشد. وی اهوازی بود (متوفی بسال ۲۵۵ هجری قمری=۸۶۸ میلادی)؛

۲۱- پسرش «شاپوربن‌سهل» که‌ازپدرمشهورترودانشمندتربود. ویرانیز کتابی در قرابادین در هفده باب میباشد و در داروسازی ید طولائی‌داشت. ایضاً کتابهای

۱— Thérapeutique

دیگر بنام «قوی‌الاطعمه و مضارها ومنافعها» و «الفرق بین‌الغذا والدواء المسهل» و «ابدال‌الادویه» و مقاله‌ای درباب «خواب وبیداری» دارد. اصل‌وی نیز از اهواز است ؛

۲۲- «اسرائیل‌بن سهل» نیز ازاطبای بسیار خوش‌ذوق وخوش‌سلیقه وخوش استنباط بود و درکار ترکیب داروها و اثرات آنها ید طولائی داشت. ویرا کتابی درباب «تریاق» است ؛

۲۳- «یزید بن ابی زیدبن یوحنا بن ابی‌خالد» از اطباء مأمون بود و خدمت ابراهیم‌بن مهدی نیز کرده است ؛

۲٤- «جبرئیل کحال‌مأمون» وی چشم‌پزشک مخصوص مأمون بود. معروف است هرروزکه مأمون ازخواب برمیخاست اول کسی که براو وارد می‌گشت‌جبرئیل بود. درآخرکار مورد خشم مأمون قرارگرفت، فقط مقرری مختصری درماه دریافت می‌کرد ؛

۲۵ و ۲٦- «دیلم» طبیب حسن بن مخلد وزیرمعتمد خلیفه وفرزندش «داود بن دیلم» از اطباء معتضد خلیفه بودند.

۲۷- «ابوعثمان سعیدبن یعقوب دمشقی» از اطباء بنام بغداد (درحدود سال ۳۰۲ هجری قمری=۹۱٤ میلادی) صاحب‌مولفات زیاد درطب میباشد؛

۲۸- دیگر از اطباء نامدار دوران‌خلافت عباسی «ابوالعباس احمدبن‌محمدبن مروان بن‌الطیب‌السرخسی[1]» ازپزشکان‌سده سیم هجری و طبیب معتضد عباسی بود.

۱- وی در دربار معتضد عباسی مقامی منیع داشت و طبابت خاص‌وی را عهده‌داربود. ازآن گذشته خلیفه در امور مملکتی و مصالح دولتی باوی مشورت می‌کرد. درآخرکاربراثر افشای‌سری که متعلق به‌امر «قاسم‌بن عبیدالله» و «بدرغلام» معتضد بود، بزندان افکنده‌شد. وقتی‌که معتضد درصددفتح «آمد» برآمد، جماعتی از زندان گریختند، ولی احمددرزندان‌ماند. چون خبرگریختن زندانیان به متعضد رسید به‌قاسم امر داد تا نام عده‌ای‌که بایدکشته‌شوند

←

۲۹- «عیسی‌بن ماسه» از پزشکان نامدار دوران عباسیان وصاحب دو تألیف بزرگ بنام‌های «کتاب قوی‌الاغذیه» و «کتاب الی‌من لایحضره الطبیب» وکتب چند دیگر است ؛

۳۰- «یحیی‌بن‌عیسی‌بن‌جزله»طبیب عیسوی بغدادی ؛

۳۱- «سلمویه‌بن‌بنان» (طبیب معتصم) که در دوران خود از اطباء بسیار مشهور بود. از وی‌حکایات غریب وعجیب ومعالجات بدیعه درتواریخ آمده است؛

۳۲ و ۳۳ و ۳۴- «خاندان حنین» که سرسلسله‌آنان «ابوزیدحنین فرزنداسحق عبادی» از شاگردان یوحنابن ماسویه جندیشاپوری است . وی اهل حیره و مسیحی بود و دوران مأمون و معتصم و متوکل و عده‌ای دیگر از خلفای عباسی را درك کرده است. ویرا دوفرزند بود: یکی‌بنام «اسحق» ودیگری بنام«داود» که‌شرح‌حال و خدمات آن ضمن‌مبحث مربوط به ترجمه خواهد آمد ؛

۳۵- «ابن دیلم» نصرانی از اطباء زمان معتضد ؛

۳۶ و ۳۷- «غالب» (طبیب معتضد) و فرزندش «ابوعثمان سعیدبن‌غالب» که وی نیز طبیب معتضد بود . (متوفی بسال ۳۰۷ هجری قمری = ۹۱۹ میلادی

→

صورت دهد. وی (قاسم) صورت را نزد خلیفه برد و نام احمد را نیز در آن صورت نوشت . سپس همگی بقتل رسیدند. چون معتضد از حال احمد سوال کرد ، معلوم شدکه وی نیز ضمن صورت بوده و بامر خلیفه کشته شده‌است و بدین حیله قاسم کار خود را کرد. قتل وی بسال ۲۸۶ هجری قمری مطابق با ۸۹۹ میلادی اتفاق افتاد ؛

ویرا مولفات زیادی درعلوم مختلفه‌است. آنچه در باب علم‌طب‌دارد، مشهورتر ازهمه «کتاب‌المدخل الی صناعةالطب» و «کتاب الطبیخ» میباشد، **که برای معتضد تألیف گرده است و «کتاب زادالمسافر و خدمة الملوك» و مقاله‌ای در «بیماریهای بهق‌ونمش وکلف» و کتابی «درماهیت خواب و رویا» وکتابی بر «رد جالینوس» وکتابی درباب «سیاه نمودن رنگ مو» (خضاب) میباشد .**

دربغداد) وفرزندش «ابوعثمان سعید بن غالب» که وی نیزطبیب معتضدخلیفه‌بود؛

۳۸- «عیسی بن علی» از شاگردان حنین و صاحب کتاب «تذکرة الکحالین»

۳۹- «عیسی‌بن یحیی‌بن ابراهیم» که وی نیز از شاگردان حنین بود ؛

۴۰- «یحیی‌بن ابی‌حکیم حلاجی» از اطباء معتضدخلیفه‌بود ؛

۴۱- «ابوبکرمحمدبن‌علی‌الرقی» (علی‌الرقی)ازاطباء بغداد که‌تعبیری‌بر کتاب «مسائل حنین‌بن‌اسحق» نگاشته‌است (سال ۳۰۳ هجری قمری=۹۱۵ میلادی)؛

۴۲ و ۴۳- «ابراهیم‌بن زهرون حرانی» که تحصیلات طبی را در بغدادانجام داد. طبیب وفیلسوفی دانشمندبود. نزد خلفای عباسی مقام ومنزلتی‌ارجمندداشت. وی دوران معتضد و مکتفی ومقتدر را درك کرده است. ثابت‌بن قره طب را نزدوی آموخت (وفاتش بسال ۳۷۰ هجری قمری=۹۸۰ر۱ میلادی است) . وی فرزندی داشت بنام «ابوالحسن‌ثابت‌بن‌ابراهیم‌بن زهرون حرانی‌صابی» که معاصر عضدالدوله دیلمی بود ؛

۴۴- «ابواسحق هلال‌بن‌ابراهیم‌بن‌زهرون‌صابی‌حرانی» از اطباء حاذق‌بغداد و فرزند ابراهیم بود.

۴۵ و ۴۶ و ۴۷ و ۴۸ و ۴۹ و ۵۰- «خاندان قره یا آل سنان» که سر دسته آنان قره میباشد. بشرح زیر :

«ابوالحسن ثابت‌بن‌سنان‌بن قره‌الصابی» (ثابت‌اول ـ طبیب معتضد) که‌دوران چند خلیفه دیگر عباسی را نیز درك کرده است. ویرا دوفرزندبود یکی بنام «سنان» (طبیب راضی) ودیگری «ابراهیم اول» ـ سنان‌را نیز دوفرزند بود یکی بنام«ابراهیم دوم» و دیگری «ثابت دوم» (از پزشکان بیمارستان عضدی بغداد). ابراهیم دوم‌را فرزندی بنام «اسحق» بود.

ابراهیم دوم فرزند سنان یابهتر بگوئیم «ابواسحق ابراهیم بن سنان‌بن ثابت» در زمان مقتدر خلیفه عباسی (دوران خلافت ۲۹۵-۳۲۰ هجری قمری=۹۰۸-۹۳۲

میلادی) در بغداد شهرت کامل داشت. خلیفه بامشورت وی بیمارستانی ساخت که

نسب‌نامه خاندان قره

قره (رئیس خاندان)

↓

ثابت اول (طبیب معتضد ۲۱۰–۲۸۹ هجری قمری= ۸۲۵-۹۰۱ میلادی)

↓

سنان (طبیب راضی متوفی بسال ۳۳۱ هجری قمری= ۹٤۲ میلادی) ابراهیم اول

↓

ابراهیم دوم (رئیس هیئت ممتحنه پزشکان ۲۹٦-۳۳٦ هجری قمری= ۹۰۸-۹٤۷ میلادی)

ثابت دوم (رئیس بیمارستان عضدی بغداد ۲۹۵-۳٦۳ هجری قمری= ۹۰۷-۹۷۳ میلادی)

↓

اسحق

(نقل از کتاب تاریخ طب درایران تالیف دکتر الگود)

به بیمارستان مقتدری معروف گردید. وفات ابراهیم درمحرم سنه ۳۲۷ هجری قمری مطابق با اکتبر ۹۳۸ میلادی اتفاق افتاد.

۵۱- «عیسی بن یوسف» طبیب القاهر بالله بن المعتضد خلیفه عباسی بود (خلافت قاهر ۳۲۰-۳۲۲ هجری قمری = ۹۳۲-۹۳۴ میلادی)؛

۵۲- «یوسف» ملقب به «ساهر» از اطباء دوران المکتفی بالله عباسی (خلافت المکتفی ۲۸۹-۲۹۵ هجری قمری = ۹۰۲-۹۰۸ میلادی)؛

۵۳- «علی بن الراهبه» طبیب خلیفه متقی عباسی (خلافت متقی ۳۲۹-۳۳۳ هجری قمری = ۹۴۰-۹۴۴ میلادی)؛

۵۴- «ابو بشر متی بن یونس» از مترجمان بزرگ اسلامی که در ایام خلافت الراضی بالله عباسی میزیست (دوران خلافت راضی ۳۲۲-۳۲۹ هجری قمری = ۹۳۴-۹۴۰ میلادی)؛

۵۵- «ابوالحسن ابن کرنیب» طبیب بغدادی از فلاسفه واطباء بغداد بود، که در اوائل سده چهارم وفات یافت؛

۵۶- «ابوزکریا یحیی بن عدی بن المحمد بن زکریا» صاحب مولفات بسیار معتبر درطب و منطق ومعاصر خلیفه «الطائع لله» عباسی بود (بسال ۳۶۳ هجری قمری = ۹۷۳ میلادی)؛

۵۷- «ابن بطلان مختاربن حسن بن عبدون» از عیسویان کرخ بغداد بود، سپس به شهرهای دیگر جزیره و موصل و دیار بکر رفت و با «ابن رضوان» پیوسته مناقشات شدید داشت. طبیب و فیلسوفی دانشمند بود. درآخر عمر به انطاکیه رفت و دریکی از دیرهای آنجا بسال ۴۴۴ هجری قمری مطابق ۱۰۵۲ میلادی در زمان «القائم بامرالله» خلیفه عباسی وفات یافت؛

۵۸- «کتیفات» (کتفیات) طبیب نصرانی بغدادی که در دوران قائم خلیفه عباسی و وزیرش ابن المسلمه میزیست (دوران خلافت قائم ۴۲۲-۴۶۷ هجری قمری = ۱۰۳۱-۱۰۷۵ میلادی بود)؛

۵۹- «یحیی بن التلمیذ» ملقب به «معتمدالملک» از اطباء دوران بنی عباس که

تا آخر خلافت «المستظهر بالله بن المقتدی» حیات داشت (در حدود سنه ۵۱۲ هجری قمری=۱۱۱۸ میلادی) ؛

۶۰- «هبة‌الله بن صاعد نصرانی بغدادی» معروف به «ابن تلمیذ» و ملقب به «امین‌الدوله» از اطباء مشهور بغداد و خلفای عباسی که در سده ششم هجری قمری میزیسته است ؛

۶۱- «مبشر بن احمد بن علی بن احمد بن عمرو» که اصلش از ری و ایرانی است، ولی موطنش بغداد بود و در دوره خلافت «الناصر لدین الله» خلیفه عباسی میزیست (دوران خلافت ناصر ۵۷۵-۶۲۲ هجری قمری = ۱۱۸۱-۱۲۲۵ میلادی)؛

۶۲- «ابوالخیر مسیحی بن ابی‌البقا بن ابراهیم» که وی نیز طبیب «الناصر لدین الله» و نصرانی بود که در بغداد وفات کرد ؛

۶۳ و ۶۴- «صاعد بن یحیی بن هبة‌الله بن توما» که نصرانی بود و «صاعد بن هبة‌الله الموصلی» هردو از اطباء ناصر خلیفه عباسی بودند (رجوع شود بجدول خلفای عباسی) .

در خاتمه این مقال نام خلفای بنی‌عباسی و ابتدا و مدت خلافت آنان و تطبیق باسالهای میلادی را از نظر خوانندگان کتاب می گذرانیم، که امیداست بی‌فایده نباشد .

چنانکه ملاحظه میگردد، تقریباً عموم اطباء دوران خلافت عباسیان غیرعرب بودند ، بدین معنی یا ایرانی و یا نسطوری و یا مسیحی و یا کلیمی و امثال آنها میباشند واین مطلب دلیل واضح وروشنی مبنی برآنستکه، طب اسلامی نتیجه زحمات و خدمات اطباء غیرعرب است واگر گاهگاه ازخلال صحائف «طب عرب» درکتب مورخان دیده میشود ، امری بسیار غیر منطقی میباشد ، که احتیاج به تذکر دیگر دراین موضوع نداریم .

علاوه بر اطباء مذکور در بالا عده زیادی طبیب در دوران خلافت عباسیان بوده ، که ذکر نام یک یک آنها باعث تطویل مقال گردد ، منتهی اگر درطی روشن

ساختن تاریخ طب در ایران و اسلام احتیاجی پیش آمد و یا برخوردی با اعمال و

دوران خلافت عباسیان از ۱۳۲ـ۶۵۶ هجری قمری مطابق با ۷۴۹ر۵۰ـ۱۲۵۹ر۶ میلادی

نام خلفا	سال خلافت به هجری قمری	سال خلافت به میلادی	مدت خلافت
عبدالله سفاح	۱۳۲	۷۴۹	۴ سال
ابوجعفر منصور	۱۳۶	۷۵۴	۲۲ »
مهدی بن منصور	۱۵۸	۷۷۵	۱۰ »
هادی بن مهدی	۱۶۹	۷۸۵	۱ »
هارون الرشید	۱۷۰	۷۸۶	۲۱ »
امین بن الرشید	۱۹۳	۸۰۹	۵ »
مأمون بن الرشید (اگر اول خلافت را از قتل امین بحساب بیاوریم)	۱۹۸	۸۱۳	۲۰ »
معتصم بن الرشید	۲۱۸	۸۳۳	۹ »
الواثق بن المعتصم	۲۲۷	۸۴۲	۵ »
المتوکل بن المعتصم	۲۳۲	۸۴۷	۱۵ »
المستنصر بن المتوکل	۲۴۷	۸۶۱	۶ ماه
المستعین بالله بن المعتصم	۲۴۸	۸۶۲	۴ سال
المتز بالله بن المتوکل	۲۵۱	۸۶۶	۳ »
المهتدی بالله بن الواثق	۲۵۵	۸۶۹	۱ »
المعتمد علی الله بن المتوکل	۲۵۶	۸۷۰	۲۳ »
المعتضد بالله بن الموفق	۲۷۹	۸۹۲	۱۰ »
المکتفی بالله بن المعتضد	۲۸۹	۹۰۲	۱ »
المقتدر بالله بن المعتضد	۲۹۵	۹۰۸	۲۵ »
القاهر بالله بن المعتضد	۳۲۰	۹۳۲	۲ »

نظرات آنها بنظر رسید ، از آنان نام خواهیم برد .

→

نام خلفاء	سال خلافت به هجری قمری	سال خلافت به میلادی	مدت خلافت
الراضی بالله بن المقتدر	۳۲۲	۹۳٤	۷ سال
المتقی بالله بن المقتدر	۳۲۹	۹٤۰	٤ «
المستکفی بالله بن المکتفی	۳۳۳	۹٤٤	۱ «
المطیع لله بن المقتدر	۳۳٤	۹٤٥	۲۹ «
الطائع بن المطیع	۳٦۳	۹۷٤	۱۸ «
القادر بالله بن اسحق بن المقتدر	۳۸۱	۹۹۱	٤۱ «
القائم بامرالله بن المقتدر	٤۲۲	۱۰۳۱	٤٥ «
المقتدی بالله بن احمد بن القائم	٤٦۷	۱۰۷٤	۲۰ «
المستظهر بالله بن المقتدی	٤۸۷	۱۰۹٤	۲٤ «
المسترشد بن المستظهر	٥۱۲	۱۱۱۸	۱۷ «
الراشد بالله بن المسترشد	٥۲۹	۱۱۳٤	۱ «
المقتفی لامرالله بن المستظهر	٥۳۰	۱۱۳٥	۲٥ «
المستنجد بالله بن المکتفی	٥٥٥	۱۱٦۰	۱۱ «
المستضی بنورالله بن المستنجد	٥٦٦	۱۱۷۰	۹ «
الناصر لدین الله بن المستضی	٥۷٥	۱۱۸۰	٤۷ «
الظاهر بامرالله بن الناصر	٦۲۲	۱۲۲٥	۱ «
المستنصر بالله بن الظاهر	٦۲۳	۱۲۲٦	۱۲ «
المستعصم بالله بن المستنصر	٦٤۰	۱۲٤۲	۱٦ «

باید دانست اطباء نامبرده عموماً در مشرق امپراطوری اسلام بخدمت طب وطبابت اشتغال داشتند. آن دسته که درغرب امپراطوری اسلام و اندلس (اسپانیا) خدمت کرده‌اند، ضمن صورت بالا نیآمده است، بنابراین نام وخدمات آنان درصورت احتیاج در مبحث علیحده خواهد آمد.

غیر از اطباء مذکور در بالا عده‌ای از دانشمندان در علوم و فنون دیگر نیز در دوران خلافت عباسیان خدماتی ذیقیمت کرده‌اند، که ذکر نام آنها خالی ازفایده نیست و آنان عبارتند از:

«ابراهیم الفرازی» و پسرش «محمد» که هر دو ایرانی ومنجم منصور بودند. محمد کتابی در نجوم بر روش هندوان به‌منصور ارائه داد. وی (منصور) دستورداد این کتاب را بعربی نقل کند. محمد این کار را انجام داد و مدتی کتاب مزبور مبنای احکام منجمان اسلامی بود؛

«علی‌بن عیسی‌الاسطرلابی» نیز در خدمت منصور بود؛

«عبدالله‌بن‌المقفع» مترجم معروف دوران منصور؛

«ماشاءالله‌بن‌اثردی» منجم (میشابن اثری) کلیمی منجم زمان منصور، که تا دوران مأمون نیز حیات داشت؛

«ثوفیل‌بن ثومای نصرانی مسیحی» که از شهر رها و در زمان مهدی رئیس منجمان بغداد بود؛

«ابوحفص‌عمربن الفرخان الطبری» از دانشمندان علم‌حرکات نجوم و احکام آنها که ابتدا به‌یحیی‌بن خالدبن برمک و سپس به فضل بن سهل پیوست. وی در عهد هرون و مأمون میزیست؛

دیگر از دانشمندان عهد هارونی و مأمونی «ابوسهل فضل‌بن نوبخت‌ایرانی» از متکلمان معروف و متولی خزانه کتب بود وبسیاری ازکتب را از فارسی به‌عربی نقل کرده است و «محمد بن خالدبن عبدالملک» و «عباس بن سعید الجوهری» و «عبداله‌بن ابوسهل‌بن نوبخت» و «حسن بن سهل‌بن نوبخت ایرانی» صاحب تألیفی

بنام «کتاب‌الانواء» و «یحیی‌بن ابی‌منصور» و «ابوبشر یحیی‌بن سهل» ؛

ایضاً «احمدبن‌محمدبن کثیرالفرغانی» صاحب کتاب«المدخل الی‌علم‌الهیئات الافلاك و حرکات النجوم» و «عمربن‌محمدبن خالدبن عبدالملك» پسر محمد سابق الذکر (متولی رصدخانه مأمون) ؛

و«محمدبن موسی‌الخوارزمی» ازاهالی خوارزم وازدانشمندان بنام‌علوم ریاضی ونجوم‌وهیئت وجبر ومقابله‌وزیج و خزانه‌دار کتب‌مأمونی و«محمدبن‌موسی» و«محمد بن‌الجهم» و «حارث منجم» از نزدیکان و پیوستگان حسن بن سهل وزیر مأمون که تمام درعهد مأمون بودند ؛

ایضاً «موسی‌بن شاکر» وپسرانش «محمد» و«احمد» و«حسن» که همه‌درعلم هندسه سرآمد بودند. پدر ازمنجمان مأمون وپسرانش نیز درعلم‌هندسه ماهربودند. اینان معروف به «بنی موسی» بودند. پسران موسی علاوه بر علوم بالا در علم حیل (مکانیك) و حرکات موسیقی نیزدستی‌بسزا داشتند (وفات محمد بسال ۲۵۷ هجری قمری= ۸۷۰ میلادی است)، که ذکر آنها ضمن‌مبحث مربوط به خدمات ایرانیان‌به تمرکز علمی بغداد آمد.

عده دیگر از علماء و دانشمندان دوران خلافت عباسیان عبارتند از :

«احمدبن عبدالله‌حبش مروزی» (از دانشمندان نجوم عهد مأمون و معتصم) و«ابومعشربلخی‌جعفربن‌محمدبن‌عمر»منجم وریاضی‌دان‌ردبارسوفق خلیفه و«محمدبن‌ه عبداله بن سمعان» از شاگردان یا غلامان ابومعشر و «یحیی‌بن‌علی‌بن‌یحیی» منجم (متوفی‌بسال ۳۰۰ هجری‌قمری= ۹۱۲ میلادی) و «ابوعبداله‌محمد بن جابر بن سنان حرانی» از منجمان (متوفی بسال ۳۱۷ هجری‌قمری = ۹۲۹ میلادی) که طبق گفته جعفربن‌المکتفی‌خلیفه ازسال ۲۶۴ الی ۲۷۷ هجری‌قمری دررصدخانه خدمت کرد. وی کواکب ثابته را در زیج خود اثبات کرد و «محمدبن الحسین‌بن حمید» معروف به «ابن‌الادمی» از منجمان سده چهارم هجری قمری و «ابوالفضل جعفربن المکتفی بالله» از دانشمندان علوم قدیمه و اخبار و حکماء که از اولاد خلفاء عباسی بود ، و

با عضدالدوله دیلمی ارتباط و دوستی داشت (متوفی بسال ۳۷۷ هجری قمری = ۹۸۷ میلادی) و «ابوالقاسیم عیسی بن علی بن عیسی‌بن داود الجراح» که درعلوم اوائل دستی بسزا داشت (متوفی بسال ۳۷۱ هجری قمری = ۹۸۱ میلادی) و «فرخانشاه‌بن نضیربن فرخانشاه ایرانی» منجم مقیم‌بغداد (متوفی بسال ۳۶۷ هجری قمری = ۹۷۷ میلادی) و«عبیدالله‌بن‌الحسن» از منجمان وحسابدانان (متوفی بسال ۳۷۶ هجری قمری= ۹۸۶ میلادی) و«ابوالوفاء محمدبن‌محمدبن یحیی‌بن اسماعیل بن‌العباس» که اصل وی ازنیشابور وعالم به‌حساب وجبر و مقابله بود (متوفی‌بسال ۳۸۸ هجری قمری=۹۹۸ میلادی) و«عبدالله‌بن‌طیب» ازفیلسوفان سده پنجم‌هجری قمری (متوفی بسال ٤۳۵ هجری قمری = ۱۰٤۳ میلادی).

بشرح ایضاً «ابواسحق ابراهیم‌بن هلال‌بن ابراهیم‌زهرون الصابی‌الحرانی» که ریاضی و عالم هندسه و هیئت بود ودر دوران شرف‌الدوله و عضدالدوله در ترتیب رصدخانه شرکت داشت (متوفی بسال ۳۸٤ هجری قمری = ۹۹٤ میلادی) و «عبیداله‌بن‌الحسن» منجم‌سده‌چهارم هجری‌قمری‌و «ابوعبدالله‌محمدبن‌عیسی‌ماهانی» و «الفتح‌بن نجبةالاسطرلابی» منجم مقیم بغداد (متوفی بسال ٤۰۵ هجری قمری = ۱۰۱٤ میلادی) و «ابوبکر محمدبن عمربن عمرالفرخان» منجم و «داود منجم» از منجمان سده چهارم و پنجم هجری قمری (متوفی‌بسال ٤۳۰ هجری قمری = ۱۰۳۸ میلادی» که دردولت آل بویه‌نیزخدمت‌کرده و«ابوالحسن محمدبن‌علی‌بن الطیب» عالم به علم‌کلام (متوفی بسال٤۳٦ هجری قمری = ۱۰٤٤ میلادی) و«ابوالقاسم هبةالله‌بن‌الحسین» ملقب‌به‌اسطرلابی عالم‌به‌علوم‌هندسه وحساب که‌درعهدمستترشد خلیفه می‌زیست وخلیفه را بوی عقیدتی کامل بود.

از دانشمندان بنام در علم شیمی باید نام «جابربن حیان الصوفی الکوفی» را برد، که در تاریخ شیمی وکیمیای اسلامی نقش‌بسیار بزرگی ایفاء نمود. شرح‌حال وخدمات وی بعداً بیاید.

غیر از دانشمندان‌مذکور دربالا عده زیادی از علماء و حکماء و اطباء درطی

دوران خلافت عباسیان که‌قریب پنج‌قرن‌ونیم بطول‌انجامیده وسلسله های پادشاهان ایرانی بمانند غزنویان وآل‌بویه وامثال‌آنها (مخصوصاً در دوران پادشاهان دیلمی) وجود داشتند، که ضمن قسمتهای بعدی کتاب‌درمحل خود ازآنها یاد خواهیم کرد. مخصوصاً در دوران سلطنت آل بویه دانشمندانی بنام ایرانی میباشند، که بعداً حق آنان ادا خواهد شد. درخاتمه این فصل حق آن بود که ضمن تاریخ طب وطبابت و اطباء، مترجمان بزرك اسلامی وخدمات آنهارا متذکر گردیم، ولی از نظر اهمیت موضوع ترجمه‌های کتب علمی و طبی را درقسمت علیهده خواهیم نگاشت.

قسمت چهارم

(دوران ترجمه در تمدن اسلامی)

(مقدمه و کلیات ، مترجمان و ناقلان کتب علمی و طبی در تمدن اسلامی ،کتب برگردانده شده به زبان تازی ، بیت‌الحکمه)

فصل اول

مقدمه

(کلیات)

مقدمهٔ متذکر میگردیم : امر مربوط به ترجمه و انتقال علوم گرچه بیشتر در دوران عباسیان انجام یافته است ، ولی باید دانست که قبل از آنان امویان مرحله ابتدائی جذب علوم یونانی آغاز شده بود .

دراین باب از افرادی که باید نام آن در ابتدای این مقال ذکر گردد **یحیی نحوی** (یحیی‌النحوی) است که نزدعمروعاص فاتح مصرتقرب واحترام کامل داشت . علت تقرب وی به‌عمرو ازآن جهت که وی منکر تثلیث مسیحیت بود ، صورت تحقق یافت . پس از آنکه یحیی نزد عمرو تقرب یافت و عقایدش با یکتاپرستی مسلمانان موافق گردید ، برحسب عقیده عده‌ای علت آتش سوزی کتابخانه اسکندریه ، که معروف است بامرخلیفه دوم واجراء آن بدست عمروعاص انجام یافته ، عامل اصلیش وی (یحیی) بوده است (! ؟) .

بنابراین ملاحظه میشود که موضوع انتقال علوم یونانی پس از فتح مصر توسط مسلمانان شروع گردید، که در دنباله آن بدوران خلفای اموی وسپس عباسیان

کشانده شده است.

اما بیشتر ترجمه های کتب علمی و طبی وبرگرداندن آنها از زبان یونانی به سریانی یابه‌عربی از اواسط نیمه اول قرن دوم تانیمه اول‌قرن‌سوم هجری قمری‌انجام یافته و حق‌آن بود که نگارش‌این‌قسمت‌ضمن‌قسمت‌سوم بیاید، ولی‌چون‌دوران ترجمه در تمدن اسلامی بسیار مهم و معتبر بود ، چنین صلاح دانستیم ، که این دوران را در قسمتی علیحده آورده ، تا حق مطلب در باب مترجمان و ناقلان علوم (مخصوصاً طب) ادا گردد. ضمناً اضافه می‌کنیم که در این قسمت مقصود از دوران ترجمه بطور اعم میباشد، یعنی دورانیکه قریب شش قرن‌بطول انجامیده ، بنابراین میتوان گفت آنچه که ترجمه از ابتدای ظهور اسلام تا انقراض خلافت عباسیان درعالم‌طب درایران واسلام انجام‌یافته، تاآنجا که‌مقدورباشدخواهد گذشت. بنابراین ترجمه هائی که طی قریب شش قرن در ایران و اسلام انجام یافته و طی این مدت در دوران پادشاهان و سلسله های ایرانی (و غیر ایرانی) که در ایران حکومت کردند ، نیز شامل خواهد بود. اینک متذکر می‌گردیم که‌ترجمه کتب علمی به‌زبان تازی‌درتمدن اسلامی از دوران خلفای اموی (چنانکه آمد) با توجه به‌سطور بالا ازخدمات یحیای نحوی شروع گردیده است . ولی نهضت بزرگ علمی و ترجمه کتب از اواسط قرن دوم هجری قمری آغاز شد.

معروف است اولین فردی که در نقل علوم اقدام کرد خالد فرزند یزید فرزند معاویه بود که توسط **اصطفان**[1] (اصطفان قدیم) ازکتابهای شیمی (کیمیا) بعمل آمد. سپس نقل کتابهای نجوم به عربی آغاز شد. چنانکه درقسمت‌سوم کتاب آمد و براثر همین توجه خالد به‌نقل علوم ویرا «حکیم آل مروان» لقب دادند.

در زمان مروان اقدام به ترجمه کتب طبی توسط ماسر جیس (ماسر جویه) منجمله«کناش» اهرن بن اعین ازسریانی بعربی بعمل آمد. این کناش درسه مقاله بود ، سپس اهرن دو مقاله بدان اضافه کرد .

۱— Stephen

در زمان عمر فرزند عبدالعزیز خلیفه دیگر اموی کتاب بالا که مدتها بدان توجه نشده و بدلائلی در خزانه کتب محبوس بود ، بامرخلیفه بیرون آورده شد که مورد استفاده عموم قرارگیرد .

ایضاً باید دانست که اصولاً نگارش تاریخ طب درکتب مورخان و تذکره نویسان شامل شرح حال اطباء و حکماء و آثار و مولفات و ترجمه های آنان است و اغلب مورخان موضوعات بالا را در باره اطباء و حکماء درکتابهای خود با یکدیگر متذکر گردیده‌اند .

رساله‌ای از «اسحق فرزند حنین» درباب «آغاز علم طب و تاریخ آن تا زمان رازی» میباشد که بنظرمیرسد قدیمترین یایکی از قدیمیترین رساله در این باب باشد .

قبل از اسحق درباره تاریخ طب و اطباء مطالبی متفرق درکتب پیشینیان ذکری بمیان‌آمده که اصل آن دردست نیست . منجمله یکی کتاب «تفسیر سوگندنامه بقراط» ، که منسوب به جالینوس و ایضاً کتاب «تاریخ یحیی‌النحوی» است .

قسمتی ازکتابی که منسوب به جالینوس است ودرتفسیرسوگند نامه بقراط میباشد درباب وظائف طبیب است ، که بنامهای مختلف آن قسمت از این سوگند نامه امروزه درجمیع دانشکده‌های پزشکی برای فارغ التحصیلان پزشکی مرسوم و تمام پزشکان ملزم برعایت مفاد آن میباشند .

اما تفسیری که جالینوس بنام «کتاب الایمان لابقراط» نوشته مقابل سوگندنامه (عهدنامه = آداب پزشکی = سنت پزشکی = آئین پزشکی) وناموس الطب ووصایای بقراط میباشد وعموم پزشکان اسلامی درکتاب های طبی خود ازآن نام برده‌اند . منجمله طبیب عالیشان ایرانی **علی‌بن عباس مجوسی اهوازی ارجانی** (۳۱۸ یا ۳۳۸ ؟ - ۳۸٤ هجری قمری = ۹۳۰ یا ۹٤۹ ؟ ۹۹٤ - میلادی) در ابتدای کتاب اول تألیفی خود بنام «ملکی» یا «کامل الصناعة الطبیه الملکی» که بنام عضدالدوله دیلمی نگاشته تحت عنوان «وصایای بقراط» ذکر کرده است .

درباب تاریخ یحیای نحوی که مقدم بر کتاب تألیفی اسحق فرزند حنین است، شرح حال اطباء وفلاسفه میباشد و چنین بنظر میرسد اسحق از کتاب یحیای نحوی اقتباس کرده است.

بهرحال میتوان گفت ، اسحق فرزند حنین تقریباً اولین طبیب یا مورخی است که تاریخ اطباء و آثار آنهارا در کتاب تألیفی خود بنام «تاریخ الاطباء و الفلاسفه» آورده است[1].

۱- «توضیح آنکه در سال ۲۹۰ هجری قمری (مطابق ۹۰۲ میلادی) درمحضر قاسم بن‌عبیدالله وزیر (متوفی بسال ۲۹۱ هجری قمری مطابق ۹۰۳ میلادی) که وزیر معتضد و مکتفی خلفای عباسی بود ، میان **ابوالعباس بن فراس و ابوالعباس بن شمعون** مناظره‌ای شد. این مناظره از آن جهت بود، که معلوم گردد ، ابتدای طب از کجاست وپایه آن مبنی برقیاس است یا تجربه؟ وزیر قاسم‌بن عبیداله از اسحق می‌خواهد که کتابی درباب تاریخ طب و اطبائی که تا آن زمان در جهان بودند تألیف کند . اسحق «تاریخ الاطباء و الفلاسفه» را تألیف می‌کند .

ازکتاب «تاریخ الاطباء» اسحق درکتابخانه حکیم اوغلو علی پاشا موجود است (زیر شماره ۶۹۱).

اسحق دراین کتاب پس ازشرح مناظره بین ابوالعباس بن فراس وابوالعباس بن شمعون و اینکه قدیمترین و اولین طبیب بقراط است و یا آنکه وی (بقراط) دانش خودرا ازپیشینیان گرفته است، درمحضر وزیر شرح میدهد. ابوالحسین وزیر از اسحق میخواهد که کدام نظر صحیح تر است؟ اسحق درپاسخ گوید: اظهار نظر درباره تاریخ مخصوصاً برای زمان خیلی‌قدیم وهرکس هرچه‌شنیده وبوی منتقل گردیده کاری بس‌دشواراست. اما آنها که درعلوم فلسفی کوشا بوده‌اند دراین امر آشناتر میباشند. پس ازآن وزیرگوید : بنابرین نظر تو (اسحق) آن است که گفته ابوالعباس بن شمعون درست‌تر و وی‌دراین‌باب آشناتر و آگاه‌تر است . وزیر به اسحق امر می‌کند که بتألیف کتاب آنطورکه گفته اقدام کند .

اسحق بااستفاده ازکتاب یحیی‌نحوی وبیان‌مطالبی‌ازوی (یحیی‌نحوی) بتألیف کتاب همت

←

پس ازاسحق فرزند حنین عده‌ای ازمورخان وتذکره نویسان بمانند ابن‌جلجل اندلس (ابوداودسلیمان‌بن‌حسان) کتابی بنام «طبقات الاطباء والحکماء» درحدودسال ۳۷۷ هجری مطابق با ۹۸۷ میلادی وسپس ابن‌الندیم (محمدبن اسحق ۲۹۷-۳۸۵

→

می‌گمارد و پس ازمقدمه درباب ابتدا و صنعت طب و درمان‌های طبی شروحی‌می‌نگارد.

اسحق در این رساله شرحی مبنی برعقیده آندسته که طب با وجود آدمی بوجود آمده و پاره‌ای که معتقدند طب از الهام الهی است صحبت می‌کند.

جمیع مورخان و تذکره نویسان بمانند ابن‌الندیم وبیرونی و قفطی و ابن ابی‌اصیبعه و دیگران درکتاب خود از رساله اسحق نام برده‌اند.

اسحق در رساله خود از عده‌ای از اطباء و فلاسفه قبل از خود بمانند « هرمس » (Hermes که‌تعداد آنها سه‌نفرمیباشند بترتیب هرمس اول ودوم و سوم) و «بقراط» (بقراط بن ایرقلیدس(یا ایر اقلیس) Hippocrate=Hippokratos de Cos de Herakleides

و «غورس» (Gurus)

و «مینس» (Minos)

و «برمایندس» (Parmenides)

و «اسقلبیوس» (اسقلابیوس = اسقلاویوس = Aesculapius=Sculape)

و «افلاطون» (فلاطون = افلاطن = فلاطن = Plato=Platon) و شاگردان آنها

و «فیلوس مقدونی» (Philon macédonien)

و «ثاسلسوس» (Thessalos)

و «ذراقن» (Dracon) و«جالینوس» (جالینوس‌القلوذی Galen=Galien=Galenos Klaudios de Pergamon)

و «دیسقوریدس عینی زربی» (دیاسقوریدوس = ذیاسقوریدس-Pedanius Dioskouri des=Discoride=Discuride=Dyskyrides=Dioscuridus d'Anazarbe)

و «زینون کبیر» (Zenon) و «زینون صغیر»

←

هجری قمری مطابق ۹۰۹ - ۹۹۵ میلادی» تاریخ پزشکان و فلاسفه جهان را از ابتدای طب تا دوران خود را با ذکر آثار و مولفات و ترجمه هایشان‌را برشته تحریر در آورده‌اند.

ابوریحان بیرونی (محمد بن احمد ۳۶۲-۴۴۰ هجری مطابق ۹۷۲-۱۰۴۸ میلادی) رساله‌ای مخصوص درباره کتب وآثار ومولفات طبیب نامدار ایرانی محمد پسر زکریای رازی تألیف کرده است[1].

→

و «سقراط» (سقراطیس بن‌سفرونیسقس = Socratis fils de Sophronicos)

و «ارسطو» (ارسطوطالیس = ارسطالیس اسطاغاریائی = Aristote de Aristoteles Stagira)

و «اغلوقن» (Glaucon)

و « ابولونیوس» (ابلونیوس = Appollonis de Perga)

و «فرفوریوس» (فرفوریوس الصوری = Porphyre = Porphyros de Tyron)

و «ارمینس» (Herminos)

و «اسکندرافرودیسی» [(Aexandros d'Aphrodisias) d'Aphrodise]

و «انقیلاوس اسکندرانی» (نیقولاوس = اکیلاوس Nicolaos d'Alexandreia)

و «اصطفن اسکندرانی» (Stephano d'Alexandrios = Stephen d'Alexendrie)

و «مارینوس اسکندرانی» (Marinos d'Alexandrie)

و «مغنس اسکندرانی» (Magnes d'Alexandrie)

و «اریباسیوس» (Oreibasios = Oribase)

و «بولس اجانیطی» [(پولس = فولیس) Paul d'Egine (Paulos)]

و عده دیگری نام می‌برد». (خلاصه‌ای از ضمیمه مجله‌دانشکده ادبیات شماره ۳ سال دوازدهم ۱۳۴۴ - دکتر مهدی محقق)

۱- «رسالة للبیرونی لفهرست کتب محمدبن زکریاء الرازی» که بسال ۱۹۳۶ میلادی توسط پاول کراوس Paul Kraus آلمانی بچاپ رسیده است.

(Epître de Beruni contenant le répertoire des ouvrages de Mohammad B. Zakariya Ar-Razi)

سپس جمال‌الدین‌قفطی (۵۶۹-۶۴۶ هجری قمری= ۱۱۷۳-۱۲۶۵ میلادی) کتابی‌بنام«اخبارالعلماء باخبار الحکماء» ، آنگاه ابن‌ابی‌اصیبعه (۶۰۰-۶۶۸ هجری قمری = ۱۲۰۳-۱۲۶۹ میلادی) تألیفی بنام «عیون‌الانباء فی‌طبقات الاطباء» وپس از این دو ابن خلکان (قاضی شمس‌الدین ابوالعباس احمدبن ابراهیم بن ابی‌بکربن خلکان بن ناوك‌بن عبدالله‌بن شاکل بن‌الحسین‌بن مالك بن جعفربن یحیی‌بن خالد البرمکی الاربلی‌الشافعی۶۰۸ - ۶۸۳ یا ۶۸۱ هجری قمری = ۱۲۱۱ - ۱۲۸۲/۴ میلادی) تألیفی بنام «وفیات‌الاعیان و انباء ابناءالزمان» ، ایضاً ابن‌خلدون (ولی الدین ابوزید عبدالرحمن بن محمد ۷۳۲ - ۸۰۶ یا ۸۰۸ هجری قمری = ۱۳۳۱ - ۱۴۰۳/۵ میلادی)درتألیف معروف خود بنام «کتاب‌العبر و دیوان المبتداء والخبر فی‌ایام‌العرب والعجم والبربر» که در هشت‌مجلد است و مقدمه آن‌که به «مقدمه‌ابن خلدون» است ، درباره علماء و حکماء و اطباء و آثار آنان که ضمن آن از مترجمان و ناقلان علوم در تمدن اسلامی نیز نام برده ، برشته تحریر درآورده است .

ایضاً نظامی عروضی سمرقندی (ابوالحسن احمدبن عمربن علی سمرقندی) در کتاب معروف خود بنام «چهار مقاله عروضی سمرقندی» در مقالت چهارم درباب‌علم طب و هدایت طبیب نیز شرحی مختصر از آثار و مولفات عده‌ای از اطباء نام برده است .

پس ازنویسندگان ومورخان بالا ازمتاخرین حاجی خلیفه (مصطفی‌بن‌عبدالله ۱۰۱۷-۱۰۶۷= هجری = ۱۶۰۸-۱۶۵۶ میلادی) در تألیف خود بنام «کشف الظنون عن اسامی الکتب والفنون» ازکتب طبی و ترجمه‌ها و علماء و دانشمندان و حکماء و فلاسفه وناقلان علوم شرحی ذکرکرده است .

علاوه بردانشمندان مذکور در بالا درتمدن اسلامی عده زیادی درباب شرح حال و مقام و مولفات و ترجمه‌های اطباء اسلامی درکتب خود شرحی نگاشته‌اند، که اگر بخواهیم به ذکر نام یک یک آنها بپردازیم مطلب بدرازا کشد .

اما پس ازدوران تجدد علوم (رنسانس) درتمدن اروپائی، عده‌ای ازمورخان مغرب زمین از کتب و آثار مورخان و علماء و اطباء اسلامی استفادات کامل کرده که مهمترین آنها عبارتنداز کتاب‌های تاریخ طب «دانیل لکلر[۱]» و «لوسین لوکلر[۲]» و «فردیناند ووستنفلد[۳]» و «پرفسور ادواربراون[۴]» و«دکترل. مونیه[۵]» و«دکتردنالد کامپل[۶]»و«چارلز گرین کمستون[۷]»و«میرشتینگ‌وکارل زود هف[۸]»و«آ. کاستیلیونی[۹]» و «ل. لاواستین[۱۰]» و «چ. زینگر[۱۱]» و «کارل برکلمان[۱۲]» و «سیریل الگود[۱۳]» و

۱— Daniel Le Clerc. Histoire de la Médecine, La Haye, 1729.

۲— Lucien Leclerc, Histoire de la Médecine arabe, Paris, 1876.

۳— F. Wüstenfeld, Geschichte der Arabichen Ärzte und Naturforcher, Göttingen, 1840.

۴— Edward G. Browne, Arabian Medicine, Cambrige, 1921.

۵— Dr. L.Meunier, Histoire de la Médecine, Paris, 1924.

۶— Arabian Medicine and its influence on the Middle Ages, Dr. Donald Campbell, London, 1926.

۷— Charles Greene Cumston, M. D (Mme. Dispan de Floran ترجمه مادام دیسپان دوفلوران (Paris 1931)

۸— M. Steineg, K.Sudhof, Geschichte der Medizin, Jena 1928.

۹— A. Castiglioni, Histoire de la Médecine J. Bertrand ژ. برتران و ف. ژیدون (F.Giden Paris 1931 ـ ترجمه از ایطالیائی به‌زبان فرانسوی

۱۰— Histoire générale de la Médecine et de la Pharmacie et de l'art dentaire et de l'art vétérinaire بشرکت عده‌ازعلماء تحت‌سرپرستی Prof. Laignel– Lavastine, Paris 1936. انجام یافته است).

۱۱— Ch. Singer, A Short History of Medicine, Oxford, 1938.

۱۲– Karl Brockelmann, Geschichte der Arabichen Litteratur, Leyden, 1937, 1943.

۱۳– Dr. Cyril Elgood, A. Medical History of Persia, Cambridge, 1951.

«ا. ه. آکرکنشت[۱]» و «راف ه. میجر[۲]» و «دوگلاس گوثری[۳]» و «دکتر هنری سیجریست[٤]» و «موریس باریتی و شارل کوری[٥]» که اغلب آنها تاریخ طب جهان (وفنون وابسته به‌طب) را تألیف کرده‌اند، ضمن آن از تاریخ طب اسلامی ومولفان و مترجمان و ناقلان علوم نیز ذکری بمیان آورده‌اند، که اگر بخواهیم بذکر نام همه آنها بپردازیم، مطلب مفصل گردد.

عموم کتابهای تألیفی دانشمندان بالا بسیار ارزنده وقابل استفاده میباشد، ولی بحق باید گفت که منابع ومأخذ اغلب آنان از کتابهای مورخان واطباء اسلامی است.

درباب ترجمه کتب طبی در دوران امویان، از نظر احتیاج به طبیب عموماً این دسته (یعنی اطبا) برای طبابت خاص خلیفه بودند وهنگامی که طبیبی تألیفی می کرد عموماً بصورت کناش (فورمولر یا مجموعه) میباشد، بمانند کناشی که ثیاذوق طبیب حجاج بن یوسف تألیف کرده بود. معروف است که ثیاذوق تألیف دیگری در باب داروها دارد. ولی مطلب مهم آنستکه، ترجمه ها و تألیف در دوران بنی‌امیه بسیار معدود ومحدود میباشد وعلت اساسی آن سرگرمی و اشتغال بنی‌امیه به بسط کشوربود.

با آنکه امر ترجمه در تمدن اسلامی از دوران خلافت خلفای راشدین وپس از آن در دوران حکومت بنی‌امیه شروع گردیده بود (چنانکه آمد)، عموماً این ترجمه ها معدود و محدود (وبسیاری ازآنها ناقص) بود. شرح حال و خدمات نخستین مترجمان در مبحث بعدی این فصل خواهد آمد.

اما نهضت بزرك علمی ونتیجهٔ ترجمه کتب درتمدن اسلامی از مراکز بزرك

۱— E. H. Ackerknecht, A short History of Medicine, New york, 1955.

۲— Ralph H. Major, History of Medicine 1954.

۳— Douglas Guthrie, A Story of Medicine, London, 1957.

٤— Dr. Henry F. Sigerist, A Story of Medicine, New york, 1961.

٥— Histoire de la Médecine, Maurice Bariéty et Charles Coury, Paris, 1963.

چندی سر چشمه گرفته است :

اول مکتب مرو (خراسان) ، دوم جندیشاپور ، سوم هند ، ایضاً یونان و سرزمینهای یونانی نشین و اسکندریه و انطاکیه که همه در نهضت فرهنگی اسلامی بی‌اندازه مؤثر بودند.

امر ترجمه از دوران عباسیان باسرعت کم‌نظیری‌شروع گردیده و درعهدهرون و مأمون خلفای عباسی باوج عظمت رسید و پس از این دوخلیفه نیز ادامه‌داشته است .

آنچه که از تفاسیر علمی و تحقیق درحقایق امور مذهبی در ابتدای امربعمل آمده مربوط به احکام و شریعت اسلامی ، بر اثر توجه و نفوذ فرقه معتزله[1] جامعه عمل بخود پوشید ، که بامنتهای سرعت پیشرفت کرد .

توضیح آنکه طی مدت قریب به‌یک قرن ونیم که حکومت وبزرگی وسیاست در دست عربان بود ، (چنانکه درقسمتهای پیش بطور تفصیل آمد) توجه و اقبالی به‌ترجمه نبود وچون خلفای اموی غیر ازقوم عرب اقوام دیگر را بحساب نمیآوردند و جز زبان عربی و فصاحت درآن را هنر نمی‌دانستند ، پیشرفت محسوسی درترجمه

۱ـ معتزله ـ فرقه ازمسلمانان پیرو «واصل‌بن‌عطا» که معتقدبه‌آزادی اراده یا تفویض و اختیار بودند ، میباشند. اینان خودرا اهل‌عدل وتوحید (اهل‌العدل والتوحید)می‌خواندند، بدین معنی که باهرعقیده‌ای که‌برخلاف اصل‌توحید بود مخالف بودند . فرقه معتزله درعراق تشکیل یافت و دردوران خلفای عباسی مخصوصاً مأمون و واثق قدرت ونفوذ بسیار پیدا کرد . واصل شاگرد «حسن بصری» بود و در مسئله‌ای که اگر مومنی مرتکب گناه بزرك شود آیا میتوان اورا مؤمن خواند یا استادش‌حسن اختلاف یافت. واصل عقیده داشت چنین شخصی نه مومن است نه کافر ، بلکه بین مومن وکافر میباشد. بدین جهت واصل پس از اختلاف بااستاد از درس اوکناره‌گیری کرد و باجمعی از طلاب‌بگوشه‌ای رفت. حسن‌بصری به سایرشاگردان گفت که وی (یعنی واصل) از ما کناره‌گرفت (اعتزل عنا) ، بدین جهت واصل و سایر اصحاب ویارانش بنام معتزله معروف گردیدند.

دیده نمی‌شود . چنانکه بگفته یکی از شاعران برای هر یک از اقوام هنر و مقامی قائل گردیده بدین نحو:

عرب بر ره شعر دارد سواری پزشکی گزیدند مردان یونان
ره هندوان سوی نیرنگ وافسون ره رومیان زی حسابست والحان
مصور نگار است مرچینیان را چو بغدادیان را صناعات الوان

که از مفاد آنها مطلب مربوط به قوم عرب و یونانیان بسیار روشن میگردد، که اصولاً عربان بچه میزان درباب علوم دست داشتند.

«ابن خلدون در مقدمه کتاب خود که خلاصه آن این است گوید : که از مسائل و امور غریبه آنکه دارندگان و حاملان علوم در اسلام عموماً غیر عرب (عجم) بودند و اگر در میان این جماعت فردی نسبت عربی داشت ، باز ازدست - پروردگان عجم محسوب میگردید و در ابتدای اسلام عرب را از علم و هنراطلاعی نبود ودرملت‌اسلام جز کتاب وسنت وآنچه که ازصاحب شریعت وپیروان (اصحاب) گرفته بودند ، چیزی نمی‌شناختند و احکام شریعت در حقیقت سینه بسینه به افراد منتقل گردیده بود . چون مدتی بدین منوال گذشت و احتیاج به تفسیر کتاب وحدیث وامثال آنها پیش آمد و ازنظرترس ازبین‌رفتن سنّدیت موضوعها وغل‌وغش در آنها و یقین مبنی براسناد قرآنی و تمیز در صحت و سقم وتعبیر احادیث احتیاج به تفسیر پیش آمد. نتیجه آن شد که قوانین نحوی وضع گردد و در دنباله آن احتیاج به استخراج و نظر و قیاس در علوم شرعیه شد. قوم عرب از موضوعات بالادوربودو اقوام دیگر که همه غیر عرب (عجم) بودند وبه‌علوم وفنون و نتیجةً تمدن درمیان این اقوام‌متمدن که آشناتربعلوم‌بودند طبیعةً محول‌شدواقوام کشورهای گشوده‌شده‌و بزرگان و مردم شهرهای مزبور که وارد و مطلع بودند ، خدماتی بسزا به‌جمیع‌علوم بمانند فقه و کلام وتفسیر پرداختند. درمیان این‌اقوام برتر وبالاتر ازهمه‌مردم فارس و تنها قومی که‌بیشترین‌سهم‌راداشت‌و به نگاهداری و تدوین‌علم قیام کرد ایرانیان بودند».

آنچه که مسلم است آنکه پیغمبر (ص) درباره اطاعت از کتاب خداوند وسنت بسیار تأکید فرموده و پیروی از آن‌هارا برای مسلمانان واجب دانسته، که هر کس از آنها تبعیت کند گمراه نمی‌شود. ولی‌پس‌از رحلت رسول‌اکرم (ص) چنانکه‌آمد، تازیان اجباراً دست استمداد بطرف مردم غیر عرب (عجم) درازکردند.

بازهم از فرموده‌های پیغمبراسلام (ص) است: «که هیچ‌ملتی به‌نگاهداری و تدوین علم برپا نخاست مگر ایرانیان و فرمود اگر دانش در آسمانها و کهکشان باشد، مردم فارس بدان دست خواهند یافت».

در این قسمت بذکر نکته‌ای بسیار اساسی که در تمدن اسلامی مخصوصاً درباره طب و طبابت بسیار چشم گیراست می‌پردازیم وآن اینکه: اصولاً مردم‌نسبت به اطباء عرب بی‌اعتقاد بوده و اطمینانی بدانها نداشتند (با توجه باینکه معدودی‌از اطباء عرب درسرزمین عربستان از فارغ‌التحصیلان مکتب جندیشاپور بودند).

جاحظ نویسنده معروف عرب درکتاب «البخلاء» بدین‌معنی اشاره می کند. او درکتاب خود گوید: مردی بنام اسد فرزند جانی با آنکه طبیب زبردستی بود، در موقع شیوع طاعون مردم بوی کمتر مراجعه می کردند. علت این امر را ازوی سوال کردند؟ وی در جواب گفت: اول آنکه من‌مسلمانم وغیر ازآنکه اکنون‌مردم به طبیب مسلمان عقیده ندارند قبل از آنکه به‌تحصیل طب بپردازم از آن زمان‌هم اصولاً مردم به طبیب مسلمان بی عقیده بودند. دوم آنکه نام من «اسد» است، ولی‌اگرنامم «مراعیل» و«یوحنا» وامثال‌آن‌بودبهتربود. سوم‌آنکه کنیه‌ام«ابوحارث» است، درصورتیکه اگرکنیه‌ام «ابوعیسی» یا «ابوزکریا» و یا «ابوابراهیم» بود بهتر می‌بود. چهارم آنکه من لباس پنبه‌ای سفید در بردارم، درصورتیکه اگر قبای سیاه می‌پوشیدم مردم بیشتر بمن توجه می کردند. پنجم آنکه زبان من عربی است، ولی اگر بزبان جندیشاپوریها صحبت می کردم کارم بهتربود. (خلاصه‌ای ازکتاب جاحظ).

بدین جهات از کتاب جاحظ مستفاد میگردد که ، اطباء عرب مسلمان‌را درباره پزشکان غیر عرب سوء نظر کامل بود و همین امر میرساند که طبابت بیشتر دردست اطباء غیر عرب بوده ، چرا که اطباء نامدار تمدن اسلامی عموماً غیر عرب بودند و یک نوع کینه توزی بین این دو دسته (اطباء عرب مسلمان و اطباء غیر عرب) پیدا شد.

میگویند وقتی«یوحنا فرزندماسویه جندیشاپوری» فوت کرد اشعاری درباره‌اش گفته شده بدین شرح :

ان الطبیب بطبه و دوائه لایستطیع دفاع امر قد آتی
ماللطبیب یموت بالداء الذی قد کان یبری منه فیما قد مضی
مات‌المداوی والمداوی والذی جلب الدواء و باعه ومن‌اشتری

خلاصه وترجمه ابیات بالا این‌است که :

طبیب با دانش ودوایش - نتواند از فرمانی که آمده سرپیچی کند .

پزشک را چه میشود که از علتی (دردی) میمیرد - در صورتیکه در زمان گذشته آنرا معالجه کرده بود؟

آن شخصی که دارو تجویزمی کند وآنکه آنرا (دارو) مصرف می کند وفردی که دارو میآورد و خرید و فروش می کند ، همه‌شان مردند.

همانطورکه در فصول و مباحث سابق آمد و اکنون نیز برای روشن شدن مطلب ، احتیاج به تذکر است آنکه پس از روی کار آمدن خلفای عباسی و نفوذ و رخنه ایرانیان دردستگاه خلافت، توانستند سدی که تازیان برروی اقوام غیرعرب بسته بودند ، گشوده شود.

انقراض خلافت بنی‌امیه و تأسیس خلافت عباسیان بدست اقوام غیر عرب (مخصوصاً ایرانیان) باب توجه به علوم وترجمه کتب علمی وطبی را گشود.

ترجمه های کتب طبی و داروسازی و تشریح و فلسفه و شیمی و امثال آنها که در دوران‌خلافت عباسیان انجام گرفته ابتدا از طرف‌ایرانیان وسریانیان میباشد.

اینان (سریانیها) حق تقدم دراین امر مهم علمی و تمدن اسلامی دارند.

سریانیان در مکاتب ومدارس خود قبل ازظهور اسلام از جهت آشنائی بزبان یونانی در کار مطالعه و تحقیق کتابهای مکتب اسکندریه جهدوافی کردند، مضافاً بدانکه برای دسترسی به کتب مزبور اجباراً زبان یونانی را آموخته وتوانستند خدمتی بسزا در این باب به عمل آورند.

پس از ظهور اسلام چون سریانیان از اقوام سامی بودند، بسیار زودتوانستند بسهولت زبان عربی را فرا گرفته و بکار ترجمه بپردازند و همین امر سبب شد که رابطه بین آنان (سریانیان) با خلفای عباسی بسیار نزدیک گردید. بشرح ایضاً علمای سایر اقوام وملل مغلوبه توسط تازیان بمانند نسطوریان مسیحی جندیشاپور واستادان این دانشگاه که بدربار خلفا عباسی راه یافتند و صابئین و حرانیها توانستند سهمی کم نظیر در کار ترجمه پیدا کنند.

اما ایرانیان نیز پس از غلبه تازیان برایران (چنانکه شرح آن در قسمتهای پیشین گذشت) و اینکه عده‌ای از خلفای عباسی تربیت شده آنان (ایرانیان) بودند، بواسطه نفوذ و رخنه در دولت عباسی نقش بسیار مهمی را در کار ترجمه کتب داشتند، مضافاً بدانکه بازبان عرب و ادبیات این قوم چنان آشنائی یافته که ازآنان (تازیان) برتر گردیدند.

بنابراین نهضت بزرك علمی و ترجمه کتب چنانکه آمد از منصور خلیفه دوم عباسی شروع گردید و در فاصله بیست و پنج سال از تأسیس بغداد و آغاز خلافت هرون‌الرشید مقدمه بسیار معتبری برای ترجمه کتب علمی و طبی پیدا شد.

درسال ۱۷۰ هجری قمری (مطابق باسال ۷۸۶ میلادی) هارون به خلافت رسید. وی ازنظر آنکه بدست یحیی برمکی تربیت شده بود، تحت تأثیر ایرانیان بود و پیوسته در دوران خلافت خود نسبت به ایرانیان محبت داشت. از طرفی براثرتوجه به علم و ادب اثری فوق‌العاده در تمدن اسلامی ازخود باقی گذارد. بدین‌معنی که

نهضت مربوط به نفوذ علوم یونانی در دوران خلافت وی نضج و قوامی کم نظیر پیدا کرد و این نهضت یونانی مآبی در تمدن اسلامی بی‌اندازه معتبر میباشد.

پس از وی فرزندش مأمون نیز بسیره پدر دنباله اقدامات وی را گرفت، بشکلی که دوران بسیار درخشان در تمدن اسلامی پیش آمد که بعداً این دوران بنام «دوران طلائی» نامیده شد.

پس از این دو خلیفه بر اثر پیش آمدهائی در تمدن اسلامی،تشویق سابق بعمل نیامد و نتیجةً شوق ترجمه هم برای مترجمان کمتر گردید، لذا از اهمیت علمی بغداد کاسته شد و بواسطه تجزیه سرزمین اسلام و انتقال تمدن به سایر قسمتها (مخصوصاً اسپانیا)، مراکز علمی چندی در تمدن اسلامی پدیدار شد.

هارون به کمک وزیر برمکی خود بسیاری از آثار علمی یونانی را ترجمه کرد و برای این امر افرادی را به روم فرستاد، تا نسخه‌های زیادی از کتب خطی یونانی را خریداری کنند واین امرباعث گردید که مولفات یونانی مخصوصاً کتب طبی فراوان به دارالعلم بغداد سرازیر گردد.

گذشته از هارون و مأمون افراد وشخصیت‌های دیگری به متابعت ازخلفای عباسی برخاسته وآنان نیز نسخ خطی زیادی را خریداری کرده و علماء ودانشمندان به ترجمه آنها پرداختند.

نتیجه‌ای که از این توجه به ترجمه کتب حاصل گردید، آنکه خلفاء عباسی اطباء جندیشاپور را به‌بغداددعوت کرده و چنانکه آمد عده‌ای از دانشمندان واطباء دانشگاه بالا به این‌شهر رفته وبکار ترجمه وتألیف پرداختند.

آنچه محقق است کتب طبی ابتدا از یونانی به‌سریانی و سپس به عربی وبعداً ترجمه‌ها مستقیماً از یونانی به عربی برگردانده شده‌اند.

ترجمه‌های بالا ازکتب فلسفی و طبی و علمی از ارسطو و بقراط و جالینوس وسایر دانشمندان یونانی صورت‌تحقق یافت، که همه آنها درتمدن اسلامی اثربزرگی گذارده‌اند.

در زمان هرون براثر آمیزش ومعاشرت مسلمانان با ایرانیان وسریانیها (بطور کلی با غیر عرب) واحتیاج مبرمی که به‌طب وطبابت واطباء جندیشاپوری وسریانی داشتند ، بیشتر چشم گیر میباشد . آنگاه که هرون‌الرشید با رومیان بجنگ پرداخت در شهرهای عموریه و انقره کتب طی یونانی را به بغداد آورد و ترجمه آنها را به یوحنا فرزند ماسویه واگذار کرد .

درعهد مأمون نهضتی که قبل ازوی‌شروع گردیده بود ، بدرجه‌ای عالی‌رسید و ببرکت تربیتی که وی (مأمون) از برامکه یافته بود ، توجه فوق‌العاده بترجمه کتب علمی وطبی‌زیاد گردید . وی (مأمون) تعداد زیادی ازکتب علمی را ازیونان و روم به بغداد حمل کرد و جهت این امر عده‌ای از مترجمان را به‌شهرهای یونان و روم فرستاد تا کفایت این امر مهم را به‌عمل‌آورند . نتیجه‌آنکه‌بغداد‌مرکزبزرگ نهضت ترجمه آثار علمی یونانی به‌تازی شد .

اما امر مربوط به خدمات ایرانیان در انتقال علوم بسیار روشن است و احتیاج به توضیح زیادتر نیست ، چراکه ایرانیان چنانکه آمد، اثری بزرك در نقل وتدوین و انتشار علوم در تمدن اسلامی داشتند ، بدلیل آنکه ایرانیان در دستگاه خلافت عباسی نفوذ کرده وچون اغلب‌آنها ازدانشمندان وحمایت کنندگان‌علم‌بودند، خلفا را به‌فرهنگ و علوم آشنا ساختندوخدمت بزرك به تمدن اسلامی شد .

دیگر آنکه امر مربوط به‌بحث‌درعلوم وتشکیل‌مجالس‌وکنگره‌های پزشکی از دوران‌سلسله‌ساسانی(چنانکه آمد) رواج داشت و ازطرفی صاحبان ادیان مختلفه در دوران ساسانیان اجازه بحث وفحص در پیرامون موضوعات دینی را داشتند . بحکم این سوابق و عوامل کم کم بحث وگفتگو یا بهتر بیان داریم ، کشمکشهای دینی در دوران خلافت عباسیان شروع شد و نتیجه پیدایش فرق مختلفه که مهمترین آنها معتزله میباشد ، پدیدارگردید . بعلاوه ایرانیان در دوران سلسله ساسانی بعلوم مختلفه بمانند طب و فلسفه و ریاضیات آشنائی داشتند که علاوه براطلاعات ودانش شخصی از یونان وهند نیز اقتباساتی کرده وکتب‌چندی از هندی به‌پهلوی

برگردانده بودند. ازآن گذشته عده‌ای ازدانشمندان صاحب عقاید مختلفته درعصرساسانی وپیروان مختلف مذاهب و کیش های چندی بمانند پیروان دین زرتشتی و مزدکی ومانوی ومسیحی وبودائی حاضر به پرداخت جزیه گردیده و به‌آئین و کیش خودباقی ماندند (چنانکه درباره جورجیس فرزند بختیشوع طبیب معالج منصور درفصل جندیشاپور آمد) وهمین امریکی ازعوامل مهم‌مبنی براجبار خلفاء عباسی (بلکه از اواخر دوران بنی‌امیه) آنان (خلفاء)را وادار به‌شنیدن مباحثات کرد ونتیجةً مؤثر درانتقال‌علوم به سرزمین مسلمین گردید.

بشرح ایضاً درباره ترجمه ونقل سایر علوم بمانند نجوم وریاضیات وامثال آنها که مقداری از آنها ازمنابع هندی و بر شالوده تعالیم مکتب اسکندریه بود، از یونانی به‌عربی‌برگردانده شده، که امیداست شرح خدمات عده‌ای از مترجمان‌برجسته این‌علوم‌ضمن‌مبحث‌سایرمترجمان بیاید.

پس از این مبحث به شرح حال وخدمات و ترجمه های طبی پزشکان وناقلان علوم درتمدن اسلامی که آثاری ارزنده ومؤلفات گرانبهائی دارند، می‌پردازیم. ضمناً اضافه می کنیم:

این قسمت گرچه بیشتر مربوط به دوران‌خلافت هرون‌الرشید و مأمون‌میباشد، ولی ازنظرآنکه تاریخ ترجمه وتألیف کتب طبی وعلمی طی شش قرن خلافت‌عباسیان (که دوران سلطنت سلسله های شاهان ایران را نیز شامل خواهدبود)است تا حمله مغول خواهیم نگاشت و بدین شکل تا حمله مغول این مطلب ختم می گردد.

اما مولفات پزشکان (مخصوصاً ایرانیان) که پس از دوران ترجمه میباشد و درحقیقت نام‌آن «دوران تألیف کتب‌طبی» است درقسمتهای بعدمتذکر خواهیم‌شد.

بهرحال آنچه که از صحائف تاریخ مستفاد میگردد، آنکه از ابتدای ظهور بنی‌عباس تا اواخر خلافت معتصم‌خلیفه‌عباسی که هنوز دوران تسلط سیاسی‌ونژادی پدیدارنگردیدبود، علماء ودانشمندان ایرانی‌وسریانی درترجمه کتب یکه‌تازاین‌میدان

بودند ، سهل است عده دیگری از خاندان غیر سریانی و ایرانی نیز بهمت ایرانیان وسریانیان درکار ترجمه دخالت کرده وازعهده این امر مهم بخوبی برآمده‌اند. این دسته (دانشمندان غیر سریانی و ایرانی) در حقیقت شاگردان مکتب دو قوم ایرانی وسریانی بودند که حقی عظیم درکار ترجمه وانتقال علوم یونانی به عربی داشتند ، که شرح خدمات تمام دسته ها را در فصل مربوط به مترجمان خواهیم دید.

فصل دوم

(مترجمان وناقلان کتب علمی و طبی درتمدن اسلامی

وکتب برگردانده شده به‌زبان تازی)

چنانکه درفصل اول‌آمد ، امر ترجمه کتب علمی از یونانی به‌تازی دردوران خلفای راشدین و امویان شروع گردید ، منتهی این ترجمه‌ها بسیار محدود ومعدود بود ، ولی پس ازظهور دولت عباسیان و هدایت خلفاء عباسی‌توسط وزیران ایرانی موضوع ترجمه کتب علمی وطبی بسیار چشم گیر میباشد .

در مقدمه این فصل مختصری از تاریخ ترجمه‌های کتب علمی و طبی را در صدر اسلام و حکومت امویان نگاشته ، سپس به دوران درخشان ترجمه در تمدن اسلامی (که بسیاری از این ترجمه‌ها بهمت ایرانیان انجام یافته است)می‌پردازیم .

مجدداً متذکر میگردیم ، که کار ترجمه در تمدن اسلام و ایران مربوط به دانشمندان و اطباء غیر عرب بود . اینکه قسمتهائی ازتاریخ طب در ایران باتمدن اسلامی آمده ، از آن جهت است که نمی‌توان این دو مطلب یعنی تاریخ طب در ایران و اسلام را از یکدیگر مجزی کرد ، چرا که تمدن اسلامی اختلاطی از تمدنهای ملل‌مغلوبه توسط مسلمین‌میباشد وازهمه مهمتر (همانطورکه آمد) آنکه ، مکاتب طبی اسلامی‌شاگرد مکاتب ایران ویونان و روم وهند واسکندریه‌میباشند . پس به‌لحاظ نظرات بالا وازنظر اختلاط وامتزاج این تمدنها باید همه آنها رامتذکر گردید، سهل‌است تمدن اسلامی‌غرب مسلمین که درشمال آفریقا واندلس (اسپانیا) گسترده شده، باید ضمن تاریخ طب‌اسلامی وایرانی گفته شود، چراکه مکتب‌مغرب اسلامی شاگرد مکتب شرقی اسلامی است، که مایه علمی این مکتب آخری نتیجه خدمات و زحمات مکاتب اقوام و مللی است، که در قلمرو حکومت اسلامی‌بوده‌اند .

اکنون شروع به شرح حال و خدمات مترجمان و ناقلان طب از تمدنهای مختلفه ازابتدای ظهور اسلام تاحمله مغول که توسطمکاتب چندی درتمدن اسلامی بعمل آمده است، می‌پردازیم بدین شرح :

۱ـ یحیای نحوی (یحیی‌النحوی)[1]

یحیی‌الخوی الاسکندرانی الاسکلائی که به‌یحیی فیلوپونوس (ـ محب‌الاجتهاد ـ محب‌التعب) معروف میباشد. وی‌یکی از قدیمترین فلاسفه اواخر قرن پنجم و ششم میلادی است. اصلش از اسکندریه بود و همان کسی است که با عمر و عاص رابطه نیکوداشت. یحیی اسقفی نصرانی بود.

شرح حال وی بسیار پرحادثه میباشد. ابتدا وی ملاح بود و مردم‌را درکشتی جا داده از محلی به محل دیگر میبرد. احیاناً اگر مردمی دانشمند سوارکشتی‌اش میشدند و درآنجا بایکدیگر یا با مدرس خود به بحث وگفتگو می‌پرداختند، به سخنان آنان خوب گوش‌میداد. کم کم حس‌دانش‌آموزی در وی قوی گردید. چون بدانش‌آموزی توجه کرد، درخلال این‌امر روزی مورچه‌ای‌را دید که هسته‌خرمائی را به محل بلندی میبرد وسعی‌می‌کند که آنرا به‌مقصد برساند. مورچه چون نزدیک مقصد میرسید، هسته خرما از دهانش خارج شده و به‌محل پائین‌تر می‌افتاد. آنقدر مورچه این‌عمل را تکرارمی‌کرد، تا موفق شد هسته خرما را به‌محلی که میخواهد برساند. تمام روز یحیی متوجه کوشش‌مورچه‌بود. باخود گفت: مگر من ازمورچه‌ای ضعیف‌ترم. این‌حیوان‌ضعیف باکوشش فوق‌العاده بمقصدرسید. منکه انسانم‌میتوانم دانش‌اندوزی کنم واگرمجاهدت کنم، بمقصدمیرسم. لذا کشتی‌را فروخت وبمدرسه رفت و درابتدای امر بعلم نحو ولغت ومنطق پرداخت و دراین‌سه‌علم بمقام‌شایسته رسید. بدین مناسبت وی به‌نحوی ملقب گردید.

از آن پس در پی تکمیل علوم رفت و ترجمه‌های زیادی از کتب یونانی به عربی دارد.

۱– Joanne (Jean) = Philoponos Grammaticus

ابن ابی اصیبعه گوید : «که یحیای‌نحوی بطریق بود درمجمع چهارم اساقفه که در شهر خلقدونیه[1] (خلکدون ـ خلقدون ـ خلقیدون) اجتماع کردند ، جزو ششصد وسی اسقفی‌بود، که درآن مجمع گردآمده بودند وآن‌مجمع باحضور وی تشکیل شد. این مجمع برعلیه او و شاگردانش رأی داد و آنان را از آئین مسیحیت محروم کرد ، ولی چون بوی احتیاج داشتند، ویرا بمانند سایرین نفی بلد نکردند و اجازه دادند که در قسطنطنیه بماند . سپس اجلاسات دیگر بامر حکام و فرمانروایان برای وارد کردن یحیی به‌آئین مسیحیت وتبرئه وی تشکیل داده‌شد و ویرا به کیش مسیحیت (باتوجه بآنکه یحیی عقیده به تثلیث نداشت) وارد ساخته ...».

اما قفطی را عقیده آن است که وی ابتدا اعتقاد به تثلیث داشت . پس از مطالعه کتب حکمت ، محال دانست که سه چیز یک چیز ویک چیز سه چیزباشد، لذا ازاعتقادبه تثلیث برگشت، چون‌اسلامش‌محقق‌شد، این‌امر برسایراسقفان گران‌آمد. نیتجةً همه برعلیه وی‌بمناظره پرداخته و ویرا مغلوب کرده، میخواستند که به عقیده اولی برگردد ، ولی او قبول‌نکرد واین‌منازعه بین‌اووسایر اسقفان برقرار بود، تا آنکه عمروعاص مصر را فتح کرد ویحیی چون بعمرو رسید و عمرو اورا شناخت دراکرام اوکوتاهی نکرد.

بموجب گفته ابن ابی اصیبعه ویرا قریب سی‌وسه تفسیر وکتاب و رساله در حکمت و فلسفه و ریاضی و هندسه و نجوم و منطق وطب از علماء یونان است.

آنچه که درطب از وی باقی مانده عبارتند از :

۱ـ تفسیر کتاب «الفرق» جالینوس ؛

۲ـ تفسیر «کتاب‌الصناعة الصغیره» جالینوس ؛

۳ـ تفسیر «کتاب‌النبض‌الصغیر» جالینوس ؛

٤ـ تفسیر «کتاب‌الاسطقسات» جالینوس ؛

۱ـ شهر یونانی واقع برکنار بسفورکه بعدها قسطنطنیه شد .

۵- تفسیر «کتاب المزاج» جالینوس ؛
۶- تفسیر «کتاب القوی الطبیعیه» جالینوس ؛
۷- تفسیر «کتاب التشریح الصغیر» جالینوس ؛
۸- تفسیر «کتاب العلل والاعراض» جالینوس ؛
۹- تفسیر «کتاب البنض الکبیر» جالینوس ؛
۱۰- تفسیر «کتاب تعرف علل الاعضاء الباطنه» جالینوس ؛
۱۱- تفسیر «کتاب الحمیات» جالینوس ؛
۱۲- تفسیر «کتاب البحران» جالینوس ؛
۱۳- تفسیر «کتاب ایام البحران» جالینوس ؛
۱٤- تفسیر «کتاب حیلة البرء» جالینوس ؛
۱۵- تفسیر «کتاب تدبیر الاصحاء» جالینوس ؛
۱۶- تفسیر «کتاب منافع الاعضاء» جالینوس ؛
۱۷- تفسیر «جوامع کتاب الترياق» جالینوس ؛
۱۸- تفسیر «جوامع کتاب الفصد» جالینوس ؛

این تفاسیر از مولفات جالینوس میباشند.

تفاسیر بالا بعدها مبنی و اساس کتب درسی مکاتب اسلامی قرار گرفته وراه را برای تحقیق و تفسیر و ترجمه کتب طبی از زبان یونانی به عربی گشوده است.

۲- اهرن[1] (=هارون=اهرون) که از کاهنان اسکندرانی وطبیبی معتبر بود. میگویند وی مؤلف مجموعه است که توسط گوسیوس[2] ترجمه گردیده است. کتابهای اهرن سهم علمی زیاد درمیان مسلمانان واعراب ابتداء اسلام داشته است.

ویرا کناشی است که بنام «کناش اهرون» معروف میباشد. این کناش را

۱— *Aaron* ۲— *Gosius*

اهرون بسریانی نوشته و ماسرجیس آنرا بعربی ترجمه‌ونقل‌کرده‌است. کناش اهرون سی مقاله است و ماسرجیس دو مقاله بدان افزوده است.

۳ـ خاندان ماسرجیس (ماسرجویه)[1]

سر دسته این خاندان ماسرجیس (یا ماسرجویه) که یهودی ایرانی است، میباشد. وی مترجم کتب سریانی به عربی و شهرتش درطب وترجمه هایش بسیار مطلوب بود. ماسرجیس کتاب‌معروف اهرون القس‌اسکندرانی طبیب نیمه‌اول‌قرن‌هفتم‌میلادی،مولف‌مجموعه‌ای از کتب و رسالات طبی یونانی را بعربی برگرداند.

از وی دواثر بزرك بنام کتاب «قوی الاطعمه ومنافعها ومضارها» (درنیروهای خوراکیها وسود وزیان آنها) وکتاب «قوی‌العقاقیر ومنافعها ومضارها» (درنیروهای گیاهان و سود وزیان آنها) درکتب سورخان آمده است.

فرزند وی بنام **عیسی** (عیسی‌بن ماسرجیس) بمانند پدر درکارترجمه زبردست بود. از وی کتاب‌های چندی‌توسط سورخان‌آمده‌است، که دوتای ازآنها بنام «کتاب الالوان» (رنگها) و «کتاب‌الروائح والطعوم» (بوها وخوراکیها) میباشد.

۴ـ خاندان بختیشوع

شرح حال ونسب‌نامه این خاندان در فصل اول قسمت سوم کتاب و ضمن مبحث مربوط به جندیشاپور آمد. اینان اطباء مسیحی نسطوری می‌باشند که در جندیشاپور بخدمت مشغول بودند، بدین جهت عموم سورخان پس از اسم آنان کلمه جندیشاپوری (منسوب بـه جندیشاپور) را آورده‌اند.

الف) اولین آنها بختشیوع بزرك (یـا بختشیوع پدر) بود. از بختشیوع اول ترجمه ویا اثر طبی در تذکره‌ها دیده نشده است.

ب) جورجیس (جورجس)ـ فرزند بختشیوع اول رئیس بیمارستان جندیشاپور و از عاشقان و دوستداران ترجمه و تألیف بود. وی چنانکه آمد برای درمان منصور

۱– Masarjawai

خلیفه عباسی به بغداد دعوت شد ومنصور را ازبیماری مزمنی رهائی داد (شرح حال جورجیس ذیل صفحات ۵۲ و ۵۳ و ٤٥ کتاب آمد).

ویرا مجموعه‌ای طبی «**کناش**» مشهوری است، که حنین فرزند اسحق آنرا از سریانی بعربی بر گردانده است.

طبق گفته ابن ابی اصیبعه جورجیس اولین طبیبی است که کتابهای طبی را بزبان عربی برگرداند. وی بدستور منصور خلیفه این امر را انجام داده است.

جورجیس و فرزندش بختشیوع دوم نامدارترین اطباء خاندان بختشیوع (آل**بختیشوع**) میباشند. این‌دو (پدر وپسر) درحقیقت‌دوبنیان گذار معتبرانتقال‌علوم یونانی به زبـان عربی میباشند.

ج) بختشیوع دوم فرزند جورجیس ـ وی بمانند پـدرطبیبی حاذق و درکار طبابت معتبر بود.

شرح حال وی ذیل صفحات ٤٥ و ٥٥ کتاب آمد.

طبق گفته القفطی بختشیوع دوم درخدمت ابوالعباس سفاح بود و تا دوران هرون نیز حیات داشت. درصناعت‌طب ونزدیکی به خلیفه مقامی والا داشت. کنیه وی «ابوجبرئیل» بود.

ابن الندیم در «الفهرست» ذکر کرده که وی بـه خلفای عباسی «رشید» و «مأمون» و «معتصم» و «واثق» و «متوکل» خدمت کرده است. اما این موضوع چندان صحیح بنظر نمیرسد.

قفطی گوید: در زمان متوکل عباسی فرزندش معتز بیمار شد، تا آنجا کـه میل و رغبت به غذا نداشت. متوکل از این امر بسیار غمگین و افسرده بود. میان معتز وبختشیوع گفتگو شد. معتز دست درآستین جبه بختشیوع کرد وچیزگرانبهائی بیرون آورد وگفت: عجب شیی نفیس و نیکوست این جبه. بختشیوع گفت: ای مولای من این‌جبه مثل ومانند ندارد، اگر دو سیب بخوری این جبه‌را بتومیدهم.

معتز قبول کرد و دو سیب خورد . آنگاه بختشیوع گفت : باجبه جامه‌ای نیز هست و جامه‌ای دارم که برادر این جبه است . اگر یک پیاله سکنجبین بخوری آنرا نیز بتو خواهم‌داد . معتز عمل کرد . سپس معتز بهبود یافت ومتوکل را عقیدتی خاص بوی حاصل پیدا کرد.

درباب تمول بختشیوع داستانهای زیادی درکتب تواریخ آمده و طبق گفته قفطی مجموع درآمدوی ازخلفاء ومنسوبان آنان وامراء ودرباریان (مخصوصاً برامکه) درسال ۴۹۰۰۰۰ درهم بود .

از بختشیوع دوکتاب درکتب تاریخ آمده است : یکی «کناش مختصر» و دیگر «تذکره»ای که برای فرزندش جبرئیل (جبرائیل) نوشته است .

بختشیوع دوم را دو فرزند بود یکی بنام جورجیس دیگری جبرئیل (جبرائیل اول) که وی توانست جای پدر را بگیرد .

د) جورجیس دوم فرزند بختشیوع دوم .

ه) جبرئیل اول (جبرائیل) فرزند بختشیوع دوم ـ شرح حال و خدمات وی ذیل صفحات ۵۶ و ۵۷ و ۵۸ کتاب آمد و در اینجا احتیاج به تفصیل و شرح دیگری نیست .

درباره وی درکتاب عیون الانباء آمده است که طبیبی بسیار خوش سلیقه وبا وضع وهیئتی بسیار جذاب و خوش قیافه ونیکبخت بود .

بدیهی است نزد خلفاء بیش ازحدمقامی رفیع داشت . در مورد تمول وثروت و جلال و شکوه وی داستانها آمده است، که ذکر همه آنها از حوصله کتاب خارج است .

قفطی گوید : وی طبیب جندیشابوری و از اطباء حاذق بود وشرح کاملی از حال او درکتاب خود آورده ، که بعداً ابن ابی اصیبعه تقریباً همان شرح را در عیون‌الانباء متذکر گردده است .

باز قفطی گوید : وقتی رشید از مرو به طوس آمد بیماریش شدت یافت ، لذا

ویرا خطاب کرده گفت : چرا سلامت مرا باز نمی گردانی؟ جبرئیل درپاسخ گفت : که من ترا پیوسته از کثرت جماع نهی کرده بودم و توگوش فرا نمیدادی . اینک باید به شهر خویش (بغداد) بروی که آنجا بامزاج تو موافق تر است . این نصحیت را نیز نپذیرفتی و اکنون بیماریت شدت یافته است . امیدوارم خداوند بتو صحت بخشد .

هرون امر به حبس وی و دستور داد اسقفی از ایران برای درمانش بیاورند . اسقف گفت : آنکه ترا درمان می کرد ازطب بی‌خبر بوده است . اسقف بدرمان رشید پرداخت، ولی شدت بیماریش روز بروز بیشترمیشد ومیگفت حالتت تمام ازخطاهای جبرئیل است .

رشید امر به‌قتل جبرئیل داد، ولی‌فضل برمکی‌ازگفته جبرائیل دانست که رشید عنقریب خواهد مرد . اتفاقاً فضل را قولنجی شدید عارض شد که تمام اطباء از معالجت وی عاجز ماندند . جبرئیل او را درمان کرد، تا صحت یافت .

پس از مرك رشید فرزندش امین مزایای جبرائیل را بوی بخشید و مقامش بمانند سابق رسید . بعداً مأمون ویرا بحبس انداخت وبر اثر بیماری حسن بن سهل که اطباء از درمان وی‌عاجزشده بودند، جبرئیل ویرا درمان کرد . مأمون بوی‌مال فراوان بخشید و ویرا عفو کرد .

ازاین‌طبیب در دو کتاب قفطی و ابن‌ابی‌اصیبعه حکایات چندی آمده است که تمام آنها از مقام رفیع ومنزلت منیع وی حکایت می کنند .

اما مطلب بسیار مهم و معتبر آنکه ، شاید درمیان اطباء تمدن اسلامی هیچ طبیبی بمانند جبرئیل متمول و ثروتمند نبود .

قفطی گوید : مقرری و وظیفه و عطایا و صلات جبرائیل بشرح زیر است :

مقرری سالانه درهرماه	۱۰،۰۰۰ درهم
مقرری خاص درماه محرم	۵،۰۰۰ درهم

بابت قیمت البسه ۵۰،۰۰۰ درهم
برای خون گرفتن از هرون که سالی‌دومرتبه انجام میداد ۱۰۰،۰۰۰ درهم
برای شرب دارو دومرتبه درسال ۱۰۰،۰۰۰ درهم
از اطرافیهای رشید (بشرحی که خودمتذکر گردیده بابت بهاء البسه و مرکب و امثال آنها) ۴۰۰،۰۰۰ درهم
از عباسه خواهر رشید ۵۰،۰۰۰ درهم
از فاطمه ۷۰،۰۰۰ درهم
از ابراهیم بن عثمان ۳۰،۰۰۰ درهم
از فضل بن ربیع ۵۰،۰۰۰ درهم
از آن گذشته از غله و سایر عوایدی که از جندی شاپور و بصره و سواد وشوش برایش میرسید سالانه ۸۰۰،۰۰۰ درهم

که تمام طی بیست وسه سال خلافت هرون و خدمت به برامکه که مدت آن نیز ده سال بود بطور مستمر دریافت میداشته است.

اینها غیر از صله های کلانی میباشد، که در دفتر وطومار خود از آنها ذکری کرده است. مجموعاً آنچه که وجه نقد عایدش می‌شده است، هشتاد و هشت‌هزار هزار درهم و هشتصد هزار درهم میگردید.

غیر از ارقام بالا بموجب طومار بالا نهصد هزار دینار طلا وهفتاد هزار هزار و ششصد هزار درهم نقره داشت. گذشته ازآن هفتصد هزار دینار وصیت کرده بود که برای پسرش بختشیوع بگذارند و مأمون را وصی خود گردانیده بود. (نقل از ترجمه تاریخ الحکماء قفطی).

ارقام بالا میرساند که تا چه پایه این طبیب طی مدت طبابت بوی عاید شده است.

اماآثار ومولفات جبرائیل بقرار زیر است:

۱- «رساله‌ای در مطعم و مشرب» که برای مأمون نوشته است (رسالة الی المأمون فی‌المطعم والمشرب) ؛

۲- «کتاب‌المدخل الی‌صناعة المنطق» ؛

۳- «کتاب فی‌الباه» ؛

٤- «رسالة مختصره فی‌الطب کناشه» [(رساله‌مختصری‌درطب‌بصورت کناش) مجموعه طبی] ؛

٥- «کتاب فی صنعة البخور لعبدالله المأمون» (کتابی در صناعت بخور که برای عبدالله‌بن مأمون) تألیف کرده است.

جبرائیل را سه پسر بود بنامهای عبیدالله اول (طبیب متقی خلیفه عباسی) ومیخائیل و بختشیوع سوم (طبیب معتز خلیفه عباسی).

و) عبیدالله اول (عبدالله)- فرزند جبرائیل که طبیب‌متقی ومقتدر عباسی بود.

ز) میخائیل (میکائیل) فرزند جبرائیل اول - وی نیز از اطباء دوران واثق خلیفه بود.

ح) بختشیوع سوم- فرزند دیگر جبرائیل که‌طبیب معتز خلیفه‌عباسی وچنانکه در قسمت اول کتاب آمد ، رئیس بیمارستان جندیشاپور بود . علاوه برطبابت معتز خلیفه عباسی دوران مأمون ومعتصم و واثق و متوکل ومنتصر ومستعین ومهتدی خلفای عباسی را نیز درك کرده است.

ابن ابی اصیبعه در مورد وی شرحی بسیار مفصل درکتاب خود آورده است که خلاصه آن چنین است :

«وی سریانی‌الاصل‌ومردی جلیل‌القدر بود که‌درعظمت وجمال و گوشت‌ومال هیچیک از اطباء زمان مقام وی را نداشتند و ازحیث لباس و فرش و اثاث‌البیت‌وغیر آن بمانند متوکل عباسی بود» ؛

«در زمان الواثق‌بالله براثر حسادت‌عده‌ای‌ازاطرافیان، خلیفه‌نسبت بوی بی‌مهر شد ، بر وی خشم گرفت و دارائی بختشیوع را مصادره و او را بجندی‌شاپور تبعید

کرد . واثق براثر بیماری شدید اجباراً اورا به‌بغداد خواند، ولی خلیفه قبل ازرسیدن بختشیوع وفات‌یافت. کم کم مقام ومرتبه وی‌نزد متوکل ارجمند گردید ، بطریقیکه از حیث وجاهت عامه وحیثیت و زیادی مال و ثروت و خوش رفتاری و خوش روئی و خرج و انفاق مال بجائی رسید ، که خلیفه بوی حسد برد ، ولی بختشیوع بر اثر فخر فروشی زیاد نسبت بمتوکل مورد غضب خلیفه قرارگرفت. خلیفه اورا ازسامره به بغداد فرستاد. چون متوکل مبتلی به‌قولنج شد ، اورا احضارکرد وبدرمان خلیفه پرداخت. نتیجةً متوکل از وی عذر خواست، ویرا انعام بسیارکرد واموالش‌رابوی برگرداند. باز براثر آنکه‌برعلیه بختشیوع اقدام شد ، املاکش را خلیفه مصادره و ببصره تبعیدش کرد. ازآن پس بختشیوع زندگی بسیار پرآشوب داشت. سپس در دوران متنصر ومهتدی مجدداً به‌مقام اول خود بازگشت».

ایضاً ابن ابی اصیبعه حکایات زیادی از فرازونشیت و مال و ثروت و وضع بسیار مجلل‌وخانه وزندگی بختشیوع درکتاب خود آورده است، که بی‌اندازه جالب است و شرح آن‌ها تمام در این مختصر باعث‌تطویل کلام گردد. قسمتی ازآن در ذیل صفحه ۹۰ کتاب آمد.

«ابوریحان بیرونی درکتاب«الجماهرفی‌الجواهر» گوید: بختشیوع در یکی از اعیاد نوروز بر متوکل وارد شد . متوکل سوال کرد طبیب امروز چه میبینی ؟ بختشیوع گفت : مثل من که قدر و منزلتی ندارم بمانندگدایانی است که مستقلاً بجائی نمیروند و دنبال اشخاص میباشند. آنگاه دست درجیبش کرد و جعبه کوچک از چوب آبنوس که طلاکاری شده ودر پارچه حریر سبزی پیچیده بود درآورد و آنرا باز کرد، که درآن قاشقی‌ازالماس گذارده‌بود، که‌تلالو زیادی‌داشت وآنرا به‌متوکل داد. متوکل سوال کرد اینرا ازکجا آورده‌ای؟ بختشیوع در پاسخ گفت : ازمردم کریم وبزرك و از یادگار پدرم میباشد».

درباره معالجات غریبه‌ای که وی برای خلفای عباسی و اطرافیهای خلفاء و بزرگان و اعیان کرد حکایتها (افسانه‌ها) آمده است ، که همه از مقام و منزلت

بزرك وی درکار طبابت در بغداد و سایر شهرهای جزیره میباشد.

وفات بختشیوع روز یکشنبه ۲۸ صفر ۲۵۰ هجری قمری ـ سال ۸۶۴ میلادی اتفاق افتاد.

ازکلمات اوست:

آب خوردن درحال گرسنگی مضر است؛ خوردن غذا در حال سیری بدتر از آنست؛ کم خوردن از غذای بد بهتر از پرخوری از غذای خوب است.

از مؤلفات وی «کتابی درباب حجامت بطریق سوال و جواب» میباشد. این بود خلاصه‌ای از شرح حال بختشیوع سوم نقل ازکتاب ابن ابی اصیبعه.

ط) جبرائیل دوم فرزندعبیدالله ـ که طبیب عضدالدوله دیلمی بود ودربیمارستان عضدی بطبابت اشتغال داشت.

شرح حال وی ذیل صفحه ۶۰ کتاب آمد.

وی طبیبی دانشمند و خوش قریحه و در صناعت طب ید طولائی داشت. طب را دربغداد آموخت.

جبرائیل بر اثر درمانی عجیب و بدیع که بسیاری از اطباء در معالجت آن عاجز شده بودند، شهرت یافت و درخدمت عضدالدوله و معزالدوله و حسام‌الدوله دیلمی مقامی بلند داشت.

ابن ابی اصیبعه در «عیون‌الابناء» و القفطی در «تاریخ الحکماء» شرح حال و مقام مشروحی ازوی نقل کرده‌اند که تمام از مقام بزرك وی درکار طبابت میباشد. وی علاوه برآنکه دربغداد مشهور بود، بعلت نزدیکی با پادشاهان آل‌بویه درایران نیز شهرت بسزائی داشت وسفرهائی باطراف منجمله بیت‌المقدس و دمشق کرد وبا آنکه ازطرف «عزیزبن معز علوی» بموجب نامه‌ای دعوت به مصر شد، وی از این امر امتناع کرد.

از وی مولفات چندی درکتب تواریخ آمده است:

۱ـ «الکافی»ـ که درباره‌بزرگترین ارکان رطوبات‌بدن یعنی‌خون‌است وبرحسب خواهش صاحب‌بن عباد نوشت . این کتاب بنام «کناش کبیر» معروف و در پنج مجلد میباشد . این نام را صاحب بن‌عباد به‌کتاب گذارده است که یک نسخه از آن را وقف بر دارالعلم بغداد کرد ؛

۲ـ «کتاب مطابقة بین قول‌الانبیاء و الفلاسفه» کـه در آن اقوال بسیاری از حکماء را در آن یادداشت کرده و مصادر و مدارك آنرا هم نوشته و بعلاوه اقوال فلاسفه را در معانی پیچیده فلسفی بیان کرده است؛

۳ـ «مقاله‌ای در رد یهود» (فی‌الردعلی‌الیهود) ؛

٤ـ «کناش صغیر» که آنرا هم برای صاحب‌بن‌عباد نوشته است ؛

٥ـ «رساله‌ای درعصب چشم» ؛

٦ـ «مقاله‌ای در دردهای مغدی کـه بـــا دهان معده و حجاب حاجز (دیافراگم) برای خسرو شاه‌بن‌مبادرشاه پادشاه دیلم؛

۷ـ مقالات دیگر .

وفاتش در رجب سال ۳۹٦ هجری قمری (مطابق ۱۰۰٥ میلادی) اتفاق افتاد و مدت عمرش هشتاد وپنج‌سال‌بود . وی‌درمصلای‌خارج میافارقین (ازشهرهای قدیمی که مرکز بلاد دیار بکر بود) مدفون گردید .

ی) ابوسعید عبیدالله دوم فرزند جبرائیل دوم ـ وی طبیبی دانشمند و خوش قریحه و از اطباء ممتاز و فکور و متعمق در فن طبابت بود . اصول و فروع طب را خوب میدانست . بعلاوه درعلوم مربوط به مسیحیت و فرق آنها هم اطلاع کافی داشت .

وی در میافارقین‌اقامت گزید و معاصر ابن‌بطلان معروف و با او مأنوس بود .

از مولفات وی :

۱ـ «مقاله فی‌الاختلاف بین‌الالبان» (در اختلاف بین شیرها) که آنرا برای بعضی از دوستانش‌بسال٤٤۷ هجری قمری (مطابق با ۱۰٥٥ میلادی) نوشته‌است ؛

۲- کتاب «مناقب‌الاطباء» دراین کتاب احوال و آثار اطباء را نگاشته (سال ٤۲۳ هجری = ۱۰۳۱ میلادی) ؛

۳- «کتاب الروضة‌الطبیه» که برای استاد ابوالحسن محمدبن علی نوشته است؛

٤- «کتاب‌التواصل الی‌حفظ‌التناسل» که درسال ٤٤۱ هجری قمری (مطابق با ۱۰٤۹ میلادی) تالیف کرده است ؛

٥- «رساله‌ایست که برای استاد ابوطاهربن عبدالباقی معروف به ابن قطرمین نوشته است»- این کتاب درپاسخ مسئله طهارت و وجوب آن میباشد ؛

٦- «رسالة فی بیان وجوب حرکة‌النفس»

۷- کتاب «نوادرالمسائل» (دراوائل طب) ؛

۸- «تذکره الحاضر وزادالمسافر» ؛

۹- «کتاب‌الخاص فی علم‌الخواص» ؛

۱۰- «کتاب‌طبایع‌الحیوان‌وخواصها ومنافع‌اعضائها» که برای‌امیرنصیرالدوله نوشته است.

وفات‌عبیدالله بسال ٤٥۰ واندی (مطابق‌باسال ۱۰٥۸ میلادی) اتفاق‌افتاد.

ك) یحیی(یوحنا) فرزند بختشیوع سوم- وی طبابت الموفق‌بالله طلحة بن جعفر متوکل را میکرد . او بزبانهای یونانی و سریانی آشنائی کامل داشت. میگویند کتابهای چندی از یونانی به سریانی برگردانده است.

مقام و منزلت وی نزد موفق چنان بود که هر چه از او میخواست‌وی عمل میکرد .

یوحنا روزی نزد موفق شکایت از صاعد برد ،که وی (صاعد) مانع کمکهای او (یوحنا) است. خلیفه به‌صاعد امرداد که هرچه یوحنامی‌خواهد طبق‌دستورهایش عمل کند ، چراکه یوحنا درقلب من جا دارد و باعث راحتی و آسایش من‌است. صاعد نزد یوحنا رفت وهرچه او (یوحنا) خواست برروی‌کاغذ آورد وبخدمت خلیفه داد. خلیفه دستور داد بهمان نحو عمل کند.

وی را تألیفی است بنام «مایحتاج الیه الطبیب» (درعلم نجوم).

ل) آخرین فرد خاندان بختشیوع موسوم به بختشیوع چهارم که طبیب مقتدر خلیفه عباسی بود. مقتدر بوی بسیار محبت می کرد و تیول زیادی از روستاها بوی بخشید. ایضاً خلیفه دیگرعباسی الراضی بالله فرزند مقتدر نیز باوی بمانند پدر رفتار می کرد.

وفاتش در روز چهارشنبه بیست و هفتم ماه ذی‌الحجه سال ۳۲۹ هجری قمری (مطابق با ۹٤۰ میلادی) در بغداد اتفاق افتاد.

این بود مختصری از شرح حال خاندان بختشیوع که بالغ برسه قرن آثاری در طب اسلامی از خود باقی گذارده‌اند و عموماً جندیشاپوری و شاگرد دانشگاه جندیشاپور بودند.

بطور اجمال علاوه برترجمه کتاب‌های طبی از یونانی به‌سریانی ویا از یونانی مستقیماً به عربی درکار طبابت نیز بسیار ممتاز بودند، چنانکه در شرح حال چندنفر از آنان درباره ثروت و تمول آنها ارقامی مشاهده شد، که بعضی از آنها افسانه‌ای بنظر میرسد.

بدین ترتیب ملاحظه میگردد، مکتب طبی که خاندان بختشیوع در بغداد تأسیس و رواج دادند، شاگرد مکتب جندیشاپور میباشد.

۵- سرجیوس رأس‌العینی (سرجیس رأسی=سرجیس رأس العینی)[1]- وی ازمردم رأس‌العین بود. کتابهای زیادی ترجمه کرد، ولی ترجمه هایش متوسط است.

سرجیس ترجمه های چندی از آثار بقراط و جالینوس بزبان سریانی برگرداند وهمین ترجمه ها بعدها مأخذ ترجمه به پهلوی شدند.

حنین فرزند اسحق ترجمه هائی از وی راکه اصلاح می‌کرده بسیار خوب وآن دسته که توسط وی (حنین) اصلاح نشده متوسط است.

۱— Sergius de Rechaina=Sergius de Théodosiopolis

ترجمه فرانسه فصول بقراطی که از سریانی ترجمه گردیده طبع م.ه. پونیون[1] واز کتاب«طب‌سریانی» که‌توسط«دکتر والیس‌باج»میباشد، میتوان ازوضع ترجمه های سریانی اطلاع حاصل کرد.

وفاتش بسال ۵۳۶ میلادی است.

سرجیس ازمترجمان‌نسبةً پرکاری است که‌بیشتر به‌ترجمه کتب‌طبی‌پرداخته، اما از نظر استحکام به پای ترجمه‌های حنین و بعضی از مترجمان دیگر نمیرسد. معروف است حنین ترجمه‌های وی را اصلاح می‌کرده است.

ترجمه کتاب «طبیعة الجنین لابقراط» از اوست.

بموجب گفته ابن ابی اصیبعه وی اولین کسی است که کتابهای یونانی را به سریانی ترجمه کرده‌و مصنفات زیادی در طب و فلسفه دارد، ولی ترجمه‌هایش متوسط است. آن دسته از ترجمه‌ها که توسط حنین اصلاح گردیده خوب و آن دسته که اصلاح نشده است متوسط میباشد.

لازم به تذکر است:

ترجمه‌های کتاب‌های جالینوس در جندیشاپور و حمص مورد استفاده طلاب علوم طبی قرار میگرفت. اما ترجمه‌های سریانی آن‌که توسط سرجیس رأس‌العینی وبعد از او حنین بن‌اسحق و شاگردانش انجام یافته بود و عموماً بزبان سریانی‌بود، برای شاگردان و دانشجویان سریانی مورد استفاده واقع میگردید.

ترجمه‌های سریانی بر ترجمه‌های عربی مقدم بود و پس از آن که ترجمه‌ها ازسریانی به عربی بعمل آمد، بسیاری از مترجمان متون کتب طبی را مستقیماً از یونانی به‌عربی برگرداندند، که ارزش علمی آنها بسیار معتبر است.

ایضاً درمکتب اسکندریه کتابهای جالینوس بی‌اندازه مورد توجه قرار گرفت وکتابهای درسی طالبان علم طب وسایر علوم بود.

۱- M. H. Pognone

۶ـ خاندان ماسویه

بزرك این خاندان ماسویه اول یـا ماسویه‌پدراست‌که‌کنیه‌اش ابو یوحنا میباشد .

ماسویه اول از اطباء جندیشاپور و تربیت یافته این مکتب بود . شهرت وی در داروسازی وطب هردو میباشد .

ابن ابی‌اصیبعه درکتاب خود آورده است : که ماسویه نمی‌توانست یک‌سطر بخواند ولی بیماریها و درمان آنها و داروها را خوب می‌شناخت . جبرائیل فرزند بختشیوع ویرا برای‌شاگردی‌خود انتخاب‌و محبت‌فراوان باو کرد . ماسویه عاشق کنیز داودبن سرابیون شد . جبرائیل آن کنیز را به هشتصد درهم خرید و بماسویه بخشید . ماسویه از آن کنیز دو پسر آورد بنامهای یوحنا ومیخائیل .

ماسویه قریب سی سال در بیمارستان جندیشاپـور خدمت می کرد و ریاست بیمارستان جندیشاپو را داشت .

وقتی شنید که جبرائیل نزد هارون مقام و منزلتی‌یافته، پیش خود گفت کـه ابوعیسی به آسمان رفته ومن هنوز جای خود هستم . چون‌جبرائیل این سخن‌شنید ، ویرا از بیمارستان اخراج وحقوقش را قطع کرد .

ماسویه بجانب بغداد رفت و از جبرائیل عذر خواست و هر روز پشت‌درخانه جبرائیل می‌نشست وهنگام سوار شدن جبرائیل ویرا دعا می کرد ، اما جبرائیل بوی اعتناء نمی کرد . اجباراً به محله رومیان که در مشرق بغداد بود رفت و به کشیش آنجا گفت مرا در یکی از معابد جا دهید ، تا از این راه چیزی عایدم گردد و بتوانم بشهر خود بازگردم ، زیرا جبرئیل بمن اعتنائی ندارد . کشیش گفت : تو سی سال در بیمارستان کار می کردی، آیا دراین مدت ازطبابت چیزی نیاموخته‌ای ؟ ماسویه درجواب گفت: طبابت وچشم‌پزشکی ودرمان زخمهامی کنم . کشیش صندوقی‌برای وی تهیه کرد و گفت نزدیک قصر فضل‌بن ربیع (وزیـر هارون) بنشین و بطبابت مشغول شو . ماسویه بدستور کشیش عمل کرد . کم کم وضعش خوب شد .

روزی چشم مستخدم فضل‌بن‌ربیع درد گرفت. جبرائیل دو چشم‌پزشک برای درمانش فرستاد ، ولی آنان نتوانستند کاری انجام دهند . براثر بی‌خوابی واضطراب شدید از قصر بیرون آمد، چون چشمش به ماسویه افتاد گفت : توچکاره‌ای؟ اگر از درمان چشم چیزی‌میدانی مرا معالجه کن وألا ازاین‌محل برو. ماسویه گفت: چشم‌پزشکم وتو را درمان می کنم. ماسویه پلک چشمان خادم را برگرداند ودرآن دارو ریخت و پارچه‌ای برسرش نهاد و او را بخور داد. بیمار آرام یافت و بخواب رفت. چون صبح شد از قصر یک سفره نان روغنی وبره‌ای بریان ومرغ کباب شده وشیرینی وپول طلا ونقره برای ماسویه فرستاد وپیغام داد که این‌سفره همه روزه برایت‌خواهد آمد. ماسویه ازشوق به گریه‌افتاد. خادم تصورکرد حق‌العلاجش کم است. خادم گفت : غم مخور بیشتر بتو خواهم داد.

ماسویه گفت : اینطورکه تصورکردی نیست ، من کمال رضایت را دارم . خادم بخدمت فضل رسید وقضیه را شرح داد. پس از آن فضل مبتلی به چشم درد شد . جبرائیل آندو چشم پزشک را نزدش فرستاد ، ولی معالجاتشان در فضل اثر نکرد . خادم ماسویه را آورد و او چشم فضل را بهبود داد. چون جبرائیل بخدمت فضل رسید ، فضل گفت : مردی که اورا ماسویه گویند در امر چشم پزشکی ازهمه برتراست. جبرائیل گفت : شاید همان کسی‌است که درنزدیک اندرون می‌نشست. وی همان کسی است که کارگر من بود وچون شایستگی نداشت او را بیرون کردم، معلوم میشود طبیب‌شده ، درصورتی که ازطب‌اطلاع ندارد. فضل دستور به احضار ماسویه‌داد. چون ماسویه وارد شد کنار جبرائیل نشست. جبرائیل گفت : ای‌ماسویه تو طبیب شده‌ای؟ ماسویه درجواب گفت : من‌سی‌سال در بیمارستان خدمت کرده‌ام و تو اینطور بامن‌صحبت می کنی. جبرائیل بیم کرد مبادا ماسویه تندتر صحبت کند، از جای برخاست و رفت.

فضل‌بن‌ربیع ماهانه پانصد درهم و دو مرکوب سواری و علوفه وسفره وغلام

برایش معین کرد و امرداد خانواده‌اش‌را از جندی‌شاپور بیاورند و مخارج آنهارا هم تکفل کرد. ماسویه خانواده‌اش را خواست که یوحنا فرزندش نیز همراه آنها بود.

پس از آن هارون به چشم درد مبتلی شد. لذاماسویه احضار گردید. خلیفه سوال کرد ازچشم پزشکی هم اطلاع داری؟ ماسویه گفت: من‌سی‌سال دربیمارستان جندیشاپور خدمت کرده‌ام. ماسویه دستور داد حجام بیاید و دو ساق پای رشید را حجامت نماید. از خون پای خلیفه چند قطره درچشمش ریخت و خلیفه درمان‌شد. خلیفه دستور داد ماهانه دوهزار درهم وسالی‌بیست هزار درهم کمک خرج وعلوفه وخانه باو بدهند. ایضاً خلیفه دستور داد هر روز وی (ماسویه) با جبرائیل به‌دربار بمانند سایر طبیبان حاضر شود. بدین طریق ماسویه در ردیف جبرائیل وهم رتبه وی شد.

از آن پس ماسویه بدرمان خواهر رشید (که طبیب معالجش‌جبرائیل بود) پرداخت و به اندرون رفت و بیمار را دید. پس ازگرفتن نبض بیمار ماسویه روی به خلیفه نمود گفت: خداوند عمر خلیفه را دراز گرداند، این بیمار پس‌فردا سه ساعت قبل از نیمه شب در خواهد گذشت. جبرائیل گفت: یا امیرالمومنین، بیمار حالش خوب است وزنده می‌ماند و ماسویه دروغ گوید. رشید دستور داد ماسویه را در یکی از اطاقهای قصر نگاهدارند، تا حال بیمار معلوم گردد. چون ساعت معین رسید خواهر رشید وفات یافت. ازآن پس‌رشید دستور داد که حقوق و وظیفه‌ماسویه بمانند جبرائیل گردد وبه‌یوحنا فرزند ماسویه هم عنایت وتوجه زیادی کرد، که‌وی هم بمقام عالی نائل گردید.

ایضاً قفطی و ابن ابی‌اصیبعه حکایات زیادی از درمان‌های ماسویه وفرزندش یوحنا درخدمت مأمون وپس از وی‌چند خلیفه دیگر عباسی‌نقل کرده‌اند که ازخلال آنها چنین مستفاد میگردد که ماسویه و فرزندش مقام و ارج بلند در دربار خلافت یافته وعموماً باجبرائیل درکشمش بودند. جبرائیل نیزپیوسته به‌خلفاء می گفت که ماسویه پسر بچه‌ای دربیمارستان جندیشاپور بود و از ابتدا به کوبیدن دارو مشغول

بود وسالیان دراز دربیمارستان ما کارکرده است و ابداً سوادخواندن ونوشتن ندارد، اما داروهای مفیده و مضره را خوب می‌شناسد و موارد استعمال آنها را میداند.

باری مطلب در باب ماسویه است که توانست مقامی رفیع در خدمت خلفاء داشته باشد.

چنانکه آمد ویرا دو فرزند بود یکی بنام «یوحنا» و دیگری «میخائیل».

الف) ابوزکریا یوحنا فرزند ماسویه ـ یوحنا نیز از اطباء جندیشاپور ومسیحی نسطوری بود، که از اواخر قرن دوم هجری شهرتی پیدا کرد و مخصوصاً در خدمت مأمون مقام ومنزلتی بسزا داشت، تا آنجا که رئیس «بیت‌الحکمه» شد.

حنین مترجم معروف شاگرد او بود. یوحنا در دوران خلافت مأمون ومعتصم و واثق و متوکل در خدمت ومعاصر آنان بود. وی طبیبی بسیار باهوش و فاضل و مطلع و در علم طب دانا و آشنا بود.

ابتدای کار وی از زمان هرون شروع شد. هرون وی را به ترجمه کتب طبی مأمور کرد. هنگامیکه هرون عموریه و انقره را فتح کرد، عده زیادی ازکاتبان را در اختیار او گذارد، که به استنساخ کتب پردازند. یوحنا بسیاری از آنها را ترجمه کرده است.

ابوزکریا در قبال تقرب به‌دستگاه خلافت مال وثروت فوق‌العاده بدست‌آورد. عیسی‌بن علی رهاوی «درکتاب الادب‌الطبیب» مینویسد: که از عیسی بن ماسه طبیب نقل کرد، که ابوزکریا به‌من (عیسی) گفت: که یوحنا فرزند ماسویه گفته است که ازصناعت طب یک میلیون درهم استفاده کرده است.

خلفاء عباسی مخصوصاً واثق را بوی علاقه زیادی بود و حکایات و روایات زیادی از مورخان تاریخ طب درباره درمان‌های عجیب و مال و ثروت فوق‌العاده و اینکه در خدمت خلفاء بسیار محتشم بوده از او نقل می کنند، که بسیاری از این حکایات بافسانه شبیه است. تمام این مطالب می‌رساند که وی توانست پس از

پدر دربرابر خاندان بختشیوع چنان قد علم کند، که مقامش کمتر ازجبرائیل واطباء جانشین وی نبوده است.

حکایتی ازبذل وبخشش واثق به‌یوحنا درعیون الانباء آمده است بدین‌شرح:

روزی واثق در مجلس شراب دستور میدهد ساقی شرابی بـه یـوحنا بدهد. یوحنا پس از شرب شراب میگوید: این شراب صافی وخوب نیست. خلیفه رو به ساقی کرده می گویـد: بـاطباء من و آنهم در محضر و مجلس من شراب غیر صافی میدهی و بروی (ساقی) خشم گرفت. خلیفه دستور داد که فی‌المجلس یکصد هزار درهم باو بدهند. **سمانه** خادم‌را خواست وگفت: الساعه این پولها را بپرداز. چون عصر شد خلیفه از سمانه پرسید آیا پولها را ردکردی یا نه ؟ وی جواب داد: که هنوز پولهارا نداده‌اند. خلیفه دستورداد پس‌دویست‌هزار درهم‌بدهید. شامگاهان خلیفه مجدداً سوال کرد آیا پولها به یوحنا رسیده است یانه ؟ سمانه گفت: خیر. خلیفه دستور داد که سیصدهزار درهم به‌یوحنا بدهد. سمانه به‌صندوقدار بیت‌المال گفت: فوراً سیصدهزار درهم‌را به‌یوحنا برساند والا در بیت‌المال دیگر پولی‌نخواهد ماند. آنگاه سیصدهزار درهم را فوراً نزد یوحنا فرستادند.

معروف است که خلفاء بنی‌عباسی هیچ غذائی را بدون حضور او نمیخوردند. یوحنا برای آنان در تابستان غذاهـــای و آشامیدنیهای سرد (مبرد) و درزمستان غذاهای گرم و شربتهای مقوی میداد.

از سطور بالا و سایرحکایات چنین مستفاد میگردد، که یوحنا بمانند معدودی از اطباء تمدن اسلامی علاوه بر رخنه و نفوذ فوق العاده در دربار خلفاء عباسی مستمری و وظیفه و مقرری گزاف از خلفاء و درباریان و اعیان و اشراف و سایر مردم بدست آورده وطرف احتیاج‌مردم بود، که نتیجةً نفوذ کم‌نظیری درجمیع شئون‌دستگاه خلافت داشته است.

درمورد درمانهای وی‌حکایات‌زیادی‌درباب خون گرفتن، ورگ‌زدن وحجامت و معاینه ادرار و نبض و سایر علامات مربوط به بیماری چه درمیان مسلمانان و چه

درمیان مسیحیان شهرت بسزائی داشته که نقل همه آنها از حوصله کتاب خارج است .

میگویند بیماری نزد یوحنا رسید، که نزدیکانش از او مأیوس شدند و بعادت مسیحیان جمعی از رهبانان و کشیشان ببالین وی آمده ومشغول خواندن دعاشدند. یوحنا چشم بازکرد وگفت : ای فرزندان فسق اینجا چه می کنید؟ گفتند آمده‌ایم برای تو دعا کنیم، تا شما شفا یابید. گفت : یک قرص گل (حب) از دعای شما و و تمام مسیحیان اثرش بیشتر است. بروید و تا روز قیامت از خانه من خارج شوید.

بختشیوع را میانه خوبی با یوحنا نبود ودائماً باوی درمجالس شوخی‌میکرد، تا آنجا که گاهی وی‌را ولدزنا می‌نامید (بمناسبت آنکه مادرش کنیز بود که پدرش بوی علاقه یافته وجبرائیل کنیز را از ابن سرابیون خرید و عیال ماسویه شده بود).

از کلمات اوست :

از او سوال کردند چیزی که شری در دنبال ندارد چیست؟

جواب داد : آشامیدن مختصری شراب زلال صاف .

پرسیدند : شری که هیچ چیزی در دنبال ندارد چیست؟

جواب داد : نزدیکی با زن.

او گفت : خوردن سیب قلب را قوت دهد . پیوسته غذاهای تازه و شراب کهنه بخورید و بیاشامید.

اما آثار و مولفات وی عبارتند از :

۱- «کتاب البرهان» در سی باب ؛

۲- «کتاب‌البصیره» ؛

۳- «کتاب‌الکمال والتمام» ؛

٤- «کتاب‌الحمیات» که مشجر یعنی دارای شجره است ؛

٥- «کتاب فی‌الاغذیه» ؛

٦- «کتاب فی‌الاشربه» ؛

۷- (کتاب‌المنجح فی‌الصفات والعلاجات» (درصفات ومعالجات) ؛

۸- «کتاب فی‌الفصد والحجامه» ؛

۹- «کتاب فی‌الجذام» که بنظر میرسد کسی قبل از وی چنین کتابی در این باب ننوشته است ؛

۱۰- «کتاب‌الجواهر» ؛

۱۱- «کتاب‌الرجحان» ؛

۱۲- «کتاب فی ترکیب الادویه‌المسهله و اصلاحها وخاصه کل دواء منها ومنفعته» (درترکیب داروهای مسهل واصلاح آنها وخاصیت هردارو ومنفعت‌آن).

۱۳- «کتاب دفع مضارالاغذیه» ؛

۱۴- «کتاب فی غیر ماشی مماعجز عنه غیره» (در اموری که دیگران از بیان آن عاجز مانده‌اند) ؛

۱۵- «کتاب السرالکامل» ؛

۱۶- «کتاب فی دخول‌الحمام ومنافعها ومضرتها» (درترتیب دخول درحمام و منافع و مضار آن) ؛

۱۷- «کتاب السموم وعلاجها» ؛

۱۸- «کتاب الدیباج» ؛

۱۹- «کتاب‌الازمنه» ؛

۲۰- «کتاب‌الطبیخ».

۲۱- «کتاب‌فی‌الصداع وعلله‌واوجاعه وجمیع ادویته والسدر والعلل المولده» (در سردرد وعلل و دردهای آن و جمیع داروهای مربوط بدان وسردرد دریائی) که برای عبداله‌بن‌طاهر نوشته است ؛

۲۲- «کتاب لم امتنع الاطباء من علاج الحوامل فی بعض شهور حملهن» (کتابی درباب آنکه چرا پزشکان از درمان زنان باردار در بعضی ماههای بارآنان خود داری کرده‌اند) ؛

۲۳- «کتاب معرفة محنة الکحالین» ؛

۲٤- «کتاب دغل العین» ؛

۲۵- «کتاب مجسة العروق» (درجاها ومحل ضربان رگها) ؛

۲٦- «کتاب الصوت والبحة» (درصدا و خفگی آن) ؛

۲۷- «کتاب ماءالشعیر»[1] ؛

۲۸- «کتاب المرة السوداء» ؛

۲۹- «کتاب علاج النساء اللواتی لایحبلن» (در علاج زنانی که آبستن نمی‌شوند) ؛

۳۰- «کتاب الجنین» ؛

۳۱- «کتاب تدبیر الاصحاء» ؛

۳۲- «کتاب السواك والسنونات» (در مسواك وکرم‌خوردگی دندانها) ؛

۳۳- «کتاب المعده» ؛

۳٤- «کتاب القولنج» ؛

۳۵- «کتاب النوادر الطبیه» ؛

۳٦- «کتاب التشریح» ؛

۱- ماءالشعیر - ترجمه تحت‌اللفظی آن آب جو است ولی معنی فقاع را نمیدهد . در اصطلاح طبی عبارت است از لعاب جو محلول در آب . بدین‌طریق که قدما مقداری جو (یا جو پوست کنده) را درپارچه‌ای ریخته در آب جوش (یا آب بسیارگرم) خیس می‌کردند و مایع حاصله از آنرا به بیمار میدادند . ماء الشعیر تا این اواخر هم درطب کشور خودمان مورد استعمال زیاد داشته وطریق ساختن آن بدین نحو بود: که جو را در پارچه‌ای ریخته و برروی آب‌جوش سماور میگذاردند، تا لعاب‌آن‌تهیه گردیده سپس آنراصاف‌میکرده وبه‌بیماران مخصوصاً بیماران مبتلی به تب تیفوئید میدادند . ترجمه فرانسوی آن Eau de l'orge یا Tisane است .

۳۷- «کتاب فی ترتیب السقی الادویه المسهله بحسب الازمنه و بحسب الامزجه» (درباب ترتیب خوردن داروهای مسهل برحسب زمان ومکان) ؛

۳۸- «کتاب ترکیب خلق الانسان و اجزائه وعدد اعضائه و مفاصله وعظامه وعروقه ومعرفة اسباب الاوجاع» (درترکیب خلق آدمی و اجزاء و تعداد اعضاء و مفاصل و استخوانها و رگها و شناسائی علل دردها) که آنرا برای مأمون تألیف کرده است ؛

۳۹- «کتاب الابدال» که آنرا برای حنین بن اسحق نوشته است ؛

۴۰- «کتاب المالیخولیا و اسبابها و علاماتها و علاجها» (درمالیخولیا وعلل ونشانیها و درمان آن) ؛

۴۱- «کتاب جامع الطب» - دراین کتاب در اموری که پزشکان برآنها اتفاق دارند اعم از اطباء فارس و روم ؛

۴۲- «کتاب الحیلة البرء» (در تدبیر برای بهبود) (اسامی کتب مذکور از عیون الانباء اقتباس گردیده است).

یوحنا بسال ۲۴۳ هجری قمری (مطابق با ۸۵۷ میلادی) در سرمن رای (سامره) روز دوشنبه پنجم جمادی الاخره در زمان خلافت متوکل عباسی وفات یافت.

فرزند دیگر ماسویه میخائیل است. وی از اطباء معروف بغداد و در دوران خود در این شهر بسیار مشهور بود و خدمت مأمون را میکرد.

میخائیل اهل مباحثه واستدلال نبود و با هیچیک از پزشکان براموری که از دویست سال قبل از دورانش کشف شده بود، ایمان نداشت. منجمله به سکنجبین معتقد نبود و آنرا به بیماران خود توصیه نمی کرد. مربای گل در عسل را بکسی نمی‌داد. بشرح ایضاً به گلاب (که از آب گل گرفته باشند) نیزعقیده نداشت، ولی گلابی که با گل نرم درآب گرم پخته باشند تجویزمی کرد. ایضاً سوز تجویزنمیکرد.

مأمون را بوی عقیدتی کامل بود، حتی برجبرائیل بن بختیشوع مقدم میداشت و داروئی که بدستور وساخته وی بود، می‌خورد.

از او نیز حکایات زیادی درباره درمان خلفاء عباسی و نزدیکان خلیفه و درباریان در کتب مورخان آمده است.

از وی تألیف واثری درتاریخ پزشکان نیامده است.

۷ - عیسی بن صهاربخت

(چهاربخت = صهربخت) - این طبیب از مسیحیان جندیشاپور و درفن طبابت وداروشناسی مهارت کامل داشت. چون منصور خلیفه عباسی دربغداد بیمار گردید، جورجیس را ازجندیشاپور طلب کرد، تابمداوات وی پردازد. جورجیس پس ازبهبود منصور اجازه مرخصی از او (منصور) خواست. وی (جورجیس) به جندیشاپور آمد و ابراهیم را بجای خویش به بغداد نزد خلیفه فرستاد و عیسی به ریاست بیمارستان برگزیده شد. سپس به بغداد رفت و ازپزشکان مشهور بغداد شد.

ترجمه هائی که بوی نسبت داده شده است سه مقاله آخر از مجموعه تفسیرهای جالینوس بر کتاب «الفصول لابقراط» است که قبلاً توسط حنین فرزند اسحق درهفت مقاله به سریانی برگردانده و انگاه توسط عیسی به عربی ترجمه گردیده است.

ویرا تألیفی است بنام «کتاب قوی الادویة المفرده».

۸ - ابویعقوب یوسف بن عیسی یوسف الناقل المترجم

وی ملقب به «الناعس» ازشاگردان عیسی بن صهر بخت (صهار بخت = سهار بخت) و از اهالی خوزستان بود. در عباراتش لکنت بود. مترجم خوبی هم نبود. وی بمانند استادش بیشتر به ترجمه کتب طبی اشتغال داشت.

۹ - ابویحیی البطریق

وی از مترجمان زمان منصور خلیفه عباسی بود و ترجمه هائی از بقراط وجالینوس وبطلیموس بوی نسبت داده اند. ترجمه «کتاب الاربعه»[1] بطلیموس القلوذی منسوب بوی است.

ترجمه ای که وی از بطلیموس کرد بعدها توسط عمربن فرخان (متوفی در

۱- Quadripartium

۲۰۰ هجری قمری = ۸۱۵ میلادی) باتفسیری برآن نگاشته شده وپس از اومحمدبن جابربن سنان البتانی (متوفی بسال ۳۱۶ هجری قمری = ۹۲۹ میلادی) تشریح گردیده است.

ابن ابی اصیبعه گوید: که ابویحیی بامرمنصور بسیاری از کتب قدیم را ترجمه کرده و ترجمه هایش بسیار خوب است ولی درعین حال به پای ترجمه های حنین نمیرسد.

ایضاً ابن ابی اصیبعه گوید: من از او ترجمه های زیادی درکتب طبی دیده ام که از جالینوس میباشد.

وفات وی بین سالهای ۱۷۹ و ۱۹۰ هجری قمری مطابق با ۷۹۵ و ۸۰۶ میلادی اتفاق افتاده است.

۱۰- سهل بن ربان طبری وی از اهل مرو و یهودی بود و چون عده یهودیان در مرو زیاد بودند و این شهر یکی ازمراکز بزرك علوم یونانی بود، ترجمه المجسطی را بوی نسبت داده اند. مرکز یهودیان در مرو شهری بنام «یهودیه» یا «شهر یهودان» بود که بعدها به نام «میمنه» تغییر یافت پسرش علی بن سهل بن ربان طبری معروف صاحب «فردوس الحکمه» درطب میباشد.

۱۱- ابن العبری[1] وی ازمترجمان سریانی پس از اهرون میباشد که برای هارون سی کتاب ترجمه کرده است. بعدها دیگران این ترجمه ها را به عربی برگردانده و بدان ها اضافاتی کرده اند.

۱۲- خاندان حنین[2] اولین فرد این خاندان حنین فرزند اسحق عبادی (حنین بن اسحاق العبادی) مکنی به ابوزید میباشد. وی مسیحی نسطوری واز مردم حیره بود وبسال ۱۹۴ هجری قمری (مطابق ۸۰۹ میلادی) درحیره متولد گردید.

پدرش داروساز (صیدلانی) و گیاه فروش مسیحی نسطوری و از اهل حیره

۱- Bar Hebraeus ۲- Johannitius

و قوم عباد بود . صاحب‌تتمه صوان‌الحکمه (علی‌بن زید بیهقی) گوید : که مولد حنین بغداد بوده و در شام تعلیم وتربیت یافته است.

حنین مردی فصیح و خوش بیان و در زبان عربی و یونانی متبحر و خطیبی بلیغ بود .

ابتدا از بغداد به بصره آمد و نزد «خلیل‌بن‌احمد نحوی» رسید و زبان عربی را نزد وی آموخت. آنگاه به بغداد مراجعت کرد و به فراگرفتن طب متمایل شد.

دربغداد در مجلس درس «یوحنابن‌ماسویه[1] جندیشاپوری» از اطباء دانشمند بغداد حضوریافت. کتاب «فرق‌الطب» را نزد یوحنا آموخت وچون‌سردی جدلی‌بود، از این رو ایراداتی بریوحنا میگرفت.

ابن ابی اصیبعه گوید : که یوحنا قلباً حنین را دوست میداشت ولی بر اثر ایراداتی که حنین به وی میگرفت، او را از مجلس درس خود طرد کرد.

توضیح آنکه براثر اعتراضات حنین بر یوحنا و آنکه اصولاً حنین از فرزندان صرافان بود ، اطباء جندیشاپور را از وی خوششان نمیآمد و مایل بودند علم طب در انحصار آنان باشد ، لذا حنین از استفاده درس یوحنا محروم گردید.

روزی که حنین‌اعتراض براستاد (یوحنا) کرد ، وی (یوحنا) بردباری وتحمل دربرابر حنین را از دست داد ، سپس بحنین گفت : تو را با صنعت طب چه کار ؟ تراست که‌نزد خویشانت بروی وپنجاه درهم بگیری و بایکدرهم ظروف گلی کوچک بخر و یک درهم زرنیخ و بقیه را از پولهای ضرب کوفه و قادسیه خریداری کن و زرنیخها را درآن بوته بگداز و پولهای قادسیه را بآنها بمال و در شارع عام بنشین وپولها را بسای وآنها را صاف وصیقلی و آنهارا برای مردمی که میخواهند صدقه بدهند عرضه کن، تا از تو خریداری کنند. این کار برای تو فائده‌اش بهتر و زیادتر از صناعت طب است. یوحنا وی را ازمجلس درس خارج کرد. حنین گریه کنان از

---

۱ – Mesué (Mesues)

خانه یوحنا بیرون آمد ، اماچون حنین مصمم بود که طب را یاد گیرد ، تصمیم گرفت از منبع اصلی آن یعنی زبان یونانی آنرا بیاموزد .

بگفته ابن ابی اصیبعه حنین دوسال بفرا گرفتن زبان یونانی همت گماشت وبقول قفطی سه سال مشغول تحصیل زبان یونانی در مصر و اسکندریه شد و اشعار همر را بخوبی آموخت وچون زبان عربی وسریانی را میدانست ، در حقیقت کلید ترجمه را در دست گرفت .

مدتی که حنین از بغداد بیرون رفت کسی را خبر از وی نبود ، تا آنکه روزی یکی از آشنایان قدیم وی بنام **یوسف** طبیب ویرا دید .

یوسف گوید : روزی نزد «اسحاق بن الحسین» بودم ، مردی را باموهای دراز که صورتش را پوشانده بود، دیدم که شعری به رومی از «هومر» شاعر می‌خواند . آواز وی (حنین) بگوشم آشنا آمد . بروی بانگ زدم و معلوم شد همان پسری است که قبلاً او را دیده‌ام . حنین گفت : یوحنا تصور می کرد که عبادی ممکن نیست علم آموزد . اکنون از تو (یوسف) تمنی دارم این مطلب را بکسی بازگو نکنی .

ابن ابی اصیبعه گوید: «اسحاق بن الحسین» بیمار شد وروزی که یوسف به عیادتش رفت ، مردی را دید ، که موی زیادی داشت وقسمتی ازموی سرش روی اورا پنهان میداشت و بخواندن اشعار هومر بزبان رومی با آهنگ مخصوص قرائت می کرد . بنظرم رسید که وی همان حنین است، که دو سال است وی را ندیده بودم . از اسحق سوال کردم ، این همان حنین است؟ اسحق گفت : نه . ولی انکار او (اسحق) شبیه اقراربود . سپس من اورا (حنین) باسم صدا کردم و او جوابم داد و گفت: بیادبیاور آن قحبه‌زاده (مقصود یوحناست) که میگفت یک عبادی نباید طبیب شود و درس طب بخواند وقسم خورد که اگر من طبیب شدم او ازدیانت مسیح تبری جسته است . اینک من علاوه برآنکه طبیب شده‌ام ، زبان یونانی را در نهایت استحکام آموخته‌ام و در دوران من کسی بهتر از من این زبان را نمی‌داند و هیچکس هم غیر از برادرم از وضع من آگاه نیست . اگرمیدانستم تو مرا خواهی شناخت از تونیز پنهان می‌شدم،

ولی فهمیدم که حیله‌ام در تو اثر نکرد . از تو خواهش میکنم این مطلب را به کسی نگوئی .

قفطی گوید : یوسف گفت : قریب سه سال دیگر حنین را ندیدم ، تا روزی به خدمت جبرائیل بن بختشیوع رسیدم . حنین را دیدم که آنجاست و ترجمه‌ای از «کتاب التشریح» جالینوس را انجام داده و جبرائیل از وی تعظیم و تجلیل زیاد می کرد و باو خطاب می کند : بخدا قسم که اگر این جوان عمر یابد، سرجیس (مقصود سرجیس رأس العینی است) را مفتضح گرداند .

حنین به یوسف گفت : پیش از این مایل نبودم که از آمدن من کسی را خبر کنی . حال که چنین چیزی از جبرائیل شنیدی ، به یوحنا باز گو کن . آنگاه دست در آستین خود کرد و نسخه‌ای در آورد و گفت : این نسخه را به یوحنا بده . این نسخه موسوم به «جوامع» است . من (یوسف) نیز چنان کردم و نسخه را به یوحنا دادم . یوحنا گفت : این ترجمه نیست ، بلکه عملی فردی است که از روح القدس تأئید گرفته است .

اما ابن ماسویه همان استادی که حنین را از درس خود رانده بود ، بعدها که هنر وی را دید با او از درآشتی درآمد و یکی از پشتیبانان و حامیان وی شد . علاوه برآن حنین را حامیان دیگر بود که تمام از پزشکان جندیشاپور بودند . این پزشکان به بغداد آمده و به زبان عربی سخن می گفتند بمانند «سلمویه» که از متخرجین (فارغ التحصیل) جندیشاپور بود[1] .

نکته دیگری که ذکر آن در این مبحث لازم است، آنکه ترجمه های حنین قابل مقایسه با ترجمه های قبل از وی نبود و اغلب از روی کتبی که توسط فرستادگان خلیفه وصرف مبالغ هنگفت از امپراطوری روم تهیه شده بود، بعمل آمده است .

اما یوسف جمیع مطالبی که از جبرائیل شنیده بود عیناً به یوحنا منتقل کرد . یوحنا متعجب گردید و خلاصه آنکه یوحنا اعتقادی کامل به حنین پیدا کرد . جبرائیل حنین را «استاد حنین» خطاب می کرد .

۱ـ سلمویه بن بنان که بعدها طبیب معتصم خلیفه گردید (۲۱٦ هجری = ۸۳۱ میلادی)

پس از آنکه قدر و منزلت حنین در ترجمه معلوم شد ، یوحنا را بسوی محبت زیادت گشت .

شرح بالا از آن نظربتطویل آمد، تاموضوع ورود حنین به‌کار ترجمه درتمدن اسلامی معلوم گردد ، بدین‌معنی که حنین کلید ترجمه کتب و آثار بقراط وجالینوس را در دست گرفت .

چون مأمون بنقل علوم یونانی همت گماشت ، حنین را برای این امر انتخاب کرد ، بدین معنی که پس از تحقیق معلوم شد ، که وی (حنین) بر تمام مترجمان رجحان وبرتری دارد .

علت آنکه مأمون به ترجمه کتب علمی وفلسفی وطبی از یونان همت گماشت بقول ابن ابی اصیبعه بدین شرح است : که شبی مأمون در خواب پیر مرد بسیار خوش قیافه‌ای را دید ، که بر منبر نشسته و میگوید من ارسطو طالیس هستم . خلیفه از خواب بیدار شد . پرسید ارسطو طالیس کیست ؟ بوی گفتند از حکماء یونان . مأمون حنین را خواست، که به ترجمه کتب یونانی بپردازد . مأمون حنین را برای ترجمه ونقل‌علوم یونانی مأمور کرد، که عده‌ای از مترجمان زیر نظر وی بکار مشغول بودند . علاوه برآن بین‌مأمون وامپراطوران روم مکاتباتی برقراربود . مأمون شرحی برای امپراطور روم نوشت و از او اجازه خواست ، قسمتی از کتابهای قدیمی که در خزانه روم موجوداست، استنساخ وترجمه گردد . پادشاه روم ابتدا امتناع ولی بعداً قبول کرد . مأمون عده‌ای از دانشمندان وقت بماند «حجاج بن مطر» و «ابن البطریق» و «سلم» صاحب بیت‌الحکمه را انتخاب کرد . چون اینان نزد مأمون رسیدند ، خلیفه امر به ترجمه کتب کرد . بعضی گویند بااین عده یوحنا بن ماسویه نیز همراه بود .

بهر حال پس از جمع آوری کتب و نسخ مأمون حنین را برای ترجمه و اصلاح ترجمه‌های مترجمان دیگر از قبیل «حجاج بن‌مطر» و «ابن البطریق» و امثال آنها گمارد .

میگویند مأمون در برابر وزن آنچه که حنین ترجمه میکرد ، باو طلا میداد ، بدین معنی که در یک کفه ترازو ترجمه ها و در کفه دیگر طلا می گذارد وبه حنین داده میشد . حنین علاوه برآنکه جهت مأمون ترجمه هائی کرده برحسب معرفی جبرائیل برای بنی موسی (بنی شاکر) که دوستداران علم بودند، ترجمه هائی از کتب یونانی کرده است، ولی این ترجمه ها بیشتر از کتب فلسفی ومنطقی میباشند .

عبیدالله بن جبرائیل در کتاب «مناقب الاطباء» گوید : چون کار حنین بالا گرفت ودرمیان پزشکان بغداد مشهورشد، موضوع باطلاع خلیفه رسید . خلیفه (مأمون) ویرا احضار وانعام زیاد بوی کرد . ایضاً املاك فراوان بوی بخشید . اوگوید: که مأمون نزد حنین زبان رومی (ممکن است مقصود یونانی باشد ، که در متن کتاب ابن ابی اصیبعه به کلمه «زبور الروم» آمده است) می آموخت، امابه دستورهای داروئی حنین پس از مشورت با سایر اطباء رفتار می کرد .

چون حنین بدربار خلیفه (مأمون) راه ونزدش تقرب یافت، خلیفه خواست وی را امتحان کند . لذابرای منظور بالادستورداد تاترکیب سمی برای یکی ازدشمنانش تهیه کرده وبوی بخوراند . خلیفه گفت: اگر دستورم را اطاعت کردی انعام وخلعت زیاد بتو خواهم بخشید والا بزندان یا مرگ محکوم خواهی شد . حنین امر خلیفه را اطاعت نکرد و در اثر این عدم اطاعت بـه زندان افکنده شد و یکسال در زندان ماند . چون بحضور خلیفه رسید ، بوی گفتند یا پاداش و انعام فوق العاده خواهی داشت و یااعدام . حنین جواب داد : «همانطورکه حضور خلیفه امیرالمومنین عرض کردم ، کار و مهارت من در طبابت است وازکارهای دیگر خبری ندارم و تحصیل امور دیگری نکرده ام» . آنگاه که وی راتهدید بمرگ کردند، حنین گفت: «خداوند در قیامت حق مرا خواهد داد ، اگر خلیفه مایل است روح خودرا بیازارد، بگذارید آنطورکه مایل است، کند» .

مأمون را این حرف خوش آمد وبخنده افتاد وگفت: میخواستم تو را آزمایش کنم و ثبات قدم تو را بیازمایم . آنگاه اطمینانش به حنین زیاد شد . سپس خلیفه

سوال کرد : چه چیز باعث شد که تو به امر ما ترتیب اثر ندادی؟ حنین گفت : «دیانت ونگاهداری ناموس طب».

خلیفه گفت: این دوقانون که گفتی هردو بزرگ ولازم الاجرا و لازم‌الاطاعه میباشند ، سپس خلعت‌های فاخر و پول فراوان بوی داد و حنین از خدمت خلیفه بیرون آمد.

براثر این عمل اصولاً کار حنین چنان بالا گرفت ، که توانست در ترجمه و تألیف صنعتهای جد را کند و با وسائلی که دراختیارش گذارده شده بود ، بزرگترین مکتب ترجمه را درطب اسلامی پایه گذاری کرد.

حنین علاوه بر آنکه شخصاً ترجمه هائی از یونانی به سریانی و یا مستقیماً از یونانی به‌عربی دارد، نظارت برترجمه های شاگردانش نیز کرده است.

بیشتر ترجمه هائی که حنین انجام داد ، در زمان خلافت مأمون بود . چون مأمون وفات یافت و معتصم خلیفه شد براثر عدم اطاعت مردم بغداد پایتخت را از این شهر به سامره (سامراء = سرمن رای) انتقال داد و همین امر باعث انحطاط «دارالحکمه» گردید و پس از وی در زمان واثق نیز که دوران خلافتش کوتاه بود نضج وقوامی درکار دارالحکمه پیش‌نیامد. پس از واثق‌متوکل برادرش بخلافت رسید. متأسفانه رابطه متوکل باحنین یک‌نواخت نبود.

توضیح آنکه متوکل برای از بین بردن یکی از دشمنان خود بدست حنین از وی خواست زهری قوی‌تهیه کند، ولی حنین از آن‌سرپیچید، نتیجةً بزندان انداخته شد وپس ازمدت کمی از زندان‌آزاد گردید. میگویند متوکل گفته‌است : میخواستم او را (حنین) در وفاداری به حرفه‌اش امتحان کنم!

میگویند طبیب دیگر نسطوری بنام «اسرائیل‌بن زکریای طیفوری» گفت: که حنین به آداب و مقررات دین نسطوری بی مبالاتی می کند. و چنین‌معروف است که متوکل از حنین خواست که به تصویر حضرت مریم تف بیندازد ، ولی حنین این

امر را اطاعت نکرد. متوکل حنین را به «ثئودوسیوس[1]» جاثلیق[2] نسطوری تسلیم کرد. جاثلیق حنین را تازیانه زد و به زندان انداخت و آنچه مال و دارائی داشت توسط متوکل گرفته شد. بعدها براثر درمان یکی از نزدیکان متوکل از حبس آزاد و دارائیش را بوی رد کردند.

پس ازمتوکل حنین قریب بیست‌سال‌عمر کرد ودوران خلفای پس ازمتوکل بمانند منتصر و مستعین و مهتدی و معتمد را درك کرد و تا آخر عمر بکار ترجمه اشتغال داشت.

سرگذشت پرحادثه حنین میرساند، باآنکه وی نسطوری مسیحی بود، دستگاه خلافت و عموم دانشمندان بغداد و اطباء این‌شهر بوجود وی احتیاج کامل داشتند. از آن گذشته اصولاً حنین ازنظر علم‌الاخلاق و آئین پزشکی بسیار پای‌بند قوانین و آداب پزشکی بود.

ترجمه های وی نتیجه وثمره مکتب جندیشاپور و ابن‌ماسویه بود. بدین‌جهت وی بیشتر بمکتب جندیشاپور تعلق دارد، که شرح حال مختصری از وی در فصل مربوط به مکتب جندیشاپور آمد.

ابن‌ابی‌اصیبعه درکتاب خود حکایات و روایات زیادی ازشرح حال و اوضاع و احوال و حوادثی که بر سر حنین آمده است بسیار مفصل و مشروح بیان داشته است که نقل همه آنها از حوصله کتاب خارج است.

ابن ابی‌اصیبعه گوید: پس ازآنکه‌حنین مورد غضب و خشم متوکل گردید، خلیفه‌دستور قتل حنین را صادر کرد، ولی براثر بیماری‌سختی که‌بوی (متوکل) عارض گردید، دستور باحضار طبیب‌داد. حنین حاضر شد ودستور درمان داد. خلیفه گفت حنین مرا ببخش از آنچه که من با تو کردم و مرا حلال کن، شفیع تو بسیار قوی و بزرك است. سپس خلیفه رو به اطباء کرد و گفت: هر چه او (حنین) گوید گوش

۱— Theodosius ۲- Catholicos

دهید و اطاعت کنید چون دیشب خواب دیدم مسیح (ع) با مردی در البسه فاخره بدنبال وی (مسیح ع) است. گفتم: این شخص کیست؟ جواب داد: او حنین بن اسحق است. آنگاه خلیفه از حنین پوزش خواست وخلیفه دانست شفیع او چه‌مردی قوی است. خلیفه دستور داد تا همه اطباء بروند و حنین بدرمان بپردازد و در مقام خودبماندوباطباء دستورداد آنها که دیشب اینجا بودندوبرا تحریک به‌قتل حنین کردند، هر یک ده هزار درهم برای حنین بفرستند وخود معادل آن پولها برآن اضافه کرد، که جمعاً دویست هزار درهم شدوبحنین داد.

آنگاه که خلیفه بهبود یافت بحنین گفت هرچه‌می‌خواهی بتو می‌بخشم. سپس سه‌خانه از خانه‌های خود را که در آن سکونت نکرده بود، پاك و پاکیزه کرد با اثاث و لوازم و کتاب بدو بخشید و سند آنها را امضاء کرد. خلیفه دستور داد ماهانه پانزده هزار درهم بوی بدهند و باضافه بهترین قاطرهای سر طویله خلیفه و سه غلام روسی با آنها فرستاد و حقوق عقب افتاده‌اش را نیز بوی بخشید. خلاصه آنکه حنین نزد خلیفه تقرب فوق‌العاده حاصل کرد.

ابن ابی‌اصیبعه گوید: بسیاری کتاب دیده‌ام که تعدادی از آنها را شخصاً داشتم، که بخط منشی حنین ازرق روی کاغذ ضخیم و حروف آن درشت و در سطرها فاصله‌زیادی داشت و بقطع بغدادی بود ومقصود حنین آن بود که قطر کتاب را بزرك جلوه دهد و وزن آنهم‌سنگین‌شود، تابهای‌آنرا زیاد گیرد وعمداً این کاغذها را ضخیم انتخاب می‌کرد، که ضخامت کاغذ سبب گردد که مدت زیادی کتاب محفوظ بماند.

حنین گوید: آنچه را که من نقل و ترجمه کرده‌ام باین منظور بود که عقلاء مصائب و مشکلات زندگی‌را برای عاقل و جاهل و پیر و جوان و ضعیف و قوی و کوچك و بزرك و بطور کلی برعموم طبقات مردم‌میرسد، بدانند. شخص عاقل نباید مأیوس از رحمت خدا شود، بلکه باید بخداوند بیشتر اعتقاد داشته باشد و تجلیل

وتکریم خداوند [کند]، و شکر او را بجا آورد ، چرا که خداوند را شکر می کنم که برمن منت نهاد وزندگی تازه‌بمن بخشید، تا مرا بردشمنانم پیروز ساخت ومرا بالاتر و برتر از آنها قرار داد . (اینها مطالبی است که ابن ابی اصیبعه در کتاب خود از قول حنین آورده است) .

خلاصه آنکه حنین مکتبی بزرك درتمدن اسلامی تأسیس کرد که آثاربزرگی ازوی بیادگار ماند[1] .

از کلمات حنین است که گفت : «شبها روز مرد ادیب است» .

ابن حلجل اندلسی در کتاب «طبقات الاطباء و الحکماء» تعدادی مختصر از ترجمه ها و تفاسیر حنین را از ابقراط و جالینوس را متذکر گردیده است .

ابن الندیم صاحب الفهرست در مقاله هفتم که اخبار فلاسفه و علوم باستانی و کتابهائیکه در این باب تصنیف گردیده است در فن اول از این مقاله اول دفعه از حنین شرح حالی ذکر می کند و خوابی که مأمون دیده و او را به ترجمه کتب یونانی واداشته و درباره تهیه وآوردن کتب ازبلاد روم شرحی متذکر گردیده است، که بعدها قفطی و ابن ابی اصیبعه عیناً آنرا با اضافاتی در کتب خود آورده‌اند . آنگاه ضمن مترجمان بزبان عربی که عده زیادی ازمترجمان رانام برده، نام حنین بن اسحق راباسایر مترجمان ضبط کرده است . سپس در فن سوم از همین مقاله «در اخبار علماء ونام کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند» ضمن نام اطباء تعداد آثار و مولفات وترجمه های حنین را بیست وهشت عدد آورده، که قفطی هم بمانند وی آنهارا نقل کرده است . ابن ابی اصیبعه براین میزان تعدادی دیگری نیزاضافه کرده ، بدین معنی که مقالات ورسالات و آن قسمت از تراجم که بیشتر منسوب به حنین است همه را متذکر گردیده است .

۱ــ دانشمند آلمانی گ. برگشتراسر را کتابی است بنام «حنین بن اسحق و مکتب وی» .

Bergerstrasser (G.) Hunain ibn Ishak und seine Schule, Leyde 1913.

ترجمه هائی که حنین انجام داده (ویا آنکه با کمک شاگردانش کفایت آنها را کرده است) از دانشمندان بنام یونانی بمانند اوقلیدس و ارسطو و بطلیموس و بقراط و جالینوس و سایر دانشمندان معروف و مشهور میباشد.

آن قسمت از ترجمه ها که در علوم فلسفی وریاضی وامثال آنها میباشد، خارج از موضوع کتاب است. بنابراین بیشتر به کتابهائی که حنین ازپزشکان به‌سریانی‌ویا عربی ترجمه کرده است می‌پردازیم.

ایضاً درباره حنین آمده است که وی از روی ترجمه حجاج بن یوسف بن مطر الحاسب کتاب «المجسطی» را اقتباس و تجدید نظر کرده است.

طبق گفته ابن ابی‌اصیبعه حنین بزبانهای غریبه و مستعمل زمان یعنی عربی و سریانی و یونانی آشنا بود وترجمه هایش درنهایت روانی و سلاست میباشد.

تعداد ترجمه های حنین بسیاراست. ابن‌الندیم درکتاب «الفهرست» ده‌ترجمه از آثار بقراط و جالینوس که هفت تای آن متعلق بـه حنین و سه اثر دیگر مربوط به شاگرد وی «عیسی‌بن یحیی» است، متذکر گردیده است. از آن گذشته شانزده کتاب جالینوس «سته‌عشر» توسط خواهرزاده و شاگردش حبیش بن‌الاعسم ترجمه گردیده است و چنین بنظر میرسد که ترجمه ها ابتدا توسط حنین به سریانی و سپس توسط حبیش (و دیگران) به عربی برگردانده شده و پس از آن حنین درستون ترجمه عربی وایضاً درترجمه های مترجمان قبل‌ازخود تجدیدنظرمیکردوبشرح ایضاً بعدها دیگران در ترجمه های حنین نیز تجدید نظر کرده‌اند.

آنچه که بیشتر صحیح بنظر میرسد آنکه حنین تعدادی کتاب از جالینوس به سریانی ترجمه کرده است بدین شرح: دوکتاب برای «سلمویه‌بن بنان» و دوکتاب برای «بختشیوع بن جبرائیل» و یکی برای «جبرائیل» و یکی برای «ابن ماسویه» باضافه‌شانزده کتاب (سته‌عشر جالینوس) که سرجیس رأس‌العینی قبلاً آنها را ترجمه کرده بود تجدید نظر کرد و قریب چهارده رساله دیگر را بعربی برگردانده است.

بشرح ایضاً تعدادی ترجمه برای پسران موسی (بنی‌منجم = بنی‌شاکر) ترجمه کرده است .

از آثار بقراط وجالینوس آنچه کـه توسط حنین (یا دستگاه ترجمه وی) انجام گرفته است بدین شرح است :

از ابقراط :

۱ـ «عهدنامه بقراط»[۱] (کتاب عهد بقراط) که ازیونانی بسریانی ترجمه کرده است ؛

۲ـ «فصول ابقراط»[۲] (کلمات‌قصار بقراط) که درهفت مقاله است . چهارمقاله از آنرا به سریانی ترجمه کرده و بقیه یعنی سه مقاله دیگر را عیسی بن چهار بخت (سهار بخت = صهربخت) بعربی برگردانده است :

۳ـ «تقدمة‌المعرفة»[۳] از یونانی بعربی ؛

٤ـ «کتاب‌الاهویه والمیاه والبلدان»[٤] (کتاب هواها و آبها و شهرها) در سه مقاله از یونانی بعربی ؛

٥ـ «کتاب‌البحران»[٥] ؛

٦ـ «کتاب ایام‌البحران»[٦] ؛

۷ـ «کتاب الغذاء»[۷] ؛

۸ـ «الرساله‌القبریه» ؛

۹ـ «کتاب‌الکسر»[۸] (شکستگی و شکسته‌بندی) که درچهار مقاله‌است‌ازیونانی به‌عربی ؛

۱– Le Serment d'Hippocrate

۲– Les Aphorismes ۳– Le Pronostic

٤– Le Livre des airs, des eaux et des lieux

٥– Des Crises

٦– Des jours critiques

۷– De l'Alimentation ۸– Les Fracturcs

۱۰- «کتاب طبیعةالانسان[۱]» از یونانی بعربی ؛

۱۱- «کتاب‌المولودین‌لسبعه‌اشهر»[۲] (متولدین هفت ماهه) ؛

۱۲- «کتاب‌المولودین‌لثمانیه‌اشهر»[۳] (متولدین هشت ماهه) ، که آنرا برای یکی از زنان متوکل نوشته است ؛

۱۳- «کتاب جراحات الراس»[۴]

۱۴- «کتاب‌الاسابیع»[۵] که جالینوس آنرا تفسیر کرده است ؛

۱۵- «کتاب ابیذیمیا»[۶] (اپیدمی = بیماریهای همه گیر = کتاب الامراض الوافده) ؛

۱۶- «کتاب امراض‌الحاده»[۷]

از آثار جالینوس :

به‌شرح از کتاب سته‌عشر جالینوس

۱۷- «کتاب‌الفرق»[۸] ؛

۱۸- کتاب‌الصناعة الطبیة»[۹] ؛

۱۹- «کتاب‌النبض»[۱۰] (در چهار مقاله) ؛

۲۰- «کتاب‌الاسطقسات علی رأی‌ابقراط»[۱۱] (کتاب اسقطسات برحسب رأی ونظر ابقراط) ؛

۱- Le Traité de la Nature de l'homme

۲- Du Foetus de Sept mois

۳- Du Foetus de huit mois

۴- Des Plaies de la tête

۵- Le Livre des septenaires

۶- Des Epidémies

۷- Les Malades aigües

۸- De Sectis

۹- Art medica (L'Art médical)

۱۰- Du Pouls

۱۱- De elementis Secundum (Des Eléments selon Hippocrate)

۲۱- «کتاب‌المزاج»[۱] ؛

۲۲- «کتاب‌طرق‌المعالجه»[۲] (رساله‌ای درآمادگی برای درمان بیماریها) که آنرا برای ابوجعفر محمدبن موسی تألیف کرده است ؛

۲۳- «کتاب‌القوی‌الطبیعیه»[۳] ؛

۲۴- «کتاب‌العلل والاعراض»[۴] ؛

۲۵- «کتاب‌النبض‌الکبیر»[۵] (یک مقاله از ...) ؛

۲۶- «کتاب اصناف‌الحمیات»[۶] (دراقسام تبها) ؛

۲۷- «کتاب‌المقالات الخمس فی‌التشریح»[۷] ؛

این کتاب که درپنج مقاله است ،شامل تشریح استخوانها وعضلات واعصاب وعروق (وریدها وشرائین) میباشد ، که بعدها این پنج قسمت بصورت کتاب مستقلی برای طلاب علم طب درآمده است بدین شرح :

الف) «کتاب العظام»[۸] (درتشریح استخوانها) ؛

ب) «کتاب فی تشریح العضلات»[۹] (در تشریح ماهیچه‌ها) ؛

ج) «کتاب‌العصب»[۱۰] (در تشریح اعصاب) ؛

د) «کتاب‌العروق» یا «کتاب فی‌تشریح‌الاورده و الشرائین»[۱۱] (در تشریح

۱- De temperamentis (Sur le Tempérament)

۲- Ad Glauconem de medend methodo

۳- De Facultatibus naturalibus

۴- De causis et symptomatibus

۵- De pulsibus

۶- De typis (febrium) (Des différentse fièvres)

۷- Des administrations anatomiques

۸- De ossibus

۹- De Musculorum

۱۰- De nervorum dissectione

۱۱- De venarum arteriumque dissectione

وریدها وشریان‌ها) که مشتمل بردو کتاب است ؛

غیر ازترجمه های بالا که ازکتاب سته‌عشر جالینوس توسط حنین انجام یافته، کتابهای زیر را نیز ترجمه کرد و یا آنکه تجدید نظر وتصحیح کرده است :

۲۸ـ «کتاب حیلةالبرء» یا «کتاب فی‌مداواةالامراض»[۱] ؛

۲۹ـ «کتاب المواضع الالمه» یا «کتاب تعرف علل الاعضاء الباطنه»[۲] ؛

۳۰ـ «کتاب فی‌الذبول» (در پلاسیدگی وفرسودگی) ؛

۳۱ـ «کتاب فی‌اراء ابقراط و افلاطن»[۳] (که ترجمه آنرا به حبیش منسوب میدانند) ؛

۳۲ـ «کتاب‌الترياق»[۴] در دو مقاله ؛

۳۳ـ «فی‌صناعةالطب»[۵] ؛

۳۴ـ «کتاب تدبیرابقراط للامراض‌الحاده»[۶] ؛

۳۵ـ «کتاب محنةالطبیب»

۳۶ـ «کتاب‌الادویه المفرده»[۷] (که‌دریازده‌مقاله‌است) که جزء اول‌آن بعربی وبقیه را بسریانی ترجمه و در پنج مقاله و برای علی بن یحیی ترجمه کرده است .

۳۷ـ «کتاب‌المنی»[۸] ؛

۳۸ـ «کتاب‌الحرکات المجهوله» ؛

۱– Methodus medendi (De Methodo Curandi = La Méthode de Guérir)

۲– De locis affectis (Des lieux malades)

۳– Des Dogmes d'Hippocrate et de Platon

۴– De Theriaca

۵– De Constitutione artis medicae

۶ـ که همان کتاب امراض الحاده.بقراط است.

۷– Traité des Médicaments simples

۸– Le Livre sur le sperme

۳۹- «فی کتب ابقراط الصحیحه وغیرالصحیحه» (کتابهای صحیح وغیرصحیح بقراط) ؛

۴۰- «فی ان الطبیب الفاضل یجب ان یکون فیلسوفاً» (در آنکه طبیب فاضل بایدفیلسوف باشد»[1] (بطریق سوال وجواب) ؛

غیر ازکتابهای مذکور در بالا قفطی و ابن ابی اصیبعه تعداد زیادی کتاب ورساله و مقاله درشرح حال حنین درکتاب‌های خود آورده‌اند بدین شرح :

۴۱- «کتاب المسائل» در مدخل علم طب که حبیش شاگردش آن را تمام کرده است» . این کتاب‌را حنین در دوران خلافت متوکل که ویرا «رئیس الاطباء» بغداد نموده بود ترجمه کرده است ؛

۴۲- «کتاب العشر مقالات فی العین» این کتاب منسوب به حنین میباشد و بسال ۱۹۲۸ میلادی توسط دکتر ماکس میرهف[2] طبیب چشم درقاهره تحت عنوان «کتاب العشر مقالات فی العین المنسوب لحنین بن اسحق ۱۹۴-۲۶۴ هجری قمری درچاپخانه امیری (المطبعة الامیریه) بچاپ رسیده که مشتمل برچهل ونه صفحه مقدمه و دویست وبیست و دو صفحه ترجمه و دویست وسی صفحه متن میباشد .

۴۳- «کتاب فی العین» که بطریق سوال و جواب و در سه مقاله و برای دو فرزندش داود و اسحق نوشته که حاوی دویست ونه مسئله است ؛

۴۴- «مختصر شانزده کتاب جالینوس» بطریق سوال وجواب میباشد وآنرا هم برای دو فرزندش تألیف کرده است ؛

۴۵- «مقاله‌ای در ثبت کتابهائی که جالینوس آنرا در فهرست کتاب‌های خود ذکر نکرده است» ؛

۴۶- «مقاله‌ای در بیان عذر جالینوس درآنچه که در مقاله هفتم کتاب مربوط به آراء ابقراط و افلاطون نوشته است» ؛

۱- Du meilleur Médecin et Philosophe

۲- Dr. Max Meyerhof

۴۷- مقاله‌ای در بیان آنچه که از کتابهای جالینوس را ترجمه شده و آنچه را که ترجمه نشده و برای علی‌بن یحیی منجم نوشته است» ؛

۴۸- «مقاله جالینوس در انواع اخلاط غلیظه که از طبیعت خارج میگردد» ، که بطریق سوال وجواب آورده است ؛

۴۹- «کلیات کتاب جالینوس درباره کتابهای بقراط که کدام صحیح و کدام ناصحیح میباشد؟» ؛

۵۰- «کلیات کتاب جالینوس درتحریض برتعلم طب» بطریق سوال‌وجواب ؛

۵۱- «رساله در قرصهای عود»

۵۲ و ۵۳ و ۵۴ و ۵۵ و ۵۶ و ۵۷- خلاصه و نتیجه‌های کتابهای جالینوس از«فصول بقراط» و«تفسیری برآن» و«تفسیری بر«کتاب‌های بقراط درزخمها وجراحات سر» و «تفسیرجالینوس از کتاب قاطیطریون بقراط» و «تفسیر کتاب جالینوس ازبقراط درباب هواها وشهرها و زمانها» و «خلاصه مقاله سوم از تفسیر جالینوس از کتاب طبیعت انسان» که عموماً بطریق سوال وجواب آورده است ؛

۵۸- «رساله به طیفوری درباب قرص گل سرخ» ؛

۵۹- «نامه‌ای که به معتمد خلیفه درفرق بین داروهای مسهل و غذا نوشته است» ؛

۶۰- «کتاب‌قوی‌الاغذیه» درسه مقاله ؛

۶۱- «رساله درپیشاب (بول)» که آنرا از کتاب ابیذ یمیای بقراط استخراج کرده است ؛

۶۲- «ایضاً کتابی در پیشاب» که از بقراط و جالینوس استخراج کرده است ؛

۶۳- «رساله در بوجود آمدن جوجه وغذای آن که از سفیده تخم‌مرغ است» ؛

۶۴- «کتاب فی‌معرفة اوجاع المعده و علاجها» در دو مقاله ؛

۶۵- «کتاب‌فی‌حالات‌الاعضاء» ؛

۶۶- «مقاله فی‌ماءالبقول» و (درآب و عصاره بقولات) ؛

۶۷- «کتاب فی‌الیبس» (در یبوست) ؛

۶۸- «کتاب فی حفظ‌الاسنان واللثه» ؛

۶۹- «کتاب فی‌امتحان الاطباء» ؛

۷۰- «کتاب فی‌طبایع‌الاغدیه و تدبیرالابدان» ؛

۷۱- کتاب فی‌تسمیه الاعضاء علی‌مارتبها جالینوس» (در تسمیه اندامهای بدن بترتیب بیان جالینوس) ؛

۷۲- «کتاب فی‌تدبیرالسوداویین» (در تدبیر مردمان سودادی) ؛

۷۳- «کتاب فی‌تدبیرالاصحاء بالمطعم‌والمشرب» (درتدبیر مردم سالم از نظر خوردن و آشامیدن) ؛

۷٤- «کتاب فی‌اللبن» (درشیر) ؛

۷۵- «کتاب فی‌المستسقین» (در درمان مردم استسقائی) ؛

۷۶- «کتاب فی‌اسرارالادویه‌المرکبه» (در اسرار ادویه مرکبه) ؛

۷۷- «کتاب فی اسرارلفلاسفه فی‌الباه» ؛

۷۸- «مقاله‌فی‌الحمام» ؛

۷۹- «مقاله فی‌الاجال» (در اجلها) ؛

۸۰- «مقاله‌فی‌الدغدغه» (دراضطراب و دغدغه) ؛

۸۱- «مقاله فی‌ضیق‌النفس»[1] (مقصود ضیق‌النفس عصبانی است) ؛

۸۲- «کتاب فی‌اختلاف الطعوم» ؛

۸۳- «کتاب فی تشریح الات‌الغذاء» درسه مقاله ؛

۸٤- «تفسیر کتاب‌النضج لابقراط»[2] ؛

۱— Asthme

۲— Amélioration = بهبود نسبی قبل از شفاء کامل = قوام = نضج

۸۵- «تفسیر کتاب حفظ‌الصحه لروفس»[1] ؛

۸۶- «تفسیر کتاب الادویة‌المکتومه لجالینوس» (تفسیر کتاب ادویهٔ مخفیه جالینوس) که در آن یک یک داروها را بیان کرده است ؛

۸۷- «مقاله جالینوس فی‌العادات» ؛

۸۸- «مقاله فی‌الالوان» (در رنگها) ؛

۸۹- «مقاله فی‌تولدالحصاة»[2] (در تولید سنگها) ؛

۹۰- «مقاله فی‌اختیارالادویه‌المحرقه» (دراختیار داروهای تند وسوزان) ؛

۹۱- «کتاب فی میاه‌الحمات» بطریق سوال وجواب ؛

۹۲- «کتاب نوادرالفلاسفه والحکماء وآداب المعلمین القدماء»

۹۳- «اختصار کناش بولس» ؛

۹۴- «مقاله فی‌تقاسیم علل‌العین» (درتقسیمات علل ودردهای چشم) ؛

۹۵- «کتاب اختیار ادویه علل‌العین» (درانتخاب داروهای چشم‌درد) ؛

۹۶- «مقاله فی‌الصرع» ؛

۹۷- «مقاله فی‌الترکیب» (درآن قسمتها که ابقراط وجالینوس متفقند) ؛

۹۸- «مقاله‌ای در حفظ‌الصحه» ؛

۹۹- «مقاله فی قوس قزح» (رنگین کمان) ؛

۱۰۰- «کتابی در تاریخ عالم و مبداء و انبیاء و پادشاهان و اقوام و خلفاء و شاهان اسلام» که از آدم شروع شده و آنچه بعد از او آمده‌اند و بیان و عنوان پادشاهان بنی‌اسرائیل وروم و اسلام واوائل اسلام وبنی‌امیه‌وبنی‌هاشم تا زمان خود (دوران متوکل) ؛

۱۰۱- «حل بعضی ازشکوك جاسیوس اسکندرانی بر کتاب اعضاء الالمه جالینوس» ؛

۱- Rufus d'Ephèse = روفوس الکبیرالافسسی

۲- مقصود تولید سنگ درکلیه ومثانه است .

۱۰۲- «کلیات مقالات اول و دوم و سوم کتاب ابیذیمیای ابقراط» بطریق سوال وجواب» ؛

۱۰۳- «مقاله فی کون‌الجنین» (در تکوین جنین در رحم مقتبس از گفته‌های ابقراط و جالینوس) ؛

۱۰۴- «کلیات تفسیر یونانیان قدیم از کتاب ارسطو طالیس در باب آسمان و عالم» (فی‌السماء والعالم)[۱] ؛

۱۰۵- مسائل مقدمه لکتاب فرفوریوس»[۲] (مسائل مقدماتی از کتاب فرفوریوس که معروف به مقدمه و مدخل بر کتاب فرفوریوس است که باید ابتداء آنرا خواند)؛

۱۰۶- «شرح کتاب الفراسة لارسطا طالیس»

۱۰۷- «کتاب دفع‌المضارالاغذیه»

۱۰۸- «کتاب‌الزینه»[۳]

۱۰۹- «کتاب فی‌تولدالنار بین‌الحجرین» (در تولید آتش بین دو سنگ)؛

۱۱۰- «کتاب‌الفوائد» ؛

۱۱۱- رساله فی دلالةالقدرعلی‌التوحید» (در دلالت قدر برتوحید) ؛

۱۱۲- «کتاب قاطیقوریاس[۴] علی‌رأی ثامسطیوس»[۵] ؛

۱۱۳- «کلام فی الاثارالعلویه»[۶] (آثارالعلویه ارسطو) ؛

۱— De coelo et mundo (de Ciel et le Monde)

۲– Porphyros

۳- مقصود از زینت در اصطلاح قدما برطرف نمودن لک صورت و رنگ مو و ناخن وباند کردن گیسوی کوتاه ودرمان بعضی از بیماریهای جلدی و امثال آنهاست.

۴— Catégoriae = Les Catégories

۵— Themistios de Paphlagonie

۶— Meteorologico = La Metéorologie

۱۱٤ ـ «جواب کتابه فیمادعاءالیه‌من دین الاسلام» (رساله‌ای دربیان مصائب وسختیهائی که بروی وارد شده وبه علی‌بن یحیی درجواب نامه او نوشته و علی‌ویرا به اسلام دعوت کرده است) ؛

۱۱۵ ـ «کتاب‌الکون والفسادلارسطاطالیس»[۱] که‌به‌سریانی برگردانده‌است؛

۱۱٦ ـ «کتاب‌النفس لارسطا طالیس»[۲] که درسه مقاله وبه سریانی‌برگردانده است ؛

۱۱۷ ـ «کتاب‌الصوت لجالینوس» ؛

۱۱۸ ـ «کتابهای انالوطیقای اول[۳] و دوم ارسطو»[٤]

۱۱۹ ـ «کتاب خواص‌الاحجار» ؛

۱۲۰ ـ «کتاب‌البیطرة» (در دام پزشکی) ؛

۱۲۱ ـ «کتاب حفظ‌الاسنان» ؛

۱۲۲ ـ «کتاب فی‌ادراك‌حقیقه‌الادیان» درسه مقاله ؛

۱۲۳ ـ «کتاب فی‌احکام‌الاعراب علی‌مذهب‌الیونانیین» (دراحکام‌اعراب بر حسب نظر یونانیان) در دو مقاله ؛

۱۲٤ ـ « رساله الی سلمویة بن بنان عما ساله من ترجمه مقاله جالینوس فی‌العادات» ؛

مقاله فی‌السبب‌الذی من‌اجله صارت میاه البحرمالحه» (درسبب‌آنکه

۱ـ Génération et corruption

۲ـ Traité de l'Ame

۳ـ Les premiers Analytiques

٤ـ Les derniers Analiytiques

۱۲۶- «شرح کتاب الفراسه[1] لارسطاطالیس» ؛

۱۲۷- «کتاب فی‌المنطق» ؛

۱۲۸- «کتاب فی‌النحو» ؛

۱۲۹- «مقاله فی‌التدبیرالناقهین» که برای‌ابوجعفرمحمدبن‌موسی نوشته است؛

۱۳۰- «کتاب فی اسماء الادویة المفرده علی حروف المعجم» (در نامهای داروهای مفرده مطابق حروف معجم) ؛

۱۳۱- «کتاب فی‌مسائله‌العربیه» (درمسائل عربیت) ؛

۱۳۲- «مقاله فی‌المدوالجزر» (دربیان مد وجزر) ؛

۱۳۳- «کتاب فی‌افعال‌الشمس والقمر» (در تأثیر خورشید وماه وعمل‌آنها) ؛

چنین بنظر میرسد که ابن‌ابی‌اصیبعه درکتاب خود بعضی از مقالات ورسالات حنین (منسوب و منصوص) را مکرر آورده است. از نسخ خطی منسوب به‌حنین که درکتابخانه‌های جهان موجود است ، تعدادی وجود دارد که شرح همه آنها باعث تطویل موضوع میگردد منجمله ترجمه رساله بلنیاس حکیم[2] «فی‌التأثیر الروحانیات» و امثال آنها .

غیر ازکتابهای بالا که عموماً درطب و فنون وابسته بدان است ، حنین را ترجمه‌ها و تفاسیر و تألیف دیگری در منطق ونحو وادیان و فلسفه و تاریخ و امثال آنها میباشد که ذکر همه آنها خارج از موضوع کتاب است .

وفات‌حنین بسال ۲۵۹ یا ۲۶۲ هجری‌قمری (=۸۷۳ یا ۸۷۶ میلادی) اتفاق‌افتاد .

حنین رادوپسر بود بنامهای داود واسحق .

۱- مقصود از علم فراست آن است که از خلق پی به خلق و اخلاق پی‌میبرند، یعنی از شکل چشم وگوش وبینی و فاصله ابروان وسایر قسمتهای صورت و دست و پا و سینه صفات و اخلاق آدمی را حدس میزدند. این علم درقدیم اهمیت خاصی داشت.

۲- Pline l'Ancien (=Plinius Caïus Secundus)

داود بمانند پدر طبیب بود و درحقیقت توانست جای پدر را گیرد.

معروف است که حنین تعدادی از ترجمه‌های خود مخصوصاً دسته‌ای از کتابهای جالینوس را برای دوپسرش ترجمه کرده است.

ابو یعقوب اسحق بن حنین - وی بمانند پدر مترجمی زبردست وفصیح وخوش عبارت و درشناسائی به لغات خارجی بسیار آشنا و اما ترجمه‌های وی بیشتر بر روی کتب فلسفی ارسطو و سایر حکماء بود. اسحق به خدمت خلفاء عباسی دوران خود و رؤساء وخواص مشغول و باقاسم بن عبیدالله وزیر سروسر داشت. وی هم عصر با خلیفه المکتفی بالله عباسی بود و از ندمای وی محسوب میگردید.

معروف است بسیاری از مولفات ومصنفات وترجمه های پدر از او بوده است.

ابن ابی اصیبعه حکایاتی از طبابت وی نقل می کند که از مفاد آن چنین مستفاد میگردد که اسحق طبابت هم می کرده است. بعلاوه بزبانهای عربی وسریانی ویونانی وفارسی آشنا ودر کار ترجمه بمانند پدر متبحر بود.

ویرا اشعاری فصیح بزبان عربی است که گفته: «من فرزند کسانی هستم که طب بودیعه نزد آنها گذارده شده وباین افتخار نائل شده‌اند، چه کودك وچه جوان و چه پیر همه طبیب بوده‌اند».

ازکتب طبی که بنام او در تواریخ طب مذکور افتاده است کتاب‌های زیررا میتوان نام برد:

۱- «کتاب الادویه مفرده»؛

۲- کناشی که بنام «کناش لطیف میباشد که درآن ابتداصناعت طب ونامهای حکماء و اطباء را آورده است؛

۳- «کتاب الادویة الموجوده بکل مکان» (در داروهای موجود در هرمحل)؛

٤- «کتاب الاصلاح الادویه المسهله» (دراصلاح داروهای مسهل)؛

٥- «اصلاح جوامع الاسکندرانیین لشرح کتاب جالینوس لکتاب الفصول لابقراط» (اصلاح کلیات اسکندرانیان درشرح کتاب جالینوس ازکتاب فصول ابقراط)؛

۶- «کتاب فی‌النبض»؛

۷- «مقاله فی‌الاشیاء اللتی تفیدالصحه و الحفظ وتمنع من‌النسیان» (مقاله‌ای در زمینه چیزهائی که مفید برای صحت وحفظ سلامت‌است و مانع از فراموشی‌است) که آنرا برای عبدالله‌بن شمعون نوشته است ؛

۸- «مختصر کتاب‌صنعة‌العلاج بالحدید» [(مختصر کتاب‌صنعت درمان باآهن) یعنی چاقو] ؛

۹- «تاریخ الاطباء» ؛

ایضاً :

۱۰- ترجمه «مقاله فی‌العقل علی رأی ارسطو طالیس» ؛

۱۱- «ترجمه کتاب النفس اسکندر افرودیسی» که نسخه خطی این دو در کتابخانه مجلس شورای ملی موجود است .

غیر ازکتب مذکور در بالا اسحق را کتب دیگری در منطق و علوم دیگر نیز میباشد .

۱۳- اسطاث[1]

وی نیز از مترجمان متوسط و از معاصران حنین فرزند اسحق بود . ترجمه‌هائی در الهیات دارد. ترجمه طبی وی «کتاب الحقن» سورانوس[2] است که آنرا حنین اصلاح کرده است.

ایضاً اسطاث کتابی درفلاحت برای یحیی‌بن‌خالد برمکی ترجمه کرده است.

۱۴-حبیش بن‌الحسن الاعسم الدمشقی

وی از شاگردان وتربیت شدگان حنین وخواهر زاده وی و از ناقلان و مترجمان کتب یونانی به سریانی و عربی و مترجمی زبردست‌بود . حنین ویرا برسایرشاگردان‌مقدم میداشت وآنچه که او (حبیش) به عربی نقل میکرد. بخوبی می‌پسندید . بدین جهت عده‌ای را

۱- Eustache=Eustathius

۲- سورانوس افسسی (=Soranos d'Ephesos) Soranus d'Ephèse یا سورانوس جوان .

عقیده آن است که بسیاری از ترجمه های حنین منسوب به حبیش است و یا آنکه ممکن است نساخ و کتاب درکلمه حنین وحبیش اشتباه کرده باشند.

اما آنچه که بیشتر به حقیقت نزدیک است آنکه اغلب ترجمه های حنین از یونانی به سریانی وسپس به‌عربی‌میباشد وترجمه های دیگران را بعربی حنین اصلاح کرده است .

حبیش طب را از حنین آموخت و روش وی بمانند دائی و استادش حنین میباشد. بدین معنی که درترجمه و صحبت و تقریر و نوشتن بمانند دائی خود بود. حنین را بوی اعتقادی کامل بود ودربسیاری موارد از وی نام برده است وگفته که حبیش مرد باهوش و فهیمی است ، ولی اجتهادش معادل ومطابق هوش او نیست، بلکه قدری سست است ولی هوش او زیاد وذهنی‌تند دارد. (نقل از عیون‌الانباء).

ویرا ترجمه هائی بعربی بشرح زیر است :

۱- کتاب «التشریح الکبیر» جالینوس ؛

۲- کتاب «علل‌الاعضاءالباطنه» درشش مقاله ؛

۳- «کتاب النبض الکبیر» جالینوس درشانزده مقاله ؛

٤- کتاب «تشریح الرحم» دریک مقاله ؛

٥- کتاب «منافع‌الاعضاء» در هفده مقاله که حنین آنرا اصلاح کرده است؛

٦- کتاب «تشریح حیوان‌الحی» در دو مقاله ؛

۷- کتاب«الحاجةالی‌النبض» در یک مقاله؛

۸- کتاب «خصب‌البدن» (تروتازگی بدن) در یک مقاله ؛

۹- کتاب«حیلةالبرء»؛

۱۰- کتاب «اختلاف التشریح»؛

۱۱- «کتاب المنی» در دو مقاله ؛

۱۲- کتاب «ترکیب‌الادویه» در هفده مقاله ؛

۱۳- «کتابی در باب اطلاع بقراط از تشریح»؛

۱٤- «کتابی از ارسطو در تشریح»؛

۱۵- دیگر از ترجمه‌های حبیش «عهدنامه بقراط» بعربی است که اول حنین آنرا بسریانی وسپس حبیش باتفاق عیسی‌بن یحیی آنرا بعربی برگرداند ؛

۱٦- ایضاً تفسیر «کتاب الماء و الهواء والامکنه» جالینوس ؛

اما مولفات حبیش عبارتند از :

۱۷- «کتاب‌اصلاح الادویه‌المسهله»؛

۱۸- «کتاب‌الادویةالمرکبه» ؛

۱۹- «کتاب الاغذیه» ؛

۲۰- «کتاب الاستسقا» ؛

۲۱- «مقاله‌ای در نبض از جهت تقسیم» ؛

۲۲- «کتاب‌الزیاده فی‌المسائل التی‌لحنین»

۱۵- ابوزکریا یحیی‌بن‌البطریق

(یا یوحنا) - وی فرزند ابویحیی البطریق است و از نزدیکان و خواص حسن‌بن سهل و از معاصران مأمون خلیفه عباسی و یکی از مترجمان زبردست عهد وی بود . ابو زکریا در زبان تازی تسلط کامل‌داشت و از زبان یونانی (یابقول ابن‌ابی‌اصیبعه زبان رومی)بی‌بهره نبود و می‌توانست به‌لاتینی‌مطلب بنویسد .

ابن ابی‌اصیبعه گوید : که یحیی طبیبی بود که لغات رومی میدانست و بآن زبان مطلب مینوشت آنهم بصورت حروف متصل نه بصورت حروف وکتابت مقطع یونانیان قدیم .

ترجمه‌هائی که وی کرده بیشتر از دو استاد بزرك یونانی‌ارسطو وابقراط بوده، بنابرین به ترجمه‌کتب فلسفی وطبی پرداخته است .

غیر از ارسطو و ابقراط ویرا ترجمه‌های دیگری نیز از علماء و اطباء قدیم بوده است .

گرچه یحیی در دوران مأمون بود ، ولی بیشتر برای حسن بن سهل خدمت میکرد و در حقیقت بوی (حسن) اختصاص داشت.

ترجمه های طبی وی عبارتند از :

۱- «کتاب البرسام»[۱] تألیف اسکندر طرالیوسی[۲] که بعربی برگردانده است ؛

۲- ترجمه «کتاب الترياق[۳]» جالینوس ؛

۳- دیگر ازترجمه های وی کتاب «طیماوس»[۴] افلاطون است؛

٤- کتاب «السماء والعالم[۵]» ؛

۵- «کتاب الحیوان» ارسطو ، که این کتاب آخری توسط حنین فرزند اسحق اصلاح گردیده است ؛

٦- ترجمه کتاب «سرالاسرار»[٦] ارسطو نیز بوی نسبت داده شده است؛

۷- ترجمه رساله‌ای بنام «رساله فی الموت لابقراط» ویا «فی العلامات التی یستدل بها علی احوال الموت لابقراط» که اولی در کتابخانه ملی پاریس و دومی در کتابخانه برلین موجود است.

۸- ترجمه‌ای از «کتاب الترياق» جالینوس که در کتابخانه مصر (دارالکتب) موجود میباشد به ابن بطریق منسوب میباشد.

۱- برسام کلمه‌ای پارسی است و مرکب از دو کلمه یکی بر بمعنای پهلو و دیگری سام بمعنی درد و ورم وبعضی اوقات به‌شکستگی استخوانهای سینه‌نیز اطلاق میشده که ترجمه صحیح آن درزبان فرانسوی Fracture et Mal de la poitrine یا Pleurite میباشد. بعضی اوقات بمعنی‌سینه پهلو وذات‌الجنب (Pleurésie و Pneumonie) نیز اطلاق‌میگردیده‌است. نظیر این کلمه در زبان تازی مأخوذ از پارسی آمده‌است، بمانند سرسام که ترجمه آن ورم غشاء سر یا Méningite است.

۲— Alexandros de Tralleis شرح وی قبلا آمد

۳— De Theriaca

٤— Timaios (Timée)

۵— Le Ciel et le Monde

٦— Secreta Secretorum

در این جا متذکر میگردیم که از یوحنا بن بطریق ترجمه کتاب «السیاسة» تألیف ارسطو میباشد، که دراین کتاب مبحثی درباب «قانون آبی» (=ارغنون آبی یا ارك آبی) آمده‌است. (نقل ازمجله‌موسیقی‌شماره ۱۱٦ صفحه ۸ بقلم حسینعلی‌ملاح).

وفاتش بسال ۳۰۰ هجری قمری(مطابق با ۹۱۲ میلادی) است.

۱٦ـ اصطفن بن‌بسیل (باسیل)[1]

طبیبی حرانی و از مترجمان دوران مأمون و از تلامذه حنین فرزند اسحق بود. وی درکار ترجمه بمانند حنین، ولی طبق گفته‌ابی‌اصیبعه‌عبارات‌حنین‌فصیحتر وشرین‌تربود. ترجمه های وی بقرار زیر است:

۱ـ «کتاب‌الحرکات الصدروالرئه» از جالینوس که بعربی برگردانده و حنین آنرا اصلاح کرده است؛

۲ـ «کتاب‌الحاجة الی‌التنفس» به نقل وی وحنین؛

۳ـ «کتاب‌الامتلاء» در یک مقاله؛

٤ـ «کتاب‌المرة السوداء» در یک مقاله؛

٥ـ «کتاب‌الفصد» باهمکاری عیسی‌بن یحیی؛

٦ـ «کتاب حرکةالعضل» که حنین آنرا اصلاح کرده است؛

۷ـ «کتاب‌الادویةالمستعمله» تألیف اوریباسیوس؛

۸ـ ترجمه کتاب «الحشائش لدیسقوریدوس[2]» (کتاب گیاهان تألیف دیسقوریدوس عین‌زربی) که بنام «الادویة المفرده» معروف میباشد؛

۹ـ ترجمه کتاب «خواص‌الاشجار»[3] (خواص‌درختان تالیفی دیسقوریدوس)؛

۱۰ـ ترجمه کتاب «فی‌موادالعلاج» (تألیف دیسقوریدوس)؛

۱۱ـ ترجمه «کتاب المفردات لدیسقوریدوس»[4] بوی نسبت‌داده شده است.

۱— Stephen (=Stephano)

۲— Traité des Plantes

۳— Traité des arbres

٤— Les Matières médicales

این چهار ترجمه آخری با اصلاح حنین بن‌اسحق انجام یافته است.

۱۷- عیسی‌بن‌یحیی‌بن ابراهیم الناقل

چنانکه در شرح حال حبیش آمد وی نیز از شاگردان حنین بلکه همکار اوبود. حنین ویرا بسیار میستود وازترجمه‌هایش خشنودبود. وی(عیسی) باحبیش چنانکه‌آمد ترجمه «عهدنامه ابقراط»را بعربی برگردانده اند.

ترجمه‌هائی که به‌عیسی نسبت داده‌اند بقرار زیر است :

۱- کتاب تقدمةالمعرفه‌لابقراط» که اصل‌آنرا حنین وتفسیر جالینوس را برآن عیسی بعربی ترجمه کرده است ؛

۲- کتاب «طبیعةالانسان لابقراط» که جالینوس آنرا تفسیر کرده است. اصل کتاب را حنین و عیسی تفسیر آنرا ترجمه کرد ؛

۳- ترجمه «کتاب‌الامراض‌الحاده‌لابقراط» که جالینوس‌تفسیر کرده وی بعربی برگردانده است (سه مقاله ازچهار مقاله) ؛

٤- ایضاً «کتاب الاخلاط لابقراط» بتفسیر جالینوس و ترجمه هشت مقاله از جالینوس که درتفسیرمقاله ششم میباشد ؛

٥- کتاب ابیذیمیای ابقراط (اپیدمی= بیماریهای واگیروعمومی)؛

٦- ترجمه «کتاب‌السبعین» اوریباسیوس که باشارکت‌حنین‌انجام داده‌است.

غیر ازکتابهای طبی بالا کتب دیگری درعلوم ترجمه کرده که بعض ازآنها را با مشارکت حنین انجام داده است.

۱۸- موسی بن خالد

وی یکی ازمترجمان وناقلان کتب طبی‌است که‌بانظرحنین در کار ترجمه مشغول بود. موسی به «الترجمان» معروف باشد.

بموجب گفته ابن‌ابی‌اصیبعه‌ترجمه قسمتی‌ازکتاب‌های شانزده گانه (سته‌عشر) جالینوس بوی منسوب است.

۱- Oreibasios (=Oribase de Pergamon)

ایضاً ابن ابی اصیبعه گوید : از ترجمه های او کتابهای زیادی از مؤلفات جالینوس وغیر از او (جالینوس) دیده‌ام، اما ترجمه های او بدرجه ترجمه های حنین فرزند اسحق نبود .

۱۹- قسطابن لوقا البعلبکی

وی از پزشکان مسیحی شام و از شهر بعلبک میباشد . ازشام به بغداد آمد و مدتها در این شهر بود ، سپس به ارمنستان رفت وتا آخرعمر دراین سرزمین **می‌زیست ودرخدمت پادشاهان** ارمنستان به ترجمه و تألیف اشتغال داشت تا در آنجا **فوت کرد** .

قفطی گوید : «قسطافیلسوفی نصرانی ازبلادشام بود **وسپس به‌بلاد روم رفت** آنگاه به شام مراجعت کرد ، سپس در دولت عباسیان او را به عراق طلبیدند که ترجمه کتابهائی چند را تکفل کند...» .

ایضاً قفطی گوید : «وی بایعقوب‌بن اسحق کندی معاصربود» .

قسطا بزبانهای‌مختلف آشنائی ودرحکمت وفلسفه وعلوم دیگر بصیرتی کامل داشت .

طبق گفته ابن‌الندیم درکتاب الفهرست وی در نظر ابن‌الندیم در ردیف‌حنین بن اسحق میباشد ، بلکه ویرا (قسطا) برحنین مقدم میدارد .

وقتی قسطا به عراق آمدوبه‌ترجمه کتب پزشکی و فلسفی و ریاضی و نجوم از یونانی به تازی پرداخت ، از آنجا که در ترجمه امانت کامل‌را مراعات کرد، مورد اطمینان و اعتماد قرارگرفت .

درباره وی آمده است که ترجمه کتاب «اقلیدس» را تجدید نظر کرده است .

ابن ابی اصیبعه گوید : قسطا کتابهای بسیاری از یونانی بعربی ترجمه کرده ومترجم خوبی‌بود . زبانهای یونانی و سریانی وعربی را خوب میدانست وترجمه های دیگران را اصلاح کرد و اصلاً یونانی بود .

ابن ابی اصیبعه ازقول‌عبیدالله‌بن جبرائیل نقل می کند که قسطا را **سنحاریب**

بارمنستان برد و درآنجا اقامت کرد ودرآنجا **بطریق ابوالغطریف** که مردی دانشمند بود از وجود قسطا استفاده کرد. وی (قسطا) برای بطریق کتابهای بسیار نافع ومفید نوشته است. کتابهای وی خوش عبارت وپرمغز وپرمعنی وازلحاظ عبارات بسیار شیرین و مختصر بود. در ارمنستان وفات کرد و درآنجا بخاك سپرده شد وگنبدی برگورش گذارده شد. وقبرش در نظر مردم بسیار محترم بود. قبرش بمانند قبر پادشاهان ساخته شد.

بیشتر ترجمه های قسطا در فلسفه و حکمت و نجوم و ریاضی وموسیقی است که قریب شصت عدد میباشد وذکر همه آنها ازحوصله این کتاب خارج است.

آنچه که وی در طب ترجمه و تألیف کرده عبارتند از:

۱- «کتاب الفرق بین التنفس (النفس) و الروح» ؛

۲- «کتاب الاخلاط الاربعه» ؛

۳- «کتاب الدم» ؛

٤- «کتاب البلغم» ؛

٥- «کتاب الصفرا» ؛

٦- «کتاب السودا» ؛

۷- «موت الفجائه» ؛

۸- «کتاب فی اوجاع النقرس» ؛

۹- «کتاب فی الدخول الی الطب» ؛

۱۰- «کتاب قوانین الاغذیه» ؛

۱۱- «کتاب الحمام» ؛

۱۲- «کتاب فی النبیذ وشربة فی الولائم» ؛

۱۳- «کتاب فی السهر» ؛

۱٤- «کتاب فی العطش» ؛

۱۵- «کتاب فی‌القوه والضعف» ؛

۱٦- «کتاب فی معرفةالخدروانواعه و علله و اسبابه و علاجه» ؛

۱۷- «کتاب فی‌النبض و معرفةالحمیات وضروب الحمیات» ؛

۱۸- «رساله فی احوال‌الباه» بشکل سوآل وجواب ؛

۱۹- «کتاب فی‌ایام البحران فی‌الامراض‌الحاده» ؛

۲۰- «کتاب فی‌الاسطقسات» ؛

۲۱- «کتاب فی‌دفع ضررالسموم» ؛

۲۲- «کتاب فی‌النوم والرویا» ؛

۲۳- «کتاب فی‌الکبد و خلقتها و مایعرض فیها من‌الامراض» ؛

۲٤- «کتاب‌الفصد» ؛

۲۵- «کتاب فی‌تدبیرالابدان فی سفرالحج» ؛

۲٦- «کتاب فی‌الروائح وعللها».

آنچه محقق است قسطا یکی از مترجمان زبر دست در تمدن اسلامی است که علاوه بر کتب طبی بالا تعداد زیادی کتابهای فلسفی و حکمتی و نجومی وافلاکی و ریاضی و منطقی از دانشمندان یونانی را به عربی برگردانده است.

تعدادی‌ازترجمه های قسطابن لوقا اکنون درکتابخانه های‌عالم موجوداست.

۲۰ - ایوب‌الابرش الناقل

از وی ترجمه های زیادی در طب و فلسفه نقل کرده‌اند. ترجمه هایش ابتدا چندان تعریفی نداشت ولی در آخر عمر ترجمه هایش بهتر و بمانند ترجمه های حنین گردید.

۲۱- ابراهیم‌بن‌ایوب الابرش الناقل

از پزشکان قرن سوم و معاصر متوکل و معتز خلفای عباسی بود. وی فرزند ایوب الابرش الناقل که از مترجمان متوسط محسوب میگردید ، بود.

۲۲ـ ایوب‌الرهاوی این ایوب غیر از ایوب ابرش‌است. وی مترجمی زبردست‌بود و بـه چند زبان آشنائی داشت . در ترجمه سریانی بهتر از عربی بود .

۲۳ـ خاندان کرخی در این خاندان دو نفر مترجم بود . اولی **شهدی الکرخی** و پس از وی پسرش **ابن شهدی** میباشد . اینان اهل محله کرخ بغداد یا یکی ازشهرهای عراق بودند.

پدر مترجمی متوسط ولی پسر از او بهتر بود . پسر از سریانی بعربی ترجمه می‌کرد . از میان ترجمه‌های وی «کتاب‌الاجنه» (کتاب جنین) بقراط را میتوان نام برد .

۲۴ـ عیسی بن ماسه از اطباء فاضل و ممتاز بود و روش و سلیقه بسیار نیکوئی در طبابت داشت.

ویرا مولفاتی چند در طب میباشد بشرح زیر :

۱ـ «قوی‌الاغدیه» ؛

۲ـ «من لایحضره‌الطبیب» ؛

۳ـ «فی‌الفصد والحجامه» ؛

٤ـ «فی‌استعمال الحمام» ؛

٥ـ «کتاب‌الرویا».

۲۵ـ ابواسحق ابراهیم بن‌بکس‌العشاری (بکوس=ابن‌بکوس) از پزشکان و مترجمان همعصر حنین فرزند اسحق بود . وی بسیاری ازکتب علمی و طبی را به عربی ترجمه و نقل‌کرد، سپس چشمانش‌نابینا گردید، معذلک طبابت می‌کرد وبرطبق سابقه عمل دربیمارستان عضدی بغداد تدریس طب‌نیزمیکرد. عضدالدوله دیلمی ویرا وظیفه مناسبی مقرر کرد که ازحیث معاش و زندگی کفایت او را کند .

از مولفات وی در طب عبارتند از :

۱- «کتاب الاقراباذین» که ضمیمه کناش وی است ؛

۲- «کناش» ؛

۳- مقاله‌ای در باب آنکه آب قراح (آب صاف پاکیزه) سردتر از ماءالشعیر است» ؛

٤- «مقاله فی الجدری» (مقاله در آبله) ، بعلاوه کتب دیگری در علوم مختلفه دارد .

۲۶- ابوزکریا یحیی‌بن عدی‌بن حمیدبن زکریا التکریتی المنطقی

وی از مترجمان زبردست و پرکار تمدن اسلامی است که در قرن چهارم هجری میزیسته است و از شاگردان متی‌بن یونس (یونان) بود .

درباره یحیی‌بن عدی عموم مورخان نقل کرده‌اند که وی مترجمی پرکار و درکثرت ترجمه کم نظیر بوده است .

وی درحقیقت شخصاً مکتبی پر ارزش درباره ترجمه درتمدن اسلامی بازکرد . میگویند وصیت کرده بود که برگورش دو بیت شعر که مضمونش چنین است نقر کنند :

«چه بسا مردگانی که بوسیله علم و دانش زنده وجاویدند و چه‌بسا زندگانی (ماندگانی) که بعلت جهل و زبان بستگی مرده‌اند . پس دنبال علم و دانش بروید تا همیشه زنده باشید وزندگان .جاهل را چیزی نشمارید» .

ویرا ترجمه‌هائی درمنطق و الهیات و علوم دیگر میباشد و چون درمنطق قوی بوده بدین جهت به منطقی معروف گردیده است .

قفطی وابن‌ابی‌اصیبعه تعداد زیادی ترجمه ازکتب و رسالات و مقالات از او درکتابهای خود نقل کرده‌اند که خارج از موضوع این کتاب میباشد . آنچه که از وی درطب آمده تألیفی است بنام «کتاب فی‌منافع‌الباه و مضاره و جهة‌استعماله» که

بنابر امـر شریف ابوطالب ناصربن اسمعیل‌سلطان که درقسطنطنیه مقیم بود نگاشته است .

نسخ خطی‌چندی از آثار وی مخصوصاً درفلسفه درکتابخانه های دنیا موجود است .

وفات یحیی برحسب گفته قفطی‌درسال ۳٦٤ یا ۳٦۳ هجری‌قمری (= ۹۷٤ یا ۹۷۳ میلادی) درهشتاد ویک سالگی اتفاق افتاد .

۲۷ـ خاندان سنان یا خاندان قره

چنانکه در قسمت سوم کتاب آمد خاندان سنان یا خاندان‌قره که رئیس خاندان آنها بنام **قره** بود از افراد زیرتشکیل شده بودند : ثابت اول فرزند قره و سنان و ابراهیم اول فرزندان ثابت اول و ابراهیم دوم و ثابت دوم فرزندان سنان و اسحق فرزند ابـراهیم دوم (رجوع شود به نسب‌نامه خاندان قره صفحه ۱۸٤ کتاب) .

الف) ثابت‌بن‌قره‌الحرانی ـ نامش ثابت‌وکنیه‌اش ابوالحسن یا بهتربخواهیم نام و نسب او را ذکرکنیم بدین شکل است : ابوالحسن ثابت بن قره بن هارون[1] بن ثابت‌بن کرایا (یا کریا)بن ابراهیم‌بن کرایا (یا کریا) بن مارینوس‌بن سالایونس الحاسب الحرانی‌الصابی .

ثابت از صرافان حران بود و دراین شهر اقامت داشت .

ابن ابی اصیبعه گوید که صابئین منسوب به‌صاب هستند و از طاط بن ادریس پیغمبر میباشند .

تولدش‌روز پنجشنبه یازدهم صفرسال ۲۱۱ هجری (مطابق با۸۲٦ میلادی) در حران اتفاق افتاد .

ابن‌الندیم و قفطی تولد وی‌را سال ۲۲۱ هجری (مطابق ۸۳٦ میلادی) در کتاب‌های فهرست و اخبار الحکماء آورده‌اند .

---

۱ - در بعضی کتب ز هرون ومروان آمده است .

ثابت درحران بشغل صرافی اشتغال داشت وچون محمدبن موسی که ازمترجمان بود و ازخاك روم میآمد، از ثابت خوشش آمد ، او را باخود به بغداد برد . ثابت نزد محمد بتحصیل پرداخت وانگاه که توانست توجه محمدبن موسی را بخود جلب کند، محمد او را (ثابت) به معتضد خلیفه عباسی نزدیك ساخت ودرسلك منجمان منسلك گردانید .

وی اولین فرد ازصابئین است که در بغداد مقامی بدست آورد و جز رؤساء درآمد و بمحضر خلیفه رفت وآمد میکرد . در دوران او بمانندش در طب و بسیاری ازعلوم وجودنداشت . این مطلب گفته ابن ابی اصیبعه است که صریحاً متذکر گردیده که ثابت در علم طب و تمام فروع فلسفه درآن دوران اول بود وعده‌ای ازفرزندان و خویشاوندان ثابت از وی استفادات زیادی می کردند .

ثابت مردی خوش قریحه و در علوم مختلفه مهارت کامل داشت . وی رصدخانه خوبی در بغداد داشت ، که متولی آن بود و یادداشت‌های خود را درباره خورشید و رصدها درکتابی نوشت و توضیح داد که عقیده‌اش درسال شمسی و آنچه را که بوسیله رصد دانسته یعنی درجه اوج و میزان سال‌ها و مقدار حرکات وصورت تعدیل خورشید همه‌را دریافته و توضیح داده است .

ثابت بزبانهای عربی و سریانی تسلط کامل داشت .

قفطی گوید: که ثابت بخانه محمدبن موسی آمد وبتحصیل علم اشتغال ورزید، از اینجهت محمد او را به خدمت معتضد خلیفه رسانید و در مجلس منجمان وارد گردید و براثر این امر سایر صابئین در عراق داخل شدند ، که رفته رفته مقامی رفیع پیدا کرده و بمراتب عالیه رسیدند ، تا آنجا که در محضر خلیفه می‌نشست و میان خلیفه و ثابت صحبت و گفتگو ومزاح نیزبرقرار میگردید . خلیفه پیوسته روی‌سخنش با ثابت بود و به سایر خواص و وزراء اعتنائی نمی کرد .

درباره وی حکایات و افسانه‌های عجیب و غریب درکتب تواریخ آمده که

همه دال بـر مقام رفیع وی در دستگاه خلافت و صداقت وجودت ذهن و نبوغ وی میباشد .

ابن ابی اصیبعه درکتاب خود چند حکایت غریب از اونقل‌می کند. یکی‌از آن حکایات که مقام بلند وی را می‌رساند چنین است :

ثابت‌بن قره گفت : هنگامی که‌موفق برپسرش ابوالعباس‌المعتضدبالله خشمگین گردید، دستور داد اورا حبس کرده و درخانه **اسماعیل‌بن بلبل** زندانی گردد واحمد حاجب وی را مراقب او کرد . اسماعیل نزد ثابت رفت که برابوالعباس وارد شود و اورا مأنوس کند و **عبدالله‌بن اسلم** همیشه با ابوالعباس بود. ابوالعباس باثابت مأنوس گردید و علاقه فراوان باو پیدا کرد .

ثابت روزی سه بار نزد او (ابوالعباس) میرفت و وی را تسلی میداد ، ضمناً احوال فلاسفه و موضوع هندسه و نجوم و علوم دیگر را برایش میخواند. براثراین محبتها ابوالعباس را باو علاقه زیادت گشت .

آنگاه که ابوالعباس از زندان خارج شد ، به‌بدر غلام گفت : پس ازتوسردی باید که‌بکار و بدرد ماخورد . بدرگفت : مولای من‌آن‌مرد کیست؟ درجوابش گفت: ثابت‌بن‌قره . چون‌معتضدبالله بمسند خلافت نشست، ثابت‌را مال فراوان داد وپیوسته او را در مجالس عام و خصوصی در برابر خود می‌نشانید ، در حالی که بدر امیر ایستاده بود .

ایضاً ابن ابی اصیبعه گوید : ثابت بن قره در باغ خلیفه که به «فردوس» نام داشت، باخلیفه‌راه میرفت ومعتضد پیوسته بدست‌اوتکیه‌میزد وآرام آرام راه میرفتند. روزی معتضد دست‌خودرا بشدت از وی (ثابت) جدا کرد، بنحوی که ثابت متوحش شد، زیرا معتضد بسیار مهیب بود . سپس‌خلیفه باوگفت: ابوالحسن من فکرمیکردم که نباید دست علماء زیر دست باشد و باید همیشه دست آنها بالای دست دیگران قرارگیرد و من برعکس کرده بودم .

باز ابن ابی اصیبعه درعیون‌الانباء گوید: که ثابت درحسن تشخیص کم‌نظیر بود. وی (ابن ابی اصیبعه) حکایتی ازصداقت و تشخیص ثابت نقل می کند بدین شرح :

روزی ثابت بجانب قصر خلیفه میرفت ، در وسط راه داد و بیداد و فریادی بلند شنید. ثابت گفت قصابی که درآن دکان بود وفات کرد. آنان که باوی(ثابت) همراه بودند گفتند: ای مولای ما این‌قصاب دیشب سکته کرده واز حدس وی‌بسیار متعجب شدند. ثابت گفت مرا به‌خانه قصاب ببرید . چون ثابت بخانه قصاب رسید به‌زنها گفت‌داد وفریاد نکنید وسیلی بصورت خود نزنید وفلان غذا را تهیه کنید . سپس به غلامان دستور داد که با عصا به‌کف پای قصاب بزنند و خود نبض او را در دست داشت، تاآنکه گفت: بس‌است. آنگاه ظرفی خواست واز کیف خود داروئی درآورد و در پیاله‌ای ریخت و کمی آب بدان اضافه کرد . سپس دهان قصاب را باز کرد و آنرا درگلوی وی ریخت تا بمعده‌اش رسید. قصاب چشم بازکرد. مردم داد و فریادکردند، که ثابت مردی را زنده کرده. ثابت دستور داد درخانه‌رابستند. بعد غذای مخصوص به قصاب داد و لختی نزد وی ماند . چون اصحاب خلیفه رسیدند ثابت نیزباآنان نزد خلیفه رفت. چون بحضور خلیفه‌رسید ، خلیفه از اوسوال کرد که این سر و صدا چیست و این‌چه کاری بود کردی؟ جواب داد من همه‌روزه ازبرابر دکان این‌قصاب عبور میکردم ، میدیدم که جگرگوسفندان‌را تکه تکه کرده و روی قسمتی از آنها نمک پاشیده و خام خام میخورد. من‌این‌عمل‌را بد میدانستم و از آن نفرت داشتم و مطمئن بودم که سکته خواهد کرد ، بدین جهت متوجه او بودم ، زیرا عاقبت کار وی بر من روشن بود. امروزکه از آنجا عبورکردم و داد و فریاد شنیدم ، دانستم که آن مرد سکته کرده است . پرسیدم قصاب مرد ؟ مردم گفتند آری. لذا بخانه او رفتم ، دیدم نبض ندارد . کف پای او را زدم ، تا نبض دوباره شروع بحرکت کرد و دارو باو خوراندم، تا چشمان خود را بازکرد و بهبود یافت. امشب یک قرص نان بایک دراج خواهد خورد و ازخانه بیرون‌خواهدآمد.

وفات ثابت روز پنجشنبه بیست و ششم صفر سال ۲۸۸ هجری (مطابق با نوزدهم فوریه سال ۹۰۱ میلادی) درهفتاد و هفت سالگی میباشد.

ثابت وفرزندان وعده‌ای از خاندان و شاگردانش مکتبی بزرك در تاریخ طب اسلامی دارند که ارزش آن کمتر از مکتب خاندانهای دیگر نمی‌باشد.

چون ثابت وفات کرد در مرثیه‌اش اشعاری گفته شد.

یکی از گویندگان این مراثی **ابواحمد یحیی‌بن علی بن یحیی‌بن المنجم‌النديم** است که باثابت دوستی داشت. ابن ابی اصیبعه نوزده شعر از مرثیه‌را درکتاب خود آورده است، که چهارشعر اول آن این‌است.

الا کل شیی ما خلاالله مائت	ومن یغترب یرجی ومن فات‌فائت
اری من مضی عنا و خیم عندنا	کسفر ثووا ارضاً فسار و بائت
نعینا العلوم الفلسفیات کلها	خبا نورها اذقیل قدمات ثابت
و اصبح اهلوها حیاری لفقدة	و زال به رکن من العلم ثابث

ترجمه و مفاد ابیات بالا چنین است:

هان! هر چیزی (هر زنده‌ای) جز خداوند مردنی است ـ و هرکس بغربت رفت امیدی هست که برگردد؛

اشخاصی (کسانی) را می‌بینیم که‌مارا گذارده‌اند و رفته‌اند وکسانی را ببینم که نزد ما مانده‌اند ـ بمانند مسافرانی که در محلی بمانند (رحل اقامت افکنند) یکی رونده و دیگری شب را بروز آورد (بیتوته کند)؛

علوم فلسفی همه از میان رفت ـ و پرتو نور از آنها از وقتی که ثابت مردآنها را ترك کرد؛

مردمان دانشمند(اهل‌علم) ازفقدان(مرك) اوبحیرت افتادند وبادرگذشت‌وی ستونهای علم ویران شد.

ترجمه مفاد چند بیت دیگر از مرثیه ابواحمد چنین است:

«پایه‌های محکم علم ویران شد ، آنگاه که اجل ثابت رسید علم طب در او کارگر نشد ؛ اگر امکان داشت مرك از او دورگردد ، طرفداران و حامیان او آنرا از وی دور می کردند . ای ثابت از ما دور مشو که ، از مرگ تو غمزدگانی هستیم که غم واندوه برما حکمفرماست» .

مفاد و ترجمه بقیه ابیات بمانند ابیات بالا همه از مقام بلند و رتبه رفیع ثابت و تجلیل از وی میباشد، که نقل همه آنها از حوصله این کتاب خارج است .

ازشاگردان ثابت **عیسی بن اسید مسیحی** است که ثابت وی را بر سایرشاگردان مقدم میداشت .

از کلمات اوست :

«مضرترین چیز برای پیرمرد آن است که آشپزخوب و کنیزك زیبا داشته باشد، زیرا غذای خوب را زیاد میخورد و وجود کنیزك زیبا اورا بکثرت نزدیکی وامیدارد و او را پیرتر می کند ؛

« راحت جسم درکم خواری و راحت جان درکم گناهی وراحت قلب درکم فکری وکم اهتمامی ونگرانی و راحت زبان درکم گوئی است» .

القفطی گوید : تعداد مصنفات او بموجب اوراقی چند که بخط ابوعلی **محسن بن ابراهیم بن هلال صابی** دیدم که شرح نسب وی هم ضمیمه آن بود، چنین صلاح دانستم آنها را تمام بعینه نقل کنم ، چرا که نقل آن در این مورد بهتر و حجت است .

تعداد آثار وی بر حسب گفته القفطی در علوم مختلفه اعم از طب وغیر آن بصورت کتاب و رساله و مقاله و امثال آن قریب نود و دو است .

ابن ابی اصیبعه مجموعه آثار ویرا یکصدوچهل عدد دانسته که درکتاب خود آورده است .

آثار طبی وی بقرار زیر است :

۱ـ «مسائل الطبیة» ؛

۲ـ «کتاب فی النبض» ؛

۳ـ «کتاب وجع المفاصل والنقرس» ؛

٤ـ «کتاب فی الرد علی من قال ان النفس المزاج» (در رد کسانی که میگویند نفس انسان همان مزاج است) ؛

٥ـ «جوامع کتاب الادویه المفرده لجالینوس» ؛

٦ـ «جوامع کتاب المرة السوداء لجالینوس» ؛

۷ـ «جوامع کتاب سوءالمزاج المختلف لجالینوس» ؛

۸ـ «جوامع کتاب الامراض الحاده لجالینوس» ؛

۹ـ «جوامع کتاب تشریح الرحم لجالینوس» ؛

۱۰ـ «جوامع کتاب جالینوس فی المولودین لسبعه اشهر» (کلیات کتاب جالینوس در موالید هفت ماهه) ؛

۱۱ـ «جوامع ما قاله جالینوس فی کتابه فی تشریف صناعة الطب» (کلیات آنچه را که جالینوس در کتاب خود در باب فضیلت وشرافت علم طب گفته است)؛

۱۲ـ «جوامع کتاب الفصد لجالینوس» ؛

۱۳ـ «جوامع تفسیر جالینوس لکتاب ابقراط فی الاهویه و المیاه و البلدان» (درباب هواها و آبها و شهرها) ؛

۱٤ـ «کتاب فی وجع المفاصل والنقرس» در یک مقاله ؛

۱٥ـ «کتاب فی الحصی المتولد فی الکلی و المثانه» (در سنگهای تولید شده در کلیه ها و مثانه) ؛

۱٦ـ «کتاب فی الوقفات التی فی السکون الذی بین حرکتی الشریان المتضادتین» (دربیان وقفه هائی که در سکون پیش میآید و این وقفه ها بین دو حرکت متضاد شریانها حاصل میگردد) در دو مقاله ـ این کتاب را ثابت بزبان سریانی نگاشته و در آن اشاراتی بر رد کندی کرده و آنرا شاگردش عیسی بن اسید نصرانی بعربی

ترجمه ، ولی ثابت آنرا اصلاح کرده است و جمعی نیز نقل کرده‌اند که مترجم این کتاب حبیش بن الحسن الاعسم خواهرزاده حنین میباشد . **احمدالحسین بن اسحق بن ابراهیم** معروف به « **ابن کرنیب** » پس از وفات ثابت ردی بر این کتاب نوشت . ثابت این کتاب را پس از تصنیف نزد اسحق بن حنین فرستاده اسحق آنرا تحسین کرد و در آخر کتاب بخط خود تقریظی برآن بعنوان ابوالحسن ثابت نوشت و او را دعا کرد .

۱۷- «کتاب فی البیاض الذی یظهر فی البدن» (درسفیدیهائی که دربدن ظاهر میگردد - بنظر میرسد مقصود پیس Vitiligo باشد) ؛

۱۸- «کتاب فی مسائله الطبیب للمریض» (در سوالاتی که طبیب باید از مریض کند) ؛

۱۹- «کتاب فی سوء المزاج المختلف» ؛

۲۰- «کتاب فی تدبیر الامراض الحاده» ؛

۲۱- «رساله فی الجدری والحصبه» (در آبله وسرخک) ؛

۲۲- «اختصار کتاب النبض الصغیر لجالینوس» ؛

۲۳- «کناش المعروف بالذخیره» (مجموعه طبی معروف ثابت که بنام ذخیره ثابت بن قره معروف میباشد)، که آنرا برای پسرش سنان بن ثابت نوشته است؛

کتاب ذخیره ثابت در میان آثار وی از همه معروفتر و مشهورتر میباشد که یک دائرة المعارف یامجموعه (کناش) بسیار معتبری است . این کتاب بنام «ذخیره ثابت» یا «کتاب الذخیره» در علم طب واصول آن میباشد .

۲۴- «جوابه لرسالة احمدبن طیب الیه» ؛

۲۵- «مقاله فی الصفره العارضه للبدن و عدد اصنافها و اسبابها و علاجها» (در زردی حاصل در بدن و انواع و علل و درمان آنها - بنظر میرسد مقصود یرقان است) ؛

۲۶- «مقاله فی وجع المفاصل» ؛

۲۷- «مقاله فی صفه کون الجنین» (دربیان بوجود آمدن جنین) ؛

۲۸- «کتاب فی تدبیر الصحه» ؛

۲۹- «اختصار کتاب النبض الکبیر لجالینوس» ؛

۳۰- «رساله فی اختیار وقت لسقوط النطفه» (در انتخاب موقعی که نطفه ریخته میشود) ؛

۳۱- «کتاب الخاصه فی تشریف صناعة الطب وترتیب اهلها وتعزیز المنقوصین منهم بالنفوس و الاخبار ان صناعة الطب اجل الصناعات» (در شرافت علم طب و ترتیب اطباء وسخت گیری بآنها که بی اطلاعند به گفتن وحرف زدن درباره آنها وبیان آنکه علم طب از شریفترین صنعت هاست) ـ این کتاب را ثابت برای وزیر ابوالقاسم عبیدالله بن سلیمان نوشته است ؛

۳۲- «اختصار کتاب جالینوس فی قوی الاغذیه» در سه مقاله ؛

۳۳- «مسائل عیسی بن اسید لثابت بن قره واجوبتها لثابت» (درمسائلی که عیسی بن اسید به ثابت بن قره نوشته و جوابهای ثابت بن قره) ؛

۳۴- «کتاب البصر والبصیره فی علم العین و عللها و مداواتها» (درباره چشم وعلل ودرمان آن) ؛

۳۵- «اختصار کتاب حیلة البرء لجالینوس» ؛

۳۶- «کتاب الی ابنه سنان فی الحث علم تعلم الطب والحکمه» (کتابی است که بعنوان پسرش سنابن ثابت نوشته و اورا ترغیب وتحریض برتعلم طب وحکمت کرده است ؛

۳۷- «اختصار کتاب ایام البحران لجالینوس» در سه مقاله؛

۳۸- «اختصار کتاب الاسطقسات لجالینوس»

۳۹- «جوامع کتاب جالینوس فی الادویه المنقیه» [(کلیات کتاب جالینوس درباب داروهای منقی (پاك کننده بدن)] در سه مقاله ؛

۴۰- «جوامع کتاب الاعضاء الالمه لجالینوس» (مجموعه کتاب جالینوس در باب اعضاء دردآور) ؛

۴۱- «کتاب فی‌الانواء ما وجد من کتابه فی‌النفس» (در باب نظر و مطالعه در امر نفس) ؛

۴۲- «کتاب فی‌تشریح بعض‌الطیور» (درتشریح بعضی از پرندگان)؛

۴۳- «کتاب فی‌اجناس ما تقسم به‌الادویه» (به‌سریانی)؛

۴۴- «کتاب فی اجناس ماتنقسم‌الیه‌الادویه» (به‌سریانی) ؛

۴۵- «کتاب فی‌اجناس ماتوزن به‌الادویه» (به‌سریانی)؛

ثابت این سه کتاب را به‌سریانی تألیف کرده است ؛

۴۶- «رساله فی‌تکفین‌الموتی و دفنهم» ؛

۴۷- «رساله فی‌الطهاره والنجاسه»؛ که هردوی آنها به‌سریانی وبرای‌صابئین نوشته است.

کتابی منسوب بـه ثابت در باب «بیماری‌های اسبها» است که در نود فصل ودر کتابخانه ملی پاریس موجود میباشد.

دراین نسخه‌اشاره‌ای است که این کتاب از پارسی پهلوی به تازی‌برگردانده شده است .

ثابت چنانکه آمد در طب و فروع آن آثاری که مذکور افتاد تألیف و ترجمه کرده است.

درباره ترجمه کتاب‌های ریاضی نیز تعدادی مولفات بوی نسبت داده‌اند . یکی ازآنها ترجمه مجسطی ازحجاج‌بن یوسف‌بن مطرالحاسب میباشد که وی(ثابت) درآن تجدید نظر کرده است.

ایضاً ثابت را آثاری در علوم مختلفه (چنانکه آمد) دارد، که ذکر همه آن آثار از موضوع کتاب خارج است.

بهرحال ثابت یکی از مترجمان پرکار و دانشمند تمدن اسلامی است.

ثابت که صرافی صابی بوده در زبانهای سریانی و عربی وقوف کامل داشت، بدین جهت توانست بسیاری از کتب و آثار دانشمندان یونانی و تقریباً تمام آثار جالینوس را به عربی برگرداند، مضافاً بدانکه بعضی از آثارش بزبان سریانی‌است.

خلاصةً آنکه وی تقریباً در ردیف حنین فرزند اسحق میباشد و در حقیقت مکتبی دردوران خویش‌و پس از خود درتمدن اسلامی بیادگارگذارده که بی‌اندازه شایان توجه است.

ب ـ ابوسعید سنان بن ثابت بن قره

وی بمانند پدرش ثابت در طب مهارت کامل داشت. ایضاً در هیئت نیز بسیار زبردست بود. ابتدا طبابت خاص مقتدر خلیفه را داشت وانگاه در خدمت قاهر سپس الراضی بالله خلفای عباسی بطبابت مشغول بود. قاهر را بوی وثوق و اعتمادی خاص بود.

براثرعلاقه‌مفرطی که قاهر بوی داشت ازاو (سنان) خواست که مسلمان‌شود. ابتدا سنان از این امر امتناع ولی. قاهر وی را تهدیدکرد. آنگاه سنان از ترس و تهدید قاهر اسلام آورده ومدتی‌بدین‌نحو گذشت. چون سنان ازبیم قاهر دراسان‌نبود، به‌خراسان فرارکرد، سپس به‌بغداد آمد و در این شهر به‌بیماری اسهال وفات‌یافت.

ابن‌الندیم بغدادی درکتاب خودبنام «الفهرست» گوید: که القاهربالله خلیفه عباسی مایل بودکه سنان بن ثابت مسلمان شود، ولی سنان از دست او فرارکرد و بخراسان رفت. سپس به بغداد برگشت و درحالی‌که مسلمان بود وفات کرد.

سنان در ایام مقتدرعباسی (۲۹۵-۳۲۰ هجری قمری مطابق با ۹۰۸-۹۳۲ میلادی)ریاست‌اطباء را دربغدادداشت. بعلاوه‌دوران‌خلافت قاهر(۳۲۰-۳۲۲ هجری قمری مطابق ۹۳۲-۹۳٤ میلادی) وراضی (۳۲۲-۳۲۹ هجری قمری مطابق ۹۳٤-۹٤۰ میلادی) را نیزدرك کرده است.

درتاریخ اول محرم سال ۳۰۶ هجری قمری (= یکشنبه چهاردهم ژوئن ۹۱۸

میلادی) که « بیمارستان سیده » افتتاح گردید وی بریاست این بیمارستان منصوب شـــد .

سنان اول طبیبی است که در تاریخ تمدن اسلامی از جانب مقتدر خلیفه عباسی مأمور امتحان اطباء گردید .

وی درزمان وزارت علی‌بن عیسی رئیس بیمارستان بغداد وشهرهای دیگر بود . علی‌بن عیسی ازطرف مقتدر نامه‌ای به سنان نوشت بدین مضمون :

«خداوند بتو عمر دهد . من فکر میکردم که به زندانیها که تعداد آنها زیاد است و جایشان تنگ و اوضاع عمومی‌شان از لحاظ امراض چـه خواهـد گذشت . می‌ترسم بیماری بزندانیها سرایت کند و این شوربختان اختیاری از خود نداشته ونتوانند خود را حفظ کنند و طبیبی برای خود بخواهند . لذا میگویم شایسته است که شما جمعی از اطباء را معین کنید، که بحال آنان (زندانیان) رسیدگی کنند و خودت به زندانها سرکشی کنی و اطباء دارو و شربت و غذاهائی که زندانیان لازم داشته باشند، فراهم سازند» .

سنان بدستور و زیر عمل کرد و مادام که حیات داشت این سرکشی ونظارت ادامه یافت .

ایضاً فرمانی از طرف عیسی‌بن جراح از جانب خلیفه برای سنان صادر گردید بدین مضمون :

«خدا عمرت دهد . من در مورد روستائیان وکشاورزان عراق فکر میکردم . بنظرم رسید که این‌مردم طبیبی ندارند واگر بین‌آنها بیمارانی پیدا شوند، کسی‌نیست که بدرد و ناخوشی آنها برسد . از شما می‌خواهم فوراً طبیبانی به شهرهای عراق بروند و در بخش‌ها و در میان قبائل وعشائر هرجا که مرکز جمعیت است ، چند روزی بمانند، تا بیماران‌را بنزد آنها برده ومعالجه گردند . دارو و شربت‌باندازه کافی با خود همراه داشته باشند و بطور سیاربه‌تمام شهرها و روستاها رفته و چند روزی در هرنقطه که لازم باشد توقف کرده و رسیدگی بحال بیماران کنند» .

سنان دستور داد اطباء را روانه شهرها و روستاها کنند. درخلال امر به شهری رسید بنام «سورا» (سوراء) که همه یهودی و اغلب بیمار بودند. سنان گزارشی مبنی براین امر به علی بن عیسی نوشت واجازه خواست آیا آنان (یهودیان) رامعالجه کند یانه؟ واضافه کرد رسم بیمارستانها این است که جمیع بیماران از هر نژاد وملت باشند، اعم ازمسلمان و ذمی همه را معالجه می کنند. استدعای دستور لازم دارم. علی بن عیسی جوابی صادر می کند که مرا باتو اختلاف سلیقه نیست وهردومعتقدیم که معالجه اهل ذمه وهمچنین حیوانات وظیفه ماست باید آنهارا معالجه کنیم، ولی حتماً انسانها برحیوانات و مسلمانان بر ذمیان مقدم وپس ازآنها سایر طبقات میباشند. باید باین دستور عمل کنی. خداوند بشما رحم کند و بمأمورین خود بنویسید که بهمین نحو عمل کنند و تأکید کن که به تمام دهات و محلهائی که بیماری وجود دارد و صورت عمومی بخود گرفته است بروند و مشغول درمان بیماران گردند و اگر بجائی رسیدند که دیگر راه ندارند، درآنجا بمانند، تا راه برای آنها درست شود و بعد حرکت کنند. اگر اینکار را بکنند همه جاها را دیده اند و سور اهم جزء آن محل ها میباشد».

ثابت بن سنان میگوید: که خرج بیمارستان بدر معتضدی از درآمد موقوفه ای بود که **سجاح** مادر متوکل برای آنجا تعیین کرد وموقوفات دردست **ابوالصقروهب بن محمد الکلوذانی** بود وقسمتی از آن اختصاص به بنی هاشم و قسمتی بر بیمارستان اختصاص داشت. ابوالصقر عملاً بنی هاشم را مقدم بربیمارستان میداشت، تا آنکه مخارج بیمارستان بتأخیر افتاد. پدرم سنان به ابوالحسن علی بن عیسی وزیر نوشت: که وضع بیمارستان خوب نیست وبیماران درحال بدی هستند و از حیث زغال وبالا پوش وخوراك و سایر مایحتاج به آنها بد می گذرد. وزیر نامه ای دردناك به ابوالصقر نوشت، که خلاصه مفاد آن چنین است: که به بیمارانی که به بیمارستان میآیند ازهرحیث ضعیف هستند وباید درآنجا آسوده باشند. حالا که زمستان وهوا سرد است، بهرترتیب

شده چاره این کار را بکنید و آنان (بیماران) را از حیث زغال و لباس و بالا پوش و غذا راحت کرده وترتیبی فراهم کنید که وضع موقوفه و بودجه بیمارستان وصرف آن بنحوی خرج گردد، تا کفایت تمام بیماران را کند . اگر دلائلی دارید ، برایم (وزیر) بنویسید ...

ایضاً ثابت گوید: چون روز اول ماه محرم سنه ۳۰۶ هجری (مطابق باچهاردهم ژوئن ۹۱۸ میلادی) رسید پدرم (سنان) بیمارستان سیده را که در بازار یحیی بود، افتتاح کرد و در آنجا نشست و اطباء را مرتب کرده وبیمار پذیرفت. این بیمارستان مشرف بردجله ساخته شده وخرج آن درهرماه دویست دینار بود. درهمین سال براثر تأکید پدرم (سنان) به‌مقتدر خلیفه عباسی درتأسیس بیمارستانی که باو منسوب‌باشد بیمارستان مقتدری در دروازه شام تأسیس گردید . بودجه بیمارستان از طرف مقتدر درهر ماه دویست دینار بود .

بازگفته ثابت است که در سال ۳۱۹ هجری (مطابق ۹۳۱ میلادی) به‌مقتدر گزارش رسید که براثر اشتباه طبیبی مردی مرده است. مقتدر به **ابراهیم‌بن محمدبن بطحا** امر کرد که از اطباء امتحان بعمل آید وفرمانی به خط خود نوشت. اطباء نزد وی آمده و پس ازگذراندن امتحان هرکدام در رشته‌ای که میدانستند، اجازه طبابت داد. تعداد اطباء دراین موقع در بغداد هشتصد و شصت واند نفر بود . اما آن عده که احتیاج به گذراندن‌امتحان بودند وشهرت وتقدم داشتندوپزشکان‌خدمتگزار خلیفه ازعده بالا مستثنی بودند.

القفطی حکایتی از گذراندن امتحان اطباء درکتاب خود نقل می کند : که مردی در لباس پاك و هیئتی نیکو و وقار هرچه تمامتر در مجلس امتحان سنان وارد شد و صبر کرد تا امتحانات تمام شد. چون سنان متوجه او شد گفت : می‌خواستم از شیخ چیزی بشنوم واستفاده کرده باشم و آنرا استاد (شیخ) بنویسد. آن مرد (شیخ) از آستین خود کاغذی که دیناری چند درآن بود بیرون آورد ونزد سنان گذاردو گفت

ازنوشتن وخواندن عاجزم وبهره‌ای ندارم. معیل هستم و راه معاشی یافته و روزگار می‌گذرانم. امید دارم قطع معاشم و عیال و اولادم را روا نداری. سنان چون این سخنان بشنید بخنده در آمده و گفت: مانعی ندارد، بشرط آنکه در مورد بیماران بآنچه ندانی اقدام نکنی و کسی را اجازه ورخصت قصد و داروی مسهل ندهی. مرد طبیب (شیخ) در پاسخ گفت: اینها که گفتی و اجازه دادی روش من است. من هرگز از سکنجبین و شربت تجاوز نکرده‌ام.

شیخ برخاست و رفت. چون صبح شد پسری خوشرو با لباسی نیکو بر سنان وارد شد. سنان از وی پرسید درس طب نزد که خوانده‌ای و پدرت کیست؟ پسر درجواب گفت: نزد همان شیخی که دیروز به مجلس امتحان آمد. سنان تبسمی کرد وگفت: تو نیز بر روش او خواهی بود و از آن تجاوز مکن.

یشرح ایضاً از سنان حکایات وقصص فراوان درکتب مورخان آمده است، که در دوران مقتدر و راضی طبیبی بسیار مقتدر و ذی‌نفوذ بود، که بین او وخلفای معاصر مباحثات و گفتگوهائی مبنی برکار بیماران وبیمارستان‌های بغداد بوده که شرح همه آنها خارج از حوصله کتاب است.

طبق نسب نامه‌ای که دکتر الگود درکتاب «تاریخ طب در ایران» تهیه کرده ابراهیم دوم فرزند سنان‌را رئیس هیئت ممتحنه ذکر کرده‌است، ولی ابن ابی اصیبعه چنانکه آمد ابوسعید سنان بن ثابت را ممتحن اطباء ذکر کرده است.

وفات سنان شب جمعه اول ذی قعدة الحرام سنه ۳۳۱ هجری قمری (مطابق جمعه هفتم ژوئیه ۹۴۳ میلادی) در بغداد به‌بیماری اسهال اتفاق افتاد.

باآنکه سنان در دوران مقتدر ودیگر خلفاء مقامی بس ارجمند داشت ودرکار بیماران و تأسیس بیمارستان بسیار دخیل بود و دستورهای وی لازم الاجراء و خلیفه و وزراء ودرباریان درباره‌اش منتهای محبت آمیخته به احترام روا میداشتند و درباره جلوگیری از بیماریها و سرکشی به بیماران شهرها و روستاها دخالت تام داشته، متأسفانه آثار و مؤلفات طبی کم از وی دیده شده است.

تنها مزیتی که وی بر بسیاری از پزشکان تمدن اسلامی داشته، آنکه در باب امور فنی و اداری بیمارستانها و رفاه حال بیماران بسیار کوشا و جاهد بوده است.

القفطی و ابن ابی اصیبعه آثار و مولفات سنان را قریب شانزده کتاب و رساله ومقاله درکتابهای خود آورده‌اند، که درعلوم مختلفه از قبیل هیئت و نجوم ونسب وهندسه وادب میباشد. القفطی تصانیف وی (سنان) آنچه که بخط «محسن بن ابراهیم بن هلال الصابی» است نقل کرده که ابن ابی‌اصیبعه‌هم تقریباً همان تصانیف را در کتاب خود آورده است که عموماً در علوم بالا میباشد.

تنها رساله‌ای که درباب طب از وی درکتب مورخان آمده رساله‌ایست به‌نام «رساله فی‌سهیل» (مسهل). عجب آن است با آنکه وی طبیبی حاذق بود وطبابت چند خلیفه را داشته اثر طبی وی اندك است.

ج ـ ابراهیم‌بن ثابت‌بن قره

د ـ ابوالحسن ثابت‌بن‌سنان‌بن ثابت‌بن قره ـ وی فرزند ابوسعیدسنان بن ثابت بن‌قره یا ثابت دوم میباشد، که بمانند پدرش ابوسعید طبیب فاضلی بود. ابوالحسن درکتابی که تالیف کرده وقایع وحوادث زمان خودرا برشته تحریر درآورده ودرآن کتاب متذکرشده، که حوادث مذکور در دوران خلافت المقتدربالله تازمان‌الطائع‌لله است، که وی باپدرش درخدمت الراضی‌بالله بوده‌اند. وی طبابت متقی و مستکفی و مطیع خلفای عباسی را کرده است.

وی درسال ۳۱۳ هجری‌قمری (= ۹۲۵ میلادی) بریاست بیمارستان عضدی بغداد برگزیده شد ودردوران ریاستش بربیمارستان‌عضدی‌بغداد حکایت‌ها ودرمانهای غریب وعجیب از وی درکتب تاریخ پزشکان آمده است. منجمله ابن ابی اصیبعه ازکتابی که ثابت بخط خود نوشته و او (ابن ابی اصیبعه) آنرا دیده است، شرحی درباب **ابوعلی بن‌مقله** که‌مورد خشم‌وغضب‌الراضی‌بالله گردیده وآزارها وشکنجه‌های بسیار باو رسیده‌بود، نگاشته است.

ثابت در کتاب خود شرحی از آزارهائی که بر ابن مقله رسیده از قبیل آویزان کردن و پتک‌زدن‌ولگدمال کردن‌و گذاردن‌پاهای‌اولای‌تخته وفشارفوق‌العاده برپاها وامثال‌ذلک متذکر گردیده‌است. ضمناًمتذکر گردیده که‌مأمورمعاینه وی‌شدم. وی‌را (ابن‌مقله) درحال‌بسیار بدی دیدم، که لخت برروی‌یک قطعه‌حصیر پاره افتاده ویک شمد چرک وکثیف زیر سر اوست و فقط شلواری بر پا دارد. او را معاینه کردم. دیدم از سر تا پا جای سالمی در بدن ندارد. پس از آنکه او را فصد کردم، ابن مقله کمی راحت‌شد.

باز ثابت درمحل‌دیگر ازکتاب خودنگاشته: که برای درمان دست بریده شده ابن مقله از طرف خلیفه الراضی بالله مأمورگردیدم. بوی غذا و دارو دادم و وی را درمان کردم.

حکایت مربوط به ابن مقله و رفتار ثابت با وی (آنطورکه درکتاب ثابت‌آمده و ابن ابی اصیبعه آنرا دیده) بسیار قابل توجه و تعمق است، که با ابن‌مقله بچه‌نحو رفتار بسیار غیرانسانی شده، ولی ثابت بامنتهای عطوفت ودلسوزی از وی پذیرائی کرده و بدرمانش پرداخته است. منتهی آنکه شکنجه و آزارهائی که به ابن مقله رسید، منجر بفوت وی شده است.

ثابت کتاب وقایع را از سال ۲۹۰ هجری قمری (=۹۰۲ میلادی) تا حین وفاتش نوشته و بموجب گفته ابن ابی اصیبعه این کتاب را که بخط ثابت میباشد، دیده است.

القفطی گوید: که ثابت طبیبی‌نامدار و دردولت آل‌بویه مقامی‌ارجمند داشت. ابوالفرج پسر او و وپسر پسرش همگی فاضل و طبیب بوده‌اند.

ایضاً القفطی درکتاب خود موضوع کتاب وقایع‌را که ثابت برشته تحریر در آورده، متذکر گردیده است واضافه کرده که این کتاب‌شهره آفاق میباشد و «هلال بن محسن» خواهر زاده ثابت ذیلی برآن نگاشته است.

با آنکه ثابت طبیبی حاذق‌ورئیس بیمارستان بود. ازوی جز کتاب بالا تألیفی دیده نشده است.

وفات ثابت بسال ۳۶۳ هجری قمری (=۹۷۳/۴ میلادی) اتفاق افتاد.

هـ ـ ابواسحق‌ابراهیم‌بن سنان‌بن ثابت‌بن قره ـ وی‌فرزند دیگر ابوسعیدابراهیم است. ابو اسحق درصنعت طب فاضل و سرآمد اقران و مردی با هوش و فهیم‌وطبیبی خوش خط و با هوش و درعلوم حکمتی عالمی متبحر بود. این‌مطلب گفته القفطی صاحب اخبار الحکماء است.

تولد وی بسال ۲۹۶ هجری قمری (=۹۰۸/۹ میلادی) اتفاق افتاد.

ابواسحق بخدمت خلفای عباسی اشتغال داشت و بمانند پدر و جدش بسیار محترم و معزز روزگار می گذراند.

وفات ابو اسحق در روز یکشنبه نیمه محرم سال ۳۳۵ هجری قمری (مطابق باهفدهم اوت سال ۹۴۶ میلادی) در بغداد اتفاق افتاد وعلت مرك ورم کبد بود.

و ـ ابوالحسن بن ابی‌الفرج بن ابی الحسن بن سنان ـ طبق گفته‌القفطی‌طبیبی فاضل وبمانند جدش «ابوالحسن بن‌سنان» دریك مرتبه بود. و در دوران خودیگانه و فرید عصر و درصنعت طبابت صاحب نام بود.

ز ـ اسحق‌بن ابراهیم‌بن سنان‌بن ثابت‌بن قره ـ (فرزند ابراهیم)

۲۸ـ ابوعثمان سعیدبن یعقوب الدمشقی

وی از اطباء بنام بغداد و از مترجمان معروف اسلامی است. کتابهای زیادی‌بعربی ترجمه ونقل کرده است و بیشترباعلی بن عیسی وزیر مرافقت و دوستی داشت.

از قول ثابت بن سنان نقل گردید: که علی‌بن عیسی وزیر بسال ۳۰۲ هجری قمری بیمارستانی در محل «حربیه» تأسیس و از کیسه خود برآن بیمارستان مخارج زیادی کرد وابوعثمان سعیدبن یعقوب دمشقی‌را طبیب آن بیمارستان وبیمارستانهای دیگر بغداد و مکه و مدینه کرد.

قفطی گوید : وی از جمله اطباء بغداد واز کبراء عهد خویش بود و در علم طب تصنیفها دارد .

از کلمات اوست :

«صبر قوه‌ایست از قوای عقل و هرچه عقل آدمی زیادتر باشد ، صبرش بیشتر است» .

مولفات و ترجمه های وی عبارتند از :

۱- مسائلی ماخوذ ازکتاب تألیفی جالینوس در اخلاق ؛

۲- مقاله‌ای در نبض که دارای شجره و نقشه و مجموعه‌ای ازکتاب «النبض الصغیر» جالینوس است .

۲۹- علی بن ابراهیم بن بکس

وی فرزندابراهیم بن بکس میباشد وازاطباء مشهوربود ومترجمی قابل بشمار میرفت . طبق گفته ابن ابی‌اصیبعه کتابهای زیادی بعربی برگردانده است . ابوالحسن نیز در بیمارستان عضدی تدریس میکرده است .

۳۰- ابراهیم‌بن الصلت

وی ازمترجمان وناقلان درجه دوم کتب‌علمی وترجمه هایش بمانند سرجیس رأس‌العینی متوسط بود . کتاب «صفات لصبی یصرع» جالینوس را به‌سریانی و عربی برگردانده است .

۳۱- عیسی‌بن اسیدا لنصرانی

وی ازشاگردان ثابت‌بن قره بود . عیسی بزبان سریانی‌آشنائی ودرنقل وترجمه از سریانی به عربی دستی بسزا داشت . وی در محضر استادش ثابت بترجمه کتب میپرداخت و مباشرآن ترجمه ها بود . استاد از فضل عیسی پیوسته وصف خوب میکرد .

عیسی سوالاتی از ثابت کرد وباستاد تقدیم‌داشت . سپس ثابت کتابی دراین باب بنام «کتاب جوابات ثابت لمسائل عیسی‌بن‌اسید» تألیف کرد .

از ترجمه های وی کتابی‌است که ثابت بن سنان استادش درباب «سکون بین

دو حرکت شریان در رد کندی بسریانی نوشته» وعیسی آنرا به‌عربی برگردانده وپس از آن ثابت متن عربی را اصلاح کرده است.

۳۲ـ سایر مترجمان وناقلان علوم درتمدن اسلامی

مورخان تاریخ‌طب‌تام‌عده‌زیادی از مترجمان و ناقلان علوم طبی و غیر طبی را در تمدن اسلامی درکتاب‌های خود ذکر کرده‌اند که اگر بخواهیم به شرح حال آثار آنها بپردازیم مطلب بسیارطولانی شود.

آنچه که تا بحال دراین فصل آمد مترجمان معروف و مشهوری بودند، که آثار آنان درتمدن اسلامی بسیار چشمگیر و مؤثر میباشد. از نظر تکمیل این فصل لازم دانستیم مترجمان دیگری که آثاری از ترجمه‌های آنان چه در علم طب و چه در سایر علوم در تمدن اسلامی دیده میشود متذکر گردیم.

ابن ابی اصیبعه درسه باب ازکتاب «عیون الابناء» اطباء و حکماء وفلاسفه اسلامی را متذکر گردیده است بدین ترتیب:

درباب هشتم اطباء سریانی که در ابتداء ظهور دولت عباسیان بودند؛

درباب نهم طبقات اطبائی که کتب طبی را بزبان تازی نقل کرده‌اند. این باب را بدو دسته تقسیم کرده است:

دسته اول آن عده از اطباء و مترجمان که کتب طبی و غیر آن را از زبان یونانی به‌زبان تازی‌برگردانده‌اند (که‌این ترجمه‌هاعموماً دردوران خلافت عباسیان صورت گرفته است)؛

دسته دوم آنها که خارج از دستگاه خلافت بترجمه پرداخته‌اند.

درباب‌دهم طبقات اطباء وحکمائی که درعراق‌عرب وعراق‌عجم وبین‌النهرین و دیار بکر بودند ذکر کرده است (اعم از مترجمان وغیر مترجمان)؛

درباب نهم ابن ابی اصیبعه نام عده‌ای از اطباء مترجم را ذکر کرده که قبلاً درباب هشتم از آنها نام برده و درحقیقت مطلب را تکرار کرده، بدین‌معنی که‌آنان

را ضمن باب هشتم (اطباء سریانی) و ایضاً ضمن مترجمان و ناقلان در باب نهم آورده است.

دسته اول اطباء و حکمائی میباشند، که ابن ابی اصیبعه درباب نهم نام آنها را برده و ضمن مترجمان آورده است و عبارتند از :

الف) زروبابن مانحوه ناعمی حمصی (زوربابن ماخوه) که مردی خوش قریحه و ترجمه هایش نزدیک به ترجمه های حجاج بن مطر و ابن شهدی بود ؛

ب) هلال بن ابی هلال حمصی - که مترجم زبردستی بود ولی ترجمه هایش فصیح و بلیغ نبودند ؛

ج) قثیون (قیثون) مترجم - ابن ابی اصیبعه گوید: ترجمه های اورا دیده ام بسیار غلط و اشتباه داشت و اصولاً به ادب عرب آشنائی نداشت ؛

د) ابونصربن ناری (ابونصراوی) بن ایوب - مردی کم ترجمه بود وبترجمه های او اعتمادی نیست؛

ه) بسیل المطران - مترجمی است که ترجمه های زیادی کرد وترجمه هایش بخوبی نزدیک بود . ترجمه کتاب «الاجنه بقراط» که نسخه‌ای از آن در کتابخانه برلین است از اوست. وی در خدمت طاهر ذوالیمینین بود؛

و) حیرون (جیرون) بن رابطه - که شهرت خوبی درترجمه نداشت؛

ز) تدرس (تذریس) السنقل - ترجمه هائی از کتب حکمتی دارد که متوسط میباشد؛

ح) ابراهیم بن الصلت - چنانکه آمد وی در ترجمه متوسط بود ؛

ط) ابویوسف الکاتب - که در ترجمه متوسط بود . وی چند کتاب از ابقراط ترجمه کرده است ؛

ی) یوحنابن بختیشوع - وی کتب زیادی از یونانی به سریانی ترجمه کرد ولی به تازی از وی شناخته نشد ؛

ك) قیضاألرهاوی - از مترجمینی بود که حنین درمواقع زیاد شدن ترجمه بوی

مراجعه می کرد و پس از آنکه قیضا ترجمه را تمام می کرد ، حنین آنرا اصلاح می کرده ؛

ل) منصوربن باناس ـ درمقام ومرتبه ترجمه بمانند قیضا ولی درزبان سریانی قوی‌تر از تازی بود ؛

م)عبدیشوع(جیت) بن بهریز ـ وی‌مطران موصل و از جدوستان جبرائیل بن بختشیوع و ازمترجمان وی بود .

درباره دسته دوم کـه بعقیده ابن ابی اصیبعه مترجمانی هستند کـه خارج از دستگاه خلافت بترجمه پرداخته‌اند ، عده‌ای را در کتاب خود آورده و اینک آن‌عده که وی(ابن ابی اصیبعه)در «عیون‌الانباء» ذکر کرده باسایر مترجمان واشخاصی که مستقیم و غیر مستقیم بترجمه پرداخته و یا کمک به ترجمه کتب کرده‌اند، ذیـلاً متذکر میگردیم و آنان عبارتند از :

الف) شیریشیوع بن‌قطرب ـ که ازمردم جندیشاپور(خوزستان)بود وبه‌مترجمان محبت و احسان میکرد و خود را با آنان نزدیک می‌ساخت .شیرتشیوع از این دسته کتابهائی می گرفت و هرچه پول می‌خواستند به آنان میداد . وی به زبان سریانی بیش از زبان تازی مایل وطالب بود؛

ب) محمد بن موسی بن المنجم ـ که از خاندان بنی‌موسی (یا بنی شاکر که ذکر آنها گذشت) بود که همه‌بفضل و دانش‌معروف بوده‌اند . محمد ازافرادی بود که به حنین علاقه فراوان داشت و بوی احسان ونیکی میکرد . حنین کتاب‌های زیادی برای وی ترجمه کرده است ؛

ج) علی‌بن یحیی معروف به ابن‌المنجم ـ که از دبیران وندیمان مأمون بود . مأمون به او محبت فراوان داشت . وی به طب گرائید و برای مأمون کتب زیادی ترجمه کرد ؛

د) ثادری اسقف ـ وی اسقف مقیم کـرخ بغداد و درجمع‌آوری و تحصیل

کتاب مولع بود وخودرا بمترجمان نزدیک می کرده وآنان‌را مجذوب خودمیساخت و کتابهای بسیاری ازآنان (مترجمان) میگرفت. عده‌ای ازمسیحیان برای او کتابهائی تألیف کرده‌اند ، که بسیار قابل توجه بوده و بنام او نامیدند؛

ه) محمدبن موسی‌بن عبدالملک ـ که برای وی کتابهائی ترجمه شده است. اما محمد شخصاً مردی فاضل وعالم‌بود و کتابها را گلچین وخلاصه می کرد وخوب وبد آنهارا ازحیث عبارات ومطالب‌تشخیص ومجزی‌میکرده وخلاصه‌آنکه خوب وبد آنهارا ازنظر عبارات و مطالب تشخیص میداد ؛

و)عیسی‌بن یونس الکاتب الحاسب ـ از فضلای عراق‌بود و توجه خاصی به تحصیل کتابهای قدیمی و علوم یونانی داشت ؛

ز) علی معروف به فیوم[1] ـ وی‌به‌بنام شهری که در آن عامل بود ، معروف شده بود ، و به مترجمان مال فراوان میداد و از آنان تکریم زیاد میکرد.؛

ح) احمدبن محمدالمعروف با بن‌المدبر کاتب ـ که بمترجمان مال فراوانی از خود بذل وبآنان احسان و محبت می کرد؛

ط) ابراهیم‌بن محمدبن موسی‌الکاتب ـ که درترجمه کتب از یونانی به‌عربی اصرار فراوانی داشت و بمردمان دانشمند و مترجمان مهربانی فراوان می‌نمود؛

ی)عبدالله‌بن اسحق ـ وی‌نسبت‌به‌ترجمه کتب و تحصیل آن اصرار فراوان داشت ؛

ك)محمدبن عبدالملک الزیات ـ وی ماهانه به مترجمان کتاب و نویسندگان درحدود دوهزار دینار طلا پول می‌داد. کتابهای زیادی بنام او شهرت یافته است. وی از کسانی است که کتابهای یونانی را بعربی ترجمه کرده و بنام او نوشته شده است.

عده‌ای ازپزشکان کتابهائی بنام او انتشار داده‌اند بمانند یوحنا فرزند ماسویه

۱ـ فیوم شهری از شهرهای مصر است.

و جبرائیل بن بختشیوع و بختسیوع بن جبرائیل و داودبن سرابیون و سلمویه بن بنان والیسع و اسرائیل بن زکریابن طیفوری وحبیش بن الحسن .

بشرح ایضاً عده‌ای از ناقلان و مترجمان در دوران ترجمه در تمدن اسلامی خدماتی انجام داده‌اند که دانستن نام آنها خالی از فایده نیست بمانند :

«سلام الابرش» و «سمعان» و «ابوسهل و الکوهی القومسی» و «ابـــوروح الصابی» و«سرلاحی» و «ابوعمریوحنابن یوسف» و«ابوالفتح اصفهانی» و«داریشوع» که ترجمه‌هائی از کتب فلسفی و ریاضی کرده‌اند و «عیسی الرقی التفلیسی» طبیب و مترجم و «عبداله بن علی» .

۳۳ ـ مترجمان ومولفان‌هندی وغیرآنها

چنانکه دربالا آمد مترجمان عموماً سریانی ونسطوری وحرانی وایرانی بودند ، که اغلب آنها از زبانهای یونانی و سریانی و پهلوی اطلاع داشتند و همانطورکه تذکر داده‌شد، ابتدا ترجمه‌ها را از یونانی به سریانی سپس به‌عربی یا آنکه مستقیماً از یونانی به عربی برگردانده‌اند . اما غیرازآنان عده‌ای از نبطیان وهندیها (هندوان) نیز درکار ترجمه دخالت داشتند وآنان که مشهورترند عبارتند از:

الف) کنکه هندی ـ که ذکر آن قبلاً آمد ؛

ب) ابن دهن ـ که شرح آن نیز ضمن دانشگاه جندیشاپور مذکور افتاد ؛

ج) ابن وحشیه الکلدانی ـ وی از مترجمان قرن سوم و ابتدای قرن چهارم هجری بود و به‌نام «ابوبکر احمدبن علی‌بن قیس بن المختاربن عبدالکریم النبطی» و به«ابن وحشیة» معروف‌میباشد . وی بزبان نبطی‌آشنائی‌داشت . نبطیان از اقوام عرب بودند . نبطیان بیشتر به تجارت مشغول بودند و بزبان آرامی تکلم میکردند .

ابن وحشیه نیز ترجمه‌هائی بزبان تازی دارد ، که مهمترین و معتبرترین‌آنها «کتاب‌الفلاحه‌النبطیه» است .

۳۴ـ سایر پزشکان ومترجمان و دانشمندان

با آنکه قبلاً درکتاب نام عده‌ای از اطباء و دانشمندان غیر طبیب مذکور افتاد ، معهذا لازم دانستیم برای آنکه حق مطلب درباره همه آنان (چه طبیب وچه غیرطبیب) وهمچنین سایر اطبائیکه مولفات و مصنفات چندی درطب دارند و ازقلم افتاده بودند و اثر مولفاتشان برروی طب اسلامی ونتیجةً طب دنیا موثرمیباشد، شمه‌ای‌متذکرگردیم.

الف)اصطفان‌القدیم ـ ازمترجمان کتب حکماء وبعضی کتب کیمیاوی بوده و این کار به امر خالدبن یزید بن معاویه (متوفی بسال ۸۵ هجری قمری ـ ۷۰۴ میلادی) انجام گرفت ؛

ب) ابویحیی مروزی ـ وی در بغداد طبیب مشهوری بود و در حکمت بسیار ممتاز . ابوبشر متی‌بن یونس (یونان) نزد وی درس خوانده است. اصل‌وی سریانی و آثارش بزبان سریانی بود؛

ج- ابن وصیف الصابی ـ ابن‌وصیف طبیب دانشمندی‌بود ولی بیشتر در چشم پزشکی شهرت‌داشت؛

سلیمان بن حسان بنقل از احمدبن یونس حرانی گفت : من نزد ابن وصیف بودم که هفت نفر را آوردند که چشمان آنها را میل بزنند . در بین بیماران مردی خراسانی بود. ابن وصیف ویرا در برابر خود نشانید و چشم اورا دید وملاحظه کرد که آب مروارید (ـ کاتاراکت[1] ـ آبشار) چشمش کامل و رسیده است. ازاوپرسید حاضری چشمت رامیل بزنم؟ و قرار شدخراسانی هشتاد درهم بدهد. خراسانی قسم خورد که جز این مبلغ وجهی ندارد. ابن وصیف پذیرفت . او را نزدیک خود آورد و دید خراسانی دستمال کوچکی ببازوی خود بسته است که در آن دینار طلاست . از او پرسید این چیست ؟ خراسانی رنگ برنگ شد.

ابن وصیف گفت حال که بخدا قسم خوردی و امیدواری که چشمت بتو باز

۱- Cataracte

گردد ، من تو را معالجه نمی کنم، چرا که باخدای خود حیله بکار بستی. هشتاد درهم را پس داد و حاضر نشد چشم مرد خراسانی را میل زند.

د) احمدبن الطیب السرخسی - ابوالعباس احمدبن محمدبن مروان سرخسی از شاگردان کندی و از پزشکان نامدار اسلامی است.

وی در زمان معتضد متولی اسورحسبیة (دراصطلاح امروزی وظائف‌شهرداری و بعضی وظائف دیگر) را در بغداد داشت و از محارم دستگاه معتضد بود ، ولی بعلت آنکه سری از اسرار مربوط به قاسم‌بن عبیدالله و بدر را فاش کرد مقتول گردید [محرم سال ۲۸۶ (= ژانویه ۸۹۹ میلادی)] .

ویرا مولفات زیادی و بقول ابن ابی اصیبعه بالغ برپنجاه وسه تألیف است ، که درفنون مختلفه میباشد که تعدادی ازآنها دررشته طب‌است بدین‌شرح :

۱- «کتاب المدخل الی صناعة الطب» ؛

۲- «کتاب زادالمسافر و خدمةالملوك» ؛

۳- «مقاله‌فی‌البهق والنمش» ؛

٤- «فی ماهیةالنوم والرؤیا»؛

٥- «کتاب فی‌العقل» ؛

٦- «کتاب فی‌العشق» ؛

۷- «رساله‌فی‌الخضابات‌المسوده للشعر» (درخضاب موکه‌آنهاراسیاه می کند)

ه) موسی بن سیار - ابو ماهر موسی بن یوسف سیار از اطباء مشهور دوران اسلامی که در هوش و ذکاوت و طب شهرتی بسزا داشت.

وی از اطباء قرون سوم و چهارم هجری قمری میباشد.

معروف است که وی استاد علی‌بن عباسی مجوسی اهوازی ارجانی است.

مولفات وی عبارتند از :

۱- «مقاله‌ای درفصد» ؛

۲- «اضافاتی برکناش اسحق‌بن حنین» .

و) ابوالحسن الحرانی‌الصابی ـ نامش‌ثابت وپدرش زهرون (ثابت‌بن‌زهرون) است. وی‌ازاطباء مشهوردوران‌خود وازمعاصران‌عزالدوله بختیار (۳۵۶-۳۶۷ هجری قمری‌مطابق ۹۶۶/۷-۹۷۷/۸ میلادی) است. تولدش دو شب مانده از ذی‌القعده الحرام سال ۲۸۳ هجری قمری (= هشتم دسامبر ۸۹۶ میلادی) درشهر رقه (شهری درشمال بین‌النهرین برکنار فرات) و وفاتش بقول ابن ابی اصیبعه یازدهم ذی‌القعده الحرام سال ۳۶۵ هجری قمری (= دوازدهم ژوئیه ۹۷۶ میلادی) وبقول القفطی یازده شب‌مانده ازشوال المکرم سال ۳۶۹ هجری قمری (= دوازدهم مارس ۹۸۱ میلادی) است.

وی را مؤلفات چندی درطب است، بعلاوه ترجمه‌هائی نیز داشته است. ترجمه‌های وی بقرار زیر است:

۱ـ ترجمه قسمتی‌ازکتاب قوبا (=خشگریش = زخم خشگ = خشگ زخم) که مولف اصلی آن فیلغریوس بوده؛

۲ـ فیما یعرض للثه و الاسنان (درباب بیماریهای لثه و دندانها) تألیف فیلغریوس؛

۳ـ اصلاح مقالاتی از کناش یوحنابن سرابیون؛

٤ـ «جوابهائی از مسائلی که ازاو پرسیده‌اند».

شرح مختصری از وی درصفحه ۱۸۳ کتاب آمد.

ز) دانیال طبیب ـ دانیال طبیبی متوسط ولی از حیث اعضاء و هیکل بدن بسیار زیبا بود.

معزالدوله دیلمی ویرا بطبابت خود انتخاب کرد.

ابن ابی اصیبعه داستانی ازوی با معزالدوله از قول عبیداللهٔ بن‌جبرائیل نقل می‌کند، که میزان معلومات وی را میرساند (رجوع شود بـه عیون الانبا جلد اول صفحه ۲۳۷، چاپ مصر).

ح) نظیف القس الرومی - وی از پزشکان بیمارستان عضدی بغداد واز بیست و چهار طبیبی بود که پادشاه دیلمی عضدالدوله آنها را در بیمارستان خود بکار طبابت و درمان گماشت .

غیراز دانشمندان ومترجمان وناقلان بالا که بیشتر آنها به ترجمه وبرخی ازآنها به ترجمه وتألیف کتب طبی پرداخته اند، عده‌ای دیگر نیز در تمدن اسلامی دخالت کم نظیر واثرچشمگیر دارند وبا آنکه تعدادی از آنان در کار ترجمه کتب وآثار طبی دخالت نداشتند ، ولی وجودشان در امر مربوط به ترجمه بسیار ارزنده میباشد واطلاع از آن خالی از فایده نیست .

اینان بیشتر ایرانی بودند، که کتب بسیاری از پارسی به تازی ترجمه و نقل کرده اند . دراین مختصر نام مترجمان ایرانی که کتب چندی به عربی برگردانده‌اند فهرست‌وار متذکر میگردیم و تصور میرود خالی از فایده نباشد .

ط) ابو محمد عبدالله ابن المقفع ایرانی (روز به فرزند داذویه یا دادویه) - که خدمت عیسی بن علی (عموی خلیفه اول ودوم عباسی) را کرده ومیگویند مسلمان شده است . وی علاوه بر کتاب کلیله و دمنه (کلیلک و دمنک) که از زبان پهلوی به عربی برگردانده است . متن کتابی که اصل آن بودائی بوده وتوسط طبیب دوره گرد مسیحی موسوم به «بذ» که بنظر میرسد برزویه طبیب باشد ومأمور جمع آوری گیاهان طبی هند شده بود، بدست آمده است .

ابن المقفع زرتشتی بود وبزبان ولهجه پهلوی بسیار وارد، باضافه در ادب عرب نیز دستی بسزا داشت وکتابهای منطقی و فلسفی چندی دارد ، ولی ترجمه‌ای از وی در مورد کتب طبی دیده نشده است .

وی بسال ۱۴۳ هجری بدست فرزند معاویه (سفیان) که ازعمال منصورخلیفه بود، بوضع بسیار بدی بقتل رسید .

غیراز کتاب «کلیله ودمنه» ابن مقفع کتابهای «خداینامه» «آئین نامه» «مزدك»

«کتاب تاج درسیرت انوشیروان» و کتاب «الاداب الکبیر» و «الادب الصغیر» و کتاب «الیتیمه» را نیز به عربی برگردانده‌است.

آقای دکترمحمد محمدی درساله بسیارفاضلانه‌ای که بسال ۱۹۶۶ میلادی دربیروت تحت عنوان «المترجمون والنقلـه عن الفارسیه الی العربیه فـی القرون الاسلامیة الاولی» بزبان تازی انتشار داده‌اند، نام پانزده نفر از ناقلان و مترجمان را طبق گفته ابن الندیم (درالفهرست) در رساله خود متذکر گردیده‌اند، که تعدادی از آنان قبلاً در همین کتاب آمده و ازنظر آنکه اغلب آنان ایرانی بوده‌اند باآنکه تکرار اسامی خواهد شد، معهذا بذکر نام آنان می‌پردازیم وآنان عبارتند از:

ابن المقفع؛
آل نوبخت؛
موسی و یوسف فرزندان خالد؛
علی بن زیاد التمیمی؛
حسن بن سهل؛
احمدبن یحیی بن جابرالبلاذری؛
جبلة بن سالم کاتب هشام؛
اسحق بن یزید؛
محمدبن الجهم البرمکی؛
هشام بن القاسم؛
موسی بن عیسی الکسروی؛
زادویه بن شاهویه الاصفهانی؛
محمدبن بهرام مطیارالاصفهانی؛
بهرام بن مردانشاه موبد شهر نیشابور؛
عمرالفرخان.

که همه آنان سهمی بسزا در نقل علوم به زبان تازی داشتند و عموماً ایرانی بودند و از آن نظر که در ابتدای کار ترجمه بیشتر به کتب ادبی و فلسفی پرداخته درحقیقت راه را برای نقل کتب طبی بسیار هموار کرده‌اند.

ی) حجاج بن یوسف بن مطر الحاسب - که ترجمهٔ و تفسیری از المجسطی و هندسه اقلیدس کرده. (درحدود سنه ۲۱۱ هجری = ۸۲۷/۸ میلادی) که پس از حنین باصلاح آنها پرداخته است. وی ازمعاصران هارون ومأمون بود.

ك) ابن ناعمه - نامش عبدالمسیح بن عبدالله الحمصی ناعمی است. ترجمه های وی متوسط و بخوبی متمایل بود.

ل) محمدبن جابربن سنان البتانی (متوفی بسال ۳۱۶ هجری = ۹۲۸/۹ میلادی)؛ نیز ترجمه المجسطی را تجدید نظر کرده است؛

م) ابن زرعه - نامش عیسی بن اسحق بن زرعة بن مرقیس بن زرعة بن یوحنا و مکنی به ابوعلی بود.

تولدش درماه ذی‌الحجه سال ۳۳۱ هجری قمری (مطابق ژوئیه - اوت ۹۴۳ میلادی) در بغداد اتفاق افتاد.

وی از مترجمان چیره دست قرن چهارم و از فلاسفه و دانشمندان علم منطق و از ملازمان یحیی بن عدی بود.

کتب چندی ازسریانی بعربی ترجمه ونقل کرد، که عموماً از ارسطو ودیگران است. از ترجمه های وی:

۱- «کتاب الحیوان» ارسطو؛

۲- «کتاب منافع اعضاء الحیوان»؛

۳- «مقاله‌ای در عقل»؛

وفاتش بسال ۳۹۸ هجری قمری (مطابق با ۱۰۰۷/۸ میلادی) است.

ن) قوپری - نامش ابراهیم و مکنی به ابو اسحق است . وی از فضلاء و دانشمندان حکمت و کسی است که در علم منطق بسیار قوی و از مفسرین بزرگ این علم و حکمت میباشد. ابوبشر متی بن یونان نزد وی درس خوانده است، اما چون عبارات آثار وی بسیار مغلق و دارای لغات مشکل بود ، لذا این آثار متروك و مهجور ماند و کسی دنبال آنها نرفت.

ص) یوحنا القس- یوحنا بن یوسف بن الحارث بن البطریق القس- وی از ریاضی دانان بزرك بود، که ترجمه هائی از یونانی به عربی دارد . یوحنا درهندسه نیز سولفاتی دارد .

ع) ابوبشر متی بن یونس (یونان) - ابوبشر از مترجمان مشهور و علماء بزرك قرون سوم و چهارم است.

برحسب گفته ابن ابی اصیبعه وی از اهالی دیرقنی (حنا) واز کسانی است که در «اسکول مرماری» نشو ونما کرد وشاگرد قویری وروفیل (ثیوفیل) وبنیامین ویحیی مروزی و احمدابن کرنیب بود . ابو بشر ریاست اطباء را داشته و این ریاست بوی منتهی گردید.

وی طبیب و فیلسوفی مسیحی است.

وفاتش روز شنبه یازدهم رمضان سال ۳۲۸ هجری قمری (مطابق بیست و نهم ماه مه ۹۴۰ میلادی) در بغداد اتفاق افتاد.

وی را ترجمه ها و تفاسیری از ارسطو و اسکندر افرودیسی وغیره است.

ف) ابن کرنیب- ابواحمدالحسین بن ابی الحسین اسحق بن ابراهیم بن زیدالکاتب معروف به ابن کرنیب از متکلمان بزرك که صاحب عقاید فلاسفه طبیعی بوده و در علوم طبیعی و قدیمی دستی بسزا داشت.

ویرا مولفاتی چند در علوم بالا وکتابی بررد ابوالحسن ثابت بن قره دارد .

بیت الحکمه

درآخر این فصل لازم دانستیم مختصری از «دارالحکمه» یا «بیت الحکمه» بنظر خوانندگان این کتاب برسانیم . قبلاً تذکر داده میشود که حق

آن‌بود فصل‌علیحده برای دارالحکمه اختصاص‌داده‌شود، ولی‌ازآنجا که اثراین مرکز بزرك علمی با کارترجمه ونقل‌علوم درتمدن اسلامی بسیار مؤثرمیباشد ، بدین‌جهت در دنباله دوران ترجمه شمه‌ای‌ازاین مرکز علمی نگاشته‌میشود . همچنین ازمراکز تجمع کتابهای علمی و فلسفی وطبی و کتابخانه‌ها طی قسمتهای مختلفه کتاب‌هرجا که موردپیداکرد، موضوعات مهم و مربوط نگاشته خواهدشد .

«بیت‌الحکمه» یا «خزانه دارالحکمه» یا «خزانةالحکمه» در تمدن اسلامی مخصوصاً دوران مأمون خلیفه عباسی در حقیقت مرکز اجتماع دانشمندان و علماء و مترجمان وکتاب بود . این دانشمندان بتشویق خلفاء (و اطرافیان آنان) عموماً دراین مرکز بزرك اجتماع می‌کردند و مترجمان بکار ترجمه می‌پرداختند . علاوه برآن‌ممکن است این‌مرکز علمی شامل رصدخانه که در آن طبعاً دانشمندان علوم و نجوم و هیئت و ریاضی بودند نیز بوده است .

بهرحال بطور قطع معلوم نیست آیا علاوه برتجمع دانشمندان وکتاب (یعنی کتابخانه) قسمتهای دیگری نیز در آن وجود داشته است یا نه ؟ ولی بهر شکل و ترکیبی که بوده اثر بزرك واساسی در نقل علوم داشته باشد .

ازطرفی درهمین دارالحکمه (یا قسمتی منضم بدان) دارالترجمه وجود داشته است ، چنانکه حنین فرزند اسحق که در حقیقت ریاست مترجمان را داشته با عده زیادی بکار ترجمه در بیت‌الحکمه مشغول بودند .

تأسیس دارالحکمه را بهارون‌الرشید نسبت‌میدهند ، اما آنچه که محقق است توسعه آن در زمان مأمون فرزند وی بعمل آمده است .

توضیح آنکه خلفای‌عباسی از زمان منصور ببعد بکمک‌دانشمندان وخاندانهای ایرانی بترجمه و نقل و بجمع آوری کتب پرداختند . این امر بعداً بصورت جدی‌تر وبا وسعت زیادتری صورت تحقق یافت ، که نقش ایرانیان و نسطوریان درآن بسیار چشمگیر میباشد .

اما در دوران هارون براثر فتوحات چندی که در آسیای صغیر نصیب وی شد وشهرهای عموریه و انقره را مسخر کرد ، مقداری کتب طبی یونانی بدست آمد ، که به بیت‌الحکمه انتقال داده شد. هارون امر به ترجمه آنها کرد . چنانکه درابتدای دوران ترجمه‌آمد، ابتدا کتابها از یونانی به سریانی و بعد به تازی و بعدها ازیونانی مستقیماً به تازی برگردانده شد.

در دوران هارون و مأمون عده‌ای مانند «ابوسهل فضل‌بن نوبخت» و «یوحنا فرزند ماسویه» و «علان الشعوبی» و برامکه به استنساخ و سپس به ترجمه کتب پرداختند. بنابراین میتوان چنین نتیجه گرفت که در بدو امر جمع‌آوری و استنساخ کتب و سپس ترجمه و نقل آنها بعمل آمده است . منتهی آنکه در دوران هارون بیشتر به جمع‌آوری واستنساخ ومختصری هم به‌نقل‌وترجمه علوم، ولی‌درزمان‌مأمون علاوه برجمع‌آوری و استنساخ جانب ترجمه ونقل‌علوم نیز بسیار عملی گردیده‌است. بدین مناسبت است که نام این مرکز بزرك علمی بنام «بیت‌الحکمه» و یا برحسب گفته وعقیده عده‌ای از مورخان «خزانه الحکمه» معروف گردیده که اگر بخواهیم نام جامعی برای آن اطلاق نمائیم « کتابخانه و خزانه کتاب » بسیار مناسب است.

بهرحال «بیت‌الحکمه» مرکز علمی ویا کتابخانه که بیشتر به‌جمع‌آوری کتب علمی‌وفلسفی‌اختصاص‌داشت وچون‌مرکزبزرگی‌بوده که‌درآن دوران این‌امربسیار چشمگیر به نظر میرسیده است . بدین‌مناسبت‌عده‌ای‌راعقیده‌آن‌است که‌بیت‌الحکمه‌حکم مدرسه‌ورصدخانه‌ای را داشتند که به قصر خلیفه منضم بوده است . همین امر میرساند که بیت‌الحکمه مرکز بزرگ ومعتبر برای‌تجمع‌دانشمندان وجمع‌آوری واستنساخ و نگاهداری کتاب و ترجمه ونقل‌علوم‌ازکتب بوده است.

« ابومنصور المعری » کلمه «خزانة الحکمه» مأمون را «گنج خانه مأمون» ترجمه کرده است (بیست مقاله تقی زاده) .

رئیس خزانة الکتب بنام«صاحب بیت‌الحکمه» بود، که عده زیادی کارکنان وخدمتگذاران در خدمت این مرکز علمی زیر دست وی بخدمت اشتغال داشتند.

اکنون نیزدربعضی ازکشورهای‌عربی‌محل‌اجتماع پزشکان و مرکزتحقیقاتی را«دارالحکمه» و«بیت‌الحکمه» می‌نامند.

بیت‌الحکمه در دوران مأمون پیشرفت و رونق بسزائی داشت و توجه خلیفه عباسی به‌علوم باعث نهضت بزرگ علمی درتمدن‌اسلامی گردید، بنحوی که‌عده‌ای از مترجمان علاوه برآنکه دراین مرکز بزرك به ترجمه و نقل علوم می‌پرداختندبامر خلیفه به دیار دیگر بمانند آسیای صغیر (بلاد روم) وقبرص و صقلیه (سیسیل) رفته و ازاین‌سرزمین‌ها کتاب‌ها را به بغدادآورده ویا آنکه از روی آنها نسخه‌هائی تهیه کردند.

آنچه که از خلال صحائف تواریخ برمیآید «**یوحنا بن ماسویه**» و «**سلم**» و «**حجاج‌بن‌مطر**» و «**ابن‌البطریق**» برای منظور بالابه‌سرزمینهای نامبرده رفته وسهل‌بن هارون آن نسخ را دربیت الحکمه گذارده و به نگاهداری آنها همت گماشت.

من‌باب مثال متذکر میگردیم که مهمترین کتاب نجومی که از یونانی بعربی برگردانده شد کتاب «مجسطی» بطلیموس‌است. این کتاب برحسب گفته ابن‌الندیم بامر یحیی‌بن خالد برمکی ترجمه گردیده است. چون ترجمه خوب نبود لذا یحیی بن خالد «**ابوحسان**» و **سلم** (رئیس و صاحب دارالحکمه) را مأمور تصحیح و تکمیل آن کرد.

بشرح ایضاً از مترجمان بزرك اسلامی یوحنا فرزند ماسویه است که از زمان هارون تادوران متوکل بود. یوحنا استاد حنین‌بود وصاحب کتابی است درامراض چشم «دغل‌العین» که از معروفترین و قدیمترین کتابهای کحالی در عربی است. یوحنا رئیس دارالترجمه بود که کتب یونانی که در جنگهای عموریه وانقره بدست مسلمین افتاده بود، ترجمه کرد. یوحنا عموماً کتابها را به زبان سریانی ترجمه

می‌کرد که تعدادآنهانسبةً زیاداست. برکلمان درکتاب خود«تاریخ ادبیات‌عرب[۱]» یازده عدد از نسخ عربی موجود ازمؤلفات وی را ذکر کرده است.

سهل بن هارون در اداره بیت‌الحکمه و دارالکتب صاحب‌قدرت بود و گفته‌اند که مأمون اورا«کاتب‌خزائن‌الحکمه» کرد وبعداً خازن‌آن شد.

در اینجا متذکر میگردیم که کتابهای ترجمه شده از یونانی و امثال آن بعداً دراروپا به‌لاتینی ترجمه گردیده است. مثلاً کتب یوحنا که به‌لاتینی ترجمه شده قریب نه مرتبه از ۱۴۲۳ تا ۱۶۶۲ مسیحی دراروپا بطبع رسیده است.

همین ابن ماسویه طبق گفته ابن‌الندیم درالفهرست بیست و طبق گفته‌القفطی بیست و هشت و به‌موجب گفته ابن ابی اصیبعه چهل و سه کتاب داشته است. وی همان است که درجندیشاپور دارو فروش (دارو ساز) بود و بعداً به بغداد آمد ونزد جبرائیل بن بختشیوع به‌تحصیل طب پرداخت. کیش وی مسیحی‌بود. وفاتش بسال ۲۴۳ هجری در سامره اتفاق افتاد.

در میان خدمتگزاران بـه بیت‌الحکمه «علان الشعوبی» بـه استنساخ کتب می‌پرداخت، درحالیکه یوحنا و آل نوبخت و دیگران به ترجمه کتب می‌پرداختند وعده دیگر برای استفاده بدین‌مرکز بزرك علمی آمد وشد می‌کردند وبعبارة اخری برای مطالعه و تحقیق و رفع احتیاج علمی در این مرکز علمی جمع میشدند.

در بیت‌الحکمه عده‌ای کارمند وکتابدار بودند. کتابداران را خازنان کتب می‌گفتند. همچنین تعدادی صحاف (یا بعبارت دیگر مجلدان و وراقان) بودند.

بموجب گفته ابن الندیم در الفهرست «**ابن ابی الحریس**» در خزانة الحکمه مأمون سمت صحافی داشت. غیر از افراد بالا مأمورانی جهت تسلیم کتابها به‌نساخ بودند. برای مطالعه کنندگان و مراجعان نیز وسائل مطالعه فراهم بود.

آنچه که از صحائف تذکره‌ها مستفاد میگردد، کار ترجمه کتب که توسط

۱- Geschichte der Asabischen Litteratur - Karl Brockelmann

حنین انجام یافته پس از دوران هرون‌الرشید است.

ترجمه‌هائی که قبل از حنین انجام یافته در برابر آنها که توسط حنین بعمل آمده، بسیار ناچیز وغیر مستحکم بود.

چنانکه آمد جبرائیل بن بختشیوع در تجلیل از حنین بسیار کمک کرد و اورا به فرزندان موسی که همه از پشتیبانان علم بودند، معرفی کرد و همین امر سبب اشتیاق فوق‌العاده وتشویق حنین در کار ترجمه شد. پسران موسی (بنی موسی = بنی شاکر) که محمد و احمد و حسن بودند رصدخانه‌ای در دروازه شرقی بغداد روبروی پل دجله بنا کرده و به‌دانشمندان کمک فوق‌العاده می‌کردند.

شرح بالا از آن نظر است که بدانیم معرفی حنین به مأمون کمی قبل از مرگ جبرائیل اتفاق افتاد. پس از آنکه جبرائیل حنین را به مأمون معرفی کرد، حنین به‌ریاست «دارالحکمه» منصوب گردید. در دارالحکمه حنین و شاگردانش خدماتی بسزا در ترجمه و نقل علوم به تمدن اسلامی کردند، که بسیار چشمگیرمیباشد.

متوکل خلیفه عباسی با آنکه مردی بسیار خشن و سخت‌گیر و متعصب‌بود، از نظر حمایت و پشتیبانی به علماء و دانشمندان وبذل مال نظری بلند داشت وپس از مرگ مأمون با آنکه عملاً دارالحکمه بسته شده بود، در حقیقت وی (متوکل) دارالحکمه‌را احیاء کرد وهم در زمان اوست که متخصصین فن درامر ترجمه به‌این امر مهم اشتغال ورزیدند. عده‌ای از شاگردان حنین و مکتب وی توانستند خدماتی ارزنده به ترجمه کتب علمی از یونانی به عربی کنند.

بدین نحو معلوم شد که براین دستگاه بزرگ علمی عده‌ای مستقیم و برخی غیر مستقیم خدمت کرده و ریاست داشتند.

اینان عبارتنداز: «ابوسهل فضل بن نوبخت» (یا بهتربیان کنیم تمام آل نوبخت) و «علان‌الشعوبی» که بیشتر دربیت‌الحکمه برای دوخلیفه عباسی هارون ومأمون به

استنساخ کتاب می‌پرداختند .

عده‌ای نیز بمانند « حجاج بن‌مطر » و «ابن‌البطریق» و «یوحنا فرزند ماسویه» بترجمه می‌پرداختند . ایضاً «سلم» و «سلمویة‌بن بنان» که‌صاحب‌بیت‌الحکمه بودند . و «سهل‌بن هارون» که خازن کتب «دارالحکمه» در بغداد بود .

سلم ریاست دارالحکمه وخزانةالکتب را داشت .

اما سلمویة‌بن بنان کـه تقریباً بزرگترین ومهمترین روساء بیت‌الحکمه‌بود طبق گفته ابن ابی اصیبعه در «عیون الانباء» طبیب معتصم بود . و خلیفه بوی احترام فوق‌العاده می‌کرد .

«ابن ابی اصیبعه گوید : اسحق‌بن علی رهاوی درکتاب «ادب الطبیب» از عیسی‌بن ماسه نقل کرد که یوحنابن‌ماسویه از معتصم نقل کرد که اوگفت : طبیب من ازقاضی‌القضاة نزدم محبوبتر و محترم‌تر است ، زیرا قاضی القضاة در مال من و سلمویه درجان من‌حکم می‌کند . . .» .

«چون سلمویه بیمار شد معتصم به پسرش امر کرد از او عیادت کند . سپس گفت: من احساس می‌کنم که پس‌ازسلمویه زنده نمانم ، زیرا او همیشه‌حیات مرا تحت رعایت و نظر داشت و جسم مرا اداره می‌کرد . اتفاقاً سال مزبور تمام نشده بود که معتصم مرد» .

ایضاً ابن ابی اصیبعه گوید : «سلمویه در صنعت طبابت از تمام اطباء زمان خود عالمتر بود . معتصم اورا بنام پدر خطاب می‌کرد وچون بیمار شد معتصم ازاو عیادت کرد . معتصم نزد وی گریه کرد و گفت : پس از تومن‌به که‌مراجعه کنم ؟ سلمویه گفت: مولای من ! این‌حال برمن ناگوار است، ولی باین‌مرد فضول (مقصود یوحنابن‌ماسویه‌بود) مراجعه کنید واگر باومراجعه کردی ، ممکن‌است نسخه‌های متعدد و چاره‌های مختلف پیشنهاد کند، ولی شما باید نسخه‌هائی‌را انتخاب کنید، که داروهای آن کمتر باشد .

وفات معتصم درماه ربیع‌الاول سال ۲۲۷ هجری قمری (مطابق بادسامبر ۸٤۱ میلادی) اتفاق افتاد و بقول ابن ابی اصیبعه بیست ماه پس از وفات سلمویه بود.

خلاصه آنکه مقام سلمویه در خدمت معتصم بسیار رفیع تا آنجا که احکام و فراسین دربار معتصم تمام بخط سلمویه بود. مهر سلمویه و مهر خلیفه در فراسین یک جا زده میشد و هیچکس باندازه وی درخدمت خلیفه مقام نداشت، تا آنجا که مقام وی با برادر خلیفه به‌یک درجه ومرتبه رسید.

سلمویه طبیبی نصرانی و مردی خیر با حسن خلق و سیاستی نیکو و نسبت بمردم مهربان و در حسن رأی بسیار صائب بود.

القفطی و ابن ابی‌اصیبعه درکتابهای «اخبارالعلماء باخبارالحکماء» و «عیون الانباء فی‌طبقات الاطباء» حکایات و روایات زیادی از درمان‌های کم نظیر سلمویه و منزلت‌رفیعش‌نزد خلیفه‌وسیاست مدبرانه وحسن‌خلق‌وی‌بامردم‌ونزدیکی‌زیاد باخلیفه ذکر کرده‌اند، که تمام حکایت ازمقام‌بلند سلمویه می‌کند، بدین‌معنی که وی در دوران خود مشاربالنبان بوده است.

ایضاً ابراهیم‌بن بنان برادر سلمویه نیز مسئول‌خزانه‌دارمملکت بود.

یوحنابن‌ماسویه نیز دردارالحکمه مقامی‌رفیع‌داشت، که شرح آن درکتاب‌آمد. در اینجا متذکر میگردیم با آنکه یوحنا شهرتی بسزا داشت و در بغداد سرآمد همه پزشکان بود، با تمام این احوال سلمویة بن بنان درباره وی عقیده خوبی نداشت، بدین معنی که وی (یوحنا) درنظرش‌طبیب خوبی‌نبود، سهل‌است درتشخیص وی‌را پائین‌تر ازمردم عادی میدانست.

«ابن ابی‌اصیبعه نقل از یوسف‌بن‌ابراهیم گوید: روزی من (یوسف) وسلمویه ازیوحنابن‌ماسویه صحبت‌می‌کردیم. من (یوسف) ازاو (یوحنا) تعریف‌زیادمی‌کردم، که مردی دانشمند است. سلمویه گفت: یوحنا برای کسی که اورا بخوداختصاص دهدآفت‌بزرگی است».

این‌بود مختصری ازشرح دارالحکمه که‌در دوران ترجمه وپس ازآن خدمات ذیقیمتی به تمدن اسلامی مخصوصاً به طب اسلامی کرده است و ازنظر آنکه مرکز مهم علمی بشرحی که آمد، بسیار معتبر بود.

امیدواریم درقسمتها و فصول آتی درصورت ضرورت ضمن معرفی پزشکان و آثار آنها باز دراین باب شرحی نگاشته شود.

قسمت پنجم

تاریخ طب و اطباء در ایران از اوائل قرن سوم تاحمله مغول

دوران تألیف و تصنیف کتب طبی

فصل اول

کلیات و مقدمه

برای آنکه سیرعلوم طبی ازدوران ترجمه به دوران تألیف روشن گردد ، لازم است نکات چندی در مقدمه این دوران تذکر داده شود .

نخست آنکه دردوران تألیف وتصنیف کتب طبی (همانطور که درقسمتهای قبل آمد) مترجمان و ناقلان علوم اغلب مردمانی غیر عرب بودند و اینان خدمات ارزنده‌ای به‌طب اسلامی کردند واگراشتباهاً «طب اسلامی» بنام «طب‌عرب» معروف گردیده بعلت آن بوده که ترجمه کتب شده به زبان تازی انجام یافته است .

مقصود از طب اسلامی میراث طبی و خدمات تمام اقوام و مردم کشورهای مفتوحه توسط اعراب به علم طب میباشد و با آنکه عده زیادی از اقوام و ساکنان کشورهای مفتوحه عقاید ضد عربی داشتند ، اما اجباراً از آنان اطاعت می‌کردند و باز اجباراً بزبان تازی چیز مینوشتند .

از آن گذشته با آنکه غلبه عرب برکشورها و ملل وتمرکز این نیرو بصورت خلافت در دمشق و یا بغداد صورت گرفته بود ، معهذا عده‌ای از اقوام مخصوصاً ایرانیان مسیر خاصی برای خود انتخاب کرده بودند واطاعت باطنی ازاین دومرکز

نداشته ، یعنی همان نظر که خلفای اموی اندلس نسبت به بغداد مراعات میکردند .

دیگرآنکه انتقال علوم از دیر باز یعنی ازدوران هخامنشیان بواسطه نزدیکی ایران با کشورهای یونان و بابل و آشور و مصر و شام براثر فتوحات پادشاهان هخامنشی وارتباط قوم ایرانی با سایر اقوام شروع شده بود ، باتوجه بدانکه درایران مایه علوم بصورت دانش حقیقی وجود داشت .

غیر از مراکز یونانی انتقال علوم از مراکز مذکور در فوق بـه ایران رخنه یافته و ساکنان سرزمین های بالا در این انتقال سهمی بسزا داشتند و بطور خلاصه مراکز مصری و بابلی و آشوری وهندی را حقی در نقل علوم به ایران میباشد. باز هم غیر از مراکز بالا باید از مرکز بزرك علمی حران نیز نام برد که مختصری از آن قبلاً درکتاب آمد .

مراکز بزرك علمی و طبی که تمدن اسلامی از آن بسیار بهره‌مند گردیده بود، همانطور که آمد عبارت بودند از سه مرکز بزرك جندیشاپور وحران و اسکندریه که باید سهم روم شرقی و انطاکیه را نیز ملحوظ کرد .

اما شهر حران با کمال کوششی که رومیان مبذول داشتند، به کیش مسیحیت نگروید و بهمان وضع سابق بت‌پرستی خود باقی ماند ، بدین جهت مسیحیان ومردم کلیسا این شهر را شهر بت‌پرستان نام نهادند .

این شهر از مراکزی بود که هرقوم و عشیره وقبیله می‌توانست درآن به‌آزادی روزگارگذراند و ملل مختلف از قبیل یونانی وایرانی و عرب و امثال آن‌ها در آن زندگی می کردند . مذهب آنان مخلوط و ممزوجی از ادیان یونانی و بابلی و «نوافلاطونیان»[1] بود و تا اواسط قرن دوم هجری قمری بهمان نحو بودند . بعدها مردم این شهر «صابئین»[2] نامیده شدند ، که از آنان در قرآن کریم در چند محل نام برده شده است . از این‌شهر دانشمندان و علماء بزرك بیرون آمده‌اند که نام آنان در قسمت چهارم کتاب آمد .

۱- Neoplatoniens ۲- Les Sabéens

دیگر آنکه در دوران ساسانیان چنانکه درقسمتهای مختلفه کتاب آمد جهشی درمورد ترجمه کتب علمی و بشرح ایضاً در دوران خلافت بنی‌امیه نیز مختصر تحرکی دراین باب دیده میشود .

اما دوران ترجمه بتمام معنی کلمه از زمان خلافت عباسیان (مخصوصاً زمان خلافت دوخلیفه عباسی هارون ومأمون) بشرحیکه قبلاً آمد بسیار چشمگیرمیباشد، ولی کار تألیف وتصنیف کتب در میان آثار پزشکان ودانشمندان اسلامی کمتردیده میشود ، بلکه باید گفت مقدمه امر تألیف و تصنیف کتب و آثار طبی وعلمی فراهم گردیده و اگر در خلال دوران ترجمه ضمن ترجمه های مترجمان به تألیفی برخورد می کنیم، بسیار معدود میباشد، بعبارة اخری دوران تألیف کتب طبی ضمن دوران ترجمه و اواخر این دوران درحال تکوین بوده است.

چون بغداد مرکزیت علمی یافت ، علوم و مواد اولیه از سوریه (میراث اسکندریه) و بلخ و ایران و هند بدین شهر رسید و از آن پس به شهرهای حلب و دمشق و اندلس (قرطبه) و سمرقند انتقال یافته است ، باتوجه بدانکه یکی از منابع بزرك علوم اصولاً سرزمین ایران و بین‌النهرین و کشور مصر بود .

اما آنچه که از یونان به‌مسلمین رسید، دست نخورده بدیگران انتقال نیافته و درمحیط عرب (عربی‌زبانان) باتمدن هندیان وایران درهم‌آمیخته گردیده است.

بهرحال مطالب بالا از آن نظر که دانستن آنها درباره سیرعلم طب در ایران کمال لزوم را داشت،تشریح گردید ، منتهی باید نکته اساسی ومهمی که علوم (مخصوصاً طب) درشبه جزیره عربستان صورت واقعی نداشته و طبیب یا اطبائی که بمانند سرزمینهای مذکور دربالاباشند، وجود نداشتند ، سهل است معدودی طبیب دراین سرزمین که تمام از ریزه‌خواران دستگاه دانشگاه جندیشاپور ومراکزدیگر بودند، که شرح آن درقسمتهای قبلی کتاب آمد ودیگر احتیاج به شرح وبسط زیادتری نیست، بودند.

حال برای تکمیل این مقدمه متذکر میگردیم :

بسیاری ازمورخان تاریخ طب وحکماء ادوار ودوران های مختلفه تاریخ طب در ایران و اسلام را بقسمتهای چندی که مربوط به قرون و یا به زمان خلافت و فرمانروائی آنان و سلاطین باشد ، تقسیم کرده‌اند . اما برای درك حقیقت این امر یعنی تفکیك ادوار مختلفه تاریخ طب در ایران و اسلام بنظر رسید که ملاك عمل را علاوه برنظر بالا مبنی برتاریخ سیرعلم طب در مسیر طب وطبابت و آثار ومؤلفات و مصنفات قرار دهیم بدین لحاظ میگوئیم :

تاریخ طب را در ایران از دوران قدیم تا حمله مغول میتوان به ادوار و دورانهای زیر منقسم نمود :

الف ـ تاریخ طب قبل از اسلام مشتمل بر دورانهای آریائی و هخامنشی و اشکانی و ساسانی (مخصوصاً تأریخ دانشگاه جندیشاپور) که از آن بنحوی نسبةً مشروح درکتاب آمد . در این دوران‌ها کتب و آثار چندی با مقتبسات از سایر اقوام و ملل بچشم میخورد ؛

ب ـ تاریخ طب در دوران خلفای راشدین و ابتدای فتوحات اسلامی درزمان این خلفاء که اصولاً در دنیای عربستان ازطب وطبابت و آثار و مولفات طبی خبری نبود، بلکه آنچه که‌دیده میشود درایران وسایر کشورهای گشوده شده توسط اعراب بوده است ؛

ج ـ تاریخ طب در زمان خلافت بنی‌امیه که عموماً اطباء غیر عرب (رومی و مسیحی و امثال آنها) ذ یدخل بوده وابتدای کار ترجمه و اقتباس در عالم اسلام میباشد ؛

د ـ تاریخ طب درزمان دسته‌ای ازخلفای بنی‌عباسی از اواسط نیمه اول قرن دوم تا تقریباً اواسط و یا اوائل نیمه دوم قرن سوم هجری قمری که بیشتر امرترجمه رونق داشته و از تألیف و تصنیف بمعنای حقیقی آن یا خبری نبود و یا اگر بوده بسیار کم است ؛

هـ ـ تاریخ طب ازنیمه دوم قرن سوم هجری قمری تاحمله مغول وتجدد طب ایرانی یعنی تـا ظهور سید اسمعیل گرگانی صاحب ذخیره خوارزمشاهی کـه در این دوره علاوه بر آنکه پزشکان عرب در طب اسلامی بسیارکم دخالت داشتند، بیشتر اطباء ومولفان غیرعرب مخصوصاً ایرانی بودند.

اما در فاصله بین دوران ترجمه کتب طبی از یک طرف و تألیف و تصنیف کتب از طرف دیگر دوره کوتاهی را میتوان قائل گردید، که بدان «دوره تحول»نام داد و آن دوره‌ای بود ، که استفادات پزشکان از بابت ترجمه‌ها و مقتبسات آنان ازعلوم طبی بنحوی انجام گرفته که نضج کامل درامرترجمه ومقدمه تألیف‌وتصنیف کتب طبی‌بشمار میآید ، بدین‌معنی که‌راه تألیف وترجمه هموارگردیده است. بدین جهت درکتب این‌دوره کوتاه که نمی‌توان آنرا ازدوران ترجمه و تألیف مجزی کرد کتبی‌بچشم می‌خورد، که درآنها هم ازترجمه‌سهمی‌دیده میشود وهم‌به‌تألیف نزدیک میباشد . خلاصه آنکه پزشکان در بعضی ازکتب این دوره کوتاه نظرات و تجارب طبی خود را نیز آورده‌اند.

باز برای روشن شدن مطلب اضافه می کنیم : که پزشکان اسلامی مخصوصاً ایرانیان پس از استفادات کامل از ترجمه‌ها و علوم طبی توانستند علاوه برتألیف کتب طبی وتکمیل آنها (باعتبار زمان) براستادان قبلی ایراداتی گیرند واین‌مطلب آخر یعنی ایرادات بر ترجمه‌ها وکتب طبی پیشینیان بیشتر در باره پزشکان ایرانی صادق‌میباشد ، چنانکه رازی پزشک نامدار ایرانی درچندرساله وکتاب طبی‌وفلسفی وعلمی خود بدان مبادرت ورزیده و پس از وی باب انتقاد بر استادان سابق بمانند ابقراط وجالینوس و مولفات و آثار آنان بازشد و دیگر پزشکان اسلامی نیز ایرادات و شکوکی بر مطالب کتب قدما کرده‌اند که شرح و تفصیل آنرا ضمن شرح حال و مقام طبی پزشکان اسلامی و ایرانی مخصوصاً رازی و ابن‌سینا خواهیم دید.

مطلبی دیگرکه باید در این مقدمه بدان توجه کرد آنکه در تحول دوران

ترجمه به‌دوران تألیف کتاب طبی پارسی دیده نمی‌شود ، بلکه این امر از قرن‌چهارم هجری ببعد انجام یافته است.

نکته دیگری که باید بشرح بالا اضافه کرد آنکه ممکن است تقسیمات بالا را از نظر ملیت و مذهب و کشور اطباء خدمتگذار طب اسلام و ایران منقسم کرد یا آنکه هم از نظر ملیت و مذهب و هم ازنظر زمانی. این روش آخری یعنی تقسیمات تاریخ حکماء و اطباء از نظر مذهب و ملیت و کشور و زمان همان روشی است که ابن ابی اصیبعه درکتاب خود «عیون‌الانباء فی‌طبقات الاطباء» آورده ، در صورتیکه القفطی‌شرح حال حکماء و اطباء و آثار آنان را بترتیب حروف تهجی از ابتدای‌ظهور طب و فلسفه تا زمان حیات خود و ابن‌الندیم صاحب «الفهرست» نیز بوجهی دیگر آورده است .

چنین بنظر میرسد که تقسیمات ابن‌ابی‌اصیبعه از سایر تقسیمات مناسبتر باشد.

موضوع دیگری که باید درضمن‌فصل مقدمه وکلیات اضافه کنیم آنستکه : نباید تصور کرد که در دوران ترجمه (ویا قبل از آن) در تاریخ طب اسلام وایران اثر یا آثار تألیفی‌دیده نمی‌شود ، بلکه از آنها درخلال صحائف تاریخ تعدادی‌بچشم می‌خورد ، منتهی این آثار بسیار معدود و محدود میباشند.

بطور خلاصه قرون اول و دوم اسلامی دوران اقتباس علوم طبی و ترجمه کتب پزشکی و از قرن سوم ببعد دوره تألیف میباشد. بدیهی است دنباله ترجمه از قرن سوم ببعد نیز ادامه داشته است.

شرح بالا ازنظر روشن شدن ادوار تاریخی سیرترجمه و تألیف کتاب‌های طبی در اسلام و ایران لازم بنظر رسید، تا حق مطلب ادا شده باشد.

اکنون برای اداء مطلب‌شرح حال ومقام وآثار طبی یک یک پزشکان نامدار ایرانی و اسلامی با نظرات وعقاید طبی آنان‌را ازنظر خوانندگان کتاب می‌گذرانیم:

۱- ربن الطبری

طبق گفته القفطی ربن اصلاً یهودی طبری و منجم و طبیبی حاذق و درعلوم هندسه و انواع ریاضیات سرآمد بوده وکتابهای بسیاری از زبانی بزبان دیگر ترجمه کرده است.

قفطی گوید : که ربـــــن و راب از اسامی پیشوایان شریعت یهود است و آنان باین نامها نامیده میشدند. اما اصولاً «ربن» کلمه‌ای سریانی ومعنای آن استاد یا استاد بزرك است و دانشمندان بزرك یهود و نصرانی که بازبان و دانش سریانی آشنا بوده و سروکار داشتند، باین نام نامیده میشدند.

ابن ابی اصیبعه تقریباً همان گفته قفطی‌را درکتاب خود آورده و ربن طبری‌را طبیب و منجم گفته و برتری وتقدم و پیشوائی او را متذکر گردیده است.

علی‌بن زید بیهقی در تاریخ طبری ازپسر ربن‌طبری ذکر کرده و ویرا نصرانی یاد کرده است.

۲- علی‌بن ربن طبری (ابن ربن طبری)

الف - نام ونسب وشرح حال - ابوالحسن (یا ابواسحق) علی‌بن ربن(سهل، زیل ، ربان ، ربن ، زین) طبری از علماء بزرگ ونامدار اسلام میباشد. مولدش در شهر مرو بسال ۱۹۲ هجری قمری (مطابق ۸۰۷/۸ میلادی) است . وی پسر یک عالم روحانی کلیمی وبظاهر سریانی‌الاصل بود. اصولاً کلمه «ربن» که بوی‌منسوب است لقب سهل است که از احبار یهود بود. قفطی و ابن ابی اصیبعه ربن طبیب و منجم را یهودی میدانند.

ابن‌الندیم درکتاب «الفهرست» ویرا علی‌بن زیل نام برده است وگوید :

وی برای مازیاربن قارن نویسندگی میکرد و چون بدست معتصم خلیفه مسلمان گردید، بوی (معتصم) نزدیک ودانش وی در دربار خلیفه ظاهر شد. بعداً متوکل او را ازجملد ندما خود ساخت.

ابن ابی‌اصیبعه گوید : وی مردی ادیب ومعلم رازی در صنعت طب و محل ولادت و نشو ونمای طبرستان بود.

قفطی گوید : علی‌بن ربن‌الطبری که کنیه‌اش ابوالحسن بود ، درصناعت طب فاضل ودرطبرستان درخدمت ولاة آن سامان‌میزیست. درعلوم حکمتی‌وطبیعی متبحر وچون درطبرستان فتنه روی داد به‌ری آمد ومحمدبن زکریای رازی درآنجابخدمتش رسید و از وی بهره گرفت...

بهرحال آنچه صحیح بنظر میرسد آنکه وی در ده سالگی در حدود سنه ۲۰۴ هجری‌قمری (مطابق ۸۱۹/۲ میلادی) باپدرش بخدمت **مازیاربن قارن** امیرطبرستان داخل شد و پس ازگرفتاری و قتل‌مازیار در سال ۲۲۴ هجری قمری (مطابق باسال ۸۳۸/۹ میلادی) به‌ری فرارکرد ودر زمان الواثق‌بالله (۲۲۷-۲۳۲ هجری‌قمری= ۸۴۱-۸۴۶ میلادی) درسامراء مقیم بود و در دوران این خلیفه اسلام قبول کرد. بعداً کتاب‌معروف خود بنام «کتاب‌الدین والدوله» راکه اثبات حقانیت دین‌اسلام و برضد دین‌نصاری‌بود نوشت وتصور میرود کمی پس ازآن‌که به ظن قوی درحدود سال ۲۴۷ هجری قمری (=۸۶۱/۲ میلادی) میباشد وفات یافته است. بنابراین با تطبیق‌سال وفات وی وتولد محمد زکریای‌رازی نمی‌توان گفت، که وی استاد ومعلم رازی بوده است.

ب ـ آثار ومولفات طبری ـ آثار ومولفات علی‌بن ربن‌طبری آنچه که‌درکتب تواریخ اطباء و حکماء آمده بقرار زیر است :

۱- «فردوس الحکمه[۱]» - ابن الندیم و ابن ابی اصیبعه گویند : این کتاب در هفت نوع و مجموع انواع آن سی مقاله و مقالات مزبور مشتمل برسیصد و شصت باب است .

این کتاب باهتمام و تصحیح خواجه کمال الدین دکتر محمد زبیرالصدیقی رئیس شعبه عربی دانشگاه لکنهو از روی نسخه کتابخانه برلین[۲] وموزه بریتانیا[۳] و نسخه گوتا[٤] و نسخه شخصی خواجه کمال الدین بخرج اوقاف گیب بهمت شادروان پرفسور ادوارد براون بسال ۱۹۲۸ میلادی درچاپخانه آفتاب برلین چاپشده است.

کتاب بقطع رقعی و مشتمل برششصد و بیست صفحه باضافه سی و دو صفحه مقدمه بزبان عربی و نوزده صفحه فهرست ابواب و مقالات و یازده صفحه مقدمه و ضمیمه و توضیحات بزبان انگلیسی است .

فهرست ابواب کتاب بشرح زیر است :

نوع اول کتاب در یک مقاله و مشتمل بردوازده باب در موضوعات تسمیه کتاب و هیولی[٥] وصورت[٦] وکمیت[۷] وکیفیت[۸] وطبایع[۹] و استحاله[۱۰] وکون[۱۱] وفساد[۱۲] و فعل[۱۳] و انفعال[۱٤] و ایجاد اشیاء درطبایع و عمل فلک وکرات نورانی درآنها و عمل طبایع در هوا و زمین وشهابها و رنگهائی که درهوا تولید میشوند و وجود حیوانات زمینی و دریائی و هوائی و اعضاء آنها میباشد ؛

۱- Paradis de la Médecine=Paradise of Wisdome.

۲- Berlin Manuscript

۳- British Museum Manuscript ٤- Gotha Manuscript

٥- Forme=Structure ٦- Espèce=Figure

۷- Quantité ۸- Qualité=Modalité=Nature

۹- Les Tempéraments ۱۰- Métamorphose=Dégénerscense

۱۱- Entité-Le Devenir ۱۲- Corruption

۱۳- Action ۱٤- Passivité=Passiveté

نوع دوم کتاب مشتمل برپنج مقاله درپنجاه‌ودو باب و از موضوعات زیربحث گردیده است :

ایجاد جنین و اوقات و تکمیل آن ـ علت ایجاد پسر و دختر و قلت اولاد و دوقلو ـ علائم آبستنی و مونث و مذکر بودن طفل ـ گفته‌های ابقراط در باب حمل ـ مزاجهای اعضاء بدن آدمی ـ مزاج معده ـ نیروهای مزاج‌های چهارگانه (مزاجات الاربعه) ـ علل حرکت ذاتی و ارادی و دماغ و قلب و علل مربوط به عصب و عروق ـ علت گردی سر و تشکیل پوست و مو و ناخن و دندانها و درازی و کوتاهی و رنگ بدن و ریش و جوانی وپیری و احتلام و قاعده‌گی ـ اعضاء بدن از نظر قوای فاعله ـ نفس و مزاج و عقل و هیولی و وهم و حواس و رنگ و بو و مزه و نیروهای ادراک‌کننده بدن وامزجه بدن وقلب وکبد ومعده ـ گرسنگی وتشنگی وخواب وبیداری و خوشی و اندوه و شرمساری و شهوت و فکر و خشم و شجاعت و ترس و بخل و فراموشی و عطسه[۱] ومور مور شدن[۲] بدن و تشویش[۳] و اختلاج[۴] وخدر[۵] وکابوس[۶] وتربیت و بهداشت کودك و توجه به بدن در چهار فصل و سفر و بهداشت سربازان و چاقی ولاغری و امثال آنهاست ؛

نوع سوم مشتمل بریك مقاله و درباب غذاها و نیرو و میزان آنها و تقدیم وتأخیر مواد برغذاست ؛

نوع چهارم مشتمل بردوازده مقاله دریکصد وچهل‌وهشت باب ودرموضوعات بیماریهای‌عمومی وعلل‌آن ـ بیماری سالهای مختلف آدمی ـ هیجان اخلاط‌چهارگانه و علامات آن‌ها ـ بیماریهای داخلی ـ قانون درمان و درمان و تدبیر بیماریهای تند

---

۱ – Eternument

۲ – Picotement=Fourmillement

۳ – Trouble — Angoisse

۴ – Subersaut

۵ – Torpeur

۶ – Cauchemar

و اعضاء و بیماریهای سر و دماغ و چشم وگوش و بینی و دهان و دندان و تشنج درکزاز[۱] و فالج[۲] ولقوه[۳] (کجی دهان) و علامات آنها ـ بیماریهای حلق و زبان کوچک[٤] و سینه و ادوات صوتی و معده و سل و قی و سکسکه[٥] ـ بیماریهای کبد و استسقا و بیماریهای قلب وریه و درمان سرفه و خونریزی از ریه ـ بیماریهای کیسه صفرا ویرقان وطحال ـ علل بیماریهای امعاء وقولون[٦] وکلیه ومثانه‌وآلات‌تناسلی‌مرد وزن و مقعده[۷] وناسور[۸] وزهدان زن وتبهای خونی‌وبلغمی[۹] وغب[۱۰] و ربع[۱۱] و ذات‌الجنب و آبله وغشی و بحران و درمان آنها ـ علامات خوب[۱۲] (خوش خیم=جید) وبد[۱۳] (بدخیم = ردی) ـ درتبها و علامات مرك ـ بیماریهای ورك[۱٤] و نقرس[۱٥] و جذام[۱٦] و برص[۱۷] و خارش[۱۸] (حکه) وطواعین[۱۹] (گلو دردهای بد) و خنازیر[۲۰] و سرطان و قوبا[۲۱] و داءالفیل[۲۲] و ورمها و ورمهای‌خورنده وخراج[۲۳] وخراجهای‌خورنده (خراج‌الاکله) و امثال آنها و درمان هریك ـ تعداد عضلات و اعصاب و عروق ـ فصد وحجامت‌وحمام واسهال (مقصود بروان انداختن‌مزاج است) درسنین‌وشهرهای

۱- Tétanos
۲- Paralysie
۳- Paralysie de la Face
٤- Languette=Luette
٥- Hoquet
٦- Colon
۷- Anus
۸- Fistule = ناسور = ناصور
۹- Pituite = بلغم Pituitaire= بلغمی
۱۰- Fièvre tierce
۱۱- Fièvre quarte
۱۲- Bénin (Benigne)
۱۳- Malin (Maligne)
۱٤- Region Ischiatique
۱٥- Goutte
۱٦- Lèpre
۱۷- Vitiligo
۱۸- Prurit

۱۹ ـ مقصود از طواعین در اصطلاح طب قدیم مجموع گلو دردهای ناشی ازامراض است. چنانکه رازی درعوارض و ترکیبات مربوط به آبله آنرا استعمال کرده است.

۲۰- Scrofule
۲۱- *Exanthème*
۲۲- *Eléphantiasis*
۲۳- Anthrax= کفگیرك

مختلف ـ گرسنگی و عطش و خواب وبیداری است .

نوع پنجم کتاب مشتمل بر یک مقاله در هفت باب و شامل موضوعات زیر است :

خواص اشیاء و مذاقات و علل و نیرو و عمل آنها در بدن و نیروی بو و رنگ و علل اجسام که آب ومنجمد و افروخته و متعفن و خشک وسخت و شکسته شود ـ وگوهرهای (جواهر) معدنی و علل روئیدنیها و درختها و میوه‌ها (از کتاب ابقراط و دیگران) ؛

و بیماریهای ادراری و حالات آنها از ادرار سفید و لطیف و غلیظ و سایر رنگها و رسوب و شن و سایر عوارض در ادرار ازگفته‌های جالینوس وسایر علماء و نظرات مؤلف.

نوع ششم کتاب مشتمل بر شش مقاله در نود و چهار باب و در موضوعات زیر است :

حب‌ها ونیروی دانه‌ها (بقول) و خیار و میوه‌ها وگوشتها و شیرها و ماهی‌ها وچربیها وآشامیدنیها و شیره‌ها و سرباها وسرکه و شیرینی‌ها و نمکها وگلها وخواص لباسها و ادویه مفرده وگیاههای طبی وصمغها و مواد مأخوذه اززمین وصدفها ودود و خاکستر و زاجها و طین مختوم[1] و نگاهداری و اصلاح داروها و نیروی داروهای مسهل و اصلاح آنها و فوائد طبی گوشت و اعضاء چهارپایان و پرندگان و حشرات و هوام وگزندگان و خزندگان ـ سموم[2] حیوانات و درمان آنها ـ ادویه مرکبه و تریاقها وقرص‌ها وگردهای هضمی (جوارشات) وداروهای مسهل مرکب‌وشربتها و نوشیدن شیر و مرهمها.

۱– Terre sigillée = Terra sigillata= گل مختوم

۲– Poisons

۳– Thériaque

شرح تریاق بعداً بیاید .

نوع هفتم کتاب مشتمل برچهارمقاله درپنجاه وپنج باب درموضوعات زیراست:

در بدنهای مختلف آدمی و آبها و بادها[1] و شهرها و محل سکونت و نیروی آنها ـ آبهای سرد ـ تأثیر هوا دربدن ـ سلامت وبیماری درفصول مختلفه ـ ردبر کسانی که طب را باطل میدانند ـ نیروی آتش و برف و خواص قسمتهای مأخوذ ازنباتات و اشیاء ـ مزاجهای حیوان و آب و بعضی درختان و نقل قصه ها و حکایات چندی ازپزشکان وحیله های آنها ـ افلاك وستارگان نورانی وخلقت آنها ـ حرکات کواکب و نور آنها ـ گردی فلك و زمین و دریا و عظمت و ابعاد کواکب و اجرام ـ نظرات هندیان و مطالب مأخوذه از کتب هندی درمورد طب و اجزاء آن و جنس واخلاط و سلامتی و آبها و خوردنیها و آشامیدنیها و تقدیم و تأخیر غذاها و شراب وشیرها و دلائل بیماریها و مراتب و اوقات و درمان آنها و سکسکه و سرفه و عطسه و تبها وعلامات و درمان آنها و اخراج خون و حبس آن و طول عمر و سرعت مرك وارواح انسانی و داروهای مسهل و مقی و داروهای مرکب.

باب سی و پنجم از نوع هفتم کتاب تحت عنوان : «من کتب امراة هندیه فی تنقیة الوجه و علاج فم الرحم» است که میرساند این باب و ابواب بالا از نظرات هندیان اقتباس گردیده است.

جمعاً کتاب در هفت نوع و سی مقاله و سیصد و شصت و هشت باب میباشد، همانطور که ابن الندیم و ابن ابی اصیبعه بدان در کتابهای خود اشاره کرده اند.

چنانکه از ابواب کتاب فردوس الحکمه مستفاد میگردد کتاب یك دوره کامل طب و درمان و بهداشت است که چون از اولین کتب طبی اسلامی است ، نظرات قدما درآن بسیار منعکس گردیده وغیر ازعوامل مولد بیماریها عوامل خارجی ونظرات مکتب مرو وهند (مقصود طب هندی است) درآن آمده، مخصوصاً از اثرمکتب هندی

۱ـ چنانکه قبلا آمد ابقراط راکتابی درباب هواها و آبها و شهرها میباشد. این قسمت ازکتاب فردوس الحکمه تقریباً بمانند کتاب تألیفی ابقراط است .

درآن زیاد مشاهده میشود (چه مستقیم و چه غیر مستقیم) . از آن گذشته در کتاب فردوس‌الحکمه از فلسفه و حکمت و حتی نجوم وهیئت مطالبی آمده ومطالب کتاب از این علوم متأثر بوده است .

چنین بنظر میرسد که فردوس الحکمه (و مولفات دیگر طبی طبری) که طلیعه (یا یکی‌ازطلیعه های) کتب تألیفی طبی‌است، علاوه برآنکه ازمعارف مکاتب‌مذکور دربالا مقتبساتی داشته ودر مورد رابطه بین حکمت و فلسفه از یک طرف و طب از طرف دیگر در آن مطالب مهم مشاهـده میشود و مخصوصاً از طب هندی در کتاب موضوعات پزشکی وجود دارد .

بطور خلاصه فردوس الحکمه یکی از مبانی و طلیعه معتبر مشی تـألیف کتب طبی در تمدن اسلامی است، که بعدها بسیاری از مؤلفان بشیوه و رسم کتاب مؤلفات خود را منظم ساخته‌اند ، منتهی آنکه کتاب نضج کامل نیافته ، بلکه باید گفت در حال نضج بوده است .

۲ـ «کتاب‌الدین‌والدوله» که بسال۱۹۲۳ میلادی درشهرمنچسترازشهرهای انگلستان بسعی‌واهتمام‌منگانا[1] از روی نسخه کتابخانه «جون‌ریلاند»[2] وایضاً بسال ۱۳۴۲ هجری قمری(مطابق سال ۱۹۲۳ میلادی) درچاپخانه آلمقتطف درمصربچاپ رسیده است .

این کتاب در یکصد و چهل وچهار صفحه بقطع وزیری و حاشیه‌دار میباشد، که در پشت جلد آن چنین چاپ شده است :

«کتاب‌الدین‌والدوله فی اثبات نبوة‌النبی محمد صلی‌الله علیه و سلم ـ تألیف علی‌بن ربن‌الطبری و ساعده فیه جعفرالامام المتوکل علی‌الله امیرالمومنین (۲۳۲ ـ ۲۴۷ هـ.) . ایضاً درپشت جلد دیگر همین مطالب را بزبان انگلیسی دارد ؛

۳ـ «تحفة‌الملوك» ؛

۱- A. Mingana, D.D.

۲- John Rylands Library

٤- کتاب «کناش الحضره» ؛
٥- کتاب «منافع الادویه و الاطعمه (والاشربه ؟) والعقاقیر» ؛
٦- کتاب «عرفان الحیاة» ؛
۷- کتاب «حفظ الصحه» ؛
۸- کتاب «فی الرقی» ؛
۹- کتاب «فی الحجامه» ؛
۱۰- «کتاب فی الامثال و الادب علی مذاهب الفرس والروم و العرب» ؛
۱۱- «کتاب عرفان المیاه» ؛
۱۲- «کتاب فی ترتیب الاغذیه» وچنداثر دیگر.

۳- ابوبکر محمد زکریای رازی

(رازی)

متولد غره شعبان ۲۵۱ هجری مطابق ۲۷ اوت ۸٦۵ میلادی و متوفی در پنجم شعبان ۳۱۳ هجری مطابق ۱۵ اکتبر ۹۲۵ میلادی (بروایت ابوریحان بیرونی)

قبل از آنکه بشرح حال و مقام علمی و طبی وفلسفی و کیمیاوی رازی پزشک و شیمیست و فیلسوف بزرگ ایرانی بپردازیم، توجه خوانندگان این کتاب را به نکته اساسی زیر متوجه می کنیم که :

درحقیقت باید قسمتی از کتاب را برای این پزشک عالیشأن ایرانی اختصاص دهیم . بشرح ایضاً در باره اهوازی و ابن سینا وگرگانی و بعضی از پزشکان نامدار ایرانی و اسلامی نیز باید قسمتهائی از کتاب را اختصاص داد . اما از نظر آنکه شرح حال و مقام عده‌ای از پزشکان ضمن دوران تألیف وتصنیف کتب طبی در

تمدن اسلام و ایران است ، چنین صلاح دانستیم که شرح حال و مقام علمی همه آنهارا درقسمت پنجم متذکر گردیم، که از اصل تقسیم وطبقه‌بندی مذکور در کتاب منحرف نشده باشیم .

اکنـــــون به‌شرح حال ومقام‌علمی وپزشکی‌وآثار ومؤلفات‌رازی میپردازیم .

الف ـ نام ونسب ـ رازی نامش محمد و نام پدرش زکریا وکنیه‌اش ابوبکر است . جمیع مورخان ویرا محمدبن زکریای رازی درکتب خود آورده‌اند ، یا بهتر بیان داریم ، محمد فرزند زکریای رازی .

ابوریحان در مقدمه رساله‌ای که برای فهرست کتابهای رازی تألیف کرده او را «ابوبکر محمدبن زکریابن یحیی‌الرازی»[1] نام برده است .

اروپائیان ویرا « رازس »[2] و« الرازی »[3] وگاهی درکتب خود « محمدبن زکریای رازی »[4] آورده‌اند و علت این وجه تسمیه مأخوذ از کلمه رازی (منسوب

---

۱ ـ ابوریحان محمدبن احمدالبیرونی فیلسوف وریاضی‌دان مشهور(متولد سوم ذی‌حجه سال ۳۶۲ هجری مطابق بیست و هفتم ژوئن ۹۷۴ میلادی در خوارزم و متوفی در دوم رجب سال ۴۴۰ هجری مطابق دوازدهم دسامبر ۱۰۴۸ میلادی در غزنین) . ویرا مؤلفات بسیار پر ارزش و عالیشأنی است که مهمترین آنها عبارتند از : «کتاب التفهیم فی اوائل صناعة التنجیم»وکتاب «ماللهند»، ایضاً ویرافهرستی ازکتابهای تألیفی‌وآثاررازی‌است که‌بسال ۱۹۳۶ توسط پاول کراوس‌آلمانی (Paul Kraus)دربارپس‌تحت‌عنوان«رساله‌للبیرونی لفهرست کتب محمدبن زکریاءالرازی» (Epitre de Béruni Contenant le Repertoire des Ouvrages de Muhammad B. Zakariya Ar–Razi) در مطبعه شرقی «القلم» بچاپ رسیده است.

(برای اطلاع بیشتر درباره ابوریحان بیرونی و مؤلفات و آثار وی رجوع شود به مولفات آقای اکبر داناسرشت) .

۲ – Rhazès = Razi = Razès

۳ – Er–Razi = El–Razi = Ar–Razi

۴ – Muhammad B. Zauariya, Ar–Razi

به ری)[1] میباشد .

در باره تاریخ تولد و وفات وی مورخان شرق و غرب و صاحبان تذکره را اختلاف است و عقاید ونظرات آنان بایکدیگر مختلف مثلاً مؤلف «قاموس الاعلام ترکی»[2] درجلد اول چاپ ۱۳۱۶ هجری تاریخ ولادت وی‌را ۲٤۰ هجری (مطابق ۸٥٤/٥ میلادی) و در لاروس بزرك[3] وفرهنگ تاریخ و جغرافیا[4] تألیف بسویه در فصل رازی ۸٥۰ میلادی (مطابق ۲۳٥/٦ هجری) و در دائرةالمعارف انگلیسی[5] و دائرةالمعارف‌اسلامی[6] سال ۸٦٤ میلادی (مطابق ۲٤۹/٥ هجری) ودر کتاب «زندگی علمای مشهور»[7] سال ۸٤۰ میلادی (مطابق ۲۲٦ هجری) ذکر شده‌است.

اما ابوریحان بیرونی دانشمند و محقق بزرك صراحةً تاریخ تولد و وفات ویرا بدین نحو متذکر گردیده است :

«.... و قد کان مولده بالری لغرة شعبان سنه احدی و خمسین مائتین ..... وتوفی بالری لخمس مضت من شعبان سنه ۳۱۳ و قد استوفی من السنین القمریه اثنین وستین سنه وخمسه‌ایام ویکون بالشمسیه ستین سنه وشهرین ویوماً...».

آنچه که از نظردقت تاریخی صحیح بنظرمیرسد گفته ابوریحان بیرونی میباشد،

۱- Ragae = Rey = Rei

نام ری در اوستا و توراة آمده است. ری چنانکه در اوستا آمده سوم شهر از دوازده شهری است که اهورا مزدا آنرا خلق کرده و در زمان رازی دارای مدارس و مکاتب علمی بوده که درآنها فلسفه و طب ونجوم و سایر علوم تدریس می گردیده است.

۲- ش . سامی بیك - چاپ اسلامبول ۱۳۱٦ هجری.

۳- Grand Larousse – Paris 1932

٤- Dictionnaire universel d'Histoire et de Géographie – M. N. Bouillet-Paris 1895

٥- Encyclopœdica Britannica–London–1929

٦- Encyclopedie de l'Islam–Paris 1936

۷- Vies des Savants Illnstres– L. Figuier–Paris 1883

بدلیل آنکه دانشمندی بزرك بمانندابوریحان فهرستی ازکتب دانشمند بزرك دیگری بمانند رازی تألیف کرده وچون خودوی(ابوریحان) ریاضی دان بود با دقت نظر روز و تاریخ تولد و وفات رازی را متذکر گردیده ، مضافاً بدانکه سن وی را به سال قمری

شکل ۲۳ - یک تصویر خیالی از رازی

شصت و دو سال و پنج روز و به‌سال‌شمسی شصت سال و دو ماه ویک روز به‌حساب دقیق آورده است .

پدر رازی زکریا اصولاً معلوم نیست اهل علم و معرفت بوده که فرزندش محمد را برای تحصیل فرستاده باشد ، بلکه بیشتر بنظر میرسد بمناسبت شغلی که

داشته ویرا به کسب و کار (یعنی زرگری) مشغول کرده است.

لئون آفریقائی[1] را عقیده آن است که پدر رازی تاجر بود.

آنچه که از خلال صحائف تواریخ و تذکره‌ها (که مجال ذکر همه آنها در این مقال نیست) بنظرمیرسد، زکریا مایل بوده که پسربه کسب و کار مشغول گردد، ولی محمد اعراض می کند و از قرائن چنین مستفاد میگردد، که رازی پدر را در جوانی از دست داده است. حال محمد چند ساله بوده وپدر فوت می کند، نمی‌توان بطور صحیح و دقیق تاریخی برای آن قائل گردید؟

بهرحال چه محمد در جوانی پدر را از دست داده باشد و چه پدر مایل بوده که پسر به کسب و کار مشغول گردد، رازی درپی تحصیل و کسب معلومات زمان میرود، منتهی ابتدای کار ازکسب و کار پدر به زرگری (صیرفی) میکردد، بااین تفاوت که ذوق خودرا دراین حرفه بنحوی بسیارشایسته که دنباله آن کیمیا گری وشیمی باشد بمنصه ظهور و بروز می گذارد.

ابوریحان بیرونی نامی از جد رازی بنام «یحیی» ذکر کرده و این مطلب میرساند که نظر وی (ابوریحان) برسایرنظرات درباره تاریخ تولد و وفات رازی وآثار و مولفات وی از جمیع مورخان صحیح ترباشد و اگر درطی شرح حال ومقام رازی به عقاید سایر مورخان و تذکره نویسان برمیخوریم، بنظرمیرسد نظر ابوریحان صحیح تر است، منتهی از نظر قدمت زمانی گفته ابن الندیم صاحب «الفهرست» نیز بی اعتبار نمی‌باشد.

ب ـ دوران تلمذ رازی ـ آنچه که معروف است و بظن قوی نزدیک به یقین میتوان این مطلب‌را قابل قبول دانست آنکه، رازی تحصیل مرتب و منظم چه در کودکی و چه در نوجوانی ننموده و معلوم نیست تحصیل وی درعلوم بچه شکل و بچه نحو بوده واز چه رشته شروع کرده وچه افکاری داشته و اقلاً دوران کودکی

۱- Léon l'Africain

و نوجوانی (یا قسمتی ازنوجوانی) را بچه‌ترتیب می گذرانده است؟ وگذشته از آن طبق قرائن و امارات،گفته بعضی از مورخان درکار زرگری و سروکار با بوته کیمیا وی باپدر شریک بوده، اصولاً نزد چه شخصی ویا چه اشخاص به تحصیل این علم پرداخته است.

ری درآن زمان یکی ازمراکز علمی دوران بود وچنین بنظرمیرسد باوجود مکاتب ومساجد وحلقه های درسی برای آموختن علوم ودروس عربی درهای دانش برای رازی باز و مهیا بوده است.

معروف است که وی در جوانی گاهی شعرمیگفته، ولی اشعار فراوانی از وی دیده نشده وچنین شهرت دارد، که در روزگارجوانی

شکل ۲٤ - یک تصویر خیالی از رازی

عودمی نواخته و اشتیاق فوق‌العاده برای فراگرفتن دانش نداشته و بی آنها بسر میبرده است.

اما پس ازگذراندن دوران کودکی به کسب علوم متوجه گردید و استادان وی را در علوم (طب وفلسفه وشیمی وطبیعی) مورخان وتذکره نویسان به‌اشخاصی نسبت داده‌اند.

حال باید دانست که رازی آموختن علوم را از چه شعبه شروع کرده؟ و آن شعبه چه‌بوده است؟ این مطلب روشن نیست. فقط میتوان گفت که‌وی به‌نواختن عود

وسرودن اشعار وآموختن عربی (زبان‌علمی دوران) اشتغال ورزیده است. موضوع بالا گفته اغلب مورخان است، اما چون صیت شهرت رازی بیشتر در طب بوده، بدین جهت مورخان در کتب خود آموختن این علم را درسنین سی یا سی و پنج یا سی ونه و یا چهل دانسته‌اند (برخی بیست).

منجمله اول دفعه سلیمان‌بن‌حسان معروف به ابن‌جلجل اندلس[1] چنین گوید: محمد زکریا در دوران جوانی عود می‌نواخته و آواز میخوانده. پس از آنکه حظ عذارش دمید بخود گفت: آوازیکه از بین شارب و ریش بیرون آید نیکو نیست. از این جهت از آن منصرف و بطرف فلسفه وطب و کیمیا رفت، تا آنکه پیشوای‌این دانش گردید. پس از ابن جلجل دیگران نیز گفته او را تکرار کرده اند.

جمال‌الدین قفطی درکتاب «اخبار العلماء باخبار الحکماء» چنین مینگارد: «... وکان فی‌ابتدا امره یضرب بالعودتم ترك ذلك...».

ایضاً در دائرة المعارف عربی[2] چنین آمده است: «هوابوبکر محمدبن زکریا الرازی طبیب المشهور کان فی مبدا امره مغنیاً...».

غریغوریوس ابوالفرج‌بن اهرون معروف به ابن‌العبری[3] درکتاب تألیفی خود

۱- ابن جلجل - ابوداود سلیمان‌بن حسان طبیب اندلسی- مولف کتاب «طبقات‌الاطباء و الحکماء» (تألیف در حدود سال ۳۷۷ هجری مطابق ۹۸۷ر۸ میلادی) است که در آن شرح حال و مقام و آثار عده‌ای از حکماء واطباء را تحت نه طبقه تا سال بالا برشته تحریر در آورده و سند معتبری است. این کتاب بسال ۱۹۵۵ میلادی بسعی و اهتمام «فوادسید» درقاهره بچاپ رسیده است.

(Les Générations des Médecins et des Sages)

۲- دائرة المعارف القرن العشرین- الرابع عشر- تألیف محمد فرید و جدی چاپ بیروت ۱۳۴۲ هجری مطابق ۱۹۲۴ میلادی.

۱- ابوالفرج غریغو ریوس‌مسیحی‌مورخ وطبیب‌مشهور (۶۲۳-۶۸۵ هجری = ۱۲۲۶-۱۲۸۶ میلادی) متولد درملطیه (Malatia) ازتوابع دیار بکرو مولف‌قریب‌سی‌جلد کتاب درطب و هیئت و مذهب وتاریخ است که مهمترین آنها «مختصرالدول» میباشد. این کتاب بسال ۱۸۹۰ میلادی در بیروت بچاپ رسیده است.

«مختصرالرول» چنین آورده است: «. . . وکان فی ابتداء امره یضرب بالعود تم ترك ذلك و اقبل علی تعلم الفلسفه فنال منها کثیراً و الف کتباً کثیره اکثر هافی صناعة الطب. . . .».

موضوع بالا یعنی مطلب ابن جلجل توسط مورخان و تذکره نویسان دنبال گردیده، که اغلب آنان بهمان نحو که اول دفعه ابن جلجل ازآن یاد کرده، در کتب مورخان تکرار شده است.

شکل ۲۵ و ۲۶ ـ دوتصویر خیالی از رازی

اما ابن ابی اصیبعه درکتاب«عیون الانباء» آورده است که : رازی هنگامی که ببغداد آمد سی و چند ساله و از کوچکی عاشق علوم عقلیه بود و بآن علوم وبه ادب سرگرم و شعر هم میگفت و علم طب را در بزرگی تحصیل کرد و معلم او در این علم علی بن ربن طبری بود.

پاره‌ای از مورخان مغرب زمین که شرح زندگی رازی را نگاشته‌اند بمانند لئون آفریقائی عقیده آن‌است، که رازی درکودکی و جوانی به‌تحصیل درمدارس ری پرداخته و مقدمات از قبیل خواندن و نوشتن و حساب‌را فرا گرفته و هر قدر پدر او را به تجارت و داد وستد اصرار میکنند ، وی بدان توجه نکرده و به‌نواختن عود وغنا میپردازد . ولی اصولاً چطور میتوان قبول کرد مردی باهوش و نبوغ کم‌نظیر توانسته‌است ، آرام وساکت باشد . بدین مناسبت نویسندگان و مورخان مغرب زمین را عقیده آن است که رازی‌علوم غیر طبی‌را قبل از طب آموخته است . چنانکه در دائرةالمعارف اسلامی در فصل رازی آمده که رازی تحصیلات ریاضی و فلسفه و نجوم و ادب را در ری آموخته و ممکن‌است درحین آموختن آنها به‌شیمی نیزاشتغال داشته است .

پرفسور ادوار برون درکتاب «طب اسلامی» نیز برهمین عقیده میباشد .

بهرحال آنچه که‌محقق‌است آنکه‌رازی طب‌را درسنین بالا آموخته وچنانکه‌آمد بگفته‌برخی‌در بیست‌ودسته‌ای‌درسی‌وپاره‌ای‌درسی‌وپنج‌وعده‌ای‌درسی‌ونه‌ویاچهل‌سالگی بجانب‌طب گرویده‌است وتحصیل یابهتربیان‌داریم‌اشتغال‌به‌کار زرگری‌قبل‌ازتحصیل سایر علوم و طب میباشد و از آن گذشته بین زرگری وصنعت کیمیا فاصله‌ای وجود داشته است . دلیل این امر ناراحت شدن چشم رازی از دود ودم بوته کیمیاگری بود ، که برای درمان چشم و ناراحتی حاصل از کار کیمیاگری از طبیب چشم استمداد می‌طلبد . آنگاه که رازی برای درمان چشم و ناراحتی آن به‌طبیب مراجعه می کند و طبیب از وی پانصد دینار حق‌المعالجه می‌خواهد و آنرا پرداخت نکرده، در مییابد که کیمیای بزرك و حقیقی آن نیست که او باآن سروکار دارد ، بلکه علم طب میباشد .

لوئی فیگیه[1] را درکتاب «زندگی علمای مشهور»[2] عقیده آن است که رازی

۱- Louis Figuier ۲- Vies des savants illustres-Paris 1883

در بیست سالگی نواختن عود را کنار گذارده و به جانب فلسفه و طبیعیات واخلاق وطب رفته است.

این قول اگر تولد رازی را طبق گفته بیرونی بدانیم صحیح بنظر میرسد، ولی مورخان وتذکره‌نویسان آموختن طب‌را درباره رازی صریحاً درسنین بالا متذکر گردیده‌اند.

ابن ابی اصیبعه گوید: رازی دانش پزشکی را در بزرگی فراگرفته است.

ابن خلکان[1] در جلد دوم کتاب خود بنام «وفیات‌الاعیان و انباء ابناءالزمان» گوید: «... انه‌لماشرع فیه کان قد جاوز الاربعین سنه من‌العمر...».

محمد فرید وجدی در دائرةالمعارف القرن العشرین چنین آورده است: «ومن عجیب امرهذالنابغه انه‌اشتغل بالطب بعد ما جاوزالاربعین وجد حتی صار علماًمشار الیه بالبنان».

شاید موضوع بالا یعنی‌ابتدای تحصیل طب رازی برای بعضی ازخوانندگان کتاب مطلبی ساده و پیش پا افتاده بنظر رسد. اما از نظر آنکه شرح حال رازی کمی تاریک (برخلاف شرح حال ابن سینا) است واینکه رازی در بزرگی‌به‌تحصیل طب پرداخته چه شده است که دراندك زمان (بعداً خواهیم دید) شهرت کم‌نظیری درطب و طبابت یافته است؟ این مطلب از موضوعاتی است که برای عده زیادی از مورخان و محققان تاریخ طب تقریباً مجهول مانده است. و آیا در طول مدت چند سال‌بچه‌نحوتحصیل طب کرده؟ وباز طی‌مدت کم دراین‌علم ودرمان بیماران تبحری کم‌نظیریافته؟ واینکه باز دراندك‌زمان توانسته دربغداد و ری طبیبی کم‌نظیر گردد

۱- قاضی‌القضاة شمس‌الدین ابوالعباس احمدبن‌محمدبن ابراهیم بن ابی‌بکربن‌خلکان البرمکی الاربلی الشافعی (۶۰۸-۶۸۱ هجری = ۱۲۱۱-۱۲۸۲ میلادی) صاحب تألیف مفیدی است بنام «وفیات‌الاعیان و انباء ابناء الزمان» که درشرح حال علماء و حکماء و فلاسفه و رجال(به‌ترتیب حروف تهجی) میباشد. این کتاب بسال ۱۸۴۲ میلادی توسط M. de Slane به انگلیسی ترجمه و چاپ شده است.

تا آنجا که طبابت دو شهر بزرك مثل ری و بغداد را مسخر خود کند ؟ و بسیاری موضوعات دیگر که ضمن شرح حال و مقام استاد خواهد آمد که در فرصت و زمان کم توانسته است اینهمه تألیف و آثار کم نظیر (بلکه در بعضی قسمتها بی نظیر) از خود بیاد گذارده بچه کیفیت بوده است ؟ اینها سوالاتی است که باید باز هم دنبال شود تا حق مطلب درباره این دانشمند ادا گردد .

شکل ۲۷ ـ یک تصویر خیالی از رازی

اما رازی تحصیل علم شیمی (کیمیا) را آنچه که محقق است قبل از تحصیل طب فرا گرفته ، منتهی معلوم نیست نزد چه شخص و یا چه اشخاصی آنرا آموخته است ؟ تنها مطلبی که میتوان بدان اطمینان داشت، آنکه رازی نزد پدر که بکار زرگری

می‌پرداخته توانسته‌است اطلاعاتی درباب علم شیمی (بمیزان خدمت در کارزرگری) از نظر حرفه پدر کسب نماید و آنچه کـه بعداً آموخته و توفیق پیدا کردن مواد چندی در شیمی برایش حاصل گردیده ، در خلال تفحصات و تجسسات وی صورت گرفته و معلوم نیست استاد اولی وی در شیمی که بوده و چه کسی ویرا هدایت می کرده‌است؟ مطلبی که محقق است آنکه اولین هادی وراهنمای وی دراین علم پدر بوده و اگر دیگران هم بوی کمک کرده‌اند بر ما مجهول است.

باری آنچه محقق است رازی مقدمات شیمی را (بهر صورت و شکلی که بوده) قبل از طب فراگرفته و احتمال دارد پس از مراجعه به کحال برای ناراحتی چشم به طب متوجه گردیده ، اما معلوم نیست مـــقدمات طب را در ری شروع کرده باشد . تنها مطلبی که میتوان گفت آنکه بطور کلی رازی طب را دربغداد آموخته است وغریب آنکه استاد یا استادانش در علم طب هم محققاً معلوم نیست. فقط از قرائن و امارات و تطبیق زمان میتوان گفت که رازی طب را در بغداد تعلیم یافته است .

پ ـ استادان رازی ـ چنانکه آمد اصولاً این مطلب بطور تحقیق که استادان رازی درکیمیا و طب و فلسفه و سایر علوم کی و چه کسان **بوده‌اند ، روشن نیست.** بموجب گفته بعضی از تـذکره نویسان بمانند ابن‌الندیم[1] استاد رازی را در

۱ــ محمدبن اسحق مکنی به ابن‌الندیم (ابوالفتح - ابوالفرج) متولد بسال ۲۹۷ هجری‌مطابق ۹۰ر۱۰ میلادی دربغداد ومتوفی‌بسال ۳۸۵ هجری‌مطابق ۹۹۵ میلادی‌صاحب تألیف مفیدی‌است بنام «الفهرست» یا «فهرس‌العلوم» که درآن از فنون وعلوم مختلفه بمانند لغت و مذهب و نحو واخبار وآداب و سیر و انساب و ترسل و شعر وکلام وفقه وفلسفه و طب وکیمیا و دانشمندان این فنون و علوم را باشرح حال وکتب و مصنفاتشان از دوران قدیم تا زمان خود را برشته تألیف درآورده است . این کتاب در مصر و لیپریک بسالهای ۱۳۴۸ هجری و ۱۸۷۱ میلادی و ترجمه آن به پارسی بسال ۱۳۴۳ شمسی توسط مرحوم . رضا تجدد بچاپ رسیده است.

فلسفه بلخی (ابوزید بلخی)[۱] میداند که‌معاصر وی بوده و رساله‌ای هم بنام اونوشته که دلیل برارتباط وپیوستگی‌میان آنهابوده است[۲]. ابن‌الندیم در وصف بلخی گوید: «که‌وی‌جهانگردی‌بود که‌در کشورهابسیاحت می‌پرداخت. وی‌بفلسفه وعلوم قدیمه آشنائی کامل‌داشت». چنین‌مطلبی‌باوضع ابوزید بلخی بسیار مشابه است.

شکل ۲۸ - تصویر خیالی از جابربن حیان (نقل از مطبوعات پاکستان)

ایضاً رازی‌بنقل ازابن‌الندیم‌درکتابهای خود درباره تبدیل اجسام بـه طلا و نقره گوید: «استادما ابوموسی‌جابرابن‌حیان[۳] گفت»، «قال استادنا جابربن حیان»[۴].

این مطلب کـه استاد رازی در کیمیا (وطلسمات) جابربن حیان است در بعضی از تواریخ آمده است. منجمله صاحب «ریاض العلماء» پس از شرح حال جابرگوید: سلمة بن احمد مجریطی (مدریدی ـ مادریدی) در کتاب «غایةالحکم» که درباره تبحر واستادی

۱- ابوزید احمدبن سهل بلخی‌که شیعی مذهب بود (متوفی بسال ۳۲۲ هجری مطابق با ۹۴۳/٤ میلادی). وی ازاهل بلخ بود وباطراف واکناف و شهرها بسیار مسافرت می‌کرد و به فلسفه وعلوم قدیم‌معرفتی کامل داشت.

۲- فهرست ابن‌الندیم صفحه ٤۱٦.

۳- جابربن حیان‌بن‌عبدالله الصوفی انکوفی الطرطوسی (طوسی) = Giaber = Geber) (Yeber = از شاگردان واصحاب امام جعفر صادق(ع) بود. ویرا تالیف بسیاری در صنعت کیمیاست. وی بقولی بسال ۱٦۰ که بنظر معتبرتر میرسد و بقول دیگر ۲۰۰ هجری مطابق با سالهای۷۷٦ر۷ و ۸۱ره۱٦ میلادی درگذشته است. درباره جابر درفصل مربوط به‌شیمی (کیمیا) رازی بعداً بتفصیل خواهیم پرداخت.

٤- فهرست ابن‌الندیم صفحه ٤۱۹.

رازی درعلوم طلسمات وامثال آن مطالبی ذکر می کند، گوید: «استاد علی‌الاطلاق شیخ اجل ابوموسی جابربن حیان صوفی است...».

مطلب بالا میرساند که بمناسبت قدمت جابربن حیان درعلم شیمی، رازی‌وی را استاد خطاب کرده است والاجابرکه قبل از تولد رازی وفات یافته، نمی‌توانسته استاد مستقیم رازی باشد، بلکه باید گفت از نظر قدمت و اینکه رازی از کتب وی استفاده کرده ویرا استاد خطاب کرده است.

ابن ابی‌اصیبعه در«عیون‌الانبا» گوید: که رازی در اوائل امر بعلم «سیمیا»[1]

شکل ۲۹ – تصویری‌خیالی‌ازجابربن حیان که‌به‌کیاگری مشغول است
(نقل ازکتاب دکتر سلیم عمار ـ چاپ تونس)

۱ـ ازعلوم خفیه درصنعت کیمیاست. «علم طلسم که ازآن انتقال روح در بدن دیگرکنند و بهرشکل که‌خواهند درآیند و چیزهای موهوم در نظر آرند که در حقیقت وجود آنها نباشد (ازفرهنگ آناند راج).

و «لیمیا»[۱] مشغول بود. وازقول رازی نقل می کند که رازی را عقیده آن بوده که : «من فردی را فیلسوف میدانم که صنعت کیمیا بداند ، چراکه از این طریق میتواند ازکسب مال دنیوی بی نیاز گردد ودیگرچشم داشتی بآنچه دردست مردم است نداشته باشد»[۲] .

درباره استاد یا استادان رازی در علم طب آنچه که معروف است :

آنکه وی طب را نزد علی بن ربن طبری آموخته است . این موضوع درکتب عموم مورخان آمده است و صحیح بنظر نمی رسد .

جمال الدین القفطی[۳] درکتاب تألیفی خود بنام «اخبارالعلماء باخبارالحکماء» گوید: «علی بن ربن الطبری الطبیب فاضل فی صناعة الطب .... فقرء علیه محمد بن زکریا الرازی و استفادمنه علماً کثیراً» .

ایضاً ابن ابی اصیبعه[٤] درعیون الابنا و قاضی ابوالقاسم صاعدبن احمد معروف

۱- لیمیا نیز یکی از علوم خفیه است (کیمیا و لیمیا و سیمیا)

۲- عیون الابناء ج ۲ صفحه ۳۵۰

۳- علی بن یوسف بن ابراهیم بن عبدالواحد بن موسی بن احمد بن اسحق بن محمد ربیعة الشیبانی القفطی(۵۶۳-۶۴۶ هجری قمری مطابق ۱۱۶۷ر۸ ۱۲۴۸ر۹ میلادی)اصلش ازقفط(مصر) است. ویرا مولفات چندی است که مهمترین آنها کتاب «اخبار العلماء باخبارالحکماء» میباشد که شرح حال و مقام و آثار حکماء و فلاسفه و اطباء را ازدوران قدیم بترتیب حروف تهجی تا زمان حیات خودنگاشته است. این کتاب بسال ۱۳۲۶ هجری مطابق با ۱۹۰۸ میلادی درمصر وایضاً در لیپزیک به چاپ رسیده است .

٤- احمدبن قاسم ملقب بهشیخ موفق الدین ومکنی به ابوالعباس ومشهور به ابن ابی- اصیبعه (۶۰۰-۶۶۸ هجری مطابق ۱۲۰۳ر٤-۱۲۶۹ر۷۰ میلادی) صاحب مولفات چندی درطب و تاریخ است، که مهمترین آنها «عیون الابناء فی طبقات الاطباء» است - این کتاب در مصر و دو مرتبه در بیروت بچاپ رسیده است.

به ابن‌صاعد اندلسی[۱] در کتاب «طبقات‌الامم» وابن خلکان در کتاب «وفیات‌الاعیان وانباء ابناءالزمان» ودیگران مطلب بالا راستذکر گردیده‌اند.

این مطلب صحیح بنظر نمیرسد، چرا که سال وفات علی‌بن ربن‌طبری درحدود سنه ۲۴۷ هجری میباشد و با تطبیق سال ولادت رازی که در ۲۵۱ (ویا ۲۴۰؟) هجری‌بوده، اصولاً تطبیق نمی‌نماید.

این نکته که علی‌بن ربن طبری **استاد راندی‌بوده، ازنظر تطبیق سال وفات وی و سال تولدرازی امکان نداشته است، در دائرةالمعارف‌اسلامی‌بدان‌تذکر داده شده و نویسنده شرح حال رازی دراین دائرةالمعارف راه صحیح پیموده است.**

مطلب مهم که دراین مبحث باید بدان توجه داشت ابتدای تحصیل علم طب برای رازی است. دراین‌جا این‌سوال پیش میآید که آیا رازی طب (یامقدمات آنرا) در ری آموخته ویا آنکه اصولاً طب را در بغداد تحصیل کرده است.

آنچه که ازقرائن و امارات وکتب مورخان‌مستفاد میگردد وتقریباً قطعی‌بنظر میرسد، آنکه رازی طب را در بغداد آموخته است واین مطلب صحیح بنظر میرسد، چرا که درقرن سوم هجری صیت شهرت بغداد و ترجمه کتابهای طبی و سایر علوم (چنانکه آمد) و تأسیس بیمارستانها وقدرت خلفا دوران و زمان بسیار مناسبی برای آموختن علم طب بود. ازآن گذشته چنانکه درقسمتهای قبل‌آمد مرکز علمی بغداد که دنباله مرکز علمی و دانشگاه جندیشاپور وجانشین این‌دانشگاه بود، وضع‌وموقع بسیار معتبری برای کسب علوم داشت. بنابراین رازی نیز بمانند بسیاری از طالبان علم بدین مرکز روی آورده است.

---

۱ - صاعدبن احمدبن عبدالرحمن‌بن احمدبن صاعد مکنی به ابوالقاسم ومعروف به ابن صاعد اندلسی (متولد درقرطبه اسپانیا(Cordou = Cordoba)بسال ۴۲۰ هجری‌مطابق۱۰۲۹ میلادی‌ومتوفی‌به‌سال۴۶۲ درطیطله Tolède = Toledo اسپانیامطابق. ۱۰۶۹/۷ میلادی). صاحب مولفات چندی (که بعضی ازآنها بر اثر سوانح از بین رفته) که معروفترین آنها «طبقات‌الامم» است که بسال ۱۹۱۷ میلادی در بیروت بچاپ رسیده است.

حال باید دانست که تاریخ مسافرت وی به بغداد درچه‌سال انجام یافته‌است؟

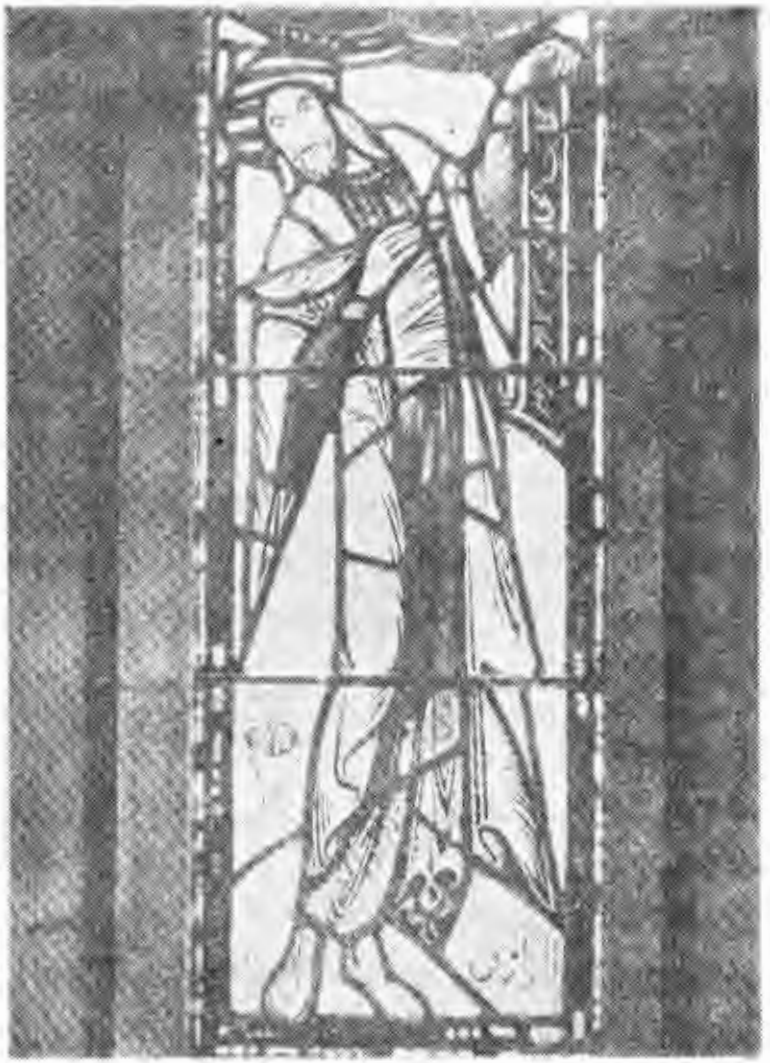

شکل ۳۰ ـ تصویری از رازی (ازمطبوعات مصر)

این موضوع هم چندان روشن نیست و قطعاً نمی‌توان گفت در چه سال رازی روانه بغداد گردیده است، تا بتوان اظهارکرد استاد یا استادانش درعلم که وچه کسانی‌بوده‌اند

ابن ابی اصیبعه درکتاب خود «عیون‌الانباء» از قول ابوسعید زاهد العلماء

مولف کتاب «فی‌البیمارستانات» انگیزه تحصیل رازی را در طب چنین گوید : وقتی رازی وارد بیمارستان عضدی (چنانکه آمداشتباه است) شد وبتماشا پرداخت وبمردی که رئیس داروخانه (شیخ صیدلانی) برخورده رازی از او (داروساز) پرسید اولین کسی که در ابتدا داروها را شناخت چه کسی بود؟ داروساز گفت : اولین داروئی که بدست آمد «حی‌العالم»[1] معروف است واولین شخصی که آنرا پیدا کرد **افلولن** ازنوادههای اسقلبیوس بود ، بدین معنی که افلولن در بازوی خود ورم تندی داشت که اورا ناراحت‌میکرد . وی‌تصمیم گرفت‌بر کنارنهری برود . غلامان اورابه کنارنهر بردند . درکنار این‌نهر گیاهان‌زیادی‌روئیده‌بود . افلولن‌دست خودرا بر روی گیاهان گذارد، تا کمی‌خنک‌شود . چون‌چنین کرد، درددستش کمی آرام گرفت و باین‌جهت دست خود را زیادتر روی **گیاه مزبورگذارده و ازآن‌ببعد همه روزه به‌آن محل میآمد** و دستش را روی **آن‌علف میگذارد،تا آنکه‌پس‌ازمدتی** درد دستش‌رفع شد و ورم آن از بین رفت . چون مردم چنین دیدند، دانستندکه این اثر از آن گیاه است و نام آنرا «حی‌العالم» نهادند . این اسم در زبانها باقی ماند . رازی از این امر درعجب‌شد .

باز ابن ابی اصیبعه گوید : مرتبه دیگرکه رازی به بیمارستان رفت نوزادی را دید که یک سر و دوصورت‌دارد . ازپزشکان بیمارستان علت‌آنرا پرسید؟ پزشکان سبب را باوگفتند . رازی بازهم بسیار متعجب گردید وازبیمارستان و دیدن‌چیزهای تازه خوشش آمد . بعداً سوالات دیگر درمواد بسیاری کرد وجوابهائی شنید . آنگاه تصمیم گرفت‌که بدنبال صنعت طب برود تا انکه «جالینوس عرب» شد .

این دو حکایت را ابن ابی اصیبعه درباب علت ورود رازی به علم طب درکتاب‌خود نقل کرده‌است واشتباهی که درباب نام‌بیمارستانی که بنام «بیمارستان عضدی» ذکرکرده مشهوداست (چنانکه آمد) . اما اینکه انگیزه ورود رازی به‌علم

۱- ..... فاوانیا = عودالصلب = همیشه‌زنده = همیشه بهار = همیشه جوان Orpin =

طب براثر این موضوع ویادرمان چشمش توسط طبیب (چنانکه آمد) مستبعد نمی باشد.

پرفسور ادوار براون در کتاب « طب اسلامی » گوید : رازی برای سرکشی (دیدن) به بیمارستان بغداد وارد گردید و بایکی از داروسازان مشهور آشنا شد ودر دنبال آن بطرف طب گرائید و بعداً رئیس بیمارستان شد.

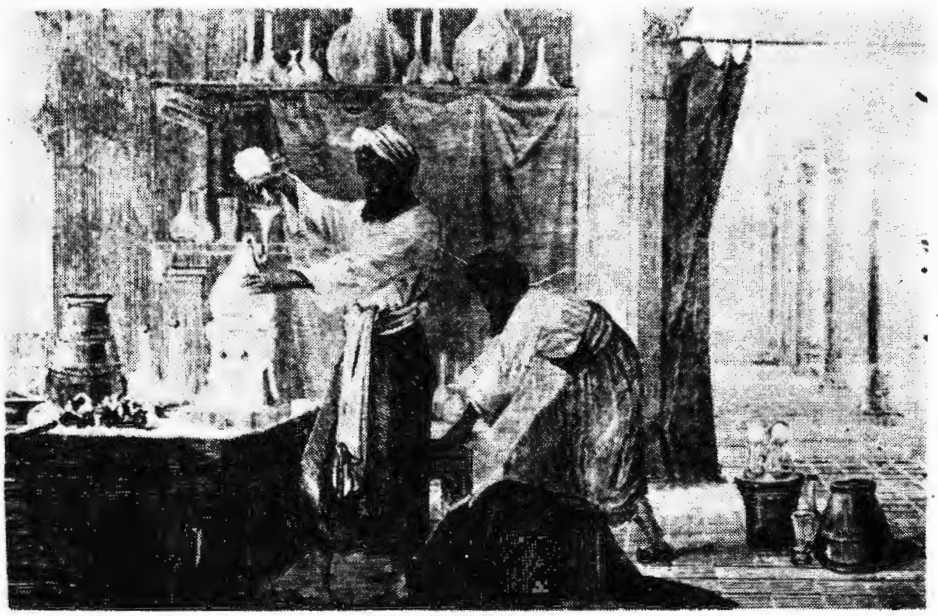

شکل ۳۱ - رازی در آزمایشگاه (نقل از کتاب متفکران اسلام - لوئی فیگیه)

چنین بنظر میرسد که پرفسور ادوار براون نظربالا را از ابن ابی اصیبعه گرفته، منتهی نام بیمارستان را متذکر گردیده است.

حال که تا اندازه‌ای معلوم گردید که رازی طب را در بغداد آموخته (و اگر هم به ظن بسیار ضعیف مقدمات را در ری فرا گرفته باشد؟) و مسافرتش به بغداد، معلوم میگردد که این امر در نیمه دوم قرن سوم هجری بوده است. در این زمان در بغداد عده‌ای از مترجمان و ناقلان علوم و پزشکانی بمانند اسحق بن حنین و ثابت بن قره وسرخسی

(احمدبن‌طیب) واسرائیل بن زکریا الطیفوری(طبیب‌فتح بن خاقان) وعبدوس طبیب و غالب (طبیب معتضد خلیفه عباسی) و دیلم (طبیب حسن بن مخلد وزیر معتمد خلیفه عباسی) وشاگردان مکتب‌حنین بودند ، که‌محتمل‌است از آنان کسب‌معلومات کرده‌باشد . بعلاوه ازقرائن چنین‌مستفاد میگردد که‌رازی‌بواسطه نبوغی کم‌نظیرازآثار ترجمه شده پزشکان متقدم بمانند ابقراط و جالینوس نیر استفادات کرده است .

مطلب کمی بدرازا کشید ولی از نظر تحقیق درباره چنین استادی کم نظیر حق آن بود که بیشتر موضوع دنبال گردد ، تا در مباحث دیگر درباره مولفات و آثار رازی خدمت بزرك این دانشمند مشهود شود .

اما مطلبی که محققاً روشن و واضح است آنکه ، رازی طب را بیشتر ازجنبه مشاهدات وملاحظات بیمارستانی وباصطلاح بالینی (کلینیکی) آموخته وبدین‌قسمت بیشتر وقت صرف کرده است . این امر از آثار و مولفات وی که بعداً بیاید خواهیم دید .

بیمارستانی که رازی‌درآن‌بوده بنظرمیرسد بیمارستان معتضدی است که‌بسیاری از مورخان آنرا بابیمارستان عضدی که زماناً تا سال وفات رازی فاصله زیادی‌داشته اشتباه نموده‌اند. رسالاتی که رازی بنام وزرای معتضد (ابوالقاسم‌عبیداله و قاسم‌بن عبیداله) نگاشته دلیل برآن است که رازی در بیمارستان معتضدی کار میکرده و در بغداد بوده است .

نتیجه‌ای که از بحث بالا میتوان گرفت آنکه رازی طب را مستقیماً تحت نظر استادی نیاموخته ، بلکه بیشتر از تجارب بیمارستانی و مطالعه کتب با نبوغ کم‌نظیری که داشته یاد گرفته که در بغداد مشار بالبنان شده است .

اما استاد یامعلم‌رازی درطبیعیات وسایر علوم بهیچ‌وجه معلوم نیست که‌بوده وباز این‌قسمت از زندگی علمی وی روشن نمی‌باشد ، فقط اشاراتی درکتب‌مورخان دیده میشود، که می‌رساند وی در طبیعیات دستی بسزا داشته‌است .

ابوالفرج بن اهرون معروف به«ابن العبری»[1] صاحب مختصرالدول در باره رازی گوید : «والف کتباً کثیراً اکثر هافی صناعة الطب و سائرهافی معارف الطبیعیه».

در مورد استادان دیگر رازی در علوم و فنون مختلفه بشرح ایضاً نمی‌توان اظهار نظر صریح کرد و در حقیقت این امرهم بمانند بسیاری از موضوعات مربوط به زندگانی استاد تاریک است.

ت ـ شرح مختصری اززندگی ومسافرتهای رازی ـ آنچه که ازخلال صحائف تاریخ مورخان و تذکره نویسان مستفاد میگردد ، آنکه رازی در ری متولد گردیده و در ری دوران کودکی ونوجوانی (یا قسمتی از جوانی) را گذرانده ، سپس چنانکه آمد به بغداد رفته است.

مسافرت وی به بغداد در نیمه دوم قرن سوم هجری انجام یافته ومدت اقامتش دراین شهر بطور قطع معلوم نیست. اما مطلبی که محقق است آنکه رازی در زمان خلافت معتضد خلیفه عباسی (۲۷۹-۲۸۹ هجری) دربغداد بوده و چون کتابهائی برای بزرگان این شهر بمانند ابوالقاسم عبیدالله وزیر معتضد خلیفه و پسرش قاسم بن عبیداله وابوحازم قاضی برشته تحریر درآورده ، بنابراین دراین شهر شهرت داشته و میرساند که وی دردو ان معتضد دربغداد بوده‌است. منتهی بطورقطع معلوم نیست آیا تمام دوران خلافت معتضدرا دراین شهر بوده ویاآنکه قسمتی اززمان وی را (خلیفه) در بغداد میزیسته است.

دراین جا دو مطلب پیش میآید که ذکر آن‌ها برای روشن شدن تاریخ تولد

۱- غریغوریوس ابوالفرج بن اهرون (۶۲۳-۶۸۵ هجری مطابق ۱۲۲۶ - ۱۲۸۶/۷ میلادی) مورخ و طبیب مشهورکه بابن العبری معروف میباشد. وی کیش مسیحی داشته و در ملطیه Malatia (از توابع دیار بکر) متولد گردید . بسال ۶۸۵ در مراغه (پایتخت هلاکو) دیده از جهان بربست . ویرا قریب سی جلد مولفات و مصنفات در طب و هیئت و مذهب و تاریخ وغیره است که از همه‌مهمتر کتاب معروف «مختصرالدول» است. این کتاب شامل تاریخ ملل مشرق و مغرب و مسلمین و مغول میباشد وبسال ۱۸۹۰ در بیروت چاپ شده است.

وشروع به‌تحصیل طب رازی حائز اهمیت است و آن اینکه : اگر تاریخ تولدرازی را طبق روایت ابوریحان سال ۲۰۱ هجری بگیریم و سال شروع تحصیل طب را برای رازی درسنین سی الی چهل بدانیم با تاریخ اقامت وی در بغداد متناسب نخواهد بود ، مضافاً بدانکه سال ۲۸۱ (برحسب‌آنکه ابتدای تحصیل‌طب رازی‌را درسی سالگی محسوب داریم) ویا سال ۲۹۱ (برحسب آنکه ابتدای تحصیل طب رازی را در چهل سالگی محسوب داریم) بسیار بعید بنظر میرسد، که در مدت بسیار قلیلی‌رازی توانسته‌باشد هم تحصیل طب کند وهم شهرت کم‌نظیر در بغداد یابد، تا آنجا که مشار بالبنان گردد ، منتهی اگر ابتدای تحصیل را درسی سالگی بدانیم باز از نظر تاریخ (برحسب روایت ابوریحان) مناسب‌تر بنظر میرسد .

ولی اگر تاریخ تولد رازی را قبل از ۲۰۱ هجری بگیریم و تاریخ مسافرت وی را به‌بغداد برای تحصیل طب ولو آنکه چهل ساله بوده بدانیم به‌نظرصحیح تر می‌رسد .

اما نظری دیگر که فهم آن بذهن نزدیکتراست آنکه ، احتمال زیاد دارد که رازی قبل از سی سالگی (چنانکه آمد و طبق گفته بعضی از مورخان که در اقلیت میباشند) شروع به تحصیل طب کرده است ، میتوان این نظررا قابل قبول‌دانست، بدلیل آنکه اولاً چون رازی پدر را در جوانی از دست داده و ثانیاً گفته دانشمندی بمانند ابوریحان که تاریخ ولادت رازی را بطور دقیق‌ذکر کرده وثالثاً نبوغ و شوق کم‌نظیری که در رازی بوده ، میتوان قانع شد (لوفرض که تاریخ شروع به‌تحصیل طب را در بزرگی شروع کرده باشد) روایت ابوریحان بی اعتبار نیست . بعلاوه اصولاً معلوم نیست که چرا بعضی از مورخان اینقدر درباره زندگی رازی و ابتدای کارش نزد پدر و سر و کارش با بوته زرگری و یا سرودن شعر و نواختن عود راه مبالغه و در عین حال برای چنین دانشمندی تخفیف قائل شده‌اند؟

بدین مناسبت باحتمال قوی وی در سنین قبل از سی شروع به تحصیل طب

کرده ویاآنکه اگر مبدأ تحصیل را منتهی چهل‌سالگی قرار دهیم بظن قوی تحصیل طب (یا مقدمات آنرا) در ری آموخته است.

بهرحال منظور از شروح بالا بیشتر برای روشن شدن تاریکیهای زندگی رازی است که مطلب کمی بدرازا کشید.

شکل ۳۲ - یک تصویر خیالی از رازی (از مطبوعات خارجی)

حال متذکر میگردیم: در اینکه رازی مسافرتی ازری ببغداد کرده واین مسافرت برای تحصیل طب بوده در آن شکی نیست، ولی مدت تحصیل و اقامتش در این شهر چند سال بوده بطور قطع نمی‌توان معین کرد، بلکه با اختلاف چند سال میتوان اظهار نظر کرد[1].

آنچه که ازصحائف تاریخ مستفاد میگردد آنکه رازی در روزهای آخر خلافت وعمر معتضد و دستور و الزام وی برای درمانش به رازی از یک طرف واینکه رازی ممکن است ازترس شر خلیفه بغداد را ترک کرده باشد و به ری آمده این برگشت باحتمال قوی بین سال‌های ۲۹۰ الی ۲۹۲ هجری بوده است.

رازی پس از معتضد خلیفه در دوران مکتفی فرزند معتضددرری بوده و با توجه به‌سطور بالا ورود رازی به ری بازمان منصور برادرزاده امیر اسماعیل سامانی مصادف میباشد، یعنی سال ۲۹۰ هجری.

۱- معروف است که رازی به‌بیمارستان عضدی مراجعه کرد ولی‌چنانکه آمد این‌مطلب قریب صدسال باتاریخ سلطنت‌عضدالدوله اختلاف دارد. بیشتر بنظر میرسد که رازی دریکی از بیمارستانهای هارونی یا برمکی ورود نموده باشد.

احتمال دارد اغتشاشات سیاسی و کشاکش های دوران رازی را به‌ری کشانده باشد .

بعلاوه چنانکه ازمولفات وآثار رازی (مخصوصاً تاریخچه های طبی وبالینی وی) چنین مستفاد میگردد، که رازی دربغداد مقام ومحل بسیار معتبری داشته وبعبارة ـ اخری مشاربالبنان بوده و توانسته است طبابت بغداد را (یالااقل بعضی محلات این شهر) قبضه نموده باشد و بالاخص طبابت خاص ایرانیان مقیم بغداد را داشته ، که همین امر باعث حسادت و کینه ورزی ازطرف پزشکان بغداد نسبت بوی شده و ویرا مجبور به ترك بغداد کرده است[1] .

بهرحال پس ازورود به‌ری درزمان ابوصالح منصوربن اسحق که برری حکومت میکرد و تا اندازه‌ای این شهر دوران هرج ومرج را پشت‌سر گذارده[1] رازی دراین‌شهر اقامت کرده وبا امیر رابطه‌ای نیکو داشته است .

آنچه که مشهور است، رازی دراین‌شهر ریاست بیمارستان ری را داشته وطبق گفته صریح القفطی باداره و ریاست امور بیمارستان اشتغال میورزیده است .

پس از نزدیکی رازی به منصوربن اسحق و طبابت وی ندیم او نیز بود .

امیر منصور در سال ۲۹۰ هجری پس از عمش از ری به نیشابور آمد و امیر خراسان شد و بظن قوی نزدیك به یقین بواسطه تقرب و طبابت رازی در خدمت امیر برای درمان وی به‌نیشابور رهسپار میشود .

اینکه نظامی عروضی سمرقندی این‌مسافرت‌را به‌ماوراءالنهر دانسته وباشرحی که در مقالت چهارم ازکتاب خود نگاشته است ، صحیح بنظر نمیرسد .

بیماری امیرفالج بود . نظامی عروضی‌سمرقندی‌بجای‌منصوربن‌اسحق نام منصور بن نوح را آورده است .

۱ـ رجوع شود به ترجمه «قصص و حکایات‌المرضی» انتشارات دانشگاه شماره ۹۴۰ سال ۱۳۴۳ خورشیدی که توسط مؤلف‌این کتاب‌بعمل آمده است.

در خلال مسافرت به نیشابور رازی در وسط راه در شهر بسطام واقعه پسر مستسقی را ذکر می کند که دال برآن است که وی به این سفر رفته است (شرح آن درضمن حکایات و معالجات رازی بیاید).

رازی یکسال درنیشابور ماند و امیررا درمان وآنگاه به‌ری‌مراجعت کردوبدین نحو آوازه و شهرت کم‌نظیری یافت.

شکل ۳۳ - مجسمه‌ای از رازی که‌بسال ۱۳٤٦ از طرف انجمن پزشکان ایران‌توسط آقای دکترسیف‌الدین نبوی وبدست آقای ترابی مجسمه‌ساز تهیه گردید و به دانشکده پزشکی پاریس ارسال شد.

آنچه که صحیح بنظر میرسد وازنظر تاریخی تطبیق می کند ، آنکه رازی تقریباً ده ساله آخر قرن سوم هجری تا روز مرگش را در ری می‌زیسته تا دراین شهر فوت می کند .

روایاتی ازمورخان مغرب زمین نقل گردیده که رازی پس ازتکمیل معلومات طبی خودعازم شام و مصر واندلس گردیده و در قرطبه (ازشهرهای اسپانیا ـ اندلس) شهرت و معروفیتی بسزا داشته و پس از آن به بغداد برگشته است . ابن جلجل اندلسی درکتاب خود نیز بدین مطلب اشاره کرده است و بنظر میرسد راویان و مورخان مغرب زمین از وی این خبر را گرفته و عیناً نقل کرده‌اند .

مطلب بالا صحیح بنظرنمیرسد چرا که رازی‌را مجال رفتن چنین راه دور ودراز و آنهم در آن دوران که شاید بسیار طولانی ل میشـــــده ، بعید بنظر میرسد .

بهرحال‌چنانکه ملاحظه گردید، اصولاً شرح حال وزندگی و مسافرتهای‌رازی آنطورکه بایدبسیار روشن نمی‌باشد وبرای این امر باید بعداً تحقیق‌بیشتر بعمل‌آید .

بروایت بعضی از مورخان مغرب زمین رازی بیشتر اوقات را نزد امیرخراسان[1] صرف کرده و عده‌ای دیگر معتقدند که وی بواسطه اشتهار فوق‌العاده مورد توجه حکام و فرمانروایان و شاهزادگان بوده و توسط این عده بـه این طرف و آنطرف خوانده می‌شده .

مطلب بالا هم چندان صحیح بنظر نمیرسد ، چرا که درابتدای کار رازی را شهرتی درطبابت نبوده که بخدمت بزرگان برسد . ازآن گذشته پس از شهرت فرصت زیاد برای این کار نداشته‌است . بعلاوه چنانکه ازحکایات طبی و بالینی رازی مستفاد می گردد ، وی پیوسته طبیب مردم عادی بوده و فقط یک روایت از نظامی عروضی سمرقندی در چهار مقاله آمده که در فوق بدان اشاره گردید که بنظر صحیح نمیرسد .

۱ـ مقصود منصوربن اسحق است که درکتب مورخان‌مغرب زمین بنام El-Mansour- Prince de Khoraçan آمده است .

درباره مسافرتهای رازی از مسقط الراسش یعنی شهر ری به جاهای دیگر آنچه که محقق است ، سفری به بغداد و بعداً از این شهر به ری و سفری به نیشابور برای درمان منصوربن اسحق نموده است که این مسافرت‌ها حتمی بنظر میرسد .

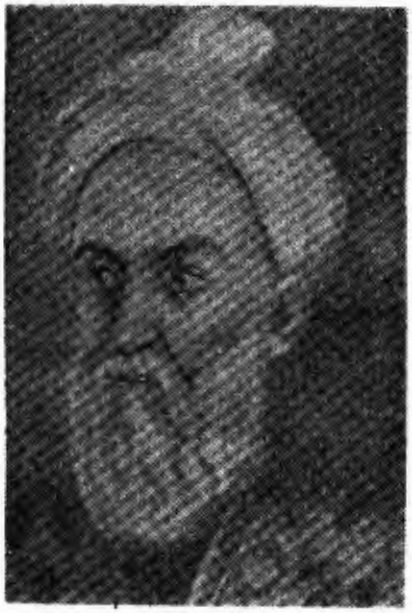

شکل ۳٤ - تصویر خیالی از رازی
(از مطبوعات اروپا)

اما مسافرتهای احتمالی رازی که عده‌ای از مورخان شرق وغرب در کتب‌وتذکره‌های خود برای رازی قائل گردیده‌اند، چنانکه آمد همان‌است که نظامی‌عروضی[1] سمرقندی متذکر گردیده که رازی به ماوراءالنهر رفته ویاآنکه‌بعضی ازمورخان مغرب زمین گفته‌اند که رازی مسافرتی به‌قرطبه (اندلس- اسپانیا) و ایضاً مسافرت دیگری مجدداً از ری‌به‌بغداد نموده است،

۱- احمد بن عمرابن علی نظامی عروضی سمرقندی صاحب تألیف مشهور «چهار مقاله عروضی» است .

این کتاب درچهار مقاله (قسمت) است بشرح زیر :

مقالت اول - در ماهیت علم دبیری وکیفیت دبیر بلیغ کامل؛

مقالت دوم - در ماهیت علم شعر و صلاحیت شاعر ؛

مقالت سوم - درماهیت علم نجوم وغزارت منجم درآن علم ؛

مقالت چهارم - درماهیت‌علم طب‌وهدایت طبیب‌وکیفیت‌او. این کتاب بسال ۱۳۲۷ هجری مطابق ۱۹۰۹ میلادی باحواشی وملحقات‌وفهارس‌توسط مرحوم‌علامه قزوینی‌درشهرلیدن ازبلاد هلند وایضاً درسالهای ۱۳۳۱ و ۱۳۳۳ (دوبار) درتهران بامقدمه‌ودیباچه‌وشروح کامل وملحقات و تعلیقات بسیار جامع توسط آقای دکترمحمد معین بچاپ رسیده است .

که صحیح بنظر نمیرسد. فقط مطلبی که میتوان بدان اطمینان داشت، آنکه درمراجعت از بغداد به ری و یا از ری به نیشابور درشهرهای وسط راه اقامت کرده و یا آنکه در موقع اقامت در بغداد و ری به اطراف این دو شهر مسافرتهای محلی وکم مدت کرده باشد.

معروف است که رازی کتاب «منصوری» را برای منصوربن اسحق حاکم (والی) ری برشته تحریر درآورده و نزد وی تقرب کامل داشته، بدین مناسبت ایامی چند نزد وی بوده است.

رازی در آخر عمر نابینا گردید وبطور قطع نمی‌توان گفت چند سال آخر عمر را ازحلیه بصر محروم بوده است.

در باب علت نابینائی رازی روایات چندی درکتب مورخان آمده است که یک یک آنها را متذکر میگردیم:

اول آنکه معروف است وی کتابی درصنعت کیمیا و اثبات تبدیل فلزات به‌طلا و نقره برشته تحریر درآورد و این کتاب را بنام منصوربن اسحق حاکم ری تألیف کرد. منصور دستور داد همانطورکه درکتاب نگاشته مدعای خودرا باثبات برساند. رازی تعلل و سستی کرد وعذر فقدان اسباب وآلات را بهانه کرد. منصور امر کرد آنچه رازی لازم دارد برایش تهیه کنند. چون رازی نتوانست مدعای خود را باثبات رساند، منصور ویرا فرا خواند وگفت: ازچنین حکیمی دور است که کتب خود را بدروغ بیالاید. لذا دستور داد آنقدر با کتاب بر سر دانشمند نواختند، که براثر آن چشمش نابینا گردید. این حکایت‌را اول دفعه ابن جلجل اندلسی در «تاریخ الحکماء» خود متذکر گردیده است.

دوم آنکه پاره‌ای از تذکره نویسان بمانند ابن‌الندیم در «الفهرست» و جمال الدین قفطی وپس ازآنان دیگران نابینائی رازی را مربوط به خوردن باقلا ورطوبات حاصله ازاین ماده را در چشم رازی دانسته‌اند.

سوم آنکه پاره‌ای عقیده‌مند هستند که براثر مطالعه زیاد وسابقه ناراحتی‌چشم که براثر دود و دم بوته کیمیا گری داشته ، نابینا گردیده است.

درباره قول اول (در صورت صحت موضوع) احتمال دارد که رازی مبتلی به آبشار[1] (= آب‌مروارید) شده باشد. قول‌دوم بسیار بعید بنظرمیرسد وباموازبن پزشکی تطبیق نمی‌کند . درمورد قول سوم نیز نمی‌توان قانع شد که رازی بدان علت نابینا شده است.

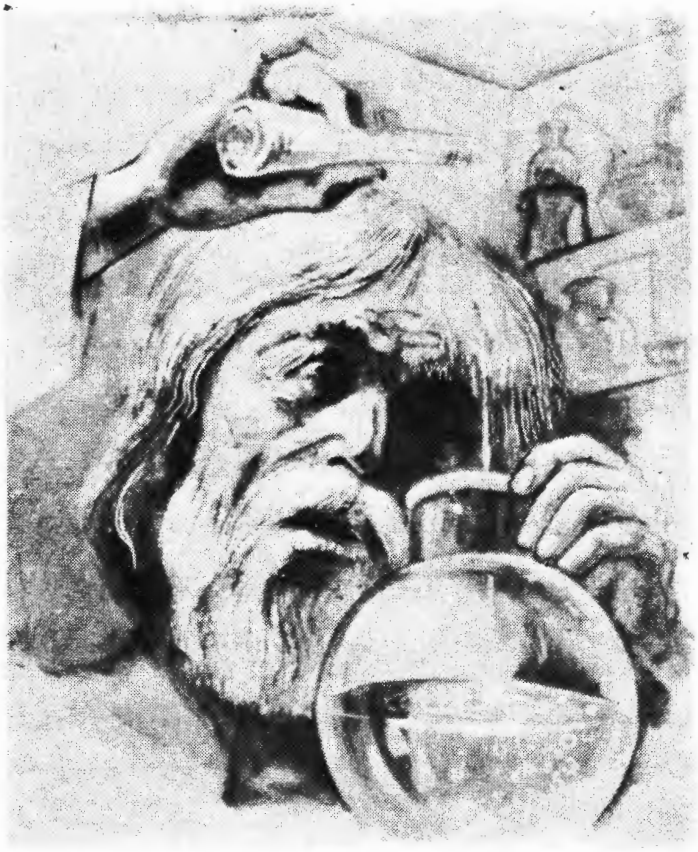

شکل ۳۵ - تصویر خیالی از رازی درحال‌آزمایش
(نقل‌از کتاب درسی‌تاریخ ایران - وزارت فرهنگ)

۱- Cataracte

تنها نظری که باحقیقت و موازین طبی وفق دارد ، آنکه رازی نیز بمانند همه مردم مبتلی به آبشار (= کاتاراکت) پیری[1] شده است.

شکل ۳۶ - یک تصویر خیالی از رازی

پرفسورادواربراون[2] در کتاب «طب اسلامی»[3] به نقل قول از برخی از مؤلفان گوید : که رازی را بعلت کامیابی درساختن زر در پنهانی خفه‌اش کردند.

این نظر را ادواربراون فقید از داستان زندگی رازی از کتاب «عیون‌الانباء» ابن‌ابی‌اصیبعه اخذ کرده که بنظر صحیح نمیرسد.

آنگاه که رازی نابینا گردید، چشم‌پزشکی نزد وی میرود ومیخواسته علاج چشم اورا کند . رازی از اومیپرسد که چشم‌چندطبقه دارد؟ کحال درپاسخ عاجز می‌ماند. رازی ویرا خطاب کرده میگوید: توکه از طبقات و تشریح چشم بهره‌ای نداری ، چطور من بتو اجازه دهم که چشم مرا عمل کنی . من آنقدر دنیا را دیده‌ام که از آن سیر گشتم.

آنچه که محقق است آنکه رازی درسالهای ۳۱۲و۳۱۳ درزمان‌وزارت قاسم‌بن‌عبیداله وزیر المکتفی خلیفه عباسی کتاب «برءالساعه» را تألیف کرده بعلاوه از سالهای ۳۱۱ تا ۳۱۶ نیز کتابهائی برای ابن‌ابی‌الساج و فاتک و داعی الاطروش نوشته و ایضاً درسال ۳۱۸ با ابوحاتم در مجلس مرداویج مناظره کرده است . پس تا این سال یعنی ۳۱۸ رازی حیات داشته ، ولی معلوم نیست که وی چند

۱- Cataracte sénile

۲- Prof. Ed. G.Browne

۳- Arabian Medicine

سال از آخر عمر خود را نابینا بوده و این مطلب هم یکی از تاریکهای زندگانی وی است .

بهرحال رازی تا آخر عمر در ری میزیسته و با ناکامی روزگار را می گذرانده و زندگی خوشی .نداشته و دنیا برایش دوزخی بوده که راضی به میل زدن چشم نشده است .

پیش آمدهای ناگوار و دردسرهائی که معاصران ومعارضین وی برایش فراهم ساخته بودند، همه دست بدست هم داده که به میل زن (قداح) صراحةً گفت : فرضاً هم چشمم را میل زدی و دنیا را می دیدم ، بقدری از آن دلتنگ شده ام که نمی خواهم دیگرآنرا ببینم .

حال دوسوال دربرابر زندگی درسالهای آخرعمر رازی که کورشده است پیش میآید:

اول آنکه چند سال مانده به آخر عمر رازی کور شده است ؟

دوم آنکه این چند سال آخرعمر را چه می کرده است؟

بدیهی است اگر این سوال برای مردی عادی بود ، چندان مهم بنظر نمیرسید و اصولاً کسی هم نباید باین اندیشه افتد، چراکه امثال و نظائر آن بسیار اتفاق می افتد ولی برای فردی بمانند رازی جواب دو سوال بالا مهم و معتبر است .

درباره سوال اول از قرائن واستقراء میتوان حدس زد که رازی پنج الی هفت سال آخر عمر نابینا شده است .

درباره سوال دوم طبیعی است برای رازی زندگی مفهومی نداشته، بلکه روزگاری را با تلخی و ناکامی و ناگواری می گذرانده و دوران کوری وی سخت ترین و بدترین و پر اسف ترین ادوار زندگانیش بوده ، مضافاً بدانکه زن و فرزند و وسائل زندگی خوب نداشته است . پس رازی چه میکرده است؟

هرقدر جستجو کردم که بدانم سالهای آخر عمررا رازی بچه کار اشتغال داشته، کمتریافتم وهیچیک ازمورخان مخصوصاً مورخان اسلامی دراین باب چیزی ننوشته،

فقط تذکر داده‌اند که در آخر عمر رازی کور شد. چنین بنظر میرسد که وی در آخر عمر در کنجی منزوی میزیسته تا روز مرگش فرا رسیده است.

ث ـ وفات رازی ـ چنانکه آمد بروایت ابوریحان بیرونی وفات رازی درپنجم شعبان ۳۱۲ هجری مطابق با ۱۰ اکتبر ۹۲۵ میلادی در ری اتفاق افتاده است.

در مورد سال وفات رازی نیزاختلاف عقیده است.

جمال‌الدین قفطی در «اخبارالعلماء» از قول ابن صاعه اندلسی صاحب «طبقات الامم» و ابوالفرج ملطی صاحب «مختصرالدول» و جرجی زیدان[1] درکتاب «آداب‌اللغه» وفات رازی را ۳۲۰ هجری ذکر کرده‌اند.

ابن ابی اصیبعه از قول ابوالخیر حسن بن سوار بن بابا[2] (که قریب‌العهد بارازی بوده) وفات‌رازی را ۲۹۰ واندی و یا ۳۰۰ وکسری وباعتبار دیگری ۳۲۰ می‌نگارد. یا قوت[3] وفات رازی را در «معجم‌البلدان» وابن خلکان در «وفیات الاعیان» وحاجی خلیفه[4] در «کشف‌الظنون» سال وفات رازی را ۳۱۱ هجری آورده‌اند.

۱ـ جرجی‌زیدان ـ مورخ ودانشمند معروف معاصر (۱۸۶۱ـ۱۹۱۴ میلادی) صاحب مولفات زیادی است که مهمترین آنها عبارتند از «تاریخ التمدن الاسلامی» و «تاریخ آداب اللغةالعربیه» و «تراجم مشاهیرالشرق».

۲ـ ابوالخیر حسن‌بن سوار بن بابا بن بهرام خوارزمی (۳۳۱ـ۴۴۰ هجری قمری = ۹۴۲ـ۱۰۴۸ میلادی) طبیب و فیلسوف معروف اسلامی.

۳ـ شهاب‌الدین ابوعبدالله یا قوت الحموی (۵۷۵ـ۶۲۶ هجری مطابق ۱۱۷۹ـ۱۲۲۸ میلادی) متولد در روم شرقی ومتوفی درحلب. جغرافی‌دان ومورخ معروف اسلامی و صاحب‌کتاب‌معروف‌به «معجم‌البلدان» و «معجم‌الادباء» است. کتاب «معجم‌البلدان» درسالهای ۱۸۶۶ میلادی و ۱۳۲۳ هجری در لیپزیک (آلمان) و مصر چاپ شده است.

۴ـ حاجی خلیفه ـ مصطفی بن عبدالله از مورخان بزرگ ترک ۱۰۱۷ـ۱۰۶۷ هجری مطابق ۱۶۰۸ـ۱۶۵۷ میلادی). متولد و متوفی درقسطنطنیه. ویرا تألیفی است بنام «کشف‌الظنون عن اسامی‌الکتب والفنون» که بزبان تازی است و مشتمل بر ۱۸۵۰۰ کتاب مختلف فارسی و عربی وترکی با اسامی مولفان آنها میباشد.

مورخان و تذکره‌نویسان اروپا بمانند بارن کارادوو صاحب کتاب «متفکران اسلام»[۱] تاریخ وفات رازی را ۹۳۲ میلادی (= ۳۲۰ هجری) و دکتر مونیه فرانسوی[۲] درکتاب تألیفی‌خود در تاریخ طب ۹۳۰ میلادی (= ۳۱۸ هجری) ودردائرة‌المعارف اسلامی جلد سوم[۳] و برکلمان[۴] درکتاب تألیفی‌خود بنام «تاریخ ادبیات عرب» به‌نقل ازبیرونی‌سال ۳۱۳ هجری (=۹۲۵ میلادی) و ا. کاستیلونی[۵] درکتاب خود «تاریخ طب» و لوئی فیگیه درکتاب «زندگانی دانشمندان مشهور» سال ۹۲۳ میلادی (=۳۱۱/۱۲ هجری) نگاشته‌اند.

اما میدانیم که رازی کتاب «برءالساعه» را بسال ۳۱۲ یا ۳۱۳ تألیف کرده بنابراین وفات وی در تاریخهای قبل از این سال بی اعتبار است.

گفته دوم جمال‌الدین قفطی یعنی‌سال ۳۶۴ نیز بی‌اعتبار بنظر میرسد. بعلاوه وقتی رازی درسال ۳۱۲ یا۳۱۳ کتاب برءالساعه‌را تألیف کرده و پس از آن‌تاریخ نابینا گردیده و مدتی نابینا بوده و در خلال سالهای ۳۱۱ تا ۳۱۶ کتابهائی برای «ابن ابی‌الساج» و «فاتک» و «داعی‌الاطروش» نگاشته وایضاًدرسال ۳۱۸ هجری با «ابوحاتم»در مجلس مرداویج مناظره کرده است، سال وفات وی بیشتر بنظرمیرسد ۳۲۰ هجری (= ۹۳۲ میلادی) باشد.

شرح بالا بیشتر از آن نظر آمد که تا اندازه‌ای تاریکیهای زندگی رازی روشن گردد.

ث ـ مولفات و مصنفات رازی ـ مولفات و مصنفات رازی در علوم مختلفه

۱– Les Penseurs de l'Islam-Baron Carra de Vaux–Paris 1921.

۲– Histoire de la Médecine–Dr. L. Meunier.

۳– Encyclopédie de l'Islam–1936.

۴– K. Brockelmann–Geschichte der Arabischen Litteratur.

۵– A. Catiglioni–Histoire de la Médecine

که بزبان ایطالیائی است و ترجمه فرانسوی آن‌بسال ۱۹۳۱ میلادی در پاریس توسط ژ. برتران J. Bertrand و ف. ژیدون F. Gidon بچاپ رسیده است.

(طب و داروشناسی وفلسفه وحکمت وطبیعی و کیمیا ونجوم وهیئت و الهیات وعلوم دیگر) قریب دویست وهفتاد وسه‌عددمیباشد که قریب یکصد واندی‌از آنهادرطب و فنون وابسته به طب میباشد.

شکل ۳۷ ـ مجسمه‌رازی‌وابن‌سینا که بسال ۱۳۴۶ شمسی بدست آقای ترابی مجسمه ساز و از طرف انجمن پزشکان ایران بهمت دکتر سیف‌الدین نبوی به دانشکده‌های پزشکی پاریس و شیکاگو فرستاده شد.

آثار رازی که خود شخصاً بدان نام نهاده است عبارتنداز: مقاله ورساله و کتاب و رد و شکوك براقوال علماء و دانشمندان و تلخیص آثار آنان.

قبل از آنکه به آثار طبی رازی بپردازیم لازم میدانیم توجه خوانندگان کتاب را به نکته اصلی زیر معطوف داریم:

که عناوین آثار طبی رازی را بترتیب طبق گفته ابن الندیم سپس بیرونی آنگاه القفطی و در آخر ابن ابی اصیبعه تنظیم کرده‌ایم که در دنبال یکدیگر نگاشته میشود واگر از کتب و تذکره‌های دیگر عنوان علیحده‌ای برای آثار رازی باشد، آنرا نیز خواهیم نگاشت و احیاناً اگر اسمی از اثر طبی در همه یکسان باشد فقط بیک عنوان اکتفا شده است ویا آنکه اسمی از اثرطبی دریکی از منابع بالا نیامده باشد خواهی نخواهی نامی برده نخواهد شد.

اما آثار و مولفات رازی درطب عبارتند از:

۱- کتاب الحاوی (= کتاب الحاوی ویسمی جامع الحاضرلصناعة الطب و یقسم هذالکتاب اثنی عشر قسماً = الجامع الکبیر وقد عرف بالحاوی وهو کتعالیق لم یتصرف فیها و لم یتمه = کتاب الذی سماه الجامع وهوسبعون مقاله = کتاب الجامع و یسمی حاضرلصناعة الطب وغرضه فی هذالکتاب جمع ماوقع الیه وادرکه من کتاب طب قدیم اومحدث الی موضوع واحد فی کل باب و هو ینقسم اثنی عشر قسماً).

این کتاب یک دوره کامل طب تادوران رازی میباشد که درآن اقوال وعقاید اطباء سلف و خود را نگاشته و اظهار نظر کرده است.

تعداد مجلدات این کتاب یا بهتر بیان داریم این «دائرة المعارف طبی» باقوال مختلفه از هیجده تا هفتاد مجلد میباشد.

معروف است که این کتاب پس از وفات رازی بامر ابوالفضل بن عمید استاد صاحب بن عباد وزیر رکن الدوله دیلمی از یادداشتهائی که ازرازی باقی مانده بود، باهتمام شاگردان وی جمع آوری و پس از جمع اوراق کتاب حاوی تهیه شده است. ولی باید دانست که یادداشتهای کتاب در زمان رازی تهیه و در دسترس وی بوده و در یکی دومورد رازی به کتاب حاوی درآثار خود اشاره کرده، منتهی بمانند سایر آثارش کاملاً مدون و منظم نگردیده است.

ایضاً رازی درکتاب «فصول» خود نامی از «حاوی» برده است. بنابراین باید

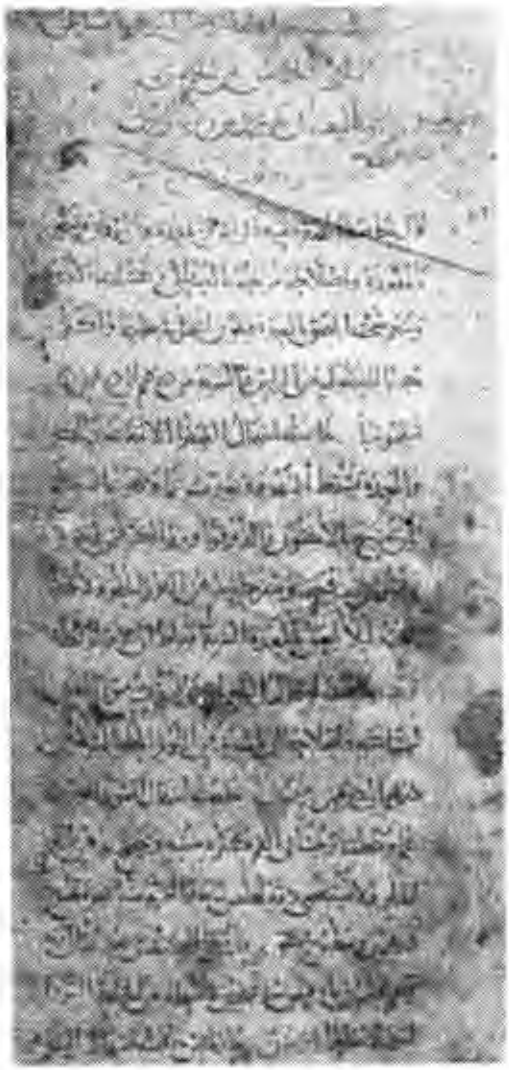

شکل ۳۸ ـ صفحه اول کتاب حاوی قدیمی جلد پنجم (کتاب خانه ملی ملک) که تاریخ تحریر آن ۵۷۱ هجری قمری است (شماره ۴۷۸۵)

گفت: که رازی حاوی را تهیه و تنظیم کرده، ولی عمرش کفاف تدریس آنرا نداده و یا آنکه اصولاً جزو کتب درسی وی درزمان حیاتش نبوده است.

کتاب حاوی مشتمل بر تجارب شخصی و بالینی رازی است، که طی طبابتش در بغداد و ری به جمع آن همت گمارده است. دلیل براین مطلب آنکه درکتاب حاوی تعداد سی و سه (یا سی و چهار) حکایت طبی تحت عنوان «امثلة من قصص المرضی و حکایات لنا خلطالنوادر» وجود دارد، که می‌رساند رازی بیشتر این کتاب را برروی تجارب خود ترتیب داده است.

کتاب حاوی بزرگترین و معتبرترین و مطول ترین تألیف رازی است و مدتها مرجع طلاب علوم طبی در دنیا بود. درباره آن مورخان مشرق و مغرب مطالب بسیار آورده‌اند که تمام از اهمیت و اعتبار آن حکایت دارد و اگر بخواهیم به نقل همه اقوال بپردازیم مطلب بدرازا کشد. برحسب اقوال وروایات مورخان وتذکره‌نویسان تعداد مجلدات ایـــن کتاب چنانکه آمدازهیجده تا هفتاد مجلد ذکر گردیده است[1].

ابن ابی‌اصیبعه گوید: این کتاب در دوازده باب (قسم) میباشد، که درآن از بهداشت ودرمان بیماریها وشکستگی‌ها وضایعات اعضاء وشکسته‌بندی ودرمان آنها و نیروی غذاهاوداروها وتدابیرمتخذه درطب وداروهای مرکب واعمال آنهاوداروسازی و خواص داروها و نامها و وزن و کیل گیاههای طبی و تسمیه اعضاء و بیماریها (بزبانهای یونانی و سریانی و فارسی و هندی و عربی) و تشریح و وظائف الاعضاء و علل طبیعی در طب و اشیاء طبیعی و اوائل (مقدمات) طب و درمانها و آنچه که جالینوس از طب دریافته وآنها را حنین بن اسحق ذکر نکرده، میباشد. بطور خلاصه یک دائرة المعارف کامل طبی تادوران رازی است و بحق باید گفت که رازی باایرادات

۱- مطلب دیگری که ذکر آن دراین قسمت بسیارلازم است، آنکه نسخ خطی مجلدات مختلفه کتاب حاوی که درکتابخانه‌های عالم موجود است، بمانند یکدیگر نمی‌باشند، بلکه با یکدیگر اختلاف فراوان دارند.

و شکوکی که بر علماء سلف گرفته ، فتح باب ایراد و اعتراض براقوال پیشینیان را کرده و بعدآ دیگران جرأت آنرا پیدا کردند، که دنباله کار رازی‌را بگیرند.

اکنون اگر بخواهیم شرح کامل و معرفی صحیح از این کتاب بنمائیم اقلاً

شکل ۳۹ - پشت جلد ترجمه‌حاوی رازی‌که بسال ۱۵۲۹ میلادی درونیز (ایطالیا) بچاپ رسیده است - دربالای شکل‌عکس رازی و زیرشکل عکسهای رازی و جالینوس ابقراط و ابن‌سینا و ماسویه دیده میشود

ده‌ها صفحه لازم است که حق مطلب ادا گردد . بنابراین خوانندگان کتاب را به تألیف نگارنده تحت عنوان «مولفات و مصنفات ابوبکر محمدبن زکریای رازی» ازانتشارات دانشگاه شماره ۵۰۰ بسال ۱۳۳۹ شمسی ومقالات زیادی که درمجلات جهان پزشکی و نشریه انجمن ایرانی تاریخ علوم و طب و مجله معارف اسلامی و مجلات دیگر محول میداریم.

ازکتاب حاوی نسخ متعدد درکتابخانه های عالم وجود دارد و عموماً جزء یا اجزائی از آن است . درکتابخاهای ایران منجمله کتابخانه ملی ملک (حاج حسین آقا ملک) چند مجلد از حاوی و یک جلد حاوی کامل وجود دارد.

متأسفانه نسخ کتاب‌حاوی‌برخلاف‌قانون ابن‌سینا و ملکی‌اهوازی‌مرتب‌ومنظم نیستند وچون کتاب‌بزرك ومطولی‌بوده‌نساخ وکتاب‌از یک‌طرف‌وطالبان دیگر ازطرف دیگر در آن دخالتهای ناروا کرده و معلوم نیست کدام نسخه اصیل‌تر و بی‌غلط‌تر است ، مضافاً بدانکه تعداد کتاب کامل حاوی کم میباشد.

اول دفعه کتاب حاوی درشهر برشیا[1] (از شهرهای شمالی ایطالیا) به لاتینی ترجمه‌شده (سال ۱۴۸۶)وپس‌ازآن‌مکرر در ونیز ایطالیا درسالهای ۱۵۲۹ و ۱۵۴۲ باسم(Continens-Rasis) چاپ گردیده، که‌نسخ‌آن بسیار کمیاب میباشد ومعلوم‌نیست ترجمه لاتین از روی چه نسخه بعمل آمده است. ترجمه لاتینی حاوی (یا تعدادی از مجلدات آن) توسط ژراردوکرمن[2] بعمل آمده است.

متن عربی حاوی ازسال ۱۳۷۴ تـــــا سال ۱۳۸۸ هجری قمری تحت عنوان «کتاب‌الحاوی فی‌الطب للفیلسوف الکبیر و الطبیب الشهیر ابی‌بکر محمدبن زکریا»در حیدرآباددکن(هندوستان) در مطبعه مجلس‌دائرةالمعارف‌العثمانیه تحت نظر دکتر محمد عبدالمعید خان مدیر دائرةالمعارف العثمانیه و استاد ادب و لغت

۱- Brescia ۲- Geraard de Crémone

عربی در دانشگاه عثمانیه حیدرآباد بچاپ رسیده است.

مجلدات کتاب از روی دونسخه خطی منحصر بفرد کتابخانه اسکوریال[۱] ونسخه خطی طبیب آشفته[۲] ونسخه پهلواری‌شریف (بهار)[۳] ونسخه دانشگاه اسلامی علیگره

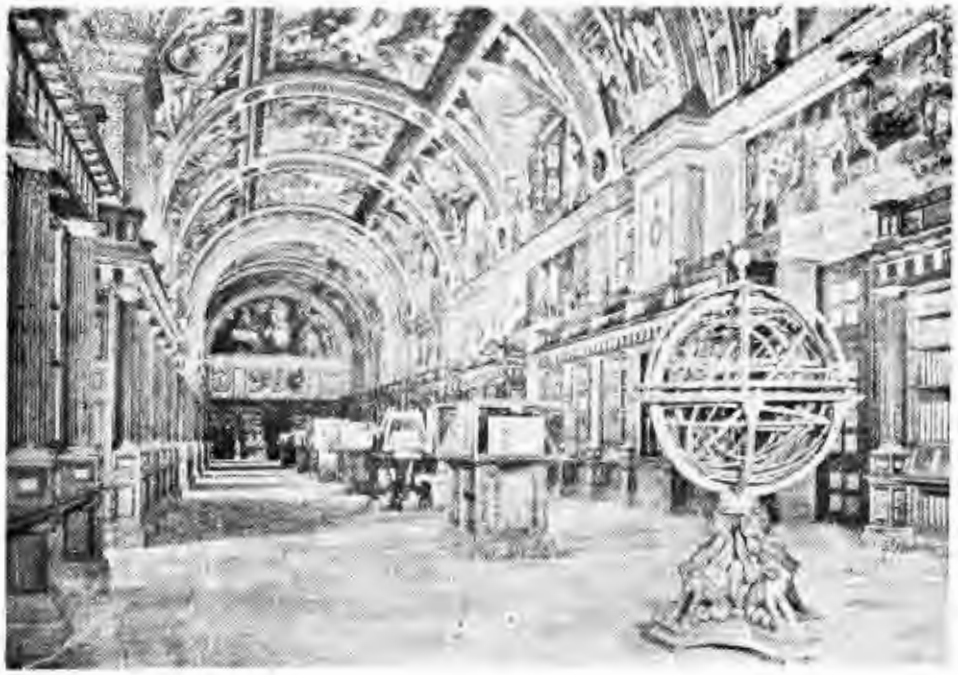

شکل ۴۰ ـ قسمتی از کتابخانه اسکوریال

وکتابخانه بریطانیا[۴] وکتابخانه ملی دهلی[۵] وکتابخانه مولانا ابوالکلام آزاد (هند) تنظیم وتصحیح گردیده که ده مجلد آن فقط از روی نسخه های اسکوریال و برخی از روی نسخه های اسکوریال ویک یا چند نسخه مذکور در بالا تهیه گردیده است.

۱- El-Escurial کتابخانه معروف اسکوریال ازشهرهای اسپانیا واقع درشصت کیلومتری شمال غرب مادرید.

۲- Hakeem Ashufta

۳- Phulwari Sharif

۴- British Museum

۵- National Museum

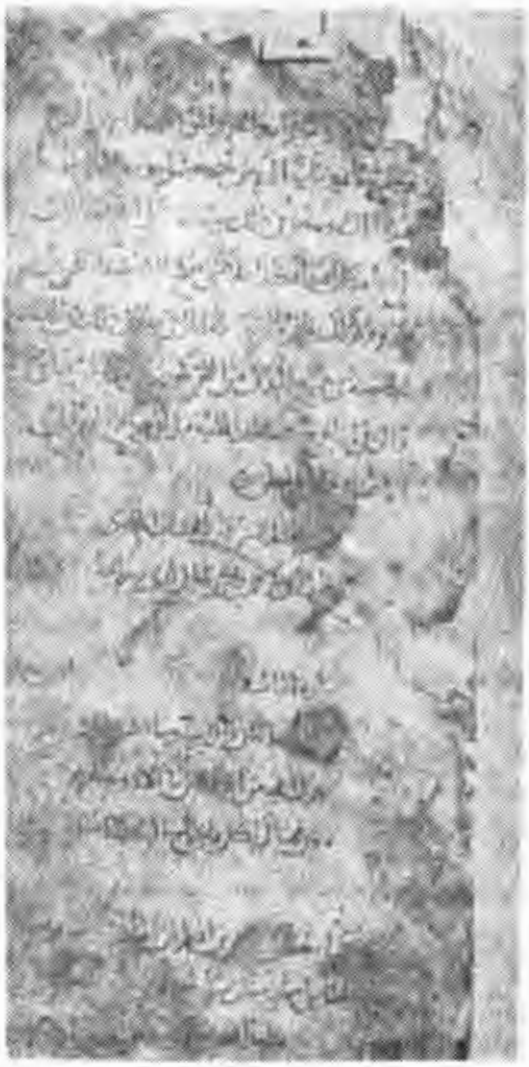

شکل ٤١ ـ صفحه آخر کتاب حاوی قدیمی جلد پنجم (کتابخانه ملی ملک) که تاریخ تحریر آن ٥٧١ هجوی قمری است (شماره ٤٧٨٥)

کتاب حاوی تا این تاریخ (اردیبهشت ماه ۱۳۴۸) بیست مجلد از کتاب مزبور چاپ و بدست ما رسیده است ، بشرح زیر میباشد:

جزو اول ـ در بیماریهای سر ؛ جزء دوم ـ دربیماریهای چشم ؛ جزء سوم ـ در بیماریهای گوش و بینی و دندانها ؛ جزء چهارم ـ در بیماریهای شش (ریه) ؛ جزء پنجم ـ در بیماریهای سری و معده ؛ جزء ششم ـ در استفراغات[1] و چاقی و لاغری ؛ جزء هفتم ـ در بیماریهای پستان و قلب و کبد و طحال ؛ جزء هشتم ـ در قرحه‌ها و ریشهای امعاء و شکم روش خونی (زحیر) و فرق بین آنها وپیچیدگی و درد پا و شکستگی‌ها ؛ جزء نهم ـ در بیماریهای زهدان (رحم) وبارداری ؛ جزء دهم ـ در بیماریهای کلیه و مجاری ادرار و غیره ؛ جزء یازدهم ـ در امراض حاصله از کرمهای دراز و کرمهای امعاء در شکم و بواسیر و گوژپشتی و نقرس و واریس(دوالی) و داءالفیل[2] (=الفانتیازیس=پافیل) ؛ جزء دوازدهم ـ درسرطان و ورمها و دملها و آماسهای بدن وپوست درشت و استخوانهای بد شکل و معوج و غیره ؛ جزء سیزدهم ـ دربیماریها و قروحی که در داخل بدن باز شوند و قروح آلات تناسلی و مقعد و غیره ؛ جزء چهاردهم ـ در تبها و مدفوع و قی و غیره ؛ جزء پانزدهم ـ در تبهای مطبقه[3] و بیماریهای حاد براثر سده‌ها (سدد) و آب آوردن شکم وغیره ؛ جزء شانزدهم ـ در تبهای متصل وپژمردگی وپیری وتب لرز و تبهائی که باعث گرمی بدن گردد و تبهای وبائی[4] و غیره ؛ جزء هفدهم ـ در آبله و سرخک

۱ـ در اصطلاح قدما مقصود از استفراغ دفع ماده مضره و تهی نمودن بدن از فزونیها و زیادیها خواه بوسیله فصد و یا قی ویا حجامت یا ادرار یا اسهال یا عرق بوده که ترجمه فرانسوی آن Evacuation است.

۲- Eléphantiasis

۳- Fièvre thyphoide (=تب مطبقه = دامنه)

۴ـ مقصود بیماریهای همه گیری است که در فصول مختلفه شیوع پیدا می کنند.

وگلو دردهای ناشی از آنها[1] ؛ جزء هیجدهم - در بحران[2] و آنچه که بدان تعلق گیرد ؛ جزء نوزدهم - در ادرار و آنچه که بدان تعلق گیرد و گزیدگیها و سموم ؛ جزء بیستم - در داروهای مفرد[3].

تا اینجا شرح بسیار مختصر از کتابی بسیار بزرك و مطولی بود که اطلاع بر آن برای طالبان به معرفت و شناسائی کتاب لازم بود.

درخاتمه مطلبی که بسیار ضروری است متذکر میگردیم :

و آن اینکه برخی از مولفان (و شاید تذکره نویسان ؟) چنین تصور کرده‌اند که رازی‌را دوحاوی‌است یکی‌بنام «حاوی کبیر» دیگری «حاوی صغیر» درصورتیکه چنین نیست ، بلکه رازی را فقط یك حاوی بیش نیست. اما «حاوی صغیر» که‌بنام «حاوی لعلم‌التداوی» است تألیف محمودبن الشیخ الربانی صائن‌الدین‌الیاس شیرازی از پزشکان متأخر میباشد ، که بنام «حاوی صغیر» معروف گردیده است و بدبختانه گاهی‌بنام حاوی رازی دردست اشخاص ردوبدل میگردد وکسانیکه بصیرت‌ندارند، آنرا باسم حاوی رازی میخرند.

۱- این نوع گلو دردها را درقدیم طواعین (جمع‌طاعون) می گفتند ومنظوراز طواعین درآبله و سرخك عوارض حاصله از آنها درگلو بود.

۲- Crise مقصود از آن روزهای قبل از بهبود و یا مرك در بیماری بود.

۳- Matières médicales

مقصود از داروهای مفرد درطب قدیم جمیع مواد مأخوذه از حیوان و نبات و معدن بود که درطبیعت وجود دارد ، بدون آنکه با چیزی ترکیب و امتزاج واختلاط یابد (حیوانی و نباتی ومعدنی) و هرگاه داروهای مفرد را بایکدیگر مخلوط و ممزوج و مرکب می کردند ، آنرا داروی مرکب می گفتند که از چند داروی مفرد ساخته و پرداخته می‌شده است ، درسان بادا روهای‌مفردومرکب **راقرابادین یا اقرابادین یاقراباذین** (=علم‌تداوی = Thérapeutique) می‌نامیدند .

حاوی مزبور در پنج مقاله است بشرح زیر :

مقدمه ؛

مقاله اول ـ در بیان بیماریها که مشتمل بریکصد وبیست‌وپنج باب است ؛

مقاله دوم ـ در تبها که مشتمل بربیست وهفت باب است ؛

مقاله سوم ـ دربیماریها وعلل ظاهره دراعضاء بدن که مشتمل بریکصد وپنج باب است ؛

مقاله چهارم ـ در بیان داروهای مفرد که بترتیب حروف تهجی است؛

مقاله پنجم ـ در بیان داروهای مرکب وکیفیت استعمال و ترکیب آنها که مشتمل برپنجاه باب است.

در خاتمه اضافه می‌کنیم برای شناسائی کتاب حاوی مدتهاوقت لازم است، که بتوان مطالب این کتاب را بررسی و بعلاوه نسخ متعدده خطی آنرا با یکدیگر مقابله کرد ، تا آنکه ارج و مقام آن معلوم و موضوعات آن با موازین امروزی مقایسه گردد و نتیجةً بتوان قضاوت صحیح درآن بعمل آورد، **که خوشبختانه نظر بالا باحاوی چاپ حیدرآباد (دکن ـ هندوستان) نسبةً عملی گردیده است.**

۲ـ کتاب المنصوری (= کتاب المنصوری فی‌الطب الی منصور بن اسمعیل و یحتوی علی‌عشر مقالات=الکناش‌المنصوری عمله‌لمنصوربن اسدقرابة والی‌خراسان = کتاب المنصوری فی‌الطب عشر مقالات = کتاب المنصوری الفه‌للامیر منصور بن اسحق‌بن اسماعیل‌بن احمد والی خراسان و تحری فی‌الاختصار و الایجاز مع جمعه لجمل و جوامع و نکت و عیون من صناعةالطب علمها و عملها و هو عشر مقالات) .

این کتاب در ده مقاله است که مشتمل بر شناسائی امزجه مختلفه بدنهای آدمی واخلاط غالبه برآنها ودلائل مختلفه جامع از علم‌فراست[1] ونیروهای خوراکی

۱ـ مقصود از علم فراست آن است که در آن از خلق به‌خلق‌واخلاق‌پی‌میبرند یعنی از شکل چشم وگوش و بینی و فاصله ابرو وسایر قسمتهای صورت و دست و پا و سینه‌صفات و اخلاق آدمی را حدس میزدند.

و داروها وبهداشت و زینت اعضاء وتدبیربهداشت‌مسافرین و شکسته‌بندی وزخمها و سمهای حشرات و بیماریها ازسر تاپا و تبهاست. ابن ابی اصیبعه مقاله دیگری‌به کتاب اضافه کرده که در امور طبیعی است.

این کتاب ازمولفات بسیار مهم رازی است که بنام‌های «منصوری» و «طب منصوری» و «کناش المنصوری» و «المنصوری فی‌الطب»مشهور و معروف میباشد. رازی این کتاب را برای حاکم ری منصور بن اسحق تألیف کرده است (حکومت منصور بین سالهای ۲۹۰-۲۹٦ هجری قمری بود) و اینکه مورخان تألیف کتاب را بنامهای‌سایر امرا سامانیان‌نسبت‌داده‌اند صحیح بنظر نمیرسد (رجوع شود به‌حواشی و تعلیقات برچهار مقاله عروضی بکوشش مرحوم علامه قزوینی و آقای دکتر محمد معین و مولفات رازی تألیف نگارنده صفحات ٤٥ تا ٤٨).

جمیع مورخان شرق‌وغرب‌را عقیده آن‌است، که این کتاب از کتب مطالعه‌ای برای طلاب علم طب‌میباشد، که ذکر نظرات همه آنان باعث تطویل مقال گردد.

اروپائیان این کتاب‌را بنام «Traité de Mansouri» یا «Liber medicinalis Almansöris» یا «Ad Almansoreum-Libri» گویند.

کتاب منصوری مکرر بزبان لاتینی ترجمه شده که بهترین آن توسط ژراردو-کرمن(۱۱۱٤ - ۱۱۸٦ میلادی) بعمل آمده و در سال ۱۵۱۰ میلادی در ایطالیا بچاپ رسیده است.

نسخ متعدد خطی از آن‌در اغلب کتابخانه‌های دنیا و کتابخانه‌های شخصی موجود است. این کتاب با کوچکی حجم ازکتب ممتازیست که قریب پانصد سال پس از رازی برای تربیت طبیب بکار میرفته و با کتاب حاوی میتوان گفت تااوائل دوران تجدد طب اروپا یکی ازبهترین وبزرگترین کتب تحصیلی و مطالعه‌ای‌بشمار میرفته است.

بعضی از مورخان اروپائی پس از تتبعات فوق‌العاده که برروی طب و اطباء

اسلامی نموده دو کتاب حاوی و منصوری را بزرگترین کتب آموزش طب قدیم

شکل ۴۲ - صفحه اول نسخه خطی کتاب منصوری قدیمی دانشکده پزشکی تهران (شماره ۱۸۶) که تاریخ کتابت آن سال ۴۸۴ هجری است.

(در دوران تمدن اسلامی و مدتها پس از آن) دانسته و این دو را بر عموم کتب اطباء دیگر ترجیح داده‌اند.

مقاله اول این کتاب که درباره تشریح است بسال ۱۹۰٤ میلادی در لیدن (هلاند) توسط پ. دوکونینک[۱] دریک مجلد بنام «سه کتاب تشریح عربی» چاپ شده است (مأخوذ از منصوری رازی و ملکی اهوازی و قانون ابن‌سینا).

بعلاوه قسمتهای مختلفه‌ازآن نیز درعالم پراکنده و منتشر است و خوشبختانه برحسب عقیده و سلیقه کتاب و نساخ تغییراتی در آن داده نشده است.[۲]

چنانکه‌آمد کتاب‌منصوری در ده مقاله‌است که هرمقاله مشتمل برفصول‌متعدد میباشد.

مقاله نهم کتاب مشتمل برنود وچهار فصل است. این مقاله همان قسمت از کتاب منصوری‌است، که اروپائیان بدان‌اهمیت‌فوق‌العاده میدهند، که‌درآن ازجمیع امراض از سر تا قدم و درمان آنها را چه طبی و چه جراحی گفتگو می‌کند.

قسمتهائی ازکتاب منصوری بمانند تشریح و منافع الاعضاء و رژیم و غذا و بهداشت و رژیم مسافران و بیماریهای پوستی و زینتی وجراحی و بیماریهای اعضاء و تبها به زبانهای خارجی ترجمه و شرح شده است. (برای اطلاع بیشتر رجوع شود به صفحات ۳۰٤-۳۰٦ مولفات و مصنفات ابوبکر محمدبن زکریای رازی تألیف نگارنده، انتشارات دانشگاه شماره ۵۰۰ سال ۱۳۳۹ شمسی).

غیر از ترجمه های بالا باید متذکر گردید که:

الف) ابوجعفر علی بن محمدالحشاء درکتاب «مفید العلوم و مبیدالهموم» تفسیر واژه‌های پزشکی منصوری رازی را آورده است؛

ب) بسال ۱۹٤۱ میلادی دونفر فرانسوی بنامهای ژ. کلن[۳] و م. رنو[٤] متن عربی آنرا با مقدمه‌ای در رباط (مراکش) بچاپ رسانده‌اند؛

۱- P. de Koning
۲- Trois Traités d'Anatomie arabe
۳- G. Collin
٤- M. Renaud

ج) مقاله سوم منصوری بسال ۱۵۳۱ میلادی بزبان ایطالیائی ترجمه وچاپ شده است.

د) ترجمه مقاله نهم آن درسال‌های ۱۴۹۰ و ۱۵۳۴ و ۱۵۴۰ میلادی بترتیب در پادوا[1] (ایطالیا) وپاریس وبازیلا[2] بچاپ رسیده، ایضاً در لیون(فرانسه) درسالهای ۱۴۹۰و۱۵۰۱ متن وترجمه بالا چاپ و چندین بـــار در ونیز(ایطالیا) درسالهای ۱۴۷۲ و ۱۴۸۳ و ۱۴۹۰ و ۱۴۹۲ و ۱۴۹۷ و ۱۵۰۷ و ۱۵۱۷ و ۱۵۱۸ میلادی ترجمه شده و ترجمه آن بامتن عربی درسال ۱۷۷۶ میلادی درهال (آلمان) چاپ گردیده است.

ه) مقاله دهم منصوری با ترجمه آثار دیگری از رازی توسط مدیولانی[3] در سال ۱۴۸۱ میلادی ترجمه وبسالهای ۱۵۰۰ و ۱۵۱۰ و ۱۵۴۴ میلادی بترتیب در برلین و لیون و بال (سویس) چاپ شده است. [برای اطلاع بیشتر رجوع شود به‌شرح حال ومقام محمد زکریای رازی (طهران ۱۳۱۸ شمسی) ومولفات ومصنفات طبی رازی (طهران ۱۳۴۱ شمسی) تألیف نگارنده].

درخاتمه متذکر میگردیم: کتاب طبی دیگری بنام «کفایه منصوری» که‌به زبان‌پارسی وتألیف‌منصوربن‌محمدبن یوسف بانضمام«رساله چوب چینی» میباشد، که در هندوستان بچاپ رسیده است.

۳ـ کتاب المرشد (ـ کتاب‌الفصول ـ الفصول فی‌الطب) ـ این کتاب نیز از اهم کتب رازی است. نسخ خطی متعدد از آن درکتابخانه‌های جهان و شخصی موجود است. نسخه خطی که‌نگارنده درکتابخانه ملک دیده‌ام در بیست ونه فصل میباشد، که در آن از اسطقسات، ترکیب بدن آدمی، مزاجها، هواها، آب و برف ویخ، نیروی‌غذا ودارو، ورزش، حمام، خواب‌وبیداری، احتیاج‌به‌غذا وطریق‌استفاده

۱- Padoue=Padova ۲- Basileae

۳- Mediolani

نیکوی‌ازآن ، امتلاء ، زیادی اخلاط ، مسهل‌ها ، قی وادویه مقیه، دفع ادرار ، دفع سایر فضولات، شراب، جماع ، ترکیب داروها ، بیماریها وعلل‌آنها ، علل‌بیماریهای احشاء (اندرونه) ، نبض ، تنفس، بحران ، روزهای بحرانی ، اوان و زمان‌بیماریها، نضج (بهبودنسبی) و تبها میباشد . درقسمت‌اخیر یعنی‌تبها رازی‌شرح مبسوطی‌درباره آنها متذکر گردیده است .

کتاب بالا اقتباس ازکتاب ابقراط یونانی است .

٤- الطب الملوکی (= طب الملوکی = کتاب الخواص) - رازی این کتاب را برای علی‌بن وهسوذان حاکم طبرستان (مقتول در ۳۰۷ یا ۳۰٤ هجری قمری) تألیف کرده است .

رازی دراین کتاب یک دوره بیماری شنائی را آورده است .

نسخ خطی آن در اغلب کتابخانه‌ها موجود است .

چنانکه از نام کتاب برمیآید رازی این کتاب را برای پادشاهان وفرمانروایان تألیف کرده است .

رازی در ابتدای این کتاب ازبسیاری از مولفات خودمنجمله حاوی نام‌میبرد، از این رو معلوم میشود که وی حاوی‌را بطور قطع تهیه وتنظیم‌نموده، ولی‌به‌تدریس آن نپرداخته که‌معروف‌چنین‌شده‌است، که‌حاوی پس ازوی‌توسط‌ابن‌العمیدوشاگردان رازی تنظیم و ترتیب یافته ، بنابرین قول بالا چندان‌معتبر نمی‌باشد .

٥- من‌لایحضره الطبیب (= کتاب الی من لایحضره‌الطبیب) - چنانکه از اسم این کتاب مستفاد میگردد ، کتاب برای عموم مردم درموقع عدم دسترسی به‌طبیب میباشد . نسخ خطی فراوان از آن درکتابخانه‌های دنیا و شخصی موجود است .

قبل از رازی عیسی‌بن ماسه تألیفی بنام «من‌لایحضره الطبیب» برشته تحریر درآورده است .

نام دیگر این کتاب «طب‌الفقراء» است .

نسخه خطی که در کتابخانه ملی ملک (حاج حسین آقا ملک) دیده‌ام مشتمل بر بیست و پنج باب است که یک دوره بیماری شناسی و درمان آنهاست.

کتاب من لایحضره الطبیب مکرر بچاپ رسیده است (رجوع شود به صفحات ٦٦ تا ٧٢ مولفات و مصنفات رازی تألیف نگارنده).

ترجمه‌ای از کتاب بالا در کتابخانه ملی ملک (شماره ٤٥١٨) دیده‌ام، که مترجم آن علاءالدین محمد طبیب درزمان شاه سلیمان‌صفوی است، که بنام «تحفه-سلیمانیه» میباشد.

٦- کتاب الجدری والحصبة (= مقاله فی‌الجدری و الحصبه) - این کتاب معتبرترین یا یکی از معتبرترین آثار رازی است وازنظر آنکه رازی در آن دوبیماری آبله وسرخک‌را برای‌اولین بار تشخیص افتراقی[1] داده بی‌اندازه معتبر می‌باشد، مضافاً بدانکه آبله سرغان[2] را نیز متذکر گردیده است.

از نظر تاریخ طب این کتاب‌درمیان کتب طبی‌دنیا دربارهٔ بیماریهای واگیری از بزرگترین آنهاست، بجهت‌آنکه‌رازی با کمال‌دقت وسادگی وتحقیق در دوبیماری آبله و سرخک را شرح و فرق بین آندو را بیان داشته است.

کتاب آبله و سرخک در سیزده فصل می‌باشد که در این سیزده فصل ازعلت بروز آبله، افرادی که استعداد گرفتن آبله را دارند، علامات، اعراض، خویشتن-داری (تحفظ) از آبله، موادی که بیرون زدن آبله را تسریع کند، توجه به چشم و جگر وبندها وگوش ها، موادیکه پختگی‌آبله‌را تسریع کند، خشک کردن‌دانه ها، موادیکه پوسته هارا خشک کند، موادیکه آثار آبله را بزداید، دستور غذای بیمار آبله‌ای وسرخکی، دستور مزاج آبله‌ای وسرخکی، آبله و سرخک بی‌خطر وخطرناک بحث شده است.

کتاب آبله و سرخک تحقیقاً براساس تجارب و ملاحظات شخصی رازی است،

۱- Varicelle ۲- Diagnostic différentiel

که بیماران را عمیقاً معاینه کرده ونتیجه تجارب بسیار دانشمندانه خودرا برروی کاغذ آورده و اولین کتابی است که در آن از بیماریهای عفونی بحث شده است.

اول دفعه این کتاب توسط ژ. والا[1] و نزیا بسال ۱٤۹۸ میلادی درشهرونیز به لاتین تحت عنوان «طاعنی[2]» و سپس بسال ۱٥٤۸ توسط و. ژ. گوپیل[3] به یونانی و بسال ۱٥٥۸ لاتینی آن توسط کلن[4] (درشهر پواتیه فرانسه) و ایضاً توسط ژ. پوله[5] بسال ۱۷٦۳ بزبان فرانسوی وآنگاه بسال ۱۷٦٦ توسط مد[6] وجان چنینگ[7] بزبان انگلیسی در انگلستان و در ۱۸٤۸ ازطرف انجمن سیدنهام[8] توسط گرین هیل[9] و بسال ۱۸٦٦ ترجمه لاتینی آن درلندن تجدید چاپ و در سال ۱۸۷۲ اصل رساله عربی دربیروت توسط وان دیک[10] چاپ ودرسال ۱۹۱۱ توسط ك. اپیتس[11] به آلمانی ترجمه گردیده است.

بطور خلاصه این کتاب قریب چهل مرتبه در شهرهای بال[12] (سویس) و گوتین گن[13] (آلمان) و لندن و پاریس و نقاط دیگرچاپ گردیده است.

ترجمه فارسی ومتن عربی آن بسال ۱۳٤٤ بمناسب جشن هزار ویکصدمین سال تولد پزشک نامدار ایرانی توسط نگارنده این کتاب بچاپ رسیده است.

۷- کتاب التقسیم والتشجیر (ـ تقاسیم العلل ـ کتاب فی التقسیم والتشجیر)- این کتاب مشتمل بر جمیع علل و تقسیمات بیماریها از سر تا پا میباشد که بشکل طبقه بندی تنظیم گردیده است.

۱- J. Valla Venezia
۲- De Pestilentia
۳- J. Jaques Goupyl
٤- Collin
٥- J. Paulet
٦- Mead
۷- Jean Channing
۸- Seydenham
۹- Greenhill
۱۰- Van Dyck
۱۱- K. Opitz
۱۲- Bäle
۱۳- Göttingen

نسخ خطی فراوان از آن در کتابخانه های عالم و شخصی موجود میباشد.

کتاب دیگری در تذکره‌ها تحت عنوان «کتاب تقسیم الامراض و اسبابها و علاجاتها علی‌الشرح» دیده‌میشود، که بنظر میرسد کتاب بالا باشد.

۸- کتاب اقرابادین (= القراباذین الکبیر = کتاب اقراباذین و التحریر علی المجسطی) - چنانکه از اسم کتاب برمیآید این کتاب در اصول تداوی است.

نسخه خطی از این کتاب فراوان است.

درنسخه خطی که درکتابخانهٔ ملک دیده‌ام. کتاب مشتمل برشصت و دوباب میباشد، که از جمیع داروهای درمان کننده بیماریهاست.

کتاب دیگری بنام «القراباذین الصغیر» (= کتاب الاقراباذین المختصر = کتاب فی هیة المفاصل اقراباذین)، که بنظر میرسد مختصر کتاب بالا باشد.

۹- کتاب الحصی فی الکلی والمثانه (= کتاب فی تولد الحصاة = مقاله فی الحصی فی الکلی و المثانه) - چنانکه از اسم کتاب مستفاد می گردد موضوع آن «کتاب سنگ کلیه‌ومثانه» است که درآن ازعلل واسباب و جمیع علائم و آثار و دوره بیماری و تقدمة المعرفه و سایر مسائل مربوط به سنگ مثانه و کلیه و معالجه آنها بیان شده است.

نسخ خطی ازاین کتاب درکتابخانه‌ای دنیا وشخصی موجوداست. بعلاوه بسال ۱۸۹۶ میلادی توسط پ دوکونینک[1] درشهرلیدن (هلند) به فرانسه ترجمه گردیده است[2].

۱۰- کتاب القولنج (= کتاب فی القولنج)- چنانکه ازاسم کتاب مستفاد میگردد درباره قولنج است.

باید دانست لفظ قولنج ما خوذ ازکلمه قولون (Colon) است و همان است که بزبان فرانسوی (Colique) گویند ودراصطلاح طب قدیم این کلمه به‌دردهائی

۱- P. De Koning

۲- Traité sur le calcul dans les reins et dans la Vessie

که در قولون‌ها و امعاء واحشاء و دردهای ناشی ازسنگ کلیه وسنگ مراره (زهره) و دردهای کلیوی و کبدی وامثال آنها اطلاق می‌شده است.

نسخ خطی آن فراوان است. نسخه خطی که درکتابخانه ملی ملک دیده‌ام مشتمل برهیجده باب است، که درمورد علل‌واسباب وعلامات ومدت و درمان‌قولنج می‌باشد.

کتاب دیگری بنام «القولنج الصغیر» (= مقاله فی‌القولنج‌الحار) در تذکره‌ها آمده است، که احتمال دارد مختصر همان کتاب یامقاله‌ای علیحده باشد.

۱۱- کتاب اوجاع‌المفاصل (= فی‌النقرس و اوجاع المفاصل = کتاب‌اوجاع المفاصل = کتاب فی‌علل المفاصل و النقرس و عرق‌النساء) - کتاب بالا در نقرس و درد بندهاست. رازی درابتدای کتاب گوید: «... که چون نعمت و مرحمت‌امیر شامل حال من گردید لذا برحسب امر سید وبزرك خود منصور فرزند امیر نجیب‌بن‌نجیب این کتاب را تألیف کردم». احتمال دارد این شخص همان منصوربن اسحق باشد.

نسخه خطی ازکتاب بالا را تحت عنوان «فی اوجاع المفاصل و علاجها» در کتابخانه ملی ملك دیده‌ام که مشتمل بر بیست و یک باب است که درآن از علل و تولید و تقسیمات و علامات ودرمانهای درد بندها میباشد.

ابن ابی‌اصیبعه درکتاب خود ازکتابی بنام «کتاب صغیر فی وجع المفاصل» اسم میبرد، که احتمال دارد باکتاب بالایکی باشد.

۱۲- کتاب‌السکنجبین (= کتاب فی منافع السکنجبین = مقاله فی‌السکنجبین و منافعه و مضاره) - این کتاب در باب منافع و مضار سکنجبین است.

۱۳- کتاب دفع مضار الاغذیه (= دفع مضارالاغذیه = کتاب منافع‌الاغذیه و دفع‌مضارها) - این کتاب درباب منافع غذاها و آشامیدنیها و دفع مضار آنهاست. رازی در مقدمه کتاب گوید که این کتاب را بر دو مقاله مرتب ساختم. مقاله اول

در مضار غذاها و طریقه جلوگیری از زیان آنها و مقاله دوم در قوانین کلی راجع بخوردن و آشامیدن و کیفیت و مضار و زمان آن و امثال ذلک میباشد. این کتاب یک دوره کامل بهداشت غذائی و از شاهکارهای رازی میباشد. این کتاب بسال ۱۳۴۳ شمسی درجشن بزرگداشت رازی درنوزده فصل توسط شادروان دکترسیدعبدالعلی علوی نائینی به پارسی برگردانده شده است؛

نسخ خطی متعدد ازکتاب بالا درکتابخانه عالم و شخصی موجود است.

۱۴ـ کتاب مایقدم من الفواکه و الاغذیه و مایوخر (ـ تقدیم الفاکهه قبل الطعام و تاخیر هامنه ـ مقاله فیماینبعی ان مایقدم من الفواکه والاغذیه و مایوخر)ـ چنانکه ازنام کتاب مستفاد میگردد، موضوع آن درباب ترتیب خوردن میوه‌ها میباشد.

نسخ خطی فراوان ازآن درکتابخانه‌ها موجود است.

درفهرست ابن الندیم وعیون الانباء نامی از «کتاب فی ترتیب اکل الفواکه» برده شده که بنظر میرسد با کتاب بالا یکی باشد.

۱۵ـ کتاب ابدال الادویه (ـ ابدال الادویه ـ کتاب الابدال ـ مقاله فی ابدال الادویه) ـ کتاب مختصری است که درآن رازی بدل و جانشین داروها را بیان داشته است.

از این کتاب نسخ چندی درکتابخانه‌ها وترجمه فارسی آن بشماره ۱۶۲۴۵ درکتابخانه آستان قدس رضوی موجود است.

ترجمه لاتینی ابدال الادویه تحت عنوان De permutatione medicamentorum درکتابخانه پادوا (ایطالیا) بشماره ۱۱-۲۳۷ موجود است.

۱۶ـ کتاب الابنه و علاجها (ـ علاجات الابنه ـ کتاب فی الابنه وعلاجها ـ کتاب فی الابنه و علاجها و تبیینها) ـ ازعنوان کتاب مستفاد میگردد که در باب درمان ابنه است.

۱۷ـ کتاب الادویة الموجوده لکل مکان (ـ الادویة المسهله الموجوده فی کل مکان)ـ ازعنوان این کتاب برمیآید که درباره داروهای موجود درجمیع امکنه است.

۱۸- کتاب هیئة القلب (= فی هیئةالقلب = کتاب فی هیئةالقلب).

۱۹- کتاب الانثیین (= فی هیئةالانثیین = کتاب فی هیئةالانثیین[1]).

۲۰- کتاب هیئةالصماخ (= فی هیئةالصماخ = کتاب فی هیئةالصماخ).

۲۱- کتاب هیئةالعین (= کتاب فی هیئةالعین).

۲۲- کتاب هیئةالکبد (= فی هیئةالکبد).

کتابهای بالا در تشریح قلب و انیثین (خصیتین) و پرده گوش و چشم و کبد است.

۲۳- کتاب الردعلی الجاحظ فی نقص الطب (= ... فی مناقضه الطب = کتاب فی الرد علی الجاحظ فی نقض صناعة الطب).

۲۴- کتاب الرد علی الناشی[3] فی نقضه الطب (= الرد علی الناشی فی نقضه الطب = کتاب فی الرد علی الناشی فی مسائلة العشرالتی رام بها نقض الطب).

۲۵- فی محنته الطبیب (= رسالة فی محنته الطبیب و کیف ینبغی ان یکون حاله فی نفسه و بدنه و شربه = فی محنته الطبیب و کیف ینبغی ان یکون = کتاب فی امتحان الطبیب = رسالة فی محنته الطبیب و کیف ینبغی ان یکون حاله فی نفسه و بدنه وسیرته و ادبه)- از عنوان رساله بالا چنین مستفاد میگردد که درباره آئین و سنت پزشکی است.

۲۶- فیهاجری بین الرازی و جریرالطبیب[4] (= کتاب الردعلی جریر الطبیب

۱- Testicules

۲- ابوعثمان عمروبن بحرین فزارة الکنانی البصری (۱۶۰ - ۲۵۵ هجری) مولف کتب چند درعلوم مختلفه است، که مهمترین آنها «کتاب الحیوان» و «کتاب النوادر» و «کتاب البیان والتبیین» و «کتاب القول فی البغال» (Livre de Mutet) است که بسال ۱۹۵۵ میلادی در مصر بچاپ رسیده است.

۳- ابوالحسن علی بن عبدالله از مشاهیر شعرای عرب وقریب العهد بارازی است.

۴- جریرالطبیب از پزشکان معاصر رازی.

فیها خالف فیه من امر التوت الشامی[۱] بعقب البطیخ[۲] = فیها جری بینه وبین جریر الطبیب فی التوت عقیب البطیخ = مقاله ابان فیها خطا جریر الطبیب فی انکار مشورته علی الامیر احمد بن اسمعیل[۳] فی تناول التوت الشامی علی اثر البطیخ فی حاله و ایضاح عذره فیها).

۲۷- کتاب فی العله التی لها تحدث الورم من الزکام فی رؤس بعض الناس (= فی العله التی تحدث الورم والزکام فی رؤس الناس وقت الورد = کتاب فی العله التی لها تحدث النوم من الزکام فی رؤس بعضی الناس شبیها بالزکام) ـ این رساله بنام «رساله شمیة» است. نسخه خطی آنرا در کتابخانه ملک در مجموعه‌ای بشماره ٤٥٧٤ که مشتمل برپنجاه و چهار از صفحات بقطع رحلی است، دیده‌ام. ایضاً رساله‌ای بنام «فی التحفظ من النزله» در کتابخانه آصف اسلامبول موجوداست. این رساله گرچه از نظر حجم بسیار کوچک، ولی ازنظر معنی ومقام بسیار ارجمند است، چرا که رازی برای اولین بار موضوع بالا را که یک امری حساسیتی (Allergie) است بیان داشته است.

در نسخه بیرونی و عیون الانباء دو عنوان دیگر بنامهای «مقاله فی العله التی من اجلها یعرض الزکام لابی زید البلخی[٤] فی فصل الربیع عنه شمه الورد» و «فی النزلة التی کانت تعری ابافید[٥] (وقت الورد)» آمده است.

شهید بن الحسین البلخی به محمد زکریا نامه‌ای نوشته واز او علت عارضه زکام

۱- توت شامی = شاه توت

۲- خربوزه = Melon

۳- احمد بن اسمعیل (سومین پادشاه سامانی ۲۹۵-۳۰۱ هجری).

٤- ابوزید بلخی ازعلماء علم کلام وقریب العصر رازی میباشد. بعضیها اورا استاد رازی در فلسفه دانسته‌اند.

٥- ابوفید مورج سدوسی ازعلمای نحو و شاگرد خلیل بن احمد معروف میباشد وبا رازی زماناً تفاوت دارد.

در فصل بهار در موقع بوئیدن گل سرخ را خواسته است...

رازی جواب این موضوع را برای وی بیان میدارد.

۲۸- فی‌استفراغ[1] المحمومین قبل‌النضج[2] (= فی وجوب الاستفراغ فی‌اوائل الحمیات) - از عنوان کتاب بالا چنین مستفاد میگردد که رازی را عقیده آن بوده که در تبها قبل از نضج باید استفراغ ماده بعمل آید.

۲۹- فی تبریدالماء (= فی‌تبریدالماء علی الثلج و تبریدالماء یقع‌الثلج = فی الماء المبرد بالثلج والمبرد علی‌الثلج = فی تدبیرالماء و الثلج = فی‌الماء المبرد علی الثلج المبرد من غیران یطرح الثلج والذی یغلی ثم یبردفی الجلید والثلج) - عنوان این رساله دربیان تبرید آب**بابرف** و یاسرد نمودن آب که درآن **برف** بگذارند میباشد.

۳۰- فی‌العلةالتی‌لهازعم‌بعض‌الجهال ان‌الثلج یعطش (=فی‌العلةالتی‌لهایز عم جهال‌الاطباء ان‌الثلج یعطش = فی‌الثلج وقول‌بعض‌الجهال‌انه‌یعطش = فی‌العلةالتی لهاتز عم الجهال ان الثلج یعطش) - از عنوان رساله بالا چنین مستفاد میگردد که رازی عقیدهٔ بعضی از پزشکان راکه برف تشنگی میآورد رد نموده است.

۳۱- فی‌العلل‌القاتله لعظمها والقاتله لعظمها والقاتله لظهورها بغتة (= فی العلل القاتله لعظمها و القاتله بظهورها بغتة = کتاب العلل القاتله = فی‌العلل القاتله‌لعظمها والقاتله لظهورهابغتة ممالایقدر الطبیب‌علی‌صلاحها وعذره‌فی‌ذلک)- از عنوان رساله فوق برمیآید که درباب بیماریهای کشنده فوری است.

۳۲-فی‌سبب‌قتل ریح السموم اکثرالحیوان (=فی‌العلةالموت‌الوحی[3] من‌السموم=

۱- استفراغ در اصطلاح قدما دفع ماده زیادی و مضره از بدن بوسیله قی و اسهال و فصد و عرق و ادرار و امثال آن بوده = Evacuation

۲- نضج مرحله وسطای بیماری (= Amélioration) میباشد. مرحله اول بیماری همان ابتداء مرض و مرحله دوم نضج و مرحله سوم بحران (= Crise) است که یا به‌بهبود ویا بمرگ منتهی میگردد.

۳- تند و سریع

کتاب السبب فی قتل ریح السموم = مقاله فی السبب فی قتل ریح السموم لاکثر الحیوان) - این رساله یک مقاله است که رازی ازسموم سریع الاثر که باعث مرگ حیوان میشود گفتگو می کند. نسخه خطی این رساله (یا مقاله) که در بیست وچهار سطر میباشد و از نسخ کمیاب بنظر میرسد چندی قبل در کتابخانه دانشمند فقید محمدعلی تربیت دیده‌ام و درسال ۱۳۱۸ شمسی عین آنرا در کتاب «شرح حال و مقام محمدزکریای رازی و ایضاً در کتاب «مولفات و مصنفات رازی» تألیف نگارنده انتشارات دانشگاه شماره ۵۰۰ سال ۱۳۳۹ (صفحات ۱۲۱ و ۱۲۳) گراور کرده‌ام.

۳۳- اطعمه المرضی (= رساله فی اطعمة المرضی) - این کتاب در باب غذا و خوراک بیماران است. نسخه خطی آن در کتابخانه آستان قدس رضوی بشماره ۲۴۳/۹ موجود است.

۳۴- کتاب الفالج[1] (= کتاب فی الفالج) - عنوان کتاب میرساند که در باب فالجهاست.

۳۵- کتاب اللقوه[2] (= کتاب فی اللقوه) - از عنوان کتاب مستفاد میگردد که درباره فالج عصب صورت است.

۳۶ - فی ان الحمیه المفرطه تضر بالابدان (= فی ان الحمیه المفرطه ضارة بالاصحاء = فی ان الحمیه المفرطه تضر بالابدان = کتاب فی ان الحمیه المفرطه والمبادره الی الادویه و التقلیل من الاغذیه لایحفظ الصحه بل یجلب الامراض) - منظور رازی آن بوده که پرهیز وگرسنگی فوق العاده ببدن ضرر میرساند.

نسخه خطی این کتاب تحت عنوان «کتاب فی ان الحمیه المفرطه و التقلیل من الاغذیه والاستکثار من الادویه الضاره بالاصحه» در کتابخانه ایاصوفیه استانبول موجود است.

۳۷- فی ان للطین المنتقل به فیه منافع (= مقاله فی ان الطین المتنقل به

۱- Paralysie ۲- Paralysie faciale

فیه منافع الفهالابی حازم القاضی) ـ بنظرمیرسد متنقل صحیح باشد. رساله بالا درباب ساختن نقل ها ازگل میباشد ، چرا که درقدیم بابعضی خاکها مثل خاك نیشابوری (وخراسانی) برای بیماریها نقل هائی تهیه میگردند (الطین الخراسانی، الطین النیشابوری، الطین الاکل).

۳۸ـ فی تعطیش السمك والعله فیه (ـ فی علة تعطیش السمك ـ فی العله التی لهاصارالسمك الطری معطشا) ـ ازعنوان رساله چنین مستفاد میگردد که بچه علت خوردن ماهی تشنگی میآورد .

۳۹ـ کتاب فی الخریف والربیع (ـ فی العله التی لهاصارالخریف ممرضا ـ کتاب الخریف و الربیع ـ مقاله فی العله التی لهاصار الخریف ممرضا و الربیع بالضد علی ان الشمس فی هذین الزمانین فی مدار واحد صنفها لبعض الکتاب)ـ ازعنوان رساله بالا چنین برمیآید که رازی را عقیده آن بوده کـه در پائیز بیماری زیادتر و انتشارش شدیدتر است .

٤٠ـ فی ان الطبیب الحاذق لیس هومن قدر علی ابراء جمیع العلل وان ذلك لیس فی الوسع (ـ .... البشر ـ کتات فی ان الطبیب الحاذق لایقدر علی ابراء جمیع العلل) ـ ازعنوان رساله بالا معلوم میشود که رازی را عقیده آن بوده که طبیب حاذق قدرت بهبود بخشیدن جمیع بیماریها را ندارد و این امر از نیروی پزشکی و بشر دور است .

٤١ـ کتاب فی التلطف فی ایصال العلیل الی بعض شهواته (ـ فی انه ینبغی للطبیب ان یتلطف لایصال الناس الی شهواتهم ـ مقاله فی ان جهال الاطباء یشددون علی المرضی فی منعهم من شهواتهم وان لم یکن بالانسان کثیر مرض جهلاً وجزافاً)ـ از عنوان کتاب فوق چنین معلوم میگردد که بعضی مردم پست وعوام رجوع بطبیب را ترك کرده و از او مذمت می کنند ولو آنکه طبیب حاذق باشد .

۱ـ تازه

۴۲ـ فی‌العله‌التی یذم لها بعض الناس و عوامهم الطبیب و ان کان حاذقاً (= فی‌العله‌التی‌لها ترك (بعض) الناس و رعاعهم الطبیب و ان کان حاذقاً = کتاب فی ان بعض‌الناس ترك‌الطبیب).

۴۳ـ فی‌العله‌التی من‌اجلهاصار ینجح جهال الاطباء والعوام والنساء فی‌المدن فی علاج بعض الامراض اکثر من‌العلماء و عذر الطبیب فی ذلك (= فی‌العله‌التی لهاینجح‌جهال الاطباء والعوام والنساء اکثر من‌العلماء = رساله لم‌صار جهال‌الاطباء و النساء فی‌المدن اکثر من العلماء) ـ از عنوان دو رساله بالا چنین معلوم میگردد که رازی علت مراجعه مردمان پست و عوام را به‌طبیب ولو آنکه حاذق باشد و توفیق و پیشروی اطباء جاهل و مردم عوام و زنان در مورد درمان مردم را بیان میدارد.

۴۴ـ خطاء غرض‌الطبیب.

۴۵ـ اختصار کتاب النبض الکبیر لجالینوس (= اختصار کتاب نبض‌الکبیر).

۴۶ـ اختصار کتاب حیلة البرء لجالینوس (= تلخیصه لحیلةالبرء = اختصار کتاب جالینوس فی‌حیلة البرء).

۴۷ـ تلخیصه‌لکتاب‌العلل والاعراض‌لجالینوس(= تلخیصه للعلل والاعراض =تلخیصه لکتاب العلل والاعراض).

۴۸ـ تلخیصه لکتاب العلل المواضع الالمه (= تلخیصه للاعضاء الالمه = تلخیصه لکتاب المواضع الالمه = تلخیص کتاب الاعضاء الالمه لجالینوس).

کتابهای شماره ۴۵ تا ۴۸ تلخیصهای مولفات جالینوس است.

۴۹ـ تفسیر کتاب جالینوس لفصول ابقراط (= تلخیصه لفصول ابقراط = تفسیر کتاب تفسیر جالینوس لفصول ابقراط = فی‌تفسیر کتاب‌جالینوس لفصول‌ابقراط)ـ کتاب بالا تفسیری است برتفسیر جالینوس برفصول[1] ابقراط.

۱– Les Aphorismes

. ٥- فیما لا یلصق ممایقطع من البدن و ان صغر و ما یلصق من الجراحات و ان کبر (= فی العله التی لهاصار متبری من البدن لا یلصق به = رساله فیما لا یلصق ممایقطع من البدن = کتاب فی العله التی لهاصار متی انقطع من البدن شیی حتی یتبراء منه انه لا یلتصق به وان کان صغیراً ویلصق به من الجراحات العظیمه القدر غیر المتبرئه ما هو اعظم فی ذلک کثیراً)- از عنوان رساله بالا چنین مستفاد میگردد که رازی را عقیده آن بوده که بعضی از قسمتهای بدن باآنکه کوچک وخرد باشند، ممکن نیست آنهارا پیوند و بخیه کنند ، درصورتیکه برخی دیگر وجود دارد که با بزرگی ممکن است پیوند بعمل آید.

١ ٥- رساله فی العلة التی لهالا یوجد شراب یفعل فعل الشراب الصحیح بالبدن (= فی انه لا ینوب عن المسکر = رساله فی انه لا یوجد شراب غیر مسکر یفعل بجمیع افعال الشراب المسکر فی البدن) .

٢ ٥- کتاب کیفیة الاغتذاء (= کتاب فی کیفیة الاغتذاء و هو جوامع ذکر الادویه المعدنیه) .

٣ ٥- فی الاسباب المیله لقلوب الناس عن افاضل الاطباء الی اخسائهم (= (مقاله) فی الاعراض المیله لقلوب کثیرالناس عن افاضل الاطباء الی اخسائهم)- از عنوان رساله بالا چنین مستفاد میگردد که مردم و عوام الناس از اطباء دانشمند روی میگردانند و باطباء غیر عالم و متوسط میپردازند .

٤ ٥- رساله فی الجبر و کیف یساق الیه و علامه الحق فیه (= رساله فی الجبر= فی الجبر و کیف یسکن المه وما علامه الحرقیه والبرد)- درشکسته بندی است. ابن جلجل اندلسی در کتاب خود آورده است «... و الف فی الجبر والخلع کتاباً».

٥ ٥- فی ان العله الیسیره بعضها اعسر تعرفاً وعلاجاً من الغلیظه (= ... اعسر تعرفاً من الغلیظه فی بعضها ....= ... وعلاجاً وغیر ذلک) - رازی راعقیده آن بوده که بعضی اوقات بیماریهای آسان تشخیص و علاجشان مشکل تر از بیماریهای سخت است .

۵۶- کتاب تقسیم الامراض و اسبابها وعلاجاتها علی‌الشرح (= کتاب تقسیم الامراض و اسبابها وعلاجاتها) - درباره تقسیم بیماریها و علل و درمان آنها . نام دیگر این کتاب «تقسیم العلل» یا «تقاسیم العلل» است .

۵۷- کتاب المشجر فی‌الطب علی‌طریق کناش[1] (= کتاب الممتحن فی الطب علی‌سبیل الکناش) .

۵۸- فی‌العلل المشکله (= فی‌العلل المشکله و عذر الطبیب) .

۵۹- کتاب‌الباه (= کتاب فی‌الباه یبین فیه‌المزاج و منافع الباه و مضاره) در یک مقاله- موضوع کتاب بالا در باه است . نسخه خطی آنرا درکتابخانه ملک در هشت صفحه چهل ویک سطری رحلی بنام «امرالباه وباهیه» که مشتمل برسیزده فصل میباشد دیده‌ام .

ایضاً ابن ابی‌اصیبعه نامی ازکتابی تحت عنوان «کتاب الزیادة التی زادها فی‌الباه» آورده است .

۶۰- فی‌السکر (= کتاب‌فی‌الشراب المسکر = کتاب السکر؟ مقالتان) در دو مقاله .

۶۱- رساله فی‌التعری و التدثر [= فی‌العله التی (لها) یدفع الحرمرة بالتکشف و مرة بالتدثر] .

۶۲- کتاب مایعرض فی‌صناعة الطبیب .

۶۳- کتاب النقرس[2] وعرق المدینی[3] (= کتاب النقرس و العرق المدنی) .

۶۴- الصیدله (= کتاب الصیدله فی‌الطب) - در داروسازی است .

۶۵- المدخل الی الطب (= کتاب المدخل الی‌الطب) - نسخ خطی از آن درکتابخانه های پاریس و مادرید وجود دارد .

۱- مجموعه یا فورمولر طبی = Formulaire

۲- Goutte

۳- پیوك = رشته = Filaire de Médine

۶۶- فی شرف‌العین (= کتاب فی فضل‌العین علی‌سائرالحواس).

۶۷- کتاب جمع فیه‌الاعمال بالحدید (= کتاب فی‌العمل بالحدید و الجبر)- درعمل جراحی با چاقو و شکسته‌بندی .

۶۸- کتاب الکبیر فی‌العطر والانبجات و الادهان - درعطر و روغنهای معطر

۶۹- کتاب اثبات الطب .

۷۰- کتابان فی‌التجارب - نسخه خطی این کتاب را درکتابخانه ملی ملک و مرحوم دکتر غنی دیده‌ام که درسی باب و یک دوره کامل علم‌الامراض است.

۷۱- فی‌الفصد - نسخه خطی این کتاب را درکتابخانه ملی ملک و مجلس شورای ملی دیده‌ام که در ده باب است .

۷۲- فی‌النقرس .

۷۳- فی‌العله التی صارالنائم یعرق اکثر من‌الیقظان - عنوان رساله مزبور آنست که شخص خواب از بیدار بیشتر عرق می کند.

رساله دیگری درکتابخانه شادروان محمد علی تربیت تحت عنوان «مقاله لابی‌بکر محمدبن زکریافی‌انه‌لماذا یحس‌النائم من‌البرد مالا یحس الیقظان» دیده‌ام.

۷۴- کتاب‌الفاخر (= کناش‌الفاخر)-نسخ خطی‌ازاین کتاب درکتابخانه های عالم موجود است. منجمله دو نسخه خطی درکتابخانه ملی ملک وجود دارد که مشتمل بر دو مقاله میباشد .

۷۵- رساله فی‌صناعة الطب و وصفها وتمییزها.

۷۶- برءالساعه - این کتاب از مولفات مفیده رازی است که باسم قاسم بن‌عبیدالله وزیر درسالهای ۳۱۲ یا ۳۱۳ هجری تألیف کرده است . برحسب عقیده بعضی از مورخان آخرین اثر رازی است.

متن عربی آن درسالهای ۱۹۰۳ و ۱۹۳۶ میلادی در بیروت و مصر بچاپ رسیده است.

این کتاب دو مرتبه بفارسی ترجمه شده و ترجمه نیکوتر آن توسط میرزا سید احمدبن محمدحسین حسینی الشریف تنکابنی حکیمباشی فتحعلیشاه‌از منسوبین محمد مؤمن صاحب «تحفه حکیم مومن» بعمل آمده ودرتهران در سالهای ۱۲۸۸ توسط میرزاسیدمحمدرضی‌طباطبائی‌سمنانی‌ودرسالهای۱۲۹۷ و ۱۳۰٤ هجری‌توسط‌سیدمحمد طبیب فرزند سید احمد با رساله «اسهالیه» و «مطلب السوال» و درسال ۱۳۲٦ خورشیدی‌از طرف روزنامه«ستاره غرب»باقطع کوچک‌و درسال ۱۳۳۳ هجری(بدستور آقا میرزا علی‌آقا شیرازی فقیه و طبیب دراصفهان) و ترجمه آن بزبان هندوستانی در سال ۱۳۰۸ هجری (توسط قطب شاه) در لکنهو و ترجمه فرانسه آن با اصل عربی تحت عنوان «معالجه در یک ساعت»[1] درسال ۱۹۰٤ میلادی توسط پ. گیگ[2] در پاریس بطبع رسیده است.

نسخ خطی این کتاب در جمیع کتابخانه های دنیا و کتابخانه‌های شخصی موجود است.

متن عربی «برءالساعه» دربیست و سه باب است ، اما ترجمه آن در سی باب میباشد ، یعنی مترجم هفت‌باب بدان اضافه کرده است. این کتاب یک دوره درمان فوری بیماریها از سر تا پاست.

۷۷- فی علاج العین بالحدید (یک مقاله) .

۷۸- فی‌الادویه‌العین‌وعلاجها (= رساله فی‌الادویه‌العین وعلاجها ومداواتها و ترکیب الادویه لمایحتاج‌الیه من‌ذلک) ـ این رساله را رازی برای شاگرد خود یوسف‌بن یعقوب تألیف نموده است.

۷۹-سرالطب .

۱- La Guérison à une heure

که ترجمه آن صحیح نیست ، بدین معنی که مترجم بجای آنکه درمان فوری ترجمه نماید درمان در یک ساعت ترجمه نموده است.

۲- P. Guigues

۸۰- رساله فی ان‌العلل المستکمله التی لایقدر الاعلاء (ل) ان یعبرواعنها و یحتاج الطبیب الی‌لزوم العلیل و الی استعمال بعض‌التجربه لاستخراجها والوقوف علیها وتحیرالطبیب .

۸۱- فی‌المذاقات ؟ (رساله) .

۸۲- فی‌البهق[1] و البرص[2] (مقاله . . .) (بهک و پیس) .

۸۳- فی‌الحرکة الکائنه فی‌الاحلیل والمثانه (مقاله . . .) .

۸۴- فی‌البواسیر[3] و الشقاق[4] فی‌المقعده[5] (مقاله . . .) .

۸۵- فی‌الاعلال الحادثه علی ظاهرالجسد .

۸۶- فی‌الزکام والنزله و امتلاء الراس ومنع النزله الی‌الصدر و الریح التی تسدالمنخرین و منع‌التنفس بهما (مقاله . . .) ـ احتمال دارد این کتاب با «رساله شمیه» یکی باشد .

۸۷- کتاب فی‌الدواء المسهل[6] و المقی[7] .

۸۸- فی‌الحمام و منافعه و مضاره .

۸۹- فی‌العله التی لهایحرق الثلج و یقرح (یفرح) .

۹۰- فی‌الریاضه[8] (کتاب . . .) .

۹۱- منافع الاعضا[9] (کتاب . . .) .

۹۲- صفات‌البیمارستان .

۹۳- طب‌الفقراء ـ ابن ابی اصیبعه علاوه برآنکه ضمن کتاب «من لایحضره

۱- Naevi
۲- Vitilligo
۳- Hémorroides
۴- Fissure anale
۵- Anus
۶- Purgatif
۷- Vomitif

۸- مقصود از ریاضت ورزش است.

۹- منافع‌الاعضاء همان وظائف الاعضاء= Physiologie است .

الطبیب» آنرا «طب‌الفقراء» نام داده درمحل دیگر نیز علیحده آنرا ذکر کرده‌است.

۹۴ـ فی‌اثقال الادویه المرکبه (کتاب...).

۹۵ـ کلام الفروق بین‌الامراض ـ نسخه‌ای از این کتاب را درکتابخانه‌ملی ملک دیده‌ام که‌درپنج‌مقاله است و هرمقاله مشتمل برچند فصل میباشد. ازمطالعه این کتاب معلوم میشود که رازی تشخیص افتراقی بین امراض را معین می‌کند.

۹۶ـ الکافی فی‌الطب (کتاب...).

۹۷ـ الاغذیه المختصره (مقاله).

۹۸ـ مقاله فیماسئل عنه‌فی انه لم صار من‌قل جماعه من‌الانسان طال عمره.

۹۹ـ تذکره مفیده ـ نسخه خطی آنرا درکتابخانه ملی‌ملک دیده‌ام. چه این کتاب از رازی باشد و چه منسوب بوی، الحق نام بسیار نیکوئی برآن گذارده شده است. این کتاب جمعاً در چهارصد و دوازده باب و یک دوره کامل علم الامراض از سر تا قدم میباشد.

۱۰۰ـ کتاب‌طب‌النفوس(طب‌الروحانی) ـ (غرضه‌فی‌اصلاح‌اخلاق‌النفس)ـ این کتاب یکی از کتب بسیار مهم رازی است که ترجمه آن بزبان فرانسوی (La Médecine spirituelle) است که‌درآن رازی ازمباحث‌مختلفه حالات‌روحی آدمی و درمان آنها صحبت میدارد.

بطور خلاصه ابواب و فصول کتاب درباره برتری عقل و از بین بردن هوای نفس و بیان عوارض آن و شناسائی و پیدا کردن انسان عیوب خود را و رفع خودـ خواهی و تکبر و حسد وخشم و دور نمودن دروغ و بخل و مکر وهم و غم‌واندوه و حرص واجتناب از شراب خواری زیاد و بی باکی درجماع و حرص در امور غیر مفیده واندازه ونگاهداری مال و انفاق آن و دورکردن کوشش زیاد و خستگی که در تحصیل مقام و مراتب دنیوی است و روش و سیرت پسندیده و نیکو و ترس از مرك و امثال ذلك میباشد.

ابن جلجل اندلسی در کتاب تألیفی خود آنرا «طب‌النفوس» نام‌نهاده و گوید: که رازی آنرا برای منصوربن اسحاق حاکم ری تألیف کرده است.

نسخ خطی آن در کتابخانه‌های معتبرعالم وجود دارد. بسال ۱۹۳۵ میلادی بسعی واهتمام شادروان پاول کراوس درمصر در ۹۸ صفحه قطع وزیری باده رساله فلسفی دیگر بچاپ رسیده است.

عده‌ای از مورخان کتاب بالا را ضمن کتب فلسفی رازی ذکر کرده‌اند، اما چون در این کتاب درمانهائی در باب بیماریهای روانی و روحی وجود دارد، بدین مناسبت آنرا ضمن کتابهای طبی رازی آوردیم.

۱۰۱- مقاله فی اختلاف الدم - این رساله منسوب به رازی است و نسخه خطی آنرا درکتابخانه ملی ملک دیده‌ام. مقاله مزبور در اختلاف خون‌هاست.

۱۰۲- مقاله فی‌اتخاذ ماءالجبن - این مقاله یا رساله درباب خواص آب پنیر ومورد استعمال آن دربیماریهاست. نسخه خطی آنرا درکتابخانه ملی ملک‌دیده‌ام.

۱۰۳- مقاله من کتاب الالبان فی منافع ماء الجبین - ایضاً مقاله تحت این عنوان درکتابخانه‌ملی‌ملک دیده‌ام که به‌شماره‌های ۱۰۱ و ۱۰۲ درمجموعهٔ خطی موجود است.

۱۰۴- مفیدالخاص-نسخه‌ای ازآن‌را درکتابخانه آستان قدس رضوی‌دیده‌ام، که مشتمل برخواص داروها ودرمانها وعلم فراست وطب ودامپزشکی وکشاورزی و سموم گزندگان و حشرات و درمان آنها و تدبیر برای اغذیه و امثال آن میباشد.

۱۰۵ - الخواص (رساله) - این رساله درباب درمان تب‌ها و پوشیدن‌لباس زائو وبعضی درمانهاست.

نسخه‌ای از آن‌راضمن‌کتب اهدائی استاد مشکوه بدانشگاه (شماره ۱۸۱ انتشارات دانشگاه) دیده‌ام.

۱۰۶- رساله لابی‌بکرمحمدبن زکریای الرازی الی‌بعض تلامذته و قداختصه

بعض‌الملوك- نسخه‌ای ازاین رساله‌را درکتابخانه دانشمند فقید دکتر قاسم غنی در مجموعه‌ای دیده‌ام.

دراین رساله رازی نصایح و اندرزهائی بشاگردان خود میدهد وآنانرا فرزند خطاب کرده و دستورهای صحی و پندهائی در موقع طبابت در خدمت پادشاهان بشاگردان خود میآموزد.

احتمال دارد این کتاب با رساله «خواص‌التلامیذ» یکی باشد.

۱۰۷- فی‌المومیائی - مقاله‌ایست که ازکیفیات و خواص و منافع و ترکیب استعمال مومیائی در بیماریهای مختلفه. نسخه خطی این مقاله رادرکتابخانه ملی ملك و شادروان دکتر غنی دیده‌ام.

۱۰۸- الشامل - در فهرست کتب خطی کتابخانه دانشکده پزشکی تهران تألیف‌آقای حسن ره آورد (شماره ۲۶ - عربی - پزشکی) آمده است.

۱۰۹- فی‌المیاه - رساله‌ایست تحت عنوان «مبحث المیاه» ازکتب اهدائی استاد مشکوه به دانشگاه تهران که در آن از انواع و اقسام آبها و خواص آنها بحث می‌کند.

۱۱۰- خواص الشراب - این رساله در بیان خواص شراب و مخصوصاً شرح تأثیرات مخصوصه آن است که در هیچ نوشابه دیگری یافت نمی‌شود (نقل از جلد چهارم‌فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی‌سابق‌تألیف آقای عبدالحسین حائری). این رساله بضمیمه سی ودورساله‌دیگر(که‌همه‌درطب‌وطبیعیات‌میباشند)موجود است.

برکلمان در فهرست خود تحت‌عنوان «فی‌الشراب مقالتان» آورده است (جلد اول و ضمیمه اول برکلمان).

احتمال دارد این رساله همان رساله «فی‌السکر» و «کتاب‌المسکر» باشد.

۱۱۱- کلیات الطب - نسخه‌ای از این کتاب درکتابخانه مجلس شورای ملی (جلد چهارم‌فهرست کتابخانه مجلس شورای‌ملی‌سابق تألیف آقای‌عبدالحسین حائری) موجود است.

۱۱۲ - المجموعه فی‌الطب - برکلمان در جلد اول کتاب خود نامی از این کتاب می‌برد (صفحه ۲۷۰).

۱۱۳ - فی‌صناعة الطب (مقاله ...) - ایضاً برکلمان در جلد اول کتاب خود از رساله یا کتاب بالا نام می‌برد.

۱۱۴ - اسئله فی‌الطب - نسخ خطی از اثر بالا در بعضی کتابخانه های عالم موجود است. (برای اطلاع بیشتر رجوع شود به فهرست مولفات و مصنفات رازی- انتشارات دانشگاه شماره ۵۰۰ سال ۱۳۳۹ تألیف نگارنده).

درفهرست کتب خطی مجلس شورای ملی سابق رساله‌ای درباب «داروهای چشم» موجوداست(ج ٤- آقای عبدالحسین حائری) که بنظرمیرسدهمان کتاب «فی‌الادویه العین وعلاجها» باشد. تااینجا شرح کتب طبی رازی (منصوص ومنسوب) است و تاآنجا که مقدورومیسوربود ازفهرست هاوتذکره ها استخراج گردیده ونسخی که درکتابخانه های عالم وشخصی موجوداست، میباشد که تشریح گردید. ممکن است آثارطبی دیگری از رازی نیز وجود داشته باشد که در دسترس نگارنده نبوده و بعدها طی چاپهای آتی کتاب بحساب بیاید.

ج - افسانه‌ها و درمانهای طبی منسوب به رازی - افسانه ها وحکایات چندی به رازی نسبت داده‌اند که درکتب مورخان و تذکره نویسان بچشم میخورد وآنها عبارتند از:

۱- حکایتی است که نظامی عروضی سمرقندی در مقالت چهارم کتاب خود درباره درمان امیر منصوربن نوح بن نصر متذکر گردیده که نتیجه آن یک‌نوع درمان روحی و تلقینی[1] میباشد. چنانکه آمد این حکایت صحیح بنظر نمیرسد و شرح آن در ابتدای‌مبحث‌مربوط به‌رازی گفته‌شد ومتذکر گردیدیم که حکایت‌مربوط به‌منصوربن اسحق حاکم نیشابور است.

۱- Psychothérapie و Suggestion

۲- ابن ابی اصیبعه درعیون‌الانباء بنقل از یکی از شاگردان رازی موسوم به به ابن‌قارن رازی ازپسری مستسقی در نیام (وسط راه نیشابور به‌ری) متذکر گردیده که آنهم چندان معتبر نمی‌باشد. (برای اطلاع رجوع شود به ص ۳۱۳ جلد اول عیون‌الانباء چاپ مصر ۱۲۹۹ هجری = مطابق ۱۸۸۲ میلادی وکتاب شرح حال و مقام ابوبکر محمد زکریای رازی تألیف نگارنده سال ۱۳۱۷ شمسی چاپ تهران).

۳- در بعضی ازکتب اروپائی حکایتی از رازی درقرطبه[1] درباره درمان‌مردی که‌مرده بنظرمیرسد، آمده‌است که‌اصلاً صحیح نمیباشد. چراکه رازی اصولا سفری به‌قرطبه نکرده تا درآن دیار درمان کند (چنانکه آمد). این مطلب گفته قسطنطین افریقائی است.

شکل ۴۳ - تصویری از قسطنطین افریقائی

۴- حکایتی است که درکتاب فرج بعد‌ازشدت تألیف‌حسین بن اسعد بن حسین الدهستانی ضمن حکایت‌دوم ازباب دهم دراحوال‌جماعتی که بعلت عسر و بیماری صعب مبتلی شده و بعد از آنکه از حیات نومید گشتند به لطیفه‌ای ازلطائف باری تعالی‌شفایافتند، متذکر گردیده که درمان جوانی راکه‌زالودرگلویش رفته و خون‌ازدهانش‌میآمده، پس‌از تجسس درعلت بیماری بروی معلوم گردیده که جوان زالو بلعیده است. رازی برای درمان وی‌مقداری‌طحلب (جل‌وزغ) بوی‌میخوراند ونتیجةً زالو به طحلب می‌چسبد وزالوازگلوی بیماربیرون‌میآید. (اصل‌حکایت نقل‌ازابن‌ابی اصیبعه است).

۱- Constantin l'Africain

۵- در کتاب «زینةالمجالس» آمده‌است : ... آورده‌اند که‌مردی‌مخرج‌اسفل

شکل ٤٤ - مینیاتور بالا تصویری خیالی از رازی است که در آن سه جنبه مختلف پزشکی ، شیمیائی و فلسفی استاد را نشان میدهد . استاد مشغول معاینه جوانی است که حدس زده زالو درگلویش فرو رفته و تشخیص آن را

بقیه درذیل صفحه ۲۹۵

مقعدش مسدود شده و ورم کرده بود و هرچه میخورد طبیعت آن را از طرف بالادفع میکرد و اطباء ازمعالجه آن عاجز ماندند. مریض بخدمت محمد زکریا رفت. حکیم فرمود که دومثقال‌سیماب بخورد. مریض بفرموده عمل کرد. فی‌الفوّر مجری برگشاده شد، آن ورم برطرف گشت ... عین حکایت بالا درکتاب «لطائف‌الطوائف» تألیف فخرالدین علی صفی متوفی بسال ۹۳۹ هجری وکتاب «جوامع الحکایات و لوامع الروایات» تألیف محمد عوفی آمده است.

نظیر حکایات و افسانه‌های بالا از رازی درکتب متقدمین آمده که بعداً متأخرین ازآنها گرفته و درکتب خود درج کرده‌اند.

اما مطلب مهم آنکه حکایات بالا بیشتر بنظر میرسد پس از رازی ازمعاصران وی نقل گردیده باشد. بدیهی است درباره طبیبی بمانند رازی (ایضاً سایر پزشکان نامدار)، چندان مستبعد نیست که چنین حکایات بدانها نسبت داده شود، ولی در باره حکایات طبی یاباصطلاح ملاحظات پزشکی[1] برروی بیماران آنچه که مسلم‌است رازی سی‌وسه (یا سی‌وچهار) تاریخچه‌طبی‌حقیقی دارد که‌شرح‌آنهارا ذیلاً مینگاریم.

چ- تاریخچه‌ها وملاحظات طبی رازی ـ ازمزایای بزرگی که رازی درطب جهانی دارد و پس از خود در جهان به‌یادگارگذارده‌ودرحقیقت از مختصات‌طبابتش میباشد که امروزه درجمیع بیمارستانهای جهان برقرار است، یاد داشتهای روزانه از کار و عملیات و احوال وگزارش بیماران[2] است که در بیمارستانهای بغداد و ری

بقیه از ذیل صفحه ۲۹۴

داده وسپس ویرا درمان کرده است. موضوع حکایت از ابن ابی‌اصیبعه در «عیون‌الانباء» و فکر تنظیم مینیاتور از نگارنده کتاب و طراحی و نقاشی از شادروان‌استاد حسین بهزاد مینیاتوریست معاصر ومعروف‌ایران‌است. تابلوی بالا برای جشن هزار ویکصدمین سال تولد رازی توسط استاد بهزاد وبخرج بنگاه سرمسازی رازی تهیه گردید.

۱- Observations cliniques

مرتباً نگاشته و کلیه حوادث واتفاقات مهمه ومشاهدات‌مفیده را همانطور که‌امروزه در تمام بیمارستانهای دنیا معمول‌است ثبت کرده‌ویاباصطلاح کنونی روزنامه‌وقایع داشته ، که شرح بسیاری از اتفاقات و تاریخچه‌های مهم بیماران خود را در آن به تفصیل نوشته است. کتاب حاوی معروف رازی درحقیقت یادداشتهای کلینیکی‌وی میباشد، که‌نتیجه‌زحمات‌وتجارب شخصی‌وی‌میباشد، که‌سالیان متمادی بدان مشغول بوده است. بدین مناسبت است که عموم مورخان ویرا طبیب عادی نام نداده‌اند ، بلکه پزشک بیمارستانی[۱] و کلینیسن[۲] گفته‌اند.

رازی را درکتاب حاوی سی وسه یا سی و چهار حکایت وتاریخچه طبی‌است که اکنون چند حکایت طبی علمی و اصولی از تاریخچه‌های مذکور را بنظر خوانندگان کتاب میرسانیم :

تاریخچه اول- (دمل کلیوی که درلگنچه‌باز شده) - عبدالله بن سواده مبتلی به تبهای مخلوط شش روز در میان و زمانی یک روز درمیان[۳] و چهار روز در میان[۴] وگاهی هرروزی[۵] بود وقبل از تب لرز مختصر و بـــــــدفعات زیاد ادرارمیکرد.

چنین نظر دادم که این تب‌ها باید به ربع[۶] مبدل گردد، یا آنکه ممکن است بیمار دملی درکلیه‌ها داشته باشد.

پس از اندکی چرك با ادرار از بیمار خارج شد ، بدین جهت اورا از عدم عود تبها آگاه کردم وچنان شد. علتی که مرا در ابتدا مانع شد که نظر قطعی‌دهم که بیمار دمل[۷] (زخم) درکلیه‌ها دارد ، این بود که بیمار قبلاً مبتلی به تبهای

۱- Médecin des Höpitaux ۲- Clinicien

۳- Fièvre tierce (= حمای غب)

۴ و ۶- Fièvre quarte (= حمای ربع)

۵- Fièvre quotidienne (حمای یوم)

۷ - درمتن عربی خراج آمده که مقصود دمل یازخم (abcès) است. معادل خراج درزبان فرانسه (Antrax) است.

یک روز در میان و نوع دیگر تبها شده بود و گمان می‌کردم که این نوع تب مخلوط باید از تورم و التهاب حاصل شده باشد وممکن است به‌تب ربع شدیدمبدل گردد .

فراموش کردم ازبیمار سوال کنم که وقتی‌برمیخیزد احساس سنگینی درناحیه کمر می‌کند یا نه ؟ بیمار هم دراین باب اظهاری نکرد .

زیادی ادرارگمان مرا برای‌وجود دملی درکلیه‌ها تقویت کرد . من ازاینکه پدر بیمار مبتلی به ضعف مثانه بوده و از این درد می‌نالیده و نیز در مواقع سلامت بهمین درد مبتلی بود ، اطلاعی نداشتم .

بنابراین برماست که از دقت دراین‌قبیل‌موارد غافل نباشیم و نهایت مراقبت را انجام دهیم ، انشاءالله تعالی .

وقتی که چرک در ادرار بیمار دیده شد ، مدرات برای او تجویز کردم ، تا اینکه ادرارش از چرک صاف شد ، سپس گل مختوم[1] وکندر[2] و دم‌الاخوین[3] باو خورانیدم ، تا بیماریش رفع گردید و در عرض دو ماه سریع وکامل معالجه شد .

چون بیمار ابتدا از سنگینی ناحیه کمر شکایت نمیکرد، مرا هدایت کرد که دمل کلیه‌اش بایستی کوچک باشد . اما پس از آنکه چرک در ادرارش پیدا شد از او سوال کردم آیا چنین حالتی احساس کرده بودی ؟

گفت : آری .

زیرا اگر دمل بزرگ می‌بود ، قطعاً خود بیمار از آن شکایت میکرد و تخلیه سریع چرک نشان داد ، که زخم بایستی کوچک باشد .

اطباء دیگر حتی پس از ظهور چرک در ادرار چیزی از حالت او درک نکرده بودند (تشخیص نداده بودند) .

۱– Terre sigilleé = Terra sigillata

۲– Encens

۳– Sang dragon (=خون سیاوشان)

تاریخچه دوم ـ (اسهال خونی‌صفراوی)ـعلک حسابدار نزد من آمد وازقولنج شکایت کرد ، ولی نمی‌توانست دردش را شرح دهد . برایش تمر هندی[۱] تجویز کردم . او بدستور رفتار کرد و دردش از بین رفت .

پس از چندی بار دیگر درد در شکمش چند روزی با یبوست[۲] عود کرد . سپس براثر اخلاط[۳] سوداوی[۴] به اسهال گرفتار شد و درگذشت ، درحالیکه او ازمن دور بود .

باید دانست که برخی اشخاص بعضی اوقات بعلت ریزش صفرای[۵] ردی[۶] به امعائشان گرفتار درد شدیدی درشکم میشوند و بدین علت به عوارضی بمانند قولنج گرفتار میگردند و آثاری از خود در آنان باقی می گذارد وپس از آن به‌این اشخاص اسهال شدید روی میآورد ، خاصه درکسانی که مزاجشان[۷] سوداوی است .

علک حسابدار از این دسته مردم بود . باید به آنان داروهای ملین[۸] خورانید و با مایعات لعابدار تنقیه نمود . من از این قبیل بیماران بسیار دیده‌ام .

تاریخچه سوم ـ (گوش‌درد چرکینی که منتج به منژیت شده است)ـحکایت ابن‌عمرویه ـ این شخص بسیار مستعد سرسام[۹] و قبل از رسیدن من مبتلی به سرسام شده بود ، زیرا چرك به گوشش ریخته و ناسور[۱۰] تشکیل داده بود . درآغاز بیماری نیز خون گرفته بود .

براثر سوء درمان اطباء چرك درگوشش‌مزمن‌گردیده‌و چون‌چرك‌به پرده گوش[۱۱]

۱- Tamarin indien (= تمری)

۲- Constipation (= احتباس مزاج = احتباس طبیعت)

۳- Humeur

۴- Atrabile (= Bile noire)

۵- Bile (=Bile jaune)

۶- Malin (= بدخیم)

۷- Tempérament

۸- Laxatif

۹- Méningite

۱۰- Fistule (= ناسور = ناصور)

۱۱- Tympan (= پرده گوش = صماخ)

رسیده بود ، منعقد شده باعث آن گردید . . . . چنانکه ما برای بیرون آوردن چرك (دمل) از داخل گوش وقتی که قرحه آن مزمن گردد ، فصد می کنیم .

پس از آن دمل[۱] درداخل گوش باز شد وبادرمان بهبود یافت ، ولی بقایائی از اخلاط ردی در وی مانده بود ، برای آنکه در بیماری اولی استفراغ قوی بعمل نیامده و ماده به گوش تنها رسیده بود .

بیمار کله گوسفند و انگور خورد و در خوردن آن زیاده روی کرد و بالنتیجه مبتلی به تب دائم[۲] باغثیان[۳] و اندوه ویبوست مزاج گردید . پس از آن میوه ومواد نرم کننده[۴] باو دادم که تمام آنها را برگرداند .

من بیمار را روز سوم عیادت کردم که به‌سردرد[۵] شدید و ترس از روشنائی[۶] واشك فوق‌العاده وسرخی چشم مبتلی گردیده بود ، ولی بعلت حضور عوام[۷] بربالین بیمار خون زیادی از او نگرفتم .

تصمیم گرفتم فردای آنروز مزاج بیمار را لینت دهم ، ولی در آنروز اغلب عوارض تخفیف یافته بودند و آنوقت از سوراخ گوش وی عوارض سرسام آشکارشد و می‌ترسیدم که به سرسام مبتلی شود . برای راحت وی بعلت حضور مردم مسهل قوی تجویز نکردم ،ونه‌ازجهت دیگر . سپس برایش فلوس[۸] وامثال‌آن تجویز کردم . اما هیچکدام در او موثر واقع نشد . دستور دادم سه روز اورا تنقیه کنند و این سه روز او را ندیدم .

پس ازگذشت سه روز بعیادتش رفتم . او را بحالت بدی دیدم ، که فکرش

۱- Abcès (جمع دمل دمامیل است)

۲- مقصود تب براثر عفونت است .

۳- Nausée

۴- Laxtif

۵- Céphalalgie (Migraine)

۶- Photophobie

۷- مقصود عوام‌الناس است .

۸- Casse (= خیارشنبر)

مغشوش و ادرارش خون آلود و صورتش متورم بود . خواستم از بینی‌اش خون بگیرم ، ولی بواسطه حضور عده‌ای مردم نادان خودداری کردم ، زیرا قبل از من طبیبی نبود که باو رجوع کنند . آنوقت من هم جزء ماءالشعیر[1] چیزی نداشتم که بوی دهم، لذا این دارو را بامید آنکه شاید وی را لینت دهد باوخوراندم . بعد برایش آب کدو[2] (ماءالقرع) ولعاب اسپرزه[3] تجویز کردم، ولی بیمار هیچکدام را عمل نکرد .

چون روز چهارم رسید حالش سخت وعلامات بد عاقبت دروی نمودار گردید . یکی از چشمهایش کوچک و زبانش بسیار بسیار سیاه و زبر گردیده بود و همان روز وفات کرد . این همان روزی بود که من قبلاً آنرا خبر داده بودم .

اطباء نادان تصور می کردند که بیمار براثر رطوبت مزاج مبتلی به‌لقوه گردیده درصورتیکه براثر تنگی چشم راست و تشنج این ناحیه بود .

تاریخچه چهارم- (ورم حاد چرکین ملتحمه[4])- مردی بنام ابو داود که مکاری ما بود و الاغها را میراند ، مبتلی به چشم درد گردید . چون بیماریش شروع شد ، دستور دادم فصد کنند ، ولی او عمل نکرد ، بلکه بادکش[5] (حجامت) کرد .

داروئی که با خود همراه داشت بمیزان یک‌وقیه[6] بلکه زیادتر در گوش چکاند . من او را از این کار شدیداً نهی می کردم ، تا آنکه دلتنگ شدم . با این‌حال او از من قبول نکرد .

فردای آنروز حالش بدتر و چشم دردش شدت یافت ، که تا آنوقت من چنان چشم‌دردی ندیده بودم .

ترس من بیشتر از ترکیدن طبقات چشم و بیرون ریختن آنها (محتوی چشم)

۱- Tisane (= Eau d'orge = لعاب جو = کشکاب)

۲- Eau de courge بز رقطونا = اسفرزه -۳

۴- Conjonctivite purulente ۵- Scarification

۶- وقیه مساوی هفت مثقال ونیم = قریب چهل و دو گرام است .

بود ، زیرا در نتیجه ورم شدید ملتحمه از تمام قرنیه باندازه یک عدسی بیشتر معلوم نبود . چون درداورا بستوه آورد فصدی کردم وسه رطل[1] وشاید زیادتر در دومرتبه از او خون گرفتم .

چشمش را از ترشحات پاك کردم .

سپس بچشمش گرد سفید[2] پاشیدم . در نتیجه آن روز بخواب رفت و دردش ساکت شد . فردای آنروز بهبود یافت . همراهان از این امر در تعجب ماندند .

تاریخچه پنجم ـ (آبله)ـ دخترحسین بن عبدویه برحسب عادت شیر شترخورد بدون آنکه با من مشورت کند . چون در پی خوردن شیر نفخ (در معده) تولید شد دواءالمسك[3] خورد ، بدون آنکه قبلاً خون گیرد یا مسهل خورد .

پس از آن مبتلی به تب مطبقه[4] گردید (دامنه‌دار ؟) و علامات آبله دروی ظاهر شد . چهار بار پشت سرهم آبله گرفت (چهار بار به حملات آبله گرفتارشد) .

وقتیکه آبله شروع شد ومعالجه بیمار بمن واگذارگردید ، توجه من بچشمش شد . سر مه‌ای[5] سائیده با گلاب بچشمش ریختم و با آنکه اطراف چشمهایش آبله وجود داشت ، در آنها چیزی ظاهر نشد .

پیرزنهائیکه اطراف بیمار بودند، ازمصون ماندن چشمان بیمار ازآبله‌متعجب

۱ـ رطل مقیاس وزن مایعات است و انواع و اقسام دارد، بمانند رطل مدنی و رطل عراقی و رطل شامی و رطل‌مکی. رطل مساوی دوازده اوقیه‌است، بعبارة اخری پانصد وچند گرام است .

۲ـ مقصود ازگرد سفید سورمه‌ای بود که رازی استعمال میکرده است.

۳ـ یک نوع فادزهر (= پادزهر = Antidote) بوده که ازچند ماده بمانندصبر زرد (Aloes) و ریوند (Rhubarbe) ومشگ (= مسك = Musc) تهیه میگردیده است.

۴ـ ترجمه صحیح کلمه مطبقه Fièvre typhoide است.

۵ـ سرمه (= Collyre sec) و قطره چشم را (Collyre) و روغن چشم را شیاف چشم می گفتند .

شدند. ویرا مدتی وادار بخوردن ماءالشعیر و امثال آن کردم و چنانکه در دنباله این بیماری مشاهده میشود، مزاجش عمل نکرد وبقایای تب گرم دربیمار باقی‌ماند.

حدس زدم که این حالت بر اثر بقایای اخلاطی است که با مسهل (اسهال) دفع نگردیده بود و بعلت ضعف نیروی بیمار نمی‌توانستم تخلیه فوری بعمل آورم.

ویرا ملزم کردم پانزده روز قبل از شفق خیسانده (میوه ؟) و صبح ها (نیم-چاشت) ماءالشعیر بخورد. درنتیجه روزی دومرتبه مزاجش اجابت کرد وخوب پاك گردید.

پس‌ازچهل روز ادرار نضج کامل گرفت و پس ازپنجاه روز بیماربهبود یافت.

تاریخچه ششم - (چاقی‌ونقرس) - تنومندی پسر حسین بن‌عبدویه را پزشکان بعلت مزاج مرطوب می‌پنداشتند. آنها قادر به تشخیص بین فرد پرگوشت[1] وچاق[2] نبودند.

وی به درد مفاصل گرفتار شد و بعداً درد از بین رفت.

چند بار از او خون گرفتم و هفته‌ای یک‌بار به‌او مسهلی صفراوی دادم، زیرا این خلط ماده چرك تندی بود (که بایستی دفع شود).

غذاهای ترش و بی‌مزه و قابض[3] برایش تجویز کردم و از خوردن شیرینی وچربی ومواد تندمنعش کردم. بیماریش سبك گردید. فقط عوارض مختصر غیرقابل ملاحظه باقی مانده بود.

چـــون این دستور را مدتی بکار برد، دردش کاملاً بهبود یافت وگوشت بدنش کم شد.

تاریخچه هفتم - (صرع) - همسایه ما بزاز لاغری که ساکن درب النفل[4]

۱- Musculeux (= لحیم = عضلانی = پرعضله = گوشت‌دار)

۲- Obèse (= Gras = فربه = Embonpoint)

۳- Astringeants

۴- بنظر میرسد یکی ازمحلات بغداد باشد.

بود که از کودکی صرع داشت.

حدس زدم علت بیماریش براثر زیادی بلغم[1] نیست. دستور دادم بدفعات قی کند (داروی مقی برایش تجویز کردم که چندین بار بخورد). پس از آن شربتی که در دفع سودا اثری قوی داشت، باو نوشانیدم. در نتیجه سه ماه به حملات صرعی مبتلی نشد. همسایه‌های درب‌النفل از ما تشکر کردند.

بعدها ماهی خورد و شراب زیاد نوشید و همان شب مبتلی به صرع (حملات صرعی) شد. دوباره بنوشیدن شربت پس از قی مانند پیش عمل کرد وبهبود یافت.

از آن پس مدتی بر آن تدبیر استمرار داشت، تا ما از بغداد خارج شدیم. قبل از آن هم در بیمارستان مسهل هائی باو داده بودند ولی مفید نبود.

تاریخچه هشتم ـ (هیدرره)[2] ـ بیماری زن‌قصار وکیل فرزندسعیدبن‌عبدالرحمن نشانه‌های استسقا[3] داشت، اما تشخیص آن‌ممکن نبود.

برایش چندی ماءالفلافل[4] و چندی دواءالکرکم[5] تجویز کردم.

روزی که رخت می‌شست، برطشت (لگن، انگان) برو افتاد و از جلوی وی قریب بیست رطل آب زرد خارج، سپس مدتی سبک و آسوده شد.

مجدداً دچار همان عارضه گشت.

پس از آن جویای حال او شدم، مطمئن گردیدم‌که بیماری رحمی دارد. وی را معالجه کردم.

وی گمان داشت که آبستن است، اما چنین نبود.

باید دانست وتحقیق کرد که بعضی از بیماریهای‌رحمی‌شبیه استسقا میباشند.

۱- Pituite = Phlègme ۲- Hydrrorhée

۳- Ascite

۴- فلفل الماء ـ فلفلاسالی به‌سریانی دارفلفل است و گفته‌اندفلفل الماءاست(مخزن‌الادویه).

۵- داروی مرکبی که مواد عمده آن سنبل‌الطیب (Valériane) و مر (Myrrhe) و قسط (Costus) و دارچین (Cannelle) و زعفران (Safran) بود.

تاریخچه نهم - (سقط جنین یا میوم تحت مخاطی ؟) - زن ابو عیسی دچار قولنج سبکی‌شده بود. وی سهرباران[1] نوشید. سپس داروی بسیار گرمی خورد. موضع درد در رحم‌بود. بعلت درد و ورم رحم که برروی اعور[2] فشار میآورد، یبوست‌پیدا کرده بود. چون ثقل (سنگینی، ثفل ؟) بپائین‌فرود میآمد، دردش‌شدت می‌یافت واز این جهت مزاجش اجابت نمی‌کرد.

وقتی این داروها را بکار برد، از جلو او چیزی شبیه مشیمه[3] بیرون زد.

به ماما دستور دادم که آنرا لمس کند وسختی آنرا (میزان سختی وسستی) تعیین کند.

اوگفت: که نرم و بی‌حس است.

به ماما دستور دادم که ران‌های بیمار را دو روز ببندد و قسمت بی‌حس شده را ببرد.

پس از آن سه‌بار همان چیز (مشیمه) بیرون زد که بریده شد، سپس بیمار بهبود یافت.

تاریخچه دهم - (تیفوس ؟) - این بیمار تمام روز تب سوزانی داشت. شب هنگام عرق زیادی کرد، ولی تعریق از تب او نکاست و در حالش تخفیفی‌حاصل نشد. تمام شب تبش شدید بود.

روز دوم عوارض شدیدتر شد. پس ازآن‌براثرتنقیه مزاجش عمل کرد. تمام شب بعد و نیمی از روز سوم حالش بهترگردید.

درآخر روز سوم شب باعطش فوق‌العاده و خشکی دهان و عرق شدت کرد و اصلاً تخفیفی درتب حاصل نشد. تخیلات واهی و هذیان داشت. دراین شب

۱- صحیح آن شهریاران که یک نوع داروی گوارشی بوده،می‌باشد.

۲- Caecum

۳- احتمال دارد مقصود جفت (Placenta) باشد؟

ادرارش سیاه شد. بعد ازآن درشب قبل از روز پنجم تا نیمه روز پنجم تب سبک‌تر گردید.

بعد از ظهر روز پنجم از دو سوراخ بینی‌اش چند قطره خون سیاه چکید و در ادرار وی تکه هائی‌شناور شبیه به‌منی باشکال‌مختلف که‌برخی گرد وبعضی‌به‌اشکال دیگر که ته‌نشین نمی‌شدند، وجود داشت.

شب قبل از روز ششم نیز حال بیمار سخت بود. در این شب دست وپایش سرد[1] گردید، چنانکه بزحمت گرم می‌شد. خوابش کم و ادرارش سیاه گردید و به هذیان افتاد.

بامداد روز ششم بیمار از زبان افتاد وعرق سرد بر او نشست. سپس نزدیک ظهر دست و پایش سبز[2] شد و درگذشت.

درتمام مدت بیماری عرق مریض سرد و تنفسش عمیق و نامنظم بود.

در این بیمار علامت وخامت[3] و سختی از شب اول آشکار بود، زیرا متوالیاً عرق میکرد، ولی هیچگونه تخفیفی در تب حاصل نمی‌شد.

بقراط گوید: هرگاه نشانه های بحران ظاهر شود، ولی بحران آشکار نگردد بیماری دوصورت خواهد داشت:

اگر نشانه های‌بحران بادلائل کشنده همراه‌باشد، دلالت برمرگ کند. هرگاه علائم بحران با دلائل بهبود باشد، دلالت برطول بیماری کند.

چون تب بیمار پس از عرق تخفیف نیافت، بلکه روز دوم شدیدتر وسخت‌تر و روز سوم ادرارش‌سیاه شد، بدخیمی بیماری‌قطعی گردید. بدلیل‌آنکه پس‌ازبحران نشان کشنده دیگری ظاهر شد که علامت اولی‌را تاکید و مرگ را پیش‌بینی‌میکرد.

۱- Froidure des extrémités (= برد اطراف).

۲- مقصود آن است که کبود رنگ یا مایل به کبودی شده بود (Violacé).

۳- وخامت ترجمه ردائت است (Malignité).

مقصودم از علامت اولی آن است که تب با عرق پائین نیامد و دنباله آن بیخوابی و هذیان وعطش بود.

پیشرفت علائم و سیاهی ادرار در روز چهارم دلالت بردو امر میکرد:

نخست آنکه بیماری به ارواح[1] رسیده، زیرا قبلاً از روز دوم بیماری دشوار شده بود؛

دوم آنکه معلوم شد که مرگش از طریق ارواح اتفاق خواهد افتاد.

روز چهارم سختی بیماری را در روز ششم وهفتم اعلام میکرد، جز آنکه چون حدت زیاد ودلائل کشنده باشد (علائم دال برمرگ) مرگ بروز ششم کشیده میشود.

چون روز ششم آمد و حمله بیماری با عوارض سختی دفعةً فرا رسید، بیمار درآن روز درگذشت و معلوم شد که بحران بیمار بروز ششم کشیده شده است.

روز سوم و چهارم ادرار بیمار سیاه بود که نشانه منتهای بدخیمی و تندی بیماری است، بدلیل آنکه اگر سختی و شدت در دو حمله پشت سرهم اتفاق افتد نشانه قوی وخامت بیماری است.

وقتی روز پنجم در دنبال عوارض بالا خون سیاه از سوراخهای بینی‌اش آمد، ضعف نیرویش محقق شد. اما اگر نیرویش قویتر و عوارض بدخیم سبکتر می‌بود، مرگش بروز هشتم بتأخیرمیافتاد. وضع تنفسش دلیل براختلال مشاعر بود، چنانکه درکتاب اپیذیمیا[2] آمده است. عرق سرد در طول مدت بیماری از نیروی مریض میکاست، ولی از شدت مرض چیزی کم نمی‌کرد.

دومین حمله‌ای که طی این مرض به بیمار دست داد، دلیل برآن است که نباید به سبکی موقت درحین بیماری بدون تخفیف بحران اعتماد کرد، زیرا دراین قبیل موارد احتمال عود حملات حاد بسیار است.

تمام آنچه در این داستان گفتیم با جمیع علامات جز ادراری که تکه‌های

۱- Esprit vital

۲- Epidémie (= اپیذیمیا = اپیدمی = بیماریهای همه‌گیری)

شناور شبیه به منی داشت مطابق است با مطالب کتابهای تقدمةالمعرفه[۱] وبحران[۲] و ایام آن[۳] «تمام شد تاریخچه».

این تاریخچه طبی از اسناد ومدارك معتبره بشمار میآید که رازی در آن قدم به‌قدم بدنبال بیمارش بوده وتمام علامات و عوارض بیماری را از ابتداء بیماری تا روز مرك بیمار تحت نظر داشته است.

تشخیصی که برای این بیمار میتوان درنظر گرفت یك‌بیماری عفونی واحتمالاً تیفوس اکزانتماماتیك[۴] (محرقه) میباشد.

تاریخچه دهم ـ (درد مفاصل در دنبال تب یونجه؟ زکام و درد مفاصل)ـ

پسر حسن بن عبدویه به‌سخت‌ترین نوع زکام وشدیدترین شکلی که من نظیر آنرا ندیده بودم مبتلی میگردید. نوع سبکتر آن در بیماران معمولاً یکماه یا بیشتر باقی می‌ماند، سپس بسینه ریخته و سبب سرفه و اخلاط میگردد.

حال وی درنیم روز تخفیف‌می‌یافت بقسمی که هیچ اثردربیمار باقی‌نمیگذارد، ولی به درد مفاصل مبتلی میگردید.

باید دانست این‌حالت همانگونه که جالینوس‌شرح‌داده: «دفع مواد[۵] اضافی تنها از راههای عادی بدن[۶] نیست» بلکه از محل اتصال اعضاء[۷] (مفاصل) نیز ممکن است بعمل آید.

بهمین جهت زکام بیمار ناگهان‌بهبود می‌یافت، ولی‌درد مفاصل بوی‌عارض میگردید، زیرا مواد اضافی‌بطرف بندها کشیده میشد «تمام شد تاریخچه».

---

۱ و ۲ و ۳ ـ سه کتاب‌تألیفی‌بقراط است: Les jours critiques - Crise - Pronostic

۴ – Thyphus exanthématique

۵ـ مقصود مواد زیادی و اضافی است که درمتن عربی «فضول» آمده است.

۶ـ مقصود مجاری ظاهری بدن است.

۷ـ مقصود راه یافتن وحمله به مفاصل است.

رازی دراین تاریخچه زکام و ریختن مواد را به سینه و آمدن اخلاط سپس درد مفاصل را بسیار روشن تشریح کرده است.

چنانکه در مبحث مربوط به‌آثار رازی‌آمد ویرا رساله‌ای بنام «شمیه» است که در آن برای اولین مرتبه در تاریخ طب از حساسیت[1] افراد در موقع گل سرخ و بعضی مواد دیگر متذکر گردیده است.

یازده حکایت بالا از میان سی و سه یا سی و چهار حکایات و تاریخچه هائی است که رازی‌درابتدای کتاب حاوی‌تحت عنوان«امثلة من‌قصص‌المرضی وحکایات‌لناخلط‌النوادر» ذکر کرده است. این حکایات غیر از تجارب شخصی وی است که در حاوی و سایر آثار خود آورده است.

با ملاحظه تاریخچه های طبی بالا مطلب مربوط به دقت نظر و معاینه بیمار و آزمایش های لازم و توجه بـه علامات بیمازی و در بعضی قسمتها اظهار نظر قطعی و صریح رازی مشهود میگردد. (برای اطلاع بیشتر رجوع شود بـه‌کتاب «قصص و حکایـات المرضی» تـألیف رازی و ترجمه نگارنـده‌کتاب بمناسبت جشن بزرگداشت محمد زکریای‌رازی سال ۱۳۴۳ تحت شماره ۹۴ انتشارات دانشگاه) ایضاً ترجمه انگلیسی تـاریخچه‌ای بـالا یک مرتبه تحت عنوان :

«Thirty three Clinical Obserwations by Rhazes» درمجلهIsis بسال ۱۹۳۵ میلادی توسط شادروان دکتر ماکس میرهوف Dr. Max Meyerhof با حواشی و ملحقات بسیارگرانبها و مرتبه دیگر تحت عنوان :

«A Medival Translation RHAZES Clinical Observations» که توسط‌آقای پرفسور اوسی تمکین Owesei TEMKIN در ژوئن ۱۹۴۲ در مجله تـاریخ طب آمریکا جلد دوازدهم شماره اول چاپ شده است.

ح- معاصران ومعارضان رازی- شاید دربادی امراطلاع وشناسائی‌معاصران و معارضان رازی امری‌عادی بنظررسد، ولی از نظرآنکه دانسته شود که وی دربرابر

۱- Allergie

چه اشخاصی مجبور به معارضه و مشاجره بود و برای آنکه کاملاً واضح و روشن شود که این دانشمند تاچه اندازه درطی زندگی دچار مشکلات از نظر اصول عقاید پزشکی و غیر پزشکی بوده ، به نگارش این مبحث مبادرت ورزیده شد.

بطورکلی از نظر تاریخ دانشمندان وامراء و ولاة و سلاطین که در فاصله بین سالهای ۲۵۰-۳۲۰ هجری قمری در ایران بوده با رازی هم عصر میباشند ، منتهی رازی با بعضی از آنان رابطه نیکو و با بسیاری مشاجره قلمی و معارضه داشته‌است.

اکنون فهرست‌وار هردودسته (معاصران ومعارضان) را دراین مبحث می‌نگاریم:

۱- آن دسته از خلفای عباسی که درفاصله سالهای ۲۵۰/۸۶۴-۳۱۳/۹۲۵ خلافت نموده‌اند؛

۲- آن دسته از امراء و پادشاهان سامانی و آل‌زیار و آل بویه که در فاصله سالهای بالا درایران امارت و حکومت داشتند؛

۳- ابوالفضل بن عمید استاد صاحب بن عباد که بروایت مشهور کتاب حاوی به‌همت وی ترتیب یافته است؛

۴- ابوالقاسم عبیدالله وزیر معتضد وپسرش قاسم بن عبیدالله؛

۵- از اطباء معاصر چنانکه آمد رازی با احمد بن طیب سرخسی واسحق بن - حنین و جریر طبیب و ثابت‌بن‌قره و عبدوس و دیلم و چند طبیب دیگر معاصر بود که در حقیقت باید آنان راهمکاران وی دانست ؛

۶- ازآثاری که رازی بنام اشخاص تألیف کرده‌ویا برآنها ردی نگاشته مستفاد میشود، که‌وی باآنان معاصربوده‌است‌که‌عبارتنداز:علی بن وهسوذان‌وامیرابوعلی احمدبن علی بن- اسماعیل سامانی‌وابوالعباس احمدبن علی صعلوك وابن ابی الساج وفاتك‌وداعی الاطروش- حسن بن قاسم علوی وابوحازم قاضی و ابوالقاسم کعبی بلخی و ابوبکر حسین بن تمار و ابوحاتم رازی (متوفی در ۳۲۲ هجری قمری = ۹۳۳/۴ میلادی) و شهید بلخی و حسن بن محارب قمی و مسمعی و ابوالحسن علی‌بن عبدالله ناشی ویحیی بن عدی-

التکریتی (متوفی بسال ۳۶۴ هجری قمری = ۹۷۴/۵ میلادی) چنانکه درفهرست‌ها آمده است معاصر بود.

در میان معاصران آن دسته که رازی با آنان مکاتبه و مشاجره قلمی داشته عبارتند از:

ابوالحسن علی‌بن عبدالله ناشی ازمشاهیر عرب که رازی رساله‌ای تحت عنوان «فی‌الردعلی‌الناشی فی‌مسئله العشر التی‌رام بها نقض‌الطب» و ابوالقاسم عبدالله بن احمدبن محمود بلخی کعبی (ازمتکلمان‌معروف) که رسالاتی بر رد عقایدرازی‌نوشته و رازی بجواب آنها مبادرت ورزیده است و محمدبن شدادبن عیسی‌مسمعی است که برآراء وعقاید رازی اعتراضاتی کرده‌ورازی‌اجباراً پاسخ بدان‌ها داده‌است وابوالحسن‌شهیدبن‌الحسین بلخی که کتابی بر رد دوکتاب رازی (کتاب الهی و رساله لذه) نگاشته ورازی رد بر رد کتابهای‌وی(شهید)نوشته‌است. وابوعبدالله احمدبن‌ابراهیم مودب متکلم (متوفی‌بسال ۳۰۵ هجری قمری=۹۶۱/۲ میلادی) ومحمدبن‌اللیث‌الرسائلی واحمدبن‌طیب‌سرخی‌واحمدبن کیال (متوفی‌بسال ۲۷۰ هجری قمری).

ایضاً از معارضان و قریب‌الزمان به رازی ابو یوسف یعقوب بن اسحق کندی فیلسوف بزرك اسلامی (متوفی بسال ۲۴۶ هجری قمری =۸۶۲/۳میلادی) و محمد بن‌اللیث الرسائلی که رسالاتی برعلیه یکدیگر در صنعت کیمیا نوشته‌اند.

اما رازی بـــر جاحظ معروف (ابوعثمان عمرو بن بحر بن محبوب بن فرارة الکنانی البصری) که قبل از رازی میزیسته اعتراضاتی کرده است.

ناصرخسرو و علوی سخنور و حکیم بزرك ایرانی نیزدرکتاب «زادالمسافرین» که مدتها پس از رازی میزیسته بر رازی بسیار تاخته است.

شرح بالابیشتر ازآن نظربود که رازی را چون در علوم شیمی (کیمیا)وفلسفه و طب نظرات خاصی بود، بدین مناسبت بانظرات سابقین و معاصران و دانشمندان پس از وی یکسان نبود. بدین جهت شاید در میان دانشمندان تمدن اسلام و

ایران دانشمندی بمانند رازی بردیگران نتاخته وایضاً دیگران هم با رازی مناقشاتی چنین نداشته‌اند.

درخاتمه این مبحث آن دسته ازمعاصران که رازی به نام و برای آنان کتاب یارساله تألیف کرده عبارتند از: یوسف‌ابن ابی‌الساج وامیر ابوعلی‌احمدبن‌اسماعیل سامانی (کتاب فصد) و ابوالقاسم عبیداله وزیر و پسرش قاسم‌بن عبیدالله (کتاب‌برءالساعه) و علی بن‌وهسوذان حاکم طبرستان کتاب «طب الملوکی» و منصوربن اسحق (کتاب منصوری و طب‌الروحانی یا طب‌النفوس) و ابوالعباس احمدبن علی صعلوك (کتاب منافع‌الاغذیه و دفع‌مضارها)وفاتك وداعی‌الاطروش حسن‌بن‌قاسم‌علوی و احمدبن طیب سرخسی طبیب و ندیم معتضد خلیفه (که شرح آن گذشت) و ابوحازم قاضی زمان معتضد و ابوالحسن علی بن عیسی بن داود جراح از وزرای مقتدر و یوسف‌بن یعقوب شاگردش (کتاب الادویه‌العین و علاجها) و علی‌بن‌الیمان و حسین تمار (نمار) وحسن‌بن اسحق‌بن محارب قمی و علی‌بن وهبان وابوزیدبلخی (رساله شمیه).

ایضاً رازی تعدادی آثار برای اشخاص بدون ذکر نام آنها نگاشته فقط در مقدمه آثار متذکر گردیده که برای‌شخصی یاشخص جلیل‌القدر وامثال آنها فلان‌رساله یاکتاب را نوشته شده است. احتمال دارد باز رازی را مولفاتی باشد که بنام افراد واشخاص دیگر باشد. ولی‌تاآنجاکه برای‌نگارنده مقدور بود مبحث‌بالارا ازفهرست‌ها وتذکره‌ها استخراج کرده وبنظر خوانندگان کتاب رساندم. آقای دکتر مهدی محقق درکتابی بنام «فیلسوف ری محمدبن زکریای رازی» در این باب درفصل چهارم شرحی ممتع مرقوم داشته‌اند، که بسیار گرانبهاست.

خ- مزایای پزشکی‌رازی ـ رازی‌را درعالم طب مختصاتی است که درکمتر طبیبی‌درتمدن‌اسلام وایران‌دیده شده‌است. دراین‌مبحث‌فهرست‌وار بذکراختصاصات طبی استاد می‌پردازیم:

۱ـ رازی تجربه را در طب بسیار معتبر میداند و از خلال صحائف آثار وی

چنین مستفاد میگردد که اعمال و تشخیصهای طبی وی بر روی تجربه استوار بوده است. بدین جهت ویرا برمجرب[1] لقب داده‌اند.

رازی معتقد بوده که «آنچه را که پزشکان برآن متفق‌القول باشند و باقیاس نیز تطبیق کند وتجربه آنرا تأئید نماید باید پیوسته درنظر داشت...». وی‌درهزار وپنجاه سال‌قبل‌طریقه‌تجربتی را درعلوم طبیعی (مخصوصاً طب) وارد کرده‌است.

۲- رازی اول کسی است که تشخیص افتراقی بین آبله و سرخک را در تاریخ پزشکی داده و درکتاب تألیفی خود بنام «کتاب الجدری والحصبه[2]» (آبله و سرخک) از آبله مرغان[4] صحبت میدارد و مطلب را بسیار دانشمندانه شرح داده است.

رازی درکتاب آبله و سرخک از علت و علامات و درمان و پیش‌بینی‌های لازم و انواع و اقسام این دوبیماری را بسیار فاضلانه شرح داده است. (رجوع شود به ترجمه کتاب آبله و سرخک توسط نگارنده، انتشارات دانشگاه تهران شماره ۱۰۴۰ سال ۱۳۴۴ خورشیدی).

۳- رازی و بیمارستان - چنانکه ضمن مبحث مربوط به «تاریخچه‌ها وحکایات طبی» آمد رازی روزانه از بیماران در مطب و بیمارستان یادداشت‌هائی تهیه کرده که بسیار ارزنده میباشد.

۴- روش تدریس رازی درطب- ازیادگارهائی که رازی درطب از خود باقی گزارده طرز تدریس وی در طب میباشد که با تدریس امروزی بی شباهت نیست و توانسته است برای آموزش پزشکی جهت دانشجویان و طالبان علم طب روشی اتخاذ کند که مقبول طبع عموم دانشمندان امروزی است.

ابن‌الندیم در الفهرست از قول محمد بن الحسن الوراق گوید: «کان شیخاً

۱- Expérimentateur ۲- Diagnostic différentiel

۳- Le Livre sur la Variole et la Rougeole

۴- La Varicelle.

کبیرالرأس مسفطاً و کان یجلس فی مجلسه و دونه تلامیذ و دونهم تلامیذ آخرو کان یجی الرجل فیصف مایجدلاول من تلقاه فان کان عندهم والاعداهم الی غیرهم فان اصابوا و الا تکلم الرازی فی ذلک».

شکل ۴۰ ـ تصویری خیالی از رازی و شاگردانش (نقل ازکتاب دکتر سلیم عمار)

بدین معنی که طرز تدریس طب و تشخیص بیماری مریض بدین شکل بوده که رازی در مجلس درسی در صدر می‌نشسته و شاگردان وی برحسب مراتب زیر دست او جای میگرفتند. وقتی بیمار تازه وارد میگردید، ابتدا شاگردان درجه آخر

به تشخیص بیماری می‌پرداختند، اگر آنها عاجز می‌شدند ، دسته بالاتر بهمین نحو تا استاد بیمار را معاینه می‌کرد و تشخیص بیماری را میداد .

دراینجا بی‌مناسبت نیست چند کلمه درباره شاگردان رازی گفته شود .

آنچه که از کتب مورخان و تذکره نویسان و آثار رازی مستفاد میگردد ، رازی‌را شاگردانی بوده که‌عبارتند از :

ابوبکر بن قارن رازی همان کسی کـــــه حکایت مربوط به درمان جوان مستسقی در عیون الانباء از وی نقل گردیده و یوسف فرزند یعقوب که رازی کتاب «الادویه‌العین و علاجها» را بنام او نوشته است وعلی‌بن حسین اصفهانی وابوغانم‌ـ طبیب ویحیی‌بن عدی منطقی وابوالقاسم مقانعی ومحمدبن یونس .

معروف است که رازی برای شاگردانش علاوه برآنکه در بیمارستان و مطب تدریس میکرده ، درفاصله بین بیمارستان ومطب یامنزلش نیز به کار تدریس‌ورفع مشکلات شاگردان می‌پرداخته است .

۵ـ رازی وداروشناسی و داروسازی وشیمی ـ چنانکه میدانیم‌رازی درشیمی وکیمیا ید طولی داشته واگر جانب طب وی‌را کنارگذاریم، رازی شیمست بزرگی بود ، که مواد زیادی را درشیمی و داروسازی وارد ساخته و با آنها سروکار داشته است، مضافاً بدانکه کشف‌الکل (= الکحول = Alcohol = Alcool) وجوهرگوگرد (= اسید سولفوریک = Acide Sulfurique) بظن قوی نزدیک به‌یقین به‌وی‌منسوب است، توانست نتیجةً خدمت بزرگی به‌طب کند .

معروف است که رازی الکل‌را ازتقطیر مواد قندی ونشاسته‌ای وجوهرگوگرد را از تجزیه سولفات دوفر(زاج سبز) بدست آورده است[۱] .

ازآن گذشته رازی که درصدد یافتن حجرالفلسفی(حجرالفلاسفه)[۲] واکسیراعظم[۳]

۱ـ رجوع شود به کتاب تاریخ شیمی تألیف م . هوفر M. Hoefer و تاریخ شیمی در قرون وسطی تألیف برتلووهودا Berthelot, Houdas .

۲– Pierre philosophale. ۳– Elexir.

که اولی تبدیل فلزات کم قیمت‌را به‌طلا و نقره و دومی مایه‌حیاتی که پیری را به جوانی تبدیل‌کندبود، توانست تعداد زیادی مواد شیمیائی را کشف کند .

کامپل درکتاب خود درباره «طب عرب و نفوذ آن درقرون وسطی»[1] گوید: «رازی اولین کسی است که استحصالات شیمیائی را درطب وارد ساخته است»

«Rhazes was the first to introduce chemical preparations into the practice of Medicine».

۶ـ دیگر از مزایای پزشکی رازی که از آثار وی مشهودمیگردد آنکه وی دراغلب مولفات ومصنفات خودنظرات قدمارا (اطباء سلف) ذکر کرده ، آنگاه نظر خود را بیان میدارد . این امر درکتاب حاوی بخوبی مشهود است و چون در این باب قبلاً درکتاب مطالبی آورده شد ، از تکرار آن خودداری میگردد .

۷ـ اختراعات واکتشافات رازی در داروسازی و شیمی وپیداکردن بسیار از مواد داروئی وداروهای‌اختصاصی‌خود ویا باصطلاح‌امروز ـ (Préparations pharmaceutiques) چنان چشم گیراست، که اگر قرارشود دراین مبحث فتح باب گردد صدها صفحه لازم است تا حق مطلب ادا شود . مختصری از آن مذکور افتاد و بقیه را درفصل و مبحث دیگر متذکر خواهیم شد .

بطور خلاصه برای‌آنکه ارج ومقام رازی درطب و شیمی وفلسفه روشن گردد، باید آثار وی را مطالعـــــه و موضوعات مندرجه درمولفات‌را بسیار محققانه‌حلاجی کرد تا مطلب روشن گردد .

د ـ اخلاق و صفات رازی

آنچه که از صحائف کتب مورخان و تذکره نویسان مستفاد میگردد، آنکه رازی مردی خوش خوی وکریم‌النفس و خوش قریحه و دقیق بود . بهمین‌مناسبت

۱-Arabian Medicine and its influence in the Middle Ages, Dr. Donald Campbell, London 1926.

بیشتر بیماران‌را خودتوجه‌میکرد و تا بیماری بیماران را تشخیص نمیداد ازآنها دست برنمیداشته است. نسبت به فقرا و مساکین بسیار رؤف و خوش سلوك و خیر رسان بود. باآنکه شهرتی بسزا داشته و میتوانسته ذخیره کامل برای تأمین زندگانی‌خود وکسانش تهیه کند، با این حال جز در فکر بیمارستان و رسیدگی به‌کار بیماران مطلوبی درنظر نداشته است.

محمدبن اسحق‌الندیم در «الفهرست» چنین گوید: «... وکان کریماً متفضلاً بارالناس، حسن الرافه بالفقراء و الاعلاء...».

ایضاً جرجی زیدان درجلد دوم کتاب «آداب‌اللغه» گوید: رازی مردی کریم و نسبت بمرضی رؤف و مهربان و دقیق وصحیح النظر بود و بدین‌مناسبت پیوسته نزد عموم صاحب مقام و منزلتی بسزا بوده است.

ابن ابی اصیبعه در «عیون‌الابناء» از قول عبیدالله بن جبرائیل گوید: «کان ابوبکر محمدبن زکریای رازی له‌المنزله‌الجلیله‌بالری...». باز درجای دیگر گوید: «... وکان‌الرازی ذکیا فطناً رؤفاً بالمرضی مجتهداً فی‌علاجهم وفی‌برئهم...».

رازی مردی بلند نظر بود و با آنکه از مالیه دنیا چیزی نداشت به‌بسیاری از بیماران که استطاعت نداشتند دارو میداده و بعضی اوقات غذای آنها را نیز شخصاً تکفل می‌کرده است.

یکی از مورخان مغرب زمین[1] را عقیده آن است که رازی بافقر وتنگدستی در تأسیس بیمارستان در میهن خود منتهای مجاهدت را کرد و احتمال دارد این امر بصورت جمع‌آوری وجوه از مردم صورت تحقق یافته باشد. باآنکه‌رازی مدتها ریاست بیمارستان را (چه در بغداد و چه در ری) داشته، معهذا از مالیه دنیوی بی بهره بود، سهل است مردی با تمول متوسط نیز قلمداد نمی‌شده و سرزنش کعبی درباب طلاق زنش دلیل برعدم استطاعت وی میباشد، چراکه معقول نیست کسی بتواند این سرزنش را برخود هموارکند و مختصر وجه کابین زنش را نپردازد.

۱- M. Floran-Pharaon

دیگر آنکه رازی بواسطه صفات بالا بیشتر طبیب مردم عادی بوده و کمتر با پادشاهان و ولاة و فرمانروایان وامثال آنها سروکار داشته و تنها درمانی که ازاین دسته کرده همان طبابت منصوربن اسحق درکتب مشاهده شده است.

رازی هیچگاه ازکتابت و استنساخ فراغت نداشت. محمدبن اسحق الندیم درکتاب «الفهرست» گوید: «... ولم یکن یفارق المدارج و النسخ مادخلت علیه قطالارأیته ینسخ امایسود اویبیض...»، بدین معنی که هیچوقت ممکن نشد کسی را وارد شود مگر آنکه اورا مشغول استنساخ نبیند و یا آنکه سفیدی را سیاه نکند.

رازی نزد شاگردانش بسیار محبوب بود و عموماً شاگردانش او را تا خانه مشایعت میکردند. رحم و شفقت نسبت به بیماران از صفات ممتازه وی محسوب ونشانه بارزاین صفت ازکتاب «طب‌الفقراء» مشهودمیگردد.

رازی برای شاگردانش از نظر آنکه آنان را به اسرار طب آگاه سازد آثار و مولفاتی بمانند «سرالطب» و «محنةالطبیب» و «خواص‌التلامیذ» و امثال آنها را برشته تحریر درآورده که همه میرساند تا چه حد درآئین و سنت پزشکی علاقه‌مند بوده است.

وی عقیده داشته که طبیب باید درآئین و سنت پزشکی یا بهتر بیان داریم اخلاق طبی یا وظائف‌الطبیب کوشا باشد. این‌مطلب‌را درکتاب «خواص‌التلامیذ» می‌بینیم که وظائف شاگردان‌را بسیار خوب برشته تحریر درآورده است. برخلاف نسبت به‌اشخاص زبان باز و بی‌سوادان و آنان که بصورت طبیب ودرحقیقت جاهل بودند، بی‌اعتنا بوده وقسمتی از عمر خود را صرف مجادله بااین‌قبیل اشخاص کرده است. وی همه کس‌را لایق طبابت نمی‌دانسته وعقیده‌مند بوده که طبیب درجامعه عهده‌دار بارگرانی‌است، که بایدآنرا صحیح وسالم بمنزل‌رساند. وی‌درباره طبیب‌نماها یا باصطلاح فرانسه شارلاتانها به ظن قوی برای اولین‌بار ذهن عامه را توجه داده و آثاری از خود بیادگارگذارده که به‌طبیب جاهل عالم‌نما و بی‌سواد نباید مراجعه

کرد و آنان که از طبیب حاذق دست برداشته وگرد طبیب جاهل عالم‌نما میروند، مذمت کرده است و در این مورد آثاری دارد (رجوع شود به فهرست آثار ومولفات وی درهمین کتاب).

رازی عقیده داشته که خواندن آثار حکماء و اطباء برای هرطبیب نافع است و معتقد بوده که طبیب باید پیوسته معتدل‌المزاج باشد.

رازی گوید: که برای بیمار سزاوار چنان است که بیک طبیب موثق ومورد اعتمادش رجوع کند.

نکته دیگری که در این مبحث ذکر آن واجب است آنکه: رازی علاوه برآنکه‌مبارزه دامنه‌داری برعلیه اطباء جاهل وعالم‌نما کرده باعوام‌الناس وپیرزنان و اطرافیان بیمارکرده که بسیار ارزنده است (رجوع شود به حکایات طبی و آثار رازی).

بطور خلاصه در رازی اخلاق وصفاتی‌وجود داشت که باید یک طبیب بتمام معنی کلمه دارا باشد.

ه ـ نظری به مقام و عقاید طبی رازی

۱ـ درکلیات ـ رازی بمانند اطباء سلف خود درکلیات طب در ابتدای امر تابع نظرات ابقراط و جالینوس و پزشکان قبل از خود بود. اما پس از فراگرفتن مقدمات و اصول علم پزشکی و مطالعاتش در امر کیمیا از نظر پزشکی و تجارب طبی توانست ابتکارات و اعمالی در این علم فراهم سازد، که پس از وی در طب اسلامی یادگارهای‌ارزنده گردید. بدیهی‌است در ابتدای امرنمی‌توانست بمانندثلث آخر عمرش نظراتی دقیق و قابل‌ملاحظه درطب داشته باشد، چراکه مبتدی بود. اما میدانیم که وی‌به‌ظن‌قوی‌درسنین‌بالاتحصیل‌طب‌راشروع‌کرد وچنانکه آمد مدتی که به فراگرفتن این علم پرداخته کوتاه بوده، منتهی درطی همین مدت کوتاه رازی توانسته نظرات و اعمال فوق‌العاده علمی و متقن درطب وارد سازد.

این مطلب از مزایای بسیار بزرك وی محسوب میگردد که در قلیل مدتی توانسته ابتکارات کم نظیری (یا اگر بخواهیم حق مطلب را ادا نمائیم بی نظیر نسبت بدوران خود) از خود درطب جهانی بیادگار گذارد .

قسمتی ازموضوع بالا را قبلاً طی مباحث مختلفه متذکر گردیدیم . اکنون یادآور میشویم که درباره مزاج ها[۱] وارکان[۲] واسطقسات[۳] واخلاط[۴] وامثال آنها نظر قدما راقبول داشته ، منتهی بعدها براثر مهارت وتجارب شخصی اضافاتی برنظرات پیشینیان ابراز کرده است .

مثلاً درباره مزاج (جمع آن امزجه) که تعریف آن برحسب نظر قدما نتیجه و یا کیفیتی است که از فعل و انفعال قوای فاعله یعنی حرارت و برودت و قوای منفعله یعنی رطوبت ویبوست حاصل میگردد ، او نیزبهمین نحو اعتقاد داشته است . بشرح ایضاً درباره ارکان و اسطقسات عقیده رازی همانند اطباء سلف بود .

یا آنکه درباره اخلاط (ترشحات بدن آدمی) محل پیدایش و وقوع آنها را در معده و کبد وطحال و کیسه صفرا میدانست وبچهار مزاج خونی[۵] (دمی) وبلغمی[۶] و صفراوی[۷] (صفرای زرد) و سوداوی[۸] (مالیخولیائی یا صفرای سیاه) اعتقاد داشته است .

بهرحال بطور خلاصه رازی را درباره موضوعات بالا بمانند نظرات ابقراط و جالینوس و پزشکان یونانی بود .

۱- Les Tempéraments.

۲- ارکان جمع رکن است ودرطب قدیم ارکان اربعه (چهارگانه) یا چهارآخشیجان عبارت بودند از: خاك و آب و باد و آتش .

۳- اسطقسات (جمع اسطقس) یا عناصر (جمع عنصر) ماده یا مایه اصلی هر شیئی باشد : کلمه فرانسوی آن Les Elements است.

۴- Les Humeurs.

۵- Tempérament sanguin.

۶- Tempérament bilieux.

۷- Tempérament phegmateux.

۸- Tempérament atrabilieux (mélancolique).

در مورد بیماریها و نشانه‌شناسی آنها نیز از رویه یونانیان و ترجمه کتب آنان پیروی می‌کرده است. منتهی همانطورکه قبلاً آمد شخصاً اضافات و نظرات بسیار دانشمندانه بدانها وارد کرده و بسیاری ازامراض راکه تا آن موقع نشناخته ویاکم کم شناخته بودند، روشن ساخته است (مخصوصاً درباره بیماری‌های عفونی و آبله و سرخک) چنانکه آمد.

امید است کلیات بالا باسایر موضوعات طبی و فنون وابسته به طب را درطب اسلامی ضمن فصل علیحده بنظر خوانندگان کتاب برسانیم.

۲- در تشریح و وظائف الاعضاء- آنچه که مسلم‌است دردوران رازی‌تشریح نعش بعمل نمیآمده، ولی از آثار وی چنین برمیآید که از تشریح بی‌بهره نبوده، بدین معنی که تشریح برروی‌میمون‌را باحتمال قوی عمل کرده، چرا که رازی برای‌امتحان داروها با میمون سرکار داشته است (رجوع شود به صفحه ۳۳. کتاب شرح حال و مقام محمد زکریای رازی تألیف نگارنده).

رازی‌در کتاب «منصوری» درمقاله اول‌بنام «فی‌المدخل‌الی‌الطب وفی‌شکل‌الاعضاء و هیئتها» ازجمیع اعضاء بدن و تشریح آنها مانند استخوانها، عضلات، عروق، مغز، چشم، گوش، بینی، زبان، حلق، سینه، ریه، قلب، مری، معده، امعاء، کبد، طحال، کیسه صفرا، کلیه‌ها، مثانه، آلات تناسلی مرد وزن، زهدان و تخم‌دان ذکر کرده وشرح هریک‌را جداگانه و مشروح بیان میدارد.

بشرح ایضاً در همین کتاب منصوری و آثار دیگرش رازی از وظائف‌الاعضاء (= منافع الاعضاء = فیزیولوژی) اندامها صحبت کرده است

مشروحاً حق مطلب را ادا کنیم، مطلب بسیار مفصل ومطول خواهد شد.

بدیهی‌است‌باوسائل آن روزی کسی نبایدمنتظرآن گردد که‌رازی ازتشریح ووظائف الاعضاء اندامهای بدن انسان بمانند امروز اطلاع داشته باشد، ولی برای آنکه از نظرات وی اطلاع حاصل گردد، نکاتی‌چند مأخوذ از قسمتهای‌مختلفه کتاب‌منصوری بنظر خوانندگان کتاب میرسانیم.

رازی در کتاب منصوری طرز قرار گرفتن ستون فقرات و سوراخها و استطاله ها و زائده آنها و نخاع شوکی را بخوبی شرح داده است. او گوید: خداوند عالم مغز را برای مرکز و مبنای حس و حرکات ارادی خلق کرده، اما برای آنکه عصب حسی به قسمتهای پائین بدن و قسمتهای دور برسد یک مسیر طولانی طی می کند وبرای این قسمت خالق انسان در پائین جمجمه سوراخی آفریده که از آن نخاع شوکی خارج میشود. این سوراخ توسط فقرات و از طرف مغز توسط جمجمه ببدن محکم شده است. برای حس دادن به اعضاء و جوارح و اندامها که در جلو واقع شده اند از سوراخهای فقرات اعصاب خارج شده و حس و حرکت به اعضاء میرسد. اگر ضربت یا ضغطه شدید به ستون فقرات و نخاع شوکی وارد شود که نخاع را ضایع کند، فقط آن قسمتی که در پائین نقطه ضربت واقع است و قسمتهائی که اعصاب بدانها منتهی میشوند، حس و حرکت خود را از دست میدهد.

رازی درباب عضلات بدن گوید: حجم بدن که بنام عضلات و گوشت موسوم میباشند برحسب قسمتی که بایدحرکت کند متناسب میباشد. ایضاً طرز قرارگرفتن و جهت عضلات نیز به‌سمتی که حرکت میکنند متناسب است.

او گوید: آفریدگار برای آنکه این عضلات مرتباً حرکت کنند، درانتهای آنها استطاله هائی بنام وتد[1] خلق کرده است.

رازی اول طبیبی است که بعضی از شعبات اعصاب را در سروگردن شناخته وراجع به‌آنها توضیحاتی داده است.

باذکر مطالب بالا میتوان حدس زد که رازی از تشریح بی‌بهره نبوده است. حال بچه نحو عمل کرده آیابرروی استخوان‌بندی آدمی و یا برروی حیوان (میمون) آنرا مجری میداشته، احتیاج به تحقیق بیشتری دارد؟

م. د. کونینک[2] را کتابی است بنام «سه کتاب تشریحی عرب» که در آن

۱- Tendon.

۲- M. De Koning.

۳- Trois Traités d'Anatomie arabe, Leyde, 1903.

تشریح از نظر رازی و ابن سینا و اهوازی را نگاشته و درباره رازی ترجمه‌های از کتاب «منصوری» کرده که نظرات رازی در آن منعکس میباشد.

بعقیده م. رنو[1] رازی در تشریح برسایر پزشکان و تشریح کنندگان[2] اسلامی برتری دارد.

درباره مقام رازی تقریباً جمیع مورخان متفق‌القول ویرا حجت جهان پزشکی در دنیای متمدن اسلام وغرب (تاقرن هفدهم دراروپا) دانسته‌اند. قاضی صاعداندلسی درکتاب تألیفی خود بنام «طبقات‌الامم» رازی را «پدر طب عرب» و دیگر محققان ویرا «جالینوس عرب» لقب داده‌اند.

۳- در اصول تداوی و بیماریهای داخلی - طبیعی است رازی درباره درمان بیماریها وفن تداوی که ازآنها برخوردار بوده وبدان‌ها عمل میکرده تمام از نظرات اساتید قبل از خود بوده است. منتهی نظراتی که رازی درآنها ابراز و تجاربی که مجری میداشته قابل توجه است.

اصولاً فن تداوی که رازی در هزار و هشتادسال قبل درآثار خود متذکر گردیده، میتوان گفت که امروزه نیز تقریباً بنحوی مقبول‌العامه میباشد، یعنی وی معتقد بوده که تا ممکن است تداوی با غذا و در غیر اینصورت بادوای مفرد وساده والا باداروی مرکب بعمل‌آید. این‌مطلب را بدین شکل آورده‌است: «مهما قدرت ان تعالج بالاغذیه فلاتعالج بالادویه و مهما قدرت ان تعالج بدواء مفرد فلاتعالج بدواء مرکب».

درمان رازی مبنی برسادگی و ساداوا با ادویه مفرده بود. ویرا کتاب یا رساله‌ایست بنام «فی‌الاثقال الادویه المرکبه» که از عنوان آن چنین مستفاد میگردد که داروهای مرکب، سنگین و ثقیل میباشند.

رازی اسراف در دارو را بسیار مضر میداند واول دفعه این‌نکته‌را ثابت کرد،

۱- M. Renaud. ۲- Anatomistes.

که افراط در صرف ادویه باعث ضرر بدن و عدم نتیجه صحیح برای بیمار میشود . بدین جهت وی عقیده‌مند بوده که در صورت احتیاج و ضرورت مبرم دوای مرکب به مریض بدهند . پس از رازی دیگران مانند ابن زهر اندلس[۱] استاد ابن رشدقرطبی[۲] و موسی‌بن میمون[۳] این طریقه را شرح وبسط داده و درطب اسلامی مبحثی‌جداگانه برای آن تهیه کرده و از طرفداران جدی این‌موضوع شده و اغلب کسانی که به‌طب اسلامی آشنائی دارند چنین تصور کنند که واضع و طرفدار این‌طریقه ابن‌زهراندلسی است ، درصورتیکه بانی و متبکر آن رازی میباشد .

رازی گوید : هرگاه طبیب موفق شود بیماریها را با غذا درمان کند ، پس بسعادت رسیده است .

اما درباره تجربه درطب که رازی بدان بسیار معتقد بوده ، ضمن برخورد به آثار رازی به نکاتی بسیار اساسی برخورد می‌کنیم ، که بسیار جالب است و اینکه ویرا «مجرب» (تجربه کننده) لقب داده‌اند بسیار بمورد میباشد .

رازی گوید : درباب جیوه خالص بنظر نمیرسد که خطرناك باشد ، فقط تولید دردهای شدید شکمی و امعائی می کند و به نحوی که وارد بدن شده از آن خارج میگردد ، مخصوصاً اگر شخص حرکاتی (حرکات ورزشی) انجام دهد . جیوه را بمیمونی که در خانه داشتم خوراندم و ملاحظه کردم که حیوان دندان‌هایش را

---

۱ - ابومروان عبدالملك بن ابی العلاء زهر بن ابی مروان الاشبیلی = Avenzoar (۴۶۶-۵۵۹ ه = ۱۰۷۳-۱۱۶۴ م.) . ویراکتابی‌است بنام «کتاب‌التیسیر فی‌المداوات والتدبیر»(De rectificatione et facilitatione regiminis et medicationis) که بزبان و بنام بالا بسال ۱۴۹۰ میلادی به‌لاتین وایضاً به‌زبان عبری ترجمه گردیده است .

۲ - قاضی ابوولیدمحمدبن احمدبن محمدبن رشد قرطبی‌اندلسی (= Averroès ۵۱۷-۵۹۵ = ۱۱۲۳-۱۱۹۹ م.) .

۳ - ابوعمران‌شیخ الرئیس موسی‌بن میمون‌قرطبی‌اندلسی (= Maimonides ۵۳۰-۶۰۱ ه. ۱۱۳۵-۱۲۰۴ م.).

بهم سائیده وشکم خود را بادستهایش فشار میداد . اما درباب کلمل[1] و مخصوصاً سوبلیمه[2] باید دانست که این دوسم خیلی خطرناك میباشند. وقتی که حیوان ازآنها بخورد، تولید دردهای شکمی خیلی شدید حاد و قولنجهای امعائی کرده و سپس مدفوع را رنگین و خونین می کند . (رجوع شود به کتاب شرح حال ومقام محمد زکریای رازی تألیف نگارنده صفحه ۳۳۰).

در نتیجه این تجارب رازی توانسته است بسیاری از داروها را شخصاً روی حیوانات عمل کرده و اثرات آنها را بفهمد، که درموقع استعمال برای انسان دانسته آنرا بکار برد. طبیعی است این تجارب مبنای شناسائی بخواص داروها و فن تداوی است .

اکنون بعضی درمانهائی که رازی دربیماریهامیکرده‌است ذکر می کنیم :

برای رفع سردرد داروهائی چند و امساك از شراب وگوشت و مالش بعضی عطریات را توصیه و هر وقت کسالت دوام می‌یافته حبهای مخصوصی که از حنظل[3] و سقمونیا[4] و تربد[5] ترتیب میداده تجویز میکرده‌است. این حبهاتاقرن هفدهم میلادی در فن تداوی ومعالجات اروپا شهرت داشته و بسیاری از اطباء مغرب زمین تا آن زمان (یعنی قرن هفدهم) با آنها سروکار داشته‌اند و نیز معجونی از قند و هلیله[6] وآلو و تمرهندی[7] برای رفع سردرد استعمال میکرده است.

درعسرالبول[8] تزریق آب نمك را در مثانه میکرده است.

برعلیه سرفه شربت کوکنار[9] (خشخاش) وهمچنین حبهای مرکب ازمرمکی[10] و میعه[11] و وشا[12] وترياك تجویز میکرده است.

۱- Calomel.
۲- Sublimé.
۳- Coloquinthe.
٤- Scamonée.
٥- Turbith.
٦- Myrobolans.
۷- Tamarin indien.
۸- Dysurie.
۹- Sirop de Pavot.
۱۰- Myrrhe.
۱۱- Styrax.
۱۲- Galbanum.

برای غرغره و محافظت حلق دربرابر بیماریها لعوقاتی[۱] (هرداروی لعاب‌دار که کم کم و بتدریج خورند ـ لیسیدنی) از اسپرزه[۲] (ـ اسفرزه ـ بزرقطونا) و بادام پوست کنده با شکرنی[۳] ترتیب میداده ، در سکسه و سردردها و تبهای دماغی فصد را توصیه و در زکام عناب[۴] و رب‌السوس[۵](شیرین بیان) و دود دادن با گوگرد را استعمال و دررعاف گرد نشاسته وخون‌سیاوشان[۶](ـدم‌الاخوین)و در بیماریهای معده یک نوع شربت آهن‌دار و درسل ریوی شیر بز تجویز میکرده است .

درنفث‌الدم[۷] ریوی (ـ خون‌آمدن‌ازریه) خون‌سیاوشان با کندر[۸] وصمغ[۹] عربی وبعضی‌داروهای دیگر مخلوط با تریاك به‌بیماران میخورانده است.

رازی در باره سکته اطلاعات بسیار مفیدی از خود بیادگارگذارده و درمان آنرا بوسیله فصد[۱۰] و حجامت[۱۱] (شاخ انداختن به‌پشت‌وتیغ‌زدن) میدانسته است.

استحمام‌آب‌سرد رادر بیماری‌مطبقه[۱۲] (ـتب‌تیفوئید ـ دامنه ـ تب‌مطبّقه) و محرقه[۱۳] (ـ تیفوس اکزانتماتیک) به‌شاگردان خود و پزشکان آن دوران توصیه میکرده ،که امروزه نیز این طرز عمل به نحوی معمول‌است.

برعلیه آبله داروهای مدر برای زیاد شدن ادرار و بشرح ایضاً ترنجبین[۱۴] (نوعی شیر خشت که ازخارشترعمل‌آید) وگز علفی[۱۵] وفلوس[۱۶] (ـخیار شنبر)

۱- Looeh.
۲- Graine de Psylliunn.
۳- Sucre a canne, Sucre candi.
۴- Jujube.
۵- Reglisse.
۶- Sang-dragon=Sang de dragon.
۷- Hemoptisie.
۸- Encens.
۹- Gomme arabique.
۱۰- Saignée.
۱۱- Scarification.
۱۲- Fièvre typhoide.
۱۳- Typhus exanthématique.
۱۴- Manne de Hedysarum Alhagi.
۱۵- Manne de quercus Valonia.
۱۶- Casse.

وتمرهندی و گزنگبین[۱] (= گز خوانسار) وبیدخشت[۲] و امثال آنها و بعضی مبردات[۳] (= تبرید کنندگان = خنک سازندگان = موادی سرد که بدن را خنک کنند) و ماءالشعیر[۴] (= لعاب‌جو) و آبغوره[۵] و آب لیمو و کاسنی[۶] و کاهو وترخون[۷] و اسفرزه و عناب و اطاق و هوای خنک تجویز میکرده است.

رازی در بیماریهای پوست[۸] و عفونتهای طفیلی[۹] جیوه را بشکل مرهم استعمال میکرده است (کتاب اصول تداوی تألیف پل‌ساوی[۱۰] جلد اول صفحه ۹۳).

رازی در درمان بیماریها فادزهر[۱۱] (= پادزهر = تریاق) استعمال می‌کرده است. درقرابادین درمیان تریاقها تریاقی بنام وی معروف میباشد (تریاق محمد زکریا).

رازی در درمان بیماران به تلقین[۱۲] بسیار اعتقاد داشته و بیماران را باین طریقه درمان می‌کرد. حکایت معروف نظامی عروضی سمرقندی نیز براین اصل مبتنی میباشد.

رازی اولین طبیبی است که درطب طریقه وادعای اطباء قبل از خود را برای تشخیص آبستنی از دیدن ادرار برهم و پشت پا بتمام آن ادعاها کرد و ثابت کرد که از دیدن ساده ادرار ومعاینه‌ظاهر آن بدون آزمایش نمی‌توان بیماری‌ها وآبستی را تشخیص داد (تاریخ طب ـ آ. کاستیلیونی[۱۳]).

۱- Manna de Tamarix mannifera.
۲- Produit de Salix fragilis.
۳- Rafraichissants, Refrgerants.
۴- Eau d'orge.
۵- Verjus = Jus de raisin vert.
۶- Chicorée.
۷- Estragon.
۸- Maladies de la Peau (Dermatoses).
۹- Affections parasitaires.
۱۰- P. Savy.
۱۱- Antidote.
۱۲- Suggestion.
۱۳- A. Castiglioni.

۴- در جراحی - گرچه رازی بیشتر بنام پزشک داخلی معروف میباشد، ولی بعضی از مورخان تاریخ طب او را بنام جراح بعالم شناسانده‌اند. بطور کلی اعمال ونظرات وی درجراحی نیز قابل ملاحظه و ارزنده است. ازمطالعه آثار رازی در فصول مربوطه به اعمال جراحی و نظرات وی درباره بیماریهای خارجی چنین مستفاد میگردد که جراحی صاحب نظر بوده است.

شکل ۴۶ - رازی دربیمارستان بغداد- درمان با تلقین وافسانه گوئی (نقل ازکتاب طب مصور اتوبتمان آمریکائی صفحه ۵۸)

دربعضی از رسالات مغرب زمین وی را بنام جراح نام داده‌اند[1]. اکنون نکاتی چند از آثار رازی را در جراحی می‌نگاریم:

چنانکه آمد رازی کتابی در باب «سنگ کلیه و مثانه» (کتاب الحصی فی الکلی و المثانه)[2] دارد که در آن علائم تشکیل سنگ را که عبارت از تیرگی ادرار، ته‌نشین شدن مواد سنگی ادراری، حس سنگینی درشکم و کشش وارده دراین ناحیه

۱- Rhazès chirurgien arabe.

۲- Traité sur les calculs des reins et de la vessie.

بخصوص موقعی که بیمار خوابیده است بیان میدارد.

رازی سنگ کلیه و مثانه را در ادوار مختلفه بطرق مختلف امتحـــــان و مدرات[1] تجویز می کرده، ولی در موقعی که سنگ تشکیل یافته برای شکستن آن ویا موقعی که سنگ درحال تشکیل شدن است برای عدم تشکیل سنگ تداوی برای بیمار قائل میشده است. بطور کلی اگر باطرق طبی معالجه ممکن بوده فبها والا به عمل جراحی می پرداخته است.

رازی دراین کتاب گوید:

«اگر سنگ در ریشه آلت گیر کرد و ممکن نشد که بخودی خود بیرون آید می بایست با اسباب یامیلی آنرا بیرون کشید واگر بدین شکل ممکن نشد می بایست شکافی عمودی داد تاسنگ را بیرون کشید».

ایضاً گوید:

«اگر سنگ چندان بزرگ نباشد که با ادویه حل و خرد نگردد، لازم است به عمل جراحی مبادرت ورزید و باید با کمال احتیاط عمل کرد که جای زخم ناسور[2] نشود».

رازی در کتاب سنگ کلیه و مثانه از اسبابی صحبت میدارد که با آن عمل سنگ کلیه را انجام میداده است.

رازی اولین طبیبی است که بخیه های زخمهای شکمی را شخصاً بارودهتابیده گوسفنـــــــد[3] زده است. وی مخترع فتیله دوطرفی[4] (فتیله های دو طرفی که باموی اسب وامثال آن درجراحی معمول بوده وتا صـــدسال قبل دراعمال جراحی استعمال می شده است) در دملها میباشد.

درشکسته بندی و دررفتگی ها و اعمال یدی رازی قدمهائی برداشته و ازخود آثار و یادگارهائی گذارده و بعبارة اخری از جراحی صغیر[5] اطلاع وافی (بفراخور

۱- Diurétiques.
۲- Fistule. (ناصور = ناسور)
۳- Corde de harpe.
۴- Séton.
۵- Petite Chirurgie.

معلومات آن‌زمان) داشته چنانکه دریکی از رسالاتش بنام «کتاب فی‌العمل بالجدید والجبر» [دراعمال باچاقو (آهن) وشکسته‌بندی] وقسمت نهم کتاب حاوی وقسمت هفتم کتاب منصوری بنام «جمل وجوامع فی‌صناعة الجبر و الجراحات و القروح» این مطلب استنباط میگردد.

رازی اولین‌طبیبی است که درجهان پزشکی سل مفصلی انگشتان[1] را شناخته و آنرا توصیف و ایضاً مورد استعمال پنبه را درطب (درکتاب آبله و سرخک) بیان کرده است. رازی در آثار خود ازاسبابی اسم میبرد که باآن اجسام خارجی را بیرون میآورده است (رجوع شود به حکایت بیماری که زالو بلعیده بود). در نزف‌الدم[2] (خونِ آمدن از بینی) سفیده تخم مرغ با صبر زرد[3] وکندر و آهک تجویـــــــز و بهمین طریق برای بستن شرائین فشردن باانگشتان وگذاردن‌پنبه را توصیـــــــه و خود بدان عمل میکرده است.

رازی برای کشیدن دندانها اسبابها وکلبتینهائی داشته که باآنها کارمیکرده است.

آرنودو ویلنو[4] طبیب‌بزرك (۱۲۴۰-۱۳۱۳ م.) درباره‌رازی‌چنین‌عقیده دارد:

«رازی طبیب مجربی بوده که باکمال مهارت و متانت به جراحی میپرداخته، فصد میکرده و اعمال جراحی را انجام میداده است».

۵ـ درروان‌پزشکی‌رازی تأثیرات‌روحی وروانی‌رادردرمان‌بسیارمعتقدبوده وگفته است: مزاج جسم تابع اخلاق‌نفس است وطبیب جسم باید‌طبیب‌نفس باشد.

ازگفته‌های اوست: طبیب باید بیمارش‌را به‌بهبود وسلامت امیدوارگرداند، ولو آنکه خود امیدی به بهبود بیمار نداشته باشد.

۶ـ درچشم پزشکی ـ گرچه رازی بنام چشم پزشك(کحال) مشهورنمی‌باشد، ولی از بیماریهای چشم بهره داشته و معلومات مربوط به این شعبه از پزشکی را تا

۱- Spina Ventosa.
۲- Epistaxie.
۳- Aloès.
۴- Arnaud de Villeneuve.

دوران خود داشته و شخصاً کارهای دراین رشته از خود بیادگار گذارده است.

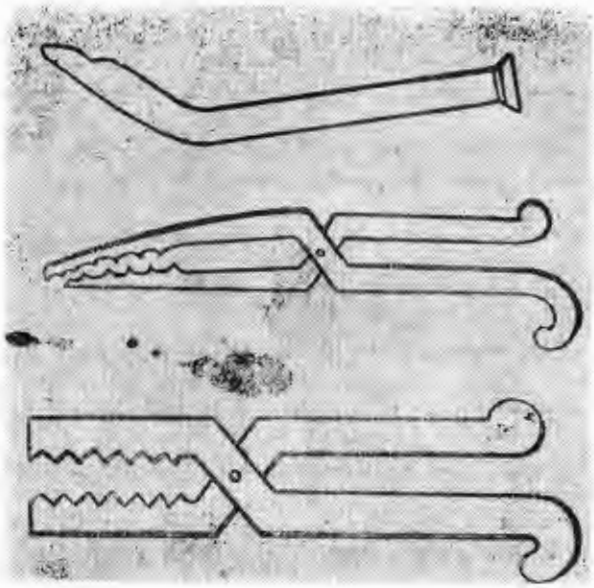

شکل ۴۷ ـ اسبابها و کلبتین که برای کشیدن دندانها در زمان رازی بکار میرفته است (نقل از کتاب آداب اللغه جرجی زیدان)

برای جلوگیری از آبله و ضرر آن به چشمها دو نوع دارو داشته که بچشم میریخته که برای جلوگیری از عوارض وارده از آبله و سرخک استعمال می‌کرده است. اولی را با آب گل سرخ وبعضی مواد دیگر ترکیب می‌کرده وبسیار اصرار داشته که در چشم بیمار چکانده شود[1]. دوم یک نوع سربه[2] از انیتمون و صبر زرد ترکیب می‌کرده که بچشم میریخته است.

رازی در ناسورهای کیسه اشک[3] طریقه‌ای داشته که ذیلاً می‌نگاریم:

---

۱ – Collyre = قطره چکاندنی در چشم

در اصطلاح طب آنزمان کلمه «شیاف» بجای پمادهای چشمی امروزی استعمال میشده است.

۲ – Collyre sec. ۳ – Fistules lacrymales.

در این ناسورها شکافی بزرگ به کیسه میداده وبدین وسیله آنرا معالجه میکرده است .

رازی در آثار جراحی وچشم پزشکی خود ازاسبابی اسم میبرد که بکار معالجه پلکها می‌خورده است .

رازی‌را رساله‌ای برای‌درمان بیماریهای‌چشم است که برای شاگردش یوسف‌ـ فرزند یعقوب نگاشته که از عنوانش چنین مستفاد میگردد که در چشم پزشکی (کحالی) است .

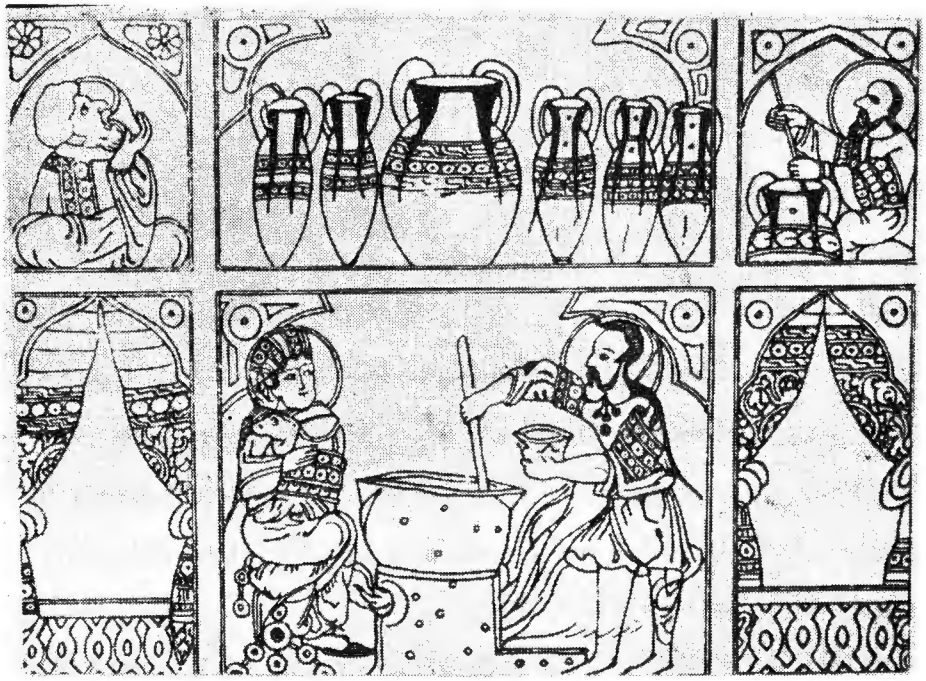

شکل ۴۸ - طرز تهیه روغن توسط داروساز ایرانی - یک گراور قدیمی ایران
(نقل ازکتاب تاریخ طب ا. کاستیلیونی‌صفحه ۸۲)

۷ـ در داروسازی - چنانکه قبلاً آمد رازی پس‌ازکشف الکل وجوهر گوگرد و شناسائی بخواص این دو ماده فصل جدیدی در داروشناسی و داروسازی اسلامی

وارد کرد و بااین دو ماده بسیاری از استحصالات داروئی و شربتها و سایرترکیبات را ساخته و از این راه خدمت بزرگی بعالم طب کرد که درحقیقت باید گفت اگر جانب طب وشیمی‌را درمورد رازی کنارگذاریم‌وی‌داروساز و داروشناسی ماهر بود.

اما استحصالاتی که‌رازی برای‌بیماران خودتهیه‌می‌کرد فراوان‌است. منجمله وی شربتی مرکب از مربای لیمو[1] و یا انگور فرنگی[2] که‌باصندل سفید[3] (= چندن‌سفید) وکافور مخلوط می‌کرد و دومی عبارت از شربت ترشی که از سرکه یا شیره انار و آب لیمو و آب‌غوره و آب انگور فرنگی و توت‌شامی[4] وکاهو وترخوانه‌وعناب وعدس وکافور بود، که در تبهای دائمی استعمال می‌کرده‌است.

رازی‌مرهمی که‌مرکب‌ازسفیداب[5] (=سفیداج=کربنـــــات دوپلمب) وپیه به‌نسبت یک‌پنجم تهیه می‌کرده و برای خشک‌کردن جراحات و زخمها بکارمیبرده است[6].

درکتاب «آبله‌وسرخک» رازی طی‌فصول‌چندی‌دستورهای‌غذائی ونسخه‌های فراوانی باشرح و بسط کامل درباب جلوگیری و درمان و پس از درمان آبله‌ای و سرخکـــی‌آورده است‌که بی‌اندازه جالب‌میباشد (برای اطلاعات بیشتر رجوع شود به‌ترجمه کتاب «آبله وسرخک» توسط‌نگارنده ـ انتشارات‌دانشگاه شماره ۱۰۴ سال ۱۳۳۴ خورشیدی).

۸ـ درتغذیه‌ازشاهکارهای‌بزرگ‌رازی‌تألیفی‌است بنام«منافع‌الاغذیه‌ومضارها» که‌یک‌دوره کامل بهداشت غذائی‌است. این کتاب که درنوزده فصل میباشد درباره نانها و آبها و شرابها و مشروبات غیرالکلی وگوشت‌ها و اغذیه و ترشیها و لبنیات

۱- Rob de citron.

۲- Groseille.

۳- Santal blanc.

۴- Mure de Syrie=Mure noire = شاه‌توت = توت سیاه

۵- Carbonate de Plomb = Céruse

۶- Onguent blanc de Rhazèz = Blanc Rhasis.

و تخم مرغ و سبزیها و ادویه و میوه‌ها (تر و خشک) و شیرینیها و امثال آنهـــا که خواص و ضرر و زیان ومنافع وموارد استعمال آنها را در سلامتی وبیماری متذکر گردیده‌است. که اگربخواهیم به تفصیل به‌شرح جمیع مطالب این کتاب بپردازیم، مطلب بدرازا کشد. فقط متذکرمیگردیم که دراین کتاب قریب بیست و دو نوع نان وهفده نوع آب و بیست و سه نوع شراب و هفده نوع گوشت و شش نوع گوشت ماهیها

شکل ۴۹ - تصویری خیالی از رازی بربالینی بیمار سرخکی (نقل از مجله Notes Therapeutiques جلد ۶۲ شماره ۶ سال ۱۹۶۵)

و بیست و دو نوع غذا و آش و ده نوع مشروب غیر الکلی و پنجاه نوع میوه و انواع واقسام ادویه (نمک وفلفل ودارچین وامثال‌آنها) باذکر عواملی که‌باعث‌سد اشتها ویا ازدیاد آن میگردد دیده میشود. ایضاً بهداشت غذائی افراد سالم و بیمار و اوقات بیماری و نوع غذاهای افراد و انتخاب آن را ذکر کرده است.

اکنون نسخه هائی که رازی در کتاب «آبله و سرخک» تجویز کرده است بنظر خوانندگان کتاب میرسانیم.

در فصل پنجم کتاب «آبله و سرخک» که در احتراز از آبله قبل از ظهور و جلوگیری از ازدیاد آن پس از بروز میباشد، نسخه های زیررا رازی تجویز کرده است.

دستوری (نسخه‌ای) که فوران خون‌را تسکین میدهد و درتبها و التهاب کبد و سوزش صفرا نافع میباشد بدین شرح است:

کوبیده گل سرخ ده درهم،

تباشیر[۱] (طباشیر) بیست درهم،

سماق[۲] و تخم ترشک[۳] (حماض) وتخم کبر[۴] (کبار) و عدس پوست کنده و زرشک[۵] (امبرباریس، امیرباریس) و تخم خرفه[۶] و تخم کاهوی سفید از هر کدام پنج درهم[۷]،

صندل سفید دو درهم ونهم،

کافوریک درهم.

(برای اطلاع بیشتر در جمیع موضوعات مذکوره در باره مقام رازی در طب رجوع شود به آثار و مولفات رازی و ترجمه های آن‌ها مخصوصاً کتابهای «حاوی» و «منصوری» و «آبله و سرخک» و «سنگ کلیه و مثانه» و منافع الاغذیه و مضارها و امثال آنها).

---

۱ - تباشیررا اقسام مختلف است بدین شرح: طباشیرقمی (Drawisite و Hallyosit) یا تباشیر محلاتی، دیگر طباشیر هندی (Bambou) و طباشیر فرنگی Mangnésie و طباشیر فرنگی مکلس Magnésie calcineé.

۲ - Sumac, Rhus.

۳ - Oseille.

۴ - Câpre.

۵ - Epine vinette.

۶ - Pourpier commun.

۷ - درهم مساوی شش دانگ است.

صبحها بقدر سه درهم دریک‌اوقیه[۱] رب ترش ترنج[۲] یارب ریواس یارب‌انار یا آب غوره و امثال آنها بخورند.

همچنین دستور زیر نافع است:

گل سرخ و تباشیر از هریک ده درهم؛

صندل سفید سه در هم؛

کافور یک درهم؛

همه‌را بالعاب اسپرزه خمیر نموده باآنها حب یاقرص بسازند و درموقع حاجت بقدر سه‌درهم ویک اوقیه از این‌سکنجبین[۳] (=سرکنگبین ـ سرکه وعسل) بمریض بدهند.

در فصل ششم کتاب «آبله و سرخک» که در بیان موادی است که بروز آبله و سرخک را تسریع کنند رازی گوید:

باید روی بیمار پوشانده و آب سرد جرعه جرعه به بیمار داده شود، پیراهن نازك بر تن بیمار کنند. باضافه‌دستورهای کلی‌دیگری برای‌بیمار قائل‌میگردد. آنگاه نسخه (دستور) داروئی که بطور ملایم به‌بیمار لینت‌دهد و حرارت اورا تهییج نکنند و در بیرون زدن آبله‌تسهیل کند میدهد.

نسخه بقرار زیر است:

انجیر زرد سی‌عدد؛

مویز دم گرفته[۴] بیست درهم؛

۱ـ اوقیه یا وقیه $= \frac{۱}{۱۲}$ رطل. رطل معمولا مساوی ۷۰ مثقال است. بنابراین یک اوقیه $= \frac{۱}{۲}$ ۷ مثقال. پس یک اوقیه = ۳۷٫۵ گرم است.

۲ـ باد رنگ، باد آرنگ، اترنک، اترج Medicon، Citronier de Medie، Cédrat.

۳ـ Oxymel.

۴ـ Gros raisin sec = Raisin de Caisse.

سه رطل آب برآن بریزند وآنرا ملایم بجوشانند، تا انجیرها وارفته وله شوند. نیم رطل از آن را در سه مرتبه بمریض بخورانند و مریض را در پارچه‌ای بپوشانند و از ضمادی که قبلاً گفته شده به بدن او بمالد.

نسخه دیگری که از اولی قویتر است:

ازجوشانده بالاچهار اوقیه گرفته وبادو اوقیه جوشانده تخم‌رازیانه[1] و کرفس[2] مخلوط کرده به بیمار بدهند (بشرحی که گفته شد).

نسخه دیگر که از هر دو نسخه بالا قویتر است:

تخم رازیانه و کرفس هر یک ده درهم درسایع اولی بجوشانند تا آب مزبور سرخ رنگ شود. پس از صاف شدن سه وقیه به بیمار بخورانند.

داروی مرکب مفید دیگری که در بیشتر احوال نافع و مناسب میباشد، بدین شرح است:

گل سرخ چهار درهم،

عدس پوست کنده نه درهم،

انجیر زرد ده دانه،

مویزهسته و دم گرفته ده درهم،

کتیرا[3] سه درهم،

لک[4] پوست کنده شسته شده سه درهم،

تخم رازیانه و کرفس هرکدام پنج درهم.

همه آنها را در دو رطل آب بجوشانند، تا یک رطل و نیم شود. از این آب

۱- Fenouil = رازیانه رومی = Anis. ۲- Ache = Céleri.

۳- Gomme adragante.

۴- بفارسی رنگ لاك نامند. صمغ نباتی است شبه به مر (مکی) ساق گیاه اوپرشاخ و گلش زرد و تخمش قریب به‌قرطم (تخم کافیشه = Semence de Safran batard) و گویند شبنمی است که بر نبات می‌نشیند ... (تحفه حکیم مومن).

نیم رطل با یک دانگ[1] زعفران برحسب احتیاج دو یاسه‌مرتبه به‌بیمار بخورانند.

رازی در فصل هفتم کتاب آبله و سرخک دستورهائی درباره توجه به چشم وگلو و اعضائی که درموقع بروز آبله باید به‌آنها توجه‌داشت شرح ممتع‌ونسخه‌هائی داده که تمام آنها دلالت‌برتجربه‌های شخصی و ممارست کامل وی می‌کند. مثلاً گوید: آبله‌ای که درملتحمه چشم‌زند ضرری‌ندارد، ولی‌آنچه که در قرنیه درمحاذی مردمک درآید، اگر چرک کرد مانع ازدید خواهدشد، یعنی به‌نسبت غلظت ورقت مانع دیدن میگردد و باید با داروهای روشنی بخش درمان شود.

اگر آبله درشتی درسیاهی چشم زند باید سورمه را با گلاب مخلوط کرد و چند مرتبه در روز در چشم بیمار چکاند و باید بیمار را وادارکرد پارچه‌ای برچشم گذارد (رفاده[2]) وآنرا بست ...

پس از چشم باید به‌حلق و دهان بیمار توجه داشت. رازی در این مورد نیز دستورها ونسخه‌هائی‌داده است که شرح همه‌آنها باعث‌تطویل‌مقال گردد. نسخه‌ای که‌رازی تجویز می‌کرده بدین‌شرح‌است:

چنانچه در دهان وگلوی بیمار آثاری که او را آزار دهد و حرارتش کم‌بود مزاج هم لینت نداشت، باید کم کم لعوق کره و شکر طبرزد[3] (= تبرزد = طبرزل= طبرزن = قند سفید سخت = گلقند = شکر سخت سفید = نبات) به‌بیمار خورانده‌شود. اگر دردهان وگلو حرارت والتهاب شدیدی‌بود، بایدلعاب اسپرزه وبادام‌پوست‌کنده و شکر تبرزد بدین‌ترتیب بوی داده شود:

بادام شیرین پوست کنده یک جزء،

تخم کدو دو جزء،

۱- دانگ یا دانق یک ششم درهم است.

۲- پارچه‌ای که برچشم و اعضاء گذراند که یک نوع کمپرس است.

۳- Candi = Sucre de Candi.

شکر طبرزد سه جزء ،

لعاب اسپرزه بقدری که آن را قابل لعوق کند .

رازی پس از آن دستور میدهد باید به بندها وسپس به بینی وگوش توجه داشت و در این باب دستورها و نسخه‌هائی ذکر می کند که بدان عمل گردد. تا این اعضاء از خطرات آبله مصون مانند .

بهمین نحو در فصول دیگر کتاب موادی که آبله را نضج دهد و یا خشک کند و پوسته های آبله را از بین ببرد و آثار آبله را از چشم و سایر قسمتهای بدن بزداید و دستور بیماران آبله‌ای وسرخکی ودستور مزاج آنان از حیث لینت ویبوست نسخه ها و دستورهائی میدهد .

درخاتمه این مبحث بمناسبت ترکیب ادویه وتهیه نسخه ها اضافه می کنیم : چنانکه آمد رازی را درشیمی ید طولائی بود . او کسی است که ارتباط شیمی را با طب مشخص کرده است. بدین مناسبت پاره‌ای از محققان وی را موسس علم شیمی جدید دانسته‌اند .

رازی اولین شیمیستی است که از جوهر گوگرد یاد می کند وآنرا بنام «زیت- الزاج» و یا «زیت الاخضر» گفته است که بعدها دیگران بنام «کبریت الفلاسفه» از آن سخن گفته‌اند .

چنانکه میدانیم رازی در ابتدای کار به علوم سیمیا و لیمیا مشغول بوده و مولفاتی در این علوم دارد . وی معتقد بوده که من فردی را فیلسوف میدانم که صنعت کیمیارا بداند، زیرا بدین وسیله از کسب مال دنیا بی‌نیاز میشود وچشم داشتی به آنچه که در دست مردم است، نخواهد داشت ومحتاج آنان نخواهد بود .

و- چند کلمه درباب عقاید مذهبی وحکمتی رازی - ازآثار رازی بمانند کتابهای «آثار الامام الفاضل المعصوم» و «فی الرد فی الامامه علی الکیال» و «کتاب الامام و المأموم المحقین» واینکه رازی شاگرد بلخی که شیعه بوده چنین مستفاد میگردد،

که رازی روح تشیع داشته است . بعلاوه از بعضی آثار دیگر رازی و ارتباط وی با دانشمندان شیعی مذهب بمانند اطروش شیعی (متوفی بسال ٣٠٤ هجری) که نسبش به علی‌بن ابیطالب(ع) میرسد و تألیف کتابی بنام وی «کتاب الی الداعی- الاطروش فی‌الحکمه» و ایضاً مسعودی مورخ معروف شیعی و تألیف کتابی بنام وی «کلام جری‌بینه وبین‌المسعودی‌فی‌حدوث‌العالم» و ارتباط کامل رازی باپادشاهان شیعی مذهب (آل بویه) تمام میرساند که برحسب عقیده بعضی از مورخان شیعی مذهب بوده و یا آنکه لااقل روح تشیع داشته است.

دراین‌مبحث اضافه‌می کنیم: ازکسانیکه بر رازی پس ازمرگش بروی‌بسیار تاختـــه،شیخ الرئیس موسی‌بن‌میمون کلیمی قرطبی‌اندلسی که به‌رازی غرب‌مشهور است،میباشد. وی(موسی)دررساله‌ای بنام «دلالةالحائرین» در فصل‌دوازدهم ازجلد سوم گوید :

رازی صاحب کتابی‌درالهیات است که درآن هذیانهائی گفته وجهل ونادانی بسیاری از خود نشان داده است ...

ایضاً ابوحاتم احمد بن حمدان بن احمد رازی (متوفی بسال ٣٢٢ هجری قمری) سخت بر رازی حمله کرده است وگفتار رازی راکه نبوت با حکمت موافقتی ندارد و ایجاد دشمنی وهلاك بشر است شدیداً مورد انتقاد قرار داده است.

درفهرست کتب رازی‌تألیفی‌است بنام «مخاریق الانبیاء» که عده‌ای ازمورخان درباره این کتاب آورده‌اند که مطالب این کتاب قلوب را تباه می‌سازد و دین را از بین میبرد ... و برخلاف عده‌ای دیگر از مورخان مطالب این کتاب را منسوب به‌رازی نمیدانند. و این‌قبیل افکار را برای وی‌تهمت دانسته‌اند . بحث دراین‌باب از حوصله این کتاب خارج است و نگارش سطور بالا از نظر اطلاع بربیان عقاید و آراءمحققان له‌وعلیه رازی میباشد وبس .

ایضاً رازی در بسیاری از مسائل حکمتی وفلسفی با ارسطو مخالف بوده و در بسیاری از مواضیع درماوراءالطبیعه ونفس وهیولی و مکان و زمان با عقایدبسیاری

از دانشمندان متفاوت است. ایضاً درباره قدم هیولی و عالم و لذت والم را نظرات خاصی داشته است. (برای اطلاع بیشتر رجوع شود به سیرت فلسفی رازی).

ز- دانش پژوهی ودانش اندوزی‌رازی - درخاتمه این فصل چند نکته‌درباب دانش پژوهی و دانش اندوزی رازی متذکر میگردیم. رازی چنان عشق و علاقه به طب و سایر علوم‌داشت که درباد داشتهای دوران پیری آورده است: که محبت من بدانش و ولع وکوشش من در راه کسب علم برآنان که مصاحب من بودند کاملاً واضح و آشکار است. من از دوران نودکی تا این تاریخ درکسب علم بسیار جاهد وکوشا بوده‌ام، تا آنجا که هرکتابی که قبلاً نخوانده بودم و یا آنکه دانشمندی‌را ملاقات نکرده بودم‌دسترسی می‌یافتم،به کار دیگری‌دست نمیزدم، ولو آنکه در این‌راه ضررها وزیانهائی میدیدم وباآنها روبرو میشدم و تا کتاب‌را مطالعه نمی‌کردم و مقام علمی‌آن شخص را تشخیص‌نمیدادم ازپای نمی‌ایستادم. بردباریم در این باب بحدی بودکه دریک سال بالغ برپیست هزار برك یادداشت می‌نوشتم. اوگوید: در تألیف «حاوی» پانزده سال شب و روز کار میکردم تا آنکه چشمانم ضعیف ویکی از عضلات دستم خشک‌شد و ازکار افتاد. بااین‌حال تا آنجا که‌مقدور بود، از خواندن و نوشتن دست برنمیداشتم و پیوسته به افرادی متوسل میشدم، که برایم کتاب‌بخوانند ویاداشتهای مرا بنویسند (الفلسفه الاسلام ومرکزها فی‌التفکیر صفحه ۴۹).

ح - اشعاررازی - رازی درسرودن شعر نیز دستی‌داشته. این‌اشعار از اوست.

لعمرك ماادری و قد آذن البلی بعاجل ترحال الی این ترحالی؟
و این محل الروح بعد خروجه من الهیکل المنحل والجسدالبابی؟

که مفاد و ترجمه آن‌چنین است: بجانت سوگند، اکنون که فرسودگی بدن خبر فرا رسیدگی‌مرگ مرا میدهد، باز نمیدانم‌بکجا خواهم رفت؟ آیامحل ومکان و روح پس از خروج از این هیکل فرسوده (وارفته) و تن‌پوسیده کجاست؟

ط ـ مراسم هزار یکصدمین سالروز رازی ـ روزیکشنبه ششم دیماه ۱۳۴۳ خورشیدی مراسم هزار و یکصدمین سالروز تولد طبیب و فیلسوف و شیمی‌دان بزرك ایرانی‌ساعت نه صبح درتالار ابن‌سینای دانشگاه تهران برگزار گردید. دراین‌مراسم چند تن‌از آقایان‌وزیران و رازی شناسان وکسانیکه مولفاتی‌از رازی چاپ کرده بودند ابتدا بمانند تمام جشنها نطق‌های ابتدائی و مراسم معمولی و رسومی که عموماً در این قبیل موارد درجلسه ابتدائی معمول میگرد وخطابه‌های با آب و تاب فراوان انجام گرفت و بعد عده‌ای از استادان و دانشگاهیان وشخصیتهای علمی وپزشکان حضور داشتند. یکی از اساتید شرحی درباره تاریخ مربوط به‌انتخاب رازی وتجلیل از وی از طرف یونسکو و خدماتی که این سازمان بزرك علمی و تربیتی و فرهنگی ملل متحد و انجمن ملی‌یونسکو و اقداماتی که بعمل‌آمده بودبیان شد آنگاه بترتیب آقایان دکتر ذبیح‌الله صفا ومحمد محیط طباطبائی و دکترمحمودنجم‌آبادی و دکتر جلال متینی تحت‌عناوین «عقاید فلسفی رازی» و «رازی پیشاهنگ عصر جدید تجربه» و «مقام طبی رازی» و «کتاب‌هدایة‌المتعلمین» گفتارهائی ایراد کردند.

از آن گذشته در جرائد ومجلات داخلی وخارجی مقالاتی در مقام علمی‌وطبی رازی‌برشته‌تحریر درآمد. شاد روان دکترعبدالعلی‌علوی‌نائینی کتاب «منافع‌الاغذیه و مضارها» را تحت عنوان بهداشت غذائی ترجمه و بچاپ رسانده است.

(برای اطلاع ازمتن‌سخنرانی‌های‌مربوط به‌این‌مراسم رجوع گردد به‌شماره‌های ۳۲۷ الی ۳۳۳ سال نهم از دیماه تا اسفند ماه ۱۳۴۳ اخبار دانشگاه تهران).

بمناسبت این مراسم دو سری تمبر بـه بهای دو و شش ریال از طرف وزارت پست و تلگراف انتشار یافت.

از طرف دانشگاه تهران «کتاب‌الجدری‌والحصبه» تحت‌عنوان «آبله‌وسرخك»

و «حکایات و تاریخچه‌ای طبی وبالینی رازی»، «امثلة من قصص المرضی و حکایات لنا خلط النوادر» توسط نویسنده این کتاب بشماره‌های ۹۴۰ و ۱۰۴۰ انتشارات دانشگاه بچاپ رسید. از طرف انجمن ملی یونسکو نیز رساله «السیرة الفلسفه» رازی

شکل ۵۰ تمبرهای یادبود رازی (یک سری ۲ و ۶ ریالی)

که قبلاً بتصحیح و مقدمه شادروانان پول کراوس[1] وترجمه عباس اقبال چاپ‌شده بود بانضمام شرح احوال و آثار و افکار رازی توسط آقای دکتر مهدی محقق انتشار یافت. سپس درسال ۱۳۴۶ کتاب «المدخل التعلیمی» باهتمام آقای دکتر مهندس حسنعلی شیبانی از طرف دانشگاه تهران تحت شماره ۱۱۴۰ چاپ و انتشار یافت.

درباره طب رازی مطلب بسیار است که اگر بخواهیم آنها را تجزیه و تحلیل می کنیم چندین هزار صفحه لازم است تا حق مطلب ادا گردد، لذا بهمین میزان قناعت شد.

۱- Paul Kraus

اهوازی

علی‌بن عباس مجوسی اهوازی ارجانی

(۳۱۸ یا ۳۳۸ ـ ۳۸۴ هجری قمری = ۹۳۰ یا ۹۳۹-۹۹۴ میلادی)

اهوازی از جمله اطباء بزرك اسلامی ایرانی است که خدمتی بسزا بـه طب اسلامی و نتیجةً به‌طب دنیا کرده است. وی‌باچهار طبیب بزرك‌دیگر ایرانی‌ارکان مهم و بزرك طب اسلامی را تشکیل میدهند. چنانکه میدانیم آن چهار نفر عبارتند از طبری،رازی ، ابن سینا و گرگانی.

از اهوازی برخلاف محمد زکریای رازی و مخصوصاً ابن سینا وگرگانی شرح حال مفصل ومشروح (یامنظم) درتراجم احوال دیده نمیشود ، بلکه فقط چندسطری دربارهٔ وی درکتب تاریخ طب و اطباء وبعضی تذکره‌ها آمده است و اصولاً همان چند سطر که ازمورخ اولی درشرح حال وی‌آمده عیناً دیگران آنرا نقل کرده واضافه یا اضافاتی بدان نکرده‌اند ، بلکه آنچه که از مورخان و مفسران آمده درباره تألیف وی کتاب «ملکی» میباشد.

الف ـ نام و نسب ـ نامش علی، پدرش عباس وکنیه‌اش ابوالحسن وعموماً درکتب تواریخ و تراجم احوال بنام علی‌بن عباس مجوسی و تقریباً در جمیع کتب مورخین کلمه مجوسی دردنبال نام وی آمده است.

ابن ابن اصیبعه صاحب کتاب «عیون‌الانباء فی‌طبقات الاطباء» و ابن القفطی مؤلف کتاب «تاریخ‌الحکماء» معروف به «اخبار العلماء باخبارالحکماء» نیز بمانند ابن ابی اصیبعه ویرا بنام علی‌بن‌العباس المجوسی نام برده است.

درکتاب «اکتفاءالقنوع بماهو مطبوع» تألیف وان‌دیک[1] آمریکائی نام وی

۱- Van Dyck

چنین آمده است :

«علاءالدین علی‌بن العباس المجوسی و قیل بل‌المجوسی ...» بشرح ایضاً حاجی خلیفه صاحب «کشف الظنون» نیز ضمن وصف کتاب تألیفی اهوازی وی را «علی‌بن‌العباس المجوسی» اسم برده است.

درمعجم المطبوعات جلد دوم چنین آمده است :

«کامل الصناعة تألیف ابوالحسن علی بن عباس مجوسی متوفی ٣٨٤ ...» ووستنفلدآلمانی[1] درتاریخ الاطباء وبرکلمان‌آلمانی[2] درتاریخ علوم عرب ووان‌دیک آمریکائی درکتاب «اکتفاء القنوع بماهو مطبوع» لقب علاءالدین ، برای اهوازی قائل شده‌اند.

اروپائیان ویرا Ali-Abbas, Ali - ibné Abbas - al - Majusi, Haly Abbas میخوانند .

ب ـ تاریخ تولد و مولد ـ تاریخ تولد ویرا هیچیک از مورخین مشرق زمین درکتاب خود ذکر ننموده‌اند و چنانکه میدانیم اصولاً شرح حال مبسوطی از این پزشک در دست نیست ، تا چه رسد به تاریخ تولد وی .

بروکلمان در تاریخ ادبیات عرب تاریخ تولد وی را ٣٣٨ هجری قمری ذکر کرده است. غیر از وی در مورد تاریخ تولد وی هیچ یک از مورخین ذکری نکرده اند .

ازطرفی دربعضی‌ازکتب تاریخ طب بمانند کتاب «تاریخ طب» تألیف‌موریس‌باریتی[3] وشارل کوری[4] (چاپ‌پاریس سال ١٩٦٣ میلادی) تاریخ تولد وی را ٩٣٠ میلادی ثبت کرده‌اند. اگر این تاریخ یعنی ٩٣٠ میلادی را تاریخ تولد اهوازی بدانیم با تطبیق سال هجری ٣١٨ میشود.

١- Wüstenfeld.
٢- Brockelmann.
٣- Maurice Bariéty.
٤- Charles Coury.

بهرحال آنچه که مسلم است آنکه وی در نیمه اول قرن چهارم هجری قمری بدنیا آمده است.

مولدش ظاهراً یا اهواز و یا ارجان (بهبهان) بوده وبدین مناسبت به‌اهوازی ارجانی معروف میباشد.

ابن ابی‌اصیبعه مولد وی را اهواز میداند.

مرحوم ادوار براون گوید: «که‌وی اهوازی وموطنش درجندی‌شاپوراست».

متأسفانه از هویت پدر وابتداء عمروتلمذ وســـایرمعلومات وی درتذکره‌ها چیزی نگاشته نشده که بکار آید و معلوم نیست عباس پدرش چه کار داشته وعلی چه میکرده است؟ بدین معنی که ابتداء عمرش را در اهواز یـا ارجان بچه شغلی گذرانده است و اصولاً طفولیت و جوانی و ابتداء تحصیل را در اهواز یا ارجان‌بچه نحو گذرانده است؟ تنها نکته‌ای که درشرح حال وی آمـده آنکه مورخین متقدم اسلامی بمانند القفطی درشرح حال ازاستاد اهوازی نامی برده‌اند بدین شرح: «علی بن العباس المجوسی طبیب فاضل کامل فارسی الاصل یعرف بابن المجوسی، قرأ علی شیخ فارسی یعرف بابی‌ماهر...» (صفحه ۲۳۲ تاریخ الحکماء چاپ‌لیپزیک ۱۹۰۳ میلادی).

ابن ابی اصیبعه نیز درکتاب عیون الانباء بمضمون بالا چنین آورده است: «علی بن العباس المجوسی من الاهواز وکان طبیباً مجیدامتمیزا فی صناعة الطب و هوالذی صنف‌الکتاب المشهورالذی یعرف‌بالملکی، صنفه للملک عضدالدوله فناخسرو ابن رکن‌الدوله...». (صفحه ۲۳۶ ج ۱ عیون‌الانباء چاپ مصر سال ۱۲۹۹ هجری قمری).

پس از این دو مورخ سایر نویسندگان تراجم احوال عین مطلب بالا را در کتب خود متذکر گردیده‌اند.

بهرحال معلوم میشود که اهوازی طب را نزد ابوماهر (یا ابو عمران) موسی بن سیار آموخته است. در شرح حال‌موسی‌بن‌سیار، بقول القفطی ابو عمران‌موسی‌بن‌

سیار و بقول ابن ابی اصیبعه ابوطاهر موسی‌بن یوسف‌بن سیار میباشد.

حاجی خلیفه ملا کاتب چلبی صاحب کشف الظنون معلم اهوازی را بنام ابوطاهر ویس بن سنان میداند و معلوم نشد که از روی چه سند ومدرکی این مطلب را آورده است ؟

عین شرحی که القفطی در کتاب خود نگاشته ، بعینه بی کم و کسر در کتاب «مختصرالدول» ابوالفرج ملطی است ، آنهم شرح حالی از اهوازی نیست ، بلکه ضمن بیان تاریخ زمان عضدالدولهٔ دیلمی که جماعتی ازمشاهیر حکماء زمان را بیان میدارد ، نامی هم از این طبیب ذکر می کند ، منتهی عین مطلب القفطی را متذکر گردیده است .

از این رو معلوم میشود که اصولاً مورخین شرح حال مفصل و مبسوطی از از این دانشمند نمیدانستند واجباراً باختصار کوشیده‌اند. یاآنکه باید بگوئیم ابتداء زندگانی علی بن عباس چندان مهم نبوده و مورخ اولی که شرح حالی از وی بیان داشته قاعدةً باید جمال‌الدین قفطی‌باشد و چون مختصر ذکر کرده و یا نمیدانسته که شرح زندگانی این پزشک چیست فقط ازنظر اهمیت کتاب «ملکی» چند سطری برشته تحریر درآورده و بقیه مطالب را باید گفت یا نمیدانسته و یا نتوانسته است تهیه کند و یا بنظرش مهم نرسیده ، لذا از آن صرف نظر کرده و باختصار پرداخته است . از این نظر شرح حال وی کاملاً برخلاف ابن سینا و رازی است که نسبةً مشروح و مبسوط و منظم میباشد.

بنابرین چنانکه فوقاً اشاره شد در حقیقت از شرح حال اهوازی بیش از یکی دو موضوع درکتب مورخین نیامده و آنچه که دربارهٔ وی تحقیق شده بر روی کتاب تألیفی وی «ملکی» است.

ج ـ کتاب ملکی ـ تألیف بزرك اهوازی کتاب «کامل الصناعة الطبیة الملکی» یا کتاب «ملکی» است .

برای شناسائی مقام اهوازی درطب دو نکتهٔ بسیار اساسی ومهم بنظر میرسد: اول تشریح کتاب ملکی ، دوم موضوعات معتبره و مأخوذه از کتاب تألیفی طب و مقایسه آن با طب امروزی .

د ـ معرفی کتاب ملکی ـ آنچه که مشهور است اهوازی را یک تألیف بنام ملکی است و میگویند تألیف دیگری نیز داشته است .

ملکی که اروپائیان آنرا Almaleki و Liber Regius و Liber totius medicinae Le Livre Royal et l'art Medical

گویند یکی از ارکان مهم علم طب قدیم بشمار میرفته است .

این کتاب در طی قرون متمادی مورد استفاده طلاب علم طب بوده است .

عموم مورخین و تذکره نویسان خاور دربارهٔ این کتاب معتقد بودند، که از کتب طبی درجه اول میباشد ومطالعه آنرا برای پزشکان لازم بلکه واجب میدانستند .

نظامی عروضی سمرقندی صاحب کتاب معروف «چهار مقاله عروضی» درمقالت چهارم در باب علم طب و هدایت طبیب چنین گفته است :

«... پس از کتب بسائط یکی بدست آرد چون ستة عشر جالینوس (شانزده کتاب تألیفی جالینوس) یا حاوی محمد زکریای رازی یا کامل الصناعة یا صدباب بوسهل مسیحی یا قانون بوعلی سینا یا ذخیره خوارزمشاهی و بوقت فراغت مطالعت همی کند ... »

القفطی درتاریخ الحکماء گوید :

«... المسمی بالملکی وهو کتاب جلیل وکناش نبیل اشتمل علی علم الطب ...»

(صفحه ۲۳۳ تاریخ الحکماء قفطی چاپ لیپزیک آلمان ۱۹۰۳ میلادی) .

بشرح ایضاً ابن ابی اصیبعه درباره این کتاب چنین نظر داده است :

«... و هوالذی صنف الکتاب المشهور الذی یعرف بالملکی صنفه للملک عضدالدوله فنا خسرو بن رکن الدوله ابی علی حسن بن بویه الدیلمی وهو کتاب جلیل

مشتمل علی اجزاء الصناعه الطبیه علمها وعملها . . .» (صفحه ۲۳۶ ج ۱ - عیون الانباء چاپ مصر ۱۲۹۹ هجری قمری).

ابن خلدون اشبیلی در کتاب تألیفی خود «مقدمه» درفصل طب چنین مینویسد:

«. . . وکان فی الاسلام فی هذه الصناعه ائمة جاؤا من وراء الغایه مثل الرازی و المجوسی و ابن سینا و من اهل الاندلس ایضاً کثیراً . . . .».

مورخین متاخر بمانند جرجی زیدان وامثال ایشان نیز چون منابع و مآخذشان از کتب مورخین پیشین بوده است ، عموماً عین مطالب پیشینیان را تکرار کرده اند.

مورخین مغرب زمین هم که تحقیق کامل در تألیف وی کرده اند ویرا طبیبی متبحر و پزشکی بزرك میدانند.

لوسین لکلرك[1] نویسنده معروف تاریخ طب[2] (چاپ پاریس ۱۸۷۶ م.) که تعدادی از کتب طبی قدیمی را مورد مطالعه قرارداده چنین معتقد است که: «مؤلف کتاب ملکی با جرأت توانسته است آنچه را که یونانیها نتوانسته اند کشف کنند، بدست آورد و دنباله کار آنانرا تعقیب و در کتاب خود جمیع معلومات طبی را جمع آوری کند. وی معتقد است که : کتاب ملکی با حاوی رازی قابل مقایسه نیست چرا که حاوی رازی ملخصی از جمیع معلومات قدیم و جدید مربوط به علم طب تا آن زمان را شامل میباشد ، در صورتیکه طب در کتاب ملکی بطور خاص و جامع بیان شده است، باین معنی که تمام قسمتهای این کتاب منظم وجمیع معلومات و گفته هائی را که از سایرین اقتباس کرده بطور کامل انتقاد کرده است».

چارلز گرین کمستون[3] در کتاب تاریخ طب خود چنین می نویسد :

«علی بن عباس مجوسی که در قرن دهم میلادی میزیسته ، صاحب تألیفی بنام «ملکی» است . . . . کتاب طب «ملکی» با قانون یک مقصود را بیان می کند و هردو تا اوائل قرن هیجدهم میلادی در مدارس طبی اروپا تدریس میشده است.

۱- Lucien Leclerc.

۲- Histoire de la Médecine.

۳- Charles Greene Cumston.

(صفحات ۲/ ۲۳۱ ترجمه فرانسوی توسط مادام دیسپان دوفلوران[1] چاپ پاریس ۱۹۳۱ میلادی).

ا. کاستیلیونی[2] در کتاب تاریخ طب خود چنین نوشته است: «... علی بن عباس در کتاب ملکی خلاصه کامل طب دوران خود را نگاشته و کتاب وی اولین قدم تجدد طبی است. وی توانسته است خلاصه‌ای از عقاید و افکار طبی دورانش را با وضوح کامل و تجویزهای داروئی بیان دارد...» (ترجمه فرانسوی کتاب توسط آقایان ژ. برتران[3] و ف. ژیدون[4] چاپ پاریس ۱۹۳۱ میلادی صفحه ۲۳).

بشرح ایضاً دکتر ل. مونیه[5] فرانسوی در کتاب تاریخ طب خود (چاپ پاریس ۱۹۲۴ میلادی) ودکتر دنال کمپل انگلیسی[6] در کتاب «طب عرب ونفوذ آن درقرون وسطی» (چاپ لندن ۱۹۲۶ میلادی) ودکتر گوستاولوبون[7] (متوفی بسال ۱۹۳۱) در کتاب تمدن اسلام وعرب مقامی ارجمند درباره کتاب ملکی اهوازی قائل گردیده‌اند (ضمیمه دوم مجله جهان پزشکی تألیف نگارنده چاپ تهران سال ۱۳۲۶ خورشیدی صفحات ۲، ۱۳ و ۱۶). شادروان پرفسور ادوارد براون در کتاب «طب اسلامی» در خطابه دوم درباب کتاب ملکی چنین اظهار نظر کرده است: «... کتاب ملکی علی بن عباس از جمله کتب جامع طبی عربی میباشد که بیشتر در دسترس و مطالعه است...».

بنابرشرح بالا معلوم گردید که اهوازی پزشکی حاذق بوده و بدیهی است که پس از تألیف کتاب ملکی شهرتی بسزا یافته است.

پس از مرگ اهوازی اثر نفیس وی یکی از جامعترین کتابهای طبی دوران گردیده و در دسترس عموم قرار گرفته است.

۱- Mme. Dispan de Floran.
۲- A. Castiglioni.
۳- J. Bertrand.
۴- F. Gidon.
۵- Dr. L. Meunier.
۶- Dr. Donald Campbell.
۷- Dr. Gustave Lebon.

بعدها که مورخان به تجزیه و تشریح مطالب کتاب ملکی پرداخته واوراق آنرا مطالعه کردند ، نکاتی برجسته و مفید و معتبر در آن یافتند که مختصری ازآن ضمن تشریح کتاب خواهد آمد .

از معاصران دو نفر از همکاران این جانب درباره اهوازی تحقیقاتی کرده‌اند، که درخور تحسین وتمجیدمیباشند . نخست مرحوم دکترمحمد سحری که بسال ۱۳۱۷ رساله اجتهادیه خودرا درباره «معاریف اسلام خاصه علی‌بن عباس مجوسی» نگاشته است . دوم بسال ۱۹۶۵ میلادی آقای دکتر محسن شالچی تحت نظر شادروان پرفسوری . شوماخر[1] استادتاریخ طب دانشکده‌فریبورك[2] (آلمان) باکمك وهمکاری این جانب تحقیق وتجزیه‌وتحلیلی ازنظرات اهوازی کرده وبصورت رساله اجتهادیه چاپ کرده است . مقاله‌ای نیز از مرحوم درگاهی دبستانی در مجله آینده سال اول درباب علی‌بن عباس به‌چاپ‌رسیده است . نگارنده نیزدرضمیمه‌مجله جهان‌پزشکی‌بسال ۱۳۲۶ تحت عنوان «اهوازی کیست؟ و ملکی چیست؟» تحقیق و تجزیه وتحلیلی ازکتاب‌ملکی کرده‌ام .

ج ـ ترجمه و چاپهای کتاب ملکی ـ ترجمه کتاب ملکی اول دفعه توسط قسطنطین آفریقائی[3] سپس توسط اصطفن‌انطاکی[4] فیلسوف معروف انطاکیه بسال ۱۴۹۲ میلادی درونیز بچاپ رسیده است وپس‌از وی توسط‌میچل(میکائیل)دوکاپلا[5] پس از نگارش حواشی برآن بسال ۱۵۲۳ میلادی در لیون تحت عنوان زیر انتشار یافته است :

(Liber medicinae necessaria continens quem Haly filius Abbas editit regique inscript unde et reglis dispositonis nomen assumpsit)

ترجمه لاتینی ملکی بسیارکمیاب است .

---

۱ – Professeur. J. Schumacher.
۲ – Freibourg.
۳ – Constantin l'Africain.
۴ – Stephen d'Antioche.
۵ – Michael de Capella.

این کتاب در مصر در مطبعه بولاق بسال ۱۲۹۴ هجری قمری چاپ گردیده که در حاشیه آن کتاب «مختصر تذکره امام سویدی شعرانی» ضمیمه است.

متن عربی کتاب «ملکی» بالغ بر پانصدصدهزار کلمه است که دربیست مقاله میباشد و هرمقاله به ابواب زیادی منقسم شده است.

نسخ خطی متعدد از کتاب «ملکی» در کتابخانه های عالم بمانند کتابخانه های مونیخ (آلمان) و اسکوربال (اسپانیا) و واتیکان (ایطالیا) وکتابخانه ملی پاریس وکتابخانه های انگلستان و مصر و در ایران درکتابخانه های ملی ملک (حاج حسین آقا ملک) و دانشکده پزشکی ومدرسه عالی سپهسالار وکتابخانه شخصی این جانب موجود است.

چنانکه قبلاً آمد تنها کتابی که از اهوازی در دست میباشد ، همین کتاب ملکی است که جمیع مورخان و تذکره نویسان از آن نام برده‌اند وکتابی بنام «حفظ‌الصحه» نیز بوی نسبت داده شده است.

د ـ نظر مختصری به تقسیمات کتاب ملکی ـ کتاب ملکی مشتمل بردوقسمت است :

قسمت اول در طب نظری وقسمت دوم درطب عملی وهرکدام ازاین قسمتها مشتمل بر ده مقاله و جمعاً تمام کتاب بیست مقاله است.

مقاله دوم و سوم کتاب اول مربوط به تشریح است و آنرا پ . دوکونینک[1] با مقتبساتی از کتابهای منصوری رازی وقانون‌ابن‌سینا به زبان فرانسوی ترجمه کرده و بنام «سه کتاب تشریحی عربی»[2] نام نهاده و بسال ۱۹۰۳ میلادی در شهر لیدن (از بلاد هلند) چاپ کرده است. نسخه‌ای ازاین کتاب در دانشکده پزشکی تهران موجود میباشد. این کتاب در حقیقت خلاصه‌ای از معلومات تشریحی طب اسلامی است که مبنای آن برسه کتاب «حاوی» و «ملکی» و «قانون»میباشد، که درآن‌عقاید ونظرات سه طبیب بزرك ایرانی را بخوبی نگاشته است.

۱– P. de Koning. ۲– Trois Traités d'Anatomie Arabe.

مقاله نوزدهم کتاب «ملکی» یابهتر بیان داریم ، مقاله نهم کتاب دوم درباب جراحی است و این مقاله همان قسمتی است که محققان و دانشمندان مشرق ومغرب بدان اهمیت فوق العاده میدهند، که بعداً متذکر خواهیم شد.

این مقاله را اول دفعه قسطنطین آفریقائی (۱۰۸۷-۱۰۱۵ میلادی) به لاتینی ترجمه کرده و در اروپا رانتشار داده است.

ه) نظرات اهوازی به پزشکان قبل از خود ـ اهوازی در مقدمه کتاب ملکی بعضی مطالب را تذکر داده است که اطلاع برآن خالی از اهمیت نیست.

وی پس از حمد و ثنای خداوند و علت تألیف و وجه تسمیه کتاب و مدح عضدالدوله دیلمی و ذکر مناقب این پادشاه در مقدمه کتاب انتقاداتی بر بسیاری از پزشکان یونانی و ایرانی و کتاب آنان کرده چنین گوید : درباره پزشکان یونانی مانند ابقراط و جالینوس واریباسیوس[1] (=اوریباسیوس برغامسی ۳۲۵-۴۰۳ یا ۴۰۰ میلادی) وبولس اجانیطی قوابلی[2] (=فولس= بولس ۶۲۵ = ۷۱-۴ ه . ۶۹۰ میلادی) وازسریانیان ومسلمانان اهرن کشیش[3] (=اهرون القس اسکندرانی = اهرون الاسکندرانی = ایرن الاسکندرانی ۶۵۰ م = ۳۰ ه .) و یوحنا بن سرابیون[4] (قرن نهم میلادی /۲۷۹ ه .) ورازی سخن گفته است.

اهوازی گوید : بقراط در شرح بیماریها خیلی باختصار کوشیده و بعضی اوقات مطالب را تاریک نوشته و بدین جهت ازآنها نمی توان استفاده زیاد کرد ، ولی درعین حال در بعضی موارد که با نهایت دقت مطالب را حلاجی کرده موضوع را بابهام کشانده است . در باب جالینوس پس از تعظیم و تکریم نام وی که بنام دانشمند پیشین اسم برده است گوید: که مطالب کتابش مشکل و دربعضی موارد دراز وتکرار

۱- Oribase de Pergamon = Oribasius.

۲- Paul d'Egine = Paulus d'Aigina.

۳- Heron l'Ancien = Aaron = Heron d'Alexandrie.

۴- Serapion le jeune.

عبارات را مرتکب شده است. از تألیفات جدیدتر کتاب اهرن را می‌ستاید و از مطالبش تعریف و تمجید می‌کند، اما ترجمه عربی آنرا ناقص میداند و در مداوای بیماری و علل و علامات آنها معتقد است که به طریق ایجاز نگاشته است. در مورد ابن‌سرابیون گوید: که وی ازجراحی ذکری نکرده وبعلاوه امراض مهم مانند انوریسم[1] (انوریسما = ابوریسما) راشرح نداده ومطالب را هم بی‌ترتیب ودرهم وبرهم نوشته واز علاج سرطان[2] (= چنگار) و سخت شدن مو وبعضی بیماریهای پلکها نام نبرده است. همچنین بیماریهای رحم و بواسیر و شقاق و بیماریهای جهاز تناسلی مرد و زن و واریس[3] (= دوالی) و علاج قرحه‌ها[4] و بسیاری ازبیماریهای دیگررا ناقص نگاشته است.

اما درباره رازی گوید: محمد زکریای‌رازی در کتاب منصوری شرح بیماریها ودرمان آنهارا بطور ایجاز و اختصار نگاشته است، ولی‌در کتاب معروف حاوی وی جمیع مایحتاج اطباء را از بهداشت و مداوی بیماریها و امزجه و تشریح اعضاء و اعمال دستی و غیر ذلک را بخوبی از عهده برآمده است، امّا مرتب نمی‌باشد و این کتاب را جز نزد پادشاهان و توانگران جای دیگر نتوان پیدا کرد و جز عده معدودی به آن دسترسی ندارند. باتمام این احوال اهوازی از کتاب حاوی رازی بسیار تجلیل کرده است. پس از آن از ترتیب و نظم و طریقه و روش خود صحبت بمیان آورده وشرح ذات‌الجنب را ذکر می‌کند و با توصیف و سبب بیماری شروع کرده وچهار علامت بیماری که عبارت از تب و سرفه و درد وتنگی‌نفس است شرح داده سپس سایر مسائل مربوط به این بیماری و نشان دادن آنها را به طبیب بیان داشته و مطلب را ختم می‌نماید.

و ـ حکایات ومعالجات طبی منسوب به اهوازی ـ نظامی عروضی سمرقندی درکتاب خود «چهار مقاله» در مقالت چهارم حکایتی از درمان اهوازی ذکر

۱- Anevrisme.
۲- Cancer.
۳- Varices.
۴- Ulcères.

می کند بدین شکل :

صاحب کامل‌الصناعه طبیب عضدالدوله بود بپارس بشهر شیراز ، و در آن شهر حمالی بود که چهارصدمن و پانصدمن بار برپشت گرفتی ، و هر پنج شش ماه آن حمال را دردسر گرفتی و بی قرار شدی ، و ده پانزده شبانه روز (دو شبانه روز) همچنان بماندی. یکبار او را آن دردسر گرفته بود و هفت هشت روز برآمده ، وچند بار نیت کرده بود که خویشتن را بکشد. آخر اتفاق چنان افتاد که آن طبیب بزرك روزی بدرخانه آن حمال بگذشت. برادران (برادر) حمال پیش او دویدند وخدمت کردند ، و او را بخدای عزوجل سوگند دادند ، و احوال برادر و دردسر او بطبیب بگفتند. طبیب گفت : «او را بمن نمایید». پس آن حمال را پیش او بردند . چون بدیدش مردی شگرف[۲] و قوی هیکل ، و جفتی کفش در پای کرده که هرپای منی ونیم بود بسنگ. پس نبض او بدید و تفسره[۳] بخواست ، گفت : «اورا بامن بصحرا آرید». چنان کردند . چون بصحرا شدند ، طبیب غلام را گفت : «دستار حمال از سرش فروگیرو درگردن او کن، و بسیار بتاب. پس غلام دیگر را گفت : «کفش او ازپای بیرون کن وتایی[٤] بیست برسرش زن». غلام چنان کرد. فرزندان او بفریاد آمدند. اما طبیب محتشم ومحترم بود ، هیچ نمی‌توانستند کرد. پس غلام را گفت که «آن دستار که درگردن او تافته‌ای بگیر وبراسب من نشین و او را باخود کشان همی دوان». غلام همچنان کرد و او را درآن‌صحرا بسیار بدوانید، چنانکه خون از بینی او بگشاد و بگفت: «اکنون رها کن». بگذاشت ، و آن خون همی‌رفت گنده‌تر از مردار. آن مرد در میان همین رعاف در خواب شد و درم‌سنگی سیصد خون از

۱- تعظیم کردند ، کرنش کردند.

۲- محتشم ، بزرك ، قوی ، صاحب شکوه وحشمت.

۳- ادراری‌است که اطباء پیشین‌بانگاه‌درآن‌وملاحظه‌رنگ‌به‌بیماری شخص پی میبردند.

٤- پائی بیست برگردن او زد - پائی به پشت گردن او زد . «حواشی چهار مقاله به همت مرحوم دکتر محمد معین».

بینی او برفت و باز ایستاد. پس او را برگرفتند و بخانه آوردند، از خواب درنیامد و شبانروزی خفته بماند، و آن دردسر او برفت، و بمعالجه محتاج نیفتاد و معاودت نکرد. عضدالدوله او را از کیفیت آن معالجت پرسید؟ گفت: «ای پادشاه! آن خون نه مادتی بود در دماغ که بیاره[1] فیقرا فرودآمدی، وجه معالجتش جز این نبود که کردم».

ز ـ معاصران اهوازی در بیمارستان عضدی ـ چنانکه میدانیم بیمارستان عضدی بسال ۳۷۲ هجری (=۹۸۲/۳ میلادی) بامر عضدالدوله دیلمی در طرف غربی بغداد تأسیس یافت که درآن عده‌ای از اطباء بمانند ابوالحسن علی بن ابراهیم بن بکس و ابوالحسن بن کشکرایا معروف به تلمیذستان و ابویعقوب الاهوازی و ابوعیسی بقیه ونظیف القس رومی وبنوحسنون و از چشم پزشکان ابوالنصر الدحنی (الدحلی) و از جراحان ابوالخیر و ابوالحسن بن تفاح و عده دیگری از اطباء بخدمت اشتغال داشتند. اهوازی باتمام این پزشکان معاصر بود.

معروف است که رازی در رأس آنان قرار داشت ولی با ملاحظه سال تأسیس بیمارستان عضدی ووفات رازی این امر صحیح نمی‌باشد. شرح مربوط به بیمارستان عضدی در مبحث مربوط به بیمارستان‌های ایران و اسلام خواهد آمد.

سایر معاصران اهوازی باملاحظه تاریخ تولد اهوازی چنانکه، آمد اگر تولد وی را بین سالهای ۳۱۸ تا ۳۳۸ هجری بدانیم و با توجه به آنکه سال وفات وی بموجب گفته مورخان وتذکره‌نویسان ۳۸۴ هجری قمری (مطابق ۹۹۴/۵ میلادی) است، وی درقرن چهارم هجری قمری یا قرن دهم میلادی می‌زیسته، بنابراین با پادشاهان و رجال وبزرگان قرن چهارم معاصر بوده است.

از پادشاهان دیلمی با عضدالدوله که طبابت مخصوص وی را عهده‌دار بوده

۱ـ یاره همان ایارج است که از داروهای مسهل و مصلح مرکب میباشد و فیقرا در لغت یونانی بمعنای تلخ است بجهت آنکه ایارج فیقرا جزو عمده‌اش صبر زرد میباشد.

و شاید در اغلب مسافرتها در خدمت پادشاه ایرانی بوده ، معاصر میباشد . غیر از عضدالدوله باپادشاهان دیگر دیلمی که بمناسبت تطبیق سالهای‌جلوس و وفات‌آنها با دوران اهوازی همزمان بوده‌اند، قاعدةً باید معاصر باشد .

ازخلفای عباسی بامستکفی ومطیع‌وطائع و قادربیست و دومین وبیست سومین و بیست و چهارمین و بیست و پنجمین خلیفه بمناسبت تطبیق سالهای خلافت آنها نیز معاصر میباشد .

ایضاً چنین‌بنظرمیرسد بمناسبت تولد ابن‌سینا (۳۷۰ ه.) وسال وفات اهوازی زمان یکدیگر را درك کرده‌اند .

ح- وفات اهوازی - وفات اهوازی بسال ۳۸٤ هجری قمری مطابق با سال ۹۹٤ میلادی اتفاق افتاد و معلوم نیست دربغداد یاشیراز فوت کرده ودرکدام یك از این دو شهر بخاك سپرده شده است .

ط - پندنامه اهوازی - اهوازی درباب‌دوم‌مقاله نخست‌ازکتاب اول «کامل‌الصناعه‌الطبیه‌الملکی» اندرزها و وصایائی ازگفته «بقراط» و اطباء دیگر و علمای قدیم ذکر کرده که ما ترجمه و مفاد آنرا ذیلاً مینگاریم :

«هرکه بخواهد پزشك دانشمندی گردد باید به پندهای بقراط حکیم که در زمان خود برای پزشکان گفته‌پیروی کند» .

«نخستین موعظت آن است که ستایش پروردگار و فرمانبرداری خداوند عزوجل‌را بجای آرید وپس‌ازآن استادان‌خودرا بزرك دارید ودرخدمت وسپاسگزاری وگرامی داشتن آنان همت گمارید» .

«همچنانکه در حق پدر و مادر خود احترام ونیکی‌میکنید وآنان‌را در دارائی خود شریك میدانید باید در حق استادان نیز چنان کنید .»

«فرزندان استادان را نسبت بخود برادر بدانید و هرکه بخواهد طب بیاموزد و استحقاق آن را داشته باشد بدون اجر و مزد و شرط و امید تلافی بآنها یاد دهید

و آنان را بمنزله فرزندان خود و معلمینتان بشمارید و از مردمان پست و سفله مانع شوید که این علم شریف را فرا گیرند.»

«پزشک باید در درمان بیماران وحسن تدبیر و معالجه آنان چه باغذا و چه‌با دارو بکوشد و منظورش از درمان استفاده و پول پرستی نباشد و بیشتر اجر وثواب را مدنظر دارد. هیچگاه داروی خطرناك به‌بیمار ندهد و وصف آنرا نیز به بیمارنکند و مریض را به چنین داروها نه دلالت کند ونه‌ازآن سخن راند. از تجویزداروهای سقط کننده جنین پرهیز کند و آنها را به احدی معرفی نکند».

«پزشک باید پاك و باکیش وخدا پرست و خوش زبان ونیکوروش باشد واز هرناپاکی و پلیدی وگناه دوری جوید. نسبت‌به‌زبان چه بانو وچه کنیز نباید ازنظر بدنگاه کند و بمنزل آنان جز برای درمان و معالجه وارد نشود».

«طبیب باید راز بیماران را محفوظ دارد و از افشاء سر آنها بخودی و بیگانه ونزدیکان و دوران دوری‌جوید، چراکه بسیاری ازبیماران بیماری‌خودرا ازپدرومادر وکسان خود مستور و مکتوم‌میدارند، ولی‌آنرابطبیب‌میگویند (مانند دردهای‌رحمی و بواسیر و امثال آنها) پس طبیب باید از خود بیمار درکتمان بیماری بیشتر دقت کند.».

«بر پزشک است که در جمیع احوال آنچه که بقراط حکیم فرموده رفتار کند و رحیم و پاك چشم و مهربان و خیر رسان و خوش زبان باشد و در درمان بیماران بخصوص مسکینان و فقرا بجد کوشد. در فکرسود واجر از این‌دسته نبوده، بلکه اگر ممکن شود دارو را ازکیسه خود بدانها بدهد و اگر این کار ممکن نگردد بدرمان آنها پرداخته شب و روز به‌بالینشان حاضر شود، مخصوصاً اگربیماری‌آنها حاد وتند باشد، چراکه بیماریهای حاد زود تغییر ودگرگونی پیدا کنند».

«برای پزشک شایسته نیست به خوش گذرانی و تنعم و لهو و لعب مشغول گردد. باید از نوشیدن شراب بپرهیزد، چراکه بدماغ ضرر رساند و ذهن را فاسد

کند . باید پیوسته بمطالعه کتب یعنی کتب طبی وخواندن آنها مشغول باشد وملول نگردد، بلکه خودرا مجبور کند که هر چه میخواند یاد گیرد ، حتی مطالب را در آمد و رفت متذکر شود و آنچه را که محتاج الیه است چه علما و چه عملاً در ذهن خودفرا گیرد، تاهمیشه محتاج به مراجعه کتاب نباشد بعلت آنکه گاه اتفاق افتد کتب‌را آفت رسد، در این صورت به‌آنچه محفوظ دارد رجوع کند » .

«باید مطالب را درجوانی آموخت، بدلیل‌آنکه نگاهداری و حفظ آنها در موقع پیری که ما در فراموشی است آسانتر میباشد» .

«طالب علم طب‌باید پیوسته دربیمارستانها ومحل بیماران در خدمت‌استادان دانشمند و پزشکان حاذق بکارهای بیماران و احوال آنان پردازد ، تا در مصاحبت و خدمت و زیردست‌این‌استادان و پزشکان‌ازعوارض‌واحوال بیماران آنچه که‌خوانده است یاد گرفته از نیکی‌وبدی فرجام‌بیماریها آگاه شود . اگر چنین کند دراین‌صناعت بمقامی بلند میرسد» .

«بنابراین اگر کسی بخواهد طبیبی حاذق و فاضل باشد، باید بدین دستورها رفتار کند و این پندها را درگوش داشته بصفات و اخلاقی که ذکر شد خوی گیرد ودرعمل کردن‌به‌انهاسستی‌نورزد وآنهارا کوچک نشمارد . اگر بدین‌رویه‌رفتار کرد ، درمانش دربیماران موثر خواهد گشت ومردم بدو اعتماد کرده و بدوخواهند گروید و او نیز بدوستی و ذکر خیرآنان نائل شده و ازقبل مردم منتفع خواهدشد . خداوند متعال از همه داناتر است» .

ی- تشریح کتاب ملکی - کتاب ملکی همانطورکه بیان گردید دارای دو جزء است . جزء اول علمی جزء دوم عملی وهرکدام دارای ده مقاله میباشد و هر مقاله بابوابی منقسم گردیده است . بنابراین‌مجموعاً بیست مقاله میباشد .

این کتاب در دوجلد که مورد مطالعه نگارنده بوده در ۴۳۴ صفحه بقطع‌وزیر بزرك و جلد دوم آن در ۶۰۷ صفحه است .

مقاله اول ـ دربیست وپنج باب وشامل مقدمه کتاب و تقسیمات ـ بیان هشت مسئله ایکه قبل از خواندن کتاب[۱] باید دانسته شود ـ مقصود علم طب و تقسیمات آن و بیان عناصر و اسطقسات (ارکان) و انواع و اقسام مزاجها دراشخاص و مزاج مخصوص هریک از اعضاء ـ شخص معتدل المزاج ـ تغییرمزاجها ـ بیان اخلاط اربعه (خون ـ صفرا ـ بلغم ـ سودا) میباشد.

چنانکه از سفاد این مقاله برمیآید درکلیات طب میباشد.

مقاله دوم ـ درشانزده باب و شامل کلیات تشریحی[۲] مربوط باعضاء ـ تشریح استخوانهای سر و دندانها و سینه و دنده‌ها وکتفین وترقوه و دستها وکف دست و پاها و غضروفها و تشریح اعصاب و فیزیولژی آنها و تشریح رباطات[۳] و اوتار[۴] واورده و شرائین و عضلات و اغشیه[۵] و پوست و مو وناخنها بافیزیولژی آنها است.

مقاله سوم ـ درسی وهفت باب و شامل کلیات مربوطه بتشریح و فیزیولوژی عضلات تمام بدن (اعم از ارادی و غیر ارادی) ونخاع وچشم وبینی وگوش وزبان و اجزاء دهان و آلات تنفس و دوران خون وجهاز هاضمه و ضمائم آن وجهاز ادرار و طحال و جهاز تناسلی مرد و زن خلاصه تشریح کلیه بدن می‌باشد.

مقاله چهارم ـ دربیست باب‌وشامل کلیات مربوط به‌نیروها و قوای نفسانی و حیوانی و وظائف الاعضاء تنفس ـ علل مرگ ـ قوای حساسه مانند بینائی وشنوائی

---

۱ ـ هشت موضوع عبارتند از:

۱ـ مقصود کتاب ۲ـ فائده کتاب ۳ـ وجه‌تسمیه ۴ ـ جهة‌تعلیم و آموختن‌آن و مقام نویسنده ۵ ـ ترتیب آموختن ۶ـ مرتبه و مقام معلم ۷ـ اسم نویسنده کتاب ۸ـ فصول مختلفه آن.

۲ـ تشریح در اصطلاح قدما بنام «صفت» بوده است.

۳ـ Ligaments. ۴- Tendons.

۵ـ اغشیه بطورکلی در اصطلاح قدما به رویه اعضاء داخلی تمام بدن اطلاق‌میشده است مانند غشاءهای مخاطی و غشاء روی مغز و ریه وپرده‌های دماغی و امثال آنها.

و ذائقه و لمس و امثال آنهاست . در حقیقت این مقاله یک دوره وظائف الاعضاء میباشد .

مقاله پنجم - درسی وهشت باب وشامل کلیات مربوطه باموری که مربوط به طبیعت انسان نیست مانند هوا (در فصول مختلفه و اوقات سال) - ورزش - استحمام - غذا - (انواع و اقسام آن) - مشروبات - گل وعطرها وانواع البسه وخواب وبیداری و آثار آنها در بدن و امثال آنها است .

مقاله ششم - درسی و شش باب و شامل کلیات مربوط باموری بمانند انواع و اقسام بیماریها و علل آنها - درد و لذت - اعراض و ترکیبات حادثه ازبیماریها - عوارض حاصله مربوط به جذب و امساك و هضم و دفع براز و پیشاب و طمث وعرق و سایر ترشحات میباشد .

مقاله هفتم- درهیجده باب وشامل کلیات مربوط به بیماریها وتقسیمات آنها- نبضها وتغییر وتغیرآنها - کلیات مربوطه بادرار وآب دهان و اخلاط وعرق وتغییرات آنها در بیماریها - بطور کلی از نشانیها و عوارض بیماریها و ترشحات بدنی وامثال آنها می‌باشد .

مقاله هشتم - دربیست ودوباب و شامل تقسیمات انواع و اقسام تبها - تب روزانه وعفنی- تبهای مربوط به‌ورمهای (صفراوی- بلغمی - سوداوی - خونی) - آبله جذام-برص(پیس)وبهق[1] (بهگ)-جرب-حکه[2] (خارش)-داءالصدف[3](پزوریازیس) بیماریهای پوستی - جراحات و قروح[4] - گزش حیوانات سمی میباشد .

مقاله نهم - درچهل و یک باب وشامل علائم یک یک بیماریها ازسر تا پا و یک یک اعضاء میباشد و در حقیقت علائم الامراض[5] است و اهوازی همانطور که بیان گردید ، کتاب اول را نظری و علمی وکتاب دوم را عملی و پراتیکی

۱- کک‌لک = Ephélides.
۲- Prurit.
۳- Psoriasis.
۴- Plaies.
۵- Sémiologie.

تدوین کرده مثلاً درهمین مقاله علت وسبب‌وعلائم‌امراض‌رابیان داشته ودر کتاب دوم معالجه و اعمال دستی و مداوای بیماریها را نگاشته است.

مقاله دهم ـ دردوازده باب و شامل کلیاتی‌راجع بدوره بیماریها وعواقب‌آنها ونیکی وبدی‌انتهای ناخوشیها وشناساندن وهدایت طبیب بعلاماتی که‌باعث‌خوش‌عاقبتی و بدعاقبتی بیماریها میگردد ـ نشانیها و علامات بیماریهای حاد و خطرناک‌بحران و شناسائی ایام و علامات آنها میباشد.

تا اینجا ده مقاله ازکتاب اول ملکی یعنی‌قسمت نظری و علمی بود.

اینک وارد مقالات ده‌گانه کتاب دوم ملکی میشویم.

مقاله اول کتاب دوم یامقاله یازدهم ـ درسی و یک باب وشامل بهداشت و تدبیر و رعایات سلامتی برحسب هوا و هنگام و فصول مختلف ـ ورزش ـ استحمام‌بهداشت خوراکی و مشروبات وخواب ـ بهداشت بدن و پوست ـ بهداشت مردمان لاغر و اطفال و مخصوصاً اطفالیکه باشیر غیر مادر تغذیه میشوند و آنها که از شیر گرفته شده‌اند ـ بهداشت جوانان و پیران و ناقهین ـ پرهیز از بیماریهای همه‌گیر ـ بهداشت بدن دربیماریها وتوجه به‌یک‌یک اعضاء درمواقع‌بیماریها ـ توجه‌بسلامتی مسافرین در خشکی و دریا است.

چنانکه از ابواب مقاله بالا مستفاد میگردد یک دوره بهداشت میباشد.

مقاله دوم کتاب دوم یامقاله دوازدهم ـ درپنجاه و هفت‌باب وشامل درمان و طرق معالجه ـ اثر داروها از نظر تندی وکندی در بدن آدمی ـ شناسائی نیروهای داروها (داروهای مدر و مولد منی و شیر وطمث وکم‌کننده و زیادکننده این ترشحات و امثال آنها در بدن) ـ تقسیم داروها از نظر خواص و اثر آنها در روی قسمتهای مختلفه (کلیه ـ سینه ـ قلب و امثال آنها) ـ بیان خواص گیاهها و تخمها و برگ وگل و ریشه آنها ـ داروهای معدنی و حیوانی‌ـ داروهای مسهل و مقی وامثال آنها میباشد.

چنانکه از مفاد این مقاله و ابواب آن مستفاد میگردد، این مقاله یک کتاب کامل اصول تداوی[۱] است و ازمطالعه آن که یکی ازقسمتهای بسیار سودمند کتاب ملکی است وسعت فکر و اطلاعات وسیع اهوازی مشاهده میشود .

مقاله سوم کتاب دوم ملکی یا مقاله سیزدهم - درسی و چهار باب و شامل درمان انواع و اقسام تب ها اعم ازمیکربی و غیر میکربی مانند تب های بر اثر گرمای خورشید - سرمازدگی - تب براثرخوراك - تب های عصبی - تبهای یکروز در میان - تب های نائب - تب مطبقه - تبهای براثر فلقمونیا[۲] (فلگمون) وتومرها ودمل هاوغده لنفاوی و خنازیر و امثال آنها میباشد .

مقاله چهارم کتاب دوم ملکی یا مقاله چهاردهم - این مقاله پنجاه و سه باب دارد وشامل درمان آبله - سرخك - جذام - برص وبهق - جرب - حکه - شپشه بدن - جوشهای بدن - زگیلها - میخچه ها - پزوریازیس - کچلی - دردها و علل مخصوصه سطح بدن درهریك ازاعضاء - هیدرسفالی - ماه گرفتگی - نواسیر - بیرون آوردن اجسام خارجی ازبدن - درمان گزیدگی - (انسان - سك - میمون - شیر - پلنگ - ببر - سوسمار - کلپاسه - سگهای هار - مار - افعی - عقرب - زنبور - زنبور عسل - رتیل - عنکبوت - عقرب جراره) - درمان عمومی کسیکه داروی کشنده مانند آکنیت (اقونیطون)[۳] و ذرایح و ترياك و شوکران وتاتوره و امثال آنها بخورد - درمان کسیکه ماهی ویا کباب فاسد و یا خرزهره یا جند بیدستر و یا بلادر و یا پیاز عنصل و یا جیوه و یا مردارسنگ و سفیداب یا زرنیخ وامثال آنها بخورد، میباشد .

خلاصه آنکه از ابواب و فصول این مقاله مستفاد میگردد مقداری ازآن مربوط به تبهای بثوراتی و بیماریهای پوست ومسمومیتها براثر سموم حیوانی و نباتی ومعدنی است .

مقاله پنجم کتاب دوم یا مقاله پانزدهم - درهشتاد و دو باب و شامل طرق

۱- Thcrapeutique.

۲- Phlegmon.

۳- Aconit .

متخذه درهریک از اعضاء هنگام بیماری ـ درمان انواع و اقسام سردردها که ناشی از حرارت و یا سوء مزاج و مواد و اخلاط بدنی وضربه و ضغطه و سایر عوارض بدنی حاصل شود ـ درمان سرسام و جمیع بیماریهای روحی و روانی و مغزی و عصبی و بیماریهای چشم و گوش و حلق و بینی و سروصورت و قسمتی از بیماریهای دهان و درمان دندان و مو و بطور خلاصه دراین مقاله چنانکه از ابواب و فصول آن مستفاد میگردد تماماً مربوط به بیماریهای سلسله اعصاب ونوروزها وبیماریهای چشم و گوش وبینی و سرو صورت و مو و قسمتی از دهان و زبان و دندان است.

مقاله ششم کتاب دوم یامقاله شانزدهم ـ دردوازده باب وشامل درمان اعضاء دهان و گلودردها و بیرون آوردن اجسام خارجی و زالواز دهان و گلو ـ درمان مغروقین ـ بیماریهای حنجره و قصبة الریه و ریه (ذات الریه ـ چرك آمدن ازریه ـ سل) و جنب وقلب میباشد.

بطورخلاصه باید گفت این مقاله شامل درمان بیماریهای جهاز تنفس و جهاز دوران است.

مقاله هفتم کتاب دوم یامقاله هفدهم ـ درپنجاه ویک باب وشامل بیماریهای مری ـ فم معده ـ معده ـ روده ها ـ اسهالها ـ فواق (سکسکه) ـ ذوسنطاریا ـ بیماریهای کبدی ـ قولنج ها ـ بواسیر ـ شقاق ـ بیماریهای مقعد ـ طفیلی های امعائی ـ غده ها و تومرهای جهاز هاضمه ـ استسقا ـ بیماریهای طحال ـ یرقان ـ بیماریها و ورم های کلیوی ـ درمان خون شاش و دیابت وبیماریهای مثانه است.

چنانکه از ابواب وفصول این مقاله مستفاد میگردد از بیماریهای جهازهاضمه و غدد و ضمائم آنها و کلیه ها و مثانه صحبت شده است.

مقاله هشتم کتاب یا مقاله هیجدهم ـ درسی و پنج باب و شامل درمان بیماریهای انثیین وپوست وغلافهای روی آن ـ درمان کم شهوتی و پرشهوتی ـ درمان بیماریهای رحمی وجهاز تناسلی زن و مرد ـ درمان سترونی (عقیم بودن) وسقط ماندن

جفت ـ درمان نقرس وسیاتیک وامثال‌آنها . بعلاوه فصلی نیز درپند واندرزونصیحت به پزشکان در موقع مشاوره میباشد.

چنانکه از ابواب‌این‌مقاله‌مستفاد میگردد ازدرمان بیماریهای آلات‌تناسلی‌مرد و زن وپستان و یکی دو موضوع دیگر صحبت شده است.

مقاله نهم کتاب دوم یامقاله‌نوزدهم ـ دریکصد و ده باب و مخصوص‌جراحی است و شامل تقسیمات اعمال دستی ـ فصد ـ درمان آنوریسم ـ بریدن شرائین و بستن آنها ـ اعمال یدی در عضلات ـ شکافتن دملها ـ درمان کیستها و آدنیت‌ها و خنازیر و سرطان و زگیل‌ها و جوشها وبیرون آوردن اجسام خارجی از بدن‌ـاعمال بیماریهای چشم و پلک و مژه و سایر قسمتهای چشم و بینی و دهان و زبان و لوزه و تومرهای آنها ـ درمان دندانها وکشیدن آنها ـ درمان انگشت زیادی ـ درمان مستسقی وکشیدن آب‌ازآنها ـ درمان بیماریهای آلت (درمردها) ـ میل زدن ـ ادرار کشیدن ـ عمل سنگ مثانه ـ اخته‌کردن ـ درمان بیماریهای بیضه و آلت و رحم و نواسیر و رشته (عرق المدنی) ـ واریس‌ها ـ ناسورها و بواسیر مقعدی ـ درمان فتق‌ها ـ داغ کردن طحال ومبتلایان‌به‌عرق‌النساء ـ درمان‌انواع‌واقسام‌شکستگیهای استخوانهای بدن و دررفتگی‌های بندها و مفاصل بدن چه با زخم و چه بدون زخم چه‌باز وچه‌بسته‌را یک‌یک باشرح وتفصیل میباشد.

این مقاله که تمام یک دورهٔ کامل جراحی تا دوران اهوازی‌میباشد، همان کتابی است که اروپائیان بدان بسیار اهمیت میدهند و در آن مطالبی نگاشته شده است که کمال‌دقت ومطالعه استاد بزرگ‌را میرساند. بسیاری از مطالب آن‌با کارهای امروزی تفاوت زیادی ندارد، که اگر بخواهیم به شرح آنها بپردازیم از حوصله این کتاب خارج خواهد بود و امیدواریم این مقاله را که یکدوره جراحی است روزی بصورت کتاب علیحده تقدیم مشتاقان طب کنیم .

مقاله دهم کتاب دوم یامقاله‌بیستم ـ درسی‌باب وشامل یک دوره داروسازی

است و در آن از تهیه داروهای مرکب ـ قوانین و دستور و وزن ادویه ـ داروهای مفرده مرکبه ـ طرز ساختن حبوب و معجونات و تریاقها و شیافها و فتیله ها وقرصها وضمادها وبخورها وسورمه ها وشربت ها ومطبوخها ومسهلها ـ وامثال آنها ـ مدت اثر داروها در بدن ـ داروهای تلخ ومدهضم وبندآور خون و خلط‌آور وغرغره‌ها وچاق کننده و رفع کک‌مک و برص و بهق و خارش و شپشه و امثال این قبیل بیماریها.

مقاله بیستم که آخرین مقاله وآخرین فصل از کتاب دوم ملکی است یک‌دوره داروسازی و داروشناسی مخصوصاً نسخه‌پیچی میباشد، چرا که پزشکان قدیم علاوه برآنکه بطبابت مشغول بودند خودشان نیز داروخانه در مطب و یا در جوار مطب داشتندوعلاوه برآنکه بکار دارو ونسخه ها سرپرستی می‌کردند، گاهی شخصاً این کارها را انجام میدادند.

این بود مختصری از محتویات کتاب ملکی استاد بزرك ایرانی علی‌بن عباس مجوسی اهوازی ارجانی.

ك ـ مقام اهوازی درطب ـ برای شناسائی میزان دانش پزشکی اهوازی باید کتاب ملکی را تجزیه و تحلیل کرد، تا حق موضوع ادا گردد. بدیهی است دراین مختصر امکان این امرنیست. اکنون نکات‌چندی که از این کتاب استخراج گردیده ذیلاً می‌نگاریم:

اهوازی در کتاب «ملکی» درباب‌علم طب گوید: علم وصنعت طب بالاترین و افضل ومهمترین علوم بعلت قوی (نیروها) و خطرات آن میباشد. بعلاوه این‌علم مفیدترین آنهاست، چرا که همه بدان احتیاج دارند، بدین‌جهت من تمام آنرا دریک جلد مرتب ساختم.

در کلیات ـ نظر اهوازی در کلیات‌طب ازقبیل امزجه وعناصرواسطقسات (ارکان) و اخلاط و تشریح و وظائف الاعضاء و علائم و شرح بیماریها و بهداشت و سایر مسائل مربوط به‌طب ودرمان وپیش گیری ازبیماریها وامثال آنها بمانند رازی‌است، منتهی کتاب ملکی بسیار منظم و مرتب با طبقه‌بندی خاص و باصطلاح متد یک

میباشد. بدین مناسبت عده‌ای از مورخان کتاب ویرا برتر از بسیاری از کتب سایر پزشکان اسلامی دانسته‌اند.

درباره علامات دال براسراض اهوازی گوید :

۱- هرعضوی که ابتدا عرق در آن ظاهر شد ، دلیل برآن است که آن عضو بیمار است ؛

۲- اگر دوره‌های عرق متواتر و سریع باشد ، دلیل برآن است که طبیعت بردفع موادزیادی (فضول) از بدن قوی‌است. اما اگرعرق ازعضوی خارج‌شود و از عضو دیگر خارج نشود و یا آنکه کمتر یا بیشتر خارج شود و یا آنکه گاهی قطع و مجدداً خارج گردد ، دلیل بربدی‌آتیه بیماراست و ثابت میکند که‌طبیعت بدن قوه دافعه خود را از دست داده است ؛

۳- درباره میزان[1] (کمیت) عرق اگرمعتدل باشد نشانه خوبی است ولی اگر از حد معمول زیادتر باشد ، دلیل بدی است ، ولی اگرکمتر از حد اعتدال باشد ، دلیل ضعف طبیعت است ؛

٤- درباره کیفیت[2] عرق که از حیث حرارت و برودت در تغییر است ، دراین صورت اگر در حرارت و بردوت معتدل باشد ، دلیل خوبی است والا باید در رنگ ادرار دقت کرد. اگر ادرار سفید باشد ، دلیل خوب و اگر زرد باشد،دلیل بر غلبه خون و اگرکدر باشد،دلیل بر غلبه سودا میباشد . اگر ادرار بوی‌ترشیدگی دهد، دلیل برغلبه بلغم میباشد.

درباره طعم نیز میتوان قضاوت کرد. ادرار ممکن است شیرین یا ترش و یا شور باشد که هرکدام دال‌برغلبه یکی ازاخلاط است[3]. ادرار اگر رقیق باشد دلیل برغلبه خلط لطیفی (مثل‌صفرا) واگرغلیظباشد علامت غلبه خلط غلیظ است. (نقل از باب هیجدهم مقاله هفتم کتاب اول ملکی).

۱- Quantité ۲- Qualité

۳- از عبارت بالا چنین مستفاد میگردد که ادرار را در آن دوران مزه می‌کردند.

اهوازی درباره علل بیماریهای جسمی گوید :

علت بیماریهای جسمی یا خارجی است بمانند ضربه و ضغطه و یا داخلی که مربوط به خون میباشد. درصورت اول دستور آب نیم گرم و لعاب ختمی[1] (خطمی) و روغن گل سرخ و آرد جو میدهد و تأکید می کند که این ضماد را بر روی عضو گذارده تا شاید ورم تحلیل رود . اگر بدین شکل بهبود حاصل نگردید و بچرك نشست باید، بدون درنگ آنرا بشکافند ، مبادا بیماری عمومیت پیدا کند. درصورت دوم باید به بیمار مسهل داد و ضماد به عضو گذارد که مانع از انتشار ورم وماده چرکی بجاهای دیگر شود . این ضمادها باید ازگل ارمنی[2] و عدس که با آب خیس شده و پخته شده باشد و امثال آنها (یا بذر وحبوب دیگر) را ضماد تهیه کرده و بر روی ورم بگذارند.

خلاصه آنکه یك نوع داروی ضد ورم (آنتی فلوژستیك)[3] کنونی را توصیه کرده است. ایضاً ضماد اسپرزه را برای رفع ورم توصیه می کرده است. (نقل ازباب نهم مقاله هفتم کتاب اول ملکی درباره ورم فلقمونی[4]).

اهوازی درباب علل اعضاء باطنی بدن گوید :

لرزش را[5] (رعشه) براثر ضعف قوه محرکه عضو و آنرا از علل داخلی و یا خارجی میداند. اگر علت داخلی باشد مربوط به سوء مزاج سرد(مزاج بارد) بمانند آنکه کسی که آب سرد زیاد بنوشد یا در آب سرد استحمام نماید ، یا درشرب‌شراب افراط ورزد، یاآنکه درجماع ویاسایر استفراغات[6] کند مسهل خوردن ویادارو‌های قی‌آور ویا فصد (خون گرفتن) افراط کند.

اگر علت خارجی باشد بیشتر مربوط به‌اندوه (غم) و غضب و گریه ویادیدن

١- Mauve.
٢- Bol arménien.
٣- Antiphlogestique.
٤ - Phlegmon.
٥- Tremblement.
٦- Evacuation.

حیوان درنده ویا سلطان جبار ویا ایستادن درمحل مرتفع است. (نقل ازباب یازدهم مقاله نهم کتاب اول ملکی درباره علتهای اعضاء باطنی).

دربارهٔ تغییرات ادرار ـ اهوازی در فصل مربوط به علل بیماریها[1] گوید:

تغییراتی که در ادرار ظاهر میشود، مربوط به کلیه یا مثانه است. در شکل مربوط به کلیه درکیفیت و کمیت ادرار تغییر حاصل میگردد. تغییرات کمی[2] را به سه قسم تقسیم کرده است: یا آنکه ادرار زیاد و یا حبس و یا آنکه به اشکال خارج میگردد. کثرت کمیت ادرار مربوط به سوء مزاج حال بیمار است که عارض کلیه میشود. در اینصورت کلیه احتیاج به جذب آب از خون می کند، تا بدین وسیله حرارت خود را تسکین دهد. در این موقع تشنگی مفرط بـه شخص عارض خواهد شد. این علت معروف است به «دیابیطس»[3] (دولاب) و همان است که سلسلة البول دارد[4].

اگر کثرت کمیت مربوط به سوء مزاج سرد که غالب برکبد میشود باشد، آب خون زیاد شده و جذب کلیه ها میگردد. این علت در حقیقت از ضعف قوه ماسکه[5] وشدت قوه دافعه[6] کلیه هاست. حبس ادرار هم یا ازشدت قوه ماسکه یا بعلت وجود سده[7] (غده) حاصله در مجری میباشد. این سبب یا از خلط لزج یا از سنگ یا از ورمی است که سبب فشار مجری شده است. این علل اگر ضعیف باشند عسرالبول[8] (سختی ادرار کردن) ایجاد میشود.

امـا تغییرات ادرار بمانند سیاهی آن در اثر شدت حرارت و احتراق و یا از شدت برودت وسفیدی آن را براثر برودت در امراض عفونی میداند.

درباره تغییراتی که در ادرار حاصل میگردد آنهارا مربوط به مثانه میداند، که یا ادرار زیاد یا حبس گردیده و یا آنکه خروج آن بزحمت بعمل میآید.

۱- Etiologie.
۲- Modifications quantitatives.
۳- Diabète
۴- Pollakiurie. که یکی ازعلامات دیابت است
۵- Force de Contractibilité.
۶- Force impulsive.
۷- (Tumeur) بیشتر مقصود تومر است
۸- Dysurie.

زیادی ادرار را چنانکه آمد براثر ضعف قوه ماسکه وشدت قوه دافعه یا دراثر نوشیدن آب زیاد یا زخمهای مثانه میداند و معتقد است وقتی مثانه متأثر گردید ، پیشابی‌که در این عضو جمع شده ، سبب آزار مثانه میشود وآنرا دفع می کند . در مورد حبس‌البول[1] آنرا براثر ضعف قوه دافعه و شدت قوه ماسکه یا نتیجه سوء مزاج خشک که برمثانه غلبه و ادرار را خشک می‌کند بمانند تبهای محرقه یا براثرسده یا چرك یا گوشت زیاد یا ورم یاببوست زیادی[2] که در مثانه پیدا شده است، میداند (نقل از باب سی وسوم مقاله ششم کتاب اول ملکی) .

در درمان تب ها و اورام ـ اهوازی معتقد است که تب مطبقه (ـ تیفوئید) براثر عفونت خون و امراض حاد[3] میباشد . وی فصد (خون گرفتن) و سپس آب انار شیرین با سکنجبین و آب تمر هندی وغذای این بیماران را شور بای اسفناج[4] وجوجه تعیین کرده ، بعلاوه لعاب اسپرزه (ـ بزرقطونا) و شراب بنفشه وماءالشعیر و درصورت ببوست فلوس تجویز می کرده است . وی گوید : اگر درد درشکم بیمار باشد، نباید ماءالشعیر و غذا داد . درصورت شدت بیماری آب کدو یا تباشیر و گلاب باید به بیمار داده‌شود . اگر بیمارعطش داشته باشد کافور وشراب خشخاش باید بدانها اضافه کرد . زیربدن بیمار باید برك درخت بید[5] ریخت و بیمار را راحت گذارند . در موقع بحران بیماری باید غذای رقیق (لطیف) و منحصر به‌شربت گلاب وآب سیب و بنفشه باشد . (نقل از باب شانزدهم مقاله سیزدهم یا مقاله سوم از کتاب دوم ملکی) .

درباب علل و تداوی بیماریهای حاصله در سطح بدن اهوازی گوید : باید دانست از بیماریهای بسیار سخت که درمان آن بسیار مشکل است جذام میباشد . وقتی بیماری مزمن گشت درمان آن‌ممکن نیست . تنها چاره دراین حال آن است که

۱- Rétention d'urine.

۲ ـ مقصود آن است که مزاج و طبیعت مثانه خشک شده است .

۳- Maladies aigûes. ٤- Soupe d'Epinard.

٥ـ این مطلب ماخوذ از نظر رازی است (رجوع شود به فصل مربوط به رازی) .

بیماری را متوقف ساخته و مانع از ازدیاد آن شویم ، بمانند استسقا و برص (پیس) که‌مقاومت طبیعت باآنها متعذر است (یعنی مرض بسیارقوی است) . چنین‌اشخاص باید در جاهای گرم و تر اقامت داشته باشند . هوای سرد و خشک مانند کوهها و صحاری برایشان مضر است . گوشت گاو ونمک سود وشکار نباید بخورند . غذاباید منحصر بدو دفعه باشد . استحمام و مالش با آب بابونه[۱] و اکلیل‌الملک[۲] در ابتدا وآب گوشت مار نیز مفید است .

یک نسخه از دستورهای داروئی ذیلاً ذکرمیگردد :

زرنیخ قرمز[۳] ۱۵ مثقال، گوگرد زرد[۴] ۸ مثقال باعصاره برگ گردو خمیر کنند و ببدن بمالند . اگر در فصل تابستان باشد بیمار در آفتاب و اگر زمستان باشد در حمام بایستد و پس از مدتی آب خطمی سفید یاجوشانده بنفشه به‌بدن بمالند (نقل از مقاله چهاردهم باب اول کتاب ملکی) .

اهوازی در باب علل و درمان بیماریهای اعضای تناسلی معتقد است که : ورم بیضه‌ها بمانند سایر ورمها براثر زیادی وجمع شدن آب درنسج بیضه است . اگر ورم گرم باشد ، باید فصد از رگ باسلیق کرد و به نسبت نیرو و سن و زمان وعادت بیمار خون گرفت و بیضتین را با آرد باقلا و آب عنب‌الثعلب[۵] (ـ تاجریزی) و آب کاسنی و کمی زعفران ضماد تهیه کرد و برروی بیضه نهاد . یا آنکه آرد عدس و آرد باقلا با آب کاکنج[۶] و روغن گل سرخ مخلوط کرده ضماد تهیه کنند . اما اگر ورم سرد باشد کندر و زیره[۷] آرد باقلا با کمی روغن زیتون مخلوط کرده و بمالند . (نقل ازکتاب ملکی مقاله هیجدهم باب اول) .

درباب تنفس اهوازی گوید : غرض از تنفس حفظ حرارت غریزیه بواسطه

۱- Camomille romaine.
۲- Trigonella grandiflora.
۳- Protosulfure d'Arsénic.
۴- Fleur du soufre.
۵- Morelle.
۶- Coqueret.
۷- Cummin.

داخل شدن هوا و خروج بخار دودی (دخانی) متولد در خون است (نقل از مقاله چهارم باب ششم کتاب ملکی).

درباب امراض قلبی و علل اعضاء تنفسی ـ اهوازی گوید: ذات‌الریه ورمی است که در ریه حادث می گردد و با تب همراه است. باید فصد کرد و به بیمار ملینات داد. ماءالشعیری که درآن عناب و سپستان[1] و اصل‌السوس[2] جوشانده‌باشند، باید به بیمار داد.

یک نسخه جهت ضماد تجویز کرده است که روی سینه انداخته شود:

صندل سفید و آرد جو و ختمی وبنفشه واکلیل‌الملک از هر کدام یک قسمت کوبیده شود و ازپارچه نرم (حریر) بگذرانند وباموم آب کرده و روغن بنفشه مخلوط مرهم تهیه کرده روی سینه بیندازند. (باب نهم مقاله‌شانزدهم کتاب دوم ملکی).

در مورد کلیه و وظائف و ترشح آن اهوازی گوید: دو کلیه در دوطرف ستون فقرات قرار دارد و کلیه راست نسبةً بالا قرارگرفته تا کلیه چپ و دو تقعر کلیتین در برابر یکدیگر قراردارند. از ورید اجوف[3] بهریک ازکلیه‌ها یک شاخه میآید که بدین وسیله از یک طرف ماده غذائی به کلیه میرود وازطرفی دفع فضولات آبی‌خون که بصورت بول درآمده خارج میشود. از شریان بزرك شعبه‌ای بهریک میآید وقوه حس و حیات بدین شکل به کلیه‌ها میدهند و از محل اتصال این مجاری خونی لوله بلند مجوفی خارج میشود موسوم به‌حالب[4] که به مثانه منتهی میشود و بول را ازکلیه‌ها بمثانه میآورد[5] (نقل از مقاله سوم باب سی و یکم کتاب ملکی).

اهوازی در پیدایش خطر مرك و دلائل حاکی برآن گوید:

باید به صورت بیمار توجه داشت که مانند صورت آدمهای سالم نمی‌باشد.

۱- Sebeste.
۲- Poudre de Reglisse.
۳- Veine Cave.
۴- Uretère

۵ـ شرح بالا میرساند که اهوازی ازتشریح دستگاه مجاری ادرار اطلاع داشته یاآنکه شخصاً برروی حیوانات (کمتر احتمال دارد که برروی انسان تشریح کرده باشد) تشریح کرده باشد، بمانند میمون ویا آنکه ازکتابهای اطباء سلف استفاده کرده است.

دماغ تیر می کشد ، چشم گرد میشود ، شقیقه ها فرو میروند ، گوشها برجسته بنظر میرسند ، نرمه گوش (دنباله گوش) جمع میشود ، پوست صورت کشیده و کدر بنظر میرسد ، جلد (پوست بدن) جلای خود را از دست میدهد . دیگر آنکه علائم مرك را باید ازچشم شناخت . اگرسفیدی چشم قرمز وعروقش تیره گردد ، دلیل برهلاکت است ، مگر آنکه در اثر احتقان دماغ یا بیماری مخصوص چشم باشد . از علائم بد دیگر آن است که دوچشم بی‌حرکت بمانند وپلکها و لب ها کبود شوند . اگر روی زبان دانه هائی باشد و اطراف (مقصود دست وپاست) هم سرد شوند ، حکایت ازآن است که مرك نزدیک است . در این حال ناخن ها وانگشتان نیز کبود شده و نبض ضعیف میگردد .

دیگر از دلائل برهلاکت و مرك آن است که سر و شکم گرم ولی کف دست و پا سرد باشند . از علائم بد دیگر آنکه چشم روشنائی نداشته باشد و بی اختیار اشك بریزد ویکی نسبت به‌دیگری کوچکتر بنظر آید ، دهان باز بماند و بسته‌نشود یاآنکه مریض بخواهد بجهد که‌بنشیند ودندان‌بهم بفشارد یاآنکه‌دست‌را بطرف‌صورت آورد که چیزی‌را از صورت خود مانند نخ بردارد ، گریه کند ، نفس‌متواتر ویاطولانی باشد . بیمار روز بخوابد وشب بیدار باشد . ادرار وعرق و اخلاط وخونریزی از بینی و قی واسهال هرکدام علائمی‌نشان‌میدهند که ازملاحظه‌حال‌بیمار میتوان به‌عاقبت بیماری پی برد . (مقاله دهم از کتاب اول ملکی) .

درباب بهداشت ـ اهوازی را عقیده آن بوده که بهترین وسیله در بهداشت از نظر منفعت به بدن ورزش است ، ولی باید قبل از غذا عمل شود ، که دراینصورت اعضاء را تقویت می کند و فضولات و سموم غذائی را که در اعضاء مانده است تحلیل میبرد . ورزش حرارت‌غریزی‌را تقویت کرده وکمك به‌سرعت هضم میکند . (مقاله یازدهم کتاب دوم ملکی) .

درباب استحمام ـ اهوازی دستور میدهد که استحمام باید پس از ورزش‌باشد

و بلافاصله هم نباید استحمام کرد ، بلکه باید قدری صبر کرد و بدن را قبلاً با مواد روغنی ملایم مالید، سپس داخل حمام شد. (مقاله یازدهم کتاب دوم ملکی).

درباب غذا ـ اهوازی دستور میدهد که غذا باید پس از استحمام باشد ، اما باید تأمل کرد و در این فاصله شربت سکنجبین نوشید ، سپس به غذا دست برد (مقاله یازدهم کتاب دوم ملکی).

در باب آب ـ اهوازی معتقد بوده که بهترین مشروبات آب صاف وپاك است، سپس شراب. اما نباید بین غذا آب خورد. بهمین نحو در حال گرسنگی و موقع تب و بعد از جماع وحمام و ورزش نباید آب خورد. (مقاله یازدهم کتاب ملکی).

درباب شراب ـ اوگوید: شراب اگربمقدار معتدل و در موقع حاجت استعمال گردد، حرارت غریزی را تقویت کند و طبیعت را لینت دهد واعضاء اصلیه را ترطیب (مرطوب و نم‌دار کردن) کند. آدمی اشتها به غذا پیدا می کند و باد و نفخ[1] را تحلیل برد وخوشی و نشاط ایجاد می کند. (مقاله یازدهم کتاب‌ملکی).

اهوازی درباب‌ذات‌الجنب گوید : ذات‌الجنب ورمی است حاد که درغشائی از اضلاع صدری (سینه‌ای) پیدا میشود . این ورم بواسطه ماده صفراوی است که در غشاء نفوذ میکند . وی برای ذات‌الجنب چنانکه آمد چهار علت و علامت میشمارد که عبارتند از تب و سرفه و درد وتنگی نفس و دلیل هریك از این علل و علامات را علیحده شرح میدهد. اوگوید :

ذات‌الجنب ممکن‌است جید (خوش‌عاقبت) یاردی (بد عاقبت) باشد. درمان آنرا فصد و روان کردن مزاج وگذاردن ضمادهای ضد درد (مسکن) و تحلیل برنده ورم میداند .

درباره سل‌ـ اهوازی گوید : سل قرحه‌ای است که در ریه پیدا میشود[2]. اگر

---

۱ – Flatulance.

۲ ـ درطبقه‌بندی قدماسل دردسته تب‌های دق قرارداشته بدین مناسبت درایران سل را تب لازم میگفتند .

ماده چرکین خارج گردد ، علاجش مشکل است و حیات بیمار درخطر خواهدافتاد، بجهت آنکه نسج ریه لطیف است و دارو را نمی‌توان به آنجا رساند و وقتیکه دارو از اعضاء مختلف گذشت و بدانجا رسید ، اثرش ضعیف می‌شود . **ازآن گذشته ریه دائماً درحرکت است و سرفه هم این عضو را ناراحت می‌کند ،** در این صورت التیام محال بنظر میرسد و ریه عفونت یافته و فاسد میشود . برای درمان آن باید شیر الاغ مخلوط با کتیرا و صمغ عربی به بیمار داد .

وی تأکید می کند بهر وسیله که ممکن‌شود باید سرفه موقوف گردد[1] ، برای آنکه سرفه مانع بزرك التیام است .

یک نسخه شربت رفع سرفه ازکتاب ملکی ذکر میگردد :

خشخاش سفید[3] (کوکنار) ده مثقال ،

صمغ عربی و نشاسته وکتیرا از هرکدام هفت مثقال ،

رب‌السوس و تباشیر از هریك سه مثقال ،

همه را کوبیده روزانـه دو مثقال به بیمار داده شود و در دنبال آن شراب خشخاش و شراب عناب و نیلوفر[2] بـه بیمار بدهند . اما باید توجه داشت که بیمار مبتلی به اسهال نشود (باب نهم مقاله شانزدهم کتاب دوم ملکی) .

درباره اعمال‌جراحی (اعمال‌دستی ـ اعمال یدی) ـ اهوازی را درباره جراحی نظرات بدیع و قابل ملاحظه‌ای است که بسیار شایان توجه میباشد .

درعلاج سرطان گوید : سرطان ورمی است سخت و صلب که آدمی بدان مبتلی‌میگردد . وی‌علل‌واسباب‌ونشانه هاوعلاج‌آنرابیان‌میدارد . او گوید: این بیماری کمتر اتفاق افتد که با دارو علاج پذیر باشد ، باید آنرا با چاقو (ـ آهن ـ حدید) درمان کرد .

۱ـ بمانند بی‌حرکت‌کردن ریه که مدتها متداول بود .

۲- Pavot blanc. ۳- Nenufar.

اهوازی گوید : این ورم(مقصود سرطان است) کمتر اتفاق میافتد که درتمام اندامهای بدن انسانی پیدا شود ، **بلکه اغلب اوقات در رحم زنان و پستان آنان حادث میشود . ورمی** که در رحم عارض گردد راهی برای علاج آن با چاقو بنظر نمیرسد، ولی آنچه درپستان و یا در بعضی از اعضاء برونی‌بدن پیدا شود ، محلهائی است که در مجاورت آن شریان‌های بزرك یااعصاب قوی نیست . بنابراین بایدعضو مبتلی بورم را با تیغ قطع کرد . **همچنین باتیغ محل آنراعمیق درمحل زخم گردانده و تمام ریشه‌های آنرا برید تا خون جاری گردد، یعنی‌خون از محل‌بریده‌شده جریان پیداکند و قطع‌نگردد وباید رگهای اطراف آنرا فشار داد تاخون سیاه تیره سودائی آن خارج شود .** سپس محل بریده شده را بامرهمهای مناسب و داروهائی که باآن سایر قرحه‌ها را معالجه می‌کنند عمل کرد . (نقل‌ازصفحه ۴۶۷ و ۴۶۸ **جلددوم** کتاب ملکی **چاپ مصر ۱۲۹۴ هجری**) .

ایضاً در باب سرطان اهوازی گوید : سرطان غده‌ای ردی است ، که اگربزرك شود، علاجش غیر ممکن‌است و باید بقسمی آنرا برداشت که از آن اثری و ریشه‌ای باقی نماند و اگر برندارند **بعداً تولید دمل و جراجت کنند**[1] . دراین‌موقع اگر شریانی در زیر آن باشد تولید نزف الدم (هموراژی) **می‌کند** . برای درمان آن انتیمون[2] و همچنین دستور هوا و مکان خوب جهت اقامت بیمار سرطانی‌باید ملحوظ داشت(نقل از مقاله پانزدهم باب چهل و هشتم کتاب ملکی) .

دربیرون‌آوردن غده‌هاو کیست‌ها گوید : ابتدا باید پوست را شکافت ولی‌باید متوجه بود، که به کیسه‌محتوی غده نرسید، سپس کیسه‌را باقلاب کمك گرفته وباید سعی کرد که ازکیسه چیزی نماند ، مبادا که مجدداً عود کند (باب دهم مقاله نوزدهم کتاب ملکی) .

۱- موضوع بالا میرساند که اهوازی به تصور سرطان زائی (Idée cancérogène) معتقد بوده است.

۲- Antimoine.

در درمان خنازیر[1] دستور شکاف طولانی به پوست میدهد و گوید : باید گوشه های پوست را باقلاب کمک گرفته و بآرامی غده را از قسمتهای مجاور کم کم جـــدا و باید سعی کرد که شریان یا عصب محل عمل زخمی نشود . اگر بخواهند شریانی را قطع کنند باید آنرا ابتدا ببندند، وپس ازآنکه غده را خارج کردند، بایدانگشت را بداخل برده خوب تفحص کنند که بقایائی از خنازیر بجانمانده باشد ، سپس پوست را بدوزند . اگر پوست اضافه پیدا کرد آنرا قیچی کنند (باب یازدهم از مقاله نوزدهم کتاب ملکی) .

در باب آب گرفتن از اشخاص مبتلی بـه استسقا (آب شکم) اهوازی تقریبا "تمام نکاتی که امروزمراعات می گردد، متذکرشده است.وی تأکید می کند که همیشه طبیب باید نیروی بیمار را مراعات کند . اگر بیمار ضعیف باشد آتیه خوبی نخواهد داشت (باب چهل ویکم مقاله نوزدهم کتاب ملکی) .

درباب میل زدن به بیمار و گرفتن بول اهوازی شرحی شبیه عملیات امروزی را متذکر گردیده است . (باب چهل و پنجم مقاله نوزدهم کتاب ملکی) .

چند سطر درباب بعضی تداوی و درمان ها از نظر اهوازی ـ اهوازی ختمی را ملین و ضدورم اسم برده است ؛

کاسنی را ضد یرقان و سده های معدی و ورم های امعاء و احشاء میداند ؛ برنجاسف[2] را مخلوط باعسل برای دفع کرم ها وکرم کدو[3] تجویز نموده است . اگر آنرا به سر بمالند ضد سردرد[4] و دوار[5] و خوراکی آن ضد سنگ کلیه و مثانه است و اگر آنرا بسوزانند و خاکسترش را روی زخم گذارند زخم را خشک کند ؛

۱- Scrofule.

۲- Artemisia

۳- Taenia.

۴- Migraine.

۵- Vertige.

عصاره رازیانه را[1] ضد اشک ریزی و تیرگی نور چشم و بعنوان مدر طمث[2] و ضد استقسا میدانسته است ؛

گل ارمنی را ضد ورم و دملهای سینه و اگر آنرا مخلوط با شراب وآب کنید در طاعون و وبا مفید میدانسته است ؛

گچ را برای شکستگیهای استخوانها ومرداسنگ[3] (مردارسنگ) را برای خشک کردن قروح ورویاندن گوشت وجیوه را باروغن مخلوط (باصطلاح آنرامی کشته ـــه) و در جرب و خارش استعمال می کرده است ؛

نفت (نفت‌سفید) را درفالج ولقوه و دردمفاصل وضد کرم ها وکرم کدو وسرفه مزمن (اگر بیمار می‌خورد) مفید دانسته است ؛

شیر الاغ را در مسمومیت‌ها و ضد اسهال وزورپیچ و خون کبوتررا برضد رعاف (خون‌آمدن ازبینی) وشیرشتر را برای ازدیاد قوه باه و رفع فساد مزاج وتخم گنجشک را برای ازدیاد قوه باه مفید میدانسته است ؛

کوبیده خرچنگ را اگر درمحل گزش عقرب بگذارند و یا آنکه شکم خرچنگ را بشکافند و باخاکستر آنرا بشویند وبا جو طبخ کنند درسل مفید میدانسته است؛

مخلوط شراب و بضه گوساله را برای زیاد شدن قوه باه و نعوذ تجویزمیکرده است. (نقل از کتاب ملکی ج ۱ وج ۲ و برای اطلاعات بیشتر رجوع شود به رساله اهوازی کیست ؟وملکی چیست ؟ضمیمه مجله جهان پزشکی ۱۳۲۶ شمسی تألیف نگارنده).

۵ـ ابن سینا

الف) نام و نسب و مولد و سال ولادت

شرف الملک حجة‌الحق شیخ الرئیس ابوعلی حسین بن عبدالله بن حسن بن علی-

۱- Fenouil , Fenchel.

۲- Eumennagogue.

۳- Erection.

بن‌سینا الحکیم الوزیر الدستور معروف به ابن سینا یا ابوعلی سینا بزرگترین دانشمند ایران و مقدم حکماء و اطباء در ادوار اسلامی و از متفکران و دانشمندان عالیقدر دنیاست ، که سهمی بسزا در ترقی و تکامل علوم در جهان داشته است.

شکل ۵۱ ـ تصویری از ابن‌سینا که توسط انجمن آثارملی بدست استاد هنرمند ابوالحسن صدیقی ساخته شده است

اروپائیان ویرا Avicenne و Avicenna مینامند.

پدرش از مردم بلخ واسمعیلی و از عمال دولت سامانی که در عهد سلطنت نوح بن منصور (۳۶۶ - ۳۸۷) به بخارا منتقل و امور مالی (امین دارائی) قریه خورمیثن (خرمیثن) بوی واگذار گردید.

در نزدیکی قریه خرمیثن دیهی بنام افشنه بود. عبدالله دراین ده زنی گرفت که ستاره نام داشت واز وی ابن‌سینا و فرزند دیگری بنام محمود متولد شدند. پس از ولادت محمود عبدالله مجدداً به بخارا برگشت و پسران در آنجا پرورش یافتند. ابن‌سینا تا پنج سالگی در خرمیثن بود.

تولدابن‌سینا درماه صفرسال ۳۷۰ هجری (=ژوئیه-۹۸۰ میلادی) اتفاق افتاد. این مطلب گفته بیهقی است که بنظرصحیح تر ازسایراقوال است. اما پاره‌ای ازمورخان سال ولادت شیخ را ۳۷۳ هجری (=۹۸۳/۴ میلادی) دانسته‌اند.

قطعه زیر سال تولد و فراگرفتن علوم و وفات شیخ را میرساند:

حجة الحق ابوعلی سینا — درشجع آمد از عدم بوجود
درشصا کسب کرد کل علوم — درتکز کرد این جهان بدرود

بدین معنی که درسال ۳۷۳ (= شجع) متولد گردید و بسال ۴۲۷ (= شصا) جمیع علوم را فراگرفت و بسال ۴۲۷ (= تکز) وفات یافت.

درباب تولد و وفات وی بین مورخان وشاگرد وی ابوعبید جوزجانی ودیگران اختلاف است. مطابق شرح حالی که شیخ تقریرکرده وابوعبید برشته درتحریرآورده، پس ازدرمان نوح بن منصور واجازت یافتن به کتابخانه سامانیان و فراغت ازخواندن کتب هیجده ساله بوده که مصادف با اواخر سلطنت وحکومت نوح میباشد (سال ۳۸۷)، بنظرمیرسد که طبق قطعه بالا شیخ پانزده ساله بوده آنوقت تاریخ ولادتش با سالهای ۳۷۲ یا ۳۷۳ تطبیق می کند. بهرحال از نظرآنکه شیخ را مقام و مرتبی کم نظیر درطب و فلسفه و حکمت بود، مورخان و تذکره نویسان را در شرح حال وی اختلاف زیاد است و بظن قوی نزدیک به یقین میتوان گفت ولادتش بسال ۳۷۰ هجری اتفاق افتاده است.

شرح حال و زندگی شیخ طبق نوشته شاگردش ابوعبید گوزگانی (جوزجانی) و گفته وی از موقع تولد تا رسیدن به گرگان (زمانیکه ابوعبید به‌شیخ پیوسته است)

از زبان شیخ توسط ابوعبید برشته تحریر درآمده و از آن پس تا سال مرگ ابن‌سینا را شخصاً ابوعبید نگاشته که به رساله سرگذشت معروف است.

شکل ۵۲ - تصویری خیالی از ابوعلی‌سینا در ده سالگی (هدیه دبیرستان صفوی اردبیل بدوستداران دانش و فرهنگ بهمن ۱۳۲۸ - اقتباس از شماره دوم مجلد هشتم La saignée Blanche - کپیه آقای آصفی)

غیر از ابوعبید دیگران نیز شرح حال و مقام علمی و فلسفی شیخ را برشته تحریر درآورده‌اند، که بنظر میرسد عموماً از این رساله (و احیاناً از تحقیقات شخصی‌شان) میباشد. بنابراین این جانب پس از مدتها تحقیق دراحوال و آثار شیخ چنین استنباط کردم که رساله سرگذشت که شرح حال شیخ که نیمی ازآن بگفته وی و نیمی دیگر از ابوعبید است نسبةً اصیل‌ترین شرح حال شیخ میباشد.

چنانکه درفصل مربوط به رازی و اهوازی آمد اصولاً شرح حال منظم ومستند ازاین دو طبیب در کتب تاریخ نیامده است. برخلاف شرح حال ابن سینا بسیار روشن و مستند میباشد.

شکل ۵۳ - تصویری خیالی از ابن سینادرحال مطالعه
(نقل از کتاب تاریخ ایران - وزارت فرهنگ)

رساله سرگذشت که اصل آن بعربی و بقلم ابوعبید وگفته شیخ و ترجمه فارسی آن توسط شادروان سعید نفیسی میباشد بسال ۱۳۳۱ هجری شمسی بهمت انجمن دوستداران کتاب تحت عنوان سومین نشریه انجمن با مقدمه‌ای بقلم دکتر محسن صبا در تهران بچاپ رسیده، که بنظر میرسد جامعترین و درعین حال مفیدترین و اصیل ترین شرح حال شیخ باشد.

غیر از ترجمه رساله‌سرگذشت‌عده دیگر از مورخان متقدم و متاخر و ایضاً در جشن هزاره شیخ شرح‌حال‌وی را عده‌ای‌ازدانشمندان ایرانی وغیر ایرانی‌برشته‌تحریر درآورده‌اند ، که مبنای همه برروی رساله سرگذشت میباشد . اکنون ضمن دوران تحصیل ومسافرتهاو وقایع زندگی شیخ بتدریج جمیع‌موضوعات و مطالب مربوط به شرح حال وحوادث واتفاقات‌زندگانی ویرا مطالعه خواهیم کرد .

ب- تحصیل علوم و استادان شیخ - پس‌از آنکه‌محمود برادرکوچک شیخ[1] بدنیاآمد، عبدالله به بخارا رفت . حسین در آنجا آموختن قرآن و ادب را فراگرفت که‌در ده‌سالگی باعث‌تعجب وتحیر همگان گردید .

دراین‌موقع پیروان ومبلغان‌مذهب‌اسمعیلی‌مجالس تبلیغ‌وبحث ومناظره داشتند وچون‌پدر ابن‌سینااسمعیلی‌بود ومبلغان‌رادرمنزل خودجای‌میداد، از این‌روبباحثاتی‌در باب نفس و عقل بعمل‌میآمد، بدین مناسبت شیخ در شرح حال گفته است: که من مذاکرات آنها را می‌شنیدم و صحبت‌آنها را درمییافتم، اما درک‌مطلب نمی کردم، ولی آنان‌مرا دعوت می کردند . بشرح ایضاً بوعلی درخاطرات خود مطالب دیگری را متذکر گردیده که تمام حاکی از حدت ذهن وجودت فکر اوست .

عبدالله حسین را برای آموختن حساب‌وهندسه‌وجبرو مقابله نزد سبزی فروشی (بقال) و علم ریاضی (حساب)را نزدمحمود مساح و علم‌فقه را نزد اسمعیل زاهد فرستاد واین‌سه تن معلمان واستادان اولی شیخ‌بودند .

دراین هنگام ناتلی حکیم‌و فیلسوف شاگرد ابوالفرج بن الطیب ببخارارفت . پدر ابن سینا وی را درمنزل خود پذیرفت . حسین فلسفه را ازکتاب ایسا غوجی[2] فرفریوس[3]نزد ناتلی‌شروع کرد و درتحقیق حد جنس مسائل جدیدی‌آورد که‌باعث

۱-عبدالله‌غیراز محمود وحسین فرزند دیگری بنام علی داشت که بزرگتر از محمودو حسین بود (طبقات الاطباء) .

۲ Isagogue . ۳- Porphyros .

شگفتی ناتلی گردید. آنگاه ناتلی عبدالله را از گماردن حسین به‌شغلی غیرازعلم برحذر داشت. حسین پس از آنکه درظواهر علم منطق مطالبی از استاد آموخت، شخصاً به تحقیق و تشریح آن پرداخت، تاآنکه درعلم منطق قوی واستوار گردید. سپس

شکل ۴۵ـ تصویری از ابن سینا مأخوذ از یک گراور چوبی که درکتاب طب عرب بسال ۱۷۷۰ در مادرید طبع شده است (نقل‌از مجلد اول جشن‌نامه ابن سینا ـ تهیه‌آقای آصفی)

نزد ناتلی پنج یا شش شکل از کتاب اقلیدس[۱] و از مجسطی[۲] تا اشکال هندسی را آموخت و بعداً بفرمان ناتلی به مطالعه بقیه این کتب پرداخت و چنان شد که در بسیاری از اشکال که ناتلی آنها را نمی‌دانست، حسین بحل آنها حتی به تفهیم برناتلی توفیق حاصل کرد.

پس از آنکه ناتلی از تعلیم حسین فراغت یافت راه گرگانج[۳] را گرفت و حسین شخصاً بتحصیل علم و دانش و به مطالعه علوم مختلفه بمانند طبیعی و الهی پرداخت. طبعیات و ماوراءالطبیعه را پیش خود آموخت و در این علوم از استادش پیش افتاد. آنگاه به علم طب رغبت کرد و نزد ابومنصور حسن بن نوح قمری این علم را آموخت و در آن به مشکلاتی برخورد نمی‌کرد. برخلاف در حکمت و ماوراءالطبیعه دچار مشکلات می‌گردید، تا آنجا که چهل بار کتاب مابعدالطبیعه ارسطو را خواند و تمام مطالب آنرا بخاطر سپرد، ولی حقیقت آنرا نیافت و کار بدانجا کشید که از خود مأیوس شد.

ابوعبید درشرح حال شیخ در کتاب سرگذشت از قول او گوید: «پس از آنکه ناتلی از من (ابن سینا) جدا گردید و بطرف گرگانج رفت، من بفرا گرفتن کتب از متون و شروح طبیعیات و الهیات پرداختم و ابواب دانش بروی من گشاده شد».

درباره آموختن علم طب ابوعبید از قول شیخ گوید: «که علم مشکلی نیست. کتابهائی را که در این علم نوشته‌اند، خواندم و در کمترین مدت در آن متبحر گردیدم، تا آنکه پزشکان فاضل این علم را نزد من میآموختند و بیماران را پرستاری می‌کردم و درمانهائی که بوصف نیاید انجام میدادم».

حسین درضمن آنکه به آموختن طب و تعلیم دیگران دراین علم می‌پرداخت، به درمان بیماران و کشف بسیاری از درمانها و علاجها را بطریق تجربه مشغول بود و

۱- Euclide = Eukleides d' Alexandreia

۲- La Composition mathématiqué = Megiste = l'Almagcste.

۳- شهر واقع درخوارزم که پایتخت خوارزمشاهیان (آل مأمون) بود.

درعین حال از آموختن فقه ومناظره درآن وتلمذ درخدمت اسمعیل زاهد کوتاهی نمی کرد.
حسین در شانزده سالگی تصمیم گرفت علومی را که خوانده و فرا گرفته منظم

شکل ۵۵ ـ تصویری از ابن سینا موجود در یکی از کلیساها
(نقل از مجلد اول جشن‌نامه ابن سینا ـ کپیه‌آقای آصفی)

و مرتب کند ، لذا قریب یکسال ونیم بهنگامی که همسالانش ایام را به‌بازی‌های بچه‌گانه‌می گذراندند ، وی به‌مطالعه کتب ویادداشتهایش می‌پرداخت واغلب‌شبها را نمی‌خوابید . درکار فلسفه ومنطق وامثال آن مداقه کامل‌می کرد وهرگاه درحل مسئله وموضوعی توفیق نمی‌یافت، به‌مسجد میرفت وپس ازگذاردن نماز از خداوند حل مشکل را میخواست . شبها که بخانه برمیگشت به‌خواندن کتب می‌پرداخت وچون ضعف بر وی‌غلبه می کرد بانوشیدن جامی شراب نیرو می گرفت .

شیخ درشرح حال خود که به‌ابوعبید تقریر کرده گوید : « آنگاه که خواب مرا درمیگرفت بسیاری از مسائل را درخواب میدیدم و حل آنها درخواب بر من آشکار میشد » .

چون سن بوعلی به هفده و نیم رسید ، در علوم فقه و ریاضی و ادب و منطق مسلط گردید .

شکل ٥٦ - ابن سینا در بازار کتابفروشان بخارا درحال خریدن کتاب
(نقل از مطبوعات شوروی)

چنانکه در سطور بالا آمد بوعلی به الهیات ،توجه گرد و کتاب مابعدالطبیعه ارسطو را خواند . چون ترجمه های این کتاب آنطور که باید رسا نبود ، بدین جهت باآنکه جمیع نکات آنرا به‌ذهن می‌سپرد ، متأسفانه ازفهم آن عاجز گردید، تا آنجا که از

خود مأیوس شد . قضا را روزی هنگام عصر در بازار کتابفروشان (وراقان) بخارا به دلالی برخورد کرد که کتابی دردست‌داشت وآنرا برای‌فروش به‌شیخ عرضه کرد . شیخ آنرا رد کرد . دلال گفت : کتاب را بخر که ارزان و صاحب آن به پولش محتاج است و آنرا بتو به‌سه درهم میفروشیم» . بوعلی کتاب‌را خرید و آن کتاب ابونصر فارابی در « اغراض مابعدالطبیعه » بود . چون شیخ بخانه آمد در قرائت کتاب شتاب کرد و بسیار زود اغراض را دریافت ، بجهت آنکه اولاً شیخ اصول آنرا حفظ داشت وثانیاً ابونصر فارابی حقیقت‌عقاید ارسطورا به‌نیکوترین وجهی‌دریافته بود . چون موضوع برشیخ آشکار ومشکل‌عظیم برایش‌حل‌شد، بسیارخشنود گردید، لذا مال زیادی به تهی‌دستان صدقه داد .

بدین‌شکل تلاش بوعلی درباب تحقیق علوم آن دوران درحقیقت پایان‌یافت ودرهفده‌سال ونیم کاری‌را که‌پیران سالخورده نتوانسته بودند بانجام رسانند، وی‌آنرا انجام داد ، بدین معنی که یک دوره از علوم آن زمان را بخوبی فرا گرفته بود که دیگراحتیاج به‌تحصیل درخدمت‌استاد نداشت .

از این زمان شهرت حسین تمام بخارا که مرکز بزرگ علمی و ادبی بود فرا گرفت، بویژه آنکه اطباء این مرکز بزرگ بوی معتقد گردیده و جوان دانشمند با درمانهائی که می کرد باعث شد، که پزشکان نزدش بیایند و بخدمتش آمد و شد کنند .

تااینجا در حقیقت شرح حال از تلمذ و دوران تحصیل شیخ میباشد . از این ببعد براثر نبوغ کم نظیر و شهرت فوق‌العاده‌اش در بخارا و اطراف زندگی درخشان ودرمانهای بزرگ و عجیب وغریب وی‌شروع میگردد .

ج - دوران پس از تحصیل

در این هنگام نوح بن منصور سامانی[1] (۳۶۶ - ۳۸۷ هجری) بیمار گردید، که‌پزشکان از درمان پادشاه‌عاجز گشتند . آنان (پزشکان) بوعلی را برای درمان امیر معرفی نمودند .

۱- بعضی‌از مورخان و تذکره‌نویسان‌درمان بوعلی‌رابرای‌این پادشاه‌صحیح نمی‌دانند .

بوعلی پس از معالجه امیر نزد وی مقام و منزلتی ارجمند یافت و از وی اجازه ورود به کتابخانه عظیم سامانیان را خواست. امیر اجازه داد .

بوعلی درباره این کتابخانه‌شرحی‌نگاشته که درآن اطاقهای بسیار ودرهراطاق صندوقهای کتاب روی‌هم‌انباشته شده بود . دریکی کتابهای عربی و شعر و دردیگر کتابهای فقه و بدین ترتیب درهرخانه‌ای کتابهائی در باره یک علم وجودداشت .

شکل ۵۷- تصور خیالی از ابن سینا در دانشکده پزشکی‌پاریس
(از مجلد اول جشن‌نامه ابن سینا)

شیخ شروع به‌خواندن کتب اوائـــــــل[1] و از آنها استفادات کامل کرد و در این کتابخانه کتابهائی دید که‌قبل از آن ندیده بود وپس از آن هم‌ندیده است.

در رساله سرگذشت از قول شیخ آمده است : « چون به‌هیجده سالگی رسیدم

۱ - مقصود از علوم اوائل علوم یونانی وکتب‌اوائل کتابهائی بوده که‌مشتمل‌براین علوم باشد .

از جمیع این علوم فارغ شدم. آن روز بیشتر از علم بیاد داشتم، ولی امروز پخته‌ترم و مقدار علم برمن پس از آن تفاوتی نداشت » .

اتفاقاً کتابخانه تماماً سوخت و دشمنان بوعلی این آتش سوزی را به بوعلی نسبت داده‌ند که خواسته همه علوم و اطلاعات را کسب کند و بخود نسبت دهد و انتساب آن علوم را بصاحبانش از بین ببرد .

بس از این اتفاق بوعلی به تألیف و تصنیف کتب پرداخت .

ابوعبید از قول شیخ در رساله سرگذشت آورده : «که درهمسایگی من مردی بود که‌اورا ابوالحسن عروضی میگفتند . اوازمن خواست کتابی در این علوم (حکمت) برایش تضیف کنم و من مجموعی برای او تهیه کردم . در این موقع بیست‌ویکساله بودم . ایضاً درهمسایگی من مردی بنام ابوبکر البرقی از اهل خوارزم که مردی پاك‌سرشت و فقیه و شائق فقه وتفسیر بود ، از من شرح کتابهای حکمت‌را خواست تا برایش تهیه کنم . من کتاب « الحاصل و المحصول» را تقریباً در بیست جلد برایش نوشتم . ایضاً برای او «کتاب البرّ و الاثم » را دراخلاق تألیف کردم» .

سطور بالا گفته شیخ میباشد. و از این مطالب چنین استباط میگردد که اولین اثر وی در حدودسالهای ۳۹۰/۱ هجری اتفاق افتاده است . از شرح حال شیخ چنین مستفاد میگردد که تا تاریخ بالا (۳۹۰/۱) دوران تعلم و تلمذ شیخ پایان یافته ودوران تألیف‌وتصنیف آثارش‌شروع میگردد . بدین مناسبت‌است که‌عده‌ای ازمورخان زندگی‌شیخ رابدوقسمت‌بزرگ‌تقسیم کرده‌اند: قسمت‌اول‌از زمان‌ولادت‌تا بیست‌ویک‌سالگی (یا بیست‌ودوسالگی‌سال‌وفات‌پدرش عبدالله ونخستین اثروی) وقسمت‌دوم‌از بیست و یکسالگی تاوفات‌وی‌میباشد . قسمت‌اول زندگی وی درحقیقت‌سالهائی‌بود که‌شیخ با خیالی راحت‌وبدون دغدغه‌سپری گردیده و قسمت‌دوم‌دوران پر دغدغه و پر نشیب و فراز حوادث‌عمروی‌میباشد .

بوعلی دربیست‌ودوسالگی (درحدود سالهای ۳۹۱٪۲) پدر را از دست داد

و چون کار سامانیان رونقی نداشت ، اجباراً بخارا را ترك گفت و به گرگانج در خوارزم شنافت .

شکل ۵۸ـ تصویری خیالی از ابن سینا
(کتابخانه بودلیان اکسفورد ـ از مجلد اول جشن نامه ابن سینا)

پس ازآنکه از بخارا به گرگانج (پایتخت خوارزمشاه علی بن مامون بن محمد)[1] رسید درخدمت وزیر وی ابوالحسین احمد بن محمد السهلی (السهیلی[2]) که ازمردان

۱ـ وی از امرا و سلاطین خوارزمشاهان آل مامون یا مأمونیه بود .
۲ـ سهلی (یاسهیلی) وزیر علی بن مأمون و پس از وی وزیر ابوالعباس مأمون بن مأمون بود .

دانشمند بود ، مقام ومرتبه رفیع یافت .

بوعلی علاوه برآنکه نزد سهلی وزیر بسیار مقرب بود ، با برادرش ابوالحسن سهل بن محمد السهلی نیز دوستی داشت ، که چند کتابی بنام این دو برادر تألیف کرده است .

بوعلی در خوارزم بادانشمندانی چون ابوریحان بیرونی و ابوسهل مسیحی و ابونصر عراق معاشرت و آمد و رفت‌داشت . از آن پس گرگانج را ترك کرد وبطرف خراسان‌و گرگان شتافت .علت‌رفتن بوعلی‌از گرگانج به گرگان‌آن‌بود ، که‌ابوالحسین احمد بن محمد السهیلی مردی دانشمند و فاضل و حکیم دوست بود ، بدین سبب عده‌ای از اطباء وحکماء و ریاضی‌دانان بمانند ابوسهل مسیحی و ابوالخیر خمار و ابن‌سینا و ابونصر عراق و ابوریحان بیرونی را در دربار خوارزمشاه جمع کرده بود ، که بایکدیگر موانست‌ومعاشرت‌داشتند . سلطان محمود نامه‌ای‌توسط حسین بن‌علی‌ـ میکال جهت خوارزمشاه فرستاد که چند تن از دانشمندان دربار را باذکر نام به دربارش بفرستد . خوارزمشاه نامه را برای ابونصر و ابوریحان و ابوالخیر خمار و ابوعلی و بوسهل خواندو گفت : باقدرتی که محمود دارد ، من نتوانم در برابرش مقاومت کنم . ابوریحان وابونصر وابوالخیر اظهارتمایل کردند که بخدمت‌محمود برسند ، اما بوسهل مسیحی‌و ابوعلی‌از رفتن‌بدربار محمود غزنوی عذرخواستند . بدین مناسبت خوارزمشاه وسائل سفر ابوعلی و ابوسهل را فراهم ساخت و بادلیلی آنهارا بطرف گرگان فرستاد . پس از آن خوارزمشاه حسین بن میکال را بحضور پذیرفت و محبتها نمود و گفت : فرمان شاه را خواندم ، اما بوعلی و بوسهل رفته‌اند ، ولی ابونصر و ابوریحان و ابوالخیر برای خدمت رسیدن بدربار شاه حاضرند . چون اینان نزد سلطان محمودرسیدند ، دانستند که‌مقصود محمودغزنوی بوعلی میباشد . بدستور سلطان ابونصرعراق صورتی از بوعلی بر کاغذرسم کرد و نقاشان را خواست تاچهل صورت بدان شکل از بوعلی‌بر کاغذ نگاشتند وبافرامین چند باطراف فرستاد که چنین صورتی بوعلی است ، هرگاه بدین شکل مردی را دیدند، او را نزد وی (سلطان‌ـ

محمود) بفرستند.

اما ابوسهل مسیحی و ابوعلی بادلیلی که خوارزمشاه و ابوالحسین‌السهیلی با آنان همراه کرده بودند بطرف گرگان روانه شدند و همان روز پانزده فرسنگ راه پیمودند. بامداد برسر چاهی‌رسیدند، بوعلی تقویم گشود وطالع دید وروی‌به‌ابوسهل کرد وگفت : باچنین طالعی راه راگم کنیم وسختی بسیار ببینیم . ابوسهل گفت :

شکل ۵۹- تصویری‌خیالی‌از ابن‌سینا (نقل از مطبوعات شوروی)

رضینا بقضاءالله . میدانم که در این سفر زنده نمانم . چون روز چهارم رسید با دی برخاست و روز را تاریک ساخت و آنان راه گم کردند وچون باد آرام شد، دلیل از آنها بیشتر گمراه گردید. در بیابان خوارزم از بی آبی و تشنگی بوسهل‌مرد و دلیل و

بوعلی باهزاران مشقت به باورد رسیدند. دلیل نزد خوارزمشاه رفت و بوعلی بطوس و نیشابور آمد، که در این شهر دید مردمی در طلب وی هستند. بوعلی در گوشه‌ای بفکر فرو رفت و چند روزی در این شهر بود. سپس به شقان و سمنقان و جاجرم و گرگان روی نهاد. پادشاه گرگان قابوس مردی فضل دوست و فاضل وحکیم بود. بوعلی در این شهر رحل اقامت افکند. در رساله سرگذشت که به تقریر شیخ است ابوعبید ازقول بوعلی نگاشته: قصد من ازآمدن گرگان دیدار امیر قابوس بود، ولی در این میان اتفاقی پیش آمد که قابوس را گرفتند و او را در دژی زندانی کردند. در گرگان به ابوعبید جوزجانی برخورد کردم وقصیده‌ای سرودم که این بیت درآن مندرج است:

لمّا عظمت فلیس مصر واسعی لما غلا ثمنی عدمت المشتری

که مفاد و ترجمه آن این است:

آنگاه که بزرگ شدم شهر برایم گشاده نیست

ازبس بهای من زیاد شد برایم خریداری نیست

آنچه که از رساله سرگذشت و سایر تواریخ مستفاد میگردد آنکه، بوعلی پس از خروج ازگرگانج تا گرگان مسیری بدین ترتیب داشته است: گرگانج، نسا، ابیورد (باورد)، طوس، شقان (از قراء نیشابور)، سمنقان (= سمنگان ازشهرهای نزدیک جاجرم وجزو نیشابور)، جاجرم، گرگان (جرجان) و بعداً ری و همدان و اصفهان.

بوعلی در مدت اقامت درگرگان چند درمان کرد، منجمله بدرمان یکی از نزدیکان قابوس وشمیگر پرداخت که طی مبحث مربوط به درمانهای بوعلی خواهیم نگاشت.

بوعلی سرگذشت خود را از ابتدای تولد تا رسیدن به گرگان و پیوستن ابوعبید جوزجانی به‌وی برای ابوعبید تقریر و وی آنرا تحریر کرده و ازاین ببعد سرگذشت شیخ توسط ابوعبید نوشته شده‌است.

نوقف شیخ درگرگان مدتی بطول انجامیده و معلوم میشود در دونوبت بوده ،

شکل ۶۰- ابن سینا درمیان کتاب

وهله اول هنگامی است که شیخ ازگرگانج به گرگان آمد و بواسطه وضع آشفته و مغشوق آن سامان ، به دهستان[1] رفته و در این ناحیه به بیماری سختی دچار گشته

۱ -دهستان ناحیه‌ای(یاشهری)درشمال گرگان بود.

وسپس به گرگان مراجعت کرده که توقف وی این بار در این شهر طولانی ترمیگردد. شیخ در این شهر بامور دیوانی نیز اشتغال داشته است.

شکل ۶۱- تصویری خیالی از ابن سینا (نقل از مطبوعات یا کستان)

چنانکه آمد شیخ را باابوعبید در گرگان اتفاق ملاقات افتاد و وی بخدمت استاد رسید. ابوعبید در رساله سرگذشت گوید: «آنچه که تا گرگان نوشته ایم گفته استاد بود و از این ببعد مطالبی است که درباره اش شنیده یا دیده ام».

او (ابوعبید) گوید : « شیخ درکودکی از زیباترین مردم روزگار بود وچون روزهای آدینه از خانه بمسجد جامع میرفت مردم درکمین بودند که به زیبائی وی بنگرند . درگرگان مردی بنام ابومحمد شیرازی و دوستدار علوم بود . برای شیخ خانه‌ای در همسایگی خود خرید و من (ابوعبید) هرروز باشیخ معاشرت داشتم و مجسطی را نزدش می‌خواندم و وی منطق را برمن املاء می کرد . شیخ برای ابومحمد شیرازی « کتاب المبداء والمعاد » و « کتاب الارصادالکلیه » را تهیه کرد . ایضاً شیخ کتاب اول « قانون » و رسالات دیگر را نگاشت و سپس به‌جانب ری رهسپار شد » .

پس از آن ابن سینا ازگرگان بجانب ری رفت . چنین بنظر میرسد که‌شیخ اقامت درگرگان‌را اولاً بعلت آنکه کسان سلطان محمود در جستجوی وی بودند و ثانیاً بواسطه علاقه و دوستی که‌میان‌منوچهر فرزند قابوس بمناسبت پیروزی از سیاست پدر با دربار غزنوی بود و ثالثاً اصولاً منوچهر بمانند پدر آنطورکه باید به اهل علم و ادب توجه نمی کرد و آنان را محترم نمی‌داشت ، تمام این علل دست بدست‌هم داده‌شیخ را به‌جانب ری متوجه ساخته‌است . در ری‌بخدمت مجدالدوله[1] ابوطالب‌رستم بن فخرالدوله دیلمی (۳۸۷ - ۴۲۰ هجری) و مادرش سیده (شیرین دختر سپهبد شروین و ملقبه به ام‌الملوك و معروف به سیده) رسید . اینان مقدم شیخ را گرامی داشتند . در این هنگام مجدالدوله بیمارگشت . شیخ ویرادرمان کرد و در همین شهر به‌تألیف « کتاب‌المعاد » اشتغال‌ورزید .

پس از آن شیخ راه همدان‌درپیش گرفت .ابتدا به‌قزوین و سپس بجانب همدان رهسپار شد . درهمدان بخدمت کدبانویه رسید و نظارت وتکفل امور او رایافت . سپس باشمس الدوله دیلمی برادر مجدالدوله و فرزند فخرالدوله دیلمی‌آشنائی‌یافت و به مجلس شمس‌الدوله احضارگردید . علت احضار آن بود که یاد شاه دیلمی‌را قولنجی‌فرا رسید که‌درمان‌آنرا از شیخ خواست . شیخ ویرادرمان کرد وچهل‌شبانه‌روز

۱- بموجب گفته ابوعبید مجدالدوله را بیماری سودا بود .

بربالین وی بود و بخانه خود نرفت ، تاآنکه شمس‌الدوله بهبود یافت و نتیجةً شیخ در سلک ندیمان شاه منسلک گردید . چون شمس‌الدوله برای جنک با عناز به کرمانشاهان (قرمیسین) عزیمت کرد ، شیخ دراین سفر همراه شمس الدوله بود و چون شمس‌الدوله شکست خورده به همدان بازگشت ، وزارت را به شیخ واگذار کرد (سال ۶/۵ . ۴ هجری قمری) .

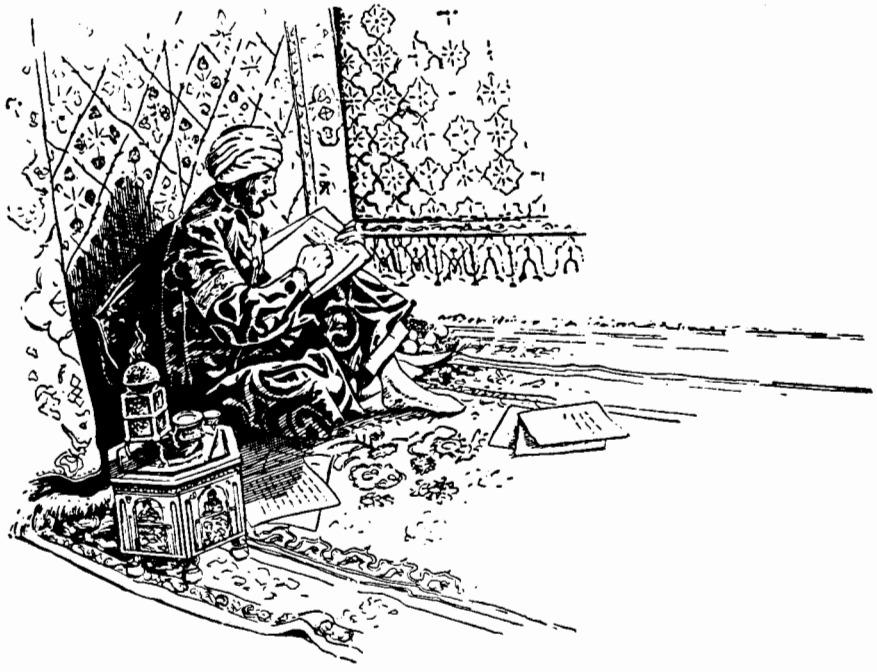

شکل ۶۲ـ ابن‌سینا درحال تألیف کتاب (نقل از مطبوعات خارجی)

اما براثر شورش لشگریان شیخ از وزارت خلع گردید و خانه‌اش تاراج شد . شورشیان کشتن ویرا مطالبه میکردند، لیکن شمس‌الدوله بدین کار تن درنداد ، فقط شیخ را از وزارت برای خرسندی آنان عزل کرد . سپس شیخ درسرای شیخ ابوسعید‌ـ بن دخدوك چهل روز مخفی بود . مجدداً قولنج شمس الدوله عود کرد و شیخ را خواست . وی بخدمت پادشاه رسید . شمس الدوله از او عذر خواست و شیخ بدرمان وی مشغول شد تا بهبود یافت ، بدین مناسبت مجدداً وزارت را به‌شیخ واگذار کرد .

در این باب یعنی سالهای وزارت شیخ درمیان مورخان اختلاف عقیده است، ولی آنچه که ازخلال کتب مورخان ورساله سرگذشت و امثال آنها مستفاد میگردد آنکه وزارت‌شیخ از اواسط سال ۴۰۶ هجری تا اوائل‌سال ۴۱۱ هجری‌میباشد.

امامطلب‌مربوط به‌شورش لشگریان برشیخ و تاراج اثاثه وی و سایر مطالب دیگر بیشتر مربوط به‌ضعف‌دولت‌آل‌بویه و قوت غلامان ترک که از زمان‌المتوکل‌علی‌الله خلیفه عباسی چند مرتبه پیش‌آمده‌است ، میباشد .

پس از آنکه‌باردوم‌شیخ به‌وزارت‌رسید، ابوعبید از او شرح کتابهای‌ارسطو را خواست ، ولی‌اوفرصت‌نداشت و درعوض شروع بتألیف طبیعیات « کتاب شفاء » کرد که‌ضمناً به‌تدریس نیز اشتغال‌داشت . عموم‌طالبان‌شبهادرخانه شیخ جمع‌می‌شدند و بنوبت ابوعبید« کتاب‌الشفا » و المعصومی« قانون » و ابن‌زیله« اشارات » و بهمنیار « کتاب الحاصل والمحصول » را میخواندند و مدتها کار بدین منوال گذشت‌تاآنکه شمس‌الدوله به‌جنگ باامیر طارم رفت و نزدیک طارم قولنج کرد و بیماریهای‌دیگر نیز برآن اضافه‌شد . سپاهیان از مرگ او بیمناك گردیده ، اورابه‌همدان بازگرداندند ، ولی وی در راه مرد .

پس از مرگ شمس‌الدوله لشگریان به‌پسرش بیعت کردند و وزارت شیخ را خواستند . شیخ از قبول‌وزارت ابا و باعلاءالدوله مکاتبه شروع کرد و مایل شد که‌بخدمت علاءالدوله به‌اصفهان‌برود و باطرافیان وی‌ملحق گردد . بدین‌مناسبت درخانه ابوغالب مخفی گردید .

دراین موقع ابوعبید از شیخ خواستار اتمام « کتاب‌الشفاء » شد . شیخ کاغذ و دوات خواست‌و در طی دو روز رؤس مسائل را نوشت در صورتیکه کتابی نزدش نبود و یا آنکه‌به‌اصل و مأخذی مراجعه کند ، بلکه از حفظ مطالب راسینگاشت . پس از آن این یادداشتها(اجزاء) را نزد خود گذارد و هرروز پنجاه برگ‌مینوشت، تا آنکه جمیع طبیعیات‌و الهیات بجز دوکتاب حیوان و نبات را تألیف کرد و سپس به‌نوشتن کتاب منطق پرداخت .

در این موقع تاج‌الملک وزیر شیخ را بمکاتبه با علاءالدوله متهم ساخت و بن امر برشاه بسیارگران آمد . سپس یکی از دشمنان شیخ مسکن ویرا نشان داد شیخ را در قلعه‌یی موسوم به‌فردجان[1] (نردبان) زندانی کردند . در این دژ بن سینا قصیده‌ای ساخت که یکی از اشعارش چنین‌است :

دخولی بالیقین کما تراه و کل الشک فی امرالخروج

شکل ۶۳- تصویری از ابن سینا (نقل از مطبوعات خارجی)

که مفاد و ترجمه آن این است : دخول من یقین است همانطورکه دیدی و جمیع دو دلیها در بیرون آمدن از آن است .

۱ـ قلعه‌ای که‌در پانزده فرسنگی همدان‌بود .

شیخ دراین قلعه «کتاب الهدایات» و رساله «حی‌بن یقظان» و «کتاب‌القولنج»را تألیف کرد.

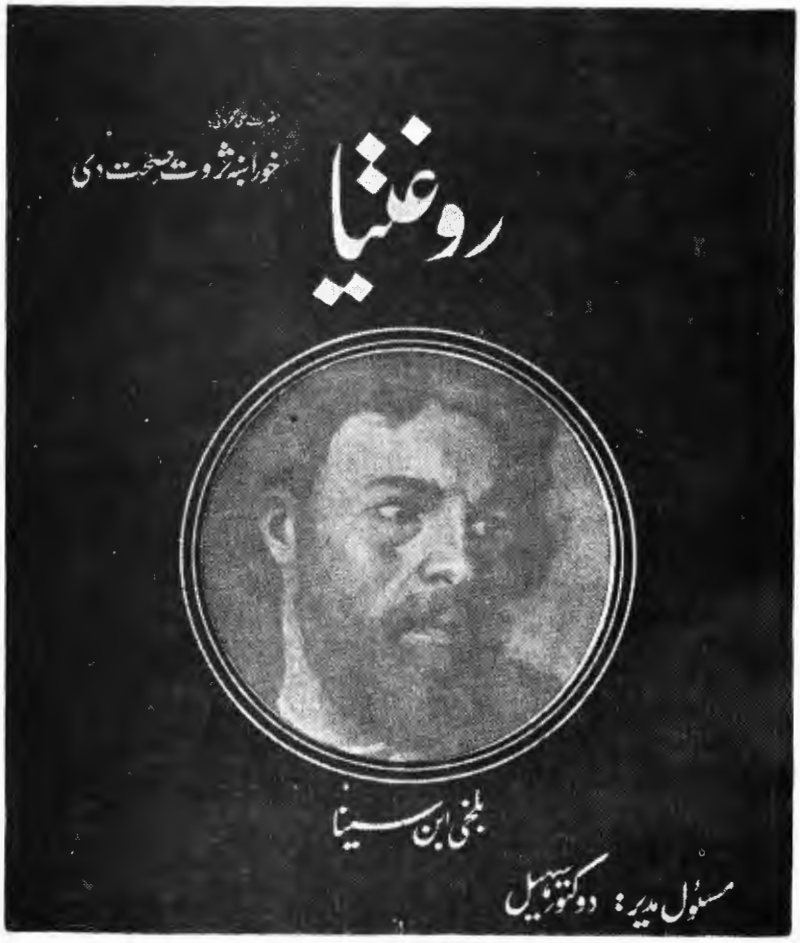

شکل ٦٤-تصویری از ابن سینا (نقل ازمطبوعات افغانستان)

سپس علاءالدوله قصد همدان کرد که آنجا را بتصرف درآورد. تاج الملک گریخت وبه‌قلعه فردجان پناه برد. چون علاءالدوله از همدان بیرون رفت، تاج‌الملک و پسر شمس‌الدوله بهمدان‌مراجعت کرده و شیخ را باخود به‌همدان‌بردند. شیخ بخانه علوی فرود آمد که در این‌محل به‌تصنیف منطق کتاب‌شفامشغول شد و

کتاب « الادویه القلبیه » را در ابتدای ورود خود به همدان تصنیف کرده بود . آنگاه شیخ متوجه اصفهان شد .

شیخ باتفاق ابوعبید و برادرش و دوغلام در کسوت صوفیان ازهمدان خارج شده و بطرف‌طیران (طبران)[1] اصفهان رسیدند . دوستان شیخ و ندیمان علاءالدوله وخواص‌از آنها پیشواز کرده و برای شیخ و همراهان جامه و مراکب خاص آورده و در محله‌ای بنام کون گنبد در اصفهان درخانه عبدالله بن بابی (عبدالله بن هنی ، عبدالله بن بی‌بی) جای دادند . علاءالدوله کاکویه شیخ را با اکرام و اعزازتمام پذیرفت و دستور داد شبهای‌جمعه باحضورش برای شیخ مجلس مناظره ترتیب‌دهند و علماء و دانشمندان ازهرطبقه درآن مجلس حضور یابند .

طبق نوشته ابوعبیدهرشب جمعه که مجلس علماء ودانشمندان باحضورشیخ تشکیل میگردید، هیچیک از آنان درهیچ دانش یارای‌مقابله‌با او (شیخ)رانداشتند .

شیخ دراصفهان« کتاب الشفا » را تمام کرد وبشرح ایضاً بسیاری از رسالات دیگر را در این شهر بپایان رسانید . دوکتاب حیوان و نبات شفارا نیز درسالی که علاءالدوله بهشاپور خواست میرفت بپایان رسانید و در همین سفر « کتاب‌النجاة » را تألیف کرد . بعلاوه کتاب « دانشنامه علائی » و « کتاب الانصاف » و چند کتاب دیگر در لغت و ادب تألیف کرد ، که میتوان گفت در دوران توقفش در اصفهان که بافراغت بال زندگی میکرد ، تعدادزیادی اثر از خود بیادگارگذارده است که شرح همه آنها از حوصله کتاب خارج است .

بعلت خللی که درتقویمهای معموله برحسب رصدهای قدیم رخنه یافته‌بود، شیخ بدستور علاءالدوله مأمور تهیه رصد جدیدی شد و مدت هشت سال بدین کار صرف وقت کرد ، اما بعلت مسافرتهای پی‌درپی آنطورکه باید موضوع صورت‌عمل بخودنگرفت .

۱- شاید طیران (تیران) اصفهان باشد ؟

چون غزنویان در ری و جبل (جبال[1]) پیشرفت کردند ، علاءالدوله دائماً گرفتار کشمکش های شدید باآنان و عموماً در جنگ و ستیز و فرار وتحصن درقلاع بود . شیخ درجمیع احوال مصاحب علاءالدوله بود که دریکی از این کشمکش ها که میان علاءالدوله وابوسهل حمدوی (حمدونی) پیش آمد ، جمیع اثاثه و اسباب و کتابهای شیخ به‌غارت رفت . بنابرین دوران بسیار بدی برای شیخ پیش آمد که بهیجوجه راحتی خیال نداشته است .

شکل ٦٥ ـ خط سیر تقریبی و مسافرتهای ابن سینا

آنگاه که جنگ بین علاءالدوله کاکویه و سلطان مسعود غزنوی رُخ داد ، علاءالدوله به‌یکی از دژهای بین اصفهان وگلپایگان پناه برد و چون علاءالدوله

۱ـ مقصود ناحیه وسیعی است که شامل بلاد مهمه‌ای بمانند همدان و اصفهان و ری و قم و کاشان و نهاوند و غیره بوده است .

به‌اطاعت مسعود غزنوی راضی نشد فرمانده سپاه مسعود بوسهل‌حمدونی بر اصفهان مستولی شد و آنچه خزائن و اموال علاءالدوله دراین شهر بود بغارت‌رفت.

شیخ در جمیع این پیش‌آمدها و کشمکشها همراه علاءالدوله بود و نتیجةً بسیار فرسوده وناراحت گشته، تاآنکه در یکی‌از سفرهای وی به همدان ازپای‌درآمد ودراین شهر وفات یافت.

آنچه که‌شاگردشیخ یعنی ابوعبید دراین باره در رساله سرگذشت‌تحریر کرده بدین‌شکل است: «درسالهای آخر عمر نیروی شیخ به‌ضعف گرائید و نتیجةً بر اثر قولنج فوت کرد».

شکل ٦٦ـتصویری‌خیالی از ابن سینا
(نقل از مطبوعات‌خارجی)

شکل ٦٧ـ تصویری‌خیالی‌از ابن سینا
(نقل از مطبوعات خارجی)

توضیح آنکه‌طبق‌رساله سرگذشت‌یعنی‌گفته ابوعبید شیخ نیروی بسیار قوی داشت وازمیان نیروهای شهوانی نیروی مجامعتش بیشتر و فراوان‌تر بود و بدین کار بسیار میپراخت. چون از این امر و از زیادخوردن و بیدار ماندن از او سوال کردند، شیخ

در جواب گفته بود که خداوند تعالی بمن نیروهای برونی ودرونی بسیار داده ، باید حق هریک از این نیروها را ادا کنم . وبهمین منوال رفتار مینمود ، تا آنکه بهنگام جنگ علاءالدوله باتاش فراش بر درکرج (سال ۴۲۵ هجری) ، شیخ مبتلی به قولنج شد . چون عجله در درمان داشت که مبادا بابیماری نتواند همراه سلطان باشد ، در یک روز هشت مرتبه خود را تنقیه کرد . سپس یکی از روده هایش نرم وبه ذوسنطاریا مبتلی شد . چون مجبور بود باعلاءالدوله معجلاً به ایذج برود ، در آنجا صرعی که در دنباله این بیماری است ، پیش آمد . اما شیخ باز به حقنه می پرداخت . روزی شیخ دستور داد دودانک[1] تخم کرفس در تنقیه ریخته تا باد قولنج را بزداید ، اما یکی از اطباء معالج پنج درهم[2] تخم کرفس بکاربرد . ابوعبید گوید: که من دراین موقع باشیخ نبودم ، نمیدانم عمداً طبیب این کار را کرد یا به سهو وخطا . سپس بعلت تندی تخم کرفس برذوسنطاریا افزوده شد و شیخ مثرود یطوس[3] می خورد که صرع برطرف گردد و یکی از غلامان افیون بسیار در آن ریخت و شیخ آنرا خورد . علت این امر را جوزجانی خیانت برمال شیخ وترس غلامان که پس از مرگ شیخ دراسان نباشند میداند . سپس شیخ بهمان وضع به اصفهان رفت و شخصاً به درمان خود پرداخت ، ولی ازناتوانی نمی توانست بر پا خیزد ، تا آنکه

شکل ۶۸- تصویری خیالی ازابن سینا
(نقل از مطبوعات خارجی)

۱-۲- دانک یادانق = $\frac{۱}{۶}$ درهم . یک درهم = $\frac{۱}{۱۲}$ مثقال . ۱ مثقال = پنج گرم و کسری است

۳ معجون مثرودیطوس یامسرودیطوس یامسرود که بزبان فرانسوی آنرا Electuaire de Mithridate و به لاتینی Electuarium Mithridaticum گویند .

توانست کم کم راه برود وبه‌مجلس علاءالدوله حاضر گردد. باتمام این احوال‌شیخ پرهیز نمی‌کرد وهرگاه بیماری عود می‌کرد به‌پرهیزنمی‌پرداخت. چون علاءالدوله عزم همدان کرد، شیخ بااو عازم این شهر شد، که در وسط راه بیماریش‌عود کرد، تاآنکه بهمدان رسید. شیخ دانست که قوایش از بین رفته ودیگر نمی‌تواند برمرض غلبه کند. بدین مناسبت از درمان دست کشید و میگفت: مدبری که تدبیر مرا میکرد از تدبیر فرو مانده و اکنون درمان سودی ندارد. شیخ چند روزی بدین‌حال ماند. سپس بسال ۴۲۸ بسرای جاودانی شتافت و در همدان ویرا بخاك سپردند. مدت عمرش پنجاه و هفت سال و بجهان آمدنش در سال ۳۷۰ بود». این بود خلاصه‌ای از نوشته ابوعبید جوزجانی در باره علت مرگ وسال تولد و وفات ومدفن ومدت عمر شیخ.

د ـ تاریخ‌وفات‌شیخ

تاریخ وفات شیخ طبق نوشته ابوعبید و بیهقی‌بسال ۴۲۸ (جمعه اول رمضان مطابق با ۱۸ ژوئن ۱۰۳۷ میلادی) اتفاق افتاده است. عده دیگر از مورخان به تبعیت از دومورخ بالاتاریخ‌مزبور رادرکتب خود آورده‌اند بمانند القفطی و یا قوت. فقط بایددانست که‌ابوعبید از وفات استادش که درچه‌ماه اتفاق‌افتاده، سخن‌نگفته، ولی بیهقی‌روز وفات را اولین جمعه و ابن‌اثیر شعبان ذکر کرده‌اند. در این جا مطلبی پیش میآید و آن اینکه‌در شعری که در باره وفات‌شیخ آمده یعنی تکز(=۴۲۷) صحیح نمیباشد. درباره عمر شیخ بازبرحسب اقوال مختلفه از پنجاه وسه تا پنجاه وهشت آورده‌اند. قولی که بیشتر صحیح بنظر میرسد، گفته بیهقی است که بحساب سال قمری مدت عمر ابوعلی‌پنجاه وهشت‌سال وچندماه میشود.

بعضی از تذکره نویسان ومورخان بمانند خواند میر عمر شیخ را شصت ودو سال وهفت ماه نوشته‌اند که ناصحیح است.

۵ـ محل وفات و مدفن شیخ درباب محل وفات شیخ دو قول آمده است : اول آنکه طبق نوشته جوزجانی وی در همدان فوت کرده است . دیگران بمانند بیهقی و قفطی و ابن خلکان گفته ابوعبید را عیناً نقل کرده‌اند . دوم آنکه ابن الاثیر فوت شیخ را در اصفهان ذکر کرده ، اما قولی که صحیح و معتبر میباشد ، همان گفته ابوعبید است که شیخ در همدان فوت کرده است .

شکل ۶۹ـ تصویر خیالی از ابن سینا در خدمت علاءالدوله
(نقل از کتاب طب مصور آمریکائی (اتول .بتمان)

در باب مدفن وی طبیعی است که قاعدةً باید همدان باشد . این مطلب از گفته ابن ابی اصیبعه درعیون الانباء آمده است ، که صریحاً متذکر گردیده که شیخ در زیر حصار شهر همدان بجانب قبله دفن گردیده و ایضاً او (ابن ابی اصیبعه) گفته است که بعضی مدفن وی را در اصفهان در محله کون گنبد میدانند . مورخان دیگر بمانند بیهقی و ابن خلکن و ابن العبری صریحاً متذکر گردیده‌اند که شیخ در همدان مدفون گردید . پس از مورخان بالا دیگران نیز همین نظر را در شرح حال شیخ آورده‌اند .

و ـ معاصران ابن‌سینا

ابن‌سینا با بسیاری از علماء و معاریف و دانشمندان معاصر خود ارتباط و مراوده و مکاتبه و ملاقات داشته است . اینان امراء و سلاطین و وزراء و سیاستمداران و یا دانشمندان بودند .

دسته اول مردان سیاسی که با ابن سینا مربوط و یا معاصروی بودند عبارتند از :

۱) نوح بن منصور (الملک المنصور ابوالقاسم) امیر سامانی که در زمان این امیر پدر ابن سینا از بلخ به بخارا رفته و در دیوان نوح سمتی داشته است که ضمن

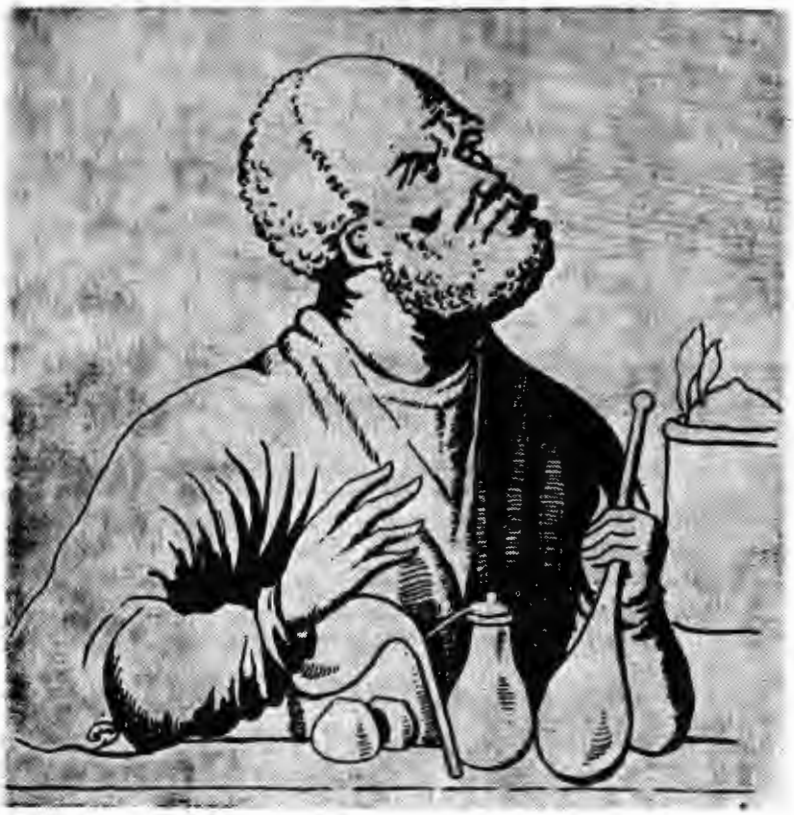

شکل ۷۰ ـ تصویری خیالی از ابن‌سینا که مشغول تجارب کیمیاوی است (از مجلد اول جشن نامه ابن‌سینا)

شرح حال ابن‌سینا مختصری از آن آمد؛ ۲) پس از نوح بن منصور پسرش ابوالحارث منصور بن نوح ؛ ۳) پسر دوم نوح ابوالفوارس عبدالملک بن نوح؛ ٤) ایضاً پسر

سوم نوح ابوابراهیم اسمعیل ملقب به‌منتصر باابن‌سینا معاصر بوده‌اند ؛ ۵)ابوالحسن‌-علی‌بن مامون خوارزمشاه فرزند ابوالعباس‌مأمون بن محمد ؛ ۶)قابوس بن وشگمیر و فرزندش منوچهر ؛ ۷) سیده خاتون مادر مجدالدوله و عیال فخرالدوله دیلمی ؛ ۸) مجدالدوله پادشاه دیلمی ؛ ۹) شمس الدوله دیلمی ؛ ۱۰) علاءالدوله کاکویه دیلمی؛ ۱۱)ابوالفتح محمد بن عناز ؛ ۱۲)ابوالنجم ناصرالدین بدر بن‌-حسنویه بن حسین؛ ۱۳) ابوالحسین احمدبن محمد سهلی (سهیلی) وزیر خوارزمشاه و برادرش‌سهل بن‌محمد؛ ۱۴) تاج الملک وزیر شمس‌الدوله ؛ ۱۵) سماءالدوله؛ ۱۶) ابوسعد همدانی وزیرکه شیخ در پاره‌ای از نسخ « رساله اضحویه »که در اصفهان تألیف کرده بنام اوست ، اما در جاهای دیگر قید گردیده که آنرا بنام ابوبکر احمد بن محمد البرقی الخوارزمی نوشته است ؛ و عده‌ای از امراء و فرماندهان نیز با شیخ معاصر بودند که ذکر نام همه آنها باعث تطویل‌مقال گردد.

دسته دوم آن عده از دانشمندان و علماء و معاریف می‌باشد که شیخ با آنان مکاتبه و معارضه داشته است :

۱) ابو عبدالله ابراهیم بن حسین الناتلی شاگرد ابوالفرج بن الطیّب که‌استاد شیخ بود؛ ۲)ابوسهل عیسی بن یحیی‌المسیحی الجرجانی از استادان طب. همان طبیبی‌است که دعوت‌محمود غزنوی را نپذیرفت‌و از گرگانج باتفاق شیخ بیرون آمده و در وسط راه فوت کرد که برخی ویرا استاد شیخ درطب دانسته‌اند ؛ ۳)ابوسعید فضل‌الله بن ابی‌الخیر صوفی که بقرار معلوم‌درخراسان سه شبانه روز باشیخ ملاقات کرده است[1]؛ ۴) ابوبکر احمد بن محمد بن البرقی الخوارزمی که بوعلی رسالة اضحویه‌رابه‌نام او نوشته است ؛ ۵) ابومنصور حسن بن نوح القمری البخارائی طبیب که شیخ طب را چندی در خدمت وی آموخته است ؛ ۶) ابوالفرج عبدالله بن الطبیب‌الجاثلیق از فلاسفهٔ‌وحکماء مشهورعراق؛ ۷) ابوالقاسم‌الکرمانی که باشیخ مناظراتی داشته‌است ؛ ۸) ابوالخیر حسن بن سوار معروف به‌ابن‌الخمار

۱- آنطورکه در اسرار التوحید آمده است .

همان کسی که دعوت محمود را پذیرفت وبخدمت سلطان غزنوی رفت ؛ ۹)ابونصر- منصور بن علی بن عراق از ریاضیون قرن چهارم که ذکرش گذشت وهمان کسی است که نزد سلطان محمود رفت ؛ ۱۰) ابوعلی الخازن احمد بن محمد بن یعقوب معروف به ابن‌مسکویه ؛ ۱۱)ابوالریحان محمد بن احمد البیرونی الخوارزمی.

شکل ۷۱- تصویری از ابن سینا درحالی که بیماران قاروه نزداوآورده‌اند(از مجلداول جشن نامه ابن‌سینا)

غیر از دانشمندان مذکور در بالا عده‌ای از علماء درفاصله سال تولد ووفات شیخ با وی معاصر بوده‌اند.

باید دانست در فاصله سالهای ۳۹۰ هجری (بیست سالگی شیخ) تا سال ۴۴۸ هجری (بیست سال پس از مرگ شیخ) عده‌ای از دانشمندان فنون مختلفه درایران در حقیقت باشیخ معاصر بوده‌اند که درعلوم مختلفه از قبیل فقه و اصول و حکمت وفلسفه وحدیث وتاریخ وریاضی وتفسیروشعروادب وامثال آنها دستی به‌سزا داشته‌اند ، که اگر بخواهیم به‌شرح همه آنها بپردازیم مطلب بدرازا کشد. (برای اطلاع بیشتر

خوانندگان کتاب را به کتاب « پورسینا » تألیف شادروان سعید نفیسی سال ۱۳۳۱ چاپ تهران صفحات ۱۱۵ تا ۱۲۵ حوالت‌میدهیم).

دسته سوم دانشمندانی که با شیخ مکاتبه وسوال وجواب نموده‌اند :

گرچه عده‌ای از دانشمندانی که باشیخ مکاتبه و سوال وجواب داشتند، طی شرح زندگی وی تذکر داده شده ، ولی از نظر آنکه مقام و مرتبت شیخ بهترمشهود گردد ، لازم دانستیم شمه‌ای در این باب برای خوانندگان کتاب بیاوریم. اینان عبارتند از: ۱) ابوسعید فضل الله بن ابی الخیر (۳۵۷- ۴۴۰ هجری مطابق ۹۶۷/۸- ۱۰۴۸/۹ میلادی) که بقرار مشهور هنگام عبور شیخ از خراسان با وی ملاقاتی دست داده وسه شبانه‌روز بایکدیگر بخلوت نشستند که کسی برآن‌اطلاع حاصل نشد. .وهر کس که می‌خواست بنزد آنان برود ، اجازت می‌طلبیده . شیخ و ابوسعید جز برای نماز جماعت بیرون نمیآمدند . نتیجه این ملاقات آن شد که هر دو بیکدیگر معتقد گردیدند . درمیان‌آثار بوعلی‌نامه‌هائی‌است که‌به‌ابوسعید در پاسخ سوالات وی نوشته که‌اکنون موجوداست؛ ۲) ابوالفرج عبدالله‌بن‌الطیب الجاثلیق از حکماء مشهور عراق (متوفی درحدود ۴۳۵ هجری‌قمری- ۱۰۴۳/۴ میلادی). شیخ را باوی مناقشاتی بوده و برخی از رسالات ویرا رد کرده است . شیخ به‌یکی‌از رسائل ابوالفرج اعتراض نموده وگوید : ابوالفرج در طب سمت تقدم دارد ، اما کلامش غیر فصیح وبرخی سقیم و پاره‌ای مستقیم‌واز افرادی است که درعلم طب تفتن بخرج داده واز صاحبان این صناعت نیست .

ایضاً بوعلی در بعضی از تصانیف خود برابوالفرج تاخته است . درمیان کتبی از ابوالفرج که‌شیخ آنرا رد کرد.« مقاله فی القوی الاربعه» که شیخ« کتاب‌القوی الطبیعیه» را در رد آن‌تألیف کرده‌است؛۳)ابوعلی الخازن احمد بن‌محمد بن‌یعقوب معروف به‌ابن مسکویه (مشکویه) است کهٔ طبق گفته بیهقی درتتمه صوان‌الحکمه‌باشیخ معارضاتی‌داشته‌است؛ ۴) ابوریحان محمد بن احمدالبیرونی‌الخوارزمی

۱- تتمه صوان الحکمه بیهقی صفحات ۲۸ تا ۳۰ .

۳۶۲-۴۴۰-۳/۹۷۲-۹/۱۰۴۸ میلادی) دانشمند نامدار وریاضی‌دان بزرگ‌ازمعاصران و معارضان معروف بوعلی است . شیخ باوی در دربار خوارزمشاه علی بن مأمون

شکل ۷۲-تدریس تشریح توسط ابن‌سینا (نقل از مجموعه دکترماکس میرهوف مجلداول‌جشن نامه ابن‌سینا)

آشنائی یافت و پس از آنکه بیرونی به‌غزنین رفت و ابوعلی بطرف ری و همدان و اصفهان میان آندو مشاجرات قلمی وسوال وجوابهای زیاد بعمل آمد که درآثارشیخ دیده میشود ؛ ۵) ابوالحسن احمدبن محمد سهلی وزیر علی بن مأمون خوارزمشاه (متوفی بسال ۴۱۸ هجری قمری = ۱۰۲۷/۸ میلادی) که‌با شیخ رابطه نیکو داشته وشیخ رساله‌ای بنام وی نوشته است ؛ ۶) ابوالقاسم کرمانی نیز از دانشمندان معاصر ابن‌سیناست که‌باشیخ مناظره و با یکدیگربدزبانی کرده‌اند . طبق گفته بیهقی درتتمه صوان‌الحکمه ابن‌سینا ابوالقاسم‌را به‌تهی دستی درعلم منطق‌متهم کرده و وی شیخ را به‌مغالطه نسبت‌داده و مناظره بین آنها رفته است . باز بیهقی‌درباب مناظره بین ابوالقاسم وابن‌سینا درکتاب خود آورده‌است .

ز ـ شاگردان ابن سینا

عده‌ای ازدانشمندان نیمه قرن پنجم هجری‌قمری ازشاگردان ابن‌سینابوده و از وی استفادات بسیار کرده‌اند . اینان یامستقیماً شاگرد شیخ بوده ویاآنکه باوی‌رابطه علمی داشته‌وبصورت پرسش‌هائی بوده که از شیخ کرده و وی برای آنها جواب نوشته ویاآنکه رساله‌ای فرستاده است .

معروفترین شاگردان وی عبارتند از ۱) ابوعبید عبدالواحد بن محمد فقیه جوزجانی (گوزگانی) از شاگردان و مصاحب شیخ که مدت بیست وپنجسال همراه وی‌بود، یعنی ازسال ۴۰۳ هجری(مطابق ۱۰۱۲/۱۳ میلادی) که‌درگرگان‌بخدمت شیخ رسید وتاسال مرگ ابن سینا دائم درسفر وحضر باشیخ بود . وی چنانکه آمد همان کسی‌است که رساله سرگذشت را تحریر کرده که قدیمترین و اصیل‌ترین‌شرح حال وسرگذشت شیخ میباشد . جوزجانی در بسیاری از مولفات به شیخ کمک کرده و درزمانهائی که شیخ کفایت امور دیوانی می‌کرد وگرفتاری مشاغل دولتی را داشته منتهای همکاری را باشیخ میکرده است . ابوعبید درجمع‌آوری کتاب « شفا » وقسمت ریاضی کتاب «نجات» وپس از مرگ ابن سینا قسمتی از « دانشنامه علائی» را باقسمتهائی دیگر بپایان رسانده است . شیخ را بوی علاقه زیادی بود و رسالاتی

بنام وی تألیف کرده است . ابوعبید خدمتی بزرگ در باره آثار و نوشته های بوعلی کرده که در خور منتهای تحسین و تمجید است و آن اینکه بسیاری از جوابهائی که

۷۳- تدریس ابن سینا (از کتاب داستانهای بوعلی تالیف مرحوم فضل الله صبحی مهتدی)

شیخ در پاسخ دانشمندان و امثال آنها می نوشته و عیناً آنها را برای آنان می فرستاده ، ابوعبید رونوشتی از این اوراق را ضبط میکرده است .

قاعدةً نباید ابوعبید را از شاگردان ابن سینا دانست، بلکه وی مرید شیخ بوده که

در محل درس رفتاری بمانند مرید در برابر مراد می‌نموده[1] ؛ ۲) ابو منصور حسین بن محمد بن عمرزیله اصفهانی یا حسین بن طاهر بن زیله (متوفی بسال ٤٤ هجری) . گویند وی کیش زرتشی داشته است . درمیان رسائل ابن سینا رساله‌ایست که برای ابومنصور محمد بن علی بن عمر نوشته که احتمال دارد همین ابومنصور باشد ؛ ۳) ابوالحسن کیارئیس بهمنیار بن مرزبان مجوسی آذربایجانی (متوفی در حدود ٤٥٨ هجری قمری = ۱۰۶۵/۶ میلادی)از شاگردان بنام شیخ که خودازحکمای بزرگ نیمه اول قرن پنجم بوده و شخصاً رسالاتی چند در علم « مابعدالطبیعه » و « موسیقی » و امثال آنها نوشته است . شیخ نیز سه کتاب و رساله بنام وی تألیف کرده است ؛ ٤) ابومحمد شیرازی از شاگردان بسیار مقرب که شیخ چند کتاب و رساله برایش نوشته است؛ ٥) ابوعبدالله فقیه محمد بن عبدالله بن محمد(یا احمد) المعصومی که‌طبق گفته بیهقی‌در تتمه صوان الحکمه از جمیع شاگردان شیخ فاضل‌تر بوده . ابن سینا « کتاب عشق » را برای وی تألیف کرده است ؛ ٦) ابوالقاسم عبدالرحمن بن علی بن احمد بن ابی صادق طبیب نیشابوری که‌طبق نظر ابن ابی‌اصیبعه ازشاگردان ابن‌سینا بوده . وی به‌لقب « بقراط ثانی » ملقب گردیده است . اما بنظر نمیرسد که وی شاگرد شیخ باشد چرا که او یکصد و هشت سال پس از مرگ‌بوعلی حیات داشته؛۷) بقولی شرف‌الزمان سید امام ابوعبدالله محمد بن علی بن یوسف ایلاقی طبیب‌مشهور(متوفی بسال ٤٦٠ هجری) که کتاب قانون شیخ را بنام « الفصول‌الایلاقیه » مختصر کرده و « کتاب الاسباب و العلامات » را درطب تألیف کرده است .

گذشته از نامبردگان شیخ را شاگردان زیاد بوده که در حیات وی از استاد استفادات کرده‌اند . این امر بسیار طبیعی است که دانشمندی چون بو علی باآن نبوغ وحدت ذهن که‌در زمان حیاتش‌مشارٌ بالبنان‌بوده ، قطعی است شاگردان

۱- رجوع شود به تتمه صوان‌الحکمه ابوالحسن بیهقی .

فراوان داشته . بعلاوه آندسته از اطباء وطلاب علوم طبی و فلسفی و حکمتی وطبیعی والهی که از شیخ در دوران حیاتش و یا اواخر عمر و پس از مرگ وی درمکتب

شکل ۷۴ ـ مجسمه ابن سینا قبل از اتمام که استاد ابوالحسن صدیقی مشغول کار روی آن است (ازمجلد اول جشن نامه ابن‌سینا)

استاد بوده‌اند ، باید از شاگردان وی محسوب داشت منتهی اسامی آنها در دست نیست، چرا که شهرت نامبردگان درصفحه قبل را نداشته‌اند . از طرفی اگر بخواهیم شاگردان

مکتب شیخ را حقاً نام ببریم چند صد سال عده زیادی از کتب و آثار وی استفاده کرده‌اند . امید است این نکته را ضمن مقام طبی شیخ در جهان بنظر خوانندگان برسانیم .

ح ـ اخلاق و صفات و مذهب بوعلی

بی‌شک ابن‌سینا یکی از پرکارترین و کم‌نظیرترین دانشمندان جهان است، که آثاری ارزنده درسطح جهانی از خود بیادگار گذارده است و این امر از منتهای حدت ذهن وجودت فکر وی میباشد .

آنطور که ابوعبید در شرح حال شیخ نوشته است ، وی مردی زیبا وخوش اندام بوده ، چنانکه درجوانی که دربخارا میزیسته طرف توجه عموم بوده و مردم به تماشای او می‌ایستادند .

از آن گذشته مردی زورمند و خوش بنیه بوده که به نیروهای طبیعی خود اعتقاد کامل داشته‌است ، تا آنجا که در پایان عمر که گرفتار بیماری سخت گردیده در درمان خود اهمال می کرده و آنگاه که مرگ را احساس کرده خود را باخته است .

شیخ مردی خوش گذران ولطیف‌طبع بوده ، بنحویکه شبها مجلس باده گساری وخنیاگری و رامش گری داشته است . وی باشاگردانش پس از درس و بحث و همچنین هنگام تألیف از میگساری روی گردان نبوده، بدین جهت مقداری از اشعار در فوائد شراب خواری بوی نسبت داده‌اند . شیخ مردی خوش طبع و شیرین سخن بوده که پادشاهان و امراء به مجالست و همنشینی وی راغب و آنان مایل بودند که وی را در سفر و حضر باخود همراه برند و بشرح ایضاً بواسطه همین شیرین‌سخنی و منطق قوی مجالس مباحثه و مناظره بسیار شیرین داشته و آنطور که در شرح حال شیخ آمد هفته‌ای یک‌بار در دربار سلاطین آل‌بویه مخصوصاً علاءالدوله مناظره بین شیخ و دانشمندان دیگر بوده است .

شیخ بواسطه طبع خوش گذرانی که داشته درسفرهای سلاطین با وجود بیماری همراه آنان بوده و سختی و رنج سفر را برخود هموار میکرده است .

شکل ۷۵- مجسمه ابن سینا کار آقای ترابی که توسط انجمن پزشکان ایران تهیه‌وبه‌پاریس وشیکاگو فرستاده‌شد

آنطورکه از صحائف تاریخ طب مستفاد میگردد ، شیخ اولین طبیبی است که به دربار پادشاهان راه یافته و منصب صدارت یافته‌است .

گرچه قبل از شیخ عده‌ای از اطباء به دربار پادشاهان و خلفاء راه یافته و طبیب‌معالج آنان بوده‌اند ، اما بمانند شیخ مقام و منصب صدارت نداشتند .

از صفات و سجایای شیخ آنکه وی درکسوتهای مختلف بوده ، بدین معنی از پوشیدن جامه‌های بدل برای رفع خطر خودداری نمی‌کرده ، کما اینکه باجامه فقیهان وطیلسان و تحت‌الحنک بدربار خوارزمشاه رفته است و آنگاه که ازهمدان به اصفهان گریخته در جامه صوفیان به‌این شهر وارد شده و سپس در دربار علاءالدوله کاکویه قبای دارایی و دستارکتان و موزه چرمی‌داشته است .

شیخ مردی جاه‌طلب و تجمل دوست بود و این دو صفت از رفتار وی‌چنانکه در رساله سرگذشت آمده است مشهود میگردد . مثلاً در سفر همدان به اصفهان باآنکه متنکراً بیرون‌آمده‌بابرادرش محمود و دوغلام همراه بوده و ایضاً پیداست که مال بسیار و زندگی مجلل داشته و واقعاً برخلاف رازی که طبیبی فقیر بوده شیخ طبیبی‌صدراعظم و صاحب مال فراوان بود و آنطور که مشهوراست غلامانش به مال فراوان‌وی طمع کرده و ویرا مسموم کرده‌اند، تاطرفی‌ببندند .

میل فوق‌العاده‌ای که‌شیخ به‌مجالست و موانست بابزرگان داشته ، می‌رساند که اصولاً او را باطبقات پائین سر و کاری نبوده و این‌امرنیزکاملا برعکس‌اخلاق و رفتار و صفات رازی است ، که خود را طبیب مردم میدانسته ، چنانکه درشرح حال‌وی آمد . وزارت و صدارت شمس‌الدوله و پیشکاری کدبانویه و ارتباط وی باعلاءالدوله و مکاتبه پنهانی با وی ودوبار بزندان افتادن که‌یک بار آن چهارماه بطول‌انجامیده و این قبیل وقایع تماماً دال برجاه‌طلبی‌شیخ میباشد .

از طرفی آنطورکه درصحائف بالا آمد، شیخ بافراست کامل و هوش و نبوغ کم نظیر و ظرافت طبع مردی خشن و بد برخورد و سخت گیربوده ، که در اثر همین سختگیری‌لشگریان‌بروی شوریده ومی‌خواستندوی را بکشند، که‌بناچار پنهان گردیده است . ایضاً نسبت به دانشمندان معاصر خود بمانند ابوریحان بیرونی و ابوعلی‌مسکویه و ابوالفرج عبدالله‌بن‌الطیب خشونتهائی‌بخرج داده که‌قسمتی‌ازآن‌درشرح‌حال وی آمد .

پاره‌ای از مورخان بمانند ابوالحسن بیهقی در مولفات خود از بد زبانی و

خشونت وبی احترامی وبی اعتنائی شیخ نسبت به دانشمندان دوران خود مطالبی گفته اند که ذکر همه آنها از حوصله کتاب خارج است.

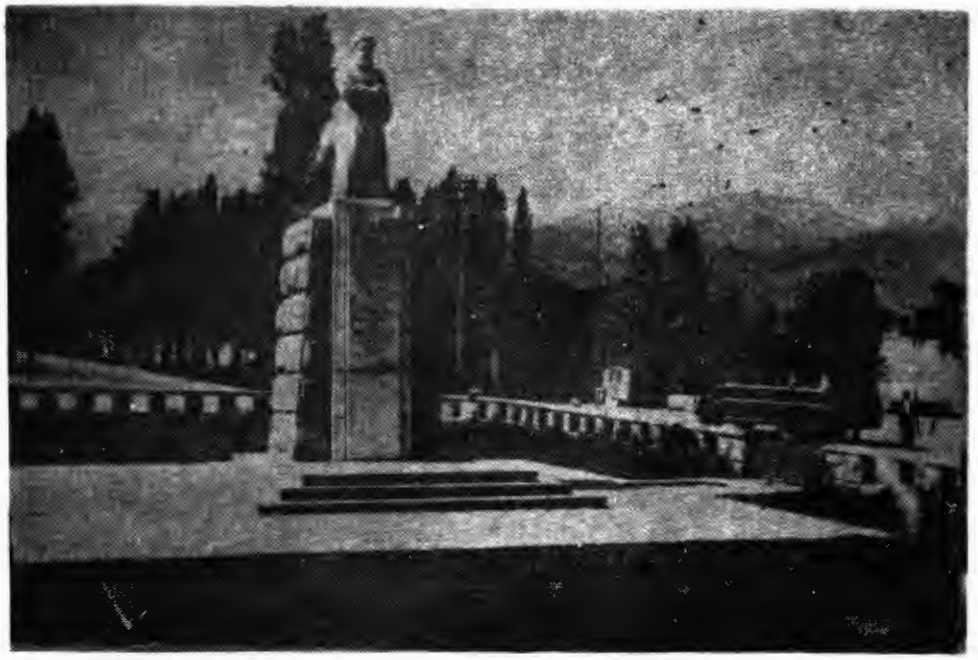

شکل ۷۶ - مجسمه ابن سینا در شهر همدان

مطلب مهم آنکه شیخ بر ابوبکر محمد زکریای رازی طبیب نامدار ایرانی تاخته و او را یاوه سرا گفته وباآنکه رازی قبل از شیخ طبیب بسیار مجرب ودانشمندی بوده بانظر حقارت بوی نگریسته است. براثر این خرده گیری شیخ گوید: «رازی را چه کار که در الهیات که بیش ازاندازه اوست گام نهد او راست که به پیشه خود که نگاه کردن بربول و براز است بپردازد ....».

شیخ درباره استادان یونانی بمانند فرفوریوس و افلاطون خرده گیری کرده و مخصوصاً به افلاطون بالحن زننده‌ای در مولفات خود بروی تاخته است. درمیان حکمای ایرانی ویونانی نسبت به ابونصر فارابی و ارسطو احترامی بزرگ قائل بوده است. در این باب حکایتی مشهور است که بر سر زبانها میباشد و آن اینکه گویند

روزی از یکی از شاگردان خود پرسید آرزو داری بکجا برسی ؟ وی درپاسخ گفت : آرزویم آنست بمانند شما شوم . شیخ گفت : خاکت بر سر . آرزو می کردم ارسطو شوم ، این شدم که می‌بینی . تو که چنین آرزوئی داری چه خواهی شد ؟ حکایت مزبور چه صحیح وچه سقیم میرساند که‌ویرا به‌ارسطو عقیدتی‌خاص‌بوده . باشرح‌بالا و ذکر صفات و خوی ابن سینا ، باید اذعان داشت که وی از عجائب وشگفتیهای اولاد آدم است ، چنانکه در ده سالگی قرآن و ادب را فرا گرفته و در شانزده سالگی طب و فقه و علوم دیگر متداول دوران را آموخته و توانسته است از استاد بی نیاز گردد ، بلکه بر استاد هم خرده گیری کند . یا آنکه در هیجده سالگی در طب بدرجه‌ای از حذاقت رسیده که بدرمان پادشاه زمان خود پرداخته است . و باز از عجائب کار شیخ آن است که عده‌ای از دانشمندان از وی در بیست و یک سالگی درخواست کرده‌اند که برایشان رساله بنویسد و ایضاً عجیب‌تر آنکه در همین سن شهرتی بسزا یافته که مردم از راههای دور با وی مکاتبه میکرده و مشکلات و دشواریها را از وی در خواست میکردند و شیخ با سرعت تمام به جواب آنها مبادرت‌می‌ورزیده‌است .

از همه مطالب بالا که بگذریم، الحق باید اذعان کرد که تعداد مولفات و آثاریکه‌شیخ درعلوم‌مختلفه‌چه‌در سفر و چه در حضر و چه در زندان و مواقع ناراحتی و امثال آنها نگاشته ، آثاری ارزنده و کم‌نظیر بلکه بی‌نظیر میباشد و این مطلب از نبوغ فوق‌العاده وجودت ذهن ونیروی کم نظیرش بوده که‌در دوران‌حیاتش زبانزد خاص و عام گردیده وهنوز هم‌این‌شهرت باقی است .

شیخ درطی دوران زندگیش باقریب سیزده تن از علماء ودانشمندان معروف زمان خود رابطه‌علمی داشته و این مطلب میرساند که وی در حقیقت مرجع بزرگ علمی دوران محسوب میگردیده است .

دیگر از صفات بارز شیخ آنکه هرگاه در جوانی برای فرا گرفتن دانش به

دشواریهائی برخوردمی کرده به‌عبادت می‌پرداخته وبه‌مسجد میرفته وصدقه‌می‌داده است . هنگام مرگ که دست‌از جهان شسته هرسه روز یک بار قرآن را ختم و رد مظالم میکرده، و غلامان‌خویش را آزاد کرده و آنچه داشته به‌نیازمندان‌داده‌است .

در باره کیش ابن سینا چنانکه در شرح‌حال وی و پدرش و محمود آمد آنکه این دو اسمعیلی بوده و طبیعی است شیخ نیز بدعوت اسمعیلیه به این دسته گرویده است و دوری جستن از محمود غزنوی بواسطه کینه‌ای بود که محمود نسبت به رافضیان و معتزلیان که اسمعیلیان را نیز ازآنان میدانسته ، بوده‌است .

دربعضی‌از کتابها آمده است که شیخ حنفی مذهب بوده و از فقه حنفی‌بحث کرده‌است . این مطلب ناصحیح است، زیرا از شیخ درکتابهای حنفیان وطبقات‌دیگر حنفیه ذکری نیامده است . بشرح ایضاً درکتب شافعیه نیز نامی از وی دیده نمیشود . برخلاف بمناسبت آنکه رسائل و آثاری از شیخ بفارسی است ، تمایل او را به اسمعلیه‌میرساند ، زیرا تألیف و تعلیم بزبان فارسی ازکارهای صوفیه و اسمعیلیه بود که کوشا بودند عقاید خود را درمیان عامه مردم رواج دهند ، درحالیکه سایر فرق تنها بانتشار عقاید خود درمیان خواص قناعت میکردند .

بهرحال آنچه که از جمیع اقوال مختلفه وکتب مورخان مستفادمیگرددآنکه شیخ مذهب‌اسمعیلی‌داشته است و چون در دوران سامانیان اسمعلیه درماوراءالنهر مخصوصاً بخارا نفوذ بسیار داشته و نیروی بزرگی بودند و ایرانیانی که از استیلای تازیان و خلفای بغداد دلتنگ بوده بجان و دل طریقه اسمعلیه را می‌پذیرفتند ، قطعی است خاندان ابن سینا نیز از ایشان بوده و به عقاید آنان گرویده بودند .

عده‌ای از بزرگان اهل سنت را خشمی بزرگ بر این سینا بوده و بروی اعتراضاتی کرده‌اند و همین امر میرساند که شیخ درسلک اهل تسنن نبوده بلکه اسمعیلی بوده است .

قاضی نورالله شوشتری در مجالس المومنین عقاید شیخ را می‌ستاید واستدلال می کند براینکه شیخ شیعه بوده است.

از رباعی معروف منسوب به ابن‌سینا عقاید و اندیشه مذهبی وی بسیار روشن و آشکار میباشد بدین شرح :

کفر چو منی گزاف و آسان نبود
محکم‌تر از ایمان من ایمان نبود
در دهر چو من یکی و آنهم کافر
پس در همه دهر یک مسلمان نبود

ط ـ اشعار فارسی وتازی ونمونه خط ابن‌سینا

شیخ بطور قطع یکی از فصحاء وادباء بزرگ و ستارگان قدر اول آسمان علم وادب ایران بشمار میرود. دراین مختصر مقصود شناسائی شیخ از نظر ادب پارسی و تازی نیست ، چراکه این امرخارج از تخصص نگارنده کتاب است ، اما باید دانست که یکی از علل شهرت کتابها وآثار طبی شیخ بواسطه فصاحت کم نظیری است، که درآنها دیده میشود . بنابراین شیخ در ادب پارسی و تازی دارای مقام و موقع خاصی است، که بحث آن از موضوع کتاب خارج است.

اکنون به‌چند نمونه از اشعار پارسی و تازی شیخ (چه مسلّم و چه منسوب) می‌پردازیم .

۱) اشعارپارسی ابن‌سینا ـ به ابن‌سینا تعدادی اشعارپارسی نسبت داده‌اند که بعضی از آنها بنام دیگران نیز آمده است، بدین معنی که ممکن است از وی نباشد.

قطعات و رباعیات چندی بنام وی در سفینه‌ها و جنگ‌ها و امثال آنها دیده میشود که به‌بوعلی نسبت داده شده است .

شکل ۷۷ـ نمونه‌ای از خط ابن سینا (از رساله ابن سینا مرحوم‌د کتر قاسم غنی)
درگوشه راست : فی‌حوز الفقیر حسین بن عبدالله بن سینا المتطبب فی‌سنه سبع واربع مائه

اگر دل از غم دنیا جدا توانی کرد
نشاط عیش بدار بقا توانی کرد
و گر به آه ریاضت برآوری نفسی
همه کدورت دلها صفا توانی کرد
ز منزلات هوس گر برون نهی گامی
نـزول در حرم کبریـا توانی کرد
وگر زهستی خود بگذری یقین میدان
که‌عرش‌وفرش‌فلک زیر پا توانی کرد
و لیکن این عمل رهروان چالاکست
تو نازنین جهانی کجا توانی کرد

نه‌دست و پای امل را فرو توانی‌بست
نه رنگ و بوی جهان‌را رهاتوانی کرد
چو بوعلی[1] ببراز خلق‌و گوشه‌ای‌بگزین
مگر که‌خوی دل از خلق واتوانی کرد

غذای روح بود باده رحیق الحق
که‌رنگ‌وبوش کندرنگ‌وبوی گل رادق
برنگ زنگ زداید زجان اندهگین
همای گردد اگر جرعه‌یی بنوشد بق
بطعم تلخ چون پند پدر و لیک مفید
به پیش مبطل باطل بنزد دانا حق
می از جهالت جهال شد بشرع حرام
چومه که‌نسبت به منکران دین‌شدشق
حلال گشته بفتوای عقل بر دانا
حرام گشته باحکام شرع بر احمق
شراب را چه‌گنه زانکه ابلهی نوشد
زبان بهرزه گشاید دهد زدست ورق
حلال بر عقلا و حرام بر جهال
که می‌محک بود وخیروشراز ومشتق
غلام آن می‌صافم کزو رخ خوبان
بیک دو جرعه بر آرد هزارگونه عرق

---

۱ - دراین دوقطعه که‌نام‌بوعلی‌در آخر آن‌ها آمده بیشتر بنظر میرسد، از دیگری‌باشد وگوینده آن که میدانسته بوعلی حکیمانه می‌میخورده آنرا تنظیم کرده و بنظر نمیرسد کلمه بوعلی تخلص شاعر باشد .

چو بوعلی می‌ناب ار خوری حکیمانه
بحق حق که وجودت بحق شود ملحق

ایضاً در سفینه های دیگر نیز اشعاری منسوب به ابن‌سینا آمده است که ذکر همه آنها از حوصله کتاب خارج است .

تعدادی رباعی نیز منسوب به ابن‌سیناست بدین شرح :

دل گرچه دراین بادیه بسیار شتافت — یک موی ندانست ولی موی شکافت
اندر دل من هزار خورشید بتافت — و آخر بکمال ذره‌ای راه نیافت

تا باده عشق در قدح ریخته‌اند — وندر پی عشق عاشق انگیخته‌اند
با جان و روان بوعلی مهر علی — چون شیر و شکر بهم در آمیخته‌اند

اگر این رباعی از شیخ باشد موضوع تشیع وی روشن میگردد .

از قعر گل سیاه تا اوج زحل — کردم همه مشکلات گیتی راحل
بیرون جستم زقید هرمکر وحیل — هر بند گشاده شد مگر بند اجل

ای کاش بدانمی که من کیستمی — سرگشته بعالم از پی چیستمی
گر مقبلم آسوده و خوش زیستمی — ور نه بهزار دیده بگریستمی

رفت آن گهری که بود پیرایه عمر — و آورد زمانه طاق سرمایه عمر
از موی سپیدم سر پستان امید — بنگر که سیاه می کند دایه عمر

مائیم بعفوتو تولی کرده — وزطاعت و معصیت تبری کرده
آنجا که عنایت تو باشد ، باشد — ناکرده چو کرده کرده چون ناکرده

آتش چو فکند باد در خرمن گل — بر خاك چکید آب پیراهن گل
ای ساقی می دست تو و دامن من — وی دختر رز خون تو درگردن گل

بنگر بجهان چه طرف بربستم هیچ — وز حاصل ایام چه در دستم هیچ
شمع طربم گیر چو بنشستم هیچ — خود جام جم گیر چو بشکستم هیچ

غیراز اشعار بالا در مجموعه های اشعار بمانند مجمع الفصحاء و ریاض العارفین و کشکول شیخ بهائی و امثال آنها اشعار و رباعیاتی منسوب به ابن سیناست که برخی از محققان آنها را از خیام نیشابوری میدانند .

یکی از خاورشناسان آلمانی بنام هرمان اته[1] در « مجله انجمن علمی شاهی دانشگاه گوتینگن[2] » در شماره ۲۱ اول سپتامبر ۱۸۷۵ مقاله تحت عنوان « ابن سینا بعنوان شاعرغزل‌سرای فارسی[3] » نوشته و در این مقاله پانزده قطعه از اشعار فارسی شیخ رااز روی بعضی آثار فارسی آورده‌است .

پرفسور اوداربراون[4] ترجمه اشعار پارسی بوعلی را درکتاب « تاریخ ادبیات ایران »[5] جلد دوم آورده است .

ایضاًشادروان سعید نفیسی جمیع این اشعار را از تذکره‌ها و سفاین و کتابهای مختلف جمع‌آوری کرد ودرشماره دوازدهم‌سال چهارم مجله مهر تحت عنوان « آثار فارسی ابن سینا » درمقاله‌ای نقل کرده است .

۲) اشعار تازی ابن سینا ـ اشعار عربی ابن سینا از اشعار پارسی وی زیادتر است و برخلاف اشعار پارسی که مشکوك میباشد ، عموماً ابن اشعار از وی میباشد .

اشعار عربی شیخ بصورت قصیده و قطعه میباشد که مشهورترین آنها « قصیده عینیه روحیه » که مهمترین قصائد عربی شیخ میباشد . در این قصیده شیخ از کیفیت هبوط روح و حلول آن در جسم وبرگشت آن به جهان مجرد روحانی را بسیار شیوا

1- Herman Ethé.

2- Nachrichten von der Konigl. Gesellschaft der Wissenschaften und der G. A. Universität zu Göttingen N=21 1.Sep. 1875.

3- Avicenna als persischer Lyriker.

4- Prof. E. G. Browne.

5- A History of Persian Literature II P. 108.

از عهده برآمده‌است. تعداد ابیات آن طبق گفته ابن ابی اصیبعه در «عیون الانباء»

۷۸- تصویری از ابتداء نسخه ۴۸۳۲ متعلق به کتابخانه ایاصوفیه که مجموعه‌ای است شامل چند رساله ریاضی. بربالای صفحه جانب راست نوشته شده است که «وذکر ان هذا الخط خط الشیخ الرئیس حجة الحق شرف الملک ابی علی الحسین بن عبدالله بن سینا...»

(نقل از مجلد اول جشن نامه ابن سینا صفحه مقابل ۹۶)

بیست‌ودربعضی نسخ بیست‌ویک‌است. نظربا‌ینکه‌قصیده‌را شیخ بسیار شیوا سروده، بدین مناسبت عده‌ای شروحی بر آن نگاشته‌اند که شرح همه آنها از حوصله کتاب خارج است.

ترجمه‌فارسی وترکی[1] وفرانسوی[2] از قصیده مزبور نیز بعمل‌آمده است. ترجمه فارسی قصیده ازنامه‌دانشوران‌که توسط شادروان علامه دهخدا درلغت‌نامه آمده بنظر خوانندگان می‌گذرانیم:

ابتدا آن چنین است:

هبطت الیک من المحل الارفع ورقاء ذات تعزز و تمنع
محجوبة عن کل مقله عارف و هی التی سفرت و لم تتبرقع
وصلت علی کره الیک و ربّما کرهت فراقک وهی ذات‌تفجّع
انفت و ما انست فلمّا و اصلت الفت مجاورة الخراب البلقع

.....

فکانها برق تالّق للحمی ثم انطوی فکانها لم یلمع

« حاصل مضمون آنکه: کبوتری بس منیع و ارجمند از جایگاهی زیاده رفیع وبلند بر تو فرود آمد، باآنکه برقع برافکند و بی پرده روی نمود،ازبصرار باب نظر مستور مانده و دیده خداوندان بینش از دیدنش محروم گشت. اگرچه دولت وصال‌آن باکراهتی بکمال میسر آمد ولی خود بعد از وصل برعارضه فراق و سانحه هجران بسی اندوهناك و نالان گشت. نخست از مجاورت این فضای تیره رنگ ننگ داشتی و بر غیر فراخنای‌مألوف‌انس نگرفتی، لیکن چون باکراهت‌خاطربهوای این ویرانه بی‌آب وگیاه بال گشود، چنان الفت پذیرفت که گوئی از عهود گذشته

۱- ترجمه ترکی آن از حریمی است.

۲- باران کارادوو Baron Carra de Vaux درمجله آسیائی بچاپ رسانده است (دوره نهم ج ٤).

ومنازل قدیم بکباره فراموش کرد . همینکه بناچار از میم مرکز نخستین به‌هاء هبوط درپیوست از ثاء ثقیل غباری بر پرو منقار آن بنشست و در میان اینخاکدان ویران غوطه‌ورگردیده آشیان جست . هر زمان که از معاهد دیرین و قورقگاه قدیم یاد

شکل ۷۹ - مجسمه‌ای‌از ابن سینا - کارا ستادآکادمی پزشکی شوروی بنام سوکولووا - او و شجینکوا (نقل از مجله روشنفکر شماره ۷۲٤)

آورد ، سیل اشک جاری کند و باران اشک ببارد و بر فراز دیاری که‌بتواتر بادهای مختلف صورت ویرانی پذیرفته بنشیند وبانگ اشتیاق برداشته نالهای زار برکشد . چه آن طائر برج عزت را رشته دام سطبر از پروازهای فضای وسیع پای بربسته و

تنگنای قفس ثقیل از عروج اوج فراخ مانع آمده ، تاآنگاه که زمان مراجعت و اوان رحیل نزدیک گردد و از بند علایق وچنگل عوائق باز رهد وآشیانه دیرین در این تودهٔ خاك بگذارد و از پی آهنگ خویش بگذرد . چون پرده حجاب از دیده‌اش گرفته شود و اشیائی بدیع و اموری ظریف بنگرد که خفتگان بستر طبایع از دیدن آنها محرومند ، از فرط وجد آغاز طرب کند وبرفراز قله افروخته آواز تغرید (نغمه‌سرائی) برکشد. زینهار بعلو مقام وسمو مکان آن طائر شگفتی نگیری، زیرا که علم خداوندان دانش را منزلتی عالی بخش و مرتبتی بلند دهد . ندانم این هبوط را سبب چه بود و این عروج را جهت چه اگر حکیم علی‌الاطلاق آنرا از اوج بلند برای حکمتی و سری در قعر حضیض پست فرود آورده است . همانا آن حکمت بالغه وسر لطیف بردیده خردمند یگانه‌ودانشمندفرزانه پوشیده ومستوراست . اگر گوئی سر این هبوط وحکمت این نزول آن است که نفس را در این نشاة فانی کمالات جاودانی پدیدآید ومراتب استعداد بمقامات ظهور پیوندد و بدستیاری قوی و حواس بسی معلومات درحوصله خود بیندوزد، پس ازچه روی قبل از این مقصود و فوز مأمول از شاخسار کالبد طیران کرد و از آلات تکمیل و ادوات تحصیل دست بداشت و صیاد زمانه‌طریق پروازبر آن‌قطع کرد ، تابرخلاف مأمول درغیر مطلع نخست غروب کرد، بدانسان که گوئی درجوحمای قدیم برقی درخشید ودر دم‌چنان درپیچید که گویا هیچ پدیدنگشت » .

شکل ۸۰- نمونه‌ای‌ازخط ابن سینا که درصفحه آخر یک‌نسخه کتاب شفا متعلق به کتابخانه داماد ابراهیم‌پاشا (ترکیه)بشماره ۸۳۲ نوشته شده وچنین است :

« الحمدلله الذی هدانا لهذا بلغ قراءة و مقابله وانا مولفه ابوعلی الحسین الشهیر بابن‌سینا الراجی عفوربه بثالث رجب ۴۲۲ »

(نقل از مجلد اول جشن‌نامه ابن‌سینا)

ترجمه منظوم از قصیده عینیه بفارسی

توسط غلامحسین طبیب درشعبان سنه ۱۲۹۹ هجری قمری در ذیل مجموعه ئی آمده است که چند بیت آن چنین است :

نزول کرد بنزدت ز عالم بالا
ز آشیانه عزت کبوتر ورقا
نهان ز دیده هر عارف ازکمال ظهور
عجب چگونه بود هم نهان وهم پیدا
وصول او نه بطوع و بساکه روزفراق
بر آورد ز تالم فغان و واویلا

. . . . . .

زمانه راه رو نقد او ربود چنانک
طلوع اوست محال از پس غروب وفنا
وجود او بیقین گو بیا که برقی بود
که جست وبازنهان شد بنور خود گویا

(نقل ازمجلد اول جشن نامه ابن سینا) .

ایضاً مرحوم محمدعلی حکیم الهی فریدنی بسال ۱۳۳۱ شمسی به یادگار جشن هزارمین سال شیخ الرئیس ضمن انتشارات کتابخانه زوار قصیده عینیه را عیناً چاپ و ترجمه و سپس به شعر پارسی برگردانده و در برابر هربیت از قصیده دو بیت فارسی آورده است .

چند بیت از آن را ذیلاً می نگاریم :

فرود آمد از جایگاه بلند ترا یک کبوتر بسی ارجمند
بود آن کبوترترا آن روان که باشد بزیر و ببالا روان

ز چشم خردمند پوشیده است — بپیدایش چهره کوشیده است
زگوهر بود پاک زا میزها[1] — ولی هست در او همه چیزها
رسیدش بتو نزد او ناپسند — ز دوری تو نیز زار و نژند[2]
چه دیدت بگوهر که بیگانه‌ای — ولی بهر او بهترین خانه‌ای

. . . . . .

همین رهرو است آنکه این روزگار — رهش را بریده در این رهگذار
چنان گشت از دیده‌ها ناپدید — که هرگز نگردد بجائی پدید
و یا چون درخشی که تابش کند — نتابیده در نیمره بشکند
همانا روانی که نارس بود — بنزدیک یزدان کم از خس بود
مرا پاسخ از آنچه گفتم بگو — که دانش فروغش بود تو بتو
زهر راز من پرده بر داشتم — مراین را برای تو بگذاشتم

عده‌ای برقصیده عینیه شروحی نگاشته‌اند که قدیمیترین آنها از آن ابوعبید عبدالواحد بن محمد الجوزجانی است. پس از وی از متقدمان و متاخران نیز شروحی براین قصیده نگاشته که ذکر همه آنها باعث تطویل مقال میگردد. فقط نکته‌ای که قابل توجه است آنکه، معلوم میشود قصیده بافصاحت سروده شده ودارای معانی فلسفی وحکمتی میباشد، که پس از شیخ چنین استقبال گرمی از آن بعمل آمده است. بهرحال

شکل ۸۱- تصویری از ابن سینا (ازمجله همدرد شماره ۱و۳ ژانویه وفاریس ۱۹۶۶)

۱- آمیختگی و تیرگی.
۲- غمگین.

از نظرآنکه این‌قصیده از اشعاربسیارمعتبر شیخ بود،کمی‌مطلب بدرازا کشید تاحق‌آن کما هوحقه وینبغی ادا شده باشد.

شکل ۸۲- میناتوری از ابن‌سینا که دریک نسخه فرانسوی از قرن هیجدهم درکتابخانه پاریس موجود است (نقل از مجلد اول جشن‌نامه ابن‌سینا)

غیراز قصیده بالا چنانکه آمد شیخ را نوزده قصیده و قطعه دیگر بزبان عربی درطبقات‌الاطباء ابن ابی اصیبعه‌وبعضی کتب‌تواریخ آمده‌است، بمانند قصیده‌ای در شانزده بیت‌در پیری و حکمت وزهد وقصیده‌شکوائیه درچهل‌وسه بیت وقصیده دیگر

در نوزده بیت وقصائد دیگر که نگارش همه آنها باعث تطویل مقال گردد .

ی-ابن‌سینا ولغات‌پارسی درباره ادب پارسی لغاتی که ابن سینا از خود بیادگار گذارده مبحث بسیار شیرین وطولانی است .

دراین مختصر توجه خوانندگان را به‌چند نکته‌مهم معطوف‌میداریم وآن اینکه: شعر پارسی از آغاز قرن سوم هجری زبان دل ایرانی بوده وکتب و آثار چندی ازاین عهد بیادگار مانده است . علت تألیف کتب پارسی اول بواسطه توجه عامه مردم بوده وآنکه طبقات بالا ومتوسط از زبان عربی چندان بهره کامل نداشتند ، جزآنچه که مربوط به‌فرائض‌دین بود ؛ دوم آنکه غالب‌شاهان و امرا وولاة ایرانی از زبان عربی آگاهی کامل نداشتند و بیشتر مایل بودند که دانشمندان بزبان فارسی برای آنان کتاب‌بنویسند .

غیر از نکات بالا دلائل دیگر نیز وجود دارد که رغبت عامه آنچنان بزبان پارسی بود که در این باب بسیار متعصب وبی‌اندازه کوشا وجاهد بودند و همین امر که علت العلل تألیف کتب و رواج ادب و لغت پارسی بوده باعث احیاء و رواج زبان پارسی شده ، مضافاً بدانکه ایرانیان تا زبان را اصولا مردمانی غیر از خود میدانستند ، بنابراین گرایش به زبان اصلی و مادری برای ایرانیان امری بسیار طبیعی بود .

بهرحال ابن‌سینا وارث قریب یک قرن از چنین نهضتی‌بود و خود توانست براین میراث اضافاتی بیاورد . در این قسمت متذکر میگردیم که در این نهضت علاوه بر ابن‌سینا دانشمند دیگر ایرانی ابوریحان بیرونی و یکی دو نفر طبیب دیگر ایرانی نیز سهمی بسزا داشته‌اند .

آنچه که در این مبحث مورد نظر میباشد واژه‌هائی است که ابن‌سینا در آثار خود آورده‌است، که تعدادی از آنها رابرای مزید اطلاع خوانندگان گرامی متذکر میگردیم وقبل از آنکه باین مطلب بپردازیم متذکر میگردیم: که بموجب روایات

وکتاب سرگذشت ابن‌سینا طی سه سال جمیع کتب موجود در لغت را مطالعه وکتابی بنام « لسان‌العرب » تصنیف کرد، که‌متأسفانه هنوز آنرا مرتب نکرده بود که وفات‌یافت. بیان این‌مطلب از آن نظر است که نیرو واستعداد کم‌نظیر ابن‌سینا درعلم لغت دانسته‌شود .

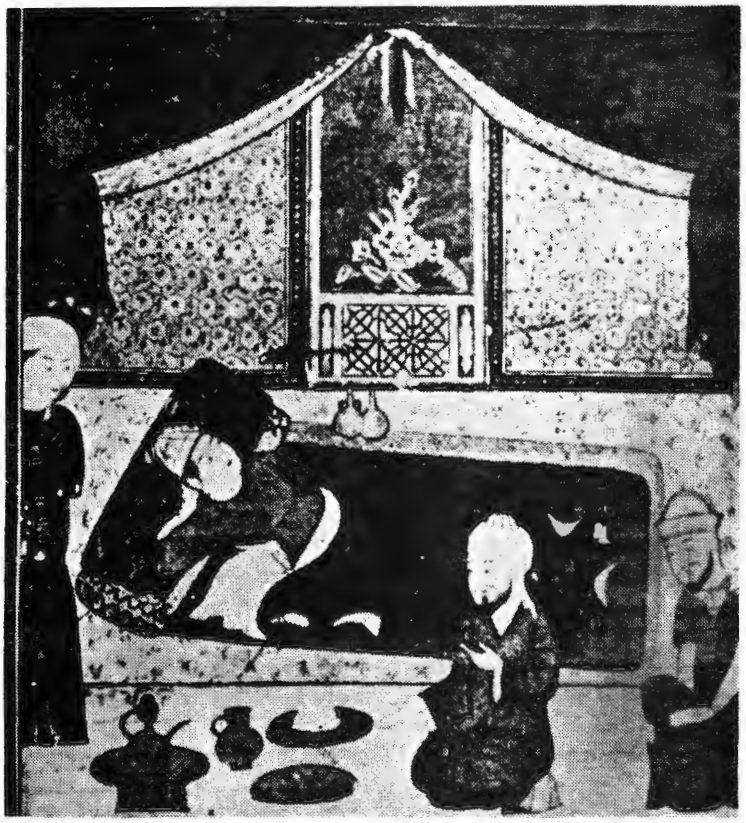

شکل ۸۳- ابن سینا بربالین خواهرزاده قابوس (موزه استانبول)

اینک به‌ذکر لغات و واژه‌هائی طبی وعلمی‌که ابن‌سینا به‌پارسی برگردانده‌است (تعدادی ازآنها قبل از شیخ بوده منتهی‌شیخ برای‌اغلب‌آنهامعادل‌تهیه کرده‌است) میپردازیم :

آب دزد=آب دزدک ؛ آخشیج=ضد ؛ آرامش=سکون ؛
آرمیدن=ساکن وبی‌حرکت بودن ؛ آرمیده=ساکن ؛ استواری=استحکام ؛
آمیختن=اختلاط وامتزاج وترکیب ؛ آمیزش=ترکیب ؛ آمیزش دیگر-
گونه= قسمی دیگر از مزاج ؛ اندام=عضو ؛ اندریابی=ادراک ؛
اندریافتن=ادراک کردن ؛ اندریافت=ادراک ؛ اندریافته=مدرک ؛
اندیشه=فکر(قوه‌اندیشنده=قوه متفکره) ؛ باریک=دقیق ؛ بازدارنده=
مانع ؛ بازگیر=مانع ؛ بالش=نمو ؛ بالش‌ده=منمیه (قوه
بالش=قوه منمیه) ؛ بخودکشیدن=جذب (قوه‌بخودکشی=قوه‌جاذبه)
برابری‌آخشیج=تقابل اضداد ؛ برسو=عالی وسمت فوقانی ؛ برشدن=
صعود ؛ برنایان=جوانان ؛ بساوا=لامسه ؛ بستناکی=انجماد ؛
بسربازند=ازسرگیرد ، معاودت کند ؛ بشتاب=بسرعت ؛ بلغم‌چند=
بلغم چه‌مقدار ؛ بویا=شامه ؛ بوشاسب=خواب، رویا ؛ بهره‌بهره=
کم کم، تدریجاً ؛ بهم‌اندرشدن‌اجسام=تداخل ؛ بیاساید=استراحت کند ؛
بیرون آوردن=استخراج ، استنباط ؛ بیک‌زخم=بیک‌ضربت ، یکدفعه ؛
بی‌گسستگی=لاینقطع ؛ بینائی=باصره ؛ پالودن=صاف کردن ؛
پالایش=تحلیل وتجزیه ؛ پختن میوه=رسیدن میوه ؛ پذیرا=قابل ؛
پذیرفتن=قبول ؛ پساوا=لامسه ؛ پسرگر=مولد وموجد پسر ؛
پهنا=عرض ؛ پهن‌ناخن=عریض‌الاظفار ؛ پیران=شیوخ ؛ پیغوله=
زاویه ؛ پیوستگی=اتصال ؛ پیوستن=اتصال، الحاق،ملحق کردن ؛
پیوند=اتصال ؛ پیوند از=متصل کننده ، ربط دهنده ؛ پیوند پذیر=
قابل اتصال ؛ پیوند پذیرفتن=قبول اتصال ؛ تن=جسم، بدن ، جسد ،
تنومند=جسمانی ؛ تنومندی=جسمانیت ؛ جان=نفس، روح (روح
بخاری) ؛ جان‌سخن گویا=نفس ناطقه ؛ جانورگویا=حیوان ناطق ؛

جای = مکان ، حیز ؛ جنبانی = قوه ، حرکت ؛ جنبش‌پذیر = قابل حرکت ؛
جنبش‌پذیرفتن = قبول حرکت ؛ جنبش پذیری = قابلیت حرکت ؛ جنبنده =
متحرک ؛ جنبنده بخواست = متحرک بالاراده ؛ جوان = شاب ؛ چشا =
ذائقه ؛ چگونکی = کیفیت ؛ چه‌چیزی = ماهیت ؛ خایه = خصیه ؛
خواست = اراده ؛ خوشی = لذت ؛ درازا = طول ؛ درم‌سنگ =
به‌وزن یک درم ؛ دریابنده = ادراک کننده ؛ دم زدن = نفس کشیدن ؛
دورکردن‌زیان = دفع‌ضرر ؛ دوزخمی = ذوالقرعتین ؛ دیدار = رؤیت ؛
دیداری = مرئی ، ظاهر ؛ دیرجنب = بطی‌الحرکة ؛ رگ = نبض ؛
روان = نفس (= نفس ناطقه مردم) ؛ روشن سرشتی = منورالفطره بودن ؛
رهایش = دفع ، خلاص ؛ زایش = تولید ؛ زایش‌ده = مولده ؛ زبرسو =
علوی (دربرابرسفلی) ؛ زفرزبرین = فکّ اعلی ؛ زفرزیرین = فکّ اسفل ؛
زودجنب = سریع‌الحرکه ؛ زیانکار = مضر ؛ ستبرا = ضخامت ؛ سردی ـ
طبیعی = برودت طبیعی ؛ سرشت = خلقت ، طینت ؛ سست‌زخم = سست قرحه ،
سست ضربه ؛ شنوا = سامعه ؛ علم‌آب = علم تفسره ، علم‌بول ؛ علم ـ
رگ = علم‌نبض ؛ فروسو = تحت ، جهت سفلی ؛ فروشدن = انحطاط ، سقوط ؛
فسردن = منجمدشدن ؛ قوت‌اندریابا = قوه متصوره ؛ قوت‌اندریابنده = قوه ـ
مدرکه ؛ قوه اندیشنده = قوه متفکره ؛ قوت بالش‌ده = قوه‌منمیه ؛
قوت جنبای وقوت‌جنبش = قوه محرکه ، قوه حرکت ؛ قوت داننده = قوه‌عاقله ؛
قوت زایش‌ده = قوه‌مولده ؛ قوه‌صورتگر = قوه مصوره ؛ قوت کنا = قوه‌محرکه ،
قوه فاعله ؛ قوه‌یادداشت = حافظه ، ذاکره ؛ کپه‌حجامان (به‌تشدیدوتخفیف)
= شاخ وشیشه‌وکدوی‌خونگیران ؛ کرانه = کنار ، طرف ، حاشیه ؛
کشیدن‌سودمند = جلب‌نفع ؛ کناره‌های بیرونین = سطح خارجی ؛

کوشاسب = خواب، رویا، احلام؛ کیفیتهای بسودنی = کیفیات لمسی؛ گرمی طبیعی = حرارت طبیعی؛ گرمی ناطبیعی = حرارت غیرطبیعی؛ گسلیده = منقطع؛ گونها = اقسام؛ گوهر = جوهر؛ گوهر رونده = جوهرنامی، نبات؛ گوهر شناسنده بحس = حیوان؛ مادگان = اناث؛ مانندگی = شباهت، تشبیه؛ مغاکا = عمق؛ مغاکی = گودی؛ میانگین = واسطه، متوسط؛ ناپذیرا = غیرقابل؛ ناپذیرائی = عدم قول؛ نادیداری = باطنی؛ نبض آهوئی = غزالی؛ بنض ارّکی = منشاری؛ نبض افتاده = منخفض؛ نبض باریک = نبض دقیق؛ نبض بلند = مشرف، شاهق؛ نبض پر = ممتلی؛ نبض پهن = عریض؛ نبض تنگ = ضیق؛ نبض تهی = خالی؛ نبض تیز = سریع؛ نبض جوالدوزی = مسلّی؛ نبض خرد = صغیر؛ نبض درنگی = بطئی؛ نبض دمادم = متواتر؛ نبض دم موشی = ذنب الفار؛ نبض ستبر = غلیظ؛ نبض سخت = صلب؛ نبض سرد = بارد؛ نبض گرم = حار؛ نبض گسسته = متفاوت؛ نبض لرزنده = نبض متشنج؛ نبض مورچگی = نملی؛ نبض نرم = لین؛ نبض هموار = مستوفی؛ نران = ذکور؛ نهاد = وضع وهیئت؛ نهادن = فرض کردن؛ وراسان = نه بریک طرز ویک روش بلکه بطرزها و روشهای مختلف؛ هرچون که بود = کیف ما کان؛ همسایگی جسمی جسم دیگررا = مجاورت دوجسم؛ هموار = مسطح؛ همواری = مسطح بودن؛ یادداشتن = حفظ، بخاطر داشتن؛ یکسان = یک طرز ویک روش.

بطور خلاصه باملاحظه واژه‌های مذکور در بالا چنین نتیجه گرفته میشود که اولا ابن سیناشخصاًلغت سازی کرده که بعضی از آنها از پیشنیان و اغلب آنها از خود اوست وباضافه به اصطلاحات زبان عربی نیز خدمت کرده است ثانیاً در آثار فارسی شیخ چنانکه از دانش نامه علائی بر میآید تعدادی لغات قبل از شیخ و زمان وی

متداول بوده و شیخ آنها را طبق عادت در آثار خود آورده ثالثاً لغاتی که در میان دانشمندان و شعراء متداول بوده شیخ و بیرونی آنهارا آورده‌اند رابعاً لغات وترکیباتی که ابن‌سینا مستقلاً آنها را برای نخستین بار در آثار خود آورده ، درکتابهای مؤلفان سابق دیده‌نشده‌است .

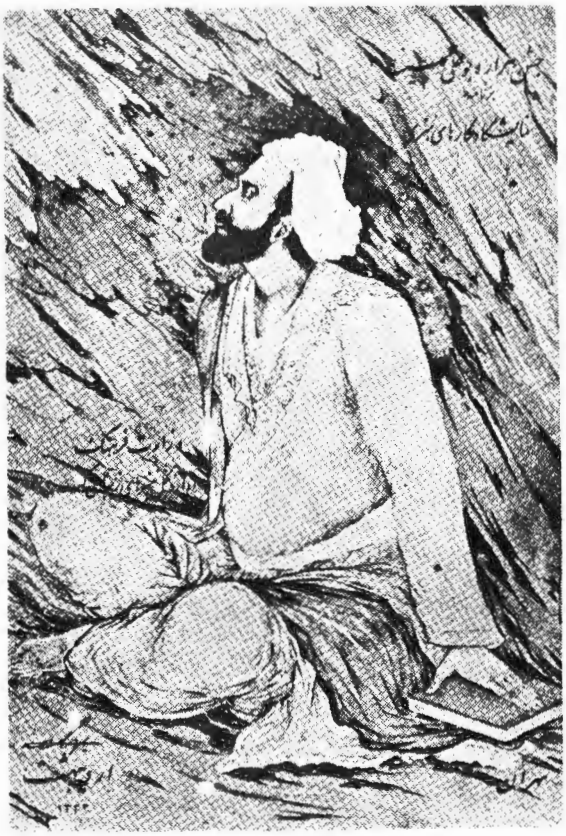

شکل ۸۴- تصویری خیالی از ابن‌سینا (نقل از برنامه‌جشن هزاره ابن سینا سال۱۳۳۳ - اداره کل هنرهای زیبا)

مطلب بالا را نمیتوان باین آسانی از آن گذشت ، بلکه بحثی است که باید بسیار درآن‌دقت‌بعمل‌آورد تاحق‌مطلب‌آن ادا شود . دراین مختصر بهمین چندصفحه قناعت میورزیم وبه‌فهرستی که آقای‌دکتر محمدمعین در باره تعداد لغات پارسی و اصطلاحات‌برجسته یامرکب‌از تازی و پارسی دانشنامه‌ضمن خطابه‌ای درجشن هزاره

شیخ ایراد کرده و سپس در مجلد دوم جشن نامه ابن‌سینا بچاپ رسیده است ، ازنظر خوانندگان کتاب می گذرانیم : در منطق ۲۱۴ ، در طبیعی ۲۰۱ ، در الهی ۴۷۴ که جمعاً ۸۸۹ کلمه است وطبق نظر آقای سیدمحمدمشکوة مصحح رساله رگ‌شناسی ۱۵۰ لغت وترکیب قابل توجه دارد که جمعاً ۱۰۳۹ است . (برای اطلاع بیشتر رجوع شود به مجلد دوم جشن نامه ابن سینا) .

فیلسوف هنگام مطالعه

شکل ۸۵ـ ابن‌سینا هنگام مطالعه (نقل از ترجمه کتاب سرگذشت توسط شادروان سعیدنفیسی که ازطرف انجمن دوستداران کتاب بسال ۱۳۳۱ خورشیدی درتهران چاپ شده است)

ک ـ درمانها و افسانه‌های طبی منسوب به ابن‌سینا

درمانها و افسانه های مربوط به آن در باره ابن‌سینا متعدد میباشد و این مطلب بسیار طبیعی است ، چرا که از فردی با چنان جودت ذهن

وسرعت انتقال واحاطه برعلوم نسبت به دانشمندان بزرگ معاصر خود ، مستبعد نیست که درمانهای عجیب وغریب کرده باشد ، سهل است برای چنین طبیبی اگر هم تعداد معالجات غریبه محدود و معدود باشد ، درمانهائی بوی نسبت داده‌اند . توفیق بی‌سابقه شیخ در فراگرفتن علوم واینکه درهیجده‌سالگی جمیع علوم زمان را فراگرفته و نسبت به آنها صاحب رأی ونظر شده ، بعلاوه در بیست ویک سالگی به تألیف و تضیف کتب علمی وفلسفی پرداخته ، طبیعی است مورد اعجاب و تحسین معاصران خویش از عارف و عامی قرارگرفته است . تا آنجا که پزشکان مجرب و سالخورده و دانشمند بخارا از وی استمداد می‌جستند .

از طرفی چون زندگی این مرد عجیب از اسرار و رموزخالی نبوده و احوالش درسفروحضر ودوران وزارت و صدارت وحبس و امثال آنها شباهت به‌احوال یک‌فرد عادی و زندگی آرام سایر معاصرانش نداشته ، بلکه پر از نشیب وفراز بوده وبدین مناسبت تحت عوامل بالا و بسیاری از عوامل دیگر داستانها وافسانه‌های زیادی بوی نسبت داده شده است .

قدیمترین کتاب پارسی که داستانهای بوعلی در آن آمده چهار مقاله نظامی عروضی سمرقندی است که بسال ٥٥٠ هجری قمری تألیف شده و شامل چند داستان درمقالت چهارم در علم طب و هدایت طبیب از وی است که عیناً آنها را در این مبحث نقل می‌نمائیم .

حکایت ۱ـ شیخ رئیس حجةالحق ابوعلی‌سینا حکایت کرداندرکتاب مبداء ومعاد درآخر فصل « امکان وجود امور نادره عن هذه‌النفس » همی گوید که بمن رسید وبشنودم که : حاضر شدطبیبی بمجلس یکی‌از ملوک سامان و قبول او درآنجا بدرجه‌ای رسید که درحرم شدی ونبض محرمات و مخدرات بگرفتی . روزی باملک حرم نشسته‌بود بجائی که‌ممکن نبود که‌هیچ نرینه آنجا توانستی رسید . ملک‌خوردنی خواست ، کنیزکان خوردنی‌آوردند . کنیزکی خوانسالار بود . خوان ازسربرگرفت

و دوتا شد وبرزمین نهاد .خواست که راست شود نتوانست‌شد . همچنان‌بماندبسبب ریحی غلیظ که در مفاصل او حادث شد . ملک روی‌بطبیب کرد که درحال او را معالجت باید کرد بهر وجه که‌باشد ، واین‌تدبیرطبیعی‌را هیچ‌وجهی‌نبود ومجالی نداشت بسبب دوری ادویه ، روی بتدبیر نفسانی کرد و بفرمود تا مقنعه از سروی فروکشیدند و موی‌او برهنه کردند ، تاشرم دارد وحرکتی کند ، واو را ازآن حالت مستکره آید که مجامع سروروی او برهنه باشد ، تغیرنگرفت ، دست بشنیع‌تر از آن برد و بفرمود تاشلوارش‌فروکشیدند ، شرم داشت و حرارتی درباطن او حادث شد چنانکه آن ریح را تحلیل کرد ، و او راست ایستاد و مستقیم ، و سلیم بازگشت . اگر طبیب حکیم و قادر نبودی او را این استنباط نبودی ، و ازین معالجات عاجز ماندی ، وچون عاجز شدی از چشم پادشاه بیفتادی. پس معرفت اشیاء طبیعی و تصور موجودات طبیعی از این باب است ، وهواعلم .

شکل ۸۶- میناتور اثر شاد روان استادحسین بهزاد(بیمار عاشق)

حکایت دیگر که در باب دعوت سلطان محمود غزنوی از ابوالعباس مأمون خوارزمشاه در مورد فرستادن دانشمندان به دربارش در چهار مقاله نظامی عروضی سمرقندی چنین آمده است :

حکایت۲- ..... در آن گرمای بیابان خوارزم از بی آبی‌و تشنکی بوسهل

مسیحی بعالم بقا انتقال کرد. و دلیل و ابوعلی با هزار مشقت بباورد افتادند، دلیل بازگشت، و ابوعلی بطوس رفت وبنشابور رسید، خلقی را دید که ابوعلی را میطلبیدند، متفکر بگوشه‌ای فرود آمد و روزی چند آنجا ببود ، و از آنجا روی بگرگان نهاد که قابوس پادشاه گرگان بود ، و مردی بزرگ و فاضل دوست‌وحکیم طبع بود. ابوعلی

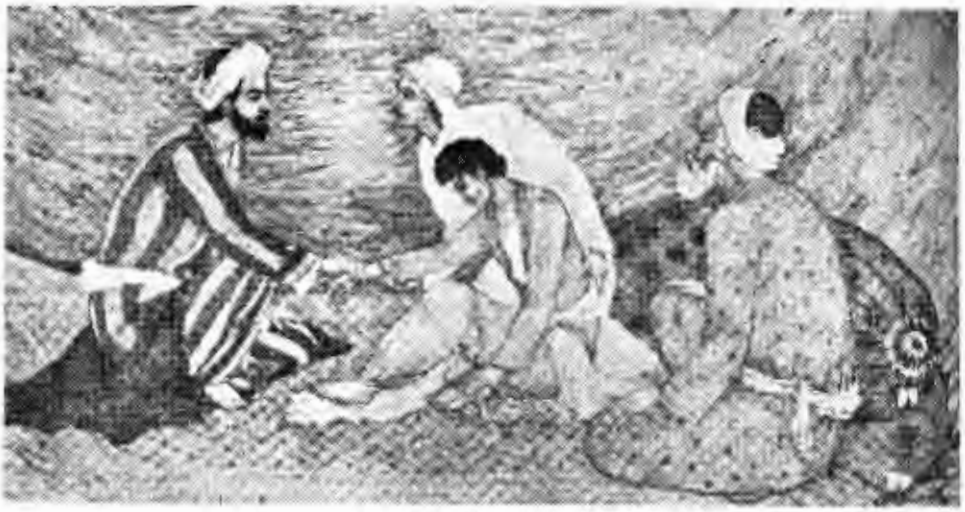

شکل ۸۷- مینیاتور دیگر اثر شاد روان استاد حسین بهزاد (بیمار عاشق)

دانست که او را آنجا آفتی نرسد ، چون بگرگان رسید ، بکار و انسرایی فرود آمد . مگر در همسایگی او یکی بیمار شد ، معالجت کرد ، به شد . بیماری دیگر را نیز معالجت کرد ، به‌شد . بامدادقاروره‌آوردن گرفتند ، و ابوعلی همی نگریست‌ودخلش پدید آمد ، و روز بروز می‌افزود . روزگاری چنین میگذاشت . مگر یکی از اقرباء قابوس وشگمیر را که پادشاه گرگان بود عارضه‌ای پدید آمد و اطباء بمعالجت او برخاستند وجهد کردند وجدی تمام نمودند ، علت بشفا نپیوست ، و قابوس راعظیم درآن دلبستگی بود ، تایکی از خدم قابوس را گفت که در فلان تیم[1] جوانی آمده است عظیم طبیب و بغایت مبارك دست ، وچند کس بردست اوشفا یافت. قابوس

۱ـ کاروانسرا ـ تیمچه .

فرمود که « او را طلب کنید و بسر بیمار برید تا معالجت کند ، که دست از دست مبارك‌تر بود » . پس ابوعلی را طلب کردند و بسر بیمار بردند . جوانی‌دیدبغایت خوبروی و متناسب‌اعضا ، خط اثرکرده و زار افتاده ، پس بنشست ونبض‌اوبگرفت وتفسره[1] بخواست و بدید ، پس گفت : مرا مردی می‌باید که غرفات و محلات گرگان را همه شناسد» . بیاوردند و گفتند:« اینک ! » ابوعلی دست بر نبض بیمار نهاد و گفت : « برگوی ومحلتهای گرگان را نام برده ! » آن کس آغاز کرد و نام محلتها گفتن گرفت تا رسید بمحلتی که‌نبض بیمار در آن حالت حرکتی غریب کرد . پس ابوعلی گفت : «از این محلت کویها برده»[2] آن کس برداد[3] تارسید بنام کویی که آن حرکت غریب معاودت کرد . پس ابوعلی گفت : « کسی‌میباید که درین کوی‌همه سرایها را بداند » . بیاوردند ، و سرایها را بردادن گرفت تا رسید بدان سرایی که این‌حرکت باز آمد . ابوعلی گفت : « اکنون کسی‌میباید که نامهای‌اهل سرای بتمام داند وبردهد » . بیاوردند . بردادن گرفت تاآمدبنامی که همان حرکت حادث شد . آنکه ابوعلی گفت : « تمام شد » . پس روی بمعتمدان قابوس کرد و گفت : « این جوان درفلان محلت ودر فلان کوی و در فلان سرای بردختری‌فلان وفلان نام عاشق است ، و داروی او وصال آن دختر است و معالجت او دیدار او باشد » . پس بیمار گوش داشته بود وهر چه خواجه ابوعلی می گفت می‌شنید ، از شرم سر درجامهٔ خواب کشید . چون‌استطلاع کردند همچنان بود که خواجه ابوعلی گفته‌بود . پس این حال را پیش قابوس رفع کردند . قابوس را عظیم آمد وگفت او را بمن آرید ! » خواجه ابوعلی را پیش قابوس بردند و قابوس صورت ابوعلی داشت که سلطان یمین‌الدوله فرستاده بود . چون پیش قابوس آمد ، گفت « انت بوعلی»[4] . گفت: « نعم یا ملك معظم»[5] .قابوس از تخت فرود آمد وچند گام

۱- ادراری که دلیل بر بیماری باشد و چون اطباء در آن نظر افکنند از رنگ آن به علت بیماری استدلال کنند .

۲-۳- بردادن ، ذکر کردن ، یاد کردن .

٤-٥- گفت : تو ابوعلی هستی ؟ گفت : آری ای پادشاه بزرگ .

ابوعلی را استقبال کرد، و در کنارش گرفت ، و . . . . . قابوس از این معالجت شگفتی بسیار نمود و متعجب بماند، و الحق جای تعجب بود . پس گفت: «یا اجل افضل اکمل ! عاشق و معشوق هردو خواهرزادگان منند و خاله‌زادگان یکدیگر، اختیاری[1] بکن تا عقد ایشان بکنیم » . پس خواجه ابوعلی اختیاری پسندیده بکرد و آن عقد بکردند، و عاشق و معشوق را بهم پیوستند، و آن جوان پادشاه‌زاده خوب‌صورت از از چنان رنجی که بمرگ نزدیک بود برست . بعداز آن قابوس خواجه ابوعلی را هرچه نیکوتر بداشت ، و از آنجا بری شد و بوزارت شهنشاه علاءالدوله افتاد ، و آن خود معروف اندر تاریخ ایام خواجه ابوعلی‌سینا .

حکایت ۳ ـ مالیخولیا علتی است که اطباء در معالجت او فرو مانند، اگرچه امراض سوداوی همه مزمن است، لیکن مالیخولیا خاصیتی دارد بدیر زائل شدن ، و ابوالحسن ابن یحیی[2] اندر کتاب معالجت بقراطی ـ که اندر طب کس چنان کتابی نکرده است ـ برشمرد ازائمه وحکماء و فضلا و فلاسفه که چند از ایشان بدان علت معلول گشته‌اند . اماحکایت کردمرا استاد من الشیخ الامام ابوجعفر بن محمدابی‌سعد ـ النشوی‌المعروف بصرخ[3] از الشیخ الامام محمدبن عقیل القزوینی از امیر فخرالدوله باکالیجارالبویی که یکی را ازاعزه‌آل بویه مالیخولیا پدید آمد، و او را دراین علت چنان صورت بست که او گاوی‌شده است . همه روز بانک همی کرد و این و آن را همیگفت که «مرا بکشید که ازگوشت‌من هریسه[4] نیکوآید» . تا کار بدرجه‌ای بکشید که نیز هیچ نخورد و روزها برآمد و نهار (ناهار) کرد، و اطباء در معالجت اوعاجز آمدند . و خواجه ابوعلی اندرین حالت وزیر بود ، و شاهنشاه علاءالدوله محمد بن ـ دشمنیار بروی اقبالی داشت، و جمله ملک دردست او نهاده بود و کلی شغل برأی

۱ـ اختیار در اصطلاح منجمان اطلاق به بهترین وقت ازاوقات برای شروع امری‌است، منجمله ملاحظه در طالع .

۲ـ ابوالحسن برنجی .

۳ـ به فرخ، به سرح، به‌سرخ ؟

۴ـ طعامی است که‌ازگوشت‌و حبوب تهیه‌میکردند .

و تدبیر او بازگذاشته،و الحق بعدازاسکندر که ارسطاطالیس وزیر اوبود، هیچ پادشاه چون ابوعلی وزیر نداشته بود....

شکل ۸۸ ابن‌سینا بر بالین بیمار عاشق (ازکتاب افسانه‌های بوعلی‌سینا تألیف شادروان فضل‌الله صبحی‌مهتدی)

.....پس چون اطباء از معالجت آن جوان عاجز آمدند، پیش شاهنشاه‌ملک معظم علاءالدوله آن حال بگفتند، و اورا شفیغ برانگیختند که خواجه را بگوید تا آن جوان را علاج کند . علاءالدوله اشارت کرد، و خواجه قبول کرد . پس گفت: «آن جوان را بشارت دهید که قصاب همی آید تا ترا بکشد» .و با آن جوان گفتند . او شادی همیکرد . پس خواجه برنشست همچنان با کوکبه بردرسرای بیمار آمد ، و باتنی دودر رفت، و کاردی بدست گرفته گفت: «این گاو کجاست تا اورا بکشم ؟» آن جوان همچو گاو بانگی کرد ، یعنی اینجاست . خواجه گفت : « بمیان سرای آریدش و دست وپای اورا ببندید و فروافکنید ! » بیمار چون آن شنید بدوید وبمیان سرای آمد، و برپهلوی راست خفت ؛ و پای او سخت ببستند .پس خواجه ابوعلی بیامد و کاردبر کاردمالیدو فرو نشست، ودست بر پهلوی او نهاد چنانکه عادت قصابان بود . پس گفت : «وه ! این چه گاو لاغری‌است ! این را نشاید کشتن، علف دهیدش تا فربه شود» و برخاست و بیرون آمد،و مردم را گفت که:«دست و پای‌او بگشایندوخوردنی آنچه فرمایم پیش او برید و اورا گویید:بخور تا زود فربه‌شوی» .چنان کردند که‌خواجه گفت .

شکل ۸۹ـ تصویر خیالی‌از ابن‌سینا
(از مجله سپید و سیاه شماره ۷۳۲)

خوردنی پیش او بردند واو همی‌خورد؛ و بعد از آن هرچه‌ازاشر به وادویه خواجه فرمودی بدو دادندی‌و گفتند که «نیک بخور ! که این گاو را نیک فربه کنند» . او بشنودی و بخوردی‌بر آن امید که فربه شود تااورا بکشند .پس‌اطباء دست‌بمعالجت او برگشادند چنانکه خواجه ابوعلی میفرمود . یک ماه را بصلاح آمد و صحت‌یافت

و همه اهل خرد دانند که این چنین معالجت نتوان کرد الا بفضلی کامل و علمی تمام وحدسی راست.

این سه حکایت را نظامی عروضی سمرقندی در کتاب چهارمقاله خود درمقالت چهارم آورده که دیگران پس از وی با شروح چندی آنرادر کتابهای خود ذکر کرده‌اند (برای اطلاع بیشتر رجوع شود به چهار مقاله عروضی که بهمت مرحوم دکتر محمدمعین باتعلیقات و حواشی در تهران بسالهای ۱۳۳۱ و ۱۳۳۳ (دوبار) چاپ شده است).

حکایت ٤ـ غیر از داستانهای سه گانه بالا داستانهای دیگر به ابن‌سینا نسبت داده‌اند. منجمله معروف است که وی بیماران خود را بوسیله نخ یاریسمانی که بین محل اجتماع مردم و خانه‌اش بود کشیده و بمعاینات از راه دور می‌پرداخته‌است. مردم برای آنکه وی را بیازمایند گربه‌ای زیر چادر زنی گذارده و سر ریسمان را بپای او بستند. ابوعلی طبق عادت نسخه‌ای نوشت و چون آن‌را باز کردند چنین دیدند: باید باین بیمار پنج‌سیر گوشت نرم و دو موش داده شود تا رفع علت گردد.

ازاین قبیل درمان و معالجات گوناگون دربسیاری از تواریخ وتراجم احوال بسیار دیده‌میشود که‌شیخ بادیدن بیمارو ملاحظه قاروره‌حدس زده که مثلاً در چند ساعت ویا چنددقیقه بیمار میمیرد.

حکایت ٥ ـ در روضات‌الجنات آمده: آنگاه که شیخ به‌جرجان رسید، دیدمرده‌ای را دفن می‌کنند. شیخ برسر قبر حاضر شد و چون میت را در لحد نهادند گفت: این شخص نمرده است، اورا درگور نگذارید. مردم از سخن شیخ بحیرت آمده و گفتند: این چه مطلبی است میگوئی؟ شیخ گفت او را درمحلی خالی بمن بسپارید، که‌پس از چند روز او را زنده بشما بازگردانم. مردم‌چنان کردند. چون مرده را بموضع خالی بردند، شیخ اورافصد کرد. چون قدری خون گرفت، نفس آن‌شخص برآمد. شیخ رگ‌او را بگرفت و پس از ساعتی قدری دیگر خون‌برداشت، آن شخص بنشست و از حال خود استفسار کرد. شیخ او را خبر داد. آنگاه شیخ به‌درمان وی قیام کرد تا صحت کامل یافت.

حکایت ٦ ـ ابوالحسن بیهقی در «تتمه صوان‌الحکمه» آورده و منتخب‌الدین یزدی

شکل ٩٠ ـ تصویری مأخوذ از یک نسخه خطی قانون که بسال ١٦٠٩ میلادی نوشته شده. موضوع مجلس مشاوره طبی است که طبیب نبض بیمار را گرفته و داروسازان با حب وجوشانده منتظر دستور وی میباشند (ازمجموعه خطی در کتابخانه تاریخ طب ولکوم لندن)

در ترجمه آن بنام «درة‌الاخبار» گوید : « از تجارب او آن است که روزی صداعی

صعبش طاری شد . بدانست که ماده‌ایست که از حجاب سر فرود میآید و شاید بود که بورمی‌انجامد. بفرمود تا برف بسیار بیاوردند و در خرقه کتان پیچیدند و سر را بدان بپوشانید، موضع سر قوی گشته از قبول نزول ماده ممتنع شد و خلاص یافت و در خوارزم زنی مدتها بمرض سل مبتلی بود. فرمود که از شرابها بغیر از گلشکر چیزی تناول نکند تا صدمن گلشکر بخورد و شفا یافت».

دوست فقیدم شادروان فضل‌الله صبحی مهتدی کتابی تحت عنوان «افسانه های بوعلی‌سینا» بمناسبت هزاره شیخ بسال ۱۳۳۳ شمسی بچاپ رسانده که در آن یازده افسانه و حکایت از شیخ تحت عناوین بوعلی وبیمار، حکایت عاشق ، مالیخولیائی، گربه‌ی بیمار ، بوعلی‌سینا، بوعلی، بوعلی و استاد، خواجه بوعلی، ای‌وای، دفترجهان‌نما، استاد بوعلی میباشد .

ل- آثار و مولفات ابن‌سینا آثار و مولفات شیخ بمانند آثار و مولفات رازی از دویست متجاوز است . تمام این آثار از بوعلی نیست بلکه تعداد زیادی از آنها منسوب بوی میباشد. القفطی در « اخبارالعلماء باخبارالحکماء » تعداد آثار شیخ را بالغ برچهل و ابن ابی‌اصیبعه قریب صداثروپس از این دو بعضی از مورخان و صاحبان تراجم احوال با اضافاتی آثار شیخ را در کتب خود آورده‌اند. از متاخران شادروان استادسعید نفیسی در رساله«پورسینا» تعداد آثار شیخ را (چه منسوب وچه منصوص ومسلم) ۲۵۴ وآقای دکتر یحیی مهدوی در تألیف خود بنام «فهرست نسخه های مصنفات ابن‌سینا» ۲۴۲ و آقای دکتر ذبیح‌الله صفا در مجلد اول جشن‌نامه ابن‌سینا ۲۳۸ آورده‌اند. مرحوم سعید نفیسی در مبحث سوم در باره مولفات ابن‌سینا در کتاب «پورسینا» متذکر گردیده است که: «فهرست کتب و رسائلی که بزبان فارسی و عربی از او مانده یا منسوب به اوست در ذیل خواهد آمد. در برابر هر کتاب و رساله‌ای که نسخه از آن موجود است علامت (+) گذاشته شده . ممکن است دراین فهرست برخی نامها تکرار نام دیگری باشد و یا یک کتاب یا رساله‌ای را بدو نام

ذکر کرده باشند. اما در باره کتب و رسائلی که نسخه‌ای از آنها معروف نیست، تحقیق در این زمینه ممکن نشده است. درین فهرست در نام کتابها و رسائل رعایت ترتیب حروف هجا را کرده‌ام» مرحوم نفیسی تعداد جمیع آثار و یرا اعم از پارسی و تازی چه مسلم و چه منسوب و مشکوك قریب ۴۷۹ متذکر گردیده است و این رقم صحیح بنظر نمیرسد.

تعداد آثار پارسی ابن‌سینا آنچه که از شیخ و منسوب بوی است بیست و سه (یا بیشتر) و آنچه که به زبان عربی است قریب ۲۱۵ (ودر بعضی فهرست‌ها بیشتر از این رقم) میباشد.

تعداد مولفات و آثار عربی شیخ که چاپ شده بالغ بر چهل (در بعضی فهرست‌ها بیشتر) و تعداد آثار شیخ که به‌زبان پارسی چاپ شده است قریب پانزده میباشد. ارقام واعداد بالا برطبق کتب مورخان و مولفان چه از متقدمان و چه از متاخران اقتباس گردیده و امکان دارد نامرتب و ناصحیح باشد و باز احتمال دارد اثر یا آثاری از قلم افتاده و یا آنکه مکرر آمده و یا آنکه اثر یاآثاری در بعضی کتابخانه‌ها موجود و یا بچاپ رسیده و در صورت‌های بالا نیامده باشد. اکنون فهرست وار آثار طبی شیخ را از نظر خوانندگان کتاب می گذرانیم و ضمناً متذکر میگردیم که کوشش شده است تا آنجا که مقدور بوده فهرست جامعی تهیه گردد.

در کتابخانه ملی ملك یکصد وپنج نسخه خطی از آثار شیخ موجود است که قدیمترین آنها هفت عدد از این آثار مربوط به قرن هفتم است. در پشت جلد رساله چنین چاپ شده است: «فهرست نسخ خطی آثار شیخ الرئیس ابوعلی سینا موجود در کتابخانه ملی ملك موقوفه آستان قدس رضوی که به نمایش گذاشته شده و مشتمل است بر یکصد وپنج رساله غیرمکرر در هفتاد و دو مجلد، بتاریخ شنبه یازدهم اردیبهشت ۱۳۳۳».

بهرحال آثار ومؤلفات طبی که از شیخ در صفحات آتی خواهد آمد، عموماً بزبان عربی است. تعدادی از آنها که بپارسی است ضمن آن اثر تذکر داده شده است.

۱ـ الادویة القلبیه ـ چنانکه از اسم آن مستفاد میگردد، در باره داروهای قلبی است . نسخ متعدد از آن در اغلب کتابخانه ها موجود و در نوزده فصل ومشتمل برروح وانفعالات و حالات نفسانی و داروهای مفرح قلب و موارد استعمال آنها و داروهای قلبی مفردو مرکب و خواص آنها در بیماریهای قلب میباشد .

این کتاب و ترجمهٔ آن به ترکی بسال ۱۹۳۷ و ترجمه لاتینی آن بسال ۱۴۸۲ میلادی توسط آرنالودودوویلانوا (Arnalolo de Villa noua) تحت عنوان - Princips Avicannae de Corde ejusque facultatibus libellus»

بعمل آمده . ایضاً بنام «De medicinis Cordialibus» ویا «Medicamenta Cordialis» آمده است که ترجمه آنها در اغلب کتابخانه ها موجود است . ترجمه اردوی ادویه قلبیه توسط شفاء الملک حکیم عبداللطیف بسال ۱۹۰۶ میلادی در کلکته تحت عنوان « کتاب ـ الادویه القلبیه » تصنیف معلم ثالث الشیخ الرئیس ابوعلی بن عبدالله بن سینا در ۱۲۳ صفحه قطع رقعی کوچک و چاپ سربی انتشار یافته است .

۲ـ الارجوزه فی الطب (فی حفظ الصحه) چنانکه ازعنوان این رساله مستفاد میگردد دربهداشت است .

ابتدا :

اسمع جمیع وصیتی واعمل بها

فالطب مجموع بنص کلامی

آخر :

فالعقد تبدیل المزاج وحله

یشفی المریض به وبالا وهام

نسخ متعدد از آن در کتابخانه های عالم موجود است و از مولفات مسلم ابن سیناست .

۳ـ الارجوزه فی الطب (فی الفصول الاربعه) که ابتدای آن چنین است :

یقول راجی عفوه ابن سینا
ولم یزل بالله مستغینا
یا سائلی عن صحة الاجساد
اسمع صحیح الطب بالارشاد

آخر آن بدین نحو ختم میشود: محمد واله وعتره والقائمین بعده بسنة. این ارجوزه نیز از آثار مسلم ابن سینا و در بعضی کتابخانه های دنیا موجود است.

٤ـ الارجوزه فی الطب ـ چنانکه از اسم کتاب مستفاد میگردد این ارجوزه در علم طب است.

ابتدا:

الحمدلله المليك الواحد ـ رب السموات العلی الماجد

. . . . . .

الطب حفظ صحه برء مرض
من سبب فی بدن منذ عرض

انتها :

وقد فرغت من جميع العمل والان اقطع بقول مكمل

نسخ متعدد از آن در اغلب کتابخانه ها موجود است. این ارجوزه در سال ۱۸۲۹ میلادی در کلکته توسط عبدالمجید و بسال ۱۲۶۱ قمری در لکنهو با شرح ابن رشد بچاپ رسیده است. ترجمه لاتینی آن با شرح ابن رشد بسال ۱٤۸۵ میلادی توسط :

Armegandus Blasii de Motepesulano

تحت عنوان :

«Cantica Avicenne cum comento Averrois translata ex arabico in latinus»

در ونیز (ایطالیا) بچاپ رسیده است.

ایضاً ترجمه لاتینی آن بسال ۱۵۵۶ توسط ژان هروا گیوس[1] دربال (سویس) که توسط آندرآ آلپا گوس بلوننزیس[2] وبسالهای ۱۵۶۲ و ۱۶۰۹ توسط آپود ژونتاس[3] وبسال ۱۶۳۰ توسط ژان فوشه (بهشعر) درشهرنیم[4] (فرانسه) وبسال ۱۶۴۹ توسط آنتونیوس دوزینگیوس[5] بچاپ رسیده است.

این ارجوزه بسال ۱۹۵۶ تحت عنوان: Cantica Avicennae یا Poème de-la Médecine توسط آقای هانری ژائیه[6] استاد دانشکدهٔ پزشکی الجزائر و عبدالقادر-نورالدین استاد لیسه فرانسه و مسلمان[7] دانشگاه الجزائر بقطع خشتی بزرگ ضمن مجموعه عربی بچاپ رسیده است.

کتاب بالا مشتمل بر یک مقدمه بزبان فرانسوی و عربی و فهرست مآخذ و نسخی که ارجوزه از روی آنها تهیه گردیده با توضیحاتی در بارهٔ نظرات طبی ابن‌سینا مأخوذ از کتاب بالا بانضمام دوگراور از خط شیخ میباشد که جمعاً ۲۶ صفحه است.

اما متن ارجوزه مشتمل بر ۱۳۲۶ بیت عربی است که در برابر هر بیت ترجمه فرانسوی آن آمده است. مترجمان ارجوزه ابیات آنرا تقسیم بندی نموده و هربیت یا ابیاتی که در هر موضوع بوده عنوانهائی برای آن‌ها قائل گردیده بمانند تفسیر طب، تقسیم طب، امور طبیعی، مزاج وامثال آنها. تعداد صفحات این قسمت ۹۹ میباشد.

۱- Jean Hervagius. ۲- Andrea Alpagus Bellunensis.

۳- Apud Juntas. ۴- Nïmes.

۵- Antonius Deusingius. ۶- Henri Jahier.

۷- Lycée Franco-Musulman.

در دنباله این قسمت ترجمه‌لاتینی که توسط ژراردو کرمن بعمل‌آمد و بسال ۱۵۰۶ درشهربال (سویس) توسط ژان‌هروا گیوس بنام Cantica بچاپ رسیده، ضمیمه شده که در ۸۳ صفحه است. مؤلفان در دنباله آن نکات انتقادی و اختلاف نسخ را آورده ودر انتهای کتاب فهرست‌لغات و اصطلاحات میباشد. جمعاً کتاب در ۲۲۱ صفحه است.

این ارجوزه با زحماتی که مؤلفان برای تشریح و توضیح مفاد آن بکار برده‌اند بسیار عالمانه و از آثار نفیسی است که در این دوران بچاپ رسیده است وشرح جامع و کامل از ارجوزه‌شیخ میباشد.

۵ـ الارجوزه فی‌الطب. این ارجوزه بنام های «الفیه الطبیه» یا «ارجوزه‌السینائیه» مشهورو به‌عربی است و بیشتر بنظر میآید منسوب به‌شیخ باشد. نام آن در بعضی فهرست ها آمده‌است.

۶ـ الارجوزه فی‌التشریح.

ابتدا:

الحمدلله معل العلل وخالق‌الخلق القدیم الازلی

۷ـ الارجوزه فی‌المجربات.

ابتدا:

بدأت بسم‌الله‌فی‌نظم حسن اذکرما جربت فی‌طول‌الزمن

انتها:

ماحرکت ریح ببحر موجا و ما سرت راعیه و هوجا

نسخ آن در کتابخانه های پاریس و بریتیش‌میوزیوم و چند کتابخانه دیگر موجود است. این نسخه ارجوزه از شیخ و نسبت آنها به وی مسلم میباشد.

۸- الارجوزه فی‌وصایا ابقراط - چنانکه از اسم کتاب مستفاد میگردد، در باب وصایای بقراط (آئین و سنت‌پزشکی) است. نسخ آن‌در کتابخانه های‌برلین وبریتیش- میوزیوم موجود است.

۹- ارجوزه فی‌الوصایا(نصایح طبی منظوم)-این کتاب نیز بمانند ارجوزه قبلی در پند و اندرز طبی است. نسخ متعدداز آن درکتابخانه های برلین‌وچند کتابخانه دیگر موجود است.

غیر از ارجوزه‌های مذکور در بالا در فهرست‌ها ارجوزه‌هائی بنامهای : الف) - الارجوزه فی‌الباه (یا درباب قوه‌باه) ؛ ب) ایضاًالارجوزه فی‌الفصول‌الاربعه (در چهار فصل) ؛ج) الارجوزه‌فی‌المجربات فی‌الطب؛ د)الارجوزه فی‌الوصایا الطبیه نیز آمده ، که‌از آنها نیزنسخی‌درکتابخانه هاموجوداست ، که یایکی از ارجوزه‌های بالاست که بنامهای مذکور در فهرست‌ها آمده‌و یا آنکه‌نسّاخ وکتاب به میل‌خود بدانها نام‌گذاری کرده و یاآنکه مؤلفان‌آنها غیراز شیخ میباشند که‌خواسته‌اندبدین ترتیب آنهارا ضمن‌آثارشیخ بیاورند.

۱۰- الاغذیه و الادویه (رساله‌فی...)- چنانکه از اسم‌آن‌مستفادمیگرددر باب غذاها و داروهاست. نسخه‌خطی از آن درکتابخانه اسلامبول موجود است و بنظر میرسد منسوب به‌شیخ باشد.

۱۱- الاقرابادین - این رساله که‌به زبان تازی‌است، در بعضی از فهرست‌ها ضمن کتب تالیفی شیخ‌آمده و بنظر مشکوك میرسد.

۱۲- الباه (رساله فی...) (مسالة طبیه)- این رساله به زبان عربی‌و چنانکه ازعنوان آن پیداست در موضوع باه میباشد. این رساله‌را شیخ برحسب درخواست یکی از بزرگان (ابوسهل حمدوی؟) تألیف کرده است ، که در آن از نیروی باه وضعف و شدت آن در سنین مختلف آدمی و داروهای مبهی و خلاصه در مقوله باه

میباشد. نسخ خطی آن در بعضی کتابخانه های جهان و در تهران موجود است.

۱۳- البول - این رساله که به عربی است در بعضی فهرستها بمانند کتاب بر کلمن ضمن آثار شیخ آمده و بنظر مشکوك میرسد.

۱۴- تخلیط الاغذیه (رساله فی...) - این رساله بزبان عربی وبنظر مشکوك میرسد و نام آن در فهرست کتابخانه رامپور (هندوستان) آمده است.

۱۵ تدبیر سیلان المنی - رساله ایست مختصر بعربی که در باب تدبیر درمورد سیلان منی وانتساب آن به شیخ مسلم است. نسخه ای از آن در کتابخانه های اسلامبول موجود است.

۱۶- تدبیر المسافرین (رساله فی...) - این رساله بعربی و در باب تدبیر و دقت و عمل طبی و بهداشتی مسافران میباشد. باید دانست این قبیل رسالات درطب اسلامی ازپزشکان اسلامی فراوان دیده میشود، که در آن دستورهائی طبی به مسافران در موقع گرما و سرما و برف و آفتاب و باران و مراقبت از چشم و گوش و دردهای دست و پا و امثال آن میباشد. نسخ متعدد از آن در کتابخانه های دنیا و تهران موجود و انتساب آن به شیخ مسلم است.

۱۷- تشریح الوجود (تشریح الاعضاء - حقائق انسانیه)- این رساله که بپارسی است در بعضی فهرست ها بمانند قنواتی آمده که بیشتر بنظر میرسد مشکوك باشد. ابتداء آن بدین نحو است: بدانکه ایزد عزوجل هست مطلق است وواجب. و معنی واجب آن باشد که بخود قائم باشد نه به چیزی دیگر. وهرچه بجز خواست خداست ممکن است. و معنی ممکن آن باشد که او بدیگری قائم باشد...

آخر آن چنین است: یعنی چون بازرگان به تجارت رود چون به نهایت منزلی رسد تجارت آغاز کند. چون مایه تمام صرف کرد هرآینه عزم بازگشتن کند. اگر بدان منزل برسد که بضاعت آنجا برده است... ازآنچه رای این ضعیف بودوادراك وی این قدر افتاد که لایعلم الغیب الاالله و این قدر دانستن واجب است برهمه کس

علم بالصواب. از این رساله در بعضی کتابخانه های عالم نسخی موجود باشد.

۱۸- جودیه (رساله...) - یا محمودیه یا جمودیه- این رساله بزبان پارسی ومنسوب به ابن سیناست. رساله ایست مختصر در چند باب که مشتمل برعلاج چشم و علاج درد دندان و درد معده و بیان قی آمدن و دفع کرمها وکرم کدو و قولنج و خون شکم و تب و خارش اندام و گشادن آواز و مار گزیده و کیک زده و دفع موش و مور یختگی و بیرون آمدن مقعدو بواسیر و آماس و درد خایه و بیان قوت باه و دفع استسقاء وگشودن حیض و دفع خون آمدن از زنان و درد پشت و دفع مکس میباشد.

یک نسخه خطی از این رساله ضمن کتب اهدائی مرحوم سید محمد مشکوة بدانشگاه تهران در مجموعه ای خطی مشتمل بر چهل وسه رساله میباشد که سی وششمین آن همین رساله جودیه در چهار صفحه و چند سطر است که بسال ۱۰۷۱ هجری استنساخ شده موجود و بسال ۱۳۳۰ شمسی از طرف انجمن آثار ملی به شماره (۱۰) توسط نگارنده با مقدمه و حواشی و تصحیح در نودوچهار صفحه به قطع رقعی بچاپ رسیده است. فهرست مندرجات آن بقرار زیر میباشد:

مقدمه، قسمت اول طب یونان و انتقال آن بایران، قسمت دوم ترجمه وتالیف کتب طبی، قسمت سوم اختصاصات طب ایرانی اسلامی، قسمت چهارم ابن سینا، قسمت پنجم نتیجه زحمات و نبوغ پزشکان اسلامی بالاخص ایرانیان بعالم طب، قسمت ششم بحث و تحقیق در رساله جودیه و هشت باب از اصل رساله با فهرستهای مختلفه.

بهرحال چنانکه آمد این رساله منسوب به شیخ و بنظر اینجانب مشکوک است. اما در آن بعضی مطالبی است که نسبةً ارزنده میباشد، خواه از شیخ یا از دیگری باشد.

ابتدا :

«... اما بدان ای عزیز که این رساله ایست بر سبیل ایجاز و اختصار بغایت فوائد مسمی به جودیه که افضل الحکماء ابوعلی سیناجهت سلطان محمود انشاء نموده است ودر مطالعه این نسخه انواع فوائد حاصل آید انشاءالله تعالی».

بدانکه جمع علتها از خوردن بسیار و گفتن بسیار و خفتن بسیار ومجامعت بسیار پدید آید».

انتها :

« دفع مگس - بیخ نرگس با زرنیخ بکوبد و بآب بیامیزدو در خانه بیفشاند بگریزند و همه بمیرند. بدانکه هر که بعرق پیکان تیر آب دهد بهر که زند درحال بمیرد و بلاشک بدین قدر اختصار افتادوالله اعلم بحقایق الامور».

۱۹ - الحزن و اسبابه (رساله فی ...) - این رساله بعربی و نسخ فراوان ازآن در کتابخانه های جهان یافت میشود و چنانکه از عنوان آن مستفاد میگردد درباره حزن وعلل آن و از آثار مسلم شیخ است. این کتاب بسال ۱۹۳۷ میلادی در اسلامبول و ایضاً توسط M Hazmi Tura به ترکی ترجمه شده است.

۲۰ - حفظ الصحه (رساله فی ... یامقالهٔ فی ...) - این رساله بعربی ودرباب بهداشت است و از آن نسخ فراوان در کتابخانه های دنیا و تهران (کتابخانهٔ مجلس) موجود است.

این رساله در سیزده فصل میباشد که مشتمل بر ذکر کیفیات و اعتدال و بدنهای مختلفه و احتیاج آنها به بهداشت و تدابیر روزانه و مسواك و ورزش و حمام ومنافع و مضار شراب و دستور خواب و فصد و حجامت ومسهل و استفراغ و امثال آن و از آثار مسلم شیخ است.

۲۱- حواشی قانون

۲۲- خصب البدن (مقاله‌فی . . .) -این رساله بعربی و چنانکه‌ازاسم‌آن‌مستفاد میگردد در باره تر و تازگی‌بدن است. از این رساله درکتابخانه ایاصوفیه اسلامبول موجود و از آثار مسلم شیخ است.

۲۳- فی‌الخمر (خطبة . . .، الخمر) - این رساله بعربی‌و در باره شراب‌میباشد. از این رساله نسخی چند درکتابخانه های جهان و تهران موجود است وبنظر میآید منسوب به شیخ باشد و نه مسلم.

۲۴ - خواص‌الشراب - این رساله‌منسوب به‌ابن‌سیناست.

۲۵- دستور طبی - این‌رساله به عربی و مشتمل بر پنج فصل (در بعضی‌نسخ شش فصل) وموضوع آن دستورهای‌طبی‌است. نسخ متعدد از آن‌درکتابخانه های دنیا ودرایران درکتابخانه‌ملی ملک و کتابخانه مشهد و از آثار مسلم شیخ است.

ابتدا :

« . . . فاول مایجب علی‌الطبیب ان یبدأ به هو معرفةالعله بجنسها و نوعها ومقدارها فی‌نوعهاو هذاالاسبیل الی‌معرفته بالتجربه‌بل بالقیاس،والتجربه تنفع فی‌سرعة وجودالقیاس‌علیه . . .»

انتها :

« . . . فهذا ما عندی‌من التدبیر یقابل بالکتب‌المصنفه فی هذاالباب فان‌تطابقت الشهادات به علیه استعمل وان خالفته ترک‌الی‌التدبیرالاصوب. واللهالمیسر».

۲۶ - دفع‌المضارالکلیه‌عن‌الابدان‌الانسانیه بتدارک‌انواع خطاء التدبیر(کتاب فی . . .) - تدارک‌الخطاالواقع‌فی‌التدبیرالطبی- رفع‌المضارالکلیه . . .

این کتاب را شیخ برای ابوالحسن‌احمدبن محمد السهلی وزیر دانش‌دوست علی‌بن‌مأمون خوارزمشاه نوشته و بعربی است.

این کتاب یکی ازآثار مهمه وبدیع شیخ میباشد که وی باتألیف آن فن مخصوصی در طب وارد کرده است. تاریخ تصنیف آن بین سالهای ۳۹۲ و ٤۰۳ هجری میباشد.

کتاب مشتمل بر هفت مقاله است بدین شرح:

۱) فی تعدید انواع الخطاء ؛ ۲) فی الهوا ؛

۳) فی الحمام ؛ ٤) فی الطعام ؛

٥) فی الماء و المشروبات ؛ ٦) فی الحرکات ؛

۷) فی امر الاستفراغ.

ابتدا: .... و بعد فان الشیخ اباالحسن احمد بن محمد السهلی من عرف بعلوالهمه و شرف الأروسه و .... امرنی ان اعمل کتابی فی دفع المضار الکلیه للابدان الانسانیه.

انتها: ... و اما منع الاسهال او تدبیر من لم یسهل فهو مکتوب فی الکتب و لکن هذا کاف فی غرضنا و الحمدالله....

نسخ خطی متعدد از آن در کتابخانه های جهان و ایران موجود است.

این کتاب بسال ۱۳۰٥ هجری قمری در قاهره در مطبعه بولاق بچاپ رسیده که در حاشیه آن کتاب «منافع الاغذیه و دفع مضارها» تألیف محمد زکریای رازی است.

ترجمه فارسی از آن در کتابخانه بریطانیا و ایضاً ترجمه دیگری بفارسی تحت عنوان «موجز عظیم النفع» چاپ دهلی بسال ۱۳۱۰ توسط شیخ حسین الجابر ـ الانصاری میباشد. ایضاً به لاتینی توسط آندرآالپاگو (Andrea Alpago) تحت عنوان

«Avicennae philosophi praeclarissimi, Libellus de removendis nocumentis, quae accidunt in regimine sanitatis»

بعمل آمده و بسال ۱٥٤۷ در ونیز (ایطالیا) بچاپ رسیده است.

۲۷ - دفع الغم من الموت (عدم الخوف عن الموت - لامخافة من الموت - حقیقة الموت) - این رساله بعربی میباشد که در بعضی کتابخانه های جهان موجود و منسوب به شیخ است.

۲۸ - دفع الغم و الهم - چنانکه از عنوان آن مستفاد میگردد در باره دفع غم و هم میباشد. این رساله بزبان عربی و یکی دو نسخه از آن در جهان موجود و منسوب به شیخ الرئیس است.

۲۹ - دفع الهم عند وقوع الموت (یا دفع الغم عند وقوع الموت یا اشفاء من خوف الموت یا رساله فی دفع الغم من الموت) که از رسالات مشکوکی است که به شیخ نسبت داده شده وبنظر میرسد همان رساله بیست وهشتم باشد.

۳۰ - الرد علی کتاب ابی الفرج ابن الطیب (رساله فی ....) - رساله مزبور بر رد ابو الفرج ابن الطیب جاثلیق وموسوم به « القوی الطبیعیه » یا « القوی الاربعه» است.

در این کتاب شیخ بر اقوال ابو الفرج ایراداتی کرده و بصورت « قوله » و « نقول »مطالب را بیان داشته است.

نسخ متعدد از آن در کتابخانه های جهان و ایران موجود است. رساله بزبان عربی است.

ابتدا : انه قد کان یقع الینا کتب یعملها الشیخ ابوالفرج ابن الطیب ادام الله عزه، فی الطب و نجدها صحیحة مرضیه بخلاف تصانیفه فی المنطق والطبیعیات...

انتها : .... و البیان الثالث الی آخر الفصل ، .... فلنذکر هذا القدر.

۳۱ - الرد علی مقاله الشیخ ابی الفرج ابن ابی سعید الیمامی - ایضاً تحت عنوان : « رساله کتبها الشیخ الرئیس ابو علی ابن سینا الی الشیخ

ابی الفرج ابن ابی سعید الیمامی فی مسألة طبیه دارت بینهما » آمده است.

این رساله بعربی است که در آن شیخ یکایک اقوال ابوالفرج را رد کرده و ضمن رساله آراء رازی را نیز آورده است.

نسخ متعدد از آن در کتابخانه های جهان و ایران موجود است. نسخه‌ای از آن را در کتابخانه ملک دیده‌ام.

۳۲ - رساله قلبیه - یک نسخه از این رساله‌را در کتابخانه ملی ملک‌دیده‌ام بنظر نمیرسد مسلماً متعلق به شیخ باشد. (محتمل است ترجمه ادویه قلبیه باشد؟)

۳۳ - السکنجبین(رساله فی ...) - ایضاً تحت عنوان :

«منافع الشراب المسمی‌سکنجبین - این رساله بعربی‌و در باب‌منافع سکنجبین میباشد.

نسخ خطی آن در اغلب کتابخانه های جهان و ایران موجود است. ترجمهٔ لاتینی‌آن بسال۱۵۴۷ میلادی‌توسط آندرآ آلپاگو (Andrea Alpago) سابق‌الذکر ترجمه و باترجمه رساله «دفع‌المضارالکلیه‌عن‌الابدان الانسانیه‌بتدارك‌انواع خطاء - التدبیر» یکجا تحت عنوان :

« Tractus ejusden . . . de Syrupo acetoso »

در ونیز (ایطالیا) بچاپ رسیده است :

۳۴ - السموم والاقرابادین - نام این‌رساله در فهرست‌ها آمده و معلوم‌نیست از آثار شیخ باشد.

۳۵ - سیاسة البدن و فضائل الشراب و منافعه‌و مضاره (کتاب...) - که‌در بعضی‌فهرست‌ها تحت عنوان«خمریه» آمده است.

این تألیف بعربی و چنانکه از اسم‌آن مستفاد، میگردد، در باب منافع‌و مضار شراب میباشد. نسخ چندی از آن در کتابخانه های اسلامبول و ایضاً در تهران (کتابخانه ملک) موجود است.

۳٦ - شطرالغب (علاج الحمی) - رساله ایست بعربی در درمان تب های مرکب که منسوب باین‌سینا است.

۳۷ - شفاء الاسقام- چنانکه‌از اسم‌آن‌مستفاد میگردد،در درمان بیماریهاست. رساله بعربی‌و منسوب بابن‌سیناست.

۳۸ - العشق (رساله فی ...) - این رساله چنانکه ازعنوان آن مستفاد میگرددد‌رباب عشق‌میباشد. شیخ آنرا به عربی‌وبرای شاگرد خود ابو عبدالله الفقیه- المعصومی‌نوشته است.

رساله مزبور در هفت فصل میباشد بدین شرح :

۱) فی ذکر سریان قوة‌العشق‌فی کل واحد من الهویات ؛ ۲) فی‌ذکر وجود العشق فی‌الجواهر البسیطه الغیر الحیه؛ ۳) فی ذکر وجود العشق فی - الموجودات ذوات‌القوه المغذیه‌من‌جهة قواها المغذیه ؛ ٤) فی ذکر وجود العشق‌فی‌الجواهر الحیوانیه من‌حیث لهاالقوه الحیوانیه؛ ٥) فی‌ذکر عشق الظرفاء و الفتیان للأوجه‌الحسان ؛ ٦) فی ذکر عشق النفوس الا لاهیه؛ ۷) فی خاتمة الفصول .

رساله عشق‌بسال ۱۸۹٤ میلادی‌در لیدن(هلند)توسط ا. ف. و.مهرن[1] وایضاً در قاهره‌بچاپ‌رسیده است.

این رساله توسط عمر بن سهلان ساوجی بفارسی شرح شده است.

ترجمه فارسی رساله عشق بسال ۱۳۱۸ شمسی توسط مرحوم ضیاء الدین‌دری و تلخیصی از آن بزبان فرانسوی بسال ۱۸۹٤ میلادی‌توسط مهرن سابق‌الذکر بعمل آمده‌است.

۱- Mehren (A. F. V.)

۳۹ - الفرق بین الحرارة الغریزیه و الغریبه (رساله فی . . .) - از عنوان رساله بالا چنین مستفاد میگردد که شیخ رساله را در باب فرق بین حرارت غریزی و غریبه تألیف کرده است.

این رساله بزبان تازی و نسخ متعدد آن در کتابخانه های جهان و ایران موجود است. انتساب آن به شیخ مسلم میباشد.

۴۰ - الفصد (رساله فی . . .) - چنانکه از عنوان کتاب پیداست در باره خون گرفتن است. از این رساله در بعضی کتابخانه های اسلامبول موجود میباشد و از رسالات مسلم شیخ است.

۴۱ - فصول طبیه (فصول فی الطب) - این رساله در فصول طبی چندی و بعربی است، که شیخ آن را در باب قلب و عروق زننده و روح و چند موضوع دیگر به زبان تازی تألیف کرده و خلاصه آن که در این رساله از فصول طبی و فن طب و موضوع روح بحث شده است.

نسخ خطی چند در کتابخانه های جهان و در تهران در کتابخانه ملک موجود است.

۴۲ - فوائد الزنجبیل - این رساله بزبان عربی و در بعضی فهرست ها ضمن آثار شیخ ثبت گردیده و بوی نسبت داده اند ، ولی بنظر مشکوك است .

۴۳ - فی تبیین ماهیة الحزن (کلام له . . . .) - تحت عنوان بالا در رساله سرگذشت تألیفی از شیخ بقلم ابو عبید آمده و احتمال دارد همان رساله « الحزن و اسبابه» باشد.

۴۴ - فی تعرض رساله الطبیب (مقاله . . .) - نسخه ای از آن را در کتابخانه ملک دیده ام و بنظر مشکوك میباشد.

٤٥ ـ القانون (کتاب . . . فی الطب) ـ کتاب قانون مهمترین و مفصل ترین و مشهور ترین آثار طبی شیخ و از امهات کتابهای طبی شرق و غرب است . این کتاب از روز تألیف تا قریب هفت قرن (اواسط قرن هفدهم) در اروپا و تا کنون درمشرق زمین مورد نظر طالبان طب و از کتب درسی اغلب دارالعلم ها بوده است . برای آنکه اهمیت قانون مختصراً برای خوانندگان این کتاب مشهود گردد، متذکر میگردیم که چاپها و ترجمه ها و حواشی و تعلیقات و شروح و تلخیصی که بر آن نوشته شده است بسیار زیاد و همین مطلب اهمیت و ارزش جهانی آنرا میرساند .

آنطور که از رساله سرگذشت مستفاد میگردد، شیخ قسمت اول قانون را (کتاب اول) در جرجان (در حدود سال ۳۰۴ هجری قمری) و قسمتی را در ری (در حدود سال ۴۰۵ هجری قمری) و بقیه را درهمدان (بین سالهای ۴۰۵ و ۴۱۴ هجری قمری) تصنیف کرده و بگفته جوزجانی شیخ قانون را به شاگردانش تدریس میکرده است .

آنچه که محقق است پس از کتاب « حاوی » رازی و کتاب « ملکی » اهوازی قانون جامعترین کتب طبی تا دوران شیخ میباشد ، منتهی سبک نگارش و مطالب قانون با « حاوی » رازی و « ملکی » اهوازی متفاوت است ، بدین معنی که حاوی دائرة المعارف طبی جامعی است که رازی در آن جمیع عقاید و نظرات اطباء سلف چه یونانی و چه رومی و چه ایرانی را جمع آوری و آنگاه با نظرات و تجارب خود و آزمایشهائی که شخصاً در بیمارستانها و مطب نموده آنرا تدوین کرده است . از آن گذشته رازی در کتاب حاوی در مورد بیماریها علاوه برآنکه درمان آنهارا از قول اطباء قبل از خود یک یک نگاشته ، درآخر عقیده و نظر خود را مشروحاً بیان داشته است . از این رو یقیناً حاوی رازی تا اواخر قرن چهارم هجری جامعترین کتاب طبی در تمدن اسلامی میباشد .

بعقیده فرند[1] رازی زبان یونانی میدانسته ومعلومات طبی و کیمیاوی خود را از کتب یونانی اخذ کرده است ، چنانکه ابن الندیم ضمن فهرست کتب رازی از دو کتاب بشرح زیر اسم میبرد :

۱) «کتاب فی استدراك مابقی من کتب جالینوس مما لم یذکره حنین » ؛
۲) « قصیدة فی العظة الیونانیه ».

اگر مطلب بالا مسلم باشد ، آنوقت تألیف رازی که به‌اصل و منبع یونانی دست داشته ، از قانون برتر میباشد.

اما در مورد کتاب « ملکی » تألیف اهوازی باید دانست، کتابی است بسیارمنظم که موضوعات آن با اسلوب بسیار صحیحی طبقه بندی‌شده واهوازی نظرات اطباء سلف را نیز در آن آورده و تجارب شخصی را نیز متذکر گردیده، بااین تفاوت که اهوازی زماناً پس‌از رازی و چون بخدمت عضدالدوله دیلمی بوده توانسته است کتاب تألیفی خود را باب روز کند.

اما قانون از نظر سیاق عبارت و نگارش مطالب و جمع‌آوری جمیع اطلاعات طبی تا دوران شیخ بسیار ممتاز میباشد ، مضافاً بدانکه قانون از قلم یک فیلسوف طبیب برشته تحریر درآمده است. از آن گذشته چون در قدیم (تا قریب هفتاد سال قبل در ایران) تحصیل طب منضم با تحصیل فلسفه و حکمت بوده ، بدین معنی که این دو رشته از علوم را توأماً تحصیل میکردند ، بلکه تحصیل حکمت مقدم بر طب بوده و جانب فلسفی شیخ بر رازی و اهوازی رجحان داشته ، بدین مناسبت قانون دردوران شیخ شهرت یافته‌است . دیگر آنکه شیخ در مقام صدارت بوده‌و کتاب را تدریس میکرده ، که این دو امر عامل بزرگ شهرت قانون در جهان طبی اسلامی و نتیجةً در دنیا شده است . در صورتیکه معلوم نیست « حاوی » رازی و

۱ـ Freind ـ کتاب متفکران اسلام تألیف لوئی فیگیه L. Figuier صفحه ۴۸

«ملکی» اهوازی در دوران حیات مؤلفانش تدریس میشده است.

با ذکر مطالب بالا و اینکه شیخ بمناسبت نبوغ کم نظیر و تسلط کامل در تدریس طب و موقع خاص وی در دربار پادشاهان آل بویه و بیان نظرات وعقاید متقن و ابتکارات بزرگ در طب توانسته است، مقام قانون را در دوران خود و پس از وفاتش در عالم بسیار رفیع گرداند و بدین ترتیب باآنکه طلاب علوم طبی از کتابهای «حاوی» رازی و «ملکی» اهوازی استفاده می کردند، قانون آنها را تحت الشعاع قرار داده است.

بطور خلاصه قانون کتاب جامع طبی است که بقلم یک فیلسوف فصیح و مسلط به فلسفه و نابغه ای کم نظیر میباشد نه فقط یک طبیب آزموده ومجرب. با تمام این احوال پس از آنکه قانون در مشرق زمین شهرت یافت، در مغرب زمین نیز مشهور شدو اولین کتاب طبی

کتاب القانون الطب
ابن سینا
ROMAE,
In Typographia Medicea.
M.D.XCIII.

شکل ۹۱ پشت جلد قانون ابن سینا چاپ رم سال ۱۵۹۳ میلادی که با بعضی از مؤلفات دیگر شیخ در منطق و طبیعی و علم کلام چاپ شده است

است که در اروپا به لاتینی ترجمه و طبع گردیده و تا سال ۱۶۵۰ میلادی در دو دانشگاه لوون[۱] (بلژیک) و منپلیه[۲](فرانسه) تدریس میگردید و بدین مناسبت ابن‌سینا دراروپا«رئیس وملک‌الاطباء» لقب یافته است. یک‌نکته دیگر باید بمطالب بالا افزود که در قانون درمانها و علاجهای عجیب و غریب و شاهکارهائی دیده میشود که بسیار ارزنده میباشد. مااین‌مطلب را ضمن تجزیه‌و تحلیل و تشریح معلومات طبی شیخ متذکر خواهیم شد.

معهذا عده‌ای بر قانون‌ایراد و خرده‌گیری کرده که‌در تعداد و انواع خواص اجسام زیاده روی کرده و بر عکس در مباحث تشخیص بیماریها پیچیده و مبهم‌است. از پزشکانیکه کتاب قانون را در حکم کاغذ خالی میداند ابن زهراندلسی[۳] است، ولی الحق این مطلب مبالغه آمیز است. برخی از دانشمندان و متخصصان علی‌بن‌عباس را در طب بر ابن سینا ترجیح میدهند[۴].

پرفسور ادوارد برون درکتاب «طب عرب»[۵] گوید: «قانون بر اثر آنکه بشکل دائرة المعارف است وبواسطه نظم و ترتیب منطقی‌وطرز بحث مجتهدانه‌اش اهمیت یافته وکتابهای رازی و علی‌بن عباس مجوسی را با آنهمه فضیلت عقب زده است». گرچه این مطلب تماماً صحیح بنظر نمیرسد و چنانکه قبلاً آمد علل شهرت قانون تحت عواملی بوده که در صفحات بالا مذکور افتاد. ابن رشد[۶] با شهرت کم نظیرش دراروپا نتوانست کتاب کلیات خود را با قانون ابو علی‌سینا برابر کند.

۱- Louvain.

۲- Montpellier.

۳ Avenzoar.

۴- دائرة‌المعارف بریطانیا جلد سوم.

۵- Arabian Medicine.

۶- Averroes.

تقسیمات قانون ـ قانون مشتمل بر پنج کتاب است که هر کدام از آنها به چندین فن و تعلیم وجمله و فصل تقسیم گردیده است.

کتاب اول ـ در کلیات طب که مشتمل بر چند فن است :

فن اول مشتمل بر شش تعلیم است : در حد طب و موضوعات آن ، در ارکان (یک فصل) در مزاجها (سه فصل) ، در اخلاط (دو فصل) ، در اعضاء (یک فصل و پنج جمله) ، در ارواح و افعال و قوی (یک جمله و یک فصل).

فن دوم در بیان امراض و علل و اعراض کلی که مشتمل بر سه تعلیم است :

درامراض (هشت فصل)، درعلل بیماریها (دو جمله)، در اعراض (یازده فصل و دو جمله).

فن سوم در حفظ الصحه که مشتل بر یک فصل و پنج تعلیم است : فصلی در سبب صحت و مرض و ضرورت مرگ ، در ربیت (چهار فصل) ، در تدبیر صحت

شکل ۹۲ ـ پشت جلد ترجمه قانون ابن‌سینا (کتاب پنجم) از انتشارات آکادمی علوم ازبکستان ۱۹۶۰ میلادی .

و مزاج بالغان (هفت فصل) ، در تدبیر صحت مزاج پیران (شش‌فصل) ، در تدبیر بدن از نظر حالات مزاج (پنج‌فصل) ، در انتقالات (یک فصل و یک جمله) .

فن چهارم در بیان وجوه معالجات بحسب امراض (از نظر کلی) که سی‌و دو فصل است .

کتاب دوم در داروهای مفرد بترتیب حروف تهجی[1] (در دوجمله) است .

جمله اول در قوانین طبیعی (درشش‌مقاله) ، جمله‌دوم در داروهای‌مفرد میباشد . در این کتاب شیخ تقریباً تمام داروهای حیوانی‌و گیاهی و معدنی باخواص و موارد استعمال آنها را آورده است و قسمت مربوط به گیاههای طبی مستعمله دربیماریهای کبد آن بسیار ممتاز میباشد، که با طب امروزی مطابقت تام دارد ،وما ضمن مبحث مربوط‌به‌اصول تداوی آنهارامتذکرخواهیم‌شد .دراین کتاب‌ابن‌سینا قریب . ۸۰ دارو (ماده) که‌قسمتی از آنها همان است، که دیسقوریدوس و جالینوس در کتابهای خودآورده و طرق‌استعمال‌آنها را نیزبیان‌داشته‌اند، میباشد .تعداد زیادی ازداروها را که درکتب قدما نبوده شیخ بشخصه آورده است .

کتاب سوم در امراض جزئی اندامهای بدن آدمی از سر تا قدم و مشتمل بر بیست‌و دوفن میباشد که‌هرفن‌را مقاله یا مقالات متعددی است . در این کتاب شیخ بیماریهای سر ومغز و اعصاب و چشم وضمائم آن و گوش و بینی و دهان و زبان و حلق‌و لثه‌ها و سقف‌های دهان و لبها و ریتین و سینه و پستان و مری و معده‌و کبد و کیسه صفرا و طحال وامعاء و مقعدو کلیه‌هاو مثانه‌و آلات‌دفع‌ادرار واعضاء تناسلی مرد وزن و بیماریهای دست و پا را شرح میدهد ، که در حقیقت یک دوره کامل

۱ـ مقصود از داروهای مفرد که ترجمه آن بزبان فرانسوی (Matières médicales) است و در اصطلاح قدما جمیع مواد آلی و غیرآلی‌موجوددر طبیعت بوده است.

«علم الامراض»[۲] میباشد. شیخ در این کتاب شاهکارهای کم نظیری دارد که ضمن بحث در باب مقام طبی و مباحث آتی متذکر خواهیم شد. با آنکه شیخ در کتاب اول از تشریح و وظائف الاعضاء بیان مطلب کرده، در این کتاب نیز قبل از ذکر امراض هر عضو و جهاز از تشریح و وظائف الاعضاء آنها بحث کرده است.

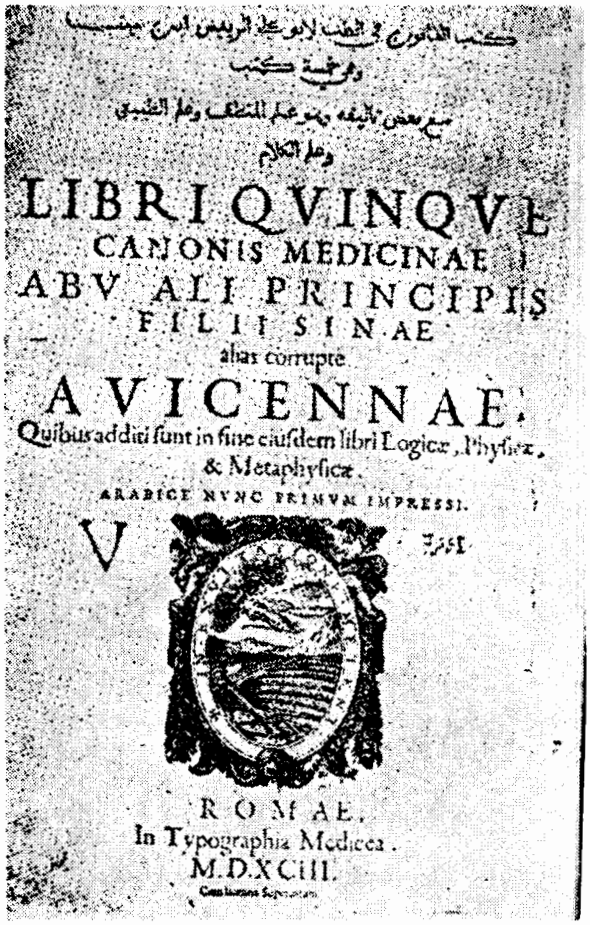
كتاب القانون في الطب لابو علي الرئيس ابن سينا
وهي خمسة كتب
مع بعض تاليفه في علم المنطق وعلم الطبيعي
وعلم الكلام
LIBRI QVINQVE
CANONIS MEDICINAE
ABV ALI PRINCIPIS
FILII SINAE
alias corrupte
AVICENNAE.
Quibus additi sunt in fine eiusdem libri Logicæ, Physicæ,
& Metaphysicæ.
ARABICE NVNC PRIMVM IMPRESSI.
ROMAE,
In Typographia Medicea.
M.D.XCIII.

شکل ۹۳ ـ کتاب پنجم قانون ابن سینا چاپ رم سال ۱۵۹۳ میلادی که با بعضی از مؤلفات دیگر شیخ در منطق و طبیعی و علم کلام همراه است.

۲ـ *Pathologie*.

کتاب چهارم قانون در زینت[۱] وبیماریهائی که مخصوص به یک عضو نیست بدین ترتیب : فن اول در تبها[۲] (دو مقاله) ، فن دوم در تقدمة‌لمعرفه[۳] و احکام بحران (دو مقاله) ، فن سوم در اورام[۴] و بثور[۵] (سه مقاله) ، فن چهارم در تفرق اتصال[۶] غیر از شکستگی و جاانداختن (چهار مقاله) ، فن پنجم در شکسته بندی (سه مقاله)، فن ششم مختصری در سموم (پنج مقاله) ، فن هفتم مختصری در باب زینت (چهار مقاله) .

کتاب پنجم در داروهای مرکب که قرابادین[۷] است و مشتمل بر چند مقاله و دو جمله است : مقاله‌ای در احتیاج به داروهای مرکب ، جمله اول در مرکبات مرتبه در قرابادین و مشتمل بر دوازده مقاله ، جمله دوم در قرابادین در داروهای مجربه در هر یک از امراض . بطور خلاصه کتاب پنجم در داروهای مرکب ازقبیل حب ها و معجون ها و گردها و شربت ها و روغن ها و شیاف ها و قرص ها و تریاق ها[۸] و مالیدنیها و لعوقها[۹] و شرابها و سایر ترکیبات داروئی و داروهای مرکب ومجرب مربوط به یک یک امراض است .

۱ـ مقصود از زینت در اصطلاح قدما برطرف کردن لک صورت و رنگ مو و ناخن و بلند کردن گیسو وامثال آنها بوده که میتوان دراصطلاح امروزی درزبان فرانسوی به Cosmétique تعبیر کرد .

۲ ـ حمیات = Les Fièvres

۳- Pronostic.

۴- Les Inflammations.

۵- Les Eruption Cutanées.

۶ـ مقصود از تفرق اتصال در طب باز شدن نسوج است .

۷ـ اقرابادین = اقراباذین ـ مجموعه دستورهای تهیه ادویه طبی یا علم به ماهیت ادویه مفرد ومرکب است.

۸- Antidote.

۹- Loock.

شکل ۹۴ ـ پشت جلد قانون ابن سینا ترجمه لاتین چاپ ونیز سال ۱۵۰۷ میلادی که بسال ۱۹۶۴ از روی نسخه اصلی در هیلدشیم (Hildescheim) آلمان افست شده است.

شکل ۹۵ صفحه اول قانون چاپ تهران ۱۲۹۵ قمری چاپ سنگی که به سرپرستی میرزا سید رضی حکیم‌باشی نظام و مباشرت میرزا غلامعلی شاملو (صدرالاطباء) وبخط میرزا محمدعلی طهرانی طبیب نظام تهیه گردیده است.

ابتدای قانون چنین است: «و بعد فقد التمس منی بعض خلص اخوانی و من یلزمنی

اسعافه بما یسمح به وسعی ان اصنف فی الطب کتاباً مشتملاً علی قوانینه الکلیه والجزئیه اشتمالاً یجمع الی الشرح الاختصار، والی ایفاء الاکثر حقه من البیان الایجاز، فاسعفته بذلک و رایت ان اتکلم : اولا فی الامور العامه الکلیه فی کلا قسمی الطب اعنی القسم النظری و القسم العملی، ثم بعد ذلک اتکلم فی کلیات احکام قوی الادویه المفرده ثم فی جزئیاتها ، ثم بعد ک فی الامراض الواقعه بعضو عضو... ».

آخر کتاب : . . . ذکر الاوزان و المکیال مس کناش یوحنا بن-سرافیون... ثلثه قراریط کل قیراط اربعة شعیرات الثلثا بولو تسعة قراریط القوابوس اوقیة و نصف القوابوسین ثلث اواق ثمانیة او بولو اربعة و عشرین قیراط ».

عده زیادی از اطباء و دانشمندان شروحی بر قانون و قسمتهای مختلفه آن نگاشته اند که از شروح و حواشی بر سایر کتب و آثار طبی تمدن اسلامی زیادتر است. این مطب بسیار روشن میباشد ، چرا که طبق گفتهٔ جوزجانی قانون توسط شیخ در دوران زندگیش تدریس میگردیده و همانطور که قبلاً آمد کتاب معتبر درسی طبی مکاتب شرق و غرب بوده است، بنابراین بدیهی است همه بدین امر اشتیاق فراوان داشتند. علاوه بر شروحی که اختصاصاً بر قانون نوشته شده و بصورت کتاب درآمده، عده‌ای از مدرسین قانون ضمن تدریس حواشی بر قانون تدریسی خود نگاشته اند، که در بسیاری از نسخ چاپی قانون دیده میشود.

شروح قانون و قسمتهای مختلفه آن - اکنون شروح عمده و معتبری که بر قانون نوشته شده است بترتیب تاریخ فهرست وار متذکر میگردیم :

۱) چنین بنظر میرسد اول دفعه ابو عبید عبد الواحد جوزجانی تفسیری بر

مشکلات قانون نگاشته (طبق گفته صاحب تتمه صوان الحکمه) ؛ ۲) شرح علی بن رضوان (متوفی بسال ۴۶۰ هجری قمری) ؛ ۳) فخرالدین رازی (قرن ششم)؛ ۴) شرح علاء الدین ابوالحسن علی بن القاصی نفیس الدین ابی‌الحزم القرشی‌معروف به « ابن النفیس»(متوفی‌بسال۶۸۷ هجری قمری) . بنام« الموجز القانون »

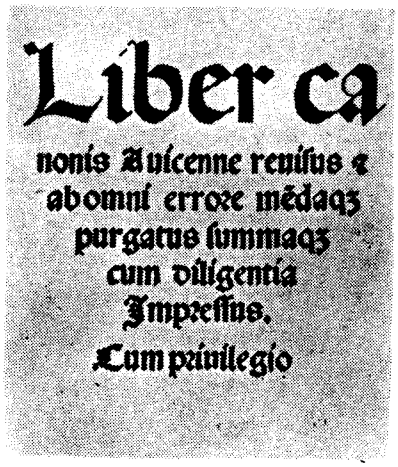

شکل ۹۶ - پشت جلد قانون‌ابن‌سینا ترجمه لاتین چاپ ونیز سال ۱۵۰۷

۵) شرح ابراهیم علی بن محمد السلمی القطب المصری (قرن هفتم) ؛ ۶) شرح ابی الفضائل محمد بن نامور الخونجی (الخنجی) (متوفی بسال ۶۴۶ هجری) ؛ ۷) شرح یعقوب بن اسحاق السامری (قرن هفتم) ؛ ۸) شرح محمود بن مسعود بن المصلح الشیرازی معروف به قطب الدین شیرازی (متوفی‌بسال ۷۱۰ هجری) بنام«التحفه‌السعدیه» - این‌شرح در میان اطباء قدیم‌معروفترین و بهترین شروح قانون بوده که عموم‌طالبان علم‌طب از آن استفاده می کردند ؛ ۹) شرح سدیدالدین الکازرونی (شرح کلیات قانون- متوفی بسال ۷۴۵ هجری) ؛ ۱۰) شرح محمدبن عبدالله الاقسرائی (قرن هشتم)؛ ۱۱) شرح‌محمدبن محمودالاملی(متوفی‌بسال ۷۵۳ هجری) ؛ ۱۲) شرح علی‌بن‌عبدالله‌مشهوربه‌زین‌العرب‌المصری(متوفی‌بسال ۷۷۰ هجری)؛۱۳)حاشیه‌برقانون توسط ضیاءالدین‌بن بهاءالدین الشجاعی؛ ۱۴) شرح‌حکیم‌علی‌الجیلانی(قرن‌دهم) ؛

۱۵) شرح برحمیات (تبها) توسط اسحاق‌خان بن اسماعیل خان دهلوی (قرن دوازدهم) بنام « غایة‌الفهوم فی‌تدبیرالمحموم » . ۱۶) شرح کلیات قانون از مسیح الملک (حکیم شفائی‌خان بن حکیم عبدالشافی‌خان) .

باز برای آنکه‌مقام‌رفیع قانون ابن‌سینا درطب اسلامی و جهانی مشهود گردد، اضافه‌می کنیم: که عده‌ای از اطباء و دانشمندان برقانون‌حواشی وشروحی نوشته‌اند بمانند : ۱) شرح نجم‌الدین ابوالعباس احمد ابن ابی‌الفضل الطبیب معروف به‌ابن‌العالمه (متوفی بسال ۶۵۲ هجری) ؛ ۲) شرح عبدالعزیزبن عبدالله‌ـ الجیلی ؛ ۳) شرح امین‌الدوله الحکیم ابوالفرج یعقوب بن‌الطبیب الکرکی‌ـ المسیحی معروف به‌ابن‌القف (متوفی بسال ۶۸۵ هجری) مشهور به‌شرح ابن‌قف مسیحی ؛ ۴) بهترین ملخص قانون توسط ابن‌النفیس سابق‌الذکر چنانکه آمد بنام «الموجزالقانون» میباشد که‌بسال ۱۸۲۸ میلادی‌در کلکته بچاپ‌رسیده‌است . قانون را ژرار دوکرمن و الپاگوس [۱] به‌لاتینی ترجمه کرده و هریک چندین‌بار طبع شده ، بعلاوه اجزاء آن‌نیز جداگانه بچاپ رسیده و همین ترجمه‌است که‌قانون را قریب شش قرن در اروپا ملاك تعالیم طبی قرارداده است .

تلخیص برقانون ـ عده‌ای از اطباء و دانشمندان قانون را مختصر و تلخیص کرده‌اندبدین ترتیب : ۱) محمود بن‌عمرالجغمینی (= چغمینی‌متوفی، بسال ۷۴۵ هجری) تحت‌عنوان « قانونچه » (القانونجی فی‌الطب) ؛ ۲) علی‌بن‌النفیس القرشی تحت عنوان «الموجز » ؛ ۳) محمدبن‌یوسف الایلاقی (متوفی بسال ۷۴۶ هجری) به‌نام « الفصول الایلاقیه » ؛ ۴) هبةاله بن‌جمیع الاسرائیلی (متوفی بسال ۵۹۴ هجری) تحت‌عنوان « التشریح المکنون فی‌تنقیح القانون» ؛ ۵) ابوسعیدبن‌السرورالاسرائیلی‌السامری العسقلانی بنام «خلاصةالقانون » ؛ ۶) ابوعلی‌محمدبن یوسف‌بن‌شرف‌الدین به‌نام « مختصرالقانون » . (برای اطلاع بیشتر

---

۱ - Alpagus.

رجوع شود به« کشف‌الظنون » تألیف‌ملا کاتب چلبی حاجی‌خلیفه و « آثار ورسالات و مقالات شادروان سعید نفیسی » در باره ابن‌سینا و «مولفات ابن‌سینا » تألیف‌قنواتی و « بر کلمان » و «جشن‌نامه‌ابن‌سینا» تألیف‌دکترذبیح‌الله‌صفا و « فهرست‌نسخه های مصنفات ابن‌سینا » تألیف دکتر یحیی مهدوی و « مولفات مصنفات ابن‌سینا » در دوره‌های مجله‌جهان پزشکی تألیف نگارنده) .

نسخ خطی متعدداز قانون ویا اجزاء وکتابهای آن درکتابخانه جهان وایران وکتابخانه های شخصی موجود است . این‌مطلب بسیار طبیعی‌است ، چراکه کتابی که قریب شش قرن در اروپا و ده قرن در مشرق زمین کتاب درسی طلاب‌علم طب بوده ، قطعی‌است عشاق فراوان داشته که هرطالب چه شاگرد و چه مدرس مایل بوده که یک‌نسخه ازآن داشته‌باشد . بدین‌جهت برخلاف حاوی ومنصوری (وبسیار از مولفات طبی رازی) و ملکی‌اهوازی نسخ خطی فراوان از قانون درکتابخانه‌ها دیده میشود . ایضاشروح‌وحواشی‌قانون دراغلب کتابخانه های عالم وکتابخانه های خصوصی موجود است .

علاوه‌برآنکه نسخ خطی قانون درکتابخانه‌ها موجود است ، عده‌ای ازاطباء و دانشمندان‌شخصاًشروح وحواشی‌برقانون‌وقسمتهای‌مختلفه‌آن نگاشته‌اند واین‌شروح وحواشی از دوران شیخ شروع گردیده و تا قرون اخیر امتداد داشته ، چراکه‌قانون در زمان شیخ توسط خود او تدریس گردیده است . ازآن گذشته مدرسین‌قانون‌هریک بسهم خود ضمن‌تدریس به‌ذوق وسلیقهٔ‌خود نکات ویادداشتهائی کرده‌اند . اکنون در بعضی از نسخ خطی وایضا قانون‌های چاپی در حاشیه آن‌ها یادداشتهائی دیده میشود، که حاکی‌ازآن است که‌کتاب تدریس گردیده و مدرس‌درحاشیهٔ آن مطالبی نوشته است .

چنانکه‌آمد نسخ خطی‌فراوان‌درکتابخانه های جهان وشخصی‌موجود میباشد . درکتابخانه ملی ملک نیز چند نسخه خطی قانون موجود است، که قدیمترین آن

به‌شماره ۴۵۰۰ ثبت و تاریخ کتابت آن بسال ۵۹۱ هجری (یکصدوشصت‌وچهار سال پس از مرگ ابن‌سینا) است. ایضا نسخه دیگر قانون بشماره ۴۵۶۲ میباشد که تاریخ کتابت آن ۶۸۰ هجری است. کاتب شمس‌الدین محمد مرقندیانی است. این نسخه در ۴۴۳ برگ ۳۰ سطری به خط نسخ میباشد که ورق اول آن نونویس است. در آخر صفحه مهر صدرالاطباء ویادداشت وی با خط نسخ میباشد. در صفحه اول کتاب در گوشه پائین رقم رفته است: «من مستملکات الاحقر غلامعلی سنه ۱۳۰۲ بامهر صدرالاطبا». ذیل این نوشته حاج حسین آقا ملک یادداشت کرده است: «گمان میرود بلکه ظن به یقین است که این کتاب اولین کتابی است که با نسخه اصل که بقلم بوعلی - سینا نوشته شده باقی و در دسترس است - نه‌دیده شده و نه‌شنیده - حرره‌الحسین - ملک‌التجار بتاریخ ۹ر۲ر۱۳۱۸ شمسی». مرحوم دکتر محمد شهراد شاگرد مرحوم صدرالاطباء به‌بنده (نگارنده) گفتند، که این نسخه‌قانون چاپ‌سنگی تهران که توسط مرحوم صدرالاطباء بچاپ رسیده و تصحیحات لازمه را درنسخه چاپی کرده، شیخ بهائی نسخه‌اصل راسجل کرده‌است، که این قانون اندکی پس ازمرگ شیخ نوشته شده است. بطورخلاصه درکتابخانه ملی ملک مجموعاً دوازده نسخه خطی قانون وجود داردکه دو عدد آنها کامل (یعنی هرپنج کتاب را دارا است) و ده عدد دیگرقسمتهائی ازقانون میباشد.

ترجمه قانون بزبان لاتینی توسط ژرار دوس کرمونسیس[1] (ژرار دوکرمن) بعمل آمده است، که این ترجمه چنانکه آمد اساس چاپهای لاتین قانون میباشد. ایضا قانون بزبان عبری توسط یوسف‌لورکی[2] ترجمه و در ناپل بسال ۱۴۹۱ میلادی بچاپ رسیده است.

ترجمه‌فارسی کلیات‌قانون توسط ملافتح الله‌بن‌فخرالدین شیرازی بسال ۱۳۰۶ درلکهنو چاپ شده است.

---

۱ - Gerardus Cremonensis.. ۲ - Joseph Lorki.

قسمتهای مختلفه قانون نیز به زبانهای مختلفه ترجمه وتشریح گردیده است که اگر بخواهیم به ذکر تمام آنها بپردازیم مطلب بدرازا کشد.

شکل ۹۷ - صفحه اول کتاب قانون - ترجمه عبری (نسخه خطی کتابخانه بولونی ایطالیا - نقل ازکتاب تاریخ طب تألیف ا. کاستیلیونی ایطالیائی).

ترجمه روسی قانون بسال ۱۹۶۰ درشهر تاشکند و ترجمه انگلیسی کلیات قانون توسط دکتر مظهرشاه در ۴۹۹ صفحه قطع وزیری به سال ۱۹۶۶ میلادی در کراچی (پاکستان) بچاپ رسیده است.

چاپهای قانون ـ قانون مکرر بچاپ‌رسیده‌است. اول‌دفعه درشهر رم کتاب‌قانون با کتاب‌نجات ابن‌سینا در دو مجلد بسال ۱۵۹۳ بچاپ رسیده که در دوقسمت‌است: قسمت اول شامل کتاب اول تا سوم و قسمت دوم شامل کتابهای چهارم و پنجم است. پس‌ازآن چاپهای دیگر بترتیب درسال ۱۲۹۰ هجری در قاهره و سال ۱۲۹۴ هجری در بولاق و سال ۱۲۹۶ در تهران و سال ۱۳۰۷ و ۱۳۲۴ هجری درلکنهو و سال ۱۹۰۵ میلادی با شرح فارسی آن در لاهور و کتاب چهارم با شرح فارسی در سالهای ۱۲۷۴ و ۱۲۹۶ و ۱۲۹۸ در لکنهو بچاپ رسیده است.

طبع تهران بقطع رحلی بزرگ و چاپ سنگی بهمت مرحوم سید رضی‌خان‌ـ طباطبائی سمنانی حکیمباشی کل نظام با مقابله و تصحیح مرحوم غلامعلی شاملوـ صدرالاطبا خراسانی و بخط میرزا محمدعلی طبیب نظام و محمد حسین گلپایگانی در هفتصدوهشتاد وسه صفحـــــه چـــــاپ شده است و بنظر میرسد یکی از چاپهای خوب (تقریباًبی‌غلط) قانون باشد.

ترجمه لاتین‌قانون قریب سی مرتبه در اروپا چاپ شده ، که اساس این‌چاپها ترجمه ژرار دوکرمن[1] است.

در خاتمه این مبحث متذکر میگردیم که با مطالعه قانون (و در صورت امکان شروح و تلخیص و ترجمه‌ها) میتوان پی باهمیت کتاب و نبوغ شیخ برد و این‌امر خواهی‌نخواهی روزی باید توسط دانشمندان و محققان ایرانی جامه عمل بخود بپوشد. انشاءالله‌تعالی.

۴۶ .. القصیده‌العینیه ـ که شرح آن ضمن اشعار تازی شیخ گذشت. دراینجا فقط متذکر میگردیم که این قصیده درجهان قریب ده مرتبه بچاپ رسیده و بیش‌از بیست شرح برآن نگاشته شده و ترجمه آن به‌فارسی توسط حاج ملاهادی سبزواری در اسرارالحکم و ایضا در جشن‌نامه ابن‌سینا و بفرانسه توسط بارن کارادوو[2] درجلد

---

۱ ـ Geraard de Crémone.

۲ - Baron Carra de Vaux.

چهارم (روزنامه آسیائی) و به‌انگلیسی توسط آربری[1] بسال ۱۹۵۲ و به‌ترکی‌توسط حریمی بعمل آمده است.

۴۷ ـ قوانین و معالجات طبیه ـ عنوان بالا در بعضی ازفهرست‌ها ضمن آثار شیخ آمده و بنظرمیرسد مشکوك باشد.

۴۸ ـ القوی‌الطبیعیه (مقاله فی...) ـ این مقاله بزبان عربی است که‌شیخ آنرا برای ابوسعیدیمامی نوشته چنانکه در رساله سرگذشت آمده است.

۴۹ ـ القولنج (کتاب ...) ـ این کتاب بزبان عربی و چنانکه ازاسم کتاب مستفاد میگردد درباب قولنج[2] است. نسخ خطی چند از آن درکتابخانه‌های جهان و ایران وجود دارد و از آثار مسلم شیخ است. این کتاب درسه مقاله است بدین شرح : فی‌تشریح الامعاء و منافعها ؛ فی تعریف ماهیةالقولنج و اقسامه و اسبابها و علامات کل قسم منها ؛ فی‌تدبیر اصحاب القولنج و علاجهم و حفظهم.

۵۰ ـ القوی‌الاربعه ـ این رساله بزبان عربی است که ضمن‌آثارشیخ دربعضی فهرست‌هاثبت گردیده.

۵۱ـ القوی‌الانسانیه و ادراکاتها ـ این‌رساله بزبان‌عربی‌است و آنرا منسوب به شیخ دانسته‌اند؟ که در تسع رسائل بچاپ رسیده است.

۵۲ ـ قوی‌الجسمانیه (رساله‌فی...) ـ این رساله بزبان عربی و در فهرست کتب‌اهدائی‌مرحوم‌سیدمحمد مشکوة به‌دانشگاه آمده و انتساب آن به شیخ مشکوك می‌باشد.

۵۳ ـ ماهیة المحزن والکدر ـ احتمال دارد این‌کتاب (یا رساله) که در فهرست‌ها آمده است همان رساله « الحزن و اسبابه » باشد.

۵۴ ـ مایدفع ضررالاغذیه (رساله فی...) ـ این‌کتاب (یا رساله) نیز در

---

۱ - Arberry. ۲ - Colique.

فهرست آثار شیخ آمده و احتمال قوی دارد که همان کتاب « دفع‌المضار الکلیه‌ـ عن‌الابدان الانسانیه بتدارك انواع خطاءالتدبیر » باشد.

۵۵ ـ مایدفع ضرر الاغذیه (فی...) ـ این رساله به‌عربی و احتمال دارد رساله « دفع‌المضارالکلیه » باشد و ازآثار مشکوك شیخ است.

۵۶ ـ مسائل حنین (تعالیق مسائل حنین ، تعالیق علی‌مسائل حنین، شرح مسائل‌حنین بن‌اسحق) ـ این رساله بزبان عربی وشرح تعلیقه و جواب‌شیخ بر بعضی مسائل طبی حنین‌بن‌اسحق عبادی است.

نسخ چندی ازآن درکتابخانه‌های دنیا وجود دارد.

۵۷ ـ مسائل عدةطبیه ـ این رساله ازآثار مشکوك شیخ میباشد.

۵۸ ـ المسائل المعدوده فی الطب ـ این رساله بعربی است و در بعضی کتابخانه‌ها موجود است و احتمال دارد با رساله مسائل عده طبیه یکی باشد و از آثار مشکوك شیخ است.

۵۹ـ منافع‌الاعضاء ـ این‌رساله به‌عربی وچنانکه ازعنوان آن مستفادمیگردد، در فیزیولوژی و در بعضی کتابخانه‌ها نسخی ازآن موجود است. صحت انتساب آن به‌شیخ مسلم نیست. احتمال دارد قسمتی از یکی‌ازآثار شیخ باشد.

۶۰ ـ مقادیرالشربات فی‌الادویه‌المفرده (ومضارها) ـ این کتاب بزبان عربی و درباب مقادیر و میزان‌خوراك ادویه مفرد است. نسخه‌ای ازآن درکتابخانه‌برلین موجود است. رساله بالا ازآثار مسلم شیخ است.

۶۱ ـ الموت والحیاة ـ نام‌این‌رساله در بعضی‌از فهرست‌ها آمده و بنظرمیرسد منسوب به‌شیخ باشد.

۶۲ ـ النبض(مقاله فی... ، علم‌النبض، رگ شناسی، نبضیه ، دانش‌رگ)ـ این رساله بزبان پارسی و چنانکه از اسم آن مستفاد میگردد درباره نبض و شناسائی رگ است . رساله‌ایست مختصر که از نظر ارج و مقام طبی بسیار ارزنده و از

آثار مسلم شیخ است. نسخ خطی متعدد ازآن در کتابخانه های دنیا و ایران موجود است. بعلاوه بسال ۱۳۱۷ (بیاد گار جشن گشایش دبیرستان پهلوی سابق بروجرد) و بسال ۱۳۳۰ (یادگار جشن هزاره ابوعلی سینا) ضمن انتشارات انجمن آثار ملی (شماره ۱۱) با مقدمه و حواشی وتصحیح مرحوم سید محمد مشکوة در تهران بچاپ رسیده است.

ابتدای کتاب : سپاس مرآفریدگار را . - وستایش مرو را و درود بر پیغامبر گزیده واهل بیت - و یاران او . فرمان (خداوندملک عادل سیدمنصورمظفر) عضدالدین - علاءالدوله وقاهرالامه - وتاج الملهابوجعفرحسام امیرالمومنین کرم الله مثواه - بمن آمد که اندرباب دانش رگ کتابی کن جامع، که همه اصلها اندروی بود بتفصیل . پس فرمان را پیش گرفتم باندازه طاقت - ودانش خویش واین کتاب را بزبان پارسی چنانکه فرمان بود وبرتوفیق ایزد معونت کردم وازوی یاری خواستم . امیدوارم که بدولت چنین (خداوند) توفیق یاری یابم.

آخر کتاب: «... وخشم - نبض را عظیم - و بلند و سریع و متواتر گرداند وغم نبض را صغیر و ضعیف و متفاوت و بطی گرداند. وهرچه بمفاجا رسد نبض را سریع و لرزان کند. اکنون این اصلها کلی است اندر علم نبض که حکیمان گفته اند و اما نبض (بیماران) و بیماریها شاید گفتن بتفصیل . انشاءالله تعالی». این کتاب مشتمل بر نه فصل است: فصل اول: اندر (همه) اصلهائی که باول بباید دانست و... ؛ فصل دوم: در بیان تحلیل بدن و سبب حیوة برخی حیوانات درحالی که مدتی تغذیه کنند و ...؛ فصل سوم. دربیان اینکه دل بمنزله شریان همهٔ تن است و شریان هرعضو بمنزله دل آن عضو است و ... ؛ فصل چهارم : دربیان اینکه همواره بین حرکت انقباض و انبساط سکونی فاصله است؛ فصل پنجم : گفتار در اندازه حرکت وتعریف نبض و اقسامی که ازآن پدید آید و ... ؛ فصل ششم : بحث در استواء و اختلاف و بحث در باب نظام و عدم نظام و جنبش و وزن وزمان حرکت ...؛ فصل هفتم :

گفتار در نبض مستوی و مختلف و .... ؛ فصل هشتم : اقسام نبض مرکب که نامهای مخصوص دارد و ... ؛ فصل نهم در سببهای نبض ...

دراین رساله تعداد زیادی اصطلاحات‌پزشکی دیده میشود که شیخ معادلهای پارسی‌آنرا آورده وما ضمن مبحث‌مربوط‌به‌واژه‌های‌پزشکی‌آنهارا قبلاً متذکر گردیدیم.

رساله بالا یکی از مهمترین مولفات شیخ است. امیدواریم در مبحث مربوط به‌مقام طبی شیخ از اقسام نبض که دراین رساله ذکر کرده است ، متذکر گردیم.

۶۳ - الهندبا (رساله فی ...) - این رساله بزبان عربی‌و در باب کاسنی و موارد استعمال‌آن وازآثارمسلم‌شیخ میباشد که‌ازابتدا تاانتهادرباب‌خواص‌آب کاسنی‌و موارد و زمان استعمال و سایر مختصات مربوط بدان بحث کرده است. نسخ خطی متعدد ازآن درکتابخانه های جهان و ایران موجود و دراستانبول توسط آقای دکتر سهیل‌انور بچاپ رسیده است.

رسالات طبی مذکور در صحائف‌بالا که‌تعدادی‌ازآنها مسلماً ازشیخ وتعدادی منسوب (یامشکوك) به‌وی میباشد، باضافه تعداد زیادی آثار و رسالات طبی دیگر که در فهرست‌ها وتراجم احوال به‌شیخ نسبت داده‌اند وعموماً یاقسمتی از آثار شیخ است، یاآنکه افرادی‌رسالات‌را تألیف کرده و بنام‌شیخ انتشار داده‌اند، که‌تا آنجا که مقدور بود درین مبحث آمد.

م - مقام شیخ در طب - برای شناسائی مقام شیخ درطب باید آثار طبی وی مورد مطالعه‌قرارگیرد تاحق‌مطلب‌ادا شود. بنظراین‌جانب‌میرسد که‌برای‌این‌امرتنها یک فرد یا یک محقق نخواهد توانست مطالعه تمام آثار وی را عهده‌دار شود. برای تحقیق دراین‌باره باید عده‌ای از محققان و دانشمندان اقدام کنند ، تا آنکه مقام طبی شیخ کماهوحقه وینبغی‌واضح وآشکارگردد. ازطرفی لازم به‌تذکراست که برای‌نیل به‌منظوربالا بهترین راه مطالعه کتاب قانون شیخ است که قطعاً جمیع نظرات و شاهکارهای‌طبی‌وی دراین‌کتاب‌میباشدوبرای‌این امرسالیان درازوقت‌لازم‌است‌که‌بتوان‌حقیقةً

فهمید استاد چه گفته و در هزار سال قبل عقاید و نظرات پزشکی وی چه بوده است ؟ بدین مناسبت در این مبحث کوشش شده است تا آنجا که مقدور ومیسور بود از کتاب قانون استفاده گردد.

مقدمةً متذکر میگردیم که شیخ تابع مکتب یونانیان بوده و بمانند طبری و رازی و اهوازی طب را بیشتر از ترجمه کتب استادان یونانی اقتباس کرده ، منتهی باید گفت که بسیاری مطالب برنظرات پزشکان یونانی اضافه کرده و آنها را به صورت جدیدی درآورده است.

بقراط و عده‌ای از پزشکان قبل از ابن‌سینا بیماری را یک نوع عنصر خارجی مستقلی میدانستند، که گاه و بیگاه بدن را موردحمله قرارمیداده و چون بدن مرکب از اعضاء و رطوبات و نیروی حیاتی است ، در برابر آن به‌مبارزه و دفاع برخاسته و نتیجه این مبارزه تندرستی و حیات ویا ناخوشی ویا بالاخره مرگ میباشد. ابن‌سینا نیز برهمین نظریه بوده ، منتهی برآن‌نظرات خود را اضافه کرده است.

علم طب ازنظر شیخ ـ علم طب ازنظر شیخ حفظ سلامتی است و نه درمان بیماریها. وی طب را بدو شعبه بزرگ تقسیم نموده است: طب نظری وطب‌عملی. ایضاً بیماریها را برحسب ضایعات اعضاء مختلفه و رطوبات بدن تقسیم‌بندی کرده است.

شیخ بیماریها را بدو دسته تقسیم می‌نماید :

۱ ـ بیماریهای داخلی ؛ ۲ ـ بیماریهای خارجی.

دربارهٔ بیماریهای خارجی او معتقد بوده که این‌دسته ارتباط زیادی بارطوبات و فعل وانفعالات بدن ندارند ، کافی‌است که عوارض خارجی برطرف گردند تانتیجةً بیماری مرتفع شود. در مورد بیماریهای داخلی شیخ به رطوبات و ضایعات عضوی بسیار اهمیت میدهد و آنها را نتیجه اختلال در اعضاء و تغییرات حاصله دررطوبات

بدن میداند . باید گفت که در اینجاست که ابن‌سینا از استادان یونانی جدا گشته و بیماری را عنصر مستقل خاصی نمیداند .

گرچه ابن‌سینا پس از بقراط و جالینوس بوده و ازنظرتاریخ طب عده‌ای از مولفان ویرا شاگرد دو استاد مذکور در بالا میدانند ، ولی باید دانست وی ورازی براثر استقلال فکری و ایراد و خرده‌گیری و انتقاد بر کتب استادان یونانی و اینکه تجربه وآزمایش را درطب بسیار معتبر دانسته ، توانستند دوره‌نوینی در طب پدید آورند ، که مدتها طب اسلامی ایرانی ملاك و مبنای طب اروپائی گردد ، چرا که ابن‌سینا و دیگر پزشکان ایرانی طب یونانی را مرتب و بدان اضافات و ملحقاتی کرده و آنرا از صورت نظری خارج و طب عملی را ترتیب داده و اثر داروها را در طب از نظر وظائف الاعضاء و قرا با دین بسیار صحیح و با طریقه علمی بیادگار گذارده و بسیاری از داروها را در زمینه شیمی و ادویه شناسی درطب وارد ساخته‌اند .

در باره بسط افکار ابن‌سینا در طب همه معتقدند ، که امری بسیار عظیم و معجزه آسا آورده است . با مطالعه قانون شیخ وآثار جالینوس میتوان بحق وانصاف گفت: باآنکه ابن‌سینا وارث طب جالینوسی است اما از نظر مقام و رتبه درطب ازجالینوس دست کمی ندارد .

اکنون درتمام دنیا محققان ودانش‌پژوهان مشغول تحقیق در افکار و عقاید پزشکی (مخصوصاً مطالب قانون) میباشند ، که جمیع جنبه‌های پزشکی ودرمانی شیخ را دریابند، مخصوصاً در شوروی این امر بامنتهای دقت پی گیری میشود [۱] .

---

۱ ـ رجوع شود به صفحه ۵۰ مجلد دوم جشن‌نامه ابن‌سینا ـ خطابه‌های پروفسور واسیلی نیکلایویچ ترنوسکی (Prof V. N. Ternovsky) عضو پیوسته فرهنگستان علوم پزشکی اتحادجماهیر شوروی و استاد طب .

در کلیات ـ شیخ تابع مکاتب قبل از خود بوده بدین معنی که درباب چهار عنصر[۱] (اسطقس ، ارکان) (آب و خاك و باد و آتش) و چهارخلط[۲] بدن (بلغم و صفرا و خون و سودا) و مزاج (مزاج بلغمی و صفراوی و خونی و سوداوی یا مالیخولیائی) و تولید و تقسیم اخلاط و مراحل مختلف هضم و قوای سه گانه[۳] (طبیعی و حیوانی و روانی) [۴] و سلامتی و توازن اخلاط و بیماری و عدم توازن اخلاط و تقسیم‌بندی بیماریها و امثال آن تقریباً همان عقاید یونانیان را داشت.

درتشریح ـ شیخ در کتاب قانون تشریح جمیع اعضاء را یک‌یک بیان‌میدارد. با آنکه بعید بنظر میرسد که شیخ کالبد شکافی کرده باشد ، اما در استخوان‌شناسی و عضله شناسی تقریباً بمانند امروز یک‌یک قسمتهای آنها را شرح داده است.

---

۱ ـ این چهار عنصر رابزبان‌فرانسوی Elements گویند که برحسب عقیده قدما اصل و ریشه ساختمان کلیه اجسام بود که بعضیها مایه اصلی را آب و برخی هوا و دسته‌ای‌خاك و عده‌ای آتش میدانستند. ایضاً در برابر چهار عنصر خلق (اخلاق ـ خو) که مربوط به ترشحات بدن آدمی بوده معتقد بودند.

۲ ـ اخلاط چهارگانه ترشحات‌بدن‌آدمی‌بوده که درحال تعادل مزاج را معتدل می کرد و شخصی که مزاج معتدل داشته ، معتدل المزاج میگفتند. اخلاط را بزبان فرانسوی Humeurs گویند.

۳ ـ مقصود از قوای سه گانه قوای طبیعی (= Facultés naturelles) و قوای حیوانی.(= Facultés animales) و قوای روانی (= Facultés psychiques) است.

۴ ـ بشرح ایضاً اثر ستارگان و کواکب و فصول چهارگانه (بهار و تابستان و پائیز و زمستان) و مناطق (شرق و غرب وشمال و جنوب) و سنین مختلفه (کودکی یاطفولیت و نوجوانی و میان سالی یا عاقلی و پیری که به ترتیب بزبان فرانسوی Enfant و Adolescent و Adulte و Vieux می‌نامند)را.درمزاج آدمی‌مؤثرمی‌دانستند.

اما تشریح نعش آدمی درآن دوران بنظر آسان نمی‌آید ، ولی تشریح میمون باب بوده [۱] است.

موضوع تشریح بدن آدمی با علم به‌آنکه درآن دوران میسر نبوده است ، اما ابن‌سینا در تشریح چشم و وصف دقیق عضلات حدقه چشم [۲] آنچه که گفته‌بانظرات امروزی توافق دارد ، مخصوصاً آنکه اهمیت عصب [۳] چشم را دریافته است.

آقای یحیی‌رحیم‌اف نماینده شوروی درجشن هزاره ابن‌سینا در تاریخ پنجشنبه دوم اردیبهشت‌ماه ۱۳۳۳ ضمن خطابه خود در باره « بعضی تعلیمات پزشکی‌حکیم ابوعلی‌سینا » چنین اظهار نظر کرده است : « ابوعلی‌سینا این دانشمند کبیر قرن یازدهم دانش پزشکی‌را از جهت علم تشریح نیز غنی ساخته‌است. ابوعلی‌اطلاعات دقیقی در باره بعضی‌از اعضاء انسانی میدهد. ابوعلی درعلم تشریح نیز مانندعلوم دیگر در جستجوی هدف روشنی است . وی پیدایش اعضاء را در ارتباط با لزوم آنها توضیح میدهد. ابوعلی علاوه برتوصیف تشریحی اعضاء وظائف این اعضاء را مختصراً نیز شرح میدهد وی علم تشریح را بسی پیشرفت داد . نخستین توصیف درست عضلات چشم را ما ازاو میدانیم. تصور این نکته دشوار است که ابوعلی هرگز به‌تشریح جسد انسانی دست نزده باشد. کشفیات جالب او در رشد توضیح بیماریها دلیل برتصور آن است که ابوعلی به‌کار تشریح جسد انسانی غالباً دست می‌زده است و این کار را محرمانه انجام میداده‌است».

ابن‌سینا اولین دفعه درباره‌عصب‌سه‌شاخه [۴] (سه‌قلو) درقانون‌متذکر گردیده‌است.

---

۱ ـ چنانکه درفصل مربوط به‌رازی بدان اشاره شد. ازکسانی که تشریح میمون کرده بود یوحنا پسر ماسویه‌است (عیون‌الانباء).

۲ - Orbite.

۳ - Rétine.

۴ - Nerf trijumeau.

در وظائف‌الاعضاء ـ شیخ بمانند پزشکان قبل ازخود درقانون از فیزیولوژی اندامها سخن میراند واطلاعات مربوط به‌این‌شعبه از علم پایه‌پزشکی‌را بیان‌میدارد.

در باب مزاج ـ ابن‌سینا نیز بمانند پزشکان سلف خود به‌مزاج عقیده‌مند بود. وی در قانون مزاج را چنین گفته است: هرماده و جسم صاحب کیفیت و حالتی مخصوص بخود است که این حالت یا کیفیت معلول کمی و زیادی میزان و مقدار عناصر[۲] سازنده آن است. چنین کیفیت و حالت،مزاج است[۳]. (قانون کتاب اول تعلیم سوم فی المزاجات).

ابن‌سینا مزاجهای (= امزجه) خونی[۴] (= دموی) و صفراوی[۵] وسوداوی[۶] (= مالیخولیائی) و بلغمی[۷] که‌اولی‌را گرم ومرطوب ودومی‌را گرم وخشک وسومی‌را سرد و خشک و چهارمی را سرد و مرطوب میدانسته است.

بشرح ایضا شیخ در قانون بانظری دیگر، به‌مزاج گرم و سرد و تر و خشک که آنها را مزاجهای ساده و مفرد میداند و مزاجهای دیگری که مزاجهای ساده ومرکب می‌باشد، بیان مطلب میدارد.

بهرحال بطورکلی شیخ نه مزاج برای آدمی قائل بوده که یک معتدل و هشت دیگر غیرمعتدل که دائرمدار همان حرارت و برودت و رطوبت و یبوست بوده است.

---

۱ - Temperament = Mélange dans les proportions données.

۲ - Elements.

۳ - ایضاً در اصطلاح طب قدیم مزاج نتیجه یا کیفیتی است که ازفعل و انفعال قوای فاعله یعنی حرارت و برودت و قوای منفعله یعنی رطوبت و یبوست حاصل میشود.

۴ - T. Sanguin.

۵ - T. bilieux.

۶ - T. atrabiliaire = mélancolique.

۷ - T. phlegmateux.

امید است در مباحث آتی در باره مزاج بیشتر توضیح بدهیم.

درباره نبض ـ شیخ را عقیده آن‌بود. که نبض یک توازن و تناسب موسیقاری دارد. او گوید : « و ان‌للنبض حرکة موسیقاریه ».

شیخ تشخیص بیماری را از نبض و تشخیص نوع نبض را از بیماری بیان داشته است. حکایت درمان خواهرزاده قابوس که ضمن درمانهائی که شیخ انجام داده نمونه‌ای ازاین‌امر میباشد.

شیخ قریب چهل نبض در قانون و رساله پارسی رگ‌شناسی (رساله درنبض) متذکر گردیده که نام آنها را ضمن واژه‌های طبی متذکر گردیدیم.

چنانکه‌میدانیم و در ابتدای کتاب‌آمد ، جالینوس اهمیت گردش خون وزمان استراحت و نکات برجسته‌ای ازآن را متذکر شده است.

ابن‌سینا خواص ضربان نبض و قدرت آنرا و عروق کوچک و سنگینی و طول نبض و نکات جدیدی را برنظرات جالینوس اضافه نموده است.

درعلم‌الامراض ـ اطلاعات شیخ در علم‌الامراض بسیار وسیع و کامل بوده. کتاب سوم و چهارم قانون درباب جمیع بیماریها از سرتا پا و بیماریهای مخصوص یک‌یک اعضاء میباشد. شیخ دراین دوکتاب ازتمام امراض‌تادوران خود با نظرات شخصی بیان مطلب می‌نماید.

دراین‌دوکتاب جمیع بیماریهای داخلی و خارجی وشکستگی‌ها و دررفتگی‌ها و سرطان وامثال آنهارا شرح‌میدهد، که اگر بخواهیم نام یک‌یک بیماریهارا متذکر گردیم مطلب بدرازا کشد. بطور خلاصه آنچه که درکتابهای طبی رازی واهوازی و سایر پزشکان قبل‌از شیخ آمده وی نیز آورده است ، با این تفاوت که مطالب‌بنظر کاملتر میرسد.

بوعلی‌سینادرقانون ازجذام[1] بسیارمثال گفته و آنرا از داءالفیل[2] تفکیک کرده

---

۱ - Lèpre·

۲ - Eléphantiasis.

است. وی داءالفیل را سرطان پوست‌نام نهاده است.

درباره‌آسم[۱] - ابن‌سینا درباره این بیماری نظریه خلطی داشته، امامدتها پزشکان مغرب زمین علت آنرا بعلت تشنج (اسپاسم [۲]) عضلات تنفسی میدانستند ، ولی اکنون ورم مخاط برنش‌ها و وجود بلغم در مجاری تنفسی و زیاد شدن ترشحات بلغمی[۳] که باعث انسداد مجاری تنفسی گردیده ، که بعضی اوقات آنها را مسدود می‌سازد ، مورد نظر دانشمندان میباشد.

ابن‌سینا گوید: برای درمان آسم باید داروهای ملطف (لطیف کننده) و نضج دهنده به‌بیمار داد ، بنحوی که ماده خشک نگردد و باعث غلظت آن نشود.

ابن‌سینا درهزار سال قبل از مضار داروهای واگولی‌تیک[۴] و سمپاتومی‌متیک[۵] برضد آسم استفاده نمی‌کرده است.

اکنون عده‌ای از پزشکان مغرب زمین علت آسم را از اسپاسم برنش‌ها در درجه دوم و ورم مخاط برنش‌ها و ترشحات بلغمی زیاد که باعث انسداد مجاری تنفسی می‌گردد ، در درجه اول میدانند.

بهرحال درباره این بیماری ابن‌سینا را شاهکارهائی است که تذکر همه آنها باعث تطویل مقال گردد.

در بیماری سل - در هزار سال قبل ابن‌سینا بدون داشتن وسائل پرتونگاری واشعه مجهول ازسل ریوی و سه مرحله‌ای که این بیماری در بدن آدمی پدیدار مینماید ، بحث می‌کند ، که عیناً با معلومات امروزی تقریباً هیچ اختلافی

---

۱ - Asthme. ۲ - Spasme.

۳ - Hypersecretion mucineuse. ۴ - Vagolytiques.

۵ - Sympathomimétiques.

ندارد. وی درمان سل را با مواد مأخوذ از تربانتین[۱] ومازو[۲] و گردو توصیه می کند که هر سه این دارو ضد سل می‌باشندو تا چندی قبل نیز متداول بود.

ابن سینا در درمان اسهال آب پنیر و پنیر بز تجویز میکرده، یعنی همین عملی که امروزدر باب داروهای ضداسهال بر مبنای اسیدلاکتیک[۳] مجری میگردد. از آن زمان شیخ تصور و فکر مخمر لاکتیک[۴] را داشته‌است.

بوعلی در بارهٔ بیماری‌های عمومی و همه گیری از هوا و آب وبائی صحبت می‌دارد و برضد بیماری‌ها دود دادن را توصیه می کند، بعبارهٔ آخری از قرنطینه سخن میراند.

درمورد انتقال بعضی ازبیماری‌هاابن سینا آنرااز مادربه‌طفل میداند وعقیده‌اش بمانند رازی است.

دربیماری‌های روانی و روان درمانی- شیخ راعقیده به تلقین[۵] بوده ودرمانهای روانی را عموماً باین طریقه معمول میداشته است، که تعدادی از حکایات درمانی وی در صحایف قبل آمد.

بطورکلی ابن سینابیماریهای روحی را با بیماری بدن‌آدمی یا بهتر بیان داریم امور نفسی رابا امور جنسی مربوط می‌داند. بشرح ایضاً رابطه بین اختلالات دستگاه گوارش و تأثیر آنهارا درروحیات و تأثیر روحیات را در سلامت جسم میداند. وی درکتاب سوم قانون از بیماریهای صرع و سرگ کاذب و فالج و دردسر و هذیان و بیماری‌های مالیخولیائی و درمان آنها مشروحاً بحث می کند.

در مورد درد عصب سه قلو[۶] - ابن سینا در مورد درد عصب سه قلودرقانون

۱- Trébentine.

۲-Noix de Galle.

۳-Acide lactique.

۴- Ferment lactique.

۵- Suggestion.

۶-Nevralgie du nerf Trijumeau

آورده است که «لقوه[1] یکنوع عارضه آنی‌است که در صورت بروز می کند ونتیجه‌آن کشانیده وسست شدن یکطرف صورت به وضع غیرطبیعی‌است وهیئت وشکل طبیعی صورت‌را تغییر میدهد و نظم لبهای بیماررا برهم میزند و پلکهای چشم هم از وضع خود خارج میگردند . سبب این مرض استرخاء[2] و سست شدن یا تشنجی است که بر عضلات و پلکها و صورت عارض میگردد .اما لقوه‌ای که در اثر استرخاء وسستی است این اثررا خواهد داشت که چون یکطرف صورت شل وسست شده طرف‌دیگررا از جای خود تکان داده و می کشاند تا آنطرف‌را سست وشل‌می کند وآنهارا ازوضع طبیعی خود منحرف می کند واین‌اثروقتی‌است که لقوه عارضه قوی باشد و اگرضعیف بود و شدتی نداشت فقط همان یکطرف صورت سست و شل خواهد شد؛

« اما لقوه‌ای که از تشنج عارض می‌شود طرف دیکر را بطرف خود خواهد کشید ؛

« هر لقوه‌ای که شش‌ماه بطول انجامد امید بعلاج آن کم‌است ، بلکه‌امیدی به درمان آن نیست و بدانکه لقوه پیش آهنگ فلج است ، بلکه تهدید به سکته می کند و باید در این باب در مورد بیمار تأمل‌ودقت کرد ودید که با لقوه‌حالات صرع و سکته هست یانه ؟؛

« علامات آن عبارت است از آنکه مریض فقط از یک طرف دهان فوت کند و از یک طرف آب‌دهان بریزد و نتواند هوارا در دهان‌یا آب‌دهان خودرانگاه دارد وبعضی اوقات سردردهم همراه است مخصوصاً اگر فشار آن تشنج‌باشد؛

«اما علامات‌لقوه‌استرخائی‌آن‌است که حرکات صورت ضعیف شده وحواس آن مکدر میگردد و احساس کشش دراعضاء صورت بوده و درپوست شخص‌یک حالت

۱-Palalysie faciale. ۲-Parésie.

نرمی دیده می‌شود و پلک پائین چشم‌رو بپائین‌می‌افتد و نیمی از پوست صورت‌زیر چانه‌که در محاذات همان چشم‌است شل و آویزان میگردد؛

« نشانه لقوه تشنجی‌آن است‌که حواس انسان کمتر مختل میشود و پوست پیشانی کشش‌داده شده بقسمی که اعصاب‌را ازکار می‌اندازد وعضله صورت سخت و سفت خواهد شد و آن قسمت ازصورت که مبتلی به لقوه شده بطرف گردن کشیده میشود ورطوبت دهان و بزاق کم خواهد شد وتمایل‌پوست بطرف‌گردن زیادمیشود و برگرداندن آن بجای خود بسیار مشکل خواهد شد . دیگر از علائم لقوه‌آن‌است بیمار در اعضای صورت خود احساس‌درد می‌کند و در پوست مریض آثار خشکی دیده میشود واختلالات صورت زیاد میگردد» .

ایضاً ابن سینا گوید: درمان لقوه استرخائی وتشنجی‌دو راه دارد .

« در درمان لقوه تشنجی باید حوصله بخرج داد و نباید داروهای مالیدنی بمانند ضمادها و روغنها و خوردنی‌های گرم برای بیمار تجویز کرد . بیمار باید در اطاق تاریک استراحت کند و حمامهای مکرر و شراب برایش تجویز کرد»[1]

شیر مادر غذای کودك است‌ـشیخ را عقیده‌آن بوده‌که شیرمادر بهترین‌غذای طفل است .اگر مادر شیر نداشت کودك‌را باید به دایه سپرد ، منتهی‌شرائط‌ترضیع را تقریباً بمانند امروز درکتاب قانون ذکر می‌نماید .

ایضاً ابن سینا یکی از بنیان گزاران علم بیماری کودکان[2] است ونکاتی که وی در قانون متذکر گردیده چه از دوران شیرخوارگی و چه ترضیع بوسیلهٔ دایه و

۱ـ شرح بالا از قانون ابن‌سیناست که‌چندی قبل همکار محترم آقای‌دکترنصرة‌الله‌عاملی از اینجانب خواسته بودندکه تهیه و بایشان داده شد و درشمارهٔ ششم سال چهارم مجله طب عمومی سال ۱۳۴۴ صفحات ۳۲۷/۲۹ درج گردیده است.

۲- Pédiatrie.

پس از آن میتوان گفت تقریباً به مانند روش امروزی است .

در ورزش و بهداشت و پیشگیری بیماری ها- شیخ معتقد بوده که ورزش[1] یکی از ارکان مهم سلامت مزاج است و غریب آن است که ورزشهای مختلف را برای آدمی در سنین مختلف گفته و اثر ورزش را در سلامت آدمی بسیار خوب بیان کرده است .

ابن سینا از تربیت جسمی نظریه ای در قانون ذکر می کند که یکی از مهمترین جهات تربیت آدمی وسلامت و تقویت اعضاء بدن است . وی خواب طبیعی واستنشاق هوای پاك و پاکیزگی جسم را برای سلامت بدن ضروری میداند .

بوعلی در قانون در باب بهداشت و پیشگیری بیماری ها به تفصیل ازبهداشت آب و مسکن و هوا و استحمام و شرائط بهداشتی در فصول و سنین مختلفه متذکر گردیده است .

شیخ بمانند قدما به هوای وبائی اعتقاد داشته ودستورهائی برای احتراز از قرار گرفتن درمسیر باد از نظر حلوگیری از امراض تذکر میدهد .وی پرهیز ازسکونت در مجاورت آبهای راکدرا توصیه کرده است .

ابن سینا در بارهٔ مسکن و انتخاب آن توصیه می کند که باید آنها بنحوی باشد که آفتاب بدرون آن بتابد .

شیخ در قانون تصفیه آب را توصیه کرده، چرا که ،اعتقاد داشته که سرایت بعضی از امراض از آب میباشد . وی دستور داده که آب را از صافی بگذرانند و یا آنکه آنرا بجوشانند .

در بارهٔ آب های معدنی - شیخ را عقیده آن بود که آبهای معدنی برای سلامت

۱- ورزش در زبان تازی ریاضت است .

۲- مقصود هوا وبادهائی است که بیماریها رامنتشرمی نماید(*Air Cholérique*).

آدمی بسیار مفید و در کتاب اول قانون اطلاعاتی در این باب وتصفیه آب درمواقع مسافرت گفته است.

در جراحی ـ آنچه که در قانون در بارهٔ جراحی مشاهده می‌شود میراثی است که شیخ از پزشکان سلف بدست آورده ، منتهی اصولا شیخ به عقاید پزشکان قبل از خود خیلی کم اشاره کرده است .

اکنون من باب مثال نکات چندی در باره این شعبه از علم طب و اعمال جراحی ونظرات شیخ را متذکر میگردیم :

شیخ در بستن زخمها توصیه می کند که آنهارا قبل‌از بستن با شراب شستشو دهند[۱] . در عمل سنگ مثانه ابن‌سینا برخلاف قدما که از راه عجان عمل‌می کردند ویا آنکه جدار مثانه‌را می‌شکافتند، سنگ‌را از گردن مثانه[۳](عنق‌مثانه) انجام‌میداده است. بعلاوه وی برای بیرون آوردن سنگ مثانه‌آنرادر داخل مثانه خرد میکرد .[۴] بشرح ایضاً در میل‌زدن مثانه[۵] از میلهائی که با چرم و فلز تهیه میگردیده استفاده میکرده و آن‌را با قاتاطیر[۶] انجام می‌داده است. ایضاً شیخ توصیه می کند که پس‌از عمل جراحی سنگ مثانه مواظبتهای لازم از زخم بعمل‌آید .

آقای رحیموف را اعتقاد آن است که شیخ اولین باربه بخیه اعصاب پرداخته است (جشن‌نامه ابن‌سینا مجلد دوم صفحه ۱۱۵)

بطور کلی دانش شیخ در شعبه جراحی کمتر از طب داخلی‌است واین مطلب ازمطالعه قانون وی بخوبی مشهود میگردد ، ولی باید گفت در بارهٔ اعمال

۱- شاید شیخ ادریس طبیبی باشد که بمنظور ضد عفونی نمودن شراب را استعمال کرده است(جشن‌نامه‌ابن‌سینا مجلددوم صفحه ۱۱۵)

۲- Périnée.

۳- Col de la Vessie·

۴- Lithotritie.

۵- Cathéterisme.

۶- Cathetér.

جراحی و درمان ، زخمها شکستگی‌ها و دررفتگی‌هاو برداشتن غده هاو بطورخلاصه اعمال جراحی عیناً بمانند رازی واهوازی نظر داشته، منتهی از آثار و مؤلفات وی (مخصوصاً قانون) چنین مستفاد میگردد که دو پزشک ایرانی ناسبرده از وی برتر بوده‌اند.(رجوع شودبه ترجمه قصص وحکایات المرضی تألیف رازی ترجمهٔ مؤلف کتاب انتشارات دانشگاه تهران شمارهٔ ۹٤ سال ۱۳٤۳ شمسی).

در شکسته بندی ـ شیخ در شکسته بندی از راهٔ کشش استمدادمی کرده‌وآنرا بصورت کشش طویل المدت انجام میداده است. وی کوشش می کرد که بدون درد اعمال جراحی و شکسته بندی‌را باید انجام داد وبدین لحاظ ازداروهای مختلف‌برای این منظور استفاده می کرده است.

در سرطان ـ موضوع قابل توجه و دقت آنکه اطباء ایرانی(مخصوصاًاهوازی‌و پس‌از وی ابن‌سینا)راعقیده‌آن بود که باید غده سرطانی‌را درآن قسمت از بدن که چاقو بدان دسترسی‌است، برداشت. این‌نظر عیناً در قانون منعکس‌است.

در اصول تداوی ـ ابن سینا جمیع معلومات آن زمان را در باب علم معالجه بیماری‌ها واثر داروهارا داشته،با این‌تفاوت‌که براثر نبوغ ذاتی خود بدان اضافاتی کرده است .

او گوید : « استعمال زیاد ادویه ممکن است خطرانی دربر داشته باشد (چنانکه‌اطباء امروز نیز بدان‌معتقد می‌باشند) .تاآنجا که‌ممکن‌است با پرهیزواجتناب از غذاهای مضره باید بیماررا تحت درمان قرار داد. اگر ممکن‌نشود با داروهای غذائی واگر ممکن‌نشد با داروهای مفردوعندالضروره‌با داروهای مرکب» .

کتاب دوم وکتاب پنجم قانون که در باب داروهای مفرد و مرکب‌است بسیار خواندنی میباشد، که خواص یک یک داروها وگیاهها و سنگها وامثال‌آنهارا با خواص یک یک‌اجزاءآن‌هارا بیان‌داشته وآکنون بسیاری از موضوعات مزبور تحت

مطالعه است و هرروز که افق معلومات طبی روشن‌تر ووسیع تر میگردد ، بیشتر به اهمیت کتاب قانون پی‌برده میشود .

کتاب پنجم قانون یک دوره علم الادویه و داروسازی است . در این کتاب شیخ طرز تهیه قرصها و مرهم‌ها وحب‌ها و گردها و شربتها و امثال آنهارا بسیار خوب ازعهده برآمده است و مثل آن است که استاد در سر درس ازآن صحبت می کند یا بهتربیان کنیم شیخ داروساز بسیار لایقی‌بوده است . در بارهٔ تریاقها ویرا تریاقی‌است که‌بنام خود او معروف است، یعنی تریاق بوعلی‌سینا .

شیخ قریب ۸۰۰ قلم ادویه مفرده را بترتیب حروف ابجد در قانون آورده است که در شرح آنها ابتدا ازماهیت‌و نوع عالی و پست آنهاو ایضاً اینکه‌آن دارو معدنی یا نباتی یا حیوانی است شرح میدهد .

ایضاً وی معتقد بوده که‌بیمار تنها به استعمال دارو نپردازد، بلکه باپرهیز و رژیم غذائی و حمام گرم و حمام آفتاب نیز باید خودرا درمان کند .

شیخ معتقد بوده که‌در تبهای گرم اگربیمار کرشودواسهال صفراوی پیش‌آید کری زایل گردد، چرا که علت از بالارفتن خلط صفراوی شده وباسهال‌صفراوئی‌دفع گردد و بالعکس ؛ تب‌ربع[1] بیماری صرع را بهبود زیاد می‌بخشد یا معالجه کند ؛ اگر بپای شخص مالیخولیائی پیوك (رشته) پدید آید مالیخولیا بدان دفع شود . (نقل از مجلد دوم جشن‌نامه ابن سینا - خطابه شادروان دکتر عبدالله احمدیه صفحهٔ ۴۸۷) .

در داروشناسی و خواص داروها - ابن‌سینا در قانون ضمن وصف هرداروئی طرز تهیه واستعمال آنرا شرح‌میدهد . وی علاوه برآنکه از خواص داروهای‌مذکور درکتب اطباء سلف اطلاع داشته، شخصاً نیز از خواص داروها و گیاهان زیادی بحث کرده‌است .وی درطبقه‌بندی داروهابا مهارتی‌خاص به‌داروهای‌ضدعفونی[2] ومخدر[3]

۱-Fiévre quarte. ۲-Matières antiseptiques.

۳- Médicaments narcotiques·

و مسکن[1] و امثال آنها توجه کرده‌است. بشرح ایضاً در بارهٔ ادویه مرکبه در کتاب پنجم مطالبی بسیار ارزنده آورده است .

در بارهٔ خواص گیاهان داروئی- از شاهکارهای بسیار ارزندهٔ شیخ در آثار و مؤلفاتش به خواص گیاهان داروئی مخصوصاً گیاهان صفراوی برخورد می کنیم که بی‌اندازه معتبر میباشد و تاکنون ارزش داروئی خودرا از دست نداده‌است .

ابن سینا درکتاب دوم قانون خود تعدادی از داروهارا (اعم‌از گیاهی‌وغیر گیاهی) برای درمان بیماریها و خواص طبی آنها نام میبرد که قریب هشتصدو قلم میباشد . بیشتر داروهای بالا از طبقه گیاهان‌است، که اگر بخواهیم بشرح همه آنها بپردازیم‌یک کتاب مستقل‌خواهد شد . بنا براین اجباراًمطلب‌رابه اختصار میپردازیم .

شیخ سعی بلیغ کرده که خواص آنهارا مختصر و مفید بدون حشو وزوائد شرح دهد و از اطالهٔ مطلب خودداری کرده است .

تعدادی از این داروهای صفراوی تا آنجاکه حوصلهٔ کتاب اجازه دهد در این مبحث آمده است .

۱) انبرباریس (= امیرباریس = زرشک = Berberis Vulgaris = Epine) (Berberis = Vinette - در بارهٔاین گیاه، شیخ شرحی‌ممتع از خواص‌دفع‌صفرائی‌آن ذکرمی کند . وی این‌گیاه‌را(مقصود میوه‌آن است) برای دفع تشنگی و کمی‌اشتهاو التهاب و ایضاً دفع خمار شراب استعمال و تجویز میکرده است . اکنون نیز ریشه و برگ و پوست آن‌نیز استعمال میگردد . پیشینیان‌از میوه‌آن شربت تهیه‌می کردند که اکنون نیز متداول است . ازاین گیاه ماده عامله استخراج میگردد که بربرین[2] است . این ماده دافع صفرا و ملین است وانقباض الیاف ماهیچه های صاف را زیاد

۱- Médicaments calmants, Sédatifs.

۲- Berberine .

می‌کند و در ورم و اختلالات کبدی و صفراوی مفید است[۱].

شیخ در قانون شرحی بنام قرص زرشک آورده که مرکب از گل سرخ و تخم خیار و رب‌السوس[۲] و تخم هندوانه و تخم کاسنی و مصطکی[۳] و سنبل‌الطیب[۴] و عصاره غافث (= حشیشة‌الغافث)[۵] وریوند[۶] زعفران و ترنجبین[۷] بوده و آنرا برای دفع سده‌های جگر وطحال و تب‌های حاد ویرقان و ورمهای معدی بکار می‌برد . و تااین اواخر در طب بعضی از کشورها توسط پزشکان استعمال میگردیده که بسیار مفید بوده است؛

۲) بسفایج[۸] که از خانواده سرخس است و جوشانده ریشه آن مورد استعمال داشته است ؛

۳) پودنه (= فودنج = Mentha Pulegium = Pouliot) که دارای ماده عامله بنام پولگن (Pulegone) می‌باشد. شیخ آنرا برای تقویت معده و اسهاء و رفع سوزش معدی و سکسکه[۹] (فواق) و بشرح ایضاً برای رفع استسقا و یرقان بصورت جوشانده و شربت استعمال میکرده است. تجارب اخیر نیز خواصی‌را که شیخ قائل بوده تأیید می‌نماید و در بیماران مبتلی به یرقان و ورمهای کبدی و کیسه صفرا بکار برده می‌کند. شابرل[۱۰] تزریق داخل وریدی وجوشانده این گیاه‌را در حیوان عمل کرده که ترشح صفرارا دوبرابر کرده است ؛

---

۱ - تجاربی که اخیراً برروی این میوه بعمل‌آمده توسط بوهن(Bauhin) وری (Ray) وژیلبر (Gilbert) می‌باشد.

۲- Reglisse.
۳- Mastic.
۴-Valériane.
۵- Eupatoire
۶- Rhubarbe.
۷- Manne de Hedysarum Alhagi.
۸- Polypode.
۹ - Hoquet.
۱۰- Chabrol .

٤) ترشک (= حماض = Oseille) که دارای آسیدا کسالیک میباشدوازدارو-های دافع صفراست ؛

٥) ترتیزك (جر جیر = Cresson) که خواص دفع صفرارا دارد؛

٦) تمر هندی (= Tamarindus indica = Tamarin indien) که میوه آن مصرف میگردیدهوا کنون نیز بسیار متداول است. ابن‌سینا آنرا مقوی قلب ومعده و ملین ومسهل‌ومسکن‌قی‌های صفراوی واخلاط‌گرم میدانسته، بعلاوه برای‌رفع‌عطش و ایضاً در بیماریهای پوستی مصرف میکرده‌است. اخیراً خواص این گیاه موردتوجه داروشناسان جهان قرارگرفته که در بیماریهای کبد و کیسه صفرا از عصاره آن استفادات میگردد که تحریك‌کننده عضلات صفراوی(کولاگوك)[1] ومترشح صفرا (کولرتیك)[2] محسوب میگردد[3]؛

۷) رازیانه (= رازیانج = Fenouil) از داروهای مفید صفراوی وکبدی‌است؛

۸)رازك(ابن‌سیناآنرابنام لبلاب‌آورده‌است = Houblon = Humulus Lupulus) که از ادویه بسیار مفید کبدی‌است؛

۹) روناس (= رُنّاس = فوةالصباغین = Garance = Rubica tinctorum) شیخ در قانون از این گیاه نام میبرد و ریشه آنرا که رنگرزان استعمال **می کنند** ، ثابت کرده که در انسداد مجاری کبد و طحال و یرقان بسیار مفید است وآنرابشکل جوشانده یا سکنجبین مشروحاً متذکر گردیده و آنرا در بسیاری از بیماریها مفید میدانسته است. تجارب جدید نیز آنرا در ورم‌های مزمن کیسه صفرا تأییدمی کند، که در ازدیاد ترشحات کبد و تحریك مجاری صفرا و حرکات امعاء بسیار مفید است .

۱- Cholagogue.

۲- Cholerétique.

۳- تجارب و تحقیقات Parturier.

۱۰) زیره که بر دو نوع است : زیره سبز (= Cumin de près) وزیره سیاه (= زیره کرمانی= Cumin carvi) که شیخ درقانون(کتاب دوم) خواص جالبی‌از آن متذکر گردیده است؛

۱۱) شاهتره (= شاهترج = Fumeterre) که بمانند کاسنی در بیماری های کبدی و کیسه صفرا بسیار مفید است ؛

۱۲)غافث(=حشیشةالغافث = Eupatoire = Eupatorium Cannabinum) از گیاهانی است که شیخ خواص داروئی آنرا برای اورام کبدی و طحال و دفع صفرا و بعضی بیماری های دیگر گفته است . امروزه نیز تجارب جدید آنرا در آنژیوکولیت[1] مفید دانسته‌اند ؛

۱۳) کاسنی(=هندبا= Chicorée = Cichorium intybis)-بوعلی‌سینا به خواص این گیاه بسیار معتقد بودهٔ و آنرا داروی‌بسیاری ازبیماری‌ها میداند . بدین معنی که آنرا مقوی جگر و مسکن حرارت خون وتشنگی و ضد اورام مفاصل و نقرس و باز کننده مجاری ادرار میداند .شیخ در بارهٔ این گیاهو خوردن عصاره وبرگ‌آن شرحی ممتع درکتاب دوم قانون بیان داشته که بسیار جالب است ، تا آنجا که شخصاً کتابی علیحده بنام«الهندباء» تألیف کرده که ضمن‌آثار و مؤلفات وی آمد .

تحقیقات اخیر عده‌ای از دانشمندان داروشناس ثابت کرده است که اگر جوشانده کاسنی‌در ورید حیوان تزریق گردد، حجم صفرارا زیاد کند. بعلاوه امروز به خواص مدر این گیاه پی‌برده‌اند[2] .

در اینجا متذکر میگردیم که نظرات‌شیخ دربارهٔ این گیاه چنان تأثیرعظیمی در میان مردم ایران داشته که اغلب خانواده‌ها درایام بهار خوردن شیره کاسنی (بعضی اوقات با شاهتره)را چند بار برای سلامتی و بهبود و پیشگیری از بیماریها واجب میدانستند و اکنون نیز متداول است .

۱- Angiocholite.

۲-تحقیقات پرفسورشابرل (Chabrol)وپارتوریه (Parturier) .

شیخ غیر از گیاهان بالا تعدادزیادی گیاهرا نام میبرد که اجباراًفقط نام‌آنها را فهرست وار متذکر میگردیم و آنها عبارتند از :

آزاددرخت(= Zelkoua = توسه‌در زبان محلی‌شیراز) — ابهل (= Sabine) — اسارون (= Asaret) — اسپرزه (= اسفرزه = بزرقطونا = Herbes aux puces) — افسنتین (= Absinthe) — انیسون (= Anis) — باد آور [= باذ آورد = Chadon beni = Chardon (acanthin)] — بابونه [=بابونج =بابونق= بابونک= Camomille — بابونه شیرازی = Camomille romaine ، بابونه گاوی=اقحوان = Matricaria Parthenium] — پرسیاوستان(=برسیاوشان = Capillaire commune = Capillaire) — ترتیزك (= جر جیر = تره تیزك = Roquette — Cresson alénois) — خیارشنبر (= فلوس = خیارهندی=Casse = Canéficier = Casse de bâton) — شبت (= شبّت = Aneth odorant = Fenouil bâtard) — طرخون (ترخون = Estragon = Serpentine) — عناب(=Jujube) — کرفس [= Ache = Persil et divers = Celeri (کرفس بری ، کرفس جبلی ، کرفس رومی ، کرفس سرخسی)] — گشنیز(= کزبره Coriandre) .

بسیاری از گیاهان چنانکه آمد در قانون به فارسی ثبت و شیخ عربی‌آنهارادر برابرشان متذکر گردیده و معلوم می‌شود که وی علاقه کامل بزبان مادری خود داشته،بمانند گاوزبان که وی گوید : (ای‌لسان‌الثور بالفارسیه)وامثال آنها .

موضوع اطلاعات گیاه شناسی طبی ابن‌سینا و اطلاعات وسیع وی در خواص گیاهان داروئی علاوه برآنچه که مذکور افتاد در طب اروپا و کتب مغرب زمین شهرت کم نظیری دارد . مثلاً در لهستان بزرگترین دانشمندان و گیاه شناسان لهستانی درتدوین کتب خودازآثار ابن‌سینا استفادات کامل نموده‌اند ،بمانند شیمون‌ـ دولویچ گیاه شناس بزرگ لهستانی درکتاب خود در بارهٔ خواص گیاهان بنام

۱- Szymon de Lowicz .

« De herbarum Virtutibus » از ابن سینا بسیار نقل قول کرده است. بشرح ایضاً از معاصران آقای پرفسور دکتر آنانیاچ زایاچوفسکی[1] استاد دانشگاه ورشو و رئیس انجمن خاورشناسی لهستان تحقیقات ارزنده ای در بارهٔ مؤلفات ابن سینا و مخصوصاً گیاهان طبی مذکور در قانون کرده است .

در مورد وظیفه پزشک بربالین بیمار شیخ را عقیده مخصوصی است. او معتقد بوده که حالت و روحیه طبیب در درمان بیماری مریض بسیار مؤثر می‌باشد. بدین معنی که اگر طبیب بشاش و خندان باشد تأثیر آن در بیمار بسیار زیاد است .

او گوید: «ینبغی للطبیب ان یکون دائماً مبشراً بالصحه، فان للعوارض النفسانیه تأثیرات عظیمه» .

ن‌ـ درزمینه‌شیمیـ شیخ دردنباله تحقیقات وتجارب جابربن حیان ورازی اطلاعاتی در بارهٔ شیمی داشته،اما نه باندازه دودانشمند بالا . من باب مثال متذکرمیگردیم: که شیخ در قانون از آهن، بوره(= بورق = Borax)، تنکار (= برات دوسدیم)، توتیا (= دودیا = Tutie)، زاجها (= زاگها = Aluns = سولفات‌مضاعف‌ـ پتاسیم وآلومینیم؛ زاج‌سبز = سولفات‌دوفر = Sulfate de Fer ...)، زرنیخ (= سولفور‌ـ ارسنیک Sulfure d' Arsénic) ، زنگار (= زنجار = اکسید مس) ، سفید اب (= سپیداك = اسفیداج = کربنات دوپلمب) ، شاذنج (شادنه = اکسید وفر‌ـ Hematite) ، طلق (= تلک ـ Talc) ، فولاد ،قلع ، لاجورد، مرداسنگ(= اکسید‌ـ دوپلمب = مرداسنج = مرده سنگ) ،مس،مغنیسیا (= سنگ مغناطیس) ،نطرون (= شوره ساغری سازی = Exhantalose) ، نمک طعام ، نوشادر (= کلرور‌ـ دامونیوم) ، نوره (= واجبی = Epilatoire) ، مرقشیشا (= Markasit = پیریت‌ـ آهن = سنگ روشنائی) ، حجرالنور که مرقشیشای ذهبی و ایضاً مرقشیشای نقره‌ای و مسی نیز نزد قدما معروف و مشهور بوده است) و امثال آنهارا ذکر کرده و

۱- Prof. Dr. Ananiasz Zajachowski .

موارد استعمال آنها را گفته، مخصوصاً در بارهٔ شیمی معدنی اطلاعات جالبی داشته است .

در بارهٔ جیوه گفته است : « که از ترکیب آن با گوگرد میتوان شنجرف (= Cinabre = Sulfure de Mercure rouge) تهیه وبالعکس از شنگرف ممکن است جیوه بدست آید . بشرح ایضاً در بارهٔ مسمومیت بخار جیوه نکاتی آورده و طرز بدست آوردن زنگار را (= Verdet = Vert de gris) از مس و سرکه (اسید استیک) مشروحاً بیان کرده است .

اطلاعات شیخ در بارهٔ اکسیر اعظم وحجرالفلاسفة باندازهٔ رازی نیست ودر آنچه که بدان معتقد بوده بیشتر به نظرات جابر متمایل است . ابن سینا را عقیده آن بود که برای تبدیل یک فلز به فلز دیگر لازم است که ترکیب عناصر آن تغییر یابد ، اما چون از نسبتهای بین عناصر هر فلز بی اطلاعیم پس نمی‌توانیم آنها را بدستیاری وسائلی که کیمیا گران بکار میبرند، بیکدیگر تبدیل کنیم .

بطور کلی اصولاً شیخ در باره شیمی اصول و عقاید کیمیا گران را قبول نداشته و دراین راه هم زحمتی متحمل نگردیده است .

شیخ در باره معدن شناسی در کتاب شفا مطالبی متذکر گردیده که اطلاعات وسیعی دراین باب داشته ، که شرح و بسط جمیع مطالب آن از حوصلهٔ کتاب خارج است .

برای اطلاع کامل به معلومات طبی و علمی شیخ جز مطالعه کتب و آثار وی وتجزیه و تحلیل آنها راهی نیست و این امر محتاج دقت و وقت وسیع می‌باشد . نه یک محقق بلکه محققان چند در علوم مختلفه باید روزی به این موضوع صورت تحقق دهند . بنظر این جانب مطالعه و تحقیق در قانون وچند اثر طبی شیخ اگر با کمال دقت انجام گیرد ، ارج و مقام طبی شیخ بخوبی معلوم میشود . امید است همکاران و طالبان و عشاق علم طب این کار خطیر را انجام دهند .

ص- هزاره ابن سینا- هزاره شیخ در کشور ما بسال ۱۳۳۳ مطابق با ۱۹۵۴ میلادی برگزار گردید ، اما تجلیل از وی و برگزاری جشن ها و یادبودها در کشورهای دیگر جهان در تاریخهای مختلف انجام یافت .

اکنون مختصری از این جشن ها و یادآوری هائی که بمناسبت تجلیل از مقام وی در دنیا انجام گرفته است، متذکر میگردیم .

اولین تجلیلی که از شیخ بعمل آمد توسط دولت و ملت ترکیه در ژوئن ۱۹۳۷ میلادی بود و این امر بمناسبت نهصدمین سال وفات ابن سینا طی مراسمی در دانشگاه اسلامبول انجام یافت و در آن جشن از طب و ملیت و حیات فلسفی و هیئت و ریاضیات و فهرست نسخ و قصص و روایات و ترجمه های شیخ صحبت شد ، که در مجموعه ای درج گردید[1] .

پس از ترکیه کشور ایتالیا اقدام به جشن هزاره حکیم نمود و در تاریخ پنجم ژوئن ۱۹۵۰ مطابق با ۱۵ خرداد ۱۳۲۹ در شهر فلورانس با حضور عده ای از دانشمندان و مخصوصاً نمایندگان ملل اسلامی بیاد حکیم هزاره اش برگزار شد که در آن جنبه های مختلف و دانش شیخ و اهمیت و مقام وی مورد بحث قرار گرفت و سخنرانیهائی ایراد گردید و در دنبالهٔ آن از طرف پنجمین کنفرانس یونسکو (سازمان علمی و تربیتی و فرهنگی ملل متحد) سخنرانیهائی بعمل آمد .

بشرح ایضاً در کشورهای انگلستان و فرانسه و کشور های عربی و کانادا و لهستان و اتحاد جماهیر شوروی و هندوستان و جمهوری لاتوی و مجارستان و بلغارستان و آلمان شرقی و رومانی و چکسلواکی نیز بافتخار هزارمین سال ولادت ابن سینا مراسمی برپا شد . مثلا در انگلستان شش سخنرانی از طرف دانشگاه کمبریج و در

۱- متأسفانه عنوان شیخ را « طبیب بزرگ ترك فیلسوف و استاد طب ابن سینا ...» نام دادند و بسیار جای تعجب است که چنین نسبتی به شیخ داده شده است .

فرانسه نه سخنرانی ایراد گردید ودر مصر نه مقاله ازطرف مؤسسه شرقی فرانسوی (در قاهره) و سایر کشورهای مذکور دربالا رسالاتی دربارهٔ مقام علمی شیخ انتشار یافت.

گذشته از آن در برخی از جرائد و مجلات اروپا وامریکا بمناسبت هزاره شیخ در بارهٔ مقام طبی و علمی و فلسفی وادبی وی مقالاتی بچاپ رسید، که اگر بخواهیم به ذکر تمام آنها بپردازیم مطلب بدرازا کشد. همینقدر می گوئیم که کارتجلیل از مقام شامخ وی در جهان بسیار مجلل انجام یافت.

از طرفی شورای جهانی صلح در آبانماه ۱۳۳۰ در جلسه عمومی که در شهر وین (پایتخت اطریش) انعقاد یافت، برای تجلیل از پنج دانشمند بزرگ منجمله ابن سینا بمناسبت تطبیق سالهای تولدشان باتاریخ بالامراسمی برگزار گردید. برای این امر یک کمیته بین المللی بریاست یکتن از مشاهیر کشوری که آن دانشمنداز آن برخاسته تشکیل شد. شادروان سعید نفیسی بریاست کمیته بین المللی هزاره ابن-سینا برگزیده شد. این کمیته مرکب ازچهل و چهارتن نماینده بیست وسه کشوربود.

در تهران ریاست کمیته ملی ابن سینا نیز بعهده شادروان سعید نفیسی بود.

درتهران از ۲۳ تا ۲۹ مهرماه سال ۱۳۳۰ هفته ای بنام «هفته ابن سینا» گرفته شد، که علاوه بر تهران در اغلب شهرهای ایران نیز برای شناسائی مقام علمی وطبی و فلسفی وادبی شیخ درمجامع ومؤسسات فرهنگی وعلمی حق مطلب ادا گردید، مضافاً بدانکه ارباب جراید و مجلات نیز سهمی بسزا در این امر داشتند.

لازم به تذکر است که در اتحاد جماهیر شوروی بمناسبت جشن هزارهٔ شیخ در شهر بخارا و استالین آباد (پایتخت جمهوری تاجیکستان) و لنینگراد ومسکوو کی یف (مرکزجمهوری اوکرائین) کنفرانسها و سخنرانی ها ایراد و نمایشگاههائی تنظیم گردید. در شهر بخارا در قریه افشنه که مادر ابن سینا از آنجا بود، علاوه بر آنکه جشنهائی برپاشد در مرکز ولایت پیشکوه دبیرستانی بنام «ابوعلی ابن سینا» افتتاح شد.

اما شرح مراسم هزاره شیخ در ایران بدین ترتیب انجام یافت :

تهیه مقدمات جشن هزارمین سال تولد شیخ بسال ۱۳۲۳ شمسی از طرف انجمن آثار ملی شروع گردید، که پس از چند سال انجمن توانست کارهای ذیقیمتی برای تجلیل از مقام شیخ انجام دهد بدین شرح :

ساختمان بنای آرامگاه ابن سینا و طبع آثار فارسی و تهیه مجسمه شیخ ونصب آن در همدان و تأسیس کتابخانه‌ای بنام بوعلی سینا در همدان و تهیه مدالهائی بیادگار هزاره شیخ و تشکیل کنگره‌ای از خاورشناسان جهان در تهران و جلب همکاری سایر کشورها در تجلیل از ابن‌سینا ونشر مقالات و رسائل وکتب وانتشار تمبر بوعلی، که تمام آنها با وضعی بسیار پسندیده انجام یافت .

از آثار شیخ که توسط انجمن آثار ملی انجام یافت وجزء سلسله انتشارات انجمن میباشد بقرار زیراست:

۱) « رساله تجلیل از ابن سینا در پنجمین دورهٔ اجلاسیه یونسکو در فلورانس»[1] (ایتالیا) شمارهٔ۹ انتشارات انجمن؛ ۲)رساله « جودیه » منسوب به ابن‌سینا،به کوشش وتصحیح مؤلف این کتاب (شمارهٔ ۱۰) ؛ ۳)رساله «نبض ابن‌سینا» بتصحیح مرحوم سید محمد مشکوة (شمارهٔ ۱۱). این رساله درسال ۱۳۱۷ تحت‌عنوان رگ شناسی در موقع گشایش دبیرستان پهلوی سابق بروجرد نیز بچاپ رسیده بود ؛ ٤) رساله« منطق دانشنامهٔ » علائی بتصحیح مرحوم سید محمد مشکوة و مرحوم دکتر محمد معین (شمارهٔ ۱۲) ؛ ٥) «طبیعیات دانشنامهٔ علائی» بتصحیح مرحوم سید محمد مشکوة(شمارهٔ ۱۳) ؛ ٦) «ریاضیات دانشنامهٔ علائی»بتصحیح مرحوم مجتبی مینوی(شمارهٔ ۱٤) ؛ ۷) «الهیات دانشنامهٔ علائی» بتصحیح مرحوم دکتر محمد معین (شمارهٔ ۱٥) ؛ ۸) « رسالهٔ نفس » بتصحیح شادروان دکتر موسی عمید(شمارهٔ ۱٦) ؛۹) «رسالهٔ درحقیقت وکیفیت سلسله موجودات» بتصحیح

۱- Elorance.

مرحوم دکتر موسی عمید (شمارهٔ ۱۷ ؛ ۱۰) و ۱۱) و ۱۲) و ۱۳) و ۱۴) رسالات «ترجمه رساله سرگذشت» و «معراج نامه» و رساله «تشریح الاعضاء» و رساله «قرائه طبیعیات» منسوب به ابن سینا و «ظفرنامه» منسوب به ابن سینا بتصحیح آقای دکتر غلامحسین صدیقی (شماره‌های ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲) و ۱۵) و ۱۶) رسالات «کنوزالمعزمین» و «معیارالعقول» و «جرّ ثقیل» (این دو رساله آخری در یک مجلد میباشد) بتصحیح مرحوم جلال الدین همائی (شماره‌های ۲۳ و ۲۴) ؛ ۱۷) رساله «حی بن یقظان ابن سینا» متن عربی با ترجمه و شرح فارسی آن ازیکی از معاصران ابن سینا بانضمام ترجمه فرانسوی بتصحیح مرحوم هانری کربن[1] (شمارهٔ ۲۵) ؛ ۱۸) «جشن نامهٔ ابن سینا» مجلد اول تألیف آقای دکتر ذبیح الله صفا (شماره ۲۶) ؛ ۱۹) ترجمه «مجلد اول جشن نامه» بزبان فرانسوی توسط مرحوم سعید نفیسی (شمارهٔ ۲۷) ؛ ۲۰) ترجمهٔ «اشارات و تنبیهات» به تصحیح آقای دکتر احسان یارشاطر (شمارهٔ ۲۸) ؛ ۲۱) «پنج رسالهٔ فارسی وعربی» از ابن سینا به تصحیح آقای دکتر احسان یار شاطر (شمارهٔ ۲۹) ؛ ۲۲) «جشن - نامه ابن سینا مجلد دوم» (حاوی نطقهای فارسی اعضاء کنگره ابن سینا) (شمارهٔ ۳۱) ؛ ۲۳) «جشن نامه ابن سینا مجلد سوم» (کتاب المهرجان لابن سینا حاوی نطق های عربی اعضاء کنگره ابن سینا) (شمارهٔ ۳۲) ؛ ۲۴) «جشن نامه ابن سینا مجلد چهارم» (شامل خطابه های اعضاء کنگره ابن سینا بزبانهای آلمانی وانگلیسی و فرانسوی) (شمارهٔ ۳۳) .

غیراز انتشارات بالا از طرف عده‌ای ازدانشمندان ازسال ۱۳۱۵ ببعد بمناسبت نزدیکی هزارمین سال ولادت شیخ رسالات و کتب چندی چاپ ونشر گردیده بود بدین شرح :

۱) «منطق و الهیات دانشنامهٔ علائی» به تصحیح ومقدمه آقای احمد خراسانی (تهران ۱۳۱۵) ؛ ۲) ترجمهٔ فارسی کتاب «الاشارات والتنبیهات» به تصحیح و مقدمه مرحوم سید حسن مشکان طبسی (تهران ۱۳۱۶) ؛ ۳) «روانشناسی شیخ -

---

۱ - *Henri Corbin.*

الرئیس» (ترجمهٔ فارسی رسالهٔ نفس) به تصحیح ومقدمه‌آقای محمود شهابی(تهران ۱۳۱۵) ؛ ٤) « روانشناسی یا علم النفس شفا » ترجمهٔ آقای اکبر دانا سرشت (صیرفی)(تهران ۱۳۱۷)؛ ٥) ترجمه « السماع الطبیعی کتاب شفا» توسط مرحوم محمد علی فروغی ذکاءالملك(تهران۱۳۱۹) ؛ ٦) رسالهٔ «عشق» به تصحیح ومقدمه مرحوم سیدمحمد مشکوة(تهران ۱۳۲۰)؛ ۷)ترجمه رسالات «سرالقدر»و«فیض الهی» و «عشق» و «اسرارالصلوة» و « تفسیر سورهٔ مبارکه توحید و معوذتین » و « کیفیت استجابت دعا و زیارت» و «رساله‌تحفه» و « رساله ترغیب بر دعا » توسط مرحوم ضیاءالدین دری ؛ ۸) « قصیده عینیه» با شرح وتفسیروترجمه منظوم توسط مرحوم محمدعلی‌حکیم‌آلهی(تهران ۱۳۳۱) ؛ ۹) فهرست «آثار شیخ الرئیس و نسخ آنها» توسط آقای دکتر یحیی مهدوی (تهران ۱۳۳۳ - انتشارات دانشگاه ، شمارهٔ ۲۰٦) ؛ ۱۰) «نفسانیات ابن سینا» به کوشش آقای‌دکتر علی‌اکبر سیاسی (شماره ۲۰۳، انتشارات دانشگاه تهران)؛ ۱۱)«عیون الحکمه» به کوشش‌مرحوم مجتبی مینوی ؛ ۱۳) - «سرگذشت‌ابن سینا » متن عربی بقلم ابو عبیدعبدالواحد جوزجانی و ترجمه مرحوم سعیدنفیسی .

ازطرف کمیسیون ملی یونسکودرایران نیز در سال ۱۳۲۸ شمسی‌رساله‌ای بزبان‌فرانسوی تحت‌عنوان:

«Commémoration du Millénaire d' Avicenne en Iran»

و بسال ۱۳۲۹ شمسی رساله دیگری بزبان انگلیسی تحت عنوان :

«Avicenna , his Lifc and Work» که حاوی ترجمهٔ مختصری از احوال ابن‌سیناو آثارمهم او انتشار یافت .

ایضاً از طرف جمعیت هلال احمرایران در مجلهٔ ماهانه آن جمعیت

از خردادماه ۱۳۳۷ شمسی ببعدمقالاتی بشرح زیر انتشاریافت:

«نظری به عقاید پزشکی ابن‌سینا» بقلم مرحوم دکتر عباس نفیسی ؛ « پزشک و فیلسوف بزرگ ایرانی ابوعلی‌سینا ، بقلم آقای دکترذبیح‌الله صفا» ؛ « هزارهٔ یک مرد بزرگ[1] » به قلم مرحوم علی‌اصغر حکمت به انگلیسی.

باید یاد آورگردید که از طرف وزارتخانه های کشور و پست و تلگراف و فرهنگ و امور خارجه و راه و سازمان برنامه ومردم‌خیر ودانشمندان ودانش‌پژوهان مخصوصاً مردم همدان نیز کمکهائی‌شدو هدایا و کتب وامثال آن به‌آرامگاه‌شیخ اهداء گردید .

دراین مبحث بحق باید گفت که جمیع خدمات وکمکهائی که ذکر شد از طرف مردمان خیر و دانشمندان و دانش‌پژوان و استادان و عاشقان علم حق عظیمی درتمام اقدامات و مخارج و کمک‌ها دربرگزاری جشن و بنای آرامگاهٔ شیخ بر گردن کشوروفرزندان این آب و خاك دارند .

گذشته‌از این رسالات و انتشارات تعدادقابل توجهی رساله‌از طرف دانشمندان و محققان در باره شیخ چه در تهران و چه در شهرستان‌ها چاپ و انتشار یافت .بعلاوه مقالات زیادی نیز در بارهٔ ابن سینا و جنبه های مختلف دانش‌وی چه قبل وچه در موقع برگزاری و چه بعداز هزاره بوعلی در مجلات طبی و غیر طبی و جراید چاپ گردید .

از این سینا تصاویری چند مأخوذ از کتابهای جهان‌و ایران نیز بچاپ‌رسید.

اما مجسمه ابن سینا توسط استاد ابوالحسن صدیقی تهیه و درشهرهمدان درمیدان بوعلی نصب گردید که با هنرمندی کم‌نظیر انجام یافت. این مجسمه بر

1- *The Millennium of a Great Man.*

روی پایه‌ای در میدان بوعلی درانتهای خیابان بوعلی در شهر همدان نصب وبرروی پایه آن چنین نوشته شده است :

ابوعلی سینا ۳۷۰ - ۴۲۸ هجری.

دل گرچه دراین بادیه بسیار شتافت یک موی ندانست ولی موی شکافت
اندر دل من هزار خورشید بتافت آخر بکمال ذره‌ای راه نیافت

« این تندیس را انجمن آثار ملی بیاد بود هزارمین سال تولد شیخ الرئیس ابوعلی حسین بن سینا بشهر همدان اهداء کرده است» پیکرنگار : ابوالحسن صدیقی ۱۳۷۰ هجری قمری.

شکل ۹۸ - روی مدال ابن‌سینا

مدال ابن سینا از روی تصویر نیمرخ که استاد صدیقی تهیه کرده بود به پاریس سفارش داده شد و آرتور برتراند[1] مدال ساز معروف آنرا تهیه کرد که در جشن هزاره به شرکت کنندگان اهداء گردید .

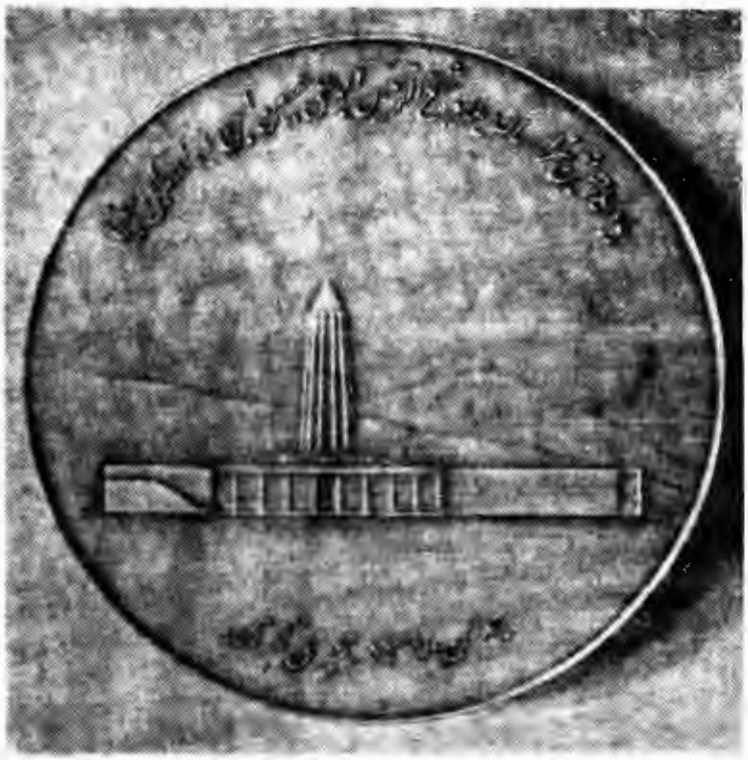

شکل ۹۹

پشت مدال ابن سینا

روی مدال تصویر ابن سینا که در زیرآن «بوعلی» و دور آن رباعی معروف ابن سینا و پشت مدال « یادگار جشن هزار ساله میلاد شیخ الرئیس ابوعلی حسین-ابن سینا ونمای آرامگاه شیخ درهمدان ۱۳۷۰ هجری قمری» است .

۱- Arthur Bertrand.

تمبرهای یادبود ابن سینا در پنج سری توسط کارخانه برادبوری ویلکینسن[۲] درانگلستان تهیه گردید و مشتمل بر پنج دوره و هر دوره مرکب از پنج تمبر بود .

شکل ۱۰۰- سری اول تمبرهای یادبودابن سینا(آثار عهد هخامنشی)

شکل۱۰۱- سری دوم تمبرهای یادبود ابن‌سینا(آثار عهدساسانی)

دوره اول آثار عهد هخامنشی - دورهٔ دوم آثار عهد ساسانی - دورهٔ سوم آثار عهد

۱- Bradbury Wilkinson and co. ltd. New Malden, Surry, England.

سلجوقی ـ دورهٔ چهارم آثار قرن هفتم هجری ببعد ـ دورهٔ پنجم تصویر ابن سینا و

شکل ۱۰۲ـسری سوم تمبرهای یادبود ابن‌سینا (آثار عهد سلجوقی)

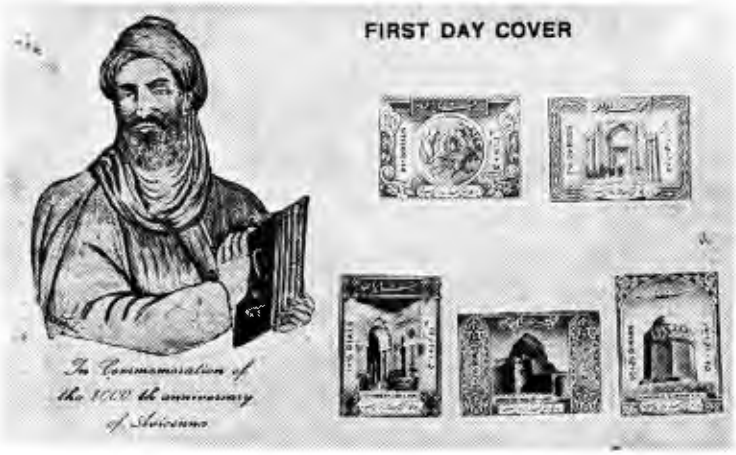

شکل ۱۰۳ـ سری چهارم تمبرهای یادبود ابن سینا (آثار قرن هفتم هجری ببعد)

تصویر آرامگاه قدیم و جدید و منظره‌ای از شهر همدان ومقبره قابوس وشمگیربود.

چهار دوره اول تا چهارم قبل از انعقاد جشن و دوره پنجم در موقع انعقاد جشن انتشار یافت .

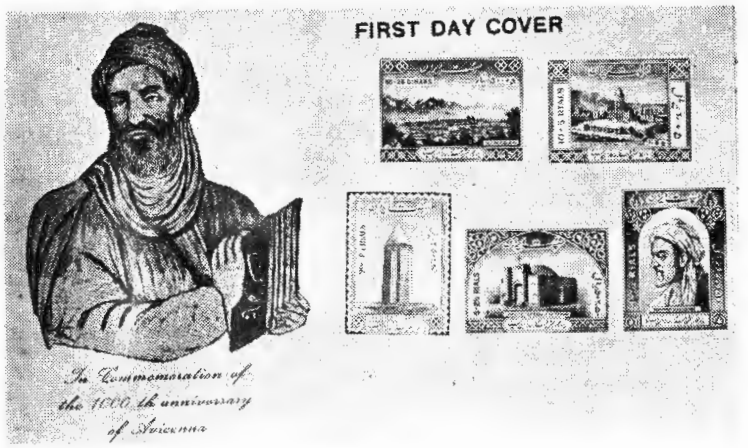

شکل ١٠٤ سری پنجم تمبرهای یادبود ابن سینا (دوران بوعلی)

شکل ١٠٥

یک نمونه از تمبر یادگاری ابن سینا در جشن هزاره وی

غیر از تمبر مذکور در بالا اوراق بخت آزمائی ملی برای تهیه عوائد

ساختمان آرامگاه شیخ چاپ‌شد و به فروش رفت. بعلاوه‌عطـا یا قابل ملاحظه ازطرف مردم متمکن، و وجوهی از طرف مجلس‌شورای‌ملی‌سابق وجمعیت هلال احمر ووزارت کشور و شرکت ملی‌نفت و شهرداری همدان و پارسیان مقیم هندوستان و دانشکده پزشکی تهران و وزارت بهداری و بازرگانان وبودجه کشور کمکهای شایانی برای ساختمان آرامگاه و مخارج انعقاد جشن هزاره پرداخت گردید.

شکل ۱۰۶

نمونه‌ای از بلیط بخت آزمائی (اعانه ملی) در جشن هزاره ابن‌سینا

از کارهای معتبر انجمن آثار ملی تأسیس کتابخانه ای بنام شیخ در همدان می‌باشد، که در موقع برگزاری جشن هزارمین‌سال ولادت ابوعلی‌سینا بود، که تاسال ۱۳۳۱ شمسی تعداد ۴۰۰ جلدکتاب در آن جمع‌آوری گردید و قبل‌ازاین‌تاریخ تعداد ۶۴۹ جلد کتاب در آرامگاه وجود داشت. از آن پس از طرف عده‌ای از مؤسسات

ودانشگاهها واشخاص چه درایران و چه در جهان تعداد زیادی کتاب و رساله و مجله و امثال آن بر کتابخانه اضافه شده است که اکنون بصورت یک مرکز بزرگ مطالعه در بارهٔ آثار شیخ میباشد .

آرامگاه شیخ - آنچه که بنظر صحیح میرسد آنکه وفات شیخ طبق گفته ابن - ابی‌اصیبعه در عیون‌الانباء در همدان اتفاق افتاده و در زیر حصار همدان در طرف قبله دفن شده که بعدها بقبر «بابا علی‌سینا» شهرت یافته و این‌قبر کم کم روبویرانی نهاده است. بعدها توسط یکی از شاهزاده خانمهای قاجار بنام نگار خانم بوضعی بهتر درآمد و بجای مقبره قدیمی گنبدی از آجر ساخته‌شد وسنگ‌قبرابوعلی‌سینا وابو- سعید دخدوک را بر روی قبر دیگری که جنب قبر شیخ بود قرار دادند . بر روی‌سنگ قبر پس از چند جمله چنین نقر شده است « . . . هذاقبر جنت مکان فردوس‌آشیان سلطان الحکماء شیخ ابوعلی سینا نورالله مرقده. وفاته فی‌خامس شهر رمضان سنه ۴۲۷ .

حجت‌الحق ابوعلی سینا - در شجع آمد از عدم بوجود - درشصا کرد کسب جمله علوم - درتکزکرد این جهان‌بدرود . حرره حقیر عبدالصمد. عمل کربلائی عبدالخالق ، تاریخ ۱۲۹۴ » .

ا. و . ویلیامزجاکسن[1] استاد زبانشناس هند و ایران در دانشگاه کلمبیای آمریکای شمالی که قبل از سال ۱۹۰۹ میلادی (مطابق ۱۲۸۷/۸ شمسی) در همدان قبر ابن‌سینارازیارت کرده ودرکتاب خود موسوم به «ایران درگذشته‌وحال»[2] متذکر گردیده است که مقبره با ساختمان آجری وساده بشکل مستطیل میباشد و بر دور آن محوطه و بر دور محوطه دیواری‌است که محل درویشان و زوار ورهگذران است. سنگی بر قبر این متفکر بزرگ قرار دارد و درکناراو معاصرش شیخ ابوسعید شاعر صوفی مشرب‌ایرانی مدفونست. . . » .

۱- A. W. Jackson. ۲- Persia Past ant Present, New- York 1909.

این عکس در اغلب کتاب‌های تاریخ طب قبل از سال ۱۳۳۳ شمسی و به عنوان مقبره ابن سینا چاپ شده و از آن سال عکس آرامگاه جدید شیخ بچاپ رسیده است.

شکل ۱۰۷

مقبره‌قدیمی ابن‌سینا که درکتاب «ایران درگذشته‌وحال» تألیف‌ویلیامزجاکسن طبع شده است

اماطرح آرامگاه جدید شیخ بهمت انجمن آثار ملی درسال ۱۳۲۶ شمسی تصویب و از سال ۱۳۲۸ شروع گردید. طراح آن مهندس هوشنگ سیحون بود. بنا ومساحت زمین و زیر ساختمان و سایر خصوصیات آن احتیاج بشرح بیشتری است که از حوصله کتاب خارج میباشد و در اشکال ضمیمه ملاحظه میگردد.

از ضمائم این بنا دوتالاریکی کتابخانه و دیگری تالار سخنرانی است.

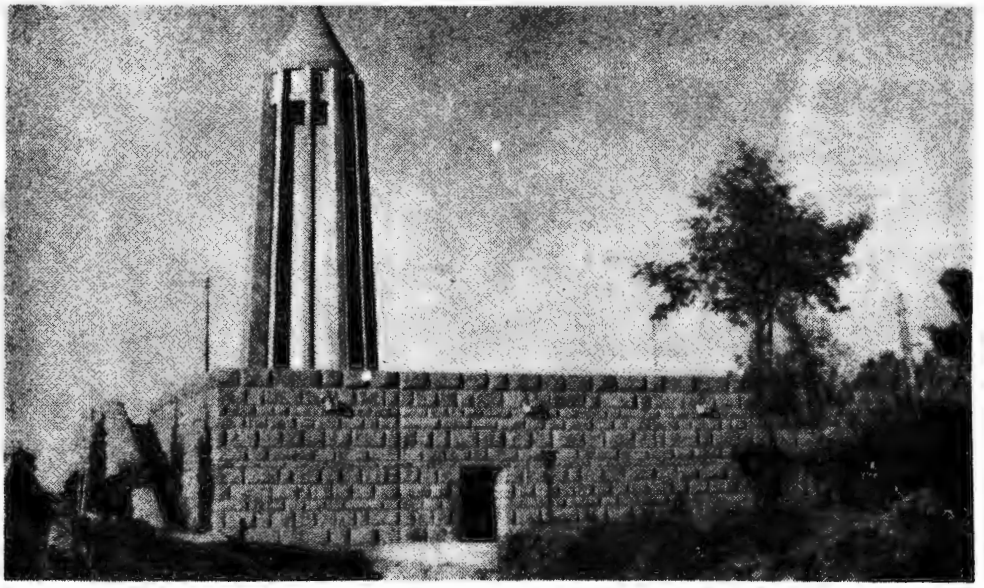

شکل ۱۰۸ - نمای آرامگاه ابن سینا در همدان

شکل ۱۰۸ مکرر- از راست به چپ- جالینوس، ابن سینا، بقراط
(سه تصویر خیالی نقل از کتاب تاریخ طب مصور اتوبتمان آمریکائی)

اکنون مقبره ابن‌سینا یکی از مرکز مهم سیاحتی و کتابخانه آن یک از مراکز بزرگ مطالعه‌ای درباره حکیم بزرگ ایرانی است که ایرانیان و خارجیان از آن استفاده می‌کنند

شکل ۱۰۹ قانون ابن‌سینا چاپ لکنهو هندوستان

در ذیل آن اشعاری که مرحوم استاد همائی سروده‌است‌میباشد.

ز الوند است تابان تا فروغ بو علی سینا
بتابد نورحکمت در جهان چون طور در سینا

پی‌افکند از خرد کیشی‌و هم ازدانش آئینی
که جاوید است در گیتی‌زهی کیشا و آئینا

شفائی غیر قانونش نیابد خاطر خسته
نجاتی جز اشاراتش نبیند دیده بینا

نبیند دیده بینا حکیمی همچو او دانا
بروی مسند دانش بزیر قبهٔ مینا

عیان شد لطف‌یزدانش‌نهان شددیوازجانش
بلندی یافت ایوانش به طغرای وآتینا

رقم زد کلک حکمت در هزارم سال میلادی
که (ماند این کاخ پاینده بفر بوعلی سینا)

شکل ۱۱۰- تصویری، از یک بدنه از سنگ قبر قدیم ابن‌سینا

مراسم هزاره شیخ در تهران از اول اردیبهشت ۱۳۳۳ مطابق ۲۱ آوریل

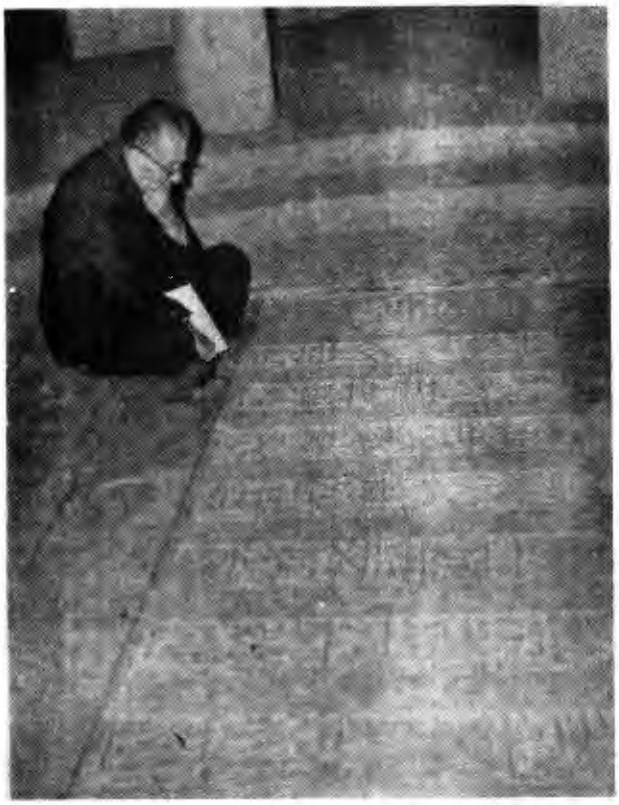

شکل ۱۱۱- مؤلف کتاب درآرامگاه شیخ

۱۹۵٤ تا ۱۰ اردیبهشت ماه مطابق با ۳۰آوریل بمدت ده روز در تهران و همدان اجرا گردید بدین‌شرح :

چهار شنبه اول اردیبهشت، خیر مقدم از طرف رئیس دانشکده پزشکی و خطابه‌های افتتاحیه مقامات بهداری و دولت و وزارت فرهنگ و دیگر دست‌اندر کاران ساختمان آرامگاه و بعضی از اعضاء انجمن آثار ملی ایراد گردید.

آنگاه ابراهیم مدکور (مصر) مرحومان دکتر تارا چند سفیر کبیر هندوستان و پروفسور محمد شفیع (پاکستان) و دکتر کاظم اسمعیل (ترکیه) و پرفسور ا.ا. برتلس[1] (شوروی) و پرفسور لـــــوئی ماسینین[2] (فرانسه) وپرفسور کامرون[3] (کشورهای متحدهٔ امریکا) وپرفسور هانری لوژیه[4] (یونسکو) بیاناتی ایراد شد .

شکل ۱۱۲ـ منظره‌ای از تالار ابن سینا در جشن هزارهٔ شیخ

آنگاه آقای علی اصغر حکمت به ریاست و آقایان دکتر مدکور به نیابت ریاست ودکتر ذبیح الله صفا به دبیری کنگره انتخاب گردیدند .

پنجشنبه دوم اردیبهشت ماه خطابه های زیر ایراد گردید :

1- Prof. E. E. Bertels.
2- Prof. Louis Massignon.
3- Prof. G. Cameron.
4- Prof. H. Laugier.

پرفسور ا. ا. برتلس (شوروی) «اصالت رباعیات ابن سینا» به فارسی، آقای احمد آتش (ترکیه) «آیا رساله حکمت الموت از ابن سیناست» به فارسی، عبدالغفور برشنا (افغانستان) «بحث درباره رباعیات شیخ الرئیس ابوعلی سینا» بفارسی، پرفسور محمدشفیع (پاکستان) «ملاحظاتی چند راجع به شرح احوال شیخ» بفارسی، پرفسور ترنوسکی واسیلی نیکلایویچ[1] (شوروی) «مطالعهٔ آثار پزشکی ابن سینا در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی» به روسی، آقای عفیفی (عراق) «کتاب البرهان ابن سینا ومقایسهٔ آن با کتاب انالوطیقای ثانیه ارسطو» به تازی، پرفسور مینورسکی (انگلستان)[2] «ابن سینا فرد بشر» به انگلیسی، دکتر سهیل انور (ترکیه) «تحقیق راجع به کتاب الوصایای ابن سینا» به فارسی وفرانسوی، دکتر شوکت قنواتی «رعایة الطفوله والاموة» به فرانسوی، احمد خراسانی (ایران) «دانشنامهٔ علائی شیخ ومقاصد الفلاسفه غزالی» بفارسی، عبدالحلیم منتصر (مصر) «النبات عند ابن سینا» به عربی، دکتر کاظم اسمعیل (ترکیه) «بحثی از ابن سینا در باب زیست شناسی» بفرانسوی مرحوم دکتر عباس نفیسی (ایران) «شرحی در بارهٔ برخی از گیاههای صفر وی که در کتاب دوم قانون ابن سینا از آن یاد شده وتطبیق با داروشناسی جدید» به فارسی دکتر ج. انوالا[3] (هندوستان) «اسناد طبی وجراحی که در یک دخمه قدیم دریزد بدست آمده است» به انگلیسی، کریم اف عبیدالله ایسرائیلویچ (شوروی) «نقش ابن سینا در ترقی و تکامل علوم شیمی» به فارسی، مرحوم دکتر محمدحسین ادیب (ایران) «امزجه از نظر شیخ الرئیس ابو علی سینا و مقایسه آن با کشفیات و نظریات جدید» بفارسی، دکتر جلال مصطفوی کاشانی (ایران) «بیماری آسم از نظر ابن سینا وتطبیق آن با موازین علمی جدید» به فارسی، یحیی رحیموف (شوروی) «مقام ابن سینا در تاریخ پزشکی اتحاد جماهیر شوروی» بفارسی.

1 - Prof. V.N. Ternovski.

2- Prof. Minorsky.

3- Prof. Dr. J. Unwala.

شنبه‌چهارم اردیبهشت ماه ـ دکتر حمود غرابه(مصر) « الاسلام والفلسفة ـ السیناویه » به عربی ، مرحوم پرفسور هانری ماسه[1] (فرانسه) «اصطلاحات فلسفی

شکل ۱۱۳ـ عده‌ای از سخنرانان در هزارهٔ شیخ از چپ به راست :
دکتر اسمعیل گورکان(ترکیه)، دکتر محمد حسین ادیب ، دکتر سهیل انور (ترکیه) ، دکتر محمود نجم‌آبادی

که ابن سینا در پارسی ایجاد کرده است» به فرانسوی ، محمد رضا الشبیبی(عراق) « نظرات فلسفی و نقد در آن‌ها » به عربی ، دکتر علی اکبر سیاسی (ایران) « علم‌النفس ابن سینا و تطبیق آن با روانشناسی جدید» به فارسی، مرحوم پرفسور لوئی‌ـ ماسینیون(فرانسه) « حکمه‌المشرقیة ابن‌سینا و معنی‌آن» به فرانسوی ، دکتر ناجی ـ

1- Prof. H. Massé.

الاصیل (عراق) «وحدة العلم والتوحید الفلسفی» به عربی، دکتر عیسی صدیق (ایران) «نظر ابن‌سینا در باب تعلیم و تربیت و مقایسهٔ اجمالی آن با نظرهای افلاطون و ارسطو» به فارسی، ژرژ کامرون[1] (امریکا) «ابن‌سینا و نبوت» به انگلیسی، قدری حافظ طوغان (هاشمی اردن) «مقام العقل عند ابن سینا» به عربی، احمد فواد الاهوانی (مصر) «نظریه ابن‌سینا درباره معرفة النفس» به فرانسوی، پرفسور ا. بنونیست[2] (فرانسه)، «میراث مزدیسنا در فلسفه ایرانی» بفرانسوی، سخنرانی ایراد نمودند.

یکشنبه پنجم اردیبهشت ماه ـ دکتر جمیل صلیبا (سوریه) «المدینة العادله» به عربی، پرفسور گارسیا گونتر «رساله حی بن یقظان ابن سینا و رساله حی بن یقظان ابن طفیل» بفرانسوی، دکتر مصطفی جواد (عراق) «الثقافة العلیه والحال الاجتماعیه فی عصر ابن‌سینا» به عربی، علی اصغر حکمت (ایران) «تفاسیر ابوعلی از قرآن مجید» به فارسی، آندره گدار (باستان شناس فرانسوی در خدمت ایران) «ابنیه وآثاری که باید ابوعلی در سفرهای خود دیده باشد» به فرانسوی، دکتر فواد افرام بستانی (لبنان) «ابن‌سینا والتربیة الحدیثه فی لبنان» به عربی، مرحوم بدیع الزمان فروزانفر (ایران) «ابن‌سینا وتصوف» بفارسی، کیخسرو اردشیر فیتر[4] (هندوستان) «ایران منشاء نوابغ» به انگلیسی، مرحوم عباس اقبال (ایران) «چند نکته راجع به زندگی و آثار ابن‌سینا» بفارسی، پرفسور ژولین هکسلی[5] (یونسکو) «افکار تکاملی یک نفر زیست شناس درباره ابن‌سینا» به انگلیسی، شهمردان (هندوستان) «سهم ابن سینا در استغنای فارسی ونفوذ آن بر زبان‌های هندو فارسی گویان هنود» بفارسی، لوئی ـ گاردە[6] (فرانسه) «روش فلسفی ابن‌سینا» (بوسیلهٔ دکتر ابراهیم مدکور قرائت شد) به فرانسوی.

1- Prof. G. Cameron.
2- Prof. E. Benveniste.
3- A. Godard.
4-A. Fitter.
5- Prof. Julien Huxley.
6 - Louis Gardet.

دکتر ابراهیم[۱] مدکور (مصر) « کمیته ابن سینا در قاهره » بفرانسوی ، جلال‌الدین همائی (ایران) «رابطه ابو علی‌سینا با اصفهان» بفارسی، پرفسورهانری کوربن[۲] (فرانسه) « مکتب ابن‌سینا و تشیع» بفرانسوی، سیدمحمد محیط طباطبائی (ایران) « جستجو درلفظ ابن‌سینا»بفارسی،مادموازل م . گواشون[۳](فرانسه) « فصلی از

شکل ۱۱٤ نمائی از برج آرمگاه جدید ابن‌سینا(همدان)

دوشنبه ششم اردیبهشت ماه ـ الاب قنواتی[1] (مصر) « ابن‌سیناوسن توماس‌ـ داکن»[2] بفرانسوی، مرحوم سعید نفیسی(ایران) «ابن‌سینا در اروپا» بفارسی، پرفسور زایاچووسکی[3] (لهستان) « آثار ابن سینا در لهستان » بفارسی، دکتر حسین خطیبی (ایران) «نثر فارسی در نیمه قرن چهارم و نیمه اول قرن پنجم و سبک نثر فارسی‌ابن سینا » بفارسی ، پرفسور پ.ب واچها[4] (هندوستان) «نکات مهم عملی وعقلی ابن‌ـ سینا » به‌انگلیسی، پرفسورزاخودربوریس نیکلایویچ[5] (شوروی) «مطالعه دوره‌ابن‌سینا‌ـ درشرق شناسی و علوم تاریخ شوروی » به روسی ، هارولدلمب[6] (انگلستان) «دنیای دورهٔ بوعلی‌سینا» به‌انگلیسی، دکترمحمد معین (ایران) « لغات پارسی‌ابن‌سینا» و تأثیرآن‌در ادبیات» بفارسی، پرفسوررسی[7] (ایتالیا) «برخی‌اضافات برفهرست‌آثارابن‌سینا در ایتالیا» بفرانسوی، اکبرداناسرشت(ایران) «مقدمه‌بر رساله‌تناهی‌ونامتناهی» بفارسی ، دکتر والتر آرتلت[8] (آلمان) «پزشکان‌آلمانی‌قرن هفتم درایران» به‌انگلیسی، بانوص. عظیموجان‌اوا[9] (شوروی‌ـازبکستان) ومطالعه آثارپزشکی‌ابن‌سینادرازبکستان» بفارسی.

سه شنبه هفتم اردیبهشت ماه ـ دکترآیدین سایلی (ترکیه)[10] « روش‌علمی ابو علی سینا» بفارسی، پرفسور ر.لوی[11] (انگلستان) «ابو علی سینا بمثابه یک فرد انسان» به انگلیسی ، دکتر ذبیح‌الله صفا (ایران) «ابن‌سینا در داستانهای ایرانی» بفارسی، دکتر ریچارد مک کارتی[12] (نمایندهٔ واتیکان) «اهمیت مابعدالطبیعه‌در

1- Père G. C. Qanawati.
2- Saint Thomas d' Aquin.
3- Prof. Dr. Ananiasz Zajachowski.
4- Prof. P. B. Vachha.
5- M. B. N. Zakhoder.
6- Mr. Harold Lamb.
7- Prof. Rossi.
8- Prof. Dr. V. Artelt.
9- Mrs. S. Azimiojanova.
10- Dr. Aydin Sayili.
11- Prof. R. Levy.
12- Dr. R. Mc Carrthy.

فلسفه ابن سینا» به انگلیسی، دکتر فریدون نافذ اوزلوق(ترکیه) «سخنی‌چنددربارهٔ حکیم عالم ابن‌سیناوحکیم‌الهی‌مولانا»بفارسی،(توسط دکتر احمدآتش قرائت شد) ، سررستم مسانی[1] (هندوستان) « آثار ابوعلی سینا در کتابخانه های خصوصی و عمومی‌هند» به انگلیسی(توسط کیخسرو فیتر قرائت شد) .

شکل ۱۱۵- مؤلف کتاب در حال سخنرانی

مرحوم دکتر موسی عمید (ایران) « عقل و تقسیمات آن از نظر ابن سینا » بفارسی ، دکتر ویلهم کوچ[2] (واتیکان) « هدف تحقیقات ابن‌سینا » به آلمانی ، مرحوم ولادیمیرایوانف[3] (هندوستان) «ابوعلی‌سینا واسمعیلیان مخفی» بفارسی،دکتر محمد نظام‌الدین (هندوستان) «چند نسخه از آثار شیخ الرئیس درکتابخانهٔ دولتی

1- Sir R. Massani.
2- Dr. Wilhelm Kutsch.
3- Vladimir Ivanov.

حیدرآباد وپیشنهاد برای ایجاد یک آکادمی ابن سینا درایران » به انگلیسی، دکتر محمود نجم‌آبادی (ایران) «نکاتی چند در بارهٔ عقاید پزشکی و طب ابن سینا » بفارسی ، دکتر مهدی برکشلی(ایران) « موسیقی ابن‌سینا» بفارسی ، مرحوم دکتر عبدالله احمدیه (ایران) « قاعدهٔ تشخیص ودرمان بیماریها از نظر ابن‌سینا» بفارسی، پرفسور ژرژ پ. کانگر[1] (امریکای‌شمالی) «پیام برای کنگرهٔ هزارهٔ ابن‌سینا» (توسط پرفسور کامرون به انگلیسی قرائت شد) .

دکتر پرویز ناتل خانلری (ایران) «رسالهٔ اسباب حدوث‌الحروف» بفارسی ، دکتر حسن مینوچهر (ایران) «طبقه بندی علوم از نظر شیخ الرئیس ابوعلی سینا »بفارسی محمد کاظم طریحی(عراق) « ابن سینا فی‌الاجتهاد» به عربی، دکتر احسان‌یارشاطر (ایران) « اثر تازه ای از ابن‌سینا » بفارسی، دکتر هادی حسن(هندوستان) «نبغت و ابتکارات ابوعلی‌سینا» (توسط آقای محمدعلی جعفری کارمند سفارت هندوستان بفارسی قرائت‌شد) .

خطابه‌ها و سخنرانیها در تاریخ سه شنبه هفتم اردیبهشت ماه (۲۷ آوریل ۱۹۵۴ میلادی) خاتمه‌یافت. سپس طبق برنامه قبلی در تاریخ چهارشنبه هشتم اردیبهشت ماه میهمانان و مدعوین به همدان عزیمت کردند وصبح پنجشنبه نهم اردیبهشت ماه ساعت نه صبح افتتاح آرامگاه حکیم بزرگ با حضور شرکت کنندگان و نمایندگان کشورهای خارجی و ایرانی بعمل آمد .

آخرین جلسه(جلسهٔ اختتامیه) در تاریخ دهم اردیبهشت ماه ۱۳۳۳ (۳۰ آوریل ۱۹۵۴) بعدازظهر بشرح زیر بعمل آمد :

ابتدا از جمع میهمانان مدعو در کنگره تشکر شد. آنگاه‌نمایندگان کشورها بترتیب حروف تهجی (افغانستان ، آلمان ، بلژیک ، مصر ، اسپانیا ، کشورهای متحدهٔ امریکای شمالی، فرانسه، انگلستان، هلند، هندوستان، اندونزی،

1- Mr. Georges P. Conger.

عراق، ایتالیا، هاشمی اردن، لبنان، نروژ ، پاکستان، لهستان ، سویس ، ترکیه ، یونسکو، اتحادجماهیر شوروی،واتیکان، یوگوسلاوی) که عده‌ای‌از آنان‌نمایندگان وعده‌ای از سفرا و وزراء مختار کشورها در تهران‌بودند، سخن گفتند.

شکل ۱۱۶ - عکس یادگاری‌ازخدا حافظی شرکت کنندگان در کنگره

سپس ختم کنگره‌اعلام شد.

در میان سخنرانان و خطبای خارجی و ایرانی عده‌ای طبیب و استاد تاریخ طب و فنون وابسته بدان بودند، که ازنظر تاریخ طب سخنرانی هایشان بسیار ارزنده بود.

٦ـ موفق الدین ابومنصور علی الهروی
و
ابوبکر ربیع بن احمدالاخوینی البخاری

هروی واخوینی دوطبیب قرون چهارم و پنجم هجری قمری میباشند ، که از نظر تشخص و تعین طب وادب ملی کشور ما سهمی بسزا دارند. این دو که باهم قریب‌الزمان میباشند ، اولین اطبائی هستند که پس‌از قرونی‌چند که از غلبه‌تازیان بر ایران میگذشته، در حقیقت از بنیان گزاران شکست سکوت شده دوکتاب ارزنده در طب و داروسازی برشتهٔ تحریر در آورده‌اند.

الف) موفق‌الدین ابومنصور علی‌الهروی ـ نام وی‌علی وکنیه‌اش ابومنصور و ملقب به موفق‌الدین میباشد . از شرح حال وزندگی‌وی اطلاع زیادی دردست نیست . وی در دیباچه کتاب «الابنیه» عبارتی بدین‌شکل‌دارد : «تا آن‌هنگام که حاصل آمدم حضرة عالی مولانا الامیرالسیدالمؤید المنصورادام‌الله علوه پس‌اورا دیدم ملکی بزرگوار ودانا...الخ». بدین جهت عده‌ای ازمستشرقین مقصود ویرا از کلمه«منصور» منصور بن نوح‌بن نصربن احمدبن اسماعیل‌سامانی(. ۳۵۰- ۳۶۵) دانسته اند .

ایضاً تاریخ وفات وی نیزبطورقطع معلوم نمیباشد .(برای اطلاع بیشتررجوع شود به مقدمه کتاب «الابنیه» انتشارات دانشگاه شمارهٔ ۱۱۶۳).

اما «الابنیه عن حقایق‌الادویه» (یا روضة‌الانس و منفعة‌النفس) قدیمی‌ترین

کتاب خطی‌طبی‌پارسی‌است که‌در دست‌میباشد. این کتاب و «هدایة‌المتعلمین» تألیف ابوبکرربیع‌بن احمدالاخوینی البخاری‌دو کتاب قدیمی طبی‌پارسی‌میباشند.

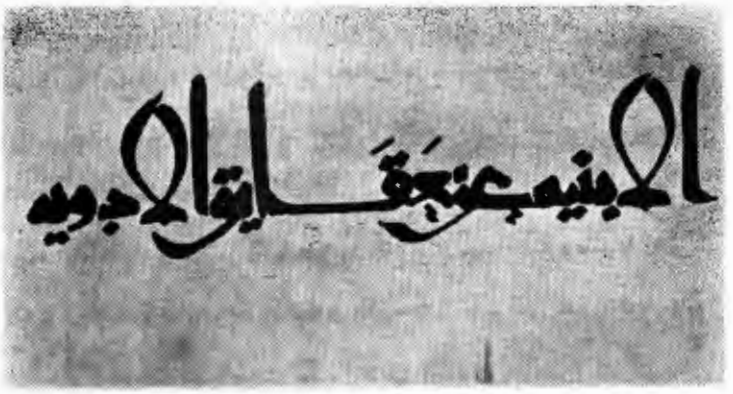

شکل ۱۱۷- کتاب «الابنیه» (اقتباس ازکتاب الابنیه انتشارات بنیاد فرهنگ ایران)

ازاین کتاب یک‌نسخهٔ خطی‌منحصربفرد درکتابخانهٔوین (اطریش)موجوداست که بخط علی‌بن احمد طوسی اسدی(ابونصر علی‌بن احمد) شاعرمعروف‌ایرانی که‌در شوال سال ٤٤٧ هجری استنساخ شده وجود دارد .خط این نسخه مربوط به قرن پنجم هجری قمری است، چنانکه درگراور آن ملاحظه میشود .

برحسب عقیده و نظر مرحوم علامه محمد قزوینی این‌نسخه علاوه بر قدیمی بودن اصل کتاب، خود کتاب قدیمی‌ترین کتاب خطی پارسی‌است.

بسال ۱۸۵۹ میلادی آقای زلیگمان[1] از روی نسخهٔ کتابخانه وینه آنرا به چاپ رسانده و بعداً توسط عبدالخالق آخوندوف بادکوبه‌ای به آلمانی نیز ترجمه شده است. مرحوم احمد بهمنیار استاد دانشگاه کتاب را با حواشی و تعلیقات برای چاپ آماده نموده بود. طبق تحریر مرحوم دکتر محبوبی‌اردکانی« نسخهٔ ماشین شدهٔ

1- Fr. R. Zeligmann.

اصل که متضمن تعلیقاتی نیز بوده است، اکنون دردست نیست...»

عکس نسخهٔ اصلی کتاب در کتابخانهٔ ملی فرهنگ از روی نسخهٔ اصلی

شکل ۱۱۸- یک صفحه از کتاب الابنیه چاپ زلیگمن (اقتباس از کتاب الابنیه انتشارات دانشگاه تهران بشمارهٔ ۱۱۶۳)

کتابخانهٔ وینه موجود است ودرسال ۱۳۴۵ ضمن انتشارات بنیاد فرهنگ ایران از نسخهٔ اصلی الابنیه در تهران بچاپ رسیده است .

در مقدمه چاپ عکسی قسمتی از نسخهٔ «الابنیه» از انتشارات و بنیادفرهنگ ایران (تهران ۱۳۴۵ خورشیدی) تحت عنوان «الابنیه در مفردات طبی» بقلم مرحوم مجتبی‌مینوی چنین آمده است: « . . . این نسخه بالفعل قدیمی ترین نسخه خطی تاریخ دار فارسی‌است که بدست ما رسیده‌است . تاریخ آن سنهٔ ۴۴۷ هجری قمری و کاتب آن اسدی طوسی شاعر (ابونصر علی‌بن احمد) بوده است . نسخهٔ اصلی در کتابخانهٔ وین بنشانی A. F. 340 محفوظاست (فهرست‌فلوگل Flügel ج۲ ص۵۳۴ تا ۵۳۶)و دارای ۲۱۹ ورق‌است. عکس‌آن بسفارش مرحوم محمدخان قزوینی برای وزارت‌معارف برداشته شد ودرکتابخانهٔ ملی ایران محفوظ است . . .» .

« مؤلف درکتاب ابو منصور موفق بن علی الهروی ظاهراً در زمان کتابت نسخه(۴۴۷)درحیات‌بوده‌است، زیرا که‌اسدی‌در حق‌او دعای حرسه‌الله نوشته‌است، بنا برین‌ملکی‌هم که مولف اورا بدون ذکرنام‌به الفاظ «مولاناالامیرالمسددالمؤید-المنصور» در مقدمه کتاب یادداشت کرده ، بایست پادشاهی باشد که در آن‌زمان میزیسته‌است . پس‌اینکه فلوگل وزلیگمان ودیگران گمان کرده‌اند که مرادازین ملک منصوربن نوح بن نصربن اسماعیل سامانی باشد ، که از ۳۵۰ تا ۳۶۵ امیر خراسان بوده نباید صحیح باشد و مرحوم قزوینی‌هم که سابقاً به اقتفای آن علماء همین تصور راکرده بود،بعدها این گفتهٔ خویش‌را اصلاح کرده وبنده‌این‌مطلب رااز نوشتهٔ آن علامه بزرگوار اقتباس کرده‌ام . . .»

اخیراً ضمن انتشارات دانشگاه تهران به‌شمارهٔ ۱۱۶۳ از روی نسخهٔ تصحیح شدهٔ شادروان احمد بهمنیارکه بر مبنای‌رسم‌الخط امروزی زبان پارسی تهیه گردیده بود در چهارصدو چهل‌وهشت صفحه وزیری مشتمل بر مقدمه کتاب و معرفی آن با شرحی مختصر از طرف رئیس دانشگاه وقت و شناسانی آن ازحسین‌محبوبی‌اردکانی

با چند کلیشه ازنسخه اصلی(بخطاسدی طوسی ونسخهٔ تازه وچاپ زلیگمان)وفهرست

شکل ۱۱۹ ـ یک صفحه از «الابنیه» بخط اسدی طوسی (اقتباس از انتشارات دانشگاه تهران شمارهٔ ۱۱۶۳)

موضوعات در بیست ونه صفحه و بقیه کتاب مشتمل بر متن کتاب ونسخهٔ بدلها و اختلاف آنها وفهرستها وغلطنامه بچاپ رسیده است.

ابتدای کتاب بدین نحواست:

« بنام ایزد بخشاینده بخشایشگر سپاس باد یزدان دانا و توانا کی آفریدگار جهانست. وداننده آشکار ونهان است، و رانندهٔ چرخ و زمانست ودارنده‌ی جانورانست و آورنده‌ی بهار و خزانست ودرود بر محمد مصطفی (ص) کی خاتم پیغامبرانست ... »

آغاز کتاب و تألیف ونام وترتیب آن - چنین گفت حکیم ابومنصور موفق - بن علی الهروی که من کتاب‌های حکیمان پیشین و عالمان محدث همه بجستم و هرچه گفته بودند بتامل نگه کردم اندر ادویه و اغذیه مفرد و غیرش نیزو کردار هر داروی ، ومنفعتها و مضرتهاشان اندر چهار درجه ، آن چهار درجه که پنجم آن نیامد. . . »

مؤلف پس از ذکر مقدمه یک یک داروها را از حرف الف شروع نموده وبه یاء ختم می نماید .

ابتدای شرح ادویه بدین قرار است :

باب علی حرف الالف : ارُز- (بفتح همزه و ضم راء با تخفیف و تشدید حرف آخر که معنای آن برنج است) . سری قراکوادت (نام طبیبی هندی است) گوید کرُنج از دوگونه است : سپید وسرخ، اما سپید گرم و خشک است اندر میانه‌ی درجه‌ی اول وسرخ گرم و خشکست اندر اول درجه‌ی دوم و آنچه سپید باشد بیشتر بکار دارند زیرا که به اعتدال نزدیک تر است. . .

« . . . و پوست کرنج چون بخوری دهان به درد آورد و زبان را درد رساند

وآماسش دهد: پس درد بسُهره[1] دهد و معده و رودگانی و گرمی وتبش[2] برانگیزد از همه تن و آن را علاج هم علاج ذراریحست[3] .

آخر کتاب بدین نحو است:

باب علی حرف الیاء: یاسمین .... یتوع .... یشم .... یبروج .... یاقوت ...

« ... و هر که اورا اندر کوزه بی آب نهد و از آن کوزه آب همی خورد، هرگز وی را علت استسقا نبوده و علامت آنکه بشناسندش آنست که همیشه سرد بود و وهرگز گرم نگردد و آتش بر او کار نکندو از آتش زیانش نرسد، وگرچه بسی روزها اندر آتش بود، و هیچ چیز براو کار نکند الاالماس .

تمت و الحمدلله رب العالمین وصلواته علی نبی محمد وآله الطاهرین وحسبنا الله ونعم الوکیل وکتب علی بن احمد الاسدی الطوسی الشاعر فی شهرشوال فی سنه سبع و اربعین و اربعمائه (٤٤٧) لهجرة النبی صلی الله علیه»

بطور خلاصه موفق الدین هروی در کتاب ٥٨٤ قلم موادی که در تداوی بکار می رفته آورده وخواص طبی و طبع ومزاج آنها را ذکر کرده و تذکر داده است و شیوه و طریقهٔ پزشکان هندی را انتخاب کرده است . ضمناً متذکر گردیده که در هند بوده ام .

ب ـ ابوبکر ربیع بن احمد الاخوینی البخارائی ـ نامش ربیع و پدرش احمدو کنیه اش ابوبکر میباشد . ایضاً درباب کنیه وی ابو حکیم ، همچین بجای اخوینی «اخوین واجوینی» «و اخوی » و «آخربی» نیز آمده است .

۱ـ این کلمه معلوم نشد و از لغات محلی است .(حاشیه الابنیه چاپ دانشگاه تهران) .

۲ـ بفتح اول وکسر دوم : حرارت وگرمی ومخفف تابش نیز آمده است و اگرتپش بباء مخصوص فارسی باشد بمعنی بی آرامی وبی قراری واضطراب است .(ایضاً حاشیه الابینه) .

۳ـ حشره ایست که به فارسی آلا کلنگ گویند = Cantharides .

وی از اهل بخاراست و نویسنده در متن کتاب چند کلمه را به لهجه بخارائی و در یک مورد ناحیه‌ای از بخارا را بعنوان شاهد آورده است.

اخوینی چنانکه از کتاب « هدایه » مستفاد میگردد تمام عمر را بطبابت اشتغال داشته و در دوران خود طبیبی مشهور بوده است.

تاریخ تولد وی معلوم نشد ، اما از مطلبی که وی درکتاب متذکر گردیده ، خود را شاگرد یکی از شاگردان رازی میداند. بدین معنی که وی شاگرد ابوالقاسم مقانعی (رازی) که نام وی طاهربن محمدبن ابراهیم و شاگرد محمدبن- زکریا بود و درکتاب نیز مکرر نام محمد زکریای رازی را بنام « استاذ » و «استاذنا» آورده، بدین لحاظ معلوم میگردد که وی شاگرد شاگرد رازی بوده است. وفاتش در حدود سال ۳۷۳ هجری قمری (مطابق ٤ر۹۸۳ میلادی) است. نام کتاب تالیفی وی « هدایة المتعلمین فی الطب» و «کتاب هدایه » و دربعضی نسخ « هدایه اخوینی» و «کناش اخوینی » و «کتاب الهدایه فی الطب » آمده ، ولی نامی که بیشتر مشهور است «کتاب هدایه » است.

غیراز کتاب بالا چنانکه از خلال صحائف کتاب هدایه برمیاید آنکه احتمال دارد، که وی یکی دو کتاب دیگر هم دردست تألیف (یا نزدیک باتمام) داشته ، اما عمرش کفاف اتمام آنهارا نداده وکتابها بدست فراموشی سپرده شده است.

اخوینی کتاب را برای فرزندش برشته تحریر درآورده و در مقدمه کتاب بدان اشاره کرده و برخلاف بسیاری از مصنفان و مؤلفان که مصنفات و مولفات خود را برای بزرگان و سلاطین و امرا و ولاة نوشته‌اند ، وی کتاب را برای فرزندش تألیف کرده است.

آنچه که از قرائن و بطور حدس مستفاد میگردد ، تاریخ تألیف کتاب در نیمه دوم قرن چهارم هجری است. وچون وی خود را شاگرد شاگرد رازی میداند، چنین بنظر میرسد که وفات اخوینی چنانکه آمد در حدود سال ۳۷۳ هجری قمری

۱۲۰ ـ ابتدای کتاب « هدایة‌المتعلمین » اقتباس از نسخه کتابخانه بادلئیان اکسفورد (انتشارات دانشگاه مشهد شماره ۹)

(با توجه بدانکه وفات رازی در پنجم شعبان سال ۳۱۳ یا ۳۲۰ هجری قمری بوده) اتفاق افتاده است. بنابراین تاریخ تألیف کتاب هدایه بایدقبل‌از سال ۳۷۳ هجری‌قمری باشد.

سیاق عبارات و کلمات میرساند که کتاب از آثار منثور قرن چهارم هجری قمری است.

اخوینی درکتاب مدت طبابت خود را بیست سال و درجای دیگر سی سال ذکر کرده و ازاین بابت معلوم میشود که بمانند رازی طبیبی کلینیکی بوده است.

دراین کتاب اخوینی از عقاید پزشکان قبل‌از خود بمانند بقراط و جالینوس و حنین فرزند اسحق و ثابت بن‌قره و عیسی بن‌صهار بخت وابن‌سرابیون و یحیی‌بن‌ماسویه و رازی و امثال آنها اسم برده و پس ازآن نظرات خود را در طب وگیاهها و داروهای‌طبی بمناسبت مدت طبابت (بیست‌یاسی‌سال) متذکرگردیده و تجارب و مشاهدات طبی‌خود را بیان‌داشته، بعلاوه دربیمارانی که توفیق‌درمان وبهبود آنان‌را نیافته بصراحت مطلب را متذکر شده ، حتی نام بعضی از بیماران را نیز آورده و ازاین نظر وی کاملاً شبیه رازی استادش‌میباشد و این‌امر میرساند که وی از محمد زکریای رازی تبعیت کرده است.

تا اینجا خلاصه‌ای ازکلیات کتاب بود که‌قسمتی ازآن در مقدمه‌ای‌که دکتر جلال متینی در باب کتاب«هدایه» نوشته‌اند، میباشد.

اما کتاب هدایةالمتعلمین از جمله کتبی است که مدتها مورد مطالعه طالبان طب بوده . نظامی عروضی سمرقندی در مقالت چهارم ازکتاب معروف خود چنین آورده است :

«... بعدازآنکه براستادی‌مشفق‌خوانده باشد و ازکتب‌وسط ذخیره ثابت‌بن‌قره یا منصوری محمد زکریای رازی یا هدایه ابوبکر خوینی یاکفایه احمد فرج یا

اغراض سیداسماعیل جرجانی باستقصاء تمام براستادی مشفق خواند... ».

اکنون متذکر میگردیم :

با ملاحظه کتاب و ابواب مربوط بدان چنین مستفاد میگردد ، که کتاب با دقت تهیه شده و طبیبی که بیست یا سی سال درکار طبابت بوده آنرا تألیف کرده و از بسیاری جهات بمانند بیان عقاید و نظرات پزشکان سلف ، مخصوصاً رازی بوده و نام بیماران وعدم توفیق در درمان بعضی ازبیمارها و دقت و موشکافی در شرح بیماریها و داروها و گیاهها وامثال آنهاعیناً تبعیت از محمدزکریای رازی کرده است واین مطلب میرساند که درسیرتألیف کتب طبی از زمان طبری و رازی (وحتی علی‌بن عباس مجوسی اهوازی ارجانی) بمرحله نسبةً تکامل رسیده که کتاب در قرن چهارم و پس از آن مورد مطالعه و استفاده طالبان طب بوده ، چنانکه نظامی عروضی سمرقندی درمقالت چهارم بدان اشاره وآنرا بمانندمنصوری رازی وذخیره ثابت‌بن‌قره و اغراض سیداسمعیل گرگانی آورده که مطالعه و خواندن آنرا برای پزشکان لازم دانسته وباصطلاح ازکتب درسی و مطالعه‌ای بوده است.

کتاب هدایه بسال ١٣٤٤ شمسی توسط آقای دکتر جلال متینی ضمن سلسله انتشارات دانشگاه مشهد به‌شماره (٩) بمناسبت یادبود هزار ویکصدمین سال ولادت محمدزکریای رازی در چاپخانه دانشگاه مشهد در هشصدویازده صفحه باضافه پنج صفحه فهرست مطالب وشصت‌ویک صفحه مقدمه که تشریح و توصیف واختصارات دستوری و معرفی نسخه‌ها و یکصدوچهار صفحه فهرست میباشد بچاپ رسیده است.

نسخه‌اصل‌واساس کتاب از روی‌نسخه کتابخانه بادلئیان[1] اکسفورد میباشد، که با نسخه کتابخانه فاتح اسلامبول و ملی‌ملک مقابله گردیده است.

نسخه کتابخانه بادلئیان اکسفورد بسال ٤٧٨ هجری کتابت گردیده که با

1 - Bodleian Library (Oxford).

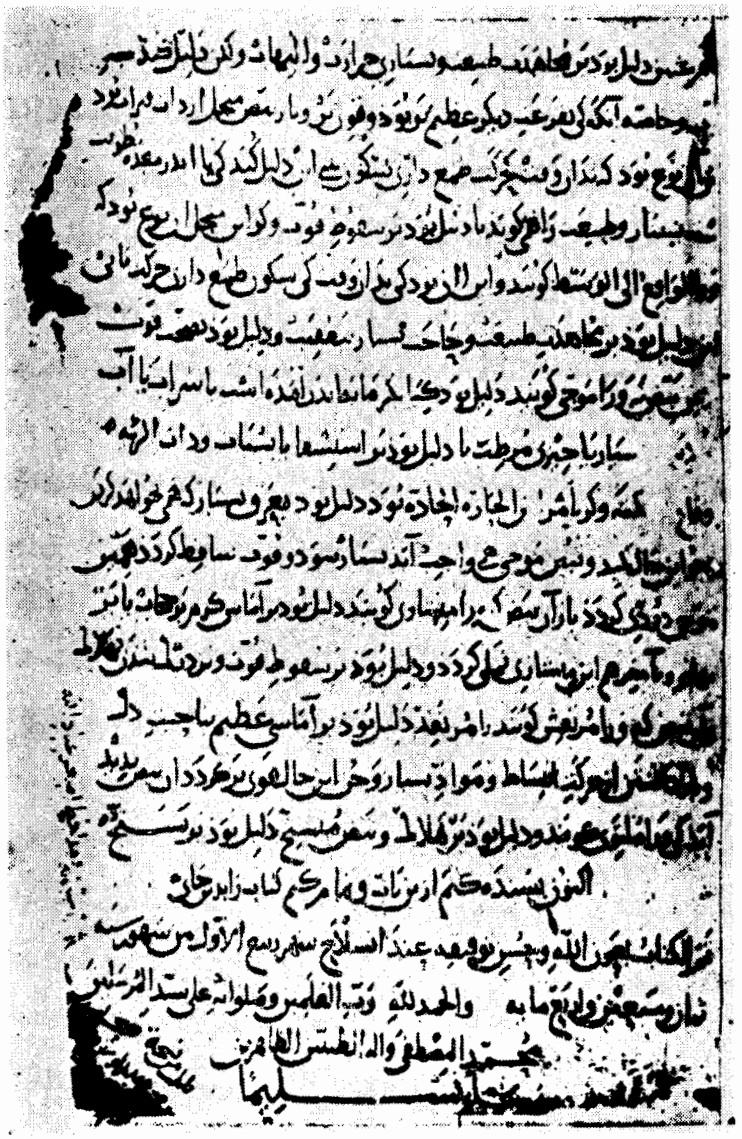

١٢١ - صفحه آخر کتاب « هدایة المتعلمین » نسخهٔ کتابخانه بادلئیان اکسفورد (اقتباس از کتاب هدایة المتعلمین انتشارات دانشگاه مشهد) شماره ٩) .

تاریخ کتاب «الابنیه عن‌حقایق الدویه» که ٤٤٧ است ٣١ سال تفاوت دارد. بنابراین ازنظرتاریخ کتابت، کتاب «الابنیه» قدیمتر از کتاب هدایه است‌واین کتاب دومین نسخه خطی کتاب طبی پارسی است که موجود میباشد.

آغازکتاب هدایه (نسخه کتابخانه بادلئیان) که بسال٤٧٨ نوشته شده‌است: «بسم‌الله الرحمن‌الرحیم سپاس مرایزد را کی آفریدگار زمی و آسمانست و آفریدگار هرج اندرین دومیانست...»

انجام کتاب: «تم‌الکتاب بعون‌الله و حسن توفیقه عندالسلاخ شهر ربیع‌الاول من شهور سنه‌ثمان و سبعین و اربع‌مائه (٤٧٨)، و الحمدلله‌رب‌العلمین و صلواته علی سیدالمرسلین محمد المصطفی وآله‌الطیبین الطاهرین و سلم‌تسلیماً.

فهرست ابواب کتاب از روی نسخه کتابخانه بادلئیان اکسفورد به‌نحوی‌است که‌در ابتدای‌هرباب «اندر یاذکرد» ویا «اندر یا ذکردن» و«یاذکرد» آورده است که هفت‌باب آن‌جهت‌مثال مطابق کتاب آورده وبقیه ابواب ازنظر کوتاه کردن مطلب فقط بذکر موضوع باب آن اکتفا شد، بشرح زیر:

باب اول اندر یا ذکرد عناصر و امزجه و شرح ایشان؛

باب دوم اندر یاذکرد اخلاط وکیفیت شناختن ایشان؛

باب یا ذکردن خون و اصناف وی و شرح اا ن؛

باب یا ذکردن صفرا و انواع وی و شرح اا ن؛

باب یا ذکردن بلغم و اصناف وی وشرح اا ن؛

باب یا ذکردن سودا و انواع وی و شرح اا ن؛

باب اندر یا ذکردن اعضای مفرده و مرکبه و شرح اا ن الخ.

مجموعاً کتاب در دویست باب است بدین شرح:

قسمت اول مشتمل بر پنجاه ویک باب که درباب عناصر و امزجه و اخلاط چهارگانه و اعضاء مفرده و مرکبه بدن آدمی در تمام جهازات بدن از نوك سرتاپا

و شرح نیروها (قوی) و افعال و ارواح و اطعمه و اشربه و شیرها و جوشانیده‌ها و حرکت و سکون و ریاضت (ورزش) و خواب و بیداری و استفراغ و استلاء وامثال آنها و بعبارةٍ اخری یک دوره کلیات طب و تشریح و وظائف‌الاعضاء (منافع‌الاعضاء) و بهداشت میباشد ؛

قسمت دوم در یکصدوسی باب و مشتمل بر ابواب زیر است:

علل و اعراض و درمان بیماریهای بدن آدمی از سر تا ناخن چه طبی و چه جراحی و درمان انواع قروح و جراحات و سموم است . بعبارةٍ اخری یک دوره علم‌الامراض میباشد؛

قسمت سوم کتاب مشتمل بر نوزده باب‌است‌که‌درباب‌تبها(حمیات) از قبیل تب یوم و تب دق و تب محرقه و تب غب و علامات خوش‌خیم و بدخیم (جیدوردی) و آبله و سرخک و تب ربع و تب بلغمی و تب‌های وبائی وعلامات نضج و بحران و حفظ‌الصحه و شناسائی انواع نبض‌ها میباشد.

قسمت ششم

سایر پزشکان مترجم و مولف و مصنف در تاریخ طب اسلام و ایران تا آخر سده ششم هجری و اوائل سده هفتم در کشورهای شرقی اسلامی

دراین قسمت شرح‌حال و آثار و خدمات طبی عده‌ای از پزشکان دوران طب اسلامی تا اواخر قرن‌ششم هجری خواهد آمد. لازم به‌تذکر است پزشکانی که نام برده خواهد شد، اغلب غیرعرب میباشند و همانطورکه در مقدمه دوران ترجمه و تصنیف وتألیف آمد، اصولاً اطباء و دانشمندان غیرعرب سهم بزرگ و عمده را در طب اسلامی داشتند و چنانکه گفته شد اگرگاهگاهی «طب اسلامی» بنام «طب عرب» خوانده میشود، منتهای بی‌انصافی است، مخصوصاً در کشورهای شرقی اسلامی که این مطلب بسیار چشم‌گیر میباشد، حتی درکشورهای غربی اسلامی نیز فحول اطباء و دانشمندان غیرعرب میباشند. بدین مناسبت دراین قسمت تا آنجا که‌مقدور بود، خدمات وآثار ارزنده آنان واثرشان برروی‌طب اسلام و ایران بمیزانی که حق مطلب ادا گردد، تشریح خواهد شد.

ضمناً تذکر داده میشود که درمیان پزشکان مذکور دراین مبحث عده‌ای علاوه‌بر تألیف و تصنیف کتب طبی مترجم و برگرداننده این کتب نیز بوده‌اند و بعلاوه‌ازچندطبیب دانشمند که نامی ازآنان درمبحثهای قبل ازکتاب گفته شده اضطراراً در این قسمت نیز نگاشته شده است.

دراین قسمت پزشکان اسلامی ومخصوصاً ایرانیان و خدمات آنها به‌نحوی که معروف درتاریخ طب ایران میباشند، آمده است. ضمناً یادآور میشود که اغلب آنان بنحوی از انحاء درطب اسلام و ایران مؤثر بوده‌اند و عموماً شاگردان اطباء نامدار ایرانی میباشند. ویا آنکه دربیمارستان عضدی (چه‌دردوران‌عضدالدوله دیلمی‌وچه پس‌از وی) ویا سایر بیمارستانهای ایران به‌تحصیل و خدمت و تدریس اشتغال داشته ویا آنکه طبیب پادشاهان و امراء ایران بوده‌اند.

بشرح ایضاً تعدادی از پزشکان ومترجمان سده‌های اول و دوم و سوم هجری که درکار ترجمه و تألیف وطبابت درطب‌اسلام و ایران دخالت داشته‌اند، دراین مبحث نام آنان و آثارشان آمده است.

پس‌ازاتمام این قسمت به‌نام یکی از ستارگان قدر اول آسمان دانش‌پزشکی ایران‌میرسیم، که دوران تجدد طب‌ایرانی را مؤسس بود. وی سیداسمعیل گرگانی صاحب کتابهای طبی «ذخیره خوارزمشاهی» و «اغراض» و «خفی‌علائی» و «یادگار» است. سیداسمعیل گرگانی‌ازنظر تشخص وتعین ملی‌ایران واثر کتابهایش بر روی طب ایران توانست فصل جدیدی در تاریخ طب کشور ما باز کند که تا امروزآن اثرباقی‌است و حقاً می‌بایست کتابی علیحده دراین باب تألیف گردد. منتهی چون‌این کتاب جلددوم تاریخ‌طب‌درایران یعنی‌از ظهور اسلام تاحمله‌مغول میباشد، بدین‌مناسبت‌سهم گرگانی در مبحث وقسمت مخصوص بمانند طبری و رازی واهوازی و ابن‌سینا و هروی و اخوینی خواهد آمد.

۱ ـ ثاودون ـ وی از پزشکان سده اول هجری و طبیب مخصوص حجاج بن‌یوسف ثقفی بود و با بیاذق طبیب معاصر و هردو بخدمت حجاج مشغول بودند.

ثاودون زمان منصور خلیفه را درك کرده‌بود. تاریخ تولد و وفات وی معلوم نشد. تألیفی بنام «کناش کبیر» که برای فرزندش نگاشته از اوست که در تاریخ طب اسلامی معروف میباشد.

۲ ـ ابن‌ماهان ـ یعقوب سیرافی معروف به ابن‌ماهان از اطباء سریانی است که در ابتدای دولت عباسیان میزیسته است. وی از مردم سیراف فارس بود. ویرا تألیفی است بنام « السفر والحضر ». تاریخ تولد و وفات وی معلوم نشد.

۳ ـ خصیب بصری ـ وی طبیبی مسیحی و از پزشکان سده دوم هجری است، که در بصره به‌طبابت مشغول بود. وی طبیب فاضل و خوش سلیقه و خوش درمان و شرافتمندی بود. گویند وقتی ابوالعباس سفاح در بصره اقامت داشت و به‌عارضه مختصری مبتلی گردید و به‌خصیب رجوع کرد. خصیب دستور نوشیدن شربتی بوی داد، ولی بیماری سفاح شدت یافت. او را (سفاح) به‌بغداد بردند و دراین شهر فوت کرد. براثر این واقعه خصیب متهم به‌قتل سفاح و سپس به‌حبس انداخته شد ودر حبس بماند، تا فوت کرد.

قبل از مرگ قاروره‌اش را بوی نشان دادند. خصیب قاروره را دید و گفت: طبق نظر جالینوس صاحب این قاروره خواهد مرد. درجواب باو گفتند: شاید جالینوس اشتباه کرده باشد. او گفت: در چنین موقع من بنظر جالینوس چه‌صواب و چه خطا باشد احتیاج دارم. بالاخره طبق تشخیص خود مرد[۲].

٤ ـ سهل کوسج (کوسه) ـ نام وی سهل و کنیه‌اش ابوسابور (شاپور) فرزند سهل و از مردم اهواز است. علت وجه تسمیه‌اش به کوسه بنابر علاقه تضاد بود.

سهل درطب بسیار وارد و بسیار بذله گو بود و زبانش لهجه خوزستانی و

---

۱ ـ سیراف = شیلاب = شیل آب. ناحیه‌ایست درجنوب فارس که از شمال ومشرق به بلوك گله‌دار (فال‌قدیم) و از جنوب و مغرب به خلیج فارس و بلوك دشتی محدود است. مرکز آن بندرکنگان در ۲۳۶ کیلومتری مشرق بندر بوشهراست... (فرهنگ فارسی دکتر محمد معین) (برای اطلاع بیشتر رجوع شودبه‌لغت نامه دهخداحرف سین صفحه ۷۵۹).

۲ ـ عیون‌الانباء جلد اول ـ چاپ مصر ـ صفحه ۱٤۸.

هزل او برجد غلبه داشت و درمیان اطباء دورانش در ردیف یوحنا بن ماسویه و جورجیس فرزند بختیشوع و امثال آنها بود. درصحبت و بیان از آنان عقب بود، ولی از حیث مطالعه از آنان کمتر نبود. وی طبیبی ایرانی وبا یوحنا فرزند ماسویه و جورجیس فرزند بختیشوع و عیسی بن حکم و عیسی بن ابی‌خالد و زکریای طیفوری و و یعقوب رئیس بیمارستان و عده‌ای دیگر معاصر بود.

تاریخ تولد وی بدست نیامد. تاریخ وفاتش بسال ۲۰۹ هجری قمری اتفاق افتاد.

۵ ـ بولس ـ بولس فرزند حسنون از اطباء سده سوم هجری قمری و معاصر معتصم خلیفه عباسی (خلافت معتصم از ۲۱۸ تا ۲۲۷ هجری) بود. وی باسلمویهٔ بن بنان طبیب مخصوص معتصم معاصر بود.

تاریخ تولد و وفات وی معلوم نشد. ویرا تألیفی در «ادویه مفرده» است.

۶ ـ سابور فرزند سهل (شاپور) ـ این طبیب ایرانی دائماً در بیمارستان گندی شاپور به درمان بیماران اشتغال داشت. مردی دانشمند و عالم بخواص داروها و ترکیب آنها بود. نزد متوکل عباسی عنوان و ارزش خاص داشت وپس از متوکل بخلفای بعد از او نیز خدمت کرد.

وتاقش بگفته ابن ابی‌اصیبعه در ایام المهتدی‌بالله خلیفه عباسی (خلافت از ۲۵۵ تا ۲۵۶ هجری) اتفاق افتاد (روز دوشنبه نه روز مانده به ماه ذیحجه سال ۲۵۵ هجری).

آثار و مؤلفات وی بقرار زیر است:

۱) کتاب «الاقراباذین الکبیر» که کتاب بزرگ داروشناسی و ترکیب ادویه بود و آنرا در هفدهٔ باب تدوین کرد و دربیمارستان‌ها بدان عمل می‌کردند، تا آنکه اقراباذین امین‌الدوله ابن تلمیذ مورد عمل قرارگرفت؛

۲) کتاب «قوی‌الاطعمه و مضارها و منافعها»؛

۳) کتاب « الرد علی حنین فی کتابه فی الفرق بین الغذا والدواء المسهل » (ردبرآراء حنین فرزند اسحق درباره کتاب وی بنام فرق بین غذا و داروی مسهل)؛

٤) « القول فی النوم والیقظه » (گفتاری در خواب و بیداری)؛

٥) کتاب « ابدال الادویه » (در تبدیل و جانشین نمودن داروها) .

۷ ـ اسرائیل بن سهل ـ وی فرزند سهل سابق الذکر است، که از اطباء سده سوم هجری و برادر شاپور میباشد . در طب و درمان مهارت و در معالجات طریقه بسیار خوبی داشت . اسرائیل در ترکیب داروها خبره بود .

تاریخ تولد و وفات وی بدست نیامد .

اثر طبی وی کتاب مشهوری در « تریاق » است .

۸ ـ دیلم ـ وی از اطباء مقیم بغداد بود که در زمان خود سمت تقدم برسایر سایر اطباء داشت و در خدمت حسن بن مخلد وزیر معتمد عباسی (خلافت معتمد از ۲۵۶ تا ۲۷۹ هجری قمری) بود .

تاریخ تولد و وفات وی بدست نیامد . تألیفی از وی دیده نشد .

۹ ـ داود بن دیلم ـ وی طبیب مخصوص معتضد خلیفه عباسی (خلافت معتضد از ۲۷۹ تا ۲۸۹ هجری قمری) ونزد خلیفه بسیار محترم و معزز بود . تولدش بدست نیامد، ولی وفاتش طبق یادداشت ابن ابی اصیبعه روز شنبه پنجم محرم الحرام سنه ۳۲۹ هجری در بغداد اتفاق افتاد . از وی تألیفی دیده نشد .

۱۰ـ الحلاجی ـ یحیی بن ابی حکیم از اطباء سده سوم هجری و طبیب معتضد خلیفه عباسی (خلافت معتضد از ۲۷۹ - ۲۸۹ هجری) بود . تاریخ تولد و وفات وی بدست نیامد .

ویرا تألیف طبی است بنام : «کتاب تدبیرالابدان النحیفه التی قدعلتها الصفراء» (دربهداشت بدنهای لاغر که صفرا برآنها غالب است) که برای معتضد نوشته است .

۱۱ـ تمیمی ـ ابوعبدالله محمد بن احمد بن سعید از اطباء بسیارمشهورسده چهارم

هجری و درتمدن اسلامی بسیار معروف است. وی در قدس متولد گردید ولی تاریخ تولدش معلوم نیست. از معاصران وی علی‌بن‌عباس مجوسی اهوازی است. وی در گیاه شناسی وداروهای مفرد و مرکب دردوران خود فرید و وحیدعصربود.

تحصیل طب را نزد راهبی بنام « انبار خریا » آموخت. آنگاه بمصر رفت و به‌خدمت ابوالفرج یعقوب‌بن کلسه (کلس) وزیردرآمد. بسال ۳۷۰ که درمصروباشیوع یافت برای جلوگیری و درمان و پیش گیری این بیماری سعی بلیغ نمود وکتاب « مادةالبقاء باصلاح فسادالهواء و التحرز من‌ضرر الاوباء » را بنام ابوالفرج وزیر تألیف نمود.

تاریخ وفاتش بدست نیامد.

اما علت شهرت‌فوق‌العاده وی بمناسبت اصلاح تریاق فاروق و تریاقهای‌دیگر است‌که ، بعضی ادویه بدان اضافه نموده‌که در تاریخ طب اسلامی بسیار مشهور است .

ابن‌بیطار صاحب کتاب مفردات از وی (تمیمی) در تألیف خود بسیار یاد نموده است.

آثار و مؤلفات طبی‌وی غیر ازکتاب بالا عبارتند از: ۱) «مقاله فی ماهیه‌الرمد و انواعه و اسبابه و علاجه » (مقاله در ماهیت چشم‌درد چرکین و انواع و علت و درمان آن) ؛ ۲) رساله‌ای در « صفت تریاق » که برای پسرش علی نوشته است ؛ ۳) ایضاً در بارهٔ داروها و ترکیبات آنها کتابها نوشته است.

تمیمی را معاجین و تریاقهائی است‌که ساخت خود اوست بمانند : معجون مفرح‌النفس و تریاق مخلص‌النفوس وجوارش مفتاح‌السرورکه درطب قدیم بسیار استعمال گردیده است .

۱۲ - ابومنصور قمری - (ابومنصور حسن‌بن نوح‌القمری) - نامش حسن و پدرش نوح‌است. وی ازاطباء مشهورسده چهارم هجری و در روزگار سلطنت‌سامانیان

در بخارا و بخدمت امیر منصور سامانی بطبابت اشتغال داشت.

تاریخ تولد و وفات وی معلوم نشد.

ابن ابی اصیبه در کتاب خود آورده است که : امام شمس الدین عبدالحمید ـ بن عیسی خسروشاهی برای او نقل کرد که «ابن سینا ابومنصور قمری را دیده که در آنوقت پیر مرد معمری بود و در مجلس درسش حاضر میگردید و در طب از او استفادات کرده است» (چنانکه شمه‌ای ازآن درشرح حال ومقام شیخ آمد).

ازمطلب بالا چنین مستفاد میگردد که قمری قاعدةً باید معاصر رازی باشد (یاآنکه سالهای آخر زندگی رازی را درك کرده باشد) . بدین جهت تولد ووفات وی باید قاعدةً در فاصله ۳۰۰ و ۴۰۰ هجری باشد ، مضافاً بدانکه این دو طبیب (قمری و رازی) در مولفات و مصنفات خود از یکدیگر مطالب طبی نقل کرده‌اند. منجمله قمری در کتاب «غنی ومنی» از رازی نام برده ورازی درحاوی از کتاب «علل العلل» ابومنصور مطالبی آورده است.

از مجموعه مطالب بالا چنین برمیآید که قمری تاریخ ولادتش پیش از رازی و تاریخ وفاتش پس از ولادت شیخ میباشد.

چنانکه آمد وی طبیبی عالیشأن و از پیشقدمان طب ایرانی اسلامی است و حق آن بود، که شرح حال وی قبل از ابن سینا بیاید ، مضافاً بدانکه بقول مشهور وی استاد شیخ بوده است ، ولی چون شیخ از نظر مؤلفات و مصنفات سهم بزرگی در دوران تألیف وتصنیف کتب طبی درتمدن اسلامی دارد، بدین جهت دراین قسمت از وی (قمری) یاد شد .

ویرا مؤلفات و مصنفات چندی بشرح زیر است : ۱) کتاب «غنی و منی» که در طب و درسه مقاله است. قسمت اول در بیماریهای حاد ، قسمت دوم در علل ظاهره بیماریها و قسمت سوم در تبها میباشد . این کتاب مجموعه یا کناش (فورمولر) بسیار نیکوئی است، که درآن قمری جمیع بیماریها ودرمانها را بسیار خوب

برشته تحریر در آورده و آراء و اقوال پزشکان بزرگ‌را بطوراختصار درآن نقل‌نموده و مخصوصاً نظرات رازی را در تمام کتاب بطور متفرق آورده است ؛ ۲) کتاب «علل‌العلل» که مجموعه‌ای در داروهای مفرد میباشد؛ ۳) « معالجات منصوری»؛ ٤) « مقاله‌ای در بحران » ؛ ٥) « فی عَلاج امراض الصدر» (رساله ...) ؛ ٦) « فی‌الحمیات » (رساله ...) ؛ ۷) « فی مرض الاستسقا » (مقاله ...) .

۱۳ ـ ابن‌اثردی ـ تحت عنوان ابن‌اثردی چند طبیب در تاریخ طب اسلامی بچشم می‌خورد، که بر روی طب اسلامی بی‌اثر نموده‌اند. ابن‌ابی‌اصیبعه در عیون‌الانباء بدین ترتیب از آنان نام‌می‌برد :

الف) ابوالغنائم هبةالله بن‌علی‌بن‌الحسین بن‌اثردی که از مردم بغداد و از اطباء ممتاز این شهر بود .

تاریخ تولد و وفات وی بدست نیامد . آثار و مؤلفات طبی وی بقرار زیر است:

۱) « تعلیقه‌های طبی و فلسفی »؛

۲) « مقاله‌ای درباب آنکه لذت خواب در نفس خواب است و هرگاه که انسان بخوابد آن‌لذت حاصل میگردد » که آنرا برای ابونصر تکریتی نوشته است .

ب)ابولحسن علی بن هبةالله بن اثردی ازمردم بغداد وطبیبی فاضل وبردیگرپزشکان تقدم داشت . درطب بسیار مطلع و باهوش وبسیارخوش‌معاشرت ومعالجه‌خوش‌سلیقه بود . آثاری‌دارد که منجمله‌شرح کتاب «دعوة‌الاطباء »است که آنرا برای ابوالعلاء محفوظ بن‌مسیحی طبیب نوشته است .

ج)ابوالغنائم سعیدبن هبةالله بن اثردی ازاطباء مشهور بغداد ومسئول بیمارستان عضدی و درایام المقتفی بالله (مدت خلافت المستقی از ۵۳۰ تا ۵۵۵ هجری) برسایر اطباء مقدم بود .

د) ابوعلی‌حسن بن‌علی اثردی که وی نیز درطب فاضل و مردی خوش کار و خوش درمان و مورد احترام عام بود .

ه) ابوالغنائم جمال‌الدین سعید بن هبةالله بن‌علی اثردی (فرزند هبةالله سابق‌الذکر) که در صنعت طب فاضل و مردی عارف بود.

بنابرآنچه گذشت چنین مستفاد میگردد که این خاندان در قرن چهارم هجری (و شاید قرن پنجم هجری) زیست می‌کرده و بطبابت مشغول بوده‌اند.

۱۴ ـ ابوبکر محمد بن‌خلیل رقی ـ از اطباء فاضلی بود، که هم‌خوب درس خوانده بود وهم‌خوب تدریس ودرمان می‌کرد. وی‌ازاطباء مائه چهارم‌هجری‌بود.

تاریخ تولدش معلوم نشد.

وی اولین طبیبی است که کتاب « مسائل حنین بن‌اسحق » را در طب تفسیر و تشریح کرده. این تفسیر بسال ۳۰۳ هجری نوشته شده است[1].

ابن ابی‌اصیبعه گوید : «که عبیدالله بن‌جبرائیل نقل کرد : که رقی فقط درحال مستی میتوانست تفسیر کند و توضیح و شرح دهد[2] ».

اثر طبی وی همان شرح مسائل حنین است.

تاریخ وفات وی بسال ۳۰۳ هجری قمری اتفاق افتاد[3].

۱۵ ـ ابوالحسن احمد بن‌محمد طبیب طبری ـ وی اهل طبرستان وطبیب رکن‌الدوله دیلمی (تولد ۲۹۶ ـ وفات ۳۶۶ هجری قمری) بود و از اطباء مائه چهارم هجری و در خدمت پادشاه دیلمی بطبابت اشتغال داشت.

تاریخ تولدش معلوم نیست ولی‌سال وفاتش‌را بسال۳۰۹ (یا ۳۶۶) هجری نوشته‌اند.

وی را کتاش معروفی است بنام « المعالجات البقراطیه » که کتاب بسیار نافع و مفیدی است. دراین کتاب بیماریها را بطورعموم و داروها را بسیارکامل

---

۱ ـ لغت‌نامه دهخدا صفحه ۳۷۹ تحت عنوان کلمه ابوبکر رقی.

۲ و ۳ ـ عیون‌الابناء ـ ج ۱ ـ صفحه ۲۳۴.

یادداشت کرده که درچندین مقاله باشد. سه نسخه ازاین کتاب درا کسفورد موجود است.[۱]

۱۶ـ دانیال طبیب ـ وی ازاطباء سده چهارم ویهودی و طبیبی عادی و از نظر معلومات متوسط بود ویک نوع پریشانی فکری و غفلت داشت. معزالدوله (تولد ۳۰۳ وفات ۳۵۶ هجری قمری) دیلمی اوراطبیب خود کرد. ایضاً طبیب ابومنصور مهذب‌الدوله بود.

تاریخ تولد و وفات وی بدست نیامد وتألیفی از وی دیده نشد. فقط بمناسبت آنکه به خدمت پادشاه دیلمی بود ازوی یادی شد.

۱۷ـ ابوعلی مسکویه ـ ابوعلی احمدبن محمدبن یعقوب ملقب به‌مسکویه(یا مشکویه یا ابن مسکویه).

ابن‌ابی‌اصیبعه گوید: وی مردی فاضل و درعلوم حکمت ممتاز و درعلم طب بصیربود وازاصول وفروع آن اطلاع کامل داشت.[۱]

تاریخ تولد وی بدست نیامد.

ابوعلی‌ابتدا درخدمت وزیر معزالدوله دیلمی ابومحمد مهلبی وخازن کتابهای اوبود وپس‌از وی(مهلبی) نزد پسرش‌ابن‌العمید وپسرش ابوالفتح ذوالکفایتین وزیر رکن‌الدوله تقرب خاص‌داشت.سپس به‌خدمت عضدالدوله‌باسمت منادمت وخازنی برگزیده شد. ازاین رو معلوم‌می‌شود که‌مقام‌ومنزلت‌وی نزد پادشاهان‌بویهی و وزیر رکن‌الدوله و بزرگان دربار آنان ارجمند بود.

افسانه‌هائی‌درباب‌ابن‌مسکویه‌آمده که یکی‌از آنهاچنین‌است، که‌روزی‌ابن‌سینا به‌مجلس درس‌وی‌حاضر شد و گردوئی‌نزد وی‌افکند و گفت: مساحت‌آنرا تعیین کن. ابوعلی مسکویه قسمتی ازکتاب اخلاق‌را نزد وی انداخت وگفت: توابتدا کمی‌در اصلاح اخلاقت بکوش تامن مساحت گردورا عمل کنم.

ایضاً معروف‌است که وی باجمعی‌از دانشمندان‌در دربار خوارزمشاه‌به‌منادمت

۱- ابن‌ابی‌اصیبعه جلداول‌چاپ‌مصرصفحه ۲۴۵.

مشغول بود. چون سلطان‌محمود غزنوی آنان را خواست، وی (ابن‌مسکویه) قبل از ورود سفیرمحمود فرار کرد و به ری آمد.[۱]

وی را آثار و مؤلفاتی قریب سیزده عدد میباشد ، که فقط دو اثر طبی در آنها مشاهده میشود: ۱) «کتاب‌الاشربه»؛ ۲)«کتاب‌الطبیخ».

۱۸ ـ اسحق‌بن‌شلیطا ـ وی از اطباء بغداد و در زمان خلافت مطیع عباسی میزیست وبامشارکت ثابت‌بن‌سنان خلیفه را درمان می کرد.

تاریخ تولدش بدست نیامد ، اما تاریخ وفات‌وی درزمان مطیع اتفاق افتاد (خلافت مطیع از سال ۳۳۳ تا سال ۳۶۴ هجری قمری بود) . پس از مرگش ابوالحسین عمربن‌عبدالله‌الدهلی نزد خلیفه جانشین وی‌شد . ازوی تألیف طبی در کتب‌وتواریخ وتراجم احوال‌دیده نشد.

۱۹ ـ یوسف‌طبیب ـ نام این طبیب یوسف و پدرش یعقوب و از شاگردان رازی میباشد. از نام وی وپدرش چنین مستفادمیگردد که کلیمی‌بودند.

ابن‌ابی‌اصیبعه در ضمن شرح حال وآثار رازی ازکتابی بنام «فی‌الادویةالعین وعلاجها و مداواتها وترکیب‌الادویه لمایحتاج‌الیه من‌ذلک » نام میبرد که برای یوسف نوشته‌است[۲].

نظر باینکه رازی بقولی بسال ۳۱۳ و بقولی بسال ۳۲۰ هجری فوت کرده قاعدةً یوسف از شاگردانی بوده که نزدرازی تقرب خاص داشته و باید علی ـ

۱ـ لغت‌نامه‌دهخدا صفحات ۳۵۹ و ۶۸۱ .

۲ـ عیون‌الانباء فی‌طبقات‌الاطباء. چاپ‌مصرجلداول سال ۱۲۹۹ هجری مطابق ۱۸۸۲ میلادی‌صفحه ۳۲۱ .

الاصول وی (یوسف) را از پزشکان قرن چهارم هجری دانست.

۲۰ ـ ابن قارن رازی ـ این طبیب از شاگردان رازی و چنین بنظر میرسد که مدتی درمصاحبت وی (رازی) بوده است.

از تاریخ تولد ووفات وی اطلاعی دردست نیست، فقط میتوان گفت که از اطباء سده چهارم هجری وقاعدةً در زمان وفات رازی (۳۱۳ یا ۳۲۰) حیات داشته است.

ابن قارن همان طبیبی است که ابن ابی اصیبعه در عیون الانباء درباره درمان جوان مستسقی توسط رازی از اویاد کرده است[1].

ایضاً بیرونی درساله ای که درباب فهرست کتاب های رازی تألیف کرده ورازی ازطبرستان به ری آمده وشاگردی باوی بوده بنظر میرسد همین ابن قارن باشد[2].

تألیف طبی ازوی درکتب تواریخ طب دیده نشد.

۲۱ ـ یحیی بن عدی ـ ابوزکریا یحیی فرزند عدی فرزند حمید فرزند زکریا تکریتی (یحیی بن عدی بن حمید بن زکریا تکریتی) از پزشکان و حکماء قرن چهارم هجری و برحسب عقیده برخی از دانشمندان وی طب و منطق را نزد رازی آموخته است.

ابن الندیم درکتاب «الفهرست» گوید: که در دوران ما ریاست مردم عالم به ابوزکریا یحیی بن عدی بن حمید بن زکریای منطقی ختم میگردد.

ایضاً مسعودی درکتاب «التنبیه والاشراف» درباره فلسفه ومنطق گوید: در این روزگار درباره علوم بالا کسی را نمی شناسم که بتوان بوی مراجعه کند مگر

---

۱ ـ عیون الانباء چاپ مصر سال ۱۲۹۹ هجری مطابق باسال ۱۸۸۲ میلادی صفحه ۳۱۲.

۲. فهرست کتابهای محمد زکریای رازی تألیف بیرونی به کوشش مرحوم پاول کراوس (Paul Kraus) چاپ پاریس ۱۹۳۶ میلادی صفحه ۵.

ابوزکریاءابن عدی ازمسیحیان بغداد.

استادوی در حکمت و منطق ابوبشرمتی بن یونس و کیش وی نصارای یعقوبی بود.

تاریخ تولد وی بدست نیامد، ولی تاریخ وفاتش بسال ۳۶۴ هجری اتفاق افتاده‌است.

ازوی تألیف طبی درکتب تاریخ وتراجم احوال دیده نشد، ولی‌آثارونوشته‌هائی درفلسفه‌وکلام داشته است.

۲۲ـ ابوالقاسم‌مقانعی‌ـ نام وی طاهر فرزندمحمدفرزندابراهیم میباشد. چنانکه درباب کتاب«هدایةالمتعلمین» آمد ابوبکر ربیع بن احمداخوینی صاحب کتاب‌هدایه خود را شاگرد مقانعی که شاگردرازی بوده ذکرکرده‌است.

بنابراین مقانعی که شاگرد محمدزکریای‌رازی بوده ، قاعدةً از پزشکان سده‌چهارم هجری است.

تاریخ تولد ووفات وی بدست نیامد وتألیفی‌ازاو درکتب تاریخ دیده نشد .

۲۳ـ ابوغانم‌رازی ـ برحسب نظر بعضی از مورخان ابوغانم‌طبیب‌طب‌رانزد رازی‌آموخته ودرفلسفه‌هم ازاو(رازی) متابعت میکرده‌است.

از تاریخ تولد ووفات واثر یاآثارش اطلاعی در دست‌نیست. فقط‌میتوان گفت که‌وی ازپزشکان سده‌چهارم هجری بوده است.

۲۴ـ ابوالحسین‌عمربن‌الدحلی ـ وی از پزشکان سده چهارم هجری و معاصر مطیع وطائع خلفای عباسی بود وپس‌از مرگ‌اسحق بن‌شلیطا طبیب‌خاص‌مطیع گردید ودروی(خلیفه) نفوذ فوق‌العاده داشت.

تاریخ ولادت‌وی‌معلوم‌نشد.

ابن‌ابی‌اصیبعه درعیون‌الانباء گوید : که مطیع درباره این طبیب رعایت احترامات لازم را میکرد، ولی بعداً چون خلیفه ابومحمد صلحی کاتب‌خودرااخراج

کرد، بوسیله ابوسعیدوهب بن ابراهیم‌وی(ابوالحسین) از کاتبان خلیفه شد . چون خلافت به‌طائع رسید بامر وی ابوالحسین محبوس شد ، تاآنکه عضدالدوله پادشاه دیلمی وارد بغداد گردیدواو از زندان خلاصی یافت .

وفاتش پس از سال ۳۶۴ یعنی پس از مرگ مطیع خلیفه عباسی اتفاق افتاد .

دربعضی از تواریخ نام‌وی ابوالحسین بن عمروالدجیلی[1] [2] آمده‌است .

وی‌را طریقه خاصی در درمان بود که بیشتر به حبها و معجونها که ادویه قلیل المقدار سمی عقیده داشته‌ویه‌حقنه‌ومطبوخهاومشروبات‌وسعوطهااعتقادی‌نداشته‌است .

تألیفی از وی در کتب‌تواریخ دیده‌نشد .

۲۵ـ ابوالخیرالجرائحی ـ وی از مشاهیر جراحان سده چهارم هجری‌است‌ودر جراحی مهارتی بسزا و در بیمارستان عضدی به‌جراحی اشتغال وریاست جراحان‌این بیمارستان‌را داشت وبنام شیخ ابوالخیر جراح‌معروف میباشد .

مولد و منشأوی بغداد بود ودر این شهر بسیار مشهور و پزشکان در جمیع امور جراحی به‌وی مراجعه میکردند .

هنگامیکه عضدالدوله‌دیلمی (تولد ۳۲۴ وفات ۳۷۱ هجری) بیمارستان معروف عضدی را ساخت از هرطبقه از اطباء حاذق یک نفر را برای طبابت در بیمارستان انتخاب کرد. منجمله ابوالخیررا برای جراحی انتخاب وبه‌ریاست‌جراحان‌منصوب کرد . دراین زمان ابوالخیر عمری‌زیاد ازوی گذشته بود . امیر وظیفه‌ای مناسب برایش برقرار کرد .

ابوالخیر درساختن روغنها و سرهمها دستی بسرا داشت و شخصاً چند مرهم و روغن برای درمان زخمها تهیه کرده بود که در کتب تواریخ طب مشهور است .

۱ـ نامه‌دانشوران جلد هفتم‌صفحه ۱۲۳ چاپ دوم‌قم .

۲ـ دجیل(به‌ضم‌اول وفتح‌جیم) ناحیه‌ای درعراق نزدیک سامره است(المنجد) .

از آن جمله است روغنی که از خروع (= بیدابخیر- کرچک)[1] با اشق (= اشه = اشترك = صمغ). تهیه[2] کرده بدین ترتیب که خروع را بر روی سنگی سخت صلایه میکرده بمیزان هشتاد قسمت بنحوی که از جرم آن اثری باقی نمی‌مانده، سپس در هرده مثقال یک مثقال (هرمثقال قریب پنج گرام است) اشق ونیم مثقال علك البطم[3] (علك الانباط) و یک مثقال روغن بلسان[4] به آن اضافه وسائیده تا آنکه باندازه ای که جسم واحد میگردید و آن را در زخم شمشیر و تیر واین قبیل جراحات استعمال میکرده است.

و دیگر از مرهمهائی که منسوب به ابو الخیر است مرهم جاذب است که ریشه نی زراوند طویل را[5] با عسل بمقدار مساوی پخته و یک برابر روغن زیتون برآن اضافه میکرده و درزخمها بکار میبرده است. ایضاً روغنی به ابوالخیر منسوب است مرکب از روغن کنجد[6] ده سیر(قریب ۷۵ گرام) وپیه بز ده مثقال(قریب چهل وپنج گرام)

---

۱ Ricin و Croton.

۲-Gomme ammoniaque.

۳-Gomme-résine de pistachie ou du térebinthe.

(شرح اسماءالعقار ابوعمران موسی بن عبیدالله قرطبی چاپ قاهره ۱۹۴۰ میلادی) . بطم نام درخت سقز است و میوه این درخت را به فارسی بنه نیز گویند -(فرهنگ نفیسی صفحه ۶۱۴)- علك البطم بفارسی سقز وباصفهانی قندرون نامند وآن صمغ درخت بطم است(تحفه حکیم مؤمن صفحه ۱۸۵ چاپ تهران ناشر کتابخانه مصطفوی بامقدمه مؤلف این کتاب تهران ۱۳۳۷ شمسی) .

۴- Balsame و Crotalaria.

درخت کوچکی مانند درخت حنا است فارسی آن بلسان وخنجیده که مادمسقزی دارد -حب بلسان = Graine de Baume

۵-Aristoloche

زراوند گیاهی است از طایفه بادرنجبویه که بردونوع است: درازو گرد A. ronde و A. longue (از فهرستهای ترجمه کتاب آبله وسرخک رازی از مؤلف صفحه ۱۱۳ انتشارات دانشگاه تهران سال ۱۳۴۴ شمسی)

۶-Césame = سمسم

که باآتش ملایم پخته تا پیه و روغن ممزوج گردیده ودر ورمها وجراحات استعمال میکرده‌است.

تاریخ وفات ابوالخیر معلوم نشد، ولی آنچه که محقق است دراواخر سده چهارم هجری اتفاق افتاده‌است.

۲۶ - ابراهیم بن بکوس (بکس) عشاری - این طبیب معروف به ابن بکوس ومکنی به ابواسحق واز اطباء قرن چهارم هجری است. طبیبی ماهر ومترجمی زبردست بوده‌و زبانهای سریانی و عربی را خوب میدانسته ودردولت عباسیان کتب زیادی از یونانی به‌عربی نقل کرده ودربیمارستان عضدی طبابت وتدریس میکرده است. وی یکی ازبیست‌وچهار طبیبی‌است که پادشاه دیلمی عضدالدوله در سال ۳۶۸ هجری او رابخدمت دربیمارستان عضدی گمارده است.

ابن بکوس در اواخر عمر نابینا گشت، بااین‌وصف به طبابت اشتغال‌میورزید.

تاریخ تولد ووفات‌وی بدست نیامد.

مؤلفات وآثار طبی وی عبارتنداز: ۱) «کناش کبیر درطب»؛ ۲) «کناش صغیر درطب»؛ ۳) «قرابادین»؛ ٤)«مقاله‌ای درباب‌آبله»؛ ٥)«مقاله‌ای درغرب[1] و جرب چشم»؛ ٦) «مقاله‌ای درباب استسقا»؛ ۷) «رساله‌ای در تشریح و درمان چشم»؛ ۸) «رساله‌ای در بیماری پوست»؛ ۹) «رساله‌ای درفادزهر»؛ ۱۰) «رساله‌ای در درمان سموم»؛ ۱۱) «کتابی در رؤیا»؛ ۱۲) «کتابی درحس ومحسوس»؛ ۱۳) «رساله‌ای درآبهای معدنی»؛ ۱٤) «رساله‌ای در اینکه آب خالص در طب بیشتر از ماءالشعیر مرطوب است». ازآن گذشته چند کتاب ارسطورا

۱- ورك آب چشم که همیشه روان باشدچون ناسور (Fistule) و مجرای اشک وجای ریزش آن.... غروب جمع واشک که از چشم برآید....ونیز غرب‌آبله ریزه است در چشم وآماسی در دنباله‌آن و...(منتهی‌الارب چاپ‌تهران ۱۳۷۸ هجری‌صفحه ۹۱۰).

ایضاً: ورم‌ماق‌اکبرعین =Anchilops(فرهنگ شَلیمر چاپ‌تهران ۱۳۳۰ شمسی‌صفحه ۳۹ انتشارات‌دانشگاه شماره ۳۳۰).

به‌عربی ترجمه کرده است. (رجوع شود به‌صفحه ۲۶۹ کتاب).

۲۷ـ احمدبن‌ابی‌الاشعث فارسی ـ ابوجعفر احمد بن محمد بن محمد بن ابی‌الاشعث از پزشکان سده چهارم هجری است.

مولدش در سرزمین فارس بود. تاریخ تولدش بدست نیامد.

ابن ابی‌اصیبه در عیون‌الانباء آورده که: «از کتاب عبیدالله‌بن جبرائیل بن بختیشوع نقل شده است که برایم نقل کرده‌اند که وی (احمدبن ابی‌الاشعث) ازابتدای عمر خود تظاهر به‌علم طب نمی‌کرده وصراف بود که اموالش را مصادره کرده‌اند. او اصلا ایرانی است و از شهر خود به‌موصل آمد و گرسنه ولخت بود. اتفاق چنین افتاد که ناصرالدوله پسری علیل داشت که پیوسته خون از اومیرفت وهرقدرپزشکان اورا معالجه می‌کردند، حالش بدتر می‌شد. احمدبن ابی‌الاشعث بهرنحوی بود خودرا به‌ناصرالدوله رسانید وبه‌مادر طفل گفت من این طفل را معالجه می‌کنم و به مادر طفل فهماند که پزشکان اورا بد درمان کرده‌اند. مادر طفل قلبش آرام گرفت و درمان طفل را به احمدواگذار کرد. پس از معالجه طفل بهبود یافت، لذا مادر طفل باو محبت و احسان بسیار کرد و وی (احمد) تا آخر در موصل بماند و شاگردانی نزد او درس می‌خواندند که یکی ازآنها بسیار بوی نزدیک شد و درنظر احمدبن ابی‌الاشعث برتمام شاگردان مقدم گردید. این شاگرد نامش ابوالفلاح بود که در صنعت طب ماهر گردید. تاریخ وفات احمدبن ابوالاشعث رحمه‌الله درسال سیصدوشصت‌وچند هجری در موصل اتفاق‌افتاده‌است وتعدادی اولاد هم‌داشت و از فرزندان او که درطب مشهور شدومن (ابن ابی‌اصیبعه) اورا دیده‌ام نامش محمد بود».

غیر از محمد وابوالفلاح شاگردان دیگری بنامهای جابربن منصور موصلی واحمدبن محمدبلدی ومحمدبن ثواب درعیون‌الانباء آمده‌است.

ایضاً ابن ابی‌اصیبعه در عیون‌الانباء آورده «این مرد بسیار عاقل و بسیار خوش رأی وخیرخواه ومتین وموقر و متدین وعالم به‌فقه بود. عمر طولانی نصیب

او شده بود وشاگردان بسیاری داشت ودرعلوم حکمت ممتاز ومصنفات زیاد در این علم داشت که نشانه کمال فضل ودانش ومقام علمی اوبود ودرعلوم الهی کتابی بسیار عالی تصنیف کرده است که من (ابن ابی اصیبعه) آنرا بخط خودش دیده‌ام . وی بخوبی کتابهای جالینوس ونکات و اسرار آنها را میدانست و بسیاری از کتب جالینوس را شرح و کتابهای شانزده گانه او را (جالینوس) ازهم تفکیک کرده وآنها را بفصول وابوابی تقسیم وقبل از او کسی این کار را نکرده است . این عمل برای کسانی که می‌خواهند کتب جالینوس را مطالعه کنند ، بسیار مفید و تسهیل فراوانی به‌فهم آنها کرده وعلامات ونشانه‌هائی درآنها قرارداده است که مطالعه کنندگان بآسانی وسهولت مطالب آنرا درك می‌کنند... همچنین کتابهای ارسطو ودیگران را بصورت فصول وابواب درآورده وآنچه درباب هرموضوعی نوشته تماماً در حدخود کامل وتمام است وبهتر ازآن دیده نمیشود» .

آثار و مؤلفات طبی احمدبن ابی الاشعث بموجب گفته ابن ابی اصیبعه بقرار زیر است: ۱) «کتاب ادویه مفرده» که درسه مقاله‌است و سبب نگارش این کتاب آن بود که جمعی از شاگردان از اوخواستند که برای آنان کتابی تألیف کند . عین عبارت احمد در اول کتاب چنین است : احمدبن محمد بلدی[1] ازمن (احمد) خواست که چنین کتابی برایش بنویسم وقبلا هم محمدبن ثواب[2] ازمن چنین تقاضائی

۱ـ شیخ ابوالعباس احمدبن محمدبن یحیی ازمردم بلد (از دیه‌های اطراف بغداد) و از شاگردان ممتازاحمدبن ابوالاشعث بود .اثر طبی وی عبارتست ازکتاب« تدبیرالحبالی والاطفال والصبیان»(بهداشت زنان آبستن وکودکان) که برای وزیرابوالفرج یعقوب‌بن یوسف معروف به‌ابن کلس وزیرالعزیز بالله در مصر نوشته است.

۲ ـ ابوعبدالله محمدبن ثواب‌بن محمدموصلی که اورابنام الثلاج مینامیدند وازاهل موصل ودرصنعت طب ماهر واز شاگردان دانشمند احمدبن ابی الاشعث وپیوسته درخدمت استاد بود . کتابهای زیادی به‌خط اونوشته شده‌است (عیون الانباءج ۱ چاپ‌مصر صفحه ۲۴۸).

کرده بود ومن آنرا مطابق استعداد آنها وبنام آنهانوشتم. درماه ربیع الاول سال ۳۰۳ شروع به‌نوشتن کردم...؛ ۲) «کتاب الجدری وا لحصبه والحمیقاء[1] » (کتاب آبله وسرخک وآبله‌مرغان) دردومقاله؛ ۳) « فی السرسام[2] واابرسام[3] و مداواتهما » درسه مقاله که برای شاگردش محمدبن ثواب موصلی که آنرا براو تقریر کرده است و الفاظ آن ازخـود او وبخط اوست و تاریخ کتابت آن در ماه‌رجب‌سال ۳۰۵ هجری میباشد؛ ٤) «کتاب فی القولنج» واقسام آن وطریقه معالجه و داروهای نافع این مرض است؛ ٥) «فی البرص والبهق» و درمان این دوبیماری در دومقاله؛ ٦) «کتاب فی الصرع»؛ ۷) ایضاً «کتاب دیگری درصرع»؛ ۸) «کتاب فی الاستسقا»، ۹) «کتاب فی ظهورالدم» در دومقاله؛ ۱۰) «فی المالیخولیا»؛ ۱۱) «کتاب ترکیب الادویه »؛ ۱۲) «فی النوم والیقظه» (خواب وبیداری) که آنرا برای احمدبن حسین بن زید بن فضاله بلدی نوشته وبنابه‌خواهش او از قول غرورین طیب یهودی بلدی بوده‌است؛ ۱۳) «کتاب الغاذی والمغتذی» (کتاب خورنده و خوراك یا تغذیه بیمار) دردومقاله که در تاریخ صفرسال ۳٤۸ هجری در قلعه برقی ارمنستان آنرا تمام کرده است؛ ۱٤) «کتاب الامراض المعده ومداواتها» (دربیماری های معده ودرمان آنها ؛ ۱٥) «شرح کتاب فرق جالینوس» در دومقاله که درماه‌رجب‌سال ۳٤۲ از نوشتن آن فراغت یافته‌است؛ ۱٦) «شرح کتاب حمیات جالینوس».

احمدبن ابی الاشعث غیراز مولفات طبی بالادو کتاب دیگریکی بنام « فی العلم‌الالهی» ودیگری بنام « کتاب الحیوان» تألیف کرده‌است.

۱- چیزی است شبیه آبله که براندام آید- بادآبله (لغت‌نامه دهخدا-فرهنگ نفیسی).

۲- این کلمه فارسی ومرکب ازسروسام (ورم) وترجمه آن ورم غشاء مغز است = Méningite

۳- برسام (= ورم پهلو) کلمه‌ای پارسی‌است = Pleurite ورمی حاد که برسینه آدمی بهم رسد .

۲۸ ـ ابوالحسین‌بن تفاح ـ وی از مشاهیر جراحان بغداد بود و در زمان عضدالدوله دیلمی بابرادرش ابوالخیر به‌اعمال جراحی دربیمارستان عضدی‌اشتغال داشت. ابوالحسین از جمله اطبائی‌است که بامر پادشاه دیلمی دربیمارستان‌عضدی خدمت میکرد. میگویند در یکی از جنگها زخم شمشیری بران یکی از امرای عضدالدوله وارد شد، که قسمتی ازآن دران‌او بماند. جراحان زمان‌ازخارج کردن آن عاجر ماندند. عضدالدوله ابوالحسین را احضار وامر به اخراج پاره شمشیر و درمان امیر کرد. وی بازبردستی‌آنرا بیرون‌آورد ودرنتیجه حقوقی برای ابوالحسین مقرر گردید.

تاریخ تولد ووفاتش معلوم نشد. اماآنچه که مسلم‌است‌تاسال ۳۸۰ هجری درقیدحیات بوده. ازوی‌تألیفی‌دیده نشد.

۲۹ ـ ابوالعلاء فارسی ـ وی از اطباء سده چهارم هجری و دردوران‌سلاطین آل‌بویه میزیسته است وباعلی‌بن‌عباس مجوسی اهوازی و ابوماهر موسی‌بن یوسف شیرازی وابن‌مندویه اصفهانی معاصر ودرزمان سلطان‌الدوله درشیراز وپس‌ازانقراض دولت‌آل‌بویه به‌خدمت‌سلاطین غزنوی‌خاصه مسعودمشغول‌بود.

ابوالعلاء درفارس به‌حذاقت وحسن درمان معروف بود. میگویند در زمان عضدالدوله دیلمی‌طبابت (یاریاست اطباء) سربازان را داشته و به درمان آنان می‌پرداخته است.؟ ایضاً میگویند شرف الدوله کسه به گلودردی شدیدمبتلی شده بود، بمعالجت وی (شرف‌الدوله) دعوت شد وحضور سایراطباءرا لازم دانست ومعتقد بود که باحضورآنان بایدسلطان فصدشود. ملازمان سلطان همینکه در پی این کار رفتند سلطان فوت کرد. بدین‌جهت دشمنانش اورا متهم به‌تکاهل‌درعلاج سلطان کردند. لذا ابوالعلاء از شیراز به‌بصره رفت و در بین راه به بیماری رشته[1]

1: Filaire de Médine.

(ـ عرق المدنی ـ عرق المدینی ـ پیوك) مبتلی شد و در حدود سال ۳۸۰ هجری فوت نمود[1].

تألیف طبی ازوی دیده نشد، اما درباب معالجات ودرمانهائی که کرده در بعضی ازتواریخ حکایاتی آمده است.

۳۰ ـ ابوماهر موسی بن یوسف بن سیار ـ موسی بن یوسف بن سیار شیرازی ازاطباء نامدار سرزمین فارس میباشد ودرسده های سوم وچهارم هجری میزیسته است ودردوران خود ازاغلب اطباء برتربود.

تاریخ تولدوی بدست نیامد.

مولد ومنشأ وی شهرشیراز بود وهم دراین شهر به تحصیل پرداخت. وی استاد عده‌ای از اطباء زمان خود بود. احمدبن محمد الطبری و ابن مندویه اصفهانی و اهوازی(علی بن عباس مجوسی) از شاگردان وی میباشند.

اهوازی درکتاب«ملکی» آنجاکه نام ابوماهر را آورده بنام استاد خود ذکر کرده‌است. درکشف الظنون بجای موسی بن یوسف سیار ویس بن سنان آورده ومعلوم نشد که این انتساب ازکدام منبع است؟

چنانکه آمد ابوماهر دسده سوم وچهارم هجری میزیسته، بنابراین باعده‌ای از پادشاهان دیلمی معاصر بوده‌است.

درباب تاریخ وفاتش میتوان حدس زد که چون وی استاد اهوازی بوده و اهوازی بسال ۳۸٤ هجری فوت نموده قطعاً تاریخ وفاتش قبل از مرگ اهوازی و شاید آخرنیمه اول قرن چهارم هجری باشد.

آنچه که از خلال صحائف کتب تاریخ علماء ودانشمندان مستفاد میگردد، وی طبیبی دانشمند بوده وطبابت پادشاهان دیلمی را داشته و بعلاوه در تدریس طب

۱ـ رجوع شود به‌نامه دانشوران جلد سوم چاپ قم از صفحه ۱۲ تا ۱۸.

یدطولائی داشته‌است[۱]

از ابوماهر حکایات‌ودرمانهائی درشرح حال‌وی‌آمده ، منجمله‌درنامه‌دانشوران ذکر گردیده، وقتی‌عضدالدوله به‌بیماری ظفره‌چشم[۲] وسلعه[۳] گردن مبتلی‌گردید، پدرش رکن‌الدوله ازاین پیش‌آمد بسیار ناراحت‌شد. براثر توصیه عده‌ای ازاطرافیان معالجه عضدالدوله به‌ابوماهروا گذارشد. ابوماهر دوبیماری‌عضدالدوله رادرمان کردو بدین مناسبت نزد رکن‌الدوله مقامی ارجمند یافت . رکن‌الدوله تحف و هدایائی نزد ابوماهر فرستاد، اما طبیب آنها را قبول‌نکرد وعذر قبول این پاداش را وجوب‌درمان مردم برحسب انسانیت وجوانمردی توجیه‌نمود[۴] .

آثار ومولفات طبی‌وی عبارتنداز : ۱) « رساله‌ای درآلات جراحی »؛ ۲) « مقاله‌ای در فصد »؛ ۳) «کتاب« چهل‌باب درجزء نظری‌وعملی»؛ ٤) «تعلیقات بر کتاب‌اغلوتن جالینوس»؛ ٥)«فی‌الستةالضروریه(کتاب . . .)» .

لوسین‌لکرک[۵] مؤلف تاریخ اطباءعرب متذکر گردیده که شرح کتب یوحنابن‌سرابیون (سرافیون) از مؤلفات ابوماهر میباشدکه این مطلب در لغت‌نامه دهخدا عیناً نقل گردیده است .

۳۱- ابویعقوب اهوازی - وی از مردم اهواز واز بیست‌وچهار طبیبی‌بود که عضدالدوله دیلمی برای‌بیمارستان‌عضدی‌بغداد انتخاب کرده‌بود .

۱- مطرح‌الانظار فی‌تراجم‌اطباءالاعصار(درشرح‌حال‌ابوماهر) .

۲-ناخنک = Pterygium

۳- از جمله معانی سلعه زخم یاگره‌گوشتی است ولی دراین‌جا مقصود غده یا کیسه (Ganglion -Kyste) ویاغده‌پیهی (Lipome)است.

٤- نامه‌دانشوران‌ج ۲ صفحه ۹ ٤ و ۰ ٥ چاپ‌قم .

٥- Lucien Leclerc.

درعیون‌الانباء آمده که رویه‌وی در درمان بسیار نیکوبوده.

تاریخ تولد ووفات وی بدست‌نیامد. همینقدر که وی در بیمارستان عضدی به‌طبابت گمارده شده ازپزشکان سده‌چهارم هجری‌قمری‌است.

ویرا تألیفی است دراینکه «سکنجبین بزوری(دانه‌ای) گرمتر از تریاق است».

۳۲ ـ ابن مندویه اصفهانی ـ ابوعلی احمدبن عبدالرحمن‌بن‌مندویه از اطباء وحکمای بسیار معتبر قرن چهارم هجری‌است‌که درایران‌ازنظرطب و حکمت شهرت کم‌نظیری داشته است. هم‌فیلسوف بوده وهم‌طبیب که باعتقاد عده‌ای ازمورخان تاریخ طب وحکمت جانب‌دانش طب‌وی برفلسفه و برخلاف دسته‌ای از مورخان معتقدند که جانب دانش حکمت وفلسفه‌اش برطب‌می‌چربیده‌است.

پدرش عبدالرحمن درادب وشعر مشهور بود.

تاریخ تولد ووفات وی دقیقاً بدست‌نیامد.

گویند وقتی که عضدالدوله فناخسرو بیمارستان عضدی را در بغداد تأسیس کرد وبرای این منظورضمن بیست‌و چهارطبیب از اطراف و اکناف‌سرزمینهای خود به‌بیمارستان‌آورد، یکی ازاین‌بیست‌وچهار نفر ابن مندویه اصفهانی بود. آنچه که محقق است‌وی‌در دوران عده‌ای ازسلاطین‌آل‌بویه بوده وبابرخی‌از اطباءودانشمندان بمانند ابوسا هرطبیب وعلی‌بن‌عباس‌مجوسی‌اهوازی وابوالعلای‌فارسی طبیب سلاطین آل‌بویه معاصر بوده‌است.

آثار ومؤلفات طبی‌وی بموجب کتاب عیون‌الانباء ابن‌ابی‌اصیبعه بالغ برچهل وهفت عدد میباشد که چهل رسالهٔ(یانامه) ازآنها را به‌جمعی ازاطباء نوشته است. بدین‌شرح : ۱) « رساله‌ای به‌احمدبن‌سعد درباب نگاهداری وحفظ‌الصحه‌بدن‌است» ۲) « رساله‌ای درموضوع تدبیر بدن به‌عبادبن‌عباس؛ ۳) « ایضاً رساله‌ای درهمین باب به‌ابوالفضل العارض؛ ٤)« رساله‌ای به ا ابوالقاسم احمدبن‌علی‌بن بحر در باب تدبیر مسافرت؛ ٥) «رساله‌ای به‌حمزة بن الحسن درترکیب‌طبقات چشم»؛ ٦)«رساله‌ای به‌عبادبن‌عباس درموضوع کیفیت هضم‌غذا؛ ۸) «رساله‌ای به‌ابوالحسین‌الوارد در

علاج انتشار نور چشم (بزرگ‌شدن عدسی)»؛ ۹) « رساله‌ای به‌مستفسر درباب تدبیر حفظ‌الصحه بدن ومعالجه دردها»؛ ۱۰) «رساله‌ای به ابوجعفراحمدبن محمدبن‌حسن درباب قولنج؛» ۱۱) رسالهٔ دیگری به‌ابوجعفر درباب معالجه کسانی که قولنج پیدا میکنند وجلوگیری از عارضه قولنج بعداز رفع آن » ؛ ۱۲) « رساله‌ای به‌ابوجعفر محمدبن ابی‌جعفر در تدبیر ضعف کلیه درمورد کسانی که از تنقیه خوششان نمیآید»؛ ۱۳) «رساله‌ای به‌ابوالفضل درمعالجه مثانه»؛ ۱۴) «رساله‌ای به‌استاد-الرئیس (ابن‌سینا؟) درمعالجه‌شقاق بواسیر»؛ ۱۵) « رساله‌ای در علل قوه‌باه » ؛ ۱۶) « رساله‌ای در باب‌آنکه چرا درموقع سوزاندن چوب انجیر گوش انسان بصدا درمیآید » ؛ ۱۷) « رساله‌ای در باب دردزانو » ۱۸) « رساله‌ای به ابوالحسن-بن‌دلیل درباب درمان‌خارش که به‌پیران عارض میگردد»؛ ۱۹) «رساله‌ای‌درباب اثر انواع شربت‌ها دربدن انسان»؛ ۲۰)«رساله‌ای درتوصیف‌شراب‌مسکر ونفع‌وضرر آن»؛ ۲۱) « رساله به‌حمزة بن الحسن درباب‌آنکه‌آب مغذی‌نیست»؛ ۲۲) « شرحی بر»پسرش درعلاج‌جوشهای‌بدن‌او نوشته که‌باآب پنیر معالجه کند«؛ ۲۳)«رساله‌ای در تحسین شراب ووصف افعال‌آن » ؛ ۲۴) « رساله‌ای در منافع ومضارآب جو » ؛ ۲۵) « رساله‌ای به‌ابوالحسن‌احمدبن‌سعیدنوشته وموضوع آن خندیقون[1] و آب‌جو-این‌نامه درجواب احمدبن‌سعیدبود»؛ ۲۶)« رساله‌ای به‌یکی از دوستان خوددرباب تمرهندی ؛ ۲۷) « رساله‌ای به حمزة بن‌الحسن در موضوع نفس‌و روح بنابرآراء یونانیان»؛ ۲۷) « رساله‌ای به‌یکی‌از دوستان‌خود درباب کافور»؛ ۲۸) «رساله‌ای به‌حمزة بن‌الحسن درعلل واعتذار اطباء از بیمارشدن»؛ ۲۹)« رساله‌ای‌به‌متصدیان درمان بیماران دربیمارستان اصفهان[2]»؛ ۳۰) « رساله‌ای‌بررد کتاب «نقض الطب» منسوب‌به جاحظ» ؛ ۳۱)« رسالهٔ‌ای به‌حمزة بن‌الحسن درباب‌رد کسانی که احتیاج طبیب‌را به‌علم لغت منکرشده‌اند»؛ ۳۲) « رساله‌ای به‌ابوالحسن بن‌سعید که‌موضوع

۱- شرابی است که از خمر و ادویه ترتیب دهند... (تحفه حکیم مومن).

۲- معلوم‌شد که ابن‌مندویه اصفهانی ازاطباء بنام‌ایران بوده که‌درباره‌متصدیان‌درمان بیماران یعنی‌پزشکان‌وسایر کارمندان دستورهائی‌داده است.

آن بحث درمطلبی است که ابوحکیم اسحق بن یوحنای طبیب اهوازی درباب دردهای خود گفته است»؛ ۳۳) « رساله‌ای به یوسف بن یزداد طبیب نوشته ودرآن ازعقیده اوکه گفته است لعاب تخم کتان را نباید درآب حقنه(تنقیه) استعمال کرد»؛ ۳۴) « رساله‌ای که به ابومحمد عبداله بن اسحق طبیب نوشته ـ در این رساله بعضی از طرق علاج اورا تخطئه کرده است»؛ ۳۹) «رساله دیگری به ابومحمد متطبب درباب علت فوت امیرشیرزیل بن رکن الدوله دیلمی»؛ ۳۵) «رساله‌ای به ابومسلم محمدبن بحر از زبان محمدطبیب مدینی»؛۳۷) « رساله‌ای به ابومحمدمدینی درباب تکمید[1] باارزن[2]» ۳۸) «رساله‌ای دربیان علت ودرد احمدبن اسحق البرجی وبیان عمل غلطی که یوسف بن اصطفن متطبب کرده»؛ ۳۹) «رساله‌ای در دردهای کودکان»؛ ۴۰) «کناش»؛ ۴۱) «کتاب مدخل درطب»؛ ۴۲) « الجامع المختصر فی علم الطب» که مشتمل بر ده مقاله است.؛۴۳) «المغیث فی الطب»(پناه طبی)؛۴۴) «درشراب»؛ ۴۵) «الاطعمه والاشربه» (خوراکیها وآشامیدنیها)؛ ۴۶) «نهایة الاختصار» که درطب است ؛ ۴۷) «کتاب« کافی درطب» که معروف به قانون صغیر است. این کتاب مهمترین تألیف ابن مندویه ویکی ازکتب معتبر طب اسلامی وبسیار مشهور ومدتها مرجع طالبان علم طب بوده ، بدین جهت از نظر اهمیت به قانون کوچک معروف گشته است.

از عنوان رسالات بالا چنین مستفاد میگردد که اغلب آنها بصورت نامه برای اشخاص بوده.

۳۳ـ ابوالحسین بن کشکرایا ـ وی ازشاگردان ممتاز سنان بن ثابت بن قره بود. ابتدا درخدمت امیرسیف الدوله بن حمدان[3] خدمت میکرد ، بدین معنی که درموصل

۱ـ گذاردن پارچه‌ای که ماده خشکی بمانند نمک درآن ریخته وروی بدن نگاهدارند که میتوان آنرا کمپرس جامدو گرم نامید.

۲ـ جاورس نوعی ارزن است = Millet commun = Sorgho

۳ـ ازحکام حلب که مشهورترین آنان عبداله بن حمدان(سیف الدوله) بود واز ۳۳۳ تا ۳۹۴ در حلب حکمفرمائی داشتند (المنجد).

و میافارقین که محل حکومت آل حمدان بود به طبابت اشتغال داشت. گویند وقتی امیر سیف‌الدوله در میدان نبرد ضربتی بر کمرش رسید و بدان علت مجاری ادرارش آفت دید و نتیجةً قوه ماسکه‌اش از بین رفت. اطباء از معالجت وی عاجز ماندند. به توصیه معتمدان امیر ابو الحسین را از موصل خواندند وی برای امیر حبّی که جزء اعظم آن فرفیون[1] بود ساخت و امیر از آن درد نجات یافت، که بر اثر این درمان طبیب مخصوص امیر گردید. آنگاه که عضدالدولهٔ دیلمی بیمارستان عضدی را در بغداد ساخت ویرا به طبابت بیمارستان برگزید.

وی طبیبی پرحرف بود و تمایل داشت که اطباء را خجل و شرمنده کند، بدین جهت با آنان به مباحثه و مجادله میپرداخت و آنقدر سؤال میکرد، تا آنان را خجل سازد. برادری داشت که راهب (قسیس = کشیش) بود.

تاریخ تولدش معلوم نشد.

ابوالحسین ماده تنقیه‌ای درست کرده بود که بنامش معروف شده و آن از ساقه بعضی گیاهها وموادتند و گرم بود.

آثار و مؤلفات طبی وی بقرار زیر است:

۱) «کناش معروف به حاوی»؛

۲) «کناشی دیگر که ظاهراً بنام امیر سیف‌الدوله میباشد»؛

۳) «ابن ابی اصیبعه گوید:» کناش دیگری نیز دارد که بنام کسی است که نام آن شخص معلوم نیست؛

٤) کتابی «در معرفت نبض».

---

۱ = فربیون = Soude des foulons = اشنان القصارین (شرح اسماء العقار ابوعمران موسی بن عبیدالله اسرائیلی قرطبی ـ بسعی و اهتمام مرحوم ماکس مایر هوف Max Mayerhof). فرفیون داروئی باشد که چون برگزیدگی جانوران و سگ دیوانه طلا کنند نافع باشد (Euphorbia). از آن ماده‌ای بدست آید که قلیاب گویند و در صابون‌سازی معمول بوده است (Salsola ، Salicornia، Suaeda و ...).

وفاتش بسال ۳۷۰ هجری اتفاق افتاد.

۳٤ـ ابو سلیمان محمدبن طاهربن بهرام سجستانی منطقی ـ وی شاگرد متی بن‌یونس و دیگران بود. عضدالدوله پادشاه دیلمی ویرا بسیار گرامی میداشت به‌وی اکرام میکرد.

تاریخ تولد وی در کتب تاریخ بدست نیامد.

سجستانی در بغداد با یحیی بن عدی ملاقات و از او استفادات کامل کرد. وی در ادب و شعر و طب وحکمت مردی مطلع، اما در ادب وشعر بیش از طب متبحر بود. نامش ضمن اطباء و حکما در کتب تواریخ آمده است.

ابو سلیمان در بغداد اقامت‌داشت‌وچون‌اثری از برص درتنش بود، بدین لحاظ از مردم دوری می‌جست و بیشتر در خانه می‌ماند. آنان که طالب‌استفاده‌علمی از او بودند نزدش میرفتند و تلمّذ می‌کردند.

آثار و مؤلفات وی بشرح زیر است:

۱) « مقاله‌ای در مراتب قوای انسان »؛

۲) « کیفیةالانذارات التی تنذربها النفس فیما یحدث فی عالم‌الکون » (کیفیت اخطارهای‌نفسانی که‌ممکن‌است‌بانسان ازحوادث عالم‌خبردهد)؛

۳) « کلام فی‌المنطق» که در پاسخ مسائلی است که ازوی پرسیده‌اند؛

٤) « تعالیق حکمیه »؛

۵) « مقالة فی‌الاجرام‌العلویه طبیعتهاطبیعة خامسه ». (درباب اجرام علوی که طبع آنهاطبع پنجم‌است).

تاریخ وفات وی دقیقاً معلوم نیست، ولی ظاهراً تا سال ۳۷۰ هجری‌حیات داشته است.

۳۵ـ ابوالحسین بن غسان طبیب ـ وی از اطباء سدهٔ چهارم هجری وطبیب مخصوص عضدالدوله دیلمی بود. اصل وی از بصره‌است.

القفطی در تاریخ الحکماء گوید: «که وی در علوم اوائل و فنون وفلسفه و علوم یونانیان احاطه کامل داشت ، و در علم طب چنان ممتاز و منفرد شد که عدیل ونظیر نداشت».

ابوالحسین علاوه بر طب در ادب نیز دست داشت .

وی معاصر عضدالدوله و عزالدوله بختیار بود ودر جنگ بین عضدالدوله و عزالدوله ملازم عضدالدوله و طبیب وی‌بود. وفاتش در اواخرسدهٔ چهارم هجری اتفاق افتاده است .

تألیفی از وی دیده نشده .

۳۶ـ ابوالقاسم برقی (شیخ...)ـ از اطباء و منجمان معاصر عضدالدوله‌دیلمی است. طبیبی متوسط بود، که در بغداد میزیست و شهرتی نداشت.

تاریخ تولد و وفات وی بدست نیامد. از وی رساله‌ای در «حفظ صحت » در کتب تاریخ یاد شده است.

۳۷ـ حسن‌فسائی (فسوی) ـ وی از اطباء معروف فارس‌و از اهالی فسابودودر دوران خود از اطباء ممتاز بشمار میرفته و در خدمت پادشاهان آل بویه و طبیب مخصوص بهاءالدوله‌بن عضدالدوله و در سفرها در ملازمت آن پادشاه بود. بسال ۳۹۸ هجری ابو منصور امیرالامراء فرزندبهاءالدوله که با پدر در سفر بود، بیمارشد و بهاءالدوله شوشتررابرای شکاروتفریح انتخاب کرد وعزم حرکت داشت. بواسطه کسالت فرزندش نگران شد ومیترسیدباو صدمه برسد. روزقبل از حرکت‌بهاءالدوله پسر تب کرد و مطلب‌را به بهاءالدوله گفتند که حرکت برای پسر مناسب‌نیست وبایداورا در محلی گذارد. بهاءالدوله گفت : نه. باید حرکت کند . بهاءالدوله برای اطمینان امر به فسائی دستور داد امیرالامراءرا معاینه کند. فسائی‌معاینه کرد وگفت: بیماری‌اش خطرناك است. بهاءالدوله اورا بحال خود گذارد. تب‌امیرالامراء شدید شد و عوارض دیگری‌هم باو رسید و روز یکشنبه دوم شعبان‌سال۳۹۸ هجری وفات کرد .

شرح بالا خلاصه‌ی از عیون‌الانباء ابن ابی اصیبعه است .

از فسائی تألیفی دیده نشد. تاریخ تولد و وفاتش هم معلوم نگردید ، فقط طبابت پادشاه دیلمی‌را داشته است.

۳۸- ابو سهل مسیحی - نامش عیسی و نام پدرش یحیی و کنیه‌اش ابوسهل و تولدش درگرگان بسال ۳۶۱ هجری است و عموماً به ابوسهل مسیحی مشهور میباشد .وی تحصیلات طبی‌خودرا دربغداد کردوهمان طبیبی‌است که پس‌ازدعوت سلطان محمود غزنوی و رد دعوت وی از دربار خوارزمشاه با ابن‌سینا از گرگانج‌به گرگان وسپس بجانب طوس ونیشابوررفت . متأسفانه دروسط‌راه با آنکه‌خوارزمشاه با آنان دلیل همراه کرده بود ، بر اثر وزش بادی سخت دلیل و آنان راه را گم کردند و بوسهل از تشنگی مرد. (چنانکه در شرح حال شیخ‌آمد) .

وی مدتی با شیخ و حکمائی چند در دربار خوارزمشاه بود. طبیبی‌دانشمندو بموجب گفتهٔ غریوریوس طبیب دوران هلاکو استاد شیخ بود .

مدت‌عمرش برحسب گفته ابن ابی اصیبعه چهل سال بود. تاریخ وفات وی بسال ۴۰۱ هجری و بقولی قبل از ۴۰۰ هجری قمری اتفاق افتاده است(؟)[1]

بوسهل گرچه کیش مسیحی‌داشته ولی از افرادی‌است که به‌طب ایران‌علاقه خاصی داشت.

در بارهٔ مقام علمی وی عده‌ای از مورخان و دانشمندان مطالبی‌آورده‌اند، که تمام دلالت برارج بلند و مقام بزرگ وی در طب وحکمت میباشد. منجمله قطب‌الدین درشرح قانون درچند محل بوسهل‌را بر شیخ ترجیح داده و گوید:«مسیحی

۱- لوسین لکلر (Lucien Leclerc) وفات وی‌را درکتاب تاریخ طب خودسنه ۱۰۰۰ میلادی (= ۳۹۱ هجری) آورده است . معلوم نشد مأخذ و منبع‌وی چیست؟ .

درطب، اعلم ازبوعلی بوده . . .» . ایضاً مهذب‌الدین عبدالرحیم‌بن‌علی گوید: «درمیان دانشمندان متقدم و متأخر اطبای نصاری فردی‌را ندیدم که درفصاحت عبارت‌وجودت بیان بمانند بوسهل مسیحی باشد» .

بوسهل از آن دسته از اطباءاست که مطالب طبی را در قالب کلمات قصار آورده است .

او گفت: «نومة بالنهار بعدا کله خیر من شربة الدواء النافع» یعنی خوابی کوتاه پس از غذا بهتراز داروئی سودمند است .

ویرا آثار و مؤلفاتی در طب و حکمت‌است بدین شرح:

۱) « کتاب المائه فی‌الطب» یا کتاب « صدباب‌بوسهل» ـ چنانکه از نام‌آن مشهود میگردد صد مقاله در طب است . نظامی عروضی سمرقندی در کتاب تألیفی خود معروف به چهار مقاله عروضی در مقالت چهارم در باب طب وهدایت طبیب گوید: « . . . پس ازکتب بسائطیکی بدست‌آرد چون سته عشر جالینوس یا حاوی محمد زکریا یا کامل‌الصناعه یا صدباب بوسهل‌مسیحی یاقانون بوعلی‌سینا یاذخیرهٔ خوارزمشاهی و بوقت فراغت مطالعه همی کند . . .»[1]

امین‌الدولة‌بن تلمیذحواشی بر صدباب بوسهل نگاشته و در بارهٔ آن گوید : که ترجمهٔ آن بدین‌قرار است : باید به این کتاب اعتماد داشت چرا که کتابی‌است کثیرالتحقیق‌وقلیل‌التکرارواضح العباره و منتخب‌العلاج ؛ ۲) « فی‌اظهار کلمة‌الله تعالی فی خلق‌الانسان» (کتاب . . .) که عده‌ای از دانشمندان خبره این کتاب‌رابه کتاب « منافع الاعضاء » جالینوس ترجیح داده اند ؛ ۳) « فی‌العلم الطبیعی (کتاب . . .)»؛ ٤) الطب‌الکلی (کتاب . . .) (در دو جزء)؛ ٥)فی‌الجدری

۱ـ کتاب مائه ازکتب طبی بدون رنگ و طرح است که بوعلی سینا بنای قانون‌را برآن گذارده و به سه قسمت منقسم است : ثلث اول در کلیات صناعت طب و ثلث دوم مخصوص امراض عمومی بدن و ثلث سوم مخصوص امراض خصوصی‌بدن‌است .

(مقاله . . .)- (مقاله‌ای در آبله)؛ ۶) فی‌الوبا(کتاب . . .)- که بنام ابوالعباس- مأمون خوارزمشاه - تألیف کرده است؛ ۷) فی‌الباه (کتاب . . .)؛ ۸)اختصار کتاب‌المجسطی؛ ۹) تعبیرالرویا (کتاب . . .) - که بنام ابوالعباس مأمون- خوارزمشاه تألیف کرده است ؛ ۱۰) فی‌الطاعون (مقاله . . .) ؛ ۱۱) فی- النبض (مقاله . . .) .

۳۹ - ابوالفرج‌بن هندو - وی از اطباء ممتاز و حکما وادبای عالیقدر وشاگرد ابن‌الخمّار و نویسنده‌ای عالیمقام بود. در حکمت و طب هردو تبحر داشت.

ابو منصور ثعالبی دریتیمةالدهر ویرا بسیار ستوده واورا در ادب و بلاغت و شعر وصف نیکو کرده است. اشعار فراوانی از وی‌بجاست و مدتی عمل انشاء دربار عضدالدوله دیلمی با وی بوده . طب را نزد ابوالخیربن خمّار آموخت.

وفاتش بنا بگفتهٔ حاجی خلیفه مؤلف کشف‌الظنون بسال ۴۱. و برحسب‌نظر صاحب قاموس‌الاعلام سال ۴۲ درگرگان اتفاق افتاد .

تألیف طبی وی عبارتست از: «مفتاح‌الطب» که یک مقاله میباشد و برای شاگردانش نوشت و مشتمل بر ده باب است. غیر از تألیف بالا رسالات و کتب دیگری بنامهای «مقاله تشویق آمیز او درباب ورود به تعلم‌فلسفه» (مقاله‌المشوقه فی‌المدخل الی علم‌الفلسفه) وکتاب« کلم الروحانیة من‌حکم‌الیونانیه » و « دیوان شعر » و «رساله هزلیه » درکتب تاریخ آمده است .

۴۰ ابوسهل نیلی - ابوسهل سعیدبن عبدالعزیز بن عبدالله‌بن‌محمدابراهیم‌بن- عبدالمؤمن طیفور ابوسهل النیلی از پزشکان مشهور به فضل و دانش که درطب مقامی‌بلندداشت وفقیه وادیب نیزبود .وی‌ازاهل‌نیشابورمیباشد .ثعالبی‌دریتیمةالدهر ابوسهل و برادرش ابو عبدالرحمن محمدبن عبدالعزیز نیلی را از مردم نیشابور و مفاخر این شهر گفته و ابو عبدالرحمن را ازفقها و نیلی طبیب را ازاعیان طب نامیده است .

نیلی همان کسی است که نظامی عروضی سمرقندی در مقالت چهارم در علم طب و هدایت طبیب آورده: «. . . پس طبیب باید که نیکو اعتقاد بود وامرونهی شرع را معظم دارد ، واز علم طب باید که فصول بقراط و مسائل حنین اسحق ومرشد محمد زکریاء رازی و شرح نیلی که این مجملات را کرده است بدست آرد و مطالعت همی کند بعد از آنکه براستادی مشفق خوانده باشد. . .». ازاین رو معلوم گردید نیلی طبیب و مؤلفی دانشمند بوده که کتابش مورد توجه شده است .

آثار طبی وی عبارتند از: ۱) « تلخیص کتاب المسائل للحنین » ؛ ۲) « تلخیص شرح فصول بقراط از جالینوس» .

وفات نیلی بسال ۴۲۰ هجری اتفاق افتاد .

۴۱- ابومنصور طیفور - وی از پزشکان دوران سلطان محمود غزنوی و از معاشرین ابونصر مشکان بود . کنیه‌اش ابو منصور و در چند مورد بونصر ، ولی عموماً بنام ابو منصور طیفور طبیب درکتب تواریخ ذکر گردیده است[1] .

از تاریخ تولد و وفات واثر یاآثار طبی وی مطلبی که بکار آید درکتب تواریخ و تراجم احوال چیزی دیده نشد، فقط میتوان گفت که وی از اطباء سده پنجم هجری قمری است. (تاریخ جلوس سلطان محمود غزنوی سال ۴۲۱ و وفاتش ۴۴۳ هجری قمری بود) .

۴۲- اسحق بن علی الرهاوی - وی از اطباء بغداد بود . ابن ابی اصیبعه گوید: «وی طبیبی ممتاز بود که گفتار وکلام جالینوس را خوب میفهمیده و در صنعت طب مهارت مخصوص داشت. کتابهائی هم دارد. بدین شرح : ۱) کتاب «ادب- الطبیب» که کتابی است مشتمل برده مقاله ومعروف به «میامر» است که درترکیب داروها برحسب بیماری های اعضاء از سرتا قدم میباشد وکلیاتی است که ازچهار کتاب جالینوس که اسکندرانیان مرتب کرده بود ندو مرکب از «کتاب الفرق» و «کتاب-

۱- رجوع شود به تاریخ بیهقی و لغت‌نامهٔ دهخدا صفحهٔ ۸۶۹ .

الصناعةالصغیره» و«کتاب النبض الصغیر» میباشد؛ و«کتاب جالینوس که به‌اغلوتن نوشته‌است» - این کتابهارا بطریق فصول یعنی فصل به‌فصل نوشته و اوائل فصول آن مطابق حروف معجم‌میباشد»[1]. تاریخ تولد و وفاتش بدست نیامد.

۴۳- ابن عجیم طبیب پارسی - وی از اطباء اواخر قرن چهارم و اوائل قرن پنجم هجری‌است. مولد ومشناء وی به فارس‌ودرزمان دولت آل بویه‌بود. درطب ونحو و نجوم مرجع مردم و پادشاهان آل بویه‌را بوی وثوق کامل بود. درفارس و عراق به حسن معالجه شهرت داشت.

تاریخ تولدش معلوم‌نشد، ولی‌وفاتش بقول‌القفطی بسال ۴۳۰ هجری‌و(بقولی ۴۳۳) مقارن باوفات شیخ‌الرئیس ودر فارس اتفاق افتاد.

تألیف طبی از وی در تواریخ اطباء و حکماء دیده نشد.

۴۴- علی‌بن عیسی (یا عیسی‌بن علی)کحال - از اطباء قرن چهارم و پنجم هجری و چشم پزشکی ماهر و حاذق و نظرش مورد احترام جمهور بود و بهمین صنعت شهرت و موقع ممتازی داشت.

تاریخ تولد وی بدست نیامد. اما تاریخ وفاتش راابن ابی‌اصیبعه بسال‌چهارصد و اندهجری ثبت کرده است.

اثر مهم طبی‌وی کتابی‌است بنام «تذکرة‌الکحالین»[2] که درسه مقاله تحریر یافته ودر آن از جمیع بیماری‌های چشم و درمان آن و آراء و عقاید اطباء سلف متذکر گردیده که در دوران خود و پس از وی عموم چشم‌پزشکان از آن استفاده کرده‌اند، بلکه بقول ابن ابی اصیبعه چشم پزشکان باید آنرا بخوانند درچشم‌پزشکی بآن اکتفا کرده وبکتاب دیگری احتیاجی‌نباشد.

۱- عیون‌الانباء - جلد اول چاپ مصرصفحه ۲۵۴.

۲- عیون‌الانباء ج۱ - صفحه ۲۴۷ - چاپ مصر. و برای اطلاع بیشتر رجوع شود به شمارهٔ اول‌سال اول مجله‌جهان پزشکی ۱۳۲۶ شمسی‌مقاله شادروان سعید نفیسی.

۴۵ - ابو سهل ارجانی - وی از مردم ارجان از اعمال فارس بود و طبابت خاص ابو کالیجار مرزبان بن سلطان الدولة بن بهاءالدوله بن عضدالدوله دیلمی را داشت. اقامتش در شیراز بود و بخدمت ابو کالیجار عمادالدوله روزگار میگذراند. گویند مقام ومرتبت رفیع نزد سلطان داشت، اما بر اثر سعایت زن ابو کالیجار ویرا به قصد مسموم کردن یکی از پردگیان حرم پادشاه متهم کرد که نتیجةً بزندان افکنده شد و در زندان وفات یافت[1].

تاریخ تولدش بدست نیامد. اما وفاتش بسال ۴۱۶ هجری اتفاق افتاد.

تألیفی از وی دیده نشد.

۴۶ - ابونصر مقبلی - محمد بن یوسف مقبلی از اطباء تمدن اسلامی است که نامش ضمن اطباء سده چهارم و پنجم آمده است.

تاریخ تولد و وفات وی بدست نیامد.

ویرا دو تألیف طبی درفهارس آمده: ۱) «تلخیص مسائل حنین فرزند اسحق»؛ ۲) «رساله‌ای در شراب».

۴۷ - ابوّالفرج عبدالله بن الطیب - ابوالفرج از اطباء مشهور و دانشمندان قرن چهارم هجری و معاصر و معارض ابن سیناست. وی کیش مسیحی داشت و از اهل بغداد بود. گرچه از خلال صحائف تاریخ چنین مستفاد میگردد که به ایران نیامده و ایرانی نیست، اما از آنجا که باعده‌ای از دانشمندان ایرانی بمانند شیخ وابوریحان معاصر بوده و با آنان سوال وجواب و در مواردی هم معارضاتی داشته، بدین جهت در طب اسلامی اثری از خود گذارده بعلاوه در بیمارستان تحصیل علم طب کرده است. بدین ملاحظات نام وی دراین قسمت آمد.

ابوالفرج فیلسوف وطبیبی کم نظیر بود که مدتها در بغداد در بیمارستان عضدی

۱- برای اطلاع بیشتر از شرح حال این طبیب رجوع نمائید به نامه دانشوران جلددوم صفحات ۳۶۸ - ۳۷۱ چاپ قم.

به طبابت و تدریس طب اشتغال و ریاست آنراداشت که حوزهٔ درس وی مشهورآن زمان بود. مسیحیان بغداد بوی بسیار معتقد بودند. امتیازیکه وی در میان اطباء زمان داشت آنکه به زبانهای یونانی و رومی و عربی آشنا بود.

تاریخ تولد وی بدست نیامد، اما مولدش بغداد بود. تاریخ وفاتش بقول صاحب قاموس‌الاعلام سال ۴۳۰ هجری‌است. بنا براین یکی دوسال قبل از شیخ فوت کرده است.

ابوالفرج خودرااز اولاد بولس[1] میدانست‌وتحصیلات‌خودرا نزدابوالخیرحسن‌بن سواربن باباآموخته واز شاگردان‌ممتاز وی‌بود، که توانست‌در اندك زمانی‌شهرت کم‌نظیری بیابد.

بنا بگفتهٔ ابن ابی اصیبعه ویرا مؤلفات ومصنفات زیادی در طب و فلسفه است و مطالعاتی عمیق در این دو علم کرده و بسیار ماهرانه شروحی چند بر کتابهای ارسطو و بقراط وجالینوس نوشته ودر تصنیف کتب بسیارقوی‌بوده‌وبسیاری از مصنفات اومطالبی است که خود اوگفته است.

ابوالفرج چنانکه آمده معاصر شیخ‌الرئیس ابن سینا بود. شیخ در باره وی گفته: «کلمات و بیانات او در طب بسیار خوب ولی آنچه که در فلسفه ومنطق‌و طبیعیات گفته مورد انتقاد است».

ابن ابی اصیبعه درعیون‌الانباء حکایتی از دونفر طالب علم طب که مسلمان و مشتاق تحصیل نزد وی بودند نقل کرده که نظر احترام آمیز ابوالفرج را به دیانتها وشرع مذاهب میرساند.[2]

۱- بشرحی که در کتاب «کنزالحکمه ترجمه نزهة الارواح وروضة الافراح شمس‌الدین محمد بن محمود شهرزوری که توسط مرحوم علامه ضیاءالدین دری آمده‌است. جلددوم صفحه ۴۷ چاپ تهران ۱۳۱۶ شمسی.

۲- عیون‌الانباء ج ۱ چاپ مصر صفحه ۲۹۳.

چنانکه آمد شیخ مطالب ابوالفرج را در طب ستوده، لیکن در فلسفه ومنطق و طبیعیات وریاضی نسبت عدم بضاعت بوی داده (همانطور که شیخ دربارهٔ رازی نیز همین عقیده را داشته است). وگوید: بهتر آن بود که ابوالفرج در قاروره و براز نظر و از ادعای به حکمت صرف نظر کند. بدین مناسبت وقتی ابوریحان سؤالاتی برای شیخ فرستاد و شیخ جواب آنها را داد وکلماتی زشت و ناشایست به ابوریحان بنگاشت و ابو ریحان آنها را نپسندید، مطلب به ابوالفرج عرضه شد، وی (ابوالفرج) گفت: او (شیخ) شایستهٔ سخنان ناهنجار ابو ریحان بود، چرا که شخصی که مردم را بزرگ دارد، مردم هم اورا بزرگ میشمارند و اگر اهانت روادارد اورا خوار میدارند. ابوریحان نیابت مرا نمود»[1]

بنا بر روایت ابن ابی اصیبعه در عیون‌الانباء[2]: از قول محمدبن محمد ابی‌طالب ابوالفرج شاگردانی پس از خود بجا گذاشته، بمانند ابوالحسن بن بطلان وابن‌بدرج و هروی و بنوحیون و ابوالفضل کتیفات وابن اثردی وعبدان و ابن مصوصا و ابن علیق که همه شاگردان او بودند.

« وابوالخطاب گفت: در عصر و دورهٔ ابوالفرج جمعی از اطباء مثل صاعدبن‌عبدوس و ابن تفاح وحسن طبیب وبنوسنان ونائلی که ابن‌سینا از او آموخته بود و ابو سعید فضل بن عیسای یمامی بودند.

« و برایم (ابن ابی اصیبعه) گفت: از جمله شاگردان او ابن سینا و ابوسعید فضل بن عیسای یمامی بود نـد. همچنین عیسی بن علی بن ابراهیم بن هلال کاتب که گمان میکنم اورا بکس میگفتند وعلی بن عیسی کحال و ابوالحسین بصری و رجاء طبیب که از اهالی خراسان بود و زهرون همگی از ابوالفرج آموخته بودند».

آثار و مؤلفات وی طبق گفتهٔ ابن ابی اصیبعه، بالغ برچهل وسه عدد میباشد که

۱- کنزالحکمه. ج ۲ - صفحه ۴۷.

۲- عیون‌الانباء جلد اول چاپ مصر صفحه ۲۴۰.

چهارده‌تای آنها در فلسفه و بقیه در طب‌است بدین شرح:
۱) «تفسیر کتاب ابیذیمیای‌ابقراط ؛ ۲) « تفسیر کتاب فصول ابقراط » ؛ ۳)« تفسیر کتاب طبیعة‌الانسان ابقراط؛ » ٤) « تفسیر کتاب الاخلاط ابقراط » ؛ واز جالینوس ٥) « تفسیر کتاب نبض صغیر »؛ ٦) « تفسیر کتاب‌الفرق » ؛ ۷) « تفسیر کتاب صناعة‌الصغیره»؛ ۹) « تفسیر کتاب اسطقسات » ؛ ۱۰) « تفسیر کتاب مزاج»؛ ۱۱) « تفسیر کتاب قوی‌الطبیعیة» ؛ ۱۳) « تفسیر کتاب تشریح صغیر »؛ ۱۳)« تفسیر کتاب العلل والاعراض»؛ ۱٤)«تفسیر کتاب تعرف علل‌الاعضاء الباطنیة» ؛ ۱٥) » تفسیر کتاب نبض الکبیر » ؛ ۱٦) « تفسیر کتاب‌الحمیات»؛ ۱۷) «تفسیر کتاب بحران» ؛ ۱۸) «تفسیر کتاب ایام بحران»؛ ۱۹) « تفسیر کتاب حیلة‌البرء»؛ ۲۰) « تفسیر کتاب تدبیرالاصحاء»؛ ۲۱) « نتیجه‌وخلاصه کتابهای‌شانزده گانه(سته‌عشر) جالینوس»؛ ۲۲) « شرح کتاب‌ثمار (نتیجه‌وخلاصه)حنین بن‌اسحق»(که‌درسال ٥۷٤ هجری‌نوشته است)؛ ۲۳) «کتاب نکته ها و نتیجه های طبی وفلسفی»؛ ۲٤) «مقاله‌ای در قوای طبیعی»؛ ۲٥) « مقاله‌ای در بیان آنکه برای هر خلطی داروئی است که آنرا از بدن خارج میکند،ولی برای خون داروئی نیست که آنرا خارج کند» ؛ ۲٦) « اوراقی در باب چشم» ؛ ۲۷) « مقاله‌ای در باب خواب و تمییزصحیح ازسقیم بنا بر طریقه فلاسفه»؛ ۲۸) « مقاله ای در باب آنکه چگونه پیش گو خبر از چیز گمشده میدهد ودلیل بر صحت آن چه از حیث شرع و چه از لحاظ طب و فلسفه»؛ ۲۹) « مقاله‌ای در شراب» .

٤۸ـ ابو سعید یمامی (یمانی) ـ وی از اطباء نامدار و منجمان بزرگ در دوران سلاطین آل بویه بود و نزد آنان مکانتی رفیع داشت . مولد و منشاءاوبصره و با خلفای عباسی مستکفی و مطیع‌وطائع و ابن سینا معاصر بود .

در زمان مستکفی با مرخلیفه مقرر شدکه‌ازاطبای‌بغداد یا بهتر گفته شود از کسانی که به طبابت می‌پرداختند امتحان بعمل آید . خلیفه امرداد تا ابراهیم‌بن‌

سنان که از هر نظر برای این امر واجد شرائط بود، کفایت امررا کند . ابراهیم از نظر کثرت مدعیان نادان ترسید و به بهانه‌ای از این کار شانه خالی کرد .آنگاه خلیفه امر کرد طبیبی که از هرحیث شایستهٔ این امر باشد ، پیدا کنند . پس از تفحص بسیار ابوسعید برای امتحان اطباء برگزیده شد.

ابوسعید مدتی در بغداد به امتحان اطباء پرداخت تا هر کس را اجازت دهد به طبابت مشغول و آنهارا که اجازت ندهد ازدرمان منع گردند. پس‌ازمدتیکه ابوسعیدبا یک یک اطباء و متصدیان فنون‌طبی‌از آنجهت که پرده‌اسرار کسی دریده نشود ، بااحترام سؤالات میکرد. نتیجةً آنها که‌ازعهده سؤالات‌بر نمی‌آمدند، بازبان نرم و اندرز و نصیحت آنهارا میگفت که از طبابت دست بردارند و آنها که جواب سؤالات‌را میگفتند اجازت طبابت میداد.

حکایات عجیب وغریب از امتحان پزشک نماها و اطباء غیر محق به‌طبابت درکتب تواریخ آمده که‌بالطائف‌الحیل خودرادرزمره پزشکان بغداد آورده بودند و مال‌ومنال‌فراوان بدست‌آورده بچشم میخورد. منجمله‌علاف‌وخماری‌را حکایت کنند، که‌دست ازکسب خود کشیده مدتها بطبابت میپرداختند . ابوسعیدآنهارا بازبانی نرم قانع کرد که از طبابت منصرف گردند، اولی‌را گفت که راه مکه در پیش گیرد ، سپس به سیرآفاق وانفس بپردازد .

خمار را گفت: اگر بشغل خماری مشغول بودی‌آیا بهتر از این کار واشتغال ذمه‌آن کمتر نبود؟ بهتر آنست که از شهر خارج شوی تا ازدست گماشتگان خلیفه در امان باشی .

از این قبیل حکایات در بارهٔ امتحان اطباء در شرح حال ابوسعید درکتب تاریخ پزشکان بسیار آمده که ذکر همه آنها باعث تطویل مقال گردد.

نتیجه‌ای که‌ازاین امتحان بعمل‌آمد آنکه هشتصدجراح وطبیب اجازهٔ جراحی و طبابت یافتند . وبرای هر صدنفر شخصی که از حیث علم و عمل بر آنها برتری

داشت رئیس آن دسته و برای هر ده نفر یک ناظر گماشت، که در مواقع بیماریهای صعب‌العلاج به مشورت پردازند. بشرح ایضاً دستورهای دیگری در باب مشورت و عیادت وحق‌الزحمه صادر کرد و سپس مراتب‌را باطلاع خلیفه رسانید. خلیفه مقرر کرد که درهر ماه هزار دینار بوی بپردازند. حکیم از گرفتن مقرری امتناع کرد و اذن خواست که به بصره مراجعت کند.

آنگاه ابوسعید به بصره آمد و بقول ابن القفطی بین ۴۲۱ و ۴۳۶ هجری در همین‌شهر وفات یافت. بعضی گفته‌اند وی هفت سال پس از ابن‌سینا (یعنی هفت سال پس از۴۲۷ هجری که همان سال ۴۳۶ است) بدرود حیات گفته است.[1]

آثار و مؤلفات طبی وی بقرار زیر است: ۱) رساله «امتحان‌الاطباء» که نتیجه امتحاناتی است که از اطباء کرده وبرای خلیفه فرستاده است؛ ۲) «شرح فصول ابقراط» در دو مجلد؛ ۳) «شرح مسائل حنین» که در آن شرح درمان بیماریهای عامه و خاصه هر شهر و هر مزاج در هر سن میباشد، که بتفصیل نگاشته‌است.

برای توضیح اضافه میشود که در تاریخ طب اسلامی چهارنفر برای امتحان اطباء مأمور گردیده بودند بدین ترتیب:

۱)سنان‌بن ثابت؛ ۲) ابراهیم‌بن سنان؛ ۳) ابن تلمیذ هبةالله؛ ۴) ابو سعید یمامی.

۴۹- ابن‌بختویه - ابوالحسن‌عبدالله بن عیسی‌بن بختویه طبیب‌و حکیمی‌فاضل بودودراوائل مأئه پنجم هجری در شهرواسط[2]مجلس درس طب و حکمت داشت.

۱- برای اطلاع بیشتر رجوع شود به نامه دانشوران جلد ششم از صفحه ۱ تا ۱۸ چاپ دوم - قم. وعیون‌الانباء ابن ابی اصیبعه جلد اول صفحه ۲۳۸ چاپ مصر وتاریخ الحکماء قفطی.

۲-نام‌تعدادی شهردرعراق‌عرب بوده‌که مهمترین آنهاشهری است که حجاج‌بن‌یوسف ثقفی بین بصره وکوفه بنا کرده بود(المنجد).

از آن گذشته دراین شهر به‌درمان بیماران میپرداخت. وی علاوه برطبابت خطیب کم نظیری بود و منصب خطابت داشت.

از خصائص طب ابن بختویه آنکه علاوه بر اطلاعات وسیع درطب به کتب متقدمین بصیرت کامل داشت.

تاریخ تولد و وفات وی بدست نیامد فقط آنچه که مسلم است تا سال ۴۲ هجری حیات داشته است.

مؤلفات وی در طب عبارتند از : ۱)«کنزالاطباء» که در مقدمات طب میباشدو برای پسرش بسال ۴۲ هجری نگاشته؛ ۲)«الزهدفی‌الطب» (کتاب...)؛ ۳) «کتاب القصدالی معرفةالفصد»[1].

۵۰ـ ابوالحسین فارسی ـ وی از اطباء مائه پنجم هجری قمری است، که تحصیلات طبی‌را درفارس نزد پزشکان زمان آموخت و درهمین‌سرزمین سالیان دراز به طبابت اشتغال ورزید. تاریخ تولد وی بدست نیامد.

فارسی در خدمت بهاءالدوله دیلمی مقامی بس‌ارجمند داشت ودر زمرهٔاطباء وی منسلک سپس طبیب خاص وی شد. وی علاوه برطب درادب و کتابت نیز دستی بسزا داشت که امر کتابت بصره بوی تفویض‌شد. بشرح‌ایضاً درخدمت‌خلفاء عباسی نیزبسیار محترم بود.

ویرا کتابی درکلیات طب‌است که ظاهراً باتمام نرسیده است.

وفاتش پس‌از مرگ بهاء الدوله بود، بدین معنی که پس‌از بهاءالدوله در قید حیات بوده است[2]. گرچه تاریخ قطعی وفاتش صریحاً درکتب نیامده ،ولی از

۱ـ عیون‌الانباء جلداول صفحه۲۴۷ و مطرح‌الانظار صفحه۴۰.

۲ـ برای اطلاع زیادتر رجوع شود به مطرح‌الانظار صفحه ۱۱۰ ولغت نامه دهخدا صفحه۴۱۳ و نامه دانشوران صفحه۳۸۴.

خلال صحائف بعضی از کتب تواریخ طب چنین مستفاد میگردد، که تا حدود سال ۴۳۰ هجری قمری حیات داشته است .

۵۱ـ ابن بطلان طبیب بغدادی ـ مختاربن حسن بن عبدون بن سعدون بن بطلان طبیبی ترسا و کنیه اش ابوالحسن بود . وی از اطباء بنام قرن پنجم هجری و در بغداد متولد شد و در حکمت و طب هردو دستی بسزا و بعلاوه در درمان بیماریهای بسیار مهارت داشت و در بیمارستان عضدی خدمت میکرده است . استادش درحکمت ابوالفرج عبدالله بن طیب و در طب ثابت بن ابراهیم بن زهرون حرانی است .

تاریخ تولد وی بدرستی بدست نیامد اما تاریخ وفاتش پس از سال ۴۴۰ هجری و بقول نامه دانشوران سال ۴۶۱ هجری بوده .

وی را با ابن رضوان طبیب مصری مناقشات قلمی بود، تا آنکه برای رد بر اقوال ونظرات ابن رضوان سفری به مصر کرد(۴۳۹ هجری) .

از آن نظر که کتب و آثار وی در طب اسلامی مخصوصاً در شرق قلمرو اسلام بسیار مؤثر بوده نام وی دراین مبحث آمد .

ابن ابی اصیبعه در عیون الانباء شرحی وافی از دانش و اخلاق و مسافرتهای و مناقشات ورد وی بر ابن رضوان آورده که بسیار شیرین است[1]

وی از مصر به قسطنطنیه رفت و یکسال دراین شهر بماند . دراین زمان بیماری وبا درآنجا بروز کرد . ابن ابی اصیبعه گوید: « خط ابن بطلان را دیدم که در بارهٔ بیماری وبا و شرح آن و کشتاری که شده و سرایت بیماری به عراق و فقدان دانشمندان نقل نموده است»[2]

ابن بطلان را قریب سیزده کتاب و رساله و مقاله است . آثار طبی وی بقرار ذیل است :

---

۱ و۲ـ عیون الانتاء جلد اول صفحات ۳۴۲/۴ چاپ مصر .

۱) « تقویم‌الصحه»؛ ۲) مقاله‌ای « در خوردن داروی مسهل » ؛ ۳) مقاله‌ای «در کیفیت و ورود غذا در بدن و هضم‌آن و خروج فضولات و خورانیدن داروی مسهل و ترکیبات‌آنها»؛ ٤) مقاله‌ای «در بیان تغییر روش‌اطباء از روش قدیم که با داروهای گرم امراض فالج و استرخاء ولقوه‌را معالجه میکردند وامروزبا داروهای سرد معالجه می‌کنند وبرخلاف مندرجات قرابادین ها و کناشهاست»وآنکه پزشکان عراقی‌هم از آنها تبعیت کرده‌اند و این امر از اوائل سال ۳۳۷ هجری تا سال ٤٤٥ هجری بتدریج‌عملی شده‌است. این‌مقاله‌را ابن‌بطلان درسال ٤٤٥ هجری درانطاکیه (یعنی‌سال بنای بیمارستان انطاکیه)تهیه کرده است؛ ٥)«المدخل الی‌الطب»؛ ٦) « دعوة‌الاطباء» (کتاب...) که آنرا برای امیرابونصراحمدبن‌مروان نصیرالدوله تألیف‌کرده‌است. ابن ابی اصیبعه گوید: که خط ابن بطلان رادرآخراین دیده‌ام که نوشته بود :

من یوانیس طبیب معروف به مختاربن حسن بن عبدون هستم که‌دردیرملک متیح قسطنطین (در حوالی قسطنطنیه) درآخرماه ایلول سال ٣٦٥هجری)ازآن‌فراغت یافتم؛ ۷) « وقعة‌الاطبا» ؛ ۸) مقاله‌ای « دردرمان کودکی که سنگ کلیه داشته باشد» ؛ [1] بقیه آثار وی در حکمت و سایر علوم است .

۵۲ ـ ابو علی‌بن زرعه (ابن زرعه) ـ ابوعلی عیسی بن اسحق بن زرعه‌بن‌مرقس بن ذرعه بن یوحنا از اطباء و حکماء اواخر سدهٔ چهارم و اوائل سدهٔ پنجم هجری است.

تولدش در ذیحجه سال ۳۷۰ هجری در بغداد و وفاتش بسال ٤٤٨ هجری اتفاق افتاد.

۱ـ عیون‌الانباء ابن ابی اصیبعه، جلد اول صفحه ۲٤٤ چاپ مصر.

وی ازآن‌دسته‌از اطباء و حکماست که در منطق‌از معاصران خود برتر بوده و بقول ابن ابی اصیبعه از پیشوایان علم منطق و فلسفه و یکی‌از مترجمان درجه اول بوده است.

ابن زرعه تحصیلات خودرا در بغداد شروع کرد و با یحیی‌بن عدی دوستی داشت.

ابن ابی اصیبعه در عیون‌الانباء ضمن‌زندگی و تحصیل ورویه طبابت‌واخلاق ورفتار وی مطالبی‌آورده و مینویسد: «که وی مردی‌لاغراندام و تند مزاج ولی‌خوش مشرب و خوش صحبت و همیشه به تدریس و تصنیف و ترجمه‌مشغول بود...». ضمناً او (ابن ابی اصیبعه) متذکر گردیده که از خصائص ابن زرعه آنکه بتجارت مشغول‌بودوصاحب مال زیاد گردید که براثرسعایت‌دشمنان‌اموالش‌رامصادره کردند و نتیجةً بر اثر تندی مزاج و بدی غذا و ناراحتی روحی و کدورت خاطر ضعف بر او مستولی وبه بیماری حادی منتج به‌فالج گردید. اطبائی‌بمانندابن‌بکس‌وابن کشکرایا و دیگران در خانه‌اش جمع شدند، تا اورا معالجه کنند. آنان پس از مدتی از معالجت وی مأیوس شدند و بسال ٤٤٨ هجری وفات یافت.

آثار و مؤلفاتش بیشتر در فلسفه و حکمت و منطق می‌باشد. تألیف طبی از وی در تواریخ دیده نشد.

۵۳ ـ علی‌نسائی ـ وی از شاگردان ابن‌سینا و مولدش سده پنجم در نسا و از اطباء سدهٔ پنجم هجری‌است.

«ناصر خسرودر سفر خود درسال ٤٣٧ در سمنان استاد علی نسائی‌راملاقات کرده و گفته که شاگرد ابوعلی سینا بوده و مردم نزد او حساب و طب و اقلیدس میخواندند و زبان او فارسی بزبان اهل دیلم بوده است» (نقل ازسفرنامهٔ‌ناصرخسرو صفحه ۱۱ شاهکارهای ادبیات ایران).

۵۴- ابوحرب طبیب غزنوی- (ابوحارث) وی از اطباء مائه پنجم هجری قمری است ، طب را نزد اطباء خراسان آموخت وطبیب (حکیم باشی) سلطان محمود غزنوی بود .

تاریخ تولدش بدست نیامد .

وی در دربار سلطان محمود و پس از وی نزد فرزند مسعود فرخ زاد طبیب دربار بود و با کمال عزت زندگانی میکرد وبه درمان و حفظ صحت آنان مشغول بود . همین نزدیکی سبب شد که بعضی از وزرای پادشاهی بروی حسد برند واورا بدوستی طغرل که قاتل عبدالرشیدبن محمود بود متهم کردند، لذا فرخ زاد امر به قتل ابو- حرب داد و این واقعه درسال ٤٤٤ (یا ٤٤٥) اتفاق افتاد .

وی را تألیفـــــی در « حفظ صحت »میباشد که بنام سلطان مسعود غزنوی نوشته است .

۵۵ - ابوعبدالله معصومی اصفهانی - محمدبن عبدالله بن احمد فقیه از اهل اصفهان و از حکما و اطباء قرن چهارم هجری قمری بود . تاریخ تولدش بدست نیامد ولی از قرائن چنین مستفاد میگردد که در اواخر سدهٔ چهارم در اصفهان تولد یافته است .

وی مردی فقیه و حکیم و از شاگردان شیخ بود . در جوانی به تحصیل ادب و فقه و علوم عقلیه پرداخت . چون شیخ به اصفهان رفت ابو عبدالله بخدمتش رسید و به تکمیل فلسفه و حکمت و علوم عقلی پرداخت . شیخ جواب سؤالات ابوریحان را به وی واگذار میکرد ، که شرح این سؤالات و اجوبه بسیار مفصل و شیرین وتمام در باب علوم عقلیه میباشد . در کتب تواریخ آمده که شیخ فرمود : مقام معصومی نزدمن بدان نسبت است که ارسطو به افلاطون .

بهرحال شهرت وی بیشتر در حکمت و فلسفه و علوم عقلی است وطب رامادون

شهرت خود میدانسته و بیشتر به تدریس حکمت الهی وفقه صرف وقت‌می کرده است .

معصومی بیشتر عمررا در اصفهان بسر برده است . از وی یک‌اثر طبی در کتب تواریخ دیده میشود ولی آثاری در علوم فلسفی و حکمتی و عقلی مخصوصاً درمورد جواب سؤالات‌ابوریحان بیرونی در کتب‌آمده اســـت در نامه دانشوران‌جلدششم چاپ دوم از صفحه ۱۶۵ تا۲۲۶ که تحت نظرمرحوم حاج میرزا ابوالفضل ساوجی پدر دانشمند معاصر مرحوم ذبیح الله بهروز تهیه‌شده، تمام‌آنها ذکر گردیده است .

وفات معصومی بسال ۴۵۰ هجری و بقول قطب‌الدین لاهیجی بدست سلطان محمود غزنوی بقتل رسیده است؟ .

تنها اثر طبی که بنام اوست کتابی در« حفظ‌الصحه» می‌باشد .

۵۶- ابن ابی‌صادق نیشابوری - ابوالقاسم عبدالرحمن بن علی‌بن‌احمدبن ابی‌صادق نیشابوری از اطباء قرن پنجم هجری و اهل نیشابور وطبق گفتهٔ قطب‌الدین‌لاهیجی و ابن ابی‌اصیبعه شاگرد شیخ‌الرئیس ومردی باهوش و خوش قریحه ودر طب‌وحکمت‌فاضلی‌بارع و ماهر بود .درکسب‌موضوعات وامورطبی‌ولع غریبی داشت، مخصوصاً در باره کتب جالینوس جدوکوشش بی نظیر مبذول میداشت، تامشکلات آنهارا حل کند و اسرار صنعت طب رابدست آورد .طبیبی فصیح وبلیغ بود و آنچه که ازکتابهای جالینوس تفسیر کرده در نهایت اتقان و استحکام میباشد .

پس از مدتی که ابن ابی صادق به طبابت و درمان در ایران مخصوصاً در خراسان پرداخت، بهنگام پیری ازطبابت منصرف گردید و انزوا اختیارکرد .درآن روزگار محمدبن‌منصور کندری عمیدالملک وزیر رکن‌الدین طغرل بیک سلجوقی را قولنجی‌روی‌داد . کندری اسب مخصوص خودرا با غلامانی چند در پی آن حکیم فرستاد . حکیم بر اثر پیری و رنج‌راه بیمار شد ودر هشتادسالگی درگذشت .

تاریخ تولدوی بدست نیامد ، ولی وفاتش پس از سال ۴۶۰ هجری بوده است. وی استاد سید اسماعیل جرجانی بود .

مؤلفات و آثار وی بشرح زیر است :

۱) « تلخیص منافع الاعضاء جالینوس» . ابن ابی اصیبعه در عیون‌الانباء آورده که نیشابوری در کتاب «منافع‌الاعضاء» جالینوس بسیار سعی کرده و در تلخیص آن جد وافی کرده و تفسیر اورا دیده‌ام که در ابتدای آن گوید: « ما معانی کتاب - جالینوس را در این کتاب آزاد کرده و از قید و بند بیرون آورده و اضافات آنرا حذف و متفرعات آنرا جمع کرده و مطالبی که از سایر کتابهای جالینوس که لازم بود در آن اضافه کرده‌ایم . چنانکه مطالب مفیدی از کتب سایرین نیز برآن‌اضافه کرده‌ایم و هر مقاله‌را بصورت مجلس درسی مرتب ساختیم و در آخر هر مقاله که احتیاج‌به توضیح و تشریح داشت بدان ملحق کردیم . تشریح هر عضورا جزء به جزء‌بیان داشتیم بقسمی که منافع آن عضو بر طبیب و بر خواننده روشن گردد» .

ابن ابی صادق این کتاب‌را در سال ۴۰۹ هجری تمام کرده‌است.

ابن ابی‌اصیبعه گوید : « خط و امضای ابن ابی صادق با عبارت ذیل نوشته شده : مقابله آنرا تمام کرده صحیح است انشاءالله و اعتمادبه آن هست » ؛ ۱)؛ شرح کتاب « المسائل فی‌الطب» تألیف حنین‌بن اسحق؛ ۲) شرح کتاب «فصول بقراط » - ابن ابی اصیبعه گوید : « خط ابن ابی صادق براین‌کتاب در سال ۴۶۰ هجری برای کسیکه برایش تدریس کرده دیده میشود» ؛ ۳) شرح کتاب « تقدمة‌المعرفه بقراط» - نسخهٔ خطی این‌سه کتاب در کتابخانهٔ ملی پاریس‌موجود است؛ ۴) «کتاب جوابهای ایرادات محمد زکریای رازی است که بر جالینوس وارد ساخته» .

۵۷- ابو عبید عبدالواحدبن محمد الجوزجانی - وی از اهل جوزجان بود و در فنون حکمت و فقه بیشتراز طب تبحر داشت . جوزجانی شاگرد شیخ الرئیس

بود و زمانیکه شیخ منطق و مجسطی تعلیم میداد به مجلس درس استاد حاضر می گردید .

چنانکه در مبحث شیخ آمدوی (جوز جانی) درجرجان به شیخ پیوست وقریب بیست و پنج سال بخدمت و منادمت شیخ مشغول بود، تا آنکه شیخ درهمدان وفات کرد .

جوزجانی شرح حال شیخ را از گرگان تا روزوفاتش برشتهٔ تحریر درآورد ودرجمیع مسافرتها مصاحب شیخ بود . طی این مدت جوزجانی در تحریر و کتابت بعضی از مؤلفات شیخ کمک کرده است . آنگاه که شیخ درزمان شمس الدوله به منصب صدارت رسید ، جوزجانی ازشیخ خواست که کتب ارسطورا شرح کند . شیخ بواسطهٔ مشاغل دیوانی و فقدان فراغت از این کار سر باز زد و گفت : اگر خواهی کتابی درحکمت بنویسم بدون نقل نظرهای دیگران ومخالفان خواهم نوشت . جوزجانی ابن سینارا بدینکار تشویق کرد . آنگاه شیخ طبیعیات شفا و پس ازمرگ شمس الدوله بازبسه درخواست جوزجانی شیخ کتاب را تمام کرد . چون طبیعیات والهیات تمام شد شیخ به نگارش منطق الشفا پرداخت . زمانی که شیخ ازهمدان به اصفهان رفت، جوزجانی همراه وی (شیخ) بود .

وفات جوزجانی بسال ۴۳۸ (قریب ۱۰ سال پس از وفات شیخ) اتفاق افتاد .

جوزجانی در جمع آوری شفا با استاد معاونت و مشکلات قانون را تفسیروحل می کرد و بررساله «حی بن یقظان» شرحی مبسوطی نوشته است .

۱- جوزجان = جوزجانان از شهرهای بلخ خراسان است ومیان مرو رود و بلخ واقع است . قصبه آنرا یهودیه گویند و از شهرهای آنست انبار و فاریاب و کلار . . . (لغت نامه دهخدا حرف جیم- ص ۱۰۱) .

۵۸ـ ابن دینار ـ وی از اطباء سدهٔ پنجم هجری بود و در دوران امیرنصیر ـ الدولةبن مروان در میا فارقین به طبابت اشتغال و در این علم بسیار تسلط داشت.

از شرح حال و تاریخ تولد و وفات وی چیزی بدست نیامد.

اورا تألیف طبی است بنام «اقرابادین».

ابن دینار همان طبیبی است که شراب معروف بنام خودرا ترکیب کرده که آنرا «شراب دیناری» مینامیدندودر کتاب خود آنرا عنوان کرده و متذکر شده که خود آنرا ساخته است.

۵۹ ـ ایلاقی ـ ابو عبدالله شرف‌الدین محمدبن یوسف مشهور به ایلاقی از اطباء سدهٔ پنجم هجری واز شاگردان شیخ الرئیس میباشد.

تاریخ تولد و وفات وی بدست نیامد.

ویرا دوتألیف طبی است: ۱) «اختصار کتاب قانون شیخ» معروف به «شرح ایلاقی»؛ ۲) «کتاب الاسباب و العلامات».

۶۰ـ ابوالعلا صاعدبن‌الحسن ـ وی از اطباء ممتاز سدهٔ پنجم هجری و محل اقامتش به رهبه[1] بود.

تاریخ تولد و وفاتش بدست نیامد. اثر طبی وی بنام «التشویق الطبی» است که درشهر رهبه در رجب سال ٤٦٤ تألیف کرده است[2].

۱ـ محله‌ای به کوفه ـ موضعی است به بغداد ـ ناحیه‌ای مابین مدینه و شام دهی است در برابر قادسیه... (لغت نامه دهخدا).

بعلاوه آثار شهری در عراق در ساحل فرات که آنرا رحبه مالک هم می گویند و در لبنان هم قریه ایست بنام رحبه عکار (المنجد). دراین جا مقصود از رحبه بنظر میرسد همان شهر در ساحل فرات باشد (بین کوفه وحله).

۲ـ عیون الانباء جلداول صفحه ۲۵۳ چاپ مصر.

۶۱- ابن جزله- یحیی بن عیسی (ابوعلی) یا علی بن عیسی بن جزله (ابوالحسن) کاتب بغدادی ، از پزشکان دانشمند تمدن اسلامی و در زمان مقتدی خلیفه میزیسته است.

در بغداد در محلهٔ کرخ متولد شد . ابتدا مسیحی سپس مسلمان گردید. آنگاه که اسلام آورد مدتی کاتب ابو عبدالله قاضی القضاة دامغانی و بعداً به دارالانشاء مقتدوی راه یافت .

تاریخ تولد وی بدست نیامد ولی تاریخ وفاتش پس از بخلافت رسیدن مقتدی (یعنی سال ۴۶۷ هجری قمری) است . حاجی خلیفه سال فوت ویرا ۴۹۳ هجری نوشته است. عده ای سال فوت ویرا قبل از تاریخ بالا (۴۶۷) نوشته اند که ناصواب می باشد .

وی طبیبی بسیار رؤف و مهربان و مخصوصاً نسبت به بیماران فقیر بی اندازه با محبت بود و آنان را رایگان درمان میکرد و به آنها **دارو و غذای رایگان میداد** .

وی را آثار و مؤلفاتی بدین شرح است: ۱) کتاب «تقویم الابدان» که برای مقتدی خلیفه نوشته است. در این کتاب بمانند کتابهای زیج نام بیماری ها را به صورت جدول آورده است؛ ۲) کتاب« منهاج (منهج) البیان فیما یستعمله الانسان» در این کتاب گیاهان و نباتات طبی را بترتیب حروف تهجی متذکر گردیده و آنرا نیز برای مقتدی خلیفه نوشته است؛ ۳) کتاب «الاشاره فی تلخیص العبارة» وآنچه از قوانین طبی را باید مورد عمل قرارداد - این کتاب در تدبیر صحت (بهداشت) وحفظ بدن است که خلاصه تقویم الابدان میباشد؛ ۴)« رساله ای در مدح طب» و آنکه موافق شرع است و رد بر کسانی که براو طعن زده اند ؛ ۵) «رساله ای است که پس از اسلام آوردن به الیا لقس نوشته» - این رساله بسال ۴۶۶ تألیف گردیده است.

۶۲- ابوالفرج بن ابی سعید یمامی - وی فرزند ابو سعید یمامی (طبیب مشهو

و ممتحن اطباء بغداد) و از پزشکان سدهٔ پنجم هجری و طبیبی حاذق و حکیمی بارع بود.

تاریخ تولد وی بدست نیامد.

ابن ابی اصیبعه گوید: «. . . ابوالفرج ابن سینا را ملاقات کرده و با او مکاتباتی داشته که بین آندو رد وبدل‌شده که در زمینه طب و فلسفه بوده است. از آثار معروف او رساله‌ای است که در امور طبی بین او و شیخ مبادله شده است».

مولد و منشأ وی بصره بود و نزد پدرش ابو سعید طب و حکمت را آموخت و به رتبه و مقامی منیع رسید.

در شرح حال وی آمده آنگاه که شیخ الرئیس ابن سینا با علاءالدوله دیلمی باهواز آمده، ابوالفرج اقامت شیخ را در اهواز مغتنم شمرده در طب نظری و عملی از شیخ سؤالاتی کرده و شیخ جوابهائی داده است. ابوالفرج این سؤالات واجوبه را مرتب ساخته و برآن اضافاتی نگاشته که در میان اطباء مشهور بوده و از آن بسیار نقل شده است. ایضاً کتابی از وی است که در آن درمان همهٔ بیماریهائیکه مورد اختلاف آراء اطباء و اختلاف امزجه باشد نگاشته شده است.

تاریخ وفات وی بقولی ده سال پس از وفات شیخ الرئیس است.[1]

ولی این تاریخ صحیح بنظر نمیرسد وقاعدةً باید وفات وی چندین سال پس از ۴۳۶ که سال مرگ پدرش بوده باشد.

۶۳- ابونصر یحیی بن جریر طبیب تکریتی- وی از اطباء سدهٔ پنجم هجری و بقول ابن ابی اصیبعه تا سال ۴۷۲ هجری در قید حیات بوده.

۱- برای اطلاع بیشتر رجوع شود به نامه دانشوران - جلد ششم- از صفحه ۱۹- تا ۲۹- چاپ دوم، قم.

۲- تکریت شهریست در سی فرسنگی بغداد واقع در غرب دجله منسوب به تکریت-

بقیه پاورقی در صفحه بعد

وی‌را مؤلفاتی طبی بشرح زیر است: ۱) «کتابی در منافع و مضار جماع» ؛ ۲)«رساله‌ای در منافع ورزش» که باسم کافی‌الکفاة ابونصر محمدبن محمدبن جهیر نوشته است» .

۶۴ـ فضل‌بن‌جریرتکریتیـ فضل بمانندبرادرش یحیی‌طبیب امیرنصیرالدوله‌ـ بن مروان‌بود و از اطباء سدهٔ پنجم‌هجری است .

تاریخ تولد و وفات وی بدست نیامد. وی طبیب امیرنصیرالدوله بن مروان بود و بنظر میرسد تا سال ۴۷۶ در قید حیات بوده‌است .

ابن ابی اصیبعه تألیفی از وی درعیون الانباء آورده و آن مقاله ایست در «نام بیماریها و انتشار آنها» که برای یکی از دوستانش بنام یوحنا بن عبدالمسیح نوشته است .

۶۵ـ ابوالخیربن ابی‌الفرج النصرانی ـ وی از اطباء سدهٔ پنجم هجری است. درطب و جراحی در دوران خود مشهور بود ، ولی در مراتب علمی اشتهار چندانی نداشت .

وفاتش بسال ۴۴۳ در بغداد اتفاق افتاد .

تألیفی از وی درکتب تواریخ دیده نشد .

۶۶ـ ابن‌الواسطی ـ وی از اهل بغدادو طبیب المستظهربالله (بیست وهفتمین

بقیه پاورقی‌از صفحه قبل

بن‌وائل میان موصل وبغداد که به بغداد نزدیک‌تر است و قلعه محکمی درآنجاست که بر ساحل غربی دجله واقع وبر دجله مشرف است... واین‌قلعه‌را نخست شاپورین اردشیر بنا نهاد ... ایضاً گویند که شهر از بناهای‌اردشیر بابکان است .(خلاصه‌ای ازلغت‌نامه‌دهخدا حرف‌تاء ص ۸۷۱) .

تکریت شهری است بر ساحل دجله شمالی نزدیک سامره ـ صلاح‌الدین ایوبی درین شهر تولدیافته است... (المنجد).

خلیفه عباسی ۴۷۸-۵۱۲ ه) واز اطباء اواخر قرن پنجم و اوائل مائه ششم هجری و شهرتش بواسطه درستی و امانتش بود .

تصنیف یا تألیفی از وی مشاهده نشد . تاریخ تولد و وفاتش دقیقاً بدست نیامد ، اما آنچه که مسلم است در زمان مستظهر در قید حیات بوده .

از وی سخنانی در بارهٔ طبابت سلاطین آمده و نیز دستورهائی در باب استعمال دارو بیادگار مانده است[1] .

۶۷- ابوالخیر حسن بن سوار بن باباءبن بهنام (ابن الخمار) ازاطباء بنام قرون چهارم و پنجم هجری و در بغداد در ربیع الاول سال ۳۳۱ هجری متولد گردیده است.[2] در بغداد به آموختن حکمت و طب و آنگاه بترجمه کتب از یونانی به سریانی پرداخت. ابوالخیر مردی مسیحی بود .

وی در دوران خود از اطباء و حکماء بسیار مشهور بود . ابتدا در بغداد میزیست ، سپس ابوالعباس مأمون ، خوارزمشاه ویرا به گرگانج خواست ودرسلک دانشمندان دربار این پادشاه منسلک گردید، که با جمع دیگری از دانشمندان دراین شهر بود و بنام این پادشاه رساله‌ای نوشته است . آنگاه که سلطان محمود غزنوی اورا با چند نفر از حکماء دیگر از دربار خوارزمشاه خواست، وی به غزنین رفت و از مقربان سلطان محمود غزنوی گشت . سلطان غزنوی وی را به اسلام دعوت کردولی او نپذیرفت . اما روزی آن حکیم از دبستانی میگذشت طفلی در آن دبستان با صدای

۱- برای اطلاع بیشتر رجوع شود به عیون الانباء جلد اول صفحه ۲۰۶ چاپ مصر و کتاب « مطرح الانظار فی تراجم اطباء الاعصار و فلاسفة الامصار» تألیف مرحوم دکتر عبدالحسین خان فیلسوف الدوله، چاپ تبریز ۱۳۳۴ قمری .

۲- عیون الانباء ج ۱- صفحه ۳۲۱ .

بلند قرآن کریم تلاوت میکردتابه این آیه رسید:« الم احسب‌النّاس ان‌یقولوآمنّا وهم لایفتنون »[1] ابوالخیررا از شنیدن این آیه حالش‌دگرگون گردید وشب رسول اکرم(ص) را در خواب دید که ویرا خطاب میکند : که ای ابوالخیر تو با مقام علمی که داری منکر نبوت منی؟ سپس ابوالخیر در ۱۰۲ سالگی مسلمان گشت.

وی با علماء وفقها و دانشمندان بسیار پسندیده رفتارمیکرد. اگر زاهدی اورا دعوت میکرد پیاده بخانهٔ او میرفت و از وی عیادت میگرد. و اگر پادشاه یا رجل بزرگی از او دعوت میکرد باجلال و شوکت نزد آنان میرفت و گاه اتفاق می‌افتاد که با سیصدغلام‌ترک درحالیکه غلامان سواربر اسبهای‌قوی‌هیکل بودندواطراف اورا میگرفتند حرکت می کرد.

ابوالحسن علی‌بن رضوان در مورد ابوالخیر درکتاب(حل شکوك رازی) که برکتاب جالینوس است گفته : حسن‌بن بابا معروف به ابن‌الخمار درعصر ما در عظمت و بزرگی بدرجه‌ای‌عالی رسیده است

علت مرگ او بر اثر رم کردن اسب وی ازشتری‌شد، بدین معنی که سلطان ابراهیم غزنوی مرکوب خاص خود را برای وی فرستاد که از او عیادت کند . ابوالخیر سواربر شترگشت و چون ازبازارکفشگران بغدادمیگذشت، مرکوب‌رم کرد، و ویرا بر زمین انداخت و دردم کشته شد.

ابوالخیر صاحب خلقی جمیل و صفاتی ملکوتی و خوش سیرت ونیکو فطرت بود. وقتی بعیادت بیماری فقیر میرفت‌بدون تجمل وخدم بود ودرمحنه(ازشهرهای عراق عرب) فوت و مدفون گردید .

وی بیش ازصد سال عمر نمود. وفاتش بسال ۴۴ هجری قمری‌است .

۱- سورهٔ عنکبوت آیه‌دوم .«آیامردم خیال‌می کنند بصرف‌اینکه گفتند ماایمان آورده‌ایم آنهارابدون امتحان رها می کنند» .

مؤلفات وی در طب عبارتند از:

۱) « مقاله‌ای در امتحان اطباء» ـ که آنرا برای ابوالعباس مأمون خوارزمشاه نوشته است؛ ۲) « کتابی در خلق و ترکیب اعضاء آن » (در چهار مقاله) ؛ ۳) « کتابی در تدبیر صحت پیران بطریق سؤال وجواب» (در بیست و شش باب) که در ابتدای آن نوشته که حنین بن اسحق آنرا بسریانی تألیف کرده و از کلمات جالینوس و روفس حکیم در اداره وتدبیر پیران آنچه را که لازم است جمع کرده وسپس خود به آن اضافاتی کرده و بطریق سؤال و جواب میباشد؛ ٤) « کتابی دربررسی آنچه بین یحیی بن عدی (ابوزکریا) و ابو اسحق ابراهیم بن بکوس (بکس) جریان داشته » در توضیح از خواص آتش و فساد رأی ابو سلیمان محمدبن طاهر دربارهٔ اسطقسات؛ ٥)« مقاله‌ای دربیماری صرع ؛ ٦) « کتابی در بارهٔ تبها» ؛ ۷) «رساله‌ای در ادویه قلبی »؛ ۸) « مقاله‌ای در خواص دارو های گوارشی جالینوس»؛ ۹)« کتاب الحوامل» .

ابن ابی اصیبعه تعدادی کتاب و مقالات دیگر ازوی در عیون الانباء آورده که در باب فلسفه و حکمت و منطق است که عده آنها قریب ده میباشد . منجمله کتاب یا رساله تقسیمهات ایساغوجی وقاطیغوریاس تألیف الینوس اسکندرانی که ابن الخمار از سریانی بعربی ترجمه کرده و برآن حاشیه زده است. ابن ابی اصیبعه گوید : من این کتاب را بخط حسن بن سوار نقل کرده‌ام .

ویرا شاگردان فراوانی بود . منجمله ابوالفرج بن هندو و ابوالفرج بن طیب که هردو از اطباء بنام بودند .

٦٨ـ زاهدالعلماء - ابوالحسن سعیدبن هبةالله بن **الحسین طبیبی مسیحی نسطوری** از اطباء بیمارستان عضدی و طبیب مخصوص رُکن الدوله ومعاصر خلفای عباسی المقتدی بامرالله و پسرش المستظهر بالله بود وسمت حکیمباشی آنانرا داشت .

برادرش سلطان نصیبین و معاصر نصیر الدوله بن مروان سازنده بیمارستان میافارقین بود .

تاریخ تولدش شب‌شنبه بیست وسوم جمادی‌الثانیه سال ۴۳۶ هجری‌است[۱].

وی از شاگردان ابوالعلاء بن تلمیذ و ابوالفضل کتیفات و عبدالله کاتب بود .

ابن ابی اصیبعه قول دیگری در کتاب خود آورده که وی طبیب بیمارستان عضدی بود ودرین بیمارستان به کسانی که امراض صفراوی داشته سر کشی میکرده است ومجدا " وفاتش را بسال ۴۹۵ هجری آورده است[۲].

مؤلفات طبی وی بشرح زیراست: ۱)«المغنی فی الطب» که آنرا برای المقتدی بامرالله تألیف کرده است؛ ۲) «مقاله ایست در توصیف و کیفیت ترکیب داروها که در کتاب مغنی بدان اشاره نموده است» ؛ ۳) « کتاب خلق الانسان » ؛ ۴) « کتابی در باره یرقان»؛ ۵) « مقاله ایست در تحدید مبادی الفاظ در گفتارها و شمارهٔ آنهاو جوابهائی که در مسائل طبی ازاو پرسیده‌اند»؛ ۶)« کتاب الاقناع »؛ درطب که کتاب مفصل ومطولی بوده»؛ ۷)«التلخیص النظامی»؛ ۸)«مقاله‌ای در بیان حدود و فروق»؛ ۹)«مقاله‌ای در ترکیب داروها»[۲].

۶۹ ـ ابو الخطاب محمد بن محمد الطبیب ـ وی از اهل بغداد بود و نزد ابوالحسن سعیدبن هبةالله تحصیل طب کرد .

ابن ابی اصیبعه در عیون‌الانباء گوید: « . . . وی درطب ودرمان ممتازبود وخط او رادرکتابی که نزد او خوانده بودند دیده‌ام ، ولی در صحبت کردن به عربی آهنگ بسیار داشت که دلالت میکرد که درعربیب کار نکرده و تاریخ آن کتاب نهم ماه رمضان سال . . ۵ هجری‌بود[۳] .

۱و۲- عیون‌الانبا ج۱ -چاپ مصر- ص ۲۵۴ .

۳- عیوالانباء ج۱- چاپ مصر ص ۲۵۵ .

اثر طبی‌وی بنام «شامل» میباشد که مشتمل به سه مقاله است[1].

تاریخ وفات وی پس‌ازسال ۵۰۰ هجری قمری‌است.

۷۰- بلمظفر - نصربن محمود معروف به بامظفر از اطباء سده ششم هجری است. استادش در طب ابن عینی‌زربی‌بود.

تاریخ دقیق تولد و وفات وی بدست نیامد.

ابن ابی اصیبعه درعیون‌الانباء آورده که : خط بلمظفر طبیب‌را در آخرتفسیر اسکندر افرودیسی در باب کتاب «کون وفسادارسطو» دیدم که نوشته بود که نزد علی‌بن العین رزبی درس خوانده‌ام. تاریخ آن کتاب در شعبان سال ۵۳٤ بود»[2].

تألیف طبی وی بنام «مختارات» میباشد.

۷۱- ابن صلاح همدانی - احمدبن محمد مکنی‌به ابوالفتوح و ملقب به‌نجم‌الدین و مشهور به ابن‌الصلاح از پزشکان ایرانی‌الاصل وازاطباء قرون‌پنجم و ششم هجری قمری است. وی تحصیلات خودرا در ایران و سپس در بغداد دنبال و نزد حکماء و اطباء آندوران تلمذ کرد. سپس به موصل رفت و نزد نورالدین‌محمودبن‌عمادالدین زنگی بماند و از این پادشاه احسان فراوانی دید. بعد به دمشق‌رفت و در آنجا بود تا وفات‌یافت.

۱- باید دانست که در طب اسلامی سه کتاب‌بنام«شامل»است. نخست‌شامل تألیف ابوالخطاب دوم شامل تألیف علی‌بن ابی‌الحزم قرشی معروف به ابن النفیس که در باره‌آن پزشکان گفته‌اند که اگر کتاب تمام‌میشد سیصد مجلد میگردید، سوم شامل ابو سعیدبن‌ابی‌مسلم‌بن ابی‌الخیر ملقب‌به غیاث‌الغیب که بسال ۷۳۶ هجری تألیف شده‌است.

۲- نقل‌ازکتاب مطرح‌الانظار صفحه ۲۶۰.

وفاتش بسال ٤٥٠ هجری و بقولی ٤٤٨ هجری اتفاق افتاد .

آثاری که از وی در فهرستها آمده عموماً در ریاضی و حکمت وطبیعی میباشند که مهمترین آنها «شرح کتاب شفاء ابن‌سینا» است .

۷۲- ابن هبل - ابوالعباس احمدبن مهذب الدین ابوالحسن علی‌بن احمدبن- هبل از اطباء قرن ششم هجری است که درطب نیز دستی داشت، اما امتیاز وی بیشتر در ادب است . وی فرزند مهذب‌الدین بود .

تولدش روزجمعه بیستم جمادی‌الثانیه‌سال ٤٨٠ هجری قمری است[1] .

تاریخ وفاتش معلوم نشد و تألیف طبی نیز ازاو مشاهده نگردید .

۷۳ ابن‌عین زربی -موفق‌الدین ابونصر عدنان‌بن منصور از اهالی‌عین زربه[2] و از پزشکان مائه پنجم و ششم هجری‌است .

تاریخ تولد وی بدست نیامد .

وی تحصیلات طبی‌را در بغداد باتمام رسانید و درین‌شهر به طبابت پرداخت بعلاوه در نجوم و فلسفه نیز صرف‌وقت کرد . اما در بغداد با بودن پزشکان ماهر نتوانست مرجعیت یابد . لذا راه مصر در پیش گرفت و در اندك مدتی توانست‌به دربار خلیفه علوی‌مصر الظافر باسرالله ابو منصور اسمعیل‌بن الحافظ لدین‌الله راه‌یابد و همین امر باعث شهرت کم‌نظیری برایش شدکه بدرمان خلیفه و سایر اعیان و اشراف پرداخت .

وفاتش بسال ٥٤٨ هجری در دولت الظافر باسرالله در مصر اتفاق افتاد .

آثار و مؤلفات وی بقرار زیراست: ۱)«کتاب‌الکافی» که درسال ۵۱۰ هجری

۱- عیون‌الانباء جلداول صفحه ۳۰۵ چاپ مصر .

۲- شهری درترکیه = Anazarba = Anazarbos درجنوب شرقی کیلیکیه .

در مصر تألیف کرده وتاسال ۵۴۷ به تکمیل آن پرداخته است؛ ۲) « شرح کتاب صناعت صغیر جالینوس»؛ ۳) «مجربات متفرقه» بشکل کناش ؛ ٤)« مقاله‌ای در سنگ‌ها»؛ ٥) « رساله در تعذّر وجود طبیب فاضل و نفاق جاهل».

۷٤- ابوالقاسم هبةالله‌بن الفضل‌الطبیب‌البغدادی - از اطباء سدهٔ ششم هجری است که در بغداد طبابت میکرده و در چشم پزشکی بصیرتی کامل داشت .

تاریخ تولدش معلوم نشد. ویرا با ابوالبرکات سازنده معجون«بر شعثا»الفت وموانست‌بود[۱] .

ویرا مؤلفاتی طبی بشرح زیر است :

۱) «کتاب فی‌الطب» که بطریق سؤال و جواب تألیف کرده؛ ۲)«تعالیق فی‌الطب » .

آنگاه که متقی خلیفهٔ عباسی سپاهی برای مقابله با پادشاه سلجوقی در بغداد متمرکز کرده بود،وی(ابوالقاسم) در بغداد میزیست . وفاتش بسال ۵۵۸ هجری است .

۷۵ - امین‌الدوله - موفق‌الدین(موفق‌الملک) ابوالحسن هبةالله‌بن ابی العلاء- صاعدبن ابراهیم‌بن‌التلمیذ ملقب به امین‌الدوله و مشهور به ابن‌تلمیذبود. اوطبیبی نصرانی وخواهر زادهٔ معتمدالملک ابوالفرج و از اطباء سدهٔ ششم هجری‌و ازقسیسین (کشیشان) نصارای بغداد که دوران عده‌ای از خلفای عباسی بمانند قائم و مقتدی ومستظهر ومسترشدو راشدو مقتفی ومستنجدرا درک کرده وازاین‌دوخلیفه آخر وظیفه دریافت می کرده است.

ابن تلمیذ از اطباء بیمارستان عضدی (یا رئیس بیمارستان) بود . تاریخ تولدش در۶۶ ٤ هجری واستادش در طب ابوالحسن هبةالله‌بن سعید بود.

۱- مطرح‌الانظار صفحهٔ۶/۱۵۵ . چاپ تبریز ۱۳۳٤ هجری.

ابن تلمیذ در پایان عمر مسلمان گردید.

ابن تلمیذ قبل ازاقامت دربغداد به ایران سفر کرده وزبان پارسی وسریانی و عربی راآموخت و مدتی در ایران رحل اقامت افکند. طبیبی خوش قریحه و خوش خط بود و زبانهای فارسی و سریانی و عربی را خوب میدانست واهل ترسل بود. منزلش در بغداد در بازار عطرفروشان جنب دروازهٔ بغداد ونزدیک نظامیه بود.

ابن اصیبعه گوید: نامه های منشیانه اورابسیاردیده‌ام که در یک جلد ضخیمی بود و محتوی بر مراسلات و انشاء بسیار است...»[۱].

بین ابن تلمیذ و ابوالبرکات بغدادی دشمنی وکینه وجود داشت. ابن ابی‌اصیبعه داستانها و حکایاتی از درمان و معالجات عجیب و غریب در شرح حال وی (ابن تلمیذ) آورده است که ذکر همهٔ آنهاباعث تطویل مقال گردد. وفاتش در ۲۸ ربیع‌الاول سال ۵۶۰ هجری در نود و چهار سالگی در بغداد اتفاق افتاد.

ابن تلمیذ از آن‌دسته ازاطباء تمدن اسلامی‌است که حقی‌عظیم به طب‌اسلامی دارد و از خود آثار بزرگ بیادگار گذارده است.

آثار و مؤلفات طبی ابن تلمیذ بگفتهٔ ابن ابی اصیبعه بقرار زیر است:

۱) «اقرابادین» که دربیست باب است. این کتاب مشهورترین تألیف وی میباشد و در جمیع فهارس از آن نام برده شده است. ابن تلمیذ پس از تألیف این کتاب قرابادین سهل بن شاپوررا که تا آن دوران مرجع اطباء بود، ازرواج و رونق انداخت؛ ۲) «قرابادین موجز» که کتابی مختصر و بیمارستانی ومشتمل برسیزده‌باب است؛ ۳) «مقاله امینیه» که در بارهٔ داروهای بیمارستانهاست؛ ۴) «منتخبات کتاب حاوی رازی»؛ ۵) «منتخباتی از کتاب مسکویه در نوشابه ها» ۶) «مختصر شرح جالینوس از کتاب فصول ابقراط»؛ ۷) «مختصر شرح جالینوس از کتاب تقدمة المعرفه

۱- عیون‌الانباء جلد اول چاپ مصر ص ۲۵۹.

۲- عیون‌الانباء جلد اول چاپ مصر صفحهٔ ۲۶۴.

ابقراط» ؛ ۸) « تتمة جوامع اسکندرانیین از کتاب حیلةالبرء جالینوس » ؛ ۹)« شرح مسائل حنین‌بن اسحق» به شکل حاشیه؛ ۱۰) « شرح احادیث‌نبوی که مشتمل بر طب است » ؛ ۱۱) « کناش مختصر» ؛ ۱۲) « حواشی‌برقانون شیخ » ؛ ۱۳)« حواشی بر کتاب‌مائه ابوسهل‌مسیحی»؛ ۱۴) «حواشی‌بر کتاب منهاج » که بعضی گفته‌اند متعلق به علی‌بن هبةالله اثردی بغدادی‌است؛ ۱۵) « مقاله‌ای در فصد »؛ ۱۶) « تعالیقی که ازکتاب مائه ابوسهل مسیحی‌استخراج کرده »؛ ۱۷) «منتخباتی از کتاب‌ابدال‌الادویه جالینوس » .

در خاتمه شرح حال ابن تلمیذ لازم دانستیم متذکر گردیم که چند طبیب به لقب امین‌الدوله ملقب میباشند بدین شرح:

۱ - امین‌الدوله ابن تلمیذ که شرح آن در بالا مذکور افتاد .

۲- امین‌الدوله ابوالفتح طبیب - ابوالفتح بن ابی‌النجم بن ابی‌غالب بن فهدبن‌منصوربن وهب‌بن قیس مالک طبیب نصرانی از پزشکان اوائل مائه هفتم (متوفی بسال ۶۰۰ هجری) .

۳) امین الدوله ابوالفرج صاعدبن یحیی بن هبةالله بن توما نصرانی بغدادی (معتمدالملک) (متوفی بسال ۶۲۰ هجری) .

۴) امین‌الدوله‌ابوالحسن بن غزال- کمال‌الدین‌ابوالحسن بن غزال بن ابی‌سعید- سامری از اطباء سدهٔ هفتم (متوفی بسال ۶۴۳ هجری) .

۵) امین‌الدوله ابوالفرج طبیب - ابوالفرج‌بن موفق‌الدین یعقوب‌بن اسحق بن- قف کرخی نصرانی از پزشکان مائه‌هفتم (۶۳۰ - ۶۸۵) .

۶) امین‌الدوله طبیب معروف به خواجه طبیب ارغون خان فرزند آباقا خان فرزند هلاکوخان مغول .

۷۶ـ ابوطاهر طبیب واسطی ـ موفق‌الدین احمدبن محمدبن عباس واسطی معروف به ابن‌البرخش از اطباء فاضل مائه ششم هجری و اهل واسط بود . تاریخ تولدش بدست نیامد .

ابن ابی اصیبعه گوید : « در صنعت طب مهارت داشت و در فنون ادب نیز کامل بود .

من (ابن ابی اصیبعه) نوشته‌های‌اورا که بخطش بود دیده‌ام که دلالت بر کمال عقل رزین وفضل زیاد او بود . این طبیب‌در زمان المسترشد بالله(خلافت مسترشد از ۵۱۲ تا ۵۲۹ هجری) بوده است» . سپس ابن ابی اصیبعه حکایتی از قول مردی مستسقی حکایت میکند که پس از پرهیز بسیار بوی (بیمار) اجازهٔ خوردن هرنوع غذا داده شده بود . بیمار از شخصیکه ملخ جوشانده میفروخت مقداری خرید و خورد و به اسهال شدیدی‌مبتلی‌شدو سپس بهبودیافت . ابن‌البرخش از بیمار سؤال کرد که چه خورده‌ای؟ بیمار گفت : ملخ‌جوشانده . طبیب گفت: این‌درمان از خاصیت ملخ نیست . فروشنده‌را بمن نشان بده . پس‌از آن از فروشنده سؤال کرد ملخهاراازکجا جمع‌آوری کردی؟ فروشندهٔ حکیم‌را به‌محلی‌برد که ملخها در آنجا از علفی تغذیه‌میکردند .حکیم علف‌هارا برداشت ومستسقیان‌را باآن معالجه میکرد . این امر باعث شهرت وی درواسط شد .

سپس‌ابن ابی‌اصیبعه گوید: این حکایت قدیمی‌است واز قدیم‌الایام بین‌مردم مشهوراست و نام آن مازریون[1] است .

ابن‌البرخش درواسط به طبابت میپرداخت و شهرت فراوانی در عراق بدست

۱- ماذریون = Daphné mezereum ،مازریون بایای حطی بر وزن‌آذرکون دوائی است مجرب از برای دفع استسقا و آن‌دونوع میباشد:سفید وسیاه سفیدآنرا شحیض وسیاه‌آنرا

بقیه حاشیه درصفحه بعد

آورد . وی دوران مسترشد وراشد و مقتفی ومستنجد خلفای عباسی‌را درك کرده است .

وفاتش پس‌از سال ۵۶۰ هجری اتفاق افتاده است[۱] .

تألیف طبی از وی‌دیده نشد .

۷۷ـ ابوالبرکات بغدادی ـ هبةالله بن علی بن ملکان بلدی بغدادی مشهور به ابوالبرکات‌و فیلسوف‌عراقین که‌در جمیع‌کتب‌ویرااوحدالزمان نامیده‌اند . مولدش در بلد (شهر بین‌بغداد و موصل)بود . ابتدا یهودی بود ولی در آخر عمر مسلمان گشت . طب‌را نزد ابوالحسن سعیدبن هبةالله آموخت . در بارهٔ آموختن طب و عشق به‌این‌علم ویرا داستانی است‌که بسیار شیرین می‌باشد . ابن ابی اصیبعه در عیون‌الانباء آنرا مشروحاً متذکر گردیده است .

تاریخ تولد وی بدست نیامد ولی آنچه مسلم‌است وی در قرن ششم هجری میزیسته و طبابت المستنجد(۵۵۵ هجری)ومستضیء(۵۶۶ هجری)را داشته . درآخر عمر نابینا و مبتلی به جذام‌شد و بهمین بیماری فوت کرد .مدت عمرش به نود سال رسیده بود .

وی‌در بغداد شهرت فوق‌العاده‌داشت‌ودر کتب تواریخ طب از او درمانهای عجیب و غریب ذکر شده است و بر اثر مهارت در درمان به اطراف و اکناف خوانده میشد .

بقیه حاشیه از صفحه قبل

هفت برگ خوانند و آن از برگ زیتون کوچکتر است واز برگ مورد بزرگتر و بزردی مایل و بعضی گویند مازریون مورد زرداست و آن نوعی از مورد باشد وبعربی زیتون‌الارض خوانندش . . . (برهان قاطع) نام گیاهی‌دوائی‌است (فرهنگ‌ناظم‌الاطباء).

۱ـ ابن‌ابی صیبعه گوید : که وی‌در سال ۵۶۰ حیات‌داشته . ج ۱ عیون‌الانباء چاپ‌مصر صفحه ۲۵۷ .

گویند یکی از سلاطین غزنوی ویرا برای درمان بیماریش به ایران خواندو او سلطان‌را معالجه کرد. دراین موقع بیماری‌داخس(عقربک) در لشگریان‌سلطان افتاد. ابوالبرکات باقطع انگشت درمان می کرد درصورتی که‌دیگران‌بامرهم‌و دارو نمی‌توانستند درمان کنند!؟. بدین‌جهات در ایران نیز مشهور بود.

وی هشتادسال عمر کرد و وصیت نمود بر روی سنگ قبرش این عبارت نقر گردد: «هذا قبر اوحدالزمان ابی‌البرکات ذی‌العبرصاحب‌المعتبر».

ویرا آثار و مؤلفاتی‌است که قریب هفت‌عددمیباشد. ۵ؤلفات طبی‌اش بشرح زیر است:

۱) «اختصارالتشریح جالینوس»؛ ۲)«کتاب‌الاقراباذین»درسه مقاله؛ ۳) «فی‌الدواء (مقالة...» داروهائی که شخصاً اختراع ودرآن وصف‌وشرح داروهایش‌را نوشته ونامش را برشعثا گذارده است؛ ٤) «مقالـه‌ای در معجون دیگری که آنرا الارواح نامیده است»؛ ٥) «رساله‌ای در عقل و ماهیت‌آن». بقیه آثارش‌غیر طبی‌میباشند[1].

۷۸- ابوالحسین(یا ابوالحسن) صاعدبن هبةالله‌بن المومل- وی طبیبی‌مسیحی و اصلاً از اهالی‌حظیره[2]است که‌ببغداد آمده‌بود. نام‌دوم‌وی ماری[3]بود، که‌ازنامهای کلیسای مسیحیان است. وی از اطباء مائه ششم هجری‌است و در خدمت خلیفه

۱- برای اطلاع بیشتر رجوع شود به عیون‌الانباءجلد اول چاپ مصر صفحه۳۰۲ ولغت‌نامهٔ دهخدا صفحهٔ ۳۷۵ و مطرح‌الانظار صفحهٔ۹۶.

۲- نام موضعی‌است در عراق.

۳- این‌نام طبق سنت مسیحیان در هنگام ولادت درکلیسا توسط جاثلیق برای وی تعیین شده بود.

عباسی الناصر بالله مقامی ارجمند داشت. تاریخ تولدش بدست نیامد. وفاتش بگفتهٔ ابن ابی اصیبعه سال ۵۹۱ هجری در بغداد اتفاق افتاد.

تألیفی بنام« صفوة» از وی در کتب تواریخ آمده که منتخباتی در طب نظری و عملی است. در آخر کتاب فصلی درباب ختان نوشته که در آنزمان هیچ یک از اطباء متقدم چنان تألیفی نکرده بودند.

تألیف دیگرش کتابی است که از کلیات قانون شیخ تلخیص نموده و بنام (اقتضاب) میباشد که بعداً آنرا نیز مختصر کرده. و به « انتخاب الاقتضاب » نام گذارده است.

۷۹- فخر الدین ماردینی - امام فخرالدین ابو عبدالله محمدبن عبدالسلام بن- عبدالرحمن بن عبدالساتر انصاری از پزشکان سدهٔ ششم هجری قمری واز بزرگان و مدرسین علم طب ودر دوران خود مشاربا لبنان بود.

ولادتش در ماردین[1] بسال ۵۱۲ هجری اتفاق افتاد و پدرانش از مردم قدس شریف بودند.

وی طب را نزد امین الدولة بن تلمیذ وایضاً قانون شیخ را نزدوی (امین الدوله) خواند و در تصحیح و تحریر آن با ابن تلمیذ همکاری و بحث می کرد. شهرت فوق العاده اش بواسطه مجلس درس وی بود که شائقان این علم به گردش جمع میشدند و چون بسال ۵۸۷ هجری به دمشق آمد، مجلس درس بزرگی داشت که عده ای در آنجا نزدش به تلمذ طب مشغول بودند و تا آخرسال ۵۸۹ در دمشق ماند. پس از آن قصد برگشت به شهر خود کرد. شیخ مهذب الدین از وی خواهش کرد تا قانون شیخ را به وی تدریس کند و حاضر بود در ماه سیصد درهم ناصری بدهد.

۱- ماردین شهری است در ترکیه (۲۲،۰۰۰ جمعیت) و ۴۴۱ کیلومتر با حلب فاصله دارد... (المنجد).

امام فخرالدین نپذیرفت و گفت علم و دانش فروشی نیست و هر کسی باشد باودرس میدهم. چون فخرالدین از دمشق به حلب میرفت، ملک الظاهر غازی وفرزند ملک ناصر صلاح الدین کسی نزد او فرستاد و از او خواست تادر دمشق بماند. شیخ عذر خواست، ولی ملک الظاهر نپذیرفت ومال بسیاری باو داد و مقامش را بالابرد. شیخ دوسال در خدمت ملک الظاهر بود سپس بطرف ماردین حرکت کرد ودرتاریخ شنبه یازدهم ذی حجه سال ٥٩٤ هجری در شهرآمد[1] در هشتادو دوسالگی فوت کرد. فخرالدین تمام کتابهایش را وقف بر مشهدی کرد که حسام الدین بن ارتق آنجارا وقف کرده بود. کتابهای امام فخرالدین از بهترین کتابها و نسخه هائی بود که خودش نزد استاد آنهارا خوانده و نوشته و تصحیح کرده بود.

اثر طبی وی شرح «قصیده عینیه» شیخ الرئیس است، که بتقاضای عزالدین ابوالقاسم خضربن ابو غالب نصرالدین حمصی نوشته است[2].

۸۰- ابن المارستانیه - ابوبکرعبیدالله بن ابی الفرج علی بن نصربن حمزه بغدادی معروف به ابن المارستانیه است.

وی ریاست اطباء بیمارستان عضدی را در بغداد داشت. از اطباء بنام شهر بغداد بود که علاوه برطب در حکمت و ادب نیز ید طولی و از آن گذشته در دربار خلفای عباسی مقامی بالا داشت. از معاصران وی الناصر لدین الله خلیفه عباسی و امام فخر رازی و ابن رشد قرطبی اندلسی بودند.

وی در ذیحجهٔ سال ٥٩٩ هجری پس از ادای سفارت و انجام مأموریتی به تفلیس قبل از رسیدن به بغداد درگذشت.

اثر طبی وی عبارتست از: «رساله ادویه مرکبه». دواثر دیگر غیر طبی دارد بنامهای: «دیوان الاسلام» در احوال دارالسلام بغداد و «تاریخ بیمارستان عضدی».

۱- عیون الانباء جلد ۱ ۲- عیون الانباء جلد اول چاپ مصر صفحات ۲۹۹ و ۲۴۰ و ۲۴۱.

۸۱ـ ابن هبل ـ ابوالحسن مهذب‌الدین علی‌بن احمدبن علی‌بن هبل بغدادی که الخلاطی نیزنامیده‌می‌شد. وی‌در بغداد در تاریخ بیست و سوم ذی‌قعده سال ۵۱۰ بدنیا آمد. فقه و نحورا در مدرسه نظامیه بغداد فراگرفت و ادب‌وطب‌را نزد ابوالقاسم اسماعیل‌بن احمد سمرقندی خواند. آنگاه به موصل رفت و تا زمان وفاتش دراین شهر بود.

وی مسافرتی به‌ارمنستان کرد وپادشاه آنجا در شهر خلاط[1] ویرا به سمت طبیب خود انتخاب کرد و از این‌راه مال زیادی اندوخت، سپس به ماردین بازگشت و مدتی در خدمت بدرالدین بود.

وی در دوران خود وحید وعلامه وقت در طب وحکمت و ادبیات بودواشعار نیکو میسرائید و قرآن‌را بخوبی حفظ داشت.

این‌هبل‌در آخر عمرنابینا گشت، معهذا دست ازتدریس برنداشت و برصندلی مینشست وشاگردان وکسانی‌که با او کاری داشتند بنزدش می‌آمدند.

وفاتش‌شب‌چهارشنبه‌سیزدهم‌محرم‌الحرام‌سال ۶۱۰ هجری‌درموصل‌اتفاق‌افتاد ودر دروازهٔ میدان در مقبره معافی‌بن عمران‌مدفون گردید.

آثار و مؤلفات طبی وی عبارتند از: ۱)«کتاب‌المختار (المختارات) فی‌الطب» که بسال ۵۶۰ هجری در موصل تألیف کرد و ازکتب معتبر طبی‌تمدن اسلامی‌است؛ ۲) «کتاب الطب‌الجمالی» که برای جمال الدین محمد وزیر معروف به جواد تألیف کرده است[2].

۸۲ـ ابن مسیحی ـ ابونصر سعیدبن ابوالخیربن عیسی‌بن المسیحی‌از پزشکان سدهٔ ششم هجری قمری‌است، که‌بسال ۶۰۸ در منتهای کهولت فوت کرد.

۱- خلاط نام شهری به ارمینیه(منتهی‌الارب).

۲ـ عیون‌الانباء جلد دوم چاپ‌مصر صفحه ۳۰۴.

شهرت وی بیشتر در جراحی و طبیب خلیفهٔ عباسی الناصرلدین الله (خلافت از ۵۷۷ تا ۶۲۲ هجری) بود.

بسال ۵۹۸ هجری موقعی که ناصر خلیفهٔ عباسی از سنگ مثانه رنج میبرد بر حسب توصیه اطباء اخراج سنگ‌را ناگزیردیدند. جراحی بنام ابن عکاشه‌راحاضر کرد ند او(ابن عکاشه) گفت:استادی دارم بنام ابن‌المسیحی که باید با اومشورت کنیم. پس از مشورت با ابن‌المسیحی بوسیله شربت‌ها و روغنهای مالیدنی‌سنگ‌را خارج کرد. و بدین ترتیب شهرت یافت و مورد مراجعهٔ خانواده و اطرافیان خلیفه گردید.

دو تألیف از وی دیده شد : ۱) « الاقتضاب علی طریق‌المسئله والجواب»؛ ۲) « کتاب انتخاب‌الاقتضاب» .

۸۳ ـ ابن سدیر ـ ابوالحسن علی‌بن محمدبن عبدالله مدایني مشهور به ابن ـ سدیر از اطباء مائه ششم هجری‌است .

تاریخ تولدش بدست نیامد.

پدرش محمد ملقب به سدیر بود ، بدین جهت وی به ابن سدیر معروف گردیده . طبیبی عالم و ماهر و شاعر و ادیبی‌هنرمند بود،اما جانب ادب‌وحکمتش برطبش می‌چربید. از وی تألیفی طبی دیده نشد .

وفاتش در رمضان سال ۶۰۶ هجری اتفاق افتاد.[۱]

تا اینجا نام عده‌ای از پزشکان‌تمدن اسلامی‌بود که‌در طب اسلامی‌هرکدام بنحوی خدماتی انجام داده‌اند و تا آنجا که مقدور بود فهرست نسبتهٔ جامعی از اثر یا آثارآنها ذکرشد. احتمال‌دارد عده‌ای‌دیگری نیز ازقلم‌افتاده‌باشد،که‌آنان‌نیزدرطب

۱ـ عیون‌الانباء جلد اول چاپ مصر صفحه ۳۰٤ و مطرح‌الانظار صفحه ۶۵ .

اسلامی مؤثر بوده‌اند، که در صورت امکان در آخر کتاب خواهد آمد.

اما در باب پزشکان غرب سرزمینهای اسلامی بمانند مصر و مراکش و اندلس و امثال آنها از آن نظر که دور از مراکز و پایتخت های شرقی سرزمینهای اسلامی بودند و عموماً مؤلفات آنها در کشورهای نامبرده و ایضاً در اروپا بی تأثیر نبوده است، احتیاج به نگارش کتاب یا رساله علیحده دارد.

قسمت هفتم

دوران تجدد طب ایرانی

سید اسماعیل جرجانی

(متولد در جرجان بسال ـ ۴۳۳ هجری مطابق ۱۰۴۱/۲ میلادی و متوفی به مرو بسال ۵۳۱ هجری مطابق ۱۱۳۶/۷ میلادی)

۱ـ مقدمه ـ با ظهور سید زین الدین (یا شرف الدین) ابوابراهیم اسمعیل بن حسن ـ بن محمدبن احمدالحسینی الجرجانی و مؤلفات ارزندهٔ طبی وی به زبان پارسی دوران تجدد طب ایرانی شروع میگردد .

جرجانی با چهار تألیف ارزنده خود توانست جمیع معلومات طبی زمان خودرا جمع آوری وبدان اضافاتی کنید، که مبنی واصل تعالیم طبی بزبان پارسی برای طالبان و عاشقان دانش پزشکی و مؤلفین بعد گردد .

باید دانست قبل از ظهور جرجانی تعدادی کتاب طبی به پارسی تألیف و تصنیف گردیده بمانند کتب طبی پارسی ابن سینا و کتابهای «الابنیه» و «هدایة المتعلمین» که شرح آن هادر قسمت دوران تألیف آمد ، اماطبیبی که جمیع مؤلفاتش بزبان پارسی و با انشائی کم نظیر برشتهٔ تحریر درآورده واز متون پارسی بسیارارزنده میباشد، جرجانی است .

وی برخلاف رازی که مؤلفاتش تماماً بزبان تازی است، پارسی میباشد واین امر نبوغ این طبیب بزرگوارو بی نیازی طالبان علم طب راازبان تازی میرساند، بنحوی که درمدت کمی نسخ کتابهای وی (جرجانی) مخصوصاً ذخیره فراوان گردیده و دست بدست گشته است .

گرچه جرجانی مؤلفاتش متأثر از کتب دانشمندان قبل از خود (مخصوصاً رازی و اهوازی وابن سینا) میباشد، اما توانسته است علاوه بر متن شیرین پارسی، اصطلاحات علمی وطبی رابزبان مادری با اضافاتی بسیار ارزنده در کتاب خود (بیشتر در کتاب ذخیره) بیاورد، که همگان را از مطالعه کتب طبی به زبان تازی تقریباً بی‌نیاز کند.

نتیجهٔ این امر چنان شد که از قرن ششم هجری تا بحال اغلب کتابهای طبی و داروسازی بمانند «تحفه حکیم مؤمن» تألیف محمد مؤمن دیلمی تنکابنی طبیب شاه سلیمان صفوی و «مخزن الادویه و «مجمع الجوامع» تألیف سید محمد حسین علوی خراسانی شیرازی و امثال آنها از کتاب ذخیره متأثر گردند. بطور خلاصه باید گفت کتب مذکوره در بالا از ذخیره اقتباس گردیده، ولی بحق باید گفت غیر از ذخیره از کتب دانشمندان سلف نیز استفاده شده و مؤلفان نیز نظرات و ابتکارات خود را در تألیف خود آورده اند.

در کشورما مؤلفان اغلب کتب طبی پارسی (وبه‌ظن قوی تمام کتابهای طبی) ودر شبه قاره هندوستان بسیاری از کتابهای پزشکی از مولفات طبی جرجانی کمک گرفته اند.

من باب مثال متذکر میگردیم که کتاب «تحفه حکیم مومن یا تحفة المؤمنین» خلاصه‌ای از قسمتهائی از ذخیره میباشد، با توجه بدانکه مؤلف تحفه در باب تألیف کتاب زحماتی پر ارزش تحمل کرده که در خور تقدیر میباشد.

از طرفی چنانکه آمد با ظهور ذخیره خوارزمشاهی تجدد طب ایرانی شروع گردیده ومؤلف توانسته است بنحو اتم واکمل این موضوع را کما هوحقه وینبغی از عهده برآید و همچنین موضوع رواج یافتن کتاب ذخیره وباب شدن آن میرساند، که ذخیره پس از قریب پنج قرن پس از هجرت پیغمبر اسلام (ص) کتاب مورد نظر طلاب طب قرار گیرد وازآن گذشته تشخص و تعیّن ملی هم بدان اضافه شده که مؤلفان از قید (یا قیود) سابق که زبان

طبی تازی بوده رهائی یابند و راه جدید و ملی و میهنی‌را در تألیف کتاب‌های‌طبی برگزینند. بدین‌جهت اگربخواهیم دوران طب‌اسلامی‌را از حمله مغول تااین‌زمان طبقه‌بندی کنیم بحق باید گفت‌که بدو دوره منقسم میگردد : قسمت اول ازظهور اسلام تا پیدایش کتاب ذخیره و قسمت دوم از پیدایش ذخیره تا امروز .

جرجانی توانسته قریب هزار سال قبل مؤلفات طبی چند به عالم‌طب‌ارائه‌دهد که بسیاری ازنظرات طبی‌وی با موازین کنونی تقریباً تفاوتی ندارد و با مطالعهٔ آن کتابها میتوان پی به دانش این طبیب نامدار ایرانی برد که به دانش پزشکی کشورمان (بلکه به دانش پزشکی جهان) خدمتی‌مفید وارزنده کرده وبچه نحو درسیر تکامل طب مطالب‌را حلاجی کرده و اساس طب‌را برچه پایه و مبنائی استوارگردانیده‌است .

دراین مقدمه لازم به‌تذکر است که امروزه‌در میان پزشکان‌چنین‌شهرت‌دارد که‌دانش‌پزشکی تاقبل‌ازقرن هفدهم‌میلادی (یاشانزدهم)را بنام‌طب‌قدیم‌وازآن‌به بعدرابنام‌طب‌جدیدمینامند. برای‌توضیح مطلب‌متذکرمیگردیم: که‌اولاً طب‌امروزی نتیجهٔ تجارب و مطالعات طب دیروزی است ؛ ثانیاً اگر طب دیروزی نبود طب امروزی بدینصورت وجود نداشت؛ ثالثاً اگر قرارشود که طب کنونی‌را طب‌جدید وطب دیروزی را طب قدیم بنامیم ، آنوقت دور تسلسل پیش میآید که هر روز اکتشافاتی و تازه‌هائی در طب پیش آید که‌نسبت‌به‌سابق‌جدیدخواهد بود؛ رابعاً اگر قرار باشد که نظر چنین باشد، یعنی‌اصطلاح طب قدیم وجدید در میان پزشکان و دانشجویان پزشکی رواج یابد، باید گفت روزیکه رازی وابن سینا وسایرپزشکان دانشمند کشفی و اختراعی در طب کرده اند، آن روز طب جدید نسبت به طب گذشته بوده است .

بنا بر این بهترین اصطلاحی که از هر نظر مورد توافق دانشمندان تاریخ طب است آنکه :

اولاً باید بجای تاریخ طب اصطلاح «سیرتکامل طب» گفته شود ؛ ثانیاً بجای طب قدیم و طب جدید باید طب دیروزی وطب امروزی نامگزاری کرد. با بیان این دواصطلاح در حقیقت حق جمیع خدمتگزاران جهان پزشکی محفوظ خواهدماند.

مطلب کمی بدرازا کشید ، ولی حق آن بود که موضوعات بالا برای خوانندگان این کتاب مخصوصاً پزشکان جوان و دانشجویان پزشکی روشن و آشکار گردد ، چراکه روزی برسد که پزشکان امروزی ودانشجویان دانشکده‌های پزشکی کنونی یعنی پزشکان فرداپس از گذشت زمان بصورت طبیب قدیمی جلوه گری کنند و چنانکه گفته شددورتسلسل پیش خواهدآمد. بنابراین بطورخلاصه باید بجای طب قدیم وجدید طب دیروزی و امروزی نام برد ، تا زحمات گذشتگان ملحوظ و تشویق آیندگان عملی گردد .

پس از ذکر مقدمهٔ بالا که نگارش آن ضروری بنظر رسیداکنون به شرح حال و مقام علمی سید اسماعیل جرجانی یعنی بوجودآورنده دوران تجددطب ایرانی میپردازیم و در خاتمه این قسمت نظرات و عقاید وی را از نظر طب آنروزی و تطبیق آن با موازین طب امروزی خواهیم پرداخت.

۲ـ شرح حال جرجانی ـ سید اسمعیل فرزند حسن (یا حسین) فرزند محمد فرزند محمود فرزند احمد و ملقب به زین‌الدین (یا شرف‌الدین) و مکنی به ابوالفتح (یا ابوالفضائل یا ابو ابراهیم) و معروف به جرجانی از پزشکان نامدار سدهٔ ششم هجری و از سادات اصفهان بود .

تولدش بسال ٤٣٤ هجری (ـ ۲/ ٤١ . ۱ میلادی) در جرجان اتفاق افتاد، سپس به خوارزم رفت ودر این شهر زندگانی میکرد. وی شاگرد ابوالقاسم عبدالرحمن‌ـ بن علی‌بن ابی‌الصادق النیسابوری ملقب به «بقراط‌الثانی » (متوفی در اواخر قرن پنجم هجری) بود و طب را نزد وی آموخت.

جرجانی در خدمت قطب‌الدین محمد بن انوشتکین (نوشتکین) اولین پادشاه

سلسلهٔ خوارزمشاهیان (جلوس ٤٩١ وفات ٥٢١ هجری) وپسرش علاءالدوله اتسز بود. و بسال ٥٠٤ هجری کتاب ذخیرهٔ خوارزمشاهی را بنام قطب‌الدین تألیف کرد. جرجانی تا آخر عمر در مرو بود و هم دراین‌شهر وفات یافت.

وی با سلطان سنجر معاصر بود و این سلطان مقدم ویرا گرامی‌میداشته‌است.

چنانکه آمد سید اسمعیل جرجانی تا آخر عمر در مرو بود ومدتی‌دراین‌شهربه تدریس طب و افاده علم طب پرداخت.

ابن ابی اصیبعه در عیون‌الانباءآورده که : «جرجانی دردستگاه دولت سلطان علاءالدین محمد خوارزمشاه بسیارمحترم بود و مقرری ماهانه هزار دینار دریافت میداشته و معالجات بدیع و آثار نیکو داشته است»[1] .

جرجانی در دربار قطب‌الدین بسیار محترم و معزز وسلطان‌را باو توجهی‌خاص بود و این امر بر اثر مسافرت جرجانی به خوارزم صورت گرفت .

توضیح آنکه وقتی جرجانی بخوارزم رفت، خوارزمشاه را از کثرت فضائل و حذاقت وی اطلاع حاصل شد ، ویرا اعزاز واکرام فراوان کرد، تا آنجا که طبیب مورد اعتماد کامل سلطان قرارگرفت و در سلک ندما و خواص سلطان شد (چنانکه خود در مقدمهٔ مؤلفاتش بدین‌نکته اشاره‌کرده) و ماهی هزار دینار مقرری دریافت می‌کرد است .

بنا بگفتهٔ یاقوت در معجم‌البلدان‌وحاجی خلیفه در کشف‌الظنون وفات‌جرجانی

۱- بنظر میرسد که ابن ابی اصیبعه را دراین باب اشتباهی رخ داده است ، چرا که جرجانی صریحاً متذکر گردیده که ذخیره‌را بنام قطب الدین محمدبن انوشتکین تألیف کرده و نه پسرش علاءالدین اتسز (٥٢١ - ٥٥١ هجری) و نه علاءالدین تکش (٥٨٩-٥٩٦ هجری) چراکه جرجانی بسال ٥٤٣ هجری وفات یافته وجای بسی تعجب‌است که‌ابن‌ابی‌اصیبعه‌مورخ دانشمند درشرح حال جرجانی چنین استاد با مؤلفات بسیار دانشمندانه اش فقط به چند سطر اکتفاکرده است .

بسال ۵۳۱ هجری (= ۱۱۳۶/۷ میلادی) وبگفتهٔ برخی ۵۳۰ هجری (=۱۱۳۵/۶ میلادی) و ۵۳۵ (= ۱۱۴۰/۱ میلادی) درمرو اتفاق افتاد و در همین شهر مدفون گردید.

اکنون برای آشنائی به مقام علمی وطبی جرجانی و خدمتی که این طبیب ایرانی به طب ایران (بلکه به جهان) کرده به شرح آثار و مؤلفاتش می‌پردازیم و پس از آن چنانکه قبلاً تذکر داده شد به تجزیه وتحلیلی از مؤلفات ونظرات طبی وی بطور اختصار خواهیم پرداخت.

۳ـ ذخیرهٔ خوارزمشاهی ـ کتاب ذخیره از امهات و مطولترین و مشروحترین کتب طبی پارسی است که مؤلف آن سید اسماعیل جرجانی پس از قریب پنج قرن که بیشتر مؤلفات طبی به تازی بوده، به پارسی تألیف کرده است.

این کتاب پس از تألیف در اندك مدت (یا در زمان حیات مؤلف) شهرت یافته و شاید یکی از مؤلفاتی است که از این نظر کم نظیر و بمانند قانون شیخ میباشد، مضافاً بدانکه چون کتاب به زبان پارسی بوده طالبان ایرانی علم طب را بدان رغبت بی‌نظیری بوده است.

دلیل واضح براین مطلب گفتهٔ نظامی عروضی سمرقندی در کتاب خود معروف به چهار مقاله در مقالهٔ چهارم در علم طب و هدایت طبیب است که درحدود سال ۵۵۰ هجری قمری یعنی نوزده سال پس از مرگ سید اسمعیل آورده است: « ... پس از کتب بسائط یک بدست آورد چون سته عشر جالینوس یا حاوی محمد زکریا یا کامل الصناعه یا صدباب بوسهل مسیحی یا قانون بوعلی سینا یا ذخیرهٔ خوارزمشاهی و بوقت فراغت مطالعه همی کند... ». از این عبارت چنین مستفاد میگردد که ذخیره چنان شهرتی داشته که نوزده سال پس از فوت سید اسمعیل جزو کتابهای مطالعه‌ای و بدیهی است درحیات وی بظن قوی مورد استفاده طالبان علم پزشکی

بوده ، مضافاً بدانکه کتاب جامعی در طب و داروسازی وبهداشت و سایر احتیاجات دانشجویان طب واطباء بوده است .

بهرحال چه کتاب در زمان حیات جرجانی و چه اندکی پس از مرگ وی از کتب مطالعه ای و تحصیلی بوده باشد ، انتشار آن در میان اطباء و خواستاران چنان رونق داشته که در عرض مدت کمی محلی بسیار مناسب برای خود در عالم طب ایران باز کرده است و این مطلب از ملاحظه صفحات آتی معلوم و مشهود می گردد .

جرجانی غیر ازذخیره خوارزمشاهی سه کتاب طبی دیگر نیز دارد که عبارتند از :«خفی علائی» (یاخف علائی)و«الاغراض الطبیه والمباحث العلائیه»و«یادگار» . اکنون بشرح و تجزیه و تحلیل کتاب ذخیرهٔ خوارزمشاهی میپردازیم:

چنانکه آمده ذخیرهٔ خوارزمشاهی کتاب مشهور جرجانی است، که یک دورهٔ کامل طب نظری و طب عملی و از امهات کتب طبی تمدن اسلامی است که مؤلف بزبان پارسی تحریر کرده است.

جرجانی در مقدمه کتاب سبب تألیف و وجه تسمیه و سایر موضوعات مربوط به آن را بسیار روشن شرح داده، بدین جهت کافی است که مقدمهٔ کتاب مطالعه شود، تا از جمیع جهات مطلب روشن گردد .

ابتدای کتاب : الحمدلله رب العالمین حمدالشاکرین والصلوة والسلام علی سیدالمرسلین محمد و آله الطیبین الطاهرین و سلم تسلیماً . اما بعد چون تقدیر ایزد تعالی چنان بود که جمع کننده این کتاب دعاگوی خداوند خوارزمشاه ، العالم العادل المؤید المظفر المنصور قطب الدین نصرة الاسلام والمسلمین ، قاهر الکفرة والمشرکین عمادالدوله فخرالامه ، تاج المعالی امیرالامراء ، ارسلان تکین یمین الملوك والسلاطین ابوالفتح محمدبن یمین الدین ، معین امیرالمؤمنین ادام الله دولته و حرس قدرته واعلی

کلمته،قصد خوارزم کرد و بخدمت این خداوند نیک بخت شد، اندر سال پانصد و چهار از هجرت و خوش آب و هوای خوارزم بدید ، وسیرت و سیاست و عدل این خداوند بشناخت، وامنی که در این ولایت هست از هیبت و سیاست او مزهٔ آن بیافت و اینجا مقام اختیار کرد، ودر سایه عدل و دولت او بیاسود ، و بنعمت و حشمت او مستظهر گشت، وآثار نعمت اوبر احوال خود بدید، واجب دانست حق نعمت شناختن و شکر آن گذاردن، و رسم خدمتکاری بجای آوردن و ثمره علمی که مدتی از عمر خویش اندرآن گذرانیده است اندر ولایت این خداوند نشر کردن.

«براین نیّت این کتاب بنام این خداوند جمع کرد و کتاب را «ذخیرهٔ خوارزمشاهی» نام کرد تا همچون نام خداوند اندر آفاق مشهور و معروف گردد و همچون خوب‌نامی او اندر جهان دیر بماند، و بپارسی ساخت تابرکات دولت او منفعت این کتاب بهمه کس برسد، و خاص و عام را بهره باشد ان شاءالله تعالی».

«اما بعد بباید دانست که هوای این ولایت شمالی[1] است و چنین هوا خوشتر و صافی‌تر باشد، و بسیار خلق را بسازد و هرنباتی که اندرین هوا بروید خوشتر و گوارنده‌تر باشد، وهرآدمی که از این هوا نفس گیرد دل ودماغ اوقویتر باشدوحاستهای او درست‌تر ، وهمچنین جانوران تندرست باشند و گوشت ایشان خوشتر ، وآب این ولایت آب جیحونست ، و از جمله آبها درست‌تر وستوده‌تر است، و هر زمینی که از این آب خورد نبات او خوشتر و گوارنده‌تر باشد، و زمین این ولایت لختی شوره دارد و بدین سبب پوسیدگی[2] کمتر پذیرد ، وجنبندگان زیان کار کمتر تولد کنند ، ونبات آن خوشتر وگوارنده تر باشد ، ولیکن با اینهمه خیرات اتفاقهای ناموافق اندرین ولایت بسیار است: یکی از آنجمله آن است که هوائی بدین درستی وپاکیزگی به‌سبب بخار این پلیدیها که اندراین شهر است هوای شهر ناخوش و زیانکار میشود ؛

۱- مقصود آن است که باد معمولاً از طرف شمال باین محل میوزد .

۲- بنظر میرسد مقصود عفونت است .

و دیگرآنکه بیشتر خوردنیهامی‌پوسانند ، پس‌میخورند، چون ترینه آب[1] وچغندر آب و شلغم‌آب و غیر آن‌وماهی شورخشک وتازه وکرنب[2] بسیار میخورند واندرزمستان خربزه‌های افسرده و نیم‌خام میخورند وبعضی از این خربزه‌ها که تری گذاشته باشد وچون‌نمدی گشته از آن نیز میخورندو بدین‌سبب بیماریهای مشکل و آماسهای بسیار میباشد و بسبب صعبی سرماز کام ونزله[3] بسیار میباشد ،واین مردمان زکام ونزله‌را آسان شناسند، واندر فصل‌بهار که هوا و آب به گرمی گراید ومادتها اندر تن فزونی گیرد و بگدازد و اندر سیلان آید، ماده نزله بسینه وامعاء فرود میآید بیماری سل و زحیر[4] و اسهال‌های گوناگون تولد میکند. و چون بنده دعاگوی مخلص‌جمع کننده این کتاب اسمعیل‌بن‌الحسن‌بن محمدبن احمدالحسینی‌الجرجانی حال این‌ولایت‌بدید و حاجتمندی اهل این ولایت بعلم طب بشناخت، این کتاب بر سبیل خدمت این خداوند بساخت و چون در مدت مقام همیشه اندرمجلس این خداوند علماءبزرگ و ائمه روزگار حاضر دید و اندر هر علمی که سخن رفتی‌از لفظ بزرگوار این‌خداوند

۱- ترینه بر وزن قرینه، نوعی از قاتق باشدکه مردم نامراد و فقیردرآشهای آزد کنند وطریق ساختنش آنست که نان تنوری نیم‌پخته‌را ریزه ریزه کرده با فلفل و زنجبیل وزیره و سیاه دانه نیم‌کوفته و سبزی‌های ریزه‌کرده مانند شلغم‌وچغندروگندنا(بزه) وپودینه‌و امثال آن مجموع را درتغاری‌کنند و سرکه و دوشاب بر بالای آن ریزند و مشت بسیاری بزنند تا خوب خمیر شود و همچنین‌تا چهل روز بدین دستور هرروز سرکه و دوشاب بر آن ریزند و برهم زنند و درآفتاب نهند تا بقوام‌آید و بعد از چهل روز قرصها ازآن سازند و خشک کنند و در وقت احتیاج قرصی از آن‌را در آب‌گرم اندازندتا نرم‌شودقاتق‌آش کنند ... (نقل از برهان قاتع).

۲- کلم = Chou و گل کلم = Chou fleur.

۳- Coryza .

٤- پیچش شکم = Ténesme.

نکته‌ای شنیدی که بسیاری از بزرگان ازآن غافل باشند، و اگر وقتی از مسئله‌سؤالی فرمودی چنان مشکل گفتی که هر کس از عهده جواب آن بیرون نتوانستی آمدن، و این معنی گواهی میدهد بر شرف نفس و گوهر پاك و همت بزرگ و علم وافر و خاطر روشن و فهم‌تیز و قریحت درست و ذهن راست و فطنت تمام ، پس بنده جهد کرد تا این خدمت چنان سازد که بر چنین محکی عرضه توان کرد و خزانهٔ این خداوندرا بشاید ، و اگر چه این خدمت بپارسی ساخته‌آمده است لفظهای تازی که معروفست و بیشتر مردمان معنی آن دانند وبتازی گفتن سبکتر باشد آن لفظ هم به تازی گفته آید تا از تکلف دور باشد و بر زبانها روانترباشد وازاین لفظها بیشتری نیز بپارسی گفته‌آید تا هیچ پوشیده نماند انشاءالله؛ وهر کتابی را که اندر هرعلمی تألیف کرده‌اند فایده‌و خاصیتی دیگر است وخاصیت این کتاب تمامی‌است از بهرآنکه قصد کرده آمده است تا اندر هر بابی آنچه طبیب‌را اندر آن باب بباید دانستن‌ازعلم و عمل بتمامی یاد کرده آید ومعلوم است که بر این نسق هیچ کتابی موجود نیست و اگر چه اندرعلم‌طب کتابهای بزرگ بسیار تألیف کرده‌اند ، لکن هیچ کتابی نیست که طبیب از آن کتاب به کتابهای دیگر مستغنی گردد و تا اندر هرغرضی و مقصودی بکتابهای دیگر باز نگردد و از هرجائی بجوید مراد او حاصل نگرددواین کتاب چنان جمع کرده آمده است که طبیب را اندر هیچ باب بهیچ کتاب دیگر حاجت نباشد، و بسبب بازگشتن به کتابها بسیار خاطر پراکنده نشود و خادم دعاگوی اندرآن روزگار که علم طب میخواند و درکتابهای طبی همی نگریست بسیار تمنا کرد که کتابی‌بایستی تا آنچه ازعلم‌طب همی‌بیابددانست اندرآن کتاب جمع بودی و برین‌نسق هیچ کتاب نیافت، پس ببرکات دولت این خداوندآنچه تمنا کرده بود قصد کرد ساخته شد و غرض‌خادم دعاگوی اندرساختن این کتاب‌آن‌بود که اندرروزگار این خداوند چنین کتابی کرده شود، و چنین یادگاری از این‌خادم اندر دولت او بماند تا حق نعمت او بدین خدمت گذارده باشد و فضلای روزگار

که این کتاب‌را مطالعه کنند و با دیگر کتابها مقابله فرمایند فرقی که میان این کتاب و دیگر کتابها است بشناسند وگواهی دهند که این جمعی تمام است و انصاف جویندگان این علم اندر این کتاب داده شده است و طریق رسیدن بمقصود طب بر همه کوتاه گردد و بدانچه اندرین خطبه وعده داده است وفا کرده بعون‌الله تعالی» .

جرجانی ذخیره را در نه کتاب آورده و یک باب در باب ادویه مفرده است که جمعاً ده کتاب میشود :

کتاب نخستین ـ اندر بیان کردن حد علم طب و منفعت‌آن و شناختن گوهر تن مردم و چگونگی آن و شناختن مادتها و خلطهاء چهارگونه و مزاجها واحوال عادتها و تشریح اندامها و یاد کردن قوتهای هر اندام؛

کتاب دوم ـ اندر بیان کردن حالهای تن مردم از تندرستی وبیماری و انواع و اعراض بیماری ها و اسباب شناختن احوال نبض و احوال هرچه ازمسام و از مجاری تن بیرون آید چون عرق ونفث[1] و بول و غایط و این همه از جمله اعراض تن باشد ؛

کتاب سوم ـ اندر یاد کردن تدبیر نگاهداشتن تندرستی و تدبیر هوا ومسکن و شناختن احوال آبها و تدبیر طعام و شراب و تدبیر خواب و بیداری وتدبیرحرکت وسکون و شناختن احوال کسوتها وعطرها و اسفرغم‌ها[2] و بکار داشتن روغنها و

۱ـ اخلاط سینه = Crachat.

۲ـ اسپرغم بمعنای گلهاوریاحین باشد مطلقاو ریحانی‌رانیز گویند که آنراشاه‌اسپرم خوانند. و بمعنای سبزه نیزهم آمده است . شاه اسپرغم = ضیمران = شاه اسپرم = شاه اسپرهم = شاه اسفرهم = ریحان (از برهان قاطع) .
شاهسفرهم = ریحان سبز = Basilic (از فرهنگ غفاری) . باوردج (الفاظ‌ـ الادویه) .

تدبیر قی کردن و داروی مسهل خوردن و تدبیر فصد و حجامت ودیوچه[۱] و حقنه و شیاف و تدبیر امراض نفسانی چون شادی و اندوه و اندیشها ازهر جنس و غیر آن و همچنین تدبیر حالهائی که اندر تن مردم پدیدآید وپدیدآمدن آن نشانهای بیماری بود که خواهدآمد و تدبیر پروردن اطفال و تدبیر پیران ومسافران و این جمله در این کتاب بود ؛

کتاب چهارم - اندر بیان کردن استخراج مرض یعنی شناختن هربیماری که آن کدام بیماری است و همچنین شناختن نضج[۲] و بحرانها[۳] و شناختن حال بیماران که چگونه خواهد بود و این را طبیبان در اصطلاح خود تقدمةالمعرفه گویند؛

کتاب پنجم - اندر بیان کردن تب و اسباب و علامات و اقسام وانواع آن ویاد کردن احوال و اسباب و معالجات آن؛

کتاب ششم - اندربیان کردن انواع علاجها و بیماری های هرعضوی ازاعضاء مردم از فرق سر تا ناخن پای؛

کتاب هفتم - اندر بیان کردن آماس ها[۴] و ریش ها[۵] و تدبیر شکافتن و داغ کردن و علاج تباه شدن اندام و تدبیر شکستگی و آزردگی وزخم ؛

کتاب هشتم - اندر بیان کردن تدبیرهاء پاکیزگی و آراستگی ظاهربشرهٔ مردم که آنرا زینت گویند ؛

کتاب نهم - اندر بیان کردن زهرها و آنچه زیانکار بود خارجاً و داخلاً وبیان کردن پادزهرها وبیان کردن منافع اعضای حیوانات؛

۱- زالو = Sangsue .

۲- Amélioration. ۳- Les Crises.

۴- آماس بمعنای ورم است ولی در اینجا مقصود ورم چرکین یا Oeodème یا دمل Abcès میباشد.

۵- زخم ها .

کتاب دهم- اندرآغاز کردن قرابادین که تتمهٔ ذخیره است.

کتاب اول در شش گفتار و کتاب دوم در نه گفتار و کتاب سوم در دو بخش و هر بخش هفت گفتار، کتاب چهارم در چهار گفتار و کتاب پنجم درشش گفتار و کتاب ششم در بیست و یک گفتار و کتاب هفتم در هفت گفتار و کتاب هشتم در سه گفتار و کتاب نهم در شش گفتار و کتاب دهم در دو گفتار است.

تعداد گفتارها در نسخ خطی متفاوت است.

نسخ خطی ذخیره در اغلب کتابخانه های عمومی ایران و جهان و ایضاً کتابخانه های شخصی چه دوره های کامل وچه یک یا چند کتاب آن یافت میشود وچون اثری ارزنده بوده و بزبان پارسی است، عده زیادی از اطباء ایرانی پس از مرگ جرجانی نسخ فراوانی از آن تهیه کرده اند.

از کتابهای ده گانهٔ ذخیره نسخ خطی کتاب ششم بیشتر از سایر کتابها موجود میباشد، چرا که یک دوره کامل علم الامراض و بیشتر مورد احتیاج پزشکان بوده است.

برای اطلاع در باب نسخ خطی ذخیره رجوع شود به فهرست کتب خطی کتابخانهٔ دانشکدهٔ پزشکی تهران سال ۱۳۳۳ شمسی تألیف حسن رهآورد و فهرست نسخه های خطی فارسی جلد اول نشریهٔ شمارهٔ ۱٤ مؤسسهٔ فرهنگی منطقه ای بکوشش آقای احمد منزوی سال ۱۳٤۸ شمسی وفهرست کتب خطی کتابخانه های سلطنتی سابق و مجلس شورای ملی سابق و مدرسهٔ عالی مطهری و کتابخانهٔ ملی ملک و کتابخانهٔ آستان قدس رضوی و دانشگاههای ایران و ایضاً فهرست کتابخانه های ملی پاریس و بریتیش میوزیوم و کتابخانهٔ سلطنتی برلین و کتابخانهٔ واتیکان و کتابخانهٔ انجمن آسیائی بنگال و کتابخانه های اسلامبول و غیره که شرح همهٔ آنها خارج از حوصله این کتاب است.

ذخیره پس از مؤلفات طبری و رازی و اهوازی و ابن سینا و دیگر پزشکان که تا اواسط

قرن پنجم هجری تألیف گردیده‌انـــــد، بنظر می‌رسد که مولف از کتابهای اطباء سلف استفادات بسیار کرده بااین تفاوت که بزبان پارسی آورده و منتهای کوشش را کرده که کتاب خوب ازآب درآید وآنطور که سیداسمعیل جرجانی درمقدمه کتاب آورده آن دسته از واژه‌ها و اصطلاحات عربی که معروف زمان بوده و بیشتر مردم معنی آنهارا میدانستند بتازی آورده که بقول خود از تکلف دور باشد. ضمناً تاآنجا که توانسته است معادل واژه‌هارا بپارسی نیز آورده است.

کتاب ذخیره از نظر ادب و طب پارسی یکی ازبزرگترین کتب طبی است که در حقیقت یک دوره دائرةالمعارف طبی میباشد که جمیع موضوعات و شعب پزشکی از کلیات طب و تشریح و وظائف الاعضاء و علل بیماری ووصف تندرستی وبهداشت بدن و دستور غذائی و آشامیدنی و اموری که باید شخص طی سال انجام دهد با اعمال طبی از قبیل خون گرفتن وامثال آن و بهداشت کودکان و پیران ومسافران و پروراندن کودک و علامات بیماریها ودرمان آنها و اعمال جراحی و بهداشت پوست و شناسائی زهرها وسمّ‌ها و درمان گزیدگی های حیوانی و مسمومیتها بر اثر مواد و گیاهها و داروشناسی وداروسازی است.

قسمت حمیات (تبها) ازکتاب ذخیره بسال ۱۲۸۲ هجری باچاپ‌سنگی درهند بچاپ رسیده است.

در فهرست کتابخانهٔ آستان قدس رضوی جلد سوم صفحهٔ ۲۰۸ در شرح ذخیره تذکر داده شده است که کتاب ذخیره بچاپ رسیده ایضاً پرفسور ادوارد براون در کتاب تاریخ « طب اسلامی» آورده‌است: ترجمهٔ اردوی آن درهند باچاپ‌سنگی طبع شده است که بیشتر بنظر میرسد مقصود وی چاپ قسمت حمیات ذخیره است.

ایضاً دکتر سیریل الگود (Dr Cyril Elgood) در کتاب «تاریخ طب درایران» (A medical History of Persia and the Eastern Caliphate) متذکر گردیده که ذخیره

به عبری برگردانده شده و نسخهٔ ناقصی از آن در کتابخانهٔ ملی پاریس بشمارهٔ ۱۱۶۹ موجود است (نقل از حواشی فهرست کتب خطی کتابخانهٔ دانشکدهٔ پزشکی تألیف حسن زه آورد تهران ۱۳۳۳ شمسی) .

و به ترکی توسط ابوالفضل محمدبن ادریس دفتری متوفی بسال ۹۸۲ هجری برجمه شده است (کشف الظنون ج اول صفحهٔ ۵۲۸)

چاپ ذخیرهٔ خوارزمشاهی به سال ۱۳۳۵ شمسی از طرف دانشگاه تهران (کتاب اول) شروع گردید و به قطع وزیری بزرگ فرمهای چندی از طبع بیرون آمد. متأسفانه این امر در بوتهٔ اجمال قرار گرفت و ضمن مقدمهٔ چاپ اول ذخیره آقایان ایرج افشار و محمدتقی دانش پژوه متذکر گردیدند: « اما هرچه پیش می‌آمدیم خود را در پایان بردن کتاب سست می‌یافتیم و بحق ملتفت میشدیم که در کار همکاری دانشمند که علم طب بداند نه تنها مفید بل ضروریست...» .

بنا براین چاپ اول کتاب ذخیره بعهده تعویق افتاد، تا آنکه در مهرماه سال ۱۳۴۴ شمسی از طرف آقایان فوق الذکر ضمن سلسله انتشارات دانشگاه تهران بشمارهٔ ۱۰۰۲ به قطع وزیری از روی نسخهٔ قدیمی نیمهٔ اول قرن هفتم هجری در یک مقدمه (چهار صفحه) بانضمام پنج صفحه گراور از نسخهٔ اصلی و دویست وهیجده صفحه متن کتاب به کوشش آقایان فوق الذکر بچاپ رسید .

متأسفانه همانطور که کوشش کنندگان اذعان کرده اند، کتاب بدون مشارکت طبیب انجام یافته که در حقیقت مایه تأسف است . بعلاوه فهرست واژه های علمی و فنی و طبی و معادل آن ها با اصطلاحات امروزی در آن دیده نمی‌شود . از آن گذشته از تشریح و تحشیه مطالب ذخیره در کتاب خبری نیست و با کمال تأسف باید گفت که چاپ کتاب اول یک استنساخ از نسخهٔ اصل بیش نیست .

ایضاً در شهریور سال ۱۳۴۴ ضمن انتشارات انجمن آثار ملی تحت شمارهٔ ۱۵

کتاب اول ذخیره با مقابله ازروی نسخه‌های چندی بهمت آقایان دکتر محمد حسین اعتمادی ودکتر محمد شهراد ودکتر جلال مصطفوی کاشانی به قطع وزیری در دویست‌وشصت صفحه متن‌ومقدمه‌ای درمعرفی کتاب ازطرف رئیس دانشکدهٔ پزشکی وقت وبیست‌وچهار صفحه مقدمه ومعرفی کتاب بقلم دکتر جلال مصطفوی بانضمام سه‌صفحه فهرست مندرجات کتاب بچاپ رسیده است.

این چاپ حواشی سودمند با تطبیق موازین طب دیروزی با طب امروزی دارد که بسیار مفید می‌باشد، منتهی بعضی ازحواشی کتاب برمتن می‌چربد (که‌ازنظر علمی اهمیتی ندارد)، امادریک مورد سی‌وشش‌صفحه حاشیه به متن داخل گردیده که از نظر اصول کتاب‌نویسی چندان خوش‌آیند نیست. بدینمعنی که در مبحث مزاج‌ها حاشیه داخل متن شده و کتاب را بصورتی خاص درآورده‌است. ضمناً ناگفته نماند که همکار دانشمندما آقای دکتر مصطفوی معادل‌های واژه‌ها و فهرست لغات را نیز درکتاب نیاورده، فقط ضمن حواشی تذکراتی داده‌اند.

فهرست کتاب اول ذخیره چاپ انجمن آثار ملی بقرار زیر است:

گفتار اول : در یاد کردن حد طب ومنفعت آن ویاد کردن حال مایه‌ها و این گفتار سه باب است؛

گفتار دوم : اندر یاد کردن معرفت مزاج و این گفتار هشت‌باب است؛

گفتار سوم : اندر یاد کردن خلط هاء چهار گونه و این گفتار شش باب است؛

گفتار چهارم : اندر تشریح اندامهاء یکسان و این گفتار پنج‌جزواست:

جزو اول - اندر یاد کردن حال استخوان‌ها و غضروف‌ها و این جزء دوازده باب است؛

جزء دوم اندر یاد کرن و تشریح عضله‌هاواین جزو سیزده‌باب است؛

جزو سوم اندر یاد کردن تشریح عصبها واین جزو شش باب است؛

جزو چهارم ـ اندر یاد کردن تشریح رگها که از جگر رستست و آنرا اورده گویند و این چهار باب است ؛

جزو پنجم اندر یاد کردن تشریح شریانها و این جزو هفت باب است ؛

گفتار پنجم : اندر یاد کردن تشریح اندامهای مرکب و این گفتار هفده باب است؛

گفتار ششم : اندریاد کردن قوتها و این گفتار پنج باب است.

چنانکه از موضوع گفتارها مستفاد میگردد کتاب اول کلیاتی ازطب واخلاط و تشریح بدن میباشد.

کتاب دوم ذخیره چاپ انجمن آثار ملی که به همت آقای دکتر جلال‌ـ مصطفوی مقابله و تصحیح و تحشیه و تفسیر شده بسال ۱۳۴۹ ضمن انتشارات انجمن بشماره ۷۶ طبع گردید که دویست و شصت و هفت صفحه متن باضافه یک دیباچه در سه صفحه وده صفحه فهرست کتاب است. این کتاب بر خلاف کتاب اول حواشی آن عموماً ذیل متن آمده، معهذا بیست وهفت صفحه تحت عنوان «نظر دانشمندان اروپا در نبض شناسی» پس از گفتار دوم و قبل از گفتار سوم که بسیار خوب تشریح و تجزیه و تحلیل گردیده در متن کتاب داخل شده است و بهتر آن بود که یا زیر‌ـ نویس باشد یا آنکه در آخر کتاب بیاید. در کتاب دوم آقای دکتر مصطفوی دقت بیشتری کرده، واغلب واژه‌ها و اصطلاحات فنی وعلمی وطبی را بزبان فرانسوی آورده است، که از این نظر کتاب ارزشمندتر از کتاب اول میباشد.

کتاب دوم در نه گفتار است بدین شرح :

گفتار نخستین : اندر شناختن تندرستی مطلق و بیماری مطلق و اجناس و انواع بیماری‌ها و این گفتار دوازده باب است؛

گفتار دوم : اندر شناختن اعراض و علامات بطریق کلی واین گفتار دوازده باب است ؛

گفتار سوم : اندر شناختن نبض و این گفتار بیست و سه باب است؛

گفتار چهارم : اندر شناختن حالهای مردم از دم زدن و این گفتار پنج باب است ؛

گفتار پنجم : اندر شناختن احوال آب که طبیبان آنرا تفسره گویند وبتازی بول گویند واین گفتار بیست و نه باب است؛

گفتار ششم : اندر شناختن حالهای تن مردم از اجابت طبع واین گفتار پانزده باب است؛

گفتار هفتم : اندر شناختن حالهای تن از عرق و این گفتار پنج باب است ؛

گفتار هشتم : اندر شناختن حالهای تن مردم از حال رطوبتها که از سینه به سرفه در آید و بتازی آنرا نفث گویند و سرفه را سعال گویند و این گفتار شش باب است ؛

گفتار نهم : اندر شناختن سببهای حال های تن مردم و این گفتار سه جزو است :

جزو نخستین ـ اندر یاد کردن سببهای عارضی بر طریق کلی واین جزو بیست و سه باب است .

جزو دوم ـ اندر شناختن حالها وتغییرها که بر مردم پدید آید بجز ازبیماریها و طبیب را شناختن آن واجب بود و این جزو بیست و یک باب است .

جزو سوم ـ اندر شناختن سبب مرگ و این جزو سه باب است .

چنانکه از گفتارها و ابواب کتاب دوم بر می‌آید یک دوره علم‌الامراض است .

حق آن‌بود که گفتارها و فصول وابواب تمام ذخیره‌را مشروحاً وجزء به جزء ضمن تشریح آن‌بیاوریم، ولی از آنجا که این امر باعث تطویل مقال میگردید واز حوصلهٔ کتاب خارج بود بهمین‌مختصر قناعت شد . (رجوع شود به فهرست کتب خطی کتابخانه دانشکده پزشکی تهران ، حسن ره آورد و فهرست نسخه‌های خطی فارسی جلدیکم، احمد منزوی) .

٤ـ خف علائی (خفی علائی ـ الخفیه‌العلائیه) ـ وجه تسمیه آن به خفی علائی بدان مناسبت بود که جرجانی پس از تألیف کتاب ذخیره حسب‌الامر امیر اسفهسالار قراء ارسلان ولی‌العهد ابوالمظفر آتسز خوارزمشاه حسام‌امیرالمؤمنین این کتاب‌را تألیف کرد که مختصر باشد وبهر وقت بتوان بدست گرفت. از این جهت جرجانی کتاب خفی علائی‌را تألیف کرد که مختصر ذخیره و هم آنکه همه ـ اوقات بتوان دردسترس باشد ودر سفر و حضر بکارآید. وآنرا بخفی علائی[منسوب به موزه (چکمه)] نام نهاد. بعبارة آخری کتابی که بتوان در چکمه جای داد و پادشاهان را بکار آید تا درجمیع مواقع بتوانند فوری ازآن‌استمداد کرده ورفع‌حاجات طبی خودرا بکنند. چنانکه‌مؤلف‌درابتدای آن چنین گوید :

« اما بعد چون خادم دعاگوی اسمعیل‌بن احمدبن‌الحسین الجرجانی از جمع کتاب ذخیره‌خوارزمشاهی فارغ شده بر زبان‌خداوندزاده امیرالاصفیا(امیراسفهسالار) الاجل‌السیدالعادل بهاءالدین (نصرة‌الدین) عمدة‌الاسلام محمد علاءالدوله‌ضیاء‌ـ الملة نجم‌الامه‌مؤیدالملک تاج‌الملوك والسلاطین نظام‌المعالی قزل‌ارسلان‌ابوالمظفر (اتسزبن خوارزمشاه) حسام‌امیرالمؤمنین‌حرس‌الله دولته‌رفت که کتاب ذخیره‌کتاب بزرگ است کتابی باید مختصر که هروقت در دست توان گرفتن و مطالعه کردن‌و درسفر و حضربا خود داشتن . بحکم فرمان و مبارکی‌نظرعالی زید علوه این‌مختصر آغاز کرده شد چنانچه همه باب‌های آن مختصری مشتمل‌است به نکتهای بسیار و

فوائدی که بیشتر کتاب های بزرگ از آن خالی است و اهل فضل و ارباب صنعت را مقصود آن نکتها باشد. . .)

« . . . . و این مختصر در دو جلد نهاده شد بر قطع مطول تا پیوسته در هر موزه توان داشتن و بدین سبب این مختصر به خف علائی نام کرده شد واز ایزد تعالی توفیق تمام کردن این مقصود خواسته آمد» .

بنا بر این با ملاحظهٔ سطوربالا وجه تسمیه وسبب تألیف معلوم شد.

اما سال تألیف کتاب چنانکه از مقدمه بالا مستفاد میگردد موخر از سال تألیف ذخیره است، چنانکه مؤلف خود بدان اشاره کرده .بنا براین سال تألیف خفی علائی پس از سال ٥٤٠ هجری میباشد.

خفی علائی نیز بمانند ذخیره هم در زمان سید اسمعیل جرجانی و هم پس از او در میان کتب طبی شهرتی بسزا داشته . چنانکه نظامی عروضی سمرقندی در مقالت چهارم از کتب خود در باب علم طب وهدایت طبیب آورده است:

« . . . و اگرچه در این درجه حاصل دارد که باید از این کتب صغار که استادان مجرب تصنیف کرده اند یکی پیوسته با خویشتن دارد چون «تحفة الملوك» محمدبن زکریا و «کفایه» ابن مندویه اصفهانی و « تدارك انواع الخطاء فی التدبیر الطبی» ابو علی و «خفی علائی» و «یادگار» سید اسمعیل جرجانی زیرا که برحافظه اعتمادی نیست. . . » از عبارت بالا چنین مستفاد می گردد که جرجانی از استادان مجرب علم طب بوده و خواندن کتاب وی را برای طالبان علم طب توصیه می شده است .

خفی علائی بمانند منصوری رازی یک دورهٔ مختصر علم طب است وبمانند منصوری رازی در برابر حاوی همان نسبت را به کتاب ذخیره دارد .

موضوع کتاب یک دوره طب علمی و عملی است ، بخصوص قسمتی که

مربوط به بهداشت وطب عملی و درمانهای فوری که در سفر بکار آید .

نسخ خطی فراوان از این کتاب در کتابخانه های ایران و جهان دیده میشود وچون کتاب قطور و ضخیمی نبوده بدین مناسبت استنساخ آن اشکالی نداشته است.

خفی علائی در حقیقت مختصر و ملخصی از ذخیره میباشد .

این کتاب بسال ۱۸۹۱ میلادی درهندوستان (کانپور) در یکصدوچهارده صفحه بیست ویک سطری به قطع وزیری کوچک وچاب سنگی طبع شده است .

کتاب در دو بخش آمده . بخش اول در دومقاله و بخش دوم که قسمت عملی کتاب است در هفت مقاله است.

مقاله اول از بخش اول در تدبیر حفظ الصحه و مقالهٔ دوم در تقدمة المعرفه و هر کدام از این مقالات را ابوابی است.

مقاله اول از بخش اول مشتمل بر شانزده باب است ، بدین ترتیب:

باب اول در تدبیر هوا - باب دوم در تدبیر فصلهای سال - باب سوم در تدبیر شهر و مسکن - باب چهارم در تدبیر جامه پوشیدن - باب پنجم در تدبیر غذا - باب ششم در تدبیر آب - باب هفتم در تدبیر شراب - باب هشتم در تدبیر خواب و بیداری - باب نهم در حرکات و سکنات - باب دهم دراستفراغ بداروی مسهل - باب یازدهم در استفراغ بداروی قی - باب دوازدهم در فصد و حجامت - باب سیزدهم در استفراغ های دیگر - باب چهاردهم در اعراض نفسانی - باب پانزدهم در تدبیر پیران - باب شانزدهم در تدبیر مسافران .

مقالهٔ دوم از بخش اول که در تقدمة المعرفه است مشتمل برهفت باب است بدین ترتیب:

باب اول در شناختن بیماری - باب دوم در شناختن نضج - باب سوم در شناختن بحران - باب چهارم در شناختن نشانهای سلامت - باب پنجم در شناختن

علتهائی که بعلت دیگر زائل‌شود- باب ششم درحالهائی که پدیدآید ونشان‌بیماری باشد ـ باب هفتم در شناختن وقت مرگ اندر بیماری‌ها.

بخش‌دوم که قسمت‌عملی کتاب‌است مشتمل برهفت‌مقاله‌میباشدبدین‌ترتیب: مقالهٔ اول در وصیتها که طبیب‌را در علاج گوش بدان باید داشت، مقالهٔ دوم در علاج‌بیماری‌های اندامها از سر تاپا[1]، مقالهٔ سوم در علاج تبها و حصبه و آبله و مانندآن، مقالهٔ چهارم در علاج آماسها وریشها، مقالهٔ پنجم در علاج شکستگی استخوان و از جای بیرون آمدن بند، مقالهٔ ششم اندر پاك داشتن بشره و ظاهر تن که اطباء آنرا زینت گویند،مقالهٔ هفتم درعلاج زهرها.

این بودخلاصه‌ای‌ازکتاب‌خفی‌علائی که یک‌دورهٔ مختصر ازکلیات بهداشت وپیش گیری ودرمان بیماربهاست.

۵ـ الاغراض الطبیه و المباحث‌العلائیه (= اغراض = اغراض‌الطب) ـ اغراض‌الطب نیز از مؤلفات سید اسماعیل‌جرجانی وبزبان پارسی است که برحسب خواهش‌مجدالدین‌ابومحمدصاحب بن محمدالبخاری‌وزیرعلاءالدین‌اتسز خوارزمشاه (۵۲۱-۵۵۱ هجری) تألیف کرده است.

اغراض نیز بمانند دو تألیف دیگر جرجانی یعنی ذخیره و خفی‌علائی کتابی است در طب بزبان پارسی و در حقیقت تلخیصی از ذخیرهٔ خوارزمشاهی است.

۱ـ مقاله دوم کتاب در هیجده باب‌است که مشتمل بر درمان بیماری‌های سرودماغ و چشم وگوش و بینی وزبان ودهان و حنجره و حلق وزکام و نزله وسرفه وشوصه[باد که در پهلونشیندمردم‌راورم‌درونی پهلو ودرد شکم وجهیدن رگ (ازمنتهی‌الارب)]-(ورم‌حجاب ودنده‌ها = Pleurite)وذات‌الجنب وذات‌الریه وضیق‌نفس‌ودل(قلب)و معده‌وانواع اسهال و انواع قولنج و بیماریهای مقعد وجگر وسپرز (طحال) ویرقان و استسقاء وگرده(کلیه) ومثانه وخصیه وآلت مرد و بیماری‌های زنان و اوجاع مفاصل ونقرس ودوالی (= Varices).

کتاب در فاصلهٔ سالهای ۵۲۲-۵۳۱ هجری قمری تألیف گردیده است.

اغراض سیداسمعیل بمانند ذخیره در زمان حیات سیداسمعیل جرجانی مشهور بوده، چنانکه نظامی‌عروضی سمرقندی در کتاب چهار مقاله خود که درحدود ۵۵۰ هجری تألیف کرده یعنی قریب نوزده سال پس از جرجانی در مقالت چهارم در علم طب و هدایت طبیب آورده است: «... و از کتب وسط ذخیره ثابت قره یا منصوری محمد زکریاءرازی یا هدایه ابوبکر اخوینی یا کفایه احمد فرج یااغراض سید اسمعیل جرجانی باستقصاء تمام بر استادی مشفق خواند...». از عبارت‌بالا مشهود می‌گردد که پزشکان‌ایرانی پس از قریب پنج قرن که عموماً کتاب‌های‌طبی بزبان تازی بوده بامنتهای جدخودرا از قید زبان عربی بیرون آورده واستقلال فکری وقلمی یافته و توانستند به بهترین وجه این‌امررا کفایت کنند. که نمونهٔ کامل و بی‌نظیر استادان ط ب پارسی سیداسمعیل می‌باشد که توانست تجدد طب ایرانی‌را به بهترین نحو به منصهٔ ظهور رساند.

کتاب اغراض‌از حیث حجم بین‌ذخیره و خفی علائی یعنی‌ازذخیره مختصرتر و از خفی‌علائی مفصل‌تر میباشد.

نسخ خطی متعدد از آن در کتابخانه های جهان و ایران موجود است[1]. ابتداء کتاب‌از روی نسخهٔ خطی مکتوب در سال ۷۸۹ هجری محفوظ درکتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران که بسال ۱۳۴۵ از طرف بنیاد فرهنگ ایران (به شماره ۳۰ علم درایران به چاپ رسیده چنین است:

۱- رجوع شود به حواشی و تعلیقات چهار مقاله عروضی توسط مرحوم علامه محمد قزوینی که‌تشریح چهارمقاله‌به‌عمل آمده ودکترمحمد معین چاپ تهران سالهای ۱۳۳۱و۱۳۳۳ (دوبار) و فهرست نسخه های خطی فارسی ج۱ نشریه شمارهٔ ۱۴ مؤسسه فرهنگی منطقه‌ئی احمد منزوی وفهرست کتب خطی کتابخانهٔ دانشکده پزشکی سال۱۳۳۳ شمسی حسن‌رہ‌آورد.

« بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم، امابعد حمدالله سبحانه و تعالی والصلوة علی رسوله محمدالمصطفی و علی آله‌اجمعین . باید دانست که هرکه‌بمجلس پادشاهی‌وسیلتی خواهد جست یا خدمتی وتحفهٔ خواهد برد ، هیچ وسیلتی و خدمت و هیچ تحفه جون‌تحفه‌علمی‌نیست خاصه که‌چون‌پادشاه چون خداوندوخداوندزادهٔ‌ملک‌عالم‌عادل ولی‌نعمت کریم الطرفین نصرة الدین (نصرالدین) علاءالدوله‌فخرالسلاطین ابوالمظفر- اتسزبن خوارزمشاه حسام امیرالمؤمنین نصرالله لواءته ... خادم دعاگوی‌اسمعیل- بن‌الحسن‌الحسینی الجرجانی با قصور اندر علم و تقصیر اندر خدمت هروقتی دلیری کند وخدمت‌علمی سازد وبر مجلس‌عالی عرضه کند و جنین خدمتی برجنان‌خداوندی عرضه کند . از حکم‌مکرمت و مروت بقبول مقابل فرماید، اما هرکه خدمت علمی بر مجلس پادشاهی عرضه کند صواب آن باشد که‌آن خدمت ازسرمایه خویش‌سازد و از صندوق خود بردارد و سرمایه خادم علم طب است و بیش از این مختصری خفی ساخته بودست واکنون بحکم فرمان و دستوری مجلس عالی لازال عالیا و سفارت امام اجل مجدالدین‌ابو محمدصاحب‌بن محمدالبخاری‌ادام‌الله‌ایامه وبحسب بحث و تفتیش آن خداوند که جاوید زیادو بحسب آرزو ودرخواست این سفیر این خدمت ساخته آمد و پیش از من هر مصنفی که کتابی ساخته است در خطبهٔ کتاب خویش‌محل و شرف آن‌کتاب یادکرده‌اند و فوائد آن بازنموده و ترتیبی که داده است وتصرفی که اندر مسائل‌آن علوم کرده همه حکایت کرده‌اندو شرح داده، اگر خادم دعاگوی‌را نیز این محل باشد که این کتاب‌را شرف و محل ورتبت‌اویاد کند عیب نباشد متابعت کردن پیشینکان‌جنانج قاعده ایشان بوده است وازبهرآنک بحجم کوچک است‌و بمعنی بزرگ وبصورت مختصر و بکثرت فوائد و شرح‌مشکلات مبسوط هیچ نکته در موضع خویش وفوائد علمی از این کتاب بیرون و فروگذاشته نیست،بلک اندر مضایق و مواضع بحث تصرف ها کرده آمده است و بغایت تحقیق رسانیده وکشف تمام کرده هرفاضلی که در این علم و بر اسرار و دقایق این صنعت واقف بود جون مطالعه کند داند که داد هر نکتهٔ داده آمده است وبدین‌سبب این

کتاب را «الاغراض الطبیه والمباحث العلائیه» نام کرده شد و دعوی خادم آنست که امروز در علم طب مختصری بدین کمال موجود نیست و درستی این دعوی بمطالعهٔ معلوم گردد و بمقایسه ظاهر شود. ایزد تعالی جمع این کتاب بر خداوند ولی نعمت وبردولة و برولایت او مبارك کناد و برخورداری دهاد و توفیق رفیق کرداناد بمنه و فضله. وبنیاد این کتاب ترتیب آن بر پنج بخش قسمت کرده شد و هر بخشی کتابی است جنانك یاد کرده شود و فهرست یا گفتارها واجزا و ابواب هربخشی این است که یاد خواهیم کرد بتوفیق الله وحسن معرفة».

از خطبهٔ کتاب چنین مستفاد میگردد که نخست سیداسمعیل جرجانی کتاب را برای اتسز فرزند خوارزمشاه تألیف کرده؛ دوم آنکه کتاب را خدمتی علمی برای پادشاه دانسته که از سرمایه وصندوق خویش تقدیم داشته؛ سوم آنکه خدمت تألیف کتاب را برحسب توصیه مجدالدین ابو محمد صاحب بن محمد البخاری انجام داده؛ چهارم آنکه شرح مختصری در باب کتاب تألیفی خود متذکر گردیده؛ پنجم آنکه کتاب اغراض را پس از خفی علائی تصنیف کرده است.

کتاب اغراض چنانکه مؤلف در خطبهٔ آن متذکر گردید در پنج کتاب است بدین شرح:

کتاب اول- اندریاد کردن حد طب و موضوع آن ویاد کردن جزو علمی و عملی از آن و یاد کردن ارکان و مزاجها که در پانزده گفتار است؛

کتاب دوم- اندر حفظ الصحه یعنی نگاه داشتن تندرستی که در شانزده باب است؛

کتاب سوم - اندر معالجات هربیماری و اسباب و علامات آن سرتاپا که در بیست و شش گفتار است؛

کتاب چهارم - اندر ادویه مفرده و طبع و فعل ومضرت و منفعت وخاصیت هریک یاد کردن که در سه جزو است؛

کتاب پنجم- اندر قرابادین و اخلاط داروها و ترکیب آن و وزن آن وشرابها ولعوقها و قرصها و گوارشها و اطریفلها و معجونها و حبها وآنج (آنچه) بدین ماند که در بیست و سه باب است.

از شرح پنج جزو کتاب اغراض معلوم گردید که کتاب بمانند ذخیره مشتمل بر یک دوره کلیات طب و بیماری شناسی و بهداشت و بیماریهای بدن از سر تا پا و داروسازی وداروشناسی وتهیه مرکبات داروئی است. بطوراجمال درحقیقت کتاب اغراض یک ذخیره مختصر و ملخص از آن است.

قسمت اول (مجلداول) کتاب بسال ۱۳۴۵ شمسی (چنانکه آمد) از طرف بنیاد و فرهنگ ایران چاپ افست گردید وچون اصل نسخه با مرکب سیاه و قرمز بوده بدین مناسبت بسیارروشن وخوانا میباشد. این مجلد در ۷۱۵صفحه بقطع رحلی کوچک با دوصفحه مقدمه میباشد.

۶- یادگار - کتاب طبی مختصری است در علم طب و از مؤلفات سیداسمعیل جرجانی میباشد.

چنین بنظر میرسد این کتاب چهارمین تألیف جرجانی باشد.

یادگار بمانند سه تألیف دیگر سیداسمعیل در زمان حیات وپس از اواز کتب مطالعه‌ای طالبان علم طب بوده چنانکه نظامی عروضی سمرقندی در چهار مقاله در مقالت چهارم درباب علم طب وهدایت طبیب آورده‌است:«... که‌ازاین کتاب صغار که استادان مجرب تصنیف کرده‌اندیکی پیوسته با خویشتن داردچون«تحفة‌الملوك» محمدبن زکریاءو«کفایه» ابن‌مندویه اصفهانی و«تدارك انواع الخطاءفی‌التدبیرالطبی» ابوعلی و«خفی‌علائی» و «یادگار» سیداسمعیل‌جرجانی زیرا که بر حافظه اعتمادی نیست...»

نسخی چند از این کتاب درکتابخانه‌های دنیا دیده میشود. یک نسخه از آن درکتابخانه تیپوسلطان موجود است(تعلیقات چهار مقاله - مقالهٔ چهارم - صفحهٔ

٤۰٦ دکترمحمد معین). ایضاً در تهران در کتابخانهٔ دانشگاه و دانشکدهٔ پزشکی و کتابخانهٔ مرحوم دکتر حسین مفتاح موجوداست (صفحهٔ ٦۱۰ فهرست نسخه های خطی فارسی نشریهٔ شمارهٔ ۱٤ مؤسسهٔ فرهنگی منطقه ای تألیف آقای احمد منزوی سال ۱۳٤۸ شمسی تهران).

یادگار در پنج بخش میباشد بدین شرح :

بخش اول- اندر فوائد علمی که اندر طب بکار آید مشتمل بر هفده باب؛

بخش دوم- اندر علاج بیماریها از سر تاپای مشتمل بر سی باب؛

بخش سوم - در دوباب ؛

بخش چهارم- در یازده باب ؛

بخش پنجم در سه باب(نقل از فهرست نسخه های خطی فارسی تألیف آقای احمد منزوی ۱۳٤۸ شمسی تهران) .

این کتاب چنانکه آمد بمانند سایر مؤلفات جرجانی یک دوره علم طب و بیماری ها و دارو سازی است ، که مورد استفادهٔ طلاب علم طب و اطباء قرار میگرفته است.

در خاتمه این قسمت نکات و ملاحظات طبی چند فشرده ومقتبس از مؤلفات سید اسمعیل مخصوصاً از ذخیره بنظر خوانندگان کتاب میرسانیم .ضمناً متذکرمیگردیم که این نظرات و نکات طبی که جرجانی در کتب خودآورده علاوه برآنکه نمایشگر دوران تجددطب ایرانی است،میراث پزشکان دانشمند سلف خودرانیز شامل میباشد. بسیار کوشش شده است که در آخر این مقال نظرات جرجانی و پزشکان قبل ازوی در باب طب نظری وعملی توضیح داده شود ، امابرای این موضوع قطعاً بهمین مختصر که خواهد آمد ، حق مطلب ادا نخواهد شد ، بلکه باید کتابهای بسیار مطول

در بارهٔ آن (یعنی طب دیروزی و آثار پزشکان سلف) نوشت تا کماهو حقه وینبغی مطلب روشن گردد.

شرح مختصر در بارهٔ نه کتاب وتتمه آن که کتاب دهم است در ابتدای توصیف ذخیره آمد و احتیاج به تکرار نیست.

کتاب اول و دوم یک دوره کلیات طب است که برای آشنائی به عقاید و افکار و نظرات پزشکان سلف دانستن مطالب آن خالی از فایده نیست. در هفت کتاب دیگر و تتمهٔ آن از بهداشت وپیش گیری بیماریها وپرورش کودک وتشخیص بیماریها و ادوار مختلفهٔ آن و تبها و علل آن و انواع درمان های طبی و جراحی و اعمال دستی(یدی) و بهداشت پوست و درمان زهرها وسم ها و داروهای مرکبه و امثال آنهاست.

اکنون نظری اجمالی به کلیات طبی و نظرات سید اسمعیل که تجدد طب ایرانی اسلامی ودردو کتاب اول است می افکنیم وخلاصه مطالب آنرا از زبان استاد می شنویم. آنگاه تشریح و توضیح و تجزیه و تحلیلی از آن می کنیم.

جرجانی در کتاب اول در مقدمه مختصر گوید: «اندر بیان کردن حد طب و منفعت آن و شناختن احوال مادتها و مزاجها[۱] و خلط ها[۳] چهارگونه واحوال عادتها وشرح اعضاء وقوتهاو این کتاب شش گفتاراست». سپس در شش گفتار بطورتفصیل از جمیع مباحث بالا صحبت میدارد.

در کتاب دوم جرجانی درمقدمه مختصر آن چنین گوید: «اندرین کتاب احوال مردم یاد کرده شود از تندرستی و بیماری وانواع واعراض[۵] بیماریها و اسباب شناختن[۶]

۱- Eléments. ۲-Tempéraments.

۳- Humeurs. ٤- Forces.

٥- Symptomes. ٦- Etiologie.

احوال نبض و احوال هرچه از مسام[۱] واز مجاری‌تن بیرون آید چون عرق ونفث[۲] و بول[۳]و غایط[٤]و این همه از جمله اعراض تن باشد واین کتاب نه گفتار است».

اکنون کلیاتی مأخوذ از ذخیره خوارزمشاهی را از نظر خوانندگان کتاب می‌گذرانیم :

در بارهٔ انسان وجهان- جرجانی‌وپزشکان‌سلف انسان‌را وجودی خردو کوچک (یا عالم کوچک = عالم صغیر[٥]) در برابر جهان بزرگ (یا عالم کبیر[٦] = عالم بزرگ) میدانستند.

مراد از عالم‌صغیر همان انسان است که دنیای خردی در برابر جهان بزرگ نام برده شده، بدین‌معنی که‌عالم کوچک در داخل عالم بزرگ قرار دارد وبالنتیجه انسان محاط در عالم بزرگ است .

دراین‌باب عقاید حکماء مختلف است. بعضی گویند عالم کبیر فوق آسمانها و عالم صغیر زیر آسمانهاست و برخی گویند عالم کبیر ملکوت زمین است وپاره‌ای عالم کبیررا قلب وعالم صغیررانفس‌میدانند، ولی‌عموم فلاسفه گویند مقصود ازعالم کبیر وجود آسمانها و زمین و مافیهاست و عالم‌صغیر انسان‌است . . . (این قسمت خلاصه و مختصری از لغت‌نامهٔ دهخدا صفحهٔ بیست حرف عین‌می‌باشد) .

درباره مایه ها - قدما تن‌آدمی‌را از چهار مایه [مایه های چهارگانه = مایهاء چهارگانه (بگفتهٔ جرجانی)= چهار عنصر[۷] = چهار رکن[۸] که جمع‌آنها عناصروارکان

۱- Pores ,les intertices du corps .

۲- Crachats = نفث = اخلاط سینه = رطوبت ریه (درذات‌الریه وغیره)

۳- Les urines. ٤- Les matières fécales .

٥- Microsome. ٦- Macrosome.

۷- ۸عنصر = آخشیک = آخشیج = گوهر = اسطقس = استقس =

بقیه زیر نویس در صفحه بعد

است)[1] میدانستند و معتقد بودند که بدن انسان ازاین چهار عنصر که عبارتند از : آتش و هوا وآب وخاك تشکیل گردیده‌است .عناصراربعه یاعناصرچهارگانه (= ارکان اربعه = چهار رکن = چهار آخشیج = موادا ربعه = اسطقسات اربعه = چهار اسطقس)سایر نامهائی‌است که به چهار عنصر گفته‌اند. جرجانی گوید : عنصراصلی است که اجسام دارای طبایع مختلف از آن تشکیل میگردند.

در باب مایه اصلی موجودات درمیان حکماء اختلاف است. دسته‌ای مایه اصلی موجودات‌را آب[1] عده‌ای هوا[2] پاره‌ای خاك[3] وبعضی‌آتش[4] را مادة‌المواد (یا خمیرمایه) میدانستند. اما اغلب‌اطباءراعقیده آن است که هر چهار ماده بالاعناصر تشکیل دهندهٔ موجودات میباشند.

جرجانی‌را عقیده آن بود که این چهار ماده ترکیب بدنی آدمی را تشکیل میدهند که تقریباً میتوان گفت‌عقیده عموم‌پزشکان وحکماء اسلامی‌است.

بقیه زیرنویس ازصفحه قبل

بیخ = اصل = بنیاد = مایه و امثال‌آن که درکتاب لغات‌آمده است‌وفرانسوی‌آن Elément و چهار عنصر Les quatre éléments است.

۱- اولین بار این نظریه که مادة‌المواد آب است توسط طالس ملطی (= طالیس = Thales de Milet ۶۲۴-۵۴۵ ق.م.) ابرازگردید .وی معتقد بود که اولین‌چیزی که‌خداوند خلق فرمود آب بود .

۲- نظریه مربوط به آنکه خمیر مایه یا مادة‌المواد یا مایه اولی هواست ابتدا بنحوی توسط‌آناکسیماندروس‌ملطی‌آمده (= انکسیمندروس = Anaximandros ۶۱۰-۵۴۵ ق.م.) که عنصرآتش‌را مبدء جمیع‌موجودات‌دانست وبعداً توسط‌انکسیمانوس (= انکسیمنس = Anaximens متوفی بسال ۵۲۸ ق. م.)چنین ابراز گردید که روح وهوا هردو سبب بقای عالم‌کون و فساد می‌باشند. پس‌از این‌دو عده‌ای ازحکماءرا عقیده آن بود که آب و هوا هردو مادهٔ‌اولی و مبدء موجودات می‌باشند.

بقیه زیر نویس در صفحه بعد

بهرحال موضوع خمیر مایه یا عنصر اصلی چنانکه ذیل متن نگاشته شد در میان حکماء و دانشمندان اختلاف عقیده بوده و هریک بنحوی عقاید خودرا ابراز داشته‌اند.

جرجانی درباره چهار عنصر طبیعت آنهارا بدین شکل توضیح داده است که آتش گرم‌وخشک، زمین‌سردوخشگ، آب سردوتر وهوا گرم‌وتراست. آتش رابربالای تمام‌ارکان و سبکتراز همهٔ آنها ، سپس هوا و آب و زمین را بترتیب پائین و از نظر ثقل وسنگینی نیز بهمین‌شکل متذکر میگردد.

آنگاه جرجانی گوید: « تمام کائنات بدین چهار معنی‌حاصل‌است دانستیم که ارکان چهار است وجزاین چهارنیست و بایددانست که سردی زمین کمترازسردی آبست وگرمی هوا کمتر ازگرمی آتش واین‌چهارمایه که یادکرده شد مایه نخستین است سرانداماهای یکسان‌را ...» . آنگاه جرجانی پس از ذکر خواص چهار عنصر چنین نتیجه می‌گیرد: که هریک از ارکان مذکوره‌در بالا خواص ضد رکن دیگر دارد که گرمی ضد سردی وتری ضد خشکی میباشند وبعبارةٍ اخری هرکدام از ارکان دشمن رکن دیگر است بمانند آنکه آتش دشمن آب و هوا دشمن زمین وقس علیهذا وبدن آدمی ازآمیختگی این‌چهار رکن‌تشکیل‌میگردد .

در بارهٔ مزاج- مزاج[٥] که جمع آن امزجه است دراصطلاح طب دیروزی‌نتیجه

بقیه‌زیرنویس ازصفحهٔ‌قبل

۳- عده‌ای از حکماء را عقیده آن بود که مبدءجمیع موجودات‌خاك‌است. ذیمقراطیس فیلسوف و حکیم مشهور یونانی مبدء موجودات‌را اجسام کوچک صلب میدانست.

٤- هراقلیطس (= هرقلیطوس = Heraclite ۳۸۸-۳۱۰ق. م.) وعده دیگررا عقیده آن بود که اول چیزی که خداوند خلق فرمود عنصر آتش بود.

٥- Tempérament.

یا کیفیتی است که از فعل وانفعال قوای فاعلی یعنی حرارت[۱] (گرمی) وبرودت[۲] (خنکی) و قوای منفعله یعنی رطوبت[۳] (تری) و یبوست[۴] (خشکی) حاصل میگردد . ایضاً میتوان مزاج را نتیجهٔ عکس‌العملهای متعددی که بین جسم آدمی و محیط خارج است دانست .

مزاج یا طبع (جمع آن طباع) که تحت اسامی و عناوین مختلف بمانندسرشت و خوی و طبیعت و خصلت و طینت و خمیره و جبلت و منش و نهاد و آب و گل و امثال آنها درکتب قدما آمده‌از مهمترین اصول طب دیروزی‌است، که میتوان گفت اساس آنرا تشکیل میداده است . دراین‌باب عقیدهٔ قدما آن بوده که مزاج آدمی ممکن‌است مزاج مفرد[۵] (یا ساده) ویا مزاج مرکب[۶] ویا مزاج معتدل[۷] باشد .

برحسب عقیدهٔ قدما اگر اخلاط[۸] بدن بایکدیگراز حیث قوی و صفات به‌نسبت صحیح باشند ، تعادل بدن[۹] (موازنه) برقرار میگردد و بالعکس اگر به نسبت صحیح نباشند عدم تعادل[۱۰] (عدم موازنه) پیدامی‌شود، که این تغییروعدم تعادل برحسب ترشحات در بدن آدمی باعث اختلال گردیده که نتیجهٔ آن بیماری‌است .

مزاجهای انسانی‌را به تقسیمات زیر منقسم‌نموده‌اند:

۱) مزاج خونی[۱۱] (= مزاج دموی) که گرم ومرطوب؛

۲) مزاج صفراوی[۱۲] که گرم و خشک ؛

۱- Chaleur. ۲- Froideur, Fraïcheur. ۳- Humidité.

۴ - Secheresse. ۵- Tempérament Simple.

۶- T. Complexe. ۷- T. Equitable.

۸- Les Humeurs. ۹- Equilibre.

۱۰-Déséquilibre .

۱۱- Tempérament sanguin. ۱۲-T. bilieux.

۳) مزاج سوداوی[۱] (= سودائی = مالیخولیائی) که سرد وخشک؛
۷) مزاج بلغمی[۲] که سرد و مرطوب بود.

قدما جمعاً برای آدمی نه مزاج قائل بودند : یکی معتدل و چهار مزاج بسیط و چهار مزاج مرکب[۳].

اصناف مزاج از نظر اعتدال (معتدل بودن) و عدم اعتدال (غیرمعتدل بودن) و از نظر ساده ومرکب بودن همان نه قسم مذکور در بالا بوده که دائر مدار همان حرارت و برودت و رطوبت ویبوست بوده است.

بنابراین برحسب عقیده پزشکان مزاج ها (امزجه) بترتیب مزاج ترومزاج خشک و مزاج گرم ومزاج سرد بودند. دربرابراین چهارمزاج که ساده وبسیط بوده چهارقسم مزاج دیگر وجودداشته که مرکب میگفتند که از غلبهٔ دوقوه پیدامیشده بدین شکل: گرمی وخشکی وسردی وخشکی یا گرمی وتری یاسردی و تری . بسدین ترتیب جمعاً چهارمزاج بسیط و چهار مزاج مرکب و یک مزاج معتدل (که در حقیقت مزاج کمال مطلوب بوده) میگرددومعتقد بودند که فردی که مزاج معتدل داشته باشد بسیارنادرالوجود می باشد.

اماموضوع مزاجهای آدمی را بانظر طب امروزی که فصلی بنام متابولیسم[٤] است میتوان تطبیق کرد.

گذشته ازمطالب بالا باید دانست که قدما رابطه‌ای دائمی بین آدمی و محیط خارج و سنین مختلفه دوران زندگی[٥] (چهار دوران) انسان و فصول

۱-T. Mélancoliqne, atrabilaire. ۲- T. phlegmateux .

۳- سعدی در باب طباع چهارگانه گوید:

چهار طبع مخالف سرکش چند روزی شوند باهم خوش
گریکی زین چهارشد غالب جان شیرین برآرد از قالب

٤- Métabolisme.

٥- رجوع شود به زیر نویس صفحه ۷۵۰.

چهارگانه[۱] و نواحی چهارگانه[۲] نسبتی قائل بودند. چنانکه رازی در کتاب آبله و سرخک وجرجانی در کتاب ذخیره بدان اشاره کرده‌اند. دراین مختصر نظریهٔ رازی رادر باره‌تری و خشکی بدن که بسیار روشن و قابل توجه‌است متذکر میگردیم:

«رازی گوید: آدمی از ساعتی که بدنیا می‌آید تا پیر شود روز به روز خشکی بر مزاجش فزونی می‌یابد و از این جهت است که خون کودکان وبچه‌ها بالمقایسه با خون جوانان و بطریق اولی با خون پیران رطوبتش زیادتر است. با این حال حرارت زیادی دارد و جالینوس در تفسیر کتاب فصول[۳] این معنی‌را تصدیق کرده وگفته است: حرارت نوباوگان از حیث کمیت از حرارت جوانان بیشتر وحرارت جوانان از لحاظ کیفیت از نوباوگان زیادتر است.

«این امرازاینجامعلوم میشود که اعمال طبیعی درنوباوگان از لحاظ هضم غذاونشو ونما بهترانجام میگیرند. بدین جهت است که خون نوباوگان وکودکان شبیه به عصاراتی است که هنوز در آنها پختگی منتهی به نضج[۴] کامل شروع نگردیده ودرآنهاجنبش غلیانی پیدا نشده است. خون جوانان بمانند عصارات جوشیده‌ای میباشد که ازآن بخارات و فضولات زیادبیرون ریخته، شبیه شرابی‌است که‌آماده شده واز غلیان‌افتاده و نیروی آن استحکام یافته است. اما خون پیران مثل شرابی است که قدرت‌آن از بین رفته و نزدیک بسردی شده و سرکه خواهد شد».

مطلب بالا از آن نظرآمد که سیررطوبت بدن‌آدمی از کودکی تاپیری به چه‌نحو به خشکی میگراید و با نظرات طبی امروزی تباینی‌ندارد.

تعبیری که جرجانی در بارهٔ طی دوران کودکی به پیری قائل بوده چنین است:

۱ـ مقصود بهار و تابستان و پائیز و زمستان است.

۲ـ مقصود چهار جهت یعنی شمال و جنوب و شرق و غرب است.

۳ـ فصول بقراط = les Aphosirmes = الفصول البقراطیه فی‌اصول‌الطبیه Aphorismus.

۴ـ Amélioration = Coction.

«دردوران کودکی[۱] بدن طفل گرم و مرطوب است وهمینکه به بلوغ[۲] نزدیک میشود رطوبت بدن کم شده و سپس دردوران جوانی[۳] بدن گرم و خشک و تدریجاً حرارت بدن بر اثر ازدیادو کبرسن[۴] کم‌شده وتنزل می کند.تا آنکه رطوبت خارجی‌بر بدن‌مسلط گردد و انسان‌را بطرف مرگ سوق دهد». سپس گوید: «رطوبت جوانی‌به مثابه روغن چراغ است که شعلهٔ روشنی دارد که بر اثر کاستن وتمام شدن روغن شعله خاموش میگردد و مرگ پیش می‌آید». بطور خلاصه روغن شعلهٔ چراغ بدن تمام‌می‌شود .

در خاتمه مطلب مربوط به مزاج تذکر داده میشود که جرجانی علاوه بر تقسیم‌بندی مزاجها که در بالا آمد مزاج مردم هر اقلیمی‌را[۵] با اقلیم دیگر متفاوت می‌دانسته است.

سپس جرجانی مزاجهای سنین مختلفه واخلاط بدنی و چاقی و لاغری وخلق وخوی وعادات (در مردان و زنان) واموریکه بیرون از تن آدمی و احوال شهرها و خانه‌ها و تندرستی و بیماری یا باصطلاح خود جرجانی حالهای طبیعی(تندرستی) و نا طبیعی (ناتندرستی‌یا بیماری)را بسیار مشروح بیان میدارد (برای اطلاع بیشتر- رجوع شود به ذخیره و سایر مؤلفات جرجانی) .

از آن گذشته جرجانی مزاج یک یک اندامها بمانند دماغ و چشم و قلب‌و جگر و امثال آنهارا متذکر گردیده که شرح یک یک آنها بسیار مطول و خارج ازحوصلهٔ کتاب است.

۱و۲و۳و٤ - بچگی = طفولیت = کودکی = نوباوگی = Enfance . کودك = Enfant . نوزاد = Bébé یا Nouveau né . نوجوانی‌وجوانی‌وبلوغ (انسان‌بالغ) Adolescent = میان سالی = آدم‌عاقل (مقصوداز عاقلی‌انسان کامل در عرف عامه است) = Adulte . پیر = Vieux و پیری = Vieillesse است .

۵- مقصود اماکن و اقالیم مختلفه است.

در بارهٔ تقسیمات بدن انسان ـ ترشحات بدن انسانی یا اخلاط (جمع خلط) طبق نظر جرجانی و پزشکان سلف با توجه بدانکه جرجانی بسیار مفصل و کامل آنها را تشریح کرده بدین شرح است :

جرجانی معتقد بوده که بدن انسان از سه اصل تشکیل گردیده اول اخلاط (یا ترشحات) دوم مواد غیر مایع (جامد) که آنها را اندام نام گزاری کرده سوم نیروهای حیاتی[۱] .

الف) اخلاط ـ جرجانی در مورد اخلاط چهارگانه یعنی خون و بلغم و صفرا و سودا در کتاب ذخیره بسیار مشروح بیان مطلب نموده که خلاصهٔ آن چنین است:

او گوید : اخلاط مایعاتی هستند که در بدن آدمی یا در اندامهای بدن بمانند معده و کبد و طحال و کیسهٔ صفرا و یا در عروق میباشند.

طبیعت چهار خلط مذکور از یکدیگر متفاوت است و هریک خاصیت و کیفیت و مزه و غلظت مخصوص بخود دارد . مثلاً خون خالص ترین خلط بدن آدمی است که گرم و مرطوب و مزهٔ آن شیرین و مطبوع است . بلغم[۲] که در معده تهیه می گردد مایعی بی رنگ و بی طعم و سرد و مرطوب است .

جرجانی چنین استدلال می کند که بلغم از خون کمتر پخته می باشد . اما صفرا[۳] (یا صفرای زرد) طبیعت آن خشک ولی از بلغم گرم تر و رنگ آن زرد و مزه اش تلخ میباشد و محل تشکیل آن در کبد است . بالاخره سودا[۴] (یا صفرای سیاه) چنانکه از اسم آن مستفاد میگردد سیاه رنگ است و مزه ای شیرین و ترش دارد و طبیعت آن سرد و خشک است .

۱- Forces vitales.

۲- Pituite = Phlègme.

۳- Bile = Bile jaune.

۴- Atrabile = Bile noire.

قدما کبدرا دیگ بدن میدانستند که در آن ته نشین ومایع وکف قائل بودند ته نشین آن سودا و مایع آن خون وکف‌ماده رقیق آن بلغم‌وصفرا است.

جرجانی گوید: خالصترین اخلاط که خون‌است برای تغذیه بدن می‌باشد.

سپس جرجانی بخواص یک یک اخلاط چهارگانه پرداخته ووجود آنهارابرای بدن مشروحاً متذکر گردیده که شرح تفصیلی‌آن خارج از حوصله کتاب‌است.

ب) اندامها ـ جرجانی بمانندابن سیناانداهارا به‌دو قسمت‌تقسیم کرده است: اول اندامهای یکسان بمانند استخوان وگوشت و پوست،دوم اندامهای مرکب (یا اعضاءآلیه) بمانند انگشت و ناخن و کف وساعد که نام هریک جداگانه است. اولیهارا به‌زبان تازی بسیط و متشابه‌الاجزاء و دومیهارا اعضاء مرکبه (یا اعضاء آلیه) گفته است[1].

ابن‌سینا درقانون قسمتهای مختلفه بدن وطبایع آنهارا بدو دسته تقسیم کرده است. دستهٔ اول آنها که قابلیت تقسیم دارند بمانند اعصاب و عروق و پوست و استخوان و موکه بنام‌قسمتهای ساده یا مفرد و دستهٔ دوم‌آنها کهٔ قابل تقسیم‌نباشد بمانند قلب و سر و امثال آنها که بنام قسمتهای مرکب (= اعضاء آلیه) نامیده است و چنانکه آمد اندامهای یکسان و اندامهای مرکب گفته است.

ج) درباره هضم و تولید و تقسیم اخلاط ـ پس از آنکه غذا وارد معده گردید براثر مایعات‌و ترشحات‌معدی بصورت ماده غلیظی درآید وگوارش وتحلیل درمعده تولید شود. این‌ماده را قدما کیلوس[2] میگفتند که اولین مرحله هضم یا هضم اول می‌باشد. بنا براین هضم‌نخستین درمعده است. پس از آنکه عمل

۱ـ اندامهای یکسان‌را بانظر امروزی به بافت و نسج یا Tissu و اندامهای آلیه یا مرکب را میتوان بنام عضو یا Organe گفت.

۲- Chyle.

بالا انجام یافت مواد بدو قسمت منقسم میگردد. قسمتی که به کار بدن نمیرود و بخارج دفع می‌شود. قسمتی که بکار بدن میخورد، پس از تبدلات چندی بدوقسمت تقسیم‌می گردد. آن قسمت که جا ومکان مخصوص ندارد، سوداست که به تمام‌بدن میرودو آن قسمت که برای بدن مفیداست به کبد میرود که به سایر قسمتهای‌بدن توزیع شود. این عمل‌را هضم ثانی نامند، که در جگر انجام می گیرد. کبد چنانکه آمد برحسب عقیده قدما دیگ بدن است و تصفیه کامل از مایعات بالا بعمل‌میآمده که عبارتند از خون خالص وسودا (یا ته نشین) و صفرا. خونی که درکبد تهیه شده بتمام بدن رفته برای تغذیه بدن بکار می‌رود. وبدین‌شکل هضم دوم درکبد انجام میگیرد.

قدما معتقد بودند که چنین خونی که در بدن تهیه میگردد، قادر به ساختن گوشت و عضلات بدن نمی‌باشد.

پس از این مرحله یعنی هضم‌دوم کلیه‌ها و غده‌های عرق مازاد خون(یعنی مازاد مواد سروزی[۱]) را گرفته که نتیجةً ادرار و عرق از آن تولید شده‌و این عمل‌را هضم سوم میگفتند.

جرجانی درکتاب ذخیره متذکر گردیده: «که هضم نخستین اندر معده‌است و هضم دوم اندر جگراست و هضم سوم اندر اندامها. آنگاه اضافه می‌کند که چون باندامها رسد اندر هراندامی گواریدن(= هضم) دیگر هست که‌آنرا گواریدن چهارم گویند.

«درباب قوی (نیروها ـ روحها) ـ جرجانی‌روح هارا به سه قسمت تقسیم کرده که‌به ترتیب روح‌طبیعی[۲] و روح‌حیوانی[۳] و روح‌نفسانی[۴] (روانی)میباشند.

۱- Matières séreuses.

۲- Faculté naturelle.

۳- F. animale.

۴- F. psychique.

«قوای طبیعی‌را مشتمل بر تغذیه و تولید دانسته که غذاها کار تغذیه‌بدن‌را انجام می‌دهند و آنگاه پس از تغییر بجای مواد از دست رفته بدن بکار می‌روند و عمل می‌کنند .

«مهمترین اعضاء تغذیه را کبد میداند که خون‌را صاف (تصفیه) می‌کند و سازندهٔ اخلاط است و در مورد عمل تولید گوید : عامل مهم آن خثیه‌ها وزهدان است .

« قوای حیوانی برای جریان خون و تنفس میباشد که بر اثر حرارت بدن (حرارت غریزی) است . قلب‌را مرکز حرارت غریزی می‌داند که اعضاء واندامها توسط شریانها حرارت را از قلب می‌گیرند. بدین‌لحاظ هر اندام یا عضوی فاقد شریان شود حرکاتش به اشکال انجام می‌گردد و حس آن عضو کم می‌شود که نتیجةً سرد شده ومیمیرد . و چون قلب‌را تولید کنندهٔ حرارت اصلی‌بدن میداند،بدین جهت احتیاج‌آنرا به‌هوای‌نسبةً سرد دانسته، لذا ریه‌ها درجوار قلب‌آفریده‌شده‌است. از طرفی نفخه حیاتی یادم زندگی سرچشمه‌اش را هوا میدانسته که وجودش برای حیات و زندگی آدمی و حفظ حرارت اصلی واجب میباشد و این‌حرارت اصلی بدن چنان خاصیت وصفتی‌دارد که هوا و خون‌را با یکدیگر ترکیب کرده از آن گوهری (جوهری) بنام روح (Pneuma=) که علت و منشأ ازلی فعالیت حیوانی است درست کند .

«جرجانی قوای‌روانی یا نفسانی‌را مجموعه‌ای از حرکات ارادی‌و احساسات‌و حس و حرکت را در انسان و حیوان یکسان می‌داند . آنگاه گوید: که قوای‌فکری مخصوص آدمی است . سپس شرحی مبسوط در بارهٔ حافظه[۱] و تصور[۲] و اندیشه[۳] و تأثر[٤] و تألم[٥] واستـــــــــــثال‌آن متذکر میگردد . مرکز اعمال روانی‌را درمغز

۱- *Memoire.*
۲-*Imagination.*
۳- *Pensée.*
٤- *Impression.*
٥- *Chagrin.*

و نخاع شوکی (مغز حرام) میداند که بوسیله اعصاب به تمام قسمتهای بدن حس و حرکت داده و محل آنهارا درمغز (مخ) معین نموده است.

«ایضاً در باره قوتها گوید: «... و قوتهای دیگرچون جاذبه[۱] وماسکه[۲] وهاضمه[۳] و دافعه[۴] و مغیره[۵] و نامیه[۶] ومولده[۷] ومصوره[۸] (مخیله) است» .

خلاصه و نتیجه ـ بطور خلاصه پزشکان سلف از آنچه که در صفحات بالا در بارهٔ طبیعت‌ها(طباع) و عناصر چهارگانه (عناصر اربعه) و مزاجها (امزجه) و خلط‌های‌چهارگانه (اخلاط اربعه) و سنین عمر آدمی و فصول و مناطق چهارگانه مذکور افتاد، طبیعت‌ها و مزاجهای آدمی را برحسب عوامل نامبرده چنین نتیجه می گرفتند :

۱) طبیعت گرم و مرطوب با عنصر هوا و مزاج خونی (دموی) وخلط خون وکودکی[۹] وفصل بهار و مناطق شرقی نسبت دارند (متناسب میباشند)؛

۲) طبیعت گرم وخشک با عنصرآتش و مزاج صفرائی (صفراوی) وخلط‌صفرا (صفرای زرد) ونوجوانی[۱۰] (یاجوانی)وفصل و تابستان ومناطق جنوبی نسبت دارند (متناسب میباشند)؛

۳) طبیعت سرد و خشک با عنصر زمین و مزاج سوداوی (سوداوی یا

۱- Force attractive. ۲- F. retentive.

۳- F. digestive. ۴- F. expulsive.

۵- F. medicatrice, modificative, modifiante.

۶- F.croissante,végétative ۷-F. productrice,génératrice. ۸-F. imaginative, imaginaise.

۹- Enfance کودکی که مشتمل بر شیرخوار(Bébé)و کودك وبچه و طفل وصباوت و طفولیت وخردسالی (Enfant) میگردد .

۱۰- Adolescance , Jeunesse که مشتمل بر بالغ (Adolescsnt) وجوان = شاب = فتی = غلمان (Jeune) میگردد .

مالیخولیائی) وخلط سودا (صفرای سیاه) ومیان سالی[1] (انسان کامل ومسن)وفصل‌پائیز و مناطق غربی نسبت‌دارند (متناسب میباشند)؛

٤) طبیعت سرد و مرطوب با عنصر آب و مزاج بلغمی و خلط وبلغم‌وپیری[2] (کهولت) و فصل زمستان و مناطق شمالی نسبت دارند (متناسب می‌باشند).

بدین‌معنی که مثلا کودك‌را مزاجی گرم و مرطوب و خونی است و با هوا و بهار و منطقهٔ شرقی - جوان‌را مزاجی گرم و خشك و صفراوی است و با آتش و تابستان و منطقهٔ جنوبی - فرد میان سال‌را مزاجی سردو خشك و سوداوی است وبازمین‌وپائیز و منطقه غربی - و پیررا مزاجی سرد و مرطوب و بلغمی است و با آب و زمستان و منطقهٔ شمالی موزون می‌باشد. یعنی پزشکان سلف عوامل هفت‌گانه طبیعت و عناصر و امزجه و اخلاط و سنین عمر و فصول و مناطق‌را در چهار مرحله سن آدمی بنحو بالا با یکدیگر توأم و متناسب میدانستند.

طبقه‌بندی بالا و شرح مربوط بدان یکی از مبانی وارکان معتبر طب دیروزی بوده (با توجه بدانکه از نظراتی با طب‌امروزی تفاوتی ندارد) و عموم اطباء سلف (همانطورکه قبلا آمد) و تا قریب‌هشتاد سال قبل در کشورما واکنون دربعضی کشورها (بمانند پاکستان‌و هندوستان) بدان اعتقاد داشته و عمل می‌کنند.

در باب سلامت‌و بیماری - با توجه به سطور بالا قدما چنین نتیجه می‌گرفتند که سلامت با توازن و تناسب اخلاط و بیماری با عدم توازن اخلاط توأم است و عواملی که درچهارقسمت مربوط به خلاصه و نتیجه مذکورافتاد، در وجود آدمی مؤثر میباشند. هرگاه اعمال بدن انسان چه کماً وچه کیفاً در حال تعادل وتوازن صحیح باشد، سلامت حاصل‌است‌وهمان موضوعی‌است که پیوسته مطمح نظر انسان و اطباء بوده وبعبارة آخری غایةالقصوی ونهایت درجهٔ کمال مطلوب می‌باشد. برخلاف بر اثر تغییر و تبدیل وضع مزاج که بر اثر کمی‌و زیادی اخلاط و عوامل

۱- Adulte فرد عاقل یا فرد کامل یا میان سال

۲- پیری= کهولت = فرتوتی = سالخوردگی = شیب = Vieillesse، پیر (= Vieux).

دیگر طبع انسانی غیر متعادل گردیده ، بیماری پیش می‌آید. این امر ممکن است نسبی‌باشد، بدین‌معنی فردی که مزاج صفراوی‌یابلغمی یا سوداوی و یاخونی داشته باشد و عوامل سوئی پیدا نشود سلامت حاصل است ، منتهی آنکه انسان مستعد بعضی امراض میگردد ، ولی اگر تعادل اخلاط مختل گردد ، بیماری هویدا می‌شود .

پزشکان سلف از روی اختلالات شدید بیماریهای اخلاطی‌را معتقد بودند که مربوط به بدن است. بدین مناسبت بیماریهارا (همانطور که در فصل مربوط به نظرات ابن سینا متذکر شدیم) بدو قسمت بزرگ تقسیم کرده بودند بدین‌شرح:

۱) اگر علل بیماریها خارجی باشند بمانند شکستگی‌ها و در رفتگی‌ها و گزیدگی‌ها و امثال آنها در دستهٔ امراض خارجی قرار میگرفتند؛

۲) اگر علل بیماریها (چنانکه آمد) از داخل بدن باشند آنهارا بیماریهای داخلی‌می‌نامیدند، که عموماً مربوط‌به کمی‌وفزونی اخلاط‌می‌دانستند. بنابراین برحسب آنکه چه نوع خلط دربروز بیماری دخالت داشته آن بیماری‌را مربوط به آن خلط میدانستند و بالعکس بیماریهائی که به بدن آدمی مستولی می‌گردیده از روی علامتها و نشانیهای بیماری مربوط به عدم توازن و تناسب و کمی و زیادی‌خلطی می‌دانستند .

پزشکان سلف از پی بردن از حال بیماری و علامات و عوارضی که بروجود فردی حادث میگردید ، استناد به یکی از اخلاط دانسته و بالعکس‌اطلاع از وجود عدم‌تعادل‌خلطی‌بیماری‌راپیش‌بینی کرده، و تشخیص میدادند . بشرح ایضاً سایر علامات بیماری‌ها از قبیل‌تب و وضع‌نبض و ترشحات‌و تنفس‌و ادرارومدفوع وبرتی- حواس و عرق و بثورات جلدی و هر علامت و عارضه دیگری نوع بیماری وعلت آن و وخامت اخلاطی(اعم از کمی وزیادی‌اخلاط و اختلالات آنها) را تشخیص میدادند . مثلاً در انواع نبضها پی به بیماری برده ودر بیماری‌ها حکم به نوع

نبض می‌کردند (چنانکه در مبحث مربوط به درمانهای ابن سینا آمد).

غیر از عوامل بالا محیط زندگی آدمی و آب و هوا و فصول مختلفه و وضع غذا و نوع زندگی و حالت روحی و وضع و بیماری‌های موروثی و خانوادگی و استراحت و خواب و کار و امثال آنهارا دربیماری‌های مشهود در آدمی مؤثرمیدانستند که پس از تشخیص به درمان بیماری پرداخته و تجویز دارو می‌کردند.

اما امر مربوط به علل و عوارض و انواع بیماریها و درمان آنها را نمی‌توان در یکی‌دوصفحه شرح‌داد، بلکه باید صفحات زیادی‌برای این‌موضوع مطلب‌نگاشت که متأسفانه از حوصله این کتاب خارج‌است. امیدواریم در موقع مناسب‌تر و یادر جلد سوم تاریخ طب در ایران بدان مبادرت ورزیم.

در مورد خوراکی و آشامیدنی ودارو در خاتمهٔ این قسمت لازم دانستیم‌چند کلمه در باب کلیاتی از غذا و مشروب و دارو و اصول عقاید اطباء سلف بنگاریم لذا متذکر میگردیم:

قدما در بارهٔ غذاها و دوا به چهار قسم معتقد بودند. اول غذای مطلق دوم دوای مطلق سوم غذای دوائی چهارم دوای غذائی.

اکنون‌شرح‌این چهارقسم راماًخوذ از کتاب‌مخزن‌الادویه تألیف‌مرحوم‌سیدمحمد حسین عقیلی علوی خراسانی شیرازی چاپ سربی سال ۱۲۶۰ هجری مطابق با سال ۱۸۴۴ مسیحی در بمبئی بنظر خوانندگان کتاب میرسانیم:

«**غذای مطلق** آن است که تأثیر و تاثر دربدن به ماده فقط باشد نه به کیفیت وصورت بدین قسم که چون وارد بدن گردد و تأثیر در آن نماید بتوسط کیفیتی که لازم آن است و بدن از آن متأثر و متغیرنشود و از مزاج اصلی خود نگردد، بلکه در آن تصرف نموده یا بالقوه آنرا به فعل‌آورد ومتغیر ومتبدل از صورت غذائی بصورت خلطی گرداند و مستعد اینکه بگردد جزو عضو و بر اقطار ثلاثه آن بیفزاید وفائض

گردد برآن‌صورت عضوی از مبدأ فیاض‌جل‌شأنه با استعدادقریب مانندآب گوشتهای لطیف و زرده تخم‌مرغ نیم برشت و یا گندم وسایر حبوب و بقول و غیرها و کیفیت حاصله از آن خلط منافی و غالب برکیفیت اصلی بدن و اعضاء نباشد.

دوای مطلق آن است که تأثیر آن‌در بدن به کیفیت فقط باشد و ماده آن‌قابلیت غذائیت وجزو بدن شدن نداشته باشد بدین‌قسم که‌چون وارد بدن گردد و حرارت غریزی در آن تصرف نماید متأثر و متغیر نگردد بلکه ثانیاً او تصرف در بدن نمایدو آنرا متأثر و متغیر بکیفیت خود سازد و از حرارت و برودت و رطوبت و یبوست مفرداً یا مرکباً مانند فلفل و زنجبیل و نیلوفر و کافور وبزر رازیانه و امثال اینها.

غذای دوائی آنست که تأثیر آن در بدن بماده و کیفیت هردو باشد بهمان نحو باغلبه ماده که بعد تأثیر وتأثر ازآن خلطی‌حاصل گردد که جزوبدن تواند شدو با آن اندك کیفیت و مزاجی باشد غالب برکیفیت و مزاج اصلی‌بدن و تغیرمائی در بدن نماید بکیفیت خود از کیفیات اربعه مانند خس[۱] و ماءالشعیر[۲] و خیار بادرنگ[۳] و کدو و هندوانه و خربوزه و انگور وبقلة الحمقاء[۴] و اسفاناج[۵] و بابونه[۶] و شبت[۷] و شلغم و زردك و چغندر و کلم و ماش و عدس و لوبیا ونحوها.

دوای غذائی آن است که تأثیر آن در بدن بکیفیت و ماده هردو باشد باغلبه کیفیت و بدن‌را متغیر سازد و به تغیرمائی و ثانیاً بدن در آن تصرف نماید وازآن خلط بسیار کمی‌حاصل گردد که‌قابلیت‌غذائیت‌وجوهربدن شدن‌وفیضان‌صورت عضوی

---

۱ Chicorée ـ هندبا . خس بری = Scarole . خس‌الخمار ـ Orcanette سنجر ـ
ابوخنساء ـ Dent de lion . خس‌النخل ـ Chou - palmiste .

۲- Eau de l'orge (Tisane) ـ کشک‌الشعیر .

۳- Cédrat. ـ واترنگ ۴- Pourpier ـ خرفه فوفیر ـ فرفیر ـ بقله‌المبارکه

۵- Epinard. ۶- Camomille.

۷- Aneth.

شدن داشته باشد یا کیفیتی غالب بربدن مانند گندنا[۱] و نعناع[۲] و برگ کاسنی و عنب‌الثعلب وسیر وپیاز وتوت و آلو واکثر میوه‌ها مانند بزر خیار و خربزه وهندوانه و امثال اینها» .

پس از آن صاحب مخزن‌الادویه بشرح **ذوالخاصیه** می‌پردازد و گوید:

« و بدانکه **ذواالخاصیه** اگر تأثیر آن بموافقت است آنرا فادزهر وترياق نامند و الا سمّ و فادزهر و ترياق آن است که تأثیر آن در بدن و حرارت غریزی و قوی و ارواح بطریق موافقت و محافظت و تقویت و اعانت آنها بحدی باشد که بر دفع و رفع نکایت و اذیت سم موذی یاری و موافقت نماید چنانکه بتفصیل مذکورخواهد شد و اما آنکه افیون‌را ترياق می‌نامند بمجازاست‌بجهت آنکه حافظ قوت است ودر این امر با ترياق حقیقی اشتراك دارد ؛

وغذای‌ذوالخاصیهآنست که تأثیرآن‌بماده وصورت هردوباشد. اما مادهٔ‌غالب بنحو مذکور از فعل و انفعال و تأثیر و تأثر مانند روغن گوسفند و گاو وشیر با مغز گردکان و امثال اینها که با وجود تغذیه احداث تفریح و دفع سمیت می‌نماید ؛

ودوای ذوالخاصیه آنست که‌تأثیرآن بکیفیت وصورت هردو باشد مانندفادزهر حیوانی[۵] و جدوار[۶] و حب‌الغار[۷] که با وجود تریاقیت و دفع سمیت و اذیت سم احداث حرارتی غالب بر مزاج اصلی بدن می‌نماید؛

وغذا و دوای ذوالخاصیه آنست که تأثیر آن بماده وکیفیت و صورت هرسه

۱- کراث = Poireau et divers.

۲- Menthe.

۳- Morelle noire.

۴- Antidote = Thériaque.

۵- Antidote animale.

۶- Zédoaire = زدوار

۷- Graine de l'aurier.

باشد مانند تفاح[۱] و خمر که با وجود تغذیه و احداث اندك کیفیتی غالب بربدن و تفریح و سرور می‌شود» .

پس از آن مرحوم عقیلی در باب سم مطلق[۲] و دوای سمی[۳] و غذای سمی[٤] و غذا و دوای سمی[٥] و دوای مسهل ذوالخاصیه و دوای مسهل و دوای ملّین وامثال آنها بیان مطلب می‌کند که شرح همهٔ آنها از حوصلهٔ کتاب خارج است .

باید دانست از دوران طبری و رازی و سپس اهوازی و ابن سینا و آنگاه سید اسماعیل جرجانی و از متاخران محمد مؤمن دیلمی تنکابنی و [illegible] حسین عقیلی خراسانی شیرازی جمعاً درکتب پزشکی قدیم تعداد زیادی مواد خوراکی و آشامیدنی و داروها چه سمی و چه غیر سمی و تریاق ها و امثال آنها مذکور گردیده است .

رازی و اهوازی و ابن‌سینا درکتاب های خود تقریباً جمیع مواد مذکور در بالا را بسیار دقیق آورده‌اند، مخصوصاً رازی و ابن‌سیناعلاوه بر داروها موادخوراکی و آشامیدنی را تا دوران خود به نحو بسیار شایسته متذکر گردیده(بمانند انواع نان‌ها و خورشها و آشامیدنی‌های الکلی و غیرالکلی و آبها و گوشت‌ها و چاشنی‌ها و قسمتهای مختلفه اعضاء حیوانات حلال گوشت وبقول و میوه‌ها و سبزیها وحلواها و داروها و امثال‌آنها) ، که تعداد آنها از هزار متجاوز است .

سید اسماعیل جرجانی اطلاعات پزشکان سلف‌را تکمیل کرده وبرآن‌اضا واتی کرده و مؤلفاتش مبنای تجدد طب سرزمین‌ما شده و بدنبال آن تحفهٔ حکیم‌مؤمن و

۱- Pomme = سیب .
۲- Poison mortel.
۳-Médicament vénéneux.
٤- Aliment vénéneux.
٥- Aliment et Médicament vénéneux.

مخزن‌الادویه سید محمد حسین علوی‌عقیلی خراسانی شیرازی تمام معلومات‌سابق را با معلوماتی که بعداً آموخته اند، درکتب خود آورده که بالغ بر چهار هزار گردیده است .

در اینجا بخش هفتم کتاب‌را که در بارهٔ تجدد طب ایرانی است خاتمه می‌دهیم وبه آخرین بخش کتاب که تاریخ بیمارستانها در ایران وسرزمینهای شرقی اسلامی است می‌پردازیم .

قسمت هشتم

تاریخ بیمارستانها در ایران و سر زمین های شرق اسلامی

مقدمةً باید دانست اولین محلی که در اسلام میتوان بدان نام درمانگاه و یا محل پرستاری بیمار وزخم‌خوردگان نهاد در صدراسلام در زمان پیغمبر اکرم(ص) بود .

توضیح آنکه در جنگ خندق سعدبن معاذ تیری خورد که بامر رسول‌خدا(ص) در جنب مسجدالحرام چادری برپا کردند و سعدرا درآن چادر (خیمه) که متعلق به رفیده و برای مجروحین بود گذاردند،تا نزدیک مسجدالحرام باشد و پیغمبراکرم (ص) بتواند ازاو(سعد) عیادت فرماید[1] . بنابراین اولین جایگاه بیماران (درمانگاه؟) بامر رسول خدا (ص) که درحقیقت بیمارستان جنگی بود بدین نحو تأسیس گردید[2].

پس از آن اولین کسی که دراسلام به تأسیس بیمارستان(دارالمرضی) پرداخت

۱- ازکتاب «تاریخ البیمارستانات فی‌الاسلام» صفحه ۹

۲- نقل ازکتاب «تاریخ البیمارستانات فی‌الاسلام صفحه ۱۰ نقل ازکتاب صبح الاعشی جلد اول صفحهٔ ۴۳۱ تألیف ابوالعباس احمدالقلقشندی ورشیدالدین بن وطواط درکتاب غررالنقائض- الفاضحه و غررالخصائص الواضحه صفحه ۲۴۸ چاپ بولاق مصر والخطط و الاثار تألیف تقی‌الدین مقریزی جلد دوم صفحهٔ ۴۰۵ چاپ بولاق مصر .

ولیدبن عبدالملک ششمین خلیفه اموی که بسال ۸٦ هجری به خلافت نشست، میباشد. ولید بیمارستان مزبوررا بسال ۸۸ هجری برای مردم زمین گیر و فالج و مجذومین و کوران و مساکین اختصاص داد و برای مخارج بیمارستان صدقات واطباءوپرستارانی تعیین کرد.

بیمارستان مزبور در شهر دمشق بود که در حقیقت به نوانخانه بیشتر شباهت داشت، چرا که مجذومین و کوران در آن بودند. ولید امر کرده بود که بیماران از محوطه بیمارستان خارج نشوند. بودجهٔ بیمارستان از طرف خلیفه پرداخت می‌شد.

محل بیمارستان معلوم نشد که درکدام قسمت دمشق قرار داشته، فقط طبق گفتهٔ مورخان بذکر این نکته که بیمارستانی در دمشق بامر ولید تأسیس گردیده، آمده است.

اما در دوران خلفای راشدین بیمارستانهای جنگی و غیر آن یا دراصطلاح زبان تازی بیمارستانهای منقول تأسیس شد که مختصری از آن در آخراین بخش خواهد آمد.

در این بخش از بیمارستانهائی که در ایران و یا سرزمین های شرق اسلام تأسیس گردیده (از ظهور اسلام تا حمله مغول) تا آنجا که مقدوربوده شرح داده می‌شود.

چنانکه در ابتدای کتاب تذکر داده شد تاریخ طب را در ایران و اسلام باید توأماً تحریر کرد، چرا که طب اسلامی میراث جندیشاپور یعنی طب ماقبل اسلام می‌باشد و آنچه که در مراکز طبی بغداد و سایر مراکز اسلامی بچشم می‌خورد دنبالهٔ طب دانشگاه جندیشاپوراست. بشرح ایضاً بیمارستانهائی که درشرق کشورهای اسلامی تأسیس گردیده، عموماً بوسیلهٔ ایرانیان انجام شده و از بیمارستان جندیشاپور تقلید و بمانند این دستگاه بزرگ علمی ساخته شده است.

از آن گذشته قریب سه الی چهار قرن طب بغداد از جندیشاپور پیروی میکرده

و این اطباء جندیشاپوربودند که استادان اطباء بغداد میباشند ویاآنکه پزشکان بزرگ ایرانی در بغداد بهٔ تدریس پزشکی و طبابت می‌پرداختند ، مضافاً بدانکه کتب تألیفی آنان مورد مطالعهٔ اطباء و طالبان علم طب بوده است.

لازم به تذکراست که اطباء جندیشاپور ویابقول مورخان اسلامی جندیشاپوری (منسوت به جندیشاپور) مقام وارج کم نظیری در بغداد داشتند ، همانطور که مختصری از آن در کتاب آمد .

بطور خلاصه مکتب بغداد شاگرد و وارث مکتب جندیشاپور بوده که خلفاء عباسی زمانی برحسب درخواست گاهی بادعوت ویا بنحو دیگری اطباء جندیشاپوررا به بغداد خوانده برای درمان و مشورت می‌طلبیدند و نتیجةً دانش پزشکی از دانشگاه بزرگ ایران به بغداد انتقال یافت .

اکنون که سطور بالا بصورت مقدمه نگارش رفت بشرح بیمارستانهای ایران و سایر بیمارستانهای شرق اسلام که عموماً بهمت ایرانیان بنا گردیده و ثمرهٔ آن به جهان پزشکی آن دوران رسیـــــده می‌پردازیم و کوشش کرده‌ایم کـه بترتیب تاریخ آنهارا متذکر گردیم .

الف ـ بیمارستانهای ایران

۱. بیمارستان جندیشاپور ـ شرح این بیمارستان درابتدای کتاب و علوم‌وفنون طبی که در آن تدریس میگردید و اطباء و رؤساء آن مشروحاً آمد و احتیاج به تکرار موضوع ندارد .

۲ـ بیمارستان ری ـ این بیمارستان که بنام بیمارستان ری ویا بقول ابن القفطی مارستان ری نامیده‌می‌شده از بیمارستانهائی است که در سدهٔ سوم و چهارم در ایران بوده و چنانکه در فصل مربوط به رازی پزشک نامدار ایران آمد، وی مدتی ریاست این بیمارستان‌را داشته است.

قفطی در تاریخ الحکماء خوددر شرح حال ومقام علمی و مؤلفات رازی گوید : «که رازی ریاست و مدیریت بیمارستان ری سپس بیمارستان بغدادرا عهده داربوده». عبارتیکه قفطی آورده چنین است :

«... دبرمارستان الری ثم مارستان بغداد...»[1]. از این مطلب چنین مستفاد می گردد که ریاست رازی بر بیمارستان بغداد قبل از ریاستش در بیمارستان ری بوده ویا آنکه رازی قبل از عزیمت به بغداد در بیمارستان ری خدمت می کرده است. قرینه‌ای که بر این نظر دوم است گفتهٔ ابن جلجل اندلسی است که درکتاب خود موسوم به «طبقات الاطباء والحکماء» متذکر گردیده که : رازی پیرو دین حنیف اسلام و ادیب و طبیب بیمارستانی بوده و مدتی ریاست بیمارستان ری پس از آن چندی رئیس بیمارستان بغداد بود».

ایضاً سلیمان بن حسان (ابن جلجل) متذکرگردیده که : «رازی قبل از تصدی بیمارستان عضدی ریاست بیمارستان ری را داشته است».

بعضی از مورخان تاریخ طب گفته‌اند که رازی ریاست بیمارستان عضدی بغداد را داشته و چنانکه درفصل مربوطبه رازی آمد، این مطلب صادق نمی‌باشد، چرا که ازنظر تاریخ تأسیس بیمارستان عضدی که به سال ۳۷۲ هجری قمری بوده پس از وفات رازی است[2].

باید دانست شهر ری بسال بیست هجری قمری توسط اعراب فتح گردید و از شهرهای بسیار آباد دوران قبل از اسلام بوده، بلکه از شهرهائی است که از آن درکتابهای مذهبی زرتشتیان بنام راگا نام برده شده و یکی ازمراکز مهم تحصیل

۱- تاریخ الحکماء قفطی صفحهٔ ۱۷۸ چاپ مصر سال ۱۳۲٦ هجری قمری.

۲- طبقات الاطباء والحکماء ابن جلجل صفحهٔ ۷۷ چاپ قاهره سال ۱۹۵۵ میلادی به کوشش وتحقیق فواد سید.

علوم و فنون پزشکی بوده . هم در این شهر بود که رازی مقدمات تحصیل را در حوزه‌ها و حلقه های درسی مخصوصاً شیمی‌را (کیمیا) آموخته‌است .

بهرحال از جزئیات این بیمارستان و قسمتهای مختلفه طبی‌آن‌اطلاعات وسیعی در دست نیست . اما چنانکه آمدرازی پس‌از مراجعت‌از بغداد ریاست این‌بیمارستان را داشته و از این شهر برای درمان به اطراف میرفته‌است و داستان طبابت‌وی برای حاکم نیشابور (و یا یکی از ملوك آل سامان که نظامی عروضی سمرقندی درچهار مقالهٔ خود آورده؟)وحکایت درمان جوانی که‌زالو به گلویش‌رفته(بنابه روایت‌ابن‌ابی اصیبعه) تماماً مربوط به‌طبابت‌رازی در این شهرمیباشد، قاعدةً چون وی‌طبیب بزرگ بیمارستان بوده، در بیمارستان‌ری سمت ریاست داشته است .

یاقوت حموی در معجم‌البلدان گوید: «... ری شهر بسیار بزرگی است که بیشتر آن خراب گردیده و اتفاقاً من از خرابه‌های آن در سال ۶۱۷ هجری قمری موقعی که از شر تاتارها فرار میکردم عبور کرده ، دیدم شهر خراب شده ، ولی دیوارهای خرابه آن و منابر و مساجد وتزئینات دیوارها بحال خود باقی بودند.» .

بهرحال تاکنون آنچه از صحائف تواریخ مستفاد می گردد آن‌است که بطور قطع ری بیمارستانی داشته،ولی ازکم وکیف‌آن بمانند بعضی از بیمارستانهای دیگر بیش از آنچه مذکور افتاد مطلبی‌در دست نیست .

۳ـبیمارستان زرند . این بیمارستان از تأسیسات عمروبن لیث صفاری است . عمرو در زرند (زرنج) بازاری بنام خود ساخت و آنرا بر مسجد جامع و بیمارستان آنجا و بر مسجدالحرام وقف کرد، که درآمد روزانهٔ آن هزاردرهم بود. این مطلب گفتهٔ اسطخری‌در کتاب«المسالك والممالك» (صفحهٔ ۲۴۱ چاپ لیدن) می‌باشد. آنگاه اسطخری‌اضافه می‌کند که شهر زرنج(زرند) همان قصبه سجستان است که بازارهای‌آن بسیار خوب و زیباست .

چون دوران حکومت عمروبن لیث بسیار کوتاه بوده ،قطعی است پس از وی آنهم در زمانی که پس از یعقوب و جنبش عظیم ایرانیان بوده نمی‌توان گفت که این بیمارستان چند سال دوام داشته و قسمتهای مختلف مربوط به فنون پزشکی در آن بچه نحو بوده است . بنظر می‌رسد که این بیمارستان و بیمارستان ری قدیمترین بیمارستانهای ایران پس از ظهور اسلام می‌باشند

٤ـ بیمارستان اصفهان ـ متأسفانه از این بیمارستان اطلاع زیادی در دست نیست ، فقط نامی که از آن برده شده توسط ابن ابی اصیبعه مؤلف کتاب «عیون‌ـ الانباء فی طبقات الاطباء» است که متذکر گردیده: « ابن مندویه اصفهانی ازاطباء بنام شهرهای ایران بوده و اعمال مشهوری در صنعت طب داشته است و برای افرادی که به صنعت طب اشتغال داشتند کتابی تألیف کرده و در این بیمارستان به درمان بیماران مشغول بوده است»[1] . چون ابن‌مندویه اصفهانی معاصر عضدالدوله دیلمی بوده از این جهت میتوان گفت که این بیمارستان در سدهٔ چهارم هجری‌قمری وجود داشته واحتمال میرود (یا باحتمال‌قوی) در دوره سلسله‌آل بویه بنیان گزاری شده است .

۵ ـ بیمارستان نیشابور ـ این بیمارستان از اقدامات طبیبی بنام عبدالملک بن‌ـ ابی عثمان محمدبن ابراهیم نیشابوری معروف به خرگوش که در ابتدا در مکه به تحصیل فقه می‌پرداخته‌وپس از مراجعت به موطن خود نیشابور به ساختن پل‌ها و آب انبارها و مساجد و ساختن بیمارستانی همت گماشت و اوقافی برای آن معین کرد .

وی بسال ۷ . ٤ هجری وفات یافت وپس از وی‌خواجه نظام‌الملک درنیشابور بیمارستانی معظم ساخت . می گویند هر روز وی(خواجه) در اول وقت هزاردینار در راه خدا انفاق می‌کرد . وفات خواجه در رمضان سال ٤۸۵ هجری بود .

---

۱ ـ عیون‌الانباء جلد دوم صفحهٔ ۲۲ .

پس ازحملهٔ مغول به ایران وخرابی‌های این‌قوم‌بیمارستان نیشابور نیزمنهدم گردید و دیگر اثری‌از آن باقی‌نماند.[۱]

۶ـ بیمارستان مروـ دیگراز بیمارستانهائی‌که درایران وجود داشته‌بیمارستان مرو میباشد. از جزئیات مربوط به بیمارستان اطلاع زیادی‌در دست نیست. طبق گفتهٔ ابن البیطار درکتاب «الجامع المفردات»[۲] عیسی بن ماسه طبیب معروف قرن دوم هجری قمری در این بیمارستان خدمت وحرمل (اسفندـ اسپند) استعمال می‌کرد». از اینرو معلوم‌میشود بیمارستانی‌در این‌شهر بوده که عیسی‌بن ماسه‌در آن‌به طبابت اشتغال داشته است.

بیمارستانهای مذکور در بالا در خاك اصلی‌ایران‌بوده، اما بیمارستانهائی‌که در شرق سرزمینهای اسلام و مراکزعلمی‌آن مخصوصاً بغداد تأسیس گردیده عموماً بهمت پادشاهان و وزرای ایرانی بوده که ذیلاً بشرح‌آن‌هامیپردازیم.

ب- بیمارستانهای سرزمینهای شرق اسلامی

۱ـ بیمارستان رشید ـ این بیمارستان به امر هارون‌الرشید خلیفهٔ عباسی بسال ۱۷۱ هجری قمری در بغداد تأسیس گردید. هرون به طبیب خود جبرئیل فرزند بختیشوع امرکرد تا اقدام به تأسیس آن کند. جبرئیل این امر راکفایت کرد و برای بیمارستان اطبائی منجمله ماسویه (ابویوحنا) که از پزشکان و داروسازان جندیشاپوربودانتخاب کرد. ریاست‌بیمارستان‌با جبرئیل‌بود وچنانکه میدانیم‌همینکه بغداد تمرکز علمی‌یافت، خلفای عباسی‌باوسائل مختلف اطباء ودانشمندان‌دانشگاه جندیشاپور را به این شهر خواندنـــد. در حقیقت این بیمارستان‌بدست‌دانشمندان

۱ـ تاریخ البیمارستانات فی الاسلام تألیف دکتر احمد عیسی‌بک چاپ دمشق صفحهٔ ۲۶۷.

۲ـ الجامع‌المفردات ج دوم صفحهٔ ۱۵.

جندیشاپور که جبرئیل هم از آنان بود، اداره میگردید.[۱]

چنین بنظر میرسد این بیمارستان پس از هرون‌الرشید توسط مأمون بوسیلهٔ پزشکان بالا و فرزندان آنها اداره میشده‌است.

۲- بیمارستان برامکه - این بیمارستان دربغداد بهمت برامکه تأسیس گردید. چنانکه آمد برمکیان در خدمت خلفای عباسی مخصوصاً هارون مقام ورتبتی ارجمند داشتند. با آنکه هرون نسبت باین خاندان باتمام خدمتی که کرده بودند بسیار بدرفتاری کرد وبه قتل‌عام افراد این خاندان پرداخت، معهذا برمکیان درتمرکزعلمی بغداد خدمات بسیار ارزنده‌ای به بیمارستان انجام دادند.

دراین بیمارستان به شیوهٔ بیمارستان جندیشاپور عده‌ای از اطباء از اقوام وفرق مختلفه بخدمت اشتغال داشتند.

ابن‌الندیم درکتاب معروف خود بنام«الفهرست»[۲] آورده که از مترجمان زبان هندی بنام ابن دهن (چنانکه آمد) بیمارستان‌را اداره می‌کرد.

غیر از اطلاع بالا از جزئیات این بیمارستان چیزی بدست نیامد. چنین بنظر میرسد که این بیمارستان و بیمارستان رشید از بیمارستانهای اولی شهر بغداد بوده و باز احتمال دارد که هردو آنها بهمت برمکیان اداره میشده‌ودرحقیقت تأسیس بیمارستان بالا سرمشق برای سایر خلفاء و وزراء و خیرخواهان دیگر شد که بعدها بیمارستانهای دیگری در بغداد تأسیس گردد و عموماً به تشویق و همت ایرانیان بوده است.

۱- رجوع شود به «عیون‌الانباء فی‌طبقات‌الاطباء» جلداول و ترجمهٔ آن‌در فصل‌مربوط به‌جبرئیل‌فرزندبختیشوع وماسویه‌وترجمهٔ‌شادروان‌سید جعفرغضبان و دکتر محمودنجم‌آبادی سال ۱۳۴۹ شمسی. ایضاً تاریخ‌الحکماء قفطی چاپ لیپزیک.

۲- فهرست ابن‌الندیم صفحهٔ ۲٤٥.

۳ـ بیمارستان بدر یا بیمارستان بدر غلام معتضد ـ این بیمارستان توسط بدر غلام معتضد خلیفهٔ عباسی در محلهٔ مُخَرَّم[۱] در بغداد تأسیس گردید.

بدر غلام (یا بدر کبیر) از غلامان موفق بود که نزد معتضد خلیفه تقرب یافت. مخارج بیمارستان بدر بموجب گفتهٔ ثابت‌بن سنان‌بن ثابت بن قره از درآمد املاك موقوفه سجاح مادر متوکل تأمین میگردیدو موقوفه مزبور در دست ابوالصقر وهب بن محمد کلوزانی بود که قسمتی ازآن می‌بایستی بین بنی هاشم تقسیم و قسمتی هم خرج بیمارستان شود. ابوالصقر سهم بنی هاشم رامی پرداخت، ولی در خرج بیمارستان تضییقاتی می کرد. ایضاً ثابت گوید: که پدرم (یعنی سنان) به ابوالحسن علی‌بن‌عیسی بن جراح وزیر درین باب شکایت کرد که تضییع حقوق بیماران می گردد ومخارج ضروری آنان از قبیل سوخت وغذا وروپوش بیماران نمی رسدو آنان درمضیقه هستند. وزیر در پشت نامه پدر ثابت به ابوالصقر نوشت که ترجمهٔ آن بقرار زیر است:

« شما که خداوند عزتت دهد. میدانید که سنان‌بن ثابت‌چه نوشته ومطالب مزبور بسیار جدی و قابل توجه است وارتباط به شخص شما دارد ، زیرا این وضع که پیش آمده از تست و تورا ملزم به اموری می کند و تصور نمی کنم که گناه این‌جریان از تودورباشد . در موردبنی‌هاشم ازقول‌من حرفی زده‌ای که من بخاطر ندارم، در مورد آنها چیزی گفته باشم و معلوم نیست چگونه دخالت‌هائی کرده‌ای که اوضاع و احوال چنین و در خرجها زیاد وکم شده است و باید پیش‌ازآنکه گرفتار این طرز رفتار خودشوی‌وموردمواخذه قرارگیری در تعدیل این اوضاع فوری اقدام کنی وسهم بیمارستان‌را طوری قرار دهی که بیماران در زحمت نباشند و بیمارستان مقدم برکارهای دیگر است. زیرا کسانی که به آن پناه میبرند مردمان

---

۱ ـ از محلات قدیم بغداد منسوب به بخرم‌بن یزیدبن شریح می‌باشد وقبل از آنکه بغداد ساخته شود مخرم درآنجا اقامت داشت‌و مخرم بین محله رصافه و نهر مفصلی بود . (از تاریخ البیمارستانات فی‌الاسلام تألیف مرحوم احمد عیسی‌بیک صفحهٔ ۱۸۰ چاپ‌دمشق).

ضعیف وبی‌پناه میباشند و فایده‌اش بسیار است. باید به‌من بنویسی و بفهمانی (خدا ترا عزت دهاد) علت آنکه سهم بیمارستان‌را نداده‌ای‌وخرج آنرانمی‌پرداختی‌وچندماه است که خرج بیمارستان داده نشده، مخصوصاً درین وقت که زمستان‌است وسرمای شدید همه را بزحمت انداخته است‌چیست؟باید بهروسیله‌وحیله که شده است وضع بیمارستان خوب و مردمان مریض وناتوان راحت شوند و لباس و بالاپوش وزغال‌و غذای آنها مرتب شود و در درمان آنان تأخیر نگرددو از آنهابخوبی‌پرستاری‌شود. درین دستورها هر اقدامی خواهی کرد بمن گزارش‌ده و طوری عمل کن که‌اقدامات تو مدلل وقانع کننده باشدو در امر بیمارستان باید عنایت مخصوصی داشته باشی ان شاءالله»[۱]. (رجوع شود به صفحهٔ۲۸۳تا۲۸۶کتاب).

بهرحال سطور بالا شرحی است که از بیمارستان بدر غلام معتضد درکتب تواریخ آمده و از جزئیات و سایر امور آن بیش از آنچه گفته شد بدست نیامد.

این بیمارستان تا وفات بدر (ربیع‌الاول ۳۱۱ هجری)در بغداددائربوده‌وپس‌از وفات وی معلوم‌نیست بچه‌وضع درآمده است.

اینکه معروف است رازی در بیمارستان عضدی‌ریاست داشته وطبابت میکرده ناصحیح‌میباشدوبیشتر بنظر می‌آید دراین‌بیمارستان به‌آموختن وتکمیل طب‌وطبابت پرداخته است.

٤ـ بیمارستان ابوالحسن علی‌بن عیسی‌بن جراح ـ این بیمارستان‌توسط‌علی‌بن‌عیسی وزیر ومنشی‌مقتدر وقاهرعباسی‌تأسیس گردید. وی مردی‌خیرو وزیری دانشمند بود و در خیرات و مبرات و صدقات بسیار کوشا.

۱ـ نقل‌از «عیون الانباء فی طبقات‌الاطباء تألیف»ابن‌ابی‌اصیبعه جلد اول چاپ مصر صفحهٔ ۲۲۱ و ترجمهٔ فارسی آن توسط شادروان سید جعفر غضبان و دکتر محمود نجم‌آبادی چاپ تهران ۱۳٤۹ شمسی.

علی‌بن عیسی در سال ۳۰۲ هجری درمحله حربیه (از محلات بغداد وجنب دروازهٔ حرب نزدیک مقبرهٔ احمدبن حنبل) بیمارستان‌را تاسیـــــس و ازمال وثروت خود آنرا اداره میگیرد.

میگویند وی (علی‌بن‌عیسی) سالانه درحدود هشتصد وچند هزار دینار برای فقرا و ضعفا وعائله و دوستانش خرج می‌کرد[1].

وفات علی‌بن‌عیسی بسال ۳۳٤ (یا ۳۳۵ هجری) اتفاق افتادو صاحب مؤلفات چندی در تفسیر قرآن و سیاست و ملک‌داری است.

نظربا‌ینکه بیمارستان درسال ۳۰۲ هجری قمری تأسیس گردیده وعلی‌بن‌عیسی بسال ۳۳٤ (یا ۳۳۵) وفات یافته، چنین معلوم‌میگردد که‌وی‌لااقل‌بالغ برسی‌سال‌ادارهٔ امور بیمارستان‌را در زمان حیات خود کفایت میکرده است.

علی‌بن عیسی ابو عثمان سعیدبن یعقوب دمشقی‌را (که شرح‌آن‌در کتاب‌آمد) به طبابت (یاریاست بیمارستان) برگزید. دمشقی یکی ازمترجمان زبردست اسلامی بود که کتابهای چندی به عربی ترجمه کرده‌است. بیش‌از شرح بالا اطلاعی‌ازاین بیمارستان بدست نیامد.

۵ـ بیمارستان سیده ـ این بیمارستان توسط مادر مقتدر خلیفهٔ عباسی مسماة به شغب که کنیز معتضد وبه سیده معروف بود بسال ۳۰۶ هجری افتتاح گردید[2]. محل این بیمارستان در بازار یحیی[3] درکنار دجله بود.

۱ـ تاریخ البیمارستانات فی‌الاسلام صفحه ۱۷۹ تألیف مرحوم دکتر احمد عیسی‌بیک.

۲ـ ابن ابی اصیبعه جلد اول صفحهٔ ۲۲۲ چاپ مصر و ترجمهٔ فارسی‌آن توسط شادروان سیدجعفر غضبان و دکتر محمود نجم‌آبادی تهران ۱۳٤۹ شمسی.

۳ـ این بازار درطرف شرقی بغداد بین‌محل رصافه و شهر بغداد درمیان باغات زیبا و مشرف به رودخانه دجله‌بود. وجه تسمیه آن منسوب به یحیی‌بن خالد برمکی‌است.

طبیب بزرگ این بیمارستان ابو سعید سنان بن ثابت و عده دیگری از پزشکان بودند. ابوسعید در بیمارستان شخصاً بکارطبابت مشغول بود و بیماران رامیپذیرفت و مخارج آن توسط سیده پرداخت می گردید.

بیمارستان سیده تا ظهور سلجوقیان برقرار بود وپس از ورود سلجوقیان به بغداد دیگر اثری از آن باقی نماند.

سیده از درآمد خود بیمارستان بالا را تأسیس کرد. وی بسال ۳۳۱ هجری فوت کرد. معلوم میشود که بیمارستان تا این تاریخ پابرجا بوده و بعداز مرگ سیده کم کم از وضع سابق بیرون آمده تا آنکه پس از ورود سلجوقیان اثری از آن دیده نمی شده.

مخارج بیمارستان طبق گفتهٔ ابن تغری بردی[1] در سال هفت هزار دینار بود.

٦- بیمارستان مقتدری. این بیمارستان در زمان مقتدر خلیفهٔ عباسی بتوصیه سنان بن ثابت بن قره بسال ۳۰٦ هجری مقارن با تأسیس بیمارستان سیده تأسیس یافت[2] و بنام مقتدر عباسی معروف گردید.

محل بیمارستان در دروازه شام (محله ای از محلات غربی بغداد) بود.

مخارج بیمارستان از مال مقتدر خلیفه عباسی وماهانه دویست دینار بود[3].

ازآنجا که تأسیس بیمارستان سیده ومقتدری تقریباً هردو دریکسال بوده است، چنین مستفاد می گردد که جنبش ایجاد بیمارستان در بغداد شروع گردیده (پس از بیمارستان های مذکور دربالا) و چنانکه خواهدآمد در شهرهای دیگر بین النهرین نیز این جنبش پیدا شده است.

۱- از کتاب النجوم الزاهره جلد دوم صفحهٔ ۲۰۳ طبع لیدن.

۲- عیون الانباء چاپ مصر جلد اول صفحهٔ ۲۲۲ و ترجمهٔ فارسی آن توسط مرحوم سید جعفر غضان ودکتر محمود نجم آبادی ۱۳٤۹ شمسی.

۳- تاریخ الحکماء قفطی چاپ لیپزیک صفحهٔ ۱۹٤.

۷ - بیمارستان معزالدوله دیلمی - این بیمارستان بهمت معزالدوله[۱] پادشاه دیلمی(احمدبن بویه) درسال ۳۵۰ هجری شروع گردید و محل‌آن زندان بغداد معروف به زندان جدید بود. معزالدوله برای آن اوقافی معین کرد که سالانه‌پنج‌هزار دینار بود. اما متأسفانه معزالدوله قبل از اتمام ساختمان‌آن وفات کرد.

۸- بیمارستان عضدی - این بیمارستان ازبناها ومستحدثات پادشاه بزرگ دیلمی عضدالدوله فنا خسروبن رکن‌الدوله میباشد. محل آن در غرب پل بغداد برروی‌دجلهٔ بود.

بیمارستان بسال ۳۷۲ هجری افتتاح شد که بامر عضدالدوله عده‌ای طبیب‌و و مدیر و انباردار وخادم و صندوقدار (حسابدار) بخدمت آن گماشته شدند و بعلاوه در بیمارستان از دارووگیاههای طبی و آنچه که درآن محتاج‌الیه بود جمع‌آوری گردید.

ابن ابی اصیبعه در عیون‌الانباء مینویسد[۲] که «کمال‌الدین ابوالقاسم‌بن‌ابوتراب بغدادی کاتب برایم‌نقل کرد که چون عضدالدوله[۳] بیمارستان عضدی‌را

۱- معزالدوله عموی عضدالدوله (متولد ۳۰۳ هجری) بود که بسال ۳۲٤ هجری بغدادرادر زمان مستکفی‌خلیفه فتح کرد. وی مدتی درعراق‌عرب‌سلطنت و فرمانروائی داشت و بسال ۳۵٦ دربغداد وفات یافت و درکاظمین مدفون گردید. مدت‌عمرش ۵۳ سال بود.

۲- عیون‌الانباء ج۱ صفحهٔ ۳۱۰ چاپ مصر.

۳- عضدالدوله ابو شجاع فناخسروبن رکن‌الدوله از پادشاهان بزرگ دیلمی و اولین کسی‌بود که خودرا شاهنشاه نامید. پادشاهی بسیارمقتدر بود که نامش با نام‌خلیفه درخطبهٔ جمعه خوانده می‌شد. درعمران و آبادی بغداد واصلاح حرم مکه و مدینه‌وراهها و اصلاح نهرها وآبیاری بین‌النهرین خدمات ارزنده کرد. وفاتش بسال ۳۷۲ هجری‌براثر صرع در چهل و هفت سالگی اتفاق افتاد. مدفنش در نجف اشرف‌است.

ساخت‌وتصمیم‌گرفت جمعی ازاطباء فاضل را در آن بکار بگمارد . لذا دستور داد صورت اسامی اطباءرا نزد او بیاورند. چون صورت اطباء مشهور بغداد و اطراف‌این شهر رانزدش‌آوردند، پنجاه‌نفر از میان آنهاانتخاب کرد که ابوبکرمحمدبن زکریای‌رازی جزو آنها بود. سپس ازمیان پنجاه نفر ده نفر را انتخاب کرد که بازهم‌رازی جزء آنان بود . بعد از بین آن‌ده نفر سه‌نفررا انتخاب کرد که باز رازی جزو آن سه نفر بود. آنگاه که تحقیق کرد و دانست که رازی از آن دونفر دیگردانشمندتر است، اورا برای ریاست بیمارستان عضدی برگزید» .

میگویم (ابن ابی اصیبعه): «آنچه بنظر من صحیح است این است که رازی‌قبل ازعضد الدوله ابن بویه بوده ورفت و آمد او در بیمارستان پیش از آن بود که عضدالدوله آنجارا تجدید بنا کند»[1] .

ایضاً ابن ابی‌اصیبعه در عیون‌الانباء آورده : « عبیدالله بن جبرئیل گفت : چون عضدالدوله بیمارستان‌را در غرب پل بغداد ساخت و عده‌ای طبیب با حقوق کافی برای آن استخدام کرد که تعداد آنان‌بیست و چهار بود، منجمله‌ابوالحسن علی‌بن ابراهیم‌بن بکس(بکوس) که در بیمارستان تدریس میکرد و ابوالحسن‌بن‌کشکرایا که معروف‌بود از شاگردان بوده و ابو یعقوب اهوازی‌و ابو عیسی‌بقیه‌و نظیف القس بخدمت اشتغال داشتند[2]» .

« عبیدالله‌بن جبرئیل گوید : پدرم‌جبرئیل توسط عضدالدوله احضار شدو در زمرهٔ پزشکان بیمارستان درآمد و ضمناً طبیب مخصوص پادشاه دیلمی گردید . عده‌ای دیگرنیز از پزشکان وچشم‌پزشکان(کحالان)بمانند ابوالنصردحنی (دحلی) واز جراحان‌ابوالخیر(ابوالخیر جرائحی)وابوالحسن‌بن تفاح‌وازشکسته‌بندان(رداادان) ابوالصلت در بیمارستان خدمت می‌کردند»[3] .

۱- عیون‌الانباء جلداول صفحهٔ ۳۱۰ چاپ مصر .
۲- شرح پزشکان بالا درکتاب آمد.
۳- ابن ابی‌اصیبه ج۱ صفحهٔ ۳۱۰ .

ایضاً ابن ابی اصیبعه در عیون الانباء آورده : «سلیمان بن حسان گـــوید : رازی مسئول و رئیس بیمارستان بود همانگونه که قبل از آنکه به بغداد بیاید رئیس بیمارستان ری بود »[۱].

ابن خلکان[۲] در کتاب خود آورده که بیمارستان عضدی درغرب بغداد ساخته شده و وجوه بسیاری برآن خرج گردید که بمانندآن ازحیث نظم وترتیب در دنیانبود و بسال ۳۶۸ هجری ساختمان آن باتمام رسید و آنقدر لوازم و آلات و ادوات طبی فراوان و مایحتاج برای آن تهیه شد، که بوصف نمی‌آید[۲] .

بشرح ایضاً سایر مورخان تاریخ طب بمانند جمال‌الدین القفطی در تاریخ‌ـ الحکماء خود متذکر گردیده : «که عضدالدوله در اطراف و اکناف اطبائی برای ادارهٔ بیمارستان جمع آوری کرد که تعدادآنها بیست وچهار نفر بود ، که یکی ازآنها ابن مندویه اصفهانی بود . . .»[۳].

پس از عضدالدوله بعضی از پادشاهان دیگر دیلمی بمانند بهاء الدوله و فرزندش شرف‌الدوله در کار بیمارستان کوششها کردند وموقوفات زیادی بربیمارستان وقف کردند، ولی بعدها از اعتبار بیمارستان بعلت نقصان و نرسیدن مخارج آن بوضع بدی درآمد که شرح آن‌را عینی در عقدالجمان چنین آورده:[۴]

« چون سال ۴۴۹ رسید و خلیفه وقت القائم بامرالله وسلطان وقت طغرل بیک بود، بیمارستان توسط عمیدالملک مورد بازرسی قرار گرفت و معلوم شد که بیمارستان بدون دوا و شربت است و بیماران‌را بر روی زمین خوابانده و بر بالای سر هر بیمار یک پیاز گذارده‌اند که آنرا بو می کردند. بیمار دیگری که تشنه شده بود دست خود را

۱ـ عیون الانباء جلد اول صفحهٔ ۳۱۰ چاپ مصر .

۲ـ وفیات الاعیان و انباء ابناءالزمان در شرح حال عضدالدوله .

۳ـ البدایه و النهایه تألیف ابن کثیر ج ۱۱ صفحهٔ ۸۸۶.

بطرف کوزه آب برد و از کوزهٔ آبی که کرم درآن بود نوشید پس از بازرسی که توسط ابن العریق شد معلوم گردید شخصی یهودی معروف به ابن الهارونی بر بیمارستان دست انداخته وموقوفات را بنفع خود برداشته است، لذا دست یهودی را از بیمارستان واملاك موقوفه کوتاه و شروع به تعمیرات کرد . و در اطراف بیمارستان که یکصد دکان بود آباد کرد که بصورت اول درآمد و دارو و شربت و گیاهان داروئی گران قیمت در انبار بیمارستان جمع وبرای بیماران لحاف وتشك تهیه کرد وبیست وهشت طبیب و زنان آشپز و دربانها و پاسبانها وحمام فراهم ساخت . باغی که جنب بیمارستان بود و میوه و بقول فراوان داشت به مصرف بیماران رساند و پزشکان صبح و عصر به نوبت سرکشی میکردند . بعلاوه خمره هائی برای شکر طبرزد[1] و قند سکرردر ابلوجه (ظروف مخصوص که محلول شکر را در آن جمع می کردند) و بادام و زردالو و خشخاش ودانه های مورد حاجت و ظروف چینی که در آنها گیاهان طبی می گذاردند و چهار ظرف (جای دارو) داشت که در آنها هلیله زرد[2] و هلیله کابلی[3] و هلیله هندی[4] و چهار ظرف دیگر داشت که در آنها تمرهندی[5] وزنجبیل[6] وعود[7]وند (مخلوطی از عنبر و مشك و عود که با آنها بخور میسازند) و مشك[8] و عنبر[9] و راوند چینی[10] در ظرف دیگر و تریاق فاروق(فاروقی[11])و بسیاری ظروف

۱- Sucre de candi = گلقند = نبات = تبر زد ۲- Myrobolans jaune.

۳- Myrobolans de Cabul. ٤-Myrobolans indien.

٥- Tamarin indien. ٦- Gingembre.

Gingembre de Damas = زنجبیل شامی Gingembre confit = زنجبیل پرورده

۷- Bois d' Aloès.

۸- Musk = Moschus. ۹- Ambre.

۱۰- Rhubarbe = Rheum officinale = ریوند

۱۱- تریاق = Antidote = Thériaque . تریاق فاروق = Thériaque d' Andromaque = Electuaire d' Andromaque یا بطور مطلق Thériaque.

دیگر و صندوقهای متعدد که درآنها دیگهای حلقه‌دار بزرگ و کوچک واسبابهای دیگر بود و بیست‌و چهار فراش داشت» .

بیمارستان عضدی مدتها یکی ازمراکز بزرگ درمان بیماران و تدریس علم طب برای طلاب وعاشقان علم‌طب بود که‌ازاطراف‌و اکناف بیماران‌و محتاجان‌برای درمان به این مرکز بزرگ علمی روی می‌آوردند.

این بیمارستان علاوه بر آنکه احتیاجات مردم بغداد را(که مرکز دانش اسلامی شده بود)رفع‌می‌کرد در حقیقت میراث دانش جندیشاپور بود که احتیاج تمام مردم بین‌النهرین و آسیای صغیر وقسمتی از شامات و بعضی‌نواحی دیگررا نیز برطرف می‌کرد .

بر اثر سیلی که بسال ۵۶۹ هجری (در بهار و ماه رمضان همانسال) پیش‌آمد و دجله طغیان کرد وآب‌آن بالا آمد و شهربغدادرا گرفت ، متأسفانه سیل به‌بیمارستان سرایت کرد و تمام بیمارستان‌را فرا گرفت و خرابی‌زیادی فراهم‌ساخت[1] .

بعدها پس‌از ختم طغیان سیل وخرابیهای وارده بر بیمارستان ترمیم گردید و دوباره بیمارستان بصورت اول درآمـــــد که پزشکان مانند سابق بخدمت خود در آن اشتغال ورزیدند و آنطورکه از کتب تواریخ مستفاد می‌گردد این بیمارستان تا اواخر قرن ششم‌هجری برپا بوده است، که پزشکان روزهای دوشنبه وپنجشنبه‌بدان سرکشی میکردند و بکار بیماران میپرداختند[2] .

در بیمارستان عضدی اغلب شعب مربوط به درمانهای طبی و جراحی وتبها (حمیات) و چشم‌پزشکی(کحالی) و شکسته‌بندی(ردادی) و امثال آن وجودداشت و چنانکه آمده جبرئیل‌بن عبیدالله بختیشوع در بیمارستان بخدمت اشتغال داشت و

۱- ابن اثیر حوادث سال۵۶۹ هجری .

۲- رجوع شود به رحله تألیف ابن جبیر صفحهٔ ۲۲۵ طبع‌لیدن .

ابوالحسن علی‌بن ابراهیم (متوفی‌بسال ۳۹٤ هجری) به ترجمه کتاب های طبی و طبابت می‌پرداخت و با آنکه در آخر عمر نابینا شده بود بازهم به طبابت اشتغال داشت و ابو یعقوب اهوازی وابوعیسی بقیه نیز بدعوت عضدالدوله در بیمارستان خدمت می‌کردند. ابوالحسن علی‌بن کشکرایا که ابتدا در خدمت امیر سیف‌الدوله‌ـ ابن حمدان بود بدعوت عضدالدوله دیلمی در بیمارستان بخدمت اشتغال داشت.

دیگر ازاطباءاین بیمارستان نظیف‌القس رومی‌است که به ترجمه کتب طبی‌از یونانی بعربی و ابوالخیرجرائحی و ابوالحسن‌بن تفاح جراح و ابوالصلـــــت) شکسته‌بند و ابونصر دحنی(دحلی) که چشم‌پزشک بود وبنوحسنون تمام از طرف عضدالدوله بخدمت بیمارستان گمارده شده بودند و برای همه آنان وظیفه و مقرری بر قرار کرده بود.

غیر از پزشکان مذکور در بالا اطبائی که در بیمارستان عضدی بخدمت داشته عبارتند از:

ابو احمد عبدالرحیم‌بن علی‌المرزبان طبیب‌اصفهانی (متوفی بسال۳۹٦) که در دولت آل بویه مقامی ارجمند داشت. وی ابتدا در شوشتر قاضی بود سپس به بیمارستان عضدی خوانده شد و بطبابت پرداخت.

ایضاً ابوالفرج عبدالله‌بن طیب فیلسوف (متوفی بسال ۳۳۰ هجری) معاصر شیخ‌الرئیس ابن سینا که مدرس بزرگ حکمت و فلسفه و طب و استاد بسیاری از اطباء وحکماء بود، که دربیمارستان عده‌ای ازپزشکان در خدمتش تلمذمی کردند.

از رؤسای بیمارستان عضدی ابوالحسن‌بن سنان بن ثابت‌بن قرةالصابی است (که بسال ۳۹٤ هجری ریاست‌بیمارستان‌را داشت)و ابونصرهرون‌بن صاعدبن هرون‌ـ الصابی (متوفی بسال ٤٤٤ هجری) وابوالحسن علی‌بن هبةالله‌بن‌الحسن (متوفی‌بسال ٤۹۰ هجری)در زمان‌خلیفه‌عباسی‌المقتدی‌بامرالله وامین‌الدولةبن تلمیذ موفق‌الملک سابق‌الذکر (متوفی بسال ۵٦۰) که قریب یکصد سال عمرکرده بودو ابوالغنائم‌ـ

جمال‌الدین سعیدبن هبةالله‌بن‌اثردی که‌در زمان مقتفی‌وابوبکر عبدالله‌بن ابی‌الفرج‌ـ علی‌بن‌نصر معروف‌به ابن المارستانیه (متوفی بسال ۵۹۹ هجری) بودند که شرح همه آنها قبلا در کتاب آمد.

ج ـ بیمارستانهای شمال‌بین‌النهرین و آسیای صغیر و شامات

۱ـ بیمارستان واسط ـ این بیمارستان از تأسیسات مؤیدالملک‌ابوعلی‌الحسن‌ـ بن الحسن‌الرخجی وزیر شرف‌الدوله فرزند بهاءالدوله دیلمی در زمان خلیفه‌القادرـ بالله که بسال ۴۱۳ هجری ساخته شد[۱].

۲ـ بیمارستان محمدبن علی‌بن خلف ـ این بیمارستان توسط ابوغالب‌فخرـ الملک محمدبن علی‌بن خلف وزیر در دوران خلافت القادر بالله در بغداد تأسیس یافت که از بیمارستانهای کم‌نظیر بغداد بود.

۳ـ بیمارستان میافارقین (فارقی)[۲] ـ این بیمارستان ازبناهای نصیرالدولة‌بن‌ـ مروان‌حاکم‌دیار بکربود که در دوران خلافت‌القائم بامرالله‌ساخته‌شد. توضیح آنکه دختر نصیرالدوله به بیماری سختی مبتلی گردید. وی(نصیرالدوله) قسم‌یاد کرد که اگر دخترش شفایابد به وزن او پول صدقه بدهد. چون زاهدالعلماء دخترش‌را درمان کرد و شفایافت به وی(نصیرالدوله) تذکرداد بجای صدقه بیمارستانی بنا کند که جمیع مردم از آن بهره‌مند گردند. نصیرالدوله اموال بسیاری برای‌ساختن بیمارستان خرج و موقوفاتی بر آن معین کرد. دراین بیمارستان جمیع‌اسباب ولوازم‌و مایحتاج یک بیمارستان کامل‌وجود داشت. محل‌تدریس زاهدالعلماء‌هم دراین بیمارستان‌بود که شاگردان‌زیادی‌خدمتش تلمذمی کردند[۳].

۱ـ البدایه والنهایه ابن کثیر حوادث سنه۴۱۳ هجری.

۲ـ میافارقین از شهرهای بسیار مشهور (یا مشهورترین) دیار بکر بود ونام یونانی‌آن Martyropolis است.

۳ـ عیون‌الانباء ابن‌ابی‌اصیبعه جلداول صفحهٔ ۲۵۳.

٤ - بیمارستان دروازه محول (بیمارستان باب محول)[1] - این بیمارستان در دروازهٔ محول بغداد وجنب محله کرخ[2] بغداد بود. تاریخ تأسیس آن بنظر میرسید سال ٤٤٩ هجری باشد[3].

۵- بیمارستان موصل - این بیمارستان از بناهای امیر مجاهدالدین قایماز بسال ۵۷۲ هجری است، که در کنار دجله به موصل قرار داشت. امیر مسجد و کاروانسرا و مدرسه وبیمارستانی که همه جنب یکدیگر واقع بودند بنا و اوقافی برای آنها معین کرد. ریاست آن با ابوعلی حسن بن علی بن سعید بن عبدالله علم الدین-شاقلانی بود و پس از آن نورالدین شهید (متوفی بسال ۵۷۲ هجری) کفایت بیمارستان را عهده دار بود[4].

ابن بطوطه جهانگرد معروف در سفرنامهٔ خود متذکر گردیده که بسال ۷۲۸ هجری بشهر موصل رفته و بیمارستانی مقابل مسجد جامع دیده است.

٦- بیمارستان رقه - ابن ابی اصیبعه از این بیمارستان که در شهر رقه (از بلاد جزیره بر روی رودخانهٔ **فرات نزدیک شهر حران**) **بود** نام میبرد و متذکر گردیده که حکیم بدرالدین بن قاضی بعلبک در این بیمارستان خدمت می کرده و مقاله نیکوئی درباب آب و هوا و مزاج شهر نوشته است.

۷- بیمارستان حران - ابن جبیر در سفرنامهٔ خود نوشته است که در حوالی سال ۵۸۰ هجری در شهر حران یک مدرسه و بیمارستان دیده است[5].

---

۱ - از دروازه‌های بغداد.

۲- از محلات مشهور بغداد که حالیه نیز بیمارستانی بنام «بیمارستان کرخ» دربغداد دراین محله وجود دارد.

۳- عقدالجمان حوادث سال ٤٤٩ هجری.

٤- البدایه و النهایه ابن کثیر حوادث سال ۵۷۲ هجری.

۵- کتاب الرحله صفحهٔ ۲٤۷ چاپ لیدن.

۸- بیمارستان نصیبین - چنانکه در ابتدای کتاب آمد شهر نصیبین (ازشهرهای‌آسیای صغیر) مکتبی طبی و فلسفی‌بزرگ داشته که به مکتب نصیبین معروف میباشد. این مکتب از دانشمندان نسطوری رانده شده از روم شرقی و به تشویق پادشاهان ساسانی نضج‌تمام گرفت، که شرح کامل‌آن ضمن مکاتب‌نصیبین و رها مبسوطاً توضیح داده شد و احتیاج به توضیح دیگری نیست. طبیعی است وقتی چنین مکتبی در نصیبین بوده که عده‌ای فیلسوف و حکیم و طبیب درآن به‌تدریس و خدمت اشتغال داشته‌اند، قاعدةً باید بیمارستان و یا لااقل محلی برای درمان بیماران درآن وجود داشته باشد. اما متأسفانه سند دقیق و صحیحی دردست‌نیست که آیا در آن بیمارستانی بوده یا نه؟. فقط ابن بطوطه جهانگرد معروف اسلامی گوید: «که در سال ۷۲۷ هجری از این شهر دیدن کردم. شهری قدیمی ومتوسط و با وسعت‌زیاد و آبهای جاری و باغهای‌آباد و درختان فراوان درهم‌پیچیده ومیوه‌های فراوان با گلابهائی‌بی‌نظیر که‌درد که هیچ عطاری وعطر فروشی‌دیده نمیشوددر آن دیدم . . . نهرآبی در اطراف‌شهر بمانند حلقه‌آنرا احاطه کرده و بتقسیمات چندی منقسم شده وبه باغهاداخل میگردد. یکی ازآن‌قسمتها وارد شهر شده و ازخیابانها و کوچه‌ها عبور می‌کند و داخل صحن مسجداعظم ودیگری نزدیک در شرقی آن است سرازیر می‌گردد. در این‌شهر بیمارستانی‌است و دو مدرسه دارد. . .».

غیر از اطلاع مستندبالا اطلاع دیگری از جزئیات بیمارستان نصیبین دردست نیست و این موضوع از عجائب است که شهری با آنکه یکی از مراکز و مکاتب بزرگ علمی‌بوده، بچه‌دلیل‌مورخان در بارهٔ آن مطلب یا مطالبی مفصل‌ننگاشته‌اند. بهرحال و بهرجهت از جمیع مطالب بالا چنین مستفاد می‌گردد که شهر نصیبین بیمارستان ومدرسه‌ای داشته واینکه‌ابن‌بطوطه ازآن یاد کرده، قطعی‌است بیمارستان

درسال ۷۲۰ هجری تأسیس نگردیده بلکه قدیمی ترمیباشد وبنای بیمارستان درچه تاریخ انجام یافته معلوم نیست.

ایضاً از جزئیات بیمارستان و بخشها و پزشکانی که در آن خدمت میکردند، اطلاع کامل در دست نیست.

چنانکه ملاحظه شد اغلب بیمارستانهای بین‌النهرین و آسیای صغیر بهمت وزراء ودانشمندان ایرانی تأسیس گردیده وایرانیان دربغداد و سایر شهرهای جزیره به این امر عظیم دست زده‌اند و چنانکه آمد بغداد میراث خوار جندیشاپور بود و عموم بیمارستانهای احداث شده درین شهر و شهرهای دیگر از بیمارستان جندیشاپور تقلید گردیده است.

غیر ازبیمارستانهای مذکور دراین بخش درشام نیزبیمارستانهای چندی وجود داشته بمانند بیمارستان انطاکیه و بیمارستان صغیر و بیمارستان کبیر در دمشق (بیمارستان کبیرنوری) و بیمارستان نوری در حلب (یا بیمارستان العتیق) وبیمارستان شهرهای حماة و حلب (درشام) و بیمارستان بیت‌المقدس و عکا و بیمارستان جبل و غزه و کرک و قلعه‌اکراد (حصن الاکراد) و بیمارستان جدید حلب (یابیمارستان ارغون کاملی) وبیمارستان نابلس (دراردن) که در میان آنها بیمارستان کبیر نوری و بیمارستان عتیق حلب بسیارمجهزو منظم ومعتبر بوده وعده زیادی طبیب ازمشاهیر اطباء اسلامی درآن بخدمت اشتغال داشته که شرح همه مطالب مربوط به‌آنها از حوصلهٔ کتاب خارج است.

در خاتمهٔ این بخش مختصری به بیمارستانها از صدر اسلام تا حملهٔ مغول و قسمتها وتشکیلات و نظامات وپزشکان وداروسازان وخدام و کارکنان بیمارستانها و وظایف آنان میپردازیم:

در قلمرو ممالک اسلامی دو نوع بیمارستان وجود داشت:

بیمارستان های ثابت وبیمارستان های منقول وچنانکه ازاسم آنها مستفادمیگردد

بیمارستانهای ثابت در بغداد و شهرهای بزرگ دیگر بمانند موصل و دمشق وقاهره و امثال آنها بمانند بیمارستانهای امروزی جهت درمان بیماران و تدریس عام طب و فنون وابسته بدان اختصاص داشت و چنانکه در صفحات قبل آمد عموماً ازطرف پادشاهان و خلفاء وولاة و فرمانروایان و وزراء و مردم نیکوکار تأسیس گردیده بود.

اما بیمارستانهای منقول یا سیار یا غیر ثابت آن دسته از بیمارستانها بود که بمناسبت جنگ و لشکرکشی ویا بروز بیماری مسریه و مانند آنها بوجود آمده که در حقیقت بیمارستانهای صحرائی بوده است.

بیمارستانهای سیار در ابتدا بسیار مختصر بوده، ولی بعداً مجهزتر شده‌است. دراین قبیل بیمارستانهای جنگی مطالب بسیار ارزنده درکتب مورخان آمده‌است.

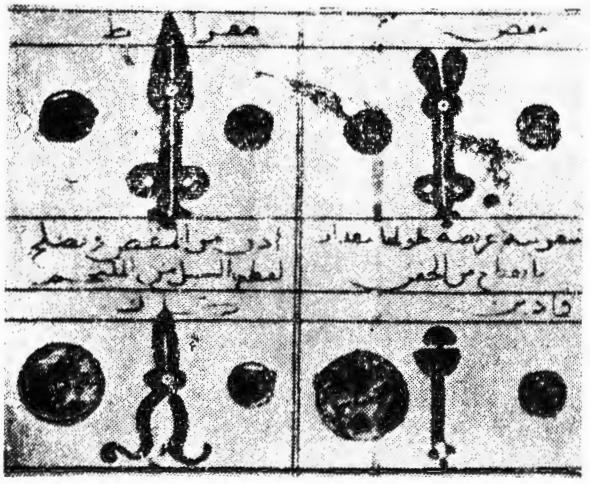

شکل ۱۲۲

اثاثه جراحی چشم نسخه خطی کتابخانه اسلامبول (ازکتاب تاریخ طب میراشتینگ وکارل زودهوف)

ابن خلکان[۱] در وفیات‌الاعیان و ابن القفطی[۲] در تاریخ الحکماء آورده‌اند که ابو-

۱- وفیات‌الاعیان و انباء ابناءالزمان جلد اول صفحه ۳۴۰ چاپ بولاق مصر.

۲- تاریخ الحکماء ابن‌القفطی صفحه ۴۰۵ چاپ لیدن.

الحکم عبدالله مغربی مقیم دمشق و طبیب بیمارستان این شهر لوازم واثاثه ای داشت که چهل شتر آنهارا حمل می کرد .

کارکنان بیمارستانها - در هردو این بیمارستان باقتضای احتیاجات طبیب و لوازم طبی و جراحی و پرستار وداروخانه و مایحتاج مربوط به آن موجود بوده ، منتهی در بیمارستانهای شهری این تجهیزات مفصل تر بوده است .

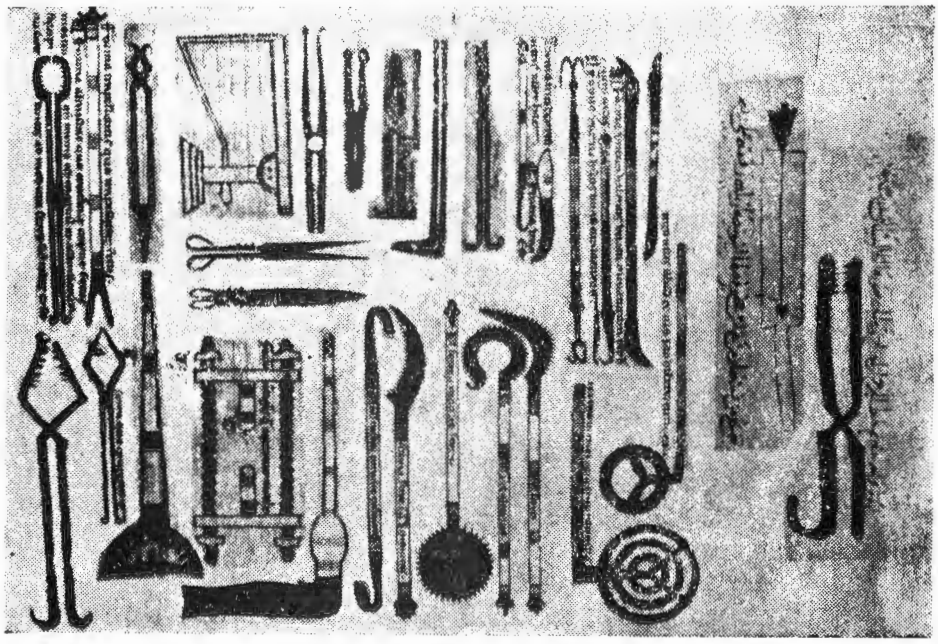

شکل ۱۲۳

اثاثه جراحی ابوالقاسم زهراوی (از نسخه خطی عربی) و تعدادی اثاثه جراحی از نسخهٔ خطی لاتین (از کتاب تاریخ طب میراشتینگ و کارل زودهوف)

در اغلب بیمارستانها (مخصوصاً بیمارستانهای شهری) از نظر آنکه مراقبت کامل از طرف اولیای امور میشده است، وسائل آسایش و رفاه حال بیماران ازطبیب وجراح وپرستار وداروساز وفصّاد (رگ زن) وآب گیر (افرادی که ادرار وآب شکم بیماران

مبتلی به استسقاءرا می گرفتند)وغذاو دارو وسایرلوازم جراحی وطبی وسایراحتیاجات بیشتر و بهتر فراهم بوده‌است.

از درمانهائی که دربسیاری از بیمارستانهادر تمدن اسلامی‌رواج داشته تلقین و افسانه گوئی (قصه گوئی ، قول‌سرائی، قوالی)[1] است.

قسمتهای مختلف بیمارستان بر حسب بزرگی و کوچکی و تعداد تختخوابها ومحل وموقع آنها متفاوت بوده و عموماًطبق نظامات و مقررات خاص تحت نظر بانی و اولیاء آن (یا باصطلاح امروزی هیئت امناء)و ناظر بیمارستان‌اداره میشده است و اگر بی‌ترتیبی درکار ها پیدا میشد از مسئولان امر مؤاخذه بعمل میآمد.

قسمتهای مختلف بیمارستان و کارکنان آنها- بیمارستانها عموماً دوقسمت بزرگ داشت : قسمت اول برای مردان و قسمت دیگر برای زنان. از آن گذشته بیماران در قسمتها وشعب بیمارستان (یا باصطلاح امروزی بخشهای بیمارستان) پذیرائی و درمان می گردیدند .

قسمتهائی که در بیمارستانهای اسلامی موجود بوده فهرست وار عبارت‌بودنداز: بخش های داخلی (برای بیماران داخلی) و جراحی و روانی و تبها (حمیات) و شکستگی‌ها و چشم‌پزشکی(کحالی) و مسمومین و بخش مخصوص برای بیماران مبتلی به اسهال و داروخانه که آنرا«شرابخاناة»می گفتند.

عده‌ای طبیب در بیمارستانها بخدمت اشتغال میورزیدند که همه آنها حقوق دریافت میداشتند و هر شعبه از فنون طبی یک رئیس داشت(که باصطلاح امروزی رئیس بخش میباشد) که به درمان بیماران می‌پرداخت وعموماً تدریس هم می کرد .

رئیس بیمارستان بر تمام اطباء بیمارستان ریاست داشت که ویراساعور[2] مینامیدند

۱- رجوع شود به صفحه ۴۲۷ کتاب.

۲- این کلمه سریانی است و معنی آن پیشوا(رئیس) وبزرگ طب می‌باشد.

و عموماً طبیبی که از همه اطباء افضل و اعلم بود چنین سمتی را داشت.

ساعور بیمارستان ریاست بر اطباء را داشت و کسی بود که عموماً اجازهٔ اشتغال به طبابت را نیز پس از امتحان افراد صادر می‌کرد.

عده‌ای از اطبا که در خدمت دستگاههای رسمی خلافت و امثال آن بودند، مأموریت داشتند که درمواقع بروز بیماریها در شهرها وموسسات و امثال آنها ودرقراء وقصبات در مواقع غیر مترقبه رفته و بدرمان بیماران و رفع بیماری اقدام کنند. چنانکه در زمان وزارت علی‌بن عیسی‌بن جراح وزیر(۲۷۰-۳۳۵ هجری قمری)چنین اتفاق افتاد.

توضیح این مقال آنکه ثابت‌بن سنان‌بن‌ثابت‌بن قره گوید: علی‌بن عیسی در روزگار المقتدر بالله عباسی که سمت وزارت داشت، پدرش (پدر ثابت یعنی سنان‌بن ثابت) رئیس بیمارستانهای بغداد بود. وی(وزیر)دستوری به‌سنان داده که‌ابن ابی‌اصیبعه آنرادر کتاب طبقات‌الاطباء خود متذکر گردیده و ترجمه و مفاد آن چنین است:

« خداوندعمرتورا دراز سازد. من درین موقع به فکر زندانیان افتاده‌ام، زیراعده آنها زیاد و محل سکونت و اقامت آنها هم خوب نیست. میترسم امراض منتشره به آنها هم سرایت کند و چون آنها در کار خوداختیاری نداشته و از مشاوره بااقرباء و خویشان خود یا با اطباء در مورد بیماری خود ممنوع بوده و دستشان به طبیب نمیرسد، در اینصورت (خدابه‌تو توجه کند) شایسته‌است برای آنها(زندانیان) اطباء مخصوصی انتخاب و تعیین کنی که همه روزه به زندانها بروند و با خود دارو و شربت و آنچه‌را که برای آنها لازم می‌بینند و همچنین مزورات[1] با خود بردارندو به آنها پیشنهاد کرده‌دستور دهی که بسایرزندانها هم بروند[2] وهربیماری که درآنجاهاست

۱- مزورات به آبهای جوشیده یا سبزی (سوپ) بدون گوشت وچربی اطلاق‌میگردیده.
۲- بنظر میرسد مقصود زندانهای اختصاصی بوده است.

درمان کنند و آنان‌را از دردهائی که دارند با تعیین دارو و غذا آسوده سازند. ان شاءالله . . . » .

بشرح ایضاً علی‌بن عیسی وزیر دستور دیگری به سنان صادر نموده است به - شرح زیر :

« من در مورد اهالی سواد[1] فکر کرده و بنظرم رسید که نمیشود در بین آنها بیماری و بیمار نباشد، زیرا میدانم در سواد کسانی که بحرفه طبابت مشغول‌باشند نیستند خدا عمرت‌را زیاد کند. در فرستادن طبیب بآنجا اقدام و صندوقهائی‌ازدارو و شربت به آنجا بفرست ودستور ده اطباء مزبور با دارو و شربت بین‌اهالی بگردند و در هر قسمت ازسواد مدتی اقامت کنند و مدت توقف‌آنها درهرمحلی‌باید متناسب با وسعت خاك‌آن محل‌باشدودرآن‌مدت‌بیماران را درمان کنند،سپس‌از آن‌جا به‌محل دیگر بروند» .

ابن ابی اصیبعه در دنبالهٔ شرح‌بالادر طبقات‌الاطباء آورده: که « سنان‌بدستور وزیر چنان کرد و پزشکان اعزامی‌او به سوری[2] (سوری شهری‌است‌ازشهرهای عراق که غالب سکنه آن‌یهودی بودند) رسیدند.

سنان گزارش داد که اطباء اعزامی او درسواد شرحی باو نوشته‌اند که‌بیشتر سوری ملك یهودی می‌باشند و از او (سنان) استعلام کرده‌اند که در آنجا بوظیفهٔ خود عمل کنند یا از آنجا بروند و او نمیداند که به آنها چه جواب دهد زیرا نظر وزیررا نمیداند، ولی آنچه میداند این‌است که در بیمارستانهای شهرها و

۱- سواد رستاق عراق عرب‌را گویند که‌درزمان عمربن‌الخطاب فتح شد و بواسطه کثرت زراعت و درختان و نخلستان که از دور سیاه بنظر می‌رسد سواد گفتند .

۲- سوری بروزن بشری محلی‌است درعراق از خاك بابل و آنجا شهرسریانیان بوده (یاقوت حموی) .

پایتخت از تمام بیماران اعم از ملی وذمی پرستاری و پذیرائی میشود و همه را معالجه می کنند .علی بن عیسی وزیر پس از قرائت این گزارش جوابی چنین به سنان داد :

«خداتورا بزرگ و گرامی دارد. از مضمون نامه مستحضر شدم و بین ما در این قسمت اختلافی نیست که معالجهٔ اهل ذمه و حیوانات عمل درستی است، ولی آنچه برما واجب است اینست که مردم بیمار را قبل از حیوانات باید معالجه کرد وهمچنین درمان مسلمانان مقدم براهل ذمه است؛

«اگر از آنچه در مورد مسلمانان مصرف می‌شود زیادآمد ، باید در مورد طبقهٔ بعد از آنها مصرف کرد. خدای ترا گرامی دارد که به همین دستور عمل کنی و به ـ پزشکان اعزامی خود همین امررا بنویس وبآنها سفارش کن که اطباء در تمام دیه ها با دقت گردش کنند و مراقب باشند که بیماران آن حدود مخصوصاً از محل های آلوده به بیماریهای عمومی دیـــــدن و اگر در آن محلها جای محفوظ و امن نبود از رفتن خودداری کنند ، تا راه امن شده و وسائل رفتن آنها فراهم شود. اگربدین ترتیب عمل کنند انشاءالله موفق می گردند» .

غیر از رئیس بیمارستان و رؤسای قسمتها و اطباء در اغلب بیمارستانها دارو ـ خانه‌ای بوده، بنام«شرابخاناة» (که به معنای داروخانه و واژه فارسی است که توسط رئیس داروخانه یا داروساز بزرگ که عموماً صیدلانی و یا مهتار مینامیدند مأخوذاز «مهتر» اداره می گردید) وجود داشت که برای بیماران دارو تهیه می کرد. وی (رئیس داروخانه) مقامی بسیار محترم داشت وعده‌ای مستخدم (شاگرد) تحت نظروی بنام «شرابدار» خدمت می کردند. در داروخانه ها انواع شربت ها ومعجونها و مرباها وعطرها و گردها

۱ـ صیدلانی منسوب به صیدله (داروسازی) است وعموماً رئیس داروخانه راشیخ صیدلانی یعنی بزرگ داروخانه می‌نامیدند و چنانکه در فصل مربوط به رازی آمد وی در بیمارستان بغداد سئوالاتی در باب داروها از شیخ صیدلانی کرده است.

و حبوب و شیافها و امثال آنها که در ظروف چینی نگاهداشته میشد میساختند که بعضی از آنها بسیار قیمتی و نفیس بود.

در بعضی از بیمارستانها برای سلاطین و خلفا و بزرگان داروخانه خاصی بود که در آنها داروها و نسخه های آنان تهیه می‌شد.

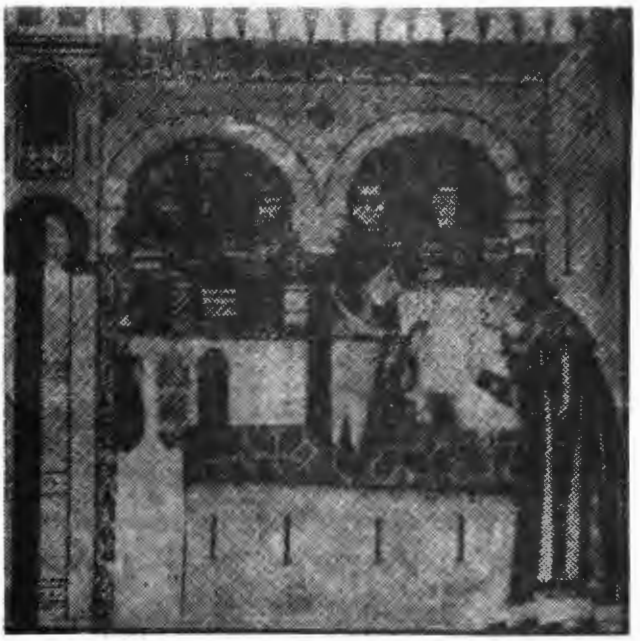

شکل ۱۲٤

یک داروخانه اسلامی (از کتاب تاریخ طب ا. کاستیلیونی).

غیر از رئیس داروخانه در هر بیمارستان شخصی بنام ناظر بیمارستان وجود داشت. چنانکه از نام آن مستفاد می گردد نظارت بیمارستان‌را عهده‌دار بود. این ناظر عموماً از ارباب قلم انتخاب می گردید که مورد اعتماد سلطان یا خلیفه یاوزیر یا بانی بیمارستان وشغل‌وی از مشاغل بسیار مهم در بیمارستان بود. بطوریکه از

صحائف تاریخ تمدن اسلامی مستفاد می گردد شغل نظارت در بیمارستان از اهم مشاغل بیمارستانی بوده واحیاناً اگر حیف و میلی در عواید و مخارج آن دیده میشد، ووضع بیمارستان روبه خرابی میگروید، وی (ناظر) بااختیاراتی که داشت از آن جلوگیری میکرد. بدین مناسبت در انتخاب ناظر بسیار دقت بعمل می آمد.

شکل ۱۲۵

یک داروخانه اسلامی از نسخهٔ خطی ترجمه عبری از مؤلفات ابن سینا (ازکتاب تاریخ طب میراشتینگ وکارل زودهوف)

موضوع انتخاب ناظر برای بیمارستان با دقت کامل از میان صاحبان قلم و معتمدان طبق فرمان مخصوصی انجام می گرفت. ازاینرو معلوم میشود که این شغل بمانند ریاست بیمارستان اهمیت داشته، بلکه از جهاتی ارزشمندتر بوده است. این سمت را در عصر حاضر بامدیر اداری ومالی بیمارستانها می توان مقایسه کرد، که جمیع کارهای مالی وخرید ونظارت ونظامات غیرطبی راعهده دار میباشد. سهل است بعضی از نظار در بیمارستانهای اسلامی غیر از حدود وظایف خود به سایر امور نیز نظارت

داشتند و از هر جهت برتر از رئیس یا رؤسای قسمتهای بیمارستان بودند. آنجا که در بیمارستانهای اسلامی رئیس (ساعور) طبیبی متنفذ و دانشمند بود، ناظردردرجهٔ دوم اهمیت قرار داشـــت ولی عموماً ناظر بیمارستان مردی مقتدرومعتبربشمارمیآمد که

شکل ۱۲۶

حقه داروسازی قرن یازدهم میلادی (ازکتاب تاریخ طب ا. کاستیلیونی)

جمیع امور بیمارستان راکفایت می کرد. بعضی اوقات چنانکه آمد ناظر بیمارستان از پزشکان و دانشمندان وارباب قلم و یا فرماندهان آرتش انتخاب می گردید و از

محترم‌ترین مشاغل بیمارستانی و کشوری بوده که فرمان آن از طرف سلاطین وخلفاء و وزراء و امراء و ولاة صادر می‌شد .

سلاطین وخلفاء و ولاة وفرمانروایان عموماً طبیب مخصوص یا اطباء مخصوص داشتند، که یکی ازآنان طبیب خاص آنان بود . طبیب مخصوص خلفاء عموماً همه روزه در قصر خلافت حاضر بود و در تالاری می‌نشست که بنام تالار سلاطین نامیده

شکل ۱۲۷

معاینه بیمار از نسخهٔ خطی عربی کتابخانهٔ دولتی وین (از کتاب دکتر سلیم عمار چاپ تونس)

میشد و چند طبیب (سه یا چهار طبیب) زیر دست او بودند و در مواقعیکه خلفاء احتیاج به طبیب داشتند، پیشخدمتهای مخصوصی که آنها را «استاد» می گفتند از درون حرم‌سرای خلیفه نزد آنان میآمدند وهر کدام از اطباء را که خلیفه میخواست به داخل قصر میبردند، تا خلیفه و یا هریک از خاصان یا نزدیکان وی را درمان کند . طبیب پس از معاینه دستور داروئی را می‌نوشت واز داروخانه بیمارستان ویا داروخانه مخصوص خلیفه دارو تهیه می‌شد . بهمین نحو در مورد سلاطین نسخهٔ آنان از داروخانهٔ سلطنتی تهیه می گردید .

در تمدن اسلامی علاوه بر اطباء مرد عده‌ای نیز زن بودند که آگاهی به کار طبابت داشتند، بمانند زینب طبیب بنی‌اود که به چشم‌پزشکی وام عطیه الانصاریه که هردو در زمان پیغمبر اکرم (ص) در جنگهای ابتدائی اسلام به درمان مجروحین و پرستاری بیماران مشغول بودند. بعدها بموازات ترقی بیمارستانها تعداد زنان پرستار رو به ازدیاد گذارد که از وجود آنان استفادات بیشتری می‌شد .

غیر از افراد مذکور در بالا در تمدن اسلامی در شهرها عموماً اشخاصی بنام «محتسب» بوده که امور حسبه را انجام میدادند. محتسب مقامی عالی در دستگاه سلاطین و خلفاء داشت واو فردی بود که ازمردمان موجه ومشهوربه درستی و امانت انتخاب میگردیده است.

از وظائف محتسب امر به معروف و نهی از منکر بر حسب قوانین و قواعد حسبه بود و رأی وی نزد سلاطین و خلفاء لازم الاجراء و بلامانع بوده است . وی (محتسب) از طرف خود نماینده‌ونائب (بر حسب وسعت شهر) داشته که انجام وظیفه می‌کردند[1] . اکنون می‌توان این شغل را با شهردار و متصدیان امورپزشکی و رئیس شهربانی ونظام پزشکی تطبیق کرد.

محتسب علاوه بر وظائف مذکور در بالا مراقبت در کار اطباء و داروسازان راداشت که این اصناف در کارخود تخلف نکرده واز راه‌راست منحرف نگردند. بعلاوه در امر مربوط به ارزاق وصاحبان حرف وصنعتگران و امثال آنها نظارت داشت که هر دسته‌ای در صراط مستقیم و طبق نظامات کار خودرا انجام دهند و اگر احیاناً آنان (دسته های مختلف) در کارشان منحرف گردند مواخذه بعمل آورد. بطور کلی محتسب چنانکه آمد مقامی بسیار عالی در تمدن اسلامی ویکی از مشاغل بسیار پرارج بوده که بمانندشهردار ورئیس شهربانی امروزی باعده‌ای که تحت نظرش بودند انجام وظیفه می‌کرد . نواب وبازرسانی که تحت نظرمحتسب قرارداشتند امرمحتسب را

۱ـ رجوع شود به مجلدات صبح اعشی.

اجرا می‌کردند و بطور خلاصه احکامی که از طرف محتسب صادر می‌شد، بمورد عمل میگذاردند (بمانند احکام شرعی و سایر احکام) و بدین مناسبت عموماً محتسب مردی فقیه و عالم باصول شرع بوده است.

در تمدن اسلامی تعدادی کتاب در باب امور حسبه برشتهٔ تحریر درآمده است[1].

در باب وظایف محتسب لازم آمد مختصری از آنرا مأخوذ از کتاب «معالم القربه» (آئین شهرداری درقرن هفتم) تألیف محمدبن محمدبن احمدابی زید قرشی ابن اخوه و ملقب به ضیاءالدین که توسط آقای جعفر شعار ترجمه گردیده است از نظر خوانندگان کتاب بگذرانیم:

«ابن اخوه شخصاً از محدثـــــان و محتسبی سخت گیر بوده و تنها به بیان حکم فقهی (تئوری) بسنده نمی‌کند، بلکه وارد موضوعات و مصادیق میشود و موارد عملی آنها را نشان میدهد و وظیفهٔ محتسب را در آن مواردیاد می‌کند...».

اکنون متذکر می‌گردیم که کتاب مزبور در هفتاد باب است که در آن: از شرائط حسبت وصفت محتسب و شروطوی و امر به معروف و نهی از منکرواقسام امر به معروف ودر حسبت براهل ذمه و اولیاء مردگان ومعاملات ناروا وتعیین بهای کالاواحتکارو پیشواز کردن قافله برای خرید کالاورباوادوستدواطعمه و... می‌باشد».

آن قسمت که مربوطبه امور طبی وبهداشت و کار واصناف وخواربار است عبارتنداز:

۱- بمانند «نهایةالرتبه فی طلب الحسبه» تألیف عبدالرحمن بن نصربن عبدالله شافعی شیرازی معروف به نبراوی متوفی بسال ۵۸۹ هجری قمری (=۱۱۹۳ میلادی) و «نصاب الاحتساب» از عمربن محمدبن عوض شامی و «احکام الاحتساب» از یوسف ضیاءالدین و «کتاب المختار فی کشف الاسرار» از جبیری و از همه معتبر تر «معالم القربه فی احکام الحسبه» از محمدبن محمدبن احمد ابی زید قرشی ابن اخوه و ملقب به ضیاءالدین که بنام آئین شهرداری درقرن هفتم است که توسط آقای جعفر شعار به پارسی برگردانده شده است (انتشارات بنیاد فرهنگ ایران منابع تاریخ و جغرافیای ایران شمارهٔ ۱۴ - سال ۱۳۴۷ شمسی).

«حسبت و وظائف بر علافان و آسیابانان و آرد خانگی و نان پزان و نانوایان و نان پز خانگی و بریانگران و کتاب فروشی و لکانه پزان (چیزی شبیه به قورمه و کالباس) و جگرپزان و بواردیان (مترادف بامبردات و به معنی گیاهان خنک کننده است) وسلاخان و قصابان و حیوانات حلال گوشت وحرام گوشت و گیپاپزان(کله پزان) و طباخان و کباب پزان و هریسه پزان (هریسه خوراکی است از گندم کوبیده و گوشت و روغن) و ماهی پزان و زولبیاپزان و حلوا پزان وشربت-سازان و عطاران و شمع سازان و شیرینی فروشان وپارچه بافان و خیاطان ورفوگران و گازران و کلاه دوزان و حریربافان و رنگرزان و پنبه فروشان و کتان فروشان و دامپزشکان و گرمابه ها و سلمانی ها و سدر فروشان وفصّادان و حجامان وپزشکان و کحالان و جراحان و شکسته بندان وفخاران وسفالگران و سوزن گران وجوالدوزان ودوك تراشان و حنافروشان (وتقلّب ایشان) وشانه سازان وسازندگان روغن کنجد (عصّار) وروغن کتان و دباغان و مشك سازان و نمدمالان وپوستین دوزان ونجاران و چوب بران و بنایان و گچ کاران و سقایان وامثال آنها میباشد».

چنانکه ملاحظه میشود وظیفهٔ محتسب وامر حسبت بسیار دشوار بود . وی و نمایندگانش علاوه بر آنکه وظائف شرعی داشته بوظائف بهداشتی نیز میپرداختند .

ابن اخوه درکتاب خود در بارهٔ وظائف شربت سازان وعطاران و دامپزشکان و رگ زنان و حجامت کنندگان و پزشکان و کحالان و شکسته بندان وجراحان و مربیان اطفال در باب های بیست و چهارم و بیست و پنجم و چهلم و چهل وچهارم و چهل و پنجم و چهل و ششم مطالبی بسیار ارزنده دارد که از نظر کوتاه نمودن مطلب به قسمتی از این ابواب که مربوط به پزشك و چشم پزشك و شکسته بند و جراح است مأخوذ از ترجمه آقای دکتر شعار از کتاب معالم القربه می پردازیم :

«باب چهل وچهارم درحسبت بر فصادان وحجّامان- کسی که فصد(رگ زدن)

می‌کند باید به دانش و امانت معروف باشد و به تشریح اعضا و رگها و عضلات و شریانها و چگونگی آنها آشنا باشد تا کاردرا به رگهای غیر معهود یا عضله و شریان نزند، زیرا این عمل موجب مرگ انسان میشود، و برده‌ای‌را جز به اجازهٔ صاحبش وبچه‌ای‌را جز به اجازهٔ سرپرستش و نیز زن حامله‌را فصد نکند و فصدرا در جای مناسب‌انجام دهد و درحالی‌که پریشان‌دل است به فصد نپردازد.

« محتسب باید از فصادان تعهد بگیرد که به فصد ده تن جز با مشورت پزشکان‌اقدام‌نکنندو آنان عبارتنداز: کسانی‌که بدن سخت لاغر،بدن‌بسیارخشک، بدن متخلخل، بدن سفیدسست(شل) یا بدن زرد رنگ بی خون باشند و کسیکه مدت درازی بیمارشده باشد، صاحب مزاج بسیارسرد و بهنگام درد سخت. در این امور فصاد بایدچگونگی را روشن‌کند آنگاه به فصد بپردازد. پزشکان در پنج‌مورد از فصد باز داشته‌اند، اگرچه زیان آنها بپایهٔ زیان‌ده مورد مذکورنمیرسد: پس از همخوابگی، پس‌از استحمام، بهنگام پری معده از خوراك، بهنگام‌پری‌معده و روده‌ها از فضلات و بهنگام سرما یا گرمای سخت.

«بدان‌که‌فصد درمواقع اختیاری درچاشتگاه پس ازهضم‌خوراك‌انجام‌میشود، اما به هنگام ضرورت نمی‌توان به تأخیر انداخت و نباید بمانع توجه کرد.

« شایسته است‌که شخص پس از فصد، غذارا تدریجی بخورد وخوراکش لطیف‌باشد و بر پشت درازکشد و از خواب بپرهیزد، زیرا موجب سستی اعضاء میشود و اگر به هنگام فصد دستش آماس‌کند دست دیگررا رگ زنند.

« فصاد باید نیشترهای‌متعددو نیز زهی برای‌بستن‌دست و نافه مشك وقرص آنرا داشته باشد که درصورتیکه مریض بیهوش شود فوراً نافه‌را جلوبینی او بگیرد و مقداری از قرصهارا باو بخوراند تابهوش بیاید و باید سر نیشتررا زیتون‌خوب‌بمالد تا موقع رگ زدن درد نیاورد و نیشتررا بسرعت بزند و فرو نبرد.

« بدان‌که شایسته‌است ضربت فصاد در زمستان پهن‌تر باشد تا خون منجمد

نشود و در تابستان تنگ گیرد تا موجب بیهوشی مریض نباشد و نیز نیروی جسمانی مریض را مراقبت کند. وهرگاه رنگ خون تغییر یابد و یا بیهوشی و ضعف رخ دهد باید فوراً محل رگ زده‌را ببندند تا خون بندآید.

شکل ۱۲۸

داغ کردن جراحات جذامی (از کتاب تاریخ طب لینل‌لاواستین)

«رگهائی که معمولاً فصد میشود بسیار است از آن جمله است رگهای سرو دستها و بدن وپاها و شریانها.

« در حجامت ـ حجامت بسیار سودمند و خطر آن از رگ زدن کمتر است. حجام باید سبک و خوش‌اندام و بکار خود آگاه و نیز سبکدست باشد یعنی بیمار را درد نرساند.

« بهترین موقع حجامت دومین یا سومین ساعت از روز است، و اما منافع آن

بسیار است از جمله اینکه سنگینی ابروان و جرب چشم و بدبوئی دهان را بهبود می‌بخشد، ولی موجب‌نسیان می‌شود ، چنانکه رسول گرامی(ص) فرمود: عقب‌مغز جایگاه حفظاست و حجامت آنرا ناتوان میسازد[۱] .

« حجام باید ابزار ختان(ختنه) یعنی‌استره (تیغ)و گیره [۲] داشته‌باشد وختنه بر مرد و زن واجب است و عامه اهل‌دانش چنین گفته‌اند، اما ابو حنیفه مستحب موکدمیداند .ودلیل‌ما(پیروان شافعی)روایت پیغمبر گرامی‌است که به مردی‌فرمود: اسلام بیاور وجامه کفر را از خود دورکن . ازاین‌رو ختنه برمرد و زن واجب است هم‌در بارهٔ خودشان و هم فرزندانشان ، و اگر سستی کند امام آنان را بدین کار مجبور می کند» .

« باب چهل و پنجم‌در حسبت برپزشکان‌وکحالان وجراحان وشکسته بندان-

« . . . طبیب بایدبه چگونگی و ترکیب‌بدن ومزاج‌واعضاء وبیماریهای اعضاء و علل ونشانه‌ها و داروهائی که آنهارا بهبود می‌بخشدآگاه باشد ونیز تهیهٔ دارو وروش مداوارا بداند ، و هرکسی‌چنین نباشد روا نیست که به معالجه‌بیماران بپردازدبخصوص معالجه ای که در آن احتمال خطرباشد. وکسی‌را سزانیست که بدانچه آگاهی ندارد بپردازد .

«عمروبن شعیب‌بنقل ازپدرش و او از جدش‌روایت کرد که رسول‌خدافرمود: « هرکه علم طب نداند و طبابت کند ضامن‌است» .[۳] شایسته است که طبیبان هر شهری‌را پیشوائی باشد چنانکه گفته اند : پادشاهان یونان در هر شهری حکیمی

۱- قال(ص) : «ان‌موخرالدماغ موضع‌الحفظ وتضعفه‌الحجامه» .

۲- متن: مقص، و آن به معنی ناخن پیرای وناخن بر و باصطلاح امروزناخن گیر است اما در اینجا مراد ابزار ختنه (گیره) است .

۳- قال (ص) : « من‌تطبب ولم یعلم منه طب قبل ذلک ضامن» .

(از حاشیه‌ترجمه کتاب معالم‌القربه فی‌احکام‌الحسبه) .

سرشناس می‌گماردندکه طبیبان شهر را می‌آزمود ، هر کدام را اندك مایه می‌یافت اورا از معالجه باز میداشت و فرمان میداد که دانش خودراتکمیل کند.

« شایسته است که چون طبیب نزد بیمار آید، از سبب بیماری و درد بپرسد، سپس شربت ها و داروهایی گیاهی بر او مقرر دارد و نسخه‌ای بر اولیای بیمار به شهادت کسانی که نزد بیمار باشند ، بنویسد و فردای آن روز باز نزد مریض آید و معاینه کند و قاروره اورا ببیند و از وی بپرسد که آیا مرض تخفیف یافته یانه؟ آنگاه به مقتضای حال دستورهایی دهد و نسخه‌ای بنویسد.

روز سوم و چهارم و روزهای دیگر نیز چنین کند تا آنگاه که مریض بهبود یابد یا بمیرد. اگر بهبود یابد طبیب مزد و کرامت (تحفهٔ) خودرا می گیردو اگر بمیرد اولیای وی نزد حکیم آیند و نسخه هایی‌را که طبیب نوشته به‌وی‌عرضه کنند اگر با علم حکمت و طب مطابق باشد و طبیب کوتاهی نکرده باشد، گوید اجلش فرا رسیده بود. و اگر بخلاف این‌باشد گوید دیهٔ میت‌را از طبیب بگیرند، زیرا وی با نادانی و کوتاهی خود اورا کشته است. بدین سان در امر طب مراقبت میکردند تا کسیکه در امر طب دستی ندارد بدان نپردازد و طبیب در وظیفهٔ خود سستی نکند .

« شایسته است که محتسب‌از طبیبان‌تعهدی‌را که بقراط از اطبا گرفت،بگیرد و نزد او سوگند یاد کنند که بکسی داروی زیان بخش ندهند و باسم ترکیب نکنند و داروی سقط جنین‌را به‌زنان وداوری قطع نسل را به مردان نگویند، و چون نزد مریض آیند از نگریستن به محارم چشم پوشند و رازهارا فاش نسازند و هتك حرمت نکنند و از کارهای ناروا بپرهیزند» .

« دروظایف کحالان: محتسب باید کحالان(چشم‌پزشکان)راباکتاب‌حنین‌بن‌اسحق موسوم‌به « مقالات دهگانه در باب چشم»بیازماید، هرکس از عهدهٔآزمایش برآید و به تشریح طبقات چشم وغده‌ها و رطوبتهای سه‌گانه و امراض سه‌گانه و

بیماریهائی که فرع آن است و به ترکیب داروهای چشم و چگونگی عقاقیر آشنا باشد اجازه دهد که به معالجهٔ چشم بپردازد .

« کحالان دوره گرد اغلب غیرقابل اعتماد هستند، زیرا بی‌دین‌اند. محتسب باید از معالجهٔ این گروه که از بیماریها و عوارض چشم ناآگاه‌اند ممانعت کند. وشایسته نیست که کسی برای معالجه به آنان اعتماد کند و کحل وداروهای ایشانرا به کار برد ، زیرا بعضی از آنان داروهایی ازنشاسته وصمغ میسازند وآن‌را به‌رنگهای گوناگون رنگ می کنند: داروی سرخ راباسرنج[۲] و سبزرا با زرد چوبه ونیل‌سیاه‌رابا اقاقیا (جز اقاقیای معروف)، و زردرا با زعفران می‌سازندو بعضی داروهائی ازمامیثا (کعب‌الغزال) با ترکیب صمغ‌میسازند و بعضی کحل (داروهای مالیدنی) را از هستهٔ هلیله محروق و فلفل‌تهیه می کنند . تقلبات دارویی ایشان بسیار است و نمی‌توان برشمرد . وچون محتسب‌نمی‌تواند به هنگام‌معالجه چشم مردم‌حضوریابد باید تحلیف به عمل‌آورد » .

« در وظائف شکسته‌بندان : شکسته‌بند به شرطی می‌تواند به شکسته بندی

۱- در حاشیهٔ ترجمهٔ کتاب « معالم‌القربه فی‌احکام الحسبه » آمده که در متن کتاب اکحال و اشیاف‌است، کحل به معنی سرمه و داروی چشم واشیاف جمع شیاف، ودراینجا به معنی دارویی است که در چشم استعمال می‌شود و شاید مراد از کحل داروی مالیدنی باشد ». اما کحل عبارت‌است از سرمه چه بصورت گردو چه بصورت مایع و شیاف چشم روغنهایی بوده که در چشم می چکاندند (از نگارنده این کتاب ورجوع شودبه فصل مربوط به رازی در همین کتاب).

۲- در حاشیهٔ ترجمهٔ کتاب «معالم‌القربه فی‌احکام‌الحسبه»آمده که در متن‌سیلقون ، وظاهراً سلیقون به معنی‌سرنج که دارای رنگ قرمز خوشرنگی‌است و در نقاشی مورد استفاده قرار می گیرد و آن‌را سالیقون و ساریقون‌وآذرگون نیز گویند . رک : فرهنگ فارسی معین» .

پردازد که گفتار ششم از کتاب «کناش فولیس»[1] را در باب شکسته‌بندی فراگیرد و شمارهٔ استخوانهای آدمی‌را که ۲۰۰عد داست و ۸٤ عددآن بزرگتر ونیز شکل و اندازهٔ هر استخوانی‌را بداند تا به هنگام شکستگی یا در رفتن‌آن‌را به جای نخستین باز برد. محتسب این‌امررا در وی بیازماید».

«در وظایف جراحان : جراحان باید کتاب جالینوس موسوم به« قاطاجانس[2]» راکه در بارهٔ زخمها و مرهمهاست فراگیرندو تشریح و نیز اعضای بدن انسان و عضلات ورگها و شریانها و اعصاب‌را بدانند تا بهنگام قطع بواسیر و غیرآن مراقبت کنند، و نیز یک دست نیشتر که از آن جمله نیشتری که سرش گرد باشد و نیشتر مورب و نیز اره بریدن و انواع مرهم‌ها و مرهمدان و داروی‌کندرکه‌برای قطع خون است داشته باشند.

« برخی از جراحان تکه‌های استخوان مردم‌را در زخم نهان می‌دارند سپس در حضور مردم آن‌را از زخم در میآورند و ادعا می‌کنند که بسبب داروهای قاطع آنان از زخم بیرون آمد. و بعضی از آنان مرهم‌هایی از کلس[3] شسته شده باروغن

۱- در حاشیه ترجمهٔ کتاب «معالم‌القربه فی احکام‌الحسبه » آمده‌که : فولیس ظاهراً همان است که ابن الندیم به صورت فولس ذکر کرده و از شاگردان بقراط به شمار آورده است، اما کناش معلوم‌نشد» .احتمال‌داردکه این بولس باشد، ازبولس کتابی بنام«کناش بولس» موجود می‌باشد وکناش هم کلمه‌ای سریانی به معنای فورمولر (مجموعه) است . از نگارنده کتاب - رجوع شود به فصل مربوط به حنین فرزند اسحق در همین کتاب).

۲- دزی این لغت‌را به معنی اسکیل‌آورده‌که گیاهی‌است داروئی وپیازموی نیز گویند رك : ذیل فوامیس‌العرب دزی و منتهی‌الارب (از حاشیه ترجمهٔ معالم‌القربه فی احکام - الحسبه) .

۳- کلس گیاهی‌است با گونه‌های بسیارکه در تداوی بکار می‌رود (از حاشیهٔ‌ترجمه معالم‌القربه فی احکام‌الحسبه)·

زیتون می‌سازند، سپس آنرا با گل سرخ[۱] قرمز یا زردچوبه و نیل سبز ویا با زغال ساییده سیاه میکنند. محتسب باید این امور را مراقبت کند».

از آن پس در تمدن اسلامی در باب وظائف محتسب (امور حسبه) برای اغلب اصناف ترتیب و ظابطه برقرار گردیده که اگر احیاناً از آن مقررات تخلف می کردند تنبیه میشدند. منجمله درهمین کتاب«معالم القربه فی احکام الحسبه» یاآئین شهرداری تألیف محمدبن محمدبن احمد قرشی«ابن اخوه» درقرن هفتم چنانکه قسمتی ازین وظائف آمدوتوسط آقای جعفر شعار ازطرف انتشارات بنیادفرهنگ ایران بسال ۱۳٤۷ در تهران چاپ شده است،مقررات مربوطبه حسبت در داد و ستداطعمه واوزان و شناختن ترازو و پیمانه وذراع وحسبت بر علافان و آسیابانان وآرد خانگی پزان و نان پزان ونانوایان ونان‌پز خانگی و بریانگران و کباب‌فروش و لکانه پزان[۲] (مقصودچیزی شبیه کالباس یا قورمه است) و جگرپزان وبواردیان[۳] و سلاخان و قصابان وحیوانات حلال گوشت و حرام گوشت و گیپاپزان[٤] و طباخان و کباب پزان و هریسه پزان[۵]

۱- متن : مغره است و آن گل سرخ است که با آن رنگ کنند (فرهنگ فارسی معین حاشیهٔ ترجمه معالم‌القربه فی احکام‌الحسبه).

۲- مقصود جیزی شبیه کالباس یاقورمه است ... (حاشیه ۸۲ ترجمهٔ معالم‌القربه فی احکام‌الحسبه).

۳- بواردی منسوب به بوارد به معنی‌سازنده بوارد است و آن به گفته دزی مترادف مبردات و بمعنی گیاهان و عقاقیر خنک کننده است و نیز به غذاهای مختلفی گفته می شود که به‌وسیله سرکه‌وآب خورش تندتهیه گردد(حاشیه ۸٤ ترجمهٔ معالم القربه‌فی‌احکام الحسبه).

٤- کله‌پزان (حاشیه ۹٤ ترجمه معالم‌القربه فی‌احکام‌الحسبه)

۵- جمع هریسه - طعامی‌است که از گندم کوبیده و گوشت و روغن سازند (حاشیه صفحه ۹۹ ترجمه معالم‌القربه فی‌احکام‌الحسبه).

و ماهی‌پزان و زولبیاپزان و حلواپزان و شربت سازان[۱] و شربت فقاع[۲] و عطاران و شمع‌سازان ومشمع‌سازی وشیرفروشان و رنگرزان و کفشگران و دامپزشکان و گرمابه‌ها (و بیان سود و زیان گرمابه و پاکیزه کردن گرمابه و سلمانی گرمابه) و سدرفروشان و مربیان اطفال و وظایف محتسب و حسبت بر حنافروشان و تقلب ایشان و شانه - سازان و سازندگان روغن کنجدوروغن کتان وغربال‌سازان و دباغان و مشک‌سازان و نمدمالان و پوستین دوزان و امثال آنهاست، که جمعاً ترجمهٔ این کتاب (معالم- القربه فی‌احکام‌الحسبه) در هفتاد باب می‌باشد ، و قسمتی از ترجمه کتاب در باب وظیفهٔ محتسب و وظائف پزشک و چشم پزشک و شکسته بند و جراح و فصاد و حجام ضمن صفحات ۷۹۶ تا ۸۰٤ آمد .

این بود مختصری در باب وظائف محتسب که در حقیقت امروز این امر با وزارت بهداری (اداره تنظیم‌امور پزشکی) وشهرداری و نظام پزشکی و پلیس انجام می گردد .

اما باید دانست غیر از آنچه از ترجمهٔ کتاب «معالم‌القربه فی‌احکام‌الحسبه» استخراج گردیده‌قبل‌از آن نیز در تمدن اسلامی در باب محتسب ووظائف وی‌آمده، منتهی در این کتاب بسیار مفصل و دقیق موضوعات بررسی گردیده‌و تکلیف اصناف وصاحبان حرف بسیار روشن تذکر داده شده است .

تدریس علوم طبی-درمورد تدریس در بیمارستانها چنانکه آمد این امر در بیمارستان جندیشاپور متداول بود و به ظن قوی نزدیک به یقین تدریس طب در دانشگاه جندیشاپور اول دفعه بصورت منظم انجام میشده و بعدها در تمدن اسلامی تدریس طب به تقلید دانشگاه‌جندیشاپور متداول گردیده است .

۱- مراد کسی‌است که شراب (شربت‌آشامیدنی‌داروئی)بسازد (حاشیه صفحه ۱۰۹ ترجمه‌معالم‌القربه فی‌احکام‌الحسبه) .

۲- آبجو(Bière) .

توضیح آنکه پس از انتقال دانش یزشکی از جندیشاپور به بغداد وتمرکزعلمی دراین شهر که در حقیقت میراث طبی جندیشاپور را داشت از قرن سوم هجری ببعد

شکل ۱۲۹ - تشریح چشم از کتاب طبی خطی عربی قرن سیزدهم میلادی (ازکتاب تاریخ طب ا. کاستیلیونی)

تدریس در بیمارستانهای بغداد متداول گردید . تدریس هم نظری وهم عملی یا به اصطلاح امروزی تدریس بصورت صحبت و سخنرانی (تئوری)[1] و بالینی (= سریری- کلینیکی) بود[2] .

اما تدریس بالینی معتبرتر از تدریس نظری بود، بدین معنی که عموماً بر بالین بیمار یا بیماران سرپائی به صورت سئوال و جواب برقرار بود و اطباء توضیحاتی از بیمار

1- Théorique. 2- Clinique.

میخواستند آنگاه پس از ختم معاینات و تشریح بیماری اگر بیمار احتیاج به بستری- شدن داشت بستری و الا به بیمار دستور سرپائی داده میشد.

در بارهٔ طرز تدریس شواهدی در طب اسلامی است که میرساند این امر بسیار مهم ومورد نظر بوده ، چنانکه در شرح حال رازی بدان اشاره شد که استاد در صدر مجلس می‌نشسته و شاگردان علی‌قدر مراتبهم در جاهای خودقرار میگرفتند. بیمار تازه وارد ابتدا شرح حال خودرا به شاگردی که جنب در مدرس بود می گفت و او حرفهای بیمار را گوش میداد . اگر از تشخیص عاجز می‌ماند به‌شاگرد بالاتر بهمین نحو تا حضوراستاد برسد. رازی پس‌از معاینه بیمارو سئوالات از وی‌تشخیص بیماری را میداد و سپس به شرح بیماری و اقسام آن‌وایضاً توضیحات نظری وبالینی می‌پرداخت (رجوع شود به فهرست ابن‌الندیم و عیون‌الانباء ابن‌ابی‌اصیبعه جلد اول و تاریخ- الحکماء قفطی در فصل مربوط به‌رازی و شرح حال ومقام ابوبکر محمدزکریای‌رازی سال ۱۳۱۸ وفهرست مؤلفات‌و مصنفات رازی سال ۱۳٤ . تألیف‌نگارندهٔ این کتاب و فصل مربوط به رازی در همین کتاب).

عده‌ای از پزشکان چه قبل‌از اسلام و چه پس از اسلام علاوه بر طبابت در بیمارستانها و یا خارج و در شهرها به تدریس طب نیز اشتغال داشتند که بعضی از آنان جانب تعلیمشان بسیار ارزنده می‌باشد و آنان عبارت بودند از :

ابو منصور قمری از پزشکان سدهٔ چهارم (رجوع شود به صفحات ٦٥٣ و ٦٥٤ کتاب) و شیخ الرئیس ابوعلی‌سینا که شرح حال و مقام طبی و مکتب وی به تفصیل در کتاب آمد و ابوعلی مسکویه(رجوع شود به صفحات ٦٥٧و٦٥٨ کتاب) و ابراهیم‌بن بکوس (بکس) از پزشکان سدهٔ چهارم که در بیمارستان عضدی به تدریس طب اشتغال داشت و با آنکه در آخر عمر نابینا شده بود ، به طبابت و تدریس مشغول بود و ابوماهر موسی‌بن یوسف‌بن‌سیار استاد اهوازی و ابن مندویه

اصفهانی و ابوالفرج عبدالله بن طیب از پزشکان سده چهارم و پنجم هجری (رجوع شود به صفحات ۶۸۱ تا ۶۸۴ کتاب) و ابو سعید یمانی (رجوع شود بصفحات ۶۸۴ و ۶۸۵ و ۶۸۶ کتاب) و عده دیگر که شرح همه آنها ازحوصلهٔ کتاب خارج است.

حقوق و وظایف کارکنان بیمارستانها - تمام کارکنان بیمارستانها ازرئیس و اطباء و ناظر وداروساز (یا داروسازان) و رگ‌زنان و آبگیران (مائیین) و تهیه کنندگان دارو (نسخه پیچها) و خدام و مباشرین و فراشها حقوقی علی‌قدرمراتبهم از موقوفات و بیت‌المال و گاهی از پادشاهان و خلفا و وزراء و امثال آنها دریافت می‌کردند. این حقوق یا وظیفه ماهانه و یا سالانه بود که در برابر خدمت به‌آنان پرداخت می‌شد. از آن گذشته اغلب اطباء علاوه بر مستمری و وظیفه مزبور از شخص سلطان و یا خلیفه یا وزیر و ایضاً از نزدیکان و خواص آنان عطیه وصله وحق‌الزحمه وامثال آن ها دریافت می‌داشتند. نمونهٔ کامل این پزشکان چنانکه درصفحات ۲۱۸ و ۲۱۹ کتاب آمد جبرائیل فرزند بختیشوع بود که درسال ازمقرری ماهانه ومقرری خاص درماه محرم و بابت قیمت البسه و خون گرفتن ازهرون‌الرشید (که سالی دومرتبه انجام میداد) وبرای شرب دارو (دومرتبه درسال) وحق‌الزحمه ازاطرافیان رشید که عبارت بودند از: عباسه خواهر رشیدو فاطمه‌ام محمد و ابراهیم بن عثمان و فضل بن ربیع و جعفربرمکی و یحیی بن خالد و فضل بن یحیی و سایر برامکه و سایر عوایدی که از جندیشاپور و بصره و شوش و خرج سفره و لباس و پارچه های مخصوصی بنام قصب طرازی (پارچهٔ زردوزی) و پارچه هائی که با رشته های طلا و نقره بافته شده بود و خز فغفوری و خز ساده و پارچه های الوان یمانی و نصیبی وطیلسان و پوست سمور و راسو وقاقم و انعام در ایام روزه مسیحیان و لباسهای رنگا رنگ وصله در روزعیدفطر وبابت خانه ها و باغها و تفرجگاهها وغلام وکنیز و شترهای جمازه و آلات و اسباب و ادوات ولوازم و عایدات دیه ها و مزارع و طلا و جواهر آلات و بسیاری درآمدهای دیگر درسال

بالغ به چندین میلیون درهم می گردید[1].

«ابن ابی‌اصیبعه گوید : آنچه که جبرئیل برای خوددر سال خرج کرده تقریباً هزار هزار و دویست هزار درهم که جمع آن در بیست‌وسه سال خدمت بیست‌وهفت هزار هزار و ششصد هزار درهم می گردید.

«در خزانهٔ جبرئیل طوماری (نوشته) دیده شد که بخط منشی جبرئیل بود و اصطلاحاتی بخط جبرئیل و مربوط به زمانی‌است که در خدمت رشید بوده، که‌درآن یاد داشتهائی کرده و مستمری‌های خودرا مطابق رسومی که از رشید و مردم‌میگرفته شرح داده است، که در بالا مذکور افتاد.

«جبرئیل بمأمون‌سفارش پسرش بختیشوع را کردو اورا(مأمون) دراین‌امر وصی خود قرار داد. مأمون هم بختیشوع را وصی قرار داد و اموال پدرش‌را باو تسلیم کرد و هیچگونه **اعتراضی‌نسبت‌بمال‌وپس‌اندازش‌که‌نهصدهزاردینار** داشت‌نکرد»[2].

بهرحال چنین بنظر می‌رسد که در میان اطباءاسلامی هیچ طبیبی تمول‌ومکنت و مال جبرئیل‌را نداشت، تا آنجا که تمول وی با خلیفه تقریباً برابری می کرد. ایضاً خواجه رشیدالدین‌فضل‌الله‌وزیر نیز تمولی کم‌نظیرداشت که‌شرح‌آن‌درجلد سوم کتاب خواهدآمد.

در زمان واثق بر اثرتحریکاتی که‌ازطرف دشمنان‌پسر جبرئیل(یعنی‌بختیشوع) بعمل‌آمدو از طرفی‌بختیشوع برخود بسیار می‌بالید وباصطلاح برمتوکل‌نازمیفروخت، متوکل‌اورا ذلیل‌ساخت و املاکش‌رامصادره کردوبعداً بر اثرقولنجی که‌به خلیفه

۱- «عیون‌الانباء تألیف‌ابن ابی‌اصیبعه‌جلداول وتاریخ الحکما قفطی‌وترجمه عیون‌الانباء توسط شادروان‌سیدجعفرغضبان ودکتر محمود نجم‌آبادی در شرح حال‌جبرئیل‌فرزندبختیشوع تهران ۱۳۴۹ شمسی.

۲ - رك به عیون‌الانباء ابن ابی‌اصیبعه‌جلد اول وترجمه آن توسط شادروان سید جعفر غضبان‌و دکترمحمود نجم‌آبادی در شرح حال جبرئیل بن بختیشوع.

عارض گردید و توسط بختیشوع درمان یافت؛ وی (بختیشوع) بمقام اول خود بازگشت و باز براثر پیشآمد ناگواری مورد خشم خلیفه قرار گرفت. تفصیل این مقال نتیجهٔ دعوتی بود که بختیشوع از متوکل کرد و چون خلیفه دستگاه اورا دید، بر اثر تحریکات اطرافیان خلیفه و رفتار بختیشوع مورد غضب خلیفه قرار گرفت. متوکل دستور داد خزانه و انبار بختیشوع را مهر و موم کنند. شرح این داستان بسیار خواندنی است که اگر بخواهیم به تمام آن بپردازیم مطلب بدرازا کشد[1].

شرح بالا که مختصری از داستان مفصل طبابت در تمدن اسلامی در باره حقوق و مستمری و صله و انعام و بخششها و سایر درآمدهای اطباء اسلامی است از آنجهت آمد، تا دانسته شود که وضع و مقام آنان در دربار سلاطین و خلفاء و وزراء و امراء و بزرگان به چه نحو بوده است.

بشرح ایضاً در بیمارستان عضدی حقوق ومزایای اطباء اعم از مستمری ماهانه و انعامها و بخششها و صلات و امثال آنها بسیار قابل توجه می‌باشد.

اما حق‌الزحمه و حق‌العمل و حق‌القدم و سایر حقوق اطباء بر حسب شهرت و مقام علمی و مهارت آنها متفاوت بود، که شرح همهٔ آن‌ها از حوصلهٔ کتاب خارج است.

تشخیص بیماریها - از موضوعات مهم در تشخیص بیماریها دیدن ادرار بیماربود. اطباءعموماً دیدن بول بیمار را بسیار اهمیت میداند. ظرفی که در آن ادرار را برای مشاهدهٔ طبیب جمع میکردند قاروره می گفتند و ایضاً این کلمه به ادرار نیز مصطلح بوده و تفسره ادراری بود که از مشاهدهٔ آن بیماری بیمار را حدس میزدند. اطباء تقریباً هیچ بیماری را قبل از دیدن قاروره‌اش درمان نمی‌کردند، زیرا معتقد

---

۱ - رجوع شود به ترجمهٔ عیون الانباء توسط شادروان سید جعفر غضبان و دکتر محمود نجم‌آبادی در شرح حال بختیشوع فرزند جبرئیل صفحات ۳۵۱ تا ۳۶۵.

بودند علائمی که در ادرار بیمار دیده میشود از رنگ و بو و سایر خواص‌آن‌پی به بیماری میبرند.

ابن ابی‌اصیبعه در جلد اول کتاب تألیفی‌خود در باب هشتم ضمن شرح‌حال و مقام اطباء سریانی‌درابتدای دولت عباسیان‌ضمن شرح‌حال بختیشوع فرزندجورجیس حکایتی (یا افسانه‌ای) آورده که دانستن آن خالی از فایده نیست واین حکایت میرساند که اطلاع و مشاهده اطباء از ادرار بیمار تا چه حد مهم و معتبر بوده‌است.

در این‌جا ترجمهٔ مطلب ابن ابی‌اصیبعه ذیلاً نقل میگردد:

« فثیون مترجم گفت : سال یکصدو هشتاد و یک هرون‌الرشید را سردردی شدیدعارض‌شد. هارون به یحیی‌بن خالد گفت : این‌اطباء چیزی نمیدانند . یحیی در جوابش گفت: ای‌امیرالمؤمنین ! ابو قریش طبیب پدر ومادرت بود . هارون گفت : او بصیرتی در طب ندارد . احترام من باو بواسطه سابقه خدمت اوست. باید برای من طبیب دیگری‌را پیدا کنی.

«یحیی گفت : چون برادرت موسی مریض شد ، پدرت مردی‌رااحضار کرد که نامش بختیشوع بوده که اورا از گندی شاپور آوردند.

« هارون پرسید پدرم‌چرااجازه داد که وی به گندی شاپور برگردد ؟ یحیی جواب داد : چون دید عیسی ابوقریش و مادرت نسبت باو حسد میبرند ، لذا باو اجازهٔ رفتن داد . هارون دستور داد ، فوراً اورا (بختیشوع) با وسایل‌سریع (برید) اگر زنده باشد،به بغداد بیاورند.

«پس از مدت نسبةً طولانی بختیشوع فرزندجورجیس ببغداد نزد هارون‌الرشید رسید. بختیشوع به فارسی و تازی اظهار خضوع و دعا کرد. خلیفه بخنده افتادو به یحیی گفت : تو زبان من هستی با او صحبت کن تا طرز صحبت اورا بشنوم . یحیی به او(خلیفه) گفت: خوب است‌سایر اطباءرا دعوت کنیم تابااو صحبت‌کنند .

او (خلیفه) موافقت کرد . اطباء مزبور ابو قریش عیسی وعبدالله طیفوری وداودبن‌سرابیون و سرجیس را دعوت نمودند. اطباء چون بختیشوع را دیدند ، ابو قریش گفت: یا امیرالمؤمنین در این جمع کسی نیست که بتواند با این شخص صحبت کند، زیرا او و پدرش خالق کلام هستند و ذاتاً فیلسوف میباشند. در این حال رشید به پیشخدمت خود گفت: ادرار چهار پائی را بیاور، تااورا امتحان کنیم . خادم رفت و شیشه‌ای از ادرار چهار پائی را آورد. چون بختیشوع قاروره‌را دید گفت : ای امیرالمؤمنین ! این قارورهٔ انسان نیست. ابوقریش باو گفت: تو دروغ میگوئی. این قاروره‌از کنیز موردمحبت خلیفه‌است. بختیشوع به ابو قریش گفت: ای شیخ کریم بتو می گویم این ادرار قطعاً از انسان نیست واگر اظهار تو صحیح باشد، ممکن است صاحب آن تغییر ماهیت داده و چهارپا گردیده است. خلیفه از او پرسید : ازکجا دانستی قارورهٔ انسان نیست؟ بختیشوع در جواب گفت: بدان جهت که قوام بول انسانی‌را ندارد و رنگ وبوی آن به رنگ و بوی بول انسان نیست . خلیفه پرسید نزد چه کسی طب را خوانده‌ای ؟ بختیشوع جواب داد : نزد پدرم جورجیس . اطباء حاضر گفتند: نام پدرش جورجیس بودو در دوران خود مانند نداشت‌وابوجعفر-منصور اورا بسیار احترام میکرد. خلیفه به او گفت : بنظر تو صاحب این قاروره چه باید بخورد ؟ بختیشوع گفت: جوعالی پاك کرده باو بخورانند. رشید خنده کرد و دستور داد باو خلعت عالی و نیکویی بدهند و مال زیادی باو بخشید.

«خلیفه گفت: بختیشوع رئیس‌الاطباست و باید آنان (اطباء) از او پیروی و دستورهای اورا اجرا کنند» .

حکایت یا افسانهٔ بالا چه صحیح وچه سقیم باشد، میرساند که امتحان ادرارتاچه اندازه در تشخیص بیماری از نظر پزشکان تمدن اسلامی وپس از آنها در طب جهان (مخصوصاً در قرون وسطی در اروپا و تا اوائل دوران تجدد تمدن اروپایی)حائز اهمیت بود .

اما رازی‌از جمله‌اطبائی‌است که در این‌باب یعنی‌تشخیص بیماریهارا ازدیدن و معاینه ادرار مریض (مخصوصاً تشخیص حاملگی زنان را ازادرارشان)راچندان معتبر نمی‌داند[۱].

درمورد تشخیص‌بیماریها بایدتوجه داشت که استادان پزشک دربیمارستانها عموماً در مجلس درس خود با شاگردان و معاونین (خلفاء) مجالس با شکوهی داشتند ، که بیماران تازه وارد را معاینه کرده و اگر شاگردان و خلفاء از عهده تشخیص بیماری بر نمیآمدند ، استاد شخصاً به تشخیص بیماری می پرداخت . نمونه‌های این ترتیب تشخیص درباره رازی و ابن سیناآمد.

درمان بیماران در بیمارستان ـ در بیمارستانها بیماران بمانند بیمارستانهای کنونی بدونوع درمان می‌شدند. اول بیماران سرپائی‌که به بیمارستان مراجعه و دستور می گرفتند و داروی خود را از داروخانه بیمارستان گرفته و در خارج مصرف می کردند. دستهٔ دیگر بیمارانی‌بودند که‌دربیمارستان بستری‌می‌شدندوتوسط اطباء بیمارستان درمان می‌شدند. یکی‌از درمانهائی که بسیار چشم گیر بوده درمان بیماران‌روانی دربیمارستانها بود، که‌مبتلایان به بیماریهای‌روانی(بر حسب‌تشخیص اطباء) با موسیقی و یا قرار دادن آنها در اطاقهائی که جریان ملایم‌آب وجودداشته بوده است .

مطلب دیگری که تذکر آن در این قسمت خالی ازفایده نیست‌آنکه مشورت طبی در بیمارستان برای بیمارانی که محتاج بدان بودند، عمل‌میگردید و بعضی از اطباء درهفته در روزهای معینی برای این مشورتها اختصاص میدادند[۲].

۱ـ رجوع شود به شرح حال و مقام محمد زکریای رازی‌تألیف نگارنده سال۱۳۱۸ شمسی‌ـ تهران.

۲ـ عیون‌الانباء جلد دوم صفحات ۱۷۹ و۲۴۳.

اجازهٔ طبابت و دارو فرشی - موضوع اجازه نامه طبابت در دنیا برای اطباء ازاواسط قرن سوم هجری شروع گردید. گرچه در تاریخ درطب ایران قبل ازاسلام اصولاً نشانه و نمونه‌ای از اجازه طبابت آمده‌اما در تمدن اسلامی این امر بنحو ارزنده عمل گردیده است.

چنانکه در جلد اول کتاب تاریخ طب در ایران آمد درآئین زرتشت برای افرادی که میخواستند به کار طبابت اشتغال ورزند مقرراتی وجود داشته که بطور اختصار چنین بود: هریک از پیروان مؤمن به آئین زرتشت (مزدا پرستان) اگردرمان سه نفر غیر مؤمن به آئین زرتشت را (دوپرستان) میکرد و آنان بهبود می‌یافتند، حق داشت به درمان مزداپرستان بپردازد (رجوع شود به تاریخ طب در ایران باستان تألیف نگارنده).

این مطلب علاوه برآنکه اجازه ضمنی برای طبابت بـــود از نظرآئین وسنت پزشکی بسیار معتبر میباشد.

ایضاً در قسم نامه بقراط آمده که شرط ورود به جرگه اطباء و وظائف آنان مطلب بسیار روشن تذکر داده شده است (رجوع شود به قسم نامه بقراط یا عهدنامه بقراط که به تازی توسط علی بن عباس مجوسی تدوین گردیده وپندنامه اهوازی یاآئین پزشکی ترجمه همان قسم نامه سالهای ۱۳۱۸ و ۱۳۳٤ شمسی و شماره اول مجلهٔ نظام پزشکی سال ۱۳٤۸ توسط نگارنده این کتاب).

در سلســـله ساسانی اجازه طبابت به افرادی داده‌می‌شد که مدتی نزداطباء دانشگاه جندیشاپور خدمت میکردند. گرچه سندی از جزئیات این امر در تواریخ دیده نمیشود، ولی از خلال صحائف تاریخ چنین مستفادمیگردد که عده ای طبیب نزد رؤسا وپزشکان جندیشاپور پس از مدتها خدمت حق طبابت و اشتغال به داروسازی و دارو شناسی را داشتند. نمونه کامل این افرادماسویه اول است که قریب سی سال دربیمارستان جندیشاپور به کاردارو سازی اشتغال داشته که بعدآبه بغداد رفته است.

بقول ابن ابی اصیبعه ماسویه نمی‌توانست یک سطر بخواند اما در بغداد به خدمت خلفاء رسید ومقامی رفیع یافت.

از آن گذشته تعداد زیادی طبیب از دانشگاه جندیشاپور فارغ التحصیل (متخرج) گردیده که در ایران و کشورهای دیگر طبابت مینمودند. و نمونه آنها حارث فرزند کلده می‌باشد که طبیب بزرگ شبه جزیره عربستان بود .

اصولاً تلمذ در دانشگاه و بیمارستان جندیشاپور و فراغت از تحصیل ازاین دانشگاه اجازه قهری برای پزشکان محسوب می گردد.

اما در تمدن اسلامی باید دانست که قریب سه قرن اصولاً ازاجازه نامه وامتحان پزشکان خبری نبود ، چرا که دوقرن سکوت پس ازحمله تازیان برایران وازآن پس که بغداد مرکز علمی و طبی اسلامی گردید (چنانکه آمد) این شهر در حقیقت وارث دانشگاه جندیشاپور شد که پزشکان جندیشاپوری امر طبابت و داروسازی و فنون وابسته به طب را به بغداد انتقال دادند . اطباء و داروسازان این شهر مردمی بودند که زیر دست اطباء جندیشاپورو شاگردان مستقیم آنها (واحیاناً غیر جندی‌شاپوری ؟) به نسخه نویسی و پیچیدن نسخه مشغول بودند. بدین شکل خواهی نخواهی به عنوان طبیب وداروساز به کار طبابت وداروسازی اشتغال میورزیدند.

باید دانست قریب سه قرن برای اغلب افرادی که به طبابت می‌پرداختند ، شرط و قیدی وجود نداشت وعده‌ای دربغداد و سایر شهرهای اسلامی به کار طبابت اشتغال داشتند و ضابطه‌ای درکار آنها نبود . بدین مناسبت بر اثر اشتباه چنین پزشکان یا بهتر بیان داریم نسخه نویسان مطب سایر پزشکان قدیمی دردسرها و اتفاقات غیر مترقبه روی میداد .

اول دفعه در زمان خلافت مقتدرعباسی (۲۹۵ - ۳۲۰ هجری قمری) سنان بن‌ثابت بن قره حرانی صابی که ریاست اطباء بغداد و بیمارستان سیده را داشت ازطرف خلیفه مأمور امتحان اطباء شد و چنانکه درصفحات ۲۸۲ تا ۲۸۶ کتاب آمد امتحان

پزشکان بغداد بر اثروقایع ناگواری که رخ داده بود، توسط سنان بعمل آمد. آن دسته که سوادخواندن و نوشتن و استحقاق طبابت را نداشتند، از گردونه خارج و آنها که از عهده امتحان برآمدند اجازهٔ طبابت به آنها داده شد.

این اجازه نامه ازطرف سنان به داوطلبان طبابت داده می‌شد. اما پس از گذشت قریب یک قرن ونیم بازتعداد پزشکان بغداد زیادشد و عده‌ای که اهلیت واستحقاق طبابت را نداشتند به پزشکی مشغول گردیدند، بدین جهت در زمان مستکفی خلیفه عباسی (۳۳۳-۳۳٤) ابراهیم بن سنان مأمور امتحان پزشکان شد. وی از ترس مدعیان نادان از این کار سرباززد و ابو سعید یمامی (یمانی؟) امتحان اطباء را عهده‌دار شد و نتیجةً هشتصد جراح و طبیب اجازه جراحی وطبابت یافتند[1].

خلاصه آنکه از زمان خلیفهٔ المقتدر بالله بسال ۲۹۰ هجری امر طبابت تحت قاعده و ضابطه قرار گرفت. خلیفه دستور داد کسانی حق طبابت دارند که اجازه‌نامه تحصیل کنند.

برحسب دستور خلیفه سنان بن ثابت طبیب معروف که رئیس اطباء و طبیب خاص خلیفه بود گزارشی به خلیفه تسلیم کرد که مردی بر اثر خطای فردی که به کار طبابت مشغول است، فوت کرده. خلیفه پس از دریافت این گزارش به محتسب وقت که ابراهیم بن محمد ابو بطیحه بوددستور داد که ازطبابت افرادی که خودرا طبیب میدانند جلوگیری شود وبه سنان فرمان داد که ازاطباء امتحان نماید. سنان چنان کردوعده‌ای که در امتحان ردشدند از طبابت محروم گردیدندوبه آنان که استحقاق داشتند اجازهٔ طبابت داد.

(برای اطلاع بیشتر در بارهٔ اجازه طبابت رجوع شود به صفحات ۲۸۲ و ۲۸۳ و ۲۸٤ و ۲۸۵ کتاب).

چنانکه آمد باسر مستکفی ابو سعید یمامی (یمانی؟) مأمور امتحان پزشکان

۱- رجوع شود به صفحات ٦۸٤ تا ٦۸٦ کتاب.

گردید. یمامی این خدمت را در منتهای دقت و با کمال اخلاق انجام داد.

حکایت مربوط به امتحان اطباء توسط ابوسعید یمامی بسیار شیرین است که این طبیب بچه نحو مردمانی بمانند علاف و خمار که به کار طبابت اشتغال داشتند، اولی را به سیر در آفاق و دومی را به خروج از شهر نصیحت کرد تا از طبابت دست بردارند (رجوع شود به صفحات ۶۸۴ و ۶۸۵ و ۶۸۶ کتاب). ابوسعید با مستکفی و مطیع و طائع خلفای عباسی و ابن سینا معاصر بود.

پس از آن در ممالک اسلامی اجازه نامهٔ طبابت برای کسانی که از عهده امتحان برمیآمدند داده میشد که به کار طبابت بپردازند، سهل است در مورد آبگیران (= مائیین ـ کسانیکه از بیماران مستسقی و یا مبتلایان به حبس البول آب و بول میگرفتند) و فصادان (= رگ‌زنان = خون گیران) نیز اجازه‌نامه داده میشد.

در مورد امتحان داروسازان و اجازه آنان به شغل داروسازی بمانند طبابت در ابتدا ضابطه و ملاکی در بین نبود، بلکه هر فردی میتوانست بدین شغل اشتغال ورزد و افرادی که در دکان خود مشغول کسب بودند، داروسازی میکردند. اما عطاران (گیاه فروشان) از دستهٔ بالا مستثنی بدین معنی که اینان از دستهٔ بالا باسوادتر بودند. این عطاران گیاهان طبی را بمردم عرضه میکردند و خواص آنها را نیز می گفتند و در حقیقت نیمه طبیب بودند.

پس از ابو سعید یمامی در تاریخ طب اسلامی موفق الدین (موفق الملک) ابوالحسن هبة‌الله بن ابی العلاء صاعد بن ابراهیم بن التلمیذ ملقب به امین الدوله و مشهور به ابن تلمیذ است که در قرن پنجم و ششم هجری می‌زیسته و با عده‌ای از خلفای عباسی معاصر بوده که از پزشکان بغداد امتحان کرده‌است[1].

این امتحانات که ذکر شد برای آن بود، مردمانی که بناحق به طبابت می‌پرداختند، از جرگه اطباء واقعی خارج گردند[2].

۱ـ رجوع شود به صفحات ۶۸۴ تا ۶۸۶ کتاب.

۲ـ رجوع شود به صفحات ۷۰۵ تا ۷۰۷ کتاب.

بعدها امتحان داروسازان در تمدن اسلامی باب گردید و آن اول دفعه در زمان خلافت معتصم فرزند رشید(۲۱۸-۲۲۷) اتفاق افتاد.

ابن ابی اصیبعه در عیون‌الانباء در فصل مربوط به زکریابن طیفوری مطلبی در باب امتحان داروسازان آورده که بسیار شیرین و قابل مطالعه و ترجمهٔ آن بقرار زیر است:

«یوسف‌بن ابراهیم گفت: زکریاابن الطیفوری برای من نقل کرد: دراردوی افشین بودم و موقعی بود که وی‌بابابک در جنگ بود. افشین امر کرد، مردم غیر سپاهی ازقبیل تجار و کسبه و همچنین دکانها و شغل وکار هریک را با دقت شماره شود. مأمورین هم بوظیفه و دستوراو عمل کرده گزارش دادند.

«آنکس که گزارش رابرای افشین می‌خواندچون‌به داروسازان‌وداروفروشان‌رسید، افشین بمن (زکریا) خطاب کرد و گفت: وضع این دسته و دانستن احوال آنان برای من مهمتر از سایر دسته هاست. آنهارا امتحان کن، تا معلوم شود کدام‌یک از آنها صحیح‌العمل ودرستکار و مورد اطمینان میباشد و متدین و بی دین آنها را معلوم کن. باو گفتم: امیر زنده بماند و عزتش زیاد گردد. اجازه ده حکایتی را نقل کنم و آن این‌است: یوسف لقوه کیمیاوی بخدمت زیاد میرسید و در حضور او کار میکرد. روزی مأمون به او گفت: وای برتوای یوسف، درکیمیا که اثری نیست. یوسف در جوابش گفت: چرا ای امیرالمؤمنین! آفت‌شیمی و شیمی‌دانها همان صیادله (= داروسازان = دارو فروشان) هستند.

«مأمون گفت: چگونه‌آنان‌آفت و بلای کیمیا گران میباشند؟ یوسف گفت: کار داروسازان وداروفروشان این‌است که هرکه هرچه ازآنها خواست میگویند داریم، اعم ازآنکه آن داورا داشته باشند یا نه وچیزی بخواستار می‌دهند ومیگویند این همان داروست. اگر امیرالمؤمنین مایل باشد، این مطلب‌را بخوبی کشف کند، خوب است نامی‌را در نظر بگیرید که احدی آن نام‌را نداند و آن نام‌را نوشته و با

کسانی نزد دارو فروشان بفرستیم تا بدارو فروش گفته واز او بخواهند که به آنها بفروشند. مأمون فی‌الحال گفت: آن‌را معین کردم وآن کلمه «**سقطیثا**»[1] است. مأمون جمعی از خادمان‌را تعیین کرد، که هریک نزد دارو فروشی رفته و آن را بخواهد. تمام داروفروشان در جواب **با** مراجعه کننده گفتند داریم و بهای آن را گرفته و هریک از آنان چیزی از دکان خود بخریدار داد. فرستادگان برگشته و هریک چیزی باخود آوردند. یکی از آنان‌مقداری دانه وتخم،دیگری قطعهٔ‌سنگ یکی دیگر مختصری پشم، چهارمی چیز دیگری آورد. مأمون از پیشنهاد یوسف لقوه خوشش آمد و مزرعه‌ای بر ساحل‌نهر معروف به «نهرالکلبه»به اوبخشید که هنوز آن مزرعه در دست ورثه او باقی‌است و معاش آنها از آن مزرعه و خالصه می گذرد.

«اینک اگر امیر (افشین) مایل‌باشد، به کیفیتی که‌مأمون عمل کرد، عمل شود. لذا افشین یکی‌از دفاتر«اسروشینه»را[2] خواست واز آن دفتر بیست‌نام‌استخراج کرد و با فرستادگانی فرستاد تا از داروفروشان بنام دارو آنهارا خریداری کنند. بعضی از آنان گفتند چنین داروئی نیست و بعضی‌دیگر ادعای شناسائی کردند و بهای‌آنرا گرفتند و چیزی‌از دکان‌خود به‌فرستاده‌دادند. فرستادگان‌برگشته‌و هریک چیزی باخود آوردند.

«افشین امر کرد همه‌را حاضر کرده ودستور داد قوانینی بنام‌آن‌دسته که‌منکر وجود چنان داروئی بودند صادر کند، تا در اردوی وی مشغول‌کار خود باشندو بقیه‌را از اردو اخراج کرد و بهیچ یک از آنان اجازهٔ توقف در اردورا نداد.

۱ـ سقطیثا مزرعه‌ای نزدیک شهر بغداد بود.

۲ـ اسروشینه منسوب به اسروشینه از بلاد ماوراءالنهر و مقصود دفاتر جزء جمع و نامهای دهات اعم‌از دولتی و غیر دولتی بوده که نامهای داروسازان ودارو فروشان از آن استخراج شده است.

«افشین دستور داد جارچیها جار زدند، که آن دسته از دارو فروشان اخراج و تبعید شوند تا مردم و سپاهیان بعدها اغفال نگردند. در ضمن جارچی اخطار کرد که هریک از این دسته در اردو بمانند، خونشان هدر است. آنگاه به معتصم خلیفهٔ عباسی گزارش داد و از او خواست، چندنفر دارو ساز به اردو بفرستد که متدین به دین باشند، همچنین چندطبیب با ایمان نیز درخواست کرد. معتصم عمل افشین را تحسین کرد و آنچه خواسته بود برایش فرستاد». (نقل از ترجمهٔ عیون الانباء فی طبقات الاطباء جلد اول که توسط شادروان سید جعفر غضبان ودکتر محمود نجم آبادی بسال ۱۳۴۹ در تهران بچاپ رسیده است. صفحات ۳۰۶ و ۳۹۷ و ۳۹۸).

اجازه نامه رسمی اشتغال به طبابت وفنون وابسته در تمدن اسلامی پس از گذشت چند قرن در سده یازدهم هجری به عمل آمد که پروانه برای فارغ التحصیلان طب بود که در آن اجازه اعمال جراحی و امثال آن بوده است.

مرحوم دکتر احمد عیسی بیک در کتاب تألیفی خود بنام «تاریخ البیمارستانات فی الاسلام» دو اجازه نامه یکی از قرن دهم و دومی از قرن یازدهم هجری را بدست آورده که یکی در مورد اجازه فصد و دومی در باب اجازهٔ جراحی است در کتاب خود بنام «تاریخ البیمارستانات فی الاسلام» مشروحاً ذکر کرده که ترجمهٔ آن ها بقرار زیر است :

صورت اجازهٔ اول ـ این اجازه متعلق بقرن ۱۱ هجری است. صورت شرحی کهٔ شیخ اجل وعمدة الاطباء و سرمشق مردمان عاقل و باهوش شیخ شهاب الدین ـ صایغ[1] حنفی رئیس اطبای کشور های مصر بعنوان اجازه بجوان محصل محمد ـ

۱ـ احمدبن سراج الدین ملقب بشهاب الدین و معروف بابن الصایغ حنفی مصری شیخ طبیب فاضل ـ علوم خودرا از شیخ پیشوا علی بن غانم مقدسی و پیشوای فهام محمدبن ـ محیی الدین ناصرالدین تحریری و فرزندش رئیس مشهور به سری الدین گرفته و در علم طب

بقیه حاشیه در صفحه بعد

عزام داده است ذیلاً نقل می گردد . محمد عزام یکی از شاگردان شیخ اجل ومعمر شیخ زین‌الدین عبدالمعطی رئیس جراحان بوده و در رشتهٔ (فصادی) رساله‌ای نوشته‌است . حمد بر خدا و از اواستعانت میجویم . حمد بر خدائی که از بندگان خود کسی‌را اختیار می کند که بفقراء و صلحاء خدمت می کند و اوست راهنمای کسانی که بخواهند براه راست رفته و طریقهٔ مستقیم را پیشه خود سازند و تا دنیا دنیاست این قبیل بندگان صالح خواهند بود . و بعد چون جوان محصل شمس‌الدین محمدبن عزام‌بن . . . . (این جملات در اجازه نامه افتاده است)بن‌علی مؤذن جروآنی[1] که به‌شرف خدمت‌جراحی‌مفتخر و در خدمت شیخ صالح بقیهٔ گذشتگان صالح و عارف و شیخ طایفهٔ جراحان در بیمارستان منصوری یعنی شیخ عبدالمعطی مشهور بابن رسلان که خداوند برکات اورا برما ارزانی دارد و اسلاف وگذشتگان نیکوکار اورا موردمرحمت خودقرار دهد، رسالهٔ بسیار[2]

بقیه حاشیه از صفحه قبل

از او استفاده کرده و از قدیم متصدی تدریس حنفیه در مدرسه (برقوقیه) بوده و وقتی وفات کرد رئیس کرسی طب در دارالشفاء منصوری(قلاوون) بود و به‌ریاست اطباء اشتغال داشته است .

شیخ مدین مینویسد ولادت او بطوری که بما خبر رسیده است درسال ۹۴۵ هجری (۱۵۳۸ میلادی)وتاریخ وفات اوربیع‌الاول سال ۱۰۳۶ هجری (مطابق۱۶۲۶ میلادی)بوده است ـ ودر بیرون باب‌النصر دفن شده و وارثی نداشته مگر یک دختر و هیئت رئیسه طب جای اورا گرفتند (این شرح ازکتاب خلاصةالاثر فی اعیان قرن یازدهم جلد۱ نقل گردید) . (حاشیه کتاب‌تاریخ البیمارستانات فی‌الاسلام تألیف دکتر احمد عیسی‌بک) .

۱ـ لب‌الالباب سیوطی‌الجروانی (به‌ضم‌ومدالف که‌منسوب‌به یکی ازمحلات‌اصفهان‌است)

۲ـ نام رسالهٔ که محمد عزام آنرا در نزد رئیس‌الاطباء امتحان داد «نهایةالقصد فی صناعةالفصد» که یک نسخهٔ خطی از آن درکتابخانهٔ پادشاهی‌قاهره موجود است .(حاشیه کتاب تاریخ البیمارستانات فی‌الاسلام دکتراحمد عیسی بک) .

لطیف و خوش عبارت مشتمل بر مطالب مربوط به‌فصد و اوقات آن و کیفیت عمل و شرایط و منافعی که‌از این‌راه (عمل فصد)به بیمار میرسد تألیف امام علامه کامل شمس‌الدین محمد ساعد انصاری را که خداوند باو اجر جزیل عنایت فرماید واورا در بهشت و رحمت خود جای دهد ، بااهتمام بر من عرضه کرد. دیدم که آنرا بحد کافی خوب فهمیده و مطالب آنرا دانسته‌ودر حفظ خود دارد و توانست‌از عهدهٔ امتحان‌آن بر آید، لذاباو اجازه دادم که آنراازطرف من روایت کند. هم‌چنین می‌تواند مطالب کتب طبی دیگری را هم روایت کند. این‌بود صورت اجازه فوق الذکر که بدستم افتاده و بقیهٔ آن گم شده است چنانکه‌بسیاری‌از کتب‌نفیس عربی مفقود گردیده است.

صورت اجازهٔ دوم ـ که اجازهٔ جراحی‌است و آنهم‌از قرن یازدهم‌هجری مانده و از طرف رئیس جراحان دارالشفای منصوری « قلاوون » صادر گردیده است.

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم از نگاهدارنده و اداره کننده عالم استعانت میجویم. حمد خدائی‌را که برای این امت طب محمدی(ص) را شفاء قرار داده و درد های دماغی و فکری آنهارا با احادیث نبوی(ص) مداوا کرده است، در حالی که‌قبل‌از آن درمرض باطل غوطه ور بودند. حمدی که قلب ضعفاءرا تقویت می کند وازاو نهایت سپاسگذارم و همین حمد بی‌انتها بهترین علاج دردهای ماست و آن حکیم لطیف مارا رهبری خواهد کرد و شهادت میدهیم که خدا یکی‌است و شریکی‌ندارد و آن خدائی که فصد و حجامت‌را برای بدنهای مردم علاج مفید قرار داده است (در اینجا کلمه افتاده)، که حرارت بدنهارا از مزاج دور می کند و شهادت میدهم که محمد (ص) بنده و رسول او است، که‌عرق‌اشتراك‌را قطع کرد و شهادت‌میدهم که آل و اصحاب او که سادات ناسکین و زهاد بودند بعـــــلت دانش و حصانت خود بین حکمت و حکومت عدل‌را جمع کردند و زمانهٔ جهل و بیدانشی‌رابه‌حسن تدبیرخوداصلاح کردند ومردم به عافیت رسیدند و صحت‌را برای‌خودتأمین کردند.

و بعد من رسالهٔ پرارزشی و مقالهٔ سودمندی‌را که بنام «برءالالام فی‌صناعة ـ الفصد والحجام» است دیدم . این مقاله‌را مرد باهوش زمان خود شمس‌الدین‌ـ محمد که به قیّم مشهور است و صنعت و مهارت او جراحی‌است آنرا تنظیم کرده، که اصل آن از شیخ فاضل‌و مجموعهٔ فضایل شمس‌الدین محمد شربینی جراح است که خدا اورا مشمول رحمت خود فرمایدورحمت او بطور دائم‌باو برسد وعطرریحان و نرگس و یاسمین از قبر او مشام مردم را معطر سازد و نام آن « غایةالمقاصدفیما‌ـ یجب علی‌المفصود والفاصد» میباشد زیرادراین‌فن‌مقاصدعالی‌نهفته‌است .آنرا برایم خواند و معلوم شد که در نهایت اتقان ودقت فهمیده ومشکلات لفظی و معنوی‌آنرا حل کرده و ناچار بوده است آنرا توضیح داده و تشریح و تفسیر کند و برای ضبط قواعد مندرجه در آن‌را با عباراتی ساده‌تر تفسیر کند، تا بهتر شود مطالب‌آنرابذهن سپرد و باین‌جهت رسالهٔ مزبور در نهایت وضوح و روشن بنظر آمد و جلوه اش بسیار زیاد شده و مثل سفیدی زیر گلو درخشندگی خاص یافته و مانند طلای مذاب جلوه‌گری داشته و چون گلاب و عطری است که در حال ریختن روح را مسرور و دل‌را شاد می‌سازد . چه خوب آنرا برشتهٔ تحریر آورده وچه کوشش‌زیادی در منظم کردن آن کرده و بهترین الفاظرا که معانی حقیقی‌را میرساند و مبیّن مطالب‌است کرده و در دریای معانی آن غوطه‌ور شده و دانه‌های گرانبهارا از قعردریای معنی استخراج و بین فصل و وصل جمع کرده و آنرا عروسی‌زیبا ساخته و آرایش کرده، که در حد اعلای جلوه‌گری و طنازی‌است . وآنرا طوری ساخته‌و پرداخته است که بهترین مدرك و مبنای این صنعت عالی شده و می‌توان بآن اکتفا کرد و مردم‌آشنا باین‌صنعت بخوبی اعتراف میکنند که آن یک برنامه روشن و یک وسیله ایست که

۱ـ شمس‌الدین ابوعبدالله‌محمدبن ابراهیم‌بن ساعد انصاری معروف باین‌الاکفانی که در سال ۷۴۹ هجری وفات نموده است و رسالهٔ‌او بنام « نهایةالقصد فی‌صناعة الفصد » میباشد . (حاشیه کتاب تاریخ البیمارستانات فی‌الاسلام دکتراحمد عیسی‌بک) .

با وجود آن تذکره‌ها فراموش شده و بعد از آن دیگر کتابی دراین علم نمانده‌است، که قابل ذکر باشد. ودر مقابل آن هر مطلب تنقیح و تهذیب شده قدرت عرضه ـ کردن ندارد. و تاریخ اطباء چنین اثری از خود بجای نگذارده و تصریح میکند که مطالب این رساله از نصوص قانونی طب است و چون نتیجهٔ سئوال و جواب ظاهر و معلوم گردید و نویسنده از مغز مطالب گلچینی‌هائی کرده است، و اهل فن آنرا بمنزلهٔ کمربند و تکیه گاه خود کرده و میکنند. گرچه ساعد انصاری[1] در این باب رساله‌ای‌نوشته است ولی بین رساله او و رساله محمد تفاوت بسیار است.

رسالهٔ محمد عین مقصود شده‌وآنچه‌را که (قاصد و مقصود) رگ‌زن ورگ‌زده باید بآن عمل کنند در آن قید و درج گردیده است.

لذا نویسنده‌آن مستحق آنست که بتاج اجازه مفتخر و باین‌جهت از خداطلب خیر کرده و باو اجازه دادم که درصنعت‌جراحی واردشده و در قسمتهائی که‌خوب می‌داند عمل کند تا عمل او نتیجه بدهد و خود رستگار گردد. و مجاز است جراحانی‌را که بکندی خوب می‌شود معالجه کند و می‌تواند در وریدها رگ بزند و شرائینی‌راقطع کند و دندان‌های فاسد وکرم خورده و پوك شده‌را بکند.

و آنکه باید اعضای درهم‌جداشده‌را جمع کند وکارهائی‌ازاین قبیل‌وطفیلی هارا از جسم بیمار دورکند و بدن‌را پاك کند. و علاوه از این وظایف شخص محمد باید همیشه در مراجعه و خدمت برؤسای فنی طب کوتاهی نکند وبااساتید ماهر طب همیشه مرتبط باشد و البته باید علاوه از این مراتب همیشه خدارا در نظرگرفته و اورا ناظر خود بداند و از حدود تقوی خارج‌نشود و درکار خود نهایت وظیفه‌شناسی‌را رعایت کند. هیچوقت از کسادی بازار خود ناراحت نشود و از خداوند متعال میخواهم که ما و اورا موفق فرماید که در هر حال کارهای‌نیك‌از ما سر بزند. ای‌خداوند بزرگ‌از تومسئلت داریم که بافضل‌بی‌انتهای خود گناهان

مارا بیامرزی‌و مارا ببخشی‌وبدن‌های مارا سالم بداری. غیر از تو خدائی نیست و امیدی بجز تو ای پروردگار عالمیان نداریم.

این اجازه‌را کوچکترین بندگان خدا که محتاج‌عنایت پروردگار خود میباشد و فقیر حق‌است و علی‌بن محمدبن علی جراح خادم فقراء و ضعفاء بخط خود دردار- الشفای مملکت محروسه مصر نوشته است، در حالی که خدارا ستایش کرده و باو تسلیم بوده‌و حمد و استغفار می کند. بتاریخ صفرالخیراز ماههای سال ۱۰۱۱ هجری که از تاریخ هجرت رسول اکرم(ص) میگذرد (مطابق سال ۱۶۰۲ میلادی).

حال‌برگردیم‌درباب داروسازان وداروفروشان چند کلمه بیشتربنظرخوانندگان گرامی کتاب برسانیم. گرچه طی قسمتهای مختلف کتاب مطالبی درایں‌باب‌آمده، ولی‌از آن نظرکه این‌موضوع تا اندازه‌ای روشن‌تر گردد لازم دانستم که مطالبی بیشتر در باب داروفروشی (یا عطاری) و داروسازی کمی مشروح‌تر بیان مطلب گردد.

موضوع دارو فروشی و داروسازی در تمدن اسلامی مدتها بمانند سایر شعب و فنون طبی تحت ضابطه قرار نگرفته بود و از دورانهای قدیم امر داروفروشی برای هر فرد عملی‌عادی بود،منتهی‌اطباء اهلیت و استحقاق‌بیشتری در داروفروشی‌داشتند و اغلب آنها در جوار مطب و محکمه خود پس از تشخیص بیماری داروراً نیزبه- بیمار میدادند.کمااینکه‌تاقریب‌پنجاه‌شصت سال قبل که داروخانه های مستقل در ایران بوجود نیامده بود عده‌ای ازپزشکان داروخانه مخصوص‌بخود درقرب‌محکمه- شان داشتند و هنوزهم در بعضی کشورها بعضی از پزشکان داروخانه مخصوص به خود دارند.

از پزشکانی که باید نام آنهارا درباره خواص داروها و داروشناسی اسم‌برد عبارتند از: ابقراط و جالینوس و دیسقوریدس و بعضی از اطباء هندی که در تمدن اسلامی سهمی بسزا دارند و ماسویه و عیسی‌بن سهاربخت و حنین‌بن اسحق

و اسحق بن حنین و ثابت بن قره و رازی و اهوازی و ابن سینا و گرگانی که همه آنها حقی عظیم در داروسازی وترکیب ادویه داشتند، منتهی درطی زمان این علم پیشرفت زیاد کرده است تاآن که به دوران رازی واهوازی وابن سینا و گرگانی رسید.

ابن سینا قریب هشتصددارو(یاماده) درکتاب قانون آورده است، اعم ازمعدنی و گیاهی و حیوانی.

جرجانی پس از تألیف کتاب«ذخیرهٔ خوارزمشاهی» به زبان پارسی وپیدایش تجدد طب ایرانی مؤلفات طبی و داروئی تکمیل گـــرده و موضوع دانش داروسازی و داروفروشی راتقریباً درتمام مؤلفات طبی وفنون وابسته به طب رادرایران درکتاب «ذخیره»از خودبیادگارگزارده‌است.

بطورکلی دارو فروشی با گذراندن سال یا سالیان چند دردکان داروفروشیها و شناختن داروها امری پیش پا افتاده بود.

در تاریخ داروسازی و داروفروشی[1] باذکر مطالب بالا معلوم گردید که سیر دارو فروشی و داروسازی در تمدن اسلامی بچه نحو بود.

درایران تاقریب پنجاه‌شصت سال قبل(یا بیشبر) اصول ومبانی متقن مربوط به دارو سازی و دارو فروشی نبود ولی بعداً این امر تحت ضابطه‌ای قرار گرفت که اکنون رکنی اعظم از علوم وابسته بطب را تشکیل میدهد و برای داروسازی علاوه بر آموختن نظری این علم باید عملاً نیز بدان مبادرت ورزیده شود و مدتی دانشجویان کارآموزی کنند که دوره کنونی آن در ایران پنج سال میباشد. از آن گذشته باید رساله اجتهادیه‌ای (تز) پس از ختم دورهٔ تحصیل بنگارند.

۱- در ایران همانطور درشرح حال ماسویه آمد، وی اول کسی است که در بیمارستان جندیشاپور سی سال به کار داروسازی (صیدله یا صیدنه) اشتغال داشته (رجوع شود به صفحهٔ ٦٤ کتاب).

برای آنکه تاریخ داروفروشی درتمدن اسلامی روشن شود متذکر میگردم که این امر سابقه‌ای دارد که در کتاب « عیون الانباء فی طبقات الاطباء » برای داروفروشی ضابطه‌ای بر قرار گردید .

توضیح آنکه چنانکه آمد اول دفعه در ایام خلافت معتصم فرزند هارون الرشید (۲۱۸ تا ۲۲۷ هجری) اتفاقی رخ داد و شرح آن ضمن صفحات ۸۱۸ تا ۸۲۰ کتاب آمد و احتیاج به تکرار نیست .

بنا براین معلوم گردید موضوع امتحان دارو فروشان از سال ۲۱۸ هجری قمری شروع گردیده و پس از آن این امر روزبروز صورت جدی‌تر بخود گرفته تا آنکه عده‌ای از اطباء و دانشمندان کتابهائی مستقل دربارهٔ دارو و داروسازی و دارو های حیوانی و نباتی و معدنی برشتهٔ تحریر درآورده بمانند : رازی و ابوریحان بیرونی و عده‌ای دیگر که شرح همه آنها از حوصله کتاب خارج است .

از آن گذشته در اغلب کتابهای طبی در تمدن اسلامی قسمتهائی معتبر در بارهٔ داروهای مفرد و مرکب (مرکبات) دیده میشود که مختصری از آن در کتاب آمد .

در دندان پزشکی و درمان دندان ـ با آنکه طی ابواب و فصول مختلف کتاب مطالبی در باب دندان پزشکی آمد، ولی لازم شد که در باب این شعبه از علم طب که امروز کمال اهمیت را دارد مطالبی چند بنظر خوانندگان کتاب برسانیم .

مقدمةً تذکر داده میشود آنچه که از اکتشافات دربارهٔ پاپیروسهای مصری[1]

۱ـ پاپیروس ابرس (Ebers) در سال ۱۸۷۲ کشف گردید و اکنون در کتابخانه دانشگاه لیپزیک میباشد که در ۲۲۸۹ سطر میباشد و ۸۷۰ نسخه طبی در آن ثبت است. منجمله چند نسخه مربوط به دندانسازی میباشد. ایضاً رجوع شود به دفتر شماره ماههای اوت وسپتامبر ۱۹۷۲ صفحه ٤ وه سازمان بهداشتی جهانی که تعداد این پاپیروس ها که در ۳۰۰ سال قبل آمده متذکر گردیده است.

مستفاد میگردد ، آنکه پزشکان مصری از التهاب گوشت دندان و ورم مخاط دهان و دردهای(آنژین ها ؟) گوناگون و ایضاً دمل دندان (و شاید پیوره؟) اطلاع داشتند و بدیهی‌است برای تمام عوارض بالا درمانهائی میکردند . داروهائی که استعمال میشده است عبـــــارت از داروهای قابض و مالیدنی ومضمضه و غرغره و امثال آن بوده است. اما بنظر نمیرسد که دندان پزشکی حرفه خاصی بوده‌باشد.

ازاجساد مومیائی شده ساقه چوب که برر روی ریشه دندان طبیعی‌قرارگرفته دیده اند. این مطلب ادعائی بیش نیست و چه بسا که در دوران حیات‌دندانهای چوبی گذارده شده چراکه‌پس‌ازمرگ بین طبقات ممتازه معمول گردیده بود که دندانهای متوفی‌را می کشیدند و بجای آن برای زینت و زیبائی دندان ساختگی می گذاردند .

در مورد دندان‌پزشکی و دندانسازی اطلاعات زیادی در کشور های قدیم مشرق بمانند : مصر و بابل و آشور و فنیقیه و امثال آن اطلاعاتی بفراخور زمان داشتند .

اما در یونان آنچه که در باب دندان‌پزشکی و دندانسازی مدون و مستند میباشد درمجموعه بقراطی[1] است که در باب بیماری‌های دهان و دندان و دربارهٔ بیماریهای لثه و مخاط دهان و ضایعات آنها مطالبی آمده است.

اینکه در این مبحث ازبیماریهای دندان صحبت بعمل‌میآید از آن‌جهت‌است که این امر ضمن بیماریهای دهان و کتب و آثار پیشینیان مختصری تذکر داده شده است.

مثلاً جالینوس دندانهارا استخوانهای واقعی میدانسته و معلوماتی مختصر در این باره در کتب خود متذکر گردیده اما از نظر دندان پزشکی امری معتبر نیست.

۱- *Corpus Hippocratum*.

پس از ابقراط و جالینوس دندان پزشکی ازعلم طب جداوشعبه‌ای مخصوص برای این علم تأسیس گردیده است. گرچه اطبای پس از جالینوس تابع عقاید ابقراط و جالینوس بودند، اما در این باب نظری مخصوص داشتـــندو از بیماریهای دهان ودندان سخن نسبةً زیاد گفته شده ولی درمان آنهارابا داروهای مسکن به اختصار پرداخته‌اند.

پس‌از آن سایر پزشکان برای درمان در دهای دندانی به شست و شوی با بعضی مطبوخها و داروهای قابض و استعمال موم‌ها و شمع‌ها وداروهای مخدر وشستن دندان و بکار بردن خمیرهای مخصوص و داغ کردن وامثال آنهارا بکار میبردند.

بعدها اصولاً پاك نگاهداشتن دندانها وشستشوی دهان و دندان‌ها ازصورت سابق بیرون آمد و مراقبت و مواظبت‌های فردی ودستورهای عملی برای کشیدن دندان فصل جدیدی در تاریخ دندان‌پزشکی گشوده شد.

این مطلب در تاریخ طب یونان وروم و روم شرقی وایران و هندبطورکلی جسته‌وگریخته‌مشاهده میشود که شرح همه‌آن‌هاازحوصله این کتاب خارج‌است‌وباید به تاریخ دندانپزشکی مراجعه گردد،تا حق مطلب ادا گردد.

در ایران قبل‌از اسلام نیز درکتب تواریخ طب به اسناد و مدارکی بـر - میخوریم که در دانشگاه جندیشاپور ضمن کتب طبی از دندانپزشکی مطالبی دیده میشود و چون طب جندیشاپور میراثی بزرگ ازاختلاطو امتزاج طب ایران ویونان و روم‌شرقی و انطاکیه واسکندریه و هند و مروبود آنچه که در مکاتب بالابعمل میآمده عیناً (و احتمالاً با بعضی تغییرات و تصرفات) درطب جندیشاپور آمده است.

از آن گذشته چنانکه در کتاب آمد توجه به بهداشت دهان و دندان ومسواك کردن در شرع اسلام تأکید بلیغ شده است که شرح آن نسبةً مشروح در کتاب ذکر گردید.

در کتب طبی پزشکان ایرانی مطالبی بس ارزنده آمده که اطلاع برآن خالی از فایده نیست، که بشرح آن مطالب پرداخته میشود.

از نظر مذهبی مسلمانان مسواك کردن و پاك نگاهداشتن دندانها ودهان را بسیار مستحب میدانستند و توصیه این مطلب بسیار صریح در اغلب کتب فقهی آمده است.

مثلا حجةالاسلام محمد غزالی در کتاب معروف خود موسوم به«احیاءالعلوم» آورده که :«پیغمبر اسلام(ص) پیوسته قبل ازوضومسواك میفرمودوتذکرمیدادد هانهای شما راه قرآن است این راه را باید همیشه پاك نگاهدارید و مسواك کنید» .

ایضاً در همین کتاب و سایر کتب فقهی در باره مسواك کردن و پاکیزه نگاه داشتن دهان و دندانها مطلب زیادی آمده که بعضی از علماءو فقهاء این امررا فوق مستحب میدانستند .

ماده‌ای که با آن مسواك میکردند چوب گردو بود . هم اکنون در بعضی دهات و قراء مسواك کردن دندانها باچوب ذرت نازك کم و بیش دیده میشود.

اما موضوع خلال کردن دندانها در اغلب کشورها در میان اقوام و ملل مختلفه بر قرار بوده و اکنون نیز ساری و جاری است[1] .

به شرح ایضاً در قرون وسطی با آنکه طب در اروپا رونقی نداشته و کتب پزشکان مسلمان در آن دیار تدریس میگردیده است، امر بهداشت دهان و دندان

۱- رك : به قسمت دوم کتاب .

معتبر بوده و مخصوصاً در میان روحانیون اروپائی موضوعی بسیار پر اهمیت قلمداد شده است .

در میان پزشکان ایرانی طبری و رازی و اهوازی و ابن سینا و گرگانی در آثار و مؤلفات خود فصول و ابوابی در بهداشت و درمان دندان و دهان متذکر گردیده‌اند که منحصراً نظرات آنان ذیلاً نگاشته میشود .

رازی در مؤلفات خوداغلب فصل مخصوصی برای بیماری‌های دهان‌ودندان اختصاص داده است .

منجمله در کتاب «منصوری» درمقاله چهارم و پنجم و نهم‌آن دربارهٔ تشریح و بیماریها و بهداشت و کشیدن دندان میباشد .

بهمین نحودرمؤلفات دیگر رازی درمورد بهداشت ودرمان‌دندان وبیماریهای دهان مطالبی‌آمده است .

باز رازی درکتاب معروف خود «برءالساعه» در ابواب ششم و هفتم وهشتم از انواع بیماریهای دهان و دندان دستورهای بسیار منضم و مرتبی‌داده است .

من باب مثال دستورهای داروئی که رازی در «برءالساعه» آورده مأخوذ از ترجمه آن دراین مبحث متذکر میگردیم :

«باب ششم و هفتم وهشتم برءالساعه در مورد درددندان و کندن دندان و بدبوئی دهان است . بدین شکل :

«باب ششم در درد دندان است . علاجش آنستکه اگر دردبمشارکت‌عضو

۱ـ نقل ازبرءالساعه رازی که توسط میرزااحمدتنکابنی حکیم باشی فتحعلیشاه‌ترجمه و توسطفرزند میرزااحمد موسوم به میرزا محمد حکیم‌باشی تصحیح وبسعی میرزا اسدالله‌طبیب چاپ شده است . سال چاپ ۱۲۹۷ سنگی،خشتی ـ به‌انضمام رساله« مطلب‌الرسول»و رسالهٔ « اسهالیه » .

دیگر نباشد ، بگیرند مویز[۱] را با پنبه کهنه درهاون سنگی کوفته و بر دندان دردناك نهند فوراً ساکن میکند . یا بگیرندقیراطی از شکرالعشر[۲] درپنبه پیچیده‌وبردندان نهند دردرا ساکن می کند و همچنین غالیه[۳] وقطران نیز چنین است . و داغ کردن دندانها به آتش فوراً درد را ساکن‌میکند و هیچ تدبیردرساکن کردن درد بهتر از آن نیست که آب سرد کرده با برف و یخ در دهان گیرند بدفعات و چون گرم شود بریزند و باز تازه کنند . وگاه باشد که اول درد زیاد شود ولیکن‌ساکن خواهد شد ان شاءالله .

صفت معجونی که در دندان‌بنشاند- بگیرند تریاك و میعه[۴] یابسه (یا میعه جامده) و بارزد[۵] از هریك دو مثقال فلفل وحلتیث شامی[۶] ازهریك یك مثقال باهم بکوبندبدو شاب بسرشند و بردندان نهند .

«باب هفتم‌در تدبیر کندن‌دندان که بدون کلبیتن بآسانی کنده‌شودعاقرقرحارا[۷] (عاقرقرها) را کوفته بیخته با سرکه بسرشند و یکماه درآفتاب نهند و هر روز آن ظرف‌را حرکت دهند . واگر سرکه خشك شود زیاده کنند چنانکه به غلظت‌عسل شود . پس یك قطره از وی براین دندانی که باید کنده شود نهند یکساعت صبر کنند پس بیازمایند و برکنند . واگر بآسانی برآید فبها والا روز دیگر برنهند تا به آسانی کنده شود ان‌شاءالله تعالی . یا بگیرند آب ریشه توت‌را درجام کرده در

۱- Gros raisin Sec, Raisain sec.

۲- Mamme d' Apocymum Syriacum.

۳- ترکیباتی است از بوی خوش . جمع آن غوالی (اقرب‌الموارد) .
بوی خوشی است مرکب از مشك و عنبر و جز آن سیاه‌رنگ که موی‌را به وی خضاب کنند... (نقل‌از لغت‌نامه دهخدا) .

۴- میعه سائله = Storax liquide — میعه یا بسه = Storax sec

۵ - صمغی است‌دوائی . (Galbanume)

۶-Feuilles d'asa foetida, Racine d'asa foetida (انقوذه — انجدان)

۷- Estragon, Ashe, Pyrèthre.

آفتاب نهند تا به قوام عسل شود. در روز سه بار بن دندان را به آب طلا کنند به آسانی کنده شود انشاءالله تعالی.

«ولکن احتیاط باید کرد که به دندانهای دیگر نرسد. باین‌طریق که دندانهای دیگر را به خمیر یا موم پوشیده دارند والله اعلم.

«باب هشتم دربدبوئی دهان- اگر سبب بوی دهان معده باشد علاجش آنست که بگیرند سویز منقای از هسته و برگ‌سورد تازه مساوی‌هم کوفته باهم سرشته مقدار فندقی در هر صبح بخورند بوی دهان‌را ساکن می‌کند انشاءالله تعالی. یا اینکه بگیرند سویز وابهل[1] را مساوی‌هم کوفته و سرشته بمقدار مذکور بخورندبسیار مفیداست».

ایضاً رازی رادرکتاب‌منصوری‌در مقالات چهارم و پنجم و نهم آن راجع به تشریح و بیماریها و بهداشت در باب بیرون آوردن دندان میباشد.

درمقاله چهارم منصوری که مشتمل بر سی‌ویک فصل است در بهداشت بطورکلی‌می‌باشد که قسمتی مربوط به بهداشت دندان است. درمقاله پنجم که در هفتادو هفت فصل میباشد از بیماریهای دندان و طریقهٔ کشیدن دندان مطالبی ارزنده‌دارد که قسمتی از آنهارا درفصل مربوط به رازی آمد.

بهمین‌نحو درسایر مؤلفات وآثار رازی ضمن بیان بیماریها ازسر تا قدم‌قسمتی مربوط به دهان و دندان میباشدکه شرح همه آنها خارج از حوصلهٔ کتاب است.

اما اهوازی نیز درکتاب‌ملکی‌درکتاب دوم‌در مقاله پنجم (یا مقاله‌پانزدهم ازجمع هردوکتاب) در ابواب هفتادو هشتم و هفتادو نهم و هشتادم و هشتاد و- یکم از درد دندانها و موادی‌که باعث جلای دندان شود و درمان زخمهای لثه و ورمهای آن و بدبوئی دهان و موادیکه باعث قطع رطوبت وسیلان آب دهان در

۱- Sabine et divers. (Genévrier, Sabine).

موقع خواب و آب دهان کودکان شرحی مبسوط متذکر گردیده‌است .

اهوازی یک دوره کامل از درمان دندان ودهان از دورانهای قدیم ازابقراط و جالینوس و پزشکان سلف سخن گفته‌است و این امر از اختصاصات طبی و علمی بعضی از پزشکان اسلامی مخصوصاً رازی و اهوازی است که آنچه که اطلاعات علمی از پیشینیان مطالعه کرده و خوانده در کتاب خود آورده‌اند .

بطور خلاصه اهوازی بیماریهای دهان و دندان‌را تحت‌عناوین‌در بیان‌درد دندان ـ پوسیدگی و کرم‌خوردگی دندان و گنددهان و بی‌حسی وسست شدن‌دندانها مطلب نوشته است.

اهوازی معتقد بوده که حسی که به دندان منسوب است بواسطه عصب کوچکی است که از راه ریشه داخل دندان می‌شود .

در مقاله نهم کتاب دوم (یامقاله نوزدهم از تمام کتاب‌ملکی) که دریکصدو ده باب است در ابواب سی‌وسوم و سی و چهارم شرحی مبسوط در مورد بیماریهای دهان ودندان و لثه نگاشته‌است[۲] مثلا در باب سی و سوم در باب گوشت زیادی اهوازی‌گویدکه‌آنرا باید با منقاش و نیشتر برداشت و برای دمل کوچک با نیشتر اقدام کرد .

بشرح ایضاًدر باب کندن دندانها و سایر بیماریهای دهان و دندان‌تدابیری متذکر گردیده که شرح همهٔ آنها بسیار خواندنی و معتبراست (البته به‌اعتبار زمان) و راهنمائی‌برای اطباء میباشد .

۱- رجوع شود به صفحات ۳۰۲ تا ۳۰۶ کتاب دوم ملکی چاپ مصر سال ۱۲۹٤ هجری قمری.

۲- رجوع شود به صفحات ٤۷۸ ببعد جلد دوم کتاب ملکی چاپ مصر سال ۱۲۹٤ هجری .

ابن سینا در قانون و گرگانی در ذخیره خوارزمشاهی هردو بطوری درباب بهداشت دندانها و درد دهان و درد وپوسیدگی وشکستگی و خرد شدن و کشیدن وگوشت زیادی و تغییر رنگ و درمان پوسیدگی و رفتن مینای دندان وزخمهای لثه و داروهائی که برای درمان آنها باید استعمال کرد،با توجه به نتایج اعمال پزشکان سلف و تجارب شخصی بسیار مفصل و مشروح بیان مطلب کرده‌اند.

اکنون نظرات مختصری از شیخ درباب دندان و بیماریها و عوارض واردبر آنها که در قانون آورده متذکر میگردیم که خلاصه و فشرده آن چنین است :

«که دندان بزرگترین کمک عمل هضم است وهرغذائی که دندان ازجویدن آن عاجز گردد لوله هضم بخوبی آنرا تحمل نمی کند» .

اوگوید :«باید دانست که دندان از استخوانهائی است که حس دار میباشند و از اعصاب دهانی به آنهاعصب میرسد و در صورتی که صدمه و آزار به آنها رسد درد می گیرند و حساس و گاهی لق و برآمده می‌شوند بدون آنکه تغییر رنگی درذات جوهرشان پیدا شود. بعضی اوقات پوسیدگی و گندیدگی پیدا می کنند.

«پاره اوقات دندانها شکستگی پیدا کنند و دردهای شدید بر آنها عارض گردد و زمانی کندی پیدا شود که دراین هنگام ازمواد ترشی و شیرینی و گرم و سردآزار و زیان ببینند که تحمل بر آنها مشکل است.

«گاه اتفاق افتد که براثر عوارض بالا ماهیت دندانها تغییر یافته و اینکه دندانها دراز و بزرگ و باریک گردیده یا آنکه ورم کنند. ممکن است دندانهارنگ و ماهیت لثه‌ها را تغییر دهند .در اینجاست که طبیب باید توجه کند برآنکه‌مزاج صاحب دندان‌صفراوی ویابلغمی‌ویا دموی (خونی)ویا سودائی (سوداوی) است که در صورت اول تلخ و در صورت دوم‌سفید و در صورت سوم قرمز و در صورت چهارم سیاه میگردد» .

« او گوید: که درباب گوهر دندان میان پزشکان اختلاف عقیده است . بعضی گوهر آنرا استخوان و برخی پی دانند .

«آنها که معتقدند گوهر آن از استخوان است بواسطه سختی ماده دندانی است که خشک و شکننده است و اگر آنرا بسایند و یا بتراشند درد حس نکند .

«اما آنها که گفته اند دندان پی است از آن نظر که دندان حس سردی و گرمی کند و هرگاه مواد ترشی بدان رسد کند شود . اما چون کند شدن دندان حالت مخصوصی است که در پی نباشد بدین جهت گوهر دندان را پی سخت گفته اند» .

باز ابن سینا اضافه می کند که : «گوهر دندان استخوان است و اعصاب دماغی به گوهر آن متصل و باآن آمیخته است و این اعصاب در بن و ریشه دندان زیادتر است و درد دندان بواسطه اعصاب آنست و در مقابل خشکی و شکنندگی و فقدان حس در موقع سائیدگی و تراشیدن از آن نظراست که گوهر دندان استخوان است » .

پس از آن ابن سینا مشروحاً درباب دندان و بیماریهای آن و بیماری لثه ها متذکر گردیده و بطور خلاصه در باب دندان آنرا از دو قسمت یکی استخوانی که نمایان است که گوهر دندان نامیده و دیگر عصب آن که به آن حس میدهد می داند .

اما گرگانی در دنباله عقاید ابن سینا مطلب مربوط به دندان اظهار نظر کرده که خلاصه و فشرده آن بدین نحواست که در کتاب «ذخیره خوارزمشاهی» آورده است .

او گوید: «که نظر و رأی اطباء در باره آن دو عقیده است:

«دسته ای معتقدند که دندان جزو ساختمان تشریحی و مادرزادی بدن نیست به دلیل آنکه دندان بمانند سایر قسمتهای بدن مثل چشم و گوش و عضلات وقلب که در موقع تولد طفل آنها را دارد، طفل فاقد دندان است . بنابراین دندا

مادر زادی نیست ، بلکه از اعضائی‌است که پس از تولد کم کم بر اثر تغذیه در کودك پیدا می‌شود و دلیل آن‌چنین است که اگر دندانهای کودك‌افتاد[1] بجایش دندانهای دیگری بیرون زند در صورتی که اگر عضوی از اعضاء بدن از بین رفت بجای آنها اندامی نمی‌روید .

« اما دسته دیگررا عقیده بر آن است که نظریه بالا صحیح نمی‌باشد ودندان بمانند سایر اندامها در اصل وتبارخلقت وجود دارد و ماده دندان درگوهراستخوان آرواره‌ها پنهان است و به حکم خداوندی و حکمت بالغه حضرت باری نمیرویند تا آنکه مورد احتیاج کودك قرارگیرد . بدلیل آنکه‌در ابتدای تولد کودك شیرخواررا احتیاج به دندان نیست و شهر مادر را میمکد و پس از احتیاج به غذا دندان در- می‌آورد و در هفت سالگی دندانهامی‌افتد و دندانهای دیگری جای آنهارامیگیرند. این امر از آن نظر است که دندانهای شیری استقامت خرد کردن غذا را ندارند و دندانهای شیری مناسب آرواره کوچك و ضعیف دوران طفولیت است و دندانهای دائمی[2] متناسب آروارهٔ های بزرگ و نیرومند جوانی میباشند» .

بهمین نحو سایر پزشکان در تمدن اسلامی و از اقوام و ملل مختلف در مورد دندان و دهان و لثه‌ها و بیماریهای مربوط به آنها و بهداشت‌وگندیدگی‌دهان و پوسیدگی و کرم خوردگی و زائل شدن مینا وکند شدن دندانها وسایر عوارض آنها مطالبی بسیار مفصل متذکر گردیده‌اند.و اصولا عموم اطباء اسلامی (مخصوصاً ایران) درکتب تألیفی‌خود در بارهٔ درمان و بهداشت دهان و دندان و بیماریها و عوارض‌آنها مطالب مفصل نگاشته اندکه نگارش همه آنها از حوصله کتاب خارج است .

۱ـ مقصود دندانهای شیری‌است.

۲ـ مقصود دندان‌های پس از هفت سالگی‌است.

ذیل و ملحقات

ذیل و ملحقات

پس ازختم کتاب ومدتی که کتاب زیرچاپ بود طی مسافرتهای چندی که برای شرکت درکنگره‌های بین‌المللی تاریخ طب کردم به‌نکات ونظریاتی توجه شد که اجباراً تحت عنوان «ذیل وملحقات» نگارش آنها لزوم پیدا کرد.

۱ـ درقسمت اول کتاب درباب کلیات ومنابع علوم طبی وانتقال آنها درتمدن اسلامی ومراکزعلمی وطبی به‌نقشه زیرمراجعه گردد.

شکل ۱۳۰ در این نقشه مکاتب اورفا ونصیبین و شهرهای برغامس (پرگامون) وافسس وملطیه و ماردین وشهر آنقره(آنکارا) که توسط هرون‌الرشید فتح شده است دیده میشود.

۲- درصفحه ٤۸ ضمن دانشگاه و مکتب جندیشاپور درباره محل شهر جندیشاپور به‌نقشه ضمیمه توجه گردد .

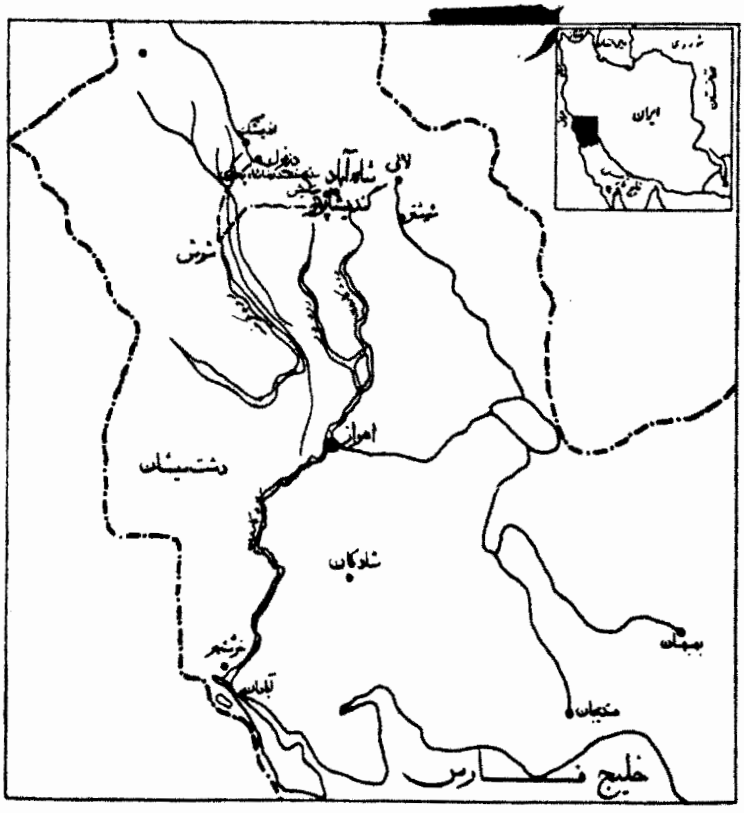

شکل ۱۳۱- محل شهر و دانشگاه جندیشاپور

۳- بین صفحه ۸۰ و۸۱ نقشه قلـــمرو ساسانی از٤۱ به۵۱ تصحیح شود.

٤- درصفحه ۱۲۰ - در باب سوختن کتابخانه‌اسکندریه و ایران آنچه که نگارش رفته برحسب اقوالی است که مشهورمیباشد. اما اگرچنین امری اتفاق افتاده باشد، احتمـال ضعیف دارد دست مسیحیان درین کار دخالت داشته ، بجهت آنکه یحیای نحوی که بمانند سایر مسیحیان به آن نحو که به تثلیث اعتقاد داشتند ، معتقدنبوده‌ورابطه خوبی‌با عمروعاص داشته‌چنین امری‌محتمل است‌اتفاق افتاده‌باشد،

ضمن مطالعه مقاله‌ای از مرحوم مجتبی مینوی در شماره چهارم سال هفتم زبستان ۱۳۵۰ در مجله دانشکده ادبیات وعلوم انسانی مشهد مقاله‌ای تحت عنوان «برزویه حکیم ورودکی شاعر ونشوونمای زبان فارسی» خواندم که ایشان چنین نوشته‌اند: «... بعضی از ایرانیان دوآتشه بدون هیچ سند ومدرکی گفته‌اند که اعراب کتابهای ایرانیان را سوزاندند. این افسانه سوزاندن کتابهای ایران در پنجاه شصت ساله اخیر کراراً گفته شده است ولی اصل واساس ندارد. افسانه ازاینجا ناشی شده است که یکی دونفر از نویسندگان عرب درقرن هفتم هجری حکایتی آورده‌اند راجع به مصر و گفته‌اند که عمروعاص پس ازفتح اسکندریه آنجا کتابخانه‌ای یافت، درباب آن از خلیفه دوم کسب تکلیف کرد. عمر به او نوشت: «کفی بکتاب الله، آن کتابها را بسوزان». این قصه را مسلمانانی که با حکمت و فلسفه و علوم یونانی مخالف بودند جعل کردند تا ازقول خلیفه ثانی آنها را مردود سازند. اما علمای اروپا این را رد کرده‌اند وثابت شده است که کتابخانه اسکندریه سالها قبل ازآنکه اعراب به آنجا بروند سوخته شده بوده است. مبنی براین افسانه باطل کسانی گفتند بهمان قرار در ایران هم کتب بود وعرب سوزانید، وحتی گفته شده است که درایران آن‌قدر کتاب داشتیم که اگر آنها را در دره نهاوند روی هم می‌چیدند سدی دربرابر عبور عرب می‌شد[1]. ابوریحان بیرونی هم چنین چیزی راجع به سغد و خوارزم گفته‌است: در کتاب «الاثارالباقیه» اشاره می‌کند (ص ۲۶ و ۴۸ متن ۱ ص ۴۲ و ۵۸ ترجمه انگلیسی) که قتیبة بن مسلم الباهلی درخوارزم وسغد کسانی را که خط داشتند وخواندن می‌توانستند واخبار گذشتگان را میدانستند واهل درس وتحقیق بودند هلاك کرد .... وبنده عرض می‌کنم: عرب اهمیتی برای کتاب قائل نبود، نمی‌دانست که زبان وفرهنگ کتاب

۱ـ گمان می‌کنم این را درصد خطابه میرزا آقاخان کرمانی خواندم (زیر نویس از مرحوم مجتبی مینوی).

تأثیری درمبارزه با فتوحات خارجیان ودرتحصیل استقلال بجهت ملل مغلوبه دارد، تاآن را بخواهد ازمیان ببرد . تصورنمی کرد که زبان فارسی اگر بجا بماند با رواج یافتن دین اسلام منافاتی دارد تا بدین سبب سعی درنابود کردن زبان ما و ادبیات ما بکند . هموطنان ما در آن دوره محتاج نبودند که ازخارج کسی بیاید و به‌ایشان یاد گرفتن زبان قوم غالب را وفراموش کردن زبان خودشان وسوزاندن کتابهایشان

شکل ۱۳۲- رجوع شود به توضیح شماره ٦ در صفحه بعد

را یاد بدهد...» (تمام شد نوشتهٔ آقای مینوی) .

ایضاً این جانب دریکی ازشماره‌های مجله مکتب اسلام رداین موضوع یعنی سوزاندن کتابهای کتابخانه اسکندریه و نسبت آنرا به‌مسلمانان خواندم . شماره آنرا خاطرندارم اما موضوعش کاملاً درذهنم میباشد .

بهرحال با شروح بالا موضوع کمی روشن گردید ودرحقیقت واجب بود که این مطلب واضح وآشکار گردد .

در ختام این یادداشت بازباید گفت والله اعلم بالصواب .

۵- درصفحه ۲۲۵ - شماره ٤ سرجیوس رأس العینی به‌شماره ٥ تصحیح گردد . بنابراین تا آخرشماره ۳۳ صفحه ۳۲۹ تمام شماره‌ها بهمین نحوباید تصحیح شود .

٦- درصفحه ۲۳۸ درباب حنین بن اسحق تصویری خیالی از حنین در خدمت هارون الرشید که ازکتابهای درسی وزارت آموزش وپرورش استخراج شده که ضمیمه می گردد .

۷- درصفحه ۲٦۱- کتابی ازحبیش بن الحسن الاعسم الدمشقی بـــنام «خصب- البدن» (درباب تروتازگی بدن) است که ابن سینا هم تألیفی بدین نام دارد .

۸- درصفحه ۳٦٦ - درباب کتاب حاوی محمد زکریای رازی دومجلد دیگر ازاین کتاب نیزبشرح زیربچاپ رسیده است :

مجلد بیست ویکم دردوقسمت است : اول در ادویه مفرده . ومجلد بیست و دوم قسمت دوم ایضاً درادویه سفرده میباشد که جمعاً بیست ودومجلد از کتاب حاوی بچاپ رسیده است .

هر دو مجلد بسال ۱۳۸۸ هجری قمری مطابق با ۱۹٦۸ میلادی در مطبعه عثمانیه حیدرآباد دکن بمانندمجلدهای نگاشته شده درفصل رازی تحت مراقبت دکتر محمد عبدالمعیدخان استادآداب لغت عرب دردانشگاه عثمانی و مدیر دائره معارف عثمانی دکن اتمام پذیرفته است .

۹- درصفحه۳۷۳ درباب کتاب آبله وسرخک (= مقاله فی الجدری والحصبه) اضافه شود که رازی انواع واقسام آبله را بدین نحوتشریح کرده است :

۱) سالم ترین اقسام آبله وبی خطرترین آنها آبله های سفید ودرشت و متفرق و معدودی است که بآسانی بیرون میریزندوبدون تب شدید وحرارت وغم ومشقت است ، همچنین آبله هائی که با بیرون آمدن دانه اول آن تب وغم وتعب بیمار تسکین یابد وپس ازآنکه دانه های آبله تماماً بیرون زد ، بیمارآرامش کامل می یابد ؛

۲) ونیزازانواع سالم وکم خطرآبله آبله ای است که دانه های آن درشت است، هرچه تعدادش زیادتر ونزدیک بیکدیگرباشدتا درصورتیکه بروز(خروج)آنها بآسانی صورت گیرد وپس ارآن ناراحتی وحرارت بیماررا سبک کند میباشند(بشرحی که گفتیم) ؛

۳) آبله هائی که بسختی بیرون بزنند وپس از بروز حال بیمار سبک نشود از نوع آبله های بدخیم است، ولی خطرناك نیست ، مادام که حال بیمارپس ازبروزآبله بد نباشد . درصورتیکه حال عمومی بیمارپس ازبروزآبله سخت گردید، دراینصورت ازنوع آبله خطرناك میباشد ؛

٤) آبله هائی که دانه های سفید درشت داشته باشند، نوعی از آن بدخیم و کشنده است وآن نوعی است که دانه ها بهم پیوسته وپهن شده باشد ،به قسمتی که تعدادی ازآنها بصورت یک پارچه درآمده وموضع بزرگی را از بدن را بگیرد وشبیه دائره های نسبةً بزرگی بنظرمیرسد که دررنگ بمانند پیه میباشند ؛

٥) اما آبله های سفید وبسیارخرد ومتصل بیکدیگر که سخت وزگیلی وبی آب باشند ، ازنوع آبله های ردی است وبدخیمی آنها بمیزان دشواری درنضج آنهاست ، واینکه حال بیمار پس ازخروج دانه ها سبک نمی شود ، درصورتیکه حال بیمار پس ازبیرون زدن تمام آبله ها بد شد ، ازنوع آبله های کشنده میباشد ؛

٦) آبله هائی که رنگ آنها متمایل به سبزی و بنفشی و سیاهی باشد تمامشان بدعاقبت وکشنده میباشند ؛

۷- اگربیمارتنگی نفس گرفت و یا حالت غشی براو عارض شد، تماماً نشانه های بدترین نوع آبله‌های مهلک است ؛

۸- هرگاه پس‌ازظهورآبله تب بیمارزیاد شد، آن هم ازنوع آبله بدخیم‌است، ولی اگرتب بیماربه سبـــک ، ازنوع بی‌خطراست ؛

۹) آبله مضاعف دلالت برزیادی ماده مرضی است ، که اگر از نوع بی‌خطر باشد هلاکت کمتراست واگرازنوع مهلک باشد بهلاکت نزدیکترباشد ؛

۱۰) سالم‌ترین نوع سرخک‌ها سرخکی است که سرخی آن زیاد نباشد ولی نوع تیره‌رنگ‌آن بدخیم میباشد ؛

۱۱) سرخک‌هائی که برنگ سبزوبنفش باشند ازنوع مهلکند ؛

۱۲) اگرآبله وسرخک پس ازبروز یکباره وناگهان بداخل فرورونـد وتولید ناراحتی شدید و غشی وتعب کنند ، دنباله آن غشی مهلک بسرعت دست خواهد داد ، مگرآنکه دانه‌ها دوباره بیرون بزنند (ظاهرشوند) ؛

۱۳) درصورتیکه آبله از همان روز اول تب ظاهر گردید ، از نوع آبله‌های زود جنبش (سریع‌الحرکه) است وهرگاه تا روزسوّم تب دانه‌ها بروزنکرد، از نوع متوسط واگرازروزچهارم تب تجاوزکردآبله کندی است ؛

۱٤) اگر آبله در روزهای بحران نیک (جید) بیرون زد آبله بی‌خطر (سلیم) است، مخصوصاً اگرحال بیمارپس ازظهورآبله سبک شد وبالعکس ؛

۱۵) اگرآبله شروع به چسبندگی وانتشار(توسعه) کرد وناراحتی بیمارزیاد شد وشکمش نفخ کرد ، مرگ وی نزدیک است ؛

۱٦) هرگاه دانه‌های‌آبله کوچک کم‌آب ازهم شکافت وهذیان عارض بیمار گشت مرگ وی نزدیک است ؛

۱۷) اگرآبله وسرخک گاهی ظاهروزمانی دیربیرون بزنند وناراحتی و هذیان نیز با بیمار همراه و بهر رنگ که باشند کشنده هستند و این حالت کمتردرآبله‌های

سفید نضج یافته که زود بآب افتاده است، پیش میآید؛

۱۸) ازنوع آبله های کشنده‌آن است که دردنباله‌آن هیجانی دربیمار پیدا شده و وی احساس درد شدید درساق پا یا دست ویا بعضی اعضای دیگربکند یا رنگ آبله بسبزی وسیاهی گراید وتوانائی بیمار کم شود وسردی وضعف با زیادی درد و تغییررنگ عضوهمراه باشد ، ولی اگرنیروی بیمارفزونی یافت وی بهبود می‌یابد اما آن عضومتعفن میگردد ؛

۱۹) اگرآن عضورا درابتدای ظهوردرد بشکافی درصورتیکه بیمارقوی باشد، البته سودمند است وبااین عمل ازتعفن جلوگیری میشود. پس درچنین حال نباید چیزسردی نزدیک‌آن عضوقراردهی ، بلکه یا بایدآن عضو را بشکافند یا درآب گرم گذارند و این درصورتی است که ملاحظه کنی حال بیمار در دنباله آن عمل بهتر شده است .

رازی معتقد بوده که جالینوس علاوه برآنکه ازبیماری آبله اطلاع داشته در کتاب «قاطاجانس» ازمرهمی توصیف کرده و گفته است: «مرهم مزبور برای فلان نبض وفلان مرض ویرای‌آبله نافع است» .

عده‌ای ازمطلعین ومحققان‌را عقیده‌آن‌است که‌آبله (یا اطلاع از این بیماری) در خاورمیانه قدیم نیست . این نظر صحیح نمیباشد برای آنکه این بیماری از دوران خیلی قدیم در خاورمیانه وجود داشته و بموجب تحقیقات محققین سازمان بهداشت جهانی «این بیماری بهمان اندازه قدیمی است که‌آفرینش کوهها، وآثاری که بر صورت راسسس پنجم سلطان مصراست در نتیجه آبله میباشد» (روز بهداشت جهانی هفتم‌آوریل ۱۹٦۵ - قسمت پنجم درباره آبله چنین اظهار نظرنموده است : «As old as the hills» .

رازی درباره بیماری‌آبله ازقول‌جالینوس میگوید: «باقیمانده غذاها که‌تبدیل بخون نگردیده ودراعضاء مانده متعفن شده وبمرور برحرارت آن افزوده می گردد تا آنکه سرخی و دانه آبله و ساعیه تولید کند » و در بند دوم و سوم در همین صفحه

تحقیقی ممتع درباره‌آبله کرده است .

آنگاه تا آخرفصل رازی شخصاً نظرات خود را درباره علت و سبب بروز آبله تشریح می‌کند که ازتمام‌آنها چنین مستفاد میگردد :

«که رازی انتقال بیماری آبله را توسط عاملی از راه خون میدانسته است» .

این مطلب را یکی ازدانشمندان انگلیسی متخصص درتاریخ طب بنام چارلزگرین کمستون (Charles Greene Cumston) در کتاب تاریخ خود چنین استنباط کرده است :

«.... حال اگراین عقیده را با علت امروزی مطالعه کنیم و بجای مخمر مثلاً باکتری ویا ویروس گذاریم می‌بینیم که فرض هزارسال قبل رازی امروزه نیز قابل قبول میباشد» .

این نظر ازقدیم تقریباً مورد قبول پزشکان بوده است تا آنجا که به‌ادبیات ما هم سرایت نموده است .

خاقانی گوید :

«نه مه‌غذای فرزند از خون حیض باشد

پس آبله برآرد صورت شود مجدر ،

«نه ماه خون حیضی چون آبله برآرد ؟

سه ساله خون خلقی‌آخرچه آورد بر ؟» .

«رازی نکته‌بسیاراساسی‌را دربیماری‌آبله‌متذکرگردیده است وآن اینکه‌دستور میدهد باید صورت بیماررا با آب صندل و کافورشست وبطوردائم آنها را جلوی بینی بیمارنگاه داشت» . این نکته ازنظرجلوگیری بیماری وعوارض‌آن بسیارمعتبرمیباشد، چراکه پاك نگاهداشتن وضد عفونی کردن مجاری تنفسی مخصوصاً مجاری فوقانی تنفسی دراین‌بیماری بی‌اندازه مهم میباشد. امروزنیز درموقع انتشارگریپ‌وهمچنین درموقع ابتلاء بیماربه‌آبله وسرخك وامثال‌آن‌ها این نکته رعایت میشود .

رازی ازسکنجبین شکری سخن گفته است :

آنچه که از کتب اطباء قدیم مستفاد میگردد عموماً سکنجبین را از سرکه و انگبین می‌ساختند . بنظرمیرسد رازی اولین طبیبی باشد که ازسکنجبین شکری‌سخن گفته است ؟ .

بهرحال ازکلمه سکنجبین شکری چنین مستفاد میگردد که رازی این ماده را درطب زیاد استعمال میکرده وکشت نیشکر در ایران (مخصوصاً در خوزستان که یکی ازمراکزتجاری نیشکر درجندیشاپوربوده است) رواج داشته است .

توضیح آنکه پس ازفتح خوزستان بدست اعراب جندیشاپور ازآفات وخرابی‌ها مصون مانده وپس ازآنکه کم کم این مرکزعلمی ازرونق افتاد ومرکزعلمی و طبی به‌بغداد انتقال یافت ، مرکزیت تجاری‌آن برقراربوده است .

درکتاب‌های‌رازی به‌مطلبی برخورد می‌کنیم که بسیار با ارزش است و آن اینکه رازی در این‌قسمت درباره بعضی اطباء که بعلت نادانی و بخل به‌حرفه‌خود توجهی نمی‌کنند ، دستورتوجه ودقت میدهد .

اکنون اضافه می‌کنیم که :

اصولاً رازی با مردمانی که اهلیت و استحقاق طبابت را نداشته و با بیماران خود سر مخالفت مینموده و مطالبی ارزنده دارد . بهمین دلیل درفهرست آثار وی کتب چندی درین باب‌بچشم می‌خورد بمانند : «فی‌العله‌التی یذم لها بعض‌الناس و عوامهم الطبیب وان کان‌حاذقاً» و«فی‌الاسباب‌المیله‌لقلوب‌الناس‌عن افاضل‌الاطباء الی‌اخسائهم» که ازمفاد آنها چنین مستفاد می گردد که بعضی مردم پست و عوام رجوع به‌طبیب‌را ترك کرده وازوی مذمت می کنندولوآنکه طبیب‌حاذق‌باشدوتمایل مردم وعوام‌الناس را ازاطباءدانشمند وتوجه باطباءعالم‌نما ومتوسط را نشان‌میدهد.

رازی علاوه برآنکه عقیده وایمان خاص درباره طبیب دانشمند داشته،نسبت به‌اطباء جاهل بسیاربی‌اعتنا بوده است . وی در این باب مجاهدات زیادی کرده و

در هزار و پنجاه سال قبل صریحاً در باره اطباء عالم نما و شارلاتانها بسیار مقاومت کرده است.

رازی تمام نکات بسیارارزنده در باب توجه به‌چشم و گلو و اعضائی که در موقع بروزآبله باید بدانها توجه داشت، با منتهای دقت تنظیم کرده است وتقریباً میتوان گفت از نظراصول سهل است ازهرنظر با موازین طب کنونی مباینت ندارد.

دراین قسمت رازی ازجمیع عواقب وخیم براثرآبله وسرخک (مخصوصاً آبله) صحبت‌می کند که با مختصرتعمقی‌میتوان بدقت نظریک طبیب کلینیکی‌اعتقادیافت.

رازی درباره‌مصون داشتن چشم ازآفات‌آبله‌مطلب را بسیارصریح وروشن ومحکم ادا کرده‌است. بشرح‌ایضا درباره‌عواقب‌ناشیه‌ازآبله درگلو وحلق‌مطالبی‌ارزنده‌دارد.

این قسمت ازنظرعلمی واپیدمیولوژی بهترین فصول کتاب «آبله و سرخک» میباشد که تا چه‌حد رازی‌توانسته‌است حق مطلب را ادا کند.واگربا دیده انصاف نگریسته‌شود، می‌بینیم دردورانیکه معلومات واطلاعات کنونی نبوده رازی از عهده امر بسیار توانا برآمده است.

توجه رازی به‌مردمک (نی‌نی) ودید چشم (Vision) بسیار عمیق است.

اگربا نظری سطحی به‌این قسمت‌بنگریم وازآن بگذریم ازانصاف دورمیباشد، بدلیل‌آنکه می‌بینیم تا چه‌حد رازی توجه بچشم را مورد نظرداشته است.

باید دانست طبقات‌وقسمتهای چشم‌ازنظر تشریحی‌ازجلو به‌عقب ازقسمتهای زیرتشکیل یافته است:

۱) ملتحمه (Conjonctive)؛

۲) قرنیه (Cornée)؛

۳) عنبیه Iris (پرده‌ای که وسط آن سوراخی است بنام Pupille مردمک یا نی‌نی که گشاد و تنگ میشود)، جسم هدبی (Corps cilié) دنباله عنبیه است که عنبیه را به‌مشیمیه وصل می‌کند؛

٤- جلیدیه (Cristallin) ؛

٥) زجاجیه (Corps vitré) ؛

٦) شبکیه (Rétine) ؛

٧) مشیمیه (Coroïde) ؛

٨) صلبیه (Sclérotique) .

باید دانست :

الف) ملتحمه که تصور می‌شود از نسج ملتحمه است با اینکه واقعاً از این نسج میباشد ولی وجه تسمیه‌آن چیزدیگری است وآن این است که ملتحمه قسمت خلفی پلک را پوشانیده وچینی خورده بروی کره چشم برمیگردد و در واقع پلک را به کره چشم لحیم می کند ؛

ب) امروزه ثابت شده‌است که عنبیه با مشیمیه وجسم هدبی ازنظرجنینی یکی بوده وبوسیله جسم هدبی بیکدیگرمتصل است ؛

ج) صلبیه که باضافه قرنیه غلاف بصری را تشکیل میدهد بر روی هم کره چشم را میسازد وتشکیلات این‌دو تقریباً بهم شبیه است، منتهی درقرنیه قسمتهائی که مانع شفافیت صلبیه هستند موجود نیست ؛

ج) اطاق قدامی (Chambre antérieure) قسمت بین قرنیه و عنبیه را گویند که داخل‌آن زلالیه (Humeur aqueuse) است ؛

ه) فاصله بین قسمت خلفی عنبیه و قسمت جلوی جلیدیه را اطاق خلفی (Chambre postérieure) گویند- دربعضی ازکتابها اشتباهاً فاصله بین پشت‌جلیدیه وشبکیه را اطاق خلفی گفته‌اند.

(این قسمت توضیح همکار دانشمند فقیدم دکتر نصرة‌الله باستان است که بدین‌وسیله ازایشان تشکرمی کنم) .

قدما طبقات و قسمتهای چشم را در هفت پرده و سه آب منقسم می‌کردند

بدین شرح :

« کرد آفرید گار تعالی بفضل خویش

چشمت بهفت پرده و سه آب منقسم :

صلبه[۱]،مشیمه[۲]،شبکه[۳]،زجاجیه[٤]، وجلید[٥]

پس عنکبوت[٦] وبیض[۷] وعنب[۸]،قرن[۹] وملتحم»[۱۰]

معروف است که رازی درآخرعمرمبتلی به‌آب مروارید (=آبشار= Cataracte) گردید و چون اعمال جراحی در چشم پزشکی انجام میداده و از آن گذشته برای جلوگیری ازعوارض آبله‌وسرخک سرمه وقطره‌وشیاف وروغن هائی‌داشته که‌استعمال میکرده ، بدین مناسبت سررشته نسبةً جامعی (به‌اعتبار دوران) از بیماریهای چشم داشته است بدین شرح :

رازی انواع سرمه و قطره (دوای چشم ، قطور، یا کحول ، کحل ، سرمه) داشته که دونوع آن بدین شرح میباشد :

سرمه خشک (Collyre Sec) ،

و قطره چشم (Collyre) که در بیماریهای چشم و یا جلوگیری ازعوارض بیماری‌های این عضوبکارمی‌برده است .

اولی گردی‌مرکب ازانتیمون(Antimoine) وصبرزرد بوده که بچشم میریخته (بچشم میکشیده) و دومی محلولی بوده که با آب گل سرخ و بعضی مواد دیگر

۱ـ صلبه یا صلبیه = Sclérotique . ۲ـ مشیمه یا مشیمیه = Choroïde

۳ـ شبکه یا شبکیه = Rétine . ٤ـ زجاجیه = Corps vitré . ٥ـ جلید یا جلیدیه = Cristallin . ٦ـ عنکبوت یا عنکبوتیه باحتمال قوی جسم هدبی است (Corp scilié) . ۷ـ بیض یا بیضیه مقصودقسمت‌جلوی صلبیه یا Humeur aqueuse است . ۸ـ عنب یا عنبیه = Iris (پرده‌ای که وسط‌آن سوراخی است بنام مردمک یا نی‌نی یا Pupille که گشاد وتنگ میشود) . ۹ـ قرن یا قرنیه = Cornée .

۱۰ـ ملتحم یا ملتحمه = Conjonctive .

(چنانکه قبلا آمد) بچشم می‌چکانده است . وی بسیار اصرار داشته که برای محافظت چشمها این محلول ضروری است .

این محلول یا محلول‌های دیگر همان است که بلفظ اعم در زبان فرانسه (Collyre) نامیده میشود .

بعلاوه رازی در ناسورهای اشکی (Fistules lacrymales) طریقه داشته که دراین قبیل ناسورها شکافی به کیسه میداده و بدین وسیله آنها را معالجه می‌کرده است .

وی در رسالات خود درباب چشم پزشکی ازاسبابی سخن می‌گوید که بکار معالجه پلکها میخورده است .

از آن گذشته علاوه بر آنکه در اغلب مولفاتش فصلی مربوط به درمان بیماری‌های چشم داشته ، چند رساله مستقل ضمن فهرست کتب و آثار وی بچشم می‌خورد منجمله :

«فی‌علاج‌العین بالحدید» و«فی‌الادویه‌العین وعلاجها» که این‌رساله را برای شاگرد خود یوسف‌بن یعقوب تألیف کرده است .

باری پس ازآنکه رازی به‌آب مروارید مبتلی گردید ، کحالی نزدش میاید و ادعا می‌نماید که آنرا عمل ویا باصطلاح قدما قدح نماید (کشیدن آب چشم) .

رازی از وی سئوال می‌کند : « که طبقات چشم را برایش شرح دهد» ؟ . چشم پزشک نمی‌تواند بخوبی ازعهده بیان آن برآید .

رازی وی را خطاب کرده : « تو که از طبقات چشم سررشته نداری چطور می‌خواهی چشم مرا عمل کنی » .آنقدردنیا را دیده‌ام که خسته شده‌ام .

رازی‌دربیماری‌آبله تأکیدبلیغ درتوجه به‌چشم‌می کند وبسیار اصرار می‌ورزد که: «اگرآبله درشتی‌درسیاهی‌چشم زند، باید سرمه را با گلاب مخلوط کرد و چند مرتبه درروز درچشم بیمارچکاند وباید ویرا وادار کرد پارچه‌ای بر چشم گذارد (رفاده) و

آنرا بست یا ازهمان شیاف پس ازحذف زعفران واضافه کردن کمی شادنه به‌چشم بیمارچکاند ، تا برآمدگی زیاد ایجاد نشود» .

چنانکه‌ازسیاق‌عبارت کتاب‌آبله‌وسرخک‌مستفادمی گردد،رازی‌تکراردرچکاندن داورابچشم‌وگذاردن‌رفاده را برروی‌این‌عضوویا مالیدن‌روغن وشیاف‌را بسیارتأکید کرده است و این مطلب را مجدداً در یک جمله آخر در دستورهای مربوط به‌چشم متذکرگردیده که باید مراعات گردد .

بهرحال هرقدردراین باب بحث گردد کم خواهد بود وباتوجه‌به‌میزان دانش آنروزی بطورتحقیق رازی شاهکارعجیبی ازخود بیادگارگذارده است .

رازی درکتاب آبله وسرخک ذکری ازپنبه می‌کند . راست است که درآن دوران پنبه شناخته شده وقطعی است این ماده موارد استعمال داشته ، ولی رازی اولین طبیبی است که ازاستعمال آن درطب سخن رانده است ، مخصوصاً آنجا که متذکرمیگردد که بایدپنبه ازمواد خارجی عاری باشد .

بازدرهمین کتاب دستوری درباب خواباندن بیمار در پارچه نازك و گذاردن برگ سوس بربدن وی توصیه قابل‌ملاحظه‌ای کرده ، که میرساند رازی این عمل را در بیمارانش اجرا می‌کرده است وچنانکه درکتاب متذکر گردیده این امر یعنی خواباندن بیمار درمیان اشیاء نرم (بمانندپنبه و پارچه وامثال‌آن) درمواقعیکه بیمار زخم‌هائی (ازهرقبیل) داشته باشد امروزهم دربیمارستانهامجری‌است. اگر در دوران رازی مثلا کیسه هوا وامثال‌آن نبوده او توانسته‌است بجای‌آن‌پنبه‌وپارچه‌نرم وبرگ سوس و گردگل سرخ و مورد را متذکر گردد ، مضافاً بداند گردگل سرخ و مورد نیز تا اندازه‌ای ممکن است از عفونت‌های بعدی بکاهد . و بشرح ایضاً از تماس بدن بیمار با رختخواب باستعانت پنبه و پارچه بکاهد .

رازی درباره موادی که‌آثارآبله را براندازد بتفصیل صحبت می‌کند .

دراین فصل نکاتی ارزنده وجوددارد که ذکرآنها بسیارلازم است بدین شرح:

الف) رازی بخوبی متوجه گردیده که آثارآبله آدمی را کریه‌المنظر می کند. بدین مناسبت دراین فصل ازهرچه که امکان رفع آثار آبله را کند متذکر گردیده است؛

ب) موادی که رازی درباب زدودن آثارآبله ذکر کرده بسیار متعدد میباشد ونسخ چندی برای این امرتوصیه کرده وقطعی است خود نیز علاوه برآنکه بدانها اعتقاد داشته عمل می‌کرده است؛

ج) اما بعضی ازاین‌موادبمانند فضله گنجشک وپرستوك وسار وسوسماروموش وسرگین خفاش ودردی کمیز وامثال‌آن معلوم نشد که چه اثری داشته است؟؛

د) ولی استفاده از داروها و گردهای نرم ودستورهای دیگرشبیه‌آن طبیعی و منطقی وبا اصول طبی بسیار مطابق میباشد، چنانکه درکتاب آبله و سرخک بدان اشاره کرده است.

رازی از انواع و اقسام آبله وسرخک سخن میگوید و آنها را با تقدمةالمعرفه بخوبی شرح میدهد.

میتوان گفت رازی دراین مبحث با منتهای مهارت و دقت بخوبی از عهده امر برآمده وتقریباً با معلومات کنونی تباینی ندارد. این مبحث یکی از قسمتهای بسیار ارزنده کتاب آبله و سرخک میباشد که با کمی دقت میتوان دریافت که وی تا چه‌حد به‌بیماری سرخک وآبله (مخصوصاً آبله) توجه ودقت وسررشته داشته است.

دراین فصل رازی انواع آبله وسرخک را مشروحاً متذکرگردیده است.

دربادی‌امرشاید عده‌ای‌تصورکنند که مطلب بسیارپیش پاافتاده وآسان‌است ولی با مختصرتعمقی میتوان دریافت که وی:

اولا) تفکیک بین‌آبله وسرخک؛

ثانیاً) تقسیم‌بندی‌آبله وذکرانواع واقسام‌آن؛

ثالثاً) شرح انواع سرخک‌ها ؛

رابعاً) وجه مشترک آبله وسرخک ؛

را بخوبی ازعهده برآمده است .

اگرراه اغراق وغلوترویم بدون جانبداری میتوان گفت : «که تقسیمات رازی درباب دوبیماری آبله و سرخک ازروی اصول علمی صحیح پایه گذاری گردیده وعقیده عده زیادی ازمحققین ومورخین تاریخ طب آن است که تفکیک بین دو بیماری بالااز ابتکارات رازی است ووی اولین طبیبی است که توانسته بخوبی ازعهده این امربرآید» .

از آن گذشته رازی دررساله آبله وسرخک علاوه تفکیک بین این دو بیماری صریحاً متذکر گردیده وتلویحاً ازآبله مرغان (Varicelle) صحبت میدارد وازاین مطلب ازخلال سطورفصل اول وفصل پنجم کتاب آبله و سرخک مستفاد میگردد .

رازی گوید: «همچنین جوانانی که حرارت آنها کم بوده ورطوبت زیادی هم در خون آنها نیست **یا افرادی که در طفولیت گرفتار آبله خفیف شده‌اند** وبدن خشک و لاغری داشته وحرارت آنها کم وخفیف بوده چون این دسته به جوانی برسند براثرمراقبت شدید ازبدن یا عدم مراقبت ممکن است مبتلی به آبله گردیده، ازآن مصون مانند؛

«مقتضی است کودکان ونوباوگان وجوانان را که آبله درنیاورده یاآنکه آبله ضعیف گرفته‌اند مخصوصاً درمواقع وفصول آبله وهمچنین کسانی که مزاج آنها مستعد قبول آبله است، بشرحی که بیان شد فصد شوند وقبل ازآنکه تب کنند یاقبل ازچهارده سال علامات آبله دربدن آنها دیده شود ...» ، میرساند که مقصود از آبله خفیف و ضعیف وتوجه باینکه بعداً آبله گیرند مقصود آبله مرغان است .

۱۰ - درصفحه ۳۸۳ درباب کتاب تألیفی رازی : «فی ان للطین المنتقل به فیه منافع» که درمتن کتاب آمده منتقل صحیح میباشد، توضیحاً اضافه می‌شود: که منتقل هم بعیدبنظرنمیرسد . چرا که ممکن است مقصود گل هائی است که ازمحلهائی برداشته وبرای درمان بکار برده شوند . بمانندآنکه اکنون گل های دریاچه ارومیه را برای

درمان بعضی بیماریها به‌تهران وسایرنقاط میبرند ویا آنکه بیماران درکناردریاچه با گل ها ولجن ها درمان بیماریشان را می‌کنند . بنابراین میتوان هردووجه را دراین باب قائل شد.

اما طین بمعنای گل آنطور که درکتب داروئی و طبی‌آمده عبارتند از :

طین احمر (= گل سرخ = Rubrique = Terre rouge)

طین ارمنی (= گل ارمنی = Bol arménien = Terre d'Arménie)

طین اصفر (= گل زرد)وطین اصفهانی (= طین نیشابوری)

طین اقروطون (= طین اقریطس)

طین اکل (= طین خراسانی = طین نیشابوری = (Terre de Nisabour)

= Argile pure = طین‌حر = گل‌خوراکی = طین‌ماکول = (T. commestible)

طین اندلسی

طین بحری‌و طین بحیره . (مأخوذ از گل دریاچه‌ها)

طین بلدمصطکی (= طین خیا و خیوس = T. de Chios)

طین جلود

طین حجازی

طین حر (= طین علک)

طین حکمت(= گل حکمت)

طین حیا (طین بلدمصطکی)

طین حیوس (= صورتی از طین‌خیوس)

طین خراسانی

طین خیا (=طین بلدمصطکی)

طین خیوس (=طین خیا)

طین داغستانی

طین دقوقی

طین راهب

طین رومی

طین شاموس (= T. de Samus)

طین شفا

طین صعیدی

طین صغدی

طین صنم (= طین اصفر یا طین راهب)

طین صوفی حمید

طین علک

طین یارسی (= T. grasse) (= گل سرشوی)

طین قبرسی

طین قریطس (= طین اقریطس)

طین قیملس (= طین مختوم)

طین قیمولیا (= Cimolelle argentière = T. Cimolée = T. de l'île)

طین کاهن (= طین مختوم یاطین اصفر)

طین کاهنی (= طین مختوم)

طین کبوش (= مصطکی = Mastic)

طین کرمی (= Ampeitis = T. de Vignes)

طین کواکب (= طین شاموس)

طین لانی (= طین ارمنی)

طین مأکول (= Terre commestible)

طین مختوم (= Tiea Sigillata = Terre sigillée)

طین مصری

طین مغره (= طین احمر)

طین مقلو(=طین مأکول=طین نیشابوری)

نامهای بالا از لغت‌نامه دهخدا در حرف ط استخراج گردیده که مؤلف از کتابهای اختیارات بدیعی ومخزن‌الادویه وتحفه حکیم مومن وبحرالجواهروتذکره انطاکی وابن‌البیطار وکتابهای فرهنگ مختلف بدست‌آورده است .

درشرح اسمارالعقار تألیف ابوعمران موسی‌بن عبیدالله اسرائیلی قرطبی که به همت دکترمیرهوف (Dr. Max Meyerhof) بسال ۱۹۳۰ میلادی درقاهره چاپ و انتشار یافته است کلمات ذیل نیز دیده میشود :

طین اخضر (= نیلاق = Pastel et Indigo)وطین‌حواء(=Argile = Terre verte = Terre d'Eve) که مقصود گل خوزستانی است یاطین‌خوزی (= T. de Kouziston) واقسام دیگر

طین کوکب (= طین کواکب = T. de Samos = T. d' Etoile)

طین ابلیز (= طین مصری = Terre egyptienne) .

۱۱- درصفحه ۴۸۵ ذیل شکل ۵۵ اضافه شود که این تصویر تحت عنوان

Une antique représentation d'Avicenne sur un vitrail d'Eglise

«یک تصویرقدیمی از ابن‌سینا برروی پنجره شیشه‌ای کلیسا»

۱۲ - درصفحه ۴۸۶ و۴۹۲ درباره دوشکل ۵۸ و۵۹ ازابن‌سینا توضیح داده میشود که این دو عکس از کتاب «هنر نقاشی تاجیکستان شوروی» اثر ب . ای . سربریانسکی (B. I. Serebriansky) که بزبان روسی‌است اقتباس‌شده است‌ـانتشارات مؤسسه نقاشی شوروی مسکو ۱۹۵۷ میلادی .

۱۳- درصفحه ۴۹۵ درزیرشکل ۶۱ تصویری خیالی از ابن‌سینا قسمت بین‌الهلالین (نقل ازمطبوعات پاکستان) است .

۱۴- در صفحه ۵۰۲ که نقشه مسیر مسافرتهای شیخ آمده مقصود مسافرتهای استاد است. منتهی امکان دارد در روایات مورخان ومحققان اختلافاتی در این امر پیش آمده باشد. بنابراین خوانندگان محترم کتاب را به حواشی چهار مقاله عروضی سمرقندی بسعی واهتمام مرحومان علامه محمد قزوینی ودکتر محمد معین و پورسینای سعید نفیسی و کتاب زینه‌المجالس مجدالدین محمد حسینی متخلص به مجدی حوالت میدهیم.

۱۵- درصفحه ۵۲۸ در باب قصیده عینیه شیخ گرچه دردوموضع ازآن تشریحی بعمل آمده‌است. اما ازآنجا که این قصیده چنانکه آمد یکی ازشاهکارهای ابن سیناست لذا لازم دانستیم تمام قصیده که بزبان تازی است وترجمه‌ای که شادروان محمدعلی حکیم الهی فریدنی به نظم آورده عیناً ازنظرخوانندگان کتاب بگذرانیم وبنابراین پس ازشعرچهارم درصفحه ۵۲۸ اشعارزیراضافه میگردد:

وَاَظُنُّهَا نَسِيَتْ عُهُوداً بِالْحِمى وَمَنَازِلاً بِفِرَاقِهَا لَم تَقنع
حَتّٰى اِذَا اتَّصَلَتْ بِهَاءِ هُبُوطِهَا عَن مِيمِ مَركَزِهَا بِذَاتِ الْأَجْرَعِ
عَلَقَتْ بِهَا ثَاءُ الثَّقِيلِ فَاَصبَحَتْ
بَيْنَ الْمَعَا لِمِ وَالطُّلُوعَ الخُضَعِ
تَبكِي وَقَدْ ذَكَرَتْ عُهُوداً بِالحِمىٰ
بِمِدَ امِعَ تهمى وَلَمْ تَتَقَلَّعِ
وَتَظِلُّ سَاجِعَةً عَلَى الدِّمَنِ الَّتِى دَرَسَتْ بِتَكرَارِ الرِيَاحِ الْأَرْبَعِ
اِذ عَاقَهَا الشَّرَكُ الكَثِيفُ وَصَدَّهَا قَفْسٌ عَنِ الاَوْجِ الفَسِيحِ المَرْبَعِ
حَتّٰى اِذَا اقتَرَبَ المَسِيرُ اِلَى الحِمى وَدَنَا الرَّحِيلُ اِلَى الفَضَاءِ الاوسع
سَجَعَت وَقَد كُشِفَ الغِطَاءُ فَاَبصَرَتْ مَا لَيْسَ يدرَكُ بِالعُيُونِ الْهُجَّعِ

وَغَدَت مُفارقَةً لكُلِّ مُخَلَّفٍ عَنهُا حَلِيفُ التُّربِ غَيرِ مُشيعِ
وَغَدَتْ تُغَرِّدُ فَوقَ ذروةِ شاهِقٍ وَالعِلمُ يَرفَعُ كُلَّ مَنْ لَمْ يُرفَعِ
فَلأيِّ شَيءٍ اُهبِطَتْ مِنْ شامِخٍ عالٍ اِلىٰ قَعرِ الحَضيضِ الاوضَعِ
اِن كانَ اَهبَطَهَا الاِلٰهُ لِحِكمَةٍ طَوَيتَ عَلَى الفَزَعِ اللَّبيبِ الأورَعِ
فَهبُوطُها اِن كانَ ضَربةَ لازِبٍ لَتَكونَنَّ سامِعَةً بِمالَم تَسمعِ
وَتَعُودَ عالِمةً بِكُلِّ خَفِيَّةٍ فِي العالَمينَ فَخَرقُها لَمْ يُرقَعِ
وَهِيَ الَّتي قَطَعَ الزَّمانُ طَرِيقَهَا حَتّىٰ لَقَدْ غَرُبَتْ بِغَيرِ المَطلَعِ

نخست او ز ویرانی تن رمید سپس مهر همسایگی برگزید
چه او گوهری بود پیراسته ولی خواست تا گردد آراسته
گمانم که پیمانهای نخست فراموش کرده بآنخوی سست
بسی جایگاها که داده ز دست نسازد از آنها بچیزی که هست
چو پیوست با پسترین پایگاه پس از بود در نامور جایگاه
در اینجا همه ناخوشی و نیاز در آنجا همه فرهی و فراز
بیامیخت بر او نیاز منش زاندام و نیرو و بند و برش
چه خود را گرفتار گیتی نمود میان نشانهای بود و نبود
بگرید زپیمانهائی که بست بمیهن پس آنگاه آنرا شکست
بآن اشکهائی که ریزد بزیر بریده نگردد بهر دار و گیر
بر اندام خود سوگواری کند که شد کهنه از آنچه بر آن تند
که مرغ روان تازگی خواهدی بترسد از آنچه از آن کاهدی
جلو گیر او گشت دام پلید نگهداشت اورا و واپس کشید
از آن جایگاه فراخ بلند که اندربهاران بدیچون پرند

چونزدیکشد رفتن جان پاك | بپهناور آن میهن تابناك
درآنجا روانها همه‌روشن‌است | درآنجا همه خارها گلشن است

بخوابید و شد پرده برداشته | بدید آنچه نادیده انگاشته
گهی خواب‌انگیزه بینش‌است | جوبینش که‌انگیزهٔ دانش‌است

جداشدازآنها که‌دردست‌داشت | چوخودرفت‌برجای‌خویشش گذاشت
چنین است آیین گیتی پرست | که‌پایان‌بماند ازاوهرچه هست

بشادی بخواند زکوهی بلند | که دانش کند مرد را ارجمند
که آن کیمیائی بود پر نوا | روائی دهد هر چه نبود روا

برای چه از جایگاهی بلند | بیفتاد در پسترین بار بند
مراین داستانی‌است ناگفتنی | و یا مهره هست ناسفتنی

اگر بهر کاری شدستی روان | خدا داند آنرا و روشنروان
که‌دانازدانش بسی کوته‌است | مگرآنکه‌چون‌سیم دربوته است

اگرآمدن باشدش در جهان | که تا بشنود رازهای نهان
که آنرازها نیست جای دیگر | وگر نشنود نبود او بهره‌ور

و تا او بهر راز دانا شود | بهر نیك و هر بد توانا شود
چراپس نشد هرچه اوخواسته | که تاگردد از دانش آراسته

ایضاً درصفحه ۵۲۸ درباب ترجمه قصیده عینیه که به‌نثر آمده تکرارمی‌شود : اول دفعه این ترجمه درنامه دانشوران‌آمده است.

۱۶- درصفحات ۵۵۵ و ۵۵۶ ضمن ارجوزه ابن سینا اضافه شود : که این اجوزه مشتمل برتفسیرطب و تقسیم آن و ذکرامور طبیعی بمانند ارکان و مزاج و فصول وغذاها ومزاج سنین مختلفه آدمی ومزاج مرد وزن وبدن ورنگ بشره ومو و چشم واخلاطواعضاءبدن وارواح (= روحها = Les ésprits) ونیروها (= قوی =

Les forces) ونیروهای نفسانی وافعال واموزضروری بمانند هواواثرستارگان یاخورشید وتغییرات هوا برحسب کشورها و کوهها وتغییرهوابرحسب دریاها وبادها ومجاورت بعضی اززمینها وتغییرآب وهوا برحسب منازل ومساکن وتغییردرجه حرارت برحسب البسه ومزاج عطرها وگلها ونفوذ رنگ‌ها بر روی بینندگی و غذاها و آشامیدنیها و دستورهای مربوط بدانها وخواب وبیداری وحرکت وسکون واستفراغ (Evacuatium) واحتقان (Engorgement =) واحساسات (Sentiments =) وعلل واعراض وبیماریهای اعضاء آلیه (Maladies desorganes-outils =) وانحلال فرد (Solution de continuité =) وعوامل غیر طبیعی یعنی علل بیماریها وتغییر اخلاط (Déplacement des humeurs =) وعلل بیماریهای حار (Maladies Chaudes =) و بیماریهای سرد (Maladies froides =) و بیماریهای مرطوب (Maladies humides =) وبیماریهای خشک (Maladies sèches =) وعلل امراض اعضاء آلیه (Causes des altératious physiques =) وعلل بسته و بازشدن مجاری بدن (Causes d'oblitération, d'ouverture des conduits =) وعلل زیادو کم شدن بیماری وسخت ونرم شدن آنها وعلل اجتماع وافتراق زخمها وعلائم بیماریها واقسام وعلائم عمومی آنها وعلائم مربوط به‌عمل وفعل دماغ وقلب واقسام نبض‌ها ازجهت نوع وانبساط (amplitude =) وزیادی و کندی ونیروی آنها وغلظت و کیفیت ماده درون شریان ودوران ضربان واستراحت و کمیت وتعداد ضربان شریان و بیان نبض درسنین مختلف وفصل ومزاج وجنس آدمی (ازنظرمذکرومؤنث بودن) وعلائم خلط آمدن ازسینه وعمل کبد و ادرار ورنگ وغلظت ورسوب وقوام ومکان آن و بوی ادرار وعلائم امتحان مدفوع ومیزان آن وعلائم عرق و کیفیت آن وپیش بینی عاقبت بیماریها (Pronostic =) و علائم پری بدن (Pléthore = امتلاء) و علامات زیادی وغلبه خون وصفرا وسودا وبلغم وپیش بینی بیماریها طی دوران آنها و وقوف به‌دورانهای بیماریها ومدت آنها وشناسائی بحران بیماریها واشکال مختلفه وعلامات آنها وروزها وختم بحران وعلامات مرگ ازنظر کلی وازنظر حالات و مواد مدفوعه

و بریدن و داغ کردن آنها (عضلات) واعمال دستی در استخوانها از شکستگی ها و دررفتگی هاست .

۱۷ـ درصفحه ٤١٥ سطراول ضمن شاگردان شیخ ابومنصورحسین بن محمد بن-عمربن زیله اصفهانی اضافه گردد که «... وفاتش درسنه ٤٤٠ واقع شد. دوکتاب ازمؤلفات اودرموزه بریطانیا درلندن موجوداست: یکی موسوم به «الکافی الموسیقی» واسم و نسب او بطریقی که درفوق ذکرشد در ابتدای همین رساله مسطور است و حاجی خلیفه به اسقاط «عمر» آورده است وشهرزوری اورا ابومنصورالحسین بن طاهرین زیله نگاشته است و ابن ابی اصیبعه (۲:۱۹) ابومنصوربن زیلا و دیگر قصه « حی بن-یقظان لابی علی بن سینا» واسم این کتاب ازبرو کلمان درتاریخ علوم عرب فوت شده است» (از حواشی چهار مقاله عروضی سمرقندی چاپ اوقاف گیپ به همت مرحوم علامه محمد قزوینی) .

۱۸ ـ در صفحات ٥٥٢ تا ٥٥٦ ضمن ارجوزه های منسوب و منصوص به ابن سینا باید دانست که ابیات «ارجوزه فی الطب» (یکصد و پنجاه و یک بیت و « ارجوزه فی الطب » (فی الفصول الاربعه) یکصد و بیست و یک بیت و « ارجوزه فی الطب» یکصدو بیست و «ارجوزه فی الوصا یاابقراط» نودوسه بیت است .

۱۹ـ درصفحه ٥٧٦ درشرحی که علاءالدین ابوالحسن علی بن القاضی نفیس-الدین ابی الحزم القرشی معروف به ابن النفیس قرشی بطور مفصل و تألیفات وی به صفحه ٤٧ جلد سوم تاریخ ادبیات تألیف دکتر ذبیح الله صفا چاپ دانشگاه سال ۱۳٤۱ رجوع شود که مجدداً تذکر داده میشود.

۲۰ـ درصفحه ٥٧٩ درسطراول قبل ازکلمه کتابت کلمه تاریخ اضافه شود. ایضاً درهمین صفحه سطر ۱۱ ـ پس از کلمه به بنده (دکتر شهراد) صحیح نیست و نگارنده کتاب صحیح است .

۲۱ـ درصفحه ٥٨٠ سطرماقبل آخرپس ازکلمه میلادی اضافه گردد :

ازروی ترجمه اردو ایضاً در همان صفحه پس از کلمه بچاپ رسیده است اضافه گردد:
«بقرار اطلاع ترجمه کتاب دوم قانون توسط آقای دکتر مظهر شاه در دست اقدام است».

۲۲ - درصفحه ۵۸۱ پس از سطر دوازدهم اضافه گردد:
مرحوم دکتر محمد شهراد به‌نگارنده گفتند: «ایشان قانونی دارند که توسط مرحوم صدرالاطباء مکرر تدریس گردیده و در حواشی کتاب به‌خط آن مرحوم (یعنی صدرالاطباء) یادداشتهائی شده است. بنابراین بنظر مرحوم دکتر شهراد که ازشاگردان ممتاز مرحوم صدرالاطباء بودند و قانون را نزد آنمرحوم آموخته‌اند قانونی نسبةً کم غلط است».

در همین صفحه قبل ازسطر دوازدهم اضافه شود که: چاپ قانون در تهران توسط سه طبیب که طب قدیم را بخوبی میدانستند انجام گرفته که یکی ازآنها یعنی میرزا محمدعلی طبیب نظام کتابت آنرا عهده‌دارشده است بنابراین به‌ظن قوی نزدیک به یقین چاپ تهران بسیارممتازاست.

درهمین صفحه پس ازسطرآخراضافه گردد: اکنون (سال ۱۹۷۳ میلادی) در دهلی‌نو انجمن تاریخ طب و تحقیقات طبی تحت‌نظرحکیم عبدالحمید ازدانشمندان بنام طب قدیم هیئتی مشغول تهیه وترجمه‌قانون‌ازمتن عربی به انگلیسی‌میباشند.

۲۳- درصفحه ۵۹۰ درباب مزاج این شعردربوستان سعدی‌آمده است:
مزاجت تر و خشک و گرم است و سرد - مرکب از این چار طبعست مرد
که‌دانستن‌آن‌خالی ازفایده نیست.

۲۴- درصفحه ۵۹۵ سطرسیزده پس ازکلمه‌تجویز کرد اضافه گردد:
حس لامسه - عقیده ابن سینا در روانشناسی - این شرح را دوست دانشمندم آقای اکبر دانا سرشت استخراج کرده وبرای این‌جانب فرستاده‌اند که اطلاع بر آن خالی ازفایده نیست:

«نخستین حسی که حیوان با داشتن آن حیوان میشود حس لمس است،

همینطور که عقلاً جائز وامکان‌پذیراست که هرذیروحی قوای نباتی را که عبارتست ازغاذیه،نمو ورشدوتولیدمثل جزنیروی غاذیه ازدست دهد وبازهم آن ذیروح باقی بماند وعکس‌آن جائزنیست ، حال لمس درقوای حیوانی نیزچنین است که حیوانی میتواند ازقوای حیوانی خود که عبارت ازحواس پنجگانه است جزلامسه را ازدست دهد وبازهم درصحنه حیات پایداربماند، اما همینکه لامسه ازدست‌رفت حیوان‌خود بسرعت و شتاب راه زوال می‌پیماید ؛

«چون حس‌لامسه پیشروی‌قوای نفس است باید باموری که ترکیب‌حیوانرا فاسد میکند دلالت کرده وصلاح حیوانرا حفظ کند ؛

«ذائقه اگرچه دلالت برمطعومات دارد که زندگی حیوان بسته بآنست ولی باز رواست که حیوان ذائقه را ازدست داده وهمچنان باقی بماند وحواس دیگراورا به‌جلب غذای موافق واجتناب ازنظرات راهنمائی کند ولی‌ازهیچیک ازحواس‌دیگر برنمیآید که کارلامسه‌را انجام‌دهند مثل اینکه دلالت کنندهوای مجاورمابااندازه‌ای گرم است که سوزنده میباشد یا باندازه‌ای سرد است که ما یخ خواهیم بست تا از آن بپرهیزیم ؛

«مزهٔ اغذیه فقط برای خوش آمدن ازغذا میباشد از اینجاست که بسیار روی میدهد برای آفات عارضه ، ذائقه حیوان باطل شود ولی حیوان زنده بماند» .

۱ـ آیا حرکت هم برای حیوان مانند حس لامسه ضروری است که نمیتواند حیوانی بدون حرکت باشد ؟

«مشهوراین است که جانورانی‌مانند صدفها حرکت ندارند باآنکه دارای‌حس لمس هستند ولی باید دانست که حرکت ارادی دویخش است :

الف ـ حرکت انتقال ورفتن ازمکانی‌بمکان دیگر ؛

ب ـ حرکت انقباض و انبساط برای اعضای حیوان که جسم حیوان با این حرکات نقل مکان نمیکند و بعید بنظر میرسد که حیوانی باشد دارای حس لامسه ولی نیروی حرکت نداشته باشد زیرا چگونه و به‌چه راه میتوان فهمید که حیوانی

دارای لامسه است تا اینکه نبینیم از پاره‌ای محسوسات متنفر و مشمئز میشود و نسبت بدسته‌ای ازمحسوسات تمایل وشوق می‌یابد ؛

«ماصدفها را می‌بینیم که میان جلد خویش‌دارای حرکت قبض وبسط و پیچ وخم وکوتاه ودرازشدن هستند وبا مجموع این حرکات ازجای خود منتقل‌نمیشوند وازاینجا می‌فهمیم که این‌حیوانات چون محسوس خودرا ادراك میکنند این‌حرکتها برای‌آنها پیدا میشود . بهترآنست که هرحیوانی که لامسه دارد نوعی هم حرکت ارادی داشته باشد اعم ازاینکه این حرکت برای کل حیوان باشد ، که از جائی بجای دیگر رود یابرای جزئی از آن که موجب انتقالی نشود ؛

«برگردیم به‌بحث درلامسه وگوئیم : هرحالتی که با بدن تضاد دارد وقتی بدن بآن حالت مستحیل شدآنرا درك میکند ولی‌اگراین حالت دربدن جاگیرومستقر گشت وکالبد بآن خوگرفت دیگرآن‌حالت احساس‌نمیشود وعلت این امرآنست که احساس نوعی ازانفعال حسی با هول شیئی یا زوال شیئی تحقق می‌یابد . پس اگر حالتی دربدن جاگیر ومستقرشددیگرازآن انفعالی پیدا نمیگردد ازاینجاست که‌آدمی حرارت تب‌لازم را احساس نمیکند اگرچه ازتبهای متناوب بیشترباشد» .

۲ - حس لامسه دارای اختصاصاتی است که دردیگرحواس نیست .

«اولین خاصیت‌حس‌لامسه‌آنست که درد وآسودگی ازدرد راکه ادراك‌میکند محل این ادراك در خود آنست مثلاً تألم از یك دمل که در تن ما پیدا شده و آسایش از دردآن پس ازآنکه این دمل سر بازکرد و ریم‌آن بیرون ریخت ، هر دو ازخود حس لامسه است ولی ادراك چشم چنین نیست ؛

«چشم لذت والمی را که از دیدنیها میبرد جای‌آن در جانست و آن روح ما میباشد که ازمناظرزیبا یا زشت ، دردوران جسم شادمان یا غمناك میگردد و گوش هم در ادراك مسموعات چنین است ؛

«لذتی راکه گوش ازآوازهای خوش میبرد و رنجی را که از صداهای کریه می‌یابد ، هردو درروح است اما اگر بانگ رعد به‌گوش رسید و آنرا دردناك ساخت

یا نوری شدید بچشم تابید و آنرا آزار رسانید ، این نوع درد مربوط به حس لامسه گوش وچشم است و با زوال این رنج و درد لذت وراحت درحس لامسه پیدامیشود حال ادراك شامه وذائقه نیزمانند لامسه است ؛

«پس از حواس پنجگانه ما ادراك، چشم ، گوش مجردتر از ادراك سه‌حس دیگر است ؛

«دومین خاصیت‌لمس این است که بااشیاء خارجی که دارای کیفیاتی هستندبی هیچ واسطه‌ای تماس‌میجوید وبآن کیفیات‌مستحیل‌میشود وهمینکه‌استحاله یافت‌احساس حاصل میشود و اعصاب لامسه ، هم مودّی هستند و هم قابل حس و حال آنکه عصب‌های باصره تنها مودی صورت محسوس میباشند؛

«اعصاب دوقسمند: مصمت ومجوف یعنی توپرومیان تهی ودوعصب‌چشم که به‌شکل صلیب یکدیگررادرمجمع‌النورین قطع‌میکنند ، تنها مودّی‌صورت محسوس هستند وصورت را به‌این محل میرسانند تا ادراك شود و خود قابلیت اخذ صورت را ندارند وآنچه صورت محسوسی را پذیرفته، رطوبت چشم است که چون مانندتگرگ سردوخنك است وبردبه نام یافته ؛

«شامه هم تا هوائی نباشد که بو در آن انتشار یابد نمیتواند مشموم خود را درك کند؛

«ذائقه هم تا رطوبت لعابی نباشد که متکیف بطعم مطعوم شودادراك‌حاصل نمیگردد ؛

«سامعه نیزهوائی نباشد که تموجات حاصله ازکندن‌وکوبیدن را بپذیردواین تموجاترا بگوش برساند ، صورت ادراك‌نمی‌شود» .

۳- آیا حس لامسه بدون وساطت کارخود را انجام میدهد ؟

«سومین خاصیت لمس‌آنست که‌این‌حس همه پوست بدن را فراگرفته‌وقسمتی ازبدن برای این کارتخصیص نیافته وعلت‌آنست که چون حس طلیعه‌ایست که‌باید

واردات بر بدن را بررسی کند که اگر بهر عضوی این واردات برسند در قوام شخص مفسده‌ای بزرگ ایجاد میکنند. ازاینرو درخلقت لزوم یافت که تمام سطح کالبد یا شبکه، لامسه پوشیده شود وچون حواس دیگراشیاء را بی‌آنکه تماس با آنها یابند حس میکنند، پس کفایت میکند که آلت یک عضو باشدتا چون از محسوسی خبر یافتند که ضرری بدنبال دارد نفس را آگاه سازند که ازآن بپرهیزد و تن را از جهت آن محسوس برکناردارند. ولی اگر لامسه در تمام سطح بدن گسترده نبود و یک عضوبرای‌آن تعیین شده بود، نفس خطرهائی را که به‌بدن رو میآوردند نمیدانست کدام‌است».

۴- آیا لامسه یک قوه است یا بیشتر؟

«نزدیک به‌یقین‌آنست که قوای‌لمس متعدد هستند که هریک ازآنها یک‌نوع تضاد را درك میکند درنتیجه تضادی که میان سردوگرم است غیر از تضادی است که میان جسم سبک وسنگین است وهمچنین تضادی که میان زبر ونرم است غیراز تضادی است که‌میان‌تروخشک‌است چون ادراکات‌مذکورافعال‌اولیه نفس هستند. پس، درآفرینش واجب‌آمد که قوه‌ای خاص برای آنها باشد ولی چون این قوی‌در آلات حس تساوی تقسیم شده ازاین رهگذر همه قوای گوناگون یک قوه احساس میشود چنانکه اگرحس لامسه وذائقه درهمه سطح بدن گسترده بود انسان تصور میکرد که این دوقوه یکی است ولی چون درغیرازجرم زبان، که این دونیرو با هم هستند، دربقیه بدن ازهم جدا شده‌اند ازاختلاف آنها محسوس است چنین گمانی نمیرود؛

«قوای متعدد لامسه چون درتمام بدن با هم هستند انسان تصور میکند که یک قوه است وحال‌آنکه چهارقوه هستند وهشت محسوس دارند که عبارت‌ازدوطرف تضاد مورد ادراك‌آنهاست.»

ابن‌سینا مانند ارسطو به اصالت جهان مادی اعتقاد داشته وگرایش ذهنی‌او به واقعیت عالم محسوس بوده و همچون افلاطون این جهانرا سایه و عکس عالم

مجردات نمیدانسته و چنین بنظر میرسد ازاین رهگذر درآنچه جنبه‌مادی داشته بهتر ازمعانی مجردتحقیق‌کرده وآراء وافکار اوچه درطب وچه در روانشناسی بسیار ارزنده و در خورهزار آفرین است .

میتوان به گفته های شیخ دربارهٔ اهمیت لامسه افزود که خطای باصره را هم که چوب یا قاشق فرورفته درآبرا شکسته می‌بینیم یا احساس لمس این خطا ازبین میرود .

«اهمیت این حس تا آن اندازه است که فیلسوف فرانسوی کندیاك[1] تنها راه ادراك جهان خارج را این حس دانسته وامروزهم یکی از مکاتب فلسفی از عقیدهٔ این حکیم پیروی میکند. وچگونه میتوان ازنتایج عملی این بحث غافل ماندباآنکه بانوئی کرولال را با استفاده ازحس لمس اوحروف برجسته‌ای ساختند و اورا عالمی بجامعه تحویل دادند وامروزکوران بدینوسیله با سواد میشوند .

«تامسطیوس[2] که ابن‌سینا اورا ازهمه مفسران قدیم ارسطوفاضلتر شمرده بنابر نقل ابن رشد چنین گفته است:

«لامسه بی‌وساطت‌هوا نمیتواندمحسوسات خود را درك کند وهوا برای‌ادراك آن‌لازم‌است .چنانکه‌آب‌برای‌زندگانی‌ماهی‌ضروری‌است .ابن رشدمیگوید: ازسخن حکیم بیش ازاین‌استفاده نمیگرددکه هوا شرط ادراك لامسه است نه‌آنکه واسطه‌ای‌باشد که صورت محسوس را بپذیرد وبه‌حاسه برساند .

«آری‌میان‌اینکه بگوئیم درخلاء (تهی) نیز میتوان لمس کرد : بطور کلی‌آیا احساس درخلاءصورت‌می‌پذیردوبعدآبه‌حاسه‌برساندفرق‌بسیاری‌است(نقل ازابن رشد) .

«ارسطو وپیروانش میگفتند طبیعت ازخلاء گریزان است وآنرا محال‌می‌شمردند ولی درفلسفه وکلام اسلامی دانشمندانی معدود خلاء را ممکن می‌شمردند که از

۱- Condiaque

۲- Thémestius فیلسوف‌وخطیب‌یونانی‌متولد درحوالی‌سالهای ۳۱۰ یا ۳۲۰ مسیحی که خطیب‌رسمی شهرقسطنطنیه بود .

آنجمله است. ابوالبرکات بغدادی در کتاب معتبر و امام فخررازی در اربعین وبیان دلائل طرفین که خود بحثی جداگانه است». (تمام شد نوشته آقای داناسرشت).

۲۵- درصفحه ۹۰۵ درفصل مربوط به نظرات ابن‌سینا درباره اعصاب لازم به تذکراست که:

ازشیخ شاهکارهائی درطب آمده که با مطالعه قانون میتوان به‌این شاهکارها پی برد. اکنون من باب مثال چند نکته بعنوان ذیل برقانون شیخ در این تکمله اضافه میگردد:

شیخ عصب چشم (Rétine) را عامل و عضو اساسی بینائی تلقی می کند در صورتیکه قبل ازوی بینائی را به‌جلیدیه (Cristallin) نسبت‌میدادند.

و درباره منشأیت‌ها آنها را بعنوان ورم غشاء مغزمیداند.

شیخ انواع مختلف یرقانهای‌اصلی (Ictères fondamentales) را شناخته و در سکته های‌مغزی اصل راپری (Pléthore) بدن یادداشت کرده است.

شیخ انتقال بعضی ازبیماریهای‌عفونی راازجفت‌میداند. (مستخرجه ازقانون شیخ و کتاب اطباء مشهور تألیف رنه دومنیل (Les Medecins célèbres, René Dumesnil) که تحت نظر فلاوین بونه‌وا (Flavien Bonnet Roy) انجام گردیده چاپ‌های هنری لوسین‌مازنو (Editions d' Arts, Lucien Mazenod) چاپ ژنوسویس ۱۹۴۷ میلادی.

۲۶- ایضاً درفصل مربوط‌به کبد وبیماریهای‌آن‌شیخ در باب سبب پیداشدن احتقان (= Congestion) در کبد آنرا زیاده‌روی درخوراك و ترك ورزش و ازضربه واردآوردن به کبد میداند.

۲۷- درصفحه ۹۸۵ پس ازسطر ۲۱ اضافه شود: بایک مقایسه علمی ازرازی

واین‌سینا با پزشکان امروزی غرب توجه خوانندگان کتاب را متوجه می‌سازم :

«ابن‌سینا درباره اورام کبدی درقانون گوید : که‌مفاد آن چنین است: ورم حاد جگرسیاه یا تحلیل میرود وعوارض‌آن‌ها برطرف وباآنکه به‌چرك نشسته ونشانه‌های دمل پدیدارمیشود یا آنکه چرك کرده ونشانه‌های‌دمل ظاهرمیشود ویاآنکه‌تصلب جسته وعلامات ورم سخت (صلب) پیدا میشود وعلامات ورم حاد برطرف‌میگردد؛

«رازی نیزدر کتاب حاوی گوید : اگرورم حادجگرسیاه به ورم سخت (صلب) تبدیل گردد، تب بیمارقطع شده و درد کم میشود ولی اگر بیماری طولانی گردد به‌استسقا منتهی خواهد شد؛

«ابن‌سینا علـــــــت احتقان کبدی(Congestion hépatique) راازپرخوری واحتباس یا قطع گردیدن مایع درونی بمانند خون بواسیریا قاعدگی زنان وضربه به کبد و عمل طبیعت آدمی برای رفع حدت ماده میداند که با مبانی امروزی تفاوتی ندارد» .

حال ملاحظه فرمائید همین دونکته که درباب اورام واحتقان کبدی است با نظرات کنونی بسیارنزدیك‌است،ولی متأسفانه‌غربیهاجمیع‌این‌مطالب‌راازقانون شیخ وحاوی رازی‌وملکی اهوازی وذخیره خوارزمشاهی اخذ کرده وبعدها بخورد مشرق‌زمینی‌ها داده‌اند . بنابراین اگرفقط کتاب‌های حاوی‌رازی و ملکی اهوازی و قانون ابن‌سینا وذخیره خوارزمشاهی گرگانی مورد مطالعه‌وتحقیق‌وسوشکافی قرار گیرد معلوم خواهد شد که این پزشکان چه خدمت بزرگی به‌طب جهان کرده‌اند .

دراینجا یك نکته دیگراضافه می‌کنم وآن اینکه : گرچه طی فصول مربوطه به‌شاهکارهای پزشکان ایرانی بطرز اخص وپزشکان اسلامی بطور اعم تا آنجا که مقدوربوده شروحی نگاشته شده است،ولی‌لازم به‌تذکراست که تمام مطالب‌اقتباس ازکتب تصنیفی‌آنهابوده که باید روزی مصنفاتی که به‌زبان تازی است به‌پارسی برگردانده شود تا پزشکان امروزی بدانند که استادان قدیم ایرانی چه خدماتی

کم نظیر به طب دنیاانجام داده‌اند.

۲۸- در صفحه ۹۹۵ ضمن گیاههای کبدی که شیخ آورده لازم به تذکر است که :

«شیخ دروزمهای کبدی معتقد بوده که‌ممکن است این اورام برطرف گردیده یعنی تحلیل روند ویابه‌چرك نشینند ودمل درآن پیدا شود و یاآنکه تصلب یافته و نشانه های‌تصلب کبدی بروز کند».

موضوعات بالا ازقانون شیخ استخراج شده واین‌مطلب خلاصه صفحات‌چندی است که مطالعه گردیده . بنابراین معلوم میشود که نظرات طبی شیخ در هزارسال قبل با نظرات کنونی علاوه بر آنکه تفاوت فوق‌العاده ندارد ، بلکه بسیار نزدیک میباشد .

۲۹- درصفحه ۶۰۵ پس از سطرچهارم اضافه گردد :

شیخ اثرات داروئی‌اقونیطون (Aconit) رامی‌شناخته وبرای درمان کم‌خونی‌ها مکیدن‌مغزتازه استخوان‌را توصیه‌میکرده. ایضاًبه‌برش قصبه‌الریه (Trachéotomie) عقیده‌داشته . (اقتباس‌ازقانون‌شیخ وصفحه۳٤ اطباءمشهور(Les Médecins illustres).

۳۰- درص ۶۰۹ کتاب ضمن انتشارات مربوط به‌ابن‌سینا اضافه میگردد : که کتاب «مخارج‌الحروف» به کوشش آقای دکتر پرویزناتل خانلری‌و توسط دانشگاه تهران به‌شماره ۲۰۷ سال ۱۳۳۳ چاپ گردیده است که مشتمل بریک مقدمه‌وشش فصل متن عربی ازروی دونسخه وروایت وترجمه فارسی‌آن درسبب پدیدآمدن‌آوازو در سبب پدید آمدن حرفها و در تشریح حنجره وزبان و در سببهای جزئی یک‌یک حرفهای تازی و درحرفهائی که باین حروف است [ودرزبان تازی نیست] ودراینکه این حروف ازحرکتهای غیرگفتاری نیزشنیده میشود، میباشد .

۳۱- ایضاً کتاب«التنبیهات‌والاشارات»توسط‌آقای‌محمود شهابی‌ازطرف‌دانشگاه تهران به‌شماره۶۲۳ بسال ۱۳۳۹ چاپ شده‌است که‌ضمن‌آن کتاب «لباب‌الاشارات»

فخرالدین رازی نیز ضمیمه میباشد و از طرف مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران بمناسبت هزاره ابن‌سینا شماره‌چهارم سال اول‌درتیرماه۱۳۳۳ ضمن پنج مقاله بقلم‌چهار تن‌ازدانشمندان‌ایرانی‌ویک‌تن‌غیرایرانی انتشار یافته‌است. ضمناً اضافه‌میشود که از نخستین رسالات مربوط به‌شیخ بسال ۱۳۱۰ شمسی ازطرف شادروان دکترقاسم‌غنی انتشاریافته که درآن شرح حال شیخ وطب وفلسفه وادب ابن‌سینا آمده است.

۳۲ - ایضاً بسال۱۳۳۳ مرحوم‌سعیدنفیسی کتابی دردویست وهفتادصفحه‌تحت عنوان «پورسینا» که‌مشتمل برزندگی وکار وروزگارشیخ میباشد وازطرف کتابفروشی دانش تهران چاپ‌شده، تألیف کرده که بسیارجامع میباشد.

غیرازآنچه که دربالا مسطورگردیده تعداد زیادی جزوه ورساله و کتاب چه درایران وچه درخارج درباب ابن‌سینا چاپ وانتشاریافته که ذکرهمه‌آنها از حوصله کتاب خارج است.

۳۳ - درصفحه ۶۷۶ درباره تاریخ وفات بوسهل مسیحی طبق گفته ابن‌العبری

شکل ۱۳۳- تصویر خیالی از بوسهل‌مسیحی (نقل از مطبوعات پاکستان)

سال ٤٢٨ هجری قمری آمده است .

۳٤- ایضاً در صفحه ٦٧٦ در باب شرح حال بوسهل مسیحی واطلاع بیشتر ازحال وی رجوع شود به کتاب «زینة المجالس» تألیف مجدالدین محمد حسینی متخلص به مجدی چاپ تهران ۱۲٦٥ قمری صفحات ۸۰۲ و ۹۰۲ وبه تعلیقات چهارمقالهٔ عروضی صفحات ٤٢٣ و ٤٢٤ به کوشش مرحوم دکتر محمد معین چاپ تهران ۱۳۳۳ کتابخانه زوار .

۳۵- درصفحه ٦٧٨ اضافه شود :

«دیگر ازمؤلفات ابوسهل مسیحی دوازده کتاب است که بنام ابوریحان بیرونی نوشته است :

«کتاب فی مبادی الهندسه» و «رسوم الحرکات فی الاشیاء ذوات الوضع» و «سکون الارض اوحرکتها» و «التوسط بین ارسطو طالیس وجالینوس فی المحرك الاول» و «رساله فی دلالة اللفظ علی المعنی» و «رساله فی سبب بردایام العجوز» و «رسالة فی علة التربیه التی تستعمل فی احکام النجوم» و «رسالة فی آداب صحبة الملوك و «رسالة فی قوانین الصناعه» و «رساله فی دستور الخط» و «رساله فی الغزلیات الشمسیه» و «رسالة النرجسیة (نقل ازتعلیقات چهارمقاله ، مقاله چهارم ، بسعی واهتمام مرحوم دکتر محمد معین صفحه ٤١٦ و ٤١٧ وکتاب پورسینای مرحوم سعید نفیسی صفحه ۱۳۵) .

ایضاً مراجعه شود به مقدمه آثارالباقیه چاپ ساخائو (Sachau) صفحه ۲۷ دیباچه کتاب که ازبوسهل دوازده کتاب یاد می کند .

۳٦- صفحه ٦٩٩ - سطر ۷ - در باب شرح حال و اطلاعات بیشتر ازابوالخیر- حسن بن سوار بن بابا ابن بهنام (بهرام) ابن الخمار رجوع شود به حواشی و تعلیقات چهارمقاله عروضی مقاله چهارم به سعی وکوشش مرحوم دکتر محمد معین صفحات ٤١٧ تا ٤١٩ .

۳۷- درصفحه ٤ . ۷- درباب ابن هبل توضیحاً اضافه میشود: که پدرو پسرهر دوبه ابن هبل مشهور میباشند. پدر یا ابن هبل اول ابوالحسن مهذب‌الدین علی‌بن- احمدبن هبل بغدادی بود. ابن‌عبری‌ویرا ازبغداد وملا کاتب‌چلبی صاحب کشف- الظنون ازتبریزمیداند. طب را دربغداد فراگرفت. درابتدای عمر در بغداد سکونت اختیارکرد وپس ازمدتی به‌موصل رفت‌وسپس به‌آذربایجان ومدتی درشهرخلاط‌نزد پادشاه ارمنستان سمت طبابت ومنادمت داشت و تقربی به کمال نزد پادشاه یافت وپس ازمدتی که درخلاط بود وتمول ومکنت بسیار بدست آورد به‌موصل مراجعت کرد. وبه‌تدریس ودرمان اشتغال ورزید. درآخرعمرچشمش کورشد. وفاتش بقول ابن‌عبری درنودوپنج سالگی درشهرموصل بسال ششصدونوزده هجری اتفاق افتاد. مورخانی بمانند ابن ابی‌اصیبعه وملا کاتب چلبی وفاتش را به‌سال ششصدو ده ذکر کرده‌اند. تألیف مشهوروی کتاب «مختار» است که درچهارمجلد میباشد. (نقل از عیون‌الانباء صفحه ۳۰۵)

اما پسرچنانکه درصفحه ٤ . ۷آمده است بنام ابوالعباس احمدبن مهذب‌الدین ابوالحسن علی‌بن احمدبن هبل وملقب به شمس‌الدین بود. وی به شهرهای روم مسافرت کرد ودردربارملک غالب کیکاوس فرزند کیخسرومقام ومرتبه عالی‌داشت. پس ازمدتی اقامت درروم فوت کرد وجسدش را به‌موصل‌آورده ودراین شهر مدفون گشت.

ابن ابی‌اصیبعه در«عیون‌الانباء فی‌طبقات‌الاطباء»آورده که وی رادوپسر بود، که درزمان وی درشهرموصل‌مقیم‌بودند واز اعیان فضلاءوعلماء محسوب میشوند. (نقل‌از عیون الانباء صفحه ۳۰۶).

۳۸- درصفحه ۷۳٤ درباب ذخیره خوارزمشاهی لازم به‌تذکراست که کتاب دوم ذخیره غیرازچاپ انجمن آثارملی، که توسط‌آقای دکترجلال مصطفوی بعمل آمده ازطرف دانشگاه تهران تحت شماره ۲۲۰۰۱ به کوشش آقایان ایرج افشار و

محمدتقی دانش‌پژوه‌چاپ وانتشاریافته‌ومتأسفانه بدون فهرست‌های لازم ومعادلهای لغات فنی وطبی وتوضیح وتشریح میباشد که علت این‌نقص بزرگ‌آن است که‌آقایان چون طبیب نبودند فقط ازروی‌نسخه کتابخانه فاتح اسلامبول‌آنرا را چاپ کرده‌اند.

۳۹- درصفحه ۷۳۶ پس ازسطرششم درباب‌چاپ کتاب «خفی‌علائی یا خف علائی»تذکرداده‌میشود که‌این کتاب در لکنهوهم‌چاپ‌شده است (فهرست کتابهای فارسی‌چاپی‌آقای‌خان بابامشار). بنابراین کتاب«خفی علائی»تابحال‌دو مرتبه چاپ شده است.

۴۰- درصفحه ۷۵۲ و۷۵۳ درباره هضم وتولیداخلاط چنانکه‌آمد قدما چهار هضم تأمل بودند. اولین هضم درمعده ودومین آن درکبد و سومین در اندامها و چهارمین دراعضاء بدن.

ابن‌سینا درقانون دراین باب شرحی داده که خلاصه‌آن چنین است:

«بدان غذا به‌وسیله جویدن (مضغ) گوارنده (گوارا) میشود.... پس از آن وارد معده گردیده که در آنجا گوارش تمام پیداسی کند (هضم اول)،سپس به کمک مایعی‌بنام کیلوس(Chyle) که‌جوهری روان(سیال)شبیه ماءالکشک‌غلیظی‌است تشکیل گردیده(هضم دوم) بعد، قسمتهای رقیق ولطیف‌آن درمعده و امعاء جذب شده و بعد از آن ازطریق عروق موسوم به ماساریقا (Mesentères) دفع گردیده که‌یکی‌ازآنهابنام‌رگ‌باب کبد میباشد)،به کبدنفوذ کرده(هضم سوم) وازکبدپس ازپخته‌شدن‌به‌رگ‌بزرگی که‌دربرجستگی کبدقراردارد‌وارد گردیده‌ودررگهای‌منشعبه آن در قوام درجداول یا رگهای کوچک (= جداول‌جمع جدول)آورده و سپس در رگهای‌خردتر (=سواقی جمع ساقیه)و آنگاه‌در عروق‌لیفی موئی(Fibreux) (هضم چهارم)رفته وآنگاه از دهانه‌های‌آنهابه اعضامیرسد به تقدیر العزیزالعلیم..... و «واجب است بدانی که برای خون و آنچه که درآن با عروق جریان می‌یابدبه‌نام هضم سوم است ووقتی که خون به‌اعضاء توزیع گردید، هرعضوهضم چهارم را بجا

میآورد. اما زیادی‌ها (فضولات) هضم اول درمعده است که ازراه امعاء وزیادیهای هضم دوم درکبد است که اکثرآنها ازادراروبقیه‌آن‌ازراه طحال وزهره (= مراره= Vésicule biliaire)وزیادی دوهضم دیگررا از راه تحلیل (استفراغ غیر محسوس یا تحلیل) که‌حس نمی‌شودوعرق‌و چرك(= ریم به‌تازی= شوخ به‌پارسی)ازسوراخهای محسوسی بمانند بینی و پرده‌گوش یا غیر محسوس بمانند سوراخهای بدن (مقصود سوراخهای پوست‌بدن‌است) یاخارج‌ازطبع‌آدمی بمانند ورمهای روان (=اورام‌منفجره) یا از آنچه اززیادی ادرار بمانند مو و ناخن دفع میشود. (نقل از قانون کتاب اول صفحه ۱۰۵ و ۱۰۴ چاپ تهران ۱۲۹۰ هجری‌قمری).

۴۱ - نظربااینکه طی مطالب کتاب مکرر از ماههای رومی و عربی و یهودی ذکری بمیان‌آمده است، لازم دانستم سطوری چنددرین باب به‌نظرخوانندگان کتاب برسانم.

ماههای عربی دردوره جاهلیت ازین قراربوده که تماماً قمری می‌باشند.

موتمر، ناجر، خوان، وبصان، حنین، ربی، اصم، عادل،فاتق، وعل،ورنه، برك، بودند. (مستحرجه ازکتاب التفهیم)

صاحب نصاب‌الصبیان ماههای عربی‌را پس ازاسلام که قمری میباشندبدین نحوآورده است:

ز محرم چو گذشتی چه بود ماه صفر
دو ربیع و دو جمادی ز پی یکدیگر
رجب است، ازپی شعبان رمضان وشوال
باز ذی‌قعده و ذی حجه چنین است خبر
(بکن نیک نظر)

ودرباره ماههای پارسی چنین‌آورده است:

زفروردین چو بگذشتی سه اردی‌بهشت آید
پس آن خردادوتیرآنگه که‌مردادت همی‌آید (بیفزاید)
پس ازشهریوروسهرو ابان وآذر ودی دان
که بربهمن جز اسفندار مذ ماهی نیفزاید

اما ماههای رومی درنصاب‌الصبیان چنین است :

دو تشرین و دو کانون و پس آنگه
شباط و آذر و نیسان ایار است
حزیران وتموز و آب و ایلول
نگه‌دارش که از من یادگار است

بدین ترتیب ماههای آذار و نیسان و ایار (بهار) و حزیران و تموز و آب (تابستان) وایلول وتشرین اول وتشرین آخر(پائیز) و کانون اول و کانون آخر و شباط (زمستان) میباشند .

اکنون درکشورهای عربی ماههای رومی را به‌شمسی تبدیل داشته وآنهارا مطابق ماههای اروپائی بدین شکل منظم ساخته‌اند :

کانون دوم (۳۱ روز) = Janvier
شباط (۲۸ یا ۲۹ روز) = Février
(که دوماه آخرزمستان میباشند) ؛
آذار (۳۱ روز) = Mars
نیسان (۳۰ روز) = Avril
ایار (۳۱ روز) = Mai
(که سه ماه بهارمیباشند) ؛
حزیران (۳۰ روز) = Juin
تموز (۳۱ روز) = Juillet

آب (۳۱ روز) = Aoüt

(که سه ماه تابستان میباشند) ؛

ایلول (۳۰ روز) = Septembre

تشرین اول (۳۱ روز) = Octobre

تشرین ثانی (۳۰ روز) = Novembre

(که سه ماه پائیزمیباشند) ؛

کانون اول (۳۱ روز) = Decembre

(که ماه اول زمستان است) .

۴۲ ـ برای مزید اطلاع خوانندگان ازنظرآنکه علم طب (یا صنعت طب) در نظرقدما درچه قسمت ازعلوم قرارداشته به‌فهرست زیرمراجعه گردد :

- علوم مابعدالطبیعه متافیزیک
  - علم الهی
  - فلسفه اولی
- فروع علم متافیزیک
  - علم معرفت نبوت
  - » » امامت
  - » » معاد
- حکمت نظری
  - علوم ریاضی
    - علم عدد
    - علم نجوم
    - علم هندسه
    - علم تألیف یا موسیقی
  - فروع علم ریاضی
    - علم جبرومقابله
    - علم جراثقال
    - علم مناظر ومرایا
    - علم نیزلجات
  - علوم طبیعی
    - علم سماء وعالم
    - علم سماع طبیعی یاسمع‌الکیان
    - علم کون وفساد
    - آثارالعلویه
    - علم حیوان
    - علم نبات
    - علم معادن
    - علم نفس
  - فروع طبیعی
    - علم احکام نجوم
    - علم طب
    - علم فلاحت
    - علم کیمیا (شیمی)
- حکمت عملی
  - علم تدبیرمنزل
  - علم تهذیب نفس (یا تهذیب اخلاق)
  - علم سیاست مدن

بنابرفهرست بالا معلوم شد که علم طب (یا صناعت طب) ضمن فروع علوم طبیعی قرارداشته است .

اما در باره علم کیمیا (شیمی) باید دانست که این شعبه از علم ضمن فروع علوم طبیعی بود . ، منتهی باید گفت که درتمدن اسلامی این علم وعلم طب که هردوازفروع علوم طبیعی بوده‌اند بسیارپیشرفت کرده وشگفت‌انگیزمی‌باشند .

۴۳ـ اینک معادلهای چندی درعلوم دیگررا جهت اطلاع خوانندگان کتاب متذکر میگردم :

کیمیا = شیمی ؛

سیمیا = فیزیک ؛

لیمیا = شعبده ونیرنگ ؛

هیمیا = علم قیافه ؛

ییمیا = علم عرافه ؛

درباره علم عرافه این علم بیشتر درمورد رد پای کف‌انسان به‌کشف صاحب آن پی برده می‌شده است .

۴۴ـ در باره علوم غریبه باید دانست که درقدیم چنین معروف بوده : که دانسته‌های آن کم ودارنده‌های آن اصرار به‌سطح دارند .

شعب این علم عبارت بودند از : کف بینی ـ رمل ـ جفر ـ معرفةالاحجار، (یعنی شناسائی احجارکریمه «سنگهای قیمتی») ـ تسخیرجن ـ تسخیرارواح، تسخیر علویات (کواکب یعنی ستارگان) ومانیتیسم .

نگارش سطور بالا ازآن نظربود که طی کتاب ازبسیاری ازعلوم بالا نام برده شده بود ، بدین لحاظ به‌شرح بسیارمختصرآنها پرداخته شد .

۴۵ ـ درصفحه ۷۴۲ پس ازشرح کتاب «یادگار» تألیف سید اسمعیل جرجانی اضافه گردد که برحسب نظرمرحوم دکترعباس نفیسی جزوه (یا رساله‌ای) جرجانی تألیف کرده که درباره «بهداشت عمومی» میباشد و جرجانی آنرا بسال ۴۹۰ هجری

قمری (=۱۲ . ۱۱ میلادی) قبل ازرفتن به‌خوارزم نوشته است (رجوع شودبه کتاب تاریخ طب درایران تألیف مرحوم دکترعباس نفیسی که به‌زبان فرانسوی است).

بنابراین برحسب نظر آنمرحوم جرجانی را پنج کتاب تألیفی است . احتمال دارد رساله‌ای که شادروان دکتر عباس نفیسی در کتاب خود آورده است یکی از قسمتهای چهارکتاب تألیفی جرجانی باشد . والله‌اعلم‌بالصواب .

۴۶ - بسیاراحتمال دارد که بعضی ازنکات وملاحظات طبی ازپزشکان دوران اسلامی مخصوصاً ایرانیان طی مدت قریب شش قرن در کتاب ازقلم افتاده باشد . امید است جبران‌آن درجلد سوم تاریخ طب که ازجمله مغول ببعد و دردست تألیف وجمع‌آوری است به عمل آید .

درخاتمه متذکر میگردم در باره بعضی از یادگارها و شاهکارهای پزشکان ایرانی درکتاب به‌اختصارآمده است که امیدوارم جبران مافات شود.

در اینجا کتاب وذیل وملحقات «تاریخ طب درایران ازظهوراسلام تا حمله مغول» یعنی‌جلد دوم «تاریخ طب درایران» ختم می‌گردد . امیدوارم جلد سوم‌آن قریباً تقدیم هم‌میهنان گرامی وهمکاران عزیز وطالبان تاریخ‌طب کشورگردد .

دکترمحمود نجم‌آبادی

فهرست عام

۱- فهرست اعلام

آ

آبگار نهم (Abgar IX) ۲۷

آبولونیوس بر غامسی

(Appollonios de Pergame) ۱۹۸

آتش (دکتراحمد) ۶۲۶-۶۳۱

آربری (پرفسور) (Prof. Arberry) ۵۸۲

آرتلت (دکترواتر) (Prof. Dr. V. Artelt)

۶۳۰

آشفته (طبیب) (Hakeem Ashufta) ۳۶۳

آصفی ۴۸۰-۴۸۳-۴۸۵

آقاخان کرمانی ۸۴۳

آکاسیوس (Acasius) ۴۴

آکرکنشت (ا.ه. E. H. Ackerknecht)

۲۰۱

آلپاگوس (Alpagus) ۵۷۷

آلکساندر سور (امپراطور روم)

(Alexandre Severe) ۳۱

آلینوس اسکندری (Alinos) ۷۰۱

آمازیس (Amasis) ۳۴

آناکسیماندروس ملطی (Anaximandros)

۷۴۵

آنتیلوس (Antyllus) ۳۱-۳۲

آنتیوخوس (Antiochos) ۱۲-۱۳-۱۰۹

آندرآ آلپاگوس بلوننزیس (Andrea Alpagus

Bellunensis) ۵۰۴-۵۶۱-۵۶۲

آنستاسیوس (Anastasius) ۳۸

آنتونیوس دوزینگیوس

(Antonius Deusingius) ۵۰۴

آیتیوس آمدی (Aetius d' Amid) ۳۰

آیدین سایلی (دکتر)

(Dr. Aydin Sayili) ۶۳۰

الف

ابجرکنانی (ابحر) ۱۴۰

ابراهیم (طبیب) ۵۴

ابراهیم بن ایوب الابرش الناقل ۲۶۸

ابراهیم بن بکوس (بکس) بکوس عشاری

(ابواسحق) ابن بکوس ۲۸۹-۲۶۹-۶۶۳

۶۹۰-۷۰۱-۸۰۷

ابراهیم بن بنان ۳۰۸

ابراهیم بن حبیب فزازی (فزارون) ۱۷۹-۱۸۹

ابراهیم بن سنان بن ثابت بن قره (ابواسحق) ۲۷۱-

۲۸۶-۲۸۸-۶۷۴-۶۸۵-۶۸۶-۸۱۶

ابراهیم بن سنان بن ابراهیم (ابراهیم دوم) ۲۷۱

ابراهیم بن الصلت ۲۸۹-۲۹۱

ابراهیم بن عثمان ۸۰۸

ابراهیم بن محمد (ابو بطیحه محتسب) ۸۱۶
ابراهیم بن محمد بن بطحا ۲۸٤
ابراهیم بن محمد بن موسی الکاتب ۲۹۳
ابراهیم بن مهدی (فرزندمهدی خلیفه) ۱۸۰-۱۸۱
ابراهیم رهاوی ٤۳
ابراهیم‌علی بن محمد السلمی القطب المصری ٥۷٦
ابراهیم غزنوی ۷۰۰
ابقراط (رجوع شود به بقراط)
ابن آثال (طبیب‌دمشقی مسیحی) ۱٤۰-۱٤۱-۱٤۲
ابن ابی‌اصیبعه ۱۸-۱۹-۲٦-۲۹-٦٥-۷٥-۹۳-۱۳٥-۱۳٦-۱۳۷-۱۳۹-۱٤۰-۱٤۱-۱٤۳-۱۷٥-۱۷٦-۱۷۷-۱۹۷-۱۹۹-۲۱۳-۲۱٦-۲۱۷-۲۱۸-۲۲۰-۲۲۱-۲۲٦-۲۲۷-۲۲۹-۲۳۷-۲۳۸-۲۳۹-۲٤۱-۲٤۲-۲٤٤-۲٤٥-۲٤٦-۲٤۷-۲٥۲-۲٥۸-۲٥۹-۲٦۲-۲٦٤-۲٦٥-۲٦٦-۲۷۰-۲۷۱-۲۷۲-۲۷۳-۲۷٤-۲۷٥-۲۷٦-۲۸٥-۲۸٦-۲۸۷-۲۸۹-۲۹۰-۲۹۱-۲۹۲-۲۹٦-۲۹۷-۳۰۱-۳۰۷-۳۰۸-۳۱٥-۳۱٦-۳۱۷-۳۱۸-۳۲۲-۳۳۱-۳۳۳-۳۳۷-۳۳۸-۳٤۰-۳٤۱-۳٥۳-۳٥٥-۳٥۸-۳٦۰-۳۷٦-۳۸٥-۳۸۸-۳۹۳-۳۹٥-٤۱٦-٤٤۳-٤٤٥-٤٤٦-٤٤۷-٥۰٦-٥۱٤-٥۲۷-٥۳۰-٥٥۰-٦۱۹-٦٥۱-٦٥۲-٦٥٤-٦٥٥-٦٥٦-٦٥۷-٦٥۸-٦٦۰-٦٦۳-٦٦٤-٦٦٥-٦۷۰-٦۷۳-٦۷٦-٦۷۹-٦۸۰-٦۸۲-٦۸۳-٦۸٦-٦۸۸-٦۸۹-٦۹۰-٦۹۲-٦۹۳-٦۹۷-٦۹۸-۷۰۱-۷۰۲-۷۰٦-۷۰۸-۷۰۹-۷۱۱-۷۱۳-۷۲۰-۷٦۷-۷٦۸-۷۷۲-۷۷۳-۷۷٥-۷۷٦-۷۷۷-۷۸۱-۷۸۲-۷۸۸-۷۸۹-۸۰۷-۸۰۸-۸۰۹-۸۱۱-۸۱٥-۸۱۸-۸٦٥-۸۷۷
ابن ابی‌الحریس ۳۰٥
ابن ابی رمثه تمیمی ۱۳۹
ابن ابی‌الساج ۳٥۳-۳٥٦-٤۰٦
ابن اثیر (مورخ وصاحب کامل‌التواریخ) ٥۰٥
ابن اثردی (ماشاالله‌بن اثردی = میشای‌اثری) ۱۱-۱٥۷-۱۸۹-٦۸۳
ابن ابی‌صادق نیشابوری (ابوالقاسم‌عبدالرحمن بن علی بن احمد) ٥۱٤-٦۹۱-٦۹۲-٦۹۳-۷۱۹
ابن اخوه(محمد بن‌محمد بن‌احمدابی زید قرشی بن اخوه، ضیاءالدین) ۷۹٦-۷۹۷
ابن‌بختویه (ابوالحسن‌عبداله‌بن‌عیسی) ٦۸٦-٦۸۷
ابن بدرج ٦۸۳

ابن البطریق ۲۳۶-۲۴۱-۲۶۳-۳۰۴-۳۰۷
ابن بطلان طبیب بغدادی (مختار بن حسن بن-
عبدون بن سعدون) ۲۲۳-۶۸۸-۶۸۹
ابن بطوطه طنجی ۷۸۲
ابن بکس (رجوع شود به ابراهیم بن بکوس)
ابن بکلارش [یونس بن اسحق (یا یوسف بن
اسحق) اسرائیلی قرطبی] ۲
ابن بکوس (رجوع شود به ابراهیم بن بکوس)
ابن البیطار ۶۵۳-۷۶۹-۸۶۰
ابن جبیر ۷۷۹-۷۸۲
ابن جزله (یحیی بن عیسی (ابوعلی) یاعلی بن
عیسی بن جزله (ابولحسن) کاتب
بغدادی ۱۸۲-۶۹۶
ابن جلجل اندلسی (ابوداود سلیمان بن حسان)
۱۳۵-۱۳۹-۱۷۵-۱۷۶-۱۹۷-۲۴۶-
۲۹۵-۳۳۰-۳۳۱-۳۴۹-۳۵۱-۳۸۴-
۳۹۰-۷۶۶-۷۷۷
ابن خلدون (ولی الدین ابوزید عبدالرحمن بن
محمد) ۱۹۹-۲۰۳-۲۴۸
ابن خلکان (قاضی القضاة شمس الدین ابوالعباس
احمد بن ابراهیم بن ابی بکر بن خلکان بن
ناوك بن عبداله بن شاکل بن الحسین بن
مالك بن جعفر بن یحیی بن خالد البرمکی
الاربلی الشافعی) ۱۹۹-۳۳۳-۳۳۵-
۳۳۹-۵۰۶-۷۷۷-۷۸۲
ابن الخمار (رجوع شود به ابوالخیر)
ابن دهن ۱۰۳-۱۰۵-۲۹۴-۷۷۰
ابن دیلم ۱۸۲
ابن دینار ۶۹۵
ابن رشد قرطبی (قاضی ابوولید محمد بن احمد بن-
محمد بن رشد قرطبی اندلسی =
Averroès) ۴۲۳-۵۶۹-۷۱۲-۸۷۱
ابن رضوان طبیب مصری ۶۸۸
ابن زرعه (عیسی بن اسحق بن زرعة بن مرقیس
بن زرعة بن یوحنا مکنی به ابوعلی)
۳۰۰-۶۸۹-۶۹۰
ابن زهر اندلسی (ابومروان عبدالملك بن ابی-
العلاء زهر بن ابی مروان الاشبیلی =
Avenzoar) ۴۲۳-۵۶۹
ابن زیله اصفهانی (رجوع شود به ابومنصور
حسین بن محمد بن عمر بن زیلهٔ اصفهانی)
ابن النفیس (رجوع شود به علاءالدین علی بن
القاصی نفیس الدین ابی الحزم القرشی)
ابن سدیر (ابوالحسن علی بن محمد بن عبداله
مدائنی - ابن شدیر) ۷۱۴
ابن سرابیون (Serapion) ۷۴-۲۲۳-۶۴۳
ابن سینا (حجة الحق شیخ الرئیس ابوعلی حسین-
بن عبداله بن حسن بن علی بن سینا) ۳-۱۸-
۶۴-۸۰-۳۲۴-۳۵۷-۳۶۱-۳۷۰-۴۲۳-
۴۴۳-۴۴۶-۴۴۷-۴۴۸-۴۵۱-۴۵۶-۴۷۷
۴۷۸-۴۷۹-۴۸۰-۴۸۱-۴۸۲-۴۸۳-۴۸۴
۴۸۵-۴۸۶-۴۸۷-۴۸۸-۴۸۹-۴۹۵-

۴۹۱-۴۹۲-۴۹۳-۴۹۴ - ۴۹۵ - ۴۹۷ -
۴۹۸-۴۹۹-۵۰۰-۵۰۱ - ۵۰۲ -۵۰۳-
۵۰۴-۵۰۵-۵۰۶-۵۰۷- ۵۰۸ - ۵۰۹ -
۵۱۰-۵۱۱-۵۱۲-۵۱۳ - ۵۱۴ - ۵۱۵ -
۵۱۶-۵۱۷-۵۱۸ - ۵۱۹ - ۵۲۰-۵۲۱ -
۵۲۲-۵۲۳-۵۲۴-۵۲۵ - ۵۲۶ - ۵۲۷ -
۵۲۸-۲۵۹-۵۳۰-۵۳۱-۵۳۲-۵۳۳-۵۳۴-
۵۳۵-۵۳۸-۵۳۹-۵۴۰ - ۵۴۱ - ۵۴۳ -
۵۴۴-۵۴۵- ۵۴۶-۵۴۷ - ۵۴۸ - ۵۴۹ -
۵۵۰-۵۵۱-۵۵۲-۵۵۳ - ۵۵۴ - ۵۵۵ -
۵۵۶-۵۵۷-۵۵۸-۵۵۹-۵۶۰-۵۶۱-۵۶۲-
۵۶۳-۵۶۴-۵۶۵-۵۶۶ - ۵۶۷ - ۵۶۸ -
۵۶۹-۵۷۰-۵۷۱-۵۷۲ - ۵۷۴ - ۵۷۵ -
۵۷۶ -۵۷۷- ۵۷۸- ۵۷۹ -۵۸۱ - ۵۸۲ -
۵۸۳-۵۸۴-۵۸۵- ۵۸۶ - ۵۸۷ - ۵۸۸ -
۸۸۹-۵۹۰-۵۹۱-۵۹۲-۵۹۳-۵۹۵-۵۹۶-
۵۹۷-۵۹۸-۵۹۹-۶۰۰- ۶۰۱ - ۶۰۲ -
۶۰۳-۶۰۴-۶۰۵-۶۰۶-۶۰۷-۶۰۸-۶۰۹-
۶۱۰-۶۱۱-۶۱۲ -۶۱۳-۶۱۴ - ۶۱۵ -
۶۱۶-۶۱۷-۶۱۸- ۶۱۹ -۶۲۰ -۶۲۱ -
۶۲۲-۶۲۳-۶۲۴-۶۲۵-۶۲۶ - ۶۲۷ -
۶۲۸-۶۲۹-۶۳۰-۶۳۱- ۶۳۲ - ۶۵۴ -
۶۵۷-۶۷۱-۶۷۶-۶۷۷ - ۶۸۰ - ۶۸۱ -
۶۸۲-۶۸۳-۶۸۴-۶۸۶ - ۶۹۰- ۶۹۱ -
۶۹۲-۶۹۳-۶۹۴- ۶۹۵ - ۶۹۷ - ۷۰۴ -
۷۰۷-۷۱۱-۷۱۲-۷۱۶-۷۱۷-۷۲۱-۷۲۸-
۷۳۵ - ۷۴۱-۷۵۲-۷۵۷-۷۵۸-۸۶۱ -
۷۸۰-۷۹۲-۸۰۷-۸۳۱-۸۲۶ - ۸۳۵ -
۸۳۶-۸۴۵-۸۶۰-۸۶۱ - ۸۶۳ - ۸۶۵ -
۷۶۶-۸۷۰-۸۷۱-۸۷۲-۸۷۳-۸۷۴-۸۷۵
ابن شهدی ۲۹۱-۲۶۹
ابن صائغ (رجوع شود به شهاب الدین بن صائغ)
ابن صاعد اندلسی (رجوع شود به قاضی ابوالقاسم صاعد بن احمد اندلسی)
ابن صلاح همدانی (احمد بن محمد ، ابو-الفتوح ، نجم الدین) ۷۰۳
ابن العبری غریغوریوس ابوالفرج بن اهرون ۲۳۷-۳۳۰-۳۴۴-۵۰۶-۶۷۶-۸۷۵-
۸۷۷-
ابن العریق ۷۷۸
ابن عکاشه (جراج) ۷۱۴
ابن علیق ۶۸۳
ابن مسکویه (رجوع شود به ابوعلی احمد بن یعقوب)
ابن العمید (وزیر رکن الدوله دیلمی) ۳۵۸-۳۷۲-۴۰۹
ابن العمید (سهبلی) ۶۵۷
ابن عیسی زربی (موفق الدین ابونصر عدنان بن منصور) ۷۰۴
ابن قارن رازی (ابوبکر) ۳۹۲-۴۱۴-۶۵۹
ابن قفری بردی ۷۷۴
ابن کثیر ۷۷۷-۷۸۱-۷۸۲
ابن کرنیب (ابواحمد الحسین بن ابی الحسین اسحق بن ابراهیم بن زید الکاتب) ۲۷۸-۳۰۱

ابن اللجلاج ۱۷۹
ابن المارستانیه (ابوبکر عبیداله بن ابی الفرج علی بن نصربن حمزهٔ بغدادی) ۷۱۲-۷۸۱
ابن ماسویه ۶۱-۲۴۰-۲۴۴-۲۴۷-۳۰۵
ابن ماهان ۶۵۰
ابن مسکویه (ابوعلی الخازن احمد بن محمدبن یعقوب) ۵۰۹-۵۱۰-۵۱۸ - ۶۵۷ - ۶۵۸-۷۰۶-۸۰۷
ابن مسیحی (ابونصر سعید بن ابوالخیربن عیسی- بن المسیحی) ۷۱۳-۷۱۴
ابن مصوصا ۶۸۳
ابن مقفع (ابومحمدعبدالله بن المقفع ایرانی روزبه فرزند داودیه یا دادویه) ۶۷-۱۰۶- ۱۸۹-۲۹۸-۲۹۹
ابن المنجم (ابواحمد یحیی بن علی بن یحیی- بن المنجم الندیم) ۲۹۲-۲۷۵
ابن مندوبه اصفهانی (ابوعلی احمدبن عبدالرحمن بن مندوبه) ۶۶۷-۶۶۸-۶۷۰-۶۷۱- ۶۷۲-۷۳۵-۷۴۱-۷۶۸-۷۷۷
ابن ناعمه (عبد المسیح بن عبدالله الحمصی ناعمی) ۳۰۰
ابن الندیم (محمدبن اسحق) ۷۲-۱۷۵-۱۷۶- ۱۹۷-۲۱۶-۲۴۶-۲۴۷-۲۶۶-۲۷۱- ۲۸۱-۲۹۹-۳۰۴-۳۰۵-۳۱۵-۳۱۶- ۳۱۸-۳۲۲-۳۲۸-۳۳۵-۳۳۶-۳۵۱- ۳۵۸-۳۷۷-۴۱۲-۴۱۶-۴۱۷-۵۶۷- ۶۵۹-۷۷۰-۸۰۷
ابن النفیس (علی بن ابی الحزم قرشی) ۵۷۷- ۷۰۳
ابن الواسطی ۶۹۸
ابن وحشیه (ابوبکر احمدبن علی بن قیس بن المختاربن عبدالکریم النبطی) ۲۹۴
ابن وصیف الصابی ۲۹۵
ابن الهارونی (یهودی) ۷۷۸
ابن هبل پدر (ابوالحسن مهذب الدین علی بن احمد بن هبل بغدادی الخلاطی) ۶۷۷- ۷۱۱-۷۱۳-۸۷۹
ابن هبل پسر (ابوالعباس احمد بن مهذب - الدین ابوالحسن علی بن احمد بن هبل ملقب به شمس الدین) ۷۰۴-۸۷۹
ابواسحق ابراهیم بن هلال بن ابراهیم زهرون الصابی الحرانی ۱۹۱
ابوالبرکات بغدادی (هبةالله بن علی بن ملکاء بلدی) ، (اوحدالزمان) ۷۰۵-۷۰۶- ۷۰۹-۷۱۰-۸۷۱
ابوالبشر متی بن یونس ۶۶۰
ابوالبشر یحیی بن سهل ۱۹۰
ابوبکراحمدبن محمدالبرقی الخوارزمی ۴۷۹- ۵۰۸-۶۵۶
ابوبکر محمد زکریای رازی (Rhazes) ۱۸- ۱۹-۱۴۸-۱۹۵-۱۹۸-۳۱۷-۳۲۴-

-۳۲۵-۳۲۶-۳۲۷-۳۲۸-۳۲۹-۳۳۰-
-۳۳۱-۳۳۲-۳۳۳-۳۳۴-۳۳۵-۳۳۶-
-۳۳۷-۳۳۸-۳۳۹-۳۴۰-۳۴۱-۳۴۲-
-۳۴۳-۳۴۴-۳۴۵-۳۴۶-۳۴۷-۳۴۸-
-۳۴۹-۳۵۰-۳۵۱-۳۵۲-۳۵۳-۳۵۴-
-۳۵۵-۳۵۶-۳۵۷-۳۵۸-۳۶۰-۳۶۱-
-۳۶۲-۳۶۶-۳۶۸-۳۷۰-۳۷۱-۳۷۲-
-۳۷۳-۳۷۶-۳۷۷-۳۷۸-۳۷۹-۳۸۰-
-۳۸۱-۳۸۲-۳۸۳-۳۸۴-۳۸۶-۳۸۷-
-۳۸۹-۳۹۰-۳۹۱-۳۹۲-۳۹۳-۳۹۴-
-۳۹۵-۳۹۶-۴۰۱-۴۰۸-۴۰۹-۴۱۰-
-۴۱۱-۴۱۲-۴۱۳-۴۱۴-۴۱۵-۴۱۶-
-۴۱۷-۴۱۸-۴۱۹-۴۲۰-۴۲۱-۴۲۲-
-۴۲۳-۴۲۴-۴۲۶-۴۲۷-۴۲۸-۴۲۹-
-۴۳۰-۴۳۱-۴۳۲-۴۳۲-۴۳۳-۴۳۴-
-۴۳۵-۴۳۶-۴۳۷-۴۳۸-۴۳۹-۴۴۰-
-۴۴۱-۴۴۲-۴۴۳-۴۴۶-۴۴۸-۴۵۱-
-۴۵۲-۴۵۳-۴۵۵-۴۸۱-۵۱۹-۵۶۱-
-۵۶۶-۵۶۷-۵۶۸-۵۶۹-۵۷۸-۵۸۶-
-۵۹۱-۵۹۳-۵۹۸-۶۰۶-۶۴۱-۶۴۳-
-۶۴۴-۶۴۹-۶۵۴-۶۵۵-۶۵۸-۶۵۹-
-۶۶۰-۶۶۲-۶۷۷-۶۷۹-۶۸۳-۶۹۳-
-۷۰۰-۷۰۶-۷۱۶-۷۱۷-۷۲۱-۷۲۸-
-۷۳۵-۷۳۸-۷۴۱-۷۴۹-۷۶۱-۷۶۶-
-۷۶۷-۷۷۲-۷۷۵-۷۷۷-۷۹۰-۸۰۷-
-۸۱۳-۸۲۶-۸۲۷-۸۳۱-۸۳۳-۸۳۴-
-۸۴۵-۸۴۶-۸۴۸-۸۴۹-۸۵۰-۸۵۱-
-۸۵۳-۸۵۴-۸۵۵-۸۵۶-۸۵۷-۸۷۲-
۸۷۳

ابوبکر (خلیفه اول) ۱۱۴-۱۳۶

ابوبکر حسین بن‌تمار ۴۰۹

ابوبکر ربیع بن‌احمدالاخوینی‌البخاری ۶۳۴-
۶۳۵-۶۴۰-۶۴۱-۶۴۳-۶۶۰-۷۳۸

ابوبکر محمد بن عمربن عمرالفرخان ۱۹۱

ابوجعفر احمد بن محمد بن حسن ۶۷۱

ابوجعفربن‌محمد ابی‌سعدالنشوی (صرخ) ۵۴۵

ابوجعفر محمد بن ابی‌جعفر ۶۷۱

ابوجعفر منصور (خلیفه‌عباسی) ۱۸۷

ابوحاتم احمد بن حمدان بن احمدرازی ۲۵۳
۲۵۶-۴۰۹-۴۳۹

ابوحاتم بلخی ۷۰

ابوحازم قاضی ۳۴۴-۴۰۹-۴۱۱

ابوحرب (طبیب غزنوی) ۶۹۱

ابوحسان (عضو بیت‌الحکمه) ۱۶۶-۳۰۴

ابوالحسن بن ابی‌الفرج‌بن ابی‌الحسن بن‌سنان
۲۸۸

ابوالحسن احمد بن سهل بن محمد السهلی
(سهیلی) ۴۹۰-۴۹۱-۴۹۲-۵۰۸-۵۶۰-
۵۶۱

ابوالحسن احمد بن محمد طبری ٦٥٦
ابوالحسن برنجی ٤٤٥
ابوالحسن بن بطلان ٦٨٣
ابوالحسن بن دلیل ٦٧١
ابوالحسن بن کشکرایا ٤٥٥-٦٧٢-٦٧٣-٦٩٠-٧٧٦-٧٨٠
ابوالحسن بن یحیی ٥٤٥
ابوالحسن الحرانی الصابی (ثابت بن زهرون) ٢٩٧
ابوالحسن سعید بن هبةالله ٧٠٢ - ٧٠٥ - ٧٠٩
ابوالحسن عروضی ٤٨٩
ابوالحسن علی بن ابراهیم بن بکس ٤٥٥ - ٧٧٦-٧٨٠
ابوالحسن علی‌بن‌عبدالله ناشی ٣٧٨-٤٠٩ - ٤١٠
ابوالحسن علی بن مأمون بن احمد خوارزمشاه ٥٠٨
ابوالحسن علی بن هبةالله بن اثردی ٦٥٥ - ٧٨٠
ابوالحسن محمد بن علی الطیب ١٩١-٢٢٤
ابوالحسین بصری ٦٨٣
ابوالحسین بن تفاح ٤٥٥-٦٦٧-٦٨٣-٧٧٦-٧٨٠
ابوالحسین بن عثمان بن طیب ٦٧٤-٦٧٥
ابوالحسین (ابوالحسن) صاعد بن هبةالله بن المؤمل (مارى) ٧١٠
ابوالحسین عمر بن‌الدحلی (الدجیلی) ٦٥٨-٦٦٠-٦٦١
ابوالحسین فارسی ٦٨٧
ابوالحسین الوارد ٦٧٠
ابوحفص عمر بن‌الفرخان الطبری ١٨٩
ابوالحکم دمشقی (طبیب‌معاویه) ١٤٢
ابوحکیم‌اسحق‌بوحنا (طبیب اهوازی) ٦٧٢-بوحنیفه ٨٠٠
ابوالخطاب (محمد بن محمدالطبیب) ٦٨٣-٧٠٢-٧٠٣
ابوالخیر بن ابی‌الفرج‌النصرانی ٦٩٨
ابوالخیر جراح (جرائحی) ٤٥٥-٦٦١-٦٦٢-٦٦٣-٦٦٧-٧٧٦-٧٨٠
ابوالخیرخمار (ابن‌الخمار،حسن بن‌سوار بن بابا-بن بهنام) خوارزمی ٣٥٥-٤٩١-٥٠٨-٦٨٢-٦٧٨-٦٩٩-٧٠٠-٧٠١-٨٧٦
ابوروح الصابی ٢٩٤
ابو ریحان بیرونی (محمد بن احمد) ١٠٥-١٩٧-٢٢١-٣٢٤-٣٢٥-٣٢٦-٣٢٧-٣٢٨-٣٤٥-٣٥٥-٣٥٦-٣٧٩-٤٩١-٥٠٩-٥١٠-٥١١-٥١٢-٥١٨-٥٣١-٦٥٩-٦٨١-٦٨٣-٦٩١-٦٩٢-٨٢٧-٨٤٣-٨٧٦
ابوزیدبلخی(احمدبن‌سهل) ٣٣٦-٤١١-
ابوزید بلخی (شهیدبن‌الحسین‌البلخی) ٣٧٩
ابوسعیدبن‌السروالاسرائیلی‌السامری‌العسقلانی ٥٧٧
ابوسعید دخدوك ٤٩٧-٦١٩
ابوسعید عبیدالله دوم فرزند جبرائیل‌دوم ١٧٨ ٢٢٣

ابوسعیدبن ابی‌مسلم‌بن ابی‌الخیر (غیاث‌الغیب) ۷۰۳
ابوعبدالله احمد بن ابراهیم مؤدب ٤۱۰
ابوسعیدفضل‌الله‌بن ابی‌الخیر صوفی ۵۰۸-۵۱۰
ابوسعید وهب بن‌ابراهیم- ٦٦۱
ابوسعید (فضل بن‌عیسای یمانی) ۵۸۲-٦۸۳-٦۸٤-٦۸۵-٦۸٦-۸۰۸-۸۱٦-۸۱۷
ابوسفیان ۱۳۸-۱۳۹-۱۵۲
ابوسلیمان محمد بن طاهر بن بهرام سجستانی منطقی٦۸٤-۷۰۱
ابوسهل ارجانی ٦۸۱
ابوسهل حمدوی ۵۰۲-۵۰۳-۵۵٦
ابوسهل فضل‌بن نوبخت ایرانی ۱۸۹
ابوسهل مسیحی‌جرجانی(عیسی‌بن یحیی) ٤۹۱-٤۹۲-۵۰۸-۵٤۲-٦۷٦-٦۷۷-۷۰۷-۷۲۱-۸۷۵-۸۷٦
ابوسهل ویجن بن‌رستم الکوهی۲۹٤
ابوسهل نیلی (سعیدبن‌عبدالعزیز بن عبدالله بن محمدابراهیم بن عبدالمؤمن طیفور) ٦۷۸-٦۷۹
ابوسیره ۹٦
ابوالصلت(شکسته‌بندبیمارستان‌عضدی) ۷۷٦-۷۸۰
ابولصقر وهب بن محمدکلوزانی ۲۸۳-۷۷۱
ابوطالب نوبختی ۱٦۷
ابوطاهر بن عبدالباقی (ابن‌قطرمین) ۲۲٤
ابوطاهر طبیب واسطی (موفق‌الدین احمد بن محمد بن عباس‌واسطی [ابن برخش]) ۷۰۸
ابوطاهر بن ویس بن سنان ٤٤٦
ابوالعاص ۱۵۲
ابوالعباس احمد بن علی صعلوك ٤۰۹-٤۱۱
ابوالعباس بن شمعون ۱۹٦
ابوالعباس بن فراس ۱۹٦
ابوالعباس احمد القلقشندی ۷٦۳
ابوالعباس مأمون خوارزمشاه ٤۹۰ - ۵٤۲-٦۷۸-٦۹۹-۷۰۱
ابوعبدالله فقیه محمد بن عبدالله بن محمد (یا احمد) المعصوصی ٤۹۸-۵۱٤
ابوعبدالله محمد بن جابر بن سنان حرانی۱۹۰
ابو علی حسن بن علی بن‌سعید بن‌عبدالله علم‌الدین شاقلانی ۷۸۲
ابوعبدالله محمد بن عیسی ماهانی ۱۹۱
ابوعبدالله‌قاضی القضاة دامغانی ٦۹٦
ابوعبدالله‌الناتلی ٤۸۳-۵۰۸
ابوعبید جوزخابی (عبدالواحد بن‌محمد فقیه) ٤۷۹-٤۸۰-٤۸۱-٤۸٤-٤۸٦-٤۸۹-٤۹۳-٤۹۵-٤۹٦-٤۹۸-۵۰۱-۵۰۳-۵۰٤-۵۰۵-۵۰٦-۵۱۲-۵۱۳-۵۱٦-۵۳۲-۵٦۵-۵٦٦-۵۷۵-٦۱۱-٦٤٤-٦۹۳-٦۹٤
ابوعثمان سعید بن غالب ۱۸۱-۱۸۲-۱۸۳
ابوعثمان سعید بن یعقوب دمشقی ۲۸۸-۷۷۲
ابوعثمان عبدالرحیم بن علی المرزبان (طبیب اصفهانی) ۷۸۰

ابوعثمان عمروبن بحرین قرارةالکنانی البصری ۳۷۸
ابوالعلاء بن تلمیند ۷۰۲
ابوالعلاء صاعدبن الحسن ۶۹۵
ابوالعلاء فارسی ۶۶۷-۶۷۰
ابوالعلاء محفوظ بن مسیحی ۶۵۵
ابوعلی بن مقله ۲۸۹
ابوعلی حسن بن علی اثردی ۶۵۵
ابو علی محسن بن ابراهیم بن هلال صابی ۲۷۶
ابوعلی محمد بن یوسف بن شرف‌الدین ۵۷۷
ابوعمران موسی بن عبیدالله اسرائیلی القرطبی ۶۶۲-۶۷۳-۸۶۰
ابوعیسی بقیه ۴۵۵-۷۷۶-۷۸۰
ابوغالب ۴۹۸
ابوغالب فخرالملک محمد بن علی بن خلف ۷۸۱
ابو غانم رازی ۴۱۴-۶۶۰
ابوالغنائم جمال‌الدین سعید بن هبةالله بن علی اثردی ۶۵۵-۶۵۶-۷۸۰-۷۸۱
ابوالفتح اصفهانی ۲۹۴
ابوالفتح ذوالکفایتین ۶۵۷
ابوالفرج بن ابی سعید الیمامی ۵۶۲-۵۶۳-۶۹۶-۶۹۷
ابوالفرج بن هندو ۶۷۸-۷۰۱
ابوالفرح پسر ثابت ۲۸۷
ابوالفرج عبدالله بن الطیب ۴۰۹ - ۴۱۰ - ۴۱۱-۵۰۸-۵۱۰-۵۱۸-۵۶۲-۶۸۰-۶۸۱-۶۸۲-۶۸۳-۶۸۸-۷۰۱-۷۸۰-۸۰۸
ابوالفرج ملطی ۳۵۵-۴۴۶
ابوالفرج یعقوب بن کلسه (کلس) ۶۵۳ - ۶۶۵
ابوالفضل العارض ۶۷۰-۶۷۱
ابوالفضل کتیفات ۶۸۳-۷۰۲
ابوالفضل محمد بن ادریس دفتری ۷۳۰
ابوالغطریف (بطریق) ۲۶۷
ابوفید مورج سدوسی ۳۷۹
ابوالقاسم احمد بن علی بی بحر ۶۷۰
ابوالقاسم اسماعیل بن احمد سمرقندی ۷۱۳
ابوالقاسم بن خلف الزهرادی ۷۸۶
ابوالقاسم عبدالرحمن بن علی بن احمد بن ابی صادق طبیب نیشابوری (بقراط ثانی، رجوع شود به ابن ابی‌صادق نیشابوری)
ابوالقاسم عبیدالله (وزیر معتضد) ۳۴۳-۳۴۴-۴۰۹-۴۱۱
ابوالقاسم عبیدالدین سلیمان ۲۷۹
ابوالقاسم عیسی بن علی بن عیسی بن داود - الجراح ۱۹۱
ابوالقاسم کرمانی ۵۰۸-۵۱۲
ابوالقاسم کعبی بلخی ۴۰۹-۴۱۰
ابوالقاسم مقانعی رازی (طاهربن محمدبن ابراهیم) ۴۱۴-۶۴۱-۶۶۰
ابوالقاسم هبةالله بن الحسین اسطرلابی ۱۹۱
ابوالقاسم هبةالله بن الفضل الطبیب البغدادی ۷۰۵
ابوقریش (عیسی) ۵۴-۵۵-۱۸۰-۸۱۱-۸۱۲
ابوکالیجار مرزبان بن سلطان الدولة بن بهاء-الدوله بن عضدالدوله دیلمی ۶۸۱

ابوماهر (یاابوعمران) موسی بن یوسف بن‌سیار ۴۴۵-۴۴۶-۶۶۷-۶۶۸-۶۶۹-۸۰۷
ابو محمد شیرازی ۴۹۶-۵۱۳
ابومحمد عبدالله‌بن‌الحق طبیب ۶۷۲
ابومحمد متطبب ۷۷۲
ابومسلم خراسانی ۱۵۴-۱۵۵-۱۵۷-۱۶۷
ابومسلم محمد بن بحر ۶۷۲
ابومعشر بلخی (جعفربن محمد بن عمر) ۱۹۰
ابو منصور ثعالبی ۶۷۸
ابومنصور حسن بن نوح‌القمری البخاری ۵۰۸-۶۵۳-۶۵۴-۸۰۷
ابومنصور حسین بن‌محمد بن‌عمربن‌زیله‌اصفهانی (یا حسین بن طاهربن زیله) ۴۹۸-۵۱۴-۸۶۵
ابومنصور طیفور (طبیب) ۶۷۹
ابومنصور معری ۳۰۳
ابو منصور مهذب‌الدوله دیلمی ۶۵۷
ابوالنجم ناصرالدین بدر بن حسنویه بن حسین ۵۰۸
ابونصراحمد بن مروان ۶۸۹
ابوالنصر دحنی (دحلی) ۴۵۵-۷۷۶-۷۸۰
ابونصر عراق (منصور بن علی) ۴۹۱-۵۰۹
ابونصر فارابی (محمدبن طرخان) ۴۸۷-۵۱۹
ابونصر مُقبلی (محمد بن یوسف مقبلی) ۶۸۱
ابونصر بن ناری (ابونصراوی) بن ایوب ۶۹۱
ابونصر محمد بن جهیز (کافی‌الکفاة) ۶۹۸
ابونصر هبةالله کاتب ۱۶۷
ابونصر هرون بن صاعد بن هرون‌الصابی ۷۸۰
ابونصر یحیی بن جریر طبیب تکریتی ۶۵۵-۶۹۷
ابوالوفاء محمد بن محمد بن یحیی‌بن‌اسماعیل-بن العباس ۱۹۱
ابویحیی مروزی ۲۹۵
ابویعقوب اهوازی ۴۵۵-۶۶۹
ابویعقوب یوسف بن‌عیسی[یوسف‌الناقل‌المترجم (الناعس)] ۲۳۶
ابویوسف الکاتب ۲۹۱
اپیتس (ك. K. Opitz) ۳۷۴
اتینگهاوزن (ریچارد) (Richard Etinghausen) ۶۲۹
احمد بن ابی الاشعث فارسی(ابوجعفراحمدبن-محمدبن ابی‌الاشعث) ۶۶۴-۶۶۵-۶۶۶
احمد بن اسحق البرحی ۶۷۲
احمد بن اسمعیل سامانی ۳۷۹
احمد بن حنبل ۷۷۳
احمد بن سعد ۶۷۰-۶۷۱
احمد بن عبدالله حبش مروزی ۱۹۰
احمد بن علی بن اسماعیل سامانی ۴۰۹-۴۱۱
احمد بن کیال ۴۱۰
احمدبن محمد بلدی (شیخ ابوالعباس احمدبن-محمدبن یحیی) ۶۶۴-۶۶۵-۶۶۶
احمد بن محمد بن کثیرالفرغانی ۱۹۰
احمد بن محمد بن مروان بن‌الطیب السرخسی (ابوالعباس) ۱۸۱-۱۸۲-۲۹۶-۳۴۲
احمد بن محمد (معروف به‌ابن‌المدبرالکاتب) ۲۹۳

احمد بن محمد حسین حسینی‌الشریف تنکابنی (سیداحمدحکیم‌باشی‌فتحعلی‌شاه) ۳۸۷-۸۳۱
احمد بن‌موسی‌بن شاکر (از خاندان بنی‌موسی) ۱۹۰
احمد بن یحیی بن جابرالبلاذری ۲۹۹
احمدبن یونس حرانی ۲۹۵
احمد حاجب ۲۷۳
احمدالحسین بن‌اسحق بن ابراهیم(رجوع شود به‌ابن کرنیب)
احمدخراسانی ۶۱۰-۶۲۶
احمد تنکابنی(رجوع شودبه احمد بن محمد حکیمباشی‌فتحعلیشاه)
اسحق بن ابراهیم بن سنان بن ابراهیم ۲۷۱
احمدفرج(صاحب کتاب کفایه درطب) ۶۳۴ ۷۳۸
احمد فؤاد الاهوانی ۶۲۸
احمد عیسی‌بک (دکتر) ۷۶۹-۷۷۱ - ۷۷۳-۸۲۰-۸۲۱-۸۲۳
احمدیه (دکتر عبدالله) ۵۹۹-۶۳۲
ادیب (دکتر محمدحسین) ۶۲۶-۶۲۷
اراسیستراتس (ارسطراطس ـ اراسیسطراطس ، Erasistrates) ۱۲
اردشیر بابکان ۶۹۸
اردشیر دوم ۳۴
ارسطو (= ارسطوطالیس) (Aristoteles = Aristote) ۴۱-۱۹۸-۲۰۷-۲۴۱-۲۴۷- ۲۵۶-۲۵۷-۲۵۸-۲۵۹-۲۶۰-۲۶۲- ۲۶۳-۲۶۴-۴۳۹-۴۸۴-۴۸۶-۴۹۸- ۵۱۹-۵۲۰-۵۴۶-۶۲۶-۶۲۸-۶۶۳- ۶۶۵-۶۸۲-۶۹۱-۷۰۳-۸۲۰-۸۷۰- ۸۷۱-۸۷۶
ارسیجانس(Archigène) ۲۷
ارفع (دکتر فریدون) ۹۸-۱۰۰
ارمینس (Herminos) ۱۹۸
استراطونیس (Stratonice) ۱۳
اسحق بن ابراهیم بن سنان بن ثابت ۲۷۱
اسحق بن حنین ۱۹۵ -۱۹۶-۱۹۷-۲۱۶- ۲۵۲-۲۵۸-۲۵۹-۲۶۰-۲۷۸-۲۹۶- ۳۴۲-۴۰۹-۸۲۶
اسحق بن شلیطا ۶۶۰
اسحق بن علی الرهاوی ۶۷۹
اسحق بن یزید ۲۹۹
اسحاق‌خان بن‌اسماعیل خان دهلوی ۵۷۷
اسد بن جانی (طبیب) ۲۰۴
اسرائیل بن زکریا الطیفوری ۱۸۰- ۲۴۳ - ۲۹۴-۳۴۳
اسرائیل بن سهل ۱۸۱-۶۵۲
اسطاث (Eustathius = Eustache) ۲۸-۲۶۰
اسطخری(مؤلف کتاب‌المسالک‌والممالک) ۷۶۷
اسقلبیوس (Aesculape = Aesculapios) ۲۸-۱۹۷-۳۴۱
اسکندرافرودیسی (Alexandsos d' Aphsodisias, d' Aphrodise) ۱۹۸-۲۶۰-۳۰۱-۷۰۳

اسکندر طرالیوسی ـ (Alexandros de Tralleis, Alexandre de Tralles) ۲۹-۲۶۳
اسکندر مقدونی ۸-۵-۳۴-۴۶-۴۷-۷۷-۱۰۷-۱۰۸-۱۰۹-۵۴۶
اسماعیل بن بلبل ۲۷۳
اسمعیل زاهد ۴۸۲-۴۸۵
اشتینگ (میر ، Meyer Steinegg) ۷۸۵-۷۸۶-۷۹۲
اشک اول ۱۰۹
اسطفان ادسی (Stephan de Edessa) ۶۶
اصطفن اسکندرانی (Stepano Alexandrino) ۱۳-۱۸-۱۹۴-۱۹۸
اصطفن انطاکی (Stephen d'Antiche) ۴۵۰
اصطفن بن بسیل (باسیل) (Stephen) ۲۶۴-۲۹۵
اطروش شیعی ۴۳۹
اعتمادی (دکتر محمد حسین) ۷۳۱
اغلوقن (Glaucon) ۱۹۸
افرائم ۴۰-۴۱
افشار (ایرج) ۷۳۰-۸۷۷
افشین ۸۱۸-۸۱۹-۸۲۰
افلاطون (Platon = Plato) ۱۱-۷۱-۷۴-۱۹۷-۲۵۱-۲۵۲-۲۶۳-۵۱۹-۶۲۸-۶۹۱-۸۷۰
افلولن ۲۴۱
اقبال آشتیانی (عباس) ۱۶۷-۴۴۲-۶۲۸
اقریطون المزین (Crtion) ۲۶
افلیدس (Euklide) ۲۴۷-۲۶۶-۳۰۰-۶۹۰
اکیلاوس ۱۸
الگود (دکترسیریل) (Dr. Cyril Elgood) ۷۴-۷۸-۱۷۸-۲۰۰-۲۸۶-۷۲۹
الیاقس ۶۹۶
الیسع ۲۹۴
امام جعفر صادق (ع) ۳۳۶
امام فخر رازی ۷۱۲
امروءالقیس ۱۲۶
امیر مجاهدالدین قایماز ۷۸۲
امیر منصور سامانی ۶۵۴
امین (خلیفه عباسی) ۵۶-۶۷-۱۶۲-۱۷۷-۱۷۸-۱۸۷-۲۱۸
امین الدوله ابوالحسن بن غزال (کمال الدین ابوالحسن بن غزال بن ابی سعید سامری) ۷۰۷
امین الدوله ابوالفتح طبیب (ابوالفتح بن ابی النجم بن ابی غالب بن محمد بن منصور بن وهب بن قیس مالک طبیب نصرانی) ۷۰۷
امین الدوله (موفق الدین ـ موفق الملک) ابو ـ الحسن هبة الله بن ابی العلاء صاعد بن ابراهیم بن التلمیذ ۷۰۵ - ۷۰۶-۷۰۷-۷۱۱ - ۸۱۷
امین الدوله ابوالفرج صاعد بن یحیی بن هبة الله بن توما نصرانی بغدادی (معتمد الملک) ۷۰۷
امین الدوله ابوالفرج یعقوب بن الطبیب الکرکی المسیحی (ابن القف) ۵۷۷
امین الدوله بن تلمیذ ابوالفرج طبیب (ابوالفرج

بن سوفق الدین یعقوب بن قف کرخی نصرانی)
۶۷۷-۷۰۷-۷۸۰
انبار خربا (راهب) ۶۵۳
انصاری (حسین الجابر) ۵۶۱
انقیلاوس اسکندرانی (= نیقولاوس =
(Nicolaos d' Alexandria) ۱۸-۱۹۸
انکسیمانوس (Anaximens) ۷۴۵
انوالا (دکتر ج.) (Prof. Dr. J. Unwala)
۶۲۶
انوشیروان (خسرو پادشاه ساسانی) ۴۴-۴۵
-۴۸-۵۰-۶۵-۶۶-۶۷-۶۸-۷۱-۷۲
-۷۴-۷۵-۷۷-۷۸-۸۷-۸۸-۸۹-۹۰
۱۳۶-۱۵۱-۲۹۹
اورانیوس (طبیب صوری = Uranios) ۷۳
اوریاسیوس برغامسی القوابلی = Oribase =
(O. de Pergamon = Oribasios
۲۷-۲۸-۱۹۸-۲۶۴-۲۶۵-۴۵۲
اهرون (ایرن البیزنطی، Heron de Bysance
= Heron le Jeune ۳۱
اهرون القس (هارون، اهرون،
(Heron l' Ancien = Heron
-۳۰-۳۱-۱۹۴-۲۱۴-۲۱۵-۲۳۷-۴۵۲-۴۵۳
اهورا سزدا ۸۱
اهوازی (علی بن عباس مجوسی اهوازی ارجانی)
۳ - ۱۹۵-۲۹۵-۳۲۴-۳۶۲-۳۷۰ -
-۴۲۲-۴۴۳-۴۴۴-۴۴۵-۴۴۶-۴۴۷
-۴۴۸-۴۴۹-۴۵۰-۴۵۱-۴۵۲-۴۵۳
-۴۵۵-۴۵۶-۴۶۰-۴۶۵-۴۶۶-۴۶۷
-۴۶۸-۴۶۹-۴۷۰-۴۷۱-۴۷۲-۴۷۳
-۴۷۴-۴۷۵-۴۷۶-۴۷۷-۴۸۱-۵۶۶
-۵۶۷-۵۶۸-۵۶۹-۵۷۸-۵۸۶-۵۹۱
-۵۹۸-۶۴۴-۶۴۹-۶۵۳-۶۶۷-۶۶۸
-۶۷۰-۷۱۷-۷۲۸-۷۶۱-۷۶۷-۷۷۶-۷۸۰
-۸۰۷-۸۱۴-۸۲۶-۸۳۱-۸۳۳-۸۳۴
۸۷۳
ایرن (ملکه اسپراطوری روم شرقی) ۱۷۲
ایسیدوروس غزی (Isidoros) ۸۸
ایلاقی (ابوعبدالله شرف الدین محمد بن علی بن
یوسف) ۵۱۴-۵۷۷-۶۹۵
ایندرا (جراح هندی، Indra) ۱۰۳
ایوانف (ولادیمیر، Vlaimdir Ivanov) ۶۳۱
ایوب الابرش الناقل ۲۶۸
ایوب الرهاوی ۲۶۹

ب

بابک ۸۱۸
باریتی موریس (Maurice Bariety) ۲۰۱-
۴۴۴
بارصوما (Barsauma) ۲۹-۴۴-۴۶
بتمان (اتو) (Otto Bettmann) ۴۲۷
بختیشوع اول (= بختیشوع بزرگ) ۵۲-
۲۱۵
بختیشوع دوم (ابوجبرائیل) ۵۴-۵۵-۵۶-
۶۴-۷۲-۱۶۰-۱۷۷-۲۱۶-۲۱۷-۸۰۹-
۸۱۰-۸۱۱-۸۱۲

بختیشوع سوم (طبیب معتز خلیفه) ۵۸-۵۹-
۱۷۸-۲۲۰-۲۲۲-۲۲۴-۲۳۲
بختیشوع چهارم (طبیب مقتدر خلیفه) ۶۱-
۱۷۸-۲۲۵-
بدر غلام ۱۸۱-۷۷۱-۷۷۲
بذ (طبیب دوره گرد مسیحی) ۲۹۸
برتلو (Berthelot) ۴۱۴
برتران (ژ. J. Bertrand) ۲۰۰-۳۵۶-
۴۴۹
برتراند (آرتور، Arthur Bertrand) ۶۱۴
برتلس (پرفسور ا. ا. Prof. E. E. Bertels)
۶۲۵-۶۲۶
البردیصانی ۴۳
برزویه طبیب ۶۶-۶۷-۶۸-۷۰-۷۳-۷۴-
۷۵-۸۲-۸۳-۸۷-۹۰-۱۰۶-۲۹۸-
۸۴۳
برکلمان (کارل، Karl Brockelmann)
۲۰۰-۳۰۵-۳۵۶-۳۹۱-۴۴۴-۵۷۸-
۸۶۵
برگشتراسر (گ، G. Bergerstrasser) ۲۴۶
برون (پرفسور ادوارد، Prof. E. G. Browne)
۳-۲۰۰-۳۱۸-۳۳۲-۳۴۲-۳۵۳-
۴۴۵-۴۴۹-۵۲۶-۵۶۹-۷۲۹
برمایندس (Parmanides) ۱۹۷
برمک ۱۶۵
بزرگمهر حکیم ۷۷-۷۸-۸۰
بستانی (دکتر فواد افرام) ۶۲۸
بسیل المطران ۲۹۱
بطلیموس اول (Potlémé) (Ptolémée Lagus)
۸-۹-۲۳۶-۲۴۷-۳۰۴
بقراط (=ابقراط = Hippocrate) ۷-۸-۹-
۱۰-۱۷-۴۶-۵۶-۵۷-۶۵-۷۳-۹۳-
۹۴-۱۶۹-۱۹۵-۱۹۷-۲۰۷-۲۲۵-
۲۲۶-۲۳۶-۲۴۱-۲۴۶-۲۴۷-۲۴۸-۲۴۹-
۲۵۱-۲۵۲-۲۵۳-۲۵۴-۲۵۵-۲۵۶-
۲۵۹-۲۶۲-۲۶۳-۲۶۵-۲۶۸-
۲۹۱-۳۱۹-۳۲۱-۳۲۲-۳۴۳-
۳۶۱-۳۷۲-۳۸۳-۴۰۵-۴۰۷-۴۱۸-
۴۱۹-۴۵۲-۴۵۶-۵۵۵-۵۸۶-۵۸۷-
۶۴۳-۶۷۹-۶۸۲-۶۸۴-۶۸۶-۶۹۳-
۷۴۹-۸۱۴-۸۲۵-۸۲۹-۸۳۴-
۷۶۵-
بلمظفر (نصربن محمود) ۷۰۳
بلنیاس حکیم (Pline l'Ancien = Plinius)
۲۵۸ Caïus Secundus)
بنوحیون ۶۸۳
بنونیست (پروفسور ا. Prof. E. Benveniste)
۶۲۸
بوذرجمهر (رجوع شود به بزرگمهر)
بوعلی سینا (رجوع شود به ابن‌سینا)
بولس بن‌حسنون ۶۵۱
بولس اجانیطی قوابلی (=فولس = فولیس =)
Paul d' Egine = Paulos d' Aigina)
۲۹-۱۹۸-۲۵۵-۲۹۶-۴۵۹-۶۸۲-
۷۰۳

بهاءالدوله دیلمی (بن عضدالدوله) ۶۷۵ - ۶۸۷-۷۷۷-۷۸۱
بهرام بن مرانشاه (موبد شهر نیشابور) ۲۹۹
بهردام گور ۶۵
برکشلی (دکتر مهدی) ۶۳۳
بوهن (Bauhin) ۶۰۱
بهروز (ذبیح‌الله) ۶۹۲
بهزاد (استادحسین) ۳۹۵-۵۴۲
بهمنیار (ابوالحسن کیارئیس بهمنیاربن مرزبان مجوسی آذربایجانی) ۴۹۸-۵۱۴
بهمنیار (احمد) ۶۳۵-۶۳۷
بهنام (دکتر عیسی) ۹۵
بویه ۳۲۶
بیادق (بیاذق) ۶۷-۷۱-۹۰-۶۴۹
بیدپای هندی ۶۷-۷۱
بیهقی (ابوالحسن) ۴۷۹-۵۰۵-۵۰۶-۵۱۰-۵۱۲-۵۱۴-۵۱۸-۵۴۹-۶۷۹
پارتورپه (Pasturier) ۶۰۳
پرتیناکس (Pertinax) ۱۵
پرگزاکورکوس (Prcxagor de Gos) ۹ - ۱۱
پریسکیانوس‌لیدی(Periskianos) ۸۸
پسیکرستوس (Psychresestus) ۲۸
پولگن (Pulegone) ۶۰۱
پوله (ژ. J. Paulet) ۳۷۴
پهلبد (مهرداد) ۴۴۱
پهلواری شریف (بهار Phulwari Sharif) ۳۶۳
پونیون (م.ه. M.H.Pognone) ۲۲۶
پیغمبر اکرم (ص) ۳-۷۵-۱۱۴-۱۲۰-۱۲۱-۱۲۲ - ۱۲۳-۱۲۴-۱۲۵-۱۲۶ - ۱۳۵ - ۱۳۶-۱۳۸-۱۳۹-۱۵۴ - ۲۰۴ - ۳۲۳ - ۴۶۴-۵۸۴-۶۳۹-۷۰۰ - ۷۳۹ - ۷۶۳ - ۷۹۵-۸۰۰
تئودور (Théodore) ۴۵
تئودوزیوس (ثاودوسیوس = Théodosios) Theodorus رجوع شود به تیادوروس)
تاج‌الملک (وزیر شمس‌الدوله) ۴۹۹-۵۰۰ - ۵۰۸
تاراچند (دکتر) ۶۲۵
تاش فراش ۵۰۴
تدرس (تذرس) السنقل ۲۰۱
ترابی (مجسمه‌ساز) ۳۴۸-۳۵۷-۵۱۷
تربیت (محمدعلی) ۳۸۱-۳۸۶
ترنوسکی واسیلی نیکلایویچ (پرفسور Prof. V.N. Ternovski) ۵۸۷-۶۲۶
ترینونوس (Trinunus) ۶۶
تکریت بن وائل ۶۹۸
تمکین (پرفسور اوسی Owesei Temkin) ۴۰۸
تمیمی (ابوعبداله محمد بن احمد بن سعید) ۶۵۲-۶۵۳
تورج امین ۹۵
تیادوروس(تئودوزیوس، تاوذوسیوس (Theodorus) ۱۸-۶۵-۷۲

تیاذوق طبیب (تیادوق، Theodosus)
۱۴۳-۱۴۴-۱۸۰-۲۰۱
تیکران ۳۱

ث

ثابت بن سنان بن ابراهیم ۲۷۱
ثابت بن سنان بن ثابت بن قره (ابوالحسن)
۲۷۱-۲۷۸-۲۸۴-۲۸۶-۲۸۷-۲۸۸-۲۸۹
-۶۵۸-۷۷۱-۷۷۴-۷۸۸-۷۸۹-۷۹۰
ثابت بن قره‌الحرانی [ابوالحسن ثابت بن قره‌بن-
هارون بن ثابت بن کرایا بن ابراهیم‌بن-
کرایا (کریا) بن مارینوس بن سالا یونس الحاسب
الحرانی‌الصابی] یا ثابت اول ۲۷ - ۹۳-
۱۶۸-۲۷۱-۲۷۲-۲۷۳-۲۷۴ - ۲۷۵ -
۲۷۶-۲۷۸-۲۷۹-۲۸۰ - ۳۰۱ - ۳۴۲ -
۴۰۹-۶۴۳-۶۴۴-۷۳۸-۸۲۶
ثابت بن ابراهیم بن زهرون حرانی ۶۸۸
ثادری اسقف ۶۹۲
ثاودون ۶۴۹
ثاسلوس (Thessalos) ۱۹۷
ثامسطیوس (Themestius) ۲۵۶

ج

جابر بن حیان [ابوموسی ابن عبدالله الصوفی
الکوفی‌الطرطوسی (طوسی)] ۱۴۷-۱۹۱-
۳۳۶-۳۳۷
جابر بن منصور موصلی ۶۶۴
جاثلیق (Catholicos) ۴۴-۸۸-۲۴۴
جاحظ (ابوعثمان عمروبن بحر بن محبوب‌بن-
فرارة الکنانی البصری) ۲۰۴-۲۰۵-۴۱۰
جالینوس (جالینوس‌القلوذی البرغامسی=
Galien = Galen = Galenos
Kalaudios de Pergame = Galenus
۷ - ۱۳ - ۱۵ - ۱۶ - ۱۷ - ۱۸ - ۱۹ -
۲۰ - ۲۱ - ۲۲ - ۲۳ - ۲۴ - ۲۵ - ۲۶ -
۲۷ - ۲۸ - ۳۱ - ۴۶ - ۵۶ - ۵۷ - ۶۵ -
۷۳ - ۹۳ - ۹۴ - ۱۶۹ - ۱۸۲ - ۱۹۵ -
۱۹۷ - ۲۰۷ - ۲۱۳ - ۲۱۴ - ۲۲۵ - ۲۲۶ -
۲۳۶ - ۲۳۷ - ۲۴۰ - ۲۴۶ - ۲۴۷ -
۲۴۸ - ۲۴۹ - ۲۵۱ - ۲۵۲ - ۲۵۳ -
۲۵۴ - ۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۵۷ - ۲۵۹ -
۲۶۱ - ۲۶۲ - ۲۶۳ - ۲۶۵ - ۲۶۶ -
۲۷۷ - ۲۷۸ - ۲۷۹ - ۲۸۰ - ۲۸۱ -
۲۸۹ - ۳۲۱ - ۳۴۳ - ۳۶۱ - ۳۸۳ -
۴۰۷ - ۴۱۸ - ۴۱۹ - ۴۴۶ - ۴۵۲ -
۵۶۷ - ۵۷۰ - ۵۸۷ - ۵۹۱ - ۶۴۳ -
۶۵۰ - ۶۶۵ - ۶۶۶ - ۶۶۹ - ۶۷۷ -
۶۷۹ - ۶۸۰ - ۶۸۲ - ۶۸۴ - ۶۹۲ -
۶۹۳ - ۷۰۰ - ۷۰۱ - ۷۰۵ - ۷۰۶ -
۷۰۷ - ۷۱۰ - ۷۲۱ - ۷۴۹ - ۷۰۳ -
۸۲۵ - ۸۲۸ - ۸۲۹ - ۸۳۴ - ۸۴۸ -
۸۷۶-۸۷۷
جاسیوس اسکندرانی ۱۸ - ۲۵۵
جاکسن (ا.و.ویلیامز A.W. Jackson)
۶۱۹-۶۲۰

جان اوا (بانو س. عظیم Mrs. S. Azim)
۶۳۰
جان‌چنینک (Jean Channing) ۳۷٤
جالینوس عرب (رجوع شود به ابوبکر محمد زکریای رازی)
جبرئیل بن بختیشوع (ابوعیسی) ۷۲-۹٤-
۹۵-۱۷۹-۲۱۷-۲۱۸-۲۲۷-۲۳۵-۲٤۰-
۲۹۲-۲۹٤-۳۰۵-۳۰۶-۷۷۰ - ۷۷۹ -
۸۰۸-۸۰۹
جبرائیل بن عبیدالله ۵۵-۵۶-۵۷-۵۸ -۵۹ -
۶۰-۶۱-۶۳-۶۶-۶۷-۹۰-۱۷۸ - ۱۸۱ -
۲۲۰-۲۲۲-۲۲۷-۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۳۱ -
۲۳۲-۲٤۲-۲٤۷-۷۷۹
جبلة بن سالم (کاتب هشام) ۲۹۹
جبیری ۸۹۶
جرجانی(سیداسمعیل، رجوع شودبه‌سیداسمعیل جرجانی)
جرجی‌زیدان ۳۵۵-٤۱۶-٤۳۰-٤٤۸
جریر طبیب ۳۷۸-۳۷۹-٤۰۹-۸۰۸
جعفر بن یحیی‌برمکی ۵۶-۱۶۲-۱۶۳-۱۶٤-
۱۶۵-۱۶۶-۱۶۷-۱۷٤-۸۰۸
جعفر بن المکتفی ۱۹۰
جعفری (رضا) ۶۲٤
جمال‌الدین محمد وزیر (جواد) ۷۱۳
جلال‌الدین همائی ۶۱۰-۶۲۹
جمیل صلیبا (دکتر) ۶۲۸
جندا ٤۹
جواد (دکتر مصطفی) ۶۲۸
جورجیس بن‌بختیشوع ۵۲-۵۳-۵٤-۵۵-۶۲-
۶۳ - ۶٤ - ۶۶ - ۷۲-۹۲ - ۹۳ - ۱۵۹ -
۱۶۰-۱۷۸-۱۸۰-۲۰۹ - ۲۱۵ - ۲۱۶ -
۲۳۶ -۶۵۰-۸۱۲
جورجیس دوم ۵۸-۱۷۸

چ

چارلز گرین کمستون (Charles Greene Cumston) ۲۰۰-٤٤۸-۸٤۹

ح

حائری (عبدالحسین) ۳۹۱-۳۹۲
حاج حسین آقاملک ۵۷۹
حاجی خلیفه (ملا کاتب چلبی) ۷۱-۱۹۹-
۳۵۵-٤٤٤-٤٤۶-۵۷۸ - ۶۷۸ - ۶۹۶ -
۷۲۰-۸۶۵-۸۷۷-
حاج ملا هادی سبزواری ۵۸۱
حارث بن کلده ثقفی طائفی ۷۵-۱۳۵-۱۳۶-
۱۳۷-۱٤۸
حارث منجم ۱۹۰
حبرون (حیرون) بن رابطه ۲۹۱
حبیش بن الحسن‌الاعسم ۱۸-۱۶۸-۲٤۷ -
۲۵۲-۲۶۰-۲۶۱-۲۶۲ - ۲۷۸ - ۲۹٤ -
۸٤۵
حجاج بن یوسف ثقفی ۱۳۷- ۱۳۸ - ۱٤۳ -
۱٤٤ - ۱۵۱-۱۵۳-۲۰۱-۶۴۹-۶۸۶
حجاج بن یوسف بن مطر (مطران) ۹٤-۲٤۱-
۲٤۷-۲۹۱-۳۰۰-۳۰٤-۳۰۷
حرب (جد ابوسفیان) ۱۵۲
حریمی ۵۸۲
حسام‌الدوله دیلمی ۲۲۲

حسام‌الدین ارتق ۷۱۲
حسن بصری ۲۰۲
حسن بن سهل ۵۷-۱۷۳-۱۸۹-۱۹۰-۲۱۸-۲۶۲-۲۶۳-۲۹۹
حسن بن عبدویه ٤۰۱-٤۰۲-٤۰۷
حسن بن علی (ع) ۱٤۱
حسن بن محارب قمی ٤۰۹-٤۱۱
حسین بن مخلد ۱۸۱-۶۵۲
حسن بن موسی‌بن‌شاکر (از بنی‌شاکر)۱۶۶ - ۱۶۸-۱۹۰
حسن بن نوح ٤۸٤
حسن طبیب ۶۸۳
حسن فسائی (فسوی) ۶۷۵-۶۷۶
حسین بن اسعد بن حسین الدهستانی ۳۹۳
حسین بن علی (ع) ۱۳٤
حسین بن علی میکال ٤۹۱
حضرت مریم (ع) ۲٤۲

حکم دمشقی ۱٤۰-۱٤۲-۱۵۲
حکیم آل‌سروان ۱۹٤
حکیم‌الهی (محمدعلی) ۵۳۱-۶۱۱-۸۶۱
حکیم بدرالدین قاضی بعلبک ۷۸۲
حکیم علی الجیلانی ۵۷۶
حکیم مؤمن (محمد مؤمن گیلانی) ۳۸۷-٤۳۶-۷۱۳-۷۶۱-۸۶۰
الحلاجی (یحی بن‌ابی‌حکیم) ۶۵۲
حمزة بن‌الحسن ۶۷۰-۶۷۱-
حمود غرابه (دکتر...) ۶۲۷
حنین بن‌اسحق عبادی (ابوزید) ۱۸-۲۸-۵۶-۵۷-۶۱-۹٤-۱۶۸-۱۸۲ - ۲۲۶- ۲۳۰ - ۲۳۵-۲۳۶-۲۳۷-۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲٤۰ - ۲٤۱-۲٤۲-۲٤۳-۲٤٤ - ۲٤۵ - ۲٤۶ - ۲٤۷-۲٤۸-۲۵۱-۲۵۲- ۲۵۸ - ۲۵۹ - ۲۶۰-۲۶۱-۲۶۲-۲۶۳ - ۲۶٤ - ٤۶۵ - ۲۶۶-۲۶۸-۲۶۹-۲۷۸ - ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۳۰۰-۳۰۲-۳۰٤-۳۰۶ - ۳٤۳ - ۳۶۰ - ۵۶۷-۵۸۳-۵۸٤-۶٤۳ - ۶۵۱ - ۶۵۶ - ۶۷۹-۶۸۱-۶۸٤- ۶۸۶ - ۶۹۳ - ۷۰۱ - ۷۰۷-۸۰۱-۸۲۵-۸٤۵
حی بن یقظان ۵۰۰-۸۶۵

خ

خاقانی شروانی ۸٤۹
خالدبرمکی ۷۱-۱۵۸-۱۶۳-۱۶۵
خالد بن یزید ۱٤۲-۱٤۷-۱۹٤-۲۹۵
خانلری (دکتر پرویز ناتل) ۶۳۲-۸۷٤
خرداد برزین ۸٤
خسروپرویز ۶۶-۷۸-۸٤-۸۶-۸۷-۱۱٤
خسروشاه بن مبادرشاه (پادشاه دیلم) ۲۲۳
خسروشاهی (امام‌شمس‌الدین عبدالحمیدبن‌عیسی) ۶۵٤
خطیب نصرانی ۱۷۹
خطیبی (دکتر حسین) ۶۳۰
خلیل بن احمد نحوی ۲۳۸-۳۷۹
خلیلی (عباس) ۹۷
خونجی (ابوالفضائل محمد بن نامور) ۵۷۶
خواجه کمال‌الدین زبیر الصدیقی ۳۱۷

خواجه نظام‌الملک طوسی ۷۶۸
خوارزمشاه علی بن مأمون بن محمد ۴۹۰ - ۴۹۱ - ۴۹۳-۵۱۱-۵۱۲-۵۱۸ - ۵۶۰ - ۶۷۶
خیزران ۵۴

د

دارمبرك (م. M. Daremberg) ۲۶
داریوش اول (پادشاه هخامنشی) ۳۴
داریوش دوم (پادشاه هخامنشی) ۲۴
داریشوع ۲۹۳
داعی الاطروش (حسن بن قاسم‌علوی) ۳۵۳-۳۵۶-۴۰۹-۴۱۱
داناسرشت (اکبر) ۳۲۵-۶۱۱-۶۳۰-۸۶۶-۸۷۲
دانش‌پزوه (محمدتقی) ۸۷۸
دانیال طبیب ۲۹۷-۶۵۷
داود انطاکی ۸۶۰
داود بن حنین ۹۳-۲۵۲-۲۵۸-۲۵۹
داود بن دیلم ۱۸۱-۱۸۲-۶۵۲
داود بن سرابیون ۵۵-۲۲۷-۲۹۴-۸۱۲
داود منجم ۱۹۱
داونتاری (Dhauventari) ۱۰۳
دایشلم (شاه هندوستان) ۷۱
درستبذ (درستباد) ۶۶-۹۰
د. کراسو (De Crasso) ۲۶
درگاهی دبستانی ۴۵۰
دمسقیوس سوری (Damascios) ۸۸
دموکدس (Demokedes) ۳۴
دوکرمن (ژرار Gerarrd de Cremone)
۳۶۲-۳۶۸-۵۵۵-۵۷۷-۵۷۹-۵۸۱
دوکونینک (پ P. de Koning) ۳۷۰ - ۳۷۵-۴۵۱
دوکونینک (م. M. D. Koning) ۴۲۱
دومنیل (René Dumesnil) ۸۷۲
دهخدا (علی‌اکبر) ۵۲۸-۶۵۰-۶۵۶-۶۵۸-۶۶۹-۶۷۹-۶۸۷-۶۹۴- ۶۹۵ - ۶۹۸ - ۷۱۰-۷۴۴-۸۶۰
دهشتک ۶۳
دیسپان دوفلوران
(Mme. Dispan de Floron) ۴۴۹
دیسقوریدوس عینی زربی
(Discuride) یا (Dioskyside) ۱۳-۱۴-۱۹۷-۲۶۴-۵۷۰-۸۲۵
دیلم ۳۴۳-۴۰۹-۶۵۲
دیوجانس (Diogène) ۸۸
دینون (Dinon) ۳۴

ذ

ذراقن (Dracon) ۱۹۷
ذیمقراطیس ۷۴۶

ر

زادویه بن شاهویه‌الاصفهانی ۲۹۹
رازی (رجوع شود به ابوبکرمحمدزکریای رازی)
راشد (خلیفه عباسی) ۱۸۸-۷۰۵-۷۰۹
راضی خلیفه عباسی ۱۸۸-۲۲۵-۲۸۱-۲۸۵-۲۸۶-۲۸۷
رامسس پنجم (فرعون‌مصر) ۸۴۸

راف. ه. میجر (Ralph H. Major) ۱۱ - ۱۳-۲۰-۲۰۱
ربن طبری ۳۱۶
ربیع حاجب (خادم) ۵۲-۶۲
رجاء طبیب ۶۸۳
رستم مسانی (Sir R. Massani) ۶۳۱
رسی (پرفسور) (Prof. Rossi) ۶۳۰
رشید (رجوع شود به هارون‌الرشید)
رشیدالدین فضل‌اله (خواجه) ۸۰۹
رشیدالدین وطواط ۷۶۳
رفیده ۷۶۳
رکن‌الحکماء (رجوع شودبه نیلسوف‌الدوله)
رکن‌الدوله (ابوعلی حسن بن بویه‌دیلمی)
۳۵۸-۴۴۵-۴۴۷-۶۵۶ - ۶۵۷ - ۶۶۹ - ۶۷۲-۷۰۱
رنو (م. M. Renaud) ۳۷۰-۴۲۲
رودکی ۸۴۳
روفس‌افسسی(Rufus d' Ephèse)۲۶-۲۵۵-۷۰۱
روفیل (ثیوفیل) ۳۰۱
ره‌آورد (حسن) ۳۹۱-۷۲۸-۷۳۰-۷۳۴-۷۳۸
رینچ (و. W. Rinch) ۲۶

ز

زاخودرنیکلایویچ (پرفسور
(Prof. M.B.N. Zakhoder) ۶۳۰
زاهه العلما [ابوالحسن سعید بن هبةالله‌بن-حسین (ابوسعید)] ۷۰۱-۷۸۱
زایاچوفسکی (پرفسور دکتر آنانیاج
(Prof. Dr. Ananiasz Zajchowski
۶۰۵-۶۳۰
زبیده (زن هارون‌الرشید) ۵۸
زربن عبدالله ۹۶
زرین خط ۶۲۱
زکریای طیفوری ۱۸۰-۶۵۱
زلیگمان (Fr. R Zeligmann) ۶۳۵-۶۳۶-۶۳۸-۶۳۷
زنو (امپراطور روم Zeno)
زنون قبرسی (زینون Zenon de Chypre)
۲۷-۶۲۱
زودهف (کارل K. Sudhof) ۲۲ - ۲۰۰ - ۷۸۵-۷۸۶-۷۹۲
زوربابن مانحوه ناعمی حمصی (زوربابن‌ماجوه)
۲۹۱
زیاد ۸۱۸
زیادة‌الله سوم (حکمران قیروان) ۲
زینب طبیبه بنی اود ۱۴۴
زین‌الدین (عبدالمعطی) ۸۲۱
زین‌العابدین انصاری ۷۴
زینگر (ج. Ch. Singer) ۲۰۰
زینون صغیر (Zenon) ۱۹۷

ژ

ژائیه (هانری Henri Jahier) ۵۵۴
ژوستی‌نین (امپراطور روم Justinien) ۲۹
ژولین (امپراطور روم Julien) ۲۸

ژوپن (امپراطور روم شرقی Jovien) ۳۷
ژیدون (ف. F. Gidon) ۲۰۰-۳۵۶-۴۴۹
ژیلبر (Gilbert) ۶۰۱

س

ساخائو (Sachau) ۸۷۶
سامونونیکوس (Samononicus) ۳۱
سامی‌بیک ۳۲۵
ساوجی (حاج میرزا ابوالفضل) ۶۹۲
ساوی (پل P. Savy) ۴۲۶
ستاره (مادر ابن‌سینا) ۴۷۹
سجاح (مادر متوکل) ۲۸۳-۷۷۱
سحری (دکترمحمد) ۴۵۰
سخاریب ۲۶۶
سدیدالدین کازرونی ۵۷۶
سربریانسکی (ب.ای. B.I. Serebriansky) ۸۶۰
سرجیوس راس‌العینی (سرجیس) (Sergius de Rechaina=S. Theodosiopolis) ۳۱-۴۵-۵۵-۵۷-۶۳-۶۵-۶۷-۷۳-۹۰- ۲۲۵-۲۲۶-۲۶۰-۲۴۷- ۲۸۹ - ۲۸۹ - ۸۴۵
سرنوس (Serenus) ۳۱
سری‌الدین ۸۲۰
سری قراکوادت (طبیب هندی) ۶۳۹
سعد بن ابی وقاص ۱۲۰-۱۳۶
سعدبن معاذ ۷۶۳
سعدی شیرازی ۱۲۰-۷۴۸-۸۶۶
سعید بن عبدالرحمن ۴۰۳
سفاح ابوالعباس (خلیفه‌عباس) ۱۵۵-۱۵۶ - ۱۵۷-۱۶۳-۱۸۷-۲۱۶-۶۵۰-۶۵۱
سقراط (Socrate) ۱۹۸
سلطان الدوله ۶۶۷
سلطان سنجر ۷۲۰
سلطان محمود غزنوی ۴۹۱- ۴۹۶ - ۵۰۲ - ۵۰۸-۵۰۹-۵۲۱-۵۴۲ - ۵۵۹ - ۶۵۸ - ۶۷۶-۶۷۹-۶۹۱-۶۹۲-۶۹۹
سلطانی بهبهانی ۹۹-۱۰۰
سفیان ۲۹۸
سلام الابرش ۲۹۴
سلم (صاحب‌بیت‌الحکمه) ۲۴۱-۳۰۴-۳۰۷
سلمة بن احمد مجریطی (مادریدی) ۳۳۶
سلموية بن بنان ۷۲-۱۶۶-۱۸۲-۲۴۰-۲۴۷- ۲۵۷-۲۹۴-۳۰۷-۳۰۸-۶۵۱
سلوکوس نیکاتر (Selucus Nicator) ۱۲- ۱۳-۴۷
سلیم عمار (دکتر) ۳۳۷-۴۱۳-۷۹۴
سلیمان بن حسان اندلسی ابن‌جلجل (رجوع شود به‌ابن جلجل)
سلیمان (فرزندعبدالملک خلیفه اموی) ۱۵۲
سماءالدوله ۵۰۸
سمانه ۲۳۱
سنان ۲۷۹

سنان بن ثابت‌بن قره (ابوسعید) ۶۱-۲۸۱ - ۲۸۲-۲۸۳-۲۸۵-۲۸۶-۶۷۶ ۶۸۴-۷۷۴ ۷۸۰-۸۱۵-۸۱۶
سنبلیقیوس کیلیائی (Simplikios) ۸۸
سن توماس داکن (Saint Thomas d' Aquin) ۶۳۰
سوخرا (بختگان) ۷۷
سورانوس افسسی (جوان، Soranus le Jeune) ۲۶-۲۷-۲۶۰
سوسروتا (سسترد، سسروتا، سوچروته، Susruta) ۷۰-۱۰۳-۱۰۴-۱۰۵-۱۰۶
سهل بن ربان طبری ۲۲۷
سهل بن سابورین بن سهل (ابو سابور کوسج) ۱۶۹-۱۹۹-۱۸۰-۶۵۰-۷۰۶
سهل بن هارون ۳۰۴-۳۰۵-۳۰۷
سهیل انور (دکتر) ۵۸۵-۶۲۶-۶۲۷
سیاسی (دکتر علی اکبر) ۶۱۱-۶۲۴-۶۲۷
سید محمد رضی‌خان طباطبائی سمنانی (حکیم‌باشی نظام) ۳۸۷-۵۷۴-۵۸۱
سیجریست (دکتر هنری Dr. Henry F. Sigerist) ۲۰۱
سیحون (مهندس هوشنگ) ۶۲۰
سید اسماعیل جرجانی - سیدزین‌الدین (شرف‌الدین) ابو ابراهیم اسماعیل بن حسن‌بن‌محمد بن احمد الحسینی الجرجانی) ۳ - ۷۴-۳۱۴-۳۲۴-۴۴۳-۶۹۲-۷۱۶-۷۱۷-۷۱۸-۷۱۹-۷۲۰-۷۲۱-۷۲۲ - ۷۲۴ - ۷۲۶-۷۲۸-۷۲۹-۷۳۴ - ۷۳۵ - ۷۳۷ - ۷۳۸-۷۳۹-۷۴۰-۷۴۱ - ۷۴۲ - ۷۴۳ - ۷۴۴-۷۴۵-۷۴۶-۷۴۹ - ۷۵۰ - ۷۵۱ - ۷۵۲-۷۵۳-۷۵۴-۸۶۱ - ۸۲۶ - ۸۳۲ - ۸۳۵-۸۳۶-۸۸۲-۸۸۳
سیده‌خاتون (ام‌الملوك) ۴۹۶-۵۰۸
سیسینیوس (Sicinius) ۳۸
سیف‌الدوله بن حمدان ۶۷۲-۷۸۰
سیمون انطاکی (Simon d' Antioche) ۷۸

ش

شابرل (Chabrol) ۶۰۱-۶۰۳
شاپور اول (فرزند اردشیر) ۴۸-۴۹ - ۵۰ - ۶۹۸
شاپور دوم (ذوالاکتاف) ۲۷-۴۹-۵۰-۶۵ - ۷۲-۱۶۰
شاپوربن سهل (سابور) ۶۲-۷۲-۱۶۰-۱۸۰-۶۵۱-۶۵۲
شارلمانی (Charlemagne) ۱۷۰-۱۷۱
شارل کوری (Charles Coury) ۲۰۱-۴۴۴
شاکر (سرسلسله خاندان بنی‌شاکر) ۱۶۸
شالچی (دکتر محسن) ۴۵۰-۵۷۹-۵۸۱
شاملو (غلامعلی صدرالاطباء) ۵۷۴ - ۵۷۹ - ۸۶۶
شاه عباس صفوی ۹۶
شاه سلیمان صفوی ۳۷۳-۷۱۷
شتینگ (میر. M. Steineg) ۲۰۰

شرف‌الدوله دیلمی ۱۹۱-۶۶۷-۷۷۷-۷۸۱
شروین (سپهبد) ۴۹۶
شریف (ابوطالب ناصربن اسمعیل سلطان) ۲۷۱
شعار (دکتر جعفر) ۷۹۶-۷۹۷
شغب (سیده، مادر مقتدر) ۷۷۳-۷۴۴
شفاءالملک (حکیم عبداللطیف) ۵۵۲
شمس الدوله دیلمی ۴۹۶-۴۹۷-۴۹۸-۵۰۰-۵۱۸-۵۱۸-۵۹۴
شمس‌الدین محمد بن محمود شهرزوری (ابن‌الکفانی) ۶۸۲-۸۶۵
شمس الدین محمدساعدانصاری ۸۲۲-۸۲۳-۸۲۴
شمس‌الدین محمد شریبی ۸۲۳
شمس‌الدین محمد مرقندیانی ۵۷۹
شوما خر (ژ. J. Schumacher) ۴۵۰
شهاب‌الدین صایغ ۸۲۰
شهابی (محمود) ۶۱۱-۸۷۴
شهدی الکرخی ۲۶۹
شهرداد (دکترمحمد) ۵۷۹-۷۳۱-۷۶۵-۸۶۶
شهمردان (رستم) ۶۲۸
شهید بلخی (ابوالحسن شهیدبن الحسین) ۴۰۹-۴۱۰
شیبانی (دکتر حسنعلی) ۴۴۲
شیخ بهائی ۵۲۶-۵۷۹
شیخ صید لانی (رئیس داروخانه) ۳۴۱
شیرزیل بن رکن‌الدوله دیلمی ۶۷۲
شیر شیوع بن قطرب ۲۹۲
شیرین (زوجه انوشیروان) ۹۰
شیرین (زوجه خسروپرویز) ۶۶
شیمون‌دولویج (Szymon de Lowicz) ۶۰۴

ص

صاحب بن عباد ۲۲۳-۳۵۸-۴۰۹
صاعدبن بشر بن عبدوس ۱۸۰-۲۴۴
صاعد بن عبدوس ۶۸۳-۲۲۴
صالح (دکتر جهانشاه) ۴۴۱-۶۲۴-۶۲۶-۶۳۷-۷۳۱
صالح بن سهله‌الهندی ۱۸۰
صبا (دکتر محسن) ۴۸۱
صبحی مهتدی (فضل‌الله) ۵۴۶-۵۵۰
صدیق (دکتر عیسی) ۶۲۸
صدیقی (ابوالحسن) ۴۷۸-۵۱۵-۶۱۲-۶۱۳
صدیقی (دکتر غلامحسین) ۶۱۰
صفا (دکترذبیح‌الله) ۴۴۱-۵۵۰-۵۷۸-۶۱۲-۶۲۵-۶۳۰-۸۶۵

ض

ضیاءالدین بهاءالدین الشجاعی ۵۷۶
ضیابلدین دری ۵۶۴-۶۱۱-۶۸۲

ط

طائع (خلیفه عباسی) ۱۸۸-۲۸۶-۴۵۶-۶۶۰-۶۶۱-۶۸۴-۸۱۷
طارق ۱۵۱
طاط بن ادریس پیغمبر (ع) ۲۷۱

طالس ملطی (=طالیس Thales de Milet) ۷٤٥
طاهر ذوالیمینین ۲۹۱
طبری (احمد بن محمد) ۱۵٦-۵۸٦ - ٦٤۹ - ٦٦۸
طراژان (امپراطور روم، Trajan) ۲٦
طرفة بن العبد ۱۲۷
طغرل بیک سلجوقی (رکن الدین) ٦۹۲-۷۷۷
طلحة بن جعفر ۲۲٤
طیفوری (زکریا) ۸۱۸
طیفوری (عبدالله) ۸۱۲

ع

عاملی (دکتر نصرة الله) ۵۹۵
عبادبن عباس ٦۷۰
عباس بن سعید الجوهری ۷۰-۱۸۹
عباسه (خواهر رشید) ۱٦۵-۲۱۹-۸۰۸
عبدالحمید (حکیم) ۸٦٦
عبدالحلیم منتصر ٦۲٦
عبدالخالق آخوندوف بادکوبه‌ای ٦۳۵
عبدالرحمن بن خالدبن ولید ۱٤۱
عبدالرحمن نصر بن عبدالله شافعی شیرازی (نبراوی) ۷۹٦
عبدالرشید بن محمود ٦۹۱
عبدالعزیز بن عبدالله الجیلی ۵۷۷
عبدالمعید خان (دکتر) ۳٦۲-۸٤۵
عبدالغفور برشنا ٦۲٦
عبدالقادر نورالدین ۵۵٤
عبدالملک (خلیفه اموی) ۱۵۰-۲۵۲
عبدالملک بن ابی عثمان محمد بن ابراهیم نیشابوری (خرگوش) ۸٦۸
عبدالملک بن نوح (ابوالعباس) ۵۰۷
عبدالملک کنانی ۱٤۰
عبدالله (پدر ابن‌سینا) ٤۷۹-٤۸۲-٤۸۳-٤۸۹
عبدالله بن ابوسهل بن نوبخت ۱٦۹-۱۸۹
عبدالله بن اسحق ۲۹۳
عبدالله بن اسلم ۲۷۳
عبدالله بن بابی (هنی، بن بی‌بی) ۵۰۱
عبدالله بن حمدان (سیف‌الدوله) ٦۷۲-٦۷۳
عبدالله بن زبیر ۱۵۱
عبدالله بن سواده ۳۹٦
عیدالله بن شمعون ۲٦۰
عبدالله بن طاهر ۲۳۳
عبدالله بن طیب ۱۹۱
عبدالله بن علی (یا ابومسلم خراسانی، رجوع شود به ابومسلم خراسانی)
عبدالله بن علی (مترجم) ۲۹٤
عبدالله بن مقفع (رجرع شود به ابن مقفع)
عبدالله طیفوری (طبیب خیزران مادر هادی و رشید) ۵۵-۱۸۰
عبدالله الفقیه المعصومی ۵٦٤
عبدالله کاتب ۷۰۲
عبدان (طبیب) ٦۸۳
عبدالمعطی (ابن ارسلان) ۸۲۱
عبدوس ۱۸۰-۳٤۳-٤۰۹
عبدیشوع بن بهریز ۲۹۲

عبیدالله بن جبرائیل‌بن بختیشوع ۵۹-۱۷۸-۲۲۰-۲۲۴-۲۴۲-۲۶۶ - ۲۹۷ - ۴۱۶ - ۶۵۶-۶۶۴-۷۷۶
عبیدالله دوم ۶۱
عبیدالله الحسن ۱۹۱
عثمان بی عفان ۱۱۴-۱۳۶-۱۶۷
عروة بن زبیر ۱۴۱
عزام (محمد شمس‌الدین) ۸۲۱-۸۲۴
عزالدوله‌دیلمی ۲۹۷-۶۷۵
عزالدین‌ابوالقاسم خضربن‌ابوغالب نصرالدین حمصی ۷۱۲
عزیز بن معز علوی ۲۲۲
العزیز بالله (خلیفه‌عباسی) ۶۶۵
عضدالدوله‌دیلمی ۶۰-۶۱-۱۵۸-۱۹۱-۱۹۵-۲۲۲-۲۶۹-۲۹۸-۳۴۶-۴۴۵-۴۴۶-۴۴۷-۴۵۴-۴۵۵-۴۵۶-۵۶۷ - ۶۴۹ - ۶۶۱-۶۶۳-۶۶۷-۶۶۹-۶۷۰ - ۶۷۳ - ۶۷۴ - ۶۷۵-۶۷۸-۶۸۱-۷۶۸ - ۷۷۵ - ۷۷۶ - ۷۷۷-۷۸۰
عفیفی ۶۲۶
عقیلی‌علوی خراسانی‌شیرازی (سیدمحمدحسین) ۹۵-۷۱۷-۷۵۸-۷۶۱-۷۶۲
علاء (حسین) ۶۲۴
علاءالدوله اتسز خوارزمشاه ۷۲۰ - ۷۳۷ - ۷۳۹-۷۴۰
علاءالدوله (کاکویه دیلمی) ۴۹۹ - ۵۰۰-۵۰۱-۵۰۲-۵۰۳-۵۰۴ - ۵۰۵ - ۵۰۶-۵۰۸-۵۱۶-۵۱۸-۵۸۴-۶۹۷
علاءالدین محمد (طبیب) ۳۷۳
علاءالدوله محمد بن دشمنزیار ۵۴۵ - ۵۴۷
علاءالدین محمد خوارزمشاه (تکش) ۷۲۰
علان‌الشعوبی ۳۰۳-۳۰۵-۳۰۶
علک حسابدار ۳۹۸
علوی نائینی (دکتر عبدالعلی) ۳۷۷-۴۴۱
علی آقا شیرازی (میرزا،فقیه وطبیب) ۳۸۷
علی بن ابن‌الحزم قرشی (ابن‌النفیس) (رجوع شود به ابن النفیس)
علی بن‌ابی‌طالب (ع) ۱۱۴-۱۲۴ - ۱۳۶ - ۴۳۹
علی بن‌احمدطوسی‌اسدی (ابونصرعلی‌بن‌احمد) ۶۳۵-۶۳۷-۶۳۸-۶۴۰
علی بن حسین اصفهانی ۴۱۴
علی بن ربن طبری (علی بن سهل) ۳ -۱۱۰- ۱۴۸ - ۲۳۷-۳۱۶-۳۱۷ - ۳۲۳ - ۳۳۱ - ۳۳۸-۳۳۹-۷۲۸-۷۶۱-۸۳۱
علی بن رضوان (ابوالحسن) ۵۸۶-۷۰۰
علی بن زیاد التمیمی ۲۹۹
علی بن زید بیهقی ۲۳۸-۳۱۶
علی بن سینا (برادر ابن‌سینا) ۴۸۲
علی بن عباس مجوسی اهوازی (رجوع شود به اهوازی)
علی بن عبدالله (زین‌العرب المصری) ۵۷۶
علی بن عیسی‌الاسطرلابی ۱۸۹
علی بن عیسی بن جراح وزیر (ابوالحسن) ۲۸۲-۲۸۳-۲۸۸-۴۱۱ - ۷۷۱ - ۷۷۲ - ۷۷۳-۷۸۸-۷۸۹-۷۹۰
علی بن عیسی کحال ۶۸۳
علی بن عین زربی ۷۰۳

علی بن غانم مقدسی ۸۲۰
علی بن محمد بن‌علی جراح ۸۲۵
علی بن وهبان ٤۱۱
علی بن وهسوذان (حاکم طبرستان) ۳۷۲-٤۰۹-٤۱۱
علی‌بن هبةالله اثردی بغدادی ۷۰۷-
علی بن یحیی (شاگرد حنین) ۲۵۱ - ۲۵۳ - ۲۵۷-۲۹۲
علی نسائی ٦۹۰
عمر بن خطاب ۱۱٤- ۱۱۵ - ۱۲۰ - ۱۲۱ - ۱۳٦-۷۸۹-۸٤۳
عمر بن سهلان ساوجی ٥٦٤
عمر بن شعیب ۸۰۰
عمربن عبدالعزیز ۳۲-۱۳٤ - ۱٤۰ - ۱٤۹ - ۱۵۲-۱۹۵-۱۷۹
عمر بن فرخان ۲۳٦-۲۹۹
عمر بن محمد بن خالد بن عبدالملک ۱۹۰
عمر بن محمد بن عوض شامی ۷۹٦
عمروبن شعیب ۸۰۰
عمروبن عاص ۱۲۰-۱۵۱-۱۹۳-۲۱۲-۲۱۳-۸٤۲-۸٤۳
عمروبن لیث صفاری ۷٦۷-۷٦۸
عمید (دکتر موسی) ٦۰۹-٦۱۰-٦۳۱
عمیدالملک (محمدبن‌منصور کندری) ٦۹۲-۷۷۷
غناز (ابوالفتح محمد بن غناز) ٤۹۷-۵۰۸
عیسی بن ابی خالد ٦۵۱
عیسی بن اسید مسیحی ۲۷٦-۲۷۷ - ۲۷۹ - ۲۹۰
عیسی بن جراح ۲۸۲
عیسی بن حکم دمشقی ۱٤۳-٦۵۱
عیسی بن شهلافا ۵۳-٥٤-۵۵-٦۲-۹۳-۱٦۰-۱۷۹-۱۸۰
عیسی بن بن سهاربخت (صهاربخت، چهار-بخت) ۵۱-٦٤-۱۷۹-۲۳٦-۲٤۸-٦٤۳ - ۸۲۵
عیسی بن‌علی (عموی خلیفه‌اول‌و دوم‌عباسی) ۲۹۸
عیسی بن علی بن ابراهیم بن هلال کاتب ٦۸۳
عیسی بن علی (شاگرد حنین) ۱۸۳
عیسی بن علی رهاوی ۲۳۰
عیسی بن ماسرجیس ۲۱۵
عیسی بن ماسه ۷۲-۱۸۲-۲۳۰-۲٦۹-۳۷۲ - ۷٦۹
عیسی بن یحیی بن ابراهیم الناقل ۲۸ -۲٤۷-۲٦۲-۲٦٤-۲٦۵
عیسی بن یونس الکاتب الحاسب ۲۹۳
عیسی‌الرقی التفلیسی ۲۹٤
عینی (نویسنده عقدالجمان) ۷۷۷

غ

غالب (طبیب معتضد) ۱۸۲-۳٤۳
غرور بن طیب یهودی بلدی ٦٦٦
غزالی (حجةالاسلام) ۸۳۰
غضبان (سید جعفر) ۷۷۰-۷۷۲-۷۷۳-۷۷٤-۸۰۹-۸۱۰-۸۱۰-۸۲۰

غلامحسین طبیب ۵۳۱
غنی (دکتر قاسم) ۳۸۶-۳۹۱-۵۲۳-۸۷۵
غوروس (Gurus) ۱۹۷

ف

فاتک ۳۵۳-۳۵۶-۴۰۹-۴۱۱
فاطمه (ام محمد) ۸۰۸
فتح بن حاقان ۱۸۰-۲۴۳
فتح بن نجبة الاسطرلابی (منجم) ۱۹۱
فتحعلی شاه ۹۶
فثیون (فیثون مترجم) ۲۹۱-۸۱۰
فخرالدوله دیلمی ۴۹۶-۵۰۸-۵۴۵
فخرالدین رازی ۵۷۶-۸۷۵
فخرالدین علی صفی ۳۹۵
فخرالدین ماردینی (امام فخرالدین ابوعبدالله محمد بن عبدالسلام بن عبدالرحمن بن عبدالساتر انصاری) ۷۱۱-۷۱۲
فرات بن شحناثا ۱۸۹-۱۸۰
فرخانشاه‌بن نضیر بن فرخانشاه ایرانی ۱۹۱
فردوسی طوسی ۸۲-۸۳-۸۴-۸۹-۹۱
فرفوریوس صوری
(Porphyre = Porphyros dc Tyron)
۱۹۸-۲۵۶-۴۸۴-۵۱۹
فرند (Freind) ۵۶۷
فروزانفر (بدیع‌الزمان) ۶۲۸
فروغی (محمدعلی، ذکاءالملک) ۶۱۱
فضل (والی خراسان) ۱۶۳-۱۶۴-۱۶۵-۱۶۶
فضل برمکی ۲۱۸
فضل بن‌جریر تکریتی ۶۹۸
فضل بن ربیع ۶۳-۲۱۹-۲۲۷-۲۲۸-۸۰۸
فضل بن نوبخت (ابوسهل) ۱۸۹-۳۰۳-۳۰۶
فلاذیوس (Palldius) ۱۸
فلاوین بونه‌ری (Flavien Bonnet Roy) ۸۷۲
فلوران فارا ان (M. Floran-Pharaon) ۴۱۶
فلوگل (Flügel) ۶۳۷
فواد (سید) ۳۳۰-۷۶۶
فوشه (ژان، Jean Fauchet) ۵۵۴
فولس (رجوع شود به بولس)
فولیس (رجوع شود به بولس)
فیروز (پادشاه ساسانی) ۳۹-۴۴-۴۶-۴۷
فیلسوف الدوله (دکتر عبدالحسین خان رکن‌الحکماء) ۶۹۹
فیلغریوس (Philigarus) ۲۷-۲۹۷
فیلوس‌مقدونی ۱۹۷
فیوم (علی) ۲۹۳

ق

القائم بامرالله‌بن‌المقتدر ۱۸۸-۷۰۵-۷۷۷-۷۸۱
قابوس وشمگیر ۴۹۳-۵۴۳-۵۰۸-۵۴۴-۵۴۵
القادربالله بن اسحق بن المقتدر ۱۸۸-۴۵۶-۷۸۱
قاسم بن عبیدالله (وزیر) ۱۸۰-۱۸۱-۱۸۲-۱۹۶-۲۵۹-۲۹۶-۳۴۳-۳۴۴-۳۵۳-۳۸۶-۴۰۹-۴۱۱

قاضی ابوالقاسم بن احمد (ابن‌صاعد اندلسی) ۳۳۸-۳۳۹-٤۲۲
قاضی نورالله شوشتری ٥۲۲
القاهربالله بن المعتضد (خلیفه عباسی) ۱۸۷-۳۸۱
قباد (پادشاه ساسانی) ٤٤
قتیبة بن مسلم ۱٦۳-۸٤۳
قدری حافظ طوغان ٦۲۸
قراءارسلان بن ابوالمظفر آتسزخوارزمشاه ۷۳٤
قزوینی (علامه محمد) ۳٥۰-۳٦۸ - ٦۳٥ - ٦۳۷-۷۳۸-۸٦۱-۸٦٥
قسطابن لوقا البعلبکی ۹۳-۲٦٦-۲٦۷-۲٦۸
قسطنطین آفریقائی (Constantin l' Africain) ۲-۳۹۳-٤٥۰-٤٥۲
قسطنطین بزرگ (کونستانتینوس، امپراطورروم شرقی) ٤٦
قسطنطین پنجم ۱۸۱-۱۷۲
قسطنطین ششم ۱۷۲
قطب‌الدین محمد بن انوشتکین ۷۱۹-۷۲۰ - ۷۲۲
قطب‌الدین لاهیجی ۱۳۷-٦۹۲
قطب شاه ۳۸۷
القفطی (جمال‌الدین علی بن یوسف بن عبدالواحد- بن موسی بن احمد بن اسحق بن محمد ربیعة - الشیبانی القفطی الوزیر) ٤۹-۱۳٥-۱۷٥-۱۷٦-۱۹۹-۲۱۳-۲۱٦ - ۲۱۷ - ۲۱۸ - ۲۱۹-۲۲۲-۲۲۹-۲۳۹ - ۲٤۰ - ۲٤٦ - ۲٥۱-۲٦٦-۲۷۰-۲۷۱ - ۲۷۲ - ۲۷٦ - ۲۸٤-۲۸٦-۲۸۷-۲۸۸ - ۲۸۹ - ۲۹۷ - ۳۰٥-۳۰۸-۳۱٦-۳۱۷ - ۳۳۰ - ۳۳۸ - ۳٤۷-۳٥۱-۳٥٥-۳٥٦ - ۳٤۳ - ٤٤٥ - ٤٤٦-٤٤۷-٥٠٥-٥۰٦ - ٦۷٥ - ٦۸۰ - ٦۸٦-٦٦٥-٦٦٦-٦٦۷ - ۷۷۰ - ۷۷٤ - ۷۷۷-۷۸٥-۸۰۹
قنواتی (دکترالاب، Père G.C. Qanavati) ٥۷۸-٦۲٦-٦۳۰
قویری (ابراهیم، ابواسحق) ۳۰۱
قیضا الرهاوی ۲۹۱-۲۹۲

ک

کاراکا (Karaka) ۱۰۲-۱۰٦
کاراراکالا (امپراطور روم Carracalla) ۳۱
کارادو و (Baron Carra de Vaux) ۳٥٦-٥۲۸-٥۸۱
کاستیلیونی (آ. A. Castiglioni) ۲۳ - ۲۰۰-۳٥٦-٤۲٦-٤۳۱ - ٤٤۹ - ٥۸۰ - ۷۹۱-۷۹۳
کاظم اسماعیل گورکان (دکتر) ٦۲٥ - ٦۲٦-٦۲۷
کالیجار البویی ٥٤٥
کامپل (دکتر دنالد، Dr. Donald Campbell) ۲۰۰-٤۱٥-٤٤۹
کامرن (پرفسور Prof. G. Cameron) ٦۲٥-٦۲۸-٦۳۲
کاوس ۹۱
کتزیاس (Ktezias - Ctesias) ۲٤

کدبانویه ۴۹۶-۵۱۸
کراوس (پاول، Prof. Paul Kraus) ۱۹۸-۳۲۵-۳۹۰-۴۴۲-۶۵۹
کربلائی عبدالخالق (حجار سنگ‌قبر بوعلی) ۶۱۹
کربن (پرفسور هانری، Prof. H. Corbin) ۶۱۰-۶۲۹
کریستنسن (پرفسورآرتور، Prof. A. Cristensen) ۸۱-۸۴-۸۱۱
کرزیپ کندی (Chrysippe de Cnide) ۱۲
کریم اف عبیدالله ایسرائیلویچ ۶۲۶
کریم‌خان زند ۹۶
کسری (رجوع شود به انوشیروان)
کلن (ژ. G. Collin) ۳۷۰-۳۷۴
کمال‌الدین ابوالقاسم بن ابوتراب بغدادی کاتب ۷۷۵
کنتوس (Quintus) ۳۱
کندیاك (Condiaque) ۸۷۱
کنگر (پرفسور ژرژ پ .، Prof. Georges P. Conger) ۶۳۲
کنگه (Kanga = سنکه هندی) ۷۰ - ۱۰۳ - ۱۰۴-۱۰۵-۱۸۰-۲۹۴
کورش بزرگ ۳۴
کومد (امپراطور روم، Commode) ۱۵
کیخسرو اردشیر فیتر (A. Fitter) ۶۲۸ - ۶۳۱
کیکاوس (ملک‌غالب‌فرزند کیخسرو) ۸۷۷

گ

گردین (Gordien) ۳۱
گدار (آندره، A. Godard) ۶۲۸
گرگانی (رجوع شود به سید اسماعیل‌جرجانی)
گرین هیل (Greenhill) ۳۷۴
گواشون (مادموازل Mlle M. Goichon) ۶۲۹
گوپیل (ژ.ژ. J. Jaques Goupyl) ۲۶-۳۷۴
گوثری (دکتردوگلاس، Douglas Guthrie) ۲۰۱
گودرز ۱۶۷
گوستاو لوبون (Gtustave le Bon) ۴۴۹
گوسیوس (Gosius) ۲۱۴
گونتر (پرفسور گارسیا) ۶۲۸
گیو ۱۶۷
گیگ (پ . P. Guigues) ۳۸۷
گینتنر (Gintner) ۲۹

ل

لئون آفریقائی (Léon l' Africain) ۳۲۸ - ۳۳۲
لاواستین (لینیل Laingel Lavastine) ۲۰۰-۷۹۹
لبید بن ربیعه ۱۲۶
لقمان حکیم ۷۷
لوژیه (هانری، Prof. H.Laugier) ۶۲۵

لوکلر (دانیال، Daniel Le Clerc) ۹-۱۷-۲۰۰
لکلر (لوسین، Lucien Leclerc) ۲۰۰-۴۴۸-۶۶۹-۶۷۶
لوئی فیگیه (Loune Figuier) ۳۳۲-۳۴۲-۳۵۶-۵۶۷
لوئی گاردہ (Louis Gardet) ۶۲۸
لوسین مازنو (Lucien Mazenod) ۷۷۲
لیتره (م. Littré M.) ۲۶
لوی (پرفسور ر. Prof. R. Levy) ۶۳۰

م

مأمون (خلیفه عباسی) ۵۷-۵۸-۷۰-۱۵۹-۱۶۶-۱۶۹-۱۷۰-۱۷۱-۱۷۳-۱۷۴-۱۷۵-۱۷۷-۱۷۸-۱۷۹-۱۸۰-۱۸۱-۱۸۲-۱۸۷-۱۸۹-۱۹۰-۲۰۲-۲۰۷-۲۰۸-۲۰۹-۲۱۶-۲۱۸-۲۱۹-۲۲۰-۲۲۹-۲۳۰-۲۳۵-۲۴۱-۲۴۲-۲۴۳-۲۴۶-۲۶۲-۲۶۳-۲۹۲-۳۰۰-۳۰۲-۳۰۳-۳۰۴-۳۰۵-۳۰۶-۳۱۲-۷۷۰-۸۰۸-۸۱۸-۸۱۹
ماراباى ۴۴-۴۵
مارک‌اورل (امپراطورروم) (Marc-Aurèle) ۱۵
ماروثا (Marutha) ۶۵
مارینوس اسکندرانی (Marinos d' Alexandrie)
ماربونان زاهد ۱۵۶
مازیار بن قارن ۳۱۷
ماسرجویه (رجوع شود به ماسرجیس)
ماسرجیس (ماسرجویه، Masarjawai) ۲۰-۷۲-۱۷۹-۱۹۴-۲۱۵
ماسویه اول (پدر = ابویوحنا، Mesué) ۶۳-۹۴-۱۷۷-۲۲۷-۲۲۸-۲۲۹-۲۳۰-۳۶۱-۷۶۹-۸۱۴-۸۱۵-۸۲۵-۸۲۶
ماسه (پرفسور هانری، Prof. H. Massé) ۶۲۷
ماسینین (پرفسور لوئی، Prof. Louis Massignon) ۶۲۵-۶۲۷
ماشاءالله بن اثردی (= میشا بن اثری، رجوع شود به ابن اثردی)
مالک اشتر نجعی ۹۶-۱۴۱
مانی ۵۰
المتقی (خلیفه عباسی) ۵۹-۱۸۸-۲۸۶
المتوکل علی‌الله (خلیفه عباسی) ۵۸-۵۹-۶۲-۱۶۲-۱۷۷-۱۸۲-۱۸۷-۱۸۸-۲۱۶-۲۲۰-۲۳۰-۲۳۵-۲۴۳-۲۴۴-۲۴۹-۲۵۲-۲۵۵-۲۶۸-۲۸۳-۲۸۶-۳۰۴-۳۰۶-۳۱۷-۳۲۳-۴۹۸-۶۵۸-۶۶۰-۶۸۴-۶۵۱-۸۱۰
متی بن یونس (یونان) ۲۷۰-۲۹۵-۳۰۱
متینی (دکترجلال) ۴۴۱-۴۴۳-۶۴۴
محبوبی اردکانی (حسین) ۶۳۵-۶۳۷
محققق (دکتر مهدی) ۲۰۰-۴۱۱-۴۴۳
محمد بن ابراهیم فرازی (طبیب) ۱۸۹
محمد بن ابوالعباس سفاح ۱۷۹
محمد بن احمد بن ابی‌الاشعث ۶۶۴

محمد بن عقیل القزوینی ٥٤٥
محمد بن موسی خوارزمی (دانشمند ریاضی) ۱۹۰
محمد شفیع پاکستانی (پرفسور) ٦۲٥-٦۲٦
محمدی (دکتر محمد) ۲۹۹
محمد حسین علوی خراسانی شیرازی (رجوع شود به عقیلی علوی)
مدکور (دکتر ابراهیم) ٦۲٥-٦۲۸-٦۲۹
مجدالدوله ابوطالب رستم بن فخرالدوله دیلمی ٤۹٦-٥۰۸
مجدالدین ابومحمد صاحب بن محمدالبخاری ۷۳۷-۷۳۹-۷٤۰
مجدالدین محمد حسین متخلص به مجدی ۸٦۱-۸۷٦
محسن بن ابراهیم بن هلال الصابی ۲۸٦
محمد بن بهرام مطیارالاصفهانی ۲۹۹
محمد بن ثواب (ابوعبدالله محمد بن ثواب بن- محمد موصلی) ٦٦٤-٦٦٥-٦٦٦
محمد بن جابر بن سنان البتانی ۲۳۷-۳۰۰
محمد بن الجهم البرمکی ۱۹۰-۲۹۹
محمد بن الحسن الوراق ٤۱۲
محمد بن الحسین بن حمید (ابن الادمی) ۱۹۰
محمد بن خالد بن عبدالملک ۱۸۹
محمد بن سیداحمد طبیب ۳۸۷
محمد بن عبدالملک الزیات ۲۹۳
محمد بن عبدالله الاقسرائی ٥۷٦
محمد بن عبدالله بن سمعان ۱۹۰
محمد بن لیث الرسائلی ٤۱۰
محمد بن محمد ابی طالب ٦۸۳
محمد بن محمد بن احمد ابی زید قرشی بن اخوه ضیاءالدین، (رجوع شود به ابن اخوه)
محمد بن محمود الآملی ٥۷٦
محمد بن محیی الدین سریری ۸۲۰
محمد بن موسی بن شاکر (ازبنی موسی) ۱٦۷-۱۹۰-۲۹۳
محمد بن موسی بن عبدالملک ۲۹۳
محمد بن موسی بن المنجم ۱٦۳-۱٦٥-۱۹۰-۲۷۲-۲۹۲
محمد بن یونس ٤۱٤
محمد تنکابنی (فرزندمیرزا احمدتنکابنی) ۸۳۱
محمد حسین گلپایگانی (کاتب قانون چاپ تهران) ٥۸۱
محمد رضا الشبیبی ٦۲۷
محمد علی تهرانی طبیب نظام (کاتب قانون چاپ تهران) ٥۷٤-٥۸۱-۸٦٦
محمدعلی جعفری ٦۳۲
محمد عوفی ۳۹٥
محمد فرید وجدی ۳۳۰-۳۳۳
محمد کاظم طریحی ٦۳۲
محمد مدینی (طبیب) ٦۷۲
محمد مؤمن دیلمی تنکابنی (رجوع شود به حکیم مؤمن)
محمود (برادر ابن سینا) ٤۷۹-٤۸۲
محمود بن عمر الجغمینی (چغمینی) ٥۷۷
محمود بن الشیخ الربانی صائن الدین الیاس الشیرازی ۳٦٦
محمود بن المصلح الشیرازی (قطب الدین شیرازی) ٥۷٦
محمود مساح ٤۸۲

محیط طباطبائی (سیدمحمد) ۴۴۱-۶۲۹
مخرم بن یزید بن شریح ۷۷۱
مد (Mead) ۳۷۴
مدیولانی (Mediolani) ۳۷۱
مراعیل ۲۰۴
مردانشاه ۶۶
مرداویج ۳۵۳-۳۵۶
مرلاحی (مترجم) ۲۹۴
مروان اول (خلیفه اموی) ۱۵۵-۱۷۹
مروان دوم (خلیفه‌اموی) ۱۴۸-۱۵۲-۱۵۴-۱۵۵
مریم عذرا ۳۸
المسترشد بن المستظهر (خلیفه عباسی) ۱۸۸ - ۱۹۱-۷۰۵-۷۰۸-۷۰۹
المستضی بنورالله (خلیفه‌عباسی) ۱۸۸-۷۰۹
المستظهر بالله (خلیفه عباسی) ۱۸۸- ۶۹۸ - ۶۹۹-۷۰۱-۷۰۵
المستعصم‌بالله (خلیفه عباسی) ۱۸۸
المستعین بالله بن المعتصم ۵۸-۱۸۷-۲۴۴
المستکفی بالله (خلیفه‌عباسی) ۱۸۸ - ۲۵۹- ۲۸۶-۳۴۶-۴۵۶-۶۸۴-۸۱۶-۸۱۷
المستنجدبالله بن المکتفی (خلیفه‌عباسی) ۱۸۸- ۷۰۵-۷۰۹
المستنصربالله بن الظاهر ۱۸۸
المستنصر بن المتوکل (خلیفه‌عباسی) ۱۸۷ - ۱۸۸
مسعود غزنوی ۵۰۲-۶۹۱
مسعودی ۱۱۹-۴۳۹-۶۵۹
مسمعی (محمد بن شداد بن عیسی) ۴۰۹ - ۴۱۰
مسیح (ع) ۳۴-۳۶-۳۷-۳۸-۳۹-۴۳-۴۶- ۵۱-۱۴۵
مسیح الملک (حکیم شفائی‌خان بن حکیم عبدالشافی‌خان) ۵۷۷
مشکان طبسی (سید حسن) ۶۱۰
مشکوة (سیدمحمد) ۳۹۰-۵۴۰-۵۵۸-۵۸۲- ۵۸۴-۶۰۹-۶۱۱
مصطفوی کاشانی (دکتر جلال) ۶۲۶ - ۷۳۱-۷۳۲-۸۷۷
مطران نصیبین ۷۰۲
المطیع (خلیفه عباسی) ۴۵۶-۸۱۷
مظهرشاه (دکتر) ۵۸۰-۸۶۶
معاویه اول ۱۳۶-۱۳۸-۱۳۹-۱۴۰ -۱۴۱ - ۱۴۲-۱۴۷-۱۴۸-۱۴۹ - ۱۵۰ - ۱۵۱ - ۱۵۲-۲۹۸
معاویه‌دوم ۱۴۹-۱۵۲
المعتزبالله (خلیفه عباسی) ۵۸ -۵۹ - ۱۸۷ - ۲۱۶-۲۱۷-۲۲۰-۲۶۸
المعتصم‌بالله (خلیفه عباسی) ۵۸-۶۳-۱۶۲- ۱۷۲-۱۸۲-۱۸۷-۱۹۰ - ۲۰۹ - ۲۳۰ - ۲۴۰-۲۴۳-۳۰۷-۳۰۸ - ۳۱۷ - ۶۵۱ - ۸۱۸-۸۲۰-۸۲۷
المعتضدبالله (خلیفه‌عباسی) ۱۸۱- ۱۸۲ - ۱۸۳ - ۱۸۷ - ۱۹۶-۲۷۲ - ۲۷۳-۲۹۶- ۳۴۳-۳۴۴-۳۴۶ - ۴۰۹ - ۴۱۱ -۶۵۲ - ۷۷۱-۷۷۲
معتمد الملک ابوالفرج (دائی‌ابن تلمیذ) ۷۰۵

المعتمدعلی‌الله بن‌المتوکل (خلیفه عباسی)
۱۸۷-۲۴۴-۲۵۳-۳۴۳-۶۵۲
معزالدوله دیلمی (احمد بن بویه) ۲۲۲ -
۲۹۷-۶۵۷-۷۷۵
معین (دکترمحمد) ۳۵۰-۳۶۸-۴۵۴-۶۰۹-
-۶۳-۶۵۰-۷۴۲-۸۶۱-۸۷۶
مغنس‌اسکندرانی(Magnes d' Alexandrie)
۱۹۸
المقتدربالله (خلیفه عباسی) ۶۱-۱۸۷-۲۲۵-
۲۸۱ - ۲۸۲-۲۸۴-۲۸۵-۲۸۶ - ۴۱۱ -
۷۷۳-۷۷۴-۷۸۸-۸۱۵-۷۱۶
المقتدی‌بالله بن‌احمد بن‌القائم (خلیفه عباسی)
۱۸۸-۶۹۶-۷۰۱-۷۰۲-۷۰۵-۷۸۰
المقتفی‌بالله (خلیفه‌عباسی) ۶۵۵-۷۰۵-۷۰۹-
۷۸۱
المکتفی‌بالله(خلیفه) ۱۸۷-۱۹۰-۱۹۶
ملاکاتب چلبی (رجوع شود به حاجی‌خلیفه)
ملافتح‌الله‌بن فخرالدین شیرازی ۵۷۹
ملک‌الظاهر غازی ۷۱۲
ملک ناصر صلاح‌الدین ۷۱۲
منتخب‌الدین یزدی ۵۴۹
المنتصر (خلیفه عباسی) ۵۸-۲۴۴
منزوی (احمد) ۷۲۸-۷۳۴-۷۳۸-۷۴۲
منصور (ابوجعفر - خلیفه‌عباسی) ۵۲-۵۳-۵۴-
۶۲-۹۲-۱۰۵-۱۵۷-۱۵۸ - ۱۵۹ - ۱۶۰ -
۱۶۱-۱۶۲-۱۶۳-۱۶۴ - ۱۷۸ - ۱۷۹-
۱۸۰-۱۸۹-۲۰۶-۲۰۹ - ۲۱۵ - ۲۱۶ -
۲۳۶-۲۹۸-۳۰۲-۶۴۹-۸۱۲
منصور بن اسحق سامانی ۳۴۶-۳۴۷-۳۴۹ -
۳۵۰-۳۵۱-۳۶۸ - ۳۷۶ - ۳۹۰ -۴۱۱-
۴۱۷
منصور بن باناس (مترجم) ۲۹۲
منصور بن محمد بن یوسف ۳۷۱
منصور بن نوح سامانی (ابوالحارث) ۳۴۷ -
۳۹۱-۵۰۷-۶۳۴-۶۳۷
مک‌کارتی (دکتر ریچارد ، Dr. R. Mc
Carrthy) ۶۳۰
ملاح (حسینعلی)۲۶۴
منگانا (A. Mingana, D. D.) ۳۲۳
موسی بن اسرائیل کوفی ۱۸۰
موسی بن‌خالد ۲۶۵-۲۹۹
موسی بن سیار (ابوماهر موسی بن یوسف‌سیار)
۲۹۶
موسی بن شاکر (سرسلسله‌بنی‌شاکریابنی‌موسی
یابنی منجم) ۱۶۴-۱۶۵-۱۶۷-۱۹۰
موسی بن عیسی‌الکسروی ۲۹۹
موسی بن نصیر ۱۵۱
موسی بن میمون (ابوعمران شیخ‌الرئیس
موسی بن میمون قرطبی اندلسی=
Maïmonides) ۴۲۳-۴۳۹
موسی بن هادی عباسی ۱۸۰-۸۱۱
موفق (خلیفه‌عباسی) ۱۹۰-۲۲۴-۲۷۳
موفق‌الدین ابومنصورعلی‌الهروی ۶۳۴-۶۳۷-
۶۳۹-۶۴۰-۶۴۱-۶۴۵
مونیه (دکتر ل. Dr. L. Meunier) ۲۰۰-
۳۵۶-۴۴۹

مؤیدالملک ابوعلی الحسن بن الحسن الرخجی ۷۸۱
المهتدی بالله (خلیفه عباسی) ۵۸-۱۸۷-۲۴۴
مهدوی (دکتر یحیی) ۵۵۰-۵۷۸-۶۱۱
مهدی (بن منصور، خلیفه عباسی) ۵۴-۱۶۲-۱۶۳-۱۶۴-۱۷۰-۱۷۲-۱۷۸-۱۸۰-۱۸۷-۱۸۹-۶۵۱
مهرن (ا.ف.و.- Mehren A.F.V.) ۵۶۴
میچل (میکائیل) دوکاپلا (Michael de Capella) ۴۵۰
میخائیل (فرزند جبرائیل اول فرزند بختیشوع دوم) ۵۷-۵۸-۵۹-۶۳-۶۴-۹۵-۲۲۰
میخائیل (میکائیل) بن ماسویه ۱۷۷-۱۷۸-۲۲۷-۲۳۰-۲۳۵
میکائیل (فرزندماسویه-رجوع شود به میخائیل بن ماسویه)
منوچهر بن قابوس ۴۹۶-۵۰۸
میرسوف (دکترماکس، Dr. Max Meyerhof) ۲۵۲-۴۰۸-۶۷۳-۵۱۱-۸۶۰
مینس (Mines) ۱۹۷
مینوچهر (دکتر حسن) ۶۳۲
مینورسکی (پرفسور، Prof. Minorsky) ۶۲۶
مینوی (مجتبی) ۶۰۹-۶۱۱-۶۳۷-۸۴۳-۸۴۵

ن

نابغه ذبیانی ۱۲۶-۱۲۷
ناتلی (رجوع شود به ابوعبدالله ناتلی)
ناجی الاصیل (دکتر) ۶۲۸
نادرشاه افشار ۹۶
ناصر خسرو علوی قبادیانی ۴۱۰-۶۹۰
ناصرالدوله ۶۶۴
الناصرلدین الله (خلیفه عباسی) ۱۸۸-۷۱۱-۷۱۲-۷۱۴
نبوی دکتر سیف الدین ۳۴۸-۳۵۷
نافذ اوزلوق (دکتر فریدون) ۶۳۱
نجم آبادی (دکتر محمود) ۴۴۱-۶۲۷-۶۳۲-۷۷۳-۷۷۴-۸۰۹-۸۱۰-۸۲۰
نجم الدین ابوالعباس احمدبن ابی الفضل الطبیب (ابن العالمه) ۵۷۷
نرسی (پادشاه ساسانی) ۳۹-۴۴
نسطوریوس (Nestorius) ۲-۳۸-۳۹-۴۲-۴۸
نصیرالدوله بن مروان ۲۲۴-۶۹۵-۶۹۸-۷۰۲-۷۸۱
نصر بن سیار ۱۵۴
نضر بن حارث ۱۳۸-۱۳۹
نظامی عروضی سمرقندی (احمد بن عمر بن علی) ۱۷-۱۹۹-۳۴۷-۳۴۹-۳۵۰-۳۹۲-۴۲۶-۴۴۶-۴۵۳-۴۷۸-۴۷۹-۴۸۷-۵۰۷-۵۴۴-۵۴۸-۶۴۳-۶۴۴-۶۷۹-۷۲۱-۷۳۵-۷۳۸-۷۴۱-۷۶۷-۸۶۱-۸۶۵
نظامی گنجوی ۱۲۳

نظیف القس رومی ۲۹۸-۴۵۵-۷۷۶-۷۸۰
نفیسی (سعید) ۴۸۱-۵۱۰-۵۲۶-۵۴۰-۵۵۰-
۵۷۸-۶۰۸-۶۱۰-۶۱۱ - ۶۳۰ - ۶۸۰ -
۸۶۱-۸۷۵-۸۷۶
نفیسی (دکترعباس) ۶۱۲-۶۲۶-۸۸۲-۸۸۳
نگارخانم (شاهزاده قاجار) ۶۱۹
نمزیوس (Nemesius)) ۲۸
نوبخت ۱۵۸-۱۶۷
نوح (ع) ۱۲۸
نوح بن منصور (سامانی) ۸۰-۴۷۸ - ۴۷۹ -
۴۸۷-۵۰۷
نور الدین شهید ۷۸۲
نورالدین محمود بن عمادالدین زنگی ۷۰۳
نیقفور اول (نیسفورس) ۱۷۲
نیکون (Nicon) ۱۵

و

واثق (خلیفه‌عباسی) ۵۸-۶۳-۱۶۲ - ۱۷۰ -
۱۸۷-۲۰۲-۲۱۶-۳۱۷ - ۲۳۰ - ۲۳۱ -
۲۴۳-۸۰۹
واچها (پرفسورپ.ب. Prof. P.B. Vachha)
۶۳۰
واصل‌بن عطا ۲۰۲
واگبهاتا (Vagbhata) ۱۰۳-۱۰۶
والانتین اول (Valentinien I) ۲۸
والریانوس (Valerianos) ۴۸
والیس باج (دکتر) ۲۲۶
وان‌دیک (Van Dyk) ۳۷۴-۴۴۳-۴۴۴
وزال (اندره، André Vésale) ۲۰
ولید بن عبدالملک ۱۴۲-۱۴۸-۱۴۹-۱۵۰-
۱۵۲-۱۳۴-۱۵۳-۱۵۸-۷۶۴
ولیددوم (خلیفه اموی) ۱۵۲
وندیسیانوس (Vindicianus) ۲۸
ونزیا (ژ. والا - J. Valla Venezia) ۳۷۴
ووستنفلد (فردیناند، F. Wüstenfeld)-۲۰۰
۴۴۴
ویلتو (ارنودو، Arnaud de Villneuve)
۴۲۹-۵۵۲
ویلهلم کوچ (دکتر Dr. Wilhelm Kutsch)
۶۳۱
ویس بن سنان ۶۶۸
ویلی‌بالدکیرفل (Vilibald Kirfel) ۱۰۶

ه

هادی (بن مهدی) ۵۴-۵۵-۱۶۲-۱۷۸-۱۸۷
هادی حسن (دکتر) ۶۳۲
هارمونیوس (Harmonius) ۴۳
هارولد لمب (Harold Lamb) ۶۳۰
هارون الرشید (خلیفه‌عباسی) ۵۴-۵۵-۵۶ -
۵۷-۵۸-۷۰-۹۲-۹۴-۱۰۴-۱۴۳-۱۴۴ -
۱۵۹-۱۶۵-۱۶۷-۱۷۰ - ۱۷۱ - ۱۷۲ -
۱۷۳-۱۷۷-۱۷۸-۱۸۰ - ۱۸۷ - ۱۸۹ -
۲۰۶-۲۰۷-۲۰۸-۲۰۹ - ۲۱۶ - ۲۱۸ -
۲۱۹-۲۲۷ - ۲۲۹ - ۲۳۰ - ۲۳۷ - ۳۰۰ -
۳۰۲-۳۰۴-۳۰۶-۳۱۲-۷۶۹-۷۷۰ -
۸۰۸-۸۱۱-۸۱۲-۸۲۷-۸۴۵
هبة‌الله بن جمیع الاسرائیلی ۵۷۷

هراقلیطس (Heraclite) ۷٤٦
هرقل (Heraklios) ۳۰
هرمان اته (Hermann Ethé) ٥۲٦
هرمز (پادشاه ساسانی) ۷۷
هرمزان ۱۱٥
هرمس اول (Hermes) ۱۹۷
هرمس دوم ۱۹۷
هرمس سوم ۱۹۷
هرمیاس فنیقی (Hermiase) ۸۸
هرواگیوس (ژان Jean Hervagius) ٥٥٤-٥٥٥
هرودت (Herodote) ۱۳۲
هروفیل (Herophile) ۸-۱۱
هشام (بن عبدالملک) ۱٤۸-۱٥۲
هشام بن القاسم ۲۹۹
هکسلی(پرفسورژولین Prof. Julien Huxley) ٦۲۸
هلاکو ٦۷٦-۲٤٤
هلال بن ابی هلال حمصی ۲۹۱
هلان بن محسن ۲۸۷
هودا (Houdas) ٤۱٤
هوفر (م. M. Hoefer) ٤۱٤
هومر (Homère) ۲۳۹
هیلد نبرگ (لوئی، Luise Hildenberg) ۹٥-۱۰٦
هیروفیلوس (رجوع شود به هیروفیل)
هیلدیشم (Hildescheim) ٥۷٤

ی

یارشاطر (دکتر احسان) ٦۱۰-٦۳۲
یاقوت حموی (شهاب‌الدین ابوعبدالله) ۹۷-۳٥٥-۷۲۰-۷٦۷-۷۸۰
یحیی (جدرازی) ۳۲۸
یحیی (یوحنا) فرزند بختیشوع سوم ٥۹-٦۱-۱۸۷-۲۲٤
یحیی برمکی ۷۰-۱٦٥-۱٦٦-۲۰٦-۷۷۳
یحیی بن‌البطریق (ابوزکریا) ۲٦۲-۲٦۳
یحیی بن خالد بن برمک (برمکی) ٥٤-٥٥-۱۰٤-۱٦٦-۱۸۹-۲٦۰-۳۰٤-۷۷۳-۸۰۸-۷۱۱
یحیی بن عدی بن حمید بن زکریا التکریتی المنطقی (ابو زکریا) ۲۲۷-۲۷۰-۳۰۰-٤۱٤-٤۷۰-٦٥۹-٦٦۰-٦۷٤-٦۹۰-۷۰۱
یحیی بن علی بن یحیی (منجم) ۱۹۰
یحیی‌بن‌عیسی‌بن‌جزله (رجوع شودبه‌ابن‌جزله)
یحیی بن ماسویه ٦٤۲
یحیی رحیم‌اف ٥۸۹-٥۹۷-٦۲۹
یحیی مروزی ۳۰۱
یحیی نحوی ۱۸-۱۹۲-۱۹٤-۱۹٥-۱۹٦-۲۱۲-۲۱۳-۸٤۲
یزدگرداثیم (پادشاه ساسانی) ٦٥
یزدگرد سوم (آخرین پادشاه ساسانی) ۱۰۹-۱۱٥
یزید اول (پسر معاویه) ۱۳٤-۱٤۱-۱٤۲-

۱۴۹-۱۵۰-۱۵۲
یزید بن ابی زید یوحنا بن ابی خالد ۱۸۱
یزید دوم ۱۵۲
یعقوب ابن اسحق السامری ۵۷۶
یعقوب بن اسحق کندی (ابویوسف) ۲۶۶-۴۱۰
یعقوب لیث صفار ۷۶۸
یعقوب ماهان ۷۲
یوانیس طبیب (مختار بن حسن بن عبدون) ۶۸۹
یوحنا (یحیی) بختیشوع سوم ۲۹۱-۲۲۴-
یوحنا بن بطریق ۲۶۴
یوحنا بن سرافیون ۱۷۹-۲۷۹-۲۹۷-۴۵۲-۴۵۳-۵۷۵
یوحنا بن سهل (رئیس بیمارستان جندیشاپور) ۶۴
یوحنا بن عبدالمسیح ۶۹۸
یوحنا بن ماسویه (ابوزکریا بن ماسویه جندیشاپوری) ۶۳-۶۴-۹۳-۱۷۷-۱۸۲-۲۰۴-۲۰۵-۲۰۸-۲۲۷-۲۲۹-۲۳۰-
۲۳۱-۲۳۲-۲۳۸-۲۳۹-۲۴۱-۲۴۲-
۳۰۳-۳۰۴-۳۰۵-۳۰۷-۳۰۸-۵۸۹-
۶۵۱
یوحنا بن یوسف (ابوعمر، مترجم) ۲۹۴
یوحنا دمشقی (منصور عربی) ۱۴۷
یوحنا القس (یوحنا بن یوسف بن الحارث بن البطریق القس) ۳۰۱
یوسف بن ابراهیم ۳۰۸
یوسف بن ابی الساج ۴۱۱
یوسف بن اسحق (شاگرد رازی) ۸۵۴
یوسف بن اصطفن متطبب ۶۷۲
یوسف (بن خالد) ۲۹۹
یوسف بن یزداد طبیب ۶۷۲
یوسف بن یعقوب (طبیب) ۲۳۹ - ۲۴۰-
۳۸۷-۴۱۴-۴۱۱-۴۱۳-۴۳۱-۶۵۸-
۶۵۹
یوسف لقوه ۸۱۸
یوسف ضیاءالدین ۷۹۶
یوسف لورکی (Joseph Lorki) ۵۷۹
یولامیوس فروکی (Eulamios) ۸۸
یولیانوس (Yulianos) ۴۱

۲ ـ فهرست نامهای خاندانهای دانشمندان و طبیبان

آل بختیشوع (رجوع شود به خاندان بختیشوع)
آل برمک (رجوع شود به خاندان برمک)
آل حنین (رجوع شود به خاندان حنین)
آل ماسویه (رجوع شود به خاندان ماسویه)
آل نعمان ۱۱۵
آل نوبخت (رجوع شود به خاندان نوبخت)
برامکه (رجوع شود به خاندان برمک)
برمکیان (جوع شود به خاندان برمک)
بنوحسنون ٤٥٥-٦٨٣-٧٨٠
خاندان بنی‌شاکر رجوع شود به خاندان بنی ـ موسی)
خاندان بختیشوع ٥١ ـ ٦١ ـ ٦٣ ـ ٧٣-٩٣-١٥٨-١٦١-١٧٧-١٧٨ ـ ٢١٥ ـ ٢١٦ ـ ٢٢٥-٢٣١-١٧٧-١٧٨
خاندان برمک ٦٣-٧٠-١٠٤-١٠٥ ـ ١١٠ ـ ١٦٢-١٦٣-١٦٤-١٦٦ ـ ٢١٧ ـ ٣٠٣ ـ ٧٧٠-٨٠٨
خاندان بنی‌منجم (رجوع شود به بنی‌موسی)
بنی موسی (بنی‌منجم = بنی‌شاکر) ١٦٨ ـ ١٩٠-٢٩٢
خاندان حنین ٦١-١٨٢-٢٣٧
خاندا سرجیوس (Sergius) ١٣٥
خاندان سنان (یا خاندان قره) ١٨٤-٢٧١
خاندان علی‌بن ابیطالب (ع) ١٤٩-١٥٧
خاندان قره (رجوع شود به خاندان سنان)
خاندان کرخی ٢٦٩
خاندان ماسویه ٦١-١٧٧-٢٢٧
قوم عباد ٢٣٨
نوبختیان(= آل نوبخت = خاندان نوبخت) ٥٠
١٦٧-١٦٩-٢٩٩-٣٠٥

۳ ـ فهرست نامهای اقوام و دسته‌های علمی

آرامیها ٣٦
آشوریها ٤٢
اعراب ٥-٢٠٦-٦٣٤
افلاطونیان ١٢
اقوام سامی ٢٠٦
بابلیان ١١٧

پارتها ۱۰۸
پارسیان ۱۱۶
تازیان (رجوع شود به‌اعراب)
حبشی‌ها ۱۱۹
حرانیان ۲-٤
رومیان ۳٦-٤۱-۱۳۰-۱۷۱-۲۰۸-۲۲۷
سریانیان ۳۳-۲۰۵-۲۰٦-۲۰۸-٤۵۲-۷۸۹
شمعونیها ٤۲
صابئین (Les Sabéens) ۲-٤-۵٦ - ۱۱۷ - ۲۷۱-۲۷۲-۲۸۰-۳۱۱
عیسویان (رجوع شود به مسیحیان)
قوم عرب (رجوع شود به اعراب)
کلدانی‌ها ٤۲
کلیمیان (رجوع شود به‌یهودیان)
ماندائی ۲
مرقیونیان ٤۳
مسیحیان ۳۵-۳۷-٤۳-٤۵-٤۷-۱۱۷-۱۳٤-۲۳۲-۲۳٦-۲۹۳-٦٦۰
مصریان ۱۲۹
مغتسله (رجوع شود به صابئین)
بنطیان ۱۳۱-۲۹٤
نساطره (رجوع شود به‌نسطوریها)
نسطوریان (= نساطره = نسطوریها = Nestoriens) ۲-۳-۳٦-۳۸-٤۲ - ٤۳ - ٤٤-٤۵-٤٦-٤۷-٤۸-۵۰ - ۱۰۹ - ۱۱۰ - ۲۰٦-۳۰۲
نوافلاطونیان (Néoplatoniens) ۳۱۱
هندوان ۲۹٤
یعقوبیان ٦٦
یهودیان ۲ — ۳۵-۱۰۹-۱۱۰-۱۱۱-۱۱۷-۱۲۹-۱۳۱-۲۲۷-۲۸۳
یوسفی‌ها ٤۲
یونانیان ۱۰۸-۱۰۹-۱۱۰ - ۱۳۰ - ۱٦۸ - ۲۵۷-۲٦۲-٤۲۰-۵۸٦-۵۸۸

٤ ـ فهرست نامهای پادشاهان و خلفاء وسلسله‌ها

آل‌بویه ۱۹۱-۱۹۲-۲۲۲-٤۰۹-٤۳۹-٤۹۸-۵۱٦ - ۵٤۵-۵٦۸-٦٦۷-٦٦۸ - ٦۷۰ - ٦۷۵-٦۸۰-٦۸٤-۷٦۸-۷۸۰
آل حمدان ٦۷۳
آل زیار ٤۰۹
اشکانیان ۳٤-٤۷-۱۰۹
امپراطوران روم ۲٤۱-۲۵۵
بنی‌امیه(خلفای‌اموی) ۵-۲۲-۳۲-۱۳۳-۱۳٤-۱٤۲-۱٤۳-۱٤۵-۱٤٦-۱٤۷ - ۱٤۸ - ۱٤۹-۱۵۰-۱۵۱-۱۵۲-۱۵۳ - ۱۵٤ - ۱۵۵-۱۵٦-۱٦۹-۱۷۹-۲۰۱ - ۲۰۵ - ۲۰۹-۲۵۵-۳۱۳
بنی عباسی (رجوع شودبه‌خلفای‌عباسی)
بنی‌هاشم ۱۳۳-۲۵۵-۲۸۳-۷۷۱
پادشاهان بنی‌اسرائیل ۲۵۵
خلفای اموی (رجوع شود به بنی‌امیه)

خلفای اموی اندلس ۳۱۱
خلفای راشدین ۵-۲۰۱-۲۱۱-۳۱۳-۷۶۴
خلفای عباسی ۵۱-۵۲-۶۴-۱۰۵-۱۲۵-۱۴۳-۱۴۵-۱۴۶-۱۵۴-۱۵۷ - ۱۶۲ - ۱۶۳ - ۱۶۶ - ۱۷۰ - ۱۷۱ - ۱۷۵ - ۱۷۹ - ۱۸۰-۱۸۲-۱۹۲-۱۹۳ - ۱۹۴ - ۲۰۲ - ۲۰۵-۲۰۶-۲۰۷-۲۰۹ - ۲۱۱ - ۲۱۶ - ۲۲۱-۲۲۲-۲۲۶-۲۳۰ - ۲۳۱ - ۲۵۹ - ۲۶۰-۲۸۱-۲۸۶-۲۸۸ - ۲۹۰ - ۳۰۲ - ۳۱۲-۳۱۳-۴۰۹-۶۵۰ - ۴۵۶ - ۶۶۰ - ۶۸۴-۷۰۱-۷۰۵-۷۰۹ - ۷۱۲ - ۷۶۵ - ۷۶۹-۷۷۰
خوارزمشاهیان ۷۲۰
خوارزمشاهیان (آل‌مأمون) ۴۸۴-۴۹۰
ساسانیان ۷-۹-۳۷-۴۷-۴۹-۶۵-۸۰ - ۸۱ - ۸۳-۸۴-۸۶-۸۷-۸۸-۹۵- ۹۹ - ۱۱۰ - ۱۱۳-۲۰۸-۳۱۲-۷۸۳
سامانیان ۳۶۸-۴۰۹-۴۷۹-۴۸۸-۴۹۰-۶۵۴
سلجوقیان ۷۷۴
سلوکیان ۳۶-۴۷
صفویه ۹۹
عباسیان (رجوع شود به خلفای عباسی)
غزنویان (سلاطین غزنوی) ۱۹۱ - ۵۰۲ - ۶۶۷-۷۱۰
هخامنشیان (سلاطین هخامنشی) ۷۳-۲۱۱

۵ ـ فهرست نامهای مراکز علمی و دانشگاهی و مذهبی وعناوین مذهبی

آکادمی پزشکی شوروی ۲۵۹
آکادمی علوم ازبکستان ۵۷۰
اپرشیه (Eparschy) ۳۵
اسقف اعظم (Archevêque) ۳۵
اسقفیه (مراکز اسقف‌نشین) ۳۵-۴۰-۴۱
اسکول مرساری ۳۰۱
انستیتو تحقیقات بهداشتی دانشگاه تهران ۹۸
انجمن آثار ملی ۴۷۸-۵۸۴ - ۵۹۳ - ۶۰۹ - ۶۱۳-۶۱۸-۶۲۰-۶۲۴ - ۷۳۰ - ۷۳۱ - ۸۳۲-۸۷۷
انجمن پزشکان ایران ۳۴۸-۳۵۷
انجمن خاورشناسی لهستان ۶۰۵
انجمن دوستداران کتاب ۴۸۱
انجمن سیدنهام (Seydenham) ۳۷۴

اوقاف گیب ۳۱۸
ایستگاه تحقیقات پزشکی دزفول ۹۸
بطریک (= بطریق = بطریک = Patriarche) ۲-۳۵-۴۲
بنگاه سرمسازی رازی ۳۹۵
بنیاد فرهنگ ایران ۶۳۵-۶۳۷-۷۳۸-۷۴۱-۷۹۶
بیت آرامای ۴۰
بیت اردشیر ۴۰
بیت ارشام ۴۰
بیت‌الحکمة (دارالحکمه = خزانه الحکمه) ۲۲۰-۲۴۳-۳۰۱-۳۰۲-۳۰۳-۳۰۴-۳۰۵-۳۰۶-۳۰۷-۳۰۸
بیت‌ساری ۴۰
بیت سلوخ ۴۰
بیت عاب ۴۰
بیت عدرای ۴۰
بیت قوش ۳۰
بیت گرمای ۴۰
بیت‌لاپات (= بیت لاباط = جندیشاپور) ۴۶-۵۱
بیت هوازیه (اهواز) ۴۰
دارالحکمه (رجوع شود به بیت‌الحکمه)
دارالعلم بغداد ۲۲۳
دانشکده پزشکی الجزائر ۵۰۴
دانشکده پزشکی بغداد ۱۵۸
دانشکده پزشکی پاریس ۳۴۵-۳۵۷-۴۸۸
دانشکده پزشکی تهران ۴۴۱-۴۴۲-۴۵۱-۶۱۸-۶۲۴
دانشکده پزشکی‌شیکاگو ۳۵۷
دانشکده پزشکی‌فریبورك (Freiburg درآلمان) ۴۵۰
دانشگاه اسلامبول ۶۰۷
دانشگاه اسلامی علیگره ۳۶۳
دانشگاه تهران ۳۶۲-۳۸۱-۳۹۰-۳۹۱-۳۹۲-۴۰۸-۴۱۲-۵۵۸-۵۹۸-۶۶۲-۶۳۶-۶۳۷-۶۳۸-۷۳۰-۸۷۴-۸۷۵-۸۷۷
دانشگاه جندیشاپور ۴۶-۴۸-۷۴-۷۵-۹۱-۹۲-۱۱۸-۱۳۵-۱۷۰-۱۷۷-۲۲۵-۲۹۴-۳۱۲-۳۱۳-۳۳۹-۷۶۹-۸۰۵-۸۰۶-۸۱۴-۸۱۵-۸۲۹-۸۴۲
دانشگاه عثمانیه حیدرآباد ۳۶۳-۸۴۵
دانشگاه کلمبیا (آمریکا) ۶۱۹
دانشگاه کمبریج (انگلستان) ۶۰۷
دانشگاه گوتینگن (Göttingen، آلمان) ۵۲۶
دانشگاه لکنهو (هندوستان) ۳۱۸
دانشگاه لوون (Louvain ، بلژیک) ۵۶۹
دانشگاه لیبرزیک (Leipzig ، آلمان) ۸۲۷
دانشگاه مشهد ۶۴۲-۶۴۴-۶۴۵
دانشگاه منپلیه (Montpellier ،فرانسه) ۵۶

دانشگاه ورشو ۶۰۵
دانشگاه هاروارد ، آمریکای شمالی) ۹۹
دیر الغراب ۴۰-۱۵۶
دیر قنی (حنا) ۳۰۱
دیر ملک‌متبح قسطنطین ۶۸۹
سازمان بهداشت جهانی ۸۲۷-۸۴۸
سازمان ملل متحد ۴۴۱
هلال‌احمر ایران ۶۱۱-۶۱۸
صومعه ماریونان (رجوع شود به‌دیرالغراب)
فرهنگستان اتحاد جماهیر شوروی ۵۸۷
کنگره‌های بین‌المللی تاریخ طب ۸۴۱
کلیسای ابوصیر (Busiris) ۱۵۵
کلیسای ارتودکس ۳۹
کلیسای ایران ۴۲
کلیسای روم ۳۹
کلیسای یحیای معمدان ۱۵۳
کمیته بین المللی هزارهٔ ابن‌سینا ۶۰۸
مؤسسه نقاشی شوروی ۸۶۰
مدرسه برقوقیه ۸۲۱
مدرسه نصیبین ۴۰
مطران ۶۲
مطران‌نشین (Metropolitain) ۳۵
معبد صلح (Le Temple de la Paix) ۱۷
مکتب ادسا (مکتب‌رها) ۳۷-۳۹-۴۱-۴۲-۷۴
مکتب اسکندریه ۳-۲۲۶
مکتب‌افلاطونیان‌جدید (Néoplatoniens) ۷۴۰
مکتب‌ایرانیان ۴۳
مکتب بغداد ۱۱۴
مکتب جندیشاپور ۷۵-۱۱۱-۱۱۲-۱۱۴ -
۱۷۷
مکتب کنید (Knide ، یونان) ۸
مکتب کوس (Cos ،یونان) ۸
مکتب مرو ۷۳-۱۱۱-۲۰۲-۳۲۲
مکتب هند ۳۲۲
موزهٔ استانبول ۵۳۵
موزهٔ بریتانیا (رجوع شود به‌کتابخانه بریتانیا
= بریتیش میوزیوم)
مؤسسهٔ شرقی فرانسوی ۶۰۸
مؤسسهٔ فرهنگی منطقه‌ئی ۷۲۸-۷۳۸-۷۴۲
نظامیه بغداد (مدرسه...) ۷۰۶-۷۱۳
هنرهای زیبا (اداره‌کل...) ۵۳۹
یونسکو ۴۴۱-۴۴۲-۵۹۳-۶۰۷-۶۰۹-۶۱۱-
۶۲۵-۶۲۸-۶۳۳

۶ ـ فهرست کتابخانه‌ها

کتابخانهٔ آستان قدس رضوی ۳۷۷-۳۸۱ ـ ۵۵۱-۵۶۰-۳۹۰-۷۲۸-۷۲۹
کتابخانهٔ آسیائی بنگال ۷۲۸
کتابخانه آصف اسلامبول ۳۷۹
کتابخانهٔ اسکندریه ۱۹۳-۸۴۲-۸۴۳-۸۴۵
کتابخانهٔ اسکوریال (اسپانیا، El-Escurial) ۳۶۳-۴۵۱
کتابخانهٔ استانبول ۵۵۶-۵۵۷-۵۶۳
کتابخانهٔ ایاصوفیه (استانبول) ۳۸۱-۵۲۷ ۵۶۰
کتابخانهٔ بادلئیان اکسفورد (Bodleian Library Oxford) ۴۹۰-۶۴۲-۶۴۴-۶۴۵-۶۴۶
کتابخانهٔ بریتانیا (بریتیش میوزیوم) ۳۱۸-۳۶۳-۵۵۵-۵۵۶-۵۶۱-۷۲۸
کتابخانهٔ بولونی (ایتالیا) ۵۸۰
کتابخانهٔ تاریخ طب‌ولکوم (لندن) ۵۴۹
کتابخانهٔ بوعلی‌سینا (همدان) ۵۹۳-۶۰۹-۶۱۸
کتابخانهٔ پادوا (ایطالیا) ۳۷۷
کتابخانهٔ جون‌ریلاند (John Rylend's Library) ۳۲۳
کتابخایه حکیم اوغلو علی پاشا ۱۹۶
کتابخانهٔ حیدرآباد دکن ۶۳۲
کتابخانه داماد ابراهیم پاشا (ترکیه) ۵۳۰
کتابخانه دانشکده پزشکی‌تهران ۳۹۱-۴۵۱-۷۲۸-۷۳۰-۷۳۴-۷۳۸-۷۴۲
کتابخانهٔ دکتر غنی ۳۹۱
کتابخانهٔ دولتی حیدرآباد ۶۳۱
کتابخانهٔ تیپوسلطان ۷۴۱
کتابخانهٔ رامپور (هندوستان) ۵۵۴
کتابخانهٔ سلطنتی برلن ۲۶۳-۲۹۳-۳۱۸ ـ ۵۵۶-۵۸۳
کتابخانهٔ فاتح اسلامبول ۶۴۴-۸۷۸
کتابخانهٔ مادرید (کتابخانهٔ ملی...) ۳۸۵
کتابخانه مجلس‌شورای ملی‌سابق‌ایران ۲۶۰-۳۸۶-۳۹۱-۳۹۲-۵۵۹-۷۲۸
کتابخانه مدرسه عالی مطهری ۴۵۱-۷۲۸
کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ۷۳۸-۷۴۲
کتابخانهٔ مصر (دارالکتب) ۲۶۳
کتابخانهٔ مفتاح (دکتر حسین) ۷۴۲
کتابخانهٔ ملی پاریس ۲۶۳-۲۸۰-۳۸۵ ـ ۴۵۱-۵۳۳-۵۵۵-۶۹۳-۷۰۸-۷۳۰

کتابخانهٔ ملی دهلی (National Museum)
۳۶۳
کتابخانه ملی فرهنگ ایران۶۳۶-۶۳۷
کتابخانه ملی ملک ۳۶۲-۳۶۳-۳۷۰-۳۷۱-
۳۷۵-۳۷۶-۳۷۹-۳۸۵ - ۳۸۶ - ۳۸۹ -
۳۹۰-۳۹۱-۴۵۱-۵۵۱ - ۵۶۰ - ۵۶۳ -
۵۶۵-۵۷۸-۵۷۹-۶۴۴-۷۲۸
کتابخانهٔ مولانا ابوالکلام آزاد (هند) ۳۶۳
کتابخانهٔ موئیخ (آلمان) ۴۵۱
کتابخانهٔ واتیکان (ایتالیا) ۴۵۱-۷۲۸
کتابخانهٔ ملی‌وین ۶۳۵-۶۳۷-۷۹۴

۷ـ فهرست نامهای کشورها و شهرها و اماکن و نقاط جغرافیائی و تاریخی

آتن (Athènes) ۵
آذربایجان ۸۷۷
آرامگاه بر (امامزاده بر) ۹۶
آرامگاه شیخ (ابن‌سینا) ۵۹۳-۶۰۹ - ۶۱۲ - ۶۱۴-۶۱۸-۶۲۰-۶۲۱ - ۶۲۲ - ۶۲۳ - ۶۲۴-۶۳۲
آسیا ۳۵
آسیای صغیر ۸-۱۵-۳۳ - ۳۴ - ۴۷ - ۱۰۶ - ۱۰۷-۱۱۸-۱۷۲-۱۷۴ - ۳۰۳ - ۳۰۴ - ۷۷۹-۷۸۱-۷۸۳-۷۸۴
آسیای مرکزی ۶-۶ ۱
آشور ۳۱۱-۸۲۸
آفریقا ۱۰۷-۱۱۶-۱۲۹-۱۵۱-۱۵۲ - ۱۷۰ - ۱۷۴-۱۷۷
آلمان ۳۵۵-۳۷۱-۵۷۴-۶۳۰-۶۳۲
آلمان شرقی ۶۰۷
آمد (Amid) ۳۰-۳۶-۱۸۱
آمریکای‌شمالی ۹۹-۶۰۸-۶۱۹-۶۲۵-۶۲۸ - ۶۲۹-۶۳۲
آناطولی (= آسیای صغیر) ۲۹
آنکارا (رجوع شود به انقره)
ابیورد(باورد) ۴۹۳
ادس (رجوع شود به رها)
ادسا (رجوع شود به رها)
اذاسا (رجوع شود به رها)
ارجان ۸۱-۴۴۵
اردن ۷۸۴
ارمنستان ۳۶-۴۶-۱۵۲-۱۶۱-۱۶۳ - ۱۷۲ - ۲۶۶-۲۶۷-۶۶۶-۷۱۳-۸۷۷
اروپا ۱۵۱-۱۷۴-۳۰۵ - ۳۵۰-۳۵۶-۴۲۲- ۴۲۴-۴۴۸-۵۶۹-۵۸۱ - ۶۰۸ - ۷۱۵ - ۸۳۰
ازبکستان (جمهوری...) ۶۳۰
ازج (دروازه...) ۷۱۳
ازمیر (= سمرنا) ۱۲-۱۵
اژه (مجمع‌الجزائر...) ۸
استانبول(= قسطنطنیه) ۲-۲۹-۳۱-۳۸-۴۹- ۱۵۱-۱۷۲-۱۷۳-۲۱۲-۲۷۱-۳۵۵-۵۶۰- ۵۶۳-۵۶۵-۵۵۶-۵۸۵-۶۸۸-۶۸۹-۸۷۱- ۸۷۸
استخر ۹۸
استروشینه (از بلا ماوراءالنهر) ۸۱۹
اسپانیا ۲-۶-۱۷۰-۲۰۷-۲۱۱-۲۳۹ - ۲۴۹ - ۳۵۰-۳۶۳-۶۳۲
استالین‌آباد ۶۰۸
اسکندریه ۳-۵-۷-۱۳-۱۵-۱۸ - ۲۶ -

۲۸-۲۹-۳۱-۳۲-۳۳-۳۵-۳۸-۴۴-
۴۸ - ۱۰۶-۱۰۹-۱۱۲-۱۱۳-۱۲۰-
۱۳۵-۱۴۰-۱۴۶-۲۰۲-۲۰۶-۲۰۹-
۲۱۱-۲۱۳-۲۲۶-۲۳۹-۳۱۱-۳۱۲-
۲۲۶-۲۳۹-۳۱۱-۳۱۲-۸۲۹-۸۴۳
اسکورپال (شهر... Escurial) ۳۶۳
اصفهان ۳۸۷-۴۹۳-۴۹۸-۵۰۱-۵۰۲-۵۰۳-
۵۰۴-۵۰۶-۵۰۸-۵۱۲-۵۱۸-۶۲۹-
۶۷۱-۶۹۶-۶۹۲-۶۹۴-۷۱۹-۷۶۸
اطریش ۶۰۸-۶۳۵
افسس (از شهرهای آسیای صغیر = Ephèse
۲۱-۸۴۱
افشنه ۴۷۹-۶۰۸
افغانستان ۱۰۹-۵۰۰-۶۲۶-۶۳۳
اقیانوس هند ۱۰۷-۱۵۱
اکسفورد ۶۵۷
الجزیره ۲
امامزاده حمزه (ع) ۹۶
انبار (شهری درعراق) ۴۰-۱۵۶-۶۹۴
اندلس (اسپانیا ، Andalousie) ۲-۶-۲۱۲-
۱۵۰-۱۵۵-۱۸۹-۳۱۲-۳۴۹-۴۵۰-
۴۴۸-۷۱۵
اندونزی ۶۳۲
اندیمشک ۱۰۰
انطاکیه (Antioche) ۷-۱۳-۳۱-۳۲-۳۳-
۳۵-۳۸-۴۰-۴۱-۴۲-۴۳-۴۷-۴۸ - ۴۹ -
۱۰۶-۱۰۷-۱۱۲-۱۱۳-۱۳۴-۱۳۵-
۱۴۰-۱۴۶-۲۰۲-۳۱۱-۴۵۰-۶۸۹-
۷۲۹-۸۸۴
انقره (= آنکارا) ۲۳۰-۳۰۳-۳۰۴-۸۴۱
انگلستان ۳۲۳-۳۷۴-۴۵۱-۶۲۶-۶۳۰-۶۳۰-
۶۳۲
اوکرائین (جمهوری) ۶۰۸
اورفا (رجوع شود به رها)
اورفه (رجوع شود به رها)
اهواز ۱۶۹-۱۸۱-۴۴۵
ایتالیا ۲۰۰-۳۶۱-۳۶۲-۳۷۱-۵۵۴-۵۶۱-
۵۶۳-۶۰۷-۶۰۹-۶۳۰-۶۳۳
ایران ۴۰-۴۱-۴۳-۴۴-۴۵-۴۶-۴۷-۴۸-۶۶-
۶۷-۷۳-۷۴-۸۱-۸۴-۸۸ - ۹۰ - ۱۰۶ -
۱۰۷-۱۰۸-۱۰۹-۱۱۰ - ۱۱۲ - ۱۱۴ -
۱۱۵-۱۱۶-۱۱۸-۱۲۰-۱۵۲-۱۵۴-
۱۵۸-۱۵۹-۱۶۳-۱۶۹-۱۷۶-۱۷۷ -
۱۷۸-۳۱۱-۳۱۵-۴۱۱-۴۵۱-۴۵۵-
۵۷۸-۵۸۲-۵۸۵-۵۹۳-۵۷۸-۵۸۵-
۵۹۳-۶۰۸-۶۰۹-۶۱۹-۶۲۰-۶۲۶ -
۶۲۷-۶۲۸-۶۲۹-۶۳۰-۶۳۱-۶۳۲-
۶۳۷-۶۴۸-۶۴۹-۶۷۶-۶۸۱-۶۹۲-
۷۰۳-۷۰۶-۷۱۰-۷۲۲-۷۲۹-۷۶۲-
۷۶۴-۷۶۵-۷۶۸-۷۶۹-۸۲۹
ایلیا (بیت‌المقدس) ۱۴۸

بابل ۲-۱۵۷-۱۷۴-۳۱۱-۷۸۹-۸۲۸
باب‌المندب ۱۰۷
باب‌النصر (دروازه‌ای دربغداد) ۸۲۱
باب‌النفل (دروازه‌ای دربغداد) ۴۰۲
بازارعطرفروشان بغداد ۷۰۶
بازارکفشگران بغداد ۷۰۰
بازار یحیی (دربغداد) ۷۷۳
بازیلا درایتالیا ، (Basileae) ۳۷۱
باکتریا (رجوع شود به‌بلخ)
بال (سویس ، Bäle) ۱۹-۳۷۱-۳۷۴-۵۰۴-۵۵۵
باورد (رجوع شودبه ابیورد)
بحرابیصل‌متوسط (رجوع شود به‌مدیترانه)
بحراحمر ۱۰۷
بحرالروم (رجوع‌شود به مدیترانه)
بحرین ۱۵۲
بخارا ۴۷۸-۴۷۹-۴۸۲-۴۸۶-۴۹۵-۵۰۷-
۶۰۸-۶۴۱-۶۵۴
برشیا (از شهرهای ایتالیا، Brescia) ۳۶۲
برغامس (= پرگام = Pergame=Pergamos)
۱۵-۱۶-۸۴۱
برلین ۷۰-۳۷۱
بروجرد ۶۰۹
بسطام ۳۴۸
بسفور (تنگه...) ۱۷۲-۲۱۳
بصره ۱۵۲-۱۵۷-۱۷۹-۲۱۹ - ۲۲۱ -
۲۳۸-۶۵۰-۶۶۷-۶۷۴-۶۸۴-۶۸۶-۶۸۷-
۶۶۷-۸۰۸
بعلبک ۱۵۳-۲۶۶-۷۸۲
بغداد ۱-۶-۵۳-۵۴-۵۵-۵۸-۵۹-۶۰-۶۲ -
۶۳-۶۴-۷۰-۹۱-۹۲-۹۳-۹۴-۹۵-۱۰۴ -
۱۰۵-۱۰۷-۱۱۰-۱۱۱ - ۱۱۴ - ۱۴۵ -
۱۴۶-۱۵۴-۱۵۷-۱۵۸ - ۱۵۹ - ۱۶۰ -
۱۶۱-۱۶۲-۱۶۳ - ۱۶۴-۱۶۴-۱۶۶-
۱۶۸-۱۶۹-۱۷۰ - ۱۷۱-۱۷۳-۱۷۴-
۱۷۹-۱۸۰ - ۱۸۱-۱۸۳-۱۸۹-۱۹۱-
۲۰۷-۲۰۸-۲۱۶-۲۱۸-۲۲۱-۲۲۲-
۲۲۵-۲۲۷-۲۳۵-۲۳۶-۲۳۸-۲۴۰-
۲۴۲-۲۴۳-۲۴۴-۲۵۲-۲۶۶-۲۶۹-
۲۷۲-۲۸۱-۲۸۲-۲۸۵-۲۸۶- ۲۸۸ -
۲۸۹ - ۲۹۲-۲۹۵-۲۹۶-۳۰۰-۳۰۴ -
۳۰۷-۳۱۱-۳۱۲-۳۳۰-۳۳۱-۳۳۳ -
۳۳۴ - ۳۳۵ - ۳۳۹ - ۳۴۰ - ۳۴۲ -
۳۴۴-۳۴۵-۳۴۶-۳۴۷-۳۵۰-۳۵۱ -
۳۶۰-۳۹۵-۴۰۲-۴۰۳-۴۱۶-۴۵۵ -
۴۵۶-۵۳۱-۶۵۰-۶۵۲-۶۵۵-۶۵۸-
۶۶۰-۶۶۱-۶۶۵-۶۶۷-۶۶۹-۶۷۰-
۶۷۳-۶۷۴-۶۷۵-۶۷۶-۶۷۹-۶۸۱-
۶۸۲-۶۸۹-۶۹۵-۶۹۶-۶۹۷-۶۹۸-
۶۹۹-۷۰۰-۷۰۲-۷۰۳-۷۰۴-۷۰۵ -
۷۰۶-۷۰۹-۷۱۰-۷۱۱-۷۱۲-۷۱۳-
۷۶۴-۸۶۵-۷۶۶-۷۶۷-۷۶۹-۷۷۰ -
۷۷۱-۷۷۲-۷۷۳-۷۷۴-۷۷۵-۷۷۶-

۷۷۷-۷۷۹-۷۸۱-۷۸۲-۷۸٤-۷۸۵-
۷۹۰-۸۰۵-۸۱۱-۸۱٤-۸۱۵-۸۵۰-۸۷۷
بلخ (=باکتریا=باختر=Bacteria) ٦-
۱۰٦-۱۰۸-۱۱۰-۱٦۳-۳۱۲-۳۳٦-٤۷۸
۵۰۷-٦۹٤
بلد (از شهرهای عراق) ٦٦۵-۷۰۹
بلژیک ۵٦۹
بلغارستان ٦۰۷
بمبئی ۷۵۸
بوشهر ٦۵۰
بولاق (مصر) ۵٦۱-۵۸۱
بیت‌المقدس ۱۵۳-۲۲۲-۷۸٤
بیروت ۲۹۹-۳۳۰-۳۳۹-۳٤٤-۳۷٤-۳۸٦
بین‌النهرین ۷-۳٤-۳۵-۳٦-٤۰-٤۱-٤٦-٤۷-
٦٤-٦۵-۱۰۷-۱۰۸-۱۱٤-۱٦۳-۲۹۰-
۲۹٦-۳۱۲-۷۷٤-۷۷۵-۷۷۹-۷۸۱-
۷۸٤
پادوا (ازشهرهای ایتالیا، Padoue=Padova
۳۷۱
پاریس ۲۰۰-۲۰۱-۳۲۵-۳۵٦-۳۵۷-۳۷۱-
۳۷٤-۳۸۷-٤٤٤-٤٤۸-٤٤۹-٤۵٤-٦۵۹-
۵۱۷
پاکستان ۱۰۸-۳۳٦-٤۹۵-۵۸۰-٦۲۵-٦۲٦-
٦۳۳-۷۵٦-۸٦۰-۸۷۵
پنجاب ۱۰۹
پیشکوه ٦۰۸
پواتیه (از شهرهای فرانسه، Poitier) ۳۷٤
پونتوس (ایالت آسیای صغیر، Pontus) ۳۵
پیرنه (جبال...) ۱۱٦
پیروزشاپور=بزرگ‌شاپور (رجوع شود به انبار)
تاجیکستان (جمهوری...) ٦۰۸
تاشکند ۵۸۰
تبریز ٦۹۹-۷۰۵
تراس (تراکیه=Thrace) ۳۵
تراله (طرالیوس=Tralleis=Tralle) ۲۹
ترکیه ۸-۳۳-۷-٤۷-٦۰۸-٦۲۵-٦۲٦-٦۲۷-
٦۳۰-٦۳۱-٦۳۳-۷۱۱
تفلیس ۷۱۲
تکریت (از شهرهای بین‌النهرین) ٦۹۷-٦۹۸
تونس ۲-۳۲۷-۷۹٤
تهران ۳۵۰-۳۷۱-٤۸۱-۵۱۰-۵۵۷-۵٦۰-
۵٦۳-۵۸۱-۵۸٤-۵۹۳-٦۰۸-٦۱۰-٦۱۱-
٦۲٤-٦۳۳-٦۳۷-۷۷۲-۷۷۳-۸۷٤-۸۷٦
تیسفون (پایتخت ساسانیان) ٤۲-٤٤-۹۸-
۱۷٤
جاجرم ٤۹۳
جبل‌طارق (تنگه...) ۱۵۱
جزیره ۱۷٦-۲۲۲
جندالبصره ۵۰
جندالکوفه ۵۰
جندیشاپور (شهر...) ۱-۲-٤۰-٤٤-٤۵-٤٦-
٤۸-٤۹-۵۰-۵۱-۵۲-۵۳-۵٤-۵۵-۵٦-

۵۸-۵۹-۶۱-۶۲-۶۳-۶۴-۶۶-۷۰-۷۱ -
۷۲-۷۳-۷۴-۸۰-۸۱-۸۳-۸۶-۹۰ - ۹۲ -
۹۳-۹۴-۹۵-۹۶-۹۷-۹۸-۹۹-۱۰۰-۱۰۱-
۱۰۲-۱۱۱-۱۱۲-۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۱۶ -
۱۱۸-۱۱۹-۱۳۴-۱۳۵ - ۱۳۸ - ۱۳۹ -
۱۴۰-۱۴۶-۱۵۴-۱۵۹ - ۱۶۰ - ۱۶۱ -
۱۶۹-۱۷۴-۱۷۷-۱۷۹ - ۲۰۲ - ۲۰۴ -
۲۰۶-۲۰۷-۲۰۸-۲۱۵ - ۲۱۹ - ۲۲۰ -
۲۲۶-۲۲۷-۲۲۹-۲۳۰ - ۲۳۱ - ۲۳۶ -
۲۳۸-۲۴۰-۲۴۴-۲۹۲ - ۳۰۵ - ۳۱۱ -
۴۴۵-۷۶۴-۷۶۵-۷۶۹ - ۷۷۰ - ۷۷۹ -
۷۸۴-۸۱۱-۸۴۲-۸۵۰

جوزجان (= گوزگان ازشهرهای بلخ خراسان)
۶۹۳-۶۹۴

چقامیش (درخوزستان) ۱۰۰

چکسلواکی ۶۰۷

چین ۸۱-۱۵۹-۱۶۱-۱۷۴

حبشه (= اتیوپی) ۱۳۲

حجاز ۱۵۲

حران (= Carrhae) ۲-۶-۳۳-۴۲ - ۱۵۵ -
۲۷۱-۲۷۲-۳۱۱-۲۸۲

حربیه (محله...) ۲۸۸-۷۷۳

حصن‌الاکراد ۷۸۴

حظیره ۷۱۰

حلب ۶-۳۳-۴۷-۳۱۲-۶۷۲-۷۱۱-۷۱۲ -
۷۸۴

حله ۶۹۵

حماة (در سوریه) ۷۸۴

حیدرآباد دکن (هندوستان) ۲۶۲-۳۶۷-۸۴۵

حیره ۴۰-۱۱۴-۱۸۲

خاورمیانه ۵-۸۴۸

خراسان ۷۷-۱۴۸-۱۵۲-۱۵۴-۱۵۵-۱۵۸-
۲۰۲-۲۸۱-۳۴۷-۴۹۱-۵۰۸-۵۱۰-۶۸۳-
۶۹۱-۶۹۲-۶۹۴

خرمیسن ۴۷۸-۴۷۹

خلاط (ازشهرهای ارمنستان) ۷۱۳-۸۷۷

خلقدونیه (خلقدون = خلکدون) ۲۱۲

خلیخ فارس ۱۰۷-۶۵۰

خندق ۷۶۳

خوارزم ۱۹۰-۳۲۵-۴۸۴-۴۸۹-۴۹۰-۴۹۱-
۴۹۲-۵۴۲-۵۵۰-۷۱۹-۷۲۰-۷۳۳-۸۴۳

خورمیثن (رجوع شود به‌خرمیسن)

خوزستان ۴۸-۱۰۱-۱۱۶-۲۳۶-۲۹۲-۸۵۰

دارالسلام (رجوع شود به‌بغداد)

دامغان ۱۰۹

دانمارك ۸۱

دجله (رودخانه...) ۳۰-۴۰-۱۵۳ - ۱۵۵ -
۱۵۹-۱۶۱-۱۷۴-۲۸۴-۶۹۷-۶۹۸-۷۷۳-
۷۷۹-۷۸۲

دجیل (رود...) ۴۸-۶۶۱

درب‌النفل (محله یا دروازه‌ای دربغداد) ۴۰۲-۴۰۳

دروازهٔ بغداد ۷۰۶
دروازهٔ حرب ۷۷۳
دروازهٔ سانی (درجندیشاپور) ۵۰
دریای قرمز (رجوع شود به بحراحمر)
دز (رودخانه...) ۹۹
دزفول ۴۸-۱۰۰
دشتی (بلوك...) ۶۵۰
دکن (هندوستان) ۸۴۵
دمشق ۶-۳۲-۱۳۴-۲۴۰-۱۴۱-۱۴۲-۱۴۷-
۱۴۸-۱۵۱-۱۵۲-۱۵۵ - ۱۵۷ - ۱۶۹ -
۲۲۲-۳۱۲-۷۰۳-۷۱۱- ۷۶۴ - ۷۶۹ -
۷۷۱ - ۷۸۴ - ۷۸۵ -۷۸۶
دهستان (ناحیه‌ای در گرگان) ۴۹۴
دهلی ۵۶۱-۸۶۶
دیار بکر ۳۶-۱۷۶ - ۲۲۳ - ۳۳۰ - ۳۴۴ -
۷۸۱
دیلم ۱۸۱
دینور ۵۰۲
رأس‌العین (Rechaina = Théodosiopolis)
۲-۳۳
رباط ۳۷۰
رحبه ۶۹۵
رصافه (محله...) ۷۷۱-۷۷۳
ارومیه ۴۲
ارومیه (دریاچه...) ۸۵۷
رقه (ازشهرهای عرق عرب) ۲۹۷-۷۸۲
رم ۱۵-۲۹-۵۸۱
رمله (شهر...) ۱۵۳
روم (کشور... بطورمطلق) ۱۵-۱۶ - ۲۸ -
۳۲-۳۳-۳۴-۳۵-۳۶-۳۹-۴۰ - ۴۱-۴۲ -
۴۳-۴۶-۴۷-۴۸-۵۰-۶۵-۷۳-۸۸-۱۰۹-
۱۱۴-۱۱۶-۱۳۰- ۱۶۸ - ۱۶۹ - ۱۷۱ -
۱۷۲-۱۷۳-۲۰۸-۲۱۱-۲۳۵-۲۴۰-۲۴۱-
۲۴۶ - ۲۶۶ - ۲۷۲ - ۳۱۱ - ۳۵۵-۵۶۸-
۷۸۳-۸۲۹-۸۷۷
رومانی ۶۰۷
روم شرقی ۸۲۹
رومگان (شهر...) ۸۸
رها (= ارفه = ادس = اذاسا = ادسا =
Urfa = Orfa = Edessa = Edesse)
۲-۳۳-۳۶-۳۷-۳۸-۳۹-۴۱-۴۲-۴۴ -۴۶-
۱۸۹-۷۸۳-۸۴۱
ری (Ragae = Rey = Rei) ۳۲۶ - ۳۲۸ -
۳۳۳-۳۳۴-۳۴۲-۳۴۶-۳۴۷-۳۴۸-۳۴۹-
۳۵۰-۳۵۱-۳۵۴- ۳۵۵ - ۳۶۰ - ۳۹۰ -
۳۹۳-۳۹۵-۳۱۶-۴۹۳-۴۹۶-۵۰۲-۵۱۲-
۵۶۶-۶۰۱-۶۵۸ -۷۶۵-۷۶۶-۷۶۷-۷۷۷-
ریشهر (ریواردشیر) ۸۱
زاب بزرگ (رودخانه...) ۱۵۵
زاهدان ۱۵۶
زرند (زرنج) ۷۶۷
ژنو (Genève) ۸۷۲

سامره (سرمن‌رای) ۲۲۱-۲۳۵-۲۴۲- ۳۰۵-
۳۱۷-۶۶۱
سغد (=Sogdiana=سگدیان) ۱۰۶-۸۴۳
سقطیا (مزرعه نزدیک بغداد) ۸۱۹
سلطان حصار (از شهرهای آناطولی) ۱۹-۲۹
سلوکیه (از شهرهای نزدیک تیسفون) ۴۰-۴۲-
۴۴-۹۷-۱۷۰
سمرقند ۳۱۲
سمنان ۶۹۰
سمنقان ۴۹۳
سند (ایالت...) ۱۱۶
سواد (از شهرهای بین‌النهرین) ۲۱۹ -۷۸۹
سوری (سورا ازشهرهای بین‌النهرین) ۲۸۳ -
۷۸۹
سویس ۲۱۹-۳۷۱-۶۳۳-۸۷۲
سیراف فارس (شیلاب=سیل‌آب) ۶۵۰
سیستان ۱۵۲
شادروان (سد...) ۴۸
شاپور (شهر...) ۵۰۱
شام (سوریه) ۲-۶-۳۳-۳۴-۳۶-۴۷- ۱۰۶ -
۱۰۷ - ۱۰۹ - ۱۱۴ - ۱۱۸-۱۳۴-۱۳۵-
۱۴۰-۱۴۱-۱۴۶- ۱۴۷ - ۱۴۸ - ۱۵۱ -
۱۵۲-۱۵۳-۱۵۵- ۱۵۸- ۱۶۱ - ۱۷۴ -
۱۷۷-۲۳۸-۲۶۶-۲۸۴ - ۳۱۱ - ۳۱۲ -
۳۴۹-۶۲۸-۷۸۱-۷۸۴
شاه‌آباد (محلی که سابقاً شهرجندیشاپوربوده)
۴۸-۵۰-۹۵-۹۸-۹۹-۱۰۰
شاه‌ولی (قریه‌ای درخوزستان که احتمال دارد
جندیشاپور سابق باشد) ۹۵-۹۶
شقان (از قراء نیشابور) ۴۹۳
شوروی ۴۸۶-۴۹۳-۵۸۷-۵۸۹-۶۰۷-۶۰۸-
۶۲۵-۶۲۶-۶۳۰-۶۳۳
شوش ۳۶-۴۸-۹۵-۹۶-۸۰۸
شوشتر ۴۸-۹۵-۹۶-۱۰۰-۶۷۵-۷۸۰
شهر بقراط (رجوع شودبه‌جندیشابور)
شیراز ۴۵۴-۶۰۴-۶۶۷-۶۶۷-۶۸۱
شیکاگو ۵۱۷
صقلیه (=سیسیل) ۳۰۴
طائف (از شهرهای عربستان) ۱۳۶-۱۳۸
طاق‌بستان (درکرمانشاه) ۸۴
طبرستان ۱۶۳-۳۱۷-۶۵۶
طلیطله (از شهرهای اسپانیا =
Toledo=Tolède) ۳۳۹
طوس ۲۱۷-۴۹۳-۶۷۶
طیران (تیران) ۵۰۱
عراق‌عرب (=بین‌النهرین) ۲-۳۳-۱۴۸-۱۵۲
۱۵۵-۱۶۱-۱۷۶-۲۰۲-۲۶۶-۲۶۹-۲۷۲-
۲۸۲-۲۹۰-۲۹۳-۵۰۸-۵۱۰-۶۲۶-
۶۲۷-۶۲۸-۶۳۲-۶۳۳-۶۶۱-۶۸۰-

۶۸۶-۶۹۵-۷۰۸-۷۱۰-۷۸۹
عراق عجم ۲۹۰
عربستان ۱۱۳-۱۰۷-۱۱۷-۱۱۸-۱۱۹-۱۲۰-۱۲۶-۱۳۱-۱۳۲ - ۱۳۵ - ۱۳۶ -۱۴۶-۱۴۸-۱۵۱-۱۵۲-۱۵۸ - ۱۷۴ - ۳۱۲ - ۳۱۳
عکا ۷۸۴
عمان ۱۰۲
عموریه (در آسیای صغیر) ۲۳۰-۳۰۳-۳۰۴
عین زربه (شهری در ترکیه = Anazarbas = Anazarba) ۱۳-۷۰۴
غرناطه (ازشهرهای کشوراسپانیا = Granada = Grenade) ۶
غزنین ۳۲۵-۵۱۲-۶۹۹
غزه ۷۸۴
فارس ۲۳۵-۶۶۳-۶۶۷ -۶۶۸-۶۷۵-۶۸۰-۶۸۱-۶۸۷
فاریاب ۶۹۴
فرات (رودخانه...) ۳۶-۱۰۷-۱۵۳-۱۵۶ - ۱۶۱-۲۹۷-۶۹۵-۷۸۲
فرانسه ۲۰۰-۲۲۶-۳۷۵-۳۸۶-۳۸۷-۵۶۹- ۶۰۷-۶۰۸-۶۲۵-۶۲۷ - ۶۲۸ - ۶۲۹ - ۶۳۲
فردجان (قلعه...) ۴۹۹
فردوس ۲۷۳
فرغانه ۱۰۶
فسا ۶۷۴
فلسطین ۱۶-۳۴-۱۵۲-۱۵۵
فلورانس (ازشهرهای ایتالیا) ۲۱-۵۹۳-۶۰۹
فنیقیه ۸۲۸
فیوم (ازشهرهای مصر) ۲۹۳
قادسیه ۲۳۸
قاهره (مصرالقاهرة المعزیه) ۶-۳۳۰ - ۵۶۱ - ۵۶۴-۶۰۸-۶۲۹- ۶۶۲ - ۷۳۸ - ۷۶۳ - ۷۶۶-۷۸۵-۸۲۱
قبرس (جزیره...) ۱۵-۳۰۴
قدس شریف ۶۵۳-۷۱۱
قرطبه (= Cordoba = Cordoue) ۶-۳۱۲- ۳۴۹-۳۵۰-۳۹۳
قزوین ۴۹۶
قسطنطنیه (رجوع شود به استانبول)
قصرجعفری (ازقصور خلفای عباسی) ۱۶۴
قصرسلیمان خلیفه ۱۵۳
قفقاز (جبال...) ۱۱۶
قم ۸۵-۵۰۲-۶۶۱-۶۶۸-۶۶۹-۶۸۱-۶۸۶ - ۶۹۷
قنسرین (Kennesrin) ۳۳-۳۶-۴۲-۴۴
قیروان (در تونس) ۲
کاشان ۵۰۲
کاظمین ۷۷۵
کانادا ۶۰۷
کانپور (هندوستان)

کپدوکیه (از ایالات آسیای صغیر =- Capaducie) ۴۸
کراچی ۵۸۰
کربلا ۱۳۴
کرج ۵۰۴
کرخ (دهکده سابق نزدیک بغداد که اکنون جزو شهربغداداست) ۱۵۸-۱۵۹-۲۹۲-۶۹۶-۷۸۲
کرك (ازشهرهای بین‌النهرین) ۷۸۴
کرمان ۱۵۲
کرمانشاهان (=قرمیسین) ۴۹۷
کلار (از شهرهای بلخ خراسان) ۶۹۴
کلکته ۵۵۲-۵۵۳-۵۷۷
گلردار (فال قدیم در فارس) ۶۵۰
کنگان (از بنادر فارس) ۶۵۰
کوس (جزیره‌ای در بحر اژه=Cos) ۸-۱۰
کوفه ۱۵۲-۱۵۵-۱۵۷-۱۵۸-۱۶۱-۱۸۰-۲۳۸-۶۸۶-۶۹۵
کون گنبد (محله‌ای در اصفهان) ۵۰۱ - ۵۰۶
کیلیکیه (Cilicie) ۱۳-۷۰۴
کی‌یف (Kiev) ۶۰۸
گتوند (بخشی از خوزستان) ۹۵
گرگان ۴۷۹-۴۹۱-۴۹۲-۴۹۳-۴۹۴-۴۹۵-۴۹۶-۵۱۲-۵۴۴-۵۶۶ - ۶۷۶ - ۶۷۸ - ۶۹۴-۷۱۶-۷۱۹
گرگانج ۴۸۴-۴۹۰-۴۹۱-۴۹۳-۴۹۴-۵۰۸-۶۷۶-۶۹۹
گلپایگان ۵۰۲
گندیشاپور (رجوع شود به جندیشاپور)
گوتین گن (ازشهرهای آلمان،Göttingen) ۳۷۴-۵۲۶
لاتوری (جمهوری...) ۶۰۷
لاهور ۵۸۱
لبنان ۶۲۸
لرستان ۵۱
لکنهو (از شهرهای هندوستان) ۳۸۷-۵۵۳-۵۷۹-۵۸۱-۸۷۸
لندن ۳۷۴-۴۴۹-۶۱۵
لنین گراد ۶۰۸
لوزان (سویس) ۲۹
لهستان ۶۰۴-۶۰۵-۶۰۷-۶۳۰-۶۳۲
لیپزیک (از شهرهای آلمان، Leipzig) ۳۳۵-۳۵۵-۷۷۰-۷۷۴
لیدن (=Leiden =Leyde =Batavia = باتاویا ، از شهرهای هلند) ۳۵۰-۳۷۰-۳۷۵-۳۸۵-۴۵۱-۵۶۴-۷۶۷-۷۷۴-۷۷۹-۷۸۲
لیون (ازشهرهای فرانسه) ۶۴-۳۷۱-۴۵۰
مادرید ۳۶۳-۴۸۳

ماردین (از شهرهای آسیای صغیر که اکنون در ترکیه‌است) ۷۱۱-۷۱۲-۷۱۳
مازندران ۹۱
ماوراءالنهر ۱۵۱-۳۴۷-۳۵۰-۸۱۹
مبارزآباد (نام بعدی جندیشاپور؟) ۹۵
مجارستان ۶۰۷
محول (دروازه ای در بغداد) ۷۸۲
مخرم (محله‌ای در بغداد) ۷۷۱
مدائن ۵۸
مدیترانه (= بحرابیض متوسط = بحرالروم) ۷-۴۷
مدینه طیبه ۱۱۵-۱۳۴-۲۸۸-۶۹۵-۷۷۵
مراغه ۳۴۴
مراکش ۲-۳۷۰-۷۱۵
مرو ۴۵-۱۰۹-۱۱۰-۱۵۴-۱۵۵-۲۳۷-۳۱۶-۷۱۶-۷۲۰-۷۲۱-۷۶۹-۸۲۹
مرورود (از شهرهای خراسان قدیم) ۶۹۴
مسجد اموی دمشق ۱۵۳
مسجدجامع کوفه ۱۵۶
مسجدالحرام ۱۵۳-۷۶۳-۷۶۷
مسجد سلیمان ۹۵
مسکو ۶۰۸
مصر ۲-۸-۳۴- ۳۶-۴۷-۶۴-۸۱-۱۰۶-۱۱۴-۱۱۸-۱۲۰-۱۴۷-۱۵۱-۱۵۲-۱۶۹-۱۷۴-۱۷۷-۱۹۳-۲۱۳-۲۲۲-۲۳۹-۳۱۱-۳۱۲-۳۲۳-۳۳۵-۳۴۰-۳۴۹-۳۵۴ - ۳۷۸ - ۳۸۶ - ۳۹۰ - ۳۹۳ - ۴۴۷-۴۵۱-۴۵۸-۴۷۵-۶۰۸-۶۲۵ - ۶۲۶-۶۲۷-۶۲۸-۶۲۹-۶۳۰-۶۳۵-۶۵۰-۶۵۳-۶۵۸-۶۵۹-۶۶۵-۶۸۰-۶۸۲-۶۸۳-۶۸۶-۶۸۸-۶۸۹-۶۹۵ - ۶۹۹-۷۰۲-۷۰۴-۷۰۵-۷۰۹-۷۱۰-۷۱۲-۷۱۳-۷۱۴-۷۱۵-۷۷۲-۷۷۴-۷۷۵-۷۷۶-۷۷۷ -۷۸۵-۸۲۸-۸۴۳-۸۴۸
مکه‌معظمه ۱۳۴-۱۳۹-۱۴۱-۱۵۳-۱۶۲-۲۸۸-۷۶۸-۷۷۵
ملطیه (= Malatia، در آسیای صغیر) ۳۳۰-۳۴۴-۸۴۱
منپلیه (از شهرهای فرانسه) ۵۶۹
منچستر ۳۲۳
موصل ۱۴۸-۶۶۴-۶۶۵ - ۲۷۲-۶۷۳-۷۰۳-۷۰۹-۷۱۳-۳۸۲-۸۷۷
میافارقین (= Martyropolis) ۶۹۵-۷۸۵
ناپل (درایتالیا) ۵۷۹
نجف‌اشرف ۷۷۵
نصیبین (Nisibis) ۳۳-۳۶-۳۷-۳۹-۴۰-۴۱-۴۲-۴۳-۴۴-۴۵-۴۶-۷۰۲-۷۸۳-
نهاوند ۵۰۲-۸۴۳
نهرالکلب ۸۱۹
نیام (میانه‌راه نیشابوربه‌ری) ۳۹۳

نیشابور ۱۹۱-۲۹۹-۳۴۷-۳۴۸-۳۵۰-۳۵۱-
۳۹۲-۳۹۳-۴۹۳-۶۷۶-۶۷۸ - ۶۹۲ -
۷۶۷-۷۶۸-۷۶۹
نیم (Nīmes ، از شهرهای فرانسه) ۵۵۴
واتیکان ۶۳۰-۶۳۱-۶۳۳
واسط (از شهرهای عراق‌عرب) ۶۸۶-۷۰۸
وان (از شهرهای ارمنستان) ۳۲
ورشو ۶۰۵
ونیز (ازشهرهای ایتالیا) ۶۴-۳۶۱-۳۶۲-۳۷۴-
۴۵۰-۵۵۴-۵۶۱-۵۶۳-۵۷۴-۵۷۶
وین ۶۰۸
هاشمیه (ناحیه‌ای درانبار) ۱۵۶-۱۵۷-۱۶۱
هاشمی اردن (کشور...) ۶۲۸-۶۳۴
هاله (ازشهرهای آلمان، Halle) ۳۷۱
هکاتوم پیلس (شهر صددروازه،
Hecatompilos ، رجوع شودبه دامغان)
هلند ۳۵۰-۳۷۰-۵۶۴-۶۳۲
همدان ۴۹۳-۴۹۶-۴۹۷-۴۹۸-۴۹۹-۵۰۰-
۵۰۱-۵۰۲-۵۰۳-۵۰۴-۵۰۵ - ۵۰۶ -
۵۱۲-۵۱۸-۵۱۹-۵۶۶-۵۹۳ - ۶۰۹ -
۶۱۲-۶۱۳-۶۱۴-۶۱۶-۶۱۸ - ۶۱۹
۶۲۱-۶۲۴-۶۹۴
هندوستان ۶-۷-۴۷-۶۶-۶۷-۷۰-۷۱ -۷۳ -
۷۸-۸۱-۸۳-۸۷-۹۰-۱۰۰-۱۰۲-۱۰۶-
۱۰۷-۱۰۸-۱۰۹-۱۱۰-۱۱۶ - ۱۵۲ -
۱۵۹-۲۰۲-۲۰۸-۲۰۹-۲۱۱ - ۲۹۸ -
۳۱۲-۳۶۲-۳۶۷-۳۷۱-۶۰۷ - ۶۱۸ -
۶۱۹-۶۲۵-۶۲۶-۶۲۸-۶۳۰ - ۶۳۱ -
۶۳۲-۶۴۰-۷۱۷-۷۲۹-۷۳۶ - ۷۵۶ -
۸۲۹
هندوکش (سلسله‌جبال...) ۱۰۹
یرنی شهر (Yaranishahr) ۷۳
یزد ۶۲۶
یمن ۱۵۲
یهودیه ۶۹۴
یهودیه (شهر یهودان = میمنه) ۲۳۷
یوگوسلاوی ۶۳۳
یونان ۸-۳۳-۴۴-۷۳-۸۱-۱۰۹-۱۱۲-۱۳۰-
۸۲۹

۸- فهرست نامهای مذاهب و فرقه‌ها و دسته‌ها

ارتودکس ۴۶
اسمعیلیان ۵۲۱
جائلیقها ۴۵
رافضیان ۵۲۱
سریانیان ۴-۶-۶۵۰
مرقیون ۴۳
مسیحی ۶
معتزله ۲۰۲-۲۰۸-۵۲۱
ملکانی ۴۶
مونوفیزیت‌ها ۴۳
یعقوبی (فرقه...) ۸۸
یوسفی (فرقه...) ۸۸

۹- فهرست نامهای بیمارستانها

بیمارستان ارغون کاملی (بیمارستان جدید طب) ۷۱۴-۷۸۴
۷۸۴
بیمارستان حران ۷۸۲
بیمارستان اصفهان ۷۶۸
بیمارستان حلب ۷۸۴
بیمارستان انطاکیه ۷۸۴
بیمارستان حماة ۷۸۴
بیمارستان بدر (غلام معتضد) ۷۷۱-۷۷۲
بیمارستان رشید ۷۶۹-۷۷۰
بیمارستان برامکه ۷۷۰
بیمارستان رقه ۷۸۲
بیماستان بغداد ۶۳-۶۴-۹۵-۱۰۵-۱۵۸-۱۵۹-۲۸۲-۳۴۲-۳۹۵-۴۲۷-۷۶۶-۷۹۰
بیمارستان ری ۳۴۷-۷۶۵-۷۶۶-۷۶۷-۷۶۸-۷۷۷
بیمارستان بیت‌المقدس ۷۸۴
بیمارستان زرند (زرنج) ۷۶۷
بیمارستان جبل ۷۸۴
بیمارستان سیده ۷۷۳-۷۷۴-۸۱۵
بیمارستان جندیشاپور ۷-۴۶-۴۸-۵۲-۵۴-۶۳-۶۵-۹۴-۹۵-۱۶۰-۲۱۵-۲۲۰-۲۲۷-۲۲۹-۶۵۱-۷۶۴-۷۶۵-۷۷۰
بیمارستان صفیرنوری ۷۸۴
بیمارستان عضدی ۵۸-۶۱-۱۵۹-۲۲۲-۲۶۹-۲۸۶-۲۸۹-۲۹۸-۳۴۱-۳۴۳-۳۴۵-۴۵۵

۶۴۹ - ۶۵۵ - ۶۶۱ - ۶۶۳ - ۶۶۷-
۶۶۹-۶۷۰-۶۷۳ - ۶۸۱ -۶۸۸-۷۰۱-
۷۰۲-۷۰۵-۷۱۲ - ۷۶۶ -۷۷۲-۷۷۵-
۷۷۶-۷۷۷- ۷۷۹ - ۷۸۰-۸۰۷-۸۱۰
بیمارستان عکا ۷۸۴
بیمارستان غزه ۷۸۴
بیمارستان قلعه اکراد ۷۸۴
بیمارستان کبیرنوری (العتیق) ۷۷۴
بیمارستان کرك ۷۸۴
بیمارستان محمدبن علی بن خلف ۷۸۱
بیمارستان محول ۷۸۲
بیمارستان مرو ۷۶۹
بیمارستان معتضدی ۳۴۳
بیمارستان معزالدوله دیلمی ۷۷۵
بیمارستان مقتدری ۲۸۴
بیمارستان منصوری (دارالشفاء منصوری یا قلاون) ۸۲۱-۸۲۲
بیمارستان موصل ۷۸۲
بیمارستان میافارقین (فارقی) ۷۰۲-۷۸۱
بیمارستان نابلس اردن ۷۸۴
بیمارستان نصیبین ۷۸۳
بیمارستان نیشابور ۷۶۸-۷۶۹
بیمارستان واسط ۷۸۱

۱۰- فهرست اسامی حیوانات و جانوران

آب‌دزدك ۵۳۶
اسب ۱۳۲
افعی (Vipère) ۱۳۲-۴۶۲
باز ۱۳۲
ببر ۴۶۲
بز ۱۳۲
بزغاله‌سیاه (Chevreau) ۱۳۷
بز نر سیاه ۱۳۷
پلنگ ۴۶۲
جغد ۱۳۲
جوجه ۲۵۳-۴۶۹
چلپاسه (رجوع شود به سوسمار)
خر ۱۳۲
خوك ۱۲۷
راسو (Furet) ۸۰۸
رتیل (Torentule) ۴۶۲
زالو (Sangsue) ۳۹۳ - ۳۹۴-۴۲۹-۴۶۳-
۷۲۷-۷۶۷
زنبور عسل ۴۶۲
سگ ۱۲۷-۴۶۲-۶۷۳
سگ نگهبان ۱۳۲
سگ‌هار ۴۶۲

سمور (Martes martre) ۸۰۸
سوسمار (کلباسه = چلپاسه = Lezard) ۴۶۲
شاهین (Epervier) ۱۳۲
شپش (Pou) ۱۲۷
شتر ۱۳۲
شیر ۴۶۲
صدف (= Nacre de perle = Nacre) ۸۶۷
عقاب (Aigle) ۱۳۲
عقرب جراره (کژدم = Scorpion) ۴۶۲ - ۴۷۷
عنکبوت (Araignée) ۴۶۲
قاقم (Hermine) ۸۰۸
قرقاول (Faisan) ۸۷
قوش (Faucon) ۱۳۲
کاکلی ۱۳۲
کبک (Perdrix) ۱۳۲
کبوتر (Pigeon) ۱۳۲
کرم (Ver) ۷۷۸
کلاغ (Corbeau) ۱۳۲
کلباسه (رجوع شود به‌سوسمار)
گربه ۱۲۲
مار ۱۳۲-۱۳۷-۴۶۲
ماربالدار ۱۳۲
ماهی ۱۲۸-۳۲۱-۳۸۲-۴۰۲-۴۶۲-۷۹۷
میش (Brebis) ۱۳۲
میمون ۴۲۰-۴۲۱-۴۲۳-۴۶۲-۴۷۱-۵۸۹
هدهد (شانه‌به‌سر = Huppe) ۱۳۲
هوام (حشرات = Insectes) ۳۲۱

۱۱ـ فهرست نامهای رستنیها و میوه‌ها و دانه‌ها (طبی و غیر طبی)

آلو ۴۲۴-۷۶۰
اَرُز (رجوع شود به برنج)
ارزن (= جاورس = Millet)
آزاد درخت (= توسه Zelkoua) ۶۰۴
اسفناج (Epinard) ۸۷-۷۵۹
اقاقیا ۸۰۲
انار ۱۳۱
انجیرزرد ۴۳۵-۴۳۶
انگور ۴۹-۳۹۹-۷۵۹
انگور فرنگی (Groseille) ۴۳۲
بادام ۸۵-۱۳۱-۴۲۵-۷۷۸
باقلا ۳۵۱
برنج ۸۷-۱۳۱-۶۳۹

باقلای معطر (Fève aromatipue) ۸٥
بطم (رجوع شود به سقز)
بنه (رجوع شود به سقز)
بید انجیر (رجوع شود به کرچک)
پرتقال ۱۳۱
پیاز ۷٦۰
تاك ۱۳۱
ترتیزك (= جرجیر = تره‌تیزك = Cresson alonois — Roquette) ٦۰۲ - ٦۰٤
ترنج (مرکبات ، Bigarade) ۸٥-٥۱
ترخون (Estragon) ٤۲۰-٤۳۲
تره (گندنا = Poireau) ۸٤-۸٥
توت ۷٦۰-۸۳۲
توت شاهی (توت سیاه = شاه‌توت = Müre Müre de Syrie, noire) ۳۷۹-٤۳۲
جو ۲۲-۸٥-۱۳۱-۲۳٤
چغندر ۷٥۹
حی‌العالم (= فاوانیا = عودالصلیب = همیشه زنده = همیشه‌بهار = همیشه جوان = Orpin) ۳٤۱-٦٦۲-۷۹۷
خربوزه (= بطیخ) ۳۷۹-۷۲٤-۷٥۹-۷٦۰
خردل (Mutarde) ۸٥
خرما ۵۱-۸٥-۱۳۱-۱۳۲-۱۳٦
خروع (رجوع شود به کرچک)
خشخاش ۷۷۸
خون کبوتر ٤۷۷
خیار ۳۲۱
خیری (Souci des jardins) ۸٥
دنبلان کوهی (= انجدان رواقی = Truffe) ۱۳۱
ذرت ۱۳۱-۸۳۰
زراوند (Aristoloches) ٦٦۲
زردآلو ۱۳۱-۷۷۸
زردچوبه (Safran der Indes) ۸۰٤
زردك ۷٥۹
زرشك (= امبرباریس = امیرباریس = Epine vinette) ٤۳٤ - ٦۰۰
زعفران ۸۰۲-۸٥٥
زغال ۸۰٤
زیره (Cumin des Prés) ۸٥-٤۷۰
زیتون (Olive) ۵۱-۸٦-۱۳۱-۱۳۲-۷۹۸ - ۸۰٤
سدر ۱۳۱-۷۹۷
سرخس (Fougère) ٦۰۱
سقز (Pistacia Acuminato, Trebentine) ٦٦۲
سماق (Sumac = Rhus) ٤۳٤
سوس (برگ...) ۸٥٥
سیب ۱۳۱-۲۳۲
سیر ۸٦-۷٦۰
شاه‌تره (= شاهترج = Fumeterre) ٦۰۳
شکرنی (Sucre à canne) ٤۲٥-۸۷-۸٦

شلغم ۷۵۹
عدس ٤۳۲-٤۳٤-٤۳٦-۷۵۹
عناب (Jujube) ٤۷۲
عنبر (Ambre) ۷۷۸
عنبراشهب (رجوع شود به عنبر)
عود (Bois d'Aloès) ۷۷۸
فلفل (Poivre) ۱٦-۸٦-٤۲۳-۸۰۲-۷۵۹
فلفل‌سفید (Poivre blanc) ۲۵
قهوه ۱۳۱-۱۳۲
کاهو ۲۲-۲٤-٤۲٦-٤۳۲
کدو ۷۵۹
کرچک (Ricin = Croton) ۸٦-٦٦۲
کرفس (Persil et divers = Ache = Celeri =) ٦۰٤
کرفس بری ٦۰٤
کرفس جبلی ٦۰٤
کرفس رومی ٦۰٤
کرفس سرخی ٦۰٤
کرنب (رجوع شود به کلم)
کشمکش (Raisin sec sans pépins) ۱۳۱
کلم ۷۲٤-۷۵۹
کما (کماة ، رجوع شود به دنبلان کوهی)
کنجد (Césame) ۱۳۱
کندر (Encens) ۸٦-۱۳۱
گردو ۸٦-۷٦۰-۸۳۰
گشنیز (Coriandre) ٦۰٤
گل سرخ (Rose) ۸٦-۳۸۰-٤۰۸ - ٤۳۵ - ٤۳٦-٦۰۱-۸۰٤-۸۵۳-۸۵۵
گندم ۲۲-۵۱-۱۳۱-۷۵۹-۷۹۷
گندنا (رجوع شود به تره)
گیاههای کبدی ۸۷٤
لادن (لادن‌عنبری ، Ladanum) ۸٦
لوبیا ۷۵۹
لیمو ۱۳۱
ماسیران (وچند نام دیگر Chélidoine)
ماش ۷۵۹
مرزه (Fenouil doux) ۲٤
مورد (Myrte) ۸٦-۸۵۵
موز ۱۳۱-۱۳۲-۲۳۵
مویز (= مویزمنقی = Gros raisin sec, Raisain de sec) ٤۳۵-٤۳٦-۸۳۲-۸۳۳
مهره گیاه (Mandragore) ۲٤
نارگیل (Noix de coco) ۸٦
نخل ۱۳۲
نخود ۷۵۹
نرگس (Narcisse à bouquets) ۸٦
نیشکر ۱۳۱-۱۳۲
نیل (Indigo) ۸٦-۸۰۲
نیل‌سبز ۸۰٤
نیل سیاه ۸۰۲
نیلوفر (Nénufar) ۸٦-۷۵۹
وشا (Galbanum) ٤۲٤
هندوانه ۱۳۱-۷۵۹-۷٦۰

۱۲ـ نامهای خوراکیها و آشامیدنیها
(طبی و غیر طبی)

آب‌انار ۸٤-٤٦۹
آب انگور فرنگی ٤۳۲
آب‌بابونه(Eau de camomille romaine) ٤۷۰
آب‌جو (فقاع) ٦۷۱-۸۰۵-۸۵۰
آب سیب ٤٦۹
آب‌لیمو ٤۲٦-٤۳۲
آبغوره (= Verjus, Jus de raisin vert)
٤۲٦-٤۳۲-٤۳۵
آب گوشت ۲۲-۷۵۹
آب گوشت‌مار ٤۷۰
آردباقلا ٤۷۰
آردجو ٤٦۷-٤۷۱
آرد عدس ٤۷۰
آش ٤۳۳
انگبین (رجوع شود به‌عسل)
پنیر ۳۹۰-۵۹٤-٦۷۱
ترینه‌آب ۷۲٤
تخم مرغ ۸۷-٤۳۳
ترشیها ٤۳۲
چغندر آب ۷۲٤
حلوا ۷۹۷
خندیقون (شرابی از خمر و ادویه) ٦۷۱
خورش خراسانی ۸۷
خورش دهقانی ۸۷
خورش رومی ۸۷
خورش شامی ۸۷
دوشاب ۸۳٤
رب انار ۸۷-٤۳۵
رب ترنج (بادرنگ = اترج =
Jus de Citronier de Médie = Médicon
٤۳۵ (Cedrat =
رب ریواس (Jus de Rhubarbe des moines
٤۳۵ (Rhubarbe groseille =
روغن ۷۹۷
روغن گوسفند ۷٦۰
روغن گاو ۷٦۰
زردهٔ تخم‌مرغ ۷۵۹
زولبیا (زلویبا ، زلابیه) ۷۹۷
سرشیر ۲۲
سرکه ۲۵-۸۷-۳۲۱-٤۳۲-٦۰٦-۸۲۲-۸۵۰
سفیدهٔ تخم‌مرغ ۲۵۳
سکنجبین (= سرکنگبین = سرکه‌وعسل =
Oxymel) ۲۳۵-۳۷٦ - ٤۳۵ - ٤٦۹ -

۴۷۳-۵۶۳-۶۰۲-۶۷۰-۸۵۰
شراب ۲۳-۸۶-۱۲۸-۱۳۶-۳۸۴-۴۰۳-۴۲۴-
۴۳۳-۴۷۷-۷۳۶-۷۴۱
شراب ابهل (Vin de sabine) ۱۶
شراب بنفشه ۴۶۹
شراب خشخاش (Vin de Pavot blanc)
۴۶۹-۴۷۴
شراب دیناری ۶۹۵
شراب عناب ۴۷۴
شراب کهنه ۲۳۲
شراب نیلوفر (Vin de néuufar) ۴۷۴
شربت ۷۹۷
شربت گلاب ۴۶۹
شلغم آب ۷۲۴
شوربا ۸۷
شورپای اسفناج ۴۶۹
شیر ۱۵-۲۲-۲۴-۸۷-۱۳۲- ۱۳۶ - ۲۵۴ -
۳۳۱-۷۶۰
شیر بز ۴۲۵
شیره ۳۲۱
شیرهٔ انار ۴۳۲
شیرینی ۳۲۱
عدس پخته ۴۶۷
عسل ۱۴-۲۵-۸۶-۶۶۲
کره ۸۷
کلهٔ گوسفند ۳۹۹
گوشت ۲۳-۲۴-۸۷-۱۳۶-۳۲۱-۴۲۴-۷۹۷
گوشت شتر ۱۳۲
گوشت قورمه ۱۴۴
گومت گاو ۴۷۰
گوشت گوسفند ۸۷
گوشت نارسود ۸۷
گوشت نمک زده (نمک‌سود) ۸۷
لبنیات ۴۳۲
لکانه (قورمه = کالباس) ۷۹۷
ماءالکشک ۸۷۸
ماهی‌شور ۷۲۴
مایعات لعابدار ۳۹۸
مربا ۳۲۱
مزورات (سوپ بدون گوشت) ۷۸۸
مربای لیمو (Rob de citron) ۴۳۲
مربای گل درعسل ۲۳۵
مزغ بریان ۸۷
نان ۴۳۳
نان شیرین ۲۲
نبیذ ۱۳۱-۱۳۲
نمک ۸۶-۳۲۱-۴۳۳-۶۰۵
نیشکر ۸۵۰
هریسه ۷۹۷-۸۰۴

۱۲- فهرست‌نامهای بیماریها و عوارض آنها

آبشار (رجوع شود به‌آب‌مروارید)

آبله (انواع ...، Variole) ۱۱۹ - ۲۲۰ - ۳۷۳ -۴۱۲-۴۲۵-۴۳۰-۴۳۵-۴۳۷ - ۶۴۷-۶۶۶-۷۳۷-۸۴۶ - ۸۴۷ - ۸۴۸ - ۸۴۹-۸۵۱-۸۵۴-۸۵۵-۸۵۶-۸۵۷

آبله زگیلی (رجوع شود به آبله مرغان)

آبله‌مرغان (=آبله‌زگیلی ، La Varicelle) ۳۷۳-۴۱۲-۶۶۶-۸۴۶-۸۵۷

آب‌مروارید (=آبشار=Cataracte) ۲۰۳-۲۹۵-۳۵۲-۸۵۳

آدینت (=ورم‌غده=Adénite) ۴۶۴

آسم (=ضیق النفس عصبی=Asthme) ۵۹۲-۷۳۷-۸۴۷

آفتاب‌زدگی (رجوع شود به‌تب گرمازدگی)

آماسها (Inflammations) ۷۲۷

آنژین (رجوع شود به ورم گلو)

آنژیوکولیت (Angiocholite) ۶۰۳

آنوریسم (=ابورسما=Anévrisme) ۴۵۳-۴۶۴

آواز (=صدا) ۸۷۴

ابنه (Sodomie passive) ۳۷۷

ابورسما (رجوع شود به آنوریسم)

ابیذیمیا(=اپیدمی=بیماریهای همه‌گیری= Epidémie) ۴۰۶-۸۵۱

اپیدمی (رجوع شود به‌ابیذیمیا)

احتباس (Stase) ۸۷۳

احتقان (Congestion) ۸۷۲

احتقان کبدی(=Congestion hépatique) ۸۷۳

احول (=لوچ=Louche=Bigle) ۸۰

اختلاج (پرین عضلات =Convulsion= Subersaut) ۳۱۹

استحاله(=Métamorphose=Conversion) ۸۶۹

استسقاء (=آب‌آوردن شکم=Ascite) ۱۱- ۳۲-۱۱۹-۱۲۳-۳۲۰-۴۰۴-۴۷۰- ۴۷۷ - ۷۳۷-۷۸۷

اسهال (به‌معنای اعم=Diarrhée) ۳۲۰ - ۷۰۸-۷۸۷

اکینوکوك گرانولوزوس (Echinocoque granulosus) ۱۲۷

امتلاء (رجوع شود به‌سردل)

امتلاء (رجوع شود به‌پری‌بدن)

انبساط (l'Amplitude) ۸۶۴

انتشار بیماری (Diffusion des maladies)
۸٤۷
انحلال فرد (La solution de continuité)
۸٦٤
انسداد مجاری تنفس
(Obstruction des voies respiratiores)
٥۹۲
انوریسما (رجوع شود به‌آنوریسم)
اوجاع مفاصل (Douleurs des articulations
(Douleurs articulaires = Artralgies =
۷۳۷-٤۰۷
اورام (بطوراعم، Phlegmasies) ٥۷۳
اورام مفاصل (Arthrites) ٦۰۳
بادسرخ (= بادمبارك = حمره = Erisipèle) ۲۲
باکتری (Bactérie) ۸٤۹
بثور (رجوع شود به‌بثورات)
بثورات‌جلدی (Eruptions cutanées) ٥۸۳-
۷٥۷
بحران‌ها (روزهای بحران،
(Les crises, Les jours critiques
۸٤۷-۷۲۷
بدبوئی دهان (Fétidité de la bouche)
۸۳٤-۸۳۳-۸۰۰
بدخیم (رجوع شود به ردی)
برسام (= ورم پهلو = Pleurite) ٦٦٦-۲٦۳
برص (= پیس = Vitiligo) ۳۲۰ - ٤۷۰-
٦٦٦-٤٦۰-۳۸۸
بواسیر (Les Hémorroïdes) ۳۸۸ -٤٥۳ -
۸۷۳-۸۰۳-٥٥۸
بهق (= بهک = Ephélide, Melas) ۱۰۷-
٦٦٦-٤٦۰-۳۸۸
بی‌حسی‌دندان (Insensibilité des dents)
۸۳٤
بیلارزیوز (Bilharsiose) ۹۸-۹۹
بیماریهای‌اداری (Les maladies urinaires)
۳۲۱
بیماریهای اعضاء آلیه
(Les maladies organipues) ۸٦٤
بیماریهای بی‌خطر (سلیم)
(Les maladies non dangereuses)
۸٤۷
بیماریهای اعصاب
(Les maladies du système nerveux)
۳۰
بیماریهای پوست
(Les maladies de la Peau = Dermatoses)
٤٦۰-٤۲٦-۳۰
بیماریهای جلدی (رجوع شود به بیماریهای
پوست)
بیماریهای حاد (= بیماریهای تند =
(Les maladies aigües ۸٦٤

بیماریهای حار (Las maladies chaudes) ۸٦٤
بیماریهای خشک (Les maladies sèches) ۸٦٤
بیماریهای دندان (Les maladics des dents) ۸۳٤-٤٦۹
بیماریهای دهان (Les maladies de la bouche) ۸۳٤
بیماریهای سرد (Les maladies froides) ۸٦٤
بیماریهای عفونی (Les maladies infectieuses) ٤۲۰-۸۷۲
بیماریهای قلب وریه (Les maladies du coeur et des poumons) ۳۲۰
بیماریهای کبد (Les maladies hépatiques) ۳۲۰
بیماریهای لثه ها (Les maladies des gencives) ۸۳٤-۸۳٦
بیماریهای مرطوب (Les maladies humides) ۸٦٤
بیماریهای مغز (Les maladies du cerveau) ۳۰
بیماریهای مو (Les maladies des cheveux) ۳۰
بیماریهای ورك (Les maladies de la région Ischiatiques) ۳۲۰
بیماریهای همه گیری (رجوع شود به اپیذیمیا)
پرخوری (= جوع بقری = Boulimie) ۸۷۳
پری بدن (= امتلاء = La pléthore) ۸٦٤-۸۷۲
پریدن عضلات (رجوع شود به اختلاج)
پزوریازیس (رجوع شود به داءالصدف)
پوسیدگی دندان (Pourriture des dents) ۸۳۵
پیس (رجوع شود به برص)
پیوره (= چرك پای دندان = Pyorrhée) ۸۲۸
پیوك (رجوع شود به رشته)
تأثر (Impression) ۷۵٤
تألم (Chagrin) ۷۵٤
تب بلغمی (Fièvre phlegmateuse) ٦٤۷
تب تیفوئید (رجوع شود به مطبقه)
تبخال (Herpes fébrile) ۲۲
تب دائم (براثر عفونت) ۳۹۹
تب دق (رجوع شود به سل)
تب ربع (Fièvre quarte) ۳۲۰-۵۹۹-٦٤۷

تب روزانه (= حمی یوم = Fièvre quotidienne) ٦٤٧
تب سرماخوردگی ٤٦٢
تب غب (= تب یک‌روزدرمیان = Fièvre tierce) ٦٤٧-٤٦٢-٣٢٠
تب گرمازدگی (= آفتاب‌زدگی = Insolation) ٤٦٧
تب محرقه (رجوع شود به تیفوس)
تب مطبقه (رجوع شود به مطبقه)
تب نائب (= مالاریا) ٤٦٢
تبهای حاد (Les fièvres aigües) ٦٠١
تبهای دماغی ٤٢٥
تبهای عصبانی ٤٦٢
تبهای فلقمونی (Les phlegmons) ٤٦٢
تبهای وبائی (Les fièvres cholériques) ٦٤٧
تبهای ورم‌های (صفراوی، بلغمی، سوداوی و خونی بطور اعم) ٤٦٠
تبهای یک‌روزدرمیان (رجوع شود به تب غب)
تب یونجه (Fièvre des foins) ٤٠٧
تخمه (Indigestion) ١٣٦
ترس از روشنائی (Photophobie) ٣٩٩
تشخیص افتراقی (Diagnostic différenltiel) ٣٧٣
تشمع کبدی (Cirrhose hépatique) ١١
تشنج (= اسپاسم = Spame) ٥٩٢
تشویش (Anéxité, Trouble) ٣١٩
تصور (Imagination) ٧٥٤
تعادل بدن (= موازنه = Equilibre) ٧٤٧
تعب (Peine, Gêne) ٨٤٧
تغفن (رجوع شود به عفونت)
تغییر اخلاط (Le déplacement des humeurs) ٨٦٤
تفرق اتصال (بازشدن نسوج = Solution du continuité = Rupture) ٥٧٣
تقدمة‌المعرفه (= پیش‌بینی در بیماریها = Pronostic) ٨٦٤-٨٥٦
تلقین (Suggestion) ٥٩٣-٤٢٦
تنگی نفس (رجوع شود به ضیق النفس)
تومرها (Les tumeurs) ٤٦٢
تیفوس اکزانتماتیک (= محرقه = Thyphus exanthématique) ٦٤٧-٤٢٥-٤٠٧
جذام (Lèpre) ٧٠٩-٥٩١-٤٦٠-٣٢٠-٣٠
جرب (Gale) ٨٠٠-٤٧٧-٤٦٠-١٢٧
جرب چشم ٨٠٠-٦٦٤
جوع (رجوع شود به پرخوری)
جوع بقری (رجوع شود به پرخوری)

جید (رجوع شود به خوش‌خیم)
چرك (= ریم = Pus) ۸۶۸-۸۷۳-۸۷۹
چشم‌درد (Ophtalmie) ۱۰
حبس‌البول (Rétention d'urine) ۴۶۸
حساسیت (= آلرژی = Allergie) ۴۰۸
حصبه (رجوع شود به‌سرخك)
حکه (رجوع شود به‌خارش)
حمی‌یوم (رجوع شود به‌تب روزانه)
حمیقاء (جدیری = جدری کاذب = آبله کاذب = آبله‌مرغان ؟ = Fausse variole) ۶۶۶
حیض (Règles) ۸۷۳
خارش (= حکه = Prurit) ۳۲۰ - ۴۶۰ - ۴۷۷
ختم بحران (Fin de la crise) ۸۶۴
خدر (Torpeur = Stupeur) ۳۱۹
خراج (= کفگیرك = Anthrax) ۳۲۰
خراج‌های خورنده (= آکله = A. corrosifs) ۳۲۰
خردشدن‌دندان (Brisement des dents) ۸۳۵
خنازیر (Scrofule) ۳۲۰-۴۶۲-۴۶۴-۴۷۶
خوش‌خیم (= جید = Benin) ۶۴۷-۸۴۷
داءالصدف (= پزوریازیس = Psoriasis) ۴۶۰-۴۶۲
داءالفیل (Eléphantiasis) ۳۲۰-۵۹۱-۵۹۲
دردمفاصل (رجوع شود به‌اوجاع مفاصل)
داخس (= عقربك = Panaris) ۷۱۰
درد ۸۷۳
درد دندان (Les douleurs des dents) ۸۳۵
دردهای سروسینه ۳۲
دمل (Abcès) ۳۶۹-۴۶۲-۸۳۴-۸۶۸-۸۷۳
دمل دندان (Abcès des dents) ۸۲۸-۸۶۸
دمل کلیوی (Abcès rénal) ۳۹۶-۳۹۷
دوار (= سرگیجه = Vertige) ۴۷۶
دوالی (= واریس = Varices) ۴۵۳-۴۶۴-۷۳۷
دولاب (رجوع شود به‌دیابت)
دیابت (= دیابیطس = دولاب = بیماری‌قند = Diabète) ۴۶۳-۴۶۸
دیابیطس (جوع شودبه دیابت)
ذات‌الجنب (Pleurésie) ۳۲۰-۷۳۷
ذات‌الریه (Pneumonie) ۷۳۷
ذوسنطاریا (= اسهال خونی = Dysentérie) ۴۶۳-۵۰۴
راحت ۸۶۹
رودل (رجوع شودبه امتلاء)
ریش (= زخم = Plaie) ۱۱۸-۷۲۷-۸۵۵

ردی (= بدخیم = Malin) ۳۹۸ - ۳۹۹ - ٦٤٧-٨٤٦-٨٤٧
رشته (= عرق المدنی = عرق المدینی = پیوك = Filaire de Médine) ٦٦٧
رعاف (= خون آمدن از بینی = Epistaxis) ٤٢٥-٤٧٧
رعشه (Tremblement) ٤٦٧
ریم (رجوع شود به چرك)
زحیر (= پیچش شکم = Ténésme) ٧٢٤
زخم (رجوع شود به ریش)
زخمهای لثه ٨٣٥
زکام (رجوع شود به نزله)
زگیل (Verrou) ٤٦٢
سائیدگی دندان (Trituration des dents) ٨٤٦
ساعیه (نوعی آبله) ٨٤٨
سترونی (= عقیم بودن = Stérilité) ٤٦٣
سده (= غده = تومر = Tumeur) ٤٦٨
سده‌های جگر ٦٠١
سده‌های معدی ٤٧٦
سرخک (= حصبه = Rougeole) ۳۷۳-٤١٢-٤٣٠-٤٣٥-٤٣٧-٦٤٧-٦٦٦-٧٣٧-٨٤٧-٨٤٩-٨٥١-٨٥٥-٨٥٦-٨٥٧
سردرد (= Céphalalagie = Migraine) ۳۹۹-٤٢٥-٤٧٦
سردل (= امتلاء و در اصطلاح عامیانه رودل)
سرسام (Méningite) ۳۹۸ - ۳۹۹ - ٤٦٣ - ٦٦٦-٨٧٢
سرطان (= چنگار = Cancer) ۲۲ - ۳۲۰ - ٤٥٣-٤٦٤-٤٧٤-٤٧٥-٥٩١-٥٩٢
سرفه (= سعال = Toux) ۳۲۲-٤٠٧-٤٧٧-٧٣٣-٧٣٧
سرگیجه (رجوع شود به دوار)
سست شدن دندان (لقی دندان) ٨٣٤
سقط جنین (Avortement) ۳۲-٤٠٤-٤٦٢
سکته (Apopelexie) ٥٩٤
سکسکه (= فواق = Hoquet) ۳۲۰-۳۲۲-٤٢٥-٦٠١
سل (= تب لازم = و در اصطلاح شیرازیها تب بندی = Tuberculose) ۱۵-۳۲۰-٤٧٣-٥٩٢-٥٩٣-٦٤٧-٧٢٤
سلسلة البول (Le flux d'urine, Pollakiurie) ٤٦٨
سل مفصلی انگشتان (Spina Ventosa) ٤٢٩
سلعه گردن (= غده پیهی = Ganglion, Kyste, Lipome) ٦٦٩
سنگ کلیه (Calcul rénal) ٣٧٦
سنگ کلیه و مثانه (Caleul rénal et vésical) ٤٢٧-٤٢٨
سنگ مثانه (Calcul vésical) ٧١٤

سنگ‌مراره (=سنگ‌زهره=Calcul biliaire) ۳۷۶
سنگینی ابروان ۸۰۰
سوءهضم (Indigestion) ۱۳۶
سیاتیک (رجوع شود به عرق‌النساء)
سیلان آب‌دهان (Ptyalisme) ۸۳۳
سیاه‌زخم (Charbon) ۲۹
شپشه‌بدن (Morpignon) ۴۶۲
شقاق بواسیر (Fissure des hémorroïdes) ۶۷۱
شقاق مقعد (Fissure anale) ۳۸۸-۴۰۴
شکستگی دندان (Rupture des dents) ۸۳۵
شوصه (=بادپهلو= ورم درونی پهلو= درد شکم = جهیدن رگ = ورم حجاب ودنده‌ها =Pleurite) ۷۳۷
صدا (رجوع شود به‌آواز)
صرع (Epilepsie) ۱۴-۲۵۵-۴۰۲-۴۰۳-۵۰۴-۵۹۴-۶۶۶-۷۷۵
ضعف کلیه ۶۷۱
ضیق‌الطمث (Dysmenorrhée) ۳۲
ضیق‌النفس (رجوع شود به‌آسم)
ضیق‌النفس عصبانی (رجوع شود به‌آسم)
طاعون (Peste) ۲۹-۱۱۹-۲۰۴-۴۷۷-۶۷۸
طاعون خیارکی (Peste bubonique) ۲۹
طواعین (گلودردهای بدخیم) ۳۲۰
ظفره چشم (=ناخنک=Ptérygion) ۶۶۹
عدم تعادل (=عدم‌موازنه=Déséquilibre) ۷۴۷
عرق‌النساء (Sciatique) ۳۷۶-۴۶۴
عسرالبول (Dysurie) ۴۲۴
عطسه (Eternument) ۳۲۲
عطش (Soif) ۳۲۱-۴۰۶
عفونت و عفونت‌های طفیلی (Infection, Affections pasasitaires) ۸۵۵
غثیان (Nausée) ۳۹۹
غرب چشم (=ورم ماق اکبرعین= Anchilops) ۶۶۳
غشی (Evanuissement, Syncope) ۳۲۰-۸۴۷
فالج (Paralysie) ۳۲۰-۳۸۱
فتق (Hernie) ۴۶۴
فصد(=خون گرفتن از رگ =La saignée) ۱۲
قاعدگی زن (رجوع شود به‌حیض)
قرحه (Ulcère) ۱۱۸-۳۹۹-۴۵۷
قروح (Plaies) ۴۶۰
قوبا (Exanthème) ۳۲۰
قولنج (Colique) ۶۴-۳۷۵-۳۹۸-۵۰۴-۵۵۸-۷۳۷
قی (Vomissement) ۳۲-۳۲۰-۷۳۶

قی‌های صفراوی (Vomissements bilieux) ۶۰۲
کابوس (Cauchemar) ۳۱۹
کاتاراکت (Cataracte، رجوع به‌آب‌مروارید)
کچلی (Teigne = Favus) ۱۲۷-۴۶۲
کرم‌خوردگی‌دندان (Carie dentaire) ۸۳۴
کرم‌کدو (Taenia) ۱۰-۴۷۶-۴۷۷-۵۵۸
کزاز (Tétanos) ۳۲۰
کلف (رجوع‌شود به‌ماه‌گرفتگی)
کم‌خونی (Anémie) ۸۷۴
کندی دندان (Agacement des dents) ۸۳۵-۸۳۶
کیست (Kyste) ۴۶۴
کیست هیداتیک (Kyste hydatique) ۱۲۷
گرسنگی ۳۲۱
گندیدگی دندان ۸۳۰
گوشت‌زیادی‌دندان (Fongosité des dents) ۸۳۵
گوهردندان (Origine de dent) ۸۳۶
لذت (Sensation agréable) ۲۰۴ - ۸۶۸-۸۶۹
لقوه (Paralysie faciale) ۳۲۰-۳۸۱-۴۰۰
لقوه استرخائی (= کجی‌دهان = Paralyrie de la face) ۵۹۴-۵۹۵
لقی‌دندان (رجوع‌شود به‌سست‌شدن‌دندان)
لک‌صورت (Ephélide) ۵۷۳
لک‌وپیس (رجوع‌شود به‌برص)
مارگزیده (Empoisonné par les serpents) ۵۵۸
مالیخولیا (Mélancolie) ۶۶۶
ماه‌گرفتگی (Naevi, Naevus) ۱۸۲-۴۶۲
محرقه (رجوع‌شود به‌تیفوس)
مرگ‌ناگهانی (= مرگ‌سفاجاة = Mort subite) ۱۲-۸۴۸
مستسقی (Ascitique) ۴۶۴
مطبقه (= تب تیفوئید = دامنه در اصطلاح خراسانی‌ها = تب مطبقه = Fièvre typhoïde) ۲۳۱-۲۳۴-۴۰۱-۴۶۲-۴۲۵
مننژیت (رجوع‌شود به سرسام)
میخچه (Verrou) ۴۶۲
ناسور (Fistule) ۳۲۰ - ۳۹۸ -۴۲۸-۴۴۲-۸۵۴
نزف‌الدم (= خونریزی‌ازبینی = Epistaxis) ۳۰-۴۲۹-۴۷۵
نزله (= زکام = Coryza) ۳۲-۳۷۹-۳۸۸-۴۰۷-۴۲۵-۷۲۴-۷۳۷
نقت‌الدم‌ریوی (= خون‌آمدن‌از ریه = Hémoptisie) ۴۲۵

نفخ (Flatulance) ۴۷۳-۸۴۷
نفخ معده (Flatulance, Ventosité) ۴۰۱
نقرس (Goutte) ۱۲۳-۳۲۰-۳۷۶ - ۴۶۴ - ۶۰۳
نمش (Ephélide, Melas) ۱۸۲
نواسیر (رجوع شود به ناسور)
واریس (رجوع شود به دوالی)
وبا (Choléra) ۴۷۷
ورم ۸۷۹
ورم بیضه (Orchite) ۴۷۰
ورم حادچرکین ملتحمه (Conjonctivite purulente) ۴۰۰
ورم غده (رجوع شود به آدنیت)
ورم فلقمونی (Phlegmon) ۴۶۷
ورم کبد (Hépatite) ۸۷۳-۸۷۴
ورم گلو (Angine) ۸۲۸
ورم ملتحمه چشم (Conjonctivite) ۴۰۱
ورم‌های امعاء و احشاء (Cölites) ۴۷۶
ورمهای خورنده ۳۲۰
ورم‌های معدی ۶۰۱
ویروس (Virus) ۸۴۹
هاری (Rage) ۱۴-۱۲۷
هذیان (Délire) ۴۰۴-۴۰۶-۸۴۷
هیجان (Exitation) ۸۴۸
هیدرره (= استسقاء تخمدان = Hydrrorhée, Hydropisie) ۴۰۳
هیدرسفالی (Hydrocéphalie) ۴۶۲
یبوست، احتباس طبیعت (= احتباس مزاج = Constipation) ۲۵۴ - ۳۹۸ - ۳۹۹ - ۴۰۴-۴۶۹
پیوست (= خشکی = Séchresse) ۷۴۷-۷۵۹
یرقان و یرقانها (= زردیان = Ictères) ۳۲۰-۴۷۶-۶۰۱-۷۳۷-۸۷۲

۱۴ فهرست مواد داروئی

آب‌پنیر (Eau de fromage) ۵۹۳
آب کدو (= ماءالقرع = Eau de courge) ۳۶۹-۴۰۰
آب گل‌سرخ (Eau de rose) ۴۳۰-۸۵۳
آبهای آلومینی (Eaux alumineuses) ۳۲
آبهای آهن‌دارد (Eaux ferrugineuses) ۳۲
آبهای ازت‌دار (Eaux nitreuses) ۳۲
آبهای قیری (Eaux bitumineuses) ۳۲
آبهای گوگردی (Eaux sufureuses) ۳۲
آبهای معدنی (Eaux minérales) ۳۲
آذرگون (= اسارون = Asaret) ۶۰۴-۷۰۲
آلاکلنگ (رجوع شود به‌ذراریح)
آهک (Chaux) ۴۲۹
ابهل (Sabine) ۲۴-۶۵۴-۸۳۳
ابیون (رجوع شود به‌افیون)
ادویه (Les médicaments) ۴۳۳
ادویه‌مرکبه (Les matières composées) ۲۵۴-۳۲۱-۵۷۳
ادویه‌معطر (Les matières odorantes) ۱۳۲
ادویه مفرده (Les matières simples) ۳۲۱-۵۷۱
ارزن (= جاورس = Millet commun = Sosrgho) ۶۷۲
اسارون (رجوع شود به‌آذرگون)
اسپرزه (= اسفرزه = برزقطونا = Herbes aux puces = Graine de psyllium) ۴۰-۴۲۵-۴۳۶-۴۳۷-۴۳۸-۴۶۷-۴۶۹-۶۰۴
اسپند (= حرمل = Rue sauvage) ۷۶۹
اسفرزه (رجوع شودبه اسپرزه)
اسفرغم (رجوع شود به‌شاهسپرم)
اسفند (رجوع شودبه اسپند)
اسفیداج (رجوع شود به‌سفیدآب)
اسید سولفوریک (رجوع شود به‌جوهر گوگرد)
اسیدلاکتیک (Acide lactique) ۵۹۳-۶۰۲
اشترك (رجوع شود به‌اشق)
اشق (= اشه = اشترك = Gomme ammoniaque) ۶۶۱
اشه (رجوع شود به‌اشق)
اصل‌السوس (Poudre de Réglisse) ۴۷۱
اطریفل (Eléctuaire de Mirobolans) ۴۱۱
افسنتین (= افسنطین = Absinthe) ۶۰۴

افسنطین (رجوع شود به افسنتین)
افیون (= ابیون = Opium) ۴۲۴- ۴۲۵ -
۴۶۱-۵۰۴-۷۶۰-۸۳۲
اقونیطون (= اکونیت = تاج الملوك =
Aconit Napel) ۴۶۲-۸۷۴
اکسیددوپلمب (رجوع شود به مرداسنگ)
اکسیددوفر (رجوع شود به شاذنه)
اکسیدمس (رجوع شود به زنگار)
اکسیراعظم (Elexir) ۴۱۴-۶۰۶
اکلیل الملك (= ناخنك =
Trigonella grandiflora) ۴۷۰-۴۷۱
الکحول (رجوع شود به الکل)
الکل (= الکحول = Alcohol = Alcool)
۴۱۴-۴۳۱
امیرباریس (رجوع شود به زرشك)
انبرباریس (رجوع شود به زرشك)
انتیمون (Antimoine) ۴۳۰-۴۷۵-۸۵۳
انقوزه (Asa foetida) ۸۵-۸۳۲
انیسون (Anis) ۶۰۴
بابونهٔ شیرازی (Camomille romaine) ۶۰۴
بابونهٔ گاوی (= اقحوان =
Matricaria parthenium) ۶۰۴ -
۷۵۹
بادآور (= بادآورد =
Chardon beni = Carduns benedictus)
۶۰۴
بادآورد (رجوع شود به بادآورد)
بادام ، بادام پوست کنده (= بادام منقی =
Amende, A. fragile) ۱۴-۴۳۸
بادرنجبویه
(Citronelle, Melissa cedronella)
۶۶۲
بادرنگ (= واترنگ = Cédrat) ۷۵۹-۷۶۰
برگ سوخته پاپیروس ۱۲۳
برنجاسف (Artemisa indica) ۴۷۶
بربرین (Berberine) ۶۰۰
بزرقطونا (رجوع شود به اسپرزه)
بزرالبنج (Semence de Jusquiame) ۱۴
بسفایج (Polypode communs) ۶۰۱
بقلة الحمقاء (رجوع شود به خرفه)
بقلة الغزال (Dictamne blanc) ۲۴
بقلة المبارکه (رجوع شود به خرفه)
بلادر (Noix de marais, Fêve de Malac)
۴۶۲
بلسان (بلسان مکی = Amyris orpobalsamum
Baume de la Mecque) ۲۰-۸۵-
۶۶۲
بلسان مکی (رجوع شود به بلسان)
بنفشه ۲۴-۸۵-۴۷۰-۴۷۱
بورق (رجوع شود به بوره)
بوره (= بورق = Borax) ۶۰۵

بیخ نرگس (Racine de marcisse) ٥٥٩
بید (Saule) ٤٦٩
بیدخشت (Produit de Salix fragilis) ٤٢٦
بیضهٔ گوساله (Testicule du Veau) ٤٧٧
پادزهر (=پازهر=فادزهر=تریاق= Antidote=Thériaque) ٢٤ - ٨٧ - ١٨١ - ٣٢٠ - ٤٠١ - ٤٢٦ - ٦٦٣ - ٦٧٠ - ٧٢٧ - ٧٦٠
پازهر (رجوع شود به‌پادزهر)
پرسیاوشان (Capillaire commune) ٦٠٤
پنبه (Cotton) ٨٣٢-٨٥٥
پودنه (=فودنج= Mentha pulegium=Pouliot) ٢٤- ٦٠١
پیازعنصل(Scille) ٤٦٢
پیریت آهن (رجوع شود به‌مرقشیشا)
پیه (Suif) ٦٦٣
پیه‌بز (Suif de chèvre) ٦٦٢
تاتوره (Datura) ٤٦٢
تاجریزی(=عنب‌الثعلب=Morelle) ٤٧٠ - ٧٦٠
تباشیر (Concrétion de bambou) ٤٣٤- ٤٣٥-٤٦٩-٤٧٤
تباشیر فرنگی (Mangnésie) ٤٣٤
تباشیر فرنگی مکلس (Magnésie calcinée) ٤٣٤
تباشیر قمی (Orawisite) ٤٣٤
تباشیر محلاتی (Hallyosite) ٤٣٤
تباشیر هندی (Bambou) ٤٣٤
تبرزد(=شکر...=طبرزل=طبرزن=طبرزد = قند سفیدسخت=گلقند=شکرسخت سفید= Candi = Sucre de Candi) ٤٣٨-٤٣٨-٧٧٨
تخم ترشک (رجوع شود به‌ترشک)
تخم گنجشک٤٧٧
ترپانتین (Trébentine) ٥٩٣
تربد (Turbith) ٤٢٤
ترشک (=حماض= Oseille) ٤٣٤-٦٠٢
ترنجبین (Manne de Hedysarum Alhagi) ٨٥-٤٢٥-٦٠١
تره (=کراث=گندنا= Poireau et divers) ٧٦٠
تریاق (رجوع شود به‌پادزهر)
تریاق‌فاروق (Eléctuaire d'Andromaque) ٦٥٣-٧٧٨
تریاق مخلص‌النفوس ٦٥٣
تریاك (رجوع شود به‌افیون)
تمرهندی (=تمری= Tamarin Indien) ٣٩٨-٤٢٤-٤٢٥-٤٦٩-٦٠٢-٦٧١-٧٧٨

تنکار (= تنگال = براکس و کربنات‌ها = Borax+carbonates) ۶۰۵
توتیا (= دودیا = Tutie) ۶۰۵
جاورس (رجوع شود به ارزن)
جدوار (رجوع شود به پادزهر)
جگر الاغ ۱۴
جگرسگ ۱۴
جل‌وزق (رجوع شود به طحلب)
جندبیدستر (= خایه بیدستر = Castoreum) ۴۶۲
جوارش (= گوارش = هضمی = Digestif) ۴۳۱
جوارش مفتاح‌السرور ۶۵۳
جوشانده بنفشه (رجوع شود به بنفشه)
جوشانده کاستی (رجوع شود به کاسنی)
جوهر گوگرد (زیت‌الزاج = زیت‌الاخضر = کبریت‌الفلاسفة = اسیدسولفوریک = Acide sulfurique) ۴۱۴-۴۳۱-۴۳۸
جیوه (= سیماب = Mercure) ۳۹۵-۴۲۳-۴۲۶-۴۶۲-۴۷۷-۶۰۶
چوب‌انجیر ۶۷۱
حب (Pilule) ۷۴۱
حب بلسان (رجوع شود به بلسان)
حب الغار (Graine de l'aurier) ۷۶۰
حجرالفلاسفه (رجوع شود به حجرالفلسفی)
حجرالفلسفی (= حجرالفلاسفه = سنگ حکماء = Pierre philosophale) ۴۱۴-۶۰۶
حجرالنور (رجوع شود به مرقشیشای ذهبی)
حرمل (رجوع شود به اسپند)
حلتیت شامی (Feuille d'Asa foetida , Racine....)
حماض (رجوع شود به زرشک)
حنظل (Coloquinthe) ۴۲۴
خارشتر (رجوع شود به ترنجبین)
خرفه (رجوع شود به بقلة‌الحمقاء)
خشخاش (رجوع شود به کوکنار)
خون‌سیاوشان (= دم‌الاخوین = Sang dragon) ۳۹۷-۴۲۵
خیاربادرنگ (رجوع شود به بادرنگ)
خیار (تخم Pépin de concombre,...) ۶۰۱
خیارشنبر (رجوع شود به فلوس)
دارچین (Canelle) ۲۵-۸۵-۱۳۱-۴۰۳-۴۳۳
داروهای مرکب (رجوع شود به ادویه مرکبه)
داروهای ضدعفونی (Matières antiseptiques) ۵۹۹
داروهای مخدر (Médicaments narcotiques) ۵۹۹-۸۲۹

داروهای مسکن
(Médicaments calmants, sédatifs)
۶۰۰
داروهای‌مفرد (رجوع شودبه‌ادویه‌مفرده)
داروهای مسهل (M. purgatifs) ۳۲۱
داروهای‌مسهل‌مرکب
(M. purgatifs composées) ۳۲۱
داروهای‌ملین (M. laxatifs) ۳۹۸
داروهای واگولی‌تیک
(Médicaments Vagolytiques) ۵۹۲
داروی مقی (M. vomitifs) ۴۰۳
دردی کمینر (= رسوب‌اورار=
(Dépöt de l'urine ۸۵۶
دم الاخوین (رجوع شودبه خون‌سیاوشان)
دواء الکرکم (مواد عمده مرکب کننده آن
زعفران و عسل وسنبل‌الطیب و مرمکی‌و
ماسیران بوده است) ۴۰۳
دواء المسک (یک‌نوع‌فادزهر Anidote و آن
برچندقسم بوده ـ مواد مرکب کننده آن
افسنطین ، صبر ، ریوند چینی ، زعفران،
بزرکرفس ، مشک ، جندبیدستر و عسل
بوده) ۴۰۱
دوای ذوالخاصیة (رجوع‌شود ذوالخاصیه)
دوای غدائی ۷۵۹
دوای مطلق ۷۵۹
دود دادن باگوگرد ۴۲۵
دودیا (رجوع‌شودبه توتیا)
ذراریح (=آلاکلنگ=ذروع = ذباب‌هندی
=ذراح=ذروح = ذرنوح =کاعنه
= دکلوك=Canthiaride) ۴۶۲ -
۶۴۰
ذوالخاصیة (=فادزهر=تریاق=سم) ۷۶۰
رازك (=لبلاب=
(Humulus Lupulus=Houblon ۶۰۲
رازیانج (رجوع شودبه‌رازیانه)
رازیانه (=رازیانج=Fenouil, Fenchel)
۲۴-۴۳۶-۴۷۷-۶۰۲-۷۵۹
راوند چینی
(Rhuburbe= Rheum officinale)
۷۷۸
رب‌السوس(=شیرین‌بیان=Reglisse) ۴۲۵ -
۴۷۴-۶۰۱
رودهٔ‌تابیده گوسفند (Corde de harpe) ۴۲۸
روغن کنجد (رجوع شودبه کنجد)
روغن های‌معطر(Huiles aromatiques) ۳۸۶
روغن بادام (رجوع شودبه‌بادام)
روغن بزرالبخ (رجوع شودبه‌بزرالبخ)
روغن بلسان (رجوع‌شود به‌بلسان
(Balsame
روغن زیتون (رجوع شودبه‌زیتون)

روغن گل سرخ ۱۴-۴۶۷-۴۷۰
روغن مورد (Huile de Myrthe) ۱۴
روناس (= رناس = فوة الصباغین = Rubica tinctorum = Garance) ۶۰۲
ریحان (رجوع شود به اسفرغم)
ریشه بنفشه (رجوع شود به بنفشه)
ریوند (Rhubarbe) ۴۰۱-۶۰۱
زاج (Alun = زاگ) ۸۵-۳۲۱
زاج سبز (= زاج الاخضر = $Cu\,SO_4 5H_2O$) ۴۱۴-۶۰۵
زاجها (= زاگها = سولفات مضاعف آلومینیوم وپتاسیم = Aluns) ۶۰۵
زراوند (Aristoloche)
زردچوبه (Safran des Indes) ۸۰۲
زرشک (Epine vinette) ۶۰۰-۶۰۱
زرنیخ (= سولفور دارسنیک = Sulfure d'Arsénic) ۲۳۸-۴۶۲-۵۵۱-۶۰۵
زرنیخ قرمز (Protosulfure d'Arsénic) ۴۷۰
زعفران (Safran) ۲۴-۲۵-۸۵-۴۰۳-۴۳۷-۴۷۰-۶۰۱
زنجار (رجوع شود به زنگار)
زنجبیل (Gingembre) ۲۵-۸۵-۵۶۵-۷۵۹-۷۷۸
زنگار (= زنجار = اکسیدمس = Vert de gris = Verdet) ۶۰۵-۶۰۶
زهر (Venin) ۷۳۷
زیت الاخضر (رجوع شود به جوهر گوگرد)
زیت الزاج (رجوع شود به جوهر گوگرد)
زیتون (Olive) ۴۷۰-۶۶۲-۷۰۹-۸۰۴
زیتون الارض (رجوع شود به ماذریون)
زیرمسبز (Cumin de prés) ۶۰۳
زیره سیاه (= زیره کرمانی = Cumin carvi) ۶۰۳
ساریقون (رجوع شود به آذرگون)
سالیقونیا (رجوع شود به آذرگون)
سپرغم (رجوع شود به شاهسپرم)
سپستان (Sebeste) ۴۷۱
سپیداك (رجوع شود به سفیدآب)
سرمه (رجوع شود به سورمه)
سرنج (Minium) ۸۰۲
سفیداب (= اسفیداج = سپیداك = سفیداج = کربنات هیدرود وپلمب = Carbonate de plomb = Céruse) ۴۳۲-۴۶۲-۶۰۵
سفیدهٔ تخم مرغ ۴۲۹
سقمونیا (Scamnée) ۱۵-۴۲۴
سلیقون (رجوع شود به زرنیخ)
سم (Poison) ۳۲۱-۷۶۰
سمسم (رجوع شود به کنجد)

سنا (برگ ...، Séné) ۱۱۹-۱۲۳
سنبل‌الطیب (Valériane) ۴۰۳-۶۰۱
سنبل هندی (Mardus indica) ۲۵
سنگ روشنانی (رجوع شود به‌سرقشیشا)
سنگ‌مغناطیس (رجوع شود به‌مغنیسیا)
سوبلیمه (Sublimé) ۴۲۴
سورمه (= سرمه = Collyre Sec) ۴۰۱ - ۴۳۷-۸۰۲-۸۳۵-۸۵۳-۸۵۴
سورمه تر (= قطره چشم = Collyre)
سهرباران (= شهریاران) ۴۰۴
سولفات‌دوفر (رجوع شود به زاج‌سبز)
سیلفون (رجوع شود به زرنیخ)
سیماب (رجوع شود به جیوه)
شادنه (= شازنج = اکسیدوفر = Hématite) ۶۰۵
شازنج (رجوع شود به‌شادنه)
شاخ گوزن (گرد ...) ۱۵
شاه اسپرغم (رجوع شود به‌شاهسپرم)
شاهسپرم (= اسفرغم = شاه‌اسپرغم = ضیمران = شاه‌اسپرم = ریحان = Basilic romain) ۸۶-۲۲۶
شبت (Aneth odorant = Fenouil bâtard) ۶۰۴-۷۵۹
شربت‌ها ۳۲۱
شکرالعشر (= سکرالعشر = Manne d'Apocynum Syriacum)
شربت‌آهن‌دار ۴۲۵
شمع ۸۲۹
شنجرف (= Sulfure de Mercure rouge = Cinabre) ۶۰۶
شوره ساغرسازی (رجوع شود به‌نطرون)
شوکران (Cigüe) ۴۶۲
شیاف چشم وشیاف بطور اعم (Pommade, Suppositoire) ۸۵-۴۰۱-۸۰۲-۸۵۳
شیرشتر ۴۰۱-۴۷۷
شیرالاغ ۴۷۴-۴۷۷
شیرین‌بیان (رجوع شود به رب‌السوس)
صبرزرد (Aloès) ۲۵-۸۶-۴۰۱-۴۲۹-۴۳۰-۸۵۳
صمغ (Gomme) ۲۲۱-۸۰۲
صمغ‌عربی (Gomme arabique) ۱۳۱ - ۴۲۵-۴۷۴
صندل (Santal) ۸۶
صندل سفید (Santal banc) ۴۳۲ - ۴۳۴ - ۴۳۵-۴۷۱-۸۴۹
ضددردها (= مخدرات = Antialgiques) ۲۴
ضدعفونی (داروهای ...، *Médicaments (antiinfecticux* ۸۴۹
ضدورم (= آنتی‌فلوژستیک = *Antiphlogestique* ۴۶۷

ضماد اسپرزه (رجوع شود به اسپرزه)
ضیمران (رجوع شود به اسفرغم)
طبرزد (رجوع شود به تبرزد)
طبرزل (رجوع شود به تبرزد)
طبرزن (رجوع شود به تبرزد)
طرخون (= ترخون = Serpentine = Estragon) ۶۰۴
طحلب (= جل وزغ = Frai de grenonuille) ۳۹۳
طلق (= تلک = Talc) ۶۰۵
طین (= گل = Argile) ۸۵۷-۸۵۸
طین آکل (گل خوراکی = طین خراسانی = طین نیشابوری = Terre de Nisabour = Argile pure) ۳۸۲-۸۵۸
طین ابلیز (= طین مصری = Terre égyptienne) ۸۶۰
طین احمر (= گل سرخ = Terre rouge = Rubrique) ۸۵۸
طین اخضر (= نیلاق = Indigo = Pastel) ۸۶۰
طین ارمنی (= گل ارمنی = Terre d'Arménie = Bol arménien) ۴۶۷-۴۷۷-۸۵۸
طین اصفر (= گل زرد) ۸۵۸
طین اصفهانی (= طین نیشابوری) ۸۵۸
طین اقروطون (= طین اقریطس) ۸۵۸
طین اندلسی ۸۵۸
طین بلدمصطکی (= طین خیا، خیوس = Terre de Chios) ۸۵۸
طین بحری وطین بحیره (مأخوذ از گل دریاچه ها) ۸۵۸
طین جلود ۸۵۸
طین حجازی ۸۵۸
طین حر (= گل خوراکی = طین علک = طین ماکول = Terre commestible) ۸۵۸
طین حکمت (= گل حکمت) ۸۵۸
طین حوا (= Terre d'Eve = T. verte)
طین حیا (= طین خیا = طین بلدمطکی) ۸۵۸
طین حیوس (= صورتی از طین خیوس) ۸۵۸
طین خراسانی ۳۸۲-۸۵۸
طین خوزی (= گل خوزستانی) ۸۶۰
طین خیا (= طین بلد مصطکی) ۸۵۸
طین خیوس (= طین خیا) ۸۵۸
طین داغستانی ۸۵۹
طین دقوقی ۸۵۹
طین راهب ۸۵۹
طین روسی ۸۵۹
طین شاموس (= Terre de Samos) ۸۵۹
طین شفا ۸۵۹
طین صعیدی ۸۵۹
طین صفدی ۸۵۹
طین صنم (= طین اصفر یا طین راهب) ۸۵۹
طین صوفی حمید ۸۵۹
طین علک ۸۵۹

طین فارسی (= Terre grasse = گل سرشوی)
۸۵۹
طین قبرسی ۸۵۹
طین قریطس (= طین اقریطس) ۸۵۹
طین قیملس (= طین مختوم) ۸۵۹
طین قیمولیا =
(Terre de l'île = T. Cimlée = Cimolelle
= Argentière) ۸۵۹
طین کاهن (= طین مختوم یاطین اصفر) ۸۵۹
طین کاهنی (= طین مختوم) ۸۵۹
طین کبوش (= مصطکی = Mastic) ۸۵۹
طین کرمی (= Terre de Vignes
= Ampelis) ۸۵۹
طین کواکب (= طین شاموس) ۸۵۹
طین لانی (= گل ارمنی) ۸۵۹
طین ماکول (= Terre commestible)
۸۵۹
طین مختوم =
(Terre sigillée = Tira Sagillata =)
۳۲۱-۳۷۹-۸۵۹
طین مصری ۸٦۰
طین مغره (= طین احمر) ۸٦۰
طین مقلو (= طین ماکول = طین نیشابوری)
۸٦۱
طین نیشابوری ۳۸۲
عاقرقرحا (= عاقرقرها =
Estragon, Ashe, Pyrèthre) ۸۳۲
عروسک پشت پرده (رجوع شود به کاکنج)
عصاره (Jus) ۲۰٤
عصاره غافث (= حشیشة الغافث =
Eupatoire dess grecs) ٦۰۱-٦۰۳
عطر (Parfum) ۳۸٦-۷۲٦-۸۲۳
علک الانباط (رجوع شود به علک البطم)
علک البطم (= علک الانباط = سقز = قندرون
= Gomme-résine de pistachie
térebintine) ٦٦۲
عناب (Jujube) ٤۲۵-٤۲٦-٤۳۲-٦۰٤
عنب الثعلب (رجوع شود به تاجریزی)
عنبر اشهب (Ambre) ۸٦
عود (Bois d'Aloès) ۸٦-۲۵۳-۳۲۹-۳۳۰-
۳۳۳-۳٤۵-۷۷۸
غالیه (ترکیبی ازبوی خوش از مشگ وعنبر)
۸۳۲
غذای دوائی ۷۵۹
غذای ذوالخاصیة ۷٦۰
غذای مطلق ۷۵۸
غرغره ۸۲۸
فادزهر (رجوع شود به پادزهر)
فادزهر حیرانی (Antidote animale) ۷٦۰
فربیون (رجوع شود به فرفیون)
فرفیر (رجوع شود به بقلة الحمقاء)

فرفیون (=فربیون= Soude des fou'ons
=اشنان القصارین) ۶۷۳
فضله پرستوك ۸۵۶
فضله خفاش ۸۵۶
فضله سار ۸۵۶
فضله سوسمار ۸۵۶
فضله موش ۸۵۶
فلفل (Poivre) ۸۳۲
فلفل الماء (رجوع شود به‌ماءالفلافل)
فلوس (= خیارشنبر=Casse) ۱۳۱- ۳۹۹-
۴۲۵-۴۶۹-۶۰۴
فوة الصباغین (رجوع شود به روناس)
فودنج (رجوشود به پودنه)
فوژر نروماده (Fougère mâle, femelle) ۱۵
فوفیر (رجوع شود بقله‌الحمقاء)
قابض ها (داروهای ... ، Artringents) ۲۴-
۱۵-۲۴-۸۲۸-۸۲۹
قرص گل ۲۳۲
قرص گل‌سرخ (Pastille de Rose) ۲۰۳
قرص ها (Pastilles) ۳۲۱
قسط (Costus) ۴۰۳
قطرهٔ چشم (Collpre) ۴۰۱-۴۳۰-۸۵۳
قطران (Goudron) ۸۳۲
قطور (رجوع شود به به‌قطره چشم)
قلقاش (Colocasse des anciens) ۲۵
قلیاب (Soude brute, Barille) ۶۷۳
قند مکرر ۷۷۸
کاسنی (= هندبا= Chicorée) ۸۴ - ۸۶ -
۴۲۶-۴۷۰-۴۷۷-۵۸۵- ۶۰۱ - ۶۰۳ -
۷۶۰
کافور (Camphre) ۸۶-۴۳۲-۴۳۴-۴۶۹ -
۷۵۹-۸۴۹
کافیشه (= کافشه ، تخم... ، گل کافیشه
Semence de Safran bâtard, =
Fleur de safran bâtard) ۴۳۶
کاکنج (= عروسك‌پشت‌پرده=
Coqueret=Morelle moire) ۴۷۰
کاهوی‌سفید (تخم...) ۴۳۴
کبار (رجوع شود به کبر)
کبر (= کبار=Câpre) ۴۳۴
کتیرا (Gomme adragante) ۸۶-۴۳۶-
۴۷۴
کحل(= سورمه = سرمه، رجوع شود به‌سورمه)
کدو (تخم... ، Semence de courge) ۴۳۷
کراث (رجوع شود به تره)
کرچك (روغن... ، Huile de Ricin) ۱۴
کرفس (= Ache = Céleri) ۴۳۶-۵۰۴
کرنج ۶۳۹
کرنج سرخ ۶۳۹
کعب‌الغزال (رجوع شود به مامیثا)

کلمل (Calomel) ۴۲۴
کلرور دامونیوم (رجوع شود به نوشادر)
کنجد (= سمسم = Césame) ۶۶۲-۷۹۷
کندر (Encens) ۳۹۷-۴۲۵-۴۲۹-۴۷۰-۸۰۳
کوکنار (= خشخاش = Pavot) ۴۲۴
گردو ۴۷۰
گرد سفید (سرمه‌ای که رازی بکار می‌برد) ۴۰۱
گردهای هضمی (= جوارشات = Eupeptiques) ۳۲۱
گزخوانسار (رجوع شود به گزنگبین)
گز علفی (Manne de quercus valoina) ۴۲۵
گزنگبین (= گزخوانسار = Manne de Tamarix mannifera) ۴۲۶
گلقند (رجوع شود به تبرزد)
گلاب (Eau de rose) ۲۳۵-۴۰۱-۴۳۷-۴۶۹-۸۲۳-۸۵۴
گل ارمنی (رجوع شود به طین ارمنی)
گل بنفشه (رجوع شود به بنفشه)
گل سرخ (Roze) ۱۴-۴۳۴-۴۶۴-۴۷۰
گلشکر (Confiture de Rose) ۵۵۰
گل مختوم (رجوع شود به طین مختوم)
گندنا (رجوع شود به تره)
گیاههای طبی (Plantes médicinales) ۳۲۱
گوگرد (Soufre) ۸۶-۶۰۶
گوگرد زرد (= گل گوگرد = Fleur du soufre) ۴۷۰
لاجورد (Lazulite) ۸۶-۶۰۵
لبلاب (رجوع شود به رازك)
لعاب اسپرزه (رجوع شود به اسپرزه)
لعاب تخم کتان (Mucillage de semenc du lin)
لعاب ختمی (رجوع شود به ختمی)
لعوق (Looch) ۴۲۵-۷۴۱
لعوق کره ۴۳۷-۴۳۸
لک (= لاك = Gomme laque) ۴۳۶
ماءالشعیر (= لعاب جو = Tisane = Eau d'Orge) ۲۳۴-۴۰۰-۴۰۲-۴۲۶-۴۶۹-۶۶۳-۷۵۹
ماءالفلافل (= فلفل الماء) ۴۰۳
ماءالقرع (رجوع شود به آب کدو)
ماذریون (= زیتون الارض = Daphné mezereum) ۷۰۸-۷۰۹
مازو (Noix de Galle) ۵۹۳
مارقشیشا (رجوع شود به مرقشیشا)
مالیدنی (Malaxage) ۸۲۸
مامیثا (= کعب الغزال = Scabiense des chanps) ۸۰۲
مبردات (=Rafraichissants, Réfrigéants) ۴۲۶
مخمر لاکتیک (Ferment lactique) ۵۹۳

مثرودیطوس (تریاق... ، Electuaire de Mithridate) ۵۰۴
مدرها (Diurétiques) ۲۳
مردارسنگ (رجوع شود به‌مرداسنگ)
مرداسنگ (= مردارسنگ = مردمسنگ = مرداسنج = Lithargc = اکسیددوپلمب = Oxyde de Plomb) ۴۶۲-۴۷۷-۶۰۵
مردمسنگ (رجوع شود به‌مرداسنگ)
مرقشیثا (رجوع شود به مرقشیثا)
مرقثیا (رجوع شود به‌مرقشیثا)
مرقشیثا (مأخوزازکلمه‌آسوری = Markasit = Markashi) ۶۰۵
مرقشیثای ذهبی (= پیریت‌آهن = ابرنجه = سنگ روشنائی = حجرالنور = Pyrite = Hématite)
مرقشیثای نحاسی (= Bornite, Cu۳ Fe S)
مرقشیثای نقره‌ای (...فضی ، = Mispichel = Fe AsS)
مرمکی (Myrrhe) ۲۴-۸۶-۱۳۱-۴۲۴-۴۰۳
مرهم (Onguent) ۷۱۰-۸۰۳
مرهم گل سرخ ۱۴
مسواك ۸۳۰
مسواك کردن ۸۳۰
مسهل ها (Purgatifs) ۲۲-۲۴
مشک (Musc) ۸۶-۷۷۸-۷۹۷
مصطکی (Mastic) ۲۵-۶۰۱
مضمضه (Degustation) ۸۲۸
مطبوخ (Infusion) ۸۲۹
معجون (Electuaire) ۲۵-۷۴۱
معجون‌الارواح ۷۱۰
معجون برشعثا ۷۰۵-۷۱۰
معجون مفرح النفس ۶۵۳
مغنیسیا (= سنگ‌منگنز) ۶۰۵
مواد معطر (Matièrs odorantes) ۸۶
ملخ جوشانده ۷۰۸
ملین ها (Laxatifs) ۲۴
مورد (Myrthe) ۱۳۱-۷۰۹
مورد زرد ۷۰۹
موم (Cire) ۸۶-۸۲۹
میعه سائله (Styrax) ۲۴-۴۲۴
میعه یا بسه (= میعه جامده = Styrax sec) ۸۳۲
نافه ۸۹۸
نشادر (رجوع شود به‌نوشادر)
نشاسته (Amidon) ۴۲۵
نطرون (شورهٔ ساغری‌سازی = Exhantalose) ۶۰۵
نعناع (Menthe) ۷۶۰
نفت (نفت سفید) ۴۷۷

نوره (= واجبی = Epilatoire) ۶۰۵
نوشادر (= کلرور دامونیم = Sel d'Ammonique) ۶۰۵-۸۶
واترنگ (رجوع شود به بادرنگ)
هلیله (Myrobolans) ۴۲۴
هلیله زرد (Myrobolans jaune) ۷۷۸
هلیله کابلی ۷۷۸
هلیله محروق ۸۰۲
هلیله هندی ۷۷۸
هندبا (رجوع شودبه کاسنی)
یاره فقیرا (= ایارج فقیرا) ۴۵۵

۱۵ فهرست لغات طبی وفنی و اصطلاحات وابسته بدان‌ها

آورت (Aorte) ۲٤

ارواره (Avéole) ۸۳۷

آفرینش ۸۷۰

آلات تناسلی (Les organes génitaux) ٤۲۰

ابرو ۲۵۸

احتقان (Engorgement) ۸٦٤

احساسات (Les sentiments) ۸٦٤ - ۸٦۹ - ۸۷۰

اخلاط (Les humeurs) ۱۳٦ - ۳۹۸ - ٤۰۷ - ٤۰۸ - ٤۱۹ - ۵۸۸ - ۷٤۷ - ۷۵۱ - ۷۵۲ - ۷۵٦ - ۷۵۷ - ۸٦۳ - ۸٦٤ - ۸۷۸

اخلاط چهارگانه ۷۳۱

اخلاط گرم (Les humeurs chaudes) ٦۰۲

ادرار (= بول) ۷۵۷ - ۸۱۲ - ۸۵٦

ادراک (ادراکات) ۸٦۹ - ۸۷۰ - ۸۷۱

اذین‌چپ ۲٤

ارکان (آخشیجان) [خاك ـ آب ـ باد ـ آتش] (Les eléments) ٤۱۹ - ۸٦۳

ارواح (Les esprits vitals) ٤۰٦ - ۸٦۷

استخوان ۵۸۸ - ۷۳۱ - ۷۵۲

استفراغ (Evacuation) ۳۸۰ - ۳۹۹ - ٤٦۷ - ۷۳۸ - ۸٦٤

اسطقسات (= عناصر = Les éléments) ٤۱۹ - ٤۵۹

اطاق خلفی چشم (Chambre anérieure) ۸۵۲

اطاق‌قدامی‌چشم (Ch. postérieure) ۸۵۲

اعصاب ۳۲۰ - ۸۵۲ - ۸۳٦

اعضاء بدن ۸٦۳

اعور (= روده کور Caecum) ٤۰٤

اغشیه (Les membranes) ٤۵۹

افعال (Les actions) ۸٦٤ - ۸۷۰

الم (رجوع شود به‌درد)

امزجهٔ بلغمی (Les tempéraments phlegmateux) ۵۹۰

امزجهٔ خونی (= دموی = T.sanguins) ۵۹۰

امزجهٔ سوداوی (= مالیخولیائی = T. atrabiliaires) ۵۹۰

امزجهٔ صفراوی (T. bilieux) ۵۹۰
امعاء ۳۲۰-۴۲۰-۷۲۴-۸۷۸
انبساط (Dilatation) ۸۶۷-۸۶۸
اندام (Organe) ۷۳۳-۷۵۲-۸۳۷
اندامهای مرکب (بمانند انگشت و ناخن و کف و ساعد) ۷۳۳-۷۵۲
اندامهای یکسان (بمانند استخوان و گوشت و پوست و بافت یا نسج = Tissu) ۷۵۲
اندیشه (Pensée) ۷۵۴
انقباض (Contraction) ۸۶۷-۸۶۸
اوتار (Tendons) ۴۵۹
اورده (Les veines) ۱۱
بالغ (Adolessent)
بچه (رجوع شود به طفل)
بدن ۷۹۹
برودت (= خنکی = Froideur, Fraîcheur) ۷۴۷-۷۵۹
بزاق (Salive) ۸۳۳
بلغم (Pituite = Phlègme) ۲۱-۴۰۳-۷۵۱ - ۷۵۲-۷۵۶
بلغمی (مزاج ... Tempérament bilieux) ۴۱۹
بندها (رجوع شود به مفاصل)
بو ۸۶۹
بول (رجوع شود به ادرار)
بهبود (La Guérison) ۸۴۸
بیداری (Reveil) ۸۶۴
بیضه مرد ۱۰
بیضیه (= بیض = مقصود قسمت جلوی صلبیه یا Humeur aqueuse در چشم است) ۸۵۳
بینی ۳۰-۲۵۸-۳۱۹-۴۲۰-۴۷۲-۷۳۷-۸۷۹
پا ۲۵۸-۷۹۹
پردهٔ گوش (= صماخ = Tympan) ۳۹۸
پستان ۴۷۵
پلک چشم ۸۵۲
پوست ۳۱۹-۷۵۲
پی (= عصب = Nerf) ۸۳۶
پیر (Vieux)
تحلیل (= استفراغ غیرمحسوس قوی) ۸۷۹
تخمدان (Ovaire) ۹-۴۲۰
ترشحات معدی ۳۲
ترقوه ۴۵۹
تشریح مغز ۹
تضاد (Contradiction) ۸۷۰
تفسره (= بول = ادرار بیمار) ۴۵۴-۷۳۳-۸۱۰
تموج (Ondulation) ۸۶۹
جدول (جمع آن جداول = رگ کوچک) ۸۷۸
جسم هدبی (درچشم = Corps cilié) ۸۵۱-۸۵۲
جفت (Placenta) ۴۰۴-۸۷۲
جگر ۷۳۲-۷۳۷-۸۷۳
جلا (جلادادن = Polissage) ۸۳۳

جلیدیه (= جلید = Cristallin) ۸۵۲-۸۵۳-۸۷۲
جوان (جوانان - Les jeunes)
جویدن (رجوع شود به مضغ)
جنین (Foetus) ۱۳۰
جمجمه ۴۲۱
چرخشت هرفیل (Pressoir d'Hérophile) ۱۰
چشم ۸۳۶-۸۵۱-۸۵۲-۸۵۳-۸۶۸-۸۶۹
چشم پزشکی (= کحالی) ۸۵۴-۸۵۵
چهار رکن (= اسطقسنات اربعه) ۲۱-۷۴۴-۷۴۵
چهارخلط (بلغم — صفرا — خون — سودا) ۵۸۸
چهارعنصر (رجوع شود به چهار رکن)
حافظه (Mémoire) ۷۵۴
حالب (Uretère) ۴۷۱
حجاب حاجز (دیافراگم) ۲۲۳
حدقهٔ چشم (= چشم خانه = Orbite) ۵۸۹
حرارت (= گرمی = Chaleur) ۷۴۷-۷۵۹
حرکت (Le mouvement) ۸۶۴
حلق (= گلو = Gorge) ۴۲۰-۴۳۷-۷۳۷-۸۵۱
حنجره (Gosier) ۷۳۷-۸۷۴
خصیه (= خایه = Testicule) ۷۳۷-۷۵۴
خطای باصره ۸۷۱
خلط (L'humeur - رجرع شود به اخلاط)
خلق ۴۲۰-۸۵۱
حیض (Les règles) ۸۴۹
خمیرمایه (= مادة المواد) ۷۴۵
خواب ۸۶۴
خون (Le sang) ۱۱-۱۳۷-۷۵۱-۷۵۳-۷۵۴-۷۹۸-۷۹۹-۸۴۹-۸۷۸
داغ کردن (= کی = Cautérisation) ۸۶۰
درد (Doulewr) ۸۶۸-۸۶۹
دررفتگی (Luxation)
دست ۲۵۸-۷۹۹-۸۴۸
دستگاه گردش خون ۹
دماغ (رجوع شود به بینی)
دندان و دندان شیری و دائمی ۳۱۹-۸۳۳-۸۳۷
دهان ۱۲-۳۰-۳۲۰-۴۳۷-۷۳۷
دیدچشم (Vision) ۸۵۱
ذائقه (حس ذائقه = چشائی) ۸۶۷-۸۶۹-۸۷۰
رباطات (Les ligaments) ۴۵۹
رحم ۱۳۰-۴۰۴-۴۷۵
رطوبت (= تری = Humidité) ۷۴۷-۷۵۹-۸۶۹
رگ (Veine) ۸۹۷-۷۹۹
رگ باسلیق (V. basilique) ۷۰-۱۴۲-۴۷۰
رنگ بشره (Teint du visage) ۸۶۳
رنگ چشم ۸۶۳

رنگ سو ۸٦۳
روح (ارواح = l'esprit, les esprits) ۸٦۸
روح حیاتی (E. vital) ۱۱
روح حیوانی (E. animal) ۷۵۳
روح طبیعی (E. psychique) ۷۵۳
روده ۷۹۸
ریه ۳۲۰-٤۲۰
زبان ٤۲۰-۷۳۷-۸۷٤
زبان کوچک (Languette) ۳۲۰
زجاجیه (Corps vitré) ۸۵۲-۸۵۳
زفیر ۲۱
زلالیه (Humeur aqueuse) ۸۵۲
زهدان (رحم ، بچه دان، Utérus) ۱۰-۳۲۰-
زهره (رجوع شود به سراره)
سامعه (حس ... = شنوائی) ۸٦۹
ساق ۸٤۸
سپرز (رجوع شود به طحال)
ستون فقرات ٤۲۱
سر ٤۲۱-۷۳۷-۷۹۹
سکون ۸٦٤-۸٦۸
سلسله اعصاب ۹-۲۱
سینوس های وریدی کاسه سر ۱۰
سوداء (= صفرای سیاه = Atrabile = Bile noire) ۲۲ - ۳۹۸ - ۷۵۱-۷۵۲-۷۵۳
سوداوی (= مالیخولیائی = Atrabilieux) ٤۱۹
سینه ۲۵۸-٤۲۰
سواقی (= رگهای خرد = جمع ساقیه) ۸۷۸
شاخه های ورید ۲٤
شامه (حس ... = بویائی) ۸٦۹
شبکیه (= شبکه = Rétine) ۸۵۲ - ۸۵۳ - ۸۷۰
شرائین ۱۱
شریان ٤۵۹-۷۳۲-۸۹۸-۷۹۹
شکستگی (Fracture)
شقیقه ٤۷۲
شکم ۳۲
شهیق ۲۱
شیرخوار (Nourisson)
صفراء (= زردآب = Bile jaune = Bile) ۱۵-۲۲-۳۹۸-٤۰۳-۷۵۱-۷۵۲-۷۵۳-۷۵۵
صلبیه (= صلبه = Sclérotique) ۸۵۲-۸۵۳
صفرای سیاه (رجوع شود به سوداء)
صفرای معمولی (رجوع شود به صفراء)
صفراوی (Phegmateux) ٤۱۹
طحال ۳۲-۳۲۰-٤۲۰-٦۰۱-٦۰۳ - ۷۳۷ - ۷۵۱-۸۷۹
طفل (بطوراعم ، Enfant)

عاقل (Adulte)
طمث (Eumennohrrée) ۴۷۷
عرض (جمع آن اعراض = Les Complications) ۸۶۴
عرق ۷۲۶-۷۵۷-۸۷۹
عروق ۳۱۹ -۳۲۰-۴۲۰-۷۵۱-۷۵۲-۷۷۸
عروق لیفی (Fibreux) ۸۷۸
عصب ۳۱۹-۷۳۲
عصب چشم (= عصب باصره = Rétine) ۵۸۹-۸۶۹-۸۷۲
عصب حسی ۴۲۱
عصب سه قلو (Nerf Trijumeau) ۵۸۹-۵۹۴
عصب های راجعه (Nerfs recurrents) ۲۱
عضله (عضلات = Les muscles) ۳۲۰ - ۷۳۱-۷۹۸
عضلات صفراوی (= کولاگوك = Les muscles Cholagogues) ۶۰۲
عقدهٔ حیات (= Noeud vital) ۲۱
علت (جمع آن علل = Les Causes)
عناصر چهارگانه (= ارکان اربعه = چهار رکن = چهار آخشیج = اسطقسات اربعه) ۷۴۵-۷۴۶
عنبیه (= عنب = Iris) ۸۵۱-۸۵۲-۸۵۳
عنصر (اسطقس ،ارکان = آب و خاك و باد و آتش = Eléments) ۵۸۸
عنکبوتیه (= عنکبوت، باحتمال قوی Corps cilié است) ۸۵۳
عوارض (Comlications) ۸۳۷-۸۴۹-۸۵۳
غدهٔ لنفاوی ۴۶۲
غضروف ۴۵۹-۷۳۱
فالج عصب سه قلو (Névralgie du nerf trijumeau) ۵۸۹-۵۸۹
فصول (جمع فصل = Les Saisons) ۸۶۳
فضولات (زیادیهای بدن) ۸۷۹
قاروره ۸۱۰-۸۱۲
قرنیه (= قرن = Cornée) ۴۰۱ - ۸۵۱ - ۸۵۲-۸۵۳
قصبة الریه ۱۲-۴۶۳
قلب ۱۲-۳۱۹-۴۲۰-۷۳۷-۸۳۶
قوام (رجوع شود به نضج)
قوی (= نیروها = Les Forces) ۸۶۳
قوای سه گانه (طبیعی، حیوانی، روانی) ۵۸۸
قوه باه ۴۷۷
قوه جاذبه (Force attractive) ۷۵۵
قوه دافعه (F. expulsive) ۴۶۸-۷۵۵
قوه ماسکه (F. rétentive) ۴۶۸-۷۵۵
قوه هاضمه (F. digestive) ۷۵۵
قولون (Colon) ۳۲۰
کالبد (= قالب = جسد) ۷۹
کبد ۲۴-۳۱۹-۴۲۰-۷۵۱ - ۷۵۲ - ۷۵۳ - ۷۵۴-۸۷۲-۸۷۸-۸۷۹
کبد ۲۴-۳۱۹-۴۲۰
کتفین ۴۵۹

کحالی (رجوع شود به چشم‌پزشکی)
کلیه ۲۵۵-۳۲۰-۴۲۰
کمیز (رجوع شود به‌ادرار)
کودك (رجوع شود به‌طفل)
کیسهٔ‌اشك (Sac lacrymale) ۴۳۰
کیسه‌صفرا ۳۲۰-۴۲۰-۶۰۱- ۶۰۲-۶۰۳- ۷۵۱
کیلوس (Chyle) ۷۵۲-۸۷۸
گردن ۴۲۱
گرده (= کلیه) ۷۳۷
گلو ۴۳۷-۸۵۱
گوش ۳۰-۲۵۸-۴۲۰-۷۳۷-۸۶۸-۸۳۶-۸۶۹
لامسه (حس‌لمس) ۸۶۶-۷۶۷-۸۶۸-۸۶۹- ۸۷۰-۸۷۱
لثه ۸۳۳-۸۳۵
لوزه ۴۶۴
مالاتولا (= ظرفی که در آن ادرار میریختند = Matula) ۳۰
ماساریقا (Mésentères) ۸۷۸
متابولیسم (Métabolismes) ۷۴۸
مترشح صفرا (= کولرتیک = Cholérétique) ۶۰۲
مثانه ۲۵۵-۳۲۰-۴۲۰-۷۳۷
مجاری تنفس ۸۴۹
مجمع‌النورین ۸۶۹
محسوس ۸۷۰
مدفوع ۷۵۷-۸۶۴
مراره (= زهره = Vésicule biliaire) ۸۷۹
مردمك (= نی‌نی چشم = Pupille) ۸۵۱
مری ۱۲-۴۲۰
مزاج‌ومزاجها (=امزجه = Les Tempéraments) ۱۱۸-۴۱۹-۷۴۶-۷۴۷-۷۵۶-۸۳۵- ۸۶۳
مزاج زن ۸۶۳
مزاج مرد ۸۶۳
مزاج‌بلغمی (Tempérament phlegmateux) ۷۴۸-۷۵۶-۸۳۵
مزاج خونی (... دموی = Tempérament sanguin) ۴۱۹-۷۴۷- ۷۵۵-۷۵۷-۸۳۵
مزاج سوداوی (= مالیخولیائی = T. mélancolique, atrabilaire) ۷۴۸
۷۵۵-۷۵۷-۸۳۵
مزاج صفراوی (T. bilieux) ۷۴۷-۸۳۵
مزاج مرکب (T. Complexe) ۷۴۷
مزاج مفرد (= ساده = T. simple) ۷۴۷
مزاج معتدل (T. equitable) ۷۴۷
مسام (Pores, les intrertices du corps) ۷۴۴-۸۷۹
مسن (Agé)
مشیمیه (= مشیمه = Coroïde) ۱۳۰-۴۰۴- ۸۵۱-۸۵۲-۸۵۳
مضع (جویدن) ۸۷۸

معده (Estomac) ۱۲-۳۱۹- ۴۲۰ - ۷۳۷-
۷۹۸-۸۳۳-۷۵۱-۷۵۲-۷۵۳-۸۷۸
مغز (مخ) ۴۲۰-۷۰۴-۷۵۵
مفاصل (Les articulations) ۴۰۷ - ۴۰۸
مقعد ۷۳۷
مقعده (Anus) ۳۲۰-۳۸۸
ملتحمه (= ملتحم = Conjonctive) ۸۵۱ -
۸۵۲-۸۵۳
مو ۱۲۸ - ۳۱۹-۷۵۲-۸۷۹
مواد سروزی (Matières séreuses) ۷۵۳
مینای دندان (Email des dents) ۸۳۵
ناخن ۳۱۹-۸۷۹
نبض ۱۰-۷۵۷-۷۵۸-۸۴۸
نخاع شوکی ۴۲۱
نخاع شوکی (مغزحرام) ۴۲۱-۷۵۵
نرمهٔ گوش ۴۷۲
نسج ریه ۴۴۷
نضج (Amélioration = Coction) ۷۲۷-
۷۴۹-۸۴۶-۸۴۸-۸۷۰-۸۷۸
نطفه ۱۲۰
نفث (= رطوبت ریه = اخلاط سینه =
Crachat) ۷۲۶-۷۴۴
نفخهٔ حیاتی (= روح = Pneuma) ۲۴-۷۵۴
نقس ۸۷۰
نوباوه ، نوجوان
نیروها (رجوع شود به‌قوی)
نیروهای حیاتی (Les Forces vitales) ۷۵۱
نیروهای نفسانی ۸۶۴
وتد (Tendon) ۴۲۱
ورید اجوف (Veine Cave) ۴۷۱
ورید باب کبد (V. porte) ۸۷۸
وظائف‌الاعضاء (فیزیولوژی) ۲۱-۴۲۰
هضم (بطور اعم) ۸۳۵-۸۷۸
هضم اول ۸۷۸-۸۷۹
هضم دوم ۸۷۸-۸۷۹
هضم سوم ۸۷۸
هضم چهارم ۸۷۸

۱۶- فهرست درمانها ولوازم طبی وجراحی و درمان کنندگان

آبگیر (= مائین ، افرادی که ادرار بیمار را میگرفتند) ۸۱۷
ابلوجه (ظرف محلول شکر) ۷۷۸
اپوترابی (Opothérapie)
ادرارگیری ۱۱۹-۱۲۳
ادعیه (Les vœux) ۱۱۸
اذکار ۱۱۸
استحمام (Balnéation) ۱۲۳-۱۲۴-۱۲۵-۱۲۶-۳۲۰
اوراد (Les prières) ۱۱۷-۱۱۸
بادکش (رجوع شودبه حجامت)
برش قصبةالریه (Trachéotomie) ۸۷۴
پرهیز (Diète) ۱۳۶
تراشیدن دندان (Ratissage de dent) ۸۳۶
تضمید (ضماداندا‌ختن ، رجوع شودبه‌ضماد)
تعویذ (Abracadabra) ۳۲
تکمید (کمپرس جامدوگرم) ۶۷۲
تنقیه (Irrigation و Lavement) ۲۲-۲۸-۴۴-۳۹۸-۳۹۹-۵۰۴-۶۷۲
تنویر (Dépilation, Dépilage) ۱۳۰
۱۳۰
جراح
چشم‌پزشک (= کحال)
حجامت (= بادکش = Ventouse sèche = Scarification) ۲۸-۱۱۷-۱۱۹-۲۲۲-۲۳۱-۳۲۰-۴۰۰-۴۲۵-۷۲۷-۷۳۶-۷۹۹
ختنه (= ختان = Circoncison) ۱۲۹-۱۳۱-۸۰۰
حقنه (Clystère) ۱۲۷
خضاب (Teindre les chevelures) ۱۸۲
خلال (Cure-dent) ۱۳۷
داروساز (= داروفروش = صیدلانی)
داروفرش (رجوع شود به داروساز)
داغ کردن (= کی = Cautérisation) ۱۱۷-۱۱۹-۱۲۲-۸۲۹-۸۳۲-۸۶۵
دودادن (Fumigation) ۱۱۸
رفاده (Compresse) ۸۰۴-۸۰۵
رگ‌زدن (= خون گرفتن = فصد =

(Saignée ۲۲-۲۳-۲٤-۲۸-۳۲۰-۲۳۱ -
۳۹۹-٤۰۰-٤۲٥-٤۲۹-٤٦۷-٤٦۹ - ۷۲۷ -
۷۳٦-۷۹۸-۷۹۹-۸٥۷
رگ‌زن (= خون گیر = فصاد)
روغن مالی (Onction) ۱۲۲
شیاف (Suppositoire, collyre) ۲۸-۷۲۷
شیمیست (کیمیا گر)
صیدلانی (رجوع شود به داروساز)
صیدله (رجوع شود به داروسازی)
صیدنه (رجوع شود به داروسازی)
ضماد (= تضمید = Cataplasme, Emplâtre
۳۲
طلا (طلا کردن = اندود کردن = Enduit)
۸۳۳
عزائم (Exorcismes) ۱۱۷-۱۱۸
عطار (= گیاه‌پزشک = Herboriste)
غسل (Lavage, Ablution) ۱۲۳-۱۲٤-
۱۲٥-۱۲٦
فتیله (Mèche) ۱۱۸
فصاد (رجوع شود به رگ‌زن)
فصد (رجوع شود به رگ‌زدن)
قاتاطیر (Cathetère) ٥۹۷
قدح (کشیدن آب ازچشم) ۸٥٤
قطع اندام (باآهن و کارد وچاقو، Amputation
۱۱۷
کحال (رجوع شود به چشم‌پزشک)
کشیدن دندان (Arrachement des dents)
۸۳۳-۸۳٥
کلبتین (Davier) ۸۳۲-٤۳۰
کیمیا گر (شیمیست)
گرفتن ناخن ۱۲٦
گیاه‌پزشک (عطار)
مالش (= ماساژ = Massage) ۲۲-۲۳-۲٤
مرهم (Onguent simple) ۳۲۱
مشمع (Emplâtre, Taffétas d'Angleterre)
۱۱۸
مضمضه (Dégustation, Gargarisme) ۱۲٦-
۸۲۸
منقاش (Les pincetes, les Brucelles)
۸۳٤
مومیائی کردن (Momification, Embaumement) ۱۱۸
میل زدن (= Chthétérisme=Cathétériser) ۳٥٤
نشر (= نیشتر = Lancette) ۸۰۳-۸۳٤
نشترزدن (= نیشتر... = Incision) ۱۲۲-
۷۹۸-۸۳٤
وضو (Ablution) ۱۲٥-۱۲٦

۱۷- فهرست اوزان و مقادیر وپول

اوقیه(جمع وقیه = هفت‌مثقال‌ونیم = ۴۲ گرم وکسری) ۴۳۵-۴۳۶-۵۷۵
دانگ (= دانق = یک‌ششم درهم) ۴۳۷ - ۵۰۴
درم (واحد پول) ۱۵۲-۱۷۳
درم(= ۶ دانگ = یک‌دوازدهم‌مثقال) ۴۳۴- ۵۰۴
درم سنگ (باندازه یک‌درم) ۴۰۴
درهم‌ناصری (یک‌نوع درهم) ۷۱۱
دینار ۱۵۳-۱۷۳-۲۹۳-۷۶۸-۷۷۳-۷۷۵
رطل (مقیاس وزن سایعات = ۱۲ اوقیه = پانصد واندی گرام) ۴۰۱-۴۳۶-۴۳۷
قیراط (قیرات = Carat) ۵۷۵
مثقال (= ۵ گرم‌وکسری) ۵۰۴

۱۸- فهرست اشکال وتصاویر کتاب

شکل ۱- یک‌تصویراز بقراط ۹
شکل ۲- تصور مجسمه‌از بقراط ۱۰
شکل ۳- تصویر خیالی از افلاطون و ارسطو ۱۱
شکل ۴ - تصویر خیالی از اراسیستراطس در درسان‌آنطیوکوس فرزندسلوکوس ۱۲
شکل ۵- یک‌عکس‌خیالی‌ازدیسقوریدوس ۱۳
شکل ۶ - یک عکس خیالی از دیسقویدوس ۱۴
شکل ۷- یک عکس‌خیالی‌از جالینوس ۱۶
شکل ۸- یک عکس‌خیالی‌از جالینوس ۱۷
شکل ۹ - جالینوس تشریح را ایراد می‌کند ۱۸
شکل ۱۰- مجسمه‌ای از جالینوس ۲۰
شکل ۱۱- جریان خون از نظرجالینوس ۲۲
شکل ۱۲- نظر جالینوس‌در باره تبدیل غذابه خون وجریان آن ۲۳
شکل ۱۳- جالینوس بادکش می‌کند ۲۵
شکل ۱۴- اسکلپیون برغاسس ۲۷
شکل ۱۴ مکرر - نقشه امپراطوری ایران پانصدسال قبل ازمیلاد مسیح مقابل صفحه ۸۰
شکل ۱۴ - نقشه شاهنشاهی ساسانی (این‌شکل به ۱۵ تصحیح‌شود)

شکل ۱۵ مکرر- نقشه‌مصر و سوریه و آسیای صغیرو بین‌النهرین و ایران وارمنستان‌سقابل صفحه ۸۱
شکل ۱۶ - نقشه شهر سلوکیه و تیسفون و حوالی آن ۹۸
شکل ۱۷- نقشه ویرانه شهر قدیمی استخر ۹۹
شکل ۱۸- نقشه جغرافیائی قسمتی از ایالت خوزستان ۱۰۱
شکل ۱۹ - ایندرا طب را به داونتاری ووی به سوسردواوبه شاگردانش تعلیم‌میدهد۱۰۳
شکل ۲۰ - سوسترا مشغول طبابت است ۱۰۴
شکل ۲۰مکرر- تصویر خیالی‌ازعمل ترمیمی گوش‌توسط سوسروتا ۱۰۵ (تصحیح گردد)
شکل ۲۱- نقشه شبه‌قاره هندوستان و مراکز علمی و طبی آن ۱۰۸
شکل ۲۲ - نقشه ایران در دوران ساسانیان ۱۱۰
شکل ۲۳- یک تصویرخیالی از رازی ۳۲۷
شکل ۲۴- یک تصویر خیالی از رازی ۳۲۹
شکل ۲۵ و ۲۶ - دو تصویر خیالی از رازی ۳۳۱
شکل ۲۷ - یک تصویر خیالی از رازی ۳۳۴
شکل ۲۸ - تصویر خیالی از جابر بن حیان ۳۳۶
شکل ۲۹- تصویر خیالی از جابر بن حیان‌که به‌کیمیا گری مشغول است ۳۳۷
شکل ۳۰- تصویری از رازی‌بر روی‌کلیسای دانشگاه پرینستون آمریکا ۳۴۰
شکل ۳۱- رازی در آزمایشگاه ۳۴۲
شکل ۳۲- یک تصویر خیالی از رازی ۳۴۶
شکل۳۳- مجسمه‌ئی ازرازی‌که بسال۱۳۴۶ ازطرف انجمن پزشکان ایران توسط آقای دکتر سیف‌الدین نبوی و بدست‌آقای‌ترابی تهیه گردید و به‌دانشکده پزشکی پاریس ارسال شد ۳۴۸
شکل ۳۴- تصویر خیالی از رازی(ازمطبوعات اروپا) ۳۵۰
شکل ۳۵- تصویر خیالی‌ازرازی‌در حال‌آزمایش (ازکتاب درسی-وزارت‌فرهنگ) ۳۵۲
شکل ۳۶- یک تصویرخیالی از رازی ۳۵۳
شکل ۳۷-مجسمه رازی و ابن‌سینا که بسال ۱۳۴۶ ازطرف انجمن پزشکان ایرانی به دانشکده‌های پزشکی پاریس و شیکاگو فرستاده‌شد ۳۵۷
شکل ۳۸- صفحه اول‌کتاب‌حاوی قدیمی‌جلد پنجم ۳۵۹
شکل ۳۹- پشت جلد ترجمه حاوی‌که بسال ۱۵۲۹ م. درونیز بچاپ رسیده۳۶۱
شکل ۴۰- قسمتی ازکتابخانه‌اسکوریال ۳۶۳
شکل ۴۱- صفحه آخرکتاب حاوی‌قدیمی جلد

پنجم(کتابخانه‌ملی‌ملک) ۳٦٤
شکل ٤۲- صفحه‌اول‌نسخه‌خطی کتاب‌منصوری (از دانشکده‌پزشکی تهران شماره ۱۸٦) ۳٦۹
شکل ٤۳- تصویری‌ازقسطنطین‌افریقائی ۳۹۳
شکل ٤٤- مینیاتورخیالی‌از رازی(از شادروان استادحسین‌بهزاد) ۳۹٤
شکل ٤٥- تصویر خیالی ازرازی وشاگردانش ٤۱۳
شکل ٤٦- رازی در بیمارستان‌بغداد ٤۲۷
شکل ٤۷ - اسبابها و کلبتین برای کشیدن دندانها درزمان رازی ٤۳۰
شکل ٤۸- طرز تهیه‌روغن توسط دارسازایرانی ٤۳۱
شکل ٤۹- تصویرخیالی از رازی بربالین بیمار سرخکی ٤۳۳
شکل ۵۰- تمبرهای یادبود رازی ٤٤۲
شکل ۵۱- تصویری از ابن‌سینا (ازانجمن آثار ملی - کاراستاد ابوالحسن‌صدیقی) ٤۷۸
شکل ۵۲- تصویری خیالی از ابوعلی سینا در دسالگی ٤۸۰
شکل ۵۳- تصویر خیالی از ابن سینا در حال مطالعه ٤۸۱
شکل ٤۵- تصویرخیالی‌ازابن‌سیناماخوذ ازیک گراور چوبی ٤۸۳
شکل ۵۵- تصویری خیالی‌از ابن‌سینادریکی‌از کلیساها ٤۸۵
شکل ۵٦- ابن‌سینا در بازارکتابفروشان بخارا ٤۸٦
شکل ۵۷-تصویرخیالی‌از ابن‌سینادردانشکده پزشکی پاریس ٤۸۸
شکل ۵۸- تصویر خیالی از ابن‌سینا ٤۹۰
شکل ۵۹- تصویری خیالی از ابن‌سینا ٤۹۲
شکل ٦۰- ابن‌سیناد‌رمیان کتاب‌هایش ٤۹٤
شکل ٦۱- تصویری‌خیالی از ابن‌سینا ٤۹۵
شکل ٦۲- ابن‌سیناد‌رحال‌تألیف‌کتاب ٤۹۷
شکل ٦۳- تصویری خیالی از ابن‌سینا ٤۹۹
شکل ٦٤-تصویری خیالی از ابن‌سینا ۵۰۰
شکل ٦۵- خطسیر تقریبی مسافرت‌های ابن‌سینا ۵۰۲
شکل ٦٦- تصویر خیالی‌از ابن‌سینا ۵۰۳
شکل ٦۷- تصویری خیالی از ابن‌سینا ۵۰۳
شکل ٦۸- تصویر خیالی از ابن‌سینا ۵۰٤
شکل ٦۹- تصویر خیالی از ابن‌سینا در خدمت علاءالدوله ۵۰٦
شکل ۷۰ - تصویری‌خیالی‌ازابن‌سینا که مشغول تجارب کیمیاوی‌است ۵۰۷
شکل ۷۱ - تصویری خیالی از ابن‌سینا درحالی که بیماران قاروره را نزد او آورده‌اند ۵۰۹
شکل ۷۲ - تدریس تشریح توسط‌ابن‌سینا ۵۱۱

شکل ۷۳- تدریس ابن‌سینا ۵۱۳
شکل ۷۴- مجسمه ابن‌سینا (کار استاد ابوالحسن صدیقی) ۵۱۵
شکل ۷۵- مجسمه ابن‌سینا که از تهران به پاریس و شیکاگو فرستاده شد ۵۱۷
شکل ۷۶-مجسمه ابن سینا در شهر همدان ۵۱۹
شکل ۷۷- نمونه‌ای از خط ابن‌سینا ۵۲۳
شکل ۷۸ - تصویری از ابتداء نسخه ۴۸۳۲ متعلق به کتابخانه ایاصوفیه با انتساب خط ابن‌سینا ۵۲۷
شکل ۷۹- تصویر مجسمه‌ای از ابن‌سینا (کار سوکولووا - اووشجینکوا استاد آکادمی پزشکی شوروی) ۵۲۹
شکل ۸۰- نمونه‌ای ازخط ابن‌سینا ۵۳۰
شکل ۸۱- تصویری خیالی ابن‌سینا ۵۳۲
شکل ۸۲- مینیاتوری از ابن‌سینا ازنسخه های فرانسوی از قرن هیجدهم ۵۳۳
شکل ۸۳ - ابن‌سینا بربالین خواهرزاده قابوس ۵۳۵
شکل ۸۴ تصویری خیالی از ابن‌سینا ۵۳۹
شکل ۸۵- ابن‌سینا هنگام مطالعه ۵۴۰
شکل ۸۶- مینیاتور بیمار عاشق وابن‌سینا ۵۴۲
شکل ۸۷ - ایضاً مینیاتور ازشادروان استاد حسین بهزاد بنام (بیمار عاشق و ابن‌سینا) ۵۴۳
شکل ۸۸ - ایضاً ابن‌سینا بربالین بیمار عاشق ۵۴۶
شکل ۸۹- تصویربرخیالی از ابن‌سینا ۵۴۷
شکل ۹۰- تصویری مأخوذ از نسخه‌ی خطی قانون که بسال ۱۶۰۹ میلادی است که موضوع مجلس مشاورمطبی است ۵۴۹
شکل ۹۱- پشت جلدقانون ابن سینا چاپ رم ۱۵۹۳ میلادی که با بعضی از مؤلفات دیگر شیخ درمنطق وطبیعی و علم کلام چاپ شده است ۵۶۸
شکل ۹۲- پشت جلدترجمه روسی قانون ابن سینا (کتاب پنجم) از انتشارات آکادمی ازبکستان ۵۷۰
شکل ۹۳- پشت جلد کتاب پنجم قانون ابن‌سینا چاپ رم سال ۱۵۹۳ میلادی ۵۷۲
شکل ۹۴- پشت جلدقانون ترجمه لاتین چاپ ونیز سال ۱۵۰۷ میلادی ۵۷۴
شکل ۹۵- صفحه اول قانون چاپ تهران ۱۲۹۵ هجری قمری ۵۷۴
شکل ۹۶- پشت جلد قانون ترجمهٔ لاتین چاپ ونیز سال ۱۵۰۷ میلادی ۵۷۶
شکل ۹۷- صفحه اول کتاب قانون ترجمه عبری (نسخه کتابخانه بولونی ایتالیا) ۵۸۰
شکل ۹۸- روی مدال ابن‌سینا ۶۱۳
شکل ۹۹- پشت مدال ابن‌سینا ۶۱۴
شکل ۱۰۰- سری اول تمبرهای یادبود ابن‌سینا ۶۱۵
شکل ۱۰۱- سری دوم تمبرهای یادبود ابن‌سینا ۶۱۵

شکل ۱۰۲- سری‌سوم‌تمبرهای یادبودابن‌سینا ٦١٦
شکل ۱۰۳- سری‌چهارم تمبرهای یادبود ابن‌سینا ٦١٦
شکل ۱۰٤- سری پنجم تمبرهای یادبودابن‌سینا ٦١٧
شکل ۱۰۵ - یک نمونه از تمبرهای یادگاری ابن‌سینا ٦١٧
شکل ۱۰٦- نمونه‌ای از بلیط بخت‌آزمائی در جشن هزارهٔ ابن‌سینا ٦١٨
شکل ۱۰۷- مقبره‌قدیمی ابن سینا (عکس از کتاب ایران درگذشته وحال) ٦٢٠
شکل ۱۰۸- نمای آرامگاه‌ابن‌سینادرهمدان ٦٢١
شکل ۱۰۸ مکرر- مجسمه ابن سینا مؤلف کتاب درپای مجسمه نشسته است.
شکل ۱۰۹- قانون ابن سینا چاپ لکنهو هندوستان
شکل ۱۱۰- تصویری از یک بدنه از سنگ‌قبر قدیم‌ابن‌سینا ٦٢٣
شکل ۱۱۱- مؤلف کتاب درآرامگاه شیخ ٦٢٤
شکل ۱۱۲- منظره‌ای ازتالارابن سینا درچشن هزاره شیخ ٦٢٥
شکل ۱۱۳- عده‌ای‌ازسخنرانان در هزاره شیخ ٦٢٧
شکل ۱۱٤- دورنمائی از برج آرامگاه جدید ابن سینا
مرمر ٦٢٩
شکل ۱۱۵- مؤلف کتاب‌درحال‌سخنرانی ٦٣١
شکل ۱۱٦ - عکس یادگاری از خدا حافظی شرکت کنندگان درهزارمشیخ ٦٣٣
شکل ۱۱۷- کتاب «الابنیة» (اقتباس‌ازکتاب الابنیه‌انتشارات‌بنیادفرهنگ‌ایران) ٦٣٥
شکل ۱۱۸- یک صفحه‌ازکتاب‌الابنیه(چاپ زلیگمن) ٦٣٦
شکل ۱۱۹- یک صفحه‌از «الابنیه» بخط‌اسدی طوسی ٦٣٨
شکل ۱۲۰- ابتدای کتاب «هدایةالمتعلمین» اقتباس از نسخه کتابخانهٔ بادلئیان اکسفورد (انتشارات‌دانشگاه‌مشهد شماره ۹) ٦٤٢
شکل ۱۲۱ - صفحه‌آخرکتاب«هدایةالمتعلمین (نسخهٔ کتابخانه بادلئیان) ٦٤٥
شکل ۱۲۲- اثاثه جراحی چشم نسخه خطی کتابخانه اسلامبول ۷۸۵
شکل ۱۲۳ - اثاثه جراحی ابوالقاسم زهراوی ۷۸٦
شکل ۱۲٤- یک‌داروخانه‌اسلامی ۷۹۱
شکل ۱۲۵- یک داروخانهٔ اسلامی از نسخه خطی‌ترجمه عبری ازمؤلفات ابن‌سینا ۷۹۲
شکل ۱۲٦- حقه‌داروسازی‌قرن‌یازدهم‌میلادی ۷۹۳

شکل ۱۲۷ ـ معاینه بیمار ازنسخه خطی عربی کتابخانه دولتی وین (از کتاب دکتر سلیم عمار چاپ تونس) ۷۹۴
شکل ۱۲۸ ـ داغ کردن جراحات جذامی (از کتاب تاریخ طب لینیل‌لاواتین) ۷۹۹
شکل ۱۲۹ ـ تشریح چشم ازکتاب طبی‌خطی عربی قرن سیزدهم میلادی (از کتاب تاریخ طب ا. کاستیلیونی) ۸۰۶
شکل ۱۳۰ ـ نقشه مکاتب اورفا و نصیبین و شهرهای برغامس (پرگامون) و افسس و ملطیه و ماردین و شهر انقره (آنکارا) که این شهر توسط هارون‌الرشید فتح شده است ۸۴۰
شکل ۱۳۱ ـ محل شهر ودانشگاه جندیشاپور ۸۴۲
شکل ۱۳۲ ـ تصویرخیالی از حنین‌بن اسحق در خدمت هارون‌الرشید ۸۴۴
شکل ۱۳۳ ـ تصویر خیالی‌از ابوسهل مسیحی (از مطبوعات پاکستان) ۸۷۰

۱۹ـ منابع و مآخذ

آ

آئین پزشکی، (یاپندنامه‌اهوازی)، فارسی، تهران، سال‌های ۱۳۱۹ و ۱۳۳٤ ش .
ترجمه ازکتاب ملکی علی‌بن‌عباسی مجوسی اهوازی ودر شماره اول مجله نظام ـ پزشکی ایران توسط نگارنده کتاب

آئین زرتشت، عقیده فیلسوف وشاعر معروف هند رابیندرانات تاکور چاپ بمبئی

آئین‌شهریاری‌درایران بر بنیاد فردوسی، آقای‌علی‌قلی اعتمادمقدم، فارسی‌انتشارات وزارت فرهنگ وهنر، تهران، ۱۳۵۰ ش.

آثارایران، (از انتشارات اداره کل عتیقات) فارسی ، مجلات مختلف فارسی و فرانسه تهران، ۱۳۱٤ ش. و ببعد

الف

الباه، (کتاب...، کتاب فی‌الباه یبین فیه‌المزاج و منافع‌الباه و مضاره)، عربی، رازی، نسخه خطی‌کتابخانه ملی ملک (درمجموعه‌ای به شماره ٤٥٧٣)

ابدال الاودیه، عربی، رازی‌نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای ملی سابق (شماره ۱۰٤۸ - ۱۰۳۸)

ابن‌سینا، فارسی، مرحوم دکتر قاسم غنی، تهران، ۱۳۱۵ ش.

ابن‌سینا، آلمانی ، دکتر بهرام طایفه محمودی ، دوسلدرف ۱۹٦٤ م .

ابن‌سینا، فرانسوی، مرحوم هانری ماسه (Henri Massé) و آقای‌محمدآشنا(M.Achéna) پاریس، ۱۹۵۵ م.

ابن‌سینا، (بحث و تحقیق درباره بوعلی‌سینا)، فارسی ا. پارسی‌نژاد، تهران، ۱۳۳۳ ش.

ابن‌سینا، (زندگی وآثار) ، ترکی، دکترسهیل انور، استانبول ۱۹۵۵ م.

ابن‌سینا ، زندگی و کار او «Avicenna, his life and works» ، انگلیسی ، ۱۳۲۹ ش. تهران ازطرف کمسیون ملی یونسکو

ابن‌سینا وامراض عصبی و روانی، دکتر ابوالحسن فرهودی، ۱۳۳۳ ش.

الابنیه عن حقایق‌الادویه ، فارسی ، موفق‌الدین ابومنصور ـ علی‌الهروی ، گراورنسخه خطی کتابخانه وین ـ چاپ زلیگمان سال ۱۸۵۹ م ترجمه آلمانی

توسط عبدالخالق آخوندوف بادکوبه‌ای ـ انتشارات بنیاد فرهنگ ایران از روی نسخه اصلی کتابخانه وینه ـ انتشارات دانشگاه تهران به شماره ۱۱۶۳ از روی نسخه تصحیح شده مرحوم احمد بهمنیار به کوشش حسین محبوبی ـ اردکانی.

ابوریحان بیرونی، ۱۳۵۲ ش. تهران، انتشارات طهوری

اتخاذماءالجبن، (مقاله فی...)،عربی، رازی، کتابخانه ملی ملک (در مجموعه به‌شماره ٤٥٧٣) .

التقسیم والتشجیر، عربی،رازی، نسخه خطی کتابخانه ملی‌ملک (درمجموعه‌ای به‌شماره ٤٥٧٣) .

الجدری والحصبه، عربی، رازی، بیروت ۱۸۷۲ م .

الحصی فی‌الکلی والمثانه (کتاب...) ، عربی، رازی، بیروت

اخبار العلماء باخبارالحکماء، (عربی)،علی‌بن یوسف‌بن ابراهیم‌بن‌عبدالواحدبن‌موسی‌بن‌احمدبن محمدبن‌اسحق ربیعةالشبانی القفطی قاهره ۱۳۲٦ ق.

اختلاف‌الدم، (مقاله فی...)، عربی، رازی، کتابخانه ملی‌ملک (در مجموعه‌ای به‌شماره ٤٥٧٣) .

اختیارات بدیعی، حاجی زین‌العابدین علی‌بن‌حسین‌انصاری، کانپور ۱۳۰۵ ق.

اخلاق ایرانیان باستان ، (ترجمه) ، دین شاه ایرانی سلیستر ، چاپ سوم، تهران ، ۱۳۳٤ ش.

الادویة القلبیه،عربی، شیخ الرئیس ابوعلی‌سینا ، ترجمه اردو توسط حکیم عبداللطیف ، کلکته ۱۹۵٦ م.

الذریعه الی تصانیف الشیعه، عربی، مرحوم آقاشیخ آقابزرگ تهرانی، (دوره) نجف و تهران، ازسال ۱۳۵۵ ق. به‌بعد.

ارشادالزراعه، قاسم‌بن یوسف ابونصری هروی ، باهتمام محمدمشیری،تهران،۱۳٤٦ش. انتشارات دانشگاه شماره ۱۱۳٤

ازری تامن پلیه ، (انتقال وسیرطب ازشرق بـه مغـرب) De Rey à Montpellier فرانسوی وفارسی، تألیف نگارنده‌کتاب، تهران، ۱۳۳۳ ش.

الاسرار ، (کتاب...) یا رازهای‌صنعت‌کیمیا، عربی، رازی، ترجمه و تحقیق به‌فارسی

توسط حسنعلی‌شیباتی، انتشارات دانشگاه‌تهران(شماره ۱۳۰.)، تهران۱۳٤۹ ش.

الاشارات والتنبیهات، عربی، ابن‌سینا، ترجمه‌آقای دکتر احسان یارشاطر (انتشارات انجمن‌آثارملی) تهران، ۱۳۳۲ ش.

اصول تداوی، فرانسوی، دکترا. مانکا،
Traité élémentaire de Thérapeutique, A. Manquat
پاریس، ۱۹۰۳ م.

اصول تداوی سریری، فرانسوی، پل‌ساوی
Traité de Thérapeutique clinique, Paul Savy,
سه جلد، پاریس، ۱۹۳۸ م.

الطب‌الروحانی، عربی، رازی، به‌سعی و اهتمام شادروان پاول کراوس، مصر، ۱۹۳۹ م.

اطباء مشهور (Les Médecins célèbres)، فرانسوی، رنه دومنیل René Dnmesnil، ژنو ۱۹٤۷ م.

اطمعة‌المرضی، (رساله فی‌اطعمه‌المرضی)، عربی، رازی، نسخه خطی کتابخانه آستان قدس رضوی شماره ۹ر۲٤۳

العلم‌الاهی، عربی، رازی، به‌سعی و اهتمام شادروان پاول کراوس، مصر، ۱۹۳۹م.

الاغراض‌الطبیه و المباحث‌العلائیه (= اغراض = اغراض‌الطب)، فارسی، سید اسماعیل جرجانی، چندنسخه خطی وچاپ بنیاد فرهنگ ایران تهران۱۳٤ ه ش.

الاقرا با دین (کتاب ... القرابادین و التحریر علی‌المجسطی)، عربی، رازی، نسخه خطی کتاب خانه‌ملک و نسخ دیگر

اکتفاء القنوع بماهو مطبوع، عربی، وان‌دیک Van Dyck

الالبان، فی‌منافع ماءالجبن (مقاله من...)، عربی، رازی، نسخه خطی کتابخانه ملک.

الهیات دانش‌نامه علائی، ابن‌سینا، بامقدمه وحواشی وتصحیح مرحوم دکترمحمدمعین، انتسارات انجمن آثارملی (شماره۱۵)، تهران، ۱۳۳۱ ش.

امارات الاقبال والدوله، (فی...)، عربی، رازی، به‌سعی و اهتمام پاول کراوس، P. Kraus، مصر۱۹۳۹ م.

امثله من‌قصص‌المرضی وحکایات لناخلط النوادر، عربی، رازی ، مصر، به‌سعی و اهتمام دکترماکس میرهوف Dr. Max Meyerhof ۱۹۲۶ م.

انتشارات کارخانه داروئی پارك دیویس Parke Davis انگلیسی،آمریکا،شماره‌های متعدد .

انساب سمعانی ، قاضی‌ابوسعید عبدالکریم بن ابی‌بکرحمدبن ابوالمظفر منصوری عبدالجبار تمیمی سمعانی مروزی ، لیدن (هلند) ۱۹۱۲ م.

انجیل (ترجمه فارسی عهد جدید)، لندن، ۱۹۰٤ م.

اندرزپوریوتکیشان ، ترجمه دکتر ماهیار نوابی ، نشریه دانشکده ادبیات تبریز ، شماره زمستان، سال دوازدهم.

اندرز پیشینیان، ترجمه ازپهلوی به‌فارسی، دکترماهیار نوابی، نشریه دانشکده ادبیات تبریز شماره تابستان سال دوازدهم.

اوجاع المفاصل (کتاب...، فی‌النقرس و اوجاع المفاصل و النقرس و عرق‌النساء) ، عربی، رازی، نسخه کتاب‌خانه ملی ملك (شماره ٤٤٤۲ درمجموعه‌ای به شماره ٤٥۷۳) وکتابخانه مرحوم میرزا محمدطاهرتنکابنی طبرسی.

اولین دانشگاه ، وآخـرین پیامبر ، دکتر ر. پـاك نژاد ، هفت مجلد ، ۱۳٤۳ تا ۱۳٤۹ ش.

اولین کنگره ، اروپائی تاریخ بیمارستانها، ایتالیائی

Atti del Primo Congresso Europeo di Storia Ospitaliera

ایطالیا ۱۹٦۰م.

ایران ازآغاز تا اسلام، گیرشمن، ترجمه مرحوم دکترمحمد معین‌تهران،۱۳۳٦ ش.

ایران باستان، فارسی، مرحوم حسین پیرنیا مشیرالدوله، سه‌جلد، تهران، ۱۳۱۱ ش.

ایران بعدازاسلام، فارسی، مرحوم عباس‌خلیلی، جلد ۱ و ۲، تهران، ۱۳۳۵ وببعد.

ایران درزمان ساسانیان (ترجمه فارسی) تألیف مرحوم آرتورکریستنسن ترجمه مرحوم رشیدیاسمی، چاپ سوم، ۱۳۳۲ ش.

ایران در گذشته وحال، انگلیسی، Persia Past and Present تألیف ویلیامزجکسن Williams Jacksen نیویورك، ۱۹۰۶ م.

ایرانشهر، ج ۱ و ۲- نشریه شماره ۲۲ کمیسیون ملی یونسکو، تهران ۱۳۴۲و۳ ش.

ایران نامه یا کارنامه ایرانیان درعصر اشکانیان، محمدعلی شوشتری (مهرین) ج ۲ و ۳، ۱۳۲۱ ش.

ایرانیان‌درگذشته‌وحال، مادام ا.س. وولفسن، ترجمه‌حسین انصاری، تهران۹ ۱۳۰ ش.

ب

بخشی ازفرهنگ اوستا، موبد فیروزآذرگشسب، تهران، ۱۳۳۷ ش.

برءالساعه، عربی، رازی، چاپ بیروت و مصرسالهای ۱۸۰۳ و ۱۹۳۶ م.

برهان قاطع، چاپ سنگی، تهران، ۱۲۷۸ ق.

بزرگان شیراز، رحمةاله مهراز، انتشارات انجمن آثار ملی، تهران ۱۳۴۸ ش.

بهداشت ایرانیان باستان، دکترفریدون کابلی، تهران، پایان‌نامه ۳۲-۱۳۳۱ ش.

بیست مقاله قزوینی، جزءاول (مرحومان ابراهیم‌پور داود و عباس اقبال آشتیانی)، بمبئی، ۱۳۰۸ ش. تهران، ۱۳۱۳ ش.

پ

پرتو اسلام، عربی، احمدامین، ترجمه مرحوم عباس خلیلی، تهران

پزشکان بزرگ، انگلیسی، هنری ا. سیجریست، نیویورك، ۱۹۵۸ م. The great Doctors, Henry E. Sigerist

پزشکان نامی پارس، فارسی، دکتر محمدتقی‌میر (انتشارات دانشگاه شیراز شماره ۱)، شیراز، ۱۳۴۸ ش.

پزشکی درایران باستان، دکتر سهراب‌خدابخشی، تهران، ۱۳۳۲ ش.

پنج رساله فارسی وعربی ازابن‌سینا به تصحیح دکتراحسان یارشاطر، تهران (از انتشارات انجمن آثار ملی شماره ۲۹)، تهران، ۱۳۳۲ ش.

پنجهزارسال طب، انگلیسی، گرهارد ونتسمر 5000 Years of Medicine Gerhard Wenzmer ، لندن، ۱۹۷۲ م.

پورسینا، فارسی، مرحوم سعید نفیسی تهران ۱۳۳۳ ش . انتشارات کتابفروشی دانش.
پیروزی‌نامه ، (منسوب به‌بزرگمهر بختگان) ترجمه ابوعلی‌سینا، ترجمه کاظم‌رجوی ، ۱۳۳۳ ش.

ت

تئوریها و فلسفه‌های طب (توسط عده از دانشمندان)
Theories and Philosophies of Medicine
(از انتشارات انجمن تاریخ وتجسسات طبی دهلی)، دهلی، ۱۹۶۲ م.
تاریخ آداب اللغةالعربیه ، عربی، جرجی زیدان، درپنج مجلد، مصر، ۱۹۱۲ م.
تاریخ ادبیات ایران ، انگلیسی ، پرفسور ادواردبراون، ترجمه مرحوم رشید یاسمی، تهران، ۱۳۱۶ ش.
تاریخ ادبیات ایران، فارسی،مرحوم دکتر رضازاده‌شفق، تهران، ۱۳۲۱ ش.
تاریخ ادبیات ایران، فارسی،دکترذبیح‌الله‌صفا سه‌جلد تهران.
تاریخ ادبیات عرب، آلمانی، کارل برکلمان، لیدن ، ۱۹۳۷-۱۹۴۳ م.
Geschichte der Arabichen Litteratur, Karl Brockelmann, Leyden, 1937 - 1943.
تاریخ ادیان، فارسی، علی‌اصغرحکمت، شیراز، ۱۳۳۹ ش.
تاریخ اسلام و عرب ، فرانسوی، گوستا و لوبون، ترجمه مرحوم سیدمحمدتقی فخررازی (ازاردو)، تهران ۱۳۱۶ ش .
تاریخ اطباء وعلماء علوم طبیعی، آلمانی ، فردیناندووستنفلد ، گوتینگن (آلمان) ۱۸۹۰ م.
Geschichte der Arabichen Aerzte und Naturforscher, F . Wüstenfeld, Göttingen 1890.
تاریخ ایران، سرجان‌ملکم، هند ۱۸۸۶ م.
تاریخ‌ایران‌باستان، تألیف لوئی‌واندنبرك Louis Vandenberg، ترجمه عیسی بهنام، تهران انتشارات دانشگاه ۱۰۶۹
تاریخ ایران بعداز اسلام ، مرحوم عباس خلیلی

تاریخ ایران قدیم، آلمانی، یوستی فردیناند

Greschichte des Alten Persiens, Yusti Ferdinand

برلین، ۱۸۷۹ م.

تاریخ بغداد، عربی، ابوبکر احمدبن علی الخطیب بغدادی، مصر، ۱۳۴۹ ق.

تاریخ البیمارستانات فی الاسلام، عربی، مرحوم دکتر احمد عیسی بیک، دمشق، ۱۳۳۷ ق.

تاریخ تمدن اسلام، عربی، جرجی زیدان، ترجمه علی جواهرالکلام، تهران، ۱۳۳۶ ش.

تاریخ تمدن ایران ساسانی، مرحوم سعید نفیسی، انتشارات دانشگاه، ج ۱ و ۲ (شماره های ۱۴۶ و ۱۹۵).

تاریخ دامپزشکی، فارسی، دکتر میمندی نژاد، ج ۱ ـ انتشارات دانشگاه تهران شماره ۴۸۰

تاریخ شیمی، فرانسوی، م. هوفر M. Hoefer

تاریخ شیمی در قرون وسطی، فرانسوی، برتلو Berthelot و هودا Houdas

تاریخ طب، تألیف م. اشتینگ و ك. زودهوف، آلمانی، ینا (آلمان)، ۱۹۲۸ م.

Geschiehte der Medizin, M. Steineg, K. Sudhof, Yena, 1928.

تاریخ طب، انگلیسی، و. رابینسون W. Robinson نیویورك. ۱۹۴۳ م.

تاریخ طب، انگلیسی، دکتر راف ه. میجر Dr. Ralph Major ۱۹۳۴ م.

History of Medicine, Ralph H. Major, 1954

تاریخ طب، انگلیسی، دکتر دوگلاس گوثری، لندن ۱۹۵۷ م.

A Story of Medicine, Dr. Douglas Guthrie, London, 1957.

تاریخ طب، انگلیسی، هنری سیجریست، نیویورك، ۱۹۶۱ م.

A Story of Medicine, Dr. Henry F. Sigerist, New York, 1961.

تاریخ طب از عهد فراعنه تا قرن هیجدهم، انگلیسی، تالیف چارلز گرین کمستون ترجمه مادام دیسپان دوفلوران به فرانسوی، پاریس ۱۹۳۶ م.

Charles Greene Cumston, Mme Dispan de Floran, Paris, 1931.

ایضاً تاریخ طب، تألیف :

Charles Greene Cumston, An introduction to the History of Medicine from the time of the Pharaons to the end of 18 th Century ; with an essay on the relation of History and Philosophy to Medicine by F. G. Crookshank , lst ed. reprinted, London , Dawsons 1960 .

تاریخ طب ایران، فارسی، دکترمحمود نجم‌آبادی، ج ۱، تهران، ۱۳٤۰ ش.

تاریخ طب، Histoire de la Médecine ، ایتالیائی ، دکتر ا. کاستیلیونی Dr. A. Castiglioni ترجمه فرانسوی توسط ژ. برتراندوف، ژیدون J. Bertrand, F. Gidon پاریس ۱۹۳۱ م.

تاریخ طب، فرانسوی، دانیل لکلر، لاهه (هلند)، ۱۷۲۹ م.

Histoire de la Médecine, Daniel Le Clerc, La Haye, 1729.

تاریخ طب، فرانسوی، موریس باریتی وشارل کوری، پاریس ۱۹٦۳ م.

Histoire de la Médecine, Maurice Bariéty et Charles Coury, Paris 1963 .

تاریخ طب، فرانسوی، دکتر ل. مونیه، پاریس ۱۹۲٤ م.

Histoire de la Médecine, Dr. L. Meunier Paris, 1924.

تاریخ طب ، فرانسوی، ژان فووه J. Fauvet, پاریس ۱۹۵۷ م.

تاریخ طب درایران، انگلیسی، دکتر سیریل الگود، کمبریج، ۱۹۵۱ م.

A. Medical History of Persia, Cambridge, 1951.

تاریخ طب عرب، فرانسوی، لوسین لکلر، پاریس ، ۱۸۷٦ م .

Histoire de la Médecine arabe, L. Leclerc, Paris, 1876

تاریخ طب عرب، فرانسوی، سلیم‌عمار ، تونس.

En Souvenir de la Médecine arabe, Saleim Ammar

تاریخ طب مصور، انگلیسی، اتوبتمان،

A pictorial History of Medicine, Otto L. Bettman

ایلینویس (آمریکا) ۱۹۵٦ م.

تاریخ طب مصور ، فرانسوی ، رنه‌دومینل ، پاریس ، ۱۹۵۰ م.

Histoire illustrée de la Médecine,René Dumesnil,Paris 1950.

تاریخ طب و داروسازی و دندان پزشکی و دام پزشکی ، فرانسوی، به‌شرکت عده‌ای ازعلماء تاریخ طب تحت سرپرستی مرحوم پرفسورلینیل لاواستین ، پاریس ، ۱۹۳٦ م .

Histoire générale de la Médecine et de la Pharmacie et de l'art dentaire et de l'art vétérinaire, Prof. Laignel Lavastine, Paris,1936.

تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی تا اواسط قرن پنجم هجری،فارسی، دکتر ذبیح‌الله صفا، انتشارات دانشگاه، تهران ۱۳۳٦ش.

تاریخ علماء خراسان ، فارسی، مرحوم میرزا عبدالرحمن ، مشهد، ۱۳٤۱ ش.

تاریخ کشاورزی ایران ، فارسی، دکترتقی بهرامی، تهران ۱۳۳۰ ش.

تاریخ قابلگی ، آلمانی، دکترهینریش فاسبندر،

Geschichte der Geburtshulfe, Dr Heinrich Fasbender,

ینا (آلمان) ۱۹۰٦ م.

تاریخ کلیسای قدیم در امپراطوری روم و ایران، تألیف و.م. میلر،ترجمه فارسی علی نخستین با مساعدت عباس آرین‌پور تهران ۱۹۳۱ م .

تاریخ مختصر طب ، انگلیسی، زینگر، انگلیسی، اکسفورد، ۱۹۳٦ م.

A short History of Medicine, Singer, Oxford,1936.

تاریخ مختصر طب ، انگلیسی، ا. ه. آکرکنشت، نیویورك، ۱۹۵۵ م.

A short History of Medicine. E.H. Acherknecht,New York, 1955.

تاریخ مصر قدیم، فارسی،احمد بهمنش، انتشارات دانشگاه،شماره‌های ۳۸۷ و ٤۰۱.

تاریخ هرودت،فارسی،دکترهادی هدایتی،مجلدات مختلف،انتشارات دانشگاه تهران.

تاریخ یونان قدیم ، فارسی، احمد بهمنش ، تهران ، ۱۳۳۸ ش.

تبصرة العوام فی معرفة مقالات الانام، منسوب به سید مرتضی بن داعی حسنی رازی، به‌تصحیح مرحوم عباس اقبال آشتیانی ، تهران ، ۱۳۳۳ ش.

التجارب (کتابان فی...)، عربی، رازی، نسخه خطی کتابخانه ملی ملک (در مجموعه‌ای به‌شماره ٤٥٧٣)

تجارب‌السلف، هندوشاه‌بن سنجربن‌عبدالله صاحبی نخجوانی، به تصحیح و اهتمام مرحوم عباس اقبال‌آشتیانی، تهران، ۱۳۱۳ ش.

تجلیل ازمقام‌شیخ، فارسی، فلورانس(ایطالیا)۱۳۲۹ ش. پنجم‌ژوئن ۱۹۵۰ م. شماره ۹ انتشارات انجمن‌آثارملی.

تحفه حکیم مومن، فارسی، محمدمومن دیلمی‌تنکابنی، چاپهای متعددوچاپ‌افست درتهران توسط کتابخانه‌مصطفوی ۱۳۳۷ ش. با مقدمه نگارنده این کتاب.

تحفه‌سلیمانیه،فارسی،علاءالدین‌محمد طبیب، که‌ترجمه «کتاب‌الی‌من لایحضره - الطبیب» رازی است، نسخه‌خطی کتابخانه‌ملی ملک شماره٤٥١٨.

تذکره‌مفیده، عربی، رازی، نسخه خطی کتابخانه ملی ملک (شماره ٤٤٥٧).

تذکره اولی‌الالباب، عربی، شیخ داود انطاکی ضریرچاپ مصر.

ترجمه ابدال‌الادویه‌رازی به‌فارسی، نسخه کتابخانه آستان قدس رضوی شماره ١٦٢٤٥.

ترجمه‌الاسرارزازی(یا رازهای‌صنعت کیمیا)به‌فارسی‌توسط دکترحسنعلی شیبانی تهران ۱۳٤۹ ش. - انتشارات دانشگاه تهران شماره ۱۳۰۰.

ترجمه‌اشارات‌شیخ، به‌فارسی‌ابن‌سینا،مرحوم‌حسن‌مشکان‌طبسی،تهران،۱۳۱٦ش.

ترجمه اشارات و تنبیهات ابن‌سینا به‌فارسی به‌تصحیح‌دکتر احسان یارشاطر تهران ۱۳۳۲ ش. ازانتشارات انجمن‌آثارملی به‌شماره ۲۸.

ترجمه افکاربزرگ درتاریخ‌جراحی، انگلیسی، لئو. زیمرمان م. دیلزاویت Great Ideas in the History of Medicine,Leo M. Zimmerman,M. D· Ilza - Veith,M.A.,Ph. D.

نیویورك.

ترجمه برءالساعه رازی به فارسی، توسط میرزا سید احمدبن محمد حسین حسینی شریف طبیب تنکابنی، چاپ تهران ۱۲۸۸ قمری و توسط میرزا سید محمد رضا طباطبائی سمنانی و توسط سید محمد طبیب فرزند سید احمد سال‌های ۱۲۹۷ و

۱۳۰٤ هجری بارساله «اسهالیه» و «مطلب السوآل، ایضاً از انتشارات روزنامه ستاره غرب ۱۳۲٦ ش.

ترجمه تاریخ ایران، تألیف ژنرال سرپرسی سایکس به‌کوشش سیدمحمدتقی فخرداعی گیلانی ج ۱ و۲ تهران ۱۳۳۵ ش.

ترجمه تاریخ پزشکی، فرانسوی، ژوزف گارلاند،

The History of Medicine, Joseph Garland,

به‌فارسی توسط مرحوم دکترعلی‌اکبرمجتهدی، تبریز، ۱۳٤۱ ش.

ترجمه تاریخ طب درایران، (تألیف دکتر سیریل‌الگود) از انگلیسی به فارسی‌توسط محسن‌جاویدان‌با مقدمه‌نگارنده‌کتاب تهران ۱۳۵۲ ش. انتشارات کتابخانه‌اقبال.

ترجمه تاریخ عرب، (فیلیپ‌ك.حتی) ازعربی‌به‌فارسی‌توسط ابوالقاسم‌پاینده ج ۱ و۲ تبریز، ۱۳٤٤ ش.

ترجمه تاریخ علم، انگلیسی، جرج‌سارتون،

A Hisiory of Science, George Sarton

به‌فارسی توسط احمدآرام، تهران ۱۳۳٦ ش.

ترجمه‌تاریخ‌علوم، فرانسوی، پی‌یرروسو Pierre Rousseau، به‌فارسی، توسط‌حسن‌صفاری، تهران ۱۳۳۵ ش.

ترجمه تتمه صوان‌الحکمه، امام ظهیرالدین ابوالحسن علی‌بن ابوالقاسم زیدالبیهقی، به‌تصحیح مرحوم نوربمحمد شفیع، لاهور، ۱۳۵۰ ه.

ترجمه تمدن اسلام وعرب، فرانسوی، تألیف‌دکتر گوستاولوبون، Dr. Gustave le Bon به‌فارسی توسط‌مرحوم سید محمد تقی فخرداعی چاپ تهران.

ترجمه حاوی رازی به‌لاتینی، ازعربی، چاپ ونیز ایطالیا ۱۵۲۹ و۱۵٤۲ میلادی (Continens-Razis) توسط ژرار دوکرمن

Geraard de Crémone, Venise, 1529,1542.

ترجمه‌کتاب «الجدری والحصبه»، (آبله وسرخك) تألیف رازی، عربی، به‌کوشش مؤلف کتاب‌به‌پارسی، تهران۱۳٤٤ ش. (انتشارات دانشگاه‌تهران‌شماره. ۱۰٤).

ترجمه کتاب الحصی فی الکلی و المثانه، عربی، رازی ،

Traité sur le calcul dans les reins et dans la vessie

به‌فرانسوی چاپ لیدن (هلند) سال ۱۸۹۶ م. توسط پ. دوکونینگ

P. De Koning.

ترجمه حکایات طبی رازی به‌انگلیسی، از عربی، تحت عنوان ،

A Medival Translation Rhazes Clinical Observations

توسط پرفسوراوسی تمکین Prof, Owesei Temkin به انگلیسی، ۱۹۴۲ م.

ترجمه رساله سرگذشت ، از عربی به‌فارسی، (سومین نشریه انجمن‌دوستداران کتاب)، تهران ۱۳۳۱ ش.

ترجمه‌رساله سرگذشت ابن‌سینا،ازعربی به فارسی به‌کوشش دکترغلامحسین‌صدیقی، ۱۳۳۳ش. تهران، ازانتشارات انجمن‌آثارملی شماره۱۸

ترجمه رسالات «سر القدر»، و«فیض الهی» و«عشق» و«اسرار الصلوة» وتفسیر **«سوره‌مبارکه توحیدومعوذتین»و«کیفیت استجابت‌دعا وزیارت»**

ورساله **«ترغیب بردعا»** ابن‌سینا،ازعربی به‌فارسی به‌کوشش‌مرحوم ضیاءالدین دری، تهران.

ترجمه روانشناسی ابن‌سینا، به‌تصحیح ومقدمه ازعربی‌به‌فارسی،محمودشهابی، ۱۳۱۵ تهران.

ترجمه روانشناسی یا علم‌النفس، ابن‌سینا ازعربی‌به‌فارسی، به‌کوشش اکبردانا‌سرشت (صیرفی) ۱۳۱۷ تهران.

ترجمه «السماع الطبیعی کتاب شفا»، ابن‌سینا ازعربی به‌فارسی،توسط مرحوم محمدعلی فروغی (ذکاءالملک)،۱۳۱۹ش.تهران.

ترجمه سیرت فلسفی رازی، ازعربی به‌فارسی، توسط شادروان عباس اقبال آشتیانی ، تهران ۱۳۱۵ ش.

ترجمه طب اسلامی، پرفسور ادوار براون ، از انگلیسی‌به‌فارسی، توسط مسعودرجب‌نیا، با مقدمه نگارنده‌کتاب تهران ۱۳۳۸ ش.

ترجمه طبقات‌الاطباء و الحکماء، تألیف ابن‌جلجل اندلسی، ازعربی به پارسی به کوشش سیدمحمد کاظم امام، تهران ۱۳۴۹ ش.

ترجمه عیون‌الانباء فی طبقات‌الاطباء، جلد اول ازعربی به‌پارسی، به کوشش مرحوم سیدجعفرغصبان ودکترمحمود نجم‌آبادی. ۱۳۹۰ ه.=۱۳۴۹ ش. **تهران**.

ترجمه‌فهرست ابن‌الندیم، ازعربی به پارسی، به کوشش مرحوم رضا تجدد، ۱۳۴۳ و. ۱۳۵ ش. تهران.

ترجمه قانون شیخ (کتاب اول کلیات)، از اردو به انگلیسی، دکترمظهرشاه، کراچی، ۱۹۶۶ م.

ترجمه قصص وحکایات‌المرضی، رازی، ازعربی به پارسی توسط دکترمحمود نجم‌آبادی، تهران، انتشارات دانشگاه (شماره ۹۴۰) ۱۳۳۳ ش.

ترجمه قصص وحکایات طبی رازی، (سی وسه حکایت کلینیکی رازی) از عربی به انگلیسی Thirty three clinical Observations به کوشش دکترماکس‌میرهوف Dr. Max Meyerhof در مجله Isis، ۱۹۳۵ م. ایضاً چاپ بلژیک ۱۹۳۵ م.

ترجمه قصیده عینیه ابن سینا، از عربی به‌پارسی، مرحوم محمد علی حکیم الهی، تهران، ۱۳۳۱ ش.

ترجمه کامل‌التواریخ ابن‌اثیر، به‌فارسی توسط مرحوم عباس خلیلی

ترجمه لاتین کتاب‌التیسیر فی‌المداوات والتدبیر، تألیف ابن زهراندلسی (ابومروان عبدالملک‌بن ابی‌العلا زهربن ابی‌مروان الاشبیلی).

De rectificatione et facilitatione regiminis et medicationis

۱۴۹۰ م.

ترجمه المدخل‌التعلیمی، رازی، از عربی به‌فارسی‌توسط دکترحسنعلی شیبانی، تهران ۱۳۴۶ ش، انتشارات دانشگاه تهران شماره ۱۱۴۰

ترجمه مجلداول جشن‌نامه ابن‌سینا، به‌زبان‌فرانسوی توسط مرحوم سعید نفیسی‌تهران ۱۳۳۳ ش. ازانتشارات انجمن‌آثارملی به‌شماره ۲۷.

ترجمه مقدمه ابن‌خلدون، تألیف‌عبدالرحمن بن خلدون، ازعربی به‌فارسی‌توسط محمدپروین گنابادی ج ۱و۲، ۱۳۴۵ ش. و۱۳۳۷ ش. بنگاه ترجمه ونشرکتاب.

ترجمه میراث ایران، (به‌قلم سیزده‌تن ازخاورشناسان ازانگلیسی به‌فارسی توسط عده‌ای ازدانشمندان ایرانی) تهران ۱۳۳۶ ش.

ترجمه و شرح کلیات قانون شیخ، به اردو، حکیم خواجه رضوان احمد، لاهور، ۱۹۵۲ م.

تشریح کتابهای «التقسیم والتشجیر»، و «برءالساعه» و «حاوی» و «دفع المضار الاغذیه» و «طب الملوکی» و «فصول» و «منصوری» و «کتاب الی من لایحضره الطبیب» و «رساله جودیه» رازی، توسط نگارنده کتاب در دوره مجله جهان پزشکی.

تطبیق سالها وماهها و روزهای هجری قمری به میلادی و سایر تواریخ، تألیف Wustenfeld، ویزبادن (آلمان) ۱۹۶۱ (چاپ جدید).

تقدیم الفاکهه قبل الطعام و تاخیرها منه، عربی، رازی، نسخه خطی کتابخانه ملی ملک.

تقسیم الامراض و اسبابها و علاماتها علی الشرح، (کتاب ...) عربی، رازی، نسخه خطی کتابخانه ملی ملک

التقسیم والتشجیر، (یا تقاسیم العلل)، عربی، رازی، نسخه خطی کتابخانه ملی ملک.

توراة، (ترجمه فارسی عهد عتیق)، لندن ۱۹۰۴ م.

توقیعات کسری انوشیروان، دستورنامه کسروی، آقایان محمد جلال‌الدین طباطبائی زواری وحاج حسین آقا نخجوانی، تبریز، ۱۳۳۴ ش.

ج

جامع المفردات الادویه والاغذیه، عربی، عبدالله‌بن احمد ضیاءالدین بیطار مالقی معروف به‌ابن البیطار، مصر.

الجدری والحصبه (کتاب ...)، عربی، رازی، بیروت توسط وان دیک Van Dyck ۱۸۷۲ م.

جشن‌نامه ابن‌سینا، مجلد اول فارسی، انتشارات انجمن آثارملی شماره ۲۶ تهران ۱۳۳۱ به‌کوشش دکتر ذبیح‌الله صفا.

جشن نامه ابن سینا ، مجلد دوم (حاوی نطقهای فارسی اعضای کنگره ابن سینا) ازانتشارات انجمن آثارملی شماره ۳۱ - تهران ۱۳۳۳ ش. ، به کوشش دکترذبیح الله صفا.

جشن نامه ابن سینا، مجلد سوم (کتاب المهرجان ، حاوی نطق های عربی اعضاء کنگره ابن سینا) ۱۳۳۳ ش. تهران ، به کوشش دکترذبیح الله صفا، ازانتشارات انجمن آثارملی شماره ۳۲

جشن نامه ابن سینا ، مجلد چهارم (مشتمل برخطابه های اعضاء کنگره ابن سینا به زبانهای آلمانی وانگلیسی وفرانسوی) ۱۳۳۳ ش. تهران ، به کوشش دکترذبیح الله صفا، ازانتشارات انجمن آثارملی شماره ۳۳

جشن های ایران باستان، م. اورنگ، تهران ، ۱۳۳۵ ش.

جغرافیای طبی،

Medical Geography, N.D. Mc Glashan, London, Barnes &Noble 1972.

جوامع الحکایات ولوامع الروایات، فارسی ، محمد عوفی.

جودیه، (رساله...)، فارسی، منسوب به شیخ ، به کوشش وتصحیح دکتر محمود نجم آبادی ۱۳۳۱ ش. تهران ، انتشارات انجمن آثارملی شماره ۱۰

چ

چند دقیقه درخدمت دو پزشک مشهور ایرانی، درجشن سومین سال افتتاح بیمارستان شوروی تهران ، تهران، ۱۹۴۶ م. ازنگارنده کتاب.

چهارمقاله عروضی، (احمدبن عمربن علی النظامی العروضی السمرقندی)، فارسی ، به تصحیح مرحوم علامه محمد قزوینی ۱۳۲۷ ه = ۱۹۰۹ م. مطبعه بریل لندن (هلند)، ایضاً توسط مرحوم دکترمحمد معین سالهای ۱۳۳۱/۱۳۳۲ (دوبار) تهران ، با ملحقات وذیل وتصحیحات لازم.

ح

حاوی (= الحاوی فی الطب = الجامع الحاضر لصناعة الطب)، عربی ، ابوبکرمحمد زکریای رازی ، نسخه کامل خطی کتابخانه مرحوم حاج حسین آقا ملک.

حاوی، رازی، عربی (قسمتهای مختلفه کتاب) از کتابخانه ملی ملک (حاج حسین آقا) و کتابخانه‌های دیگر

حاوی رازی، عربی، رازی در ۲۲ مجلد، چاپ حیدرآباد دکن (هندوستان) ازسال ۱۹۵۵ تا ۱۹۶۸ م.

حاوی لعلم التداوی، عربی، محمودبن الشیخ الربانی صائن‌الدین الیاس شیرازی، نسخه خطی کتابخانه ملی ملک.

حجة الحق ابوعلی‌سینا، فارسی، دکترسید صادق گوهرین، تهران، ۱۳۴۷ ش.

الحصی فی‌الکلی والمثانه، (کتاب...، کتاب فی تولدالحصاة، مقاله فی‌الحصی فی الکلی‌والمثانه)، عربی، رازی، نسخه خطی.

حکایتها وشخصیت ابن‌سینا، روسی، عبیدالله میرزایف، ۱۹۵۳ م.

حکمت بوعلی سینا، ابن‌سینا، مرحوم شیخ‌محمد صالح علامه حائری با مقدمه وترجمه مؤلف به‌قلم عمادالدین حسینی اصفهانی عمادزاده، تهران، ۱۳۳۵ ش.

حماسه‌سرائی درایران، دکترذبیح‌الله صفا، انتشارات دانشگاه شماره ۸.

الحمیة المفرطه تضر بالابدان، (فی‌ان...)، عربی، رازی، نسخه خطی.

خ

خاندان نوبختی، فارسی مرحوم عباس اقبال‌آشتیانی، تهران، ۱۳۳۱ ش.

خدمات پزشکی‌اطباء ایرانی، درقرون وسطی وارتباط‌آن با مکاتب ایطالیا، فرانسوی، دکترمحمود نجم‌آبادی (بیست‌ویکمین کنگره بین‌المللی تاریخ طب منعقددرشهر سینا (Siena) ایطالیا، ۱۹۶۸ م.

خرده اوستا، آذرمهراسپند، تهران ۱۳۳۴ ش.

خف علائی، (خفی علائی، الخفیه‌العلائیه)، فارسی، سید اسماعیل جرجانی، چاپ‌سنگی، کانپور (هندوستان) ۱۸۹۱ م. ایضاً چاپ لکنهو (هندوستان).

الخواص، (رساله فی...)، عربی، رازی، نسخه خطی از کتب اهدائی استاد مشکوة به‌دانشگاه تهران.

خواص‌التلامیذ، عربی، رازی، کتابخانه مرحوم دکترقاسم غنی (بنظرمیرسد همان کتاب الخواص باشد).

خواص‌الشراب، عربی، رازی، نسخه خطی کتابخانه مجلس‌شورای ملی‌سابق.

د

دائرةالمعارف آمریکائی، انگلیسی، Encyclopedia Americana دوره

دائرةالمعارف اسلامی، فرانسوی، پاریس ۱۹۳۶ م.

Encyclopedie de l'Islam, Paris,1926.

دائرةالمعارف بریطانیا، انگلیس، لندن، ۱۹۲۹ م.

Encyclopoedia Britannica, London, 1929.

دائرةالمعارف، عربی، بستانی (پطرس بستانی) بیروت ۱۸۷۶ م.

دائرةالمعارف بستانی، عربی، تحت نظر دکترفواد افرام بستانی، (۱۰ مجلد تا بحال بچاپ رسیده است)، بیروت.

دائرةالمعارف طبی وجراحی، (دوره)

Encyclopédie Medico - Chirurgicale

دائرةالمعارف فارسی، به سرپرستی دکتر غلامحسین مصاحب، تهران، ۱۳۴۵ش.

دائرةالمعارف فرانسوی، فرانسوی، Encyclopédie Française پاریس ۱۹۳۸ م.

دائرةالمعارف القرن‌العشرین، الرابع عشر، عربی، محمد فریدوجدی، بیروت ۱۳۴۲ ه. ۱۹۲۴ م.

داروشناسی جالینوسی، فرانسوی، آلبرت وآندره گوریس‌وآندره‌لیو وم. ژانو Albert, André Goris, A. Liot, M. Janot چاپ سوم، ۱۹۴۹ م.

دارونامه، دکتراحمد پارسا، فرانسه،فارسی، تهران.

داروهای چشم، عربی، رازی، نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای ملی سابق (شماره ۱۰۶۷-۱۰۳۸)

داستانهای بوعلی، فارسی، مرحوم فضل‌الله صبحی مهتدی، تهران ۱۳۳۳ ش.

دانشگاه جندیشاپور، فارسی، ازرسالات انستیتو تحقیقات بهداشتی دانشکده بهداشت دانشگاه تهران، تألیف نگارنده کتاب، ۱۳٤۸ ش.

دانشگاه جندیشاپور، فارسی، شماره‌های متعدد مجله آموزش وپرورش.

دانشمندان آذربایجان، فارسی، مرحوم محمد علی تربیت، تهران، ۱۳۱٤ ش.

دانشمندان وسخن سرایان فارس، فارسی، محمدحسین رکن زاده آدمیت، تهران، ۱۳۳۷-۱۳٤۰ش. درپنج مجلد.

دانشوران خراسان، فارسی، غلامرضا ریاضی، مشهد، ۱۳۳٦ ش.

دانش‌های یونانی درشاهنشاهی ساسانی، فارسی، دکتر ذبیح الله صفا، تهران، ۱۳۳۰ ش.

درمان روماتیسم و نقرس وسیاتیک، (عرق النساء) ازابن سینا، فارسی، تطبیق وتحقیق ازمرحوم دکترعبدالله احمدیه، تهران، ۱۳۳۲ ش.

دفع المضار الاغذیه، (کتاب ...، کتاب منافع الاغذیه ودفع مضارها)، عربی، رازی، چند نسخه خطی، وچاپ مصره ۱۳۰ ه.

دفع المضار الکلیه عن الابدان الانسانیه بتدارك انواع خطاء التدبیر، عربی، ابن‌سینا، مصره ۱۳۰ ه.

دوران ترجمه کتابهای طبی در تمدن اسلامی، فارسی، نگارنده کتاب، ۱۳٤۹ ش.

الدین والدوله، (کتاب ...) عربی، علی‌بن ربن طبری، منچستر ۱۹۲۳ م.، مصر ۱۳٤۲ هجری قمری.

ذ

ذخیره، عربی، ثابت‌بن‌قره، نسخه خطی، کتابخانه ملی ملک.

ذخیره خوارزمشاهی، پارسی، سید اسماعیل جرجانی، چند نسخه خطی، کتاب اول و دوم التشارات دانشگاه تو.ط ایرج افشار و محمد تقی دانش پژوه تهران ۱۳٤٤ شماره‌های ۱۰۰۲/۱۳ انتشارات دانشگاه ایضاً کتاب اول و دوم وقسمت اول کتاب‌سوم انجمن آثارملی توسط دکترسیدجلال مصطفوی کاشانی تهران ۱۳٤٤ ش. و۱۳٤۹ ش. ۱۳۵۲ ش.

ر

راهنمای نامگزاری پیوندهای شیمیائی معدنی، فارسی، دکترمهندس حسنعلی شیبانی، تهران، ۱۳٤٤ ش.

رسائل‌الفلسفیه لابی‌بکر محمدبن زکریاالرازی،عربی،به‌تصحیح واهتمام‌شادروان پاول کراوس (مشتمل‌بریازده رساله وکتاب ازرازی) ، مصر۱۹۳۹ .

رساله بیرونی درفهرست‌کتب رازی، پاریس، ۱۹۳٦ م.

رساله تشریح اعضاء ابن‌سینا، فارسی ، به تصحیح دکتر غلامحسین صدیقی ۱۳۳۱ ش. تهران ازانتشارات انجمن‌آثارملی شماره ۲۱

رساله جدریه، عربی، رازی، نسخه خطی کتابخانه‌آستان قدس رضوی (شماره ۱۱٤۰) که بنظرمیرسد همان رساله الجدری والحصبه باشد.

رساله حی‌بن‌یقظان ابن‌سینا، (متن عربی) با ترجمه وشرح فارسی‌آن ازیکی ازمعاصران ابن‌سینا بانضمام ترجمه فرانسوی به تصحیح هانری کربن (Henri Corbin) تهران ۱۳۳۳ ش. ازانتشارات انجمن‌آثارملی شماره ۲٦.

رساله سرگذشت، عربی، ابوعبید عبدالواحد جوزجانی

رساله عشق ابن‌سینا، ومقدمه‌آقای سید محمد مشکوة ، ۱۳۲۰ تهران

رساله معراج نامه، فارسی، به‌تصحیح دکترغلامحسین‌صدیقی، ۱۳۳۱ ش. از انتشارات آثارملی شماره ۱۹

رساله منطق دانشنامه علائی، ابن‌سینا با مقدمه و حواشی مرحوم دکتر محمد معین و استاد سید محمد مشکوة (انتشارات انجمن‌آثارملی شماره ۱۲) تهران،۱۳۳۰ش.

رساله نبض ابن‌سینا، فارسی، به تصحیح سید محمد مشکوة ، ۱۳۱۷ ش. تحت‌عنوان «رگ شناسی» درموقع گشایش دبیرستان پهلوی سابق‌بروجرد.

رساله نبض ابن‌سینا، فارسی،به تصحیح سیدمحمد مشکوة، ۱۳۳۱ش. تهران‌انتشارات انجمن‌آثارملی شماره ۱۱.

رساله نفس، ابن‌سینا ، به‌کوشش مرحوم دکتر موسی عمید، انتشارات انجمن آثارملی شماره ۱٦، تهران ۱۳۳۱ ش.

روان‌شناسی و روان‌پزشکی قدما، فارسی، دکترسلامی، شیراز، ۱۳۳۱ ش.

روزنامه طبی، فرانسوی، آندره سوبیران وژان دوکرنی

Le Journal de la Médecine, A. Soubiran et J. de Kearny,

پاریس ۱۹۶۰ م.

ریاضیات دانشنامه علائی ابن‌سینا، به‌تصحیح مجتبی مینوی، ۱۳۳۱ ش. تهران، ازانتشارات انجمن‌آثارملی شماره ۱۴

ز

زندگانی و کارهای رازی، انگلیسی، Life and Works of Rhazes, س.ا. رنکینکس

S.A. Rankings, لندن، ۱۹۱۳ م.

زندگی علمای مشهور، فرانسوی، لوئی‌فیگیه پاریس ۱۸۸۳ م.

Vies des Savants illustres, L. Figuier, Paris 1883

زینة‌المجالس، فارسی، مجدالدین محمد حسینی متخلص به‌مجدی، تهران ۱۲۶۵ ق.

س

سازمان‌های تمدن امپراطوری اسلام، فارسی، سیدفخرالدین طباطبائی، تهران، ۱۳۳۷ ش.

السکنجبین (رساله)، عربی، رازی، نسخه خطی کتابخانه مرحوم میرزا محمدطاهرتنکابنی طبرسی وحاج حسین‌آقاملک.

سه کتاب تشریحی عرب، فرانسوی، م. د. کونیک

Trois Traités d' Anatomie arabe, M. De Koning

لیدن (هلند)، ۱۹۰۴ م.

سهم ایران در تمدن جهان، فارسی، حمید نیرنوری، تهران.

سیاحتنامه فیثاغورث در ایران، ترجمه فارسی، مرحوم یوسف اعتصامی (اعتصام‌الملک)، تهران ۱۳۱۴ ش.

السیرة الفلسفیه، عربی، رازی، بهسعی واهتمام شادروان پاول کراوس، مصر، ۱۹۳۹م.

ش

الشامل، عربی، رازی، نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای ملی سابق (شماره ۲۶).

شاهزادگان طب، فرانسوی (با همکاری عدهای ازدانشمندان ومقدمه ژرژدوهامل

Princes de la Médecine,Priéface de Georges Duhamel)

پاریس ۱۹۵۹ م.

شاهنامه فردوسی، چاپهای مختلف.

شاهنامه فردوسی، (خلاصه) بهانتخاب مرحوم محمدعلی فروغی (ذکاءالملک)، تهران ۱۳۱۳ ش.

ایضاً بانتخاب مرحوم محمدعلی فروغی و حبیب یغمائی، تهران ۱۳۲۱

شرح اسماءالعقار، عربی، ابوعمران موسیبن عبیدالله الاسرائیلی القرطبی، باهتمام دکتر ماکس میرهوف، Dr. Max Meyerhof، قاهره، ۱۹۴۰ م.

شرح حال ومقام طبی محمدزکریای رازی، فارسی، تألیف نگارنده کتاب، تهران ۱۳۱۸ش.

شرح کتابهای ابنسینا، که توسط دانشمندان مغربزمین تهیه گردیده است، فرانسوی، مرحوم سعید نفیسی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۹۵۳ م.

شکوک رازی برجالینوس، عربی، رازی، نسخه خطی کتابخانه ملی ملک (درمجموعهای بهشماره ۴۵۷۳) وکتابخانه مرحوم علامه محمد طاهرتنکابنی طبرسی.

شمیه، (رساله...)، عربی، رازی، نسخه خطی کتابخانه ملی ملک.

ص

صد باب بوسهل مسیحی، (= کتاب المائه فی الطب) عربی، رازی، نسخه خطی کتابخانه ملی ملک (حاج حسین آقا ملک).

ط

طب اسلامی، انگلیسی، پرفسورادوارد براون، کمبریج، ۱۹۲۱ م.

Arabian Medicine, E.G. Browne, Cambridge, 1921.

طب در ایران، فرانسوی، مرحوم دکتر عباس نفیسی، La Médecine en Perse, پاریس، ۱۹۳٤ م.

طب الروحانی، (طب النفوس)، عربی، رازی، چاپ مصر توسط شادروان پاول کراوس P. Kraus ۱۹۳۵ م.

طب عرب و نفوذ آن در قرون وسطی، انگلیسی، دکتر دونال کمپل، لندن ۱۹۲٦ م.

Arabian Medicine and its influence on the Middle Ages, Dr. Donald Campbell, London, 1926.

طب الفقراء (رجوع شود به کتاب الی من لا یحضره الطبیب).

طبقات الاطباء والحکماء، عربی، ابن جلجل اندلسی، قاهره، ۱۹۵۵ م. به کوشش و تحقیق فواد سید

طبقات الامم، عربی، ابن صاعد اندلسی، بیروت، ۱۹۱۷ م.

طب در قرآن، آلمانی، دکتر کارل اپیتس،

Die Medizin im Koran, Dr. Med. Karl Opitz,
اشتوتگارت (آلمان) ۱۹۰٦ م.

طب الملوکی، عربی، رازی، نسخه خطی کتابخانه مرحوم علامه میرزا طاهر تنکابنی طبرسی.

طب و بهداشت در ایران باستان (تاریخ ...)، فارسی، نگارنده کتاب ج۱ و ج۲ ۱۳۵۰ ش. (انتشارات دانشکده بهداشت دانشگاه تهران).

طبیعات دانشنامه علائی، فارسی، ابن سینا به تصحیح سید محمد مشکوة، تهران، ۱۳۳۱ ش. تهران، از انتشارات انجمن آثار ملی، شماره ۱۳.

ظ

ظفر نامه منسوب به ابن سینا، فارسی، با مقدمه و حواشی و تصحیح دکتر غلامحسین صدیقی (انتشارات انجمن آثار ملی شماره ۲۱)، تهران، ۱۳٤۸ ش.

ع

العلة التی لها صار النائم یعرق اکثر من الیقظان (فی ...)، عربی، رازی، نسخه خطی کتابخانه مرحوم محمدعلی تربیت.

علة‌الموت‌الوحی من‌السموم، (فی..)، عربی ، رازی ، نسخه خطی کتابخانه‌مرحوم محمد علی تربیت.

علم‌الاخلاق پزشکی، تهران چاپهای مختلف ، نگارنده کتاب .

علم‌النفس ابن سینا ، و تطبیق آن با روان شناسی جدید ، دکتر علی اکبر سیاسی ، انتشارات دانشگاه تهران شماره ۲۰۳ ، تهران، ۱۳۳۳ ش.

علی‌بن عباس مجوسی اهوازی ، آلمانی ، رساله اجتهادیه دکتر محسن شالچی ، ۱۹۶۵ م.

عیون‌الابناء فی‌طبقات‌الاطباء، تألیف ابن‌ابی‌اصیبعه ، عربی، چاپهای مختلف

عیون الحکمه ، عربی ، شیخ‌الرئیس ابن سینا ، انتشارات دانشگاه شماره ۲۰۸ تهران ۱۳۳۳ ش به‌کوشش مجتبی مینوی.

غ

غرائب‌اللغة‌العربیه ، عربی ، الاب رفائیل نخله‌الیسوعی ، بیروت ، ۱۹۵۹ م.

ف

الفاخر، (کتاب...، کناش‌الفاخر) ، عربی، رازی ، نسخه‌های خطی کتابخانه ملی‌ملک (درمجموعه‌ای به‌شماره ۴۰۷۳)

فارماکوپه‌همدرد، فارسی وانگلیسی، حکیم محمدسعید، وعده‌ای دیگرازاطباء پاکستان، ۱۹۷۰ م.

فرج بعد ازشدت ، فارسی، حسین‌بن اسعدبن حسین‌الدهستانی.

فردوس الحکمه ، عربی، علی‌بن ربن‌طبری، برلن ، چاپخانه‌آفتاب ، ۱۹۲۸ م.

الفروق بین‌الامراض (کلام ...) ، عربی ، رازی ، نسخه خطی کتابخانه ملی‌ملک، (به‌شماره ۴۰۷۳)

فرهنگ آنانداج ، محمدپاشاه متخلص به‌شاد، تهران ۱۳۳۵ ش.

فرهنگ اساطیر یونان وروم، فرانسوی، تألیف پیرگرینال Pierre Grinal ج ۱و۲، ترجمه دکتر احمد بهمنش ، انتشارات دانشگاه شماره‌های ۶۸۵/۷۲۸ تهران .

فرهنگ ادهمی، مرحوم میرزا فتاح نخرادهم، فخرالاطبا تبریز، ۱۳۱۰ ش.

فرهنگ اسامی علمی گیاهان، انگلیسی، فارسی، دکتر جواد میمندی نژاد، تهران ۱۳٤٦، انتشارات دانشگاه شماره ۱۱۱۰

فرهنگ اصطلاحات طبی وفنی، فرانسوی، م. گارنیرو و. دلارم،
Dictionnaire des Termes techniques de Medecine, M. Garnier, V.Delarme,
پاریس، ۱۹۰۱ م.

فرهنگ اصطلاحات کشاورزی، انگلیسی، فارسی، ابوالحسن گونیلی، تهران، ۱۳٤۷ ش. انتشارات دانشگاه شماره ۱۲۰۳

فرهنگ انجمن آرای ناصری، تهران، ۱۲۸۸ ق.

فرهنگ انگلیسی اوستا، کنگاوکاواجی الداجی
English, Avesta Dictionary Kanga, Kavasji Eldalji بمبئی، ۱۹۰۹ م.

فرهنگ اورنك، سرگردم.، اورنگ، تهران ۱۳۳۷ ش.

فرهنگ ایران زمین، (مجله...) دوره

فرهنگ پهلوی، دکتر بهرام فره‌وشی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران (شماره ۲٦)، تهران ۱۳٤٦ ش.

فرهنگ خواص خوراکیها، احمد سپهرخراسانی، تهران ۱۳٤۳ ش.

فرهنگ حسن عمید، دوجلد، تهران، ۱۳۳۷ ش.

فرهنگ تاریخ وجغرافیا، حسن عمید، تهران ۱۳٤٦ش.

فرهنگ سخنوران، دکترع. خیامپور، تبریز، ۱۳٤۰ ش.

فرهنگ‌شلیمر، (دکترلوئی‌یوهان شلیمرهلندی) (Dr. Louis Yohann Schlimmer)
چاپ سنگی وچاپ سربی تهران ۱۸۷٤ م. و۱۲۳۳ .

فرهنگ طبی وجراحی وداروشناسی ودامپزشکی، ا. لیتر. E. Littré پاریس، ۱۸۹۳ م.

فرهنگ علوم عقلی، دکترسید جعفرسجادی، تهران، ۱۳٤۱ ش.

فرهنگ‌عمومی تاریخ وجغرافیا، فرانسوی، م.ن. بویه، پاریس، ۱۸۹۰م.
Dictionnaire universel d'Histoire et de géographie, M.N. Bouillet,Paris1895.

فرهنگ غفاری ، فارسی فرانسه ، مرحوم امیر جلال‌الدین مهندس‌الممالک غفاری ، درهشت مجلد،انتشارات دانشگاه تهران، تهران ، ازه ۱۳۳ تا ۱۳۴۷ ش .

فرهنگ قرن بیستم ، (لاروس قرن بیستم) فرانسوی ، پاریس،۱۹۳۳ م. وببعد

فرهنگ گیاهی ، مرحوم حسینعلی بهرامی ، ج ۱ ، تهران ، ۱۳۲۹ ش .

فرهنگ لغات و اصطلاحات روان پزشکی و روان شناسی ، دکتر غلامرضا بهرامی و دکتر عزالدین معنوی ، انتشارات دانشگاه (شماره ۱۰۸۱) تهران ، ۱۳۴۰ ش .

فرهنگ لغات واصطلاحات فلسفی ، سید جعفرسجادی ، تهران ، ۱۳۳۸ ش .

فرهنگ نفیسی ، مرحوم میرزا علی‌اکبر خان ناظم‌الاطباء با مقدمه مرحوم سعید نفیسی فرزندآن شادروان ، درپنج مجلد تهران ، ۱۳۴۳ ش .

فرهنگ واژه‌های فارسی در زبان عربی ، مرحوم سید محمد علی امام شوشتری ، تهران ، ۱۳۴۷ ش . ازانتشارات انجمن‌آثارملی (شماره ۵۸)

فرهنگنامه‌های عربی به فارسی ، علینقی منزوی ، انتشارات دانشگاه (شماره ۵۱۳) تهران، ۱۳۳۷ ش .

الفصد ، عربی ، رازی ، کتابخانه ملی‌ملک (درمجموعه‌ای به شماره ۴۵۷۳) و مجلس شورای ملی سابق .

الفصول ، عربی ، رازی ، (رجوع شود به‌مرشد)

فلسفه ابن‌سینا،فارسی ، محمدشاهوردی، (ازانتشارات کمیسیون توسعه مبادلات فرهنگی) ، تهران ، ۱۳۳۳ ش .

الفن‌السادس من کتاب‌الشفا ، عربی ، ابن‌سینا ، ترجمه اکبر داناسرشت ، تهران ، ۱۳۱۸ و۱۳۳۱ و۱۳۴۸ ش .

فن سماع طبیعی، عربی، ابن‌سینا، ترجمه مرحوم محمدعلی‌فروغی ذکاءالملک ، تهران ۱۳۱۶ ش.

فلورایران (دوره) ، دکتراحمد پارسا ، انتشارات وزارت فرهنگ ودانشگاه تهران

الفهرست ، عربی ، محمدبن اسحق‌الندیم ، مصر، ۱۳۴۸ ه.

فهرست آثارشیخ ، (که توسطاروپائیان انجام گرفته است)، فرانسوی، مرحوم‌سعیدنفیسی

(انتشارات دانشگاه تهران شماره ۱۷۳) تهران ، ۱۹۵۳ م.

فهرست آثار شیخ‌الرئیس و نسخ آنها ، دکتر یحیی مهدوی ، ۱۳۳۳ش. تهران ، (انتشارات دانشگاه تهران به شماره ۲۰۶)

فهرست کتابخانه آستان قدس رضوی ، (اکتائی) دوره مشهد ۱۳۰۵ شمسی وببعد

فهرست کتابخانه دانشکده معقول و منقول ، (ابن یوسف حدائق شیرازی) تهران، ۱۳۱۵ ش وببعد.

فهرست کتابخانه مجلس شورایملی سابق ایران ، (مرحوم یوسف اعتصامی و عبدالحسین نوائی) ۱۳۱۳ ش. ببعد

فهرست کتابخانه خدیوی مصر، عربی، قاهره، ۱۳۱۰ م.

فهرست کتابخانه سلطنتی برلین ، آلمانی، ۸۷-۱۸۷۷ م.

فهرست کتب خطی عربی کتابخانه ملی پاریس ، فرانسوی ، م. بارون دوسلان ، M. le Baron de Slane ۱۸۸۳ م.

فهرست کتب عربی موزه بریطانیا ، ا. ج. الیس، A. G. Ellis, M. A. لندن ، ۱۸۹۴ م.

فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه طهران ، انتشارات دانشگاه تهران ، تهران ، دوره ازسال ۱۳۳۹ ش ببعد.

فهرست کتابخانه مصری، عربی ، درشش جلد مصره ۱۳۴ ق.

فهرست کتب خطی کتابخانه ایندیا افیس ،

Catalogue, of Persian Manucripts of the India office, Herman Ethe

(هرمان‌اته)

فهرست کتب خطی کتابخانه دانشکده پزشکی تهران ، حسن ره آورد ، تهران ، ۱۳۳۳ ش.

فهرست کتب کتابخانه مرکزی و کتابهای اهدائی استاد مشکوة بدانشگاه طهران ، بسعی وکوشش علی‌نقی منزوی ومحمد تقی دانش‌پژوه ، دوره تهران ازسال ۱۳۳۰ ش ببعد .

فهرست نسخ خطی انجمن آسیائی بنگاله ، (ویلادیمیرایوالف Vladimir Ivanov) کلکته ۱۹۲۶ م.

فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه‌دانشکده ادبیات طهران ، محمدتقی‌دانش‌پژوه، تهران، ۱۳۳۹ش.

فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه دانشکده حقوق وعلوم سیاسی واقتصادی دانشگاه تهران ، محمدتقی دانش‌پژوه ، تهران ۱۳۳۹ ش.

فهرست کتابهای چاپی فارسی ، خانبابا مشار، ج ۱ و ۲ از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، تهران سالهای ۱۳۳۷ و۱۳۴۲

فهرست کتابهای طبی چاپی فارسی وفنون وابسته به طب ، دکترمحمرد نجم ـ آبادی ، انتشارات‌دانشگاه (شماره ۹۰۰) ، تهران ۱۳۴۲ش.

فهرست کتب محمدبن زکریای رازی ، عربی، ابوریحان بیرونی ، به‌تصحیح مرحوم پاول کراوس ، پاریس، ۱۹۳۶ م.

فهرست نسخ خطی ، آثارشیخ الرئیس ابوعلی‌سینا (موجود درکتابخانه‌ملی ملک؛ حاج حسین‌آقا) ، تهران ۱۳۳۳ ش.

فی‌الزمان والمکان ، (القول...) ، عربی ، رازی ، به‌سعی و اهتمام شادروان پاول ـ کراوس ، مصر، ۱۹۳۹ م.

فی‌القدماءالخمسه ، ، عربی ، رازی ، به‌سعی واهتمام شادروان پاول کراوس، مصر، ۱۹۳۹ م،

فیلسوف ری ، فارسی ، دکتر مهدی محقق ۱۳۵۰ ش . تهران ، انتشارات انجمن آثارملی .

ق

قاموس‌الاعلام ، ترکی، ش. سامی‌بیک ، استانبول ۱۳۱۶ ه.

قاموس‌فخری ، فرانسوی،انگلیسی، روسی‌وفارسی،مرحوم دکترفتاح فخرالاطباء فخرادهم، تبریز، ۱۳۳۵ ه.

قانون ، (= القانون فی‌الطب) عربی ، ابن‌سینا ، نسخ متعدد خطی و چاپهای قاهره و تهران .

قرآن کریم ، وترجمه وتفاسیرمختلف‌آن

القراباذین‌الصغیر،(کتاب...، الاقراباذین‌المختصر، کتاب فی‌هیئةالمفاصل اقراباذین) عربی ، رازی ، کتابخانه ملی ملک

قراباذین همدرد ، اردو، حکیم حاجی‌عبدالحمید دهلوی و عده‌ای دیگر، کراچی ، ۱۹۶۸ م.

قراضه طبیعیات منسوب به ابن‌سینا ، با مقدمه وحواشی وتصحیح دکترغلامحسین صدیقی ، (انتشارات انجمن‌آثارملی شماره ۲۱) تهران ۱۳۳۲ ش.

قصص وحکایات‌المرضی، عربی ، رازی ، بلژیک ۱۹۳۵ م.

قصیده عینیه ، عربی ، ابن‌سینا ، ترجمه وتفسیرمرحوم محمد علی حکیم الهی فریدنی، تهران ، ۱۳۳۱ ش.

القولنج (کتاب...) ، عربی ، رازی ، نسخه خطی کتابخانه ملی ملک. (درمجموعه‌ای به‌شماره ۴۵۷۳) وکتابخانه مجلس شورای ملی سابق (شماره ۱۵۶۰-۱۵۲۸)

ك

کاراگا ، ترجمه انگلیسی توسط کیسوری موهان گانگولی Kisori Mohan Ganguli کلکته ۱۸۹۰ م.

کامل‌التواریخ ، عربی ، ابن‌اثیر، مصر، ۱۳۱۳ ه.

کامل‌الصناعة الطبیةالملکی ، عربی ، اهوازی ، مصر چاپ بولاق ۱۲۹۴ ه. (در دومجلد)

کتاب‌شناسی ایران ، فرانسوی ، دکترمحسن صبا ، پاریس ، ۱۹۳۶ م. وچاپهای بعد

کتاب‌العبرودیوان‌المبتداء والخبر فی‌ایام‌العرب والعجم والبربر- عربی - قاضی شمس‌الدین ابوالعباس احمدبن ابراهیم‌بن ابی‌بکربن خلکان

کرونولوژی تاریخ ایران ، مرحوم دکتربهاءالدین بازارگاد ، تهران ، ۱۳۴۵ش.

کشف الظنون عن اسامی الکتب والفنون ، عربی ، حاجی خلیفه ملا کاتب چلبی استانبول ، ۱۳۱۰ ه.

کلیات الطب ، عربی ، رازی ، نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای ملی سابق .

کلیله ودمنه بهرامشاهی ، (منتخب باهتمام مرحوم عبدالعظیم قریب) تهران، ۱۳۳۰ ش .

کناش بولس ، نسخه خطی کتابخانه شخصی نگارنده کتاب

کنزالحکمه ، عربی ، شمس الدین محمدبن محمد شهرزوری ، ترجمه مرحوم ضیاءالدین دری ، تهران ، ۱۳۱٦ ش .

کنوزالمعزمین ، ابن سینا ، با مقدمه و حواشی و تصحیح استاد جلال الدین همائی (انتشارات انجمن آثارملی شماره ۲۳) ، تهران ، ۱۳۳۱ ش .

کنگره‌های بین‌المللی تاریخ طب ، (خلاصه سخنرانی‌ها) ازسال ۱۳۵۰ تا ۱۳۷۲ میلادی درشهرهای مختلف اروپا

گ

گلستان سعدی ، فارسی ، شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی چاپهای مختلف

گیا ، (راهنمای گیاهی) ، دکترحسین گل گلاب ، انتشارات دانشگاه ، شماره ۷۰۷، تهران ۱۳٤۰ ش .

گیاهان داروئی ، ج ۱ و۲ و۳ ، دکترعلی زرگری، تهران، ۱۳٤۵ تا ۱۳۵۲ش .

ل

لباب الاشارات ، فخرالدین رازی (ضمن کتاب التنبیهات والاشارات) انتشارات دانشگاه توسط محمود شهابی ، تهران ۱۳۳۹ ش . شماره ٦۲۳ ـ ایضاً از طرف مجله دانشکده ادبیات تهران به‌مناسبت هزاره ابن‌سینا درتیرماه ۱۳۳۳ چاپ شده است .

لطائف الطوائف ، فارسی ، فخرالدین علی‌صفی ، به سعی و اهتمام احمد گلچین معانی ، تهران، ۱۳۳٦ ش .

لغت فرس ، ابومنصورعلی‌بن احمد اسدی طوسی به‌تصحیح وکوشش عباس **اقبال آشتیانی**، تهران ۱۳۱۹ ش .

لغت‌نامه دهخدا ، مرحوم علامه علی اکبر دهخدا که بعداً آنرا مرحوم دکتر محمد معین دنبال کرده‌وا کنون دکترسیدجعفرشهیدی ادامه‌میدهد(وهنوزتمام نشده‌است) چاپ تهران ازابتدا تا سال ۱۹۵۳ ش .

لماذا یحس النائم من البرد، مالا یحس الیقظان،عربی ، رازی ، نسخه خطی کتابخانه مرحوم محمد علی تربیت

م

مؤلفات ومصنفات ابن‌سینا ، دکتریحیی مهدوی ، تهران ، ۱۳۳۳ ش .

المائه فی‌الطب ، (کتاب... یا صد باب بوسهل) عربی ، ابوسهل مسیحی ، نسخه‌خطی کتابخانه ملی حاج حسین‌آقا ملک

مایقدم من‌الفواکه والاغذیه ومایوخر ، (کتاب...، تقدیم‌الفاکهه قبل‌الطعام و تأخیرهامنه ، مقاله فیما ینبغی ان‌مایقدم من‌الفواکه والاغذیه ومایوخر) عربی، رازی، چند نسخه خطی

المترجمون والنقله عن‌الفارسیه الی‌العربیه ، فی‌القرون‌الاسلامیة‌الاولی ، عربی ، دکترمحمد محمدی ، بیروت ، ۱۹۶۶ م .

متفکران اسلام ، تألیف بارن کارا دو وو

Les Penseurs de l'Islam, Baron Carra de Vaux, Paris 1921

مجلات تاریخ طب ، (به‌زبانهای فرانسوی وانگلیسی‌وآلمانی) که توسط انجمنهای‌تاریخ طب دنیا انتشارمی‌یابد.

مجلات رامین ومعارف اسلامی ، وماهنامه داروپزشکی وطب ودارو و اخبار پزشکی درباره تاریخ طب ایران وطبری ورازی واهوازی وابن‌سینا و گرگانی وامثال آنها (شماره‌های متعدد) .

مجله اوزیرلس Osiris ، انگلیسی، ی. روسکا Y. Ruska ج. پنجم ، بلژیک، ۱۹۳۸ م .

مجله ایزیس (Isis) ، انگلیسی سال ۱۹۳۵ م.

مجله‌جهان پزشکی ، (دوره) ، دکترمحمود نجم‌آبادی تهران ، ۱۳۲۶ تا ۱۳۴۰ ش.

مجله دانشکده ادبیات، دانشگاه تهران شماره سوم سال دوازدهم ۱۳۴٤ ، دکترمهدی محقق

مجله طبی روغتیا ، (افغانستان ،کابل) ، پشتو، کابل ، شماره‌های متعدد

مجله فصدسفید ، فرانسوی (La Saignée Blanche) شماره دوم مجلدهشتم

مجله ماهانه ، هلال‌احمر ایران «نظری به عقاید پزشکی ابن‌سینا» توسط مرحوم دکتر عباس نفیسی «پزشک و فیلسوف بزرگ ایرانی ابوعلی سینا» توسط دکتر ذبیح‌الله صفا «هزاره یک مرد بزرگ به زبان انگلیسی» توسط علی اصغر حکمت ازسال ۱۳۳۷ ش. به‌بعد، تهران

مجله Oriente Moderno ، در باب هزاره ابن‌سینا ، سال سی و چهارم ، شماره ۵ - رم ، ۱۹۵٤ م.

مجله خاورمیانه (Revue médicale du moyen Orient) شماره‌نهم‌سال بیستم، بیروت ۱۹۶۳ م. متن سخنرانی مؤلف کتاب درباره «ملاحظات وعقاید طبی ابن‌سینا»

مجله سازمان بهداشت جهانی ، درباره ابن‌سینا اوت وسپتامبر۱۹۷۲ م.

مجله معارف اسلامی درباب قانون شیخ) ، شماره چهارم ، تهران.

مجمع‌الجوامع ، (قرابادین کبیر) ، میرسید محمد حسین خان عقیلی خراسانی چاپهای مختلف

مجمل‌التواریخ والقصص ، (تألیف در حدود سال ۵۲۰ هجری قمری) به تصحیح مرحوم ملک‌الشعراء بهار، تهران ۱۳۱۸ ش.

مجموعه اصطلاحات علمی ، انجمن اصطلاحات علمی ج ۱و۲ انتشارات دانشگاه ۲۳۲ و۳۷۲ تهران ۱۳۳۳/۳۵ ش.

مخارج الحروف یا اسباب حدوث الحروف ، ابن‌سینا ، عربی ، ترجمه دکتر پروبزناتل خانلری جزء اول ، (انتشارات دانشگاه تهران شماره ۲۰۷)، تهران، ۱۳۳۳ ش.

مختصر الاول ، (تاریخ ...) ، عربی ، غریغوریوس ابوالفرج بن اهرون طبیب ملطی معروف به ابن العبری ، به ضمیمه جدول مقایسه سالهای هجری وميلادی، بیروت، ۱۸۹۰ م.

مختصری از طب اسلامی ، (بخصوص خدمات ایرانیان و اثر آن برروی طب اروپا) ، تألیف نگارنده کتاب ، تهران ، ۱۳۲٤ ش.

مخزن الادویه ، میرمحمد حسین بن محمد هادی عقیلی علوی خراسانی، بمبئی ۱۲۷۳ ه.

المدخل الی الطب ، (کتاب...) ، عربی ، رازی ، کتابخانه ملی پاریس

المدخل التعلیمی ، عربی ، رازی، باهتمام ، مهندس حسنعلی شیبانی، انتشارات د نشگاه تهران شماره ۱۱٤۰ تهران ، ۱۳٤٦ ش.

مردان طب ، انگلیسی ، کاترین ب. شی پن،

Men of Medicine, Katherine B. Shippen

ترجمه محمدتقی مایلی ، تبریز، ۱۳۳۸ ش.

مرد شرق، پرفسور آربری ، ترجمه از انگلیسی به فارسی توسط محسن بینا ، تهران ، ۱۳۳۳ ش.

مرشد یا فصول ، عربی ، رازی ، نسخه خطی کتابخانه ملی ملک (شماره ٤٥۷۳)

مذهب الذره عند المسلمین، دکتر س، پینس Dr. S. Pines (آلمانی) ترجمه به عربی توسط محمد عبدالهادی ابوریده ، قاهره ، ۱۳٦۵ ه. ۱۹٤٦ م.

المشجر، (کتاب...) رجوع شود به کتاب التقسیم والتشجیر رازی

مطرح الانظار فی تراجم اطباء الاعصار، مرحوم دکتر عبدالحسین خان رکن الحکماء فیلسوف الدوله ، تبریز، ۱۳۳٤ ه.

مطلب اسوال ، میرزا احمد تنکابنی حکیمباشی فتحعلی شاه ، تهران ۱۲۹۷ ه.

معاریف اسلام خاصه علی بن عباس مجوسی ، فارسی ، رساله اجتهادیه دکتر محمد سحری ، ۱۳۱۷ ش.

معجم الادبا الاطبا ، عربی، محمد خلیلی ، نجف ۱۳٦۵ ه.

معراجنامه؛ عربی ، ابن سینا ، (به خط امام فخررازی) از انتشارات انجمن دوستداران کتاب به کوشش مرحوم مهدی بیانی ، تهران ، ۱۳۳۱ ش.

معجم‌الاطباء ، عربی ، محمد خلیلی ، نجف، ۱۳۶۵ ه.
معجم‌البلدان ، عربی ، شهاب‌الدون یاقوت حموی ، مصر۱۳۲۴ ه. ۱۹۰۶ م.
معجم‌المطبوعات‌العربیه ، عربی ، یوسف الیان سرکیس ، مصر، ۱۹۱۹ م.
معراج نامه ابن‌سینا ، فارسی ، به تصحیح دکتر غلامحسین صدیقی (بانضمام رساله تشریح‌الاعضاء) ۱۳۱ ش. تهران ازانتشارات انجمن‌آثارملی شماره ۱۹
مفیدالخاص ، عربی ، رازی ، نسخه خطی کتابخانه آستان قدس رضوی (شماره ۱۰۳) واقف نادرشاه
مقالات و رسالات و انتشارات قابل ملاحظه ازطرف‌دانشمندان وروزنامه‌ها ومجلات‌درباره ابن‌سینا و جنبه‌های مختلف دانش وی (چه قبل و چه پس از برگزاری هزاره بوعلی)
مقام طبی رازی،(ضمیمه مجله‌جهان‌پزشکی)،فارسی،تألیف‌نگارنده کتاب،تهران۱۳۲۶ش.
مقالات‌وسخنرانیهاراجع به شیخ ، فارسی،از۲۳تا۲۹مهرماه۱۳۳۰ (هفته‌ابن‌سینا)در تهران وشهرستانها
مقام دانش درایران باستان، فارسی،علی‌سامی ، شیراز، ۱۳۳۳ ش.
مقدمه‌الادب ، مخشری، به‌کوشش سید محمدکاظم امام، ج ۱و۲و۳ انتشارات دانشگاه شماره‌های ۸۴۸، ۹۶۲ ، تهران ۱۳۴۲/۴۳ ش .
ملاحظاتی چند در باره نظرات پزشکی ابن سینا ، فرانسوی ، روزهای پزشکی خاورمیانه ونزدیک ، همدان ، ۱۳۴۱ ش.، سخنرانی نگارنده‌کتاب
منابع طب ایرانی ، آلمانی ، آدلف فونان ، Adolf Fonahn لیپزیک ، ۱۹۱۰ م.
المناظرات بین ابی‌حاتم‌الرازی وابی‌بکرالرازی، عربی ، رازی ، به‌سعی‌واهتمام شادروان پاول کراوس ، مصر، ۱۹۳۹ م.
منبع زندگی و کتب رازی ، عربی ، بیرونی ، ترجمه‌آلمانی ، توسط یولیوس روسکا ، Al Biruni als al-Razis, Ouelle für Leben und die Schriften, Dr. Y.Ruska بروکسل (بلژیک) ، ۱۹۲۲ م.
منتهی‌الارب ، عربی به فارسی ، ج۱ و ج ۲ عبدالرحیم‌بن عبدالکریم صفی پور ، تهران ۱۳۷۷ ه.

منصوری، (= طب المنصوری = کناش المنصوری = کتاب المنصوری = کفایة المنصوری = کناش المنصوری = المنصوری فی الطب) ، عربی ، رازی ، نسخ خطی متعدد متعدد در کتابخانه ها و کتابخانه شخصی نگارنده کتاب

منصوری رازی، ترجمه به لاتین Liber medicinalis Almansoris توسط ژرارد و کرمی Geraard de Crémone ایطالیا، ۱۱۵۰م.

منطق و الهیات دانشنامه علائی ابن سینا، به تصحیح و مقدمه احمد خراسانی ۱۳۱۵ ش. تهران.

من لا یحضره الطبیب، (کتاب الی... یا طب الفقراء) رازی ، عربی ، نسخه های خطی متعدد وچاپی ۱۳۳٤ ش. ایضاً بضمیمه رساله برء الساعه تهران، ۱۳۳٤ ش.

مؤلفات و مصنفات رازی، دکتر محمود نجم آبادی، تهران، ۱۳۳۹ ش. انتشارات دانشگاه شماره ۵۰۰.

مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، خانبابا مشار، درشش مجلد تهران ۱۳٤۰ وببعد

المومیائی، (فی...) ، عربی ، رازی ، نسخه های خطی کتابخانه های ملی ملک و مرحوم دکتر قاسم غنی

المیاه (فی...) ، عربی ، رازی ، نسخه خطی کتب اهدائی استاد سید محمد مشکوة به دانشگاه تهران

میراث ایران، انگلیسی ، تألیف سیزده تن ازخاورشناسان ترجمه فارسی توسط عده‌ای از دانشمندان ایرانی ، تهران ، ۱۳۳٦ ش.

ن

نابغه شرق، نورالله لارودی ، تهران ، ۱۳۳۸ ش.

نامهای علمی گیاهان، واژه‌نامه گیاهی ، دکتر اسمعیل زاهدی ، انتشارات دانشگاه شماره ۹۰۵

نامه دانشوران ، (به قلم عده‌ای از دانشمندان دوره ناصری) چاپ‌های تهران و چاپ قم دردومرتبه

النبض‌الصغیر ، جالینوس ، ترجمه عربی ، نسخه خطی کتابخانه مرحوم میرزا طاهر تنکابنی طبرسی

النبض‌الکبیر ، جالینوس ، ترجمه عربی ، نسخه خطی کتابخانه مرحوم میرزا طاهر تنکابنی طبرسی

نشریه دبیرستان صفوی اردبیل، فارسی ، بهمن ۱۳۲۸ ش .

نصاب‌الصبیان ، ابونصرفراهی

نطق آقای هـ. ب. ژ. رنو، H. P. J. Renand ، فرانسوی ، پاریس ، ۱۹۳۲ م .

نفسانیات ابن‌سینا ، به کوشش دکتر علی‌اکبرسیاسی، ۱۳۳۳ ش . **تهران** از انتشارات دانشگاه تهران شماره ۳۰۲

نکهت‌الهمیان فی نکت‌العمیان ، عربی ، خلیل‌بن ایبک معروف به‌صلاح‌الدین صفدی، مصر. ۱۹۱۰ م .

و

واژه‌نامه بندهش ، مهرداد بهار، تهران ، ۱۳۴۵ ش . ، انتشارات بنیاد فرهنگ‌ایران شماره ۱۷

وفیات‌الاعیان و انباء ابناءالزمان ، عربی ، قاضی شمس‌الدین ابوالعباس احمدبن ابراهیم‌بن ابی‌بکربن خلکان ، مصر، ۱۲۷۵ هـ.

وندیدار، ترجمه سید محمدعلی داعی‌الاسلام ، بمبئی ۱۹۴۸ م .

ه

هدایة‌المتعلمین ، فارسی ، ابوبکر ربیع‌بن احمدبن احمدالاخوینی لبخاری ، به کوشش

دکتر جلال متینی فارسی ، ۱۳٤٤ ش. انتشارات دانشگاه مشهد شماره ۹

هرمزدنامه ، فارسی، مرحوم ابراهیم پورداود ، تهران ۱۳۳۱ ش.

هزاره ابن سینا ، فرانسوی «Commemoration d'Aviceme en IRAN» از طرف کمیسیون ملی یونسکو، ۱۳۲۸ ش.

هزاره ابن‌سینا ، فرانسوی ، مرحوم سعید نفیسی ، تهران ، ۱۹۳۳ م.

هزاره ابن‌سینا ، فرانسوی ، مجله قاهره La Revue du Caire به قلم عده‌ای از دانشمندان ، قاهره ۱۹۵۱ م.

همدرد (مجله طبی پاکستان) ، انگلیسی، کراچی، شماره‌های متعدد

همدرد ، (مجله طبی هندوستان) ، انگلیسی، دهلی‌نو شماره‌های متعدد

هنر نقاشی تاجیکسیان شوروی ، روسی ، اثر ب. ای. سربریانسکی B. I. Serebriansky مسکو ۱۹۵۷ م.

هوخت ، فارسی، (مجله ، دوره) ، تهران

ی

یادداشتهای قزوینی ، (دوره) انتشارات دانشگاه تهران به‌کوشش ایرج افشار

یادگار، فارسی، سید اسماعیل جرجانی نسخ خطی کتابخانه‌های دانشگاه ودانشکده‌پزشکی ومرحوم دکترحسین مفتاح.

یادگارطب عرب ، فرانسوی ، دکترسلیم عمار

En Souvenir de la Médecine arabe, Dr. Sleim Ammar

تونس ، ۱۹٦٦ م.

یسنا ، ج ۱ ، مرحوم ابراهیم پورداود ، بمبئی ، ۱۹۳۹ م.

یسنا ، بخش دوم ، مرحوم ابراهیم پور داود ، به کوشش بهرام فره‌وشی ، تهران ، ۱۳۳۷ ش.

یشتها ، (ادبیات مزدیسنا) ج ۱ ، مرحوم ابراهیم پورداود ، بمبئی ، ۱۳۰۷ ش.

یك روز اززندگانی داریوش ـ آلمانی، تألیف فردیناند یوستی F. Yusti ترجمه مرحوم دکتررضا زاده شفق

کتا پرستی درایران باستان ، م. اورنگ ، تهران ۱۳۳٤ ش.

یك نابغه بزرگ ایرانی ، (رازی طبیب ایرانی) ، تألیف نگارنده کتاب ، ۱۳۱۹ ش.

غلطنامه ومعذرت

باآنکه درتصحیح کتاب منتهای جدوکوشش به‌عمل‌آمد که کتاب بی‌غلط دردسترس همکاران وخوانندگان قرارگیرد ، مع‌الاسف اغلاطی درآن مشاهده میشود که خواهشمند است لطفاً قبل ازقرائت کتاب به‌تصحیح آنها پرداخته شود . ازاین پیش‌آمدمعذرت‌می‌خواهیم وامیداست کتاب‌مقبول‌نظرخوانندگان قرارگیرد . احتمال‌دارد بعضی‌ازاغلاط‌دیگرنیزدرکتاب دیده شودکه خواهشمند است مؤلف را مطلع فرمایندکه باعث امتنان خواهد شد .

صفحه‌ها	سطرها	بدین نحو تصحیح شود
سیزده‌وهفده‌ونوزده	۱۲و۶و۱۳	انجام ، وصابئین ، منظور
بیست وپنج و۲	۵ وذیل	۱۳۵۳ وصابئین ، عموماً ،
۳ و۷	۹ و۷	طب اسلامی ، گردانیده
۸	۱۰ و۲۰ وذیل	Ptolemée ، هروفیل ، شرق
۱۲ و۱۴	۹ و۵	Eristrate ، روغن
۱۵ و۱۶ و۱۷	ذیل و۸ و۱۳	Tœnia ، داده بود ، یکی
۱۸	۶ و۹ وذیل	الاعسم ، Stephen ، اسپراطریس
۱۹ و۲۴ و۲۵	۱ و۲۳ و۸ وذیل	medici ، عالیشان ، قرابادین ، Aloès
۲۸ و۲۹	۱۰ و۱۲	المستعمله ، الصفار
۳۲	۲ و۶ وذیل	میآویختند ، را جهت ، bitumineuses
۳۴	۴	آخرسطرچهارم کلمه بودند اضافه شود
۳۵	۷ وذیل	روم معطوف شود ، Archevêque
۳۸	۹ و۱۳	کشیش ، این امررا
۳۹ و۴۳	۱۶ وذیل	آوردند ، مرقیونیان ، طبیعت
۴۴ و۴۵	۱۷ و۱۹ و۹	درایران ، انشقاقی ، جائلیقها
۵۰	۲ و۱۴	حرف ق زائد است

صفحه‌ها — ن نحوه صحیح شود

۵۱-۵۲-۵۳	،	ساسانی، نمیگردد ، بازآمد
۵۵-۵۹	ذیر	سرجیس ، دراعه
۶۰ و ۶۱	ذیل ۲	ذیل معروف ، التنفس عضدالدوله، مطابق
۶۲ و ۶٤	ذیل ۲۰ و	ام ، مسهل، ا ، شربت‌ها، ذکر آن
۶۵ و ۷۲	ذیل ۱	Theod ، Thiado
۷۱	۹ و ۱۱	م ، بیدپا
۷۶		بینتی ،
۷۷	۳ و	عد
۸۲ و ۸۳		
۸٤		، پورداود
۸۵		ن
۹۰ و ۹۱	۲۱ و ۱۷	
۹۲	۱۳ و ۱۶ و ۲۲	مائه ، جندی‌ شاهان
۹۳ و ۹٤	۱٤ و ۱۵ و ۳	طبیعیات ، بن‌قره ، بن‌قره ، ابن‌اسحق
۹٤ و ۹۵	۱۶ و ۱۱ و ۱٤	نماید، نکته، قاجار
۱۰۰ و ۱۰۳	۶ و ۶ وذیل	متذکر، وواگبهاتا، Dhauwantari
۱۰۶ و ۱۰۹	۲ و ۷ و ۹	۱۹۲۵، کلیلک، نتیجهٔ
۱۱٤ و ۱۲۳	۸ و ۲ و ۱۹ و ۲۳	ازاسپراطوری ، اولین، بسیاری، المعده
۱۲۵ و ۱۲۷	۱٤ و ۱۶ و ۱٤	ارجلکم ، مسح ، لحم‌الخنزیر، لغیر
۱۲۹ و ۱۳۱	۶ و ۱۷	گروه‌بندی، نبیذ
۱۳۷ و ۱٤۸	۱۵ ذ و ۱	انضباط ، کیمیاگری
۱۶۱ و ۱۶۲ و ۱۷۵ و ۱۷۸	۸ و ۱ و ۷ و ۱ و ۲۱	مربوط ، منصور، داده، اندلسی، ۳۹۷
۱۹٤ و ۱۹۶	۱۳ وسطرآخر و ۱٤ ذ	میگردیم، ماسرجویه، گردیده
۲۰۱ و ۲۰۵ و ۲۰۸	۱۳ و ۹ و ۱۰ و ۱۵ و ۳	آن ، بود ، الذی، دارو، امرترجمه
۲۱۲ و ۲۱۳ و ۲۱۹	۱٤ و ۲۲ و ۱۱	یحیی‌النحوی، اسطقسات ، شوش